UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232872

UNIVERSAL
LIBRARY

به عون صناع مکه و مکین و فضل و فضلای خلد قرینه و مهین زمان

اول جلد

فرهنگ نفیسی

۱۸۵۵ ع

مقام لکهنو

در مطبع نامی منشی نولکشور به طبع مزین مقبولان جهان شد

فہرس اشعۃ اللمعات ترجمہ مشکوٰۃ شریف جلد اول

مضمون	صفحہ
وصل در سند رجال	۲
وصل در اقسام حدیث	۴
وصل حدیث بر سہ قسم است	ایضاً
وصل وجوہ طعن متعلق بعدالت	۵
وصل وجوہ طعن متعلق بضبط	۶
وصل در حدیث صحیح	ایضاً
وصل در حدیث ضعیف	۷
تنبیہ در عادت ترمذی	ایضاً
وصل در احتجاج	ایضاً
وصل چوں مراتب صحیح متفاوت است	ایضاً
وصل احادیث صحیحہ منحصر نیست	۸
وصل کتب سنہ کہ مشہور اند	ایضاً
احوال بخاری	۹
ذکر باعثہ بر تصنیف بخاری	۱۰
ذکر قصۂ وفات بخاری	۱۱
احوال مسلم	۱۲
احوال امام مالک	۱۳
احوال امام شافعی	۱۴
احوال امام احمد بن حنبل	۱۶
احوال ابوداؤد سجستانی	۱۷
احوال ترمذی	۱۸
احوال نسائی	ایضاً
احوال ابن ماجہ	۱۹
احوال دارمی	۲۱
احوال دارقطنی	۲۳
احوال بیہقی	۲۴
احوال رزین	ایضاً
احوال امام نووی	ایضاً
احوال ابن جوزی	۲۶
کتاب الایمان	۳۶
باب الکبائر و علامات النفاق	۶۸
باب فی الوسوسۃ	۷۵
باب الایمان بالقدر	۸۱
باب اثبات عذاب القبر	۱۰۶
تنبیہ	۱۰۸
باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ	۱۱۷
کتاب العلم	۱۳۵
کتاب الطہارۃ	۱۷۵
باب ایوجب الوضوء	۱۷۳
باب ادب الخلاء	۱۸۱
باب السواک	۱۹۳
باب سنن الوضوء	۱۹۷
باب الغسل	۲۰۹
باب مخالطۃ الجنب و ما یباح لہ	۲۱۵
باب احکام المیاہ	۲۲۱
باب تطہیر النجاسات	۲۲۸

مضمون	صفحہ
باب مس سطیح الخفین	۲۳۱
باب التیمم	۲۳۹
باب المسح علی الخفین	۲۴۰
باب الحیض	۲۴۴
باب المستحاضۃ	۲۴۷
کتاب الصلوٰۃ	۲۵۱
باب المواقیت	۲۵۶
باب تعجیل الصلوٰۃ	۲۶۰
باب در تواریخ آں	۲۷۱
باب الاذان	۲۷۵
باب فضل الاذان	۲۸۰
باب در لواحق آں	۲۸۶
باب المساجد و مواضع الصلوٰۃ	۲۸۹
باب الستر	۳۰۷
باب السترۃ	۳۱۲
باب صفۃ الصلوٰۃ	۳۱۶
باب ما یقرأ بعد التکبیر	۳۲۶
باب القراءۃ فی الصلوٰۃ	۳۳۱
باب الرکوع	۳۴۶
باب السجود و فضلہ	۳۵۰
باب التشہد	۳۵۵
باب الصلوٰۃ علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و فضلہا	۳۶۰

مضمون	صفحہ
باب الدعاء فی التشہد ...	۳۶۶
باب الذکر بعد الصلوٰۃ ...	۳۶۱
باب ما یجوز من العمل فی الصلوٰۃ	۳۷۰
باب السہو ...	۳۸۹
باب سجود القرآن ...	۳۹۵
باب اوقات النہی ...	۴۰۰
باب الجماعۃ وفضلہا ...	۴۰۲
باب تسویۃ الصف ...	۴۱۴
باب الموقف ...	۴۱۹
باب الامامۃ ...	۴۲۳
باب لمن یصلی الامام ...	۴۲۸
باب حمل الامام من لا یثق بہ	
حکم المسبوق ...	۴۳۰
باب من یصلی صلوٰۃ مرتین	۴۳۱
باب الحث علی صلوٰۃ اللیل ...	۴۳۹
باب صلوٰۃ اللیل ...	۴۴۵

مضمون	صفحہ
باب یقول اذا قام من اللیل	۴۵۷
باب التحریض علی قیام اللیل	۴۵۹
باب القصد فی العمل ...	۴۶۵
باب الوتر ...	۴۶۸
باب القنوت ...	۴۷۶
باب قیام شہر رمضان ...	۴۸۰
باب صلوٰۃ الضحیٰ ...	۴۸۵
باب التطوع ...	۴۸۹
صلوٰۃ التسبیح ...	۴۹۲
باب صلوٰۃ السفر ...	۴۹۴
باب الجمعۃ ...	۵۰۲
باب وجوب الجمعۃ ...	۵۰۹
باب التنظیف والتطیب ...	۵۱۲
باب الخطبۃ والصلوٰۃ ...	۵۱۹
باب صلوٰۃ الخوف ...	۵۲۴
باب صلوٰۃ العیدین ...	۵۲۹

مضمون	صفحہ
باب الاضحیۃ ...	۵۳۷
باب العقیقۃ ...	۵۴۳
باب صلوٰۃ الخوف ...	۵۴۵
باب فی سجود الشکر ...	۵۴۹
باب الاستسقاء ...	۵۵۱
باب فی الریح ...	۵۵۵
کتاب الجنائز ...	۵۵۶
باب عیادۃ المریض ...	ایضاً
باب تمنی الموت وذکرہ ...	۵۸۰
باب ما یقال عند من حضرہ الموت	۵۸۵
باب غسل المیت وتکفینہ ...	۵۹۴
باب المشی بالجنازۃ والصلوٰۃ	
علیہا ...	۵۹۹
باب دفن المیت ...	۶۱۲
باب البکاء علی المیت	۶۱۹
باب زیارۃ القبور ...	۶۲۳

بعون صنایع مکدین و مکاین و فضل خلاق زمین و زمان

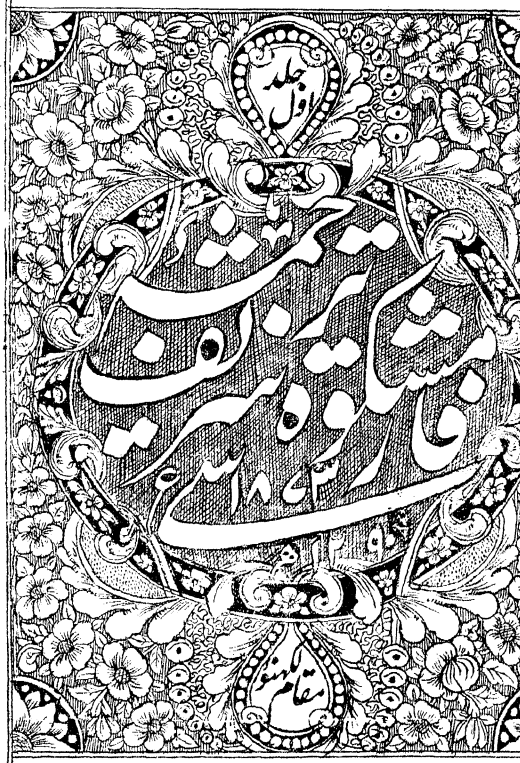

در مطبع نامی منشی نولکشور به طبع مزین مقوون ان جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله اکمل الحمد علی کل حال وفی کل حین والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین وامام المتقین وخاتم النبیین
محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعین هادی الخلق الی الحق ومحی علوم الدین ابو عبد مسکین عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی الحنفی
البخاری الاصل بالعدل ارجو عاد الحرمین شریفین زادهما الله تشریفا وتعظیما وحصول اجازت روایت حدیث از مشائخ
آن دیار شریفه چون توفیق وتائید الهی تعالی وتقدس کرد ودر خدمت این علم شریف ودر مقام استقامت بنشاندخواست
که کتاب مشکوة المصابیح را که درین روزگار بسمت تداول واشتهار موسوم است شرح کند واز فوائد آنچه کبرای کتب قوم دیده واز مشائخ وقت شنیده یا بنحی طر
فا تروی رسیده بطالبان برساند بعضی از اجلهٔ اصحاب صفوت ومحبان محبت فرمودند که اگر شرح آن بزبان فارسی واقع شود مشهور النفع
آن اعم وشمول باشد چون شروع کرد دران در اثنای مطالعه آن بخاطر روی مینمود که درج آن در شرح فارسی مناسب نباشد واز دست دادن
آن خاطر را نمی گنجایش ندید لیکن در شرح آن بلسان عربی نیز شروع نمود تا چندگاه هر دو شرح فارسی وعربی معاتیسوی یافت آخر چنان گشت
که عربی چون اسپ تازی پیشتر رفت وتمام شد وفارسی در پیه راه ماند چون باعزاز نظر ثانی بران مقید شد وتبییض نمود وزمانی مدیدران گذشت
وسوده فارسی حکم سیمیا گرفت باز امر شد که فارسی نیز تمام گردد واز سواد به بیاض رسد وبرسر کار آید بحکم الامور بعوازها فقد کر تسویدیافته بود به بیاض
آورد ودر اتمام آنچه باقی مانده بود شروع کرد وبالله التوفیق ومنه الاتمام ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شی قدیر وانت الغفور الرحیم وثبت
از شروع در شرح کتاب مقدمه مختصر در بیان بعضی از اصطلاحات علم حدیث شریف انقدر کفایت نیز نوشت مقدمه بدانکه حدیث در اصطلاح محدثین
قول فعل وتقریر رسول را گویند صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم ومعنی تقریر آنست که مثلا شخصی در حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم کاری
کرد یا سخنی گفت وی صلی الله علیه وسلم بران مطلع شده واز ان نهی نکرد وانکار ننمود وسکوت ورزید واز امر مقرر داشت این را تقریر گویند واین نیز داخل
حدیث است وگاه هست قول فعل وتقریر صحابه تابعین را رضوان الله علیهم اجمعین نیز حدیث گویند پس آنچه منتهی بحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم کرد

آنرا حدیث مرفوع خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعاً یا گویند رفع کرد این را ابن عباس و انچه منتهی بصحابه کرد و آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس یا گویند از ابن عباس آمده موقوفا یا موقوف ست بابن عباس مثلا و انچه منتهی بتابعین ست آنرا مقطوع گویند و مشهور انست که موقوف و مقطوع را اثر گویند چنانکه میگویند و آثار چنین آمده است و بعض اثر بر حدیث مرفوع نیز اطلاق کنند چنانکه گویند در اوعیهٔ ماثوره و در دعای ماثور چنین آمده است و خبر و حدیث بیک معنی ست و بعض حدیث مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین و ایام ماضیه استعمال کنند و رفع گاهی صریح بود چنانکه گفته شده و گاهی در حکم صریح چنانکه از صحابه و تابعین کاهی و سخنی نقل کنند که آنرا باجتهاد و فکر و قیاس عقل نتوان گفت و کرد و جز بسماع و نقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه آیات خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین ست این نیز در حکم مرفوعست و بعض گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد قول سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد و نیز معنی سند آید و گاهی یعنی ذکر سند و اظهار آن نیز آمده و متن حدیث انچه منتهی گردد بوی اسناد از کلام اوست اگرچه راوی او در واقع حدیث از میان ساقط نکرده و اسناد آن پیوسته آید آنرا حدیث متصل گویند و این عدم سقوط را اتصال گویند و اگر یکی یا زیادتی ساقط گردد منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از مبادی سند و اول آنست آنرا معلق خوانند و این اسقاط را تعلیق و ساقط کننده را شیخ و گاهی تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه عادت مصنفین ست و تعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار ست همه آن صحیح ست و حکم باتصال دارد زیرا که وی التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد و بعضی ازانها را بوجوه دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند ست بعد از تابعین آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل را ارسال چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد بعض محدثین مرسل و نزد بعض دیگر بمعنی آید و اصطلاح اول شهرت نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف ست نزد جمهور علما چه نمیتوان دانست که ساقط ثقه ست یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار ست و از تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبولست مطلقاً و ایشان گویند که ارسال بحجت کمال وثوق و اعتماد ست زیرا که ظاهر ثقه ست و اگر نزد وی صحیح نمیبود ارسال نمی نمود و قال رسول الله نبی گفت و نزد امام شافعی رحمه الله اگر حدیث مرسل اعتضاد یابد بوجهی دیگر مقبول ست و از امام احمد دو قولست بقول قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از آخر اسناد ست اگر ساقط دو راوی باشد متوالی بضم آنرا منفصل خوانند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد و معجمه و اگر ساقط یکی بود یا زیاده نه بهم بلکه از دو جا یا از سه جا آنرا منقطع گویند و منقطع بمعنی اعم نیز آید چنانکه گفته شد و گاهی از منقطع ست که آنرا مدلس گویند بضم میم و فتح لام مشدده فعول آنرا تدلیس نامند و فاعل آنرا مدلس بکسر لام و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیئی که فوق او ست روایت کند بلفظی که موهم سماع او بود و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گوید عن فلان یا قال فلان و تدلیس موهم مکروه ست مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نکند مگر از ثقه و در خوف فاسد نباشد و اهل اتقان سماع را تشیخ بجهت ضعف و عدم جاه و شهرت و سترحال که سبب طعن گردد و تدلیس را لغت معنی عیب گفته اند و بمعنی اختلاط و استداد و غلام نیز آید و بعض اکابر حدیث نیز تدلیس میکرده اند ما بحجت و وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که گفته

واگر در اسناد یا متن از راوی حدیث اختلافی واقع شود بتقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا ابدال راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان متنی
و امثال آن از احادیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان حدیث آورده بجهت غرضی و مصلحتی آنرا مدرج گویند تنبیه این کلام نخجیر گیرد
بکلام در روایت حدیث و نقل آن بلفظی و در اینجا اختلاف بسیار است اکثر بر انند که جائز نیست اما اگر کسی که عالم باشد بعربیت و ماهر باشد در
اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات تا خطا نکند و زیادت و نقصان راه نیابد و عنعنه روایت حدیث است
بلفظ عن فلان عن فلان و معنعن حدیثی را گویند که روایت کرده شده باشد باین طریق و عنعنه از خوف تدلیس معتبر نیست بجهت اشتباه التباس
مذکور و هر حدیث که مرفوع بود و سندی متصل آنرا سند خوانند اصطلاح مشهور همین ست و بعض متصل را مطلقاً مسند نامند هر چند موقوف
و مقطوع بود و بعض مرفوع را مسند گویند هر چند مرسل و معضل و منقطع بود و المعتمد هو الاول **وصل** و از اقسام حدیث شاذ و
منکر و معلل ست شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است مخالف
آنچه روایت کرده اند آنرا ثقات پس اولی آن ثقه ست مردود ست و اگر ثقه ست سبیل در اینجا ترجیح ست بمزید حفظ و ضبط یا کثرت عدد و
دیگر وجوه ترجیحات پس آنرا که راجح ست محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ و منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی
کمتر بود و مقابل منکر معروف ست پس منکر معروف هر دو راوی ضعیف اند یکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو راوی قوی یکی
قوی تر از دیگری و شاذ و منکر هر دو مرجوح و محفوظ و معروف هر دو راجح بعض در شاذ و منکر قید مخالفت را و دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند
و گفته اند که شاذ هر چه روایت کند ثقه و منفرد بود بدان از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نیابد و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و
همچنان منکر مخصوص بصورت مذکوره ندارند و حدیث مطعون بفسق و بفرط غفلت و کثرت غلط منکر گویند و نهده اصطلاحات لامشاحة فیها
و معلل بصیغهٔ اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قادح ست در صحت آن و در می یابند آن را
اهل مهارت و حذاقت در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند در اوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را
متابع آن حدیث خوانند بصیغهٔ اسم فاعل و این ست معنی آنکه محدثان میگویند تابع فلان و له متابعات و متابعت موجب تقویت و
تأیید ست و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد و در مرتبه نیز متابعت را میشاید و متابع اگر موافق اصل
بود در لفظ و معنی اطلاق مثلکه کنند و اگر موافق در معنی ست نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط ست که هر دو حدیث از یک صحابی باشد
و اگر از دو صحابی باشد او را شاهد گویند چنانچه میگویند له شواهد و شهد به حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد
و پیدا کردن آن اعتبار خوانند **وصل** حدیث سه قسم ست صحیح و حسن و ضعیف صحیح مرتبهٔ اعلی ست و ضعیف مرتبهٔ ادنی و حسن
متوسط حدیث صحیح آنست که بنقل عدل تام الضبط متصل السند تا منتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا ست آنرا صحیح
لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده آن را
حسن لذاته نامند و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آنرا حسن لغیره گویند و ظاهر کلام قوم در آنست که در حسن
نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف نقصان در ضبط ست فقط و باقی صفات بحال خود ست و در ضعیف

وحسن بغیره نقصان در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت وضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد بدانکه مراد بعدالت
ملکه ایست در شخص که حامل و باعث گردد او را بر ملازمت تقوی ومروت ومراد بتقوی اجتناب از اعمال سیئه ایست از شرک وفسق وبدعت و دراحتراز
از صغیره وقلت مخالفت ومختار عدم اشتراط آنست که از طاقت بیرون نباشد مگر اصرار و دوام بر انکه آن نیز از قبیل کبیره ایست ومراد بمروت تنزه از بعض
خسائس ورقائص ست که نه مقتضای همت ومروت انگیزد مثل بعض مباحات دنیه چنانکه اکل وشرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و
باید دانست که عدل در روایت عام تر ایست از عدل شهادت وشاملست مرعبد را و عدل شهادت مخصوص ست بحر ومراد بضبط حفظ وتثبیت سمع
مردیست از دو حالت داختلال بحیثیتی که تمکن وقادر گردد بر استحضار آن وآن دو قسم ست ضبط صدر وضبط کتاب ضبط صدر بر یاد داشت
وحفظ قلب ست وضبط کتاب بنگاهداشت وصیانت آن نزد خود تا وقت ادا **وصل** وجوه طعن متعلق بعدالت را پنج قسم داشته اند
اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت ومراد بکذب راوی آنست که ثابت شده باشد کذب
وی در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم وحدیثی را که مطعون ست راوی وی بکذب موضوع خوانند وهر که ثابت شد از وی تعمد کذب
در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود واگرچه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست ابدا بخلاف شاهد زور چون توبه کند گفته اند قالوا ومراد
بحدیث موضوع ودر اصطلاح محدثین آنست نه آنکه البته ثابت شود وضع وکذب در خصوص این حدیث وحکم بوضع وافترا بحکم ظن غالب است
وقطع ویقین را بدان راه نیست فان الکذوب قد یصدق واما اتهام راوی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از وی ثابت نشده ودر روایت مخالف بقواعد معلومهٔ ضروریهٔ شرع نیز همین حکم دارد واین قسم را متروک خوانند
چنانچه گویند حدیثه متروک او هو متروک الحدیث واین چنین کسی اگر توبه کند وتوبهٔ وی صحیح شود واز امارات صدق وسیمای صلاح وزنا صیهٔ حال
وی لائح گردد حدیث از وی میتوان شنید وآنکه احیانا بطریق ندرت ودروغی در کلام وی ودر غیر حدیث نبوی بوجود آید اگرچه معصیت ست
اما در قسمیهٔ حدیث وی بموضوع ومتروک تاثیر ندارد وما فسق مراد بوی فسق در عمل ست نه در اعتقاد که آنرا داخل ببدعت دارند و اکثر
استعمال ببدعت در اعتقاد ست وکذب نیز اگرچه داخل فسق ست ولیکن بحسب شدت طعن در وی وتباین حکم او را جدا شمرده اند واما جهالت
ان نام راوی نیز بسبب طعن در حدیث ست که چون نام وی معلوم نگردد حال وی نیز معلوم نگردد پس ممکن باشد بود وتوان دانست که ثقه ست یا
غیر ثقه چنانکه گویند اخبرنی رجل او اخبرنی شیخ وآنرا مبهم خوانند وحدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که آنجا همه عدل اند واگر مبهم
بلفظ تعدیل آید چنانکه گوید اخبرنی عدل او اخبرنی ثقه آنجا اختلافست صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او را ثقه خیال کرده باشد
ودر فضل الامر نباشد پس بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقه ست واگر امام حاذق بگوید مقبول ست واما ببدعت مراد بدان اعتقاد جزیی ست که
احداث کرده شده باشد بر خلاف انچه معروف ومعلوم ست از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بنوع شبهه تاویل نه بطریق هجود وعناد که آن کفر ست
وحدیث مبتدع مردود ست ونزد بعض اگر متصف باشد بصدق لهجه وصیانت لسان مقبولست وبعض گفته اند که هر که منکر ست امری متواتر را
از شرع که معلوم ست بضرورت بودن او از دین مردود ست وهر که نه باین صفت بود اگرچه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبولست بانضمام ضبط
وورع وتقوی واحتیاط ومختار آنست که اگر داعی باشد ببدعت خود ودر مقام ترویج وتزیین آن نبوده قبول نکنند واگر نه اینچنین بود قبول کنند

مگر آنکه چیزی روایت کند که تقوی بدعت می بود بر این تقدیر مردود نیست و بالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهوا و ارباب مذاهب نزائعه در جامع الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعهٔ از ائمهٔ حدیث از فرقهٔ خوارج و ازانها که منسوب اند بقدری و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدع و اهوا و جماعهٔ دیگر احتیاط کرده اند و تورع نموده اند از اخذ حدیث ازین فرق و هر کدام را بنیات است انتهی و شک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه بثبوت رسیده است که این مردم وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود مینمودند و بعد از توبه و رجوع اقرار بدان میکردند والله اعلم ✦ وصل وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند اول از جهت فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما فرط غفلت و کثرت غلط نزدیک یکدیگر اند غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در اسماع و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بر انواع متعدده است و آن موجب شذوذ حدیث ست و اعتبار روی از وجوه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که باعث بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغییر و تبدیل خواهد بود و اما طعن بجهت وهم و نسیان راوی که بدان خطا کرده و ثقات بسهیل توهم کرده اگر اطلاع یافته شود بر توهم وی بقرائن و الهه بران و دریافت علل و اسباب قادحه آنرا حدیث معلل خوانند و این اعنی علم حدیث دقیق ترست و قیام نتواند نمود بان مگر کسی که داده شده است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة و احوال ایشان و چنان که متقدمین از ارباب این فن بودند تا دارقطنی که میگویند که بعد از وی مثل وی در نیاب نیامد و گاهی چنان بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح توانند کرد بر وجه تعیین علت مثال صیرفی در نقد درهم و دینار را که سوی حفظ مراد بوی آن داشته اند که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و ایقان اکثر از سهو و نسیان بود یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود یا مساوی بود با صواب و ایقان این هر دو صورت داخل در سوء حفظ ست و معتبر غالبه و کثرت صواب و ایقانست و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی گردد حدیث وی معتبر نبود و این قسم را نیز شاذ گویند بر رای بعض محدثین و اگر طاری و عارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب آنقسم را مختلط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرد جدا و تمیز کرد و دانسته است از انچه بعد از وی کرده قبول کرده شود و اگر تمیز نکرده و جدا نساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد و اگر بقسم متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجه رد و توقف بمرتبهٔ قبول و رجحان و همین حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل و وصل ✦ حدیث صحیح اگر راوی یکیست آنرا غریب نامند و اگر زیاده از دو بود و مشهور مستفیض خوانند و اگر شهرت رواة بحدی رسد که توافق ایشان بر کذب محل نتوان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بانکه راوی یکی بود آن ست که گاهی در یک عصر هم انچنین افتد غریب ست و لیکن آنرا فرد نسبی خوانند و اگر همه جا انچنین آمد فرد مطلق بود و مراد بانکه راوی یکی بود آن ست که در همه جا انچنین آمد و اگر یک جا کی آید آن عزیز بود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر همین قیاس اعتبار زیادت بر دو مشهور نیست معنی قول ایشان که زیادت اقل حافظ بود اکثر هست فافهم و ازینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد و حدیث غریب صحیح تواند بود بشرطیکه راوی ثقات باشد و غریب گاهی اعنی شاذ نیز آید از شذ و ذکر اقسام طعن در حدیث بسبب نیست و نیست مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب و بعض شافعیه غریب را بفرد راوی تفسیر کرده اند بی اعتبار

مخالفت ثقات وگفته اند صحیح شاذ دست و غیر شاذ بمعنی فرد ثقه و آنکه در مقام طعن مذکور شود بمعنی مخالفت ثقات ست + وصل + حدیث ضعیف آنست که نیابد در آن شرائط معتبر در صحت و حسن یا زیاده مظنونا مفقود گردد و راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد او بانقطاع تسمیه و دشنود و فکارت و علت موسوم گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد افراد و ترکیبا و مراتب صحیح و حسن لذاتها و لغیرها نیز متفاوت ست بتفاوت مراتب در جات این صفات باوجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده اند تعیین نموده اند و امثلهٔ آنرا اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه رجال این اسانید را شامل ست لیکن بعضی ازان فوق بعض ست اما در اطلاق اصح اشهر بر سند مخصوص علی الاطلاق اختلافست و بعض گفته اند اصح اسانید زین العابدین از پدرش از جدش و بعض مالک از نافع از ابن عمر و بعض گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم بر اسناد وی مخصوص باصحیت علی الاطلاق نتوانکرد الا آنکه در بعض مرتبه اعلاست و عدتی از اسانید در اسناد داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسئله درست ست و الله اعلم

+ تنبیه + عادت ترمذیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خواهشکار ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح لغیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکال می آرند که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده ست و آن با غرابت منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی از و ست و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگرست و بعض گویند که اشارت باختلاف روایات کرده که نزد بعض غریب ست و نزد بعض حسن یا او بمعنی او ست که شک و تردد دارد در انکه غریبست یا حسن و قول بانکه مراد حسن اینجا مصطلح نیست بلکه بمایمیل الیه الطبع ست بعید ست + وصل + احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین حسن لذاته نزد عامهٔ علما و آن ملحق بصحیح ست در احتجاج اگرچه در رتبه کمترست و چون حدیث ضعیف تعدد طرق بمرتبهٔ حسن برسد آن نیز محتج بهست و آنکه مشهورست که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبرست نه در غیر آن مفرد اتش مراد ست نه مجموع که آن تعدد طرق داخل حسن ست نه ضعیف صرح به الائمة و بعض گفته اند اگر ضعف حدیث بسبب سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت نجبر میگردد تعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی یا بشدود فحش خطا بود اگرچه تعدد طرق داشته باشد نجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که بر نصورت معمول خواهد بود و انچه بعض گفته اند که لحوق ضعف اضعف افاده نمی کند ثبوت را و الا این امر ظاهر الفساد ست فتدبر + وصل + چون مراتب صحیح تفاوت ست و صحاح بعض اصح از بعض ست پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آنست که صحیح بخاری در قوم ست بر سائر کتب مصنفه گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعض متاخرین ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب ست و الا ان در صحیح بخاری نسبت بصحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت دقائق اشارات و محاسن نکات در کار اسانیدست و این خارج مبحث ست نعم در صحت و ثقوت و ضبط ست بدان میرود و زیادت و قوت صحیح بخاری بر صحیح مسلم نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبرست در رجال وی از بعض آنچه گذشت و در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاریست بر صحیح مسلم کما بینوه فی موضعه و الله اعلم و حدیثی را که جمع نموده بخاری و مسلم بر تخریج آن حدیث

متفق علیه خوانند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار و سه صد و بست و شش است و بالجمله مذهب جمهور محدثین آنست که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس آنچه منفرد است بآن بخاری پس آنچه منفرد است بآن مسلم پس آنچه بشرط بخاری و مسلم باشد پس آنچه بر شرط بخاری بود پس آنچه بر شرط مسلم بود پس آنچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود و ازائمهٔ حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و شرط مسلم آنست که رجال حدیث متصف بصفاتی باشند که رعایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده بر بنیست که در مقدمهٔ شرح سفر السعادت گفته است والله اعلم + وصل + احادیث صحیحه منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند تمام صحاح را بلکه بعض صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح پس بخاری گفت که نیاورده ام من درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیحه است و نمیگویم که آنچه نیاورده ام در وی ضعیف است و لابد درین ترک ایشان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه این صحت یا ازجهت مقاصد دیگر و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است که نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در بخاری و مسلم از احادیث صحاح فروگذاشت شده است آنرا تلافی و استدراک نموده و درین کتاب آورده بعض بر شرط شیخین و بعض بر شرط یکی از ایشان و بعض بر غیر شرط ایشان گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم کرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند درین دو کتاب و گفته که در عصر ما جماعهٔ از متبدعه پیدا شده اند که زبان طعن بر ائمهٔ دین کشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بده هزار و مانند آن نمیرسد از بخاری می آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر نیست که صحیح بشرط خود در همگی گفته باشد و مبلغ آنچه از احادیث درین کتاب آورده یا تکرار هفت هزار و دویست و هشتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و اندی و نیز در صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند او شیخ ابن حبانست و ابن حبان در شان او گفته است که بود وی از اوحدی علم و فقه و حدیث و ضبط و حفظ و اتقان احوال رجال در وی مثل صحیح حاکم ابو عبد الله نیشاپوری الا انه فقه نیست که بود وی فقیه و حاکم در شان او گفته است که بود وی از ائمهٔ دین و پیشوایان مسلمین و حفاظ حدیث و ارکان علم و مثل صحیح ابن خزیمه که فقه ثبت فاضل ضابط بود و حاکم در مستدرک نام دارد و بعض گفته اند که درین کتاب او زیادتی تساهل نیز راه یافته است و گفته اند که ابن خزیمه و ابن حبان اکمن و اقوی اند از حاکم و بتر و لطیف تر اند از وی اسانید و متون و چنانکه مختار حافظ ضیای مقدسی در وی نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکن و منتقی ابن جارود و این کتب همه مخصوص بصحاح اند ولیکن جماعهٔ برانیها انتقاد کرده و بر او تعصب یا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم + وصل + کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری و مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه و نزد بعض موطا است بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب ست اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف همه موجود است و تسمیهٔ آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است غریب است باین و به سنخ حقیقت این اصطلاح بعید است از صاحب مصابیح و بعض گفته اند که کتاب دارمی سزاوار تر است

بگردانیدن وی سادس کتب یعنی کہ رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکرہ و شاذ در وی نادر است این مذکورات حاصر کتب اند وسیطی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیرہ آوردہ از پنجاہ کتب متجاوز است مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفتہ کہ در وی حدیثی نیاورد وم کہ موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک و مردود بود و اللہ اعلم و مؤلف در دیباچہ کتاب ذکر جماعۃ از ائمہ حدیث کردہ اند نیز بیان احوال آنہا بترتیبی کہ وی نہادہ ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابو حنیفہ کوفی درین کتاب متروک گشت و در کتاب اسماء الرجال آنرا بوجہ اتم اکمل ذکر کردہ ایم و باللہ التوفیق ۱۲ احوال بخاری ۱۲ کنیت او ابو عبد اللہ و نام او محمد و نام پدرش اسمٰعیل بن ابراہیم بن مغیرہ بن بردزبہ بفتح موحدہ و سکون راء و کسر دال مہملہ و سکون زای و فتح موحدہ و یاء و بخاری گویند زیرا کہ تولد او در بخارا شدہ و بخاری بنزد اہل علم او و کتاب او گشتہ اور جعفی بضم جیم و سکون عین مہملہ و بفا نیز گویند زیرا کہ مغیرہ کہ جد او ست مجوسی بودہ و بر دست یمان جعفی کہ در آن زمان والی بخارا بود مسلمان گشتہ و بخاری را نیز نسبت بوی جعفی گفتہ اند چنانکہ نسبت بشافع شافعی گویند و بخاری پیشوا و مقتدای فن حدیث و اہل آن بودہ و او را در میان محدثان امیر المؤمنین فی الحدیث و ناصر الاحادیث النبویہ و ناشر الموارث المحمدیہ القاب ست و علمای زمان او را در میان محدثان اندازہ کردہ اند و مسلم صاحب صحیح چون نزد او می در آمد میگفت بگذار مرا تا ببوسہ زنم دو پای ترا یا طبیب الحدیث یا استاذ المحدثین یا یا امیر المؤمنین فی الحدیث و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و گردانیدہ ست خدا تعالی او را زینت این امت و ابن مدینی گفتہ کہ وی ندیدہ ست مثل خود و این خزیمہ گفتہ نیست زیر کبود ی آسمان داناتر بحدیث و حافظ تر از وی و بعضی از علماء در شان او گفتہ اند کہ وی آیتی از آیات الہی ست کہ بر روی زمین میرود و گفتہ اند کہ وی در زمان خود حفظ احادیث و ایقان آن و فہم معانی آن و فقہ و سنت و حدت ذہن و جودت قریحت و ورع و فرط کمال زہد و غایت در ع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر و قوت اجتہاد و استنباط فروع از اصول نظیری نداشت و پدر وی از ابرار و اخیار و از اہل ردایت بود و با ابن مبارک صحبت داشتہ و وی روایت حدیث از اصحاب مالک رحمۃ اللہ علیہ طبقہ بعد طبقہ بیشان دارد و لہذا او را در فضائل اعمال عند مستجاب الدعوات حتی کہ بارہا میگفت کہ خدا دند دعای مرا ہمہ در دنیا مستجاب کرد مگر دو چیزی برای آخرت نگاہ دارد و مادرش نیز مستجاب الدعوات بودہ آوردہ اند کہ بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطباء از معالجت وی عاجز آمدند مادر وی بدرگاہ حق توجہ آوردہ دعا کرد ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام را در خواب دید کہ باو میگفت حق سبحانہ و تعالی بصر پسر ترا باز گردانید بسبب کثرت دعا و بکای تو و صباح آن نیا بینائی او آوردہ اند کہ وی در دہ سالگی ملہم شد بحفظ حدیث و در یازدہ سالگی غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزدہ سالگی کتب ابن مبارک و وکیع حفظ کرد و بر کتب اصحاب رای اطلاع یافت آنگاہ پدر او مع والدہ و برادر او را بحج برد و در سن ہژدہ سالگی کتاب قضایای صحابہ و تابعین را تصنیف کرد و بعد ازان در مدینہ نزد قبر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تاریخ کبیر تالیف نمود و دو شبہای ماہتاب مینوشت پس برای انتفاع و قرأت حدیث رحلات متعددہ ببلاد اسلام نمودہ و منقول ست ازو کہ گفت دو بار بصر و شام بجہت استفادہ حدیث رحلت کردم و چہار بار بحجاز رفتم و در حجاز شش سال اقامت نمودم و احصا نمیتوانم کرد کہ چند نوبت بامحدثان بکوفہ و بغداد در آمدم و گفت ہژدہ شخص روایت حدیث دارم و کتابہا حدیث از ایشان کردہ ام و درین عدد غیر از صاحب حدیث بود و مشائخ او بر پنج طبقہ اند تبع تابعین و اتباع تبع و اقران و اصحاب او و بعض تلامذہ او ہستند کہ از ایشان نیز بحجت فوائد کہ در حدیث ایشان ملاحظہ کرد روایت کردہ و از وی رضی اللہ عنہ منقول

است کہ گفت لا یکون المحدث کاملا حتی یکتب عمن فوقہ وعمن ہو مثلہ وعمن ہو دونہ وخلائق کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و ترمذی وابن خزیمہ وغیرہم وجز ایشان وقریب بصد ہزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمۃ اللہ علیہ وعلیہم اعلی سائر عباد اللہ الصالحین آوردہ اند کہ بخاری در غایت تمول بود بحالی کہ از پدر بمیراث بوی رسیدہ بود وجوانمرد وسخی وصاحب مروت وتورع ومحتاط بود در جمیع امور متصدق پرفقرا نیکو ووطا لبان علم حدیث را رعایت بسیار میکرد وبغایت قلیل الاکل بود چنانکہ روزی بدو بادام یا سہ بادام میساخت ودر بدایتی چہل سال نان خورش نخورد چون بیمار شد اطبا گفتند کہ این مرض بجہت نان خشک خوردن عارض شد پس بمبالغہ شربتی بانان اختیار کرد مروی است کہ نوبتی در نماز بود وزنبور رہندہ نوبت او رانیش زد ونماز را قطع نمود رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعۃ کاملۃ وبخاری را غیر از جامع صحیح کتابہا است مانند کتاب ادب مفرد ورفع الیدین فی الصلوٰۃ وقراءۃ خلف الامام وبر الوالدین وتاریخ کبیر وتاریخ اوسط وتاریخ صغیر وخلق افعال عباد وکتاب الضعفاء وجامع کبیر ومسند کبیر وتفسیر کبیر وکتاب الاشربہ وکتاب الہبہ واسامی صحابہ وکتاب الوحدان وکتاب العلل وکتاب کنی وکتاب مبسوط وکتاب فوائد وذکر باعثہ بر تصنیف بخاری این صحیح جامع را پوشیدہ نماند کہ در عصر اصحاب کبار تابعین رضوان اللہ علیہم اجمعین احادیث وآثار در جوامع مدون نبود ودر سم تصنیف بوجود نیامدہ زیرا کہ دائرۂ حفظ ایشان بواسطۂ برکت صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقرب زمان آنحضرت بغایت وسیع وادیان در نہایت صفا وسیلان بود ونیز نزاع وخلاف وفتنہا وواقعات کہ باعث بر جمع وتالیف گردد کمتر بوجود آمدہ بود ونیز آوردہ اند کہ صحابہ را از نوشتن احادیث نہی کردہ بودند تا مبادا بعضی ازان بقرآن مختلط شود ودر بادی النظر اشتباہی والتباسی بدان لازم آید ونیز اکثر ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند وتدوین احادیث واخبار وتصنیف سنن وآثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتی مثل زہری در ربیع بن صبیح وسعید بن ابی عروبہ وغیرایشان متصدی این امر شریف گشتند وتصنیف ہر ہابی علیحدہ نمودند تا زمانی کہ کبار اہل طبقۂ ثالثہ پیدا شدند تدوین وتالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقہ نمیاد کردند مالک کہ پیشوای اہل مدینہ بود موطا تصنیف کرد وانچہ از احادیث اہل حجاز پیش او صحت داشت وران جمع کرد وازا قوال صحابہ وفتاوای تابعین ہمن بعد ہم درج نمود ودر مکہ ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج تصنیف اول مضموم ودر شام ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی ودر کوفہ سفیان ثوری ودر بصرہ حماد بن سلمہ ہریک کتابی تصنیف کرد بعد ازان ہر یکی از اعیان علمای مجتہدین تالیفی نمودند واز کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل واسحاق بن راہویہ وغیرایشان مسانید نوشتند وبعض تصانیف ترتیب ابواب فقہ نمودند ولیکن در ہیچ کدام ازین موالفات صحیح حدیث را تعہد تمیز نمودند واول کسی کہ صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری بود واطلاع بر بین تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح وازو مروی است کہ گفت در خواب دیدم کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شدند ومن در مقابل آنحضرت استادم ومروحہ بر دست دارم وآن سرور را باد میکنم وکس را ازروی مبارک نمی بینم ازین واقعہ را بہ معبری عرض کردم گفت تو چنان شوی کہ از وی دروغ را دور کنی وازینواقعہ وتعبیر خبر یافتم کہ باعث مؤکد شد بر تالیف وتحریر صحیح جامع وبہ ثبوت پیوستہ کہ بخاری گفتہ من صحیح جامع خود را از ششصد ہزار حدیث تخریج نمودہ ام وجعلتہ حجۃ فیما بینی وبین اللہ وگویند بخاری در مدت شانزدہ سال تصنیف صحیح نمودہ وگفت در ینا در روم درین کتاب الا احادیث صحیحۃ ثبت نمودہ ام از احادیث صحاح بشیر ہست وتصنیف آن در مسجد الحرام نمودہ وہیچ حدیثی را در ان کتاب وربنا ورد وکتابت نکرد تا استخارہ نمود از خدا

تبارک وتعالی دو رکعت نماز گزارد و بر وایتی آمدہ کہ غسل تائب لازم میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میگزارد و ہر چہ نزد وی صحت آن متعذر می پیوست دران کتاب ایراد مینمود و ابن عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرد کہ بخاری تحویل تراجم کتاب خویش در مدینہ و میان قبر و منبر حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم تبییض رسانیدہ و ہر ترجمہ کہ مینوشت دو رکعت نماز میگزارد و وجہ توفیق میان نقل کردہ و دیدہ آن گفتہ اند کہ سودہ کتاب در مسجد الحرام کردہ باشد و در مدینہ مطہرہ آنرا بہ بیاض برده و ازو منقول است کہ گفت کتب خود را سہ نوبت تصنیف کردہ و بران گذشتہ و تصحیح نمودہ بہ بیاض بردہ ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جہت است و نسخ وی در حقیقت روایاتست کہ مختلف آمدہ و گفتہ اند شاید کہ احادیث را بر آنحضرت عرض میکرد و ہر چہ او را یقین میشد و از حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم در واقعہ یا بالہام مجاز و مرخص میگشت مینوشت واللہ علم و ابو زید مروزی گوید کہ در میان رکن و مقام ابراہیم در خواب بودم کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا درس نمی گوئی گفتم یا رسول اللہ کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعض علمای عظام آوردہ اند کہ در خواب دیدند کہ بخاری از عقب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میرفت و ہر قدم کہ آنحضرت برمیداشت بخاری بہمان محل قدم می نہاد و جمہور علما برانند کہ کتاب او در صحت مقدم ست بر جمیع کتب مصنفہ در حدیث تا آنکہ گفتہ اند کہ اصح الکتب بعد کتاب اللہ صحیح البخاری و شیخ شہاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفتہ کہ جملہ احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات والشواہد والمتابعات ومع المکررات نہ ہزار و ہشتصد و شہا دو و حدیث ست و باستقاط مکررات احادیث مرفوعہ آن دو ہزار و شصد و نوزدہ و سہ حدیث ست انتہی و در بیان اسامی علمای اصول حدیث و شراح بخاری اختلافی نیز ہست واللہ اعلم و اعلی و اقرب بسانید احادیث جامع صحیح او آنست کہ میان او و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سہ واسطہ باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات ازین قبیل ست و باستقاط مکررات شانزده و بسیاری از مشائخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت مہمات و قضای حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران و در مضائق و شدائد خوانده اند و بمراد رسیده و مقصود خود را دریافتہ اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانستہ و این معنی نزد علمای حدیث بمرتبہ شہرت و استفاضہ رسیدہ کہ حاجت بذکر نیست و شیخ جمال الدین محدث از استاذ خود سید جمال الدین رحمۃ اللہ علیہ نقل کرد کہ گفت قریب صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقائع و مہمات برآمده و برآمدہ خوانده ام و ہر بار کہ خوانده ام مقصود حاصل شده و مہم کفایت انجامیده ست و میان علما یعنی بحد شہرت رسیده ست کہ صحیح بخاری را در ہیچ شدتی نخوانده اند الا کہ نجات و کشادگی از ان شدت حاصل شده و در ہر کشتی و ہر خانہ کہ آن کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاہ داشتہ و نزد ثقات بثبوت رسیده کہ بخاری مستجاب الدعوات بوده و دشمان قاری صحیح خود را دعای خیر کرده + و ذکر قصہ وفات بخاری رحمۃ اللہ علیہ + آورده اند کہ محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و رحلات بلاد و ملازمت مشائخ فارغ شد و بخارا آمد وطن مولد او بود بازگشت اہل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نموده یک فرسخ برای او استقبال کردند و قباب و خیام دران یک فرسنگ برای او زدند و دراہم و دنانیر بروی نثار ساختند پس مدتی در بخارا بود و بیشتر با حادیث و افادہ علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب خود حسد حاکم بخارا را بران داشتند کہ بخاری را استدعا نماید کہ صحیح جامع خود و تاریخ کبیر را بایشان سماع دہد تا کتاب از تو نزد ایشان محمد بن اسمعیل فرستاده و او را گفت من خواہ نمیگردانم علم را و نمیبرم آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجتی ہست بچیزی از علم باید کہ نزد من حاضر شود در مسجد من یا در سرای من و علم بشنود و در روایتی آنکہ والی بخارا استدعا نمود از بخاری کہ مجلس خاص

باو اولاد او معین سازد کہ دران مجلس غیر ایشان نباشد و اسماع حدیث خود نماید بخاری در جواب گفتہ فرستاد کہ من نمیتوانم کہ قومی را دون قومی بسماع حدیث مخصوص سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری و حاکم بخارا و منجر بآن شد کہ حاکم امر کرد کہ محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بلدہ بیرون آمد و لیکن چون وقت در رسیدہ بود و بی سبب تشویش وقت او را دند بر ولی بخارا و جمعی از اعیان آن بلدہ کہ باو در ین امر اتفاق نمودہ بودند دعای بد کرد و گفت اللھم ارھم ما قصدونی بہ فی انفسھم و اولادھم و اھالیھم خداوندا نہای ایشان را جزای انچہ قصد کردند مرا بدان ورزد انہای ایشان و اہل و اولاد ایشان حق تعالی دعای او در شان آنجماعہ قبول کرد و ہمہ ازین امر نگذشتہ بود کہ از دار الخلافہ فرمان صادر شدہ بعزل والی و آنکہ او را بردارند و گوش او را فشانند و در شہر گردانیدند و ندا میکردند کہ سزای ہر کار نیست و زندان حبس کردند تا بمرد و آن جمعی از اعیان کہ با وی موافقت کردہ بودند ہر یکی بہ بلای گرفتار شدند کہ ماوۂ عبرت خلائق گشتند ۔ شعر ۔ ہذہ قوم اذا حلوا بنزلۃ ۔ حل الرضا و سیر الجود ان سارو ا ۔ نقل ست کہ چون بخاری از بخارا بیرون رفت و انخبر بسمرقند رسید اہل سمرقند نامہ بنوشتند و از وی استدعا نمودند کہ بسمرقند آید بخاری بجانب سمرقند توجہ نمود و چون بقریۂ خرتنگ رسید کہ نزدیک سمرقند ست معلوم وی شد کہ اہالی آن بلدہ اختلاف دارند در بودن وی دران بلدہ و رانجا توقف کرد تا ببیند کہ امر بچہ قرار یابد بشبی از ملاحظۂ اختلاط خلائق و اختلاف ایشان در خوف وقوع در فتنہ ایشان کہ منجر بدین گردد ملول و دل تنگ شد و بعد از نماز تہجد دست بدعا بر داشت و گفت اللھم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی الیک خداوندا تنگ آمدہ زمین بر من با این فراخی کہ دارد پس بردار مرا و بکش شوی خود پس رسمان ماہ انجا تختہ شدہ و وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعہ بعد از نماز عصر سیزدہم ماہ شوال سنہ اربعہ و ثمانین و مائتہ ببلدۂ بخارا و وفات وی شب شنبہ غرۂ شوال سنہ ست و خمسین و مائتین بود رحمہ اللہ ۔ خطیب ابو بکر بغدادی بسند خویش از عبد الواحد طرائفی نقل میکند کہ گفت بپیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم در خواب دیدم کہ با جمعی از اصحاب آمدہ بود نہ و انتظار میکشید تا سلام کردم بران حضرت جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول اللہ سبب توقف شما درین موضع چیست فرمود انتظار محمد بن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت او وقائش ہمان ساعت بود کہ من در واقعہ دیدہ بودم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم نقل ست کہ چون دیوار قبر او مید سیدہ دراین رانجہ مدتی از خاک تربت او متشمام میکردند و مردم بنیت آن می آمدند و از خاک تربت وی تبرک میبردند چنانکہ مغاکی بر تربت او پیدا شد پس مردم پنجرہ از چوب بر سر تربت او ترتیب دادند و مردم خاک ماحول پنجرہ میبردند و ہمان رانجہ می شنیدند تا زمانہای عدید آن رانجہ باقی بود ۔ نظم ۔ ہر جا کہ تو بگذری و بر واری پی ۔ گل روید و لالہ روید اندر تہ وی ۔ کما لا یخفی ۔ و من اشعر ۔ و گر نہ من ہمان خاکم کہ ہستم ۔ احوال مسلم ۔ ابو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا و النیشاپوری وطنا و مسکنا یکی از علمای اعلام امت و حفاظ ملت ست در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم از ارباب این فن و یکی از امنای ائمہ و مبرزان این علم شریف بودہ و قدوہ و اسوہ و استاذ فن او اہل اسلام جملت کردہ از وطن خویش در طلب حدیث باقطار و اکناف و امصار و اطراف عالم سماع حدیث نمودہ در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحق بن راہویہ و غیر ہما و در ری از محمد بن مہران جمال الحبیم و ابو غسان مسمعی و غیر ہما و در عراق از احمد بن حنبل و عبید اللہ بن معاذ عنبری و غیر ہما و در حجاز از سعید بن منصور و ابو مصعب و غیر ہما و در مصر از عمرو بن سواد و حرملۃ بن یحیی و غیر ہما و بہمین روایت حدیث دارد از اکابر علما و حفاظ عصر خود کہ فوق او بودہ اند و رحلت کردہ بعد او چند بار و تحدیث کردہ دروی و روایت

حدیث کردہ اند ازوی طائفہ از مشائخ و علما و حفاظ عصر او کہ در درجۂ او بودہ اند مثل ابو حاتم رازے و موسیٰ بن ہارون و احمد بن سلمۃ و ابو عیسیٰ ترمذی و ابو بکر بن خزیمہ و غیر ہم و خلائق بسیار کہ حصر و احصای ایشان متعسر است و در صحیح مجرد کتابی تصنیف کردہ کہ علما آنرا تلقی بقبول کردہ اند چنانکہ صحیح بخاری و صحیح خویش گفتہ نہ ہر چہ صحیح بود آنرا در ین کتاب آوردہ ام بلکہ آنچہ بران اجماع کردہ بودند آوردم و گفتہ کہ این مسند صحیح خود را از سہ صد ہزار حدیث مسموع تصنیف کردہ ام و ابو عمرو بن احمد بن حمدان جیرے گفتہ کہ ابو العباس بن عقدہ را کہ از محمد بن اسمٰعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النیشاپوری پرسیدم کہ کدام یکی از ین اعلم ست گفت آن ہم عالم ست و این ہم عالم باز مکرر گفتم و ہمین کلمہ گفت پستر گفت یا اباعمر گاہی غلط میکند بخاری در اہل شام و ذکر میکند رجالی کہ از انہار ا کنیت و ذکر میکند در رجال دیگر بنام پس گمان بردہ شیوخ کہ آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع شیوخ او را غلط و خطیب ابو بکر بغدادی گفتہ کہ مسلم پیروی کردہ ست بخاری را و نظر کردہ است در علم وی و رست میرود برابر او و چون بخاری در آخر عمر خود بنیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخدمت او شتافت و بسیار آمد و رفت کرد بروی و وارقطنی گفتہ کہ اگر بخاری نمی بود و نیرفت مسلم و نمی آمد و بالجملہ مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان انوار اوست و ابو احمد کہ شیخ حاکم ابو عبد اللہ است گفتہ است کہ مسلم اکثر احادیث کتاب او در کتاب خود متفرقا آوردہ و بسیار دیدہ ام کہ باو منسوب نساختہ و در صحیح خویش از و روایت نکردہ و اللہ اعلم و اعلیٰ اسانید مسلم آنست کہ میان او و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم چہار واسطہ باشد و ہشتاد و چند حدیث در صحیح او بدین حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر ہست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل و کتاب اوہام محدثین و کتاب تمییز و کتاب من لیس لہ الا راو واحد و کتاب طبقات تابعین و کتاب محضرمین و شیخ محی الدین نووی در مقدمۂ شرح مسلم خویش آوردہ کہ ہر کہ از سر تحقیق و امعان نظر تامل کند در صحیح مسلم و مطلع شود بر انچہ او ابداع نمودہ ست در اسانید احادیث و ترتیب آن و حسن سیاقت و بدیع طریقت آن از فنون تحقیق و جواہر تدقیق و انواع ورع و احتیاط و تحری در روایت و تجنیس و احصای طرق حدیث و ضبط متفرق آن و غیر این امور از محاسن و اعجوبات بداند کہ او مقتدای سابقان ست کہ ہیچ لاحق بعد از و بدو نرسیدہ و کسیکہ مساوی بل مدانی او باشد در وقت و زمان او در غایت قلت ست و ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و نزد جمہور علما کتاب وی تلو کتاب بخاری ست در صحت و متانت و بعضے از فنون کتاب او مرجح ست بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت وضع و ترتیب و حسن سیاقت از ہیچ احدی از علمای اسلام تصریح باصحیت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشدہ و بیشک صفاتی کہ صحت بران دائر ست کہ اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتقان رجال و عدم شذوذ و علت است در بخاری اتم است و شروط بخاری در ان صفات اقوی و اشد و لادت مسلم در سال دویست و چہار و بقولی در سال دویست و شش و وفات او در نیشاپور شب یکشنبہ بیست و چہارم ماہ رجب سال دویست و شصت و یک و دفن او در ظاہر بلدۂ نیشاپور و اقتصرہ رحمۃ اللہ علیہ

احوال مالک ابو عبد اللہ مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا و مقتدای دار الہجرۃ یعنی مدینہ طیبہ بودہ کان ثقۃ مامونا ورعا فقیہا محدثا حجۃ وی از تبع تابعین ست از نافع مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زہری و جماعۂ دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کردہ و یحیی بن سعید انصاری و زہری با آنکہ از شیوخ اوند از جملۂ تابعین اند ازوی روایت حدیث کردہ اند و ابن جریج و سفیان ثوری و سفیان بن عیینہ و اوزاعی و شعبہ و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وہب و خلائق بیشمار

وطوائف علما از وی سماع نمودہ و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شدہ و شافعی در شان او گفتہ بود الا مالک و ابن عیینہ تذہب علم اہل الحجاز و ہم از شافعی منقولست کہ در حق او گفتہ اذا ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او کہ مؤطا است گفتہ ما تحت ادیم السماء اصح من موطا مالک در زمان صحیح بخاری و مسلم مؤلف نشدہ بود ند و ذہب بن خالد کہ یکی از کبار اہل حدیث است گفتہ کہ در میان مشرق و مغرب پنج احدی بر حدیث رسول صلی اللہ علیہ وسلم امین تر از مالک نیست و از امام مالک منقولست کہ گفت کم کسی باشد کہ من از وی کتابت حدیث کردہ باشم کہ پیش من نیامدہ و از من فتوی نگرفتہ و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باقصی الغایۃ میکوشید و چون شنید بطلب علم بدر سرای مالک آمدہ جاریۂ خود را گفتی کہ برو و بپرس از ین شخص کہ فتوی میخواہد یا حدیث اگر گفتی فتوی میخواہم مالک بیرون آمدی و جواب فتوای او گفتی و اگر گفتی حدیث میخواہم او را بنشاندی غسل تازہ بر آوردی و لباس پاکیزہ پوشیدی و خود را مطیب و منظف ساختی و وساوہ بنہادی و بر بالای وساوہ با ہیبت و وقار بنشستی آنگاہ دستوری دادی تا آن شخص در آمدی و او را حدیث شنواندی آوردہ اند کہ ہارون رشید در ایام سلطنت خود بزیارت روضۂ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آمد مالک بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مقصا و مکالمت بانجام رسید مالک خواست کہ بیرون آید ہارون گفت اگر مقتدای مسلمانان فضل فرماید و ہر روز نزدیک ما حاضر آید و فرزندان امین و مامون از و سماع حدیث کنند منت از و بر ماست مالک بگریست و سوگند یست گفت مہ یا امیر المومنین لاتضع فی عزۃ مشی رفعہ اللہ العلم یوتی و لایاتی یعنی بگذار دست گردان عزت چیزی را کہ بلند گردانید آنرا حق عز شانہ علم چیزیست کہ بجانب وی بیایند نہ علم بجانب کسی بروند و بروایتی آنکہ اعزک اللہ علم انبیاء پیغمبر اصل قبلۂ شما است ناشی و پیدا شدہ بر شما است کہ آنرا عزیز دارید ہارون بانصاف در آمد و گفت صدقت ایہا الشیخ کان ہذا ہفوۃ منی فاستر بہا علی ہیبت گفتی ای پیر این ہمہ ہوی و نخوتی بود کہ از من صادر شد بپوش آنرا بر من و بگذار آنرا از من پس امین و مامون را بدر سرای مالک فرستادی و مالک ایشان را از انگاہ باز دادی کہ دیگر طالبعلمان را و ہمدران صف نشاندی کہ دیگر از او آوردہ اند کہ ہارون بر مالک رسے فرستاد و مالک بخدمتگاران خود گفت کہ این مال را نگاہ دارید و خرج نکنید بعد ازان ہارون بمالک گفت کہ اگر تو با ما موافقت کنی و در صحبت ما باشی کتاب تا شمشیر گردانیم و رواج دہیم و ہمہ بمذہب تو دہیم مالک گفت حاشا این کتابیست کہ من برانداختہ علم و دانش خود جمع کردہ و فراہم آوردہ ام و شاید کہ در انجا خطا کردہ باشم و دیگری دانا تر از من باشد دیگر از مذہب من آورون چہ معنی دارد اما آن مبلغ کہ امیر المومنین فرستادہ و تیمار است و امانت نہادہ پس آن مبلغ بر ہارون باز پس فرستاد ہارون اعتذار نمود و مبلغ نگرفت شافعی گوید دیدم بر در سرای مالک اسپی چند از اسپان خراسانی و قطعہ چند از بغال مصری بستہ کہ ندیدہ بودم ہرگز بہتر از انہا و بسبیل تعجب باو ی گفتم چیزیکو مینمایند این اسپ و بغال گفت یا ابا عبد اللہ این ہدیہ است از من بسوی تو قبول کن از گفتم پس از نہایک دابہ برای خود نگاہ ہا تا سواری کنی بران گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی کہ بر زمینی کہ تربت رسول صلی اللہ علیہ وسلم دران باشد سوارہ بران روم و مالک در تعظیم و محبت مدینۂ رسول صلی اللہ علیہ وسلم باقصی الغایت کوشیدی و ہرگز از مدینہ بیرون نرفت الا یکبار برای حج و مدت عمر در مسجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در روضۂ شریف درس گفت رحمہ اللہ و لاقات وی سنہ خمس تسعین از ہجرت یا احدی و تسعین یا اربع و تسعین یا تسع و تسعین و وفاتش در سال صد و ہفتاد و نہ بود و اللہ اعلم بالصواب

احوال شافعی

ہو ابو عبد اللہ محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن ہاشم بن المطلب بن عبد مناف القرشی المطلبی

و برادر مطلب برای آن گویند که جد اعلای او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف ست برادر هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم و او را نسبت بجد او شافع کرده شافعی گفتند و نسبت بوی بدین لفظ کنند و گویند که مادر عبد یزید بن هاشم دختر هاشم بن عبد مناف ست که جد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و او را شافع خلد و بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والدهٔ امیر المومنین علی ست رضی الله عنه و گویند که مادر شافعی ام الحسن بنت حمزة بن القاسم بن یزید بن الحسن بن الحسن بن علی ابن ابی طالب پس امام شافعی را بانجهات نسبت بیت نبوت ثابت باشد و آورده اند که شافع بن سائب ملاقات با آن حضرت کرده در حالیکه جوانی رسیده بالیده بود و پدر او در روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود و از جمله اهل مکه اسیر مسلمانان شد و فدیه خویش داد و مسلمان گشت و ولادت شافعی در غزه بود و بقولی در عسقلان بود و بقولی در منی و او را بمکه بردند و نشو و نما در انجا یافت و وی هفت ساله بود که حفظ قرآن کرد و چون ده ساله شد موطا مالک یاد داشت و فقه بر مسلم بن خالد که در انزمان مفتی مکه بود خوانده و چون پانزده ساله گشت علمای عصر او را اذن فتوی دادند بعد ازان رحلت بمدینه کرد و ملازمت مالک نمود و از شافعی منقولست که در ابتدای امر مرا میل بسیار بود بشعر و بسیاری مرزیدم آنرا تا رسیدم بپایه که بر بنا یدبشل آن پایه مگر وی و حظ عظیم روزی در سایهٔ خانه کعبه نشسته بودم و پیچکس تن من نبود از عقب خود شنیدم که گویندهٔ می گفت یا محمد علیک بالفقه و دع الشعر و هم ازوی منقولست که پیش از او ان بلوغ پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که با من فرمود یا عبد گفتم لبیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتم از قوم تو فرمود نزدیک منی آمی و دهن بکشای چنان کردم پس آب دهن مبارک خود مقداری گرفت بر دهان و زبان و لب من فرو کشید و فرمود فاض بارک الله فیک یگر بعد ازین واقعه در من لحنی و خطائی در حدیث و در کلام عربی واقع نشد و گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید بساعتی نظر بجانب من نمود و مالک را فراستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد بپرهیز و بترس از خدا تعالی و از معاصی مجتنب و محترز باش بدرستی که ترا شانی عظیم دست دهد در بیان ست محمد صلی الله علیه وسلم پس مدتی ملازمت کردم و او را از تحصیل علمی که نزد او بود فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر ازو خواستم در حال وداع با من گفت ایجوان بدرستی که خدا تعالی در دل تو نوری القا فرموده ست پس تو طفا مکن آن نور را بظلمت معصیت و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز دراوردی و غیر هم خلق کثیر و روایت کرده ازوی احمد بن حنبل و ابو ثور و مزنی و غیر ایشان خلائق بسیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک بغداد رفت و دو سال آنجا اقامت نمود و علمای آنجا بروی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه ازوی کردند و کتاب قدیم خود را در انجا تصنیف نموده بعد ازان بمکه باز گشت پس نوبتی دیگر ببغداد رفت بعد ازان عزیمت مصر کرد و تدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدید را انجا تصنیف نموده آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد و در فروع از صد متجاوز ست و از احمد حنبل منقول ست که گفت ما شاء الله ما عقلنا حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم از نسوخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی نشستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقولست که گفت هرگز بر شافعی دعا نمی کرده ام الا که احمد بن حنبل نزدوی بود و ازوی استفاده میکرد و احمد در عقب نماز با میگفت اللهم اغفر لی و لوالدی و لمحمد بن ادریس الشافعی و می گفت شافعی مثل آفتاب ست هر روز زیاده و مانند عافیت ست مر مردم را و گفت سی سال ست که شب نگذرانیده ام الا که دعا برای شافعی کرده ام و استغفار جسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که راس و رئیس اهل حدیث ست با احمد بن حنبل گفت چه بوده ست ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر پی خچر بغلهٔ شافعی می روی احمد گفت اگر دوست می داشتی تو علم و فقه را تو نیز

پیادہ میرفتی بریسار رکابش او + بیت ہرکہ دانش بنا شدش روزی + ننگ دارد زدانش آموزی ۱۲ و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت کہ وی کتاب اوسط ابو حنیفہ را از من بعاریت گرفت و تمام آنرا در یک شبانروز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای بلیغ بروی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقہ و علم و فصاحت و معرفت و ثبات و تمکن و حسن صورت و سیرت و جودت رای و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت در رجہ کمال داشت و از ابو محمد خواہرزادہ شافعی منقولست کہ گفت شافعی در یک شب چند بار سفر مودتا جاریہ وی برای وی چراغ روشن میساخت و در سایہ چراغ کتابت میکرد و مطالعہ مینمود آنچہ میخواست بعد ازان میگفت چراغ بردار پس میگذرد و تفکر اشتغال مینمود پس باز بانگ میزد کہ چراغ بیار از ابو محمد پرسیدند کہ از رد مصباح چہ ارادہ میکرد گفت در تاریکی ذکر جلا بیشتر میدہد از کلمات اوست رضی اللہ عنہ استعینوا علی الکلام بالصمت علی الاستنباط بالفکر و نیز گفتہ من وعظ اخاہ سرا فقد نصحہ و زانہ و من وعظ علانیۃ فقد فضحہ و شانہ فرمود زینۃ العلماء التقوی و حلیتہم حسن الخلق و جمالہم کرم النفس و ہم از شافعی منقولست کہ گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند پس دیگر از آخرت ولی نباشد ما اتخذ اللہ ولیا جاہلا قط و گویند کہ ہارون رشید با شافعی گفت بمن رسیدہ است کہ تو خندہ اگاہ میخوری حکمت درین چیست گفت بردودت آب و طیب ہوا و قلت ذباب و جسم مادہ طمع در موائد اجناب ہارون گفت ہذا بیت بالقصیدۃ و وی گفتہ انچہ علما را زینت و فقراء را قناعت خوشنود بودن آن و صبر نمودن و فرمودہ فقر علما اختیاریست و فقر جہال اضطراری و آوردہ اند کہ مزنی در وقت موت بر سروی رسید و پرسید کہ چگونہ صباح کردہ و چہ حال داری در جواب وی گفت صباح کردم بر صدد ارتحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی بر صدد اشتیاق دیدن جام موت و بہ بدیہای کردار خود رسیدن و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد ازان در گریہ شد و ابیات چندی خواند در رجا عفو و مغفرت الہی و جان داد و لادتش در صد و پنجاہ از ہجرت و وفاتش روز جمعہ سلخ ماہ رجب سال دویست و چہار و در ہمان روز بعد از نماز عصر مزنی گشت بقرافہ مصر و قبرہ بہا مشہور یزار و متبرک بہ رحمۃ اللہ علیہ **احوال امام احمد بن حنبل** ابو عبد اللہ احمد بن محمد بن حنبل بن ہلال بن اسد ابن ادریس بن عبد اللہ بن حیان بن اسد بن ربیعہ بن نزار بن معد بن عدنان پیشوا و مقتدا بودہ در حدیث و فقہ و زہد و ورع و عبادت و با ثنا ثنا شتہ شدہ صحیح از سقیم و مجروح از معدل نشو و نما در بغداد یافتہ و طلب علم و تحصیل حدیث در ان دیار کردہ بعد از انکہ از سماع حدیث از مشائخ آن ناحیہ فارغ شد رحلت نمود و در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفہ و بصرہ و مکہ و مدینہ و یمن و شام و جزیرہ و کتابت حدیث و سماع آن از علما و مشائخ بلاد مذکورہ نمودہ روایت دارد از یزید بن ہارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینہ و شافعی و طبقہ بسیار و در روایت دارد از و مشائخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زرعۃ ابو داؤد سجستانی و غیر ایشان و اسحق بن راہویہ در حق او گفتہ احمد حجۃ بست میان خداوند و بندگان او بر روی زمین و شافعی در شان او گفتہ از بغداد بیرون آمدم و نگذاشتم در انجا کہ احدی را کہ اورع و اتقی و اعلم بودہ باشد از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی گوید من ندیدہ ہیچ جوان را کہ احفظ باشد مر حدیث رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشہور و معروفست و در ان مسند زیادہ از سی ہزار حدیث جمع کردہ کتاب او در زمان ما و اعلی و ارفع و اجمع کتب بودہ در روایت کردہ اند از وی ثقات کہ گفتہ این مسند خود را انتخاب کردہ ام از زیادہ از ہفتصد و پنجاہ ہزار حدیث از ابو داؤد سجستانی منقولست کہ گفت مجالست با احمد بن حنبل مجالست آخرت ست و یاد ہیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نبودی آوردہ اند کہ احمد بن حنبل

فقر اختیار کرد و هفتاد سال بران صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد و محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد الغفور بمبارات صد هزار دینار
زر سرخ آوردند و او نپذیرفت و گفت که من از آنجا بیرون آمدم که هر کی هزار دینار داشت برای احمد حنبل و مستادم و گفت بار خدایا عبد الصمد بن را وجه
مبارات حلال بمن رسید هست اگر آنرا برای عیال خود نفقه کنم احمد گفت بر این هیچ حاجتی نیست آن وجه از این قبول نکرد و شمگر گرسنه آورد و نقرص
بمرض مبتلا شد و از همه چیز خوشتر خوشتر بعیش خوش مفلسانه بگذشت و از وی در باب صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و امثال این حکایات عجیب غریب
نقل کرده اند که دلالت دارد بر علو حال و بدرجه علیا و مرتبه قصوی و در بیان رحمة الله علیه رحمة واسعة کاملة **باجی** دست و دل باهر چه تمامتر
داز ادی مازهر چه خوشتر خوشتر بعیش خوش مفلسانه بگذشت و از عشرت صد هزار قیصر خوشتر **ابو داؤد سجستانی** منقول است که گفت
دویست شصت از کبار مشایخ حدیث دیده و با شم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعه رازی منقول است که گفت چشمان من بهیچ
کس مثل احمد بن حنبل ندیده گفتند در علم جواب داد و در علم و زهد و فضه و در جمیع نکوئیها علی بن المدینی گوید در اصحاب ما در احادیث پیغمبر صلی الله
علیه وسلم حفاظ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن احمد گوید که در اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده اید
که دانا شوید حال آنکه در میان شما فقیهی نیست و در ایستاده و نشسته ایشان می نمود گفتند در میان ما یک مرد فقیه هست پرسید که کیست آن
گفتند همین ساعت ما حاضر خواهند پس چون پدرم پیدا شد گفتند بخفیف که آن مرد که مجوسی آمد ابو عاصم با نگریست و او را دید گفت بگذار
مرا الآخر این گفت بگذارید که یاد گردان مردم نیز ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جمله فقیهان دیگر است انگاه گفت گشاده سازید
برای احمد مجلس را پس گشاده ساختند و او را در میان حلقه نشاندند و مسئله الفاکرد و وی در زمان جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنید
و همچنین مسائل می پرسید و او جواب مسائلش می گفت ابو عاصم گفت این از آن مردان است که بر روی دریا میروند از آنانکه بر روی
زمین میروند و از انواع حج و در سنه ای بر این عادت تا ام و مرات مکان و قوت مذهب و اجتهاد این امام اهل و اکرم آن است که شیخ الشیوخ
قدوة الاولیا قطب الاقطاب فرد اصحاب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه و ارضاه و اهل مذهب و فرع اقوال
او است و در سجره الاسرار نوشته است و در مناقب وی مکان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر می شود که آن حضرت
را اجتهادی بود که موافقت داشت یکی از این دو مذهب مشهور و مقرر آنست که ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله
واقع و ثابت است و الله اعلم و لادت وی رحمه الله در بغداد در اربع و ستین و مائة و وفات او هم در بغداد احدی و اربعین
مائتین مات رحمه الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن بعد العصر **احوال ابو داؤد سجستانی** ابو داؤد سلیمان بن اشعث بن اسحاق
بن بشیر سجستانی یکی از انجمله است که رحلت کرده و طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده و در طلب جمع کرده احادیث را
و تصنیف نموده و مشایخ عراق و جزیره و شام و مصر و غیر ایشان را دیده و اخذ و تحمل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از امام
مشایخ کبار و علمای ذوی الاقتدار مانند مسلم بن ابراهیم و سعید بن منصور و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیرهم و روایت کرده از او
پسر وی عبد الله و ابو بکر احمد بن موسی النجاد و احمد بن محمد بن خلاد و غیرهم و ابو داؤد در بصره ساکن بوده و به بغداد آمده مرتبه قدوه
و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن ناحیه را بحسن او راغب نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندیده او را و استحسان نموده

از ابی داؤد منقول ست کہ پانصد ہزار حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از مشایخ مرتبہ ضبط و ربط کتابت در آوردہ ام و سنن خود را از پانصد ہزار بیرون آوردہ ام و دران کتاب چہار ہزار و ششصد حدیث ایراد کردہ ام کہ صحیح ست و آنچہ نزدیک بآن ست آدمی را احتیاج باین احادیث کہ درین کتاب آوردہ ام چہار حدیث کافی ست اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکہ مالا یعنیہ سوم لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیہ ما یرضی لنفسہ چہارم ان الحلال بین و ان الحرام بین و بینہما مشتبہات الحدیث و ابوبکر خلال در شان او گفتہ ابوداؤد پیشوا بود و بعلم خود متقدم و بصفت زہد و ورع و بصارت و مہارت در فن حدیث موصوف و معروف ابوسلیمان خطابی گفت کتاب ابوداؤد کتابیست شریف کہ در علم دین کتابی مثل آن نوشتہ نشدہ یعنی بعد از بخاری و مسلم و از ابوداؤد منقول ست کہ گفت در سنن خود حدیثی ایراد کردہ ام کہ علماء حدیث اجماع کردہ باشند بر ترک آن و گفتہ اند کہ اگر مردی باشد کہ تنہا بدین حدیث عمل کند ہیچ نباشد از کتب الا صحف بعد از ان کتاب ابوداؤد احتیاج تمام اقتداء او را بچیزی دیگر از احکام مجرد جزوی کسی تصنیف نکرد و چون تصنیف کرد در میان مردم خواند گشت در میان مردم مثل صحیفہ کہ متبع میکردند و مخالفت میکردند آنرا و موسی بن ہارون گوید ابوداؤد در دنیا مخلوق مثل خود برای حدیث و در آخرت برای بہشت را بوحاتم بن حبان در شان او گفتہ کہ ابوداؤد یکی از سقدایان روزگار ست در فقہ و علم و حفظ حدیث و نسک و ورع و اتقان و ولادت او در سال دویست و دو و فاتش در سال دویست و ہفتاد و پنج بودہ احوال ترمذی ابوعیسی محمد بن عیسی بن سورہ بن موسی بن الضحاک سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیہ الصلوٰۃ و السلام در ثقات مجمع علیہ بودہ و مراورا در حدیث و فقہ بدصاحب ست و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظم قدر او و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او در ین فن و مثل آن کتاب در ین باب مؤلف نشدہ در ذکر علل حدیث صحیح و تحسین و تصحیف آن و میان مذاہب علماء از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتہدان و دیگر شان کتاب جامع او گفتہ اند ہر کہ کان لہ مجتہد و من لم یقلد رویت کردہ حدیث را از صد و اند از مشایخ مثل قتیبہ بن سعید و محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان روایت حدیث از وی خلائق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و ہیثم بن کلیب و گفتہ اند کہ در اسانید وی نیز ثلاثی ہست و یک حدیث در سنن او این حال دارد و آن این حدیث ست کہ بانی علی الناس زمانا یصلی مستہم علی دینہ کما تقابض علی الجمر و مسلم و ابوداؤد ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد بر آنرا علمای حجاز و عراق و خراسان پسندیدند آنرا و رضی بما فیہ و ایشان را شمائل النبی تصنیف اوست و آن از حسن کتبی ست کہ در ین باب تصنیف یافتہ و میان مردم کالمصابیح بسیار و بشمار دارد و خواندن آن برای صحت اکابر ست و ولادت ترمذی در سال دویست و وفات او در سال دویست و ہفتاد و نہ بود و اللہ اعلم

احوال نسائی ابوعبدالرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشائخ و مقدم و عمدہ و قدوہ بود بین المحدثین در جرح و تعدیل وی معتبر بن العلماء و در اول کتابی نوشتہ کہ آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابی ست جلیل الشان کہ مثل آن نوشتہ نشدہ و جمع طرق حدیث شود بسیار پس آن امیر امر کرد او را بانکہ سنن صحیح مجتبی را از ان انتخاب نمود و ہر حدیث را کہ در اسناد آن تکلم کردہ و معلل داشتہ اند از ان کتاب اسقاط نمود و چون محدثان گویند رواہ النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نہ آن کتاب کبیر و ہمچنین گاہی کہ گویند کتب خمسہ یا اصول خمسہ بخاری و مسلم و سنن ابوداؤد و جامع ترمذی و مجتبای نسائی خواہند حاکم ابوعبداللہ نیشاپوری گوید شنیدم از ابوعلی نیشاپوری حافظ کہ چہار نفر را از حفاظ حدیث بین اہل الاسلام یاد کرد

اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقول است که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر الحافظ میش از یکه و بار گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسیکه بعلم حدیث و ترجیح و تعدیل رجال و اقوال آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت ورع یعنی که در سخن خویش روایت از حارث بن مسکین میکند با آنکه می کند که قرئ علیه و انا اسمع و در روایت ازوی نمیگوید حدثنا و اخبرنا چنانکه در روایت دیگران از شیوخ خود میگوید و گفته اند سبب این طریقه عدم ثقه است کردن از آنست که میان حارث و نسائی خشونتی واقع شده و دیگر بعد ازان بمجلس حارث نمی آمد ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه نهان دیشد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او آواز او را می شنید و ازوی استماع حدیث مینمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت حدیث دار و از کبار مشایخ مثل قتیبه بن سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و ابو داود سجستانی و روایت حدیث دارند ازوی جماعتی از کبار مانند ابو جعفر طحاوی و ابو بکر بن السنی و ابو القاسم طبرانی و میر جمال الدین محدث میگوید از شیخ عبد الحق دهلوی منقول است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی صاحب مصنفات و مقتدای زمان خود در مصر مسکن داشت و تصانیف او در ان دیار منتشر است و مردم بسیار از و اخذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و اهل آن ناحیه فوتی در مسجد با او گفتند چیزی میگوئی در حق معاویه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سائل گفت اما یرضی معاویه ان یخرج رأسا برأس حتی الفضل و روایتی آنکه گفت نمی شناسم او را بهیچ فضیلتی الا لا اشبع الله بطنه پس مردم بر خاستند و در وی چندان پیچیدند بحیثیتی که او را کوفتند و چندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند و او را بردند و ازان جهت بیمار شد و دران بیماری برفت از دنیا و روایتی آنکه بیمه بردندش و ازان جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مروه مدفون گشت و بهم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی و اهل بیت علیهم التحیة و الاسلام تصنیف کرد و او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت بحسب من بر آن تصنیف آن بود که چون در دمشق در آمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافتم از امیر المؤمنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشان را براه راست آرد بسبب آن کتاب مذکور را تالیف کردم و او یک روز روزه میداشت و دیگر روز افطار میکرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار زوجه داشت و میان ایشان قسم میکرد و برای آن سراری نیز میداشت و ولادت نسائی در سال دویست و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه

احوال ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه الربعی مولاهم القزوینی یکی از پیشوایان و حافظان احادیث و ثقه و متقن بست و صاحب سنن از اصحاب مالک و لیث سماع حدیث کرد و در جلب حدیث بلاد و کتاب او یکی از کتب اسلامیه است که بین العلما باصول ستة و کتب ستة مشهور شده و بجای ستة تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جامع ترمذی و سنن نسائی و سنن ابن ماجه چون محدثان حدیثی را گویند رواه الجماعة مراد این بست که این شش تن در شش کتاب روایت کرده اند و چون گویند رواه الاربعة مراد این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه را چند حدیث ثلاثی هست و وی در باب فضل قزوین و سنن خویش حدیثی یاد کرده و بروی و بر کتاب وی از نخبت طعن و عیب کرده اند ازان حیثیت که آن حدیثی ست منکر بل موضوع و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و زود محدثان آنهمه موضوع ست و میسر شخصی بود از واضعان که آنها را وضع کرده و ولادت ابن ماجه در سال دویست و وفات او در سال دویست و شصت و سه بود

احوال دارمی ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدارمی یکی از حفاظ حدیث و از علمای اعلام دین و شیخ البخاری و مسلم بن ست باز هد و ورع و دیانت و صیانت موصوف و کتاب او الجامع کتب حدیث ست رد و بیان او از زید بن جابه جبان بن هلال و النضر

بن شمیل وجهوه بن شعیب روایت کرده اند ازدی کبار علمای محدثین مانند مسلم وترمذی وغیرهما آورده اند که شخصی سوال کرد احمد بن حنبل را الله
والله در وجوب گفت نمی شناسم او را بتحقیق که دور و دراز کشیده غیبت برادران ما را از ما اگر بگیرد عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الحکم بن اعین علیک بذراک اسعید
علیک بذراک اسعید بندار گوید حفاظ در دنیا چهار اند محمد بن اسمعیل در بخارا و ابو زرعه در ری و مسلم بن الحجاج در نیشاپور و عبد الله
بن عبد الرحمن در سمرقند و علی ابن المدینی در بصره آنست که میان غیر و بین الله علیه وسلم واسطه باشد و یا زیاده حدیث در کتاب او بنظر
مروزی شد از دست او و سال صد و شصت و یک و وفاتش در سال دویست و پنجاه و پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید ما نمد محمد بن اسمعیل هیچ کس
خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن دارمی به رسید ساعتی سر خود او پیش انداخت آنگاه سر برآورد و گفت راست رفت و آب چشم بر رخسار های او فرو دوید رحمة الله
علیهما **احوال دارقطنی** ابو الحسن بن علی بن عمر الدارقطنی حافظ حدیث و علامه مشهور فاضل و محدث کامل و عالم عامل فرید عصر و وحید دهر
خویش بوده در علم حدیث در معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث بمثابه که بود با صدق و دیانت و ثقت و عدالت و صحت اعتقاد و گویند
که ابداوزدی در نیاب کسی نیامده و این فن بر وی ختم شد و در تفسیر و فقه و ادب و شعر صاحب کمال فقید ابو الحسن سعید اصطخری کرده و روایت حدیث
از و و از خلائق بسیار دارد و روایت دارند از وی حافظ ابو نعیم و ابو بکر برقانی و جوهری و قاضی ابو الطیب طبری و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری
و ازدی پرسیدند که مثل دارقطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده و من چگونه دیده باشم و ولادت وی در بغداد و در سال سصد و پنج یا شش و وفاتش
هم در آنجا و در چهارشنبه بیست و دوم ذی قعده سال سصد و شصت و پنج **احوال بیهقی** ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان متقدمین اهل
حدیث و فقه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره غایت انصاف مرعی داشته و تصانیف بسیار کرده
گویند که تصانیف او بهزار جزو رسیده و گویند که او را در علم ثانی نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مرد اند که احسان تصانیف در اسلام نموده اند
و مسلمانان انتفاع بسیار از تصانیف ایشان گرفته اند یکی از دارقطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سوم ابو محمد عبد الغنی
بن سعید ازدی چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی پنجم ابو عمر بن عبد البر مغربی حافظ اهل مغرب ششم ابو بکر احمد بن الحسین بیهقی هفتم
خطیب ابو بکر احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و وی قبله از شیخ سهل صعلوکی حاصل کرده و عمدی در خراسان نیجهیس یا زیاده
آن خود که در علم حدیث صلی الله علیه وسلم بنا بر معنی فی اسناد و فی اجازت او ستاد و فی ممارست تصرف کردی و او روایت حدیث از
حاکم ابو عبد الله نیشاپوری کرده که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابو طاهر محمد بن محمد زیادی و ابن فورک و ابو عبد الله سلمی دارد و از مشایخ مصنفات بسیار
کتاب بسیط و کتاب اسماء و کتاب دلائل النبوت و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب بعث و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب
مناقب ائمه اربعه و کتاب شعب الایمان و کتاب خلافیات ست و ولادت او در خسرجرد که قریه ایست از قرای بیهق واقع شده در شعبان سال صد
و نهصد و چهار و وفاتش در نیشاپور در سال چهارصد و پنجاه و هشت بعود و جنازه او را از نیشاپور بیهق آورده بوطن خودش باز آوردند و در هم جمادی الاولی
سال مذکور مدفون گشت **احوال رزین** ابو الحسین رزین بن معاویه العبدری صاحب کتاب تجرید فی الجمع بین الصحاح و وفات او بعد از سال
پانصد بوده و عبدری منسوب است بعبد الدار بن قصی نه بطنی مشهور است از قریش رحمة الله علیه **احوال امام نووی** ملقب وی محی الدین
کنیت وی ابو زکریا و نام وی یحیی بن شرف حزامی ست و حزامی بجا ر حمله مکسوره و بزا منسوب ست بحزام که یکی از اجداد او ست ولادت وی

در عشر اول از محرم سنه احدی و ثلثین و ثمانمایه در روی از شام کدام اعمال دمشق ست و نسبت بجوی نوا و وی میرگویند قرارت کرد قرآن مجید را پس قدوم آورد بدمشق در سنه تسع و اربعین و فرا گرفت کتاب تنبیه را که در مذهب شافعی ست در چهار و نیم ماه و یاد گرفت بیع مذهب را در نیم سال و ملازمت کرد دو سال چنانکه پهلو ننهاد بر زمین و میخواند در شب و روز دوازده درس بمشایخ در انواع علوم دینیه و تفقه کرد بسیاری از مشایخ و اکثر انتفاع وی بکمال الدین اسحق مغربی بود و وی محرر مذهب شافعی و ممهد و منقح و مرتب اوست بعد از رافعی و الا آن مدار مذهب شافعی بر تصحیح و تحقیق اوست و بود وی رحمة الله علیه بر جانب کثیر از عمل و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی در آمد بحمام و نمیخورد از فواکه و مشق کرد اکثر قوت اهل آن دیار را نه از بهر آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبهه و قوت میکرد با نچه می آمد از بلد وی از نزد والدین وی و اکل میکرد در شب و نه مگر یکبار بعد از نماز عشا و شرب نمیکرد و مگر یکبار از سحر و نمیخورد آب برف چنانکه عادت شامیان ست و اختیار کرد و انفراد او و انطواق نفیضا و مراوا و ترویج و بسیار میکرد بیداری در عبادت و تصنیف نمیکرد و امر معروف و نهی منکر میکرد و بملوک و امرا و غیرهم میرسید و مدانهت را در دین کار و دو بار بحج رفت و متولی شد دار الحدیث اشرفیه را در سنه خمس و ستین و نگرفت از وظائف وی چیزی تا رفت از عالم و نبود در وی مبارکی و مگر چیزی که غالب بود بر وی سکینه و وقار در بحث و در جمیع احوال و منزه بود و از تعصب شافعیت و متصف بود بانصاف و قلما میکرد در نسب خود و از اقوال اصحاب ابو حنیفه و متصف بود بتصوف و اعتقاد مشایخ بعد از ان مسافرت کرد ببلد خود و زیارت کرد قدس خلیل آباز بوطن آمد و بسیار افتاد و نزد والدین خود پس وفات یافت در شب چهارشنبه چهار دهم شهر رجب سنه اربعین و ثمانمایه و دفن شد در شهر خود مدفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین احوال ابن جوزی گفته اند که کنیت وی ابو الفرج ست و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الحنبلی القصری مشهور بابن جوزی و جوزی بنسبت بسوی بیع جوز که آنرا فرجه الجوز می گویند و بسیر و بپروی تاریخ و مدینه گرد عالم بود و فاضل و فقیه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف و تفسیر و حدیث و فقه و غیر انواع اخبار و مواعظ و مناقب بود از اهل عصر خود در بین ابواب و مشغول بود بوعظ و تذکیر و قصص و حکایات و جواب سیدالانام مردم را بر منبر و از جمله حکایات وی یکی آنست که روزی نزاع بود میان اهل سنت و تشیع در تفضیل ابو بکر و علی رضی الله عنهما بسیار جدال و نزاع نمودند در ان مجلس حاضر شدند بحکم ابن جوزی و وی بر منبر فرمود گفت پس بپرسید از وی من افضل الصحابه پس عایت جا بنین کرده و در پس اصابت مکرده نمود و گفت افضل صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی بعثه فی بیته این سخن گفت و بدر رفت تا کشف سر نماند پس چنین ذکر کرد این حکایت را امام حافظ ابو الفرج ابن الجوزی در کتاب خود و سیوطی در تاریخ الخلفا گفته که الناصر لدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذهب امامیه پیدا کرده بود و بر خلاف روش پدران خود ابن جوزی پرسید من افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ابن جوزی در جواب او این کلام گفت و ابن جوزی را کتابی ست در موضوعات حدیث که افراط کرده ست در اینجا در نسبت جمع باحادیث و حکم کرده ست در وی بسیاری از احادیث بجهل و توهم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده و گفته اعتماد نیست بر وی در نسبت وضع باحادیث مثلا ابن جوزی در سنه عشر و خمسمائه و وفات او در سنه سبع و ستین و خمسمائه و در عهد دولت الناصر لدین الله و ابن جوزی کتابی ست مشهور بسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده ست در وی طریقها که شیطان بطه آنها مردم و واقع شده اند در بدعت و خلاف و نعت خصوصا [illegible]

ومبالغه کرده در رد و انکار بایشان و در آنچه منقول ست ازین قوم از حکایات بغلبه حال وطفح سکر و نسبت کرده بزرگان این طائفه علیه را بجهل و جنون و حماقت با وجود آنکه کتابهای خود را مطرز ساخته ست بکلمات غریب و حکایات عجیب ایشان و بحقیقت این نیز التباس یسیر ست که بروی ازین راه درآمده و مغرور ساخت و وی اگرچه سوگند میخورد که غرض من اظهار علم و تائید سنت ست تا اتباع آن کنند نه تشنیع علما و اعداء صالحین ولیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال در رد و تشنیع دلالت بخلاف آن دارد و ظاهر شنیع وکدوی از منکران این طائفه علیه ست و نزاع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد رزوق گفته ست که تحذیر کرده اند ناصحان ازین کتاب وی که مورث سوء ظن ست بر کبار شایخ و گفته که دلی را لغزشها و زلتها میباشد از جهت عدم عصمت و منشا حال و سابقه تقدیر لازم ست تعزیرات ایمه و هفوات کبار اگر بنا گاه در مقام نصیحت و تذکیر تنبیه بران مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کنندی تعیین بر فاعل زیرا که تعزیر ازال ائمه واجب ست و انصاف حق تعالی و دیانتی که مصاحب و مشوب بهوای نفس باشد معلوم و این طریق اسلم ست و اسلم تسلم و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته ست ابن جوزی و افراط کرده ست در شان این طائفه و انکار کرده ست ایشان را بسهامی شافی از جانب اقوام بدانچه جمع میکنند میان طرفین و اصلاح میدهد بین الفریقین و تقریر و تحریر نموده ست آنرا شیخ امام اجل عفیف الدین عبد الله یافعی در رقم الیف خود و سیدی احمد بن رزوق را کتابی ست دقیق متین بسیی بقواعد الطریقه فی الجمع بین الشریعة و الحقیقة که سلوک کرده ست در وی طریق انصاف و بیان کرده ست حق را بی تکلف و اعتساف کاتب حروف را تعلیم کرد آن کتاب و اجازت داد بروایت آن سیدی الشیخ القطب الامام عبد الوهاب متقی و ترجمه کرده من بعضی مسائل آنرا در مسائل خود مخصوصا در رساله مرج البحرین فی الجمع بین الطریقین و بالله التوفیق و بالجمله بود ابن جوزی عالم فاضل ولکن مغرور شد بعلم و فضل و جوانی خود و بود و سوء تصرف غلیظ نشئه عافانا الله و امثاله بود از طائفه قوم و بحمیت و اعتقاد ایشان و نخست نزاع آنکه در بغداد بود در زمان که هست نشان شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و مهجور بود از برکات محبت و حسن عقیدت بایشان و سلوک میکرد با حضرت طریقه اجتناب و انکار را عاذنا الله من ذلک تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب در ذکر زهاد و عباد بدان خود از بغداد و غیر آن از بلاد و تشنیع و تکمیل میکرد آنرا بقبایل ذکر حضرت شیخ و شهره شده ست این حال از وی و مغرور بظاهر علم و فضل و شیخ عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه و لفاض علی العالم استفیدین فیوضه و فتوحه در فصول ستة کذا از تصانیف ایشان ست و ذکر ابن جوزی تقریب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی ابو الفرج حافظ صحیح متبحر مصنف در اقسام علوم دو بست و پنجا تصنیف کرده و بود و مرا و را قبول تمام نزد خاص و عام بود و ولادت او بغداد در سنه خمسمائه و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعین و خمسمائه و بیرون آورده شد از زندان واسط و پنهان ماند در منازل خانه بنجوال سیب انکار وی شیخ عبد الله صقلی و قطب الاولیا و تاج المفاخر و سبب انکار ابن جوزی مذکور بر شیخ بر غیر وی از شیوخ اهل المعارف بود و این انکار وی از جمله فتنه ها و تلبیس شیطان و مغرور و عجب ازوی در انکار وی بر ایشان و حال آنکه بجاس بکلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان طرز میگیرد تا کلام خود را و اگر سلامت میماند ابن جوزی از طعن و انکار وی بر مشائخ علمای باطن پاینده و سلامت میماند متلبس و متحلی بجلال محاسن او و پسر وی محی الدین یوسف منسوب ببغداد و متولی شدند تدریس مدرسه مستنصریه را طائفه از حنابله و ما اتجا کلام خواجه محمد پارسا ست بلفظه رحمة الله علیه ترجمه و سنه و کتابت چون گویند صلح الله شاه و بهاء شاه

که دیدم من در حرم شریف که زاد ها الله تشریفا و تعظیما رساله را که بود در رد ذکر ابن جوزی و انکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مولف آن رساله میگوید دیده داشته بر دند او را بعض مشائخ و علما در حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ عفو و صفح و تجاوز از وی پس عفو کرد شیخ عبد القادر رضی الله عنه از وی و در گذشت از جریمه وی پس رفتم من بر سیدی آن شیخ عبد الوهاب و ذکر کردم قصه این کتاب او نقل کرد مرا حکایت عفو حضرت شیخ را از ابن جوزی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلک و فرمود وی مردی عالم محدث کبیر ست الحمد لله نجات یافت از این ورطه و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ ست و شان او عظیم ست و انکار ایشان زهر قاتل ست خدای تعالی نگاهدار دازان و فرمود حق سبحانه و تعالی و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب و بگویم الحمد لله تمامه اقرار جمله حامدی بر محمودی که باشد در برابر نعمت و بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر درجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت ست مر خدای را و اجب و واجل ست بوی مخصوص ست بذات اقدس وی که بخشنده جمیع نعم و پروردگار تمام عالم و خالق به بنات و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات ست و خالق افعال بندگان و توفیق دهنده ایشان و اقدار کننده ایشان است و بامر قطع نظر از وجود هر گونه گان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بذوات کامل الصفات خود ش و بکلام قدیم و به بینات آیات و اظهار کمالات و افاضه آلاء و اسباغ نعمای عظیم باقی و ثابت ست و با وجود آن چون امر کرد بندگان را بثنا و تحمید ذات مجید و شکر انعم عدید خود واجب شد امتثال این امر مامور و زبان بحمد و ثنای حضرت وی گشودن پس گفت صنف محمده و نستعینه و نستغفره حمد میگویم یا میدهم افراد انسانی بلکه تمامه مخلوقات جسمانی و روحانی زبان قال و حال آن که یعم نوالی الانعام و الافضال را و چون حصول این شان و تمیم و تکمیل آن نهایت عظیم و خطیر ست یاری میجوئیم و مدگاری میخواهیم از حضرت وی و مدد میخواهیم از حول و قوت خود و طلب آمرزش میکنیم از جود و تفضل او و تقصیر در تحریر و تقریر آن و ادای حق آن بر وجه صحیح و خالص چنانکه باید و در گاه معبودیت حق را شایسته بعضی از زاول و آخر تمام جمع آیند بذکر او و فکر خداغرا سه پویند با تفاق در جستجوی آن بر نخیزند با اجتماع بر گفت و گوی آن چون بیندیشند بعجز از بیان گردند ممکن نیست که حمد و شکر تمین نعمت خدا گویند و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا از بدیهای نفسهای خود و من سیئات اعمالنا از بدیهای کردارهای خود که حمد ذات مقدس ست با سبب ریا و سمعه خلق و اثبات حول و قوت نفس یا بکلام و اشغال معجز و سیاس منعم حقیقی با توانائی آلاء و دوام نعما یا قصدی برای تصنیف صحیح ست یا قصور در تصحیح نیست و اخلاص طویت یا تقصیر در شکر توفیق این نعمت عظمی و عطیه کبری یا تکلم باطل و لایعنی و فضلت از ذکر حق تعالی یا تهاون در عبادات و طاعات و ارتکاب محرمات و مکروهات علقا من بهدیه الله فلا مضل له هر که را نماید او را خدای تعالی نیست هیچ گمراه کننده مر او را و من یضلل فلا هادی له و هر که گمراه گرداند او را خدای تعالی نیست هیچ راه نماینده مر او را و این کلام اگرچه خبر ست از بیان واقع و اثبات توحید و تفرد حق در هدایت و اضلال و در معنی طلب و سوال هدایت و حفظ و وقایت از ضلالت ست از حضرت وی سبحانه یعنی تو ئی راه نماینده و گمراه کننده و جز تو کسی نه پس عطا کن ما را هدایت و نگاهدار ما را از ضلالت که تو ئی دری بر هر چه جوئی و تحقیق آنست که هدایت دو معنی دارد یکی راه نمودن یعنی بیان کردن راه و نشانهای آن و این معنی مر قرآن و پیغمبر صلی الله علیه وسلم توان کرد که سبب هدایت اند چنانکه ضلالت را بشیطان و اصنام هم راه نمودن بمعنی بردن بمقصد و رسانیدن بآن و انکار حضرت حق سبحانه ست از غیر وی نباید

وچون در صحت آمده است که هر خطبه که در وی شهادت نبود مانند دستی ست بریده یعنی منقطع البرکة و بیفایده آورد مصنف شهادتین را
گفت و اشهد ان لا اله الا الله وگواهی میدهم و اخبار میکنم بر سبیل جزم و قطع که نیست هیچ خدای سزای پرستش غیر آن یکدات که متصف
ست بجمیع صفات کمال و منزه ست از سمات نقص و زوال وحده لا شریک له و دران حال که تنها ست و نیست انباز مر او را و شهادت میکنم
للنجاة وسیلة گواهی دادنی که باشد مر رستگاری را از آتش دوزخ و از عذاب و عقاب بعد و سخط خداوند تعالی سبب و دستاویز و لرفع الدرجات
و مر بلند گردانیدن پایهای بهشت و قرب و رضای مولی تعالی را ضامن و بیذیرفتار و آن شهادتی ست که بصدق و اخلاص و مراعات قلب و
موافقت ظاهر باطن باشد باقیمة استقامت بران تا روز آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تا آخر و هیئة تجمع
و حمد و استعانت و استغفار و لفظ واحد و شهادت بجمیت آنست که در آنجا ملاحظه کثرت و رویت آلاء و تقصیرات و ذنوب کوشف صفات
و اینجا محل مشاهده وحدت ذات و مقدر اساسی الحد پس اول مقام فرق ست و ثانی مرتبه جمع و نیز گفته اند چون شهادت اخبار ست بر سبیل
جزم و قطع از امری بر وجهی که مطابق واقع باشد سزاوار نیست که مصنف اینمعنی را متعهد گردد مگر از نفس خود بخلاف حمد تا موافق بمطابق بود
بگلمهٔ ایمان و اشهدان محمدا عبده و رسوله و گواهی میدهم بر سبیل جزم و یقین که محمد بنده خدا و فرستاده اوست بخلق الذی البعثة و طرق ایمان
قد عفت آثارها آن محمد که صفت اوست که برانگیخت و فرستاد او را الله تعالی در حالیکه راههای ایمان ناپدید و نیست شده بود و نشانهای
آن و ثبت انوارها دفن شده بود و رشتههای آن و دهنه ارکانها سست و بی بنیاد گشته بود و کرانهای قوی آن و رکن بضم کرانه قوی
هر چیزی کذا فی الصراح و جعل مکانها و نادانسته و پوشیده شده بود جای آن و مراد از طرق ایمان توانند که انبیا و رسل باشند صلوات الله
سلامه علیهم اجمعین آنانکه پیروان و متابعان ایشانند از علمای دین و سالکان طریق یقین و مراد به ناپیدا شدن آثار و فرو شستن انوار
و سست گشتن ارکان ایشان ترک عمل بود بآنچه ایشان خلق را تشریع نموده و حکم فرموده و واضح و روشن گردانیده اند از اعمال و اخلاق و آداب
و علوم و معارف و ترک تعلم و تخلق و تادب و تحقق بدان و مراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتبت و منزلت و شناسائی حق شناز
و احتمال دارد که مراد بطرق ایمان علوم و اعمال آداب و ریاضات و تحصیل صفات مرضیه و تکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان مرتبه ایمان کامل
مقصد و مقصود سالکان طریق حق ست توان رسید و مراد از عفای آثار و خمول انوار و دهن ارکان و جهل مکان عدم سلوک این طرق و رعایت
اهتمام تحصیل و تکمیل آن فرستاد صلوات الله و سلامه علیه بین معالمها عفا پس برانگیخت و بلند گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم رحمتهای الهی تعالی
و سلامهای نازل بادی بروی از علمهای نشانهٔ طرق ایمان آنچه پست و نیست شده بود و بر ناظران و سالکان آن پوشیده گشته اگرچه چشمان باطن
از ادراک آن خود دور و بران رسیده باد جهت ظهور و کمال وضوح آن و شفی من العلیل فی تاسیه کلمة التوحید من کان علی شفا و تدرسی داد و بر باد نیدوی
صلی الله علیه وسلم از علت جهل و شرک و ریبت داد آن کلمه توحید کسی را که بود بر شرف بر موت و هلاک یا بود بر گوشه و کرانه از راه راست و سلوک نیکو در طریق
مستقیم یا بود بکنار جهنم و آتش دوزخ پس این تلقین بود بقول حق تعالی و کنتم علی شفا حفرة من النار و مراد بکلمه توحید کلمه ایمان ست که لا اله الا الله
محمد رسول الله ست و علیل در اکثر نسخ بعین مهمله است یعنی بیمار و مراد بدان جنس بیماران ست و من بیانیه ست یا تبعیضیه که مقدم آورد شد اما
و میر جمال الدین محدث فرموده رحمة الله علیه که در اهل سماع ما جمیع نسخ حاضر از کتاب مشکوة و علیل بعین بی نقطه صحیح شده یعنی بیمار و معنی آنست که گفته شد و روایت کرده شد و تغییر

معجمه خواننده براین تقدیر متواند بود که مشتق باشد از غل یعنی کینه بالاز غلل بروزن جمل که بمعنی کینه است یا بمعنی سوزش و تشنگی ست و مراد جماعتی باشند که کینه وران اهل ایمان بودند و مانند تشنگان در تیه جهالت و ضلالت حیران و سرگردان گشتند و الله اعلم بالصواب انتهی گفتم سن بتشدید لام غلیل مصدر بمعنی تشنگی یا سختی آن و بمعنی سوزش بسینه آمده است کما قال الشاعر ع یشفی غلیل صدورهم ان نصروا پس اگر باین معنی باشد متعلق بتشنه گردند نیز روی دارد و معنی آن ظاهر ست کما لا یخفی و اوضح سبیل الهدایة لمن اراد ان یسلکها و روشن گردانید راه هدایت و ایجاز را برای کسیکه خواهد رود دران را و انکر کنود السعادة لمن قصد ان یملکها و موجود آید ساخت گنجهای سعادت و تمکنیتی را برای کسیکه قصد و آهنگ آن داشته باشد مالک شود آن گنجها را و مراد گنجهای سعادت اسلام و ایمان و احسان و طاعات و عبادات و نوجهات که مقتضای این مقامات ست و علوم و معارف و انوار و اسرار که نتایج و مواهب این مکاسب اند و هر کدام کنود و ناشکر باشد آن سعادتها و نعمتها را از نعیم جنت و رضای حضرت عزت و دیدار وی تعالی و تقدس نصیب وی گردد و لا حول و لا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة اشارت بآن ست اللهم ارزقنا و احشرنا و اعذنا من قال بیت اسیر لذت تن مانده و گرفتار آرزوی چیزهاست که در ملک جان مهیا نیست و اگر گوید بیان و ایضاح را چه حاجت و اظهار و ابراز گنج سعادت که عبارت از بیان شریعت و تعلیم آن ست برای چه کسان ست خواه ارادهٔ سلوک و قصد تملک آن نماید و خواه نماید جواب آنکه چون منتفع بآن الیضاح و اظهار ایشان اند و فائده و نفع آن بایشان عائد میشود گویا آن الیضاح و اظهار برای ایشان ست و بس چنانکه در تفسیر گفته اند اما بعد فان المسک یدل علیه لا یحتاج الی ان یقال ان المسک طیب و کلمه ایست که چون شخصی کلامی راند بر اسلوبی و خواهد که سلوبی دیگر باید گوید اما بعد و اختلاف ست از ارباب تواریخ و اخبار را که اول کسی که باین کلمه تکلم نمود و گفت ست و مشهور آن ست که اول کسی که باین کلمه نمود داؤد علیه السلام و اقوال دیگر نیز در شرح مذکور ست و الله اعلم و تقدیر کلام آن ست که اما بعد حمد و صلوة و تشهد مذکور می شود که بدرستی چنگ در زدن بسیرت و طریقه و عادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تمام می شود و راست نمی آید و استوار نمی گردد الا بالاقتفار لما صدر من مشکوة که بپیروی کردن چیزهایی را که صادر شده و پیدا گشته است از مشکوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشکوة روزنی در دیوار که گذاره ندارد و چراغ در وی نهند یعنی طاقچه تشبیه کرده سینه مبارک آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بطاقی که دران چراغ باشد و اضافت فوقیت مصباح بسوی مشکوة از قبیل اضافت فوقیت ست بمتعلق می نماید یا قلب مکان بمنزلهٔ زجاجه است مانند کوکب درخشان و لطیفه قدسیه منوره در دل مظهر و بمنزلهٔ چراغ تا موافق افتد بکریمه مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الآیة و الاعتصام بحبل الله لا یتم الا بامتیاز کتلة اعتصام چنگ در زدن بحبل رسن بیان سخن پیدا و گشاده گفتن کشف کشاده و برهنه کردن یعنی ممتنع ست چسبیدن و چنگ در زدن بحبل خدا که سبب و وسیله وصول بجناب قرب وی گردد تمام نمی شود مگر بیان کردن و آشکارا ساختن و ظاهر گردانیدن آن حضرت صلی الله علیه وسلم و مراد بحبل الله یا عهد و پیمانی ست که خدا و ند سبحانه و تعالی بسوی بندگان خود ارسال فرموده و آن ایمان و توحید و اقرار بربوبیت و التزام طاعت و عبادت اوست و در روز الست ایشان آن عهد را بسته و قبول کرده و ایشان این عهد را بواسطهٔ تعلق ارواح ایشان بابدان و بسبب طریان گدورات بر ارواح بجهت این تعلق و ارتکاب قبایح و معاصی که پیدا شده فراموش کرده و بغیر اندک مدتی آن عهد را یاد مردم مگر هندخصوص سید رسل علیه و علی آله من الصلوة افضلها و اکملها و به بیانی فصیح و کشفی صریح آنرا اظهار میسازد و بآیات بینه و معجزات باهره

تاكيد واثبات ميكند ومينمايد كه آن عهد را بجاى آريد تا بحكم او فوا بعهدى اوف بعهدكم حق سبحانه وتعالى نيز عهدى ووعدى كه بنعيم مقيم و رضوان وقرب ومودت وديدار كريم خود كرده وفا نمايد فاظم چونكه در عهد خدا كردى وفا + از كرم عهدت نگهدارد خدا + يكزمان افوا بعهدى گوشدار + تا كه اوف بعهدكم آيد زيار + آن جماعت را كه دانى بوده اند + بر همه اصناف شان افزوده اند + تو يك عهد خود گر بجا آورى + سرنه فلك زير پا آورى + ويا تواند كه مراد بحبل الله قرآن مجيد باشد چنانكه در خبر آمده است كه القرآن حبل الله المحدود من السماء الى الارض يعنى قرآن رسن خداست فرو هشته از آسمان تا زمين ودر باب فضائل القرآن اين حديث ومانند آن بيايد انشاء الله تعالى وهمچنانكه رسن سبب رسيدن بآب چاه است كه سبب زندگانى ست ميشود عمل بقرآن سبب وصول بآب علم ومعرفت كه وسيلهٔ حيات جاودانى ست ميگردد ويا چنانكه چنگ در زدن برسن سبب سلامت از افتادن در چاه نزد احتياج بآب آن ميشود تمسك بقرآن سبب نجات وخلاص از دركات جهنم ميگردد وشك نيست كه وصول بحقيقت معانى قرآن وفهم مقاصد آن ميسر نيست مگر ببيان كه كشف آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه از احاديث معلوم ميشود وهمچنان كتاب المصابيح الذى صنفه الامام + وبود كتاب مصابيح آنكه تصنيف كرده او را پيشوا ومقتدا در عصر خود وتصنيف گفتن گردن چيزى را وبدا كردن بعضى از بعضى مشتق از صنف بكسر صاد وبفتح نيز آمده ومعنى گونه واصناف جمع اوست وسنى السنة نزد گروهى سنت وبلغت روش وطريقه ودر شرع حديث رسول گويند صلى الله عليه وسلم اعم از قول وفعل وتقرير چنانكه در مقدمه گذشت وآنچه آنحضرت بران مواظبت كرده ودليلى بر وجوب آن نباشد آنرا نيز سنت گويند وبعضى با مواظبت مع ترك او احيانا نيز اعتبار نموده اند قامع البدعة + قهر كننده وخوار گرداننده بدعت وبدعت بيرون آوردن رسمى نو در دين وحقيقت مفهوم آن در شرع وبيان اقسام وانواع آن در باب اعتصام بكتاب وسنت گفته آيد انشاء الله تعالى ابو محمد كنيت امام ست الحسين نام شريف وى ابن مسعود نام پدر بزرگوار وى الفراء بفتح فا وتشديد را پوستين دوز صفت پدر شيخ ست كه انيكا ميكرد والبغوى منسوب به بغشور كه دهى ست ميان هرات ومرو ودر قاموس گفته كه بغشور بفتح بلده ايست ميان هرات وسرخس ونسبت بغوى بر غير قياس معرب كوشور ومحيى السنة ابو محمد الحسين بن الفراء منسوب باوست وغالب در اسم مركب مزجى نسبت بجزو ثانى افتد مگاهى بجزو اول نيز آيد چنانكه معدى گويند در نسبت بمعدى كرب وبعلى در نسبت ببعلبك وآن قريه ايست نيز گويند واين هنگام احتياج باعتذار نبود ودر نسبت واو را زياده ميكنند چنانكه در نسبت بدهلى دهلوى گويند ودر نسبت بفزنه فزنوى وآثار در علم صرف قاعده قرار داده اند رفع الله درجته + بلند گرداند خداى تعالى پايه آن امام را فمجمل احوال الامام محيى السنة آن ست كه وى پيشواى زمان ومقتداى عصر واوان خود بوده مفتى اهل اسلام ومقدم ارباب تفسير واسوهٔ اصحاب حديث حضرت سيد انام عليه الصلوة والسلام صاحب التصانيف المفيدة بعلوم التنزيل ومصنف كتاب شرح السنة او را فتاوى ست در مذهب شافعى مشهور بفتاواى بغوى ودر موطن ديگر فتاواى شيخ حسين بن مسعود جمع كرده ودر ميان خود بغايت بزرگ ومقتدا پيشوا وفقيه ومحدث ومفسر بوده ودر علم قرأت مهارتى تمام داشته وبه بى تكلفى وخشونت عيش وفقرى گذرانيده در اول حال پيوسته در اكل نبات خشك اكتفا كردى چون اصحاب وتلامذه وى تكليف كردند بآنكه نان خشك خورد وايشان را مصنف بدين ساعت قادر نيست ويرواياتى زيب نان خورش ميساخت وى جامع بود ميان علم وعمل وموفق بسلوك طريقه صالحين ودر رجه تلقب او بمحيى السنة آورده اند كه بعد كتاب شرح السنة را تاليف نمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم را در واقعه ديد كه فرمود احياك الله كما احييت سنتى زنده دارد ترا خداى تعالى چنانكه زنده داشتى

توصیف مراد وی فقہ را بہ قاضی حسین کہ از مشاہیر علمای شافعیہ ست خواندہ و در روایت حدیث از مشائخ محدثین علام کہ در زمان وی بودند و ہشتاد جماعت
از مشائخ و علما روایت حدیث ازوی کردہ و شیخ ابو الطیب سہروردی یکی از ایشان ست و وفات او در شوال سال پانصد و شانزدہ ہجری بود
و سن وی از ہشتاد تجاوز نمودہ و قبر وی در دار الخلافت وی در مرو نزدیک قبر اسحاق بن راہویہ واقع شدہ رحمہما اللہ تعالی رحمۃ واسعۃ اجمع کتاب
صنف فی ہذا الباب بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابہای حدیث کہ تصنیف کردہ شدند در باب خود یعنی در باب عملیات و اعتقادیات و احکام
ایمان و اسلام و مانا کہ مراد آنست کہ از جملہ جامع ترین کتب حدیث ست و الا کتابہا ہست در حدیث کہ جامع تر از انست یا مراد مبالغہ ہست در
مدح کتاب و این قبیح مبالغہ در مدح کتاب برای ترغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد و یا آنکہ احتمال صدق در وی غالب ست چہ باعتبار جمع مقاصد مطالب
دینی کتابی مختصر مثل آن در غایت قلت و ندرت ست اگرچہ باعتبار عدد احادیث و روایات بیشتر باشد و اللہ اعلم و ضبط شوارد الآثار
و اوابد اخبار بود کتاب مصابیح نگاہ دارندہ ترین کتابہا شوارد حدیث را و اوابد آن را شوارد جمع شاردہ و شرود و میدان شتر و اوابد جمع آبدہ بہمین معنی
و فی الصراح ابد میدان و نا آمختن متعود یا مردم و اوابد مردمان معتبر جمال الدین محدث فرمود کہ مراد شوارد احادیثی ست کہ خارج ست از کتب اصول
و مواضع ایراد آنہا و ران کتب طالبان حدیث مخفی ست پس گویا آن احادیث از ایشان میدہ و گریختہ و مراد و اوابد احادیثی ست کہ لائق
آن نبودند کہ مراد و مقصود ست ازان خفی ست پس گویا کہ متوحش اند از طلاب و یا ایراد محی السنۃ در بابی کہ مناسب و لائق ست در مصابیح ازو
شرود و توحش بیرون آمدہ و در قید ضبط مجموع شدہ و مانوس گشتہ و لما سلک رضی اللہ عنہ طریق الاختصار و حذف الاسانید تکلم فیہ بعض النقاد و جواز
رفتہ ست شیخ خوشنود باد خدای تعالی از وی در کتاب مصابیح براہ اختصار و کوتاہ کردن سخن و انداختہ ست اسنادہای احادیث را سخن کردہ اند
دران و اعتراض نمودہ اند بران بعضی از ناقدان و سہو از نا سرہ جدا کنندگان و تمیز نمایندگان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا کہ چون صحت و سقم احادیث
بنظر و اسانید آنہا ظاہر می شود حدیثی کہ اسناد نداشتہ باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد و دو اسناد در لغت باز خواندن کسی و نکیہ داون چیزی را بچیزے
و بردہ شدن سخن بگوینده آن و در اصطلاح محدثین حکایت طریق متن حدیث ست بر چیکہ کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و
اشخاص کہ روایت حدیث کردہ اند و متن حدیث عبارتست از انچہ بعد از تمام شدن اسناد مذکور می گردد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و مراد
ذکر مخرج خواہد بود چہ کاری کہ مصنف در مشکوٰۃ کردہ زیادہ بر مصابیح این ست کہ ذکر صحابی و بیان مخرج در ہر حدیثی نمودہ بخلاف صاحب مصابیح
کہ اہمال این دو امر کردہ و تواند کہ مراد با سناد معنی مصطلح بود کہ حکایت طریق متن ست و ذکر رجال ہمہم لیکن متوجہ اکتفا کردہ بذکر مخرج
چنانکہ خود گفت کہ من چون نسبت کردم حدیث را بایشان گویا نسبت کردم با نحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و باین وجہ ذکر صحابی مخصوص از برائے
تبرک و تکمیل خواہد بود فافہم و اخراج و تخریج در عرف ارباب این فن ایراد حدیث ست باسناد در کتاب چنانچہ گویند اخرجہ البخاری
یا اخرجہ الشیخان و ازان این خواہند کہ ایشان در کتاب خویش این حدیث را باسناد خود آوردہ اند پس ہر کہ بعض قصاء
بجہت حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کردہ اند دران کان لقلہ دانہ من الثقات کالاسناد و اگرچہ ہست نقل شیخ حال آن کہ
وی بتحقیق از ثقات ست مثل اسناد یعنی حکم آن دارد کہ گویا ایراد احادیث باسناد کردہ و ثقات جمع ثقہ ست و آن در اصل لغت بمعنی
اعتماد کردن و استوار داشتن ست پس ازان اطلاق می کنند بر شخص معتمد استوار و استہ شدہ در رد و قبول لکن لیس مافیہ اعلام کالاغفال

اگرچه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود ولیکن نیست راهی که در وی نشانها وعلامتها باشد مانند آنچه دران نشانها وعلامتها باشد واعلام بفتح همزه جمع علم است بفتحتین یعنی علامت واثری که دلالت کند بر وجود چیزی واغفال نیز بروزن جمع غفل بضم غین معجمه وسکون فا یعنی زمینی که دران اثر عمارت نبود وآثار هیچ نشانه نباشد واعلام واغفال بکسر همزه بر لفظ مصدر نیز روا است فاستخرت الله تعالی واستوفقت منه پس طلب خیر کردم ونیکی خواستم از خدای تعالی وتوفیق جستم از وی بر این عمل خیر فاعلمت ما اغفله پس بعد از استخاره وطلب توفیق نشانه دار ساختم آنچه صاحب مصابیح آنرا بی نشانه وعلامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول الله صلی الله علیه وسلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود من در هر حدیث التزام ذکر آن کردم واو ذکر مخرج احادیث بوجهی که در هر حدیث بخصوصه معلوم شود ذکر نموده بود من ایراد آن در هر حدیث بخصوصه نمودم اگرچه باصطلاحی که در صحاح وحسان نهاده است مجملا معلوم میشود که قسم اول حدیث شیخین است هر دو یا یکی ودر قسم دوم از غیر ایشان ولیکن من در هر حدیث بخصوصه ذکر کردم کما رواه الائمة المتقنون والثقات المحتجون چنانکه روایت کرده آنرا از مصنفات خود امامان که استوار کنندگان کارند ومعتمدان در استوار داشته شدگان که ثابت واستوار وپابرجایند در علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری وابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری وابی عبد الله مالک بن انس الاصبحی وابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی وابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی وابی داود سلیمان بن الاشعث السجستانی وابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی وابی عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی وابی محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی وابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی وابی بکر احمد بن الحسین البیهقی وابی الحسن رزین بن معاویة العبدری این سیزده تن اند از ائمه حدیث که احادیث را باسانید کذارنده مصنفات خود ایراد نموده اند وصاحب مشکوة احادیث را بایشان نسبت کرده واند کی هست که بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت وغیرهم وقلیل ما هو وغیر ایشان وبسیار اندک است ذکر غیر ایشان وچون جای آن بود که کسی گوید سخن نقاد بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود وآن خود هنوز باقی است چه بذکر کی از این مصنفان اسناد ذکر نیافت از برای دفع این توهم می گوید وافی اذا نسبت الحدیث الیهم کافی است در صحت حدیث نسبت کردن آن بسوی ایشان صلی الله علیه وسلم وبدرستی که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ائمه گویا که من اسناد کردم وبردم حدیث را بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم لانهم قد فرغوا منه واغنوا عنه زیرا که این ائمه تحقیق اسناد آورده اند وفارغ شده اند از اسناد آوردن وفارغ وبی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد وسرت الکتب والابواب کما سرد ها ومیوسته آوردم در ترتیب ابواب کتابها راوما راجحانکه آورد محیی السنه در مصابیح ومیوسته آوردن فهما ومیروی کردم ودر گذشتم بی نشان شیخ زاده کتب ابواب در ترتیب آن مرتکاری میوسته کردن سخن پیکدیگر ان ومیوسته گفتن والتفات از بی فراشتن ودر گذشتن والف بکسر همزه وسکون مثلثه وفتحتین نشان پای یعنی چون وی کتب ابواب را بترتیب نیک ذکر کرده وتراجم وعنوانات آنرا بر وجه لائق وطریق صواب آورده من نیز بهمان بی تبدیل وتغییر وتقدیم وتاخیر ذکر کردم وبیروی ایشان عادت کرده ام مصنفات را که مبحث تمام نیز که جامع وشامل انواع مطالب را کتاب نامند ودر وی ابواب ذکر کنند مشتمل بر یرنوعی از ان چنانچه کتاب الطهارة گوید ودر وی از وضو وما یی نهند واز غسل ما یی دیگر واز تیمم ما یی دیگر وباز در هر ما یی فصلی نهند در بیان صنفی از ان نوع چنانکه غسل جنابت وغسل جمعه وغسل عیدین مثلا لیکن مصنف در اینجا ابواب را مختصر وفصول ساخت ودر باب جز آنچه در فصول ست چیزی دیگر نیز ذکر کرد چنانکه ما اقتصرنا علیه

فصل چنانکه گفت و بست کل باب عالبا علی بضعة فصول و بحش کردم هر بابی را که کتاب به بیست و سه فصل و بیست و سه بابی آن گفت که این
باشد که بابی از ابواب سه فصل نداشته باشد چنانکه معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی اول یا اخر چه اشخان واحد بهما اول آن فصول احادیثی که
اخراج کرده در روایت خود اند آنرا هر دو شیخ یعنی بخاری و مسلم یا یکی ازان دو و اتفقت بهما و بسنده کرده شخین و ان اشرکل فیه غیره و اگرچه
انباز شده اند در ان احادیث غیر شخین در روایت کرده اند آنرا ائمه دیگر غیر ایشان بعلو و جهانی الروایة از حیث بلندی پایه شخین در روایت
و ثقت شان ایشان دران که ما جه بر روایت ایشان حدیث را اعتماد میکنند بر روایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچه در تاکید
تاکید دخل دارد بحصول اخصاص و مراد انکه حدیثی را که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند در اصطلاح محدثین متفق علیه خوانند بشرط انکه هر دو
از یک صحابی روایت کرده باشند و اگر یکی از شخین از یک صحابی روایت کرده و دیگری از صحابی دیگر آنرا در اصطلاح متفق علیه نخوانند صرح بهذا
ابن حجر فی شرح نخبة الفکر و ثمانیها ما اورده غیرهما من الائمة المذکورین و فصل دوم ازان سه فصل احادیثی ست که آورده اند آنرا غیر شخین از آنها
که ذکر کرده شده اند و ثمانیها ما اشتمل علی معنی الباب و فصل سوم از فصول ثلثه چیزهائیست که در گیرنده و نزار سنده ست معنی که مقصود ست
از باب و معقد کرده شده ست باب از برای آن سن ملحقات مناسبة از چیزهائی که رسانیده و چسپانیده و درهم آورده شده ست که مناسب
مشاکل و موافق و مشابهت مقصود باب را مع محافظه علی الشرط طیکه نگاهداشت و رعایت شرطیکه ذکر کرده شد که آن فن کراوی بیانه
مخرج ست در هر حدیثی و ان کان مأثورا عن السلف و الخلف و اگرچه آن مشتمل بر معنی باب که در فصل سوم ست ماثور و منقول باشد از جماعه که پیش
گذشته اند و طائفه که پس ایشان آمده یعنی متقدمان و متاخران معنی انچه در فصل سوم آورده ام التزام آن نکرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه بعضی از اقوال و افعال و تقریرات صحابه و من بعدهم که مناسب باب باشد نیز آورده ام و در عقده
معلوم شد که آنرا در اصطلاح نیز حدیث می نامند و این فصل زیادت که مصنف آورده در مصابیح نیست و در مصابیح همان دو قسم اول و ثانی آورده
و آنها را نیز مسنون بعنوان فصل نساخته بلکه اول را که احادیث شخین باشد هر دو یا یکی مسنون گردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را که احادیث
غیر شخین ست مسنون ساخته بقول خود من الحسان و تسمیه این بحسب اصطلاحی جدیدست از صاحب مصابیح والا در بیشتر احادیث صحاح و حسان
نیز هست یا باعتبار تغلیب گفته چون غالب درین احادیث حسان ست همه را حسان گفته والله اعلم و صاحب مشکوة مسنون ساخته بقول
خود الفصل الاول و الفصل الثانی فصل ثالث از پیش خود آورده و از کتب مذکوره احادیث التقاط نموده جدا از شخین و جدا از غیر آن و بعضی از اقوال
و آثار سلف نیز بآن ضم کرده و در بیشتر جا نیز ذکر رای از صحابه و غیرهم را در کنار مخرج از ائمه مذکورین التزام نموده ایم ثم انک ان تفقدت حدیثا
باب بیستر بعد از فحص مقدار متعارف مذکور نه بدانکه مدعی ست که تو اگر کم کنی و نیابی حدیثی را در بابی از ابواب این کتاب و حال انکه صاحب مصابیح
آن حدیث را دران باب آورده باشد فذلک عن تکریر لا یستطیعه پس آن کم کردن و نیافتن از جهت تکرار آوردن صاحب مصابیح ست که سن آن
تکرار را ساقط نموده و انداخته هم دران وجه ست آخر معضله ستر و کاعلی اختصاره و اگر بیابی تو بعض دیگر را از احادیث گذاشته شده بر اختصار خود پس او
مضمونا یا لفظا تمام یا ناقص آورده شده بسوی آن حدیث تمام باقی آن فمن دعی انهم ادرکه پس از جهت دعوی و بالجمله انهم را عتماد میکنم در آن حدیث
یا بر اختصار ش یا بر الحاق تمیکنم و میرسانم تمام آنرا یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بر ترک و الحاق اما باعث بر ترک آن بر اختصار آن باشد که گاه باشد

نسمیه آن که مشکاة طاقچه که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح یعنی چراغ پس گویا هریک از احادیث را تشبیه کرده بچراغ که روشنائی می بخشد
شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و منویگرداند او را بنور علم و معرفت دین و نیز مصابیح که نام کتاب بغوی است در حرف اول است و نام
کتاب مشتمل است بران چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ و اسئال اهلل التوفیق و ینجواهم از خدای تعالی توفیق را بتصنیف این کتاب بر وجه مذکور و
اتمام آن بلکه در سائر امور و احوال توفیق و سعادت او دن ست کسی را بکاری و در عرف علما آنرا میدن اهلل تعالی ست بقدرت و قوت طاعت را
در بنده و الاعانة و المدد انه و لهما یاته و ینجواهم از وی تعالی یاری دادن او را براه راست نمودن را در دین تالیف و در سائر امور و ینجواهم نگاهداشتن از
خطا در این کتاب و غیره و تسهیل ما قصده و ینجواهم از خدا آسان گردانیدن آنچه آهنگ میکنم آنرا و آن تفعیلی فی الحیوة و بعد الممات و سئال میکنم از
خداوند تعالی که نفع رساند و بسبب تالیف این کتاب در زندگی بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن بردم و بعد از مردن بعطای
اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بندگرست جمیع المسلمین و المسلمات و همه مسلمانان از مردون تبعی اصدقائهم الوکیل ین ست مر خدای را و وی نعم
الوکیل و نعم المولی ست و نیکو وکیل ست و نیکو کسی ست که کار خود را باو بگذارند شعر کار خود را بخدا باز گذار * کست نی هیچ دین بهتر ز کار * ولا حول ولا قوة الا باهلل العلی العظیم
و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانائی بر طاعت مگر بخدای که عزیز ست و حکیم و معنی عزیز و حکیم در شرح اسمای حسنی ایشان گذشت باب
معلوم خواهد شد انشاء اهلل تعالی العظیم چون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و باهلل التوفیق و التیسیر
و بدانکه مصنف رحمة اهلل علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال بالنیات بهمت تنبیه و ترغیب طالب تحسین و تصحیح
نیت و تجرید اخلاص در طلب این علم شریف و تحصیل آن از شائبه اغراض و اعواض دنیویه گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بسجرت بسوی خدا و
رسول خدا دارد و همچنانکه اخلاص نیت در انجا شرط ست در اینجا نیز باید و همچنین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات
خود را باین حدیث چنانچه بخاری که سرگروه این طائفه ست نیز کرده خطابی گفته که متقدمین مشائخ ما تحسن میدانستند تقدیم حدیث انما الاعمال
بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا میکرد در از امور دین و ائمه حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تعظیم قدر وی بعظم موقع و کثرت
فوائد وی و وی اصلی عظیم ست از اصول دین و بعضی از علما آنرا نصف علم خوانده باعتبار آنکه اعمال همه و قسم ست قلبی و قالبی و نیت اصل اعمال
قلب و اصل آنست و اگر باعتبار توقف صحت و ثواب تمامهٔ اعمال از عبادات و عادات و حسن نیت مبالغه نمایند در این حدیث شریف را تمام
علم و مجموع دین دارند چنانچه بیاید و ابو داود امام شافعی گفته که این حدیث و هفتاد باب از ابواب دین داخل دارد و مانا که مقصود وی رحمه اهلل از این عبارت تکثیر
و مبالغه ست نه حصر و تخصیص چه ذکر این عدد در باب مبالغه متعارف شده و الا وی در بیشتر از این ابواب داخل ست چه اقسام عبادات و عادات لا یحصی و لا تحصی ست و نیت در همه جا داخل دارد و همه علمای دین متفق اند بر صحت این حدیث و بعضی آنرا متواتر گفته و تحقیق حال در مقدمه گذشته

قال المصنف عن عمر بن الخطاب رضی اهلل عنه قال قال رسول اهلل صلی اهلل علیه وسلم روایت ست از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب که گفت
پیغمبر خدا صلی اهلل علیه وسلم انما الاعمال بالنیات تمامی اعتبار کردار ها بقبول آن بدرگاه حق تعالی و تقدس مگر بنیتهای آن و در اکثر روایات
اشتهار آن چنین آمده و در بعض الاعمال بالنیات بی کلمهٔ انما و در بعض الاعمال بالنیة و در بعض العمل بالنیة نیز آمده و مقصود و مراد همه این
عبارات یکی ست یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ و ترک و قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر نخواهد بود و اسئله

بدان مترتب نگردد و غایت آنکه اعمال دو قسم اند بعضی مقصود و لذاته چنانکه نماز مثلا درین قسم چون ثواب نماز صحت نیز بود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیله عمل دیگر چنانکه وضو اینجا نیز ثواب مشروط بنیت ست و لیکن بی نیت جائز بود و نماز بوضوی بی نیت درست گردد مذهب امام ابو حنیفه اینچنین ست و نزد ائمه دیگر وضوی بی نیت درست نبود و نماز بدان جائز نه و مراد به نیت در اینجا قصد تقرب الی الله ست یعنی هر کار که کند برای خدا کند و بقصد امتثال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل ست بزبان گفتن حاجت نبود و اگر بزبان گویند دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضانیت در دل حاصل گردد و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن رود زیان نکند و اختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد از اتفاق همه بران که بجهر گفتن آن نامشروع ست که تلفظ به نیت شرط صحت نماز ست یا نه صحیح آنست که شرط ست و شرط دانسته آن خطاست و لیکن منهما گفته اند که اگر بزبان نیز بگوید بهتر ست و مستحب تا زبان با دل موافق و ظاهر با باطن مطابق بود و نیز تلفظ تعینی و استحضار آن در دل بذکر الفاظ آسان باشد و محدثان گویند که در هیچ چار روایت از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیامده که نیت بزبان گفتی همین قدر آمده ست که چون نماز بر خاستی الله اکبر گفتی اگر چیزی دیگر خوانده بودی هر آینه روایت نمودندی پس طریقه سنت اتباع آن آنست که هم بنیت بدل قصد کنند و اتباع همچنانکه در فعل واجب ست در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل آنچه شارع نکرده باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون و انما لامرئ ما نوی و نیست مر مرد را نصیب از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده و در بعضی روایات اینما تکمل امرئ آمده بزیادت لفظ کل و این جمله مؤکد و مقرر کلام سابق ست و مؤدی و مآل هر دو کلام یکی ست که عمل بی نیت صحیح و معتبر نبود و هر عملی را نیتی باید مخصوص بدان و نصیب مرد از عمل همان ست که نیت آن کرد مثلا اگر عملی باشد که نیات متعدده در وی توان کرد چنانکه بفقیری که قریب و خویش او ست چیزی بدهد اگر بنیت فقر او بدهد و ملاحظهٔ قرابت وی نکند ثواب صدقه یابد نه صلهٔ رحم و اگر نیت قرابت کند نه فقر ثواب صلهٔ رحم خود یابد نه صدقه و اگر هر دو کند ثواب هر دو یابد و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای متعدده بواسطهٔ نیات متعدده که دران دارد برسد مثلا نشستن در مسجد یک عمل ست و لیکن در وی نیات متعدده میسر و در هر نیتی ثوابی حاصل گردد یکی آنکه وارد شده ست که مسجد بیت الله ست و هر که در مسجد می آید گویا بزیارت او در آمده ست خداوند تعالی و تقدس می آید وی را تعالی که بیچاره ست و واجب ست بر کریم که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادراک این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت بحکم حدیث صحیح هر که انتظار نمازی برد گویا در نماز ست پس گویا آن نماز را که انتظاری برد میگزارد و ثواب آن حاصل میکند و مراد از مرابطت که در کریمه یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واقع شده ست نزد بعض مفسرین همین ست و در حدیث آمده که انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجاست فکم فرق بین الرباط فذلکم الرباط سوم نگاه داشتن گوش و چشم و سائر اعضا از معاصی و تنهیات که در کوچها و بازارها واقع شوند و در مسجد ازان محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر وقت که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف ساعتست ثواب آنرا دریابد و باین فضل مخصوص گردد و این عبادتی ست که حصول آن آسان ست و مردم از تحصیل آن غافل و ذاهل اند پنجم قصد صلوة و سلام بر حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم و اینها و غیره دیگر که در درآمدن و برآمدن مسجد مسنون و ماثور ست و فضیلت و ثواب بیشمار دارد ششم تجرد برای ذکر خداوند عز و علا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر و ترغیب مردم بران و در اخبار آمده که هر که رود یا آید در مسجد

برای ذکر و فکر باشد مانند مجاهدی بسبیل الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نه نشینند و تلاوت قرآن و مدارست آن ننمایند مگر انکه فرو گیرد گردد گفته اند مراد ملائکه و بپوشند ایشان را رحمت هفتم قصد ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و بمسجد رود و نماز دیگر اورد باشد او را ثواب حج و عمره خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم هشتم قصد افاده و استفاده علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوائف مردم حاصل و میسر گردد نهم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا مرد کند دهم قصد سلام و رد آن بر شخصی که در مسجد باشد یا در وی در آید یازدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست ندهد دوازدهم حضور باطن و آرام دل و اتصال مشاهده حق و استغراق در شهود ذات مطلق بحصول ذوق و نور نیت از در و حمایت مسجد که محل خاص تجلی است و بمقتضای یای اضافت بیتی حاصل ست مشرف گردد و دخول در مسجد خود از اعمال آخرت و محال عبادت ست اگر در اعمال طبعی شهوانی نیت را کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثل استعمال طیب در روز جمعه یا در سائر ایام بقصد اتباع سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع روائح کریهه موذیه از خود و از غیر خود و ترویح همسایگان و نشینان از ملائکه و بنی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بر روائح نتنه تا بسبب آن در معصیت غیبت نیفتد و قصد معالجه دماغ تا تازه گردد و فطنت و ذکاوت زیاده شود و در ک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای محض لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خود نمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق عقاب گردد پس معلوم شد که مدار کار و حصول ثواب بر نیت ست و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد بتفصیل نمود و آنرا و بیان کرد در مثال حربی و فرمود انما کانت هجرته الی الله و الی رسوله فهجرته الی الله و رسوله یعنی کسیکه باشد هجرت آمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و امتثال امر ایشان فهجرته الی الله و الی رسوله پس هجرت او بسوی خدا و رسول اوست یعنی مقبول ست و ثواب عظیم بران مترتب و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها او امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه پس هجرت او بسوی دنیا برای تحصیل آن که برسد بدان یا امرأة تزوج بها یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و امتثال امر ایشان فهجرته الی ما هاجر الیه پس هجرت او بسوی چیزی ست که هجرت کرده ست بسوی آن یعنی ثمرهٔ هجرت او نکاح کردن زن و تصریح ذکر کند در آنرا چنانچه در نفرهٔ اولی کرد و این جهت که اهمیت تکرار ذکر دنیا و زن و تکرار در اولی بجهت استلذاذ و استحلاء ذکر خدا و رسول ست و نیز مجمل ذکر کرد تا شامل باشد هر چیزی را که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و شامل گردد صورتی را که نیت در آن مشوب و ممزوج باشد که هم قصد رضای حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزوج امرأة و بر این تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب دریابد بر قول بعضی و بعضی گویند که در صورت شرکت اصلا ثواب نبود و ظاهر احادیث بهمدیگر این ست یا رب مگر نیت حق غالب بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امرأة بتخویف ست زیرا که دنیا ست از دنیا ست چه مراد بدنیا آنچه هر چه ماسوای حق و شاغل از ذکر او ست و از جهت زیادت تحذیر و تخویف ست زیرا که ابتلاء و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت تر ست از ذکر حق و از سلوک طریق و در بند مانع تر و شاغل تر میگردند و نیز سبب ورود این حدیث قصه مروست که بطلب زنی که او را ام قیس می گفتند و مغنیه بود هجرت نموده بمدینه رفته بود پس حال او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد ازین آن مرد را مهاجر ام قیس می خواندند و قیض از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امرأة بذکر آن ست که عرب می دادند بموالی یعنی عجمان نساء عربیه را و رعایت نمیکردند کفاءت را در نسب و چون نوبت

اسلام

اسلام رسید و عصبیت عرب کمتر شد و مسلمانان همه برابر شدند در مناکحت هجرت کردن بسیاری از مردم مدینه بطمع در تزوج نساء پس آن حضرت
صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و ابعد است و در صحت قصه مهاجر ام قیس سخن ست چنانکه از کلام شیخ ابن حجر فتح الباری
ظاهر گردد و الله اعلم بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آمده و در عرف شرع برآمدن از زمینی بزمینی دیگر بطلب مرضیات حق جل و علا
و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف بدارالامان چنانکه بعض صحابه در ابتدای اسلام بحبشه هجرت کردند تا از خوف
شر و فساد مشرکان مکه در امان باشند و چنانکه بعض از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال
از دار کفر بدار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود در مدینه بهجرت نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بمدینه بود و هجرت
دران وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه بسوی مدینه از زمان فتح مکه و بعد از فتح مکه برطرف شد اختصاص آنکه در حدیث آمده ست که
لا هجرة بعد الفتح مراد بدان هجرت از مکه ست زیرا که مکه بعد از فتح دار الاسلام شد و هجرت بمعنی انتقال از دار الکفر علی العموم هر گز ابدالدهر قدرت بود باقی
ماند تا روز قیامت و آنیست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة منقطع نمیشود هجرت و برطرف نمیگردد حکم
وی تا منقطع نگردد توبه و بسته نگردد دریای آن یعنی تا روز قیامت و مراد بهجرت درین حدیث انتقال از وطن ست بغیر وطن خواه از مکه باشد
یا غیر آن بمدینه یا جز آن برای طلب خشنودی حق یا بخیر دینی تا هجرت بسوی دنیا و امرأة را نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر ست خاص که هجرت
حقیقی آن ست و آن برآمدن ... از وطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرده شارع ازان مکروه داشته آنرا و این را حدیث آمده که المهاجر
من هجر ما نهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل کسی ست که گذاشته ست چیزیرا که نهی کرده ست الله تعالی ازان چنانکه جهاد نفس اجهاد اکبر خوانده
متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث
انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمه حدیث که مشهور است بلکه همه ایشان روایت کرده و باتفاق همه ائمه صحیح ست و اگرچه در اول کار دو مرتبه فرد آمده
و لیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر رسیده بلکه زیاده ازان رسیده و بعض گفته اند که راویان او از شمار اهل صحیح و نیف و پنجاه کس اند بلکه از صد
کس زیاده و بعض تا هفصد کس گفته اند و الله اعلم **فائده** و اخبار وارد شده که نیة المؤمن خیر من عمله و این حدیث اگرچه باصطلاح محدثین
موصوف بصحت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن علماء را اقوال ست اول آنکه نیت تنهائی افضل ازان عمل نیز عبادت ست و
اجر و ثواب بران مترتب بخلاف عمل جوارح که عبادت بودن آن و ترتب ثواب بران موقوف بر نیت ست و در حدیث آمده ست که بحرد
قصد و نیت حسنه ... نویسند و نیز آمده که هر که بخواب رود و نیت وی آن باشد که بر خیزد و نماز تهجد بگذارد نوشته میشود برای وی ثواب تهجد
اگرچه بغلبه خواب تا صبح در خواب باشد و تهجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیارست و دیگر ثانی آنکه عمل بنیت دل ست و دل مکان
معرفت لاجرم شرف محل معرفت زیاده ازین معدن برایند فاضل تر و شریفتر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود و از عمل ابن عباد الله تعالی
رضی الله عنه آورده اند که فرمود خدای رب العزة از عرش تا فرش هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیزتر باشد از دل بنده مؤمن زیرا که هیچ چیز عظیم تر
و گرامی تر نافریده ست از معرفت خود پس عزیزترین همه مخلوقات عزیزترین مکانها نهاد اگر مکانی بودی عزیزتر ازان معرفت خود را در انجا نهادی و هرچه بیش تر
همت بنده که عزیزترین مکانها را از وی تعالی بغیر او گرداند و بدل او بر سبیکه از آنکه وی تعالی در جای نشانده بدل کند و بجای آن دیگر را بنشاند

وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه نیت پایدار و باقی ست و عمل ناپایدار و فانی زیرا که خلود و دوام بهشتیان و دوزخیان در بهشت و دوزخ بسبب نیت ست که دائمی ست و اگر بقدر عمل بودی هیچ احدی از زیان نبودی که عمل کردند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول و فاسد گردد بخلاف نیت خیر که در باطن ست و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملائکه چون اعمال بندگان بآسمان می برند حق تعالی بعضی از ایشان را مفرر فرماید الق تلک الصحیفة الق تلک الصحیفة یعنی از آن صحیفه بیندازان صحیفه از آن ملک میگوید یا خدایا بنده تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما از تو شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم چگونه از ما بیندازیم خطاب آید که لم یرد بها وجهی نخواست آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعض دیگر را از ملائکه ندا آید که تو فلان را گذاشتی و گذاشتن تو بسیم در زمانه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوندا این بنده کار نکرده چگونه نویسیم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده و اگر وجه خامس آنکه اعمال خیر بیحد و اندازه هست و نیت مؤمن بهمه متعلق ست و میخواهد که همه را بوجود آرد اما عمل بهمه نتواند کرد پس ثواب نیت را حدی نیست و خیرات و طاعات در نیت او محدود و منحصر نه و بر این قیاس نیت الکافر شر من عمله که نیت تمامی معاصی را دارد اما عملش محدود و منحصر و بعضی ازان ست کذا قال بعض المشایخ الصوفیة **ابیات** چون نباشد پاک اعمال از ریا ✤ هست بیحاصل چو نقش بوریا ✤ هر کرا اندر عمل اخلاص نیست ✤ در جهان از زندگان خاص نیست ✤ هر کرا کار از برای حق بود ✤ کار او پیوسته بارونق بود ✤ پاک گردانی عمل را از ریا ✤ شمع ایمان ترا باشد ضیا ✤

وباللہ التوفیق **کتاب الایمان** ایمان در شرع عبارتست از گرویدن و اعتقاد آوردن بدانچه پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده و بر بندگان رسانیده و آوردن وی آنرا بیقین معلوم شده و گرویدن خواه بر وجه اجمال بود چنانکه گویند هر چه محمد رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده حق ست یا بسبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بهر حکمی که کرده و هر چیزی که آورده ایمان آرند و بگروند و ایمان اجمالی در اصل انصاف باسمان کافی ست لیکن درجه ایمان تفصیلی اتم و اکمل ست و باید دانست که مجرد دانستن تصدیق بپیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا بمرتبه تصدیق که مراد بدان در اینجا اذعان و تسلیم ست که بفارسی آنرا گرویدن گویند نرسد و باطن از قرار و آرام گیرد تا حال اهل تکبر و عناد که دیده و دانسته براه جحود و انکار میروند با وجود معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم کفر می ورزیدند بدرون رو چنانکه فرمود وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم و فرمود یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و حقیقت ایمان همین تصدیق قلبی ست و اقرار بزبان شرط اجرای احکام ست اگر مانعی ازان نباشد مثل لکنی و اکراه یا کبی ایمان آورد و همان ساعت بمرد و در بیحاسی دیگرست که با وجود تصدیق و اقرار چیزی کند که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سجده صنم و شد زنار و امثال آن پس مرتکب این امور نیز بحکم شرع کافرست اگرچه فرضا تصدیق و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال و ست و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بر وی اطلاق باید و صاحب او مؤمن فاسق خوانند اگر استخفاف و استحلال معصیت نکند اگرچه صغیره بود و مذهب اهل سنت و جماعت آنست و صحابه و سلف همه بر این اعتقاد بوده اند و فاسق و مؤمن میگفتند و احکام اسلام بر وی اجرا مینمودند و در مقابر مسلمان دفن میکردند و آرند و بعض سلف صحابه و تابعین و جز ایشان منقول ست که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد ایمان کامل ست و بهمین محمول ست آنچه از محدثین منقول ست بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگرچه بعض ظواهر عبارات ایشان موهم خلاف آنست و بعضی از علمای متکلمین نیز قول نکرده اند بلکه اهل حق که وفق سنت اند این قول را بسلف و محدثین کرده اند چنانکه صاحب مواقف و غیره تحقیق نموده است که گفته شد فتدبر

باعتقاد التزامی و خوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره را نیز کافر گویند و معتزله نه کافر گویند و نه مؤمن و واسطه میان ایمان و کفر اثبات کنند و این اول
بدعتی ست که در عقاید پیدا شده و بعض آیات و احادیث که ظاهر دران ست تمسک کنند و آیات و احادیث دیگر را که نص اند مذهب اهل سنت و جماعت
تاویل کنند و در حقیقت مراد آیات و احادیث همان ست که سلف اوائل که زبان قرآن و دین و مراد شناس شریعت اند ازان فهمیده اند زیرا که علم
ایشان بقرائن و موارد اگرچه بظاهر خلاف آن در فهم درآید و این اصلی عظیم ست در باب فهم نصوص تعیین مراد آن و وجود زیغ و زلل مبتدع
ازینجاست و من الله العصمة والتوفیق و بدانکه مؤلف چنانکه در اول کتاب حدیث انما الاعمال بالنیات آورد که مبنای تمامه طاعات و عبادات
در اول کتاب الایمان حدیثی آورده که مشتمل بر اصول و فروع دین ست و این بر حایت جبرئیل گویند از جهت آنکه سائل آن از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم و کذا دوام الاحادیث و دام الجوامع نیز گویند زیرا که متضمن جمله علوم ست که از احادیث معلوم میگردد چنانکه فاتحة الکتاب را ام القرآن
و ام الکتاب خوانند باعتبار تضمن این سوره کریمه تمامی معانی و مقاصد قرآن عظیم را و ائمه حدیث اتفاق دارند بر صحت این حدیث و بخاری و مسلم
و ائمه دیگر این حدیث را بطرق مختلف از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در کتب خود روایت کرده اند و صاحب مشکوة از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه آورده گفت **الفصل الاول عن عمر بن الخطاب** رضی الله عنه قال روایت ست از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بینما نحن عند رسول الله
و اثنای آنکه ما یعنی جمعی از صحابه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بودیم و ذات یوم یکروزی او طلع علینا رجل ناگاه پیدا گشت و ظاهر شد
در غایت هیبت و جلالت چنانکه افتاب یا ماه برآید برابر دی شدید بیاض الثیاب سخت سفید جامه شدید سواد الشعر سخت سیاه دی شعر سر و ریش
مبین فتح آن هر دو آمده لا یرے علیه اثر السفر و دیده نمیشد بروی نشان مفرط غبار آلودگی موی و شکستگی رنگ و دی و درستی و اندگی گویا مردی است
از همین شهر آمده و لا یعرفه منا احد و حال آنکه نمیشناسد او را از ما هیچ یکی یعنی ازین شهر هم نیست و اگر از نجا بیرون دیده نشناختیم او را حتی جلس الی النبی
صلی الله علیه وسلم تا آنکه نزدیک آمد و نشست پیش آنحضرت مائل و متوجه بسوی وی چنانکه متعلم پیش معلم نشیند و فاسند رکبتیه الی رکبتیه
پس رکبه او متصل گردانید هر دو زانوی خود را بهر دو زانوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مبالغه کرد در قرب و اتصال بحضرت وی تا آسان گردد او را سماع
سوال و جواب از جانبین و بسبب کمال محبت و وداد و مؤانست که میان ایشان بود و وضع کفیه علی فخذیه و نهاد او آن هر دو کف دست خود را
بر دو ران آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای تمکین و تثبیت وی صلی الله علیه وسلم تا در اصغای کلام فخم و انهام آن حاضر و ثابت باشد یا نهاد هر دو
کف دست خود را بر ران نمای خود چنانکه صورت ادب و رسم متعلمان ست و این بظاهر بن بست تر بدن جبرئیل تقرب و تبرک بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و نشستن
وی پیش وی بصورت متعلم و لیکن صورت اول راجح تر ست زیرا که در روایت نسائی صریح آمده ست حتی وضع یده علی رکبتی النبی صلی الله علیه وسلم و جبرئیل اگرچه
بظاهر در صورت سائل و متعلم بود لیکن بحقیقت معلم و ملقی علم او دران حضرت صلی الله علیه وسلم از جانب حق و آمدن وی برای تعلیم و استماع احکام دین بود
و حاضران را چنانکه از آخر حدیث معلوم میگردد و در استماع و تلقی بمنزل صحابه و قران مجید نیز واقع شده آنجا که فرمود **علکم شهدتم القوم** و فرمود **ما اعلم** و قال
یا محمد اخبرنی عن الاسلام و گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر دهد مرا از حقیقت اسلام که چیست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب او **الاسلام** ان
تشهد ان لا الٰه الا الله و ان محمدا رسول الله حقیقت اسلام آنست که گواهی دهی و بگویی که نیست هیچ معبود بحق مگر خدا و گواهی دهی که تحقیق محمد فرستاده خدا ست
خلق برای تبلیغ احکام وی و اسلام در لغت بمعنی انقیاد و فرمان برداری و فروتنی بطوع و رغبت و تسلیم شدن مر حکم کسے را بے مرسکشے

واعراض و در شرع عبارتست از انقیاد و اطاعت احکام الهی بجای آوردن ارکان خمسه دین مسلمانی که مذکور شود پس اسلام اسم ظاهر باعمال
است و ایمان نام باطن باعتقاد و در بعضی عبارت از مجرد اسلام و ایمان بمعنی دانکه در عقاید مذکور است که اسلام ایمان کبی ست بآن معنی
است که هر مؤمن مسلم است و هر مسلم مؤمن و فقی کی ازین دو اعم از مسلمان نتوان کرد و بحقیقت اسلام ثمره ایمان فرع آنست و علما را در این
مسئله کلام بسیار است و تحقیق این ست که گفته شد پس اول ارکان اسلام گواهی دادن ست بوحدانیت حق تعالی و تقدس و رسالت محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم و از ظاهر حدیث چنان معلوم میشود که تکلم بلفظ شهادت شرط اسلام ست پس اگر لفظ شهادت نگوید یا بجای اشهد اعلم آرد مسلمان نشود
و لیکن مضمرست ازین معلوم شده ست که اگر مجرد لا الله الا الله محمد رسول الله گوید مسلمان است و لابد چون صیغه اشهد در احادیث واقع شده ست تلفظ بآن
اولی و اصوب باشد کذا قالوا دوم از ارکان اسلام نماز ست چنانکه فرموده و اقیموا الصلوة و بر پا داری نماز را مراد باقامت صلوة گزاردن
و بجا آوردن ست و درست بتعدیل ارکان و محافظت شرائط و رعایت سنن و آداب آن و اقامت مشتق از تقویم بمعنی راست ساختن چنانکه
گویند اقام عود راست ساخت چوب راکج بود یا مراد مداومت و ملازمت بران ست وجد و جهد نمودن در ان مشتق از اقامت بمعنی تقویم شده زیرا
که از قیام سوق بمعنی رائج و گرم شدن بازار سوم از ارکان اسلام پرداختن زکوة مال ست چنانکه فرموده و توتی الزکوة و بدهی زکوة را و زکوة
در لغت بمعنی نماز و تطهیر ست و داون زکوة سبب نماز و زیادت مال و برکت دران و موجب طهارت مال و طهارت صاحب او ست از رذیله بخل و
امساک و اشتقاق او نیز کیه شهود نیز احتمال دارد گویا گواهی میدهد بصحت ایمان و صدق دعوی محبت پروردگار تعالی چهارم روزه رمضان داشتن ست چنانکه
گفته و تصوم رمضان و روزه داری ماه رمضان را و صوم در لغت بمعنی امساک یعنی نگاه داشتن ست و در شرع عبارت از نگاه داشتن نفس
از طعام و شراب و جماع و نزدیکی و بعضی علما و سفیان ثوری از ایشان ست نگاه داشتن زبان از غیبت نیز و غیبت کردن نزد ایشان نگیرنده صوم
در روزه کامل آنست که جمیع اعضا و حواس را از ناقص مودی شرع باز دارند و در رمضان مشتق از رمض ست بمعنی گرم کردن و سوختن و چون روزه
سوختن و گداختن نفس ست باین علاقه ماه روزه را رمضان نام کردند و این چه بتقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و
گویند که در وقتی که تعیین اسمای شهور مینمودند دران وقت هوا گرم بود و تا بستان و الله اعلم و تجج البیت پنجم از ارکان اسلام آنست که قصد کنی خانه
را بگزاری مناسک حج را ان استطعت الیه سبیلا اگر تواند رفت و راه یافت بسوی وی و مراد باستطاعت نزد اکثر علما زاد و راحلة ست نزد
امام مالک بر کسیکه قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب ست و امن راه نیز در داخل استطاعت ست و معتبر در ین باب غالب احوال ست و بر ین وجه
رجوع در ایام تمتع بلین طریق نمود چه غالب در وی سلامت ست اگر در موسم نشیند و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز رواباشد
و مسقط فرضیت نگردد و در حدیث آمده ست که افضل شهدا کسی ست که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی قبض ارواح ایشان جز بواسطه ملائکه نکند
قال چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت یعنی اسلام را بیان کرد گفت آنمرد صدقت راست گفتی حقیقت اسلام همین ست که بیان کردی
فعجبنا له یسأله و تصدقه عمر رضی الله عنه میگوید پس تعجب داشتیم ما حال آن مرد را که میپرسد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و تصدیق می کند او را
چه پرسیدن بظاهر دلالت بر جهل و ناواقفی او دارد و تصدیق بآن شهادت اشعار اعلم میکند و بحقیقت هیچ شگفت نیست زیرا که وی جبرئیل بود
که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا اوان حضرت سیدی صلی الله علیه وسلم بیان کند و صحابه بشنوند و بتجدید آن را باد گیرند

و این در آخر عهد حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود. قال فاخبرنی عن الایمان. گفت آن مرد پس چون خبر داد وی از سئوال اسلام خبر داد مرا از حقیقت ایمان که چیست. قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم. ان تؤمن بالله حقیقت ایمان آنست که بگروی بخدای تعالی بذات وصفات ثبوتیه سلبیه وی تنزیه وتقدیس وی تعالی کنی از جمیع نقائص و امارات حدوث وملائکه. و ایمان آری بفرشتگان الله تعالی که اجسام نورانیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بفرمانی تکنند اورا و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و منعت نیست تعدد جنی و مردی و باقی صفات ایشان در کتاب وسنت واقع شده است. وکتبه. و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم و منزه مجرد از حرف وصوت و فرستاده آنها را بپیغمبران خود بایجاد حروف و اصوات در الواح یا بسنه ملائکه یا بی واسطه ملک مسموع از ورای حجاب و همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنهاست از حیثیت فصاحت و بلاغت و گفته اند مجموع آن صد و چهار است پنجاه از ان منزل بر شیث و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده دیگر ابراهیم باقی چهار کتب مشهور توریت و زبور و انجیل و فرقان والله اعلم. و رسله. و ایمان آری بپیغامبران وی تعالی که فرستاده است ایشانرا بخلق وی برای ایشان تکمیل معاش معاد ایشان و مؤید گردانیده بمعجزات و آیات و واجب است ایمان آوردن بجمله انبیا بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام همه ایشان و صحت غرض ایشان از بعثت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و بزرگ پیش از نبوت و پس ازوی همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضه از ایشان مثل یوسف و داود علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست بخطا و نسیان هست و صحیح آنست که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید تا دم نسبت بعصیان کرده و عتاب نموده بنی بعلوشان قرب او هست و مالک را میرسد که بر ترک اولی و افضل اگرچه بحد معصیت نرسد بنده خود را هر چه خواهد بگوید و عتاب نماید دیگری را مجال نه که تواند گفت و منجا او بیست که لازم هست رعایت آن و آن آنست که اگر از جانب حضرت بعض انبیا که مقربان درگاه اند عتابی و خطابی رود یا از جانب ایشان که بندگان خاص اویند تواضعی و فروتنی و انکساری صادر گردد که موهم نقص بود ما را نباید که در ان دخل کنیم و بدان تکلم نمائیم و مجمل اعتقاد و حق سید انبیا صلی الله علیه وسلم آنست که هر چه در تنزیه او بست و صفات او هست حضرت او را ثابت هست و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل و الیوم الآخر و ایمان آوری بروز پسین که آخر زمنه محدوده هست و آن عبارت ست از مدت مدید از ابعد موت تا فیام قیامت یا در آمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هر چه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعثت و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق ست. و تؤمن بالقدر خیره و شره. و ایمان آوری بآنکه حق تعالی همه چیز را از نیک و بد از ازل دانسته و تقدیر کرده هست و هر چه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و ارادات اوست چنانکه فرمود ما کان شئ خلقناه بقدر و با وجود آن بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را در فعل و کسب دخلی داده و ثواب و عقاب را بران مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل اوست و عقاب عدل او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بتقدیر اوست و این مسئله و هر چه در باب ایمان مذکور شده در علم کلام مبین شده و مبرهن گشته است و در باب الایمان بالقدر تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود ان شاء الله تعالی و طالب صادق را باید که اصل مسائل آنرا پیش از قبل از اقبال باین بحث و جدال آنچه تحصیل نماید و در شک و شبهه نیفتد و آنچه ضروری ست ازان در رسائل مکمل الایمان فی تقویة الایقان بیان کرده ایم و بالله التوفیق و بدانکه در بعض روایات ذکر سوال و جواب ایمان مقدم آمده و در سوال جواب اسلام چون ایمان اصل اسلام

ومقدم بران چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است ووجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه ترقی ست چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبه تکمیل وتجرید ایمان است اسلام اعلی مراتب ومقامات ست چنانکه فرموده قال صدقت قال فاخبرنی عن الاحسان گفت آنمرو با آنحضرت ﷺ گفتگے پس خبرده مرا از احسان که چیست چون بسیارے از آیات واحادیث ذکر احسان واقع شده وآثار درجه عالی نهاده ومرتبه کمال انگاشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام وایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین بتمام وکمال مبین گردد ومعنی احسان نیکی کردن ست وآن بر دو وجه اطلاق می یابد نیکی بمردم بانعام واکرام ونیک کردن فعل را بر وجه تکمیل وتجوید وایقان وچنانکه باید وشاید بجا آوردن آنرا گویا اینجا نیز احسان کردن ست بنفس خود ودر خلاف این صورت ظلم ست بر نفس وبدی کردن ست با او وحاصل آن اخلاص وحضور وخشوع ست در عبادت وآن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام وایمان ست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان حقیقت احسان ان تعبد الله کانک تراه احسان عبادت کردن ست خدا تعالی را چنانکه گویا می بینی او را ونشانیست که کسی را که اینحال باشد در نهایت هیبت وتعظیم واجلال وخضوع وخشوع وحیا وشوق وذوق ومحبت وانجذاب خواهد بود واین تمام مشاهده ست وتمام غرق در دریای ذوق وحضور فرو تر ازان مرتبه مراقبه ست که آگاه بودن ست از نظر الهی وعلم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرموده فان لم تکن تراه فانه یراک پس اگر نمیتے تو با اینحال که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی از اینکه می بیند ترا در اینصورت نیز خوف وخشیت واحتیاط در حرکات وسکنات وضبط ورعایت آحوال واداب بطمانینت وعدم التفات بهمین منوال لازم حال خواهد بود چنانکه در حضرت بادشاهی که حافظ ورقیب مشاهد احوال وست استاده باشد مجال بیقیدی وترک ادب بروی تنگ گردد واگر نه با وجود آن ناظر ومشاهد وجمال بادشاه بود او را احوال دیگر وحضور ولذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود وقول سید عابدان وامام عارفان صلی الله علیه وسلم وجعلت قرة عینی فی الصلوة در مقام اول دبالا تر وکامل تر از مقامات تمامه عابدانست ثم فثم وباجمله در طاعت وعبادت سه مرتبه است یکی آنکه همانقدر که برائی مرکند از ادای واجب چنانکه قضای واجب گردد ودیگر آنکه احکام وارکان وشرائط وآداب آنرا بجا آرد که موجب حصول ثواب جزیل گردد وباطن نیز از ذوق عبادت بیگانه متملی نشود وبالاتر ازینهمه آنست که در مشاهده معبود وحضور ذات اقدس وی مستغرق باشد ودر نماز که افضل عبادات واکمل قربات ست محاذاتی منشوے بقدس ذات الهی سبحانه حاصل ست که بطن غیر نیست آن متصور میگردد که کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت ورقنا الله وازین حدیث امکان رویت مفهوم میشود وآخرت واستنباط میتوان نمود که در دنیا تبرا کم حجب جسمانی ازان محروم ومحجوبست وبهمین حجاب افتد کانک تراه آنک گردد چنانکه در آخرت واقع خواهد شد ترون ربکم یوم القیامة الحدیث ولهذا در حدیث رویت وصیت کرده اند بمحافظت بر امی ادای نماز اول وزوال آخر آن که میقات رویت بارے تعالی ست بروز ونشانه آن یعنی تا نگویند ذات بهم رسد وتهیؤ ومستعدی رویت بصری گردد که قوت بصیرت در وقت ظهور انشقاق اسرار خواهد یافت وقال صدقت گفت راست گفتی همین ست معنی احسان که بیان کردی بدانکه مبنای هر کمال آن بر فقه وکلام واقعست ست این حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده اسلام اشارت بفقهست که متضمن بیان اعمال واحکام شرعیست وایمان اشارت باعتقادات که مسائل اصول کلام اند واحسان اشارت بامر متصوف که عبارت از صدق توجه الی الله ست وبهمین سبب متصوفه که مشائخ طریقت بآن اشارت کرده اند راجع بهمین معنی ست وتصوف وکلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری تمامی نپذیرد ودر صورت نه بندد ونیز اگر حکم الهی بی فقه صورت نه بندد

شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود و زیرا که عمل بی صدق توجه تمامی نه پذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نگردد و در مثال روح جسد که چگونه امر بی دیگری وجود نگیرد و کمال نپذیرد و از نجا فرمود امام مالک رضی الله عنه من تصوف ولم یتفقه فقد تزندق ومن تفقه ولم یتصوف فقد تفسق ومن جمع بینهما فقد تحقق کمال جامعیت این ست باقی همه رفع ضلال والله الموفق من الله الکریم المتعال وچون احکام دین ومقامات قرب ویقین همه بسین گشت اشارت بقیام قیامت ووجود علامات دامارات کرد تا تنبیه گردد و باعث شود بر التزام عبادت وتحصیل کمال چنانکه فرمود + قال فاخبرنی عن الساعة گفت آگاه کن مرا یا خبر ده مرا یا محمد

بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام وایمان واحسان را خبر ده مرا از وقت قیامت که کی قائم خواهد شد وقیامت را ساعت باوجود طول زمان آن باعتبار آن گویند که قیام او یکایک شود در ساعتی یا بجهت آنکه با وجود انهیطول واتساع نزد حق تعالی حکم یک ساعت دارد و ساعت در لغت یعنی پاره از زمان غیر معین ومحدود و در اصطلاح اهل حساب نجوم شصتم روز است وچهار جزو از روز وشب + قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما المسئول عنها باعلم من السائل نیست آنکس که پرسیده شده او را از وقت قیام ساعت دانا تر از کسی که پرسنده ست یعنی نیستم من دانا تر از تو بدان یعنی من وتو هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه هر سائل ومسئول همین حال دارد که آنرا جز خداوند تعالی کسی نداند و دیگر حق تعالی هیچکس را از ملائکه ورسل بر ان اطلاع نداده + قال فاخبرنی عن امارتها گفت پس اگر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت ونشانهای او + قال ان تلد الامة ربتها گفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت آنست که بزاید کنیز ک مالک ومربی خود را در تاویل وبیان مراد از این عبارت شارحان اقوال بسیار گفته اند اکثر بر انند که مراد بدان کثرت اتخاذ سراری ست وپیدا آمدن دارندگان که نسبت بمادران خود بجهت نسبت پدران مولی وسید اند وجسکم مالک دارند یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صائر وراجع باولاد ست ویا باعتبار تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف وعادت وعلامت بودن این حال مر قیامت را بجهت وجود ترفه وتنعم وخروج از دائرهٔ توسط واعتدال در اسباب وآلات معیشت ست که مقتضی خروج از انتظام احوال وفساد واختلال ست یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد وبسیاری بندآوردن واسیر ساختن ایشان وشاید که در میان بعضی از اولاد وما دران خود را بندکرده واسیر ساخته بیارند ومالک آنها شوند واگر ظاهر نگردد که مادران ایشانند خود دائم وستمر بر ملک باشند واگر ظاهر گردد و بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت جهاد باعث استیلای مسلمانان بر بلاد کفر وغلبه وقوت اسلام وکمال اوست وچون هر کمالی را زوالی در پی ست مخبر صادق بانتهاء وانقطاع دور دولت اسلام گردد که علامت قیام قیامت ست ویا بجهت استلزام سوء ادب اولاد با امهات وعقوق آنها ومعاملت کردن ایشان مثل معاملهٔ ملاک وسادات اگر گویند که کثرت جهاد واستیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود وظاهر آن ست که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد وجواب آنکه اول اسلام نیز آخر زمان ست بنسبت آنچه گذشته واگر دران وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید دور نباشد وشاید که در آخر زمان جهاد واستیلا بیشتر از پیشتر گردد والله اعلم وبعضی گویند که این اخبار ست ببیع امهات اولاد در آخر زمان بفساد احوال مردم در رعایت احکام واختلاط حلال وحرام وشاید که بکثرت تداول ایدی وتردد مشتریان بدست فرزندان افتد ومضمون تلد الامة ربتها صادق آید وبعضی گویند که این کنایتست از زیادتی وبالا گرفتن ملوک وامرا چون حکام شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند وایشان ملاک وسادات شوند بنسبت بانها واین نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصا در اثنای دولت بنی عباس ورؤسا واکابر اگر گفته شود که ربتها بتاء تانیث ست بچه جهت گفت نه ربها وحال آنکه تصویر آتی که کرده شد شامل فکور

وانا مع هست جواب آنکه مصروف نفس ما نسمه هست که لفظش مونث هست ومعنی او شامل ذکور وانات هست ونیز بگفت از جهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب با اضافت بغیر وی سجانه آمده یا مراد بنت هست وچون حکم دروی اینچنین هست دراین طریق اولی خواهد بود و در روایتی اجلها آمده بجای ربتها وبعل نیز بمعنی رب هست واگر بمعنی زوج بود نیز بمعض توجیهات مذکوره صادق هست چنانکه کسی کنیزی را بنکاح آورده واورا ما وخواه نامیده ترجمه نماید وطی کند یا در صدد اول اباوتمکاف وشتمند از طی امارت خیست میکردند وچون اسلام آمدند حکم ایشان بدین منوال نماند والله اعلم واین از علامات الحفاة العراة رعاء الشاء دیگر از علامات قیامت آن هست که بمعنی تواهی مخاطب برهنه پایان برهنه تنان فقراء اجرانندگان گوسفندان یعنی بمعنی مردم فقیر منوار بایین صفت که بتطاولون فی البنیان بتفاخرو تکه کنند بریکدیگر در بنا وخانها یعنی فقرا وبادیه نشینان که همیشه بفقر وفاقه وذلت در بیابانها میگذرانیدند وگوسپندان که احقر اموال عرب هست بسیر آیند مغرز ومعتبر گردند ودر شهرها ساکن شوند وخانها بلند بنا کنند ویکدیگر تفاخر نمایند این نیز علامت قیامت ونشان آخر زمان هست که موجب اختلال روبی انتظامی همهات عالم واعث عزت وبزرگی اراذل واسافل وجهال وموجب حقارت وذلت اعالی واکابر وعلما هست آورده اند که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را جرفتها وصنعتها دکاریا که آبا عن جد مورد وف بود ومناسب حال هر طائفه بود مقدار معین تغییر وتبدیل احوال ایشان را نپسندید واعث امن وامان وسلامت وانتظام کار خائفه دولت او این بود ودر حدیث آمده هست که قائم نشود قیامت تا آنکه باشند بهره ور وبخمتر ترین مردم در دنیا لئیمان بیخردان ونیز آمده هست که از علامات قیامت هست که نیکان پست وزبون باشند وبدان بلند وغالب پوشیده نماند که علامات قیامت اصغری که بسیار اند چنانکه در باب اشراط الساعة یاید انقضاء دولت اهالی وپیکان انقضاء زمود بدکاران ودیگر که مذکور شد مگر مقام اقتضای آن کرده باشد والله اعلم قال گفت عمر بن الخطاب ثم انطلق حتی ساوی بالهاگر آن مرد وجا بها شنید از حضرت صلی الله علیه وسلم پیتر روان شد فلبثت ملیا پس درنگ کردم من زمانی دراز یعنی پرسید عمر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آنمرد کیوده تو اورا چیزی گفته که او را ساعتی طویله هست یعنی دراز می وکوتاهی درنمی دهد مثل این قصه عجیب وغریب مقتضای حال ومقتضای غلبه اجمال در استفسار وسوال وی بود وصبر زمانی قصیر قلیل در وی کثیر وطویل بود در روات ابوهریره آمده که نشست وداد آنمرد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم باز گردانیده بیار اورا پس رسیدند تا باز گردانند پس ندیدند چیزی را پس گفت آنحضرت مر اورا یا عمر آدری من السائل ای عمر آیا دری یابی که بود این مرد سوال کننده قلت گفتم من الله ورسوله اعلم خدا ورسول خدا دانا تراند بدان این داب صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان استفهام واستعلام میکرد این کلمه میگفتند وداد ادب ودانش بدان سپردند قال فانه جبریل گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سوال کننده جبریل بود وجبریل اسم سر یانیست یعنی او عبد الله اتاکم یعلمکم دینکم آمد شمارا در حالی که تعلیم میکند شمارا دین شمارا قواعد واحکام آنرا واساس وقطیم واینجا بجبریل بحیث باعثیت اوست بسوال بر بیان آنحضرت جواب آنرا وشنوانیدن آن صحابه را ورواة چون جبریل حامل وحی ومبلغ علم است نسبت تعلیم بوی حکم حقیقت دارد وغائیش در اینجا این احکام معلوم بود ومقصود تذکیر وتجدید علم بآن بود واز اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام وایمان واحسان هست وشریعت نام این مجموع هست وگاهی دین بر اسلام تنها وجزوی از اطلاق یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام وشریعت نیز باحکام فرعیه فقهیه تخصیص میباید چنانکه شریعت وطریقت وحقیقت گویند این هر سه نیز شعب واجزای دین اند وحقیقت حقیقت شریعت هست تا انچه بدان ایمان آورده اند بحقیقت آن برسند وانچه شنیده اند عیانا دریابند چیزی دیگر مغائر آن ونه بالجمله دین یکی هست ونه بیشود دو هر که غیر این فهم نظا کند والله اعلم بالصواب * روایت کرد این حدیث را مسلم واگرچه بخاری

نیز از ابو روایت کرده است ولیکن نه از عمر پس در اصطلاح این حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند ولیکن با حدیث عمر مختلفی در الفاظ دارد و خیانکه گفت و در واه ابو هریره رض مع اختلاف و در روایت کرد این حدیث را ابو هریره با مختلفی و مغایرتی که با حدیث عمر دارد و فیه و در حدیثی که ابو هریره روایت کرده است اینچنین آمده که و اذا رأیت الحفاة العراة الصم البکم ملوک الارض فذلک من اشراط الساعة و نشان قرب قیامت آنست که چون به بینی تو برهنه پایان برهنه تنان گران کنکان یعنی نادان بیخبران را صاحب ملک و جاه و حاکم فی خمس لا یعلمهن الا الله و علم قیامت و وقت برپا شدن وی داخل ست دران پنج چیز که نمیداند آنها را هیچ ملکی مگر خدای تعالی ثم قرأ پس بخواند آنحضرت از برای بیان و تعیین آن پنج چیز که آنرا جز خدا نداند این آیت را که ان الله عنده علم الساعة و بدرستی که خداوند تعالی نزد اوست نزد دیگر او علم قیامت که کی خواهد رسید و ینزل الغیث آلایه و فرو میفرستد باران را که کی خواهد فرستاد تا آخر آیت که و یعلم ما فی الارحام و میداند خدای تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زن حامله پسر یا دختر و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و نمیداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا و ما تدری نفس بای ارض تموت و نمیداند هیچکس که بکدام زمین بمیرد و مراد آنست که بی تعلیم الهی بحساب عقل هیچکس اینها را ندانند و آنها از امور غیبیه اند که چنین کسی آنرا نداند مگر آنکه خدای تعالی از خود کسی را بداند بوحی و الهام متفق علیه و عن ابن عمر رضی الله عنهما و ولادت وی پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن و بعضی گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در حضور او حدیرا اختلاف ست و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد بغایت احتیاط و پرهیزگاری و تورعی در فتوی و تقوی و تقدیم بود و در اتباع سنت بمرتبه رضی الله عنه نبود هیچ کس را از مانکه آنکه سبقت کرد در دنیا با میل کرد دنیا بوی الا ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و روایت ست از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنی الاسلام علی خمس بر آورده شده ست خانه مسلمانی بر پنج چیز شهادت دادن بآنکه لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اول گواهی دادن بتجدانی خدا تعالی و تقدس و به پیغمبری محمد صلی الله علیه وسلم و اقام الصلوة دوم بر پا کردن نماز و گزاردن آن بر ست و درست و ایتاء الزکوة سوم دادن زکوة مال و الحج چهارم حج کردن و صوم رمضان پنجم روزه ماه رمضان داشتن تشبیه کرد مسلمانی را بخانه که این پنج چیز قواعد و دعائم و ارکان آنند و این خانه بایشها برپاست متفق علیه عن ابی هریرة رضی الله عنه و نام وی اختلاف بسیار ست اشهر عبد الرحمن ست و عبد الله نیز گفته اند و در جاهلیت نام او عبد شمس بود یا عبد عمر و غالب آمده بروی کنیت بجهت نگاهداشتن وی گربه صغیره را از بلاد دوس ست سلام آورد در سال خیبر که سال هفتم ست از هجرت و حاضر شد آن را با آنحضرت بعد ازان ملازمت کرد و مواظبت نمود بر طلب علم و فائق شد بسیری شکم و بود او از احفظ صحابه و بود او حافظ متین مثبت ذکی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر و تسبیح و تهلیل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و روایت ست از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الایمان بضع و سبعون شعبة ایمان هفتاد و چند شاخ ست بضع بکسر باء و بفتح نیز آمده نام عدد ست از سته تا ده که بفارسی از وی بلفظ چند یا اند تعبیر کنند پوشیده نماند که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون از حصر و احصاست و تعیین عدد مفوض بعلم شارع ست شاید که اصول احکام و قواعد ایمان اربع باین عدد باشد که مزبور شد و بعضی ولیات شست و چند نیز آمده و اختلاف

این روایت شاید که بجهت آن باشد که ارجاع آن شعب بهر دو عدد صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار کرده فرموده و گاهی آن را بجهت آنکه اول و آخر بعد و کثرت آمده باشد و وقتی دیگر بعض احکام دیگر بران افزوده شد و بعض گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد و تکثر ست و این توجیه در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف ست نه در ستین بالا آنکه ذکر بضع زائد بر سبعین نیز خالی از مناقاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در تکثیر باشد و بعض از علما از برای بیان شعب ایمان بعد معین تصدی گشته و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیطه بیان ایشان بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تجاوز از حد حصر احصار اجم است باصل واحد که تکمیل نفس و تحصیل سعادت ابدیست در پیش آورد و معاد تحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحبت در اعتقاد و استقامت در عمل شایسته جنانکه در قرآن مجید فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و در حدیث آمده قل آمنت بالله ثم استقم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبدا و منتهای آن را بیان فرمود بقول خود افضلها قول لا اله الا الله یعنی افضل ترین و سابق ترین شعبهای ایمان گفتن کلمه طیبست و ایمان آوردن بدان و ادناها اماطة الاذی عن الطریق و فروترین و پستترین آن شعبها دور کردن آنچه ایذا کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه و ظاهر ازو دور کردن بر دشمن ست بعد از افتادن و اگر هم از اول نیندازند و راه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک ایذای مردم و آزار ایشان ست بناحق و بحقیقت این امر بسیست بترک وجود و دعوی هستی که سبب آنهمه شر و قبایح ست شعر بر دار خار و سنگ زره این چه رهزنیست یعنی وجود خود همه بردار از میان و الحیاء شعبة من الایمان و شرم داشتن از ارتکاب مناهی تا بتنهایی شعبه عظمی ست از ایمان و عمده ست در کار دین لهذا او را بجد آورد و بتخصیص ذکر کرد حیا در لغت تغیر و انکساری ست که عارض میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود و بدان و در شرع مراد بدان سیرتی ست که باعث میگردد بر پرهیز کردن از ناشایسته و مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگرچه بحکم طبیعت و جبلت پیدا آید و لیکن در وجود حیای شرعی اختیار بنده و ریاضت او را دخلی هست چنانکه در رسائل اخلاق و تهذیب آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره آمده و فرموده الحیاء لا تاتی الا بخیر و رویة التقصیر حین بذه نعمتهای حق در خود بی اندازه می بیند و ادای حق شکر آن تقصیر مشاهده مینماید پیدا می آید و از وی شرم متفق علیه و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل سهمی منسوب بسهم بن عمرو بطنی ست از قریش عالم عابد صائم قائم بود و از پدر دوازده سال خورد تر بود و کتاب احادیث نبوی بود آنچه میشنید می نوشت و بر وی عرضه میداشت و من نمینوشتم و محب آن بود و اگرچه بحبت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدان وصیت کرده بود و در صحبت معاویه و پدر میبود نام او در اصل نام جدا بود عاص آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبد الله نام کرد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده مسلمان کامل کسی ست که سلامت ماند مسلمانان از زبان وی و دست وی تا زبان دشنام ندهد غیبت نکند و ناسزا نگوید و بدست نزند و نرنجاند و غضب نکند و تخصیص بدست و زبان بجهت آن ست که اکثر انواع ایذا باین دو عضو پیدا شود و زبان معبرست از آنچه در نفس انسان ست و بیشتر کار با از دست می آید و تقدیم لسان بجهت آنکه ایذا زبان غالب تر و سخت تر بود و در گذشتگان و اهل زمان دست آیندگان در افتد و ایذای دست جز بحاضران نبود و کتابت در حکم زبان ست بلکه در وی هست و زبان هر دو ایذاست و تخصیص مسلمانان یا بعتبار غالب واقع شده والا کافران که ذمی و معطی الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در روایت ابن حبان من سلم الناس واقع شده و این عامتر ست کذا ذکر السیوطی و بهر تقدیر مراد ایذا

بناحق ست والا بحکم شرع هر چه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع واجب گردد **بیت** به بی حکم شرع آب خوردن خطاست ۰ و گر خون بفتوی بریزی رواست ۰ و مراد آنست که مسلمان را صفتش آنست که مردم از ایذا کنند و مسلمان باید که بر این صفت باشد و هر که نه باین صفت باشد گو یا مسلمان نیست نه آنکه هر که این صفت دارد تنها مسلمان کامل ست اگر چه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان گویند **شعر** مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن ۰ که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست ۰ و حقیقت مراد نیست که هر که با وای حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آرد مسلمان کامل اوست ۰ والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه ۰ و هجرت کننده کسی ست که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز داشته ست خدای تعالی ازان بدانکه هجرت در شرع معنی بیرون آمدن ازدار کفر مر دار اسلام و گریختن از فتنه دین ست و این هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنه آنکه از موطن طبیعت برآید و از تبعیت نفس و شیطان بدان داعی ست بگریزد و ترک دهد و بحقیقت شریعت هجرت برای این غرض ست و هر که از وی این غرض حاصل شد و بمعنی مهاجر ست اگر چه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که مسلمان را از آنکه بمدینه واجب بود هجرت کردن و مقصود ازین حدیث حث و ترغیب مهاجران ست بر ترک منهای تا بمجرد اسم و صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنهاست که صورت از داد نیافتند بحصول ثواب آن بترک منهیات ۰ هذا لفظ البخاری ۰ این حدیث که مذکور شد لفظ بخاری ست که وی بهمین لفظ حدیث را روایت کرده و بار دیگر مسلم قدری مغایرتی و مخالفتی در لفظ دارد چنانکه گفت و لمسلم ان رجلا سال النبی صلی الله علیه وسلم و مسلم را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۰ ای المسلمین خیر یعنی کدام یکی از مسلمانان بهتر ست ۰ قال گفت پیغمبر خدا در جواب سائل ۰ من سلم المسلمون من لسانه و یده ۰ و در مسلم این خبر که والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه نیست و ظاهر عبارت مولف موهم ست که باشد فافهم **وعن انس** بن مالک بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت او وی هشت یا نه سال بود و انتقال کرد بصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا تفقه کند مردم بروی و وی آخر صحابی ست که مرد بصره سنه احدی و تسعین بنا قب او بسیار ست رضی الله عنه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا و دین در دین چگویم اما در دنیا عمر او بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداده ۰ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه ایمان نمی آرد یکی از شما و نمیگردد مؤمن کامل تا آنکه باشم من نزد او دوست تر بسوی وی من والده و ولده والناس اجمعین از پدر و پسر و فرزندانش و مردم همه متفق علیه نشان ایمان مؤمن کامل آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محبوب تر و معظم از همه چیز و همه کس باشد نزد مؤمن چه از پدر و فرزند که بحکم طبیعت و جبلت محبوب و مرغوب اند و چه سائر مردم که بایشان علاقهای محبت و مودت در میان دارد چه بجبلت و چه باختیار و باید دانست که محبت دو قسم ست یکی جبلی ست که از اختیار زنده بیرون ست و بحکم طبیعت و جبلت بی اختیار بآنها منجذب باشد و دوم اختیاری ست چه بخن در ایمان ست که تکلیف شرع در تحصیل و تکمیل آن میرود پس مراد بمحبت درینجا آنچنین خواهد بود که اختیار را در آن مدخلی باشد و تکلیف بر آن جاری گردد پس مراد بمحبت اینجا ترجیح جانب آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم در ادای حق بالتزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضای وی صلی الله علیه وسلم بر هر چه غیر اوست از نفس و ولد و والد و اهل و مال و منال چنانکه راضی شود بهلاک نفس خود و فقدان هر محبوب بفوات حق وی صلی الله علیه وسلم چنانکه حال کمل اصحاب بود و ذکر نفس درینجا نکرد چنانکه

دوم دعای ماثور که محبت حق جل وعلا را درخواسته است وفرمود اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی وصالی ودلدی زیراکه در محبت والد واختیار را مدخلی هست بخلاف محبت نفس ودر تکلیف کردن هست بدان در اهبیت خود شدتی وهرچی یافت پس تکلیف بدان نکرد وبخلاف محبت خود حق جل وعلا را لهذا در بعض روایات رسم لما را لما را وللعطشان نیز آمده که اختیار را در وی قطعا مدخلی نیست یا آنکه تدریج وترتیب در تعلیم وتربیت رعایت کرده تا اخیر تر را که اهبیت نسبت بوالد وولد حاصل کند پس ازان نسبت بنفوس ایشان نیز تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده هست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست مارا دوست میداری پس یا غیر ما را نیز شریک میگردانی گفت که محبت مشترک ست شما را دوست میدارم ونفس را وفرزندان ومال ومنال را نیز دوست میدارم پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستی بر سینه عمر زد وگفت که دور پرسید اکنون حال چیست وچگونه می دریابی گفت ساقط شد محبت اهل ومال وما محبت نفس هنوز باقی ست بار دیگر دست بر سینه عمر زد وپرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد وعمر ما ذا لا احبت تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم

رباعی

عمرم همه صرف در وفایت باد ا ✻ جان ودل ودین من فدایت باد ا ✻
محبوب بمن از جان ودل وعمر تویی ✻ هر چیز بجز تو در برایت باد ا ✻

وبدانکه منشای محبت وباعث مودت حسن ست یا احسان واین هر دو صفت از مخلوقات بکمال وتمام منحصرست در ذات سید کائنات که اجمل خلق ست صلی الله علیه وسلم وحقیقت منحصر ومقصور ست در ذات کامل الصفات حضرت واهب العطیات جل جلاله وآن حضرت مرآت جمال وکمال اوست پس اهبیت را خواه نسبت بحضرت عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دارند هر دو صحیح ست بحقیقت هر دو یکی ست

رباعی

ای حسن جمال بی نهایت داری ✻ هم جود وکرم بیحد غایت داری ✻
هم حسن وهم احسان ومحبوب تویی ✻ کز هر دو آیت داری ✻

وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان ای باید بسبب این سه خصلت شیرینی ایمان را ذوق میگیرد بدان من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما اول آنکه باشد خدا ورسول خدا نزد وی دوست داشته تر از هر چه غیر خدا ورسول است وثانی من احب عبدا لا یحبه الا لله دوم آنکه چون دوست دارد بنده را دوست دارد او را لکن برای خدا وطلب رضای او وثالث من یکره ان یعود فی الکفر سوم آنکه ناخوش دارد که باز گردد در کفر بعد ان انقذه الله منه بعد از آنکه برهانید وبیرون آورد او را خدا تعالی از کفر کما یکره ان یلقی فی النار چنانکه ناخوش میدارد که انداخته شود در آتش وفی روایة متفق علیه

وعن العباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابو الفضل بود وکار ان تربود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه سال وبعض گفته اند دو سال وبود ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت وعمارت مسجد حرام وسقایه آن بوی حواله بود قدیم الاسلام بود ولیکن چنان صید اشتا از اهل مکه وبرآمدن او بغزوه بدر همراه مشرکان مکروه بود عمر او شصت وسه سال وآرزو کرد پیش از موت خود شنا دیده شنا وبسیار ست رضی الله عنه

وعن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ذاق طعم الایمان چشید مزه ایمان او من رضی بالله ربا کسیکه خوشنود شد بخدا او گرفت او را پروردگار خود ورضی شد بقضای او وبندگی کرد او را وبالاسلام دینا وراضی شد باسلام وگرفت او را دین خود وعمل کرد بانچه فرمود وبمحمد رسولا وراضی شد بمحمد صلی الله علیه وسلم وگرفت او را پیغمبر خود وسلوک کرد طریق اتباع او را مره واه مسلم ودینجا اشارتست بانکه دلهای سلیم از امراض غفلت وجهالت ذوق میگیرد وتنعم میکند بلذات معانی چنانکه تنعم میکنند نفوس بلذات اطعمه وسلامت قلب عافیت ازین امراض مانند صحیح بود وهمچنین که

نه آنچنین بود حلاوت ایمان او در نیابد و بدان ذوق و لذت نگیرد بلکه کار بعکس بود و ازان نفرت گیرد چنانکه بیمار شکر را تلخ یابد **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت ست از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده سوگند بخدای که بقبضهٔ قدرت او ست محمد در دست قدرت اوست لا یسمع بی احد من هذه الامة یشنو و مرا هیچ یکی ازین امت و نرسد خبر رسالت من بوی و امت جماعه را گویند که فرستاده شده ست بایشان پیغمبری و گروه از هر جنس را گویند یهودی و لا نصرانی یهودی باشد از آنکس یعنی از قوم موسی علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام ثم یموت و لم یؤمن بالذی ارسلت به پس بمیرد آنکس و حال آنکه ایمان نیاورد بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من بآن الا کان من اصحاب النار مگر آنکه باشد آنکس از اهل دوزخیان یعنی هر که خبر رسالت مرا شنید و ثابت شد نزد وی معجزهٔ من نگرید بدین من کافر ست و دائم در دوزخ بود اگرچه از اهل کتاب باشد **وعن ابی موسی** الاشعری صحابی جلیل کنیت نام او عبد الله بن قیس و اشعری نسبت بیکی از اجداد اوست اول ازین بمکه آمد و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد و بعد ازان در فتح خیبر بلا زمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بانعام اکرام مدح و ثنای وی صلی الله علیه وسلم مشرف شد مناقب او کثیر ست رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لهم اجران سه کس اند از مردم که مر ایشان را دو اجر ست و ثواب ایشان مضاعف ست رجل من اهل الکتاب یکی ازان سه کس مرد یست از اهل کتاب یهودی یا نصرانی که آمن بنبیه و آمن بمحمد ایمان آورده بپیغمبر خود موسی یا عیسی و بامحمد صلی الله علیه وسلم و العبد المملوک اذا ادی حق الله و حق موالیه دوم ازان سه کس بنده که مملوک کسی ست چون ادا کند حق خدای را از واجبات که فرموده و ادا کند حق مالکان خود را از خدمات که فرمایند و رجل کانت عنده امة یطأها سوم مردی ست که بود نزد وی دختر کنیزکی که وطی میکرد او را بحکم ملکی که داشت چنانکه عادت ست فادبها فاحسن تادیبها پس ادب کرد آن دختر را و بیاموخت او را آداب متعلق باحوال اخلاق و نیک کرد تادیب او را و علمها فاحسن تعلیمها و آموخت او را علم متعلق بمسائل و احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن تادیب او تعلیم آنست که بر وجهی کرد که بیاید کرد و بقدر کفایت کرد نه کم ازان و لطف نمود در تعلیف و در شتی تم اعتقها و تزوجها پس بسپرد آزاد کرد آن دختر را و پس نکاح کرد با وی فله اجران پس این مرد را دو اجر ست تکرار بحبت تاکید و مبالغه ست در ثبوت دو اجر مر این مرد را پس اثبوت دو اجر مر مرد کتابی و عبد مملوک را ظاهر ست که دو عمل کردند و اما آن مرد را که داده شد ثبوت اجر این مرد را در برابر اعتاق و تزویج ست و اما تادیب و تعلیم عام و شامل ست همه مردم را خصوصیت بانیجا ندارد و در اینجا نه توطیهٔ استحقاق و استعمال اعتاق و تزویج ست متفق علیه ماند آنکه میگویند که تعدد اجر بتعدد عمل حسابی ست و غرابتی ندارد و اجر بمقابلهٔ عمل هر چند باشد و هر که کند فضل و زیادت ثابت ست و زیادتی که مر این مرد را ست کرامت ست که مخصوص و ممتاز گردانیدند ایشان را بدان جواب میگویند که مراد ثبوت دو اجر و مضاعفت اوست و تمامهٔ اعمال مثل نماز و روزه و جز آن شلا اگر دیگر را نزد حسنه ست ایشان را بیست باشد و هر ثوابی که دیگر را بر اعمال بدهند ایشان را چندان عطا کنند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله اعلم **وعن ابن عمر** رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس امر کرده شده ام من که کارزار کنم مردم را حتی یشهدوا ان لا الٰه الا الله و ان محمدا رسول الله تا آنکه گواهی بدهند که خدای نیست معبود مستحق عبادت او ست مر او شریک ندارد و محمد فرستاده او ست مر او شریک ندارد و بیایند بانچه آورده ام من و بگویند بانچه گفته ام من و بکنند مثل آنچه میکنیم و ایمان آرند بانچه ما ایمان آورده ایم و بقبول کردن و صلح نمودن و در امان در آمدن تا آنکه صدور این قول پیش از مشروعیت این احکام بود و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و تا آنکه بپادارند نماز را و بدهند زکوة را و وجوب قتال منتهی بشهادت ست و ذکر عبادات اشارت

شما مرکبان را و مست بایشان اگر کسان اسلام و تعلق گفته اند که ترک واجبات و فرائض و اصرار بران بتاویل فاسد نیز قتال ثابت گردد چنانکه صدیق اکبر رضی اللہ عنہ منع کنندگان زکوٰۃ را مکر و بلکہ گفته اند که اگر سنتی را که شعار اسلام بود مثل اذان و ختان قومی ترک کنند و بران مصر و دائم باشند امام امیر سد که با ایشان قتال کند و تخصیص صلوٰۃ و زکوٰۃ بذکر بجهت بودن اینها ست اصل عبادات یا اشارت ست بعبادات بدنیه و مالیه و در قرآن مجید نیز هر دو با هم مذکور اند و شاید که در اوقات جزایین دو عبادات فرض نشده باشد۔ فاذا فعلوا ذلک پس چون بکنند ایشان شهادت و نماز نه کوٰۃ را۔ عصموا منی دماءهم و اموالهم مگر باز دارند از من خون خود را و مال خود را الا بحق الاسلام مگر بحق مسلمانی و حکم شریعت چنانکه یکی دیگر را بکشد یا زنا کند مثلا او را بحکم شرع بقصاص مجدد بکشت یا مالی که بردی و واجب ست بذمه مال او باید گرفت۔ و حسابهم علی اللہ۔ و حساب ایشان با خدا ست بر خداست عزوجل یعنی ما حکم بظاہر اسلام و نمی کنیم خون و مال او را معصوم میداریم و اگر گفر و معصیت پنهان دارد خدای تعالی داناست بدان حکم در آخرت بباطن وی خواهد کرد۔ متفق علیہ۔ این حدیث روایت بخاری و مسلم بر وجه ست۔ الا ان مسلما لم یذکرا الا بحق الاسلام مگر آنکه مسلم لفظ الا بحق الاسلام ذکر نکرده ست و این حدیث دلیل ست بر قبول توبه ملحدان و زندیقان که اگر بیایند و بظاہر توبه کنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخدا گذاریم و علما را در بن مسئله اقوال ست که طیبی آنرا ذکر کرده و صحیح اقوال قبول ست و اظهر اقوال آنکه اگر یکی الحادی کرد و فنا نزای گفت و زود از ان برگشت و بغیبت توبه کرد و قبول کرد و شود و اگر بصورت توبه کرد از ترس جان و مرافعه وقت میکند و قبول کرده نشود و اللہ اعلم و آنها که گویند توبه ایشان قبول نیست مراد آنست که ایشان را البته می کشیم اما اگر در واقع توبه وی صحیح ست در آخرت سود خواهد کرد۔ **وعن انس** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی صلوتنا و استقبل قبلتنا و اکل ذبیحتنا فذلک المسلم الذی له ذمة اللہ و ذمة رسوله فلا تخفروا اللہ فی ذمته۔ انس رضی اللہ عنہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم هر که نماز ما را یعنی نماز ما کسیکه میگذارد نماز ما را و استقبال قبلتنا میکند و روی می آرد بقبلهٔ ما که کعبه ست و اکل ذبیحتنا و میخورد ذبح کرده شدهٔ ما را فذلک المسلم الذی له ذمة اللہ پس آن کس مسلمانی ست که مر او راست عهد و امان و ضمانیت خدا و ذمه و ذمام بکسر ذال معجمه یعنی عهد و امان و ضمان و حرمت و حق آید و اضافه معانی نزدیک یکدیگر اند و اهل ذمه و ذمی که میگویند هم ازین جهت ست که در عهد و امان و ضمانیت مسلمانان در آمده اند۔ فلا تخفروا اللہ فی ذمته پس غدر و عهد شکنی نکنید خدا را در ذمه او و بسبب او و تحقیر او بضم تا و سکون خا و کسر فا ست از اخفار یعنی غدر و عهد شکنی کردن و اکتفا بذکر این سه چیز کردن نه ذکر ارکان اسلام از شهادتین و غیر آن بجهت آنست که این سه چیز نشانهای درست ست بر اسلام و تمییز مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز بگزارد چنانکه مسلمانان می گزارند دلالت دارد بر اعتراف وی به نبوت محمد صلی اللہ علیه وسلم و قبول آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز ست و چون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد بجهت آنست که امر قبله مشهور ست و مخصوص بنماز ما بخلاف قیام و قرائت که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اکل ذبیحه مانیز مخصوص باهل اسلام ست و یهود ذبیحه ما را نمی خورند۔ رواه البخاری۔ **وعن ابی هریرة** رضی اللہ عنہ قال اتی اعرابی النبی آمد اعرابی نزد پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم فقال پس گفت آن اعرابی با حضرت۔ دلنی علی عمل را نما مرا و مطلع گردان بر کاری که اذا عملته دخلت الجنة چون بکنم آن کار را در ایم بهشت را قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم در جواب آن اعرابی۔ تعبد اللہ و لا تشرک به شیئا پرستش کنی خدا را و شریک نگیرد انی با وی چیزی را اینجا شهادتین ذکر نکرد از جهت شهرت آن یا سوال از عملی ست که بعد از شهادت ست و مراد باشراک پرستش بتان ست یا ریا که

ورسوی تیز شریک میگرداند خلق را بسوی او و اندر احادیث آثار شرک صغیر خوانده اند ظاهر دین حدیث آنچنین ست بعد ازان بیان کرد عبادت را بقول خود و تقیم الصلوة المکتوبة و بپا میداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده ست بدان و تؤدی الزکوة المفروضة و بیدهی زکوتی را که فرض کرده شده ست زکوة نام همین فریضه ست و مراد بزکوة اینجا صدقه ست و تصوم رمضان و روزه میداری ماه رمضان را تخصیص کردند بذکر فرائض را زیرا که آن در اصل سنجات از آتش و منج و در آمدن در بهشت کافی ست و شاید که فرائض در اوقات نادره برین نبود و چون آن مرد طالب اصل در آمدن در بهشت بود قال گفت والذی نفسی بیده سوگند بآن خدا که بقای ذات من در دست قدرت اوست لا ازید علی هذا شیئا و لا انقص منه نه زیاده میکنم برین عبادات که فرموده چیزی را از نوافل و نقصان میکنم ازین فرائض چیزی را و صاحب این حال ناجی ست بی شبهه اگرچه بترک سنن مسئی بود و بترک نوافل خیرات از مراتب و درجات محروم یا مراد زیادت بر حد مشروع ست و نقصان ازان مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد آنست که زیاده نمیکنم در سوال و نقصان نمیکنم در قبول یا این سائل رسول قومی بود پس سوگند خورد که زیادت و نقصان نمیکنم در رسانیدن احکام بقوم خود یا این کلام کنایت ست از مبالغه و شدت در اهتمام بامر شارع و حقیقت کلام مرا فهمیست فلما ولی ادبر پس گاه که روی گردانید آن اعرابی و پشت داد و برفت قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من نمیخواهم که نظر کند بسوی مرد بهشتی را بعینه فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بسوی این مرد و بداند و چون آنحضرت صدق و یقین و عقیدت او را باحکام دین مشاهده فرمود بشارت داد او را بهشت متفق علیه

وعن عبد الله بن عبد الله الثقفی قال قلت سفیان بن عبد الله الثقفی طائفی که صحابیست عامل عمر بن الخطاب بود بر طائف رضی الله عنهما گفت گفتم یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولا بگو برای من در باب اسلام ایمان سخنی که لا اسأل عنه احدا بعدک مستغنی گردانم بسوم از سخن هیچ کسی را بعد از تو یعنی جز تو بعد از تو نپرسم از عالم و فی روایة غیرک و در روایتی بجای بعدک غیرک آمده در این روایت همین معنی اول ست قال گفت آنحضرت در جواب وی قل آمنت بالله ثم استقم بگو ایمان آوردم بخدا پس استقامت ورز بران یعنی گواهی ده بوحدانیت حق با اسماء و صفات و افعال او و تصدیق کن او را در آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل ست تمامی آن چیزها را که بآن ایمان باید آورد پس ازان الزام کرد که بحق آن قیام نمائی و بر آن استقامت ورزی و استقامت ملازمت کردن انسان ست راه راست را و بر راست استادن و مراد اینجا بجا آوردن ست جمیع اوامر و نواهی را بر وجه دوام و مداومت و اعتدال بی تفریط و افراط و در قاموس گفته استقام الامر اعتدل و در شرح حکم گفته که استقامت استواری ست در اتباع حق بر منهاج سداد بی افراط و تفریط و در قواعد الطریقه فرموده که استقامت بر داشتن نفس ست بر اخلاق کتاب و سنت و مقاومت مقتضا و مساعدت او ست بتحصیل ملکات آنچه در وی از فضائل ست رواه مسلم

وعن طلحة بن عبید الله رضی الله عنه قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من اهل نجد ثائر رأسه یسمع دوی صوته و در حالی که میشنویم آواز او را و نمی فهمیم چیزی را که میگوید تا آنکه نزدیک آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اهل نجد بضم نون و سکون جیم نام بلاد عرب ست از تهامه تا زمین عراق مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور بفتح غین زمین پست را و ثائر الرأس پراگنده موی سر و دوی صوته

وشمع ولفظه فتح نون ست بر جمیعه معلوم و بیای تحتانی مضمه جمعه بحول الله فی موضعه ست و بر تقدیر اول دوی منصوب ست و بر تقدیر ثانی مرفوع حتی دنا من رسول الله تا آنکه نزدیک آمد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا هو یسأل عن الاسلام پس ناگاه آن مرد میرسید از احکام اسلام و فرائض وی و توانم که سؤال از حقیقت اسلام کرد و یا شاید و هم هر دو ذکر شده باشد و بهر تقدیر شهرت آن و علم یافتن بآن بجهت شهرت آن ست فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خمس صلوات افترضهن الله علیهم الیوم و اللیلة پنج نماز ست در روز و شب فقال پس گفت آن مرد هل علی غیرهن آیا هست بر من از نماز ها غیر از این پنج نماز در روز و شب فقال لا الا ان تطوع پس گفت آن حضرت نیست بر تو جز این پنج نماز ها مگر آنکه از خود بیاری از نماز ها چیزی که نوافل باشد فقال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وصیام شهر رمضان و دیگر از احکام اسلامی روزه داشتن ماه رمضان ست فقال هل علی غیره پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز روزه رمضان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا الا ان تطوع نیست بر تو جز روزه رمضان مگر آنکه روزه نفل داری فقال و ذکر لنا رسول الله گفت طلحه بن عبید الله که راوی حدیث ست و ذکر کرد برای ما رسول الله و ذکر کرد برای آن مرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الزکوة ذکر کرد برای آن مرد زکوة را فقال هل علی غیرها پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز زکوة فقال لا الا ان تطوع پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقه نفل دهی قال گفت طلحه فادبر الرجل پس پشت داد و برگشت آن مرد و هو یقول و حال آنکه وی میگفت و الله لا ازید علی هذا و لا انقص منه بخدا سوگند که زیاده نمیکنم بر این فرائض و نه کم میکنم از آن توجیه این کلام در حدیث سابق گذشت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افلح الرجل ان صدق رستگاری و پیروزی یافت این مرد اگر راست بگوید و عمل بر آن می کند یا در این غیبت و اهتمام کرد از کلام وی مفهوم میشود در راست گوست پس فوز و فلاح چیستی بصدق این بیت ست و ان صدق فتح همزه و میم و تشدید صاد مهمله و قاف ست متعلق بمحذوف است چون سؤال آن مرد از فرائض اسلام بود ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را برای وی و مانا که در آن وقت حج فرض نشده بود یا آن مرد از اهل حج نبود و نزدیک وقت واجب نشده باشد یا چون وتر فرض قطعی نبود ذکر نکرد بالجمله مراد نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود جز آنچه فرموده و انبیا لا ارض نمیا یکدیگر چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک شافعیه باین حدیث بر نفی فرضیت تسمیه و ذبح و امثال آن از آنچه بطریق ذکر کرده چیزی نباشد و عن ابن عباس رضی الله عنهما مناقب او بسیار ست احتیاج بیان ندارد و تولد او پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیزده سال بود یا پانزده سال بود یا شانزده سال باختلافی که در آنست و جبرئیل را دو بار دیده و در دیدار اجمل الناس و در گفتار افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب او ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب بود و بود عاقل حلیم صبور و بود طویل اللقامة و در مردم چنان مینمود که گویا بر مرکبی سوار ست و عباس از وی دراز تر و عبد المطلب از وی بلند بود و بعضی مشرب جسیم و سیم صحیح الوجه و از اعلام بالطاف الله سنه ثمان و ثلثین بود و عمر وی هفتاد و یک سال رضی الله عنه قال گفت ابن عباس ان وفد عبد القیس بدرستی که رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربعه و در اصل این نام پدر کلان ایشان ست که اینها از نام وی نیخوانند اکثر نامهای قبائل نیخوانند که نام پدران میخوانند لما اتوا النبی چون آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من القوم کیست این قوم او من الوفد یا فرمود کیست این جماعه رسولان شک راوی ست قالوا ربیعة گفتند این قوم ربیعه اند قال گفت آنحضرت مرحبا بالقوم او بالوفد مرحبا باین قوم را و یا این وفد را رحب جای فراخ را گویند و این کلمه را برای اکرام آنها میگویند یعنی در آمدی جایی فراخ را و گاهی کلمه اهلا و سهلا نیز بآن ضم کنند یعنی در آمدی قوابل خانه خود را و جای نرم ملائم را

و شیر خر یا ولاذامی و آمدید در حالیکه پسوا و فضیحت نشنیده و بلا و خزلت پوشیانی نچشیده و این بشارت و دعای خیر ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر این قوم را۔ قالوا گفتند وفد یا رسول الله انا لا نستطیع ان نأتیک۔ بدرستی که ما نمی توانیم که بیائیم پیش تو۔ الا فی الشهر الحرام۔ مگر در ماههای حرام و ماه ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب ست که عرب دران با یکدیگر جنگ نمیکردند و ما را بدین ماهها تمام میسر نمیشود جهت تنظیم شئون دینی ما و این گروه همین زائران بیت الله را پس مر ما را بچیزی که داخل شویم بدان بهشت را و دعوت کنیم بدان کسانی را که از پس ما باشند از قوم ما۔ و سئلوه عن الاشربة۔ و پرسیدند از وی از اشربه و ما حاصل ست ایمان و میان تو و این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نیز نامی قبیله ایست مقابل ربیعه و لا مضرین نزار در میان ربیعه مضر همیشه دشمنی و مخالفت و محاربت بوده۔ فرنا بامر فصل۔ پس چون بسیار نمیتوانیم تحمل بخدمت تو آمد و از شرائع پرسیدا مر کن ما را بحکم محکم و شرع که نیست در وی اجمال و اشکال جدا کننده میان حق و باطل تخبر به من ورا نا۔ تا خبر دهیم بآن حکم کسانی را که در پس ما از یعنی آن قوم خود را که ایشان از گذاشته آمده ایم و نداخل به الجنة۔ و در آییم بسبب آن حکم ما و ایشان بهشت را و تخبر بدخل بخبر بضم و رفع هر دو روایت ست۔ و سألوه عن الاشربة۔ و پرسیدند وفد عبد القیس آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از اشربه و ظروف مخصوصه متنوعه که در آنها بیایه فامرهم باربع و نهاهم عن اربع۔ پس فرمود آنحضرت ایشان را از آنچه خصلت و بازداشت ایشان را از چهار خصلت۔ امرهم بالایمان بالله وحده۔ امر کرد ایشان را بایمان آوردن بخدا تنها۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ اتدرون ما الایمان بالله وحده۔ آیا می دریابید چیست ایمان بخدا تنها۔ قالوا الله ورسوله اعلم۔ گفتند خدا و رسول خدا دانا ترست این ادب صحابه بود در حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم که چون چیزی پرسیدی در برابر آن این کلمه گفتندی اگرچه خود نیز میدانستندی۔ قال۔ گفت آنحضرت ایمان آوردن بخدا۔ شهادة ان لا الٰه الا الله وان محمدا رسول الله۔ گواهی دادن ست بالوهیت خدای تعالی و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم۔ واقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صیام رمضان۔ و چهار چیز که امر کرد بدان اینهاست۔ آنکه حج ذکر نکرد وجه آن که گذشت و ایمان بخدا را تفسیر بآن چهار چیز کرد زیرا که بدان اینها اسلام ست و قبول او۔ وان تعطوا الخمس من المغنم۔ و امر کرد بآنکه بدهید خمس را از غنیمت و زیادت کرد بران جا بسبب اهتمام بذکر آن زیرا که ایشان اهل جهاد بوده اند و محاربه میکردند بکفار مضر و بعض گفته اند بخصوصیت آن چهار اقامت صلوة ست که باعطای خمس آن جامئه و ذکر شهادت برای تبرک ست زیرا که قوم مؤمن بوده اند و مقر بدان و وجه اعطای خمس داخل ایمان بالله وحده باشد۔ و نهاهم عن اربع۔ جواب ست از سوال اشربه و گفتیم که مراد بدان اشربه ظروف مخصوصه ست پس نهی کرد از چهار ظرف چنانکه فرمود۔ عن المغنم۔ نهی کرد از خنتم بفتح حای مهمله و سکون نون و فتح فوقانی۔ کوزه سبز۔ والدباء۔ و نهی کرد از دباء بضم دال و تشدید باء موحده ممدوده که کدو ست و نیز از ظروف حنتم یا کدو حقیقت یا صراحی که بر شکل آن بسازند۔ والنقیر۔ و نهی کرد از نقیر بفتح نون از نقر بمعنی کاویدن و مراد بیخ درختی ست که بکاوند و در وی شراب بنبیذ سازند۔ والمزفت۔ و نهی کرد از مزفت بضم میم و فتح زاء و فای مشدده۔ زفت طلا کرده شده و زفت بکسر زای معجمه و سکون فا چیزی ست که بکشتی و مانند آن بمالند تا آب نه در آید و آنرا قار و قیر نیز گویند۔ وقال احفظوهن و اخبروا بهن من وراءکم۔ و گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاد دارید این احکام را و باین کلمات یا این اشیاء خبر دهید بآنها کسانی را که پس شما اند۔ متفق علیه و لفظه للبخاری۔ بدانکه مراد نهی ازین ظروف یا نهی از استعمال اینهاست مطلقا بجهت مبالغه در احتراز شدید بشارباں خمر و دانی آن یا نهی ست از تفضیح و نبیذ انداختن دران زیرا که شدت و اسکار در نبیذ بیشتر می آید و لهذا در احادیث آمده ست که انتباذ

دشمنها بگنید بجهت آنکه استاد و اسکار و ران دیری گشد و کمتر می آید و باوجود آن جمهور برانند که درست این در ابتدای اسلام بوده که مبالغه و اهتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مواد آن بیشتر بوده بعد ازان این حکم نسخ شده و عن عبادة بن الصامت ۔ رضی الله عنه بضم عین و تخفیف موحده از نقبای انصار بوده حاضر شد و عقبه اولی و ثانیه را و بدر را طویل جسیم جمیل بوده و یکی از انهاکه جمع کردند قرآن او ستاد ابو داعم رضی الله عنه بشام قاضی و معلم و فرا در آخر کتاب در اسامی اهل بدر بیاید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت ست از عباده بن الصامت که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و حوله عصابة من اصحابه و گرد آنحضرت جماعه بودند از یاران وی عصابه یکسر عین جماعت از ده تا چهل با بیعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا ۔ بیعت کنید و عهد کنید مرا و عقد بندید با من و حمل بیعت این ست گویا هر که عهدے بندد و با کسی بیعت شود ذات خود را بدست وی چنانکه در بیع دست بر دست میزنند در معاهدت نیز عادت بران جاری شده پس میفرماید بیعت کنید بر آنکه شریک نگردانید بسبب امر و بازداشتن از کار بت پرستی ست یا ریا و عمل ۔ ولا تسرقوا ۔ و دزدی نکنید ولا تزنوا ۔ و زنا نکنید ۔ ولا تقتلوا اولادکم ۔ و نکشید اولاد خود را چنانکه عادت جاهلیت بود که اولاد را از خوف فقر می کشتند ۔ ولا تاتوا ببهتان تفترونه ۔ و نیارید و نگویید دروغی را که پیدا می کنید و او را بین ایدیکم و ارجلکم ۔ میان دستهای خود و پایهای خود یعنی از دستهای خود و دست و پا را کنایت از ذات دارنده چه بهتان و افترا همان باشد که از پیش خود پیدا کنند و مردم ازان پاک و مبرا باشند پیدا می کنند از دلها و ضمائر خود و بنا بر گمانهای فاسد و دل آدمی چون درسینه است میان دستها و پاها ست یا آنکه نسبت افترا بدست و پا بجهت آن ست که اکثر کار و بار بدست و پا میشود اگرچه جمیع اعضا دران دخل دارند و این هر سه وجه را حاصل مقصود یکی ست یا معنی پیدا کردن میان دستها و پاهای خود آنست که آشکارا بر روی مردم می گویند و دوچیزے دیگر را پیدا می کنند ۔ ولا تعصوا فی معروف ۔ و بیفرمانی نکنید در امر یکه شناخته میشود در شرع اگرچه در عرف و عادت قبیح باشد و مقابل آن منکرست که شناخته نمی شود در شرع وجود او یعنی از امر شرع ۔ فمن وفی منکم فاجره علی الله ۔ پس یکیکه وفا کند باین بیعت پس مزد او لازم ست بر خدا که بفضل خود ثواب آن بدهد ۔ ومن اصاب من ذلک شیئا ۔ و کسی که برسد بکنند ازین گناهان مذکور غیر از شرک چیزی را فعوقب به فی الدنیا ۔ پس عقاب کرده شود بسبب وی در دنیا چنانکه حد زده شود و سزا داده شود و بران قصور کفاره شده پس آن عقاب کردن کفارت ست مر او را و سبب محو و عفو آن گناه شود و در آخرت بران عقابی نرسد ۔ ومن اصاب من ذلک شیئا ۔ و کسی که کرد چیزی ازان گناهان ۔ ثم ستره الله علیه ۔ پس پوشید او را خدای تعالی بروی یعنی ظاهر نشد گناه وی و حد زده نشد بران ۔ فهو الی الله ۔ پس ای یعنی کار وی مفوض ست بسوی خدا ۔ ان شاء عفا عنه ۔ اگر خواهد خدای تعالی درگذرد ازوی و عفو کند ۔ وان شاء عاقبه ۔ و اگر خواهد عقاب کند او را و این مذهب اهل سنت و جماعت ست میزند میان او و اجبیت عقاب عاصی و معذور مغفرت نمیباشد و این حدیث حجت ست بر ایشان فبایعناه علی ذلک ۔ پس بیعت کردیم او را بر آنچه مذکور شد علیه ۔ و عن ابی سعید الخدری ۔ رضی الله عنه صحابی مشهورست از اصحاب شجره و از بنی خدره بضم خاے معجمه و بطنی ست از انصار اول مشاهد او خندق ست و دوازده غزوه همراه آنحضرت غزا کرده نام او سعد بن مالک بن سنان ست و پدر او نیز صحابی ست ۔ قال خرج رسول الله ۔ گفت ابو سعید خدری بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی اضحی او فطر ۔ در روز عید قربان صحی بفتح همزه و سکون ضاد جمع اضحاه ست و وی را اصل نام گوسفندیست که قربانی کرده شود و بروز نحر نیز اطلاق میکنند و فطر بکسر

راوی ست کہ در روز عید اضحیٰ یا عید فطر برآمد + الی المصلی + بسوی عیدگاہ + ثم علی النساء + پس بگذشت تا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر جماعۂ زنان رسید زنان نیز در عہد رسالت بامر شریف بعیدگاہ میرفتند در گوشہ می نشستند تا از دعای مسلمانان محروم نمانند + فقال + پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + یا معشر النساء + ای گروہ زنان + تصدقن + تصدق کنید بہر چیزی در راہ خدا + فانی ارتکن اکثر اہل النار + زیرا کہ بدرستی کہ من دیدہ شدم + یعنی دانستہ شدہ ام یا خبر دحی دیدہ یا کشف عیان کہ شما بیشترین اہل دوزخ اید یعنی بیشتر در دوزخ طائفۂ زنان باشند و مراد ان کثرت + فقلن وبم یا رسول اللہ + پس گفتند زنان + بچہ چیز و چہ سبب زنان بیشترین اہل دوزخ اند + قال تکثرن اللعن + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسبب آنکہ بسیار می کنید شما ای زنان لعنت را یعنی در حرف و حکایت لعنت و نفرین بر زبان زنان بسیار می رود و معنی لعنت راندن و دور انداختن حق تعالیٰ ست بندہ را از درگاہ رحمت خود و این مخصوص کافر است و بر ہیچکس مشخص حکم بدان توان کرد اگرچہ کافر باشد شاید کہ در آخر مسلمان از عالم رود نمی دانیم کہ چیس معلوم گردد موتا در کفر و این خبر بحسب شارع معلوم گردد چنانکہ بایمان رفتن نیز معلوم نیست و بوصف بعنوان متوان لعنت کرد چنانکہ گویند لعنۃ اللہ علی الکافرین لعن اللہ الیہود و النصاریٰ و لعنت گاہی بمعنی ابعاد از رحمت خاص و مقام قریب نیز آید و این مخصوص بکافر ست و اطلاق آن بر غیر کافر نیز بقصد تغلیظ و تشدید آمدہ و بالجملہ لعنت کردن صفت ذمیمہ ست و اگر آنکس مستحق لعن نیست ہم بقائل باز گردد + و تکفرن العشیر + و کفران نعمت می کنید شوہر را زنان اگر چند زن نعمت را شوہر دیدہ باشد و یکبار کہ تقصیر کرد گوید ہرگز از تو روی نیکی ندیدہ ام کذا جاء فی الحدیث و عشیر بفتح عین مہملہ و کسر شین معجمہ بمعنی قریب و صدیق و زوج آمدہ و ظاہر آن ست کہ مراد اینجا زوج باشد کذا قالوا + ما رأیت من ناقصات عقل و دین + ندیدہ ام ہیچ کس را از ناقصات عقل و دین را + اذہب للب الرجل الحازم + بجای جملہ و برای معجمہ + من احدکن + برندہ تر و ربایندہ تر مرعقل مرد دانا را کہ ضابط و شیابست در کار و بار خود از یکی از شما + قلن و ما نقصان دیننا و عقلنا + گفتند زنان و چیست نقصان دین ما و عقل ما و چہ معلوم توان کرد آنرا + یا رسول اللہ قال الیس شہادۃ المرأۃ مثل نصف شہادۃ الرجل + گفت آیا نیست گواہی زن در شرع ہمچو نیمۂ گواہی مرد چہ گواہی مرد و زن بجای گواہی یکمرد ست + قلن بلی + گفتند آری گواہی زن ہمچو نصف گواہی مرد ست + قال فذلک من نقصان عقلہا + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس این نیمہ بودن گواہی زن نسبت بگواہی مرد از نقصان عقل زنست کہ آن مقدار ثقہ و تحفظ در تحمل شہادت و ادای آن ندارد کہ مرد دارد + قال الیس اذا حاضت لم تصل ولم تصم + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آیا نیست کہ چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزہ نمیدارد + قلن بلی قال فذلک من نقصان دینہا + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس آن از جملۂ نقصان دین زن ست اگرچہ آن بجبر پیدایش خدا تعالیٰ ست و زنرا در اینجا اختیاری نیست ولیکن ہمین پیدا کردن زنان بر این وجہ منع کردن وی از عبادات نہ مردان نقصان کرد نست در حق زنان نماز از درجۂ مردان + متفق علیہ + و از اینجا معلوم میشود کہ زیادتی عبادت سبب زیادتی ست و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچہ نقصان آن بعذر باشد مانند آنکہ آیا حائض را ثواب نماز کہ از و بعذر فوت میگردد ہست چنانکہ مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات کہ بعذر فرض و سفر از وی فوت میگردد مینویسند ظاہر حدیث آنست کہ نیست زیرا کہ مسافر و مریض نیست و عام دارند اہل آن ہستند بخلاف ما نقص کہ نه از اہل نیست ست کذا قال الطیبی +

وعن ابی ہریرۃ + رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالیٰ کذبنی ابن آدم + گفت خدای تعالیٰ نسبت بدروغ

کردہ را فرزند آدم + ولم یکن لہ ذلک + و نیست او را کہ نسبت بدو نقص کند مر او را کہ پروردگار عالم است از جہت بودن آں مخالف بسیاری منافی مرتبہ
معبودیت + و شتمنی ولم یکن لی ذلک + و دشنام کرد مرا و نیست او را کہ دشنام کند مرا + فاما تکذیبہ ایای + اما نسبت بدروغ کردن او مرا +
فقولہ لن یعیدنی کما بدانی + پس گفتن او کہ نیست کہ ہرگز زندہ نمی انگیزد مرا خدای تعالی چنانکہ نخست پیدا کردہ است مرا تکذیب ہمین قول راجع بجانب
الٰہی ست تعالی شانہ بدان یا بسبب تضمن ابداع از اعادت را چنانکہ فرمود + وہو الذی یبدؤا الخلق ثم یعیدہ + و نیست نخست
پیدا کردن از عدم صرف بوجود آوردن آسان تر بر من از باز بر انگیختن بعد از ہلاک شدن بلکہ اعادہ آسان تر از ابداء ست چہ جبلت اند کہ شکستہ را
باز جمع پیوستن آسان تر ست از اختراع کردن از نفس عدم بوجود آوردن و این حکایت نسبت با دمیان ست والا نزد خداوند تعالی کہ قادر مطلق ست
ہمہ یکسان باشد آنچہ آسان و مشکل می نماید این قول آدمی ست کہ قائل ست باید او اثر نیز نباشد ممکن ست اورا کہ بداند اگر نظر صحیح کار
فرماید + و اما شتمہ ایای فقولہ اتخذ اللہ ولدا + و اما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن او ست کہ گرفت خدا فرزند را چنانکہ نصاری عیسیٰ را
گویند و یہود عزیر را علیہما السلام و مشرکان فرشتگان را گویند کہ دختران خداوند اند و بود ان این قول شتم بجہت آن ست کہ این قول بہ ثلث
وادست مر اللہ تعالی را و باہیت استحالت او مراورا چنانکہ عادت ست و چندین نقائص و عیوب دیگر مضاد صفات کمال کہ ازین لازم
می آید چنانکہ فرمود + و انا الاحد الصمد الذی لم الد ولم اولد + و ہم چنانکہ در ذات و صفات غیر محتاج بکسی و ہمہ محتاج من اند کہ نزاییدہ
شدہ ام + و لم یکن لی کفوا احد + و نیست مرا مثل مانند ہیچ کس و این نفی زوجہ ست کہ مثل زوج می باشد تا ولد ازیشان برآید یا ولد ازیشان
شامل ست چہ وی نیز مثل پدر وی باشد و نفی ولد بہ ابن عباس + و در روایت ابن عباس + و اما شتمہ ایای + و اما دشنام دادن
آدمی مرا + فقولہ لی ولد + پس گفتن او ست کہ مرا ولد ست + و سبحانی ان اتخذ صاحبۃ او ولدا + و پاک و منزہ ام من ازین کہ بگیرم زنی یا فرزندرا
و در بعض روایات و ست سبحانی ایضا رواہ البخاری + و عن ابی ہریرۃ + رضی اللہ عنہ + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال
اللہ تعالی + گفت خدای تعالی + یؤذینی ابن آدم + میرنجاند مرا فرزند آدم + میگوید ہیچ چیزی را کہ مکروہ ست نزد من + رضی نیستم من ازان بہ یرا کہ +
یسب الدہر + دشنام میگوید ابن آدم روزگار را و روزمانہ را چنانکہ نزد محنت و نزول بلا شکایت از زمانہ و روزگار کنند و بد گویند + و انا الدہر بجدال آنکہ
منزہ و یعنی فاعل امور زمانہ چون سب کردن ہر را مشعر باعتقاد فاعلیت متصرف ثبت گویا ہم فاعل متصرف ثبت پس مورد ہم رہر یعنی ہر را
کہ فاعل و متصرف اعتقاد میکنید آں فاعل و متصرف منم + مضاف محذوف ست اعنی مقلب الدہر و گردانندہ روزگار یا گفتہ مراد بانا الدہر انا الدہر ست اعنی مقلبہ
و بعض گفتہ اند ہر از اسماء الٰہی ست تعالی شانہ و خطابی آنرا منکر شدہ اما از تقاموس صحت آں مفہوم میگردد و با قطع نظر ازان در نفس مقام
جودت معنی دارد کہ آنکہ ہر بمعنی فاعل و متصرف دارند و انا الدہر بمذہب نیز روایت ست + وجود ایذاء و سب ہر بجہت آنست کہ ذم و سب وے
مستلزم نسبت تصرف باو ست یا بجہت آنکہ این ذم و سب چنانکہ آبائی ہم میگفتند بر یرا کہ چون فاعل حقیقی او ست سب بر وی واقع میشود گذر قائلوا
+ بیدی الامر یرید القدر [illegible] کار بیدی قضا و قدر ست نیز روایت ست + اقلب اللیل والنہار + میگردانم شب را و روز را بعد ازی آدم
[illegible] + و در روایت دیگر ہم + شب و روز آوردم روزی ہم + متفق علیہ + و عن ابی موسیٰ الاشعری + رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما اصبر علی اذی یسمعہ من احد [illegible] + نیست ہیچ کس صابرتر از خدا بر بدگوئی کہ می شنود از او + یدعون لہ الولد +

میخواند برای وی فرزند و اثبات میکند برای وی آنچه ثابت است + ثم یعافیهم یریدهم + پس تندرست میدارد ایشانرا از بلایا و آفات روزی میرساند ایشانرا بانواع نعم و حقیقت صبر آنست که باشد نفس بر هر مرّهٔ ضدی خویش است مراد در بصبر شأن حق تعالیٰ عدم تعجیل است بانتقام از گناهکاران بلفظ یا تأخیر و بصبر یکی از اسامی حق است تعالیٰ و تقدس و حلیم نزدیک بمعنی صبور است لیکن گویا بکار از صبور ایمن بود شاید در وقتی دیگر انتقام بکشد و حلیم ایمن است + متفق علیه + وعن معاذ + فرمود الله عنه از اکابر صحابهٔ علماء ایشان مناقب او خارج از حصر حصر است در آخر کتاب چیزی ازان مذکور گردد رضی + قال + و گفت معاذ بن جبل + گنت ردف النبی + بود من ردیف پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم علی حمار + بر خر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا بجهت تواضع و عدم تکلیف بر میگزید ۱۲ + فقال + پس گفت آنحضرت + یا معاذ هل تدری ما حق الله علی عباده + ای معاذ آیا میدانی دریابی که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر بندگان + وما حق العباد علی الله + و حق العباد علی الله چیست حق بندگان خدا که لازم گردانیده است ایشانرا بر خود بفضل و کرم + قلت الله ورسوله اعلم + گفتم خدا و رسول خدا داناترست + قال فان حق الله علی العباد + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس همانا حق خدا بر بندگان + ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا + آنست که پرستند او را و شریک نگردانند با وی چیزرا یعنی بت پرستی نکنند یا آنرا هم نکنند یا اخلاص ورزند در عبادت + وحق العباد علی الله ان لا یعذب + و حق بندگان خدا آنست که عذاب نکند + من لا یشرک + کسی را که شریک نگرداند با وی چیزی اگر مراد بشرک کفر باشد مراد آنست که عذاب نکند مثل عذاب کافران و اگر ریاست عذاب اصلا نخواهد بود و تقسیمات + فقلت + پس گفتم من + یا رسول الله افلا اخبر بها الناس + آیا پس نباشد مرا مرد مردم را و بشارت بکنم ایشانرا بخبر خوش + قال لا تبشرهم فیتکلوا + فرمود آنحضرت بشارت مده مردم را باین خبر را اعتماد کنند بآن و ترک ندهند عمل را فیتکلوا ابتای غوقانیه مشدده و کسکاف از اتکال یعنی اعتماد فلیتکلوا بافتح تحتانیه و سکون فوقانی و ضم کاف نیز روایت ست از تکول بمعنی باز استادن از چیزی + متفق علیه + اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ بآن حدیث با آنکه نهی کرده بود آنحضرت ازان جوابش آنکه معاذ رضی الله عنه دانست که نهی مخصوص بآن زمان ست که نو عهد باسلام باشند و معاذ تبکالیف شرعیه نشده پس ازان چون شرائع و تکلیفات ثابت شد و قضیهٔ امر و نهی استقامت گرفت خبر داد بروایت کردن بعد ازان امر موجب تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم یا نهی از تبشیر نسبت بجماعه مخصوص بود که اتکال کنند چنانکه از حدیث آینده معلوم گردد و روایت کرد بآنها که نه باین صفت بودند + وعن انس رضی الله عنه + ان النبی صلی الله علیه وسلم معاذ ردیفه علی الرحل قال + روایت ست از انس که آنحضرت در بعضی که معاذ ردیف او بود گفت + یا معاذ قال + گفت معاذ + لبیک یا رسول الله وسعدیک + ایستادگی دارم و نزدیک شدن و یاری جستن آمده ای سوی خدا صلی الله علیه وسلم و یاری میدهیم ترا + قال + گفت آنحضرت بار دیگر + یا معاذ قال + گفت معاذ + لبیک یا رسول الله وسعدیک قال + باز گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم +

یا معاذ قال + گفت معاذ + لبیک یا رسول الله وسعدیک مکرر + باز ندا کرد آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمه گفت و در مرتبهٔ یک مبالغه است در القای
این کلام بیدار و هوشیار کردن معاذ برای استماع آن و معنی لبیک اجابت و فرمانبرداری ست و معنی سعدیک یاری او دن و موافقت کردن ست یعنی
استاده ام بخدمت طاعت و موافقت تو بفرمان تو منیر مائی + قال + گفت آنحضرت + ما من عبد یشهد ان لا الٰه الا الله وان محمدا رسول الله + نیست
هیچ یکی که گواهی دهد بدل و بزبان آنکه خدا یکی ست محمد فرستاده اوست + صدقا من قلبه + از روی صدق دل و خلاص نیتی از دو امر از شائبهٔ کذب و نفاق +
الا حرمه الله علی النار + مگر آنکه حرام میکند خدای تعالی آن گوینده را بر آتش دوزخ که برای کافران ساخته شده ست یا حرام میگرداند بر روی خود و بدن او این مسیبت میگوید
که این حکم پیش از نزول فرائض و احکام و نواهی بود چون بصری گفته که اگر بعضی این کلمه ست باد آن حق و فریضه آن و بعضی گفته اند مراد آن ست که نزدیک و توبه
گفت همه این را دیدم گفت + گفت معاذ + یا رسول الله افلا اخبر بها الناس + آیا پس نرسانم این خبر خوش عزیز را + فیستبشروا + پس بشارت یابند بآن و
خوش دل شوند بدان + قال + گفت آنحضرت + اذا یتکلوا + اکنون گویند این خبر نرسانم مردم را بدان اعتماد و میکنند بدان و ترک میدهند عمل را + فاخبر بها معاذ عند موته +
پس خبر داد معاذ باین قصه یا باین کلمات معاذ نزدیک موت خود + تاثما + از جهت احتراز کردن باز ایستادن آن نزده در کتمان علم و ترک تبلیغ از این کلام ظاهر مفهوم میگردد
که نهی از اخبار پیش از زمان کتمان علم بود + متفق علیه + وعن ابی ذر + از زهاد صحابه صادقان ایشان ست + قد هاجر ترکا وخالا ست اگرچه
حق آن ادا کرده باشد مناقب او بسیار ست در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی رضی الله عنه + قال + گفت + اتیت النبی + آمدم پیغمبر را + صلی الله
علیه وسلم وعلیه ثوب ابیض + وحال آنکه بود بر بدن حضرت جامه سفید + ونمت + وآن حضرت خواب بود + ثم اتیته وقد استیقظ + پس باز آمدم
وحال آنکه تحقیق بیدار شده بود ذکر این احوال را برای تحقیق و تثبیت مزید اطلاع خود بر احوال شریف میکند تا بدانند که روایت از روی ثبت
و تیقظ میکند یا آنکه ذکر احوال محبوب یا قطع نظر از ان شیرین و لذیذ ست و علو با این فرحی در همین مقام شد پس کمتر آن از جهت نیز تواند بود والله اعلم
+ فقال + پس گفت آنحضرت + ما من عبد قال + نیست هیچ بنده که گفت + لا الٰه الا الله ثم مات علی ذلک + پس بمیرد بر اعتقاد این کلمه + دخل الجنة +
مگر آنکه می درآید آن بنده بهشت را + ابوذر میگوید + قلت + گفتم من + وان زنی وان بسرقة + آیا می آید بهشت اگر
اگرچه زنا کرده باشد آن بنده و دزدی کرده باشد + قال + گفت آن حضرت + وان زنی وان سرق + می درآید اگرچه زنا کرده باشد و دزدی
کرده باشد وچون این حکم مستبعد و مستغرب بود ابوذر باز اعاده کرد برای تحقیق و تثبیت تواند که تکرار و اعاده از جهت کمال سرور و جهت تشکر گزاری
نعمت می حال علما باشد یا رسیکوید + قلت + گفتم + وان زنی وان سرق قال + گفت آنحضرت + وان زنی وان سرق قلت + باگفتم + وان زنی وان سرق قال + گفت
آنحضرت + وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر + یعنی باید بهشت را بر رغم انف ابی ذر رغم معنی بخاک مالیده شقیق از غایت غم است یعنی خاک و مرور بر غم انف
و بخواهد او را ذلیل و خوار است باکراه او و بر اجبار او و استبعاد کرد استغراب او این حکم را گویا مطیع و محبوب نزد وی خلاف آن نبود پس حکم کردن آن موجب جزای
و شکست است و او را باکراه و جبر برآن آوردن ست اینکه مردم میگویند فلان بر رغم او این کار کرد یا گفت یعنی دارد + وکان ابوذر اذا حدث بهذا +
وبه یا ابوذر رغم انفی اگر تحدیث میکرد یا این حدیث + قال + میگفت این کلمه را که + وان رغم انف ابی ذر + چنانکه شنیده بود از حضرت رحق خود بر انفی کا
آشنای او تا کید تحقیق آن جهت اندیشه بدان + بقیت + که زنده شدم من آن محبوب جانی یکشبی + عمر گذشت صحبتم لذت آن بر دلست + متفق علیه + بدانکه این حدیث
و امثال آن از دلالت دارند بر آنکه مؤمن اگرچه فاسق باشد و مرتکب کبیره می درآید بهشت را بفضل و کرم او یا بشفاعت محمد صلی الله علیه

وسلم یا بعد از تعذیب و در آوردن بآتش بقدر گناہ یا حدیث حرام بودن او بر نار تا ویل او آنست کہ در حدیث معاذ گفتہ شد و مذہب اہل سنت و جماعت آنست کہ فاسق مؤمن است و مال مؤمن آخر بہشت است و احادیث صحیحہ در ین باب بسیار ست و اجماع سلف از صحابہ و تابعین ہم بر ین بود و تحقیق ہمہ پیش از ظہور اہل بدعت نہ معتزلہ و غیر ایشان ہمین بود مذہب ایشان آنست کہ فاسق مؤمن نیست و مخلد ست در نار و عمل داخل ست در حقیقت ایمان و ایشان میگویند کہ اگر میگویم بندہ بحرد الا آلہ الا اللہ بہشت در آید جہت میگرداند غرور از کار معاصی فسق و فجور میگویند کہ این عقاد مردم را از رقبہ ملت و قید شریعت ہی برآرد و ہمچنین کہ ایشان میگویند چہ تہدیدات و وعیدات و شان عصاۃ کہ در وید یا نہ بسیار ست آوان کافی ست در اندار و از جبار و اگر خدا بند بر یک معصیت عذاب کند کہ بر ان حد حصر و حساب نیز آمدہ است کہ ادنی مدت عذاب مسلمانان گناہ کار مدت عمر دنیا باشد کہ ہفت ہزار سال ست و در بعض روایات ہفتاد ہزار سال آمدہ و صدور این کلمہ بصدق و خلاص ثبات و دوام بران بی عروض منافی و مخالف از شک و تردد کاری آسان نیست خصوصا از اہل فسق و فجور کہ الہای ایشان مملو و مخسوست از تراکم ظلمات شہوات و تراکم اندر و رطبہ استخفاف و استہلال و با وجود آن فسق اگر تصدیق یقینی حاصل باشد و بواسطہ غلبہ شہوت و نفس معصیتی صادر گردد و خوف و جزع و فزع و غم بر توبہ آن طاری باشد بمقتضای مدہ کرم امیدواری ہست کہ بخشد و بعد از جزا و سزا دادن عذاب عقاب کردن آخر بہشت در آرد و حکم اللہ لیس لفعلہ ما یعقب وہو العزیز الحکیم ۔ وعن عبادۃ بن الصامت رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من شہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ وان محمدا عبدہ ورسولہ وان عیسی عبد اللہ ورسولہ وکلمتہ القاہا الی مریم وروح منہ والجنۃ حق والنار حق ادخلہ اللہ الجنۃ علی ما کان من العمل ۔ متفق علیہ ۔ وعن عمرو بن العاص رضی اللہ عنہ از مشاہیر صحابہ ست از عقلای قریش و از اہل ہمت احوال وی در کتاب جامع المناقب بیاید ۔ قال لما جعل اللہ الاسلام فی قلبی اتیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقلت ابسط یمینک فلا بایعک فبسط یمینہ قال فقبضت یدی قال مالک یا عمرو قلت اردت ان اشترط قال تشترط ماذا قلت یغفر لی قال اما علمت یا عمرو ان الاسلام یہدم ما کان قبلہ وان الہجرۃ تہدم ما کان قبلہا وما کان احد احب الی من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولا اجل فی عینی منہ وما کنت اطیق ان املا عینی منہ اجلالا لہ ولو سئلت ان اصفہ ما اطقت لانی لم اکن املا عینی منہ ۔ رواہ مسلم ۔

وسلم یا بعد از تعذیب و در آوردن بآتش بقدر گناہ یا حدیث حرام بودن او بر نار تا ویل او آنست کہ در حدیث معاذ گفتہ شد و مذہب اہل سنت و جماعت آنست کہ فاسق مؤمن است و مال مؤمن آخر بہشت است و احادیث صحیحہ در ین باب بسیار ست و اجماع سلف از صحابہ و تابعین ہم بر ین بود و تحقیق ہمہ پیش از ظہور اہل بدعت نہ معتزلہ و غیر ایشان ہمین بود مذہب ایشان آنست کہ فاسق مؤمن نیست و مخلد ست در نار و عمل داخل ست در حقیقت ایمان و ایشان میگویند کہ اگر میگویم بندہ بحرد الا آلہ الا اللہ بہشت در آید جہت میگرداند غرور از کار معاصی فسق و فجور میگویند کہ این عقاد مردم را از رقبہ ملت و قید شریعت ہی برآرد و ہمچنین کہ ایشان میگویند چہ تہدیدات و وعیدات و شان عصاۃ کہ در وید یا نہ بسیار ست آوان کافی ست در اندار و از جبار و اگر خدا بند بر یک معصیت عذاب کند کہ بر ان حد حصر و حساب نیز آمدہ است کہ ادنی مدت عذاب مسلمانان گناہ کار مدت عمر دنیا باشد کہ ہفت ہزار سال ست و در بعض روایات ہفتاد ہزار سال آمدہ و صدور این کلمہ بصدق و خلاص ثبات و دوام بران بی عروض منافی و مخالف از شک و تردد کاری آسان نیست خصوصا از اہل فسق و فجور کہ الہای ایشان مملو و مخسوست از تراکم ظلمات شہوات و تراکم اندر و رطبہ استخفاف و استہلال و با وجود آن فسق اگر تصدیق یقینی حاصل باشد و بواسطہ غلبہ شہوت و نفس معصیتی صادر گردد و خوف و جزع و فزع و غم بر توبہ آن طاری باشد بمقتضای مدہ کرم امیدواری ہست کہ بخشد و بعد از جزا و سزا دادن عذاب عقاب کردن آخر بہشت در آرد و حکم اللہ لیس لفعلہ ما یعقب وہو العزیز الحکیم ۔ وعن عبادۃ بن الصامت رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من شہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ وان محمدا عبدہ ورسولہ وان عیسی عبد اللہ ورسولہ وکلمتہ القاہا الی مریم وروح منہ والجنۃ حق والنار حق ادخلہ اللہ الجنۃ علی ما کان من العمل ۔ متفق علیہ ۔ وعن عمرو بن العاص رضی اللہ عنہ از مشاہیر صحابہ ست از عقلای قریش و از اہل ہمت احوال وی در کتاب جامع المناقب بیاید ۔ قال لما جعل اللہ الاسلام فی قلبی اتیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقلت ابسط یمینک فلا بایعک فبسط یمینہ قال فقبضت یدی قال مالک یا عمرو قلت اردت ان اشترط قال تشترط ماذا قلت یغفر لی قال اما علمت یا عمرو ان الاسلام یہدم ما کان قبلہ وان الہجرۃ تہدم ما کان قبلہا وما کان احد احب الی من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولا اجل فی عینی منہ وما کنت اطیق ان املا عینی منہ اجلالا لہ ولو سئلت ان اصفہ ما اطقت لانی لم اکن املا عینی منہ ۔ رواہ مسلم ۔

و بر طرف میکرد اند هر گناهی را که پیش ازان بوده مظالم ذخیره ظالم و ان اینجا بهدم ماکان قبلها و نمیدانی که هجرت و گزنجیین از دار حرب مارا باسلام بهدم میکند گناهانرا که پیش ازو بوده و ان الحج یهدم ماکان قبله و نمیدانی که حج بهدم میکند چیزیرا که پیش ازان بود از گناهان پس هم هجرت و حج مختص است بغیر مظالم و در حج قولی بهدم مظالم نیز آمده و حدیثی نیز درین باب ورود یافته والله اعلم رواه مسلم و در صحیح مسلم آمده است که عمرو بن العاص در وقت موت قلق و اضطراب بسیار مینمود و بتمنای میکرد پسر وی عبد الله بن عمرو گفت که چرا چنین اضطراب میکنی ای پدر نمیدانی که صحبت با رسول خدا داشته و در خدمت وی کارها کرده و گفت مارا در همه حالات پیش از هجرت تا آخر چه آید اولا شمشیر زدن پیش رسول الله بود و با وی کارزار کرده و کم بعد وات اولیتر بودیم ثانیا در هجرت مردم تر و تا آخر هجرت شده و در خدمت او بوده و فرمانبردار او گشته بودیم ثالثا بعد از حضرت امارتها و حکومتها و اقتضای خویش آمده و در اینجا افراط و تفریط بسیار رفته و چیزها واقع شده است تا عاقبت کار آن چه باشد والله اعلم و الحدیث ان المرویان عن ابی هریرة و در وجه حدیثی که روایت کرده شد اند ازابی هریرة در مصابیح در کتاب الایمان آورده است اول حدیثی که در اول اولین لفظست قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک والآخر و حدیث دیگر که در اول اولین لفظست الکبر بردائی سند کبریاء و انچه مراست که ذکر کنیم آن دو حدیث اند و فی الباب والکبران شاء الله تعالی و **الفصل الثانی** عن جابر قال قلت قلت یا رسول الله خبرنی بعمل یدخلنی الجنة و یباعدنی من النار خبرده مرا بعملی که در آرد مرا بهشت و دور گرداند مرا از آتش دوزخ قال گفت آنحضرت لقد سئلت عن عظیم و تحقیق پرسیدی از کاری بزرگ و انه لیسیر علی من یسره الله علیه و بدرستی که او آسان است بر کسی که آسان گرداند آنرا خدای تعالی بر انکس بعد از ان بیان آن کار را کرد بقول خود تعبد الله و لا تشرک به شیئا عبادت کن خدا را و شریک مگردان باو هیچ چیزرا و تقیم الصلوة و برپا دار نماز را و تؤتی الزکوة و بده زکوة را و تصوم رمضان و روزه دار ماه رمضان را و تحج البیت و قصد کن زیارت خانه کعبه را ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر پس گفت آنحضرت راه تمام تر بتو دلالت کنم کسی را بابهای در آمدن بسوی خیر بقول خود الصوم جنة روزه سپری است از آتش حکم بسپر دارد که آتش می آید از سپر دفع میکند و الصدقة تطفئ الخطیئة و صدقه دادن بفقیر سرد میگرداند و محو میکند آتش گناه را کما یطفئ الماء النار چنانچه سرد میگرداند آب آتش را اگرچه یکی مطلقا سرد و محو میگرداند بدی را بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات ولیکن در صدقه بیشتر است که سبب حصول نفع بغیرست و دلالت قوی دارد بر صدق قوی ایمان بحبت مولی تعالی و صلوة الرجل فی جوف اللیل و نماز کردن مرد میان شب نیز از ابواب خیر و راه درآمد فیوض انوار و سبب الطاف نامتناهیات ست بیت کرد روز نیایش ز نوخاستی عرب + شب محرم عاشقان ست شبهاش طلب ثم تلا پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای استشهاد بر فضیلت نماز شب و صدقه این آیت را که تتجافی جنوبهم عن المضاجع تا آخر آیت یعنی بلند میشوند پهلوهای ایشان از بستر راحت و دور میدارند بدنهای خود را از جای خواب تا آنکه رسید آخر آیت را که تا اخر و بما کانوا یعملون ست و حاصل معنی این که بیان میکند پروردگار عالم تعالی و تقدس ثنائه حال نیکان را که شب خیزان اند پهلو از بستر راحت دور دارند بگمان آن از انچه مولی کریم عزوعلا اثنائه از نعمت ها و ذخایر ثواب و نعیم لقاء خود لا یعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزا بما کانوا یعملون ذخیره نهاده است ایشانرا در دار آخرت از انچه سبب قرار و آرام و لذت و سروری چشم ایشان گردد از نعمتهای بهشت و دیدار مولی تعالی در جزای انچه عمل میکردند و میگزاردند نماز شب را و میداد و نداز اموال بیت شرف مرد بجود ست و کرامت بسجود و هر که این هر دو ندارد عدمش به وجود ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امور دین و شعار ملت افضل و خلاصه

آنرا گفت ۔ الا اولک برأس الامر و آیا راہ نمایم ترا باصل و سرمایہ کار ہای دین کہ دین بی آن وجود نگیرد و چنانکہ سر نسبت بجسد و عمود ۔ و راہ نماید ترا بستون دین کہ بدان دین برپا بود و قوت و کمال پذیرد چنانکہ خانہ بستون ۔ و ذروۃ سنامہ ۔ و راہ نمایم ترا بہ بلندی کہ بدان دین کہ دین بدان علو و ارتفاع گیرد و ذروہ و بکسر اول ضم آن کمان بلند را گویند چنانکہ ذروۂ جبل و شیئہ کوہ را گویند و سنام بفتح سین کوہان شتر ۔ قلت بلی ۔ چون بجہت شوق سائل بہ استماع و دریافت آن امر عظیم و درین مرتبہ باستماع صفات عظیمہ وی بیشتر شد گفت بلی بگو و راہ نما مرا بدان ۔ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ۔ فرمود ۔ رأس الامر الاسلام ۔ سر سامۂ ارکان دین اسلام ست کہ مراد بدان شہادتین ست کہ محل سیکرد بدان اصل دین ۔ و عمودہ الصلوٰۃ ۔ و ستون دین نماز ست کہ قوت می یابد بدان بنای دین اسلامی ۔ و ذروۃ سنامہ الجہاد ۔ و بلندی کوہان کار زار کردن ست با کافران کہ بدان کار دین ارتفاع و بلندی میگیرد چون جہاد و کار زار کردن غالب بود یا مساوی باشد و صورت نیز بلندی دارد ۔ ثم قال الا اخبرک بملاک ذلک کلہ ۔ پس گفت آنحضرت خبر دہم ترا بچیزی کہ قوام و نظام این ہمہ چیزہا ست کہ مذکور شد یا ذلک اشارت باسلام ست و تالیہ باعتبار اجزاء و ارکان اوست و ملاک آنچہ شئی بدان قوام پذیرد و نظام گیرد و ملاک بکسر میم و فتح آن ہر دو آمدہ تورپشتی گوید کہ اہل لغت بکسر فتح ۔ رد میکنند و روایت حدیث بکسر ہم ۔ قلت بلی ۔ گفتم آری خبر دہ مرا بدان ۔ یا نبی اللہ ۔ صلی اللہ علیہ وسلم ۔ فاخذ بلسانہ ۔ پس گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زبان شریف خود را و اشارت کرد بدان ۔ و قال ۔ و گفت ۔ کف علیک ہذا ۔ باز دار بر نفس خود و نگاہ دار این را یعنی زبان را ۔ فقلت ۔ پس گفتم سر بطریق تعجب استفہام ۔ یا نبی اللہ و انا لمواخذون بما نتکلم بہ ۔ ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما گرفت و گیرکردہ میشویم بچیزی کہ تکلم میکنیم بآن ۔ قال ثکلتک امک ۔ بگرید ترا مادر تو ۔ یا معاذ ۔ ثکل بضم مثلثہ و ہلاک و فقدان حبیب و ولد و اصل این در حاست موت و ہلاک یعنی میری تا اخلاص شوی از وقوع درین ورطہ کہ در و افتادہ و گفتہ اند کہ این لفظی ست کہ بجریان عادت بر زبان میرود و معنی آن مراد نیست غرض تعجب از امر کانہ مخاطب ست ۔ و ہل یکب الناس فی النار ۔ آیا می اندازد مردم را در آتش دوزخ ۔ علی وجوہہم ۔ بر روہای ایشان ۔ او علی مناخرہم ۔ شک از راویست کہ علی کدام یک گفت یا علی مناخرہم گفت و مناخر جمع منخرست بفتح میم و سکون نون و فتح خای معجمہ یا کسر وی و اصل معنی سوراخ بینی آید و اینجا مراد بینی ست چہ کبر بر روہا افتد نخست بر بینی افتد کہ بلندترین اجزای روست یعنی مردم را در دوزخ نمی اندازند ۔ الا حصائد السنتہم ۔ مگر خفتہای زبان ایشان کہ بر بینی بر زبان آید بی تمیز و بی احتیاط بگویند و نیک را از بد نشناسند و ما یعنی را از ما لا یعنی تمیز نکنند و حصائد جمع حصیدہ ست بمعنی آنچہ درو کردہ شود از کشت بداس درو کردن تمیز کردہ نشود میان خشک و تر و نیک و بد تشبیہ کرد زبان را بداس و بریدن بمعنی گفتن ۔ بدان این باعتبار اکثر و غلبہ ست چہ ہر چہ بآدمی رسد بدان رسد ۔ ہر چہ آمد بزبان بر سد از آفت مبتلا در دنیا و آخرت اکثر آفت از زبان بر سد ۔ نظم ۔ ہر چہ بر آدمی رسد ندہد ۔ ہمہ آفت زبان بر سد ۔ ہر چہ آمد بزبان گفتی ۔ انچہ آمد بدہان فتوی ۔ و دیگر ہا چہ گناہ ست کہ تو ۔ خویش را فتوی بدوزخ بردی ۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجۃ ۔ و عن ابی امامۃ رضی اللہ عنہ اسمہ او صدی ست بضم صاد و فتح دال مہملتین و تشدید یا باہلی صحابیست اختلاف کردہ اند در نسب وی آبای او باتفاق بر کنیت وی ساکن شد مصر را بعد از ان انتقال کرد و بحمص موفات یافت دران کثیر از اوایہ ست و اکثر حدیث وی نزد شامیین بات ستہ ست و ثمانین او احدی و ثمانین لہ احد و تسعون ستہ و ہو آخر من مات من الصحابۃ بالشام مرفوعا اکثر ۔ قال قال رسول صلی اللہ علیہ وسلم من احب للہ و ابغض للہ و اعطی للہ و منع للہ ۔ و دوست دارد کسی را برای خدا و دشمن دارد برای خدا و عطا کند برای خدا و منع کند ۔ و دوست ندارد مگر برای خدا یعنی خدا او را دوست دارد یعنی بہ بکار ہای آخرت او را

وبهر چه کند لطلب رضای حق داراده وجه الله کند + بیت + وطن برای تو گویم هم سفر برای تو جویم + خویش برای تو گویم من برای تو گویم + فقد استکمل الایمان + پس تحقیق کامل گردانید ایمان خود را چه کمال این ایمان اخلاص ست که مقام اکمل صدیقان ست رزقنا الله + رواه ابو داود + روایت کرد این حدیث را ابو داود + ورواه الترمذی عن معاذ بن انس + وروایت کرد آنرا ترمذی از معاذ بن انس + مع تقدیم وتاخیر بعض فقرها بر بعض ولفظ مصابیح همان اول ست + وفیه + ودر حدیث ترمذی بجای فقد استکمل الایمان + فقد اکمل ایمانه + آمده + وعن ابی ذر رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الحب فی الله والبغض فی الله + فاضل ترین عملها دوست داشتن ست کسی را از جهت خدا ودشمن داشتن از جهت خدا + رواه ابو داود + معنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامه ست بدون این عمل فاضل تر از اعمال دیگر بجهت آن ست که باعث وبنای جمیع خیرات محبت خدا ست وچون محبت غلبه کرد چنانکه هیچکس وهیچ چیز را دوست ندارد مگر برای خدا و دشمن ندارد مگر برای خدا البته باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر وانتهاء از جمیع نواهی واشتمال این حدیث از جوامع الکلم ست که جامع جمیع مراتب اسلام وایمان واحسان ومتضمن تمامهٔ احکام شریعت وآداب طریقت واسرار حقیقت ست امام غزالی گفته رحمة الله علیه که اگر یکی بلباغی دوست دارد که طعام خوب می پزد ولفقرا چیزها میخواند این دوستی از جهت خداست واگر یکی استاد را دوست دارد تا علم از وی آموزد وآنرا وسیله دنیا سازد این دوستی نه از جهت خداست + وعن ابی هریرة رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده + مسلمان کامل کسی ست که سلامت باشند مسلمانان از زبان وی ودست وی شرح این در فصل اول در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت + والمؤمن من امنه الناس علی دمائهم واموالهم + ومومن کامل کسی ست که ایمن گردانند مردم او را بر خونها وی خود ومالهای خود یعنی ایمن باشند ازوی که تصرفی در خون ومال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد ظاهر حدیث موهم ست تغایر اسلام وایمان ومسلم ومومن واختلاف احکام ایشان ومیکن ایجا مراد باسلام ایمان یکی ست وفقرهٔ ثانیه تاکید وتتمه اولی ست وبیان سلامت مردم را متر سابقت وبیان ایمن مردم را از جهت تفنن رعایت مناسبت ودر ثانی بر گناهان دست تعدا ودر گناهان زبان از انکه ازکر دن زیرا که آفت زبان ظاهر وشایع ست حاجت تبکرار ندارد وآفت دست محتاج بیان وتقریر ست کذا ذکره الطیبی ومتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق ست بعمل قلب تعبدی ومکمل از اسلام که عبارت از انقیاد و استسلام در ظاهر ست تخصیص کرد ایمان را بمن قوی تر از سلامت ست چه در سلامت عدم اضاعت فهرست با وجود توهم اضاعت واحتمال آن ودر من قطع این توهم واحتمال ست + طلقاء نیز امن در نفوس واعراض واموال مخصوص بدین نیست زیرا که نیز ملی تواند بود بسعایت ونمیمه وخزان بعدم وکه اعراض بجهت اکتفا بدایمان ست در حکم آن ست فافهم + رواه الترمذی والنسائی + روایت کرده اند این حدیث را ترمذی ونسائی + وذکر البیهقی فی شعب الایمان بروایة فضالة + زیادت کرده ست بیهقی در کتاب شعب الایمان بروایت فضاله فاگه از موالی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم این عبارت را که + والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله + وجهاد حقیقی کامل کسی ست که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا که نفس او را می آرد وتمرد می ورزد واطاعت فرمان نمیکند پس هادی هنگ میکند واسیر میگرداند او را + بیت + سهل شیری دان که صفها بشکند + شیر آن باشد که خود را بشکند + والمهاجر من هجر الخطایا والذنوب + وهجرت کننده کسی ست که ترک میدهد ومیگذارد گناهای را از صغائر وکبائر وعمد وخطا وتحقیق این خبر در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت + وعن انس + قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم + روایت ست از انس که

که گفت که وقتی بود که خطبه نمیخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای ما + الا قال + مگر آنکه میگفت این کلمه را + وصیت میکرد و بعمل بیان + الا ایمان لمن لا امانة له + نیست ایمان مر کسی را که نیست امانت مر او را + ولا دین لمن لا عهد له + و نیست دین مر کسی را که نیست صدق پیمان مر او را + رواه البیهقی فی شعب الایمان + بدانکه ظاهر آن ست که مراد بامانت معنی متعارف اوست که حفظ اموال و مجالس مردمست و ترک خیانت در آن و بعهد نگاه داشت پیمانی که با یکدیگر بندند پس نفی ایمان و دین برای تغلیظ و تشدید باشد و مراد نفی ایمان کامل ست و اگر مراد بامانت تکالیف شرعیه که منطوق کریمهٔ انا عرضنا الامانة ست و بعهد میثاقی که در روز الست پروردگار تعالی از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت فلا اشکال چه آن شامل تمامهٔ دین و ایمان ست فرد عام و هو لا و برین تقدیر کلام تاکید ست برای تحقیق و تقریر و الله و اعلم **الفصل الثانی**

+ عن عبادة بن الصامت + رضی الله عنه عباده بضم عین و تخفیف با ابن الصامت که از کبرای انصار و نقبای ایشان ست +

قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم + گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم + یقول + میگفت + من شهد ان لا الٰه الا الله وان محمدا رسول الله حرم الله علیه النار + کسی که باین کلمه بصدق و یقین بگرود و اقرار کند حرام میگرداند الله تعالی بروی آتش دوزخ را شرح این سابقا بوجه حدیث معاذ گذشت + رواه مسلم + **وعن عثمان** + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وهو یعلم انه لا الٰه الا الله + کسی که بمیرد و حال آنکه میداند و یقین دارد بوحدانیت حق تعالی و رسالت پیغمبر + دخل الجنة + در آید بهشت را اگرچه در مقابله گناهان که دارد در دوزخ نیز در آید و عذاب بیند و تواند که بشفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در گذرند از گناهان او و در نیاندازد او را در دوزخ + رواه مسلم + **وعن جابر** + رضی الله عنه جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان ست کثیر الحدیث حاضر شد او و پدر او عقبهٔ ثانیه را و حاضر شد بدر را و صحیح آن ست که حاضر نشده و خاصر شده بعد از وی هزده مشهد را همراه آنحضرت و وی از نقبای انصار ست در آخر عمر اعمی شد و امام محمد باقر سلام الله علیه علی آبائه از وی روایت دارد و خلق کثیر تزوی بمدینه سنه اربع و سبعین و قیل خمس و ثمانین + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لمعاذ + فرموده و خصلت و جب گرداننده اند جزای خود را + قال رجل + گفت مردی + یا رسول الله ما الموجبتان + چیست معنی موجبتان کدام اند آن دو خصلت که واجب گرداننده اند جزای خود را + قال من مات یشرک بالله شیئا + کسی بمیرد در حالتی که شریک میگرداند بخدا چیزی را + دخل النار + در می آید بدوزخ را و همیشه میباشد در آن + ومن مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة + و کسی که بمیرد در حالتی که شریک نمیگرداند بخدا چیزی را می در آید البته بهشت را و حال یاد آل + رواه مسلم + **وعن ابی هریرة** + رضی الله عنه + قال کنا قعودا حول رسول الله + گفت ابو هریره بودیم ما نشسته گرد پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم معنا ابو بکر و عمر + در حالی که بودند با ابو بکر و عمر + فی نفر + در ضمن جماعتی که بودند و نفر جماعت از مردان از سه تا ده و بمعنی مطلق قوم و جماعت نیز آید + فقام رسول الله + پس با ایستاد و بیرون رفت پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم من بین اظهرنا + از میان ما اظهر بفتح همزه و سکون ظا بضم ها جمع ظهر ست بمعنی پشت چون هر که در میان قومی ست میان پشتهای ایشان ست زیرا که پشت هر یکی در جانبی ست از وی و نیز ظهر بمعنی استظهار و استناد ست و هر که در میان قومی ست مستظهر و مستند ست بایشان لفظ را مقسم می آرند و میگویند و بظاهر بمعنی لفظ این شنیدم که برابر ما از میان پشتهای ما یعنی از میان ما باین لفظ همچنین شایع ست در زبان عرب +

خاطبها علینا + پس درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ساعتی باز آمدن او زمانی بگذشت که باز نیامد + وخشینا ان یقطع دونه + وترسیدیم ما که تنها یافته شود آنحضرت وگرفته شود رسانیده شود بوی گزندی از جانب دشمنی یا غیر آن جدا کردن + وفزعنا + وخشیت وفزع هر دو یعنی ترسیدن غالبا بحسب ترسیدن دل متوهم شدن مراوست وبفزع وجود اثر آن ظاهر شود مانند بجستن وفکران شدن لهذا گفت + فقمنا + پس استادیم همه جماعه دلنگران شدیم + بیت + نشست آن لبر جانی بجانم بجز جانی بتن + اگر بیکدم جدا افتاد جان از تن برون آید + فکنت اول من فزع + پس بودم من نخستین کسی که ترسید + بالستاد از بجا زیادت معنی والتجائی نسبت بسوی کائنات صلی الله علیه وسلم از ابوهریره مفهوم میشود ودر واقع چون نباشد کدآن محرم باسرار خاص از جناب وی لطف کرم او پشت وپناهی دیگرانرا نبود + بیت + جز آستان تو ام در جهان پناهی نیست + سر مرا بجز این در جواد گاهی نیست + فخرجت اتبغی رسول الله + پس بیرون آمدم درحالیکه میجستم پیغمبر خدارا + صلی الله علیه وسلم حتی اتیت حائطا للانصار + تا آمدم بستانی راکه مر یکی از انصار را بود + لبنی النجار + مر بنی نجار راکه قبیله ایست از انصار + حائط در اصل بمعنی دیوار است که محیط ست به بستان ومر بستان را بر اطلاق کنند وگویا که ابوهریره تعبیر باین وقرینه دریافت که آنحضرت درین بستان خواهد بود بلکه بشام محبت وی بوی او نسیم جمال او رسیده بدان دریافت + بیت + رفت بهر بوی سر زلف تو دلهای حزین + ورنه کی بوئی نسیم سحری بود غرض + فدرت بهل الحدیقة بابا + پس گردیدم گرد آن بستان شاید که بیابم مر آنرا همی در آییم در آن بستان + فلم اجد + پس نیافتم دری مر آن بستانرا گویا در آنرا بسته بودند یا ابوهریره بحسب قلقی واضطرابی که در آنوقت داشت نیافت + فاذا الربیع یدخل فی جوف حائط + پس ناگاه دیدم جدول صغیر که درمی آید درمیان دیوار + من بئر خارجة + از چاهی که بیرون آن بستان بود وبعض گویند خارجة نام مردی بود که آن چاه را زده بود در معنی اول بئر و خارجة هر دو تنوین باید خواند ودر ثانی نیز بحر بی تنوین وخارجة بفتح + والربیع الجدول + وربیع بمعنی جدول ست یعنی جوی خرد این نصیر از راوی ست + قال + گفت ابوهریره + فاحتفزت + پس گرد آوردم دست وپای خود را تا بگنجانم خود را دران جدول ودر آییم فی الخروج احتفاز بفارسی بجمع خود را گرد آوردن + برسر پای نشستن وخزیدن وجهیدن + فدخلت علی رسول الله + پس در آمدم بر پیغمبر خدای + صلی الله علیه وسلم نقال + پس گفت آنحضرت بطریق تعجب واستفهام + ابوهریره + تو ابوهریره + عجب ابست آنحضرت از درآمدن وی در بستان با وجود آنکه راه بسته بود یا آنحضرت در آنوقت بسبب استغراق وغیبتی که از رو وحی داشت واز خود غائب بود او را نشناخت + فقلت نعم + پس گفتم آری منم ابوهریره + یا رسول الله قال لی شانک + فرمود چیست حال تو وچه کار میکنی وچون آمدی + قلت کنت بین اظهرنا فقمت فابطات علینا فخشینا ان تقطع دونا ففزعنا فکنت اول من فزع فاتیت هذا الحائط + ابوهریره بالتمام قصه را بنحوی بصورت حال وانمود وگفت که بودی تو یا رسول الله میان ما پس برخاستی ودور نگ کردی برما پس ترسیدیم ما که مگر بهری رسانیده شود ترا پس برخاستیم ما پیش از همه من نخستین کسیکه ترسید پس آمدم من این بستانرا + فاحتفزت + پس در آمدم من جدول + کما یحتفز الثعلب + چنانکه درمی آید روباه در سوراخ خود ودر تمام قصه بخواندن ابوهریره وشکایت الم جدائی وتربص از اصابت مکروه نمودن اظهار کمال محبت ودوستی ست واعتماد از درآمدن در خلوت وگستاخی دادن که نیز متضمن محبت ست + وهولاء الناس ورائی + واین مردم من می درآیند پس من + فقال + پس گفت آنحضرت یا اباهریرة واعطانی نعلیه + ودادمر النعلین خود را تا نشان آن باشد که از پیش حضرت می می آیم وتخصیص نعلین بحسب آن باشد که از زیر قدمین وبیکی

حاضر بود که بدہند و بعض مردم وجہ مناسبتی نیز بیان کردہ اند که دادن نعلین که سبب سہولت و آسانی مشی ست اشارتست بآنکه بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم برای تیسیر و تسہیل است و آسانی کارہای ایشان ست و نیز اشارتست به ثبات قدم و استقامت بعد از شہادت چنانکه فرمود آمنت باللہ ثم استقم +

فقال اذہب بنعلی ہاتین + پس گفت ببر این نعلین مرا + فمن لقیک من وراء ہذا الحائط + پس ہر که پیش آید ترا از پس این بستان + یشہد ان لا الہ الا اللہ
درحالیکه گواہی میدہد باو ہیت حق و نبوت پیغمبر + مستیقنا بہا قلبہ + درحالیکه یقین کنندہ است باین شہادت دل وی + فبشرہ بالجنۃ + پس
بشارت دہ ورا به بہشت یعنی خبر دہ او را که ہر کرا این صفت ست بہشتی ست + فکان اول من لقیت عمر + پس بود نخستین کسی که پیش آمدم من او را عمر
فقال + پس گفت عمر رض + ما ہاتان النعلان + چیست این نعلین + یا ابا ہریرۃ قلت ہاتان نعلا رسول اللہ + گفتم این نعلین پیغمبر خدا اند صلی اللہ علیہ
وسلم بعثنی بہما + فرستادہ است مرا با نہا برای آنکه + من لقیت یشہد ان لا الہ الا اللہ مستیقنا بہا قلبہ + ہر کرا ملاقات کنم که گواہی میدہد باین کلمہ
بیقین دل خود + بشرتہ بالجنۃ + بشارت دہم من او را به بہشت + فضرب عمر بین ثدیی + پس زد عمر میان دو پستان من + فخررت لاستی + پس
بزمین افتادم بمقعد خود + فقال ارجع + پس گفت عمر بازگرد + یا ابا ہریرۃ فرجعت الی رسول اللہ + پس باز برگشتم بسوی پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم
فاجہشت بالبکاء + پس زاری کردم و پناہ جستم بآنحضرت در جہش واجہاش پناہ بردن آدمی بکسی با رادۂ بکا چنانکه کودک پیش مادر خود میرود فی الصراح
جہش زاریدن بکسی و آمادہ گشتن گریستن را اجہشت و جہشت ہر دو روایت ست + و رکبنی عمر + و رسیدہ آمد بالای من عمر + فاذا ہو علی اثری +
پس نگاہ کردم ناگاہ وی عقب من ست و اثر بکسر ہمزہ و سکون مثلثہ و بفتحتین ہر دو روایت ست و ہر دو لغت فصیح ست + فقال رسول اللہ + پس گفت
پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم مالک یا ابا ہریرۃ + چیست ترا و چکار میکنی و چرا میگریی ای ابوہریرہ + قلت + گفتم من که + لقیت عمر + پیش آمدم
عمر را + فاخبرتہ بالذی بعثتنی بہ + پس خبر دادم من او را بآن حکمی که فرستادہ بودی مرا بدان حکم یعنی بشارت دادن بجنت مر کسی که گواہی دہد بلا الہ
الا اللہ + فضرب بین ثدیی ضربۃ خررت لاستی + پس زد عمر در میان دو پستان من زدن سخت که افتادم بر مقعد خود + فقال ارجع + پس گفت عمر
بازگرد + فقال رسول اللہ + پس گفت پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم یا عمر ما حملک علی ما فعلت + ای عمر چه داشت ترا بر آنچه کردی تو یعنی چرا زدی
ابوہریرہ را و بازگردانیدی او را + قال + گفت عمر + یا رسول اللہ بابی انت وامی + مادر و پدر من فدای تو باد + ابعثت ابا ہریرۃ بنعلیک +
آیا برانگیختی و فرستادی ابوہریرہ را با نعلین خود و حکم کردی که + من لقی یشہد ان لا الہ الا اللہ مستیقنا بہا قلبہ بشرہ بالجنۃ قال نعم گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری فرستادہ ام او را که این بشارت دہد + قال فلا تفعل + گفت عمر رض پس مکن این حکم را + فانی اخشی ان یتکل الناس علیہا
زیرا که من می ترسم که تکیه کنند مردم برین بشارت یا برین کلمۂ مجرد و عمل نکنند + فخلہم یعملون + پس بگذار مردم را که عمل کنند + فقال رسول اللہ + پس گفت
پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم فخلہم + پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم می بینی بگذار و بشارت مدہ اگر گویند چگونه روا باشد عمر رض را که منع کند از
امری که حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم آن حکم فرمودہ باشد و بازگردانید ابوہریرہ را و نگذارد که بشارت دہد جوابش آن ست که عمر رضی اللہ عنہ
علم داشت از نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که این امر ایجابی نیست و بشارت از برای تطییب قلوب مومنان ست و اگر ایشان می شنوند اعتماد میکنند
بران چنانکه خود بمعاذ فرمود اذا یتکلوا لیکن غایت رحمت و شفقت او بر ایشان بجہت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت بحضرت خود بران داشت
و چون بالتماس عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند و اگر امر بطریق ایجاب می بود دیرین تخالف میکرد و از بشارت باز می ایستاد فہم باللہ التوفیق

رواه مسلم + وعن معاذ بن جبل + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله الا الله + کلیدهای بهشت گواهی دادن ست
باین کلمه طیبه و جمع آوردن مفاتیح باعتبار مواد افراد مومنان ست یا باعتبار تعدد جنات یا برای مبالغه ست گویا هر جزوی ازوی مفتاح ست چنانکه
طیبی گفته ست + رواه احمد + وعن عثمان + رضی الله عنه ذکر مناقب وی در ذکر مناقب خلفا در آخر کتاب بیاید رضی الله عنه + قال + روایت ست از عثمان
که گفت + ان رجالا من اصحاب النبی + بدرستی که مردان از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم حین توفی + در هنگامیکه میرانیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم +
حزنوا علیه + اندوهگین شدند بر فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + حتی کاد بعضهم یوسوس + تا آنکه نزدیک بود بعضی از ایشان که در وسوسه و شبهه افتد و
وسوسه حدیث نفس را گویند و در قاموس گفته وسوسه حدیث نفس و شیطان که در ان سودی و بهبودی نباشد و یوسوس بکسر واو ست و فتح خطاست بمعنی وسوسه
افتادن در وسوسه افگند نیز آمده ست + قال عثمان فکنت منهم + گفت عثمان و بودم من از آن مردان که نزدیک بودند که در وسواس افتند + فبینا انا جالس
مر علی عمر + پس در اثنای آنکه من نشسته بودم گذشت بر من عمر + وسلم + و سلام داد عمر + فلم اشعر به + پس آگاه نشدم من بعمر و بگذشتن وی و سلام وی فاشتکی
عمر الی ابی بکر + پس گله برد عمر بسوی ابوبکر رضی الله عنهما + ثم اقبلا حتی سلما علی جمیعا + پس تر روی آوردند ابوبکر و عمر تا آنکه سلام کردند بر من هر دو + فقال
ابوبکر ما حملک علی ان لا ترد علی اخیک عمر سلامه + چه داشت ترا برین که رد نکردی برادر تو که عمر ست سلام او یعنی جواب سلام وی نگفتی + قلت ما فعلت +
گفتم من نه کرده ام این کار را که ترک رد سلام عمر ست یعنی نمیدانم که کرده ام + فقال عمر بلی والله لقد فعلت + پس گفت عمر بلی بخدا سوگند هر آینه تحقیق کرده تو آنرا +
قال + گفت عثمان بعمر + قلت + گفتم + والله ما شعرت انک مررت + بخدا سوگند آگاه نشدم که تو گذشته + ولا سلمت + و نه آگاه شدم که سلام کرده تو +
قال ابوبکر صدق عثمان + گفت ابوبکر بعمر بتفرس حال عثمان و بوثوق بر صدق وی راست گفت عثمان باز روی آورد ابوبکر بمن خطاب کرد و گفت + قد شغلک
عن ذلک امر + بتحقیق باز داشت ترا از آگاهیدن بمرور عمر و سلام وی امری عظیم + فقلت اجل + پس گفتم من آری همچنین ست که گفتی باز داشت مرا ازان امری +
قال + گفت ابوبکر + ما هو + چه چیز ست آن امر + قلت + گفتم من + توفی الله تعالی نبیه + میرانید خدای تعالی پیغمبر خود را + صلی الله علیه وسلم قبل ان
نسأله عن نجاة هذا الامر + پیش از انکه بپرسیم ما آنحضرت را از رستگاری این امر + قال ابوبکر قد سألته عن ذلک + گفت ابوبکر بتحقیق پرسیده ام من آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم از نجات این امر + فقمت الیه + پس ایستادم بسوی ابوبکر و رفتم بجانب او + وقلت له بابی انت وامی + گفتم مر او را پدر و مادر من
فدای تو باد + انت احق بها + تو سزاوارتری باین نجات یا بین خصلت پرسیدن ازان از جهت کمال قرب تو از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و
حرص تو بعلم و مخصوص بودن تو بمزید اسرار + قال ابوبکر + گفت ابوبکر + قلت + گفتم + یا رسول الله ما نجاة هذا الامر + چیست نجات این کار +
فقال + پس گفت آنحضرت + صلی الله علیه وسلم من قبل منی الکلمة التی عرضت علی عمی + کسی که قبول کند از من کلمه را که ظاهر کردم بر عم خود ابوطالب
+ فردها + پس قبول نکرد عم من آن کلمه را + فهی له نجاة + پس آن کلمه مر انکس را نجات ست + رواه احمد + بدانکه طیبی در شرح نجاة هذا الامر گفته جایز ست که
مراد باین امر دین باشد یعنی نجات دین آتش دوزخ و خلاص ازان بچه چیز ست یا مراد بامر آنچه اکثر مردم دران افتاده اند از فریب شیطان و حب دنیا و قمع
در شهوات و ارتکاب معاصی سبب نجات ازان چیست فرمود این کلمه ایست که تصدیق بدان سبب نجات از آتش دوزخ ست و مداومت ملازمت وی
موجب صفای قلب و طهارت باطن که سبب دفع غرور شیطان و زهد در دنیا و حصول تقوی ست انتهی پوشیده نماند که در وجه اول از دو وجه نظر ست زیرا که عثمان
رضی الله عنه خود روایت کرده ست که هر که بمیرد و میداند لا اله الا الله را می در آید بهشت را پس چون گوید که نپرسیدیم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم

از انچہ در دین سبب نجات آنا تش و فرخ ست و خود چون و ابو بکر این کلمہ را اول و اوّل دین اسلام ست عثمان را حاصل نباشد مگر آنکہ گویند ذرا پس کرد بے رضی اللہ عنہ
آنرا از بہشت بہ مصیبت و شدت حیرت و باوجود این صعوبات آن بہ ست کہ مراد نجات از وسوسۂ شیطان ست چنانکہ سوق حدیث دران ظاہر ست و در روایت محمد
بن جبیر آمدہ کہ عثمان گذشت بجماعتی از صحابہ پس سلام کرد بے پس ایشان سلام او را پس شکایت پیش ابو بکر رضی اللہ عنہ بردند پس گفت ابو بکر چہ منع کرد ترا از رد کردن سلام بر برادر خود
گفت عثمان نخندا سوگند شنیدم من آنرا و من حدیث میکردم نفس خود را ابو بکر گفت در چہ ادی حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان کہ
می انداخت در نفس من چیزہا را کہ دوست ندارم کہ بزبان آرم آنرا اگر چند تمام انچہ بر روے زمین ست مرا باشد پس گفتم باخود در وقتی کہ می انداخت شیطان آنرا
در نفس من ابا کی کاش می پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ نجات میدہد ما را از این حدیث کہ می اندازد شیطان در نفسہا ما پس گفت ابو بکر بدرستی کہ
من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و پرسیدم از او انچہ نجات دہد ما را از این حدیث کہ می اندازد شیطان در نفسہای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
نجات میدہد شما را از این حدیث این کہ بگوئید آن کلمہ را کہ امر کردم بہ آن خود را و نمرود موحد قبول نکرد و رواہ ابو یعلی فی مسندہ و قال المحب الطبری فی ذخائر العقبی
سندہ حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ مشائخ ما شیخ ابن حجر مکی در شرح قول او یوسوس گفتہ کہ مراد بوسوسہ اینجا آنست کہ بدیک بود کہ مرد مرد ران بیفتند
انقضای من از انقطاع نوا بہ انقطاع سلسلۂ آن بود قدیہ و نحن المقداد اذ سمع رسول اللہ و روایت ست از مقداد بن الاسود کہ از فضلا و نجبای صحابہ
قدیم الاسلام وفات کردہ در زمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ و نسبت او باسود از جہت آنکہ حلیف او یا بر بیب او بود و در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبہ
کندی ست و در آخر کتاب ذکر اسامی اہل بدر بیاید انشاء اللہ تعالیٰ روایت میکند کہ وی شنید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بقول و میگفت
لا یبقی علی ظہر الارض و مبی ملا مدر و لا وبر و خانۂ خشت و کلوخ و نہ خانۂ پشم میدر بفتح میم و دال مہملہ خشت کلوخ و دو بفتح و او و بای موحدہ
پشم یعنی خیمہ مراد بہ بیت مدر شہرہا و قریہا ست و بہ بیت وبر بادیہا و صحراہا کہ اہل خیام در انجا باشند چنانکہ عادت بادیہ نشینان عرب ست پس میفرماید ہیچ مکان
نباشد بر چہ شہر و چہ بادیہ چہ صحرا + الا ادخلہ کلمۃ الاسلام + مگر آنکہ می درآرد خدای تعالیٰ دران انجا کلمۂ اسلام را و در بعض نسخ ادخلہ اللہ بتصریح بذکر
جلالہ نیز آمدہ + بعز عزیز و ذل ذلیل + می عزیز آرد اللہ تعالیٰ این کلمہ را در ہر خانہ ملتبس بعزت شخصی کہ عزیز میشود و بخواری شخصی کہ خوار میگردد و بہ سبب آن کلمہ
چنانکہ فرمود + اما یعزہم اللہ + یا آنکہ عزیز و غالب میگرداند خدای تعالیٰ اہل این خانہا را + فیجعلہم من اہلہا + پس میگرداند خدای تعالیٰ ایشان را
از اہل آن گروندہ بدان + او یذلہم + یا خوار بدین میگرداند ایشان را + فیدینون لہا + پس مطیع منقاد میشوند مر آن کلمہ را بقبول فرمہ جزیہ پس چون
این کلمہ در ہمہ خانہا می درآید + قلت + مقداد میگوید گفتم من + فیکون الدین کلہ للہ + پس بیا شد دین ہمہ مر خدا را و غالب می آید بر ہمہ ادیان
طوعا او کرہا + رواہ احمد + و عن وہب بن منبہ + بضم میم و فتح نون و تشدید موحدہ مکسورہ از صنعای یمن ست و تابعی ثقہ ست قاضی یمن بود
مات سنۃ اربع عشرۃ و مائۃ + قیل لہ + گفتہ شد مر وہب ابن منبہ را در وقتی کہ ترغیب کرد مردم را بر عمل و تہدید کرد بر ترک آن و مبالغہ نمود دران +
الیس + آیا نیست + لا الہ الا اللہ مفتاح الجنۃ + کلید بہشت کہ گشادہ میشود بآن درہای بہشت پس بین کلمہ کفایت ست عمل چہ شرط ست باشد
یا نباشد + قال بلی + گفت وہب بن منبہ آری لا الہ الا اللہ کلید جنت ست + ولکن لیس مفتاح الا ولہ اسنان + ولیکن نیست ہیچ کلید کہ گشادہ شود
بدان درگر آنکہ مر او را دندانہا ست + فان جئت بمفتاح لہ اسنان فتح لک + پس اگر می آری تو کلیدی را کہ مر او را دندانہا ست گشادہ میشود ترا در
+ والا لم یفتح لک + و اگر نہ گشادہ نمیشود برای تو اسنان آن کلید از اعمال نیک بہشت تا یقین شود بحکم وعدۂ کریم در آمدن بہشت باسابقان

ومقدار فوز بمرتب و درجات مقربان مقصود مبالغه در ایمان محل ست ۱ رواه البخاری فی ترجمة باب ۱ روایت کرده ست این حدیث را بخاری در ترجمهٔ بابی واز تعلیقات اوست ومعنی تعلیق در مقدمه معلوم شد ۱ وعن ابی هریرة ۱ رضی الله عنه ۱ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه ۱ چون نیک گرداند یکی از شما اسلام خود را یعنی بصدق واخلاص اسلام آورد ۱ فکل حسنة یعملها تکتب بعشر امثالها ۱ پس هر کاری نیک که میکند آنرا نوشته میشود بده مانند آن ۱ الی سبعمائة ضعف ۱ تا هفصد چند وضعف کسبه ضاعف لمن یشاء ۱ وکل سیئة یعملها تکتب بمثلها ۱ وهر کاری بد که میکند نوشته میشود بمانند آن حاصل که خرابی نیکی یکی بده ست تا هفصد بر اندازهٔ صدق واخلاص وبکر صفات جزای بدی یکی بیکی ۱ حتی یلقی الله ۱ تا آنکه ملاقات کند وپیش آید خدای تعالی را یعنی تا روز مرگ لقای خدا کنایت از موت ست ۱

متفق علیه ۱ وعن ابی امامة ۱ رضی الله عنه ۱ ان رجلا سأل رسول الله ۱ روایت ست از ابی امامه که مردی پرسید پیغمبر خدا را ۱ صلی الله علیه وسلم ما الایمان ۱ چیست نشان صحت ودرستی ایمان ۱ قال ۱ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۱ اذا سرتک حسنتک ۱ چون شاد وخرم سازد ترا نیکی تو ۱ وساءتک سیئتک ۱ وغمناک گرداند ترا عمل بدی که صادر شود از تو بشکرانهٔ توفیق واعانت حق امید قرب درگاه وتعالی ۱ فانت مؤمن ۱ پس تو مؤمن ست ایمانی نیرا که این علامت وجود تصدیق ویقین بخدا وبحکام وی نشان ایمان بروز آخرت جزای اعمال ست نیکی از روی یقین وهیبت یقین آن بود که ان یقین ست بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف عبدالوهاب المتقی المکی قدس الله روحه اوصل الینا فتوحه در رسالهٔ حبل المتین فی تقویة الیقین فرموده ست چهار چیز ست که سالک این راه را از یقین کردن بدان چاره نیست اول توحید که بداند که خدایکی ست بجمیع صفات کمال موصوف هر چه در عالم رود از نفع وضرر خیر وشر منع وعطا همه بحکم وتقدیر اوست فائدهٔ آن عدم التفات ست بسوی مخلوقات از ضرر ونفع ووجود وعدم ایشان ثم توکل کردن بتوار وشکر نعمای خدا تعالی را ودر یافتن رزق وفائدهٔ آن اجمال در طلب وعدم تردد واضطراب تردد فقد اسباب سوم یقین کردن بجزای اعمال ثواب وعقاب فائدهٔ آن اقدام نمودن ست بر طاعت ودور بودن از معصیت چهارم یقین کردن باطلاع خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال فائدهٔ آن سعی کردن باصلاح ظاهر وباطن ومبالغه دران شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان موت قلب اندوهگین شدن ست بر فوت طاعات پشیمان نابودن از وجود زلات ۱ قال ۱ گفت آن مرد ۱ یا رسول الله فما الاثم ۱ پس چیست بزه ونشان آن چه چیز ست که درین کار بزه کاریست ۱ قال ۱ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۱ اذا حاک فی نفسک شیء ۱ چون بخلجد در ذات تو چیزی تاثیر کند در تو ومتردد سازد ترا ولاطمینان قرار نگیرد دل تو ومنشرح نگردد بدان سینهٔ تو ۱ فدعه ۱ پس بگذار آن کار را که این نشان آنست که در وی بزه ست این بیست معنی ست قلبک فتوی طلب کن دل خود را مراد قلب حسی ست متعلق بجارحهٔ قوی ۱ منور بنور ایمان وصافی بصفای یقین چنین دلی اگر در کردن کاری متردد شود وخلجان پذیرد شود وعلامت آن آنست که درین کار چیزی هست از بزه نه دل عامهٔ مومنان که مشوب ست بظلمت معصیت ولکدورت که نیک را بد پندارد وبد را نیک انکار دوبد را نیک پندارد پس گفتوای قلب رجحانی معتبر ست که دلائل شرعی دران مفقود ومتعارض باشند چنانکه نص قرآن وحدیث واجماع یافته نشود واقوال علما در انجا متعارض ومتخالف باشند انجا برای ترجیح قولی بر قولی شرح صدر وفتوای قلب معتبر ست فافهم وبالله التوفیق ۱ واما الحدیث عمر رضی الله عنه بین عبسة بفتحتین صحابی جلیل ست سوم یا چهارم در اسلام قصهٔ آمدن وی بملازمت شریف واسلام آوردن وی حضرت شنیدن احکام از فرمان وی بعضی مواضع ذکر کرده شده

رضی اللہ عنہ + قال + گفت + اتیت رسول اللہ + آمدم پیغمبر خدا را + صلی اللہ علیہ وسلم + در وقتی کہ آنحضرت در مکہ بود در ابتدائی اسلام + فقلت + پس گفتم + یا رسول اللہ من معک فی ہذا الامر + کیست با تو یعنی موافق تو در دین اسلام + قال حر وعبد + گفت آنحضرت موافق است با من دین امر آزاد و بندہ مراد بآن ابو بکرؓ و بلال است و بعض گفتہ اند مراد بعبد زید بن حارثہ ہست قول اول اصح ست زیرا کہ در روایتی از مسلم آمدہ کہ ومعہ ابو بکرؓ وبلال + آنکہ گفتہ اند کہ مراد کامل ست از حر و عبد مراد بآن خبر از استقبال خواہد بود بعد از شیوع امر اسلام و قرار آن گویا کہ گفتہ کہ موافقت خواہد کرد ترا در دین امر فرمود تمامۂ مردم از آزاد و بندہ + قلت + الا الاسلام + گفتم چیست علامات اسلام و خصال آن + قال + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + طیب الکلام واطعام الطعام + خوبی نرمی کردن سخن و طعام خورانیدن بمردم غالباً مقصود ذکر بعض مکارم اخلاق و محامد صفات ست لیکن اکتفا کردن از جملہ آنہا بذکر این دو صفت کہ تواضع و سخاوت ست اصل ست اشرآنہا بخلق اللہ یا این دو صفت اوخل و اسہل بود بحال سائل و لہذا در احادیث در جواب این سؤال باین اوصاف مختلفہ ورود یافتہ ست و نسبت ہر کس صفاتی ذکر کردہ کہ مناسب و ملائم حال اوست و ہمچنین ست کلام در تحول + قلت + الایمان + گفتم چیست ایمان و خصال و شعب آن + قال + فرمود + الصبر والسماحۃ + گفتہ اند مجموع تمامی خصال ایمان صبر و سماحت ست اول اشارت ست بترک منہیات و ثانی بفعل مامورات چنانکہ تفسیر کردہ ست این را امام حسن بصری رضی اللہ عنہ بقول خود الصبر عن معصیۃ اللہ والسماحۃ علی ادراء فرائض اللہ + قال + گفت عمرو بن عبسہ + قلت + گفتم + ای الاسلام افضل + کدام اسلام یعنی کدام یکی از اخلاق و صفات اسلام فاضل تر ست از مسلمان کدام فاضل تر ست + قال + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + من سلم المسلمون من لسانہ ویدہ + کسی سلامت ماند مسلمان از زبان وی و دست وی + قال + گفت عمرو بن عبسہ + قلت + گفتم + ای الایمان افضل + کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال و شعب ایمان فاضلتر ست + قال خلق حسن + گفت فاضلتر شعب ایمان خلق خوش ست کہ جملہ اعمال و اصعب آنہا ست بنفس و انفع بخلق + قال قلت ای الصلوٰۃ افضل + کدام نماز یعنی کدام یکی از ارکان و اعمال نماز فاضلتر ست + قال طول القنوت + گفت درازی قیام قنوت بمعانی متعددہ آمدہ ملاحظۂ خشوع و ملوظ و دعا و قیام و سکوت مراد اینجا قیام ست یعنی طولانی ست کہ طول قیام افضل ست یا درازی سجدہ بعض بر اند کہ طول قیام افضل ست و بعض گویند درازی سجدہ و بعض بر اند کہ در نماز شب طول قیام افضل ست و در روز سجدہ و دلائل ہمہ در شرح سفر السعادۃ مذکور ساختہ ایم و بعض بر اند کہ این ہر دو در کس مساوی اند و در نماز فرض فضیلت قیام بقرات قرآن ست و فضیلت سجود بہیئت تذلل و خشوع مذہب حنفیہ افضلیت قیام ست کہ مشقت و وی بیشتر و خدمت زیادہ تر ست + قال قلت ای الہجرۃ افضل + گفت گفتم کدام ہجرت فاضلتر ست + قال ان تہجر ما کرہ ربک + گفت ترک کردن او تو چیز را کہ مکروہ دارد ترا پروردگار تو در نہی ست این کلام در این معنی سابقاً گذشتہ ست + قال فقلت + گفت عمرو بن عبسہ چون این بمہ احکام ارکان اسلام پرسیدم + فای الجہاد افضل + پس کدام جہاد فاضل تر است + قال من عقر جوادہ وہریق دمہ + گفت جہاد کسی کہ پی کردہ شدہ است نیک دو وی و ریختہ شدہ خون او یعنی اسپ سوار ہر دو بکار رفت و لابد غالب سعی و اجتہاد در مردانگی و جہاد کردہ باشد کہ باین مرتبہ رسیدہ و نیز محض لوجہ آخرت رابردہ و از غنیمت و مال دنیا پاک رفتہ و دنیا بدین نخوردہ و چون از افضل ارکان نماز پرسید افضل اوقات و یرا نیز تحقیق کردہ و غالباً مقصود دس سوال از نماز شب و قیام آن بودہ + قال قلت ای الساعات افضل + گفت گفتم کدام یکی از اوقات

یا کدام یکی از ساعتهای شب برای قیام فاضل تر ست + قال جوف اللیل الاخیر + گفت میان شب که در جانب آخر ست که آن را نیمهٔ چهارم ست یا نیمهٔ دوم + و اگر ششم را نیز و فضل و از دیاد شامل گردد سدس اخیر را نیز + رواه احمد + **وعن معاذ** بن جبل قال سمعت رسول الله + گفت شنیدم پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم یقول + میگفت + من لقی الله + کسی ملاقات کند خدا را + پیش آید جناب عزت او را + لا یشرک به شیئاً + در حالیکه شریک نیگرداند باو هیچ چیز را + و یصلی الخمس + و بگزارد نمازهای پنجگانه را + و یصوم رمضان + و روزه دارد ماه رمضان را + و یحفظ فرجه + آمرزیده شود مر او را گناهان او را + اقتضاء بر ذکر نماز و روزه بجهت فضیلت و اشرفیت و اهمیت آنهاست یا زکوة و حج و نیوقت فرض نشده باشد یا نماز و روزه ما در جناب قبول و کرامت آن قدر شرف و عزت ست که اگر چه گناهان کبیره ترک فرائض دیگر نیز باشد ببرکت این عبادات امید بخشندگی و آمرزیدگی هست + و نیز بشارت هست + آیا پس بشارت دهم مردم را + یا رسول الله + قال دعهم یعملوا + فرمود بگذار مردم را که عمل کنند شرح این مختصر بسیار اتفاق نگاشته ست + رواه احمد + **وعنه** + از معاذ + قال آخر ما وصانی به + و هم از معاذ روایت ست که وی پسین + پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم + عند وضع رجلی فی الغرز + نزدیک نهادن پای من در رکاب + ان قلت + گفتم + افضل الاسلام + آیا پس بشارت دهم مردم را + یا رسول الله + قال + دعهم یعملوا + فرمود بگذار مردم را که عمل کنند شرح این مختصر بسیار اتفاق نگاشته ست + رواه احمد + **وعنه** + از معاذ + قال + سألت + گفت پرسیدم + رسول الله + پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم + عن افضل الایمان + از فاضل ترین اقسام ایمان و خصال وی + قال ان تحب لله + گفت افضل صفات ایمان آن ست که هر کرا دوست داری بجهت خدا دوست داری + و تبغض لله + و هر کرا دشمن داری برای خدا داری + و تعمل لسانک فی ذکر الله + و در کار داری زبان خود را در یاد خدا + قال + گفت معاذ + و ماذا + و بعد از ان چه کنم + یا محمد از ان + یعنی پیغمبر + یا دیگر افضل الایمان چیست + یا رسول الله + قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک + گفت آنکه دوست داری مردم را چیزی را که دوست داری مر نفس خود را + و تکره لهم ما تکره لنفسک + و ناخوش داری مر ایشان را چیزی را که ناخوش داری مر نفس خود را یعنی نیز خواهی هیچ باشی نیسندی + رواه احمد + **باب الکبائر و علامات النفاق** + باب در بیان گناهان کبیره و نشانهای نفاق و گفتن آنکه کبیره چیست و در شرح معنی حدی تعیین یافته یا وعیدی وارد شده یا نهی ازان بدلیل قطعی رسیده یا نیافته و موجب هتک حرمت دین گشته و هر چه نه این همه بود صغیره ست و مرتب کبیره متفاوت ست بعض بزرگتر و شنیع تر از بعض + و عدی چند ازان در احادیث ذکر یافته چنانکه باید + و منحصر نیست در ان بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم انچه بر وی وحی شده + بقدر حاضران و سائلان بعضی ازان ذکر کرده + و ذکر باقی بر وقت دیگر گذاشته + و مولانا جلال الدین دوانی در شرح عقائد عضدیه + و بعض اصحاب شافعی آورده که کبائر انیست خوردن مباحی بحنث و زنا و لواطت کردن و زدن و خمر و مسکری که در حکم خمر ست خوردن و گرشت خوک تناول کردن و مال کسی بغصب گرفتن و کسی را زنا و شنام کردن و گواهی بدروغ دادن و ربوا خوردن و روزهٔ ماه رمضان عمدا بیعذر شکستن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و مادر و پدر مسلمان را مباحی رنجانیدن از جنگ گریختن و مال یتیمان خوردن و در زکوة خیانت کردن و نماز پیش از وقت گزاردن و از وقت درگذاشتن و زکوة منع نمودن + با مسلمانان مباحی جنگ کردن و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بستن و صحابهٔ پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن و گواهی مبعذر پذیرفتن و رشوت گرفتن و میان مردمان بجور حکم کردن و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نهی منکر عند القدرة ترک کردن و ازان بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن را بمردی سبب تن دادن و از رحمت خدا نا امید بودن و از عذاب وی ایمن شدن و ثابت اهل علم معلالان قرآن کردن و بازان ظهار کردن و نقد ذکر کرده و تفسیر کسی ذکر کرده شد بیشتر ازین ست و شیخ ابن حجر مکی در ان کتابی نیک تصنیف کرده مسمی بزواجر عن اقتراف الکبائر + **الفصل الاول** + عن عبد الله بن مسعود + روایت ست از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر مناقب وی را قرون از شمار ست و کتاب جامع لمناقب او کتابی مذکور ست رضی الله عنه + قال قال رجل + گفت عبد الله بن مسعود که گفت مردی + یا رسول الله ای الذنب اکبر عند الله + کدام گناه بزرگتر ست نزد خدا + و تعالی + قال ان تجعل لله ندا + و خلقک + فرمود بزرگترین گناهان کی بالاتر ازو گناهی نیست این ست که بگردانی پروردگار عالم را مانند

رہتا وحال آنکہ تو میدانی کہ وی پیدا کردہ تراو اگر نمیدانی فکر کن وبدانکہ پیدا کنندہ جز یک ذات نشاید تعالی کبریاؤہ وند بکہ نوزیا نند شخص در ذات
وصفات کہ مخالف بود او را در افعال او احکام و ضد مخالف نیز مانند وحق تعالی را نہ ضد ست و نہ ند وبت پرستان اگر چند تباین را مانند خدا در مخالفت و اضداد
نمیدانند ومیگویند ولیکن چون آنہا را می پرستند وتعظیم میکنند گویا مثل او مانند او میدانند وعقاد دارند کہ ایشان را از عذاب خدا وامی بانند وبالجملہ شرک
بر قسمست در وجود در خالقیت ودر عبادت + قال ثم ای + گفت آنحضرت پس از کفر کدام گناہ بزرگتر ست + قال ان تقتل ولدک خشیۃ ان یطعم معک
فرمود گناہ بزرگتر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را از جہت ترس آنکہ بخورد با تو یعنی از خوف فقر در عہد جاہلیت این کار میکردند وبخوف فقر وعار اولاد
خود را می کشتند وقتل نفس مطلقا کبیرہ ست لیکن قتل اولاد باز بجہت خوف فقر کہ منافی توکل واعتقاد خالقیت پروردگار تعالی ست کبیرہ تر وبدتر
این قید از جہت کہ دیدہ باشد حال سائل را چنین فرمود + قال ثم ای گفت پس کدام گناہ بعد از قتل بزرگتر ست + قال ان تزانی حلیلۃ جارک +
فرمود زنا کردن تست بازن ہمسایۂ تو معنی تقیید بہ ہمان قیاس ست کہ در قتل معلوم شد + فانزل اللہ تصدیقہا + پس فرو فرستاد خدای تعالی برای تصدیق
این احکام این آیت را کہ حق تعالی بدان مدح بندگان خاص خود میکند ومنفر باید + والذین لا یدعون مع اللہ الٰہا آخر + وآن کسانیکہ نمی خوانند با خدای تعالی
خدای دیگر را + ولا یقتلون النفس التی حرم اللہ الا بالحق + وآنانکہ نمی کشند ذانی را کہ حرام گردانیدہ ست خدا تعالی کشتن آنرا مگر بحق شرع چنانکہ
حد قصاص + ولا یزنون + وزنا نمی کنند + الآیۃ + تا آخر آیت کہ بیان شناعت وترتب عذاب بران میکند واز این آیت معلوم میشود کہ مقصود از صدر حدیث
بیان طلاق قتل مزنا ست وآن قید بارا ی تصدیر وایت تشنیع وتقبیح یا رعایت خصوص حال سائل ست چنانکہ گفتہ شد + متفق علیہ وعن عبد اللہ
ابن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الکبائر گناہان کبیرہ یعنی گناہان بزرگ مانند + الاشراک باللہ + شریک گردانیدن ست بخدا در وجود یا در عبادت
ومراد بشرک کفر ست ہر نوع کہ باشد وذکر شرک بجہت آنست کہ کفار مکہ مشرک بودند وبتان را می پرستیدند ودر بعض مقامات کہ مسلمانان را منع از شرک
واقع شدہ مراد ریاست یا نہی ست از ارتداد + وعقوق الوالدین + ودیگر رنجانیدن پدر ومادر مسلمانرا بنا حق شرعی ظاہر حدیث وزنست کہ رنجانیدن
مادر وپدر علی الاطلاق کبیرہ باشد ولیکن مراد ہمان ست کہ گفتہ شد بقرینۂ احادیث دیگر ورنجانیدن پدر ومادر کافر بغیر انچہ موجب اخراج از کفر گردد
درست نیست + وقتل النفس + وکشتن کسی را بنا حق + والیمین الغموس + ودیگر از گناہان کبیرہ سوگند دروغ خوردن بر چیزیکہ گذشتہ ست چنانکہ گوید چنین کردم وچنین نکردم ودر واقع نکردہ ست + سمی غموسا لانہ یغمس صاحبہ فی الاثم
ای این چنین سوگند را گویند وغمس بمعنی غوطہ دادن ست این شنیعہ غوطہ میدہد صاحبش را در گناہ ودر آتش دوزخ وبعض گویند یمین غموس آن کہ
بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانی را ببرد قید گذشتہ برای آن کردہ شد کہ اگر بر کار آیندہ سوگند خورد کہ چنین خواہم کرد وبکند آنرا کفارت ست کفارت
بدہد واز عہدۂ آن خلاص شود + رواہ البخاری وفی روایۃ انس وشہادۃ الزور بدل الیمین الغموس + ودر روایت انس وشہادۃ الزور یعنی گواہی دادن
بدروغ واقع شدہ بجای الیمین الغموس + متفق علیہ + پس حدیث مذکور بروایت عبد اللہ بن عمرو کہ در وی الیمین الغموس مذکور ست از افراد
بخاری ست وبروایت انس کہ در ان بجای والیمین الغموس وشہادۃ الزور ست متفق علیہ ست + وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اجتنبوا السبع الموبقات + بکسوشوید وترک دہید ہفت خصلت را کہ ہلاک کنندہ اند + قالوا + گفتند صحابہ + یا رسول اللہ

و ماس + و چه چیز اند و کدام اند آن + گفت صلی اللہ علیہ وسلم + الشرک باللہ + شرک آوردن بخدا + والسحر +
و جادوی کردن و تعلیم و تعلم سحر نیز ہمین حکم دارد و بعض گویند کہ آموختن او رو است تا دفع سحر از خود تواند کرد و خیالی در حاشیہ شرح عقائد
گفتہ کہ سحر کردن کفر است باتفاق و چماعۂ از صحابۂ غیر ایشان بر انند کہ ساحر را باید کشت و بعض میگویند کہ اگر سحر موجبات کفر باشد
باید کشت اگر ازان توبہ نکند و کہانت و تنجیم و پرسیدن کاہن و منجم و رمل و شعبدہ و تعلیم کردن و فرا گرفتن ہر آن ہمہ حرام ست + و قتل النفس
التی حرم اللہ الا بالحق + و کشتن نفسی را کہ حرام گردانیدہ ست خدای تعالی مگر بحق + و اکل الربوا + و خوردن ربا + و اکل مال الیتیم + و خوردن
مال یتیم + و التولی یوم الزحف + و پشت دادن و روی گردانیدن روز جنگ کافران صف بستہ بر ما و رفتن بر مقصد چنانکہ گروہ ما روند تا نام لشکر
راندہ بسوی دشمن کہ در رفتن شتابند و ازدحام شابہ بزحف ست و گریختن و پشت دادن یک مسلمان از دو کافر کبیرہ ست و از زیادہ بر آن ہم بہ ست
و در ابتدای اسلام گریختن یک مسلمان از دہ کافر حرام بود و بعد ازان تخفیفی واقع شد و بر دو قرار یافت + و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات
+ و از کبائر ست دشنام دادن زنان پارسا مسلمانان غافل از بدکاری را و حد قذف اشہا تازیانہ ست و این مسئلہ در فقہ بتفصیل مذکور ست
از انجا باید جست + متفق علیہ + وعنہ قال قال رسول اللہ + و ہم از ابی ہریرہ روایت ست کہ گفت گفت پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم
لا یزنی الزانی حین یزنی وہو مؤمن + زنا نمی کند زنا کنندہ دران ہنگام کہ زنا میکند حال آنکہ مؤمن ست یعنی زانی در وقت زنا کردن
مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل ست و زجر و تشدید ست بر ارتکاب ناروا بمبالغہ ست و نہی اذان + ولا یسرق السارق حین یسرق
وہو مؤمن + و دزدی نمیکند دزدی کنندہ ہنگامیکہ دزدی میکند و حال آنکہ او مؤمن ست + ولا یشرب الخمر حین یشربہا وہو مؤمن + و
نمی نوشد شراب را کسی ہنگامی کہ مینوشد و حال آنکہ او مؤمن ست + ولا ینتہب نہبۃ یرفع الناس الیہ فیہا ابصارہم حین ینتہبہا وہو مؤمن
و غارت نمیکند کسی غارت کردنی کہ بر میدارند مردم بسوی او بغارت کنندہ دران غارت کردن چشمہای خود را و نگردانند می مانند دران نہی آشکارا غارت
میکنند چنانکہ مردم دروی می نگرند و می توانند و قدرت بر دفع آن ندارند و حال آنکہ وی مؤمن ست غارت کردن مال معصوم حرام ست خصوصاً
باین صفت بر بین حالت و نہبہ بضم نون بمعنی غارت کردن و بضم آن مال غارت کردہ شدہ و در حدیث ہر دو معنی محتمل ست + ولا یغل احدکم حین یغل
وہو مؤمن + و خیانت نمی کند یکی از شما از غنیمت ہنگامی کہ خیانت میکند حال آنکہ او مؤمن ست غلول خیانت از غنیمت و دزدیدن ازان
پیش از قسمت بمعنی مطلق خیانت نیز آمدہ سابقاً در حدیث گذشت کذلا ایمان لمن لا امانۃ لہ + فایاکم ایاکم + پس دور دارید دور دارید خود را ازین گناہان
مذکور متفق علیہ و فی روایۃ ابن عباس + و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمدہ + ولا یقتل حین یقتل وہو مؤمن + و نمی کشد ہیچکس ہنگامیکہ
میکشند و حال آنکہ او مؤمن ست + قال عکرمۃ قلت لابن عباس + گفت عکرمہ کہ خادم و مولی ابن عباس بود باو + ای ازست گفتم
مر ابن عباس را + کیف ینزع الایمان منہ + چگونہ کشیدہ میشود ایمان ازین شخص + قال ہکذا + گفت ابن عباس اینچنین کشیدہ میشود + و شبک بین
اصابعہ ثم اخرجہا + پس تشبیک کرد ابن عباس میان انگشتان خود و دریکدیگر گرد آورد انگشتان را پستر بیرون آورد انگشتان را ازیکدیگر از برای
نمودن صورت بر کشیدن ایمان کہ نخست مخلوط ممزوج بود با ذات آدمی پس ازان برآمد + فان تاب عاد الیہ + پس اگر توبہ کرد و برگشت
ازان معصیت باز میگردد ایمان سوی او + و شبک بین اصابعہ + و باز در یکدیگر در آورد انگشتان را برای نمودن صورت عود و ظاہر ست

که عهد ایمان ابطال نکند و معصیت ست مگر آنکه مراد از تسمیه نفی فوری دوامی باشد که رجوع و برگشتن ست چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریره
بیاید که چون بیرون آید ایمان اصل باو نمی آید یا ایمان کامل نمی باشد + و گفته ست بخاری در ترجمه این حدیث و بظاهر این حدیث می گیرد مذهب اهل سنت
وجماعت و ابو عبد الله کنیت بخاری ست علیه الرحمة + لا یکون هذا مؤمنا تاما + نمی باشد این شخص گناهگار مسلمان کامل + و لا یکون له نور الایمان
نمی باشد مر او را در این حالت نورانیت ایمان که مر ابدان کمال ست + هذا لفظ البخاری + و این عبارت که گفته شد عین عبارت بخاری ست
و باطل نمیفهمی ظاهر شد که عمل نزد وی از اصل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال ست و باطل شدنکه بعض مردم گمان می برند که عمل نزد محدثین جزو ایمان ست
و این عبارت می آرند که الایمان تصدیق بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان این عبارت صحیح ست اما معنی ایمان کامل ست نزد ایشان و نزد همه
اهل سنت وجماعت این سخن را در مواضع دیگر شرح نرده ایم بتفصیل تر + و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
آیة المنافق ثلث + نشان منافق سه خصلت ست + و زاد مسلم + و زیاده کرده ست مسلم این عبارت را + و ان صام و صلی و زعم انه مسلم + اگرچه
روزه میدارد و نماز میگزارد و گمان می برد و میگوید که من مسلمانم + متفق علیه + بعد از اتفاق بخاری و مسلم بزیادت و نقصان این عبارت
اتفاق دارند و در روایت این سه چیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نشان منافق گفته ست + اذا حدث کذب + چون
سخن گوید دروغ گوید + و اذا وعد اخلف + و چون وعده کند خلاف کند و وفا نکند بانچه وعده کرده ست + مگر بسبب ضروری که پیش آید و
گفته اند که این بر تقدیری ست که وعده کند بنیت خلاف و وفا نکردن و عده از مکارم اخلاق ست و تفصیل آن در باب الوعد بیاید +
و اذا اؤتمن خان + و چون بامانت نهاده شود چیزی یا سخن نزد وی امتعاد کرده شود بروی خیانت کند این سه خصلت را نشان منافق
داشت مجتمع یا متفرقا و بر هر تقدیر صاحب این خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آنست که این صفات لائق منافقان ست
و سزاوار بحال مسلمانان آنست که از ایشان پاک و مبرا باشند چه در اینها باطن مخالف ظاهر ست چنانکه منافق را دل با زبان یکی نیست و مسلمان را
باید که باین صفات عادت نکند و مصر بران نباشد تا مبادا بدان خوگیر و گرفته رفته بحقیقت نفاق کشد و بالجمله وجود علامات نفاق
مستلزم وجود نفاق نیست بحقیقت مر او را انذار و تحذیر مؤمنان ست از اتصاف باین صفات و تشدید و تغلیظ ست بران کسانی که
این صفات دارند و بعض گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشان داد صحابه را بر اشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بودند
صلی الله علیه وسلم نه بر صفات ایشان تا اجتناب کنند و بر حذر باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان اسما نکرد تا فضیحت نشوند
و باعث هیجان شر نگردد و اینجا معلوم میشود که در مؤمنان صحابه این صفات نبود و وجه اول ظاهر تر ست + متفق علیه + و عن عبد الله
بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من کن فیه + چهار خصلت اند که هر کس که باشند این چهار خصلت در وی + کان منافقا خالصا
باشد آنکس منافق ساده بی آمیزش ایمان + و من کانت فیه خصلة منهن + و هر که باشد در وی یک خصلت ازین چهار خصلت + کانت فیه
خصلة من النفاق + باشد در وی یک خصلت از نفاق و بهمین قیاس دو سه + حتی یدعها + تا آنکه بگذارد آن خصلت را و آن چهار خصلت
این ست + اذا اؤتمن خان + چون امانت نهاده شود و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند + و اذا حدث کذب + و چون سخن گوید
دروغ گوید + و اذا عاهد غدر + و چون عهد ببندد بشکند عهد شکستن نزدیک بمعنی خلاف وعده کردن ست و فروتر ازو ست + و اذا

فاجر فجور ۔ وچون جدل کند وپیکار کند بفجور دروغ گوید ودشمنی ورزد وتباہی کند متفق علیہ ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل المنافق کالشاۃ العائرۃ بین الغنمین ۔ حال منافق مثال او مانند گوسپندی ست مائل متحیر ومیان دو گلہ گوسفند تعیر ایں یکبارہ مرۃ ۔ تردد میکند در سیر ودر بسوی این گلہ یکبار ۔ ودائی یکبارہ مرۃ ۔ وبسوی این گلہ دیگر باری دیگر چنانکہ منافق گاہی بجانب طائفہ می آید وگاہی بجانب طائفہ دیگر بہیچ وجہ دورونی میکند ودر اصل غایرہ مادہ شتر را میگویند کہ میگردد تا نر را یابد کہ بروی برجہد ۔ رواہ مسلم ۔

الفصل الثانی ۔ عن صفوان بن عسال ۔ بفتح عین وتشدید سین مہملتین صحابی ست ساکن کوفہ وحدیث او در ایشان ست دوازدہ غزوہ ہمراہ آنحضرت حاضر شدہ گوید کہ عبد اللہ بن مسعود ازوی روایت دارد رضی اللہ عنہ ۔ قال قال یہودی لصاحبہ ۔ گفت صفوان کہ گفت یہودی صاحب خود را ۔ اذہب بنا الی ہذا النبی ۔ ببر ما را بسوی این مردی کہ دعوی پیغمبری میکند وسر وم او را پیغمبر میدانند ۔ فقال لہ صاحبہ ۔ پس گفت مر او را یا رفیق او را ۔ لا تقل نبی ۔ مگو کہ پیغمبر ست ۔ انہ لو سمعک ۔ بدرستی کہ وی اگر بشنود این کلمہ ترا ۔ لکان لہ اربع اعین ۔ ہر آئینہ باشد مر او را چہار چشم کنایت ست از غایت سرور وخوشحالی چہ سرور شادی در قوت باصرہ بغزاید وچون خرم محنت برسد عالم در نظر تاریک گردد وچون خوشی وشادی آید روشن گردد پس گفتند اندر شرح این کلام ممکن ست کہ گفتہ شود اللہ اعلم کہ او آن ست کہ اگر این کلمہ را می شنود منتظر وامیدوار ظہور مرد وبود اتباع میکرد چہ ہر کہ انتظار دارد نگران باشد چنانکہ گوید چشم من بر راہ انتظار تو چہار ست ۔ فاتیا رسول اللہ ۔ پس آمدند آن ہر دو یہودی پیغمبر خدا را ۔ صلی اللہ علیہ وسلم فسالاہ عن تسع آیات بینات ۔ پس پرسیدند آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم از نہ آیت ظاہر وپیدا انچہ تباہ در بفہم میرسد آنست کہ مراد باین تسع آیات بینات معجزات موسیٰ علیہ السلام باشد چنانکہ فرمود ولقد اتینا موسیٰ تسع آیات بینات یعنی ید بیضا وعصا ومثال آن کہ در تفاسیر بیان کردہ اند لیکن انچہ در حدیث در جواب ایشان مذکور ست احکام اند کہ ہمہ یہود ومل اشامل اند پس بعض میگویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب اشارت کرد کہ سوال از معجزات چہ میکنید از احکام من کنید کہ انہم واہم ست این روش جواب بر اسلوب حکیم گویند چنانکہ در علم بلاغت مقرر گشتہ ست وبعض گویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از ذکر معجزات کہ جواب نہا شود احکام دین نیز زیادہ کرد برای اندار وارشاد وی بحجت شہرت ذکر کرد وبعض گویند مراد بآیات بینات ہمین احکام ست کہ احکام شرع علامات ونشانہا اند بر سعادت کسیکہ بدان عمل کند وشقاوت آنکہ عمل نکند واین احکام ظاہر ومبین مشہور اند در جمیع ملل ۔ فقال رسول اللہ ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا تشرکوا باللہ شیئا ۔ شریک مگردانید بخدا چیزی را ۔ ولا تسرقوا ۔ ودزدی مکنید ۔ ولا تزنوا ۔ وزنا نکنید ۔ ولا تقتلوا النفس التی حرم اللہ الا بالحق ۔ وبنا کشید ذاتی را کہ حرام گردانیدہ ست خدای تعالیٰ کشتن او را مگر بحق شرع ۔ ولا تمشوا ببری ۔ وبر بیگناہی کہ پاک ست بیزار ست از تہمت میکنید او را وبر نرسانید قصہ او را بدر وغ ۔ الی ذی سلطان ۔ بسوی کسی خداوند سلطنت وقوت وزور ست ۔ لیقتلہ ۔ تا بکشد او را بیگناہ او را آزار رساند وظلم کند چنانکہ نزد سلاطین یکی را میگیرند وبکشتن مصادرہ میدہند ۔ ولا تسحروا ۔ وسحر نکنید ۔ ولا تاکلوا الربوا ۔ وربا نخورید ۔ ولا تقذفوا محصنۃ ۔ وشوہر دار زنا نکنید زن پارسا را ۔ ولا تولوا الفرار یوم الزحف ۔ وپشت ندہید در روی مگردانید از برائے گریختن روز جنگ کافران را اینہا این ہفت گناہ کہ مہلکات اند یا شامل ست تمام شد بعد از بیان آن ملکی دیگر زیادہ کرد کہ مخصوص بہود ست ۔ فرمود ۔ وعلیکم خاصۃ الیہود ۔ وبر شما کہ یہودید بخصوص ۔ ان لا تعتدوا فی السبت ۔ کہ تجاوز از حد نکنید ومبغرمانی نورزید ودر شکار کردن

روز شنبه که نهی کرده اند شما را ازان گویند که سائلان ۵ حکم برای سؤال مهیا ساخته و همه که مخصوص بایشان ست در ان مضمر داشته آمدند باز نه حکم بصحیح سوال کردند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نکو کرد و همه که مضمر داشته بودند باین عبارت جدا کشف فرمود و ازین جهت بوسه بر دست و پای شریف او زدند ۶ قال ۶ گفت صفوان ۶ فقبلا یده رجله ۶ پس بوسه زدند آن دو یهودی هر دو دست و سر دو پای آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ۶ وقالا نشهد انک نبی ۶ و گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبری صلی الله علیه وسلم یعنی دانستیم و شناختیم ترا به پیغمبری چنانکه یهود نسبت داین شهادت ایمانی نیست که ازعان قبول باو باشد بلکه اظهار علم و معرفت ست که دشمنند و ایمان تنها معرفت نیست بلکه تصدیق باید چنانکه در محل خود تحقیق یافته ست ازینجهت ۶ قال ۶ گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم ۶ فما یمنعکم ان تتبعونی ۶ پس چه باز میدارد شما را ازین که ازعان قبول نمائید و متابعت کنید مرا ۶ قالا ان داود ۶ گفتند آن دو مرد که داود پیغمبر ۶ علیه السلام دعا زد بان لا یزال من ذریته نبی ۶ و حاکرد پروردگار خود را که همیشه نوا بد بود از فرزندان وی پیغمبری تا روز قیامت و لابد عامی مستجاب شده باشد پس ابتدا پیغمبری از فرزندان داود مبعوث خواهد شد و یهود تابع وی خواهند شد و مرایشان را غلبه و شوکت خواهد بود ۶ و انا نخاف ان تقتلنا الیهود ۶ و ما می ترسیم اگر متابعت کنیم ترا و بگذاریم دین یهود را بکشند ما را یهود این افترای محض ست از یهود نا بهود که گذب و افترا شیمه مستمره ایشان ست و هرگز داود علیه السلام این حاکرده و دعا نخواسته و چگونه درخواهد وی در توریت زبور خوانده ست که محمد صلوات الله و سلامه علیه خاتم المرسلین ست و دین وی ناسخ تمامه ادیان و بعض گویند که یهود قائل بودند به نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرب خصوصا و آنحضرت را نبی الامیین میخواندند و درینجا نیز ملزم شدند و درینجا نیز ملزم شدند چه دروغ بر پیغمبر روا نباشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دعوی کرده که من فرستاده شده ام بکافه ناس پس لازم آمد تصدیق وی ران ۶ رواه الترمذی و ابو داود و النسائی ۶

وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من اصل الایمان ۶ شش خصلت ست از جمله اصول ایمان و قواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پای در افتاده و از نیج برکنده شود ۶ الکف عمن قال ۶ یکی ازان سه چیز باز ایستادن از کسی گفت ۶ لا الله الا الله لا نکفره بذنب ۶ بایکان یعنی کافر و ان نگوئیم آنرا که این کلمه گوید بسبب گناهی که صادر گردد ازوی اگرچه کبیره باشد و دین و دست مرقول خوارجم را که گویند هر من باز کناب معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد ۶ ولا نخرجه من الاسلام بعمل ۶ و بیرون میاریم حکم کسی را که در آید از مسلمانی بهر عمل که بکند و درین رد دست مرقول معتزله را که گویند بنده باز کناب کبیره بیرون می آید از اسلام اگرچه در زمی آید در کفر و ایشان باسطه اثبات کنند در ایمان کفر و گویند که مرتکب کبیره نه مؤمن ست و نه کافر و فاسق ۱۲ قسمی ثالث دانند غیر مؤمن و کافر ۶ والجهاد ماض منذ بعثنی الله ۶ دیگر از اصول دین ست که کارزار کردن با کفار دائم و مستمر ست از انگاه که مرا بمنصب نبوت و فرستادگی ۱۲ مرا خدای تعالی بر مرکرده ست جهاد ۶ الی ان یقاتل آخر هذه الامة الدجال ۶ تا آنکه کارزار کنند آخرین این امت و آن خروج دجال ۱۲ و بعد از خروج دجال یاجوج ماجوج برآیند و مجال کارزار با ایشان تنگ گردد و نبی احتیاج بکارزار نماند و بعد از فنای ایشان هیچ کافری بر روی زمین نماند و شریعت جهاد منتهی گردد ۶ لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل ۶ باطل نمیگرداند وجوب جهاد را جور سلطان جائر و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جهاد اگرچه پادشاه ظالم و فاسق باشد و بهر حال واجب ست و مؤقوف وی بر آمدن یا وی از برای جهاد اگر گفته شود که جور جائر محل آن ست که مبطل گردد و اما ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد جواب آن ست که مقصود استوای هر دو حالت ست یعنی همچنانکه عدل عادل مبطل نیست جور جائر نیز همین حکم دارد یا آنکه جور ایشان موجب امن و امان عدم خوف از کفار و عدم احتیاج بغنائم ست

جائی نیست که از جهانها باشیند محتاج بدان نشوند از جهت فرمودن لا عدل عادل اخ فهم + والایمان بالقدر + سوم اصل دیگر ایمان آوردن است بتقدیر الٰہی
واعتقاد آنکه هر چه در عالم میرود بقضا و قدر است تعالی + رواه ابو داود + وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما العبد
خمج منه الایمان + چون نامیکند بنده بیرون می آید از وی ایمان + فکان فوق راسه کالظلة + پس میباشد ایمان بالای سر وی مانند سایبان و ظلله
بضم ظاء معجمه هر چه سایه کند ترا مثل ابر یا خیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی است مر ایمان را و هر چیز را در جهان عالم مثالی ست چنانچه از جسام
لطیف مثال علم ست و گو سفند مثال موت و ظله مثال ایمان سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده و احادیث وارده در آن آورده جمله از آن مشرح گردیده
است در تخیل ایمان بدین اشارت ست که اگرچه بنده بحجت گناه از حکم ایمان و نورانیت وی برآمده هست لیکن هنوز در پناه وی و سایهٔ حمایت اوست و مطلقاً
ازو مفارق نشده که باز نیاید چنانکه در مرتد + فاذا فرج من ذلک الحل + پس چون بیرون می آید بنده فارغ میگردد ازان عمل زشت که در ناست و در تعبیر بعمل
تلویح ست که حکم جمیع اعمال همین ست چه زنا وجه غیر زنا + رجع الیه الایمان + باز میگردد وی آید بسوی بنده ایمان + رواه الترمذی و ابو داود + الفصل الثالث
عن معاذ قال اوصانی رسول الله + گفت معاذ را نزدیک فرمود مرا پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم بعشر کلمات + بده یکی + قال لا تشرک بالله شیئاً گفت
انباز مگردان بخدا چیزی را و مگو کلمه کفر را + وان قتلت حرقت + اگرچه کشته شوی و سوخته شوی چون بمقام معاذ رفیع بود وصیت کرد او را باخذ غریمت و
مبالغه نمودن و گیرا نیدن بر خصلت نیز اذن کرد + ولا تعقن والدیک + و مرنجان پدر و مادر خود را اگرچه خلاف فرموده ایشان باشد و ام کان فعل صاحب باشد +
وان امرک ان تخرج من اهلک و مالک اگرچه فرماید ترا بیرون آمدن از زن و فرزند و مال گفته اند این مبالغه و تاکید ست درین باب و اجب ست بیرون آمدن
ازان جهت حج + ولا تترک صلوة مکتوبة متعمداً + و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته + فان من ترک صلوة مکتوبة متعمداً + زیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را عمد
+ فقد برئت منه ذمة الله + پس تحقیق بیزار شد و دور شد ازوی عهد خدا که بامن و امان مومنان تا هست شده هست ظاهر حدیث وجوب قتل ترک صلوة ست
و بهمین مذهب شافعی و بعض ائمه دیگر و در مذهب حنیفه مالکیه را باید دانست تعزیر کرد بنده را نه قتل فرموده گفته اند که صحابه هیچ گناهگار را تکفیر نمیکردند مگر ترک صلوة را
+ ولا تشربن خمراً + و البته منوش خمر را + فانه رأس کل فاحشة + پس بدرستی که شراب خوردن سر هر گناه و بکاریست چه مدار ایمان بر طاعت بعقل ست چون عقل
رفت همه رفت نعوذ بالله من ذلک + و ایاک و المعصیة + و دور دار خود را از گناه و بپرهیز از ان + فان المعصیة حل سخط الله + زیرا که بگناه گاری فرود
می آید خشم و غضب الٰہی + و ایاک و الفرار من الزحف + و دور دار خود را از گریختن از جنگ کافران + وان هلک الناس + اگرچه هلاک شوند مردم ازین
مبالغه ست و قاعده همان ست که سابقا گفته شد که یک مسلمان از بیست و دو کافر نگریزد + واذا اصاب الناس موت وانت فیهم + و چون بر سد مردم را مرگ
ازو با طاعون و حال آنکه تو در ایشانی + فاثبت + پس بر جای خود باش و بیرون مرو و حکم آن ست که در شهری که وبا پیدا گردد از انجا بیرون نباید رفت و از
جائی که بآن شهر هم نباید شد و گریختن ازین طاعون معصیت ست و حکم فرار از زحف ست و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد می رود اگر بگریزد
البته بسلامت می ماند کافر گردد نعوذ بالله من ذلک + و انفق علی عیالک من طولک + و مضائقه مکن عیال خود را از زیادتی مال خود بالای نفقه
واجبه بر که دون تست + و لا ترفع عصاک عنهم + و بر ندار از ایشان عصای خود را و بزن ایشان را برای ادب + و اخفهم فی الله + و بترسان
ایشان را از جهت حق خدا + رواه احمد + وعن حذیفة قال انما النفاق کان علی عهد رسول الله + حذیفه بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان ست
صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و علم منافقین بوی داده بود گفت نفاق نبود مگر در زمان پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم

واما الیوم + اما امروز در زمان ما فما هو الکفر او الایمان + پس نیست مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سہ قسم بودند مؤمن و کافر و منافق و حکم شریعت دران زمان آن بود کہ منافقان را در حکم مسلمانان میدانستند و ستر حال ایشان می نمودند و تعرض بحال ایشان نمیکردند از جہت حکمتها و مصلحتها کہ دران بود اما الآن آن حکم نماند اگر فرضاً ظاہر شود و ثابت گردد کہ کسی نفاق میکند و پنہان کفر می ورزد او را قتل میکنیم بحکام کفر و ریا جرا می نمائیم + رواہ البخاری **باب فی الوسوسة** وسوسہ بضم اول اسم است از زمزمہ آواز پیرایہ زبان مثل خلخال و جز آن اندیشہ بد مراد اینجا حدیث نفس شیطان است از انکار جاسد و خواطر دیگر کہ باعث گردد بر کفر و معصیت و آنچہ باعث بر ایمان و طاعت گردد آنرا الہام خوانند و وسوسہ فتح واو و کسر سین ہم باین معنی ست یعنی شیطان نیز آمدہ کہ یکی از وسوسہ را بعضی بران تفسیر کردہ اند

الفصل الاول + عن ابی هریرة + رضی اللہ عنہ + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تجاوز عن امتی + بدرستی کہ خدای تعالے درگذرانیدہ ست از امت من + ما وسوست به صدورها + چیزیکہ وسوسہ کرد بان چیز سینہای ایشان + مالم تعمل به + مادام کہ عمل نکردہ باشند بآن چیز + او تکلم + یا نگفتہ یعنی عملی کہ باید کرد نفوس شیطان بین ان وسوس میدہند در خواطر میگذرانند تا او را بکنند یا سخنی کہ باید گفت در خاطر وسوس میکنند تا بگوید نمی نویسند و بران مؤاخذہ نمیکنند و این از خواص این امت مرحومہ محمدیہ صلی اللہ علیہ وسلم ست و امم دیگران بآن خود و تعذیب میشدند + متفق علیہ + و ظاہر این حدیث آن ست کہ بندہ بعزم معصیت مأخوذ نبود و باین فتہ اند بعضی از علما و صواب آنست کہ بندہ بر عزم معصیت ماخوذ ست و تفصیل مقام آنست کہ آنچہ در نفس بکایک قادر بر اختیار آن نباشد عفو ست از امت بہ اجماع امت از جہت عدم اختیار و چون دل قادر و باقی ماند در ساعت سینہ جولان کردن آنرا خاطر خوانند این قسم ہم عفو ست از این امت بہ این فضل و رحمت مخصوص ست بایشان بر قیاس سہو و نسیان کہ آن نیز مرفوع ست از این امت بعد از جولان چون بجہت لذت آن پیدا آمد و خواہش حصول آن و حصول بدان حاصل شد آنرا ہم گروہ بر این امت را برین نیز مؤاخذہ نیست و تا بفعل نیارند و زبان بآن عمل نمی نویسند بلکہ اگر قصد کردہ پشیمان باز داشت نفس را ہم در برابر آن می نویسند و این قسم ہم بگذشت کہ نام آن عزم ست و آن قرار داد نفس ست بر معصیت و جد جزم بران چنانکہ از جانبین ہیچ مانعی نیست جز آنکہ در خارج اسباب آن مہیا نیست و اگر مہیا گردد میکند البتہ بین قسم مواخذہ ست پس این قسم از اعمال قلب ست چنانکہ عقائد و اخلاق و میمہ و بد او مأخوذ ست بر اعمال قلب چنانکہ بر اعمال جوارح آما باید دانست کہ عزم معصیت عین آن معصیت نیست کہ بران عزم وارد مثلاً عزم زنا معصیت ست و بندہ بران ماخوذ و لیکن زنا نیست و مواخذہ بران مثل مواخذہ بر زنا نہ بلکہ بر عذابات خود معصیت ست فروتر از پایہ زنا + وعن + قال وجدنا فی ابی ہریرة رضی اللہ عنہ + گفت + جاز نامہ در صحاح بسند اللہ + آمدہ جامۂ از ایمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم + الی النبی + بسوی پیغمبر + صلی اللہ علیہ وسلم فسألوہ + پس پرسیدند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + انا نجد فی انفسنا + بدرستی کہ ما می یابیم در ذات ہای خود از وسوسہ خواطر + ما یتعاظم احدنا ان یتکلم به + چیزیکہ سخت بزرگ و بس ان مکروہ میداریم یکی از ما کہ بگوید بر زبان آرد آنرا + قال + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + او قد وجدتموه + آیا بتحقیق یافتید شما کراہیت و گرانی بر زبان آوردن آن چیز را در نفسہای خود + قالوا نعم + گفتند آری یافتیم + قال ذلک صریح الایمان + فرمود این گران یافتن و مکروہ پنداشتن محض ایمان ست زیرا کہ بجہت اعتقاد بطلان و قبح او و خوف خود حق تعظیم امر او ست این ہمہ از آثار و نتائج ایمان ست چہ قبح پنداشتن معصیت چنانکہ بر زبان توان آورد از ثمرہ صدق ایمان ست + رواہ مسلم + عنہ

حق اقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتی الشیطان احدکم ۴ می آید شیطان یکی از شما در این شیطان ابلیس را شیطان یکی از شیاطین گویند و اعوان او نیز بلکه اگر عامه از شیطان جن انس را نیز شیطان گویند چنانکه در حدیث آینده مذکور گردد و در حقیقت وسوسه اضلال مخصوص بابلیس است و مرجع همه این کارها اوست ۴ فیقول ۴ پس میگوید شیطان وسوسه میدهد ۴ من خلق کذا من خلق کذا ۴ که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را تا بآخر میگوید در جواب شیطان پیدا کرد این همه را پروردگار من ۴ حتی یقول تا بآنجا میرسد که میگوید شیطان ۴ من خلق ربک ۴ که پیدا کرد پروردگار ترا ۴ فاذا بلغه ۴ پس چون بآنجا شیطان این سخن را بگوید یا بلغه بآنجا رسد که شیطان این سخن را بگوید ۴ فلیستعذ بالله ۴ پس باید که پناه جوید یکی از شما بخدا از شر شیطان ۴ ولینته ۴ و باید که باز آید از این وسوسه گفتگوی شیطان از بحث و تجاوز بادی و درخواستن از خلیفه و تغییر حالت نیز مؤثر است و ان چنانکه در حالت غضب برای دفع وی و نشاندن آتش آن گفته اند نیز اگر که در مناظره محاجه شیطان فتح باب وساوس و مزید اثارت شر اوست تواند کرد آن را بمن بشبهات و خواطر غالب بدقدرت بر دفع آن نباشد پس جز باستعاذه بجناب عزت حق جل و علا و طلب دفع شر از وی گریختن از اسلم فضل و اسهل الهای بسبیل بود و اعلی تسالم باشتغال بریاضت و تزکیه و تطهیر نفس از دنس تعلقات و تصفیه قلب از نقوش اغیار است و مجرد استعاذه بزبان کافی نیست لیکن این نیز مصداق آن کار است پوشیده نماند که سوال کردن من خلق الله بعد از تسلیم آنکه خلق الله الخلق ظاهر الفساد است و مستلزم مناقضت زیرا که هر چه موصوف بمخلوقیت ست در تحت خلق الله الخلق در آید بعد ازان بدیهت خلق بالله تعالی و گفتن که من خلق الله ذا معقول و متناقض ست فافهم ۴ متفق علیه ۴ و بحکمه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس متسائلون حتی یقال هذا خلق الله فمن خلق الله ۴ همیشه مستند مردم که سؤال و گفتگو میکنند میگذرد بر وجه مجادلت و محاجت یا با نفس یا شیطان طریق وسوسه خواطر ۴ حتی یقال هذا ۴ تا آنکه گفته شود این همه را ۴ خلق الله الخلق ۴ پیدا کرد خدا خلق را ۴ فمن خلق الله ۴ لیکن پیدا کرد خدا را ۴ فمن وجد من ذلک شیئا ۴ پس کسی که یابد ازین قبیل و ازین سؤاس چیزی را ۴ فلیقل آمنت بالله ورسله ۴ پس باید که بگوید از برای دفع آن ایمان آوردم بخدا که منزه ست از مانندی و مثلی و بدانکه این سؤاس و خواطر از همه نقائص بسبب این قول سبحانی استعاذه انتهاست که در حدیث سابق مذکور شد از برای قطع ریشه و اصل آن و اگر وی را از همه نقائص بسبب این قول سبحانی استعاذه انتهاست که در حدیث سابق مذکور شد از برای قطع ریشه و اصل آن و اگر وی را محاجه و وساوس و طبیعی گفته آن کلمه کفر ست پس واجب گردد تدارک آن بکلمه ایمان اما پوشیده نماند که کفر بر تقدیری بود که طریق جد و اعتقاد صادر گردد و اما اگر بر طریق بحث و مناظره بالکید یا بر وجه خطور و وسوسه نفس و شیطان باشد کفر نبود پس لائق آنست که سخن بر وجه ترددیکه شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد ست پس قول وی آمنت بالله ورسله تجدید ایمان ست ۴ اگر بطریق خطور و وسوسه ست از برای دفع وی ست و رفع خلجان ست و اظهار شرف ایمان ست فافهم ۴ متفق علیه ۴ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد الا وقد وکل به قرینه من الجن قیل و ایاک یا رسول الله قال و ایای ۴ از ابن مسعود ست رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچ نیست از شما مگر آنکه تحقیق که گماشته شده ست بر وی قرین از جن یعنی صاحب از خیلان و قرینه من الملائکه قرین و مصاحب از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین ست یکی از جن کار بد بنماید در وسوسه می افگند او را بشر و دیگر فرشته که کار نیک امر میکند و الهام می نماید بخیر و در بعض روایات آمده ست که زائیده نمی شود آدمی مگر آنکه زائیده شود با او شیطانی از جن با تو آن وی را تهدید می کنند ۴ قالوا و ایاک ۴ گفتند صحابه تو خود را نیز هراده میکنی و داخل میداری در ین عموم و ترا نیز قرین از جن ست ۴ یا رسول الله قال ۴ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۴ و ایای ۴ و خود را نیز داخل این حکم میدارم و مرا نیز قرینی از جن ست ۴ و لکن الله اعاننی علیه ۴ و لیکن خدای تعالی یاری داد مرا و غالب گردانید بر وی ۴ فاسلم ۴ این لفظ را بدو وجه روایت کرده اند یکی برفع میم بصیغه مضارع معلوم یعنی چون اعانت مرا حق سبحانه و تعالی بر قرین من از جن پس بسلامت میمانم از شر و سے

واز آفت وسوسہ ہا ی ایمن و ہی منقاد و مستسلم ہست و دم بقمع ہمہ را بلفظ ہای یعنی اسلام آوردہ دین من و این دون احتمال دارد یکی آنکہ اسلام بمعنی استسلام انقیاد و فرمانبرداریست این معنی راجع بوجہ اول ست و بعض روایات بصریح فاستسلم نیز آمدہ دیگر آنکہ اسلام بمعنی ایمان ست یعنی مسلمان شد و ایمان آورد قرین من از جن و ہیچ محل استبعاد نیست زیرا کہ مولی تعالی حبیب خود را صلی اللہ علیہ وسلم باین فضل و کرامت مختص و مخصوص گردانیدہ باشد و صاحب نہایہ گفتہ کہ حدیث کان شیطان آدم کافر او شیطانی مسلمان شد او بمعنی ست ۔ فلا یامرنی الا بخیر ۔ پس او نمیکند مرا ہیچ چیز و ہیچ حال مگر بنیکی و طاعت ۔ رواہ مسلم ۔ وعن انس ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان یجری من الانسان ۔ بدرستی کہ شیطان میرود در آدمی ۔ مجری الدم ۔ مانند خون کہ در بدن آدمی مقصود جریان و سادس وی در آدمی بیان تصرف و تمکن اوست بر اغوا و از راہ بردن او و الا نہایت تصرف و تمکن او اگر حمل بر ظاہر کنند کہ وی بذات خود در بدن آدمی میرود نیز دور نباشد چہ شیطان از اجرام لطیفہ ہست کہ بجریان او در اجسام کثیفہ ممکن ہست چنانکہ آتش و ہوا و ظاہر از تشبیہ بجریان مراد نیز ہمین معنی ست و اللہ اعلم ۔ متفق علیہ ۔ وعن ابی ہریرۃ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من بنی آدم مولود ۔ نیست از فرزندان آدم ہیچ زادہ شدہ ۔ الا یمسہ الشیطان حین یولد ۔ مگر آنکہ میساید او را شیطان وی خلاند در ہنگامی کہ زادہ میشود چنانکہ ایذا میکند و در و تاک بسگرداند او را ۔ فیستہل صارخا ۔ پس آواز میکند آن زادہ شدہ و حالا یکہ زیادہ میزند و می لذ گریہ میکند ۔ من مس الشیطان از دست مس شیطان یعنی این گریہ کہ میکند بچہ در ہنگام زادہ شدن باین سبب ست و غرض آن ست کہ از بس تباہ گردانیدن فرزندست از فطرت اسلام و آوردن او را در ضلالت و فساد در وجود وی ۔ غیر مریم وابنہا ۔ جز مریم و پسر وی کہ عیسی علیہ السلام ست کہ این ہر دو تن از مس شیطان و افساد و منزہ و مطہر بودند از جہت دعای مادر مریم او را و وزیست او را از مس شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و تقدس دعای او را و اگر گفتہ آنی اعیذہا بک و ذریتہا من الشیطان الرجیم و تفرد عیسی و مادر وی بعصمت از مس و دلالت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم چہ مر آنحضرت را فضایل و معجزات و کرامات ست کہ ہیچ یکی از انبیا را نیست و تواند کہ در تفصیل صفتی باشد کہ در فاضل نبود چنانکہ مشہورست کہ بفضل کل ہمانی فضل خرفی نبود گفت بندہ ضعیف محرر این سطور صورت آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مستثنی ست از عموم بنی آدم و آنحضرت خبر میدہد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او در طہارت ارض و علو ست از آنکہ شیطان را در ہنگام ولادت بوی دست تصرف و مد بعضی از شارحان گفتہ اند کہ متکلم از عموم کلامی کہ میگوید در معاورات خارج میباشد و ذوق حال قرینہ ہست بران این سخن می بیند آنست کہ گفتہ و اللہ اعلم ۔ بیت ۔ و من اجلال آن نازک مثال باغ دین ۔ برتر آمد زین کہ بر وی دست نامحرم رسد ۔ متفق علیہ ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ۔ و ہم روایت از ابی ہریرہ ست رضی اللہ عنہ کہ گفت گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ صیاح المولود حین یقع نزغۃ من الشیطان ۔ آواز کردن نوزاید فرزند ہنگامی کہ بیرون می افتد از شکم مادر خلاندنی ست از شیطان و نزغہ بفتح نون و سکون زای و بغین معجمہ خلاندن و نیزہ و در حسن بجوب آید یعنی افساد و اغوا نیز آمدہ ۔ متفق علیہ ۔ وعن جابر ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ابلیس یضع عرشہ علی الماء ۔ بدرستی کہ ابلیس می نہد تخت خود را بر آب یعنی اظہار تکبر و تجبر و شوکت و سطوت اگر مراد نہادن تخت ست بر روی آب پس نگاہ داشتن حق تعالی آن را از رسوب کردن و متلاشی شدن اگر بر کنار آب ست فظاہر الاشکال ۔ ثم یبعث سرایاہ یفتنون الناس ۔ پس می انگیزد و میفرستد ابلیس لشکرہای خود را کہ در بلا و فتنہ می اندازند مردم را سرایا جمع سریہ بفتح سین معلوم کسر را و تشدید یا پارہ از لشکر کہ بر دشمن فرستند از پنج تا سیصد یا چہار صد و قطعہ بمعنی

امتحان آزمایش و در اہل معنی گداختن نقرہ و طلاست تا خالص گردد از آلایش و مال فرزند محنت و رحمت گناہ و عذاب و جز آنرا فتنہ آنان گویند کہ ہمہ محل امتحان آزمایش اند + فاد ناہم منہ منزلۃ اعظم فتنۃ + پس نزدیکترین لشکریان شیطان از روی قدر و مرتبہ بزرگترین ایشان ست از روی فتنہ و گمراہ گردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی ہر کہ فتنہ انگیز تر نزد وی مقرب تر و معتبر تر پیش احدہم فیقول می آید یکی از شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید + فعلت کذا و کذا + کردم من چنین و چنین کاری و فتنہ + فیقول ما صنعت شیأ + پس میگوید ابلیس نکردی چیزی را و نساختی تو کار را + قال + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یا جابر بروایت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + ثم یجی احدہم فیقول + پس می آید یکی لشکریان او پس میگوید + ما ترکتہ حتی فرقت بینہ و بین امرأتہ + نگذاشتم آن فرزند آدم را تا آنکہ جدائی افگندم میان وی و میان زن وی + قال فیدنیہ منہ + پس نزدیک میگرداند ابلیس آن لشکری خود را از خود + ویقول نعم انت + و میگوید نیکو یار و مددگار منی تو + قال الاعمش + گفت اعمش کہ راوی این حدیث ست از جابر + اراہ قال فیلتزمہ + گمان می برم من جابر را کہ گفت این لفظ را کہ + فیلتزمہ + پس کنار میگیرد ابلیس آن لشکری خود را و این لفظ را جابر زیادہ بر فیدینہ نگفت یا بجای او گفت ہر دو احتمال دارد + رواہ مسلم + اکنون در معنی تفریق میان مرد و زن و تجسس ابلیس مر آنرا گفتہ اند کہ مراد بتفریق جدائی انداختن اطلاق بائنہ ست تا زن شوہی حرام گردد و وطی کند حرام آمد و فرزندی کہ زاید حرام زادہ باشد پس نا اولاد در تابروی زمین بیشتر شوند و فساد کنند و معصیتہا ورزند و باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرت یعنی چنین گفتہ اند در توجیہ این کلام و ممکن ست کہ گفتہ شود مراد بہ تفریق ایقاع عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زن و مرد تا از یکدیگر جدائی ورزند و جماع نکنند و فرزندان بسیار نیایند و موجب قطع نسل بنی آدم گردد و اللہ اعلم + وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان قد ایس من ان یعبدہ المصلون فی جزیرۃ العرب + بدرستی کہ شیطان ناامید شد از این کہ پرستند او را نمازگزاران جزیرۂ عرب در زمین + وی حذر من وی طول وعرض در شرح بتفصیل و اختلافی کہ در ست نقل کردہ ایم در زمین عرب جزیرہ بآنجمت خوانند کہ محیط ست بوی دریائے فارس و روم و نیل و دجلہ و فرات + ولکن فی التحریش بینہم + ولیکن شیطان مقام بر نمی ایستد از جنگ و خصومت انداختن ست میان اہل جزیرۂ عرب و طمع میدارد در میان ایشان کہ بعد از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در میان امت حروب و وقائع افتاد + رواہ مسلم + ماند آنکہ معنی عبادت شیطان چیست و مراد بمصلین کیست تورپشتی گفتہ کہ معنی بعبادت شیطان کفر و ارتداد ست و مراد بمصلین مؤمنان کہ نماز بر پا میدارند بعد از ان اشکال آورد کہ بعضی از مؤمنان بعد از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مرتد گشتند و تابع مسیلمہ کذاب شدند و براہ کفر و عناد رفتند و جواب دادہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نفرمودہ کہ ایشان کفر و ارتداد نورزند بلکہ خبر داد از ناامید شدن شیطان از ان بجہت آنچہ دریافت از شوکت و عزت و اجتماع و کثرت مؤمنان لیکن با وجود ناامیدی وی واقع شد پس منافاتی میان این حدیث و آن قضیہ نباشد یعنی مقصود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اخبار ست از آنکہ دولت و شوکت اسلام بجائی رسد کہ شیطان ناامید گردد کہ بعد از وی ارتداد وی واقع شود نہ عدم وقوع ارتداد و قطعا این تقریر خالی از بعدی نیست چہ ظاہر متبادر از ناامید شدن شیطان عدم وقوع آنست و کنایت ست ازان و طلبی گفتہ کہ مراد بمصلین ہمہ مسلمانند و مراد ببعادت شیطان عبادت اصنام و اگرچہ اصحاب مسیلمہ ما نعی از کبوۃ براہ ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نکردند انتہی و ممکن ست کہ گفتہ شود معنی این حدیث اخبار ست بعدم تبدل دین و انہدام قاعدۂ اسلام عمود ملت کفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانچہ قبل از بعثت بود این منافات ندارد با ارتداد کسی گشت

بلکہ اگر عبادت صنام کنند نیز منافات ندارد واللہ اعلم **الفصل الثانی** ۔ عن ابن عباس ۔ رضی اللہ عنہما ۔ ان النبی ۔ روایت است
از ابن عباس ۔ بدرستیکہ پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم جاءہ رجل ۔ آمد او را مردی ۔ فقال ۔ پس گفت آن مرد ۔ انی احدث نفسی ما لأن ۔ بدرستی کہ
من سخن میگویم نفس خود را بچیزی از وسوسہ ۔ لان اکون حممۃ احب الی ۔ ہر آینہ این کہ من انگشت شوم دوست داشتہ شدہ تر ست بسوی من ۔
من ان اتکلم بہ ۔ از تکلم کردن من بدان چیزکہ حدیث میکنم بانفس مرا بزبان آوردن آن ۔ احممہ بضم حا وفتح ہر دو میم انگشت وحمم جمع آن یعنی اگر من
بسوزم و مانند انگشت خاکستر وسیاہ نابود شوم بکہ آن سخن گشت کہ در ضمیر ما ہم بزبان آرم ۔ قال ۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔
الحمد للہ الذی رد امرہ الی الوسوسۃ ۔ حمد مر خدائی را کہ باز گردانید امر آن مرد را یا امر شیطان را کہ در نفس می انداخت بود بسوی وسوسہ یعنی
بوسوسہ آورد و بہیچ قدر در گذرانید ونگذاشت کہ عمل کند بدان و بزبان آرد آنرا تا مواخذہ یکشد او را بران ۔ رواہ ابو داؤد ۔ **عن ابن مسعود**
۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان للشیطان لمۃ بابن آدم ۔ بدرستی کہ مر شیطان را لمہ ہست بفرزند آدم ۔
وللملک لمۃ ۔ و مر فرشتہ را نیز لمہ ایست بوی ۔ لمہ بفتح لام تشدید میم از الماست یعنی نزدیک شدن و رسیدن یعنی ہم شیطان با او
وہم فرشتہ و ہر دو را با او کار است ۔ فاما لمۃ الشیطان فایعاد بالشر ۔ فاما کار شیطان آنست کہ وعدہ بدی کند او را ۔ وتکذیب بالحق
کردن ست بحق و اندختن یقین ست در دل مشہور آنست کہ در نیکی وعدہ میکند و در بدی وعید اما بحسب اصل لغت فرقی نیست
ہر یکی را در دیگری اطلاق میکنند و نیز تخصیص بر تقدیری ست کہ کلمہ خیر و شر مذکور نباشد و نزدیک ذکر ہر دو ہر ابر اند ۔ فمن وجد ذلک
پس کسی کہ بیابد آنرا یعنی وعدہ خیر را کہ لمہ ملک ست ۔ فلیعلم انہ من اللہ ۔ پس باید کہ بداند کہ آن از خدا ست یعنی صادر ست از جناب رحمت
ولطف وی ۔ فلیحمد اللہ ۔ پس باید کہ شکر گوید ثنا کند خدا را تعالی شانہ ۔ ومن وجد الاخری ۔ و کسی کہ بیابد لمہ دیگر را کہ از شیطان ست
فلیتعوذ باللہ من الشیطان ۔ پس باید کہ پناہ جوید بخدا از وسوسہ شیطان ۔ ثم قرأ ۔ پس خواند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم موافق مضمون
این حدیث و مؤید وی این آیت را ۔ الشیطان یعدکم الفقر ۔ شیطان وعدہ میکند شما را بفقر یعنی میگوید اگر انفاق میکنید مال را
فقیر میشوید ۔ ویأمرکم بالفحشاء ۔ و امر میکند بخیل و عرب بخیل را فحشا را خوانند یا مطلق معاصی مراد ست کذا قال البیضاوی و آخر آیت
اینست واللہ یعدکم مغفرۃ منہ وفضلا ۔ و خدای تعالی نوید میدہد شما را در انفاق آمرزیدن گناہان را و زیادہ بران یعنی ثواب بر انفاق
میدہد زیادہ بر انچہ انفاق کردہ باید در دنیا و آخرت و موافقت آیت بحدیث بجہت آنست کہ چون لمہ ملک منسوب بجناب حق ست
پس وعدہ مغفرت و فضل از وی تعالی در معنی لمہ ملک ست ۔ رواہ الترمذی قال ۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت ۔ ہذا حدیث غریب ۔
این حدیث غریب ست و معنی حدیث غریب و مقدمہ معلوم شد بدانکہ این حدیث اشارت ست بعلم خواطر و این علم از دقائق علوم قوم ست و میسر نیست
تمیز خواطر مگر بعد از کمال تقوی و تصفیہ قلب و تنویر آن بنور یقین و مشہور میان قوم آنست کہ خواطر چہار قسم ست حقانی و نفسانی و ملکانی و شیطانی
و وجہ تمیز میان انہا مذکور ست در کتب قوم یعنی قوم ست یعنی از متاخرین مشائخ گفتہ اند کہ خاطر اگر در شہوات مباحہ ست نفسانی ست

و اگر در محرمات ست شیطانی ست اگر در طاعات ست ملکی اگر در قطع از ما سوی اللہ ست رحمانی حضرت شیخ عارف کامل عبد الوہاب متقی قدس سرہ
رسالہ ست مسمی بمفاتیح الغیب نافع مر معرفت خواطر القلوب بسیار نافع و مفید و شرح چہل حدیثی ازان نقل کردہ ایم و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ
ان رسول اللہ روایت ست از ابی ہریرہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت لا یزال الناس تسائلون حتی یقال ہذا خلق اللہ فمن خلق اللہ همیشہ اندر مردم
کہ می پرسند از یکدیگر تا آنکہ گفتہ میشود این خلق اللہ است خلق اللہ فمن خلق اللہ پیدا کردہ خدای تعالی خلق را پس کی پیدا کرد خدا را عز و جل و تعالے
و تقدس فاذا قالوا ذلک پس چون بگویند ایشان این را فلیقل فلیگویند باید کہ بگوید شما ای مسلمانان برای رد و ابطال این سخن و دفع این وسوسہ خاطر
اللہ احد خدا آنگانہ ست در ذات و صفات خود و بی ہمتا ست اللہ الصمد خدای سیدیست کہ محتاج ست بوی ہر کہ غیر اوست ہمہ در حوائج و
مقاصد قصد بدرگاہ او دارند لم یلد لم یولد نزاد و نیچکس را از خود نیافرید و نشد از ہیچکس و لم یکن لہ کفوا احد و نیست مر او را ہمتا و مانند ہیچ کس ای این صفات
منافی مخلوقیت ست و جز خالق را نشاید ثم لیتفل عن یسارہ ثلثا پس باید کہ بعد از ذکر این صفات تفل کند از جانب چپ خود سہ بار گویا کہ
قبول کرد آن کلمات را تفل مذموم کردنی کہ باد می اندکی از آب بہ بیرون آید این تفل از برای استکراہ و مقذور و مہجور داشتن شیطان ست و او را تاثیر نیست
در دفع شیطان مگر بتضمین جانب بسیار بجہت آنکہ شیطان از جانب بسیار میاشد و لیستعذ باللہ من الشیطان الرجیم و باید کہ استعاذہ جوید بخدا
ازان چنانکہ اندیشہ شدہ و روایت کردہ ابو داؤد و سنذکر حدیث عمرو بن العاص فی باب خطبۃ یوم النحر و سرانجام ست کہ ذکر کنیم حدیث عمرو بن العاص را کہ
در صلاح دین باب ذکر کردہ ست و در باب خطبہ روز نحر بجہت آنکہ مناسبت وی را آن باب ظاہر تر و پذیرفتہ ست و انشاء اللہ تعالی بالفضل الشامل
و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لن یبرح الناس یتساءلون حتی یقولوا ہذا فما بال کل شیء خلق اللہ فمن خلق اللہ همیشہ اندمردم کہ سوالہا میکنند از یکدیگر تا آنکہ
میگویند این قول را اللہ خلق کل شیء خدای تعالی پیدا کرد ہر چیز را فمن خلق اللہ عز و جل پس کی پیدا کرد خدا را رواہ البخاری و روایت کرد
این حدیث را بخاری باین لفظ کہ مذکور شد و لمسلم و مر مسلم را روایت باین لفظ ست کہ قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تعالی اللہ
گفتہ خدای عز و جل از ان تنگ نیازالون یقولون بدرستی کہ مردم ہمیشہ میگویند ماکذا ماکذا این چنین این چنین یعنی سوال میکنند
از دقائق اشیاء و کاوش مینمایند از حوال آن حتی یقولوا ہذا تا آنکہ میگویند این قول را اللہ خلق الخلق فمن خلق اللہ عز و جل و عن عثمان
ابن ابی العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعمل بطائفۃ من امتی عمل گردانند و امت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بطائفہ از امت او بود در حیات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و خلافت
ابی بکر و دو سال از خلافت عمر رضی اللہ عنہما و بعد از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون تکلیف عزم و رزت کردند وی گفت ای گروہ ثقیف بود یدشما
آخر مردم در اسلام پس نباشید اول در رزت پس بگفتہ او باز نمایند و مرتد گشتند روایت کردہ اند از وی حسن بصری و سعید بن المسیب و او
گفت چون آمدہ پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم زائید من جاضرو دم روایت ست از عثمان بن ابی العاص کہ گفت قلت گفتم یا رسول اللہ
ان الشیطان قد حال بینی و بین صلوتی و بین قرأتی و بدرستی کہ شیطان حائل میگردد و بالغ می آید میان من و میان نماز من و میان قرأت من یلبسہا علی
تخلیط میکند قرأت را بر من و در شک می اندازد مرا در ان و در وسواس می افگند مرا فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم ذاک شیطان ان آنکہ حائل میشود میان تو و میان نماز تو و تلبیس میکند قرأت را بر تو شیطانی ست کہ یقال لہ خنزب گفتہ میشود
مر او را خنزب بکسر خاء و زای معجم و بضم او لی و فتح ثانیہ و بکسر او لی و فتح ثانیہ و بہ جیم بجہ نوشتہ اکثر نسخ این لقب آن شیطان ست کہ در نماز وسوسہ

می اندازد و مختصر بر اصل معنی گوشت پارہ گندیدہ را گویند + فاذا استعذ بدو سین اولی مفتوح و ثانیہ ساکن پس چون دریابی این وسوسہ را + فتعوذ باللہ منہ + پس پناہ جوی بخدا از آن شیطان + وتفل علی یسارک ثلثا + وتفل کن بر جانب چپ خود سہ بار در معنی تفل حدیث ابو ہریرہ معلوم شد + فعل مملکت ملک + پس کردم من آنرا + فاذہبہ اللہ عنی + پس دور گردانید او را خدای تعالی از من + رواہ مسلم + وعن القاسم بن محمد + بیان است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان اللہ علیہم اجمعین از عظمای تابعین فقہای سبعہ مدینہ است + وفضل اہل زمان خود است فقہ کبود در فنون فقہ عالم فقیہ امام ورع کثیر الحدیث بعد از فضل پدرش محمد بن ابی بکر بتیم ماند در کنار عائشہ صدیقہ دوی این خالۂ امام زین العابدین ست وصہر امام محمد باقر وجد مادری امام جعفر صادق مات سنۃ احدی او اثنتین مائۃ وعمرہ ثمانا او اثنتا او نیف وکان ثقۃ ورعا کثیر الحدیث رضی اللہ عنہ + ان رجلا سألہ + کہ مردی پرسید او را + مقال + پس گفت آن مرد + انی اہم فی صلوتی + من ہم میکنم در نماز خود + حتی یوجد من خاطری + تا میرود خاطر من بجانب + فیکثر ذلک علی + تو نماز تمام درست نکردہ + وکرہتی از نماز تو افتادہ است + وہم رفتن دل بسوی چیزی بی قصد آن در نگاہ داشتن حساب + فیکثر ذلک علی + پس بسیار می شود آن وہم بر من + در روایتی فیکثر بیای موحدہ این صحیح تر است یعنی بزرگ و گران می نماید این حال بر من + مقال + پس گفت قاسم بن محمد مر آن را + امض فی صلوتک + بگذر در نماز خود + تتم کن نماز را + ولا تلتفت بشیء + وگوش منہ بگفتہ شیطان + فانہ لن یذہب ذلک عنک + پس بدرستی کہ ہرگز نبرد آن وہم وسوسہ از تو + حتی تنصرف + تا آنکہ باز میگردی تو از نماز + بعد از تمام قضاء و اتمام آن + وانت تقول + حال آنکہ تو میگوئی + یعنی بشیطان + ما اتممت صلوتی + آری تمام نکردہ ام من نماز را + چنانکہ تو میگوئی + لیکن قبول نمیکنم سخن تو را + واعادہ نمیکنم آنرا + بر غم تو و شکست کار تو + واین اصلی عظیم ست در دفع وسوسہ + پس بوسوسہ شیطان کار نکنند + ورنگرفتہ اورند + راہ مالک + و در حکایت مشائخ آوردہ اند کہ بزرگی بود کہ شیطان در نماز وی آمد و گفت کہ باز گرد از این نماز را کہ خوب نگزاردہ + گفت از نمی گردم + زیرا کہ نماز درست من آمدہ + عذر میکنم از تقصیر خود بدرگاہ حق + شیطان گفت مسابقہ مکن در نماز باز گرد + این نماز جای مسابقہ نیست + گفت باز نمی گردم + شد ہر چہ شد + پس الحاح کرد شیطان + گفت من ترا ناصحم + وخیر خواہ تو ام + نماز عبادتی عظیم ست + مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالی + شانہ رفیع + مواجبت کہ من حضرت خداوند تعالی را + بدین نماز نیکو گفت + اعادہ نمیکنم + راضی شدم + بیستی مقام خود + گفت خدا قبول نمیکند + بدین نماز + گفت پروردگار من کریم ست + قبول میکند تفضل و کرم خود + این عمل ناقص مرا + و زیادہ بر این از دست من نمی آید + تو بر من ہرگز + اعادہ نکنم + پس شیطان مخذول شد و بر رفت + و باید دانست کہ غرض این بسیالغہ رد و انکار وساوس شیطان و دفع وسوسہ بستن راہ آنست نہ کہ عمل نماز درست فاتمکم کند + و بسیاہ دران نمی باشد + بتسویل نفس و بہانہ اعتماد بر کرم حق + کہ ہر چہ کند کفایت ست کریم ست می بخشد + بدانکہ اصل و سلسلہ از خیال عقل و تباہی اوست + کہ نزدیک ہم کہ شیطان عالم النفس ست بسبب وسوسہ کہ شیطان عالم آفاق ست + بر سر کرسی قرار نمیتواند گرفت + ہیچ چیز موثر در دفع آن جز تغافل و تلقی عمل بنقیض شیطان نیست + بزرگی را در طہارت مکان نماز وسوسہ پیدا شد + پس آہ یافت + پس ہر جا کہ در طہارت مکان شک شبہہ می بود + ہمانجا نماز میکرد + از برای دفع وسوسہ + **باب الایمان بالقدر**

فی الفائق + قدر بمعنی قضاء و حکم و فی النہایہ قدر آنچہ قضا نمودہ حکم کردہ آنرا اللہ تعالی از امور + و بکون تیرا آمدہ لیلۃ القدر شبی کہ تقدیر نمودہ میشود قضا کردہ میشود در وی ارزاق و اعمار بندگان + و در صراح گفتہ قدر بکون و حرکت اندازہ کردہ خدای بر بندہ از حکم + و این عبارات ظاہر شد کہ قضا و قدر یک معنی ست + و گاہی فرق نہند و گویند کہ قضا حکم ازلی ست + و قدر وقوع آن در لا نزال + و این معنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکہ فرمود اللہ ما یشاء و یثبت + عندہ ام الکتاب

محو و اثبات عبارت از قدرت محدثہ ام الکتاب اشارت بقضا و برعکس این نیز اطلاق یابد قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا بمعنی پیدا کردن و خلق آن چنانکہ در مورد مقتضی سبع سموات ہای مخلوقہ باین معنی جف القلم بما ہو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم ہو فی شأن عبارت از قضاء و امام غزالی در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفتہ کہ حکمت قضاست و قدرت متوجہ کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق ست و وحی بجانب مسبب بمعنی اسباب ست مجمل و مفصل و از حکم مشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر آلہی صانع و ضع اسباب را متوجہ گردد بجانب مسببات حکم او ست قائم کردن اسباب کلیہ و پیدا کردن آن مثل زمین و آسمان و کواکب و حرکات متناسبہ آن و جزآن کہ متغیر و متبدل نمیشود و معدوم نمی گردد تا وقتی کہ اجل آن در رسد قضاست و متوجہ گردانیدن ایں اسباب باحوال حرکات متناسبہ محدودۂ مقدرۂ محمودہ بجانب مسببات حادث گشتن آن لحظہ بلحظہ قدرت پس حکم تدبیر اولی کل امور او ست کلمح البصر قضا و وضع کل مر اسباب کلیہ دائمہ او قدر و توجیہ این اسباب کلیہ بمسببات معدودہ بعد معین زیادت و نقصان نگردد و از نیجاست کہ ہیچ چیز از قضا و قدر دمی تعالی بیرون نرود و زیادت و نقصان نپذیرد تعالی شانہ و مراد بایمان بقدر آنست کہ ایمان آرد کہ ہر چہ در عالم واقع میشود از خیر و شر از کردار بندگان و جزآن ہمہ بتقدیر آلہی ست و پروردگار تعالی تقدیر کردہ کائنات را در ازل و ہمہ مخلوق او ست و ہیچ زمان تقدیر وی بدل نرود و با وجود آن بندگان را در کردار خود اختیاری ہست کہ ثواب و عقاب آن مترتب گردد و تصویر تقریر این مسئلہ و جمع میان قضیۂ تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بر ان اشکالی ہو ہوتی تمام دارد در کتب کلامیہ تحقیق آن کردہ اند آنچہ درین حدیث از ان گفت این قدر ست کہ باید نست کہ بیشک آدمی صفتی ہست کہ او را اختیار خوانند کہ دیدہ و دانستہ باعثۂ شوق و نفرت یکی از دو جانب فعل مر تک را بر دیگری ترجیح میکند برخلاف حرکت مرتعش کہ ہلاک را ازان اختیار نداریم پس مذہب ہیر یہ کہ گویند حرکات آدمی مثل حرکات جماد ست بلطل باشد این ہمہ بمشاہدہ معلوم ست و بنجر کتاب سنت معلوم شدہ کہ ہمہ چیز را ز ل بتقدیر یافتہ ست ہمہ بارادت و مشیت حق و پیدا کردن او ست پس مذہب قدریہ نیز فاسد بود کہ گویند آدمی خالق افعال خود ست مستقل ست در کار و بار خود پس حقیقت حال میان جبر و قدر باشد چنانکہ امام عارفان ابو عبد اللہ جعفر صادق سلام اللہ علیہ علی آبائہ الکرام فرمود لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین بحقیقت پروردگار سبحانہ و تعالی در خلق و ایجاد اشیا اسباب و شرائط بطریق جریان عادت پیدا کردہ ست چنانچہ آتش را برای سوختن و گرم کردن آب برای تر کردن و سیر را برای سیر شدن و تیغ را برای بریدن ہمہ بخلق و ایجاد او ست و لیکن بہ خلیت این اسباب اگر خواہد ہیچ سبب نیز پیدا کند و اگر خواہد با وجود سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی قصد و اختیار او سبب مر پیدا کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کنندہ ہمہ ست او وجود اسباب مسببات و شرائط و مشروطات ہمہ در حیطۂ قضا و قدر و داخل اند و منافات بآن ندارند و امر و نہی بحکم ربوبیت و محبوبیت ست و ثواب و عقاب بتصرف ست دیگر خود یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید و لا یسال عما یفعل و ہم یسالون و در ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین باب معلوم گردد و گفتہ اند کہ این ہمہ ست کہ ہیچ یکی از انبیاء و اولیا را بر ان اطلاع نداد و ندہد این سر چیزی را کہ محل ظہور حقیقت ست ظاہر نگردد و این مثل خبر دادن بحال فرشتگان نیز گفتہ اند و ظاہر آنست کہ مر را نبیاء و خلاصۂ اہل صفا صلوات اللہ و سلامہ علیہ علیہم اجمعین این حکم مستثنی خواہد بود کہ علوم اولین و آخرین بر او داد و حقائق اشیا کما ہی نمودہ اند واللہ اعلم و علمہ احکم ۔ **الفصل الاول** ۔ عن عبد اللہ بن عمرؓ و قال قال رسول اللہ ۔ گفت عبد اللہ بن عمر کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کتب اللہ مقادیر الخلائق ۔ نوشت خدای تعالی اندازہ و احکام خلقان را یعنی ثابت گردانید آنرا در لوح محفوظ با جرای قلم بر ان یا امر کرد بنبشتن فرشتگان را بنوشتن و بعض گویند مراد بنوشتن تقدیر و تعیین آنہاست چنانکہ خلاف آن نرود و این تاویل ست و ظاہر

از نوشتن و اثبات نقوش و حروف ست در لوح مانند آن + قبل از ان بخلق السموات والارض + پیش از پیدا کردن آسمانہا و زمینہا + بخمسین الف سنۃ + بمدت پنجاہ ہزار سال مراد طول مدت و مبالغہ در تمادی ست میان تقدیر و خلق سموات و ارض + تعیین و تحدید این عدد و مخصوص کردن آن بتقدیر و تعیین مقادیر خلق در ازل ست پس تعیین سبق آن بمدتی معین از زمان درست نباشد کذا قالوا و این سخن مبنی بر تاویل کتابت ست بتقدیر و تعیین و اگر کتابت را بحقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چہ تواند کہ تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر در لازال بود پیش از پیدا شدن آسمان و زمین بمدت مذکور کہ لایخفی و درینجا کلامی ست کہ در شرح ذکر آن کردہ شدہ + و قال وکان عرشہ علی الماء + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بود عرش وی بر آب بیضاوی در تفسیر کریمہ وہو الذی خلق السموات والارض فی ستۃ ایام وکان عرشہ علی الماء گفتہ یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و عالمی میان ایشان نبود نہ آنکہ عرش بر پشت آب نہادہ و مستقل بدان بود و باین استدلال کردہ بر آنکہ اول حادث از اجرام این عالم کہ بوجود آمدہ آب ست بعض گفتہ اند کہ آب بر پشت ہوا بود و انتہی و بعضی گفتہ کہ در بین آیت دلیل ست عرش آب مخلوق اند پیش از خلق سموات و ارض و شیخ ابن حجر گفتہ کہ مراد بآب دریا نیست بلکہ این بیت زیر عرش چنانکہ وی سبحانہ و تعالی خواستہ و میخواہد کہ مراد آب دریا باشد یعنی آنکہ حاملان عرش در دریا اند انتہی بعضی گفتہ اند کہ بودن عرش بر آب کنایت از قدرت ست واللہ اعلم + رواہ مسلم + و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل شیء بقدر + ہر چیز کہ در عالم ست بقضاء و قدر الٰہی ست + حتی العجز والکیس + تا آنکہ عجز و کیس کہ از صفات آدمیان ست نیز بتقدیر و ارادت مراد بعجز ناتوانی و بیچارگی در معنای امور ضعف انی قلت عمل و تحیر و مراد بکیس توانائی و چالاکی در گذرانیدن کار با بقوت رای و تصمیم عزم کہ کیس بفتح کاف و سکون تحتانیہ ضد حمق + رواہ مسلم + و عن ابی ہریرۃ + رضی اللہ عنہ + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اجتمع آدم وموسی عند ربہما + خصومت کردند و احتجاج نمودند یکدیگر آدم و موسی علیہما السلام نزد پروردگار خود یعنی در عالمی کہ جز این عالم کہ عالم ملکی حسی و عالم حقیقت باشد بلا تناسخ ارواح در آسمان یا بنده گردانیدن در عالم برزخ یا بزنده گردانیدن آدم باین حیات موسی علیہما السلام کذا قالوا + فحج آدم موسی + پس غالب آمد حجت آدم بر موسی + تفصیل این قصہ آنست کہ + قال موسی + گفت موسی + آدم را + انت آدم الذی خلقک اللہ بیدہ + تو آن آدمی کہ پیدا کرد ترا خدای تعالی بید قدرت خود + ونفخ فیک من روحہ + و دمید در تو از روح کہ مخصوص گردانید او را بشرف خود + وسجد لک ملائکتہ + و ساجد گردانید مر ترا فرشتگان خود را + وأسکنک فی جنتہ + و سکونت داد ترا در بہشت خاص خود + ثم اہبطت الناس بخطیئتک الی الارض + پستر فرود آوردی بتمکندی تو مردم را بسبب گناہی کہ تو دی بر زمین گویا اگر این خطیئہ از آدم بوجود نمی آمد ہمیشہ در بہشت میبودی و در ہمانجا اولاد می آوردی پس بسبب فرود آمدن اولاد وی ایشان نیز زمین را تباہ کنند پس با وجود این تقدیر و مرتبہ کہ تو دشتی نمی بایست این کار کرد مقصود آنست کہ بایستی کہ گناہ از تو بوجود نمی آمد + فقال آدم انت موسی الذی اصطفاک اللہ برسالتہ وبکلامہ + پس گفت آدم در جواب موسی تو آن موسی کہ بر گزید ترا خدای تعالی بہ پیغمبری خود و بکلام خود بی واسطہ + و اعطاک الالواح + و داد ترا الواح + فیہا تبیان کل شیء + در ان الواح بیان ہر چیز بست از احکام دین کہ کفایت کند امت ترا مراد بالواح تختہاست از سر مرد یا یاقوت کہ تورید در ان نوشتہ فرو آمد و گویند کہ ضخامت تورید ہفتاد شتر بار بود قرأت جزوی از وی در سالے تمام نمیشد + و قربک نجیا + و نزدیک گردانید خدای تعالی ترا بدرگاہ عزت خود مناجات کنندہ و راز گوینده + فبکم وجدت اللہ کتب التورۃ

قبل ان یخلق + پس باز گوید که بسیار مدت یا فتی الله تعالی را که نوشت توریت را پیش از انکه پیدا کرده شوم من + قال موسی باربعین عاما + گفت موسی نوشته شد توریت پیش از پیدا شدن تو بچهل سال توریت خوردنیست لیکن نوشتن او در الواح یا در غیر آن درین مدت باشد و مراد بسال سال من عالم است یا سالی که نزد خدا است که هزار سال باشد + قال آدم فهل وجدت فیها + گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مضمون این آیت را که + وعصی آدم ربه فغوی + و گناه کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راه را + قال نعم + گفت موسی آری یافتم + و دریافتم معنی را + قال افتلومنی علی ان عملت عملا + گفت آدم آیا پس ملامت میکنی مرا بر این که کردم من کاری را که + کتبه الله علی ان اعمله + نوشته است خدای تعالی بر من تقدیر کرده که بکنم آنرا + قبل ان یخلقنی باربعین سنة + پیش از انکه پیدا کند مرا بچهل سال + قال سول الله + گفت پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم فحج آدم موسی + پس غالب آمد آدم موسی را باین حجت + رواه مسلم + موشیده نماند که وجوه اسباب و شرائط و امر و نهی و مدح و ذم و عتاب و ملامت منافی سابقهٔ قضاء و قدر نیست و هر دو ثابت اند بلکه این نیز داخل تقدیر است پس موسی علیه السلام مقتضای ظاهر عالم اسباب موجب مرتبهٔ تکلم کرد آدم علیه السلام نطق بحقیقت و نظر بتقدیر فرمود و هر دو برحق اند زیرا که این محاجه و مناظره ایشان در عالم حقیقت بود بعد از ارتفاع مواجب کسب و رفع تکلیف نه در عالم اسباب که قطع نظر از وسائط درمان جائز نباشد و امد آدم علیه السلام نیز در حیات خود گفت ربنا ظلمنا انفسنا و ازین تقریر ظاهر شد که حمل ملاقات ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام انسب ست تا موسی علیه السلام در عالم ظاهر بود و آدم علیه السلام در عالم حقیقت والله اعلم + وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول الله + گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم وهو الصادق المصدوق + و او ست راست گوینده که خبر داده ست را براستی و راست گفته شده که خبر داد خدای تعالی او را براستی حدیث انست که + ان خلق احدکم + بدرستی که مادهٔ پیدایش یکی از شما که آدمی ست + یجمع فی بطن امه + فراهم آورده میشود در شکم مادرش + ارحامی + اربعین یوما نطفة + چهل روز بصورت نطفه یا تغییری که در وی میرود از تاثیر حرارت رحم + ثم یکون علقة مثل ذلک + پس میگردد نطفه خون بسته سخت سرخ چهل روز دیگر + ثم یکون مضغة مثل ذلک + پستر میگردد گوشت پاره چهل روز دیگر + ثم یبعث الله الیه ملکا + پستر میفرستد خدای تعالی بسوی او فرشته را ظاهر حدیث و انست که فرستادن فرشته بسوی مضغه ست لیکن مراد فرستادن اوست ایجاد را کردن استخوان و پوست و دست و پا و ساختن او بصورت آدمی چنانکه از آیت قرآنی معلوم میگردد و کلام درین مقام بسیار ست پاره ازان در شرح ذکر کرده شده ست چنانکه بیاید که ذکر آن درین ترجمه مناسب ست و آن انست که پروردگار تعالی شانه قادر ست در یک لحظه بصورت آدمی درست آفریدن بدین ترتیب تدریج نه از نقصان قدرت ست جل شانه بلکه از کمال قدرت و حکمت چه در خلق اسباب ترتیب مسببات بر اقدار تهای متعدده و حکمتهای متنوعه ست که در پیدا کردن بی سبب نمونه نیز درین تعلیم تلقین بندگان ست در رعایت تانی و تدریج در امور وجود چنانکه در خلق آسمانها و زمین در شش روز مثل این نکته گفته اند و محققان نیز گفته اند ذکر این نکته تنبیه اعلام ست مر انسان را تا بکه وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه نظر حصول کمال ظاهر رسیدن بدان جمله بدفعه انتقال از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کند تا نهایت برسد سبحان الله القدیر الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویهٔ بدن میفرستد حق تعالی فرشته را که موکل ست بر ارحام امر میکند و تعالی فرشته را + باربع کلمات + بنوشتن چهار چیز و امر نمودن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلقت صورات

وارض ست نسخت الٰہی برین جاری شدہ کہ از برای تاکید تقدیر سابق و نیوشتن نیز نویسند و حدیث نایکارہ ست کہ نوشتن آن میان دو چشم است و سر نوشت عبارت از انست و در روایتی آمدہ کہ در صحیفہ نیز می نویسند + فلیکتب عملہ + پس می نویسد آن فرشتہ عمل بندہ را کہ چہ کارہا خواہد کرد از نیکی و بدی + و اجلہ + و می نویسد مدت عمر او را کہ چند خواہد بود کی خواہد مرد و اجل را چون معلوم کہ برای چیزی می کارند اجل کاتی نامند + مراد آن ست کہ تمام عمر ست گاہی جزو اخیر و باین جہ اجل گاہی بمعنی مرگ نیز آید + و رزقہ + و می نویسد رزق او را کہ چہ خواہد رسید از طعام و شراب و سائر منافع و مرافق + و شقی او سعید + و می نویسد کہ بدبخت ست می یا نیک بخت و عاقبت کار او چیست و در بعض احادیث ذکر اثر و منبع و مصائب نیز آمدہ یعنی کجا بسفر خواہد کرد و بر روی زمین کجا خواہد گشت و کجا خواہد خفت مرجوع از مصائب حوادث بوی خواہد رسید تا آنکہ این یاد تہا بعد از ان محی شدہ باشد واللہ اعلم + ثم ینفخ فیہ الروح + پستر دمیدہ میشود در وی روح + ظاہر حدیث آنست کہ نوشتن این امور پیش از دمیدن روح و در آوردن جان است در بدن و در روایت بیہقی نوشتن بعد از دمیدن روح آمدہ لیکن روایت بخاری و مسلم اصح است و اللہ اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود نوشتن عمل غایتی دارد بیان آن کرد فرمود + فوالذی لا الٰہ غیرہ + پس گفت آنکسی کہ نیست ہیچ خدا غیر وی + ان احدکم لیعمل بعمل اہل الجنۃ + بدرستی راستی کہ یکی از شما ہر آینہ کار میکند بکار ہای اہل بہشت از ایمان و عمل صالح + حتی ما یکون بینہ و بینہا الا ذراع + تا آنکہ نمی باشد میان وی میان بہشت مگر مقدار یک دست کنایت ست از قرب مسافت و در آمدن بہشت + فیسبق علیہ الکتاب + پس سبقت میکند بر وی نویشتی نیمایدر وی سر نوشت وی کہ در تقدیر رفتہ و بحکم نوشتہ شدہ ست از شقاوت + فیعمل بعمل اہل النار + پس کار میکند بکار ہای دوزخیان از کفر و فساد و تمید ظلما پس می در آید در دوزخ + و ان احدکم لیعمل بعمل اہل النار + و بدرستیکہ یکی از شما ہر آینہ عمل میکند بعمل دوزخیان + حتی ما یکون بینہ و بینہا الا ذراع + تا آنکہ نمی باشد میان او میان دوزخ مگر یک دست + فیسبق علیہ الکتاب + پس سبقت میکند بروی سر نوشت + فیعمل بعمل اہل الجنۃ + پس عمل میکند بعمل بہشتیان + فیدخلہا + پس می در آید در بہشت و مراد آنست کہ گاہی بر سبیل ندرت اینچنین ہم واقع میشود لیکن غلبہ لطف و محبت و آن اقتضا کردہ کہ انقلاب در آخر بر گشتن ایشان از شر بجانب خیر بسیار آمدہ ست اما عکس این حال از غایت قلت ندرت و الحمد للہ علی ذلک + متفق علیہ + و این حدیث دلالت کرد بر آن اعتبار بخاتمہ ست در حدیث آینده بصریح تر آید و لنعم من قال و بیت + حکم مستوری و مستی ہمہ بر خاتمت ست + کس نمی دانست کہ آخر بچہ حالت گذرد + باید دانست کہ در این حدیث حث و ترغیب ست بر مواظبت طاعات و مراقبت اوقات و حفظ آن از معاصی بجہت ترس آنکہ مبادا ہمین دم آخر عمر باشد خواتمہ بخیر گردد و این بخنی خوب ست بر زعم بعض مردم کہ نشنیدن خبر قضا و قدر از عمل تر قاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار ہمہ بسابقہ قضا و قدر ست و ہر چہ سر نوشت ست شدنی ست عمل را چہ حیثیت چنانکہ بعض صحابہ نیز پیش از فہم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب دادند کہ عمل کنید ہر کس را توفیق دادہ شدہ ست برای چیزی کہ آفریدہ شدہ ست یعنی توقف شما در عمل و انکار کردن شما آنرا بعد از شنیدن قضیۂ قضا و قدر معنی ندارد چہ مرضی شارع وارد شدہ شما را قوت فہم خطاب دادہ و در شما قصدی و اختیاری کہ بدان عمل تواند کرد پید آکردہ پس لابد در ینجا چیزی خواہد بود کہ بحسب آن بندگان را امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب توان نمود از فعلی کہ توان باز داشت الا امر و نہی را فائدہ نخواہد بود و فرستادن پیغمبران را سوی ایشان اگر چہ کنند این سر عام نصت بلکہ آن تواند بسا اسرار کہ بندہ را بران اطلاع نبود و بحقیقت ہیچ عملی و ہیچ حقیقتی بر کشف آن موقوف نبود و ذی الجلال ملک الملک ست

وہر کہ در ملک خود متصرف کند ظلم نباشد بعذب من کسی دیگر رحم من بکسی دیگر و منتہای کلام متکلمین در مقام بایست کہ لا یسئل عما یفعل وہم ایشاں و محققان از ارباب کشف گفتہ اند کہ تکلیف امر و نہی بمقتضای صفت ربوبیت ست و عبودیت ست فائدہ آں اسرار مکنون علم و ارادت و اظہار حقائق بواطن بندگانست تا پیدا گردد کہ سعید کیست شقی کدام مطیع کیست عاصی و در حقیقت اظہار مقتضیات اسماء صفات کمالات خود ست و مقصود از ایجاد عالم ہمیں بود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف اللہ اعلم بحقائق الامور ۔ وعن سہل بن سعد و کنیت وی ابو العباس و بعض گفتہ اند ابو یحیی سہل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بساعدہ کہ جد انصاری وی اوست و پدر او سعد نام و مادر او بنی زید بن درشت پسر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سہل نام نہاد بمدینہ زیرین مرد و قت ہجرت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بانزدہ سالہ بود وفات او در سنہ احدی و قیل سبعین و بعض گفتہ اند ثمان و ثمانین و ہو آخر کسیست کہ مرد بمدینہ از صحابہ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الرجل لیعمل عمل اہل النار ۔ مرد بستی کہ بندہ ہر آئنہ میکند بافعال کار دوزخیانرا ۔ وانہ من اہل الجنۃ ۔ حال آنکہ وی واقع بموجب سابقہ ازل و حکم عاقبت کار از بہشتیان ست ۔ ویعمل عمل اہل الجنۃ وانہ من اہل النار ۔ و گاہی میکند کار بہشتیان را و حال آنکہ در واقع از دوزخیان ست ۔ وانما الاعمال بالخواتیم ۔ و نیست اعتبار اعمال مگر بنجامہا تا خاتمہ بر کدام حالست ہماں اعتبار دارد چنانکہ گذشت خواتیم بر وزن مساجد خواتیم ہر دو در روایت ست ۔ متفق علیہ ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا ۔ قالت توفی سعد بن معاذ ۔ گفت عائشہ طلبیدند شد پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم الی جنازۃ صبی من الانصار ۔ بسوی جنازۂ کودکی از قبیلۂ انصار تا نماز بگذارد جنازہ بکسر جیم و فتح ہر دو آمدہ بعضی فرقی نیز نہادہ اند کہ بکسر معنی میت و بفتح معنی سریر یا عکس یا ہر دو بکسر سریر میت ۔ فقلت ۔ پس گفتم من یا رسول اللہ طوبی لہذا ۔ خوشی نیکی باد مر این کودک را ۔ عصفور من عصافیر الجنۃ ۔ گنجشکی ست از گنجشکان بہشت گنجشک خانہ ش بسبب خردسالی اوست از گنجشکان بہشت گفتن بسبب بہشتی بودن او در اعتقاد وی ۔ لم یعمل السوء ۔ نکردہ ست بدی را ۔ ولم یدرکہ ۔ و نیافتہ ست آنرا ۔ فقال ۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ او غیر ذلک ۔ این کلمہ را بفتح واو و سکون آن ہر دو خواندہ اند و معنی این بر تقدیر فتح چنین شود کہ آیا واقع شد آنکہ تو میگوئی کہ وی بہشتی ست حال آنکہ غیر انچہ تو میگوئی کہ وی بہشتی نباشد واقع ست بر تقدیر سکون معنی آنست کہ یا واقع آنست کہ تو میگوئی یا غیر آنکہ تو میگوئی و نیز تواند کہ او بمعنی ہل بود یعنی آں باشد کہ نہ بلکہ واقع غیر آنست کہ تو میگوئی و مقصود آنست کہ خدمت پیغمبر کہ وی بہشتی ست بعد از بیان کہ محض آزمودہ ست یا عائشہ ان اللہ خلق للجنۃ اہلا ۔ ہای عائشہ بدرستی کہ خدا تعالی پیدا کرد از برای بہشت جماعتی را مستحق نعمہا ۔ بدان خلقہم لہا ہم فی اصلاب آبائہم ۔ پیدا کرد ایشانرا برای بہشت حال آنکہ ایشاں صلبہا پدراں خود بودند ۔ وخلق للنار اہلا ۔ و پیدا کرد جماعتی را برای آتش اہل او سزاوار خلقتہا لہا وہم فی اصلاب آبائہم ۔ پیدا کرد ایشانرا برای آتش حال آنکہ ایشاں صلبہا پدراں خود بودند ۔ رواہ مسلم ۔ ظاہر این حدیث آنست کہ در آمدن بہشت و دوزخ ہمہ بر وجہ عمل نیک و بد نیست بلکہ بمحض تقدیر و قضای الہی ست و حق تعالی بعضی از خلق خود را برای بہشت آفریدہ خواہ عمل نیک کند یا نہ و بعض را برای دوزخ پیدا کردہ گو کار ہای بد کند یا نہ پس این چہ گویند برای دوزخ آفریدہ شدہ ست می در آید آنرا اگر چہ عمل بد نکردہ پس تعذیب جرم چرا میکنی ای عائشہ کہ وی بہشتی ست اما انچہ از ضروریات دین کتاب و سنت معلوم شدہ اجماع اہل دین بر آن منعقد گشتہ آنست کہ اطفال مسلمانان در بہشت اند و در اطفال کافران تردد ست اول در آمدن در آتش و دوم توقف سوم در آمدن در بہشت این قول صحیح ترست و بضرورت از دین معلوم شدہ کہ پروردگار تعالی ہیچکس را عذاب نکند و بعض گفتہ اند کہ عدم ارتضای آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم این سخن را از عائشہ رضی اللہ عنہا بجہت آن بود کہ در وی حکم غیب نبود

وجزم بایمان بآن درین جہان چہ بقین کلی بہ ایں است کہ صدور ایمان از حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وسلم پیش از وحی بود یا آنکہ ملقا
مشرکین بہشت اند و ابعد ازان وحی آمد کہ ایشان بہشت خواہند بود پدران ما و ران کہ مسلمان اند در بہشت خواہند بود را آورد و جنانکہ در حدیث آمدہ است
واللہ اعلم ۔ وعن علی ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما منکم من احد الا وقد کتب مقعدہ من النار
مگر آنکہ حال آنست کہ بتحقیق نوشتہ شدہ و متعین ساختہ شدہ است جائی نشست او از آتش دوزخ ۔ و مقعدہ من الجنۃ ۔ و نوشتہ شدہ است جائی نشست وے
از بہشت یعنی متعین شدہ است کہ دوزخی کیست و بہشتی کدام ست ۔ قالوا ۔ گفتند صحابہ ۔ یا رسول اللہ افلا نتکل علی کتابنا ۔ آیا پس چون نوشتہ شدہ
و تعیین کردہ شدہ است جای ہر یکے از ما در بہشت و دوزخ اعتماد نکنیم بر نوشتہ خود ۔ و ندع العمل ۔ و ترک نکنیم عمل را از برائے آنکہ چون آمدنی ما بہشت و
دوزخ پیش از عمل متعین شدہ است عمل سبب آن نباشد پس عمل برای چہ کنیم ۔ قال ۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ اعملوا فکل میسر لما خلق لہ ۔ عمل کنید
پس ہر کس موفق و مہیا گردانیدہ شدہ است مر چیزے را کہ پیدا کردہ شدہ است آنکس را برائے آنچیزے ۔ اما من کان من اہل السعادۃ ۔ اما کسی ہست از اہل سعادت
و در تقدیر الٰہی بسعادت نامزد شدہ ۔ فییسر لعمل السعادۃ ۔ پس موفق و مہیا گردانیدہ شدہ است مر عمل سعادت را ۔ و اما من کان من اہل الشقاوۃ فییسر
لعمل الشقاوۃ ۔ و اما کسی ہست در سابقہ تقدیر از اہل شقاوت مہیا گردانیدہ میشود مر عمل شقاوت را یعنی وجود سابقہ قضا و قدر باعث بر ترک عمل سعادت
زیرا کہ پروردگار تعالیٰ بحکم حق ربوبیت امر و نہی کردہ بر بندگان بمقتضای محبوبیت امتثال آن لازم شدہ عمل را علامت سعادت و شقاوت گردانیدہ است
و این تیسیر و اعمال قضا و قدریست و بر ہر کسی تقدیر نمودہ کہ عمل خواہد کرد میکند بر ہر کہ تقدیر کردہ کہ نخواہد کرد نمیکند و ثواب بعقاب نصرفیت کہ در ملک خود
میکند بر ہر تقدیر این سخن شما کہ چون قضا و قدر ست عمل برای چہ کنیم در برابر نیست ۔ ثم قرأ ۔ پس بخواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای تایید و اثبات
این تعمیل این آیت را کہ ۔ فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی ۔ اما کسی کہ داد حقوق مال را یا مطلق طاعات را و بپرہیزگاری از نافرمودہ حق تصدیق کرد
کلمۂ را کہ نیکتر از ہمہ کلمات ست یعنی کلمہ توحید یا ملتی را کہ نیکتر از ہمہ ملتہا ست یعنی ملت الاسلام ۔ الآیۃ ۔ تا تمام آیت کہ ہیئت فسنیسرہ للیسری پس
نزدیک ست کہ مہیا گردانیم او را برای اعمالی کہ مؤدی مرضی بآسانی ست کہ در آمدن بہشت ست و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی فسنیسرہ للعسری و اما
کسی کہ بخل ورزید بمال یا باد ای ہر چہ امر کردہ شدہ بآن و بی نیاز شد بشہوات دنیا از ثواب عقبیٰ و تقوی نورزید و تکذیب کرد بکلمۂ توحید ملت اسلام پس
نزدیک ست کہ مہیا گردانیم او را برای اعمالی کہ مؤدی ست بشقاوتی کہ در آمدن آتش دوزخ ست ۔ متفق علیہ ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ کتب علی ابن آدم ۔ بدرستیکہ خدائے تعالیٰ نوشتہ و تقدیر کردہ ست بر آدمی ۔ حظہ من الزنا ۔ نصیبے از زنا ۔ ادرک ذلک لا محالۃ
۔ و درمی یابد آن نصیب خود را از زنا البتہ و محالۃ بفتح میم و تخفیف لام بمعنی بتغییر و حوالان یعنی گردیدن حالی بحالی و معنی لا محالۃ البتہ یعنی این سخن را
تغییر و گردیدن نبود و معنی حدیث بران جمہ کہ شمار مان گفتہ اند آنست کہ پروردگار تعالیٰ آدمی را نصیبی از زنا اثبات کردہ بخلق حواس و قوی
کہ بدان لذتی می یابد بایداع و ترکیب شہوت میل نسا و البتہ آن نصیب از زنا بوی میرسد و درمی یابد لیکن بوی حق تعالیٰ نگاہ میدارد زنان کسی را
کہ ہیچ احد میگزاند بعض را از حقیقت زنا کہ ادخال فرج در فرج ست ۔ می اندازد در زنای مجازی کہ نظر حرام کلام حرام چنانکہ مذکور ۔ فزنی العین النظر
پس زنای چشم نظر حرام ست ۔ و زنی اللسان المنطق ۔ و زنای زبان سخن حرام مہیں قبیل زنای گوش و دست و پا و ل ۔ و النفس تمنی و تشتہی نفس
آدمی آرزو میکند و میخواہد ۔ و الفرج یصدق ذلک یکذبہ ۔ و عورت مر دو زن گاہی تصدیق میکند و راست میگرداند آرزوی نفس و شہوت را و

واطاعت میکند او را و در زنا می افتد گویا تکذیب میکند و دروغ میگرداند او را و اطاعت میکند او را بوی آن زنا + متفق علیه + این حدیث را بخاری مسلم روایت کرده اند و در ان اتفاق دارند + و فی آیة لمسلم + و در روایتی مر مسلم را که متفرد ست بدان اینچنین آمده که + قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + کتب علی ابن آدم نصیبه من الزنی + نوشته شده بر آدمی نصیب وی از زنا + مدرک ذلک لا محاله + دریابنده ست آدمی آنرا البته + العینان زناهما النظر + چشمها زنای ایشان نظر حرام ست + والاذنان زناهما الاستماع + و گوشها زنای ایشان شنیدن سخنان حرام ست + واللسان زناه الکلام + و زبان زنای او کلام حرام ست + والید زناها البطش + و دست زنای می گرفتن ست و فی الصراح بطش حمله کردن سخت گرفتن + والرجل زناها الخطی + و پا زنای می گامها زدن و رفتن ست بجانب آن + والقلب یهوی و یتمنی + و دل خواهد و آرزو میکند + ویصدق ذلک الفرج ویکذبه + و تصدیق میکند آنرا فرج و تکذیب میکند آنرا + وعن عمران بن حصین رضی الله عنه بضم حا و فتح صاد و هملتین و سکون نون نجاینده صحابی مشهور ست اسلام آورد در خیبر همراه ابو هریرة سی سال بر بستر بیماری افتاده بود ملائکه سلام میکردند بروی بیکباری دانع کردند پس ملائکه پنهان شدند چون بهشد باز آمدند ابن سیرین گفت بود در بصره هیچ یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اقدم و افضل از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت میکند + ان جلیبن من مزینة قالا + که دو مرد از قبیله مزینه بضم میم و فتح زای و سکون یا و نون گفتند + یا رسول الله ارأیت ما یعمل الناس الیوم + خبر ده مرا که اینچه عمل میکنند مردم امروز یعنی در دنیا که دار تکلیف ست + و یکدحون فیه + و کوشش می نمایند سعی میکنند در ان + اشیء قضی علیهم + آیا چیزی ست که قضا کرده شده ست بر ایشان و حکم کرده شده + و مضی فیهم + و گذشته ست در ایشان + من قدر سبق + از تقدیر الهی که پیش رفته ست و ازل + او فیما یستقبلون به + یا در چیزی ست که استقبال میکنند بدان چیز و پیش می آیند در زمان آینده یعنی میکنند بقدرت و اختیار خود بی آنکه چیزی گذشته باشد پیش ازین از قضا و قدر + مما اتاهم به نبیهم + از ان چیزی که آورده ست ایشانرا آنرا پیغمبر ایشان + وثبتت الحجة علیهم + و ثابت شده ست حجت بر ایشان بظهور صدق پیغمبر بمعجزه یعنی هیچ قضا و قدر سابق نیست پیغمبران آمده امر و نهی کرده اند مردم را بیش خود بقدرت و اختیار طاعت میکنند یا معصیت می ورزند چنانکه مذهب قدریه ست + فقال لا + پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیست امری مستقبل + بل شیء قضی علیهم و مضی فیهم + بلکه حکم کرده شده ست بر آدمیان گذشته ست در ازل در باب ایشان + وتصدیق ذلک فی کتاب الله عز وجل + و تصدیق آن دلیل صدق بر آن کتاب خدا ست که فرموده + ونفس وما سوّاها فالهمها فجورها وتقواها + سوگند بنفس عبارت از مجموع اعضا و بروح سوگند و اعتدال بر مقتضای حکمت و مصلحت ترکیب تو فی آلات که بدان مستعد فهم و افهام گردد و قابل تکلیف و صدور افعال شود و الهام فجور یا موجب طلبیه قضایای طبیعیه بود بترکیب حب شهوات حیوانیه و فی الهام تقوی منصوص شرعیه او له عقلیه تا بقیض علم مقدمات یقینیه و تصدیق حدیث در قول وی سبحانه ست فسوّاها که دلالت دارد که آن همه بخلق و تقدیر او ست + رواه مسلم + وعن ابی هریرة + رضی الله عنه + قال قلت گفت ابو هریرة گفتم + یا رسول الله انی رجل شاب + من مردی جوانم + وانا اخاف علی نفسی العنت + و من می ترسم بر نفس خود زنا را و عنت نقمتین یعنی فساد و اثم و هلاک و مشقت و زنا آید + ولا اجد ما اتزوج به النساء + و نمی یابم ازمال چیزی که بزنی بگیرم بدان زنانرا + کانه یستاذنه فی الاختصاء + راوی میگوید گویا ابو هریرة باین سخن دستوری میخواست انان حضرت صلی الله علیه وسلم در خصی شدن + قال فسکت عنی +

گفت ابو هریره پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم، روی گردانده ازمن ثم قلت مثل ذلک پس تر گفتم من مانند آن سخن پیغمبر گفتم
کردم آن سخن را، فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فقال لبی، پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا اباهریره
جف القلم بما انت لاق ای ابوهریره خشک شد قلم بچیزی که پیش آینده ست کنایت است از گذشتن تقدیر وفارغ شدن از کتابت آن، فاختص
علی ذلک اوذر پس خصی شو بر علم باینکه هرچه قضا رفته است شدنی است و درین تهدید ست بر وجوب تدبیر در مقابلهٔ تقدیر و نگریستن ازان یا بگذار اختصا
و راضی شو بقضا یعنی هرچه از خیر و شر شدنی است و در ازل تقدیر آن رفته خواهد شد اختصا کن یا ممکن و این اذن در انتصا نسبت بلکه توبیخ و ملامت
ست بر دستوری خواستن در قطع عضو بفایده و در بعض نسخ مصابیح فاختصر واقع شده بر لفظ امر از اختصار یعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی
که هرچه مقدر است مبدل نمیگردد سخن کوتاه کن بران تسلیم شو و ترک اعتراض یا بگذار اختصار و تسلیم را و هرچه خواهی بگو و تهدید بنسبت اولی و رامل اول است
و بر ثانی در ثانی فافهم رواه البخاری **وعن عبد الله** بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان قلوب بنی آدم کلها + بدرستیکه
دلهای فرزندان آدم همه + بین اصبعین من اصابع الرحمن + میان دو انگشت انگشتان خدای تعالی + کقلب واحد + این دلها در دو انگشت وی
مانند یکدل است که بر صرف کیف یشاء + میگرداند آن یکدل را چنانکه میخواهد و مراد آنست که وی تعالی قادر است بر تصرف در جمیع اشیا یکدفعه یا این کلام
باعتبار فهم مردم و عادت ایشانست که تصرف دیگری پیش ایشان آسان تر و سبکتر ست از تصرف در اشیای متعدده و الا بر حضرت پروردگار تعالی
شانه همه برابر و یکسان است نه آنکه آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از تشابهات ست و در تشابهات دو مذهب ست بعض توقف
کنند و علم آن را بحضرت حق حواله نمایند و بعض انرا بروجه مناسبت حمل کنند و تاویل نمایند و بالجمله مراد صفت جلال و جمال و قهر و لطف ست که بادل تقلب
و تصریف بجانب طاعت می نماید و تثنای بسوی معصیت و اشارت ست بانکه این تصریف و تقلیب و نهایت سرعت نفوذ و نهایت تاثیر ست و اضافت
برحمان از جهت سعت رحمت و غلبهٔ اوست بر غضب با آنکه غضب حلیم سخت تر است پس اشارت بهردو قسم تصریف تواند شد جمالی و جلالی + ثم قال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم + از برای تعلیم امت و تادب بحضرت صمدیت عزوجل + اللهم مصرف القلوب + ای بار خدای گرداننده
دلها بسوی طاعت و معصیت + صرف قلوبنا علی طاعتک + بگردان دلهای ما را بسوی طاعت خود ثابت و مستقیم دار بران و ظاهر ست که صیغه
جمع از برای شمول امت ست بلکه در حقیقت دعا برای ایشانست آنچنانکه خود نهایت اعتدال و استقامت ست تصریف و تقلیب چه باشد + رواه مسلم

وعن ابی هریرة + رضی الله عنه + قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مولود الا یولد علی الفطرة + نیست هیچ زاینده شده مگر آنکه زاینده
میشود بر فطرت فطر و لغت بمعنی شکافتن و پیدا کردن و آفریدن آید و معنی فطرت اینجا خلقت مولود ست که زاینده میشود بران و مراد
بآن حالتی و هیئتی ست که ساخته کننده و آماده کننده ست او را برای معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمییز میان حق و باطل بابداع صفت
عقل و ترکیب آن در جوهر ذات وی که تمکن گردد بدان بر هدایت و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع طاری نگردد که از
نظر صحیح کردن و بردین اسلام ثابت بودن برآرد و اشارت کرد بآن عوارض بقول خود + فابواه یهودانه + پس پدر و مادر وی یهودی میگردانند او را
جهود او مضمر است یا نصرانی میکنند او را + او یمجسانه + یا مجوسی میسازند او را بمتابعت و مطاوعت و تقلید وی مر اینشانرا و عدم تعمل نظر که بدان درتمییز
حق را و تمیز کنند میان حق و باطل یا مجرد تقرا و را درین خود میدارند و با وجود نظر صحیح و دریافت حق ثابت ایشان میکنند و اختیار دین اسلام نمی نماید آنچه

و در روایتی عمر مسلم را چنین آورده که یعنی الله ملائی دست بهشت خدا پر ست چون عطا غالب بدست بهشت میباشد بخصوص یمین را ذکر کرده قال ابن حجر بفتح نون گفت ابن نمیر که شیخ مسلم است حدیث را بابن لفظ ملان سحاء لا یغیضها شیء اللیل و النهار یعنی نمیرد حدیث خود بجای ملائی ملان گفت و آنچه موافق لغت است ملائی است نه ملان چه یمینست سحائی است و ملان لفظ مذکر آنا اگر روایت آن صحیح باشد بتاویل بجود و احسان میتوان کرد و نیز بجای نفقه شیء آورده و هر بعضی الفاظ تقدیم و تاخیری نیز کرده و الله اعلم و عنه قال سئل رسول الله و هم از ابی هریره روایت است که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن ذراری المشرکین از اطفال مشرکان که حال ایشان چیست در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است و آن نسل جن و انس را گویند صغارا یا کبار و مراد اینجا صغار اند قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب سائل الله اعلم بما کانوا عاملین خدای تعالی داناتر است بآنچه بودند ایشان عمل کنندگان متفق علیه ظاهر معنی حدیث این مینماید که حواله کرد اینمر اطفال مشرکین را بآنچه دانسته است پروردگار تعالی عاقبت کار ایشانرا که اگر زنده می ماندند بلوغ میرسیدند چه عمل میکردند پس آنرا که دانسته است خدای تعالی که بر تقدیر رسیدن ببلوغ بایمان می مردی در آرد به بهشت و آنرا که دانسته است که کافر می مردی در آرد در آتش و این سخن بتشکل است یکی ازین جهت که چون طفل مرد معلوم شد که علم حق تعالی متعلق بود بمردن او در حالت طفولیت پس سیدن او بحد بلوغ و مردن بایمان یا بکفر چه معنی دارد و فرض آن چه فائده کند و نیز از اصول دین منهاج شریعت معلوم شده است که مواخذه کناهگاران بر گناهان بر تقدیر طول عمر ایشان بصدور می آید منتفی است و از اطفال که ضعیف تر و در قوت کمتر اند اولی باشد و بضرورت دین معلوم است که حق تعالی بر گناه ناکرده کسی را نگیرد و بعض گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد این سوال آگاه بانیدند شد از حقیقت امر اطفال مشرکین و وحی کرده نشد چیزی بسوی او در ین باب پس توقف کرد در ان یا دانست و آنحضرت حق تعالی را در ضعف و اظهار آن نیابت بحمت مصلحتی که در آن باشد پس جواب داد بآنچه داد و معنی حدیث آنست که خدا داناتر است بآنچه باز گشت ایشان بدانست بآنچه خواهد بود حال ایشان که در بهشت در آیند یا در آتش یا در جای دیگر چه بهشت و دوزخ که نه معذب شوند و نه منعم و الله اعلم و مذهب علماء در اطفال مشرکین مختلف است بعض سکوت کرده توقف زیده اند و بعض بعلم الهی معلق داشته چنانکه گذشت بعض گفته که ایشان با پدران خود در آتش اند چنانکه زنان ایشان اند و بعض گفته اند که موءدو چون پیش از تکلیف بمیرد مختار مرد ولایت ابوین از وی زائل شد و رجوع کرد بحال فطرت و گشت از اهل بهشت و بعض گفته اند که در بهشت در آیند لیکن نه بر سبیل استقلال بلکه تابع بهشتیان چنانکه مثل خدام ملوک و قصور منازل ایشان و بعض گویند که در جای دیگر باشند میان بهشت و دوزخ نه منعم و نه معذب و صواب آن است که توقف نموده شود در شان ایشان و جزم کرده نشود بهیچ جانب بهیچ قول زیرا که جزم درین باب فضول است و بناء صحیح بر خلاف آن رسول الله صلی الله علیه وسلم بنقل صحیح قطعی درست نباشد و آن خود یافته نشده و حدیثی قطعی درین باب ورود نیافته و هر چه گفته اند برای قیاس خود گفته اند پس از اخبار ضعیفه و اهیه گرفته اند پس واجب است توقف کردن آنرا تعالی و الله اعلم

الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله

گفت عباده بن الصامت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اول ما خلق الله القلم اول بدرستی که نخستین چیزیکه پیدا کرد خدای تعالی قلم است فقال له اکتب پس گفت مر او را بنویس فقال ما اکتب گفت چه بنویسم قال گفت خدای تعالی اکتب القدر بنویس هر چیز را که تقدیر کرده شده است فکتب ما کان و ما هو کائن الی الابد پس نوشت قلم آنچه بود و آنچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود که تعیین مقادیر و کتابت آن در لوح محفوظ بعد وقوع است نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جواب آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بزمان حضور خود فرمود ما کان ما یکون

یعنی آنچه پیش از امروز و بعد از فردا خواهد بود و نسبت بزمان تقدیر و کتابت یا گوییم که سابقا در حدیث اول از فصل اول معلوم شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سموات و ارض بود بپنجاه هزار سال و بود عرش الهی بر آب و گفتیم که تواند که کتابت محمول بر تحقیقت خود باشد و در لایزال بود چنانچه ظاهر تعبیر بعد دلالت دارد بر آن زیرا که تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لایزال ست چنانچه اولیت خلق او دلالت بران دارد و چون کتابت مقادیر در لایزال بود ماکان بلفظ ماضی درست آمد * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب بنداد * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب ست از روی اسناد و در مقدمه معلوم شد که غرابت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد بوی شاذ بود چنانکه این نیز معلوم شد

وعن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب * رضی الله عنه * عن هذه الآیة * روایت ست از مسلم بن یسار که از کبار تابعین ست و ثقه و فاضل و عابد و ورع بود از اولیای خدا بود و بیچکس را در زمان وی بر وفضیلت نمی نهادند توفی سنة مائة رض گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت که * واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الآیة * و چون گرفت بر آورد پروردگار تو ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاد ایشانرا چنانکه از پشت آدم ذریت بی واسطه او بر آورد از پشت هر کدام از ذریت ذریت او را بر آورد و همچنین تا قیامت چنانکه بطریق توالد و تناسل خواهد بود لیکن در آیت ذکر آدم و بر آوردن ذریت از پشت وی نکرد از جهت ظهور آنکه وی ابو البشر و اصل همه ست و از جهت آنکه مقصود احتجاج و الزام اولاد آدم ست از یهود و غیرهم بنقض عهدی که در روز میثاق بستند و تمام آیت اینست * اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا * گواه گردانید ایشانرا بر ذاتهای ایشان قائل گفت پروردگار تعالی بایشان الست بربکم آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی شهدنا گفتند آری تو پروردگار مائی گواهی دادیم بر ربوبیت تو ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین این گواه گرفتن ایشانرا بر ذاتهای ایشان بجهت آن بود که مبادا بگویند روز قیامت که بودیم ما از این غافل پس چون پرسیده شد عمر بن الخطاب ازین آیه * قال عمر * گفت عمر در جواب این سوال * سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدارا * صلی الله علیه وسلم یسال عنها * پرسیده میشد از تفسیر این آیت * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ان الله خلق آدم * بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد آدم را * ثم مسح ظهره بیمینه * پستر مالید بر پشت او بدست راست خود * استخرج منه ذریة * بیرون آورد از پشت او ذریت را * فقال خلقت هؤلاء للجنة * گفت پیدا کردم اینها را برای بهشت * و بعمل اهل الجنة یعملون * و بعمل اهل بهشت عمل میکنند * ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة * پستر بار دیگر مالید بر پشت آدم را پس بیرون آورد از آن جماعه دیگر را از ذریت * فقال خلقت هؤلاء للنار و بعمل اهل النار یعملون * گفت پیدا کردم اینها را برای آتش و بعمل اهل آتش عمل میکنند * فقال رجل ففیم العمل * پس گفت مردی از صحابه پس بجهت چیست عمل و تکلیف بدان و در چه چیز فائده میکند عمل یا رسول الله * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة * بدرستیکه خدای تعالی چون پیدا کند بنده را برای بهشت درکار میدارد او را بکار بهشتیان * حتی یموت علی عمل من اعمال اهل الجنة * تا آنکه بمیرد بر کاری از کارهای

بہشتیان ۔ وقید خلد بالتہتہ ۔ پس می درآرد آن بندہ را بآن عمل دوزخ ۔ وادا خلق العبد للنار احملہ بعمل اہل النار حتی یمیت علی عمل من اعمال اہل النار فیدخلہ بالنار ۔ وچون پیدا کند بندہ را برای آتش وکار میدارد او را بکار دوزخیان تا آنکہ می میرد وبکاری از کارہای دوزخیان پس می آرد او را خدای تعالی آن بندہ را بآن عمل در دوزخ یعنی در بہشت دوزخ کہ می درآرد او را بعمل می درآرد عمل علامت برآنست بعمل امر کردہ عمل بر حسب اقتضای اوست پس عمل برای چہ چیز فائدہ آن چیست چہ معنی دارد ۔ رواہ مالک الترمذی وابو داود ۔ وعن محمد اللہ بن عمرو رض قال خرج رسول اللہ ۔ گفت عبد اللہ بن عمرو بن العاص بیرون آمد یعنی از خانہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وفی یدیہ کتابان ۔ وحال آنکہ در ہر دو دست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو کتاب بود ۔ فقال ۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ اتدرون ما ہذان الکتابان ۔ آیا می دانید کہ چیست این دو کتاب چہ نوشتہ اند در ان اہل تاویل گویند کہ این تمثیل و تصویر و تعبیر ست از معنی بصورت و مبالغہ است در تحقیق آن و تیقن بدان تکلم چون فارغ شد خود نمود غیر خود ۔ تفہیم کند معنی دقیق خفی را بمشاہدہ سامع و نماید تصویر کند آنرا بصوت و اشارت کند بدان اشارت محسوس اگرچہ در خارج و عالم حس نباشد ۔ چون کشف کردہ شد بران حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حقیقت این امر مطلع شد بران چنانکہ شبہہ نماند و ان تمثیل و تصویر کہ معنی حاصل و قلب شریف را بچیزی گویا و روشن است و حال آنکہ در خارج کتابی نیست نوشتہ نہ و اہل باطن و ارباب کشف گویند کہ وجود کتاب حق ست و محمول بر حقیقت بی شائبہ مجاز و تاویل امام حجۃ الاسلام در کیمیای سعادت گفتہ کہ امتیاز خواص از عوام بدو چیز ست یکی بآنکہ آنچہ حاصل کردہ مر عامہ را از علوم کسب و تعلم حاصل میشود مر خواص را بی کسب و تعلم از تزکیہ و پاکی دل خواہد علیم حکیم و آنرا علم لدنی خواہند دیگر بآنکہ آنچہ عامہ در خواب بینند خواص آنرا در بیداری مشاہدہ نمایند و حکایات مشائخ در باب بسیار ست در کتاب الرؤیا بیاید انشاء اللہ تعالی و چون خواص امت را این حالت در تبعیت حاصل بود تکلیف سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم بلکہ ظاہر حدیث دلالت کند کہ صحابہ را آن دو کتاب بتفصیل نمودند لیکن مضمون آنچہ در نہاد بود انستند و مشائخ گفتہ اند ہر کرا این اعتقاد ندارد ایمان بحقیقت نبوت ندارد ۔ قلنا لا ۔ گفتیم ما و نہ یا ہیچ کس کہ چیست این دو کتاب ۔ یا رسول اللہ الا ان تخبرنا ۔ مگر آنکہ خبر دہی تو ما را و این التماس از حضرت نبی خبر دہد از ان ۔ فقال للذی فی یدہ الیمنی ۔ پس گفت آنحضرت علیہ السلام و نشان آن کتابی کہ در دست راست وی بود ۔ ہذا کتاب من رب العالمین ۔ این کتابیست از پروردگار جہانیان ۔ فیہ اسماء اہل الجنۃ واسماء آبائہم وقبائلہم ۔ در و کتابیست نامہای بہشتیان ست و نامہای پدران ایشان و نامہای قبیلہای ایشان بجہت تمیز شمم اجمل علی آخرہم ۔ پستر اجمال کردہ شدہ ست بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکہ عادت اہل حساب ست کہ بعد از تفصیل اعداد و ان آخر عدد مجمل نویسند کہ چندین شد ۔ فلا یزاد فیہم ۔ پس چون چندین مبالغہ در ضبط و تعیین کردہ شد زیادہ کردہ نمیشود و زیادتی دیگری کہ نوشتہ نشدہ ست در ایشان در آید ۔ ولا ینقص منہم ۔ و کم کردہ نمیشود از ایشان از نامہا کہ نوشتہ شدہ ست کسی بدرود ۔ ابدا ۔ ہمیشہ ۔ ثم قال للذی فی شمالہ ۔ پستر گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن کتاب را کہ در دست چپ وی بود ۔ ہذا کتاب من العالمین فیہ اسماء اہل النار واسماء آبائہم وقبائلہم ثم اجمل علی آخرہم فلا یزاد فیہم ولا ینقص منہم ابدا ۔ ترجمہ این عبارت از ترجمہ عبارت اول ظاہر شد ۔ فقال اصحابہ ففیم العمل ۔ پس گفتند یاران آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس برای چیست عمل ۔ یا رسول اللہ اگر امر قدر فارغ عنہ ۔ اگر بست امری کہ پرداختہ شدہ ست از وی ۔ فقال ۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب ایشان ۔ سددوا ۔ بگردانید عمل ہای خود را مستقیم بطریق حق ۔ وقاربوا ۔ و بجوئید قربت خدا را و طاعت کنید او را گفتہ اند اعتدال الطریق و بعضی گفتہ اند کہ قاربوا تاکید سددوا ست یعنی طلب کنید با عمال خود سداد و استقامت او میانہ روی کنید در عمل و دور نروید

و افراط و تفریط نکنید و در مجمع البحار گفتہ کہ طلب کنید سداد را یعنی صواب را و اعتدال را میان افراط و تفریط و اگر زمان عاجز آید قریب بآن کنید و بعضے روایات و قریب آمدہ یعنی نزدیک گردانید دیگر از اہل صالح حاصل آنکہ عمل کنید از قضا و قدر ذکر نکنید + فان خاتمۃ الجنۃ یختم لہ بعمل اہل الجنۃ + پس بدرستی کہ بہشتی ختم کردہ میشود مر او را بعمل بہشتیان + و ان عمل ای عمل + و اگرچہ عمل کند در مدت عمر ہر عملی کہ باشد نیک یا بد آخر ختم کار او بر عمل نیک بود + و ان صاحب النار یختم لہ بعمل اہل النار و ان عمل ای عمل + و دوزخی ختم کردہ میشود مر او را بعمل دوزخیان اگرچہ عمل کند در عمر ہر عملی کہ باشد + ثم قال اعملوا + پس از اشارت کرد پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم بدیہ + بہر دو دست خود و قول یعنی اشارت بسیار آید در احادیث این لفظ با یعنی بسیار واقع شدہ + قال بیدہ قال برأسہ قال برجلہ و جز آن + فنفذہما + پس انداخت ہر دو کتاب را از ہر دو دست پس گفت خود نفذ انداختن چیز را زود است بجانب پیش یا پس و اینجا تفسیر پس کردہ انداشارت باینکہ این امر است کہ پرداخت کردہ شدہ است از ان انداختہ شدہ است پس گفت + ثم قال + پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + فرغ ربکم من العباد + بپرداخت پروردگار شما از کار بندگان یعنی تمام کرد حکم الٰہی را + فریق فی الجنۃ و فریق فی السعیر + گروہی بہشت و گروہی دوزخ + رواہ الترمذی + وعن ابی خزامۃ + بکسر خای معجمہ و زای تا بعی ست حدیث او در ترقی ست ابو خزامہ صحابی دیگر ست حدیث او در نجیرقی ست کذا فی جامع الاصول + عن ابیہ + روایت میکند از پدرش + قال قلت + گفت گفتم + یا رسول اللہ ارایت رقی نسترقیہا + ای پیغمبر خدا خبر دہ ما را از حال افسونہائی کہ افسون میکنیم بآنہا و رقی بضم راء و فتح قاف جمع رقیہ بضم و سکون یعنی افسون + و دوا نستدادی بہ + و خبر دہ از دواہائی کہ تداوی میکنیم بآن + و تقاۃ نقیہا + و پناہ ہائی کہ پناہ میجوئیم بہ از ہر چیز میکنیم از آنہا بآن مثل سحر و زرہ و امثال آن + ہل ترد من قدر اللہ شیئا + آیا باز میگرداند ایشان ہا از قضا و قدر خدای تعالی چیزی را + قال + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + ہی من قدر اللہ + این چیز ہا نیز از جملہ قضا و قدر الٰہی اند اگر خواستہ ست تقدیر رفتہ کہ شفا بخشد و پناہ ہا اسباب آنہا را نیز خیر ہا گردانند و تقدیر منافات باسباب و شرائط ندارد و ہمہ داخل تقدیر ست تقدیر ہمہ را شامل ست و محیط ہمہ چیز را احاطۂ وی بیرون نرود + رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجۃ + وعن ابی ہریرۃ قال خرج علینا رسول اللہ + گفت ابو ہریرہ بیرون آمد از خانہ بر ما پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم و نحن نتنازع فی القدر + و ما بحث و نزاع میکردیم در مسئلۂ قضا و قدر کہ چون ست و چگونہ ست + فغضب حتی احمر وجہہ + پس خشم گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ سرخ شد روی مبارک وی + حتی کانما فقئ فی وجنتیہ حب الرمان + تا آنکہ گویا شکستہ شدہ ست در ہر گونہ دانہای انار + فقال ابہذا امرتم + پس گفت ایا باین تنازع امر کردہ شدہ اید شما + ام بہذا ارسلت الیکم + آیا باین فرستادہ شدہ ام من بسوی شما یعنی شما را امر بطاعت و عبادت کردہ اند و مرا برای ابلاغ آن بشما فرستادہ بحث کردن در قضا داخل آن نیست آن سر الٰہی ست و را بوی نگذارید و بعمل مشغول شوید بقضای وی راضی باشید + انما ہلک من کان قبلکم حین تنازعوا فی ہذا الامر + ہلاک نشدند کسانیکہ بودند پیش از شما مگر بنگامیکہ میکردند تنازع و بحث در شان قضا و قدر + عزمت علیکم عزمت علیکم + سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا واجب میگردانم بر شما + ان لا تنازعوا فیہ + کہ نزاع نہ کنید در این امر + رواہ الترمذی + روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی + و روی ابن ماجۃ نحوہ عن عمرو ابن شعیب عن ابیہ عن جدہ + و روایت کرد ابن ماجہ مانند آنرا از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش لیکن بنحوے دیگر میگوید کہ ہر دو حدیث

در معنی متحد باشند و در لفظ متغایر و در جای که لفظ و معنی هر دو موافق باشند مثل گویند چنانکه در مقدمه گذشت + وعن ابی موسی قال
سمعت رسول الله + گفت ابو موسی اشعری رضی الله عنه شنیدم پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم یقول + میگفت + ان الله تعالی خلق
آدم من قبضة + بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد آدم را از مشتی از خاک فی الصراح قبضة بالضم یکمشت از هر چیزی و بفتح نیز آمده و مراد اینجا
مشتی از خاک ست + قبضها من جمیع الارض + که گرفت آنرا از تمام زمین و هر موضع ای یعنی امر کرد ملک را بگرفتن آن + فجاء بنو آدم علی قدر الارض
+ پس آمدند اولاد آدم بر اندازه زمین و تفاوت اجزای آن مختلف صورت و سیرت + منهم الاحمر والابیض والاسود وبین ذلک + بعضی از ایشان
سرخ و بعضی سفید بعضی سیاه و بعضی میان سرخ و سفید و سیاه + والسهل والحزن + و بعضی نرم و بعضی درشت سهل بفتح سین و سکون ها و کسر آن هر چیز
مائل نرمی و زمین نرم ضد حزن بفتح و سکون زا میعنی درشت + والخبیث والطیب + و بعضی پلید بعضی پاک و ناخوش و خوش و خبیث از زمین شوره
که نروید و طیب ضد وی و این چهار از صفات باطنه ست چهار اول از ظاهره + رواه احمد والترمذی و ابو داود + وعن عبد الله بن عمرو
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله خلق خلقه فی ظلمة + بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد خلق خود را در تاریکی +
فالقی علیهم من نوره + پس بینداخت بر خلق از نور خود + فمن اصابه من ذلک النور + پس کسیکه رسید او را از ان نور + اهتدی + راه راست
یافت و رسید بمقام ایمان و طاعت + ومن اخطأه ضل + و کسی که نرسید او را از ان نور گمراه شد و نرسید بآن مقام + فلذلک اقول جف القلم علی علم الله
+ پس ازین جهت میگویم خشک شد قلم و گذشت تقدیر بر آنچه دانست خدا در ازل از احوال خلائق از هدایت و ضلالت + رواه احمد والترمذی +
گفته اند که مراد بخلق جن و انس ست احتمال دارد که مخصوص بانس باشد و مراد بظلمت آنچه مجبول اند بران از هواهای نفس و شهوات طبیعت که سبب
ضلال و هلاک ست مراد بنور مضاف بحق نوری که پیدا کرده وی سبحانه آن را از آیات بینه و حجج نیره منبثه در نفس و آفاق از دلائل عقلیه و نقلیه
و مراد باصابت آن نور اعتبار و انتفاع و استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس هر کرا خواست خدای تعالی که هدایت کند
و بآن نور و آیات مهتدی منتفع گردانید راه راست یافت و هر کرا نخواست که هدایت کند و محروم گردانید از ان نور گمراه شد چنانچه فرمود و من کان
میتا فاحییناه وجعلنا له نورا و فرمود افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس معلوم شد که هدایت و ضلالت بمشیت حق و تقدیر او ست
جل و علا اگر گفته شود که پیدا کردن خلق در ظلمت در چه وقت ست اگر مراد بآن وقت اخراج ذراری از ظهور بنی آدم ست پس آنجا خود همه مهتدی و نورانی
و همه اقرار کردند بربوبیت حق و اثر ضلالت هیچ ظاهر نشد و اگر وقت ولادت و خروج از بطون امهات ست همه منور بنور فطرت اند جوابش آنکه
در روز الست که اقرار کردند بربوبیت حق بعضی برغبت کردند و بعضی بکره از هیبت غلبه سطوت جلال حق پس آنها که برغبت کردند القا کرده
برایشان نور هدایت را و اصابت کرد بدان آنها و آنها که بکره کردند محروم ماندند از ان نور و مراد بفطرت که مولود اند بران تهیو و تمکن از اصابت حق ست
نزد نظر صحیح این منافات ندارد با وجود ظلمت نفس و طبیعت چه آدمی از حیثیت روحانیت متهیی شد و هدایت ست و از حیثیت نفسانیت متهیی شد ضلالت و بعد از
وصول بسعد بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق و هدایت حق و القای نور و ترجیح جانب روحانیت ست از حضرت وی اگر آن نشد محکوم نفس اماره و مغمور در ظلمت
ضلالت ماند و سابقا معلوم شد که سابقه ورای فطرت ست این حدیث اشاره بسابقه تقدیر علم و ارادت آلهی ست و با حدیث فطرت منافات ندارد فافهم بتوفیق الله
وعن انس رضی الله عنه + قال کان رسول الله + گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکثر ان یقول + بسیار میکرد گفتن این قول را + یا مقلب القلوب

ثبت قلبی علی دینک ۔ ای گرداننده دلها از حالی بحالی ثابت دار دل مرا بر دین خود بطاعت خود ۔ و از خاصیت قلب مذکر است تشریف خود کرده و حقیقت طی و عکاری
است ۔ نبی صلی اللہ علیہ وسلم مواظبت دعا بدین دعا بجہت تعلیم امت و بجہت آنکہ مقصود اصلی تعلیمیہ و تلقینیہ امت است بطریق فرض و کفایت والا معصوم
گفت ۔ فقلت یا نبی اللہ آمنا بک ۔ ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ایمان آوردیم ما بتو ۔ و بجا چیزہا کہ آوردی تو آنرا ۔ فہل تخاف
علینا ۔ پس آیا می ترسی تو بر ما زوال دین و ایمان را و تطرق نقص و نقصان بر ان کہ این جا میگفتی ۔ قال نعم ۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری
مبتر سم بر شما ۔ ان القلوب بین اصبعین من اصابع اللہ ۔ زیرا کہ دلہا در تصرف قدرت الٰہی ست ۔ یقلبہا کیف یشاء ۔ میگرداند دلہا را چنانکہ میخواہد ۔
رواہ الترمذی و ابن ماجۃ ۔ وعن ابی موسیٰ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل القلب و حال مثال او در تقلب و گشتن از
حالی بحالی ۔ کریشہ بارش فلاۃ ۔ مانند پری ست در زمین پشت کہ یقلبہا الریاح ظہرا لبطن ۔ میگرداند آن پر را باد وہا تحقیقا ۔ میگرداند ظاہر آنرا
بجانب باطن و بعکس آن و ہا را خاطر و حوادث کہ بقضاء و قدر الٰہی عارض دل میشوند میگرداند ۔ رواہ احمد ۔ وعن علی قال قال رسول اللہ ۔
روایت ست از علی مرتضی رضی اللہ عنہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یومن عبد حتی یومن باربع ۔ ایمان نمی آرد مومن ہیچ بندہ تا آنکہ ایمان نیارد بچہار خصلت ۔ یشہد ان لا الٰہ الا اللہ و انی رسول اللہ ۔ خصلت اول اہل ایمان آن ست کہ گواہی دہد بزبان کہ او ان بوحدانیت
اللہ تعالیٰ و بپیغمبری من باین طریق کہ بعثتنی بالحق ۔ برانگیختہ و فرستادہ ہست مرا اللہ تعالیٰ بجانب ہمگان خلق بحق ۔ و یومن بالموت ۔ و ہم ایمان آورد بمرگ
بمرت یعنی بفنای دنیا و ہلاک ہمہ اجزای مرا و آنست کہ اعتقاد کند کہ موت بحکم پروردگار تعالیٰ ست بطبیعت فساد مزاج یا مراد عمل ست بمقتضای
ایمان بموت ۔ و البعث بعد الموت ۔ سوم ایمان آوردن آنست کہ بگمانم حق تعالیٰ بندگان را زندہ گرداند ایشانرا بعد از مردن ۔ و یومن بالقدر ۔
جہارم ایمان آوردن بتقدیر الٰہی در ازل ہمہ کائنات را از جواہر و اعراض و ذوات و صفات ۔ بتقدیر کردہ و تعیین نموده ہست ۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب ۔
وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صنفان من امتی لیس لہما فی الاسلام نصیب القدریۃ والمرجئۃ ۔ دو قسم اند
از امت من کہ نیست مر ایشانرا در دین مسلمانی نصیبی آن دو گروہ اند یکی قدریہ دیگری مرجیہ ۔ رواہ الترمذی قال ہذا حدیث غریب ۔ مرجیہ بفتح
ازار جا و بعضی تاخیر ست ترک ہمزہ نیز لغتی ست طائفہ کہ قائلند باینکہ ایمان قول مجمل ست تسمیہ ایشان باین نام بجہت مؤخر گردانیدن ایشان عمل را و اکثر بر انند کہ مرجیہ نام فرقہ جبریہ ست کہ گویند بندہ را فعلی نیست و او را فعل و عمل اختیاری در ان صلوٰۃ و نسبت فعل بوی نیز نسبت فعل
بجمادات ست چنانکہ گویند آسیا گفت جوی روان شد ایشانرا مجبرہ نیز گویند و اما قدریہ منسوب اند بقدر بجہت انکار ایشان آن نزد اہل سنت کہ
بندہ خالق افعال خود ست مستقل ست در کار خود و سابقہ قضاء و قدر نیست ۔ قدریہ در اصل بمعنی فرقہ اند کہ منکر قضاء و قدر اند بجہت مشاکلت بمعنی فعل و در
سکون بائے نسبت بسوی ایشان بجہت تغیر کہ بکسر و فتح دال ست ۔ و در ہمہ اقسام قدریہ جبریہ خواہد بجہت آنکہ عمل را در حقیقت ایمان داخل
نمیدانند و بندہ را خالق افعال نمیگویند این غلط ست بر اکابر اہل سنت و جماعت ایمان را بعبارت از تصدیق و اقرار دانند و عمل را سبب کمال ایمان ۔ قول
بلا عمل مذہب ایشان نیز سط ست میان جبر و قدر ۔ لیکن ایمان جبریہ بر ایمان مرجیہ بدانکہ این جبریت لوازم آن صریح اند در تکفیر قدریہ و مرجیہ لیکن مرجیہ آنست کہ
مساہلت نمایند در تکفیر اہل ہوا کہ بدرجۂ اول رسند زیرا کہ ایشان اعتقاد کفر نمیکنند و راضی نیستند بدان بلکہ بتاویل میگویند از کفر خود نمیکنند
میکنند بکتاب و سنت و بدل مجہود مینمایند در اصابت حق ۔ لیکن خطا کردند و نیافتند آنرا و فرق ست میان لزوم کفر و التزام آن ۔ قول فاضل از علمای

همین بست و احتیاط هم درین بست و نهی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبله هر چه در شان ایشان واقع شده بست از انچه ضلالت دارد بر کفر از باب تجرد و تشدد و مبالغه و تضلیل بست و در صحت این حدیث نیز تردد بعضی از علماء هست و الله اعلم * و عن ابن عمر * رضی الله عنهما * قال سمعت رسول الله * گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم پیغمبر خدارا * صلی الله علیه وسلم بقول * می گفت * یکون فی امتی * میباشد در بست من * خسف و مسخ * خسف فرو بردن زمین و مسخ تحویل صورتی بصورتی دیگر بتر از ان * و ذلک فی المکذبین بالقدر * و آن خسف و مسخ و تکذیب و انکار کنندگان قدر بست از اینجا معلوم شد که قدریه نام ایشانست که منکر قدر اند زانکه ثبت قدر اند چنانکه ایشان بامیگویند که این نام مناسب تر و اولی تر بست خذلهم الله * رواه ابو داود و روی الترمذی نحوه * و از حدیث معلوم گردد که درین امت نیز خسف و مسخ واقع شدنی بست چنانکه در ام سابقه و تحقیق وارد شده بست حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکه در باب ملاحم از کتاب فتن بیاید بعض گفته اند که مراد آنست که درین امت خسف و مسخ واقع شد درین فرقه واقع میشد و الله اعلم * و عنه * و هم از ابن عمر بست * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القدریة مجوس هذه الامة * فرقه قدریه که انکار قدر میکنند و میگویند که بنده خالق افعال خود بست مجوس این امت اند یعنی حال اعتقاد ایشان در ملت اسلام مثل حال اعتقاد مجوس بست که قائل اند بتعدد آله و اثبات میکنند دو قادر را یزدان اهرمن میگویند یکی خالق خیر دیگری خالق شر بعض علماء راه مبالغه رفته و گفته اند که حال ایشان بدتر از حال مجوس بست که اثبات شرکای الی غیر النهایة میکنند * ان مرضوا فلا تعودوهم * اگر بیمار شوند عیادت نکنید ایشانرا * و ان ماتوا فلا تشهدوا * و اگر بمیرند حاضر نشوید ایشانرا یعنی نماز نکنید بر جنازه ایشان یعنی رعایت نکنید در باب ایشان در حقوق اسلام در حالت حیات و نه بعد از ممات * رواه احمد و ابو داود * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجالسوا اهل القدر * هم نشینی نکنید با اهل قدر * و لا تفاتحوهم * و حکم نسازید ایشانرا مشتق از فتح یعنی حکم چنانکه در آیه کریمه ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق آمده حاکم را فاتح گویند و در تفسیر فتاح که از اسماء حسنای الهی بست گفته اند که گشاینده ابواب رزق و رحمت بر بندگان و حاکم میان ایشان و بعض گفته اند که مراد بمفاتحت ایشان ابتداء مجادله و مناظره بست با ایشان و بحث و نزاع در اعتقاد تا باعث بر اثارت شک و شبهه نگردد و ازینجا معلوم گردد که سلامت در سد باب مجادله و مباحثه بست با اهل بدع متعصبه که ضرر میکنند در اعتقاد و همین اند که مراد نهی از ابتدای کلام و مباسطت با ایشان باشد ازین معنی انسب بست بقول حضرت لا تجالسوا و اشد و اغلظ بست و ترک مصاحبت و اختیار مجانبت خصوصا از بحث مجادل قیل و قال * رواه ابو داود * و عن عائشة * رضی الله عنها * قالت قال رسول الله * گفت عائشه رضی گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ستة * شش کس اند که لعنت کرده ام من ایشانرا * لعنهم الله * لعنت کند ایشانرا خدا تعالی پس این جمله و حمایه بست یا چون گفت لعنت کرده ام ایشانرا گویا کسی پرسید چرا لعنت کرده ای ایشانرا جواب داد که لعنت کرده بست ایشانرا خدا و پیغمبر چنین گویند عرب را اهل عربیت استینناف گویند * و کل نبی یجاب * و هر پیغمبر قبول کرده شده بست * و عالم این جمله العلامی بست که ذکر کرده شده بجهت تاکید تقریر لعنت بر ایشان * الزائد فی کتاب الله * یکی از ان شش کس آنکس بست که زیاده کننده بست بر کتاب خدا یعنی در آورده در وی چیزی که نیست از ان یا تحریف کننده لفظ یا معنی او را چنانکه اهل کتاب کردند پس مراد بکتاب الله جنس آن باشد از قرآن و غیره گفته اند که تواند که مراد بکتاب الله حکم الله باشد و اراده حکم از کتاب بست شائع چنانکه گذشت یعنی فرض و حد بست * و المکذب بالقدر الله * و دوم از ان شش کس تکذیب کننده بتقدیر الهی بست تعالی شانه و انکار کننده آنرا چنانچه قدریه کنند * و المتسلط بالجبروت * سوم تسلط و قهر و غلبه نماینده بر مردم بتعظیم و تکبر * لیعز من اذل الله * تا گردن

وارجمند گرداند کسی کہ خوار گردانیدہ است او را خدای تعالیٰ + ویذل من اعزہ اللہ + وخوار و بیقدر گرداند کسی را کہ عزیز گردانیدہ است او را خدای تعالیٰ
مراد ظلمہ سلاطین و امرای جور اند کہ بہوای نفس و غلبۂ قہر ان خود کافران فاسقان را بجاہای ایشان عزیز و ارجمند و مسلمانان صالحان را ذلیل گردانند
+ واستحل لہ حرم اللہ + چہارم استحلال کنندۂ حرم خدا را کہ آنرا بہتر از آنچہ خدا حرام گردانیدہ است از ریش بیرون کند یا حرم خدا را در زمین اہل گوید
یکسر حاو تحلل کسی بکند در زمین حرم چیزی کہ حرام ساختہ حق تعالیٰ در آن شوخی کار کردن و درخت بریدن مانند آن و در بعض نسخ حرم اللہ بلفظ تثنیہ ضبط
کردہ اند جمع حرمۃ اللہ یعنی حلال گرداند چیزہا کہ حرام ساختہ است و تورپشتی گفتہ کہ این تصحیف ست از کسی کہ نیست او را معرفت در دین علم یعنی روایت آن
صحیح نیست بقیاس خود این چنین پنداشتہ است واللہ اعلم + واستحل من عترتی ما حرم اللہ + پنجم حلال گردانندۂ آنچہ حرام گردانیدہ است خدا در حق عترت من
و عترت من اہل بیت و قرابت من اند و اہل قرابت من چیزہا کہ حرام گردانیدہ است خدای تعالیٰ کردن آن با ایشان چنانکہ ایذا و ترک تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان اگرچہ استحلال حرام مطلقا خواہ از
حرم خدای تعالیٰ و تقدس و عترت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت ست لیکن در اینجا بشیوہ و سخت تر ست
پس تخصیص بجہت زیادت اہتمام و تاکید در تحریم و مبالغہ در وصیت باشد از جہت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت و طیبی گفتہ
کہ من در من عترتی بیانیہ ست یعنی آنکہ ازدواج و قرابت من چیزی از محرمات را استحلال نماید عتاب و عقاب او بیشتر ست کہ با وجود شرف
فرزندی و قرابت من ارتکاب محرمات کند چنانکہ در بنا بسای مطہرۂ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واقع شدہ کہ ہر کہ از شما ای زنان پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم فاحشہ آشکاری کند عذاب بر وی دو چند گردد و در اینجا تنبیہ ست مر شرفا و سادات را کہ گرد محرمات نگردند و معصیت نورزند و تمسک جویند
سیادت و قرابت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نمایند و بدان مغرور نشوند + بیت + شرمی از روی خوب خویش بدار + کہ بدان روی کار نتوانی کرد
کنی + عجب جمیل و جلیلی عجب ملیح و جمیلی + ولی چہ سود کہ قدر جمال خویش ندانی + والتارک لسنتی + ششم از ان شش کس کہ لعنت کردہ ایشان را خدا
و رسول خدا ترک کنندۂ سنت من ست از ارتکاب کنندۂ بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف و استہانت قلت مبالات ست کفر ست
و لعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تکاسل بود معصیت و لعنت محمول بر زجر و شدت و دوری از مقام قرب و عزت ست و اگر احیانا
ترک شود معصیت بنود و مثل ہمین تفصیل ست در استحلال محرمات مانند آن باللہ التوفیق + رواہ البیہقی فی المدخل و رزین فی کتابہ + و روایت
کرد این حدیث را بیہقی در مدخل کہ نام کتاب اوست و رزین در کتاب خود + وعن مطر بن عکامس + رضی اللہ عنہ بضم عین
و تخفیف کاف و کسر میم و بسین مہملہ و مر او را صحبت ست معدود و در کوفیین ہمین یک حدیث دارد و بس و بعض گفتہ اند کہ شناختہ نشدہ است
او را صحبت و اللہ اعلم + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قضی اللہ لعبد ان یموت بارض + چون حکم و تقدیر کند خدای تعالیٰ مر بندۂ را از
از بندگان را کہ بمیرد در زمینی از زمینہا + جعل لہ الیہا حاجۃ + بگرداند خدای تعالیٰ مر آن بندۂ را سببی آن زمین جای حاجتی و کاری تا بسبب آن کار و آن حاجت

در آن زمین برود و بمیرد + بیت + زکویش میروم با صد ہزاران محنت و زاری + نمیدانم کہ روزی میدہد آنجا اجل مارا + رواہ احمد و الترمذی +
وعن عائشۃ قالت قلت + روایت ست از عائشہ گفت گفتم + یا رسول اللہ ذراری المؤمنین + اطفال مسلمانان کہ مردہ اند
بیت حال ایشان بہشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت ست چنانکہ بیاری جمع بریت + قال ہم آباءہم + فرمود ذراری در رنج و اند بنیغ حکم
پدران خود اند و در بہشت اند با ایشان + قلت + پس گفتم + یا رسول اللہ بلا عمل فی عمل بہشت میرند یعنی ایشان عمل خیر نکردہ اند چون در بہشت

میرود + وقال + وفرمود + اعملوا علی ما کانوا اعاملین + خدارا با تربیت چیزی که بود مردم را در ازل بر عمل کنندگان آن از اشارت بقضا و قدر ست چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که مهمل و بهشت چگونه روند فرمود تعجب مکن بچه طفال را اگرچه بالفعل عملی نیست شاید که در علم الهی عمل باشد و تقدیر بروی خبین رفته + قلت + گفتم + فذراری المشرکین + پس طفال مشرکان را حکم ایشان چیست + قال هم آبائهم + فرمود ایشان نیز از پدران خود اند حکم ایشان دارند + قلت بلا عمل قال الله اعلم بما کانوا عاملین + کلام در نمیقام سابقا گذشته ست فتذکر + رواه ابو داود +

وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله وسلم الوائدة والموودة فی النار + وائده زن گورکننده فرزند خود یا زنده گذارنده کنار را زنان میکنند وموودة دختر کی گور کرده شده + رواه ابو داود + واشکال درین حدیث آنست که وائد صحیح ست بودن او در آتش از جهت کفر شان اما موودة که طفل ست بیچ گناه نکرده که کفر نورزیده چگونه در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطرب شده اند بتوجیهات متعدده یکی آنکه موودة را جهت آن در آتش ست که از اطفال مشرکین ست و در قدرت او در دفع بحکم تفضل قدرت چنانکه در احادیث دیگر آمده ست پس این اعتبار صاحب مصابیح این حدیث را در باب موودة آنها که قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل میکنند این حدیث را بآنکه مراد بوائدة اریه ست و موودة مادر ست یعنی الموودة تعاز یرانکه گور میکند اطفال او را با مادر و بعض گفته اند که ورود این حدیث در عادة خاص ست بهر که کرده این حکم از عالم غیب ست و غیبه آنرا بران قیاس نتوان کرد و حق تعالی حکم میکند در بندگان خود بهر چه میخواهد هیچ مخلوق را نرسد که آن موودة بحد بلوغ رسیده کفر ورزیده باشد و بالجمله چیزی درین باب ثابت نشده چنانکه جزم بدان توان کرد مذهب صحیح همان توقف ست والله اعلم +

الفصل الثالث + عن ابی الدرداء + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عزوجل فرغ الی کل عبد من خلقه من خمس + بدرستی که خدا تعالی فارغ شده منتهی شده تقدیر او بسوی هر بنده که از مخلوقات اوست از پنج چیز وچون فراغ محال ست بر حق عزوجل مراد بیان عدم تبدیل و تغییر تقدیر ازست وفی الصراح فراغ بر داشتن از کاری پس زبان بیان آن پنج چیز کرد بقول خود + من اجله وعمله ومضجعه واثره ورزقه + یعنی فارغ شد از اجل هر بنده تعیین کرده که مدت عمروی چندست و فارغ شد از عمل هر بنده که چه کارها خواهد کرد نیک یا بد و فارغ شد از مضجع هر بنده بفتح جیم در اصل لغت جای پهلو نهادن است و مراد اینجا سکون ست و مراد باثره حرکت یعنی جمیع حرکات و سکنات بندگان مقدر ست از اول یا مراد بمضجع مکان موت و باثر حرکت او در حالت حیات یا مضجع بمعنی اشارت ست باقامت و اثر کدمبنی نشان پاست بر روی زمین اشارت بمسافت مراد و برزق هر چه بنده رسد از منافع و مرافق + رواه احمد + وعن عائشة + رضی الله عنها + قالت ست رسول الله + گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بقول + میگفت + من تکلم فی شیئ من القدر + کسیکه سخن کند بحث کند در چیزی از مسائل احکام قضا و قدر + سئل عنه یوم القیمة + پرسیده شود از سخن خود در قیامت + ومن لم یتکلم فیه لم یسأل عنه + وکسیکه سخن نکند در آن پرسیده نشود از او در قیامت + رواه ابن ماجه + یعنی نشاید خوض کردن در مسئله قضا و قدر یعنی بحث و تکلم کردن در افعال بندگان که آیا بقضا و قدر الهی ست یا نه و در ثواب و عقاب بر آن اگر بر پیش حساب و قیامت پس بهتر آنست که ایمان بران بیاورند و سکوت بدان ورزند و بعمل مشغول باشند کوشش کنند که فائده از + رواه ابن ماجه + وعن ابن الدیلمی قال روایت از ابن دیلمی از تابعین ست گفت + اتیت ابی بن کعب فقلت له + آمدم نزد ابی بن کعب از علمای صحابه از جانب ایشان بود پس گفتم مراو را + وقع فی نفسی شیئ من القدر + بتحقیق افتاد و نزل سمن چیزی از شک و شبهه از روی اندک که بقضا و قدر ست امر و نهی چیست و ثواب عقاب چه اشارت کرد بقول خود فی نفسی آن از قبیل وسوسه حکایت نفس بود

فرمائی پس بیاموزی بخوان مرا از احادیث آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا سخنی بگو از پیش خود و لعل الله ان یدیه من قبلی شاید که خدای تعالی بدهد آن شک و شبه را از دل من فقال پس گفت ابی بن کعب سخنی که از آنکه گرو شبه مرا و استبعاد مرا تقدیب و مواخذه پروردگار تعالی بندگان را و بیان کرده وی جل وعلا مالک الملک علی الاطلاق است و همه مملوک اویند میکند هر چه میخواهد و هر تصرف که مالک را مالک دهد میکند ظلم نباشد

بگفت یعنی الله عزوجل عذاب اهل سموات و اهل ارضه اگر آنست که خدای تعالی عذاب میکرد تمامه آسمانیان و زمینیان را عذبهم وهو غیر ظالم لهم عذاب میکرد و میرسانید او را که عذاب کند ایشان را و حال آنکه وی تعالی غیر ظالم کننده است مر ایشان را و لو رحمهم کانت رحمته خیرا لهم من اعمالهم و اگر رحمت میکرد ایشان را بهتر و سودمندتر مر ایشان را از عملهای ایشان پیشتر اشارت کرد که ایمان بقدر و تسلیم کائنات عموما و دوا حوال نفس آدمی خصوصا از واجبات است و برابری نمیکند با وی هیچ عملی از اعمال اگرچه بسی عظیم باشد بیرون از قدرت بشر و شرط است مر درآمدن بهشت را و گفت و لو انفقت مثل احد ذهبا فی سبیل الله و اگر خرج کنی مانند کوه احد طلا در راه خدا ما قبله الله منک حتی تؤمن بالقدر و قبول نمیکند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان نیاری بقضا و قدر و تعلم ان ما اصابک لم یکن لیخطیک و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا نبود مر ترا که بگذرد از تو و نرسد ترا و ان ما اخطاک لم یکن لیصیبک و بدانی که آنچه گذشته است از تو و نرسیده است بتو نبود مر ترا پس چون چیزی بر سد بتو نگوئی که بسبب و کوشش من رسید و چون نرسد نگوئی که اگر سعی میکردم میرسید و باید که بدانی که رسیدن و نارسیدن همه بقضا و قدر الهی است تعالی شانه و لو مت علی غیر هذا دخلت النار و اگر فرضا بمیری بر غیر این حال اعتقاد و ایمان بقدر هر آینه در آئی آتش دوزخ را قال ثم اتیت عبد الله بن مسعود فگفت ابن الدیلمی پس آمدم عبد الله بن مسعود را که از خصوصان آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود و در شان او فرموده است که راضی شدم برای است بهر چه وی راضی است فقال مثل ذلک پس گفت ابن مسعود مانند این سخن که ابی بن کعب گفته بود فقال ثم اتیت حذیفة بن الیمان گفت پس آمدم حذیفه بن الیمان را که صاحب سر رسول صلی الله علیه وسلم بود فقال مثل ذلک پس گفت حذیفه نیز مانند همان سخن ثم اتیت زید بن ثابت پس آمدم زید بن ثابت را که نیز از عظما و علمای صحابه بود فحدثنی عن النبی پس حدیث کرد زید بن ثابت مرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مثل ذلک مانند آن رواه احمد وابو داود و ابن ماجة از اینجا معلوم شد که این حدیث پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم که ابی بن کعب و ابن مسعود و حذیفه اسناد و نکردند و رفع آن بحضرت صلی الله علیه وسلم نمودند زید بن ثابت رفع نمود وعن نافع ان رجلا اتی ابن عمر روایت است از نافع که مولای ابن عمر است و ثقه کثیر الحدیث ثبت و جلیل است و بعض گفته اند که از عرب است که مردی آمد ابن عمر را رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد ابن عمر را که ان فلانا یقرئ علیک السلام فلان کس نام مردی بود که مذهب قدر پیدا کرده بود و این بدعت را در میان آورده بود فمیخواند بر تو سلام یعنی ترا سلام میرساند و لفظ عربی بهمین است که میگویند فلان خواند یزید فلانا یا بر فلان سلام مرا و همان است که میخواند بر تو سلام چه هرگاه خواند بروی سلام وی نیز میخواند بر تو سلام پس را است می آید که خواند یا و را سلام فقال پس گفت ابن عمر انه بلغنی انه قد احدث بتحقیق شان این است که رسیده است بمن که مر او احداث نموده و پیدا کرده است و در دین چیزی را که نبود است یعنی تکذیب بقدر و انکار آن و بیان کان حدیثا پس اگر است که تحقیق احداث کرده است فلا اقرئه منی السلام پس نخواند آن را از جانب من سلام و فانی سمعت رسول الله پس بتحقیق که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت

یکون فی امتی و میباشد در امت من و اوفی نبذہ الامامۃ و بگفت میباشد در ین امت لشک اوی است که این لفظ فرموده یا آن بخسف و مسخ او قذف فی اہل القدر و در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اہل قدر یعنی آنها که منکر اند آنرا و از ینجا معلوم شد که ظہور این بدعت حدوث این مذہب در اواخر زمان صحابہ بود رضوان اللہ علیہم اجمعین رواہ الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجۃ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب بتحقیق این عبارت و جمع کردن میان این صفات در حدیث در مقدمہ بیین شدہ است و عن علی رضی اللہ عنہ قال سالت خدیجۃ رضی اللہ عنہا روایت است از امیر المومنین علی گفت پرسید خدیجہ النبی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم عن ولدین ماتا فی الجاہلیۃ از دو فرزند از غیر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ مردند او در جاہلیت کہ حال آنہا چیست بہشت اند یا دوزخ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی النار آن ہر دو فرزند در آتش دوزخ اند فقال گفت علی رضی اللہ عنہ فلما رای الکراہۃ فی وجہہ ما قال پس ہرگاہ کہ دید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اثر ناخوشی را در روی خدیجہ گفت او روایت ما کنا لہا الا بفضتہا اگر نہ بینی تو مکان آن دو فرزند را و حقارت و خواری و دوری از نظر رحمت الٰہی تعالی ہر آئینہ دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان الفضتہا بہا امداد از حجت اشباع کسرہ بیزار روایت است و این سینہ بچندین راہ حدیث بسیار آمد قالت گفت خدیجہ یا رسول اللہ فولدی منک پس فرزند من کہ از تو شد در حال او چیست و آن عبد اللہ بود کہ او را طیب و طاہر لقب است بجہت ولادت او در میان ظہور دین اسلام قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن فرزند تو کہ از من بود فی الجنۃ و در بہشت است ثم قال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان الذین ماتوا من ابنائہم و اولادہم فی الجنۃ بدرستی کہ مسلمانان از فرزندان ایشان در بہشت اند و ان المشرکین و اولادہم فی النار و بدرستی کہ کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند ثم قرا رسول اللہ پس بخواند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از جہت استشہاد بر آنکہ اولاد تابع پدر اند تا بآوران و از برای رفع توہم خدیجہ کہ خیال کردہ بود کہ چون وی مسلمان شدہ است فرزندان وی ہمراہ وی بہشت خواہند بود این آیت را کہ والذین آمنوا و اتبعتہم ذریتہم و آن کسانیکہ ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان بایمان آخر آیتی است کہ الحقنا بہم ذریتہم بپیوست کردیم با ایشان ذریت ایشان را رواہ احمد و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ علیہ وسلم لما خلق اللہ آدم مسح ظہرہ ہرگاہ کہ پیدا کرد خدا تعالی آدم را بمالید بید قدرت پشت او را یا امر کرد فرشتہ موکل را بر ارحام کہ بمالید فسقط من ظہرہ کل نسمۃ ہو خالقہا من ذریتہ الی یوم القیامۃ پس بیرون افتاد از پشت آدم ہر آدمی نسمہ و نسمہ نفخ فون و سین مردم ہو خالقہا من ذریتہ الی یوم القیامۃ کہ خدا تعالی پیدا کنندہ او ست از اولاد آدم تا روز قیامت بہین طریق کہ در ینجا تولد و تناسل خواہد بود و ذرا ذر و ذیات از پشت بنی آدم ہر آمدند و چون ہمہ از پشت آدم بود نسبت بوی داد و فعل بین عینی کل انسان منہم و گرداند میان دو چشم ہر آدمی از ین آدمیان و وبیصا من نور ربہ یقال وبص البرق بصیصا و وبوبا و بکسر و ہمزہ صاد و مہملہ درخشش شعاع عرضہم علی آدم پرسید عرض کرد و امود ایشان را بر آدم و نقال پس گفت آدم ای رب ای پروردگار من ہو لاء کیستند این کسان قال در تنک گفت پروردگار تعالی ایشان اولاد تو اند فرای رجلا منہم پس دید آدم مردی از ایشان فاعجبہ بعیص ما بین عینیہ پس خوش آمد آدم را لمعان درخشش کہ میان دو چشم آن مرد بود فقال ای رب من ہذا پس گفت آدم ای پروردگار من کیست این مرد قال داؤد گفت پروردگار تعالی این داؤد پیغمبر است پدید شدہ نمانا کہ از خوش آمدن بریق میان دو چشم داؤد آدم را از ہر ناید کہ بریق وی اکمل و اجمل و ازید و اتم باشد شاید کہ در ینجا آنی باشد کہ در چشم آدم آخر اخوب نمود ذالک لیقین است کہ نور و لمعان سعید رسل میشیہ

و تمامتر و کامل تر خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی نیست پقال ای رب کم جعلت عمره پس گفت آدم پروردگار را چند گردانیده عمر او را قال ستین سنة گفت پروردگار گردانیده ام عمر او را شصت سال قال فاتی چون آدم داود علیها السلام را خوش نمود و دلالة و داود محبت پیدا شد گفت آدم رب زده من عمری اربعین سنة ای پروردگار من افزون کن مر او را از عمر من چهل سال تا عمر وی هم صد سال باشد قال سول الله گفت پیغمبر جزا صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم الا اربعین سنة پس هرگاه که گذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقی ماند و عمر آدم درازترین مشهور است هزار سال بود جاءه ملک الموت آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند فقال آدم اولم یبق من عمری اربعون سنة آیا باقی نمانده است از عمر من چهل سال فقال بلی گفت ملک الموت بآدم اولم تعطها ابنک داود آیا نداده ای تو ان چهل سال را که بقیه عمر تست پسر ترا که او داود است فجحد آدم فجحدت ذریته پس منکر شد آدم پس منکر شدند اولاد او و پیدا شد میان ایشان نیز انکار و نسی آدم و نسوا ذوا موش کرد آدم نبی الله و موش کردند اولاد او و از انجا گفته اند فاکل من الشجرة پس خورد از ان شجره فنسیت ذریته پس فراموش کرد ذریت او و فخطات ذریته پس خطا کرد ذریت او و خطاء آدم انه اجتهد که شجره را بعین عمل کرد و خطا کردند ذریت او و خطا بایشان راه یافت یعنی این سه صفت انکار و نسیان و خطا از اصل آدم بود در اولاد او از انجا سرایت کرده رواه الترمذی ماند انکه گفته اند که انکار اینچه واقع است از وی علیه السلام چون بوجود آمد که کذب است جواب میگوییم که صدور این انکار بحکم جبلت و طبیعت بود که پیدا میکند خدای تعالی آنرا در اشراز حرص عمر تر و پیری و کبر سن چنانکه در حدیث شیب ابن آدم و تشیب فیه خصلتان حب المال و طول العمر نه بقصد و اختیار و بعضی از احکام جبلت و اقتضا باقی میگذارند از ان منزه نیستند و قد حقق ذلک فی موضعه و الله اعلم و عن ابی الدرداء و عن النبی و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلق الله آدم حین خلقه پیدا کرد خدای تعالی آدم را هنگامیکه پیدا کرد او را بضرب کتفه الیمنی پس زد حق تعالی بدست قدرت خود بر دوش راست او پس بیرون آورد از دوش او ذریت راکه میزندشانه راست آدم را فاخرج ذریة بیضاء پس بیرون آورد ذریت سفید را کانهم الذر مانند مور گویا ایشان مور چها خرد اند و در بعض نسخ کانهم الذر واقع شده بضم دال جمع ذرة بمعنی مور و ازید در بین تقدیر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه بحکم کرده بر تقدیر اول پیوان مقدار است و ضرب کتفه الیسری و زد شانه چپ او را فاخرج ذریة سوداء پس بیرون آورد ذریت سیاه کانهم الحمم گویا ایشان انگشتان اند در سیاهی فقال للذی فی یمینه پس گفت مر آن گروه راکه در جانب راست بودند الی الجنة اگر خطاب بآن کرده است یعنی کلام اینچنین شود که بروید بسوی بهشت و اگر خطاب بملائکه است که سخنی از حال این گروه بایشان میگوید معنی این بود که این گروه میروند بسوی جنت یا بر پدیگر بسوی این گروه را ولا ابالی و باک ندارم از ان که ایشانرا حواله بجنت کردم پیش از صدور عمل ها که متصرف مطلق ام هر چه میخواهم میکنم و قال للذی فی کفه و در بعض نسخ فی کفه الیسری الی النار و گفت مر آن گروه را که در کف چپ او بود بسوی آتش و زخ دوید و لا ابالی رواه احمد و عن ابی نضرة بفتح نون و سکون ضاد معجمه نام او منذر بن مالک تابعی ثقه کثیر الحدیث است سنته سبع و مائة ان رجالا من اصحاب النبی مر روایت است از ابی نضرة که مروی از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم انقال له ابو عبد الله گفته میشود او را ابو عبد الله و دخل علیه اصحابه و در آمدند بر وی یاران او و هو مریض و او بیمار پرسی میکردند او را و هو یبکی و حال آنکه او میگریست فقالوا له چرا میگریی پس گفتند یاران او مر او را چه چیز میگریاند ترا الم تکن سول الله آیا نگفته است ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خذ من شاربک ثم اقره حتی تلقانی بگیر از موی بروت خود و دست کوتاه کن آنرا ثم افره حتی تلقانی پس بگذار بر قرار خود آنرا تا بهین حال دور از کن دوا تا بهین حال باش بران تا آنکه ملاقات کنی مرا پیش آمی مرا چون

یاد بہشت یاد جای دیگر از مواقف عرصات یعنی چرا میگری و حال آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ترا بشارت بملاقات خود و داده و بدار قرار اسلام
نبرده و قال علی گفت ابو عبد اللہ آری گفته و بشارت داده است و لکنی سمعت رسول اللہ و لیکن من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
یقول میگفت ان اللہ عز و جل تبض بیمینہ قبضۃ و بدستیکہ حق تعالیٰ گرفت بدست راست قدرت خود مشتی یعنی جماعۃ از آدمیان را و اخری
بالید الاخری و گرفت جماعۃ دیگر را بدست دیگر و قال و گفت ہذہ لہذہ و ہذہ لہذہ و این قبضہ و این جماعۃ کہ در دست راست اند مر ایشان را راست بینی
بہشت را و این جماعۃ دیگر کہ در دست چپ اند مر دوزخ را ست و لا ابالی و باک ندارم و لا ادری فی ای القبضتین انا صائر و نمی یابم و نمیدانم کہ در کدام
یکی ازین دو قبضہ ام من یعنی اگرچہ بشارتی از حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وسلم بسلامت ایمان و در آمدن بہشت یافتہ ام اما بر روزگار تعالیٰ نیاز
و قادر و مطلق ہر چہ خواہد بکند و گفتہ کہ می در آرم مر بہشت ہر کرا خواہم و می انگنم مر دوزخ ہر کرا خواہم و باک ندارم و نیکو سر انمیرسد کہ بگوید کہ چرا کردی
این فعل را و ذل نمیرود و موجب گریہ نیست یعنی از عز فاگفتہ اند کہ اگرچہ بمقتضای صدق وعدہ و بشارت شارع امنی و اطمینانی حاصل میشود و لیکن
خوف لا ابالی از ساحت سینہ پاک بیرون نمی نہد و بر ین حال مبتنی است نمی صحابہ با وجود بشارت بہ بالیت گذاردن و بالیت گذاردی گفتہ اند کی گفتہ ای کاش من
گوسفند بودمی تا مر اذبح کردندی و بخوردندی و بیرون انگندندی و دیگری گفتہ ای کاش من گیاہی بودمی خاک بودمی این را تفسیر ریانی است کہ
در رسالۂ تسلیۃ المصاب کرده شده است رواہ احمد و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی و روایت است از ابن عباس از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال اخذ اللہ
المیثاق من ظہر آدم گرفت خدا میثاق عہد را از پشت آدم بنعمان و ہو یوم عرفات و او نام و است نزدیک بعرفات ریسان مکہ و طائف و است مر او را بالفتح
راوی تفصیل کرد نعمان را گفت یعنی عرفہ از جہت قرب جوار آن و او از عرفات فاخرج من صلبہ کل ذریۃ ذرأہا پس بیرون آورد حق تعالیٰ از پشت او
آدم ہر ذریتی را کہ پیدا کرد و آنرا فنشرہم بین یدیہ پس پراگندہ ایشان را پیش آدم کالذر مانند مورچہا خرد فکلمہم قبلا پس تکلم کرد با ایشان
روبرو قبیل بضمتین یعنی مواجہۃ و روبرو و قال الست بربکم گفت پروردگار شما آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری ہستی تو پروردگار ما شہدنا گواہی دادیم
بر بوبیت تو و سخن کردن این در اینجا مثل سخن کردن ملک سلیمان است او ہو علی کل شئ قدیر ان یقولوا یوم القیمۃ انا کنا عن ہذا غافلین تا نگویند روز قیامت بدرستیکہ ما بودیم از
غافلی و او تقولوا انما اشرک اباؤنا من قبل یا نگویند روز قیامت کہ شرک نیاوردند مگر پدران ما پیش از ما و کنا ذریۃ من بعدہم و بودیم ما ذریت
بعد ایشان فتہلکنا بما فعل المبطلون را فاہلاک کنی ما بآنچہ کردند باطلان آیا پس ہلاک میکنی ما را بکردار اہل باطلت و این اشارت
عذر نشنودن است کہ فطرت بتوحید آلہی بر ہر احدی از ذریت واقع شده و پیغمبران با خبار صادقہ خبر دادند و ہر فرقہ از امم
خاذلان گویند کہ این یاد دادن عہد است برای غافلان و بیخبران بود و الا ہوشمندان بیدار دل ہنوز بگوش ہوش آن سوال نجواب نیوشیدہ
بیت است از زلل ہمچنان شان گوش ملفر یاد تا لوا بلی در خروش علی بن سہل اصفہانی را گفتند کہ روز بلی را یاد داری گفت چنان
یاد دارم کہ گوئی دیروز بود پیر ہری قدس سرہ گوید کہ درین سخن نقص ست صوفی را دی و فراچہ بود آن روز را ہنوز شب در نیامده و صوفی
در ہمان روز ست انتہی از محققان گویند کہ در عالم آلہ ماضی و مستقبل نبود آنجا ہمہ حال است لیس عند اللہ صباح و لا مساء بیت است آنکہ از حق
نیست غافل کیفش ماضی و مستقبلش حال ست و بس و سرور انبیا صلوات اللہ علیہ وسلامہ فرمود موسی را می بینم کہ با نعلین و بزرانفشانی اسرائیل
بہ مجمع می آید و بحقیقت در ہمان زمان می بیند کہ موسی در حیات خودی آمد نہ آنکہ از ماضی خبر یابد و این کلام را بحقیقت و بر تفاوت خود نگرند

وعن ابی بن کعب ۔ انصاری است حاضر شد عتبہ اولی را و بدر را کاتب وحی و اقرء صحابہ بعقب بسیار القراء آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
مامور شد کہ سورہ لم یکن الذین کفروا بروی بخواند بسیاری از صحابہ تابعین ازوی روایت وارند رضی اللہ عنہ واحوال او بسیاری از موضع
نذکور است ۔ فی قول اللہ ۔ روایت است از ابی بن کعب و تفسیر قول خدا عز وجل واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظہورہم ذریتہم و این تفسیر را
اگرچہ ابی بن کعب از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نکردہ و لیکن در حکم مرفوع است چہ باشال این اخبار بی سماع از سید ابرار صلی اللہ علیہ وسلم
ممکن نباشد چنانکہ در تتمہ مذکور گذشت ۔ قال ۔ گفت ابی ابن کعب مجسم فرا جمع آورد پروردگار ایشان را فجعلہم انواعا ۔ پس خواست کہ بگرداند
ایشان را اصناف پس گردانید ظہور ہم را پشت صورت بخشید ایشان را فاستنطقہم پس گویا گردانید ایشان را و متکلم ۔ پس سخن کرد ایشان را
قبلا قبلا یعنی پیش از پیش گرفت ایشان عہد و پیمان را و اشہدہم علی انفسہم و گواہ گردانید ایشان را بر نفسہای ایشان الست بربکم
گفت آیا نیستم من پروردگار شما ۔ قالوا بلی ۔ گفتند آری تو پروردگار مائی ۔ قال فانی اشہد علیکم السموات السبع والارضین السبع ۔ گفت پروردگار
پس بدرستی کہ من گواہ میگیرم بر شما ہفت آسمان و ہفت زمین را و اشہد علیکم بابکم آدم ۔ و گواہ میگیرم بشما پدر شما آدم است تا مگر نگویند
کنا عن ہذا غافلین ۔ یعنی این شہادت و اقرار را بر ایشان بجہت آن گرفتہ اند اول اینست بسبب دلائل عقلیہ و ثانی بعث رسل کہ یاد دہند ایشان را خطابات
سمعیہ ۔ ان یقولوا یوم القیمۃ لم نعلم ۔ تا مگر نگویند روز قیامت انا کنا عن ہذا غافلین ۔ یا بگویند ما پدران ما بودیم ما را بقضیہ عمل آنا الا غیری ۔ یا اینکہ پدرستی و راستی کہ شان اینست کہ نیست ہیچ معبود
بحق جز من و لازم است غیر ربوبیت پروردگار جز من و لازم نگردانیدن شریک مرا و بدرستی کہ فرستادہ ام بسوی شما پیغمبران خود را یذکرونکم عہدی و میثاقی کہ دہند بشما عہد مرا و پیمان مرا و انزل علیکم کتبی و فرود آرم بر شما کتابہای خود را قالوا شہدنا ۔ مگر
گفتند ایشان گواہی دادیم ما باین کہ تو پروردگار مائی و معبود مائی ۔ لا رب لنا غیرک و لا الہ لنا غیرک ۔ نیست پروردگار ما را جز تو و نیست معبود ما را جز تو
فاقر وا بذلک ۔ پس اقرار کردند بآن ۔ و رفع علیہم آدم ۔ و برداشتہ شد و مشرف و مطلع گردانیدہ شد بر ایشان آدم علیہ السلام ۔ ینظر الیہم ۔
در حالیکہ نگاہ میکند بجانب ایشان ۔ فرای الغنی والفقیر ۔ پس دید آدم توانگر را و محتاج را ۔ وحسن الصورۃ ودون ذلک ۔ و دید نیکو صورت را
و پایان تر و کمتر از ان و نیکو صورتی یعنی ہمہ یکسان نیافت بعض غنی و بعض فقیر و بعض خوبصورت و بعض بدصورت و جز آن مختلف
در اشکال صفات و احوال ۔ فقال ۔ پس گفت ۔ رب لو سویت بین عبادک ۔ پس گفت آدم ای پروردگار من چرا برابر نکردی میان ایشان تا نگہ
ہمہ بندگان تو را صحیح بنا گہ یعنی ہمہ یکسان نیافت یکی مقبول و آن مردود و محبوب ۔ قال انی احببت ان اشکر ۔ گفت پروردگار تعالی از محبت آن سوست
نکردم ۔ یعنی کہ من دوست میدارم کہ شکر کردہ شوم ۔ اگر ہمہ را یکسان بر یک حال و بر یک صفت می آفریدی حقیقت شکر بوجود نیامدی و در ہر یکے
چیزی نہادہ ام کہ دیگری نیست در چون و ریا باید تا شکر گویند مثلا در فقر قوی و فراغ و قدرت و سلامت از آفات ہست کہ در غنی نیست و ہکذا ۔
وری الانبیاء کہم مثل السرج علیہم النور ۔ و در آورد پیغمبران را و سیان ذریت خود مانند چراغہا کہ تابد بر ایشان روشنی ۔ خصوا بمیثاق آخر
فی الرسالۃ والنبوۃ ۔ مخصوص گردانیدہ شدند پیغمبران بعہد و پیمان دیگر زیادہ بر عہد الوہیت و ربوبیت در رسالت و نبوت تا حق نماد او کنند و
از عہدہ آن بیرون برآیند باحکام و شرائع و احکام الٰہی بخلق برسانند ۔ از ینجا معلوم شد کہ در میان نبوت و رسالت فرقی ہست چنانکہ در کتب
کلامیہ مذکور ہست ۔ و بموجب ۔ و باین عہد رسالت و نبوت بکمال ہست در قول حق ۔ تبارک و تعالی ۔ و اذ اخذنا من النبیین میثاقہم ۔ و چون گرفتیم

ما که پروردگار جهانیانیم از پیغمبران پیمان ایشان را در رسالت و نبوت ۱۲ الی قوله ۱۲ تا قول وی تعالی ۱۲ وعیسی بن مریم ۱۲ تمام این آیت اینچنین است وَاَذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّيْنَ مِيْثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوْحٍ وَاِبْرَاهِيْمَ وَمُوْسٰى وَعِيْسَى بْنِ مَرْيَمَ ۱۲ کان فی تلک الارواح ۱۲ بود عیسی بن مریم در میان ارواح آن ذریات نه در میان اجسام ایشان چون بر عیسی علیه السلام روحانیت غالب بود موسی بروح القدس بود او را مصور بجسم نساخت و هم در میان ارواح گذاشت ۱۲ فارسله الی مریم ۱۲ پس فرستاد حق تعالی عیسی را که روح بود در میان ارواح بسوی مریم ۱۲ علیها السلام فحدث عن ابی انه دخل من فیها ۱۲ پس حدیث کرده شده از ابی بن کعب که عیسی در آمد در مریم از راه دهان وی ۱۲ رواه احمد ۱۲ وعن ابی الدرداء رضی الله قال بینما نحن عند رسول الله ۱۲ گفت ابو الدرداء در اثنای آنکه بودیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تذاکر ما یکون ۱۲ مذاکره و گفتگو میکردیم چیزی را که پیدا میشود و حادث میگردد یعنی میگفتیم که مسابقه قضا و قدر است یا از سر نو پیدا میشود فی الآن سابقه از پنجا ظاهر میشود که مذاکره قضا که نه بطریق نزاع و جدال بود و ممنوع نیست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را از ان منع نکرد و زجر ننمود بلکه جواب داد و تسلیم کرد از قال رسول الله ۱۲ ناگاه جواب داد و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که اینچه مقتضی و مقدر است و انچه مقدر است قطعا متغیر نمیگردد و ذکر کرد و مثالی ازان و ان خلق مردم است بضم خا یعنی سیرت باطن و که قابل زوال و تغیر نیست بخلاف خلق وی بالفتح خا یعنی صورت ظاهر که متغیر میشود بحسب ظاهر پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۱۲ اذا اسمعتم بجبل زال عن مکانه فصدقوه ۱۲ چون بشنوید کوهی را که بجنبید و دور شد از جای خود پس تصدیق کنید و باور دارید آنرا که ممکن است ۱۲ واذا اسمعتم برجل قد تغیر عن خلقه ۱۲ و چون بشنوید مردی را که متغیر شد و جدا شد از خوی و خصلت خود ۱۲ فلا تصدقوا به پس تصدیق مکنید بدان و باور ندارید آنرا ۱۲ فانه یصیر الی ما جبل علیه ۱۲ زیرا که بدرستی آن مردی گردد و باز می آید بسوی صفتی که مجبول و مخلوق شده است بران صفت و مقدر گشته بروی پس آنکه او را کیس و دانا و زیرک آفریده اند و تقدیر الهی بران رفته که چنین باشد هرگز احمق و نادان و گول نمیگردد و برعکس نیز نه و اما آنکه در ظاهر بحسب عادت یا مصاحبت و مخالطت دانا و زیرک نماید و بعوارض و حوادث گول نماید ان نادان نگاه گردد و گول است که بعوارض و ریاضت و تجربه دانا صفت شود آن نه ازین قبیل است سخن و ران کس است که مجبول و مخلوق بر خلقی افتاده و قضا و قدر الهی در حق وی چنین رفته این قسم هرگز تغیر و تبدیل پذیرنبود در ریاضت مجاهدت و سعی و طلب و ران قسم دیگر نیز بود که در آن رواه احمد ۱۲ وعن ام سلمة ۱۲ رضی الله عنها ۱۲ قالت ۱۲ در روایت است از ام سلمه که گفت ۱۲ یا رسول الله الرجل یصیب الذنب فی کل عام مرة ۱۲ همیشه بستی او که میرسد تا در هر سال در دی ۱۲ من الشاة المسنة التی اکلت ۱۲ ازان گوسفند ۱۲ هر دو را که خورده بود وی یعنی در خبر ۱۲ قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۱۲ ما اصابنی شیء منها ۱۲ نرسید مرا چیزی از رد و ازان گوسفند ۱۲ الا وهو مکتوب علی ۱۲ مگر آن چیز نوشته شده و تقدیر کرده شده بر من ۱۲ واوهم فی طینته ۱۲ و مال آنرا دهم در طینت خود بود کنایت است از تقدیر ازلی طینت بمعنی پاره گل و خلقت و جبلت آدمی چون ام سلمه تکلم بظاهر مجاز کرد و نسبت حدوث و رد بگوسفند ۱۲ هر دو را کرد حضرت صلی الله علیه وسلم او را بحقیقت برد و فرمود که اینهمه بتقدیر الهی است که در ازل رفته ۱۲ رواه ابن ماجة ۱۲

باب اثبات عذاب القبر

چون قومی از مبتدعه اهل هوا که اکثر معتزله و بعض روافض باشند انکار کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشهوره که قدر مشترک ان بحد تواتر رسیده و ان را دریافته است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بثبوت آن و اعتقاد بدان مؤلف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا و ذکر کند احادیث وارده در ین باب و عذاب مشتق است از

عذب بمعنی منع و منع نیز آنکہ منع میکند و باز میدارد و تخصیص از مخالفت امر و نہی یا مشتق است از عذاب بمعنی خس و خاشاک کہ در آب افتد و پنہانکہ افتادن خس و خاشاک آب را کدورتیہ گرداند عذاب نیز عیش شخص را منغص و مکدر سازد و بعض گویند مشتق از عذب است بمعنی آب شیرین و عذاب شخص دشمن و بدخواہ او را شیرین نماید و باین علاقہ عذاب نام کردند مر او را بقبر عالم دونخ است کہ واسطہ است میان دنیا و آخرت و تعلق دارد بہر دو نہ آن کوی کہ مردہ و دہ کو کنند چہ بسا مردگان کہ در آب غرق شوند و در آتش سوختہ گردند و در شکم جانوران تحلیل روند الا آخر روی از ان کہ آنرا جزو اصلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند بتقدیر و تدبیر پروردگار تعالی و تقدس بقدرت خود آنرا نگاہ دارد و ہیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر خواہد ہم بدان جزو روح را متعلق سازد و جانی بخشد و عذاب کند و نعمت دہد پروردگار تعالی بر ہمہ چیز قادر است و کسیکہ در عجائب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاہ کند و بدید بصیرت در ان نگرد ہیچ چیز را از عجائب و غرائب منکر نگردد **بیت** کہ ہر چہ خواہد بر و حکم نیست ۔ کہ پدید و پنہان نیز و ش یکیست ۔ و در تصدیق عذاب قبر و امثال آن مقامات ہست اصح و اسلم و اوثق آنست کہ ایمان بیارند کہ ملائکہ و مار و اژدم گزندہ ایشان کہ در احادیث واقع شدہ است ہمہ بحکم واقع موجود اند نہ محض مثال و خیال و انگہ ما نہ بینیم و نہ در یابیم در وجود آن زیان ندارد زیرا کہ عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید و آنرا چشمی دیگر است کہ بآن توان دید و اگر بچشم سر نمایند بآن نیز توان دید و نمی بینی کہ جبرئیل نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام حق میگذارانید و صحابہ در مجالس ہمیشہ می بودند و نمی دیدند و بدان ایمان می آوردند و اگر در بخاری دست نگہ ایمان بہ ازین یابد کہ دجال نور ایمان در دل در آرد و سینہ بآن نور کشادہ شود دیگر ہیچ مشکل نیست حق تعالی از خیر گی متعلل تیرگی فلسفہ نگاہ دارد و اللہ اعلم و اختلاف کردہ اند کہ عذاب در قبر بر زندہ گردانیدن میت است یا در مقابلہ داشتن روح با وی یا بنوعی دیگر کہ پروردگار تعالی خواہد و ما را بدریافت کنہ حقیقت آن راہ نباشد و حق آنست کہ با حیاست چنانکہ ظاہر احادیث و اں است بران و نیز گفتہ اند کہ حیات را و تمام بدن و آرند چنانکہ در دنیا بود و با جزوی از اجزای وی متعلق سازند حکیمی کہ از علمای شافعیہ است گفتہ است کہ اگر این قول صحیح ست بہتر و مناسب بدان از اول آدمی نباشد کہ بنوع حیات و محل ادراک است و اگر ہمین قدر بدانند کہ پروردگار تعالی در مردہ حالتی پیدا کند کہ بدان چیزی از الم و راحت دریابد و رفتہ و صحیح کفایت ست و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال **الفصل الاول عن البراء** ابن عازب صحابی است اول مشاہد او خندق است و پیش از ان صغیر شمر دند او را حاضر شد احد را و غزا کرد ہمراہ آنحضرت پانزدہ غزوہ را و نزول کرد کوفہ را و فتح کرد ری را و حاضر بود با علی رض و جمل و صفین و نہروان رضی اللہ عنہ و عن النبی ۔ و روایت میکند از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشہد ان لا الہ الا اللہ و ان محمدا رسول اللہ ۔ فرمود مسلمان در وقتیکہ پرسیدہ شود در قبر گواہی میدہد بالوہیت حق و رسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم فذلک قولہ ۔ پس آن گواہی دادن مراد است بقول خدای تعالی کہ فرمودہ است یثبت اللہ الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوۃ الدنیا و فی الآخرۃ ۔ ثابت و برجای میدارد خدای تعالی مومنان را بالقول ثابت در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت و منان بر قول ثابت کہ دین آیت واقع شدہ است مراد بآن قرار و ثبات در جواب سوالی است کہ مومن در قبر پرسیدہ میشود کہ کیست پروردگار تو کیست پیغمبر تو چیست دین تو و شہادتین جواب از ہر سہ چیز است چہ دین اسلام همین است ۔ و فی روایۃ ۔ و در روایتی دیگر لفظ حدیث اینچنین آمدہ است کہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال فی مرد این آیت کہ یثبت اللہ الذین امنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر ۔ فرود آمدہ است در شان عذاب قبر بمقال او سن یک گفتہ میشود مر او را کہ کیست پروردگار تو بمقول ربی اللہ ۔ پس میگوید پروردگار من خدا است ۔ و نبی محمد

پیغمبر من محمد است صلی الله علیه وسلم متفق علیه * لفظ مصابیح چنین است از قبیل نه من ربک ما دینک من نبیک چون گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو
چیست دین تو و کیست پیغمبر تو فیقول ربی الله ودینی الاسلام ونبیی محمد پس میگوید پروردگار من خدا است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است
صلی الله علیه وسلم و این لفظ اتم و اظهر است * وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره * بدرستی که
بنده چون نهاده شود در گور خود * وتولی عنه اصحابه * و روی بگردانند از وی یاران وی * انه لیسمع قرع نعالهم * بدرستی که وی بتحقیق میشنود کوفتن نعال
اصحاب یعنی آواز پاهای ایشان را که بر زمین میروند * اتاه ملکان * می آیند او را دو فرشته * فیقعدانه * پس می نشانند آن دو فرشته او را * فیقولان
ما کنت تقول فی هذا الرجل * پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در حق این مرد * لمحمد * یعنی هذا الرجل که میگویند آنحضرت را میخواهند صلی الله علیه وسلم
و اشارت بهذا با آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا از جهت شهرت امر و حضور او ست در اذهان ما اگرچه غائب است یا باحضار ذات شریف وی است
در عیان بایطریق که در قبر مثالی از حضرت وی صلی الله علیه وسلم حاضر ساخته باشند تا بمشاهده جمال جان افزای او عقدهٔ اشکال که در کار افتاده
گشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلگشای او روشن گردد و درینجا بشارتیست مر مشتاقان غمزده را که اگر بامید این شادی جان دهند و زنده
بگور روند جای آن دارد * شعر * در ظلمت فراق تو گر جان دهیم چه غم * غم نیست اگر ز ماه رخت پرتوی فتد * شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد
تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد * فاما المؤمن فیقول * اما مومن که مصدق فضل و کمال و دلدادهٔ حسن و جمال اوست میگوید * اشهد انه عبد الله ورسوله *
گواهی میدهم و بدل و جان میگویم که وی بندهٔ خاص خدا و فرستادهٔ برحق اوست * فیقال له انظر الی مقعدک من النار * پس گفته میشود مر مومن را
که نگاه کن بجای نشست خود از آتش دوزخ که برای تو آماده و ساخته بودند * قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة * بتحقیق بدل کرده است برای تو
خدای تعالی بجای نشست تو که در دوزخ بود جای نشستنی در بهشت * فیراهما جمیعا * پس می بیند آن مومن هر دو جای را که از دوزخ است و بهشت و حکمت
در نمودن هر دو جای آنست که فرح و سرور وی بیفزاید یکی بجهت خلاص شدن از بلیهٔ دوزخ و دیگر اختصاص یافتن بعطیهٔ بهشت و کافر را حال بر عکس
این خواهد بود * واما المنافق والکافر فیقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل * منافق و کافر پس گفته میشود هر یک را چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم * فیقول لا ادری * پس میگوید منافق و کافر نمیدانم و در دنیا هم * کنت اقول ما یقول الناس * بودم من که میگفتم در شان وی آنچه میگفتند
مردم و در دنیا نفهمیدم حقیقت حال را * فیقال له لا دریت ولا تلیت * پس گفته میشود مر او را دریافتی تو بعقل خود و نخواندی تو قرآن را یا تبعیت نکردی اهل حق را
واصل تلیت تلوت بود و او را بیا بدل کردند و در تحقیق میت وجوه بسیار است که در شرح آنرا ذکر کرده ایم * ویضرب بمطارق من حدید * و زده میشود
هر یکی از منافق و کافر بمطارق از آهن و مطارق جمع مطرقه بکسر میم و سکون طا خایسک آهنگران * ضربة * زدنی عظیم شدید * فیصیح صیحة یسمعها من یلیه
غیر الثقلین * پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی که میشنود آنرا که نزدیک اوست جز آدمیان و پریان که ایشان از آن نمی شنوانند تا قاعدهٔ ابتلاء و تکلیف بجای
ماند و ایمان بغیب باشد و ضروری و عیانی نگردد و نیز تا موجب انقطاع سلسلهٔ معیشت نگردد و ثقلین نام جن و انس است و ثقل بفتحتین در اصل رخت
مسافر و حشم وی و هر چیز نفیس مصون را نیز گویند چنانکه فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی کذا فی القاموس * متفق علیه ولفظه للبخاری *
این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند ولیکن لفظ وی مر بخاری راست * تنبیه * در احادیث صحیحه آنچه مذکور شده همین نجات مومن و
عذاب کافر و منافق است و انحال مومن مطیع نیز پیدا بود و ذکر نشده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذابی هست یا نیست پس گفته اند که حکم مومن فاسق

کہ در جواب شریک و من مطیع است نہ در شمار است و فتح باب بہشت و امثال آن یاد نہا نیز شریک باشد یا مادر تبہ کنند یا تواند کہ نوعی از عذاب نیز کنند مگر آنکہ فاسقی باشد کہ خواستہ است خدا مغفرت او را واللہ اعلم **وعن عبید اللہ بن عمر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیہ مقعدہ بالغداۃ والعشی ان کان من اہل الجنۃ فمن اہل الجنۃ وان کان من اہل النار فمن اہل النار یقال ہذا مقعدک حتی یبعثک اللہ الیہ یوم القیمۃ متفق علیہ

وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا ان یہودیۃ دخلت علیہا روایت است از عائشہ کہ یہودی نبی در آمد پروی فذکرت عذاب القبر پس گفت آن زن قضیۂ عذاب قبر را فقالت لہا اعاذک اللہ من عذاب القبر پس گفت آن زن یہودیہ عائشہ را رضی اللہ عنہا پناہ دہد ترا خدا تعالی از عذاب قبر و چون عائشہ رضی اللہ عنہا قضیۂ عذاب قبر را نداشت بود و ہنام آزا ہرگز نشنیدہ حیران ماند و غریب پنداشت آزا فسالت عائشۃ رسول اللہ پس پرسید عائشہ پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن عذاب القبر از عذاب قبر کہ آیا مردہ را عذاب قبر میباشد فقال نعم عذاب القبر حق پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری عذاب قبر حق و ثابت است قالت عائشۃ فما رایت رسول اللہ گفت عائشہ پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بعد ازین حکایت صلی الصلوٰۃ الا تعوذ بالله من عذاب القبر کہ گزارد ہیچ نمازی را مگر آنکہ استعاذہ کرد و پناہ جست بخدا از عذاب قبر احتمال دارد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز پیش از گفتن یہودیہ عذاب قبر را امید نیست وحی بدان نیامدہ بود پس ازان وحی آمد کہ عذاب قبر میباشد پس بعائشہ خبر داد کہ عذاب قبر حق ست و استعاذہ ازوی بعد از نماز ورد خود ساخت از برای تعلیم امت یا معلوم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و لیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن یہودیہ اتفاق افتاد یا تعوذ نیز میکرد و عائشہ ازان خبر دار نبود و بعد از پرسیدن وی بخبر کردن تنبیہ و تذکیر کند او را و این اولی و اظہر احتمالات ست واللہ اعلم **متفق علیہ وعن زید بن ثابت** الانصاری مدنی کاتب وحی از اجلۂ صحابہ قائم بفرائض چون ہجرت کرد آنحضرت یازدہ سالہ بود و صغیر بود شہد احدا و ما بعدہا و روایت کرد از وی بسیار و حاضر شد احد را و سائر مشاہد را کہ بعد از وی بود وی مخیر یکی از ان کسانست کہ جمع کردند قرآن را در زمان ابوبکر رضی اللہ عنہ و نقل کرد و در صحف در زمان عثمان رض قال بنیا رسول اللہ گفت زید بن ثابت در اثنای آنکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی حائط لبنی النجار بود در بوستانی مر بنی نجار را کہ قبیلہ ایست از انصار علی بغلۃ لہ سوار بر بستری کہ مر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بود و نحن معہ و بودیم ما با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فحادت بنا گاہ بر سید و خم گردانید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از پشت خود حید بفتح مہملہ خمیدن و میل کردن مذکاوت ثقیلہ پس نزدیک بود کہ بیندازد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بزمین و اذا اقبر ستۃ او خمسۃ و ناگاہ قبرہا بود در استخوانش پانیج فقال من یعرف اصحاب ہذہ الاقبر پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ می شناسد صاحبان این قبرہا را کہ دفن شدہ اند در ان فقال رجل انا گفت مردی کہ من می شناسم فقال فمتی ماتوا پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بگو کہ کی مردہ اند و در گذر امز مان ما ز عالم رفتہ اند فقال فی الشرک گفت در زمان شرک مردہ اند شرک بود و اند فقال پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ان ہذہ الامۃ تبتلی فی قبورہا این امت یعنی گروہ آدمیان مبتلا ساختہ میشوند در آزمایش کردہ میشوند در گورہای خود

قولوا ان لا تدفنوا پس اگر نہ بود ترس ملاحظہ آنکہ گویند شما مردہای خود را سرد کردن بر نہفتند از عالم لہ بعوت اللہ الیہم یعنی ہر آئینہ دعا
سیکردم خدا تعالی را کہ بشنوانم شما را سخن عذاب القبر الذی اسمع منہ چیزی از عذاب قبر کہ می شنوم من ازان یعنی اگر بشنوید شما آواز عذاب
دیگر مردہای خود را گویا نمی نماید در خیال شما می آید کہ عذاب قبر چنانکہ در شرح عنوان گفتہ شد مرتوف ہر دفن کردن نیست و خدا تعالی
اگر خواہد عذاب بمیکند مردہ را اگرچہ پادشاہ و صحرا باشد و شکم ہا می درندگان نیز ازو پر کردہ شدہ اند و مومنان بدفن اموات ترک آن از ایشان بحکمت این
ترسیدہ چنانچہ پیش دارد دو جہ کردہ اند از برای اشکال کہ چند وجہ یکی آنکہ مراد آنست کہ اگر بشنوید عذاب قبر را خوفی و دہشتی عارض بشنوید شما را کہ
بیہوش شما را عقل بگیرد و قوت دفن میت و دفن نمی ماند چنانکہ در بیان ناشندیدن تلقین صحیحہ میت را گذشت کہ اگر بشنوند کار خانہ معیشت معطل
و منقطع گردد پس ترک دفن نہ از جہت خوف عذاب است بلکہ بسبب زوال عقل و پریدن ہوش است دیگر آنکہ اگر بشنوید عذاب مردہا را دہشتے
حاصل بگیرد و شما را از مشاہدہ اموات بجہ یکہ نزدیک نمی توانید آمد بایشان تا تحمیہ و تکفین کنید و دفن نمایید وجہ دیگر آنکہ طبائع زندگان متحمل
بر پوشیدن عیب مردہای خود و در تعریت نیز مردمان کردہ اند کہ زکوا موتاکم یا خیر مقابر محل حضور و موم و اجتماع ایشانست پس در صحراہای
بعید بیفتند تا کسی آنجا نرود و نشنود عذاب ایشان را مطلع گردد و بر عیبہای ایشان و اللہ اعلم ثم اقبل علینا بوجہہ فقال مے پس توجہ آورد بسوی
ما بسخنہ صلی اللہ علیہ وسلم بیاری مبارکی خود پس گفت تعوذوا باللہ من عذاب النار پناہ جوئید بخدا از عذاب آتش قالوا نعوذ باللہ قالوا گفتند صحابہ نعوذ
باللہ من عذاب النار پناہ میجوئیم بخدا از عذاب آتش قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تعوذوا باللہ من عذاب القبر پناہ جوئید بخدا از
عذاب قبر قالوا گفتند صحابہ نعوذ باللہ من عذاب القبر پناہ میجوئیم بخدا از عذاب قبر قال فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تعوذوا باللہ
من الفتن ما ظہر منہا و ما بطن منہا پناہ جوئید بخدا از فتنہا آنچہ ظاہر شدہ است ازین فتنہا و آنچہ پوشیدہ است ازین فتنہا قالوا گفتند صحابہ نعوذ باللہ من الفتن ما ظہر منہا و ما بطن قال فرمود
تعوذوا باللہ من فتنۃ الدجال پناہ جوئید بخدا از فتنۂ دجال قالوا گفتند صحابہ نعوذ باللہ من فتنۃ الدجال رواہ مسلم

الفصل الثانی

عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اقبلت الحمۃ ماکان اسود از اقبلت آماس ماکان سوداء از زغان چون گوگرد شود و بیاید اصل او نرم شدہ
در صورت آدمی سیاہ رنگ کبود چشم سیاہی رنگ یا خود آن است بحقیقت چہ سیاہی و دہشتی دہد ہشتی مبہا شد کہ در رنگہای دیگر نمیبینند یا کنایہ ست
از قبح منظر و شناعت صورت اما کبودی چشم مراد بدان تیرہ تیرہ نگاہ کردن و چشم گرداندن از خشم چنانکہ در شدت خشم بر گردد
و سیاہی پوشیدہ شود و نمیدہی نماید بعض گفتہ اند کہ عرب دشمن را کبود چشمی ازان وصف کنند کہ روم دشمنان عرب اند و ایشان کبود چشم میباشند
یقال لا صدہ اللہ المکروہ للآخر انکر چنگفت میشود و نام کردہ میشود مکروہی ازان دو فرشتہ انکر بفتح کاف و دیگر را نکیر بمعنی ناآشنا و موحش اند
مشتق از نکرت ضد معرفت و ظاہر آنست کہ نکیر نام و شخص ہست کہ بر صورت مثل حافظ آید بدلیل گفتہ اند کہ نام او گویا وہ است و بر کدام
ازین دو گروہ را نام ہست و نیز گفتہ اند کہ نکیر نام فرشتگان خاصیاست فرشتگان طیعان را نام بشیر و بشیر ہست و اللہ اعلم فیقولان
ما کنت تقول فی ہذا الرجل پس میگویند آن دو فرشتہ چہ میگفتی تو در شان این مرد میقول پس میگوید بست در جواب این سوال ہو عبد اللہ و رسولہ
دی بندہ خدا ست و فرستادہ او و اشہد ان لا الہ الا اللہ و ان محمدا عبدہ و رسولہ میقولان تو کنا نعلم انک تقول ہذا پس میگویند ان دو فرشتہ

بتحقیق بودیم اگر میدانستیم کہ تو میگوئی این جواب دادن یعنی سوال ایمان و ناصیہ حال تو چہ بودیم ثم یفسح لہ فی قبرہ سبعون ذراعا فی سبعین
پس کشادہ کردہ میشود مر میت را در قبرش ہفتاد گز در ہفتاد گز کنایت است از وسعت و مبالغہ در ان نہ عدد معین و ثم نور لہ فیہ پس روشن کردہ میشود مر میت را در قبرش ثم یقال لہ نم پس گفتہ میشود میت را خواب بہ استراحت کن فیقول ارجع الی اہلی فاخبرہم پس میگوید میت باز گردم و
بروم بسوی اہل خانہ خود پس خبر دہم ایشان را ازین حال فیقال نم کنوم تشبیہ نخوردی در شر عروسی راجعی یا بردوی بیند کہ میگوید کاشکی بروم و کسان خود را بینم
و حال خوش خود را بایشان بنمایم فیقولان نم کنوم تشبیہ نخوردی در شر عروسی راجعی یا بردوی بیند کہ میگوید کاشکی بروم و کسان خود را بینم
مردمان ہر دو را گویند الذی ایوقولہ الا احب اہلہ الیہ آن عروس کہ بیدار میکند او را مگر محبوب ترین اہل خانہ وی نزدوی چہ بیدار کردن او دشوار است و بر
از ہر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد و میتواند ہر کس بیدار کردن او را مگر محبوب ترین اہل خانہ وی نزدوی چہ بیدار کردن او دشوار است و بر
او را خدا یتعالی از ین خوابگاہ وی وان کان منافقا فان کان منافقا فان او اگر باشد میت منافق و کافر میگوید سمعت الناس یقولون قولا فقلت شنیدم من
مردم را کہ میگویند سخنی را و حق این مرد یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فقلت شلہ پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکذیب و انکار کردم او را فلا ادری
و نمی دانم حال را فیقولان قد کنا نعلم انک تقول ذلک پس میگویند فرشتگان بتحقیق بودیم ما کہ میدانستیم کہ تو میگوئی آنرا یعنی نشان کفر
در روی تو یافتہ بودیم فیقال للارض التئمی علیہ پس گفتہ میشود زمین را بہم برای وی و بپیچ او را فالتئم علیہ پس بہم می آید وی بپیچد
زمین بروی فتختلف اضلاعہ پس مختلف و منبسط گردد پہلوہای وی یعنی پہلوی راست بجانب چپ می آید و پہلوی چپ بجانب راست
فلا یزال فیہا معذبا پس ہمیشہ بہ است وی در زمین عذاب کردہ شدہ حتی یبعثہ اللہ من مضجعہ ذلک تا آنکہ می برانگیزد او را خدا یتعالی از ان
خوابگاہ وی رواہ الترمذی و عن البراء عن عازب عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حدیث طویل
می آید مومن را در قبر و فرشتہ پس می نشانند او را فیقولان لہ من ربک پس میگویند مر او را کیست پروردگار تو فیقول ربی اللہ پس میگوید مومن
پروردگار من خدا است فیقولان لہ ما دینک پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول دینی الاسلام پس میگوید دین من اسلام است فیقولان
ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مرد کہ برانگیختہ شدہ است در میان شما فیقول ہو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس میگوید
مومن می فرستادہ خدا است فیقولان لہ وما یدریک پس میگویند مر او را چہ دریابانید ترا یعنی از کجا دانستی کہ وی رسول خدا است فیقول قرأت کتاب
اللہ فآمنت بہ و صدقت پس میگوید مومن خواندم کتاب خدا را پس ایمان آوردم بوی و گرویدم فذلک قولہ پس آنست مراد بقول خداوند تعالیٰ
یثبت اللہ الذین امنوا بالقول الثابت الآیۃ یعنی مراد تثبیت درین قول جواب ترسندگان است در قبر باین وجہ کہ نامکور شدہ قال گفت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی پس آواز دہندہ از آسمان کہ راست گفت بندہ من ظاہر لفظ آنست کہ آواز دہندہ حق
جل و علا باشد بہ پیدا کردن آواز نہ فرشتہ کہ دلالت کند بر او تعالیٰ و گویند کہ فرشتہ را فرماید کہ آواز دہد از جانب وی تعالیٰ فافرشوہ من الجنۃ پس گردانید
بگستر انید برای وی فرشی از فرشہای بہشت و از شوار روایت بفتح ہمزہ است از افراش و البسوہ من الجنۃ و بپوشانید او را از پوششہای بہشت و افتحوا لہ
بابا الی الجنۃ و بگشائید برای او دری بسوی بہشت فیفتح پس گشادہ میشود برای وی دری بسوی بہشت قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
فیأتیہ من روحہا و طیبہا پس می آید مومن را از راحت و رحمت و نسیم بادہ بہشت و خوشی و خوبی و خوشبوئی آن و یفسح لہ فیہا مد بصرہ و فراخ کردہ شود

مر مومن را در جانب بهشت گشاده شده است دری بسوی آن تا غایتی که میرسد نظر وی و در حدیث سابق گذشت که فسحت در قبر مومن هفتاد
در هفتاد گزست و گفته شد که آن کنایت است از فسحت و مبالغه دران نه عدد معین و مد بصر نیز مبالغه است نه تحدید و تعیین یا آن برای عموم
مسلمانان باشد و مد بصر برای اهل خصوص بر تفاوت درجات و فضل الهی تعالی + واما الکافر فذکر موته + و اما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قصهٔ موت او را + قال فرمود + ویعاد روحه فی جسده + باز آورده میشود روح کافر در تن وی ظاهر این کلام در زنده گردانیدن است بحقیقت چنانکه در دنیا
مگر آنکه گفته میشود که این مخصوص بکافر است تا سخت گردد عذاب وی و بیشتر حسرت او والله اعلم + ویاتیه ملکان فیجلسانه + و می آیند کافر را دو فرشته
پس می نشانند او را + فیقولان من ربک + پس میگویند وی پرسند کیست پروردگار تو + فیقول + پس میگوید + هاه هاه + و این کلمه ایست که حیران زده و دهشت زده
و دردناک گوید چنانکه آه آه و وای وای + لا ادری + نمیدانم و درنمی یابم + فیقولان له ما دینک + پس میگویند مر او را چیست دین تو + فیقول + پس میگوید
هاه هاه لا ادری + فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم + پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته شده است در میان شما + فیقول هاه هاه لا ادری
فینادی مناد من السماء ان کذب + پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که دروغ گفت این کافر که نمیدانم چه آوازهٔ دین اسلام و نبوت محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم و سطوع انوار آن در مشرق و مغرب فته بود ندانند چه معنی دارد با آنکه در مومن بجهت اطاعت و انقیاد وی عبدی گفت و نسبت بنفسه
و اکرام و اضافت بخواندن و در کافر اگرچه مومن و کافر باعتبار آفرینش همه بندگان اویند اما محبت و رضا مخصوص بمومنان است + فافرشوه من النار
والبسوه من النار وافتحوا له بابا الی النار + پس بگسترانید برای او فرشی از آتش و بپوشانید او را پوششی از آتش و بگشائید برای او دری بسوی آتش +
قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + فیاتیه من حرها وسمومها + پس می آید کافر را از گرمی و تاب آتش و باد گرم آن که مزاج زهر دارد + قال گفت +
ویضیق علیه قبره + و تنگ کرده میشود بر کافر گور او + حتی تختلف فیه اضلاعه + تا آنکه مختلف و متبدل میگردد در قبر استخوانهای پهلوی او + ثم یقیض
له اعمی اصم + پس مسلط گردانیده میشود بر وی فرشته که کور و کر است کنایت است از بی مهری و بی شفقتی و بی رقتی که تغافل میدارد از دیدن حال پریشان
وی و نمی شنود و گوش نمی شد بفریاد و ناله وی و رحم نمیکند بر وی + معه مرزبة من حدید + با وی کلوخ کوبیست از آهن و مرزبه بکسر میم و سکون را و
فتح زای معجمه و تشدید با و تخفیف آن نیز خوانده اند + لو ضرب بها جبل لصار ترابا + اگر چنین مرزبه سخت و بزرگ که اگر زده شود بوی کوهی را هر آینه
میگردد خاک + فیضربه بها ضربة + پس میزند آن فرشته کافر را بآن مرزبه زدنی + فیصیح صیحة + پس فریاد کند آن فریاد کردنی که یسمعها ما بین المشرق
والمغرب + می شنود آواز آن زدن را هرچه در میان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز + الا الثقلین + مگر جن و انس که
ایشان را نمی شنوانند بجهت حکمتی که در فصل اول در حدیث انس گذشت + فیصیر ترابا + پس کافر میگردد خاک و نابود + ثم یعاد فیه الروح + پس باز آورده
میشود در بدن وی همان پس اعادهٔ روح و زنده گردانیدن کافر در قبر مکرر می کنند و این برای تشدید عذاب و مبالغه در آنست و جزای انکار اوست
بعث را اعادهٔ روح را طیبی گفته که برین تقدیر در قبر دو احیا باشد و دو اماتت چنانکه بعض تفسیر کرده آیهٔ ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین
گفته اند و باین حدیث تمسک کرده و بعض با اماتت اولی همین میرانیدن متعارف که در دنیا است اراده نموده اند و احیای اولی در قبر و اماتت
دوم میرانیدن بعد از جواب سوال ملکین و احیای دوم بعث و نشور و بر هر تقدیر از اقوال ایشان ظاهر میشود که مرده را بعد از سوال و جواب و
نمودن جای نشست او در بهشت و دوزخ و فتح باب آن میمیرانند و در وقت بعث زنده میگردانند و از احادیث که مذکور شدند معلوم میگردد

کہ مردہ تا قیامت در گور بعذاب و نعمت می بیند و راحت میباشد و این اگر روح او را باشد با وجود موت و عدم تعلق روح ببدن چنانکہ مشہور و
ادراک زائران و شناختن او ایشان را نیز روح او را است فقد یرد الدلیل الاظہر رواہ احمد و ابو داؤد ۔ وعن عثمان رضی اللہ عنہ انہ کان اذا وقف
علی قبر بکی ۔ روایت است از عثمان کہ بود وی رضی اللہ عنہ چون می ایستاد بر سر گوری میگریست و بسیار میگریست حتی ابل لحیتہ تا آنکہ تر میساخت
ریش خود را باشک فقیل لہ تذکر الجنۃ والنار فلا تبکی ۔ پس گفتہ شد مر عثمان را کہ ذکر میکنی و یاد می آری بہشت و دوزخ را و نمیگریی و میگریی من بذا ۔ و
میگویی این یعنی از ایستادن بر سر قبر و نگریستن و یاد کردن عذاب آن ۔ فقال ان رسول اللہ ۔ پس گفت عثمان کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
قال ۔ گفتہ است ۔ ان القبر اول منزل من منازل الآخرۃ ۔ بدرستی کہ گور اول منزلی ست از منزلہای آخرت ۔ فان نجا منہ ۔ پس اگر رستہ
کسی از عذاب قبر سخت آن ۔ فما بعدہ ایسر منہ ۔ پس ہیچ چیزی کہ پس از وست از منازل دیگر و قبلہای دیگر آسان ترست از آن ۔ وان لم ینج منہ ۔ فما بعدہ
اشد منہ ۔ و اگر نرست از عذاب قبر پس آنچہ بعد از وست سخت ترست ازان چنانکہ در عالم ظاہر ہمگنان را کہ در حضرت سلطان بیازند اگر در اول
آمدن لطف کردند و آسان گرفتند بعد از وی آسان تر میشود و اگر ہم از اول بپیچیدند کار سخت تر می افتد ۔ قال ۔ گفت عثمان ۔ وقال رسول اللہ ۔ و
گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما رایت منظرا قط ۔ ندیدہ ام من ہیچ منظر گاہی نرشت ۔ فانہ خوش را ہرگز ندیدہ ام و القبر اقطع منہ ۔ مگر آنکہ این گور ہشت
تر از انست کہ گفتہ شد رشدت را یاد و بدہ پیش آنکس کہ او را تذکر دہد رواہ الترمذی و ابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب ۔ وعنہ قال کان النبی
و ہمدر عثمان است رضی اللہ عنہ کہ گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا فرغ من دفن المیت وقف علیہ ۔ چون می بپرداخت از گور کردن مردہ می ایستاد
بر وی ۔ فقال ۔ پس میگفت ۔ استغفروا لاخیکم ۔ طلب آمرزش کنید مر برادر خود را ۔ ثم سلوا لہ بالتثبیت ۔ پس بترطلبید مر او را ثبات و استوار ۔ فانہ الآن یسال ۔ پس بدرستی کہ وی اکنون پرسیدہ میشود ۔ رواہ ابو داؤد ۔ و درین حدیث دلیل است کہ
دعای زندگان سود کند مردہ را و استغفار و طلب آمرزش ایشان مر ایشان را سبب رحمت است و ہمین است مذہب مشائخ اہل سنت و جماعت رضوان اللہ علیہم
اجمعین و بعضی از عقائد نوشتہ اند وقتی دعا مر الاحیا للاموات و صدقتہم عنہم نفع دہد و این دعا و طلب ثبیت خیر متلقن میت است کہ بعد از دفن کنند و مستحب است
نزد بسیاری از شافعیہ و بعضی از حنفیہ حدیثی از ابی امامہ رضی اللہ عنہ آمدہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون مردی از برادران شما وفات
کردید او را و بخنیدید بروی خاک باید کہ بایستد مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانۃ ووی می شنود و آنرا و لیکن جواب نمیدہد
پس بگوید یا فلان بن فلانۃ چون این بار بنشیند و بر قبر پیغمبر بگوید یا فلان بن فلانۃ درین نوبت میگوید ارشدنا رحمک اللہ و
خدای تعالی ترا و لیکن شما نمی شنوید پس بگوید یاد کن ای فلان آن کلمہ را کہ بر آمدہ تو بران از دنیا شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وان محمدا عبدہ و رسولہ و آنکہ راضی
شدہ کہ خدا تعالی ترا پروردگار است و محمد صلی اللہ علیہ وسلم پیغمبر است و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون گفت این بیگیرد یکی از منکر و نکیر دست یکدیگر
و میگوید بیرون آ و بیش این بندہ چہ کار داریم اما وی اکنون کہ حق سبحانہ و تعالی تلقین کرد او را حجت او را مر وی گفت یا رسول اللہ اگر نام
مادر میت ندانیم چگوییم و بکہ نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بحوا کہ او ہمہ ست انتہی و خواندن اول سورۂ بقرہ تا مفلحون و آخر آن از اس الی رسول
آمدہ است و اگر ختم قرآن کنند اولی و افضل باشد و از بعض علما شنیدہ شدہ ست کہ اگر مسئلہ از مسائل فقہ ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث
نزول رحمت ست و مناسب حال فوت کہ مسئلہ فرائض است و مختار آنست کہ خواندن قرآن بر سر قبر کردہ نمیشود خلافا لبعضہم کذا قال الشیخ ابن الہمام

وعن ابی سعید رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ گفت ابو سعید خدری گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیسلط علی الکافر فی قبرہ
هر آئینہ برگماشته میشود بر کافر در گور او تسعة وتسعون تنینا نود و نه اژدها تنهسه وتلدغه حتی تقوم الساعة میگزند کافر را تا آنگاه برپا میشود قیامت
تنین بکسر فوقانیه وکسر نون اولی وتشدید آن مار بزرگ که آزار اژدها گویند لدغ گزیدن است وهمس بفتح نون وسکون با سین مهمله گرفتن بندهای
پیش دان نیز گزیدن است ومقصود از ذکر هر دو تاکید است ولو ان تنینا منها نفخ فی الارض اگر اژدهائی ازان أردها دمد در زمین هیچ
نمی روید یا نماند زمین هیچ سبزه را یعنی همه را بسوزاند وخضر بفتح خاء وکسر ضاد ویفتح خاء وسکون ضاد وبالف ممدوده هر دو روایت است
رواه الدارمی روایت کرد این حدیث را بایں لفظ دارمی ودر روایت ترمذی نحوه ودر روایت کرد ترمذی مانند آن یعنی هر دو در معنی یکی است ودر لفظ
مختلف وقال سبعون بدل تسعة وتسعون وگفت ترمذی هکذا وبجای نود و نه که در روایت دارمی واقع شده است وهر او هر دو مبالغه است وعلم قطعی
باین عدد موکول بشارع است بعض علما وجه مناسبتی ذکر کرده اند چنانکه طیبی آنرا نقل کرده وگفته است که در حدیث آمده است که حضرت حق سبحانه وتعالی
صد رحمت آفریده که یکی را ازاین در دنیا فرو فرستاده است که مرهر بائی که در عالم است از نوع انسان ودیگر حیوانات ونود و نه را برای آن جهان نگاه داشته وگاهی چون تکذیب
احکام آلهی کرده در حق جمعی وعید داده است بجای هر یکی هر چند اژدهائی برای آلام او مقرر شده است یا گوئیم الله تعالی را نود و نه اسم است که هر یکی ازان
ایمان باید آورد وگاهی چون بانکار آن یکی از اسماء الهی هر یکی اژدهائی بروی گماشته شد انتهی واقف باشی که این ماخذ گردانیدن تفصیل صفات وتعیین اعداد خاص
نکو پسندیده است واو شاید که ... باشد یعنی نود و نه تن گفته باشد یعنی نود و نه قرن گفته باشد یعنی نود و نه نوع ... والله اعلم

الفصل الثالث عن جابر رضی اللہ عنہ قال ... جابر پیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در تشییع جنازه
حمین توفی ابوسعد بن معاذ از انصار بود رضی اللہ عنہ بمکانیکه وفات یافت بنی حارثه ... فلما صلی علیه ... اللہ پس هرگاه که نماز کرد بر او پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ... شد قبر او ... تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت سبحان الله تسبیح کردیم پس تسبیح کرد تا بسیار شد ... تکبیر ... پس تکبیر برآوردیم ... گفت الله اکبر پس تکبیر برآوردیم ... پس گفت ... شده ... یا رسول الله ... بجهت چیز برای چه تسبیح کردی وتکبیر برآوردی قال گفت آری حضرت صلی اللہ علیہ وسلم الفارضة علی هذا العبد الصالح قبره یعنی تنگ گرفته شد بر بنده صالح قبر او حتی فرجه الله عنه تا آنکه گشاده داد بر او خدای تعالی ازین تنگی وشواری و
تسبیح وتکبیر برای استخلاص او بود ازین جهت یا بجهت تعجب واستغراب از مشاهده انتهی الحدیث رواه احمد ازین حدیث معلوم گردد که تنگی قبر وفشردن آن
میباشد اگرچه میت مرد صالح بود ودر نهایت صلاح ودر مرتبه صالحان که سعد بن معاذ بود که بجهت موت او عرش جنبید ودرهای آسمان برای وی گشاده شد
وهفتاد هزار فرشته جنازه وی حاضر گردیدند ... یا بجهت آنصیری که حضرت قبر از وی واقع شد یا سنت آلهی بر ین جاری شده مثل ورود جهنم
مر هر یکی را والله اعلم **وعن جابر** قال قال رسول الله ... وروایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در حق سعد بن معاذ
بعد از دفن وی هذا الذی تحرک له العرش این آنکسی است که جنبید بجهت وی عرش ودر روایتی آمده است اهتز العرش لموت سعد بن معاذ
ودر روایتی عجب عرش الرحمن ... در بیان معنی این کلام اقوال است یکی آنکه تحرک ... رابتهاج ونشاط است یعنی نشاط وفرح نمودند

اہل عرش بجہت صعود روح پاک او بآسمان بشارت نمودند بقدوم شریف وی از جہت کرامت و تعظیم او مر ملائکہ را تا ہیچ ملکی نباشد کہ او را نشناسد از خلق او و از موت و شدت این جاودانہ چنانکہ میگویند موت فلانی زمین تاریک شد و قیامت بپاست یا از جہت تشریف او بآسمان و تشریف صعود او مال یکدیگر چنانکہ آمدہ است کہ زمین بر آسمان میگوید بموت صالحان از زمین بسبب عمل بآنچہ بر وی و آسمان بر علی کہ صعود میکند بر وی و بعلی او بران و تشریف و مباہات میگوید آنہا را و توبیخ و تعلیل بفرح و سرور چنانکہ در وجہ اول مذکور شد موافق است با آنچہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ جبرئیل نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت کیست از امت تو کہ امشب مرد و ساکنان سموات بدان مستبشر و مستبشر شدند پس فرمود آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و قصہ موت وی در غزوہ بنی قریظہ مذکور ست و فتحت لہ ابواب السماء و کشادہ شد برای وی درہای آسمان بجہت نزول رحمت بروی از آن یا برای صعود روح پاک وی بران و شمردہ سجود ملائکہ را مثل ملائکہ و حاضر گردید او را یعنی بجنازۂ او و ہفتاد ہزار فرشتگان و لقد ضغمۃ ضمۃ فرج عنہ بتحقیق تنگ کردہ شدہ و قبض کردہ شدہ قبض کردنی سخت پس آسان کردہ شد از وی این و شواری بروی از راہ انسانی و عن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہما قالت قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطیبا بمکۃ اسماء دختر ابی بکر صدیق است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حالتیکہ خطبہ خواندہ است مذکر فتنۃ القبر التی یفتن فیہا المرء پس یاد کرد فتنہ قبر را کہ آزمایش کردہ میشود در وی مرد و قال فذکر ذلک فضج المسلمون ضجۃ پس ہر گاہ کہ یاد کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنرا بآواز بلند بر آوردند مسلمانان فریاد و گریہ و ہیبت آن مسلمانان را در وی عظیم مروا البخاری بمعناہ

روایت کرد این حدیث را بخاری بمعنی آن و در روایت نسائی و ابن ماجہ ہست کہ فضج المسلمون ضجۃ ما سمعت بمثلہا و در روایت نسائی این عبارت را کہ اسماء گفت حالت بینی و بین ان اتم کلام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذالیدین و فریاد کردن او کہ مانع شد مرا از آن کہ بدانم آنچہ بعد از آن گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را یعنی پنہان فرمود حالہ از مردم بر آنچہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ میفرمود و من نمیفہمیدم و نمیدیدم شما سلسلت الجہنم پس ہر گاہ کہ نشست و آرام نیافت فریاد و ابتلاء از ترسیدنی گفتم من مر مرد را کہ نزدیک بود بمیرد ای پاک اللہ تو یک اسی مرد بر کت کند و رحمت فرو فرستد بر او ما ذا قال رسول اللہ چہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و اعادہ علیہ و آخر کلام خود و قال قال گفت آخر گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور تحقیق وحی کردہ شدہ است بسوی من کہ شما در قبرہا فتنہ انداختہ میشوید و آزمایش کردہ میشوید در قبرہا قریبا من فتنۃ الدجال فتنہ کہ نزدیک بفتنۂ دجال است در نہایت شدت و نہایت محنت و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بجہت عجز و اضطرار باقرار ربوبیت وی فتنہ شوند ست نیز احتمال دارد کہ بحکم حالت اضطرار چون ہیبت قطاعت و وحشت فرشتہا را یہ بیند در فتنہ افتد و چون از وی پرسند کہ تو پیغمبر ما نیستی چیزی گوید کہ نباید گفت نعوذ باللہ من ذلک و عن جابر رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا دفن المیت القبر روایت کند جابر از پیغمبر خدا چون در آورده میشود مرده در گور و تمثل لہ الشمس عند غروبہا متمثل ساخته میشود مر او را آفتاب چنانکہ در وقت غروب می باشد زرد و کہ تاب فیجلس پس مینشیند میت در حالتیکہ می مالد ہر دو چشم خود را و یقول دعونی اصلی و می گوید با خود بگذارید مرا کہ نماز شام بگزارم یا بآن فرشتگان می گوید کہ بگذارید مرا کہ نماز بگذارم پس ازان ہر چہ خواہید بکنید یا بعد از فراغ از سوال و جواب مے گوید و خیال مے کند کہ در اہل خانہ خود نشستہ است و این دلالت بر رفاہیت حال وی می کند گویا کہ بخیر در دنیا ست و بجواب رفتہ بود و دلالت دارد

بزرگوار وی در ادای فرائض و مراعات وی بهت وی بران در دنیا تا تخصیص مغرب بجهت مناسب حال غربت و تنهائی اوست و وقت شام
با غریبان مناسبتی دارد که شام غریبان میگویند و غریب بوقت شام چون در شهر بیگانه در آید حیران گردد که کجا نشیند و چه کار کند فنظم توزلف رایتے
ا یک شد جهان، اکنون فتاد و شام غریبان کجا روند، نماز شام غریبان چو گزیر آغازم بهای غریبانه قصه پردازم، و اه ابن ماجة وعن ابی ہریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم ان المیت یصیر الی القبر بدرستی که میت بازگردد و میرود بسوی قبر فجلس الرجل فی قبره پس می نشیند یا نشانده
میشود مردی صالح و گرخود غیر فزع ولا شخوف و در حالتی که نه ترسنده است و نه مفتون یعنی ایمن و فتوحشان و فارغ البال و اصل شغب بفتح تیز
و فتح غین بمعنی مرد صالح و سکون آن بر آنکه من شر و فتنه و تباهی ثم یقال قیم کنند پس گفته میشود و میپرسیده میشود مر او را که چه دین و ملت
بوده تو در دنیا فیقول پس میگوید کنت فی الاسلام بوده ام در دین اسلام فیقال له ما هذا الرجل پس میپرسیده میشود چیست صفت این مرد و چه
گونه است اعتقاد تو بوی فیقول محمد رسول الله پس میگوید بوی محمد فرستاده خدا است جاءنا بالبینات سن بعد ربنا آورده ما را معجزات ظاهر بهدا
را راست نمود خدا را فصدقناه پس تصدیق کردیم او را و در اسم گفتیم و تتمیم فیقال له ما علمک بهذا الله چون گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده
گفته میشود او را آیا دیده تو خدا را که میگوئی از پیش خود او را و در بچه دلیل میگوئی در دین امتحان اوست و تصدیق آنکه فرستاده خدا است فیقول
ما رأیته فی الاحدان یرمی الله پس میگوید نه دیدم او را هرگز یکی را که بیند خدا را تعالی و لکن قرأت کتاب الله و آمنا به و صدقنا و لیکن خواندم کتاب خدا را و ایمان
بدینات فیفرج له فرجة قبل النار پس گشاده میشود مر او را دریچه بسوی آتش دوزخ تخفیف است و رحمت بدینها فقبل کسر قاف
وفتح با معنی جانب و جهت و تحتین و سهم جانب نظر الیه یعظم بعضها بعضا پس نگاه میکند بجانب آتش دوزخ بعضی وی بعضی را پس کاه می شکند و پایمال میکند
بعضی وی بعضی را پس گفته میشود از روی طعن و شماتت بنگاه بسوی آتش دوزخ بهم و جهنم فتات ان آتها و یکدیگر را فیقال له انظر الی ما وقاک الله پس
گفته میشود مر آن مرد را که بنگر بجانب چیزی که نگاه داشت ترا خدا تعالی از آن و در بعض نسخ منه مذکور است ثم یفرج له فرجة قبل الجنة +
پس گشاده میشود مر او را دریچه بسوی بهشت فینظر الی زهرتها و ما فیها پس نگاه میکند بسوی آنکه امر کنند او را بنگاه کردن بسوی خوبی و تازگی و خوشی
بهشت و آنچه در بهشت است فیقال له هذا مقعدک این جایگاه تست علی الیقین کنت و نیز آنکه بر یقین و ایمان بوده تو در حیات دنیا و بر آن
و بمیرین یقین ایمان مردی تو و ستوده شوی بهم و گسر آن هر دو صحیح است و علیه تبعث و هم بر ایمان و یقین برانگیخته میشوی از قبر روز قیامت +
ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدا تعالی و این کلمه از برای تبرک و تحقیق و اظهار شوق و رغبت است چنانکه بیماری را بمبتلای را گویند
فاطرح جمع دار بمعنی و خلاص میشوی انشاء الله تعالی و یجلس الرجل السوئی قبره و نشانده میشود مرد بد در قبرش و سوء بفتح سین و ضم هر دو لغت است
فزعا مشغوفا بالترسناک مفتون شده فیقال له کیف کنت پس گفته میشود مر او را در چه حال و کدام دین بوده تو فیقول پس میگوید لا ادری +
نمیدانم و در نسخی ایهم فیقال له ما هذا الرجل پس گفته میشود مر او را چیست صفت این مرد فیقول سمعت الناس یقولون قولا فقلته پس میگوید شنیدم مردم
میگفتند سخنی را پس گفتم من نیز آنرا فیفرج له فرجة قبل الجنة پس گشاده میشود مر او را دریچه بسوی بهشت فینظر الی زهرتها و ما فیها پس نظر میکند
بسوی خوبی و تازگی بهشت و آنچه در بهشت است فیقال له انظر الی ما صرف الله عنک پس گفته میشود مر او را نگاه کن بسوی چیزیکه باز گردانیده است
خدا تعالی از تو ثم یفرج له فرجة الی النار فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پس گشاده میشود مر او را دریچه بسوی آتش دوزخ پس نظر میکند بسوی او

ایمن میشوند بعض اوقات بعضی را و میگوید که این مقعد کس پس گفته میشود مر او را این بابا بشارت است مؤمنان را بآنکه بوده شود ایشان را و واجب است و توجیه مروه تو و علیه بعثت انشاء الله تعالی او مویشک بر نخیزد شیوی اگر نخواسته باشد خدای تعالی

باب الاعتصام بالکتاب والسنة

فی التصریح الاعتصام چنگ زدن و چنگ زدن بکتاب و سنت اتخاذ آن دو دلیل است بر آنکه عمل کردن بسنت بر وجه ثواب واقع شده و در لغت عرب و مذاهب اهل هوا و مراد و بکتاب قرآن مجید است و سنت یعنی سیرت و طریقه مسلوکه که در دین آورده شده یعنی آنچه مواظبت کرده بران حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بی وجوب و مراد از بنجا امر و نهی کرده شده است بدان و ذخیره کتاب یقینیه مقابلات

الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها

قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از حدیث عائشه رضی الله عنها یا باکسی که تولید کرد در دین مگر این دین رشد نمی شود است

ما لیس منه

چیزی را که نیست از دین یعنی احداث کرد چیزی که نیست از کتاب و سنت صریحا و مستنبطا از وی و حکم کرد بصحت وی کتاب پیوسته شامل شد اجماع و قیاس را و مراد چیزیست که مخالف نباشد مفهوم و نص آن چیز را بآن کس باطل و مردود است متفق علیه و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبه بعد از حمد و صلوة چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود بعد فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان کتاب خداست که فرقان مجید است و خیر الهدی هدی محمد و بهترین طریقها و سیرتها طریقه و سیرت محمد است صلی الله علیه وسلم و شر الامور محدثاتها و بدترین چیزها چیزیست که نو پیدا کرده شده است و دین بدعت عبارت ازانست و کل بدعة ضلالة و هر بدعت سبب گمراهی است و در وا و سلم بر انکه هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت است و از انچه موافق اصول و قواعد سنت اوست و قیاس کرده شده است بران از بدعت حسنه گویند و انچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند کلیت کل بدعة ضلالة مخصوص بر نیست و بعض بدعتها که واجب است چنانچه تعلم و تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بران موقوف بود و مستحب مثل بنای رباطها و مدرسها و نقش مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعض و بعض مباح مثل فراخی در طعامهای لذیذه و لباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشود و مباحات و بگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود مثل بعض مآکل و مشارب و غیر ان و بعض حرام چنانکه مذاهب اهل بدع و اهوا بر خلاف سنت و جماعت و انچه خلفای راشدین کرده باشند اگرچه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت است و لیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت من و سنت خلفای راشدین را رضی الله عنهم اجمعین و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابغض الناس الی الله ثلثة و شمن ترین مردم از گروه مسلمانان بسوی خدا سه کس اند ملحد فی الحرم اول الحاد کننده در زمین حرم و الحاد در لغت یعنی میل است و بآنمعنی لحد گویند آن حفره را که در یک جانب قبر بکنند و در شرع میل کردن از حق بباطل و مراد بالحاد در حرم ارتکاب کردن چیزیرا که نهی کرده شده است از ان در زمین حرم چنانچه کشتن و جنگ کردن و شکار کردن یا مطلق گناهان چنانکه مذهب ابن عباس است که بجانکه طاعت در زمین مضاعف میشود معصیت نیز بهمین حکم دارد و نیز اگر اشاعت او بدر مقام قرب شنیع تر و قبیح تر است و مذهب اوی رضی الله عنه اقامت کسی را که مرتکب شده است از جنایت انگاه بدشت حرمت و تعظیم این مکان شریف نیست در طائف سکونت ورزیده و متبع فی الاسلام سنة الجاهلیة دوم طلب کننده در اسلام طریقه جاهلیت را و شعار آن چنانکه نوحه کردن بر مردگان و گریبان چاک کردن بر سر مرده

وفال بدگرفتن از طیور و امثال آن ۰۰ و مطلب ششم امر بغیر حق سیوم طلب کشندهٔ خون مروی را بناحق یعنی هر که برای مجرد آنکه بریزد خون او را نه برای غرضی دیگر اگرچه خون ریختن مطلقاً بد و ممنوع است لیکن بقصد مجرد خونریزی زشت تر و قبیح تر است گویا مقصود نفس معصیت و زیادت او ست و باید دریافت که چون طلب کشنده خواهندهٔ معصیت را اینحال ست حال فاعل آن چه خواهد بود رواه البخاری ۰ وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امتی یدخلون الجنة الا من ابی ۰ مگر کسیکه سرکشی کرد و قیل ومن ابی گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که سرکشی کردن کیست مراد با نکه سرکشی کرد کیست پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم جواب آنکه سرکشی کرد آنکه بکرد هر دو قسم را و کرد برای زیادت ایضاح و بیان قال گفت من اطاعنی دخل الجنة ۰ کسیکه فرمان بردار ی کند مرا در چنگ در زند بکتاب بهشت در آید بهشت را ۰ ومن عصانی فقد ابی ۰ و کسیکه بفرمانی کند بدعت و زرد و تابع هوای نفس گردد پس بتحقیق سرکشی کرد و در نیابد بهشت را رواه البخاری ۰ وعن جابر رضی الله عنه قال جاءت ملائکة الی النبی ۰ گفت جابر بسماع از آنحضرت که آمدند جماعه از فرشتگان بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بنائم و حال آنکه آنحضرت خوابیده بود ۰ فقالوا پس گفتند آن فرشتگان بیکدیگر ان لصاحبکم هذا ۰ مثلا مر یار شما را که امنیت یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصه و حال عجیبی ست و اطلاق صاحب بران حضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بالا بکه باعتبار صحبتی ست که از آن حاصل ست ۰ فاضربوا له مثلا پس ذکر کنید و بیان نمائید او را آن قصه و حال را تا بداند و بدان خود را و قال البعضهم انما ۰ گفتند بعضی از آن فرشتگان که روی و خواب ست بیان کردن مر او را چه فائده کند که نمی شنود و قال البعضهم ان للعین نائمة والقلب یقظان ۰ گفتند بعضی از ایشان که چشم او در خواب ست و لیکن دل بیدار ست و این حال دائمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که در خواب چشم مبارک وی بسته بودی و در آنحالت بیدار بودی دل او و درک کردی و دریافتی بسبب قلب لطیف وی بیداری دل وی آنچه در حضرت وی صلی الله علیه وسلم گویند و بشنیدی چنانکه در حدیث آمده ست که تنام عینای ولا ینام قلبی ۰ فقالوا ۰ پس ذکر کردند آن قصه و حال عجیب را ۰ گفتند مثله کمثل رجل بنی دارا ۰ قصه و حال عجیب آن حضرت صلی الله علیه وسلم مانند قصه و حال عجیب ست که مردی برآورد و سرائی را و جعل فیها مأدبة ۰ و ساخت در آن سرا را و به او آورد به جزه ضم دال طعامی ست که مردم را بران نخوانند و مختار آنست که مأدبة آنست که القرآن مأدبة الله ۰ و بعثت داعیا ۰ و بفرستاد آن مرد کسی را که نخواند مردم را بران طعام فمنهم من اجاب الداعی ۰ پس از ایشان کسی بود که اجابت کرد داعی را و دخل الدار ۰ و داخل شد در سرا و اکل من المأدبة ۰ پس بخورد از آن خوانده را و در آمد در سرا و خورد ازان طعام و منهم من لم یجب الداعی لم یدخل الدار ولم یاکل من المأدبة ۰ پس کسیکه اجابت نکرد آن خوانده را و در نیامد در سرا و نخورد ازان طعام ۰ فقالوا اولوا ۰ پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت این قصه این مثل را برای وی تا بفهمد که مراد چیست ۰ قال بعضهم انه نائم ۰ و بعضی تنبیه نیز گفتند بمقتضی آنکه وی را ایشان خواب پنداشته بودند ۰ فقال البعضهم ان للعین نائمة والقلب یقظان ۰ گفتند بعضی از ایشان که روی خواب ست و چشم او در خواب و دل او بیدار ست ۰ فقالوا پس بیان کردند تاویل آن را و گفتند ۰ الدار الجنة ۰ مراد بسرا بهشت ست که بنا کرده شده ۰ والداعی محمد ۰ و خواننده مردم را بآن طعام محمد ست صلی الله علیه وسلم ۰ والطعام الذی دعا الناس الیه ۰ و طعامی را که بسوی آن خوانده شد مردم را بدان خواننده شد که آن فهمهای بهشت ست ذکر کرد از جهت ظهور آن ۰ ومن لم یجب محمدا ۰ و هر که اجابت نکرد محمد را صلی الله علیه وسلم ۰ لم یدخل الجنة ۰ داخل نشد بهشت را ۰ ولم یاکل من طعامها ۰ و نخورد از طعامهای بهشت ۰ فالله ۰ پس خدا ۰ هو المولی ۰ او ست دوست ۰ بالاطلاق ۰ بر هر موجودی بحق تعالی و تقدس اگرچه بطریق تشبیه ست ۰ فمن اطاع محمدا ۰ و چون محمد بفرمودهٔ خدای تعالی میخواند بسوی خدای تعالی و بفرمانبرداری میکند خدای را ۰ ومن عصی محمدا فقد

عصى الله + وكسيكه بيفرمانى كند محمد را صلى الله عليه وسلم بيفرمانى ميكند خدا را + ومحمد صلى الله عليه وسلم فرق بين الناس ومحمد فرق وتميز كننده
ميان مردم كافر ومؤمن وعاصى ومطيع هركه تصديق وى كرد مؤمن شد وهركه تكذيب وى نمود كافر گشت وهركه عمل كند بفرموده وى مطيع باشد وهركه
عمل نكند عاصى وفرق بفتح فا وسكون را بمعنى فارق وبعض بتشديد را بلفظ ماضى از تفريق نيز ضبط كرده اند ويكى از نامهاى آنحضرت صلى الله عليه وسلم
در توريت فارق فيطا است يعنى فرق كننده ميان حق وباطل ابن جوزى در كتاب الوفا باخبار المصطفى ذكر كرده كه ابن قتيبه روايت كرده است كه
مسيح مر حواريين را گفت كه من ميروم وبعد از من فارقليط مى آيد كه روح حق است كه تكلم نميكند از نزد نفس خود وميگويد آنچه گفته ميشود بوى ووى گواه
ميدهد بر صدق من ومن هر آنچه آماده گردانيده است خداوند تعالى براى شما خبر ميدهد شما را بدان ودر حكايت يوحنا كه يكى از حواريين است آمده كه مسيح
گفت فارقليط نمى آيد شما را تا آنكه نميروم من وچون مى آيد توبيخ ميكند عالم را بر گناهان ونميگويد سخن را از پيش خود وسياست ميكند شما را بحق وخبر ميدهد
شما را بحوادث وغيوب كه مى آيد شما را واسرار بيان ميكند شما را هر چيز را ووى گواهى ميدهد براى من چنانكه گواهى ميدهم من براى او ومى آرم من براى
شما امثال را ومى آرد وى تاويل وتفسير آنرا + رواه البخارى + وعن انس قال جاء ثلثة رهط الى ازواج النبى گفت انس رض آمدند سه تن از صحابه
بسوى زنان پيغمبر صلى الله عليه وسلم يسألون عن عبادة النبى در حاليكه مى پرسيدند ايشان از عبادت پيغمبر صلى الله عليه وسلم كه چه مقدار بود + فلما اخبروا
پس چون خبر داده شدند بعبادت آنحضرت صلى الله عليه وسلم وبيان كردند ازواج مطهره كه عبادت ايشان اينقدر بود + كانهم تقالوها + بتشديد لام گوياكه
اين سه تن كم پنداشتند آن عبادت را وگمان ايشان آن بود كه چون قدر ومرتبه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بزرگتر وبلندتر است طاعت وعبادت او
بيشتر خواهد بود وليكن [illegible] من النبى كجائيم ما از پيغمبر صلى الله
عليه وسلم يعنى ما را چه نسبت است اگر عبادت كم كند او را ميسزد + وقد غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر + وحال آنكه بتحقيق آمرزيده است
خدايتعالى مر او را آنچه پيش گذشته است از گناهان او وآنچه پس آيد [illegible] عبادت بخلاف ما كه محتاجيم بآمرزيده شدن گناهان
وندانستند آن عزيزان [illegible] ازجهت كمال معرفت ووقوف
وتمام احسان وى در عبادت ونيز آن ازجهت فور رحمت وكمال شفقت اوست بر امت ودر وى تعليم ورعايت حقوق نفس واهل وعيال ست ونيز
استقامت ورعايت اعتدال او است [illegible] ودر توجيه غفران ذنوب آنحضرت صلى الله
عليه وسلم كه در قرآن مجيد بدان ناطق است اقوال ست بهترين اقوال آنست كه اين كنايت است در آنحضرت را از جانب مولى تعالى بى آنكه ذنب وجود
داشته باشد چنانكه صاحب مر بنده خود را گويد گناهان ترا بخشيدم تو فارغ البال باش وهيچ انديشه مكن اگرچه آن بنده گناه نداشته باشد وتوجيه
مشهور است كه حسنات الابرار سيئات المقربين + فقال احدهم اما انا فانى اصلى الليل پس گفت يكى از ان سه كس اما من پس عهد كردم كه نماز بگزارم در شب
ابدا + هميشه يعنى تمام عمر با تمام شب + وقال الآخر انا اصوم النهار ابدا + وگفت ديگرى من روزه ميدارم روز هميشه + ولا افطر ونمى كشايم روزه را +
وقال الآخر انا اعتزل النساء + وگفت ديگرى من كناره ميگيرم از زنان + فلا اتزوج ابدا + پس نكاح نميكنم هميشه اگر اين مرد زنى نداشته است مراد ظاهر
واگر داشته باشد مراد از اعتزال طلاق بود وترك نكاح بعد از آن + فجاء النبى صلى الله عليه وسلم اليهم فقال + پس آمد آن حضرت بسوى ايشان پس گفت
انتم الذين قلتم كذا وكذا [illegible] اما والله انى لاخشاكم لله + آگاه باشيد بخدا سوگند بدرستى كه من بتحقيق ترسكارتر

مرخدایرا و اتقاکم له و بپرهیزگارترین شما مرخدایتعالی را لکنی اصوم و افطر و لیکن من روزه میدارم و میگشایم نیز روزه را یعنی گاهی میدارم
و گاهی نمیدارم و صلی و اقی و نماز میکنم و خواب نیز میکنم و ازنزدیک النساء و نکاح میکنم فمن رغب عن سنتی
فلیس منی پس کسیکه اعراض کند از سنت من پس نیست از من یا بمعنی من لیس متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت صنع رسول الله
گفت عائشه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شیئا علی رخصة فرخص فیه پس آسانی کرد در وی و سایه نمود بعضی عمل بر خصت کرد یا عمل بر خصت فرمود
مرامت را و خصت و رخصت و رخت آسانی و فراخی در کار و تخفیص خصت را و آسانی کردن و فتنزه عنه قوم پس تنزه کردند و دوری جستند ازان
قوم گویا بمعنی نهی کردند یعنی گفتند که رخصت عمل کنند فبلغ ذلک رسول الله پس رسید این خبر بپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فخطب فحمد الله ثم قال
پس خطبه خواند پس ثنا کرد خدا را پس گفت ما بال اقوام یتنزهون عن الشیء اصنعه چیست حال قومهای که تنزه میکنند از عملی که میکنم من آنرا فوالله انی لاعلمهم
بالله و اخوفهم له یعنی بخدا سوگند بدرستی که من بآیینه و اناترین ایشانم بخدا و اشدهم له خشیة و سخت ترین ایشانم از روی
ترسیدن مر خدا را یعنی من با وجود کمال تقوی در بسیاری رخصت عمل میکنم ایشان کیانند و چه کس باشند که نمانند در حقیقت عمل بر خصت متضمن حکمتها
از ترفیه نفس و اظهار عجز و ضعف بشریت و مشاهده تخفیف و ترخیص پروردگار که با نضمام نیت آن حکم عزیمت گیرد و لهذا فرموده اند که خدای تعالی
دوست میدارد که عمل کرده شود بر خصتهایش چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بر عزیمتهای او متفق علیه و عن رافع بن خدیج بروزن کریم
صحابی انصاری بهت حاضر نشد بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق را و سائر مشاهد را و رسید او را تیر و گفت آنحضرت گواهی میدهم من
ترا روز قیامت و شکست جراحتی در زمان عبد الملک بن مروان سنه ثلث و سبعین و بود عمر وی هشتاد و شش و قبض گفته اند در زمان جاحظ و
وفات یافت و قال قدم نبی الله صلی الله علیه وسلم المدینة گفت قدم آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدینه را و هم یأبرون النخل و حال آنکه
اهل مدینه شکافتن میدادند خرما را و اصلاح میکردند و آبستن میگردانیدند ماده را تیر آن بنین یا شکه شگوفه تر را در شگوفه ماده و در آرند یا بافون خدا را بستر
گردد و یأبرون بفتح یا و سکون همزه و کسر با و ضم را و ضم یا و فتح همزه و کسر با هر سه روایت شده و نیز روایت ست فقال پس گفت آن حضرت
صلی الله علیه وسلم بطریق استفهام انکاری ما لنخلکم چه مر شما را درخت شما را قالوا گفتند قلتم کذا و کذا گفته اید چنین و چنان قال فرمود
لعلکم لو لم تفعلوا شاید که اگر نکنید شما این عمل را فنضت پس افتاد خرما ناقص شد بار درخت بسبب ترک تلقیح فمروا بهم پس گذشتند بایشان
بنیکویم این عمل را و این عمل باور میکردند خرما را فقال فرمود لعلکم لو لم تفعلوا اگر نکنید شما این کار را فنضت پس افتاد خرما ناقص شد بار درخت
و در آنرا تأثیری ظاهر نیست ناکردن او اولی باشد فقر کرده پس گذاشتند آن کار را فنقصت پس کم آورد خرما بار را یا کم شد بار خرما فقال گفت او
تذکیر و ذاک له پس گفتند این واقعه مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انما انا بشر نیستم من مگر بشر
اذا امرتکم شیئا من امر دینکم چون بفرمایم شما را بکاری از کارهای دین شما فخذوا به پس بگیرید آن فرموده را و کار بندید بآنرا و اذا امرتکم بشیء من رأیی
و چون بفرمایم شما را چیزی از رای و اجتهاد خود فانما انا بشر پس نیستم من مگر بشر شاید که خطا نیز بکنم همچنین آمده است صریحا در روایت احمد فاصل
آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتهادا خود را ان منع کرد بودن آنرا تلقیح کرده بودن و حی کرده شود بسوی وی در بنباب چیزی نزد آنکه دیدآنرا از امور جاهلیت و
عادت آن و تأثیر آنرا در زیادت و نقصان محقق نباشد یا آنکه نظر فرماید دران یا آنکه شاید آنرا نه خاصیت باشد دران بجریان عادت الهی تعالی
و الله اعلم و اجزم نکرد و منع بآنکه فرمود اگر گمان بیشتر باشد دو حدیث دلالت ست بر آنکه مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم التفاتی نبود با مثال این از امور دنیا و

وتعلق نبود غرض وی بدان از جهت عدم تعلق سعادت دنیا و آخرت بدان و اهتمام وی نبود بگر به بیان امور متعلق بدین وچون دید که عمر آنرا خاصیتی هست بجریان عادت آنرا دنیی خیر دین باب وارد نشده سکوت فرمود و اغماض نمود و اینست معنی اینکه در بعض روایات همه دین قضیه آمده گر فرمود انتم اعلم بامور دنیاکم شما واقفتر بکارهای دنیای خود یعنی مر کاری را که مقتضای بدان نیست والا آنحضرت صلی الله علیه وسلم را عادت نیست از همه در همه کارهای دنیا و آخرت ۱۲ رواه مسلم وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مثلی ومثل ما بعثنی الله به کرجلین نیست که قصد حال من و قصه و حال خبری که فرستاده است مر پروردگار تعالی بدان چیزاز دین و شریعت و آنچه خبر میدهم از عذاب دنیا و آخرت بر عدم ایمان و طاعت کمثل رجل اتی قوما فقال مانند قصه و حال مردیست که آمد قومی را پس گفت آمدم بسوی شما یا قوم انی رأیت الجیش بعینی ای قوم بدرستی که من دیده ام لشکر را بدو چشم خود و انی انا النذیر العریان و بدرستی که من خبر خوف رساننده برهنه ام معنی این سخن آنست که عادت عرب بود که چون یکی لشکری را میدید که بغارت می آید برهنه میشد و جامه را بدست میگرفت و بلند بر میداشت و گرد سر خود میگردانید و بر قوم خود می آمد و اعلام میکرد که لشکری بغارت می آید یا دیدبان که برای خبرداری دشمن میگذاشتند چون دشمن را می دید جامه را از بدن میکشید و بلند میگردانید یا باین جهت برهنه می ماند از ان مثل شد در هر ناگهانی که ترسیده میشود از ان و شبیه نیست دران و این هر دو معنی در انذار آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر وجه اتم پیدا و هویدا ست از جهت ظهور صدق و خبروی و وجود و کمال خوف از وقوع عذاب که خبر میدهد بدان فالنجاء النجاء بعد قصه هر دو آمده یعنی وی شتابانی کنید شتابانی کنید و بگریزید بسوی نجات یا بسیار از قتل و غارت فاطاعه طائفة من قومه پس فرمانبرداری کردند او را طائفه از قوم او فادلجوا پس رفتند و گریختند شب تا دادلجوا بالفتح همزه و سکون دال و بکسر همزه و تشدید دال هر دو وجه خوانده اند اول یعنی سیر از اول شب تا آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول ابلغ و اکد است فانطلقوا علی مهلهم پس رفتند بر آهستگی و نرمی و آرام خود و مهلهم بفتح میم و ها و بکون ها نیز روایت است و طبیبی از نووی در کتاب مسلم علی مهلتهم بضم میم و سکون ها و بتا بعد از لام نیز روایت کرده و فنجوا پس رستگاری یافتند و بسلامت رفتند و کذبت طائفة منهم و تکذیب کردند آن مر خبر رساننده را و باور نداشتند خبر او را طائفه دیگر از قوم وی فاصبحوا مکانهم پس صبح کردند و بایستادند بجای خود و نگر یختند فصبحهم الجیش پس صبح کرد ایشانرا لشکر و در آمد بر سر ایشان در وقت صبح فاهلکهم و اجتاحهم پس هلاک گردانید ایشانرا آن لشکر و غارت کرد و ایشانرا فذلک مثل من اطاعنی پس آن قصه و حال کسی است که فرمان بردار می کرد مرا و باور داشت خبر مرا فاتبع ما جئت به پس پیروی کرد چیزرا که آورده ام من آنرا از دین و شریعت و مثل من عصانی و کذب ما جئت به بر سر کسی و حال کسیکه نافرمانی کرد مرا و دروغ دانست چیزرا که آورده ام من آنرا از حق متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثلی و مثل امتی کرجل استوقد نارا حال من بمجو حال مردی ست که افروخت آتشی را فطفاء الجعل الفراش پس بگاه که روشن شد آتش و رسکانها یکه گرداگرد آتش ست یا روشن کرد آتش مکانها را که گرداگرد آتش ست یا روشن شد مکانها که گرداگرد آتش اند وهو روایت بخاری وهذه الدواب التی تقع فی النار و این جانوران که می افتند در آتش و بایستاد و بر دو اسها این جنبند او کرکما که عادت ایشانست که می افتند در آتش یقعن فیها می افتند در ان آتش فجعل یحجزهن پس آغاز کرد حجز من ایشان و دو ایستادن مرد فرو گرفتن یکدیگر و باز داشتن بعضی از بعضی از افتادن در آتش و یغلبنه و چیره میشوند آن دواب بر ان مرد و باز نمی آیند از افتادن در آتش فیقتحمن فیها پس می افتند در آتش و تقحم در افتادن بی تامل است و بی فکر و بی ترو و یا بمعنی اقتحام است و هو ما ذکرنا فاحجز انا بکم عن النار پس من باز میدارم شما را از آتش و میگویم شما را که باز دارید خود را از آتش و بگیرید بدست خود و بیرون آرید خود را از آتش فتغلبونی و چیره میشوند بر من و بیرون نمی آرید خود را از آتش فتقحمون فیها پس می افتید در آتش و در بعضی نسخه پس از دها عم میکنند و می افتند در آتش

بیفکر و اندیشه هلاک و فنا را اندیشه کم عن النار پس من گیرنده ام جای بندار از شما را و بازدارنده ام شما را از آتش و انتم تقحمون فیها میکنید و می افتید در آن و تجزمجزم جمع جاذ فتح جیم و سکون ان نیز گفته اند و رای در آخر جمع جمر با ضم و سکون جای بستن زانو شتق از جزم بمعنی منع و این کنایت است از شدت منع یعنی چه مرکه خواهد که کیرا باز دارد از حرکت چنگ در زند و روی بگیرد و جامه او را خصوصا چون بند ازار بگیرد و بجانب پیش بروی تنگ گردد از جهت خوف کشاده شدن بند ازار و انکشاف عورت هذه زبانه النجاری زاین و ویت بجاریست بدو المسلم تحوها و مرمسلم را مانند اوست با اختلاف بعض الفاظ و قال فی آخرها و گفته است مسلم در پایان روایت خود این عبارت را که و قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فذلک مثلی و مثلکم پس آن مذکور حال من و حال شماست که حدود الهی را که محارم و نواهی اویند اجتناب باید کرد و دور باید بود ازانها و شرح و بیان کرده ام چنانکه بسیکه آتش افروزد و شما روی می افتید و باز میدارم من شما را از آن چنانکه فرموده ام آنرا فاخذ بحجزکم عن النار من گیرنده ام جای بندهای ازار شما را از آتش که رسیگویم لم عن النار بیائید بسوی من و دور شوید از آتش فتغلبونی پس غالب می آئید مرا و جبره بیشوید بر من و تقحمون فیها و می افتید در آتش و تغلبونی بتشدید نون و تخفیف آن بقاعده نحو هر دو درست است ولیکن روایت بتشدید نون است متفق علیه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما بعثنی الله به من الهدی والعلم مثل چیزی که فرستاده است مرا خدا بآن چیزکه بدایت و علم است کمثل الغیث الکثیر یصیب ارضا بمثل باران بسیار است که اصاب زمینی رسید آن باران زمینی را فکانت منها طائفة طیبة پس بود از آن زمین قطعه پاک قبلت الماء پذیرفت آن قطعه زمین فرو برد آب را فانبتت الکلا والعشب الکثیر پس بروید گیاه بسیار را و کلا رعمزه مقصوره بروزن ملا گیاه تر باشد یا خشک و بعض مخصوص بخشک دارند و عشب بضم عین و سکون شین گیاه تر و کانت منها اجادب و بود بعضی از آن زمین زمین سخت که نگاه دارد آب را و نوشند و فرو برد از او مردم و سقوا و زراعوا و نوشانیدند مردم و زراعت کردند بآن آب و اصاب طائفة اخری و رسید آن باران طائفه دیگر را از زمین و انما هی قیعان لا تمسک ماء و نیست آن طائفه از زمین مگر قیعان بکسر قاف و سکون یا جمع قاع بمعنی زمین هموار فراخ و بعض گفته اند زمین ریگ دار که نروید گیاه را و لا تنبت کلا فذلک مثل من فقه فی دین الله و نفعه ما بعثنی الله به فعلم و علم و مثل آن کسی است که فقیه و عالم شد در دین خدا و نفعه ما بعثنی الله به و نفع کرد او را چیزی که فرستاد مرا خدا بآن فعلم و علم پس دانست دین را و دانانید دیگران را و مثل من لم یرفع بذلک رأسا و مثل کسی که بلند نکرد بآن سر خود را ولم یقبل هدی الله الذی ارسلت به و نپذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شدم بآن

راشد است و مثل من لم یرفع بذلک راسا و حال آنکه سر بلند است پانچه فرستاده است مرا خدا تعالی بآن کنایت است از کبر و عدم توجه بقبول بدان و لم یقبل هدی الله الذی ارسلت به و نه پذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده ام من بآن متفق علیه بر انکه از آدمیان دو قسم ذکر کرد قسمی منتفع بدین و غیر منتفع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع باب و غیر منتفع بان و منتفع نیز دو قسم آمد بنت و غیر بنت همچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکی عالم عابد بنفقه معلم پرشال زمین پاک که خورد از آب سود مند گردید ازان درذات خود و بروياند گیاه را و سود مند گردانید غیر خود را نیز و دیگر عالم معلم غیر متعبد که بنوافل و زیادت عمل نکرد و در انچه جمع کرد از علم تفقه نورزید پرشل زمینی که آب در وی قرار گرفت و مردم بدان منتفع گردیدند انگاه سر بر نداشت و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعا نشنید یا نشنید و بدان عمل نکرد و تعلیم نمود و خود از دین درآمد یا ندر آمد و کافر شد این در رنگ شوره زمینی است که قبول نکرد آب را و نگاه نداشت آنرا و نرویانید چیزی را این حاصل تشبیه است بعضی از شراح صحیح بخاری ذکر کرده اند و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارتست از کسیکه تعلم کرد و اجتهاد نمود در ان و استنباط کرد از ان معانی نکات و اسرار و شرح کرد و بیان نمود آنرا چنانچه فقهای مجتهدین و علمای محققین و محققین پرشل گیاه اند که از زمین بر آید و ثمرات و نتایج بر آرد و ثانی عبارتست از کسیکه تعلم کرد و جمع نمود علم را و نگاه داشت آنرا و ادا کرد و باهل آن رسانید چنانکه محدثین و حفاظ احادیث و دعاة آن والله علم و نحن عائشة رضی الله عنها قالت تلا رسول الله گفت عائشه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را هو الذی انزل علیک الکتاب منه ایات محکمات و قرا الی و خواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را تا انجا که فرموده است و ما یذکر الا اولوا الالباب و حاصل معنی آیت انست که آن خدائیکه فرستاده بر تو کتاب را بعضے ازان کتاب آیتهاست محکم که واضح ست معانی آن بیک وجه و شبهه در لفظ و در معنی هن ام الکتاب ایشان آیتها اصل و عمده کتاب اند که نزدیک اشتباه و احتمال رجوع بآنها است و اخر متشابهات و آیتهای دیگر است متشابهات برخلاف محکم که در الفاظ و معانی آن اشکالی و اشتباهی هست و این دو قسم ست یکی آنست که بوجهی شکل و شبهه است و بوجهی بیقین محکم و قسمی دیگر هست که متشابه است علی الاطلاق بهیچ وجه بیقین فشفو فالب طلاق متشابه برین قسم افتد فاما الذین فی قلوبهم زیغ پس آن کسانیکه در دلهای ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فیتبعون ما تشابه منه پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از کتاب بجانب همان وجه میروند که اشکال و اشتباه دارد ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله ازبرای طلب کردن فتنه نامردم را و شک و شبهه انداختن ازبرای طلب کردن تاویل و حقیقت معنی آن و ما یعلم تاویله الا الله و نمیداند حقیقت معنی آنرا که مآل و بازگشت بآن ست مگر خدا و الراسخون فی العلم یقولون امنا به و آنانیکه قوی و استوارند در علم و یقین ایمانی میگویند ایمان آوردیم بمتشابه که هرچه مراد حق تعالی ست قوت است اگرچه فهم ما بدرک آن نرسد کل من عند ربنا همه از نزد پروردگار ماست چه محکم و چه متشابه و ناسخ محکم ما را راه داده اند نه بمتشابه و اوراد ین جمله هاست که عمده ان الهام تجرد و تشکستگی علامت که کمال حرص دارند بر حصول علم و درک حقایق اشیا و ما یذکر الا اولوا الالباب و پند پذیر نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص قالت قال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا رایت و بعضی روایات لکسه تا آمده خطاب بعائشه یعنی چون بینی تو ای عائشه و لیکن در اکثر روایات بفتح تاست بالفظ خطاب عام یعنی چون به بینی تو ای مخاطب مؤید این روایت ست انچه گفت که وعند مسلم رایتم و نزد مسلم رایتم آمده بصیغه جمع یعنی چون به بینید شما ای مسلمانان الذین یتبعون ما تشابه منه مردمان کسانی را که پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از کتاب فاولئک الذین

سماهم الله پس ایشان آنانند که نام برده و ذکر کرده است ایشان را خدا یتعالی در قرآن بقول خود فاما الذین فی قلوبهم زیغ چنانکه در تفسیر آیه معلوم شد فاحذروهم پس بپرهیزید از ایشان و صحبت مدارید با ایشان و بپرهیز باشید از راه و روش ایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال هجرت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفتم و نزدیک وقت نخستین گرما بسوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم روزی فقال گفت عبد الله فسمع اصوات رجلین اختلفا فی آیة پس شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوازهای دو مرد که اختلاف میکردند و جدال فنزع میفهمند در آیتی از آیات قرآن فخرج علینا رسول الله پس بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعرف فی وجهه الغضب در حالیکه شناخته میشود در روی مبارک وی خشم فقال پس فرمود انما هلک من کان قبلکم باختلافهم فی الکتاب هلاک نشدند کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافیست که در شک و شبهه افگند و بفتنه و خصومت کشد و موذی گردد و بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی که جائز نیست و روی اجتهادیه اختلاف علماء در استنباط احکام یا در علومیکه مبادی مقدمات آن باشد نیز اگر این اختلاف حرمت و باعث توسیع دایره دین و ملت و همیشه بوده اند سلف بران و نهی کرده نشده اند ازان بلکه مامور اند بدان رواه مسلم وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه یکی از عشره مبشره است جمله از احوال وی و اسامی اهل بدر در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما من یسئل عن شیء لم یحرم علی الناس فحرم من اجل مسئلته پس حرام کرده شد آن چیز از جهت پرسیدن وی این تشدید و تغلیظ است در حرمت بودن ضرر آن عام و باقی تا روز قیامت و مراد از سوال بی حاجت ست و آنکه بطریق تکلف و تعنت باشد والا اگر محتاج بسوال گردد و بطریق تعلم و استفاده بود پس این حکم ندارد متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون یاتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم پس آیند شما را از احادیث آنچنان شنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افترا و مراد احادیث یا احادیثیست بظاهر مخالف صلی الله علیه وسلم یا مخالف قرآن مثل اخبار مردم نیز فایاکم و ایاهم پس دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشان را از خود لا یضلونکم و لا یفتنونکم تا گمراه نکنند شما را و در فتنه و بلا نیندازند شما را مقصود تحفظ و احتیاط است و گرنه فتن دین و حذر از بدعت و صحبت ارباب بدعت و مخالطت ایشان خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند مثنوی چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد دست بخوف و روپشان بزند و مردود تا بتواند پریدن پیش آن فضول نزاکی صیاد آورد بانگ صفیر تا فریبد مرغ آن مرغ گیر کلام مردان روشنی و گرمی است کلام دونان حیله و بیشرمی است رواه مسلم وعنه از ابو هریره رضی الله عنه روایت است قال گفت کان اهل الکتاب یقرؤن التورة بالعبرانیة ویفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام اهل کتاب میخواندند تورات را بزبان عبرانی که خاص بنی اسرائیل بود و تفسیر میکردند آنرا بزبان عربی برای مسلمان فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصدقوا اهل الکتاب پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تصدیق مکنید اهل کتاب را در هر چیز [illegible] که تحریف و دیانت کرده باشند و [illegible] ایشان را در همه چیز شاید که راست میگفته باشند

زیرا که توریت در اصل حق و صدق ست، ولیکن ایشان در بعض مواضع تحریف کرده و تغییر داده اند از پس در هر چه نقل کنند صادق و کذب ثابت
و قولوا آمنا بالله وما انزل الینا، و بگو بید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیزیکه فرو آورده شده بسوی ما، الآیة ... تا آخر آیت ... آنجا
که فرموده ست و ما اوتی موسی و عیسی، رواه البخاری، وعنه، و هم از ابو هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف بالکم اذا
لبس ست مرد را اندری در روغ گفتن، ان یحدث بکل ما سمع، اینکه حدیث کند و بگوید هر چیز را که شنیده است یعنی اگر کسی هیچ دروغی نگوید
ولیکن هر چه شنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند همین قدر بس ست در روغ گفتن زیرا که هر که راحال این بود البته در روغ افتد چه
غالب آنست که همه آنچه شنیده است راست نخواهد بود مقصود زجر و منع است از حدیث چیزی که معلوم نیست صدق آن، رواه مسلم
و در بعض نسخ رواه البخاری، و در جامع الاصول این حدیث را در باب الکذب از مسلم و ابی داؤد آورده والله اعلم، وعن ابن مسعود
رضی الله عنه، قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی بعثه الله فی امة قبلی الا کان له من امته حواریون، هیچ پیغمبری که برانگیخته است او را خدای تعالی
در امت وی پیش از من، و در بعض روایات فی امة قبلی، الا کان له من امته حواریون، مگر آنکه بود مر آن پیغمبر را از امت او حواریان
و اصحاب یاخذون بسنته و یقتدون بامره، و بودند او را یاران که اخذ میکردند و عمل مینمودند بسنت و طریقه وی و پیروی میکردند بحکم او
و حواری مر دمخلص و ناصر معین را گویند که خالص و پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق ست از حور یعنی بیاض خالص
و یاران و مخلصان عیسی را علیه السلام که حواری گویند نیز بهمین معنی ست و اکثر بر آنند که اصل در تسمیه ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسی علم اند
که حرفت ایشان گازری بود و گازر را حواری گویند زیرا که وی سفید و پاک میکند جامه را و چون ایشان از میان سائر ناس بصدق و اخلاص و نصرت
و اعانت عیسی علم ممتاز بودند و مشتهر بحواریین گشتند هر مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعض گفته اند که تسمیه اصحاب عیسی علم بحواریین
بجهت آنست که ایشان پاک میکردند نفوس خود را یا نفوس مردم را از چرک جهل و معصیت بالعلم والطاعة پس از ان غیر ایشان را نیز حواری گفتند
پوشیده نماند که بر تقدیر در تسمیه مخلص و ناصر بحواری اجتماع بنقل این اسم از حواریین عیسی علم حاجت نیست بلکه تسمیه آنها و هر که باین صفت
برابر ست باعتبار معنی حور که بمعنی بیاض خالص ست چنانکه گفته شد فافهم و غم انها تخلفت من بعدهم خلوف، بعد ازان بدرستی که قطعه است که پیدا
میشوند بعد از قرن دور گذشتن مخلصان و محبان و انصار و اعوان و انبیا جماعه دیگر که نه بر طریقه اصل اند و خلوف جمع خلف ست بسکون لام و فتح
خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت آنکه پس از کسی بیاید و جانشین او بود و لیکن غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید
و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق پدر خود ست و فلانی خلف سوء پس میفرماید که هر پیغمبر را اصحاب خاص و محبان و ناصر
و معین بعد از ایشان جماعتی آیند خلوف که صفت ایشان اینست که یقولون ما لا یفعلون، میگویند بمردم چیزیکه خود نمی کنند و یفعلون ما لا یؤمرون
و میکنند چیزیرا که امر کرده نشده اند چه ایشان بر خلاف صفت علمای سوء و امرای سوء ست احادیث الباب دلالت دارند بر آنکه هر که مومن باشد پس بکند
کار زشت بدست خود و بزبان خود و بدل خود بر هیچ صفت ازین سه صفت علامای سوء و امرای سوء ست احادیث الباب دلالت دارند بر آنکه هر که مومن باشد پس بکند
کار زشت بدست خود و بزبان خود و بدل خود بر هیچ صفت ازین سه صفت علامای سوء و امرای سوء ست احادیث الباب دلالت دارند بر آنکه هر که مومن باشد پس بکند
کار زشت بدست خود و بزبان خود و بدل خود بر هیچ صفت ازین سه صفت علامای سوء و امرای سوء ست احادیث الباب دلالت دارند بر آنکه هر که مومن باشد پس بکند
کار زشت بدست خود و بزبان خود و بدل خود بر هیچ صفت ازین سه صفت علامای سوء و امرای سوء ست احادیث الباب دلالت دارند بر آنکه هر که مومن باشد پس بکند
کار زشت بدست خود و بزبان خود و بدل خود بر هیچ صفت ازین سه صفت علامای سوء و امرای سوء ست احادیث الباب دلالت دارند بر آنکه هر که مومن باشد پس بکند

مومن است ودر درجه پایان از ایمان ، ونفیس دارد اوّلک من الایمان حبة خردل ، وهست پس اوّلترین مرتبه از ایمان مقدار دانه خردل ودر حدیثی دیگر دارد
شاه است که اوّلک ضعف الایمان واین مرتبه ضعیف ترست از مرتبه سیاهست ، روا مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من دعا الی هدی کسیکه بخواند کسی را بسوی راه راست ، ارشاد کند بآن خواه بالفعل بالقول کان له من الاجر مثل اجور من تبعه باشد مر او را
از مزد وثواب مقدار مزد واجرهای کسانیکه پیروی میکنند او را وعمل میکنند بهدایت او ، لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا ، کم نمیکند آن مزد از مزدهای ایشان چیزی
از مزدها وثوابهای ایشان چیزی یعنی باوجود آنکه آن کسان را اجرها وثوابها بتمام وکمال حاصل میشود واین شخص دعوت کننده را نیز ثابت میگردد زیرا که اجرهای
ایشان بسبب عمل وکسب ایشانست واجر اینکه این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت وارشاد اوست که عمل او ست ، ومن دعا الی ضلالة کان علیه
من الاثم مثل آثام من تبعه ، وکسیکه بخواند کسی را بگمراهی باشد بروی از بزه بمقدار گمراه گردانیدن او ایشانرا بمقدار بزههای کسانیکه پیروی کنند
او را وگمراه شوند بگفته او ، لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا ، کم نمیکند آن بزه از بزههای ایشان چیزی ، رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم بدا الاسلام غریبا وسیعود کما بدا ، در آغاز کار غریب وتنها ومیباشد ، وسیعود کما بدا ، ودر انجام است که بازگردد وغریب و
تنها وبچنان شود که در ابتدای حال بود در شرح این کلام دو وجه است یکی آنکه مراد با سلام حقیقت او ست که دین وملت است وبرین تقدیر مقصود
تشبیه اوست بغریبانکه در شهر بیگانه باشند تنها ودور از اهل واصحاب خود وازینجهت کسی مسلمانان را که اعوان انصار او باشند یا مراد با سلام مسلمانان
باشند بطریق مجاز وبرین تقدیر مراد غربت وقلت مسلمانان باشد از ابتدای اسلام که از وطن برآمدند وهجرت نمودند وچندی چند بعد وبنوعی
وبا کشتن ایشان در آخر غریب وقلیل همچنانکه در ابتدا بودند وظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود فطوبی للغرباء ناظر ومعنی غربت
میفرماید خوشی وخرمی باد مر غریبان راکه در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند وتمسک بکتاب وسنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمرو
ابن عوف خواهد آمد ، روه [illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الایمان لیأرز ، بجمزه وتقدیم ها بر زای ، الی المدینة ، بدرستی که
ایمان هر آینه گرد می آید وخیزد وباز گردد بسوی مدینه کما تأرز الحیة الی جحرها ، همچنانکه باز گردد ومیرود مار بسوی سوراخ خود وجحر تقدیم جیم مضمومه بر حای مهمله
ساکنه بسوراخ مار ومانند آن وتخصیص باین بقعه بجهت آنست که این را مبدء گرد آمدن وفراهم شدن در رفتار سخت تر ست از رفتار دیگر وداب وتمیز
برآوردن وی ایجاد ادن وسوق شواهد بجهتین این مسلمانی بجاز بجهت میگردد وبجانب مدینه وی در آید وقرار میگیرد ودران چنانکه براوردن وی
ازان ممکن نباشد وبعضی گفته اند که این اشارت ست از احوال آخر زمان که دین مسلمانی در وجود مسلمانان کمتر شود وخرد مدینه در وجود آن نادر باشد و
اینست که اکثر اینجا عبارت ست از زمان خروج دجال که خرد مدینه مطرح علم ودین بران زمان موجود نباشد چنانکه از احادیث مفهوم میگردد ومتفق علیه و
سند گرد حدیث ابی هریرة ، ومنجمله است که ذکر کنیم حدیث ابی هریرة که اوشن هیئت ، ذروی ماتر کتمونی فی کتاب النساک ، در کتاب مناسک حج
وحدیثی عامر بن سعد بن ابی وقاص وحدیث سعد یه جابر که ذکر کنیم در اول باب حدیث لا یزال من امتی در آخر ، وحدیث دیگر که در اول او ست لا یزال طائفة
من امتی ، ست ، وفی باب ثواب هذه الامة ، در باب ثواب این امت که در آخر کتاب مذکور ست ، ان شاء الله تعالی ، پوشیده نماند که آنچه مذکور گردد ست
درین باب غیر حدیث سعد یه نیست وحدیث جابر مذکور نشده ، الفصل الثانی عن بعیة الجرشی بضم جیم وفتح او شین معجمه ومشقی اختلاف ست

وصحبت دحی و ابو قحافه نام پدر و زن معاویه روایت میکند از عائشه و سعد ابی هریره روایت میکند از وی پسر وی ابو هشام و حنظله بن قیس
و جبیر ایشان ۱۲ قال انی النبی صلی الله علیه وسلم یعنی آمد او را فرشته فقیل له پس گفته شد مر او را صلی الله علیه
وسلم مر زبان او گشته ۱۲ لتنم عینک ۱۲ باید که خواب کنند دیده تو ۱۲ وتسمع اذنک ۱۲ و باید که بشنود گوش تو ۱۲ ویعقل قلبک ۱۲ و باید که بداند دل تو
مضمون این حدیث همان مضمون حدیث جابر است که در فصل اول گذشت پس احتمال معنی آن شود که چشم اگرچه در خواب است لیکن گوش شنوا است
و دل بیدار پس بیان کنید مر آن را مثل که میشنود و می فهمد ۱۲ قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۱۲ فنامت یعنی و سمعت اذنای و عقل قلبی ۱۲
پیش از آن که چشم من و شنیدند هر دو گوش من و دریافت دل من ۱۲ قال فقیل لی سیدی دار ا پس بیان کرده شد مثل و گفته شد مر مرا که مهتری بنا کرد
سرای را فصنع مأدبة ۱۲ پس ساخت طعامی را برای مردمان ۱۲ وارسل داعیا ۱۲ و فرستاد آن سید کسی را که بخواند مردم را برای طعام ۱۲ فمن اجاب الداعی
دخل الدار ۱۲ پس کسیکه پاسخ داد دعوت کننده را در آمد سرای را ۱۲ واکل من المأدبة و خورد از آن طعام که ساخته شده بود ۱۲ ورضی عنه السید
و خوشنود شد از وی آن سید بجهت قبول کردن دعوت او را باو چون آنکه دعوت محض از برای فائدهٔ آنکس ست و سید را دران نفعی و غرضی نه ۱۲ ومن
لم یجب الداعی ۱۲ و کسیکه اجابت نکرد داعی را لم یدخل الدار ولم یاکل من المأدبة ۱۲ در نیامد بسرا و نخورد از آن طعام ۱۲ وسخط علیه السید ۱۲ و خشم کرد بر او سید
شد از وی سید ۱۲ قال گفت آن فرشته یا راوی ۱۲ فالعبد هو السید ۱۲ پس بنده آن سید ست یعنی مضاف محذوف ست ۱۲ یعنی صاحب بنا کرده را ۱۲ والدار هی الجنة
و خانه بهشت ست ۱۲ والداعی محمد صلی الله علیه وسلم ۱۲ و محمد صلی الله علیه وسلم بمثابهٔ آنکس ست که مردم را بطعام بخواند ۱۲ والدار الاسلام ۱۲ و سرا که بنا کرده شده و مشبه باسلام ست ۱۲ والمأدبة الجنة ۱۲ و طعام که ساخته شده
بهشت و نعیم او ست در حدیث سابق دار بهشت را گفت و مائدهٔ بهشت را و دین اسلام سبب در آمدن بهشت ست اینجا او را مشبه بدار ساخت و او
خود هر دو جا نعیم بهشت ست فافهم ۱۲ رواه الدارمی ۱۲ و عن ابی رافع مولای آن حضرت اول مر عباس را بود پس بخشید او را بآن حضرت
و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد او را آن حضرت صلی الله علیه وسلم حافظ شد او را و فرزندان او را و شاهد دیگر را که بسیاری از بدریان بود و حاضر
بدر را اگرچه بود اسلام او پیش از بدر نام وی ابراهیم بود و بر قول شعور نام او هرمز و می گویند اسلم و ثابت فی خلافة علی رض ۱۲ قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الا الفین بضم همزه و سکون لام و کسر فاء احدکم متکئا علی اریکته ۱۲ باید که نیابم من هیچ یکی شما را تکیه کننده بر تخت آراسته خود را بنا بر غایت
از کمال بر سلطنت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث ۱۲ یاتیه الامر من امری ۱۲ و آن حال که می آید یکی از شما احکمی از احکام من
مما امرت به او نهیت عنه ۱۲ از آنچه امر کرده ام من بدان یا نهی کرده ام ازان ۱۲ فیقول لا ادری ۱۲ پس میگوید آن یکی نمیدانم غیر قرآن را و متابعت
نمیکنم مر آنرا ۱۲ ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه ۱۲ چیزیکه می یابیم در کتاب خدا پیروی میکنیم آنرا ۱۲ خبردار رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حال بعضی
از اهل جهل و فراغت و تکیه کردن بتقاعد و تکاسل از عمل کردن بحدیث و کسیکه یافته نمیشود در قرآن و گمان میبرد که احکام شرع منحصر اند در قرآن
و جاهل اند بآنکه در احادیث بسی احکام ست که در قرآن مجید نیست چنانکه قرآن حجت ست حدیث پیغمبر نیز حجت ست چنانکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را قرآن عطا کرده اند احادیث نیز داده اند مر او را هر دو وحی ست چنانکه در حدیث آینده باید ۱۲ رواه احمد و ابو داود والترمذی و ابن ماجة
والبیهقی فی دلائل النبوة ۱۲ و عن المقدام بن معدیکرب بکسر راء صحابی کندی نزول کرد حمص را آمد در وفد کنده شمار کرده میشود او را در اهل شام
حدیث وی در ایشانست مات بالشام سنة سبع وثمانین وله احدی وستون سنة ۱۲ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انی اوتیت القرآن

وانا واگاه باشید بدرستیکه که من داده شده ام قرآن، ومثله معه، و داده شده ام مثل او را مانند قرآن یا قرآن که احادیث باشد و حاکمیت
در بودن او مثل وحی چنانکه قرآن وحی ست منزل از جناب قدس الهی همچنین احادیث نیز وحی ست وارد از جانب حق غایت آنکه وحی جلی ست و مخفی
ستلو و غیر متلو ستلو آنچه الفاظ و عبارات وی نیز بحکم متعلق باشد چنانکه صحت نماز و حرمت مس محدث و مثل علی از نظم و آن قرآنست و غیر متلو آنکه نه
همچنین باشد و آن احادیث ست تو اند که مراد و مماثلت در عدد و مقدار باشد چنانکه از حدیث آینده معلوم شود، الا یوشک رجل شبعان علی اریکته یقول
آگاه باشید که نزدیکست که مردی سیر متمکن بر تخت خود بلغزد افتاده میگوید علیکم بهذا القرآن لازم گیرید بر خود این قرآن را فما وجدتم فیه من حلال
فاحلوه پس چیزیکه یابید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آنرا و یکنید و ما وجدتم فیه من حرام فحرموه و چیزیکه بیابید در وی از حرام پس حرام گردانید آنرا و
وصف شبعان کنایت از بطالت و سیری و غفلت که شبع و شره طعام سبب آنست یا اگر بر حالت تنعم و ترفه موجب آن میگردد، وان ما حرم رسول الله
کما حرم الله و هو چیزی چیزیکه حرام گردانیده است پیغمبر صلی الله علیه وسلم مثل چیزیست که حرام گردانیده است خدا و در بعض نسخ انماست که معنی
ما و الا ست بعد از ان بخیال چند ذکر کرد در بیان آنچه ثابت شده به سنت رسول الله و نیست در کتاب الله فرموده الا لا یحل لکم الحمار الاهلی الا گاه باشید
حلال نیست شما را گوشت خر اهلی که در خانها میباشد اختیار کرد از خر وحشی که آنرا گور خر گویند که آن حلال ست و لا کل ذی ناب من السباع و هو حلال ست
هر خواه و نده دارنده نیش از درندها مثل شیر و گرگ و سگ و مانند آن، و لا لقطة معاهد و حلال نیست لقطه معاهد بضم لام و فتح قاف مال برداشته شده از زمین
و بسکون قاف نیز آمده فتح افصح و اکثرست و معاهد بکسر فتح ها هر دو جائز ست کسیکه میان تو و میان او عهد بود و مراد بوی در حدیث ذمی ست پس
میفرماید که مال ذمی که در راه افتاده و یافته شده باشد حلال نیست بر آنکه وی مال معصوم ست مثل آنکه حکم مال مسلمانان ست، الا ان یستغنی عنها صاحبها
مگر آنکه بی نیاز باشد از ان لقطه مالک او که معاهد ست این ادوستی گفته اند یکی آنکه مالک بگذارد آنرا و بخشد مر کسی را که یافته ست دوم آنکه تتبع تفحص
حسیس باشد که در عادت نیازمندی بآن نباشد و گفته اند که چون لقطه چیزی حقیر باشد تصرف لاقطه در ان اگر محتاج باشد جائز ست و احکام
لقطه بتفصیل در باب فی یابد ان شاء الله تعالی، و من نزل بقوم فعلیهم ان یقروه، و یکی از احکام که بحدیث ثابت شده و در کتاب الله در آن نیست
آنست که کسی که نزول کند بر قومی و فرود آید بر ایشان پس لازم ست بر آن قوم که مهمانی کنند آن کس را و این بطریق سنت و استحباب ست نه بر سبیل
فرضیت و ایجاب زیرا که مهمانی کردن واجب نیست بلکه سنت و مستحب و مروت و سیرت اهل ایمان ست و لهذا این حکم را در صورت نمی یاورد و گفت
حلال نیست مر قوم را که مهمانی نکنند مر کسی را که نزول کند بر ایشان چنانکه در خبر دیگر آمده است، فان لم یقروه فله ان یعقبهم بضم یا و سکون عین و
کسر قاف و بتشدید قاف، پس اگر مهمانی نکنند او را قوم مر آن کس را پس میرسد مر او را که جزای فعل ایشان دهد بمقدار مهمانی خود و بگیرد از ایشان بدل آنچه نخورده
شده او را یعنی جایی آنرا دارد که بگیرد و ایشان مستحق و متاهل آن شده و اند که توان گفت که گرچه واجب نیست قرا بگیرد قاف و بر اقتصر و بظاهر این کلام
ناظر و جوب ضیافت ست پس بعض گویند که این حکم کسی ست که مضطر ست و اگر نگیرد خوف هلاک در و میباشد چنانکه در حالت مخمصه میباشد و بعض گفته اند
که آن حضرت صلی الله علیه وسلم لشکری میفرستاد و گاه گاه بوادی و مغاوز بازاری بر پا نمیکردند که از آنجا چیزی بخورند و نمی یافتند سخت گرفته شد
کار بر اهل قری که بر ای غازیان مهمانی نکنند و اگر نکنند عقوبت ایشان این باشد که بگیرند از ایشان غازیان بمقدار ضیافت خود بر سبیل زجر
چنانکه حکم بود که هر که از غنیمت بدزدد متاع او بسوزند و هر که منع زکوة کند نصف مال او را بگیرند و بعض گفته اند که مهمانی کردن مر کسی را که نزول کند

در ابتدای اسلام واجب بود پس ازان منسوخ گشت بفرضیت زکوة والله اعلم • رواه ابوداود • روایت کرد این حدیث را ابوداود تا انجا و
روی الدارمی نحوه وکذا ابن ماجه الی قوله کما حرم الله • وروایت کرد دارمی نحو این وروایت کرد ابن ماجه تا قول وی کما حرم الله و پیشتر این کلام را که الا الا
الی آخره ذکر کرده اند • وعن العرباض بکسر عین مهمله وسکون را وموحده وضاد معجمه بن ساریة بسین مهمله ورا و یای تحتانیه صحابیست از اهل صفه و از
گریه کنندگان که فرود آمده در باب ایشان آیه کریمه لا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة نزول کرد بشام وسکونت بحمص کرد وفات سنه خمس وسبعین رضی
الله عنه • قال قام رسول الله • عرباض بن ساریه گفت استاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی خطبه خواند • فقال • پس گفت آنحضرت ایحسب احدکم متکئا
علی اریکته • آیا گمان میبرد یکی از شما تکیه کرده بر تخت آراسته خود • یظن ان الله لم یحرم شیئا الا ما فی هذا القرآن گمان میبرد که خدا تعالی حرام نگردانیده است
چیزی را مگر چیزی که در این قرآن ست • الا وانی والله قد امرت • آگاه باشید بدرستیکه من بخدا سوگند بتحقیق امر کرده ام • ووعظت • و پند کرده ام • ونهیت
عن اشیاء • ونهی کرده ام شما را از چیزها • انها لمثل القرآن • بدرستیکه آنچه امر ونهی و وعظ کرده ام من هر آینه مقدار قرآنست • او اکثر • بلکه بیشتر است
ازان پس ازان بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعضی چیزها از آنچه نهی کرده است ودر قرآن نیست بقول خود • وان الله لم یحل لکم ان تدخلوا بیوت
اهل الکتاب الا باذن • وبدرستیکه خدا تعالی حلال نگردانیده است مر شما را که در آیید در خانه های اهل کتاب مگر باذن • ولا ضرب نسائهم • و حلال
نگردانیده است شما را زدن زنان ایشان را در گرفتن جزیه وخراج ومانند آن • ولا اکل ثمارهم • وحلال نگردانیده است خوردن میوه های ایشان را • اذا اعطوکم
الذی علیهم • وقتیکه بدهند اهل کتاب شما را چیزی که بر ایشانست از جزیه وخراج • رواه ابوداود • روایت کرد این حدیث را ابوداود • وفی اسناده
ودر اسناد وی این شخص است که نام وی اشعث بن شعبة المصیصی است • قد تکلم فیه • بتحقیق سخن کرده شده است در وی که ثقه است یا نه • والمصیصی
بکسر میم وتشدید صاد مهمله اولی وفتح میم وتخفیف صاد ونیز گفته اند نسبت است بشهری که نام آن مصیصه است و در قاموس گفته که مصیصه بر وزن
سفینه نام شهریست بشام وتشدید داده نمیشود صاد را • وعنه • وهم از عرباض بن ساریه روایت است • قال • گفت • صلی بنا رسول الله • نماز گزارد
با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات یوم • یکروزی • ثم اقبل علینا بوجهه • پس توجه کرد بر ما بروی مبارک خود • فوعظنا موعظة
بلیغة • پس پند داد ما را پند کردنی سخت رسان و مؤثر • وقول بلیغ آنکه مدلول وی بمقصود برسد و بالغ نیکو رسیده • وبلیغ وفصیح که بعبارت خود کنه ضمیر را
برساند • ذرفت منها العیون • اشک ریخت ازان موعظه چشمها • ذرفت بذال معجمه وفتح را اشک ریختن چشم • ووجلت منها القلوب • وترسید ازوی دلها • فقال
رجل • پس گفت مردی • یا رسول الله کان هذه موعظة مودع • گویا که این پند کسی است که وداع کننده است چه شخص در وقت وداع کردن از پند و نصیحت
هیچ چیزی فرونگذارد و هر چه گفتنی است بگوید ودل ما از تصور وداع و رحلت تو گرفته میشود ومحزون میگردد • فاوصنا • پس وصیت کن
ما را یعنی اندرزی بکن [illegible] تا دل ما بیاساید [illegible] • فقال اوصیکم بتقوی الله • پس گفت وصیت میکنم شما را به پرهیزگاری وترس از خدا •
والسمع والطاعة • وبقبول کردن حکم امرا وفرمان برداری ایشان در آنچه موافق حکم شرع بود و تقوی جامع شود • وان کان عبدا حبشیا • واگرچه فرضا حاکم
غلام حبشی بود واین مبالغه است در طاعت امرا ولا بنده امیر نبود یکی از شرائط امارت آزادیست واین چنانست که در حدیث آمده است که هرکه مسجدی بنا کند
او را در بهشت خانه بنا کنند اگرچه آن مسجد همچو آشیانه گنجشک بود ومسجد هرگز همچو آشیانه گنجشک نباشد ولیکن مقصود مبالغه است در خردی و تنگی و تواند که
بنده حبشی نائب سلطان کبیر بود بر این تقدیر اطاعت وی بفرموده سلطان واجب گردد پس ازان علت سمع وطاعت امر بیان فرمود بقول خود • فانه من

بیش سنگم نبدی نیز اگر بدرستی که کسی نبیند از شما بعد ازین و خواهد بود اختلافا کثیر پس سر انجام ست که بینند اختلاف بسیار و مردم در ہمہ و
طاعت اہوا امن ست از فتنہ که پیدا گردد از اختلاف اشارت کرد بحفظ تقوی بقول خود و علیکم بسنتی و سنۃ الخلفاء الراشدین المہدیین پس
لازم گیرید نحو و سنت مراد ست خلیفہای مرا که اہل رشد در شاہ و راہ یافتگان در رشد و شاہ بسبب آن بوده خلاف غی و مراد از خلفا سے
راشدین خلفای ابعد داشته اند و بر که بر سیرت ایشان و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و نه بر که بہوای نفس خود و بدعتی پیدا کند و بحقیقت سنت
خلفای راشدین رضی اللہ عنہم همان سنت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم که در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شہرت نیافته بود از آنرو که در زمان آنحضرت
رواج یافته و مشہور گشته و مضاف بایشان شده و حوالہ آن بوده پس آنرا بجہت اضافت بایشان بدعت پندارد و رد کند منکر گردد و بجہت آنکه
باتباع آن پس بهر چه خلفای راشدین بیان حکم کرده باشند اگرچه باجتہاد و قیاس ایشان بوده و موافق سنت اطلاق بدعت بران توان کرد
چنانکه فرقه زائغه کنند پس ازان مبالغه کرد در وصیت باتباع سنت و مامور و متمسک بودن بها چنانکه در حدیث عرباض بن ساریه گذشت من سنت خلفای راشدین المہدیین
بالنواجذ یعنی سخت بر سنت و ندانها را محکم گیرید آنرا و عض گزیدن و نواجذ چهار ندان پیش افضای دندانها که آنها را اضراس خوانند و مثل
و یعنی نیاب و مطلق انیاب آید و ایاکم و محدثات الامور و دور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و زمان خلفای راشدین
نبوده اند و فان کل محدثة بدعة نیز اگه هر خصلت احداث کرده شده بدعت ست و کل بدعة ضلالة و هر بدعت ضلالت ست یا سبب ضلالت ست
و ابو داود و الترمذی و ابن ماجة همین حدیث را ازین چهار کس روایت کرده اند الا انهما لم یذکرا الصلوٰة و مگر اینست که ترمذی و ابن ماجة ذکر نکرده اند قصه
نماز گزاردن را یعنی نگفته اند صلی بنا رسول اللہ بلکه اقتصار حدیث از و غلطنا و غلظه کرده اند و عن عبد اللہ بن مسعود قال خط لنا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم خطا مگفت ابن مسعود کشید آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای تفہیم ما خطی را راست راسال نمایده ثم قال هذا سبیل اللہ پس گفت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم این خط راکه راست کشیدیم راه خداست ثم خط خطوطا عن یمینه و عن شماله پس کشید خطهای دیگر از جانب راست آن خط و از جانب چپ آن
و قال هذه سبل و گفت این راهها ست بعلی کل سبیل منهما شیطان بر هر یکی ازین راهها شیطانیست که میخواند مردم را بآن راه و پیروی میکند
از راه راست و قرأ و خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه الآیة و پروردگار عالم میفرماید که این راه منست راست
پس پیروی کنید آنرا و آخر آیت اینست که و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله و پیروی مکنید راهها را که چپ راست میروند یعنی ادیان مختلفه
طرق زائغه تا پراگنده گرداند آن راهها شما را و دور نیندازد شما را از راه راست مروی است بهمین حدیث و در احادیث دیگر نیز بدین معنی
و روایافته و در کتب احادیث عدد این خطوط در نظر نیامده جز آنکه در مدارک در تفسیر این آیت حدیث روایت کرده است که کشید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
خطی مستوی و فرمود این سبیل اللہ ست و راه خدا ست پس پیرو گردانید آنرا پس کشید در جانب شش خط مائل و فرمود این راهها ست بر سر هر راه شیطانیست که
میخواند بسوی آن پس اجتناب کنید از ان و خواند این آیت را و گفت صاحب مدارک پیوسته گردانید ازین دو آیه راه شش را پس پیگرد و بهفتاد و دو راه
پیوسته نماند که افتراق امت بهفتاد و سه فرقه در حدیث صحیح وارد شده ست لیکن نه باین طریق که در مدارک گفته بلکه بر موافقت گفته ست که کبائر فرق اسلامیه
بشت ست معتزله و شیعه و خوارج و هر چهار مجبره و مشبهه و ناجیه بعد ازان منزله ایست فرقه ساخته و شیعه البته دو فرقه و خوارج بسته و مرجئه پنج
و نجاریه را سه جبریه و مشبهه را تفریق کرده مفرقه ناجیه اہل سنت و جماعت اند و مجموع بهفتاد و سه فرقه شدند انتهی اگر گویند چگونه معلوم شود که فرقه ناجیه

اهل سنت و جماعت اند و این راه راست است و دیگر همه راههای ناراست و هر فرقه دعوی میکند که براه راست است و مذهب وی حق است و آنکه این چیزی نیست که بمجرد دعوی تمام شود بریشان باید و برهان حقانیت اهل سنت و جماعت آنست که این دین اسلام منقول آمده است بحجر و عقل بآن راه دارد و اخبار معلوم شده و بتتبع و تفحص احادیث و آثار متیقن گشته که سلف صالح از صحابه و تابعین باحسان و من بعدهم همه برین اعتقاد و بر این طریقه بوده اند و این مذهب و این راه و این اقوال بعد از صدر اول حادث شده و اصحابه و سلف متقدمین ازین طریقه بری بوده اند و ایشان جمعی بوده اند از آن و بعد از حدوث آن رابطه صحبت و محبت که بآن قوم موصوف اند منقطع گردیده و نمیشود و محدثین اصحاب کتب ستة و غیر ایشان از کتب مشهوره معتمده که مبنا و مدار احکام اسلام بر آنها افتاد و ائمه فقهای ارباب مذاهب اربعه و غیرهم از انها که در طبقه ایشان بوده اند همه برین مذهب بوده اند و اشاعره و ماتریدیه که ائمه اصول کلام اند تایید مذهب سلف نموده و بدلایل عقلیه آنرا اثبات کرده و آنچه سنت رسول صلی الله علیه وسلم و اجماع سلف بران ثابت بوده مؤکد ساخته اند و لهذا تمام ایشان اهل سنت و جماعت افتاده اگرچه این نام حادث است اما مذهب و اعتقاد ایشان قدیم و طریقه ایشان اتباع احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و تقید آثار سلف و حمل نصوص بر ظاهر ست مگر عند الضرورة و عدم اعتماد بر عقول آراء و اهوای خود بخلاف دیگران مثل معتزله و شیعه و انها که در اعتقادات بطریقه ایشانند تشبث بفلسفه و اهتر سال آراء و اوهام ایشان نموده و شایع خوفیه از متقدمین و محققین ایشان که استاد ان طریقت زهاد و عباد و مرتاض متورع و متقی و متوجه بجناب حق و خبری از حول و قوت نفس بوده اند همه برین مذهب بوده اند چنانکه از کتب معتمده ایشان معلوم گردد و در تعرف که معتمدترین کتابهای این قوم ست شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی شان و گفته ست ابو الاخیر ماعرفنا التصوف قالا بحدیث قالا بحدیث و این خوفیه که اجماع و اند بران آورده که همه عقائد اهل سنت و جماعت ست بی زیادت و نقصان و مصداق این سخن گفتیم آنست که کتابهای حدیث و تفسیر و کلام و فقه و تصوف و سیر و تواریخ معتبره که در دیار مشرق و مغرب مشهور و مذکور اند مطالعه کنند و بنظر انصاف نگرند و بخاطر الفان نیز کتابهای اینیار ند تا ظاهر شود که حقیقت حال چیست و بالجمله سواد اعظم و دین اسلام مذهب اهل سنت و جماعت ست عرف ذلک من انصف و لا انصاف و تجنب عن التعصب و الاعتساف و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع و پیرو هر چیزی را که آورده ام من از اوامر دین و شریعت اگر مراد ما انعقاد و اعتقاد و عمل در عبادات و معاملات بر وجه کمال و تسلیم و رضا باحکام نبوی صلی الله علیه وسلم در وقت صحابه و در عهد حق و باعثه حق و باعث پس مراد نفی ایمان کامل ست و اگر بمعیت در اقتضای دین اسلام و انعقاد و حقیقی و ست مراد نفی اصل ایمانست و نمیشود هوا تابع شود و گفت منتفی و منعدم گردد زیرا که انتفاء و انعدام آن مطلقا ممکن نیست تا کمال نیز فیه موجب اجر و ثواب نه کمال آنست که هوا تابع شود و تابع حق و منقاد او باشد و رواه فی شرح السنة مرفوعا کرد این حدیث را بغوی در شرح السنة و قال النووی فی الاربعین و گفته ست امام نووی در چهل حدیث خود هذا حدیث صحیح رویناه فی کتاب الحجة باسناد صحیح و عن ملال بن الحارث المزنی بضم میم و فتح زای و کسر نون صحابی ست آمد بران حضرت در وفد مزینه در سال پنجم از هجرت ات سنة ستین فمات فی سنة تسع و اربعین و عن رسول الله صلی الله علیه وسلم من احیی سنة من سنتی کسیکه زنده گرداند ترویج و رسنتی از سنتهای مرا که قد امیت بعدی متحقق و میرا شده و مهمل کرده شده ست بعد من فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها پس بدرستی که مر آنکس ست از اجر و ثواب مقدار اجرها و ثوابهای کسانیکه کار کنند بآن سنت من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا بی آنکه کم کرده شود بسبب ثبوت اجر مر آنکس را از اجرهای این کار کنندگان چیزی یعنی هم

آن عاملان را اجر ایشان کامل و تمام حاصل شود و هم بر احیای سنت کننده و موجد و مبتدع را مقدار اجرهای ایشان ثابت میگردد و من ابتدع بدعة ضلالة
لا یرضاها الله و رسوله کوسیکه بدعتی پیدا کند بدعت ضلالت که راضی نیست ازان خدا و رسول خدا بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت ترویج
آن باشد کان علیه مثل اثام من عمل بها لا ینقص ذلک من اوزارهم شیئا باشد بران کس را مثل وزر و مقدار وبال همه کسانی که عمل کنند بآن بدعت کم نمیکند
آن از بنهای ایشان چیزی را شرح این حدیث و سخن دران در آخر فصل اول در حدیث ابی هریره از روایت مسلم گذشت و رواه الترمذی و روا
ابن ماجة عن کثیر بن عبد الله بن عمرو عن ابیه عن جده و عن عمرو بن عوف الانصاری ست حاضر شد بدر را و ساکن شد بمدینه راضی الله قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین لیارز الی الحجاز کما تارز الحیة الی جحرها مترجمه این عبارت در حدیث آخر از فصل اول گذشت الا انه آنجا
الی المدینة گفت و اینجا الی الحجاز که شامل مکه و مدینه هر دو ست چنانکه آنجا نیز بدان اشارت کرده شد آنجا سبب ورود دران مقام بیان فضیلت
مدینه مشرفه بود و دینجا مقام اخبار بفضیلت حرمین ادام الله تعظیما و تشریفا و الله اعلم یعقاص الدین من الحجاز و هر آینه پناه میجوید دین از زمین حجاز
و میگیرد و او الحجاز و سکن و یا میگردد و سوی او و قتیکه ظاهر شود فتن و مستولی گردد اهل کفر و فساد و یاد آخر زمان در وقت خروج دجال چنانکه گذشت
معقل الارویة من راس الجبل همچو پناه جستن مزکوی از سرکوه و برآمدن او آز آرویه بضم همزه و سکون راء و کسر واو و تشدید یا بزکوهی و بعض مخصوص
بما وده و ارندان الدین بدا غریبا و سیعود کما بدا بر آنچه گذشت بیان کرده شد غربت و تنها و سرانجام ست که باز گردد چنانکه بود و فطوبی للغرباء
پس خوشی و خنکی باد مر غربا را و هم الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من سنتی و غربا آنکسانی اند که نگه دارند آنچه را که بر ساخته اند مردم
بعد از من از سنت من رواه الترمذی و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیاتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل
حذو النعل بالنعل حتی ان کان منهم من اتی امه علانیة لکان فی امتی من یصنع ذلک و ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین و سبعین ملة و تفترق امتی علی ثلث و سبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال ما انا علیه و اصحابی مترجمه هر آینه بیاید بر امت من آنچه آمد بر بنی اسرائیل همچو برابر آمدن یک نعل بر نعل دیگر تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل کسیکه آمد مادر خود را علانیه جماع کرد البته باشد در امت من کسیکه چنین کند و بنی اسرائیل متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و امت من متفرق شود بر سه و هفتاد ملت همه در آتش باشند مگر یک ملت گفتند کدام ست آن یک ملت یا رسول الله گفت آنچه من و اصحاب من بر آنند رواه الترمذی و فی روایة احمد و ابی داود و عن معاویة و در روایت امام احمد و ابی داود
از معاویه رضی الله عنه آمده ست که هفتاد و دو در آتش اند و یکی در بهشت و آن اهل یک ملت ست و هفتاد و شش از آن اهل یک ملت مستحق بجماعت از ست
اجتماع ایشان بکلمه حق و عمل بآنچه باجماع کرده اند دران سلف کبرا ست و بوده اند دران عبارت نیز در زمان آمدن آن حدیث که آنرا بخریج فی امتی توام و دیده ست که شان این نیست که بیرون خ نهند آمد
و راست مگر بر بعضی که تقدیر ملک الا هوا زن و بنو ثقیف ایشان بخلاف ست یکند در رگ فی ایشان آرا بود که متفرق شدند بآنها و هوا جمع هوی یعنی اراده نفس شهوت آموخته
ایشان را آن مذاهب باطله چنانکه آنرا الکلب بصاحبه چنانکه سرایت میکند کلب صاحب خود را بصاحب لامحی ست عارض میشود هوی را از گزیدن سگ دیوانه مستولی میگردد بر دوسه

شبهه بالنجوم یا سرایت میکند از وی بدیگری و خیبت اند که بجانب آب نگاه کند و اگر بیند و یا وکند و بیطی قوی آرد و بسا که از تشنگی بمیرد و نتواند
آب بخورد و این علتی ست که میرود ماده آن بر نمامه بدن او و متولد میگردد از وی اعراض بد و سرایت میکند در رگ پی چنانکه وجود ۞ الا بقی مندفع
والا منفصل الا دخله ۞ باقی بجا ماند اعراض مثل تیج رگی و بستی گردن که در می آید آن علت و آن شبیه باهل هوا صاحب علت بهت است که بر صاحب
مستولی گردد و اعراض مذبوحه متولد شود و ضرر آن وی بدیگری بجا و زکند چنانکه علت بدعت و هوی در اهل هوا چنانکه صاحب علت کلب آب
بگریزد و نتواند آنرا خورد و تشنه بمیرد همچنین اهل هوا از علم دین بگریزند و نتوانند آنرا خورد و محروم آن بمیرند و در بادیه جهل و ضلالت بمانند
نسأل الله العافیة ۞ و عن ابن عمر ۞ رضی الله عنهما ۞ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یجمع امتی ۞ یا امتی که خدای تعالی
گرد نمی آرد هرگز امت مرا ۞ او قال امة محمد ۞ شک از راوی ست که بجای امتی امت محمد گفت ۞ علی ضلالة ۞ بر گمراهی و این خلاصه آنچه پروردگار تعالی
این امت مرحومه را بدان مخصوص گردانیده ست که هرگز بر ان اتفاق نکنند خرق و صواب نبود ۞ و ید الله علی الجماعة ۞ و دست قدرت و احسان الهی با جماعت
و این کنایت ست از حفظ و نصرت حق تعالی اهل حق را از ایذای خلق و حفظ و نصرت او بر توفیق وی بجماعت مر ایشان را از برای آنست تا بدان احکام و اطلاع بر
حق بچون اختلاف کنند و متفرق شوند زایل گردد حفظ و نصرت و یکدیگر را بقصد عذاب او فاسد گرداند احوال او بیرون آرد
از انچه آن حضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم بران بودند ۞ و این شدتی قوی است ۞ و کسی که تنها افتد از جماعت بقرائن
از سواد اعظم انداخته میشود و آتش دوزخ شد او را بر صیغه علم ست و در صحیح مجهول و بعلم نیز آمده و همچنین در حدیث آینده ۞
رواه الترمذی ۞ و عن عائشة ۞ قال قال رسول الله ۞ و هم از ابن عمر روایت ست که گفت گفت پیغمبر خدا ۞ صلی الله علیه وسلم علیکم بالسواد
الاعظم ۞ بروی کنید سواد اعظم را سواد و اصل بمعنی سیاهی ست و بمعنی جمعیت اکثر از هر چیز پیدا چنانکه سیاهی لشکر گویند کثرت و زیادت آنرا
مراد حث و ترغیب ست بر اتباع آنچه اکثر علما و ان بر انند ۞ و این شدتی را نیز رواه ابن ماجة ۞ و در بعضی نسخ بعد از این حدیث
و این عبارت در حاشیه نوشته و در بعض و ابن ابی عاصم فی کتاب السنة نیز زیاده کرده ۞ و عن انس ۞ قال قال رسول الله ۞ گفت انس گفت
را پیغمبر خدا ۞ صلی الله علیه وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح و تمسی و لیس فی قلبک غش لاحد ۞ و ما آن چیست که تو قادر شوی
و عداوت هیچ یکی را ۞ فافعل ۞ پس بکن که کاری علیم ست ۞ ثم قال ۞ پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا بنی و ذلک من سنتی ۞ ای پسرک من و آن کار از سنت منست و هر که سنتی مرا دوست دارد دوست دارد مرا
بتحقیق و دوست میدارد مرا هر که دوست دارد مرا با من خواهد بود در بهشت ۞ و این طریقه و سیرت کسی را باشد که او را بحضرت او و باعث بر دوستی او ایمان و یقین کامل باشد
باشد یا من در بهشت چنانکه وارد شده ست که المرء مع من احب و در حدیث اشارت ست بانکه دوست دوستی ست جنس خود را و هر
محبت آن حضرت ۞ و افضلست او ست صلی الله علیه وسلم بجای عمل بدان رزقنا الله ۞ رواه الترمذی ۞ و عن ابی ۞ بن کعب رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله یعنی چیزی از علم که بدانست من از وی و فرا نمود آن چیزی را
لیصیب به عرضا من الدنیا ۞ تا بدان بر ساند بمنفعتی از منافع دنیا ۞ لم یجد عرف الجنة یوم القیامة ۞ نیابد بوی بهشت را روز قیامت ۞ و ان ریحها
لیوجد من مسیرة خمسمائة عام ۞ و بوی بهشت می یابند از مسافت پانصد سال ۞ رواه ابن ماجة ۞ و در حاشیه نوشته و بقیه حدیث
و فواب بران ۞ رواه البیهقی فی کتاب الزهد که من حدیث ابن عباس ۞ رضی الله عنهما و در نجا بجز و بعض نسخ بیاض ست ۞ و در حاشیه این عبارت

نوشته ✤ وعن جابر عن النبی ✤ روایت ست از جابر از پیغمبر خدا ✤ صلی الله علیه وسلم چون آماده عمر ✤ وقتیکه آمد آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد
عمر رضی الله عنه ✤ فقال ✤ پس گفت عمر ✤ انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا ✤ بدرستی که ما می شنویم حدیثها و حکایتها از یهود که خوش می آید
ما را آن احادیث و حکایات ✤ افترى ان نکتب بعضها ✤ آیا می بینی در رای من که بنویسیم بعضی از آن احادیث را ✤ فقال ✤ پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ✤ امتهوکون انتم ✤ آیا متحیر شدگانید شما در دین اسلام و در بودن وی دینی تمام و کامل که محتاج بدینی دیگر نباشد تا اهل کتاب
پیغمبر شما گیرند و استفاده نمایند ✤ کما تهوکت الیهود والنصاری ✤ چنانکه متحیر شدند یهود و نصاری افتادند در تیه حیرت و وادی اشتباه ✤ لقد جئتکم بها ✤
بتحقیق آورده ام من ملت و شریعت را ✤ بیضاء نقیة ✤ سفید پاک و صاف و روشن و خالص از شک و شبهه ✤ مبرا از اشتباه الناس ✤ ولو کان
موسی حیا ما وسعه الا اتباعی ✤ و اگر می بود موسی زنده گنجایش نه یافت او را مگر پیروی من ✤ چه جای قوم او و تمامه مردم غیر ایشان ✤ پس که شرایع همه
منسوخ شد بشریعت من ✤ رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان ✤ وعن ابی سعید الخدری ✤ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل طیبا
کسی که بخورد حلال را ✤ وعمل فی سنة ✤ و کار کند از جهت بودن او سنت اگرچه قلیل باشد ✤ و امن الناس بوائقه ✤ و ایمن باشد مردم از
شرهای او یعنی از وی کسی شری نرسیدنی گمان نکرد و کسی از راه بر نگردد که او قلیل نظر است که ادعا مستمر از این باشد و بوائق جمع بائقه است بمعنی شر
و در حدیث آمده است که در نیاید بهشت آنکسیا ایمن نباشد همسایه او بوائق او تفسیر کرده اند آنرا بظلم و غشوشی و شر ✤ دخل الجنة ✤ میدرآید بهشت را ✤
فقال رجل ✤ پس گفت مردی ✤ یا رسول الله ان هذا الیوم لکثیر فی الناس ✤ بدرستی که این بسیار امروز در زمان ما بسیارند در مردم بعد از این چه حال خواهد بود
✤ قال سیکون فی قرون بعدی ✤ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری در این زمان بسیار است و در سنجهای بعد کم خواهد بود جماعتها که پیدا شوند بعد از من یعنی
منقطع نمیشود خیر از امت من مطلقا اگرچه تفاوت کند بقلت و کثرت و در آخر زمان نیز جماعتی خواهند بود که طریقه تقوی پیشه اقامت خواهند نمود ✤
رواه الترمذی ✤ وعن ابی سعید رضی الله عنه ✤ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکیس فی زمانی من ترک منکم عشر امری ✤ بدرستی که هشیار در زمان من
هستند که هر که ترک کند از ایشان ده یک از آنچه امر کرده شده است بدان ✤ هلک ✤ هلاک میشود و عقاب کرده میشود او را ✤ ثم یاتی زمان من عمل منهم عشرا
امر شده باو پیدا میشود در آید زمانی که هر که بکند از ایشان ده یک از آنچه امر کرده شده است بدان نجات می یابد از عذاب و ثواب داده میشود بر ان و
این بسیار من فعل خیرات خواهد بود و الا در فرائض و واجبات ترک چه صورت دارد و بعض گفته اند که مراد امر معروف و نهی منکر است که در زمان
نبوت و قرب بدان زمان بود چه حق ظاهر بود و دولت اسلام قوی و اعداد و اعانت مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود آن
در ترک امر و نهی بجهال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان که کار برعکس است اگر اندکی از ان هم بوجود آید غنیمت است و موجب اجر گردد ✤ رواه
الترمذی ✤ وعن ابی امامة ✤ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضل قوم بعد هدی کانوا علیه ✤ گمراه نشدند هیچ قومی بعد از آنکه [illegible]
بر ان ✤ الا اوتوا الجدل ✤ مگر آنکه داده شدند جدال او جدل آنچنین شدت و خصومت و عناد و تعیر و تعصب ترجیح نفس بر حق باطل او را اندازند
بنای حق را ثم قرء رسول الله ✤ پس بتحقیق خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هذه الآیة ✤ این آیت را که در بیان جدل خصومت کافران است ✤
ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون رواه احمد والترمذی وابن ماجة ✤ و سبب نزول این آیت آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالی انکم وما تعبدون من
دون الله حصب جهنم بتحقیق شما و چیزیکه می پرستید شما جز حق هیمه دوزخند شما کان خوشحال شدند و فریاد برآوردند و گفتند بتان ما

پیدا ست نابود بودن او ۞ فاتبعنہ ۞ پس پیروی کنید ان را و پیروی نمائید ایشان را ۞ واختلاف فیہ ۞ وعملی نیکرست که اختلاف کرده شده ست در استناد او در رشد و غی او ۞ وکلمۃ الی اللہ ۞ پس بسپارد او را بخدا و توقف کنید ان طلب کنید رشد و ہدایت را ۞ رواہ احمد ۞

الفصل الثالث

عن معاذ بن جبل ۞ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان ذئب الانسان یعنی گرگ آدمی ست میرباید و میبرد انرا که از جماعت برآید پس ہلاک میکند ۞ کذئب الغنم ۞ مانند گرگ گوسفند یا خداوند او ۞ وہمیگیرد و گوسفند را که گریزنده ست از انس نگاہ گیرنده ست بکلاه والقاصیۃ ۞ وہمیگیرد گوسفندی را که دور رونده ست از کله بی نفرت ۞ والناحیۃ و گوسپندی که یک جانب افتاده ست اگرچه نگریخته و دور نرفته ست و گفته در درون کله ست ایمن و بسلامت ست ۞ وایاکم والشعاب ۞ و دور دارید خود را از راه ها میان و کوه نشستن بر آمدن از میان جماعت بیرون نیفتادن از راه مسلک ست چنانکه فرموده ۞ وعلیکم بالجماعۃ والعامۃ ۞ و بر شما باد که لازم گیرید جماعت را و اکثر را انا ست باتکه معتبر اتباع اکثر جمهور ست چه اتفاق کل و جمله احکام واقع نه بلکه ممکن نیست ۞ رواہ احمد ۞ وعن ابی ذر ۞ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فارق الجماعۃ شبرا ۞ کسی که جدا شد از جماعت سه اندازه یک بدست ۞ فقد خلع ربقۃ الاسلام عن عنقہ ۞ پس تحقیق برکنید ربقه اسلام را از گردن خود یعنی محل آن شد کنایه از ترک اسلام و بیرون آمدن از ربقه بکسر او فتح آن نیز آمده و بسمانی که در وی چند حلقه سازند و هر حلقه را گروهی سفندی اندازند و هر حلقه را ربقه گویند ۞ رواہ احمد وابوداود ۞ وعن مالک بن انس بلاغا ۞ روایت ست از امام مالک بن انس بطریق ارسال ۞ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بہما ۞ گذاشته ام من میان شما دو چیز که البته گمراه نخواهید شد مادام که چنگ نیزنید بآن دو چیز آن دو چیز کدام ست ۞ کتاب اللہ وسنتی رسولہ ۞ کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ۞ رواہ فی الموطا ۞ روایت کرده ست این حدیث را امام مالک در کتاب او که نام کتاب امام مالک موطا ست و موطا مقصور و ممدود ہر دو آمده بدانکه مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی ست از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و منقطع نزد بعضی از محدثین ۞ **عن ابن مسعود** ۞ پس گفته نشود که مالک تابعی نیست تا حدیث او مرسل نگردد و اولی نیست که بجای مرسلا تعلیقا گوید که بمعنی حذف اول اسناد ست ۞ **عن ابن مسعود** ۞ بفتح عین و فتح صاد مهمله و سکون تحتانیین ۞ بن الحارث النخعی ۞ بفتح نون و سکون خاء معجمه و فتح عین مهمله و شین معجمه و تخفیف میم رخ شامی و در صحیحت وی نخعلانست ابن ابی حاتم و بدیش ابوزرعه گفته اند که صحابی ست و عجلی گفته که تابعی ثقه ست و ابن سعد او را در طبقه اولی از تابعین ذکر کرده و ابن حبان در کتاب ثقات آورده و وی گفته که در عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و باوی بیعت کرده و مصافحه نموده ام واللہ اعلم و بعض ریظا غلیظ بدل ضاد گفته اند ۞ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما احدث قوم بدعۃ ۞ نو پدید نکرد هیچ قومی بدعتی ۞ الا رفع مثلہا من السنۃ ۞ مگر انکه برداشته شد مانند آن مقدار و مرتبه از سنت چون احداث بدعت رافع سنت باشد چنین قیاس کن قیام سنت قامع بدعت خواهد بود و تمسک بسنته خیر از احداث بدعته پس یک درم از سنت اگرچه اندک باشد بهتر ست از نو پدید کردن بدعت اگرچه بسیار باشد زیرا که با اتباع سنت پدید میشود نور و برکت و با بدعت ظلمت و شامت و اتباع سنت اندک اندک بجایی رسد که سنت بهتر ست از بناهای بلند و مدرسه پیچاک بر پیچاک بر اتباع سنت آب سنت ترقی کند بمقام قرب و ترک او نزول کند از آن امور دنیویه که گویند که فلان بلند شد و فلان پست گشت ۞ رواہ احمد ۞ **وعن حسان** رضی اللہ عنہ ۞ قال ما ابتدع قوم بدعۃ فی دینہم الا نزع اللہ من سنتہم مثلہا ۞ مگر انکه میکشد خدای تعالی از سنتی که در

دین ایشان سست ماندند ۞ ثم لا یعیدها الیهم ابدا الی یوم القیمة ۞ پستر باز نمیگرداند دنیا را بسوی ایشان تا روز قیامت ۞ رواه الدارمی ۞ وعن ابراهیم بن میسرة ۞ تابعی ثقه صحیح الحدیث ست فی نظیر مان خود بود حدیث او در اهل مکه ست ۞ قال قال رسول الله ۞ گفت ابراهیم بن میسره گه گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ۞ من وقر صاحب بدعة ۞ کسیکه تعظیم و تبجیل کند صاحب بدعت را ۞ فقد اعان علی هدم الاسلام ۞ پس تحقیق مدد میکند بر ویران کردن دین اسلام چه در توقیر وی استخفاف و استهانت سنت ست و دین میکشد بویران کردن بنای اسلام و همین قیاس در توقیر و تبجیل متسمین آبادانی بنای اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و ترویج سنت ۞ رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا ۞ وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال من تعلم کتابا من کتب الله ثم اتبع ما فیه ۞ کسیکه بیاموزد قرآن را پستر پیروی کند احکامی را که در وست ۞ هداه الله من الضلالة فی الدنیا ۞ راه راست نماید او را خدا تعالی و برهاند او را از گمراهی در دنیا ۞ ووقاه یوم القیمة سوء الحساب ۞ و نگاهدارد او را روز قیامت از بدی و سختی حساب ۞ وفی روایة قال ۞ و در روایتی آنچنین آمده ست ۞ من اقتدی بکتاب الله لا یضل فی الدنیا ولا یشقی فی الآخرة ۞ کسیکه پیروی کند بکتاب خدا گمراه نشود در دنیا ۞ و بدبخت نگردد در آخرة ۞ ثم تلا هذه الآیة ۞ پستر خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را ۞ فمن تبع هدای فلا یضل ولا یشقی ۞ پس کسیکه پیروی کند کتاب مرا گه سبب هدایت ست گمراه نشود و بدبخت نگردد بحاصل آنکه دولت سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت بیت زهی سعادت اگر خود هست او را نگرد ۞ که نیکبختی دنیا و دین رندست است ۞ رواه رزین ۞ وعن ابی مسعود رضی الله عنه ۞ ان رسول الله ۞ روایت ست از ابی مسعود گه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال ۞ گفت ۞ ضرب الله مثلا صراطا مستقیما ۞ گردانیده ست خدا تعالی قصه حال دین را یا آنچه دروست از محارم و حدود و احکام قرآن قصه حال راه راست ۞ وعن جنبتی الصراط سوران ۞ و از هر دو جانب آن راه راست دو باره شهرست ۞ فیهما ابواب مفتحة ۞ و بر آن دو باره شهر دریاست کشاده ۞ وعلی الابواب ستور مرخاة ۞ و بر دریا پرده هاست فرو هشته ۞ وعند رأس الصراط داع ۞ و بر سر راه آنحضرتی ست که خواننده ست مردم را ۞ یقول استقیموا علی الصراط ۞ میگوید راست بروید بر راه ۞ ولا تعوجوا ۞ و کج نروید ۞ وفوق ذلک داع ۞ و بالای آن خواننده دیگر ست ۞ یدعو کلما همّ عبد ان یفتح شیئا من تلک الابواب ۞ هرگاه که قصد میکند بنده از بندگان که بگشاید یکی را از آن درها و بر دارد پرده را ۞ قال ۞ میگوید آن داعی ۞ ویحک لا تفتحه ۞ وای بر تو مگشا این را ۞ فانک ان تفتحه تلجه ۞ پس بدرستی که اگر میگشائی تو آن در را میروی اندر او اگر میروی آن عذاب الیم میکشی در دی ۞ ثم فسره ۞ پستر بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مثل را که مراد ازان چیست ۞ فاخبر ان الصراط هو الاسلام ۞ پس خبر داد و گفت که مراد بصراط طریق اسلام ست که بدان راه بهشت جاوید ان میرسند ۞ وان الابواب المفتحة محارم الله ۞ و خبر داد که درهای کشاده که پرده ها بران فرو هشته اند محارمیست که حرام گردانیده ست خدا تعالی آنها را بر بندگان ۞ وان الستور المرخاة حدود الله ۞ و بیان کرد که پرده های فرو هشته حدهای خداست که میان بنده و محارم بسته ست که از آنها نگذرد و فاصل و بازدارنده ست بنده را از آن ۞ وان الداعی علی رأس الصراط هو القرآن ۞ و بیان کرد که مراد بداعی که بر سر راه ست قرآن ست که میخواند مردم را براه راست ۞ وان الداعی من فوقه ۞ و آنکه خواننده ست بالای قرآن ۞ هو واعظ الله فی قلب کل مؤمن ۞ آن پند دهنده ست از جانب خدا ست در دل هر مؤمن طبیعی از تفسیر بلکه ملک که او را الهام میکند و تا این نباشد قرآن سود نمیدهد بکار قرآن آنست که راه می نماید و نشانهای راه بیان میکند اما قبول انقیاد آن و پسندیدن شدن بر آن و رفتن براه و رسیدن بمقصود بتوفیق الهی و هدایت اوست که بنده را بدان الهام میکند در دل وی پیدا آرد ۞ رزقنا الله ۞ رواه رزین ۞ و روایت کرد

این حدیث را زین زابن مسعود و رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان و روایت کرده است احمد و مسند خود و بیهقی در شعب الایمان و عن انس و فتح
فون قشیده و او و عن ابن سمعان و بکسر سین و فتح آن صحابیست ساکن شام و کذا الترمذی عنه و بچنین روایت کرده ترمذی از فاس بن سمعان و ۱۱ ذکر
احمد منه و لیکن نسبت که ترمذی ذکر کرده حدیث را مختصر تر از انچه روایت کرده اند احمد و بیهقی و عن ابن مسعود و رضی الله عنه و قال من کان منکم متاسیا
کسیکه بخواهد که پیروی راه صحابه کند فلیستن بن قدمات و پس باید که پیروی راه او کند که بتحقیق از عالم گذشته اند فان الحی لا تؤمن علیه
پس بدستیکه زندگان ایمن کرده نمیشود بر ایشان از فتنه و ابتلا در دین این بخن را ابن مسعود در میان خود تا ابین گفت و نصیحت کرد و مراد بصحابه
و شهرت در بندگان اهل زمان خود از صحابه بنا نکه گفت و اولئک اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة و ان مراد یاران محمد اند که بوده
فی عصره تر بر که نزد او بیشتر است ازین امت و ابرها قلوبا و عمیقها علما و اقلها تکلفا و هدی و اصوبها قولا و احسنها حالا و اقربها من
از روی تکلف و تصنع و ریا و مراعات سوء و صلاح آنکه ستار است میان امم و بر تکلف آنرا بر خود نهند و تکلف و زحمت بخود و گرفتن کار نیک فرمودن و نیز
بر خود نهادن و تکلف پیش آینده بکاری که فرود باشد با زحمت بیرون از وقت و اختارهم الله لصحبة نبیه و لاقامة دینه و برگزید ایشان را خدای تعالی
از برای صحبت پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم و برای برداشتن دین وی این دلیلست بر فضیلت و کمالیت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمام خلائق ایشان را
برگزید یاران پیغمبر خود ما معلوم شد که ایشان بهترین خلق و اخیار امت بوده اند و جانفوس ایشان بر انفوس امم اخیار و بهدایت ایمان قابلتر و لائق تر
چنانکه در قرآن مجید میفرماید و الزمهم کلمة التقوی و کانوا احق بها و اهلها یعنی فرو فرستاد بر ایشان کلمه تقوی را و ایشان سزاوارتر و لائق تر بکلمه تقوی و مستحق تر مر آنرا و در آثار آمده است که پروردگار تعالی
نظر کرد در تمامه اهای بندگان یافت قلب محمد را صلی الله علیه وسلم روشن تر و پاک تر پس بنهاد نور نبوت را و ان یافت و اصحاب را صاف تر و لائق تر پس
برگزید برای صحبت او ایشان را و این خود ظاهر است چنانکه هیچ عاقل نپسندد که آنانکه یاران پیغمبر باشند مرد مان محمد سول الله صلی الله علیه وسلم و منی الله عنهم و رضوا عنه
دیگر باشند بلکه بودن ایشان بجهت او بوده و خدمت کرده باشند و هنوز پاک و صاف نشده و بدرجه کمال نرسیده باشند مرد مان مشائخ را بینید که در مدت
ایشان بچه درجه میرسند آخر این منقصت بحضرت نبی صلی الله علیه وسلم عائد میگردد و گر منافق باشند منافقان خود بعد از نزول سوره توبه متمیز شده
و از میان مسلمانان جدا گشته فضیحت و رسوا شده بودند فنعوذ بالله من سوء الاعتقاد فاعرفوا لهم فضلهم پس بشناسید برای ایشان فضل
ایشان را و اقتدا کنید بهم علی اثرهم و پیروی کنید ایشان را و بروید بر نشان پای ایشان و تمسک جویید بهدای ایشان و استعصمتم من اخلاقهم و سیرهم و چنگ
در زنید بانچه توانید از خویها و روشهای ایشان فانهم کانوا علی الهدی المستقیم پس بدستیکه بودند ایشان بر راه راست و غایت راستی سبحان الله
ابن مسعود بآن بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم حق وی فرمود و فضیلت لامتی مارضی به ابن ام عبد راضی شدم برای امت خود
بدانچه راضی شد ابن ام عبد مر خود را بدان ابن مسعود بهست اینچنین تفضیل و تعظیم صحابه کند چه جای سخن بست نسأل الله العافیة و رواه رزین و عن
جابر بن عمر بن الخطاب و رضی الله عنه قال رسول الله و روایت است از جابر که آورد عمر نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نسخه من التورة +
نسخه را از تورات فقال پس گفت عمر یا رسول الله هذه نسخة من التورة این نسخه بست از تورات فسکت پس ساکت شد و دن شد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فجعل عمر یقرء پس شروع کرد عمر میخواند پس خواندن گرفت و وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم تغیر و حال آنکه روی مبارک
[illegible] فقال پس گفت ابوبکر [illegible] فقال ابوبکر ثکلتک الثواکل [illegible] گفت ابوبکر عیر باکنند ترا زنان گریه

گذشتہ یکدیگران یعنی متحیرید و تحقیق مرا این اند و نمی شوی ثانی از باب بیان گذشت ۔ ماشی ما بوجہ رسول اللہ نبی بی جانشینی گر روزی مبارک پیغمبر خدا
نیست ۔ صلی اللہ علیہ وسلم متغیر و حالی وجہ رسول اللہ ۔ پس نگاہ کرد عمر بسوی روی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ۔ دید اثر غضب بروی ۔ پس گفت
اعوذ باللہ من غضب اللہ و غضب رسولہ ۔ پس گفت عمر رضی اللہ عنہ بطریق اعتذار و استغفار پناہ میجوئیم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا
رضینا باللہ ربا ۔ راضی شدیم بخدا از روی پروردگاری ۔ وبالاسلام دینا ۔ و راضی شدیم باسلام که دین ماست ۔ و بمحمد نبیا ۔ و راضی شدیم بمحمد
صلی اللہ علیہ وسلم که پیغمبر ماست ۔ فقال رسول اللہ ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفس محمد بیدہ ۔ سوگند بحق آنکه ذات محمد در قدرت
اوست ۔ لو بدا لکم موسی ۔ اگر ظاهر شود برای شما موسی پیغمبر ۔ فاتبعتموہ و ترکتمونی ۔ پس متابعت کنید او را و بگذارید مرا ۔ لضللتم عن سواء السبیل ۔ هر آئینه
گمراه شوید ۔ ولو کان حیا و ادرک نبوتی لاتبعنی ۔ و اگر میبود موسی زنده و در می یافت زمان نبوت مرا هر آئینه پیروی میکرد مرا
رواه الدارمی ۔ وعنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلامی لاینسخ کلام اللہ ۔ کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را ۔ و کلام اللہ ینسخ کلامی
و کلام خدا نسخ میکند کلام مرا ۔ وکلام اللہ ینسخ بعضہ بعضا ۔ و کلام خدا نسخ میکند بعض او بعض را ۔ نسخ تغییر و تبدیل حکم است حکمی دیگر بسبب اصلاح کار دین و علت
آن و در حقیقت بیان است مر انتهای زمان آن حکم را ۔ این حکم تا این وقت مشروع بوده است و در واقع تغییری و تبدیلی نیست لیکن چون حکم اول در ظاهر مطلق بود
بر ما ظاهر نبود چنان مینماید که تغییر شده ۔ پس نسخ کتاب بکتاب و نسخ حدیث بحدیث و نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب و لیکن
... حدیث الالتفات ... که بطریق رای و اجتهاد فرموده باشد نه بوحی یا این حدیث منسوخ است
... ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضہا بعضا کنسخ القرآن ۔ بدرستی که
... منسوخ میکرد بعض آن بعض را چنانکه منسوخ گردانیده میشود قرآن بعض آن بعض را ۔ و اگر مراد از قول کنسخ القرآن منسوخ گردانیدن
... باشد ... ناسخ این حدیث سابق باشد ۔ وعن ابی ثعلبۃ الخشنی ۔ بضم خا و فتح شین منسوب
... نام او و نام پدر او و اختلاف بسیار است که ذکر کرده شده ...
... وفات یافت ... قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض ... تعالی فرض
... فلا تضیعوہا ۔ پس ضایع مکنید ... وحرم حرمات فلا تنتہکوہا ... بعضی چیزها را ...
... کردن حرمت آن ۔ وحد حدودا فلا تعتدوہا ۔ و بست حدها ... پس تجاوز مکنید از آنها ۔ وسکت
عن اشیاء من غیر نسیان ۔ و سکوت کرد از بعضی چیزها و بیان نفرموده آنها را نه از آنکه فراموش کرده باشد که فراموشی بروی روا نیست ... رحمت کرد ...
... فلا تبحثوا عنہا ۔ پس کاوش مکنید ... روی الاحادیث الثلثۃ الدارقطنی ۔ روایت کرد این سه حدیث را
دارقطنی ... نسبت باو تمام شد کتاب الایمان والحمد للہ علی ذالک ۔ کتاب العلم ۔ مراد بعلم دین است
... مبادی و مقاصد ۔ مبادی علومی که موقوفست معرفت کتاب و سنت بر آن ...
... و مقاصد ... اعمال و اخلاق و عقاید و اینها همه علم معاملت است و علم مکاشفه ...
... که بدان ... حقایق اشیا چنانکه هست منکشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانہ و تعالی ... و این ...

وعلم وراثت خواند بحکم حدیث من عمل بما علم ورثہ اللہ علم ما لم یعلم ہر کہ عمل کند بآنچہ دانست وخواند او را علم آنچہ نمی دانست وخواند میراث دہد علم آنچہ ندانست وخواند ومکرر واقتفا اللہ یعلمکم اللہ نیز اشارت باین معنی ست وعلم ظاہر وباطن کہ گویند این معنی دارد ونسبت ہر دو بیکدیگر نسبت تن وجان وپوست ومغز ست واحادیث وآیات کہ در شان علم وفضیلت آن وارد شدہ مشتمل ہم باین قسمت بر تفاوت مراتب ودرجات آن

الفصل الاول ۞ عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلغوا عنی ولو آیۃ ۞ برسانید از جانب من دین شریعت را اگرچہ آیتی باشد مراد از آیت آیت قرآن ست لیکن دلالت بر یابند ایشان احادیث نیز دارد چہ قرآن باوجود آنکہ منتشر ومشتہر ست وحاملان او بیشمار اند حق سبحانہ متکفل حفظ او شدہ ست ہر گاہ امر کردہ شد بآنکہ برسانند ایشان احادیث را بطریق اولی کہ موشح بآنچہ مبنی بر آنست کما فی ہمہ دارند کہ فیضیلت شریفہ او علامت ست بر عظم معنی کہ مراد داشتہ شدہ ست بدان چنانکہ احادیث کہ از قبیل جوامع الکلم اند بلکہ تمامی احادیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازین قبیل اند پس معنی آن شود کہ برسانید از من اگرچہ یک حدیث باشد وجہ تخصیص حدیث بتبلیغ آن بود کہ قرآن را اصحاح بتبلیغ ست بجمعے کہ مذکور شد ۞ وحدثوا عن بنی اسرائیل ۞ وحکایت کنید وخبر دہید بآنچہ بشنوید از بنی اسرائیل ۞ ولا حرج ۞ نیست گناہی حدیث کردن از ایشان یا مراد آنست کہ نیست وتحدیث از بنی اسرائیل ننگے بوجوب احتیاط وراعایت اتصال سند بقبول از عدل ثقہ ضابطہ چہ بسا قوت ونوشتن آن منع کردہ وفرمودہ بود کہ مگر تحریر یدشماد کار دین خود را کہ دست تبویب نیز میدہیم کہ در فصل ثالث از باب سابق ازین گذشت جابر گذشت رخصت کرد پس زمان نزدیک آمد کہ اگر قصص ومواعظ وامثال کہ از ایشان میشنوید بدان تحدیث کنید نہ شرائع واحکام کہ منسوخ ست نافی نسبت ودر کتاب ایشان آیات غریبہ وقائع عجیبہ ست کہ میتوان نقل کرد واگر در رعایت احتیاط در تصحیح نقل وسند مسامحہ رود نیز غم نیست چہ مقصود عبرت واتعاظ ست ودین بآسمان دارد نہ بزمین آنگہ گفت اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز ست کذا فی اللوامع ۞ ومن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعدہ من النار ۞ وہر کہ دروغ برند بمن وآنچہ نگفتہ ام من ہنوز نگفتہ ام من ہنوز کذا فی الشمس خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغہ ست در منع از وضع حدیث ودروغ بستن بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اگرچہ برای ترغیب وترہیب باشد حرام ست واز جملہ کبائر ست باتفاق وامام محمد جوینی والد امام الحرمین آزاد اخل کفر داشتہ وبر قائل حکم بخلود نار کردہ وقومی بوضع حدیث بقصد ترغیب وترہیب تجویز کردہ واین مذہب خطاست وحق آنست کہ وضع حدیث وروایت موضوع حرام ست مگر ببیان وضع ۞ رواہ البخاری ۞ وعن سمرۃ بن جندب والمغیرۃ بن شعبۃ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سمرہ وغیرہ کہ دو صحابی مشہور اند گفتند کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۞ من حدث عنی بحدیث یری انہ کذب فہو احد الکاذبین ۞ کسیکہ حدیث کند از من بحدیثیکہ گمان میبرد کہ آن حدیث دروغ ست پس او یکے از دروغ گویندگان ست وحکم ایشان ست نزد اکہ چون اعانت کاذب کند دو شریک شمرد او را داشاعت کذب شریک شود وزان بری بضم یا وفتح آن ہر دو روایت ست بضم یعنی ظن فتح یعنی علم علم نیز اینجا بمعنے ظن خواہد بود چہ در عدم جواز روایت حدیث یقین بکذب آن شرط نبود ظن کذب کافی ست وبعض گفتہ اند بلکہ باحتمال کذب شک وشبہ ہم ان نیز روا نباشد وصواب آنست کہ بمجرد احتمال ترک نتوان کرد وتفصیل کلام آنکہ اگر ظن غالب جانب صدق باشد جائز ست واگر جانب کذب بود جائز نہ ودر صورت شک جمعے از وعدم جواز ہر دو برابر دانستہ اند واز کلام شیخ ابن حجر عدم جواز ست واللہ اعلم وکاف ہمہ بانضمام تنبیہ ہر دو روایت ست بتقدیر تثنیہ مراد راوی ومروی عنہ ست ۞ رواہ مسلم

وعن معاوية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين ۞ یعنی کسی که خواهد خدای تعالی بوی نیکی را فقیه میگرداند او را در دین و فهم دین و دانائی می بخشد دران و میکشاید دیده بصیرت او را تا درک میکند معانی کتاب و سنت را و میرسد بحقیقت مراد ازان فقه در اصل یعنی فهم فهو است و در عرف شرع غالب آمده بر علم باحکام علیه ۞ وانما انا قاسم والله يعطي ۞ و نیستم من مگر قسمت کننده و عطا میدهد هر چه میخواهد بر امت فهم دین و قرآن ۞ متفق علیه ۞ وعن ابی هريرة ۞ رضی الله عنه ۞ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس معادن كمعادن الذهب والفضة ۞ مردمان کانها اند مانند کانهای طلا و نقره یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق و محاسن صفات باندازه استعداد هر شریعت چنانکه کانیست که استعداد و قابلیت آن دارد که در وی معمل یا قوت پیدا گردد و کانی دیگر استعداد طلا و نقره دارد و کانی دیگر آهن و مس و دیگر سرمه و چون وجود آن ۞ خیارهم في الجاهلية خيارهم في الاسلام ۞ بهترین کان آدمیان در جاهلیت بهترین کان ایشان اند در اسلام یعنی هر که بفضائل استعداد و قابلیت داشت در جاهلیت نیک بود و ازا خیار قابل بود و بر اقران خود فوقیت داشت و صفات نیک و کارهای نیک که عقلا و اهل مروت آنرا پسندند میکرد بعد از در آمدن در دین مسلمانی نیز صفات حمیده و افعال گزیده ازوی بوجود آید لیکن در جاهلیت بغلبت کفر و جهل مستور و مغمور بود چنانکه طلا و نقره در کان آهن و خاک ممزوج و مخلوط باشد و بعد از در آمدن در اسلام آنرا گداختن و بوته مجاهدت و ریاضت آن آلایش بدر رفت و خالص شد و بنور علوم و معرفت منور گشت پس همان استعداد و جودت مآثر و صفات بر اقران خود در دین فائق آمد و قول وی که فرمود ۞ اذا فقهوا ۞ و قتیکه فقیه شوند در علم دین یعنی عالم شوند و صاحب بصیرت دران شوند اشارتست بآنکه در دین مدار تحصیل علم و معرفتست و اگر شرف منسوب کرامت ذات بآن جمع باشد معتبرست و بی آن اعتبار ندارد و گفته اند که وضیع عالم بهتر از شریف جاهل بیت حافظا علم و ادب ورز که در حضرت شاه ۞ هر که شایسته است او لایق خدمت بود ۞ رواه مسلم ۞

وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حسد الا في اثنين ۞ نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودی و نیک بودی در دین دو کس بودی و بعضی گویند مراد بحسد اینجا غبطه است که آرزو برد بآنکه او را چیزی باشد که دیگری را داده اند مذمور نیز باشد و این جائزست اما حسد که عبارت از تمنی زوال نعمت بغیر است جائز نبود مگر از مفسدان و ظالمان تخصیص اغتباط باین دو کس بآنکه هر نعمت محمود جائزست بجهت کمال اعتبار و اهتمام و شرافت فضیلت این دو صفت ست که از صفات انبیا و مرسلین اند آن دو کس کدام اند ۞ رجل آتاه الله مالا ۞ اول مردی ست که داد او را خدای تعالی مالی ۞ فسلطه على هلكته في الحق ۞ پس بر گماشت وی را تعالی آن مرد را بر هلاک کردن و صرف کردن آن مال در طاعت و فرمود خدای احتراز کرده از صرف مال بطریق اسراف و در نام صرفیات و هلکت فتحتین ای اهلاکه و تعبیر بهلاک اشارت ست بکمال جود یعنی باقی نماند از آن چیزی الا در حق و مصرفیات ۞ و رجل آتاه الله الحكمة ۞ و مرد دیگر که داد او را خدای تعالی حکمت را یعنی علم دین و شریعت را ۞ فهو يقضي بها ويعلمها پس آن مرد عمل میکند بآنچه میداند مردمان را و تعلیم میکند آنرا و در اکثر روایات الا اثنتین آمده بجای آنچه یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکے مال و دیگر علم بصفتے که مذکور شدند و تورپشتی گفته که روایت اول اوثق ست ۞ متفق علیه ۞ وعن ابی هريرة ۞ رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله ۞ چون بمیرد آدمی بریده می شود از وی یعنی ثواب او از هر عملیکه میکرد چنانکه نخواهد روزه و حج و زکوة و جز آن ۞ الا من ثلثة ۞ مگر از سه چیز که صدقه روان که بعد از وی دائم و باقی باشد مانند وقف و علمیکه خیر از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریره میاید ۞ او علم ينتفع به ۞ یا علمیکه نفع گرفته میشود

یا آن علمی که بتعلیم و تصنیف یا بکتابت و استنساخ نشر و اشاعت کرده باشد + او ولد صالح یدعو له + یا فرزند نیک که دعا کند او را بعد از فوت از ین عالم چون فرزند

از وی زائیده و موجود آمده است از ثمره و ثمره که ثواب آن بوی واصل است + رواه مسلم + وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا + کسی که بیاید و آسایش بدهد و دور گرداند از مسلمانی اندوهی را از اندوه های دنیا چه جای اندوه دین چنانکه

بلا یا و مصیبت اکراه کرده باشند + نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة + دور گرداند خدای تعالی از آن کس اندوه را از اندوه های آخرت +

ومن یسر علی معسر + و کسیکه آسان گرداند کار تنگدستی که دشوار افتاده است چنانکه وامی بر گردن وی افتاده و ادای آن عاجز آمده چیزی بوی بدهد که بدان

وام ادا کند یا اگر وام او را است از وی بعفو ببخشد یا مهلتی بدهد تا وقت آسانی + یسر الله علیه فی الدنیا والآخرة + آسان گرداند بروی خدای تعالی در دنیا و آخرت

ومن ستر مسلما ستره الله فی الدنیا والآخرة + و کسیکه بپوشد عیب مسلمانی را در سوانکه نماید یا بپوشد عورت مسلمان برهنه را بجامه بپوشد خدای تعالی او را در دنیا و

آخرة + والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه + و خدای تعالی در یاری کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن برادر خود است بدفع ضرر یا جلب نفع

بهر وجهیکه باشد + ومن سلک طریقا یلتمس فیه علما + و کسیکه برود در راهی که طلب کند در وی علمی را از علوم دین اگرچه اندک باشد یا مراد طریق معنوی از وجوه و

اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف + سهل الله له به طریقا الی الجنة + آسان گرداند خدای تعالی مر آنکس را بسبب سلوک طریق

علم طریقی بسوی بهشت یعنی در دنیا او را در بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عمل صالح که سبب دخول جنت گردد + وما اجتمع قوم فی بیت من

بیوت الله + و فراهم نیایند گروهی در خانه از خانهای خدا یعنی خانه که ساخته باشند و اختیار کرده باشند برای آنکه + یتلون کتاب الله + بخوانند

قرآن را بطریق ورد و وظیفه مسجد یا غیر مسجد + و یتدارسونه بینهم + و بخوانند او را با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق معانی آن و تصحیح الفاظ

و تجوید آن درس بمعنی قرأت است و تدارس با یکدیگر خواندن و درست فهم و درست کردن در اصل بمعنی ریاضت آمده پس مفهوم آید که هیچ قومی تلاوت و درس

قرآن در جای نه نشینند + الا نزلت علیهم السکینة + مگر آنکه فرود آید بایشان آرام باطن و اطمینان قلب که بدان میل شهوات دنیا و خوف

از دل جدا بود و حضور مع الله است و صفا و نورانیت پیدا آید و در شرح صحیح مسلم گفته که مختار آن است که سکینه چیزیست از مخلوقات الهی در وی طمانینت

و رحمت است و با وی ملائکه اند چنانکه آمده در صورت ابری نزول کرد چنانکه در کتاب فضائل القرآن بیاید انشاء الله تعالی + وغشیتهم الرحمة + و می پوشد و

در میگیرد ایشان را رحمت + و حفتهم الملائکة + و گرد میگیرند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان + وذکرهم الله فیمن عنده + و یاد میکند ایشان را الله تعالی

در میان جمعی که نزد وی اند یعنی ملاء اعلی از انبیاء که مقربان جناب قدس اند و فرشتگان از جهت مباهات و مفاخرت بذکر آنان که ایشان را تحسین می کند

تعمیم این نعمت میکرد + بیت + بزم وصل خودم خواندی بارد خلوت + کنون زهیبت بیشه کو بسوز از شادی + ومن بطأ به عمله لم یسرع به نسبه +

و کسیکه پس اندازد او را عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هر که تقصیر کرده در عمل هرچند نسب عالی دارد جبران نقصان نکند + بیت + بنده

عشق شدی ترک نسب کن جامی + که درین راه فلان بن فلان چیزی نیست + رواه مسلم + وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

ان اول الناس یقضی علیه یوم القیمة + بدرستی که نخستین مردی که حکم کرده شود بروی روز قیامت از جهت عدم ترک اخلاص در عمل + رجل استشهد

مردیست که کشته شده در راه خدا + فاتی به + پس آورده شود در حضرت پروردگار تعالی و تقدس + فعرفه نعمته + پس می شناساند الله تعالی

آن مرد را نعمت خود را که بوی عطا کرده و در بعض نسخ نعمه بصیغه جمع و اول صحیح تر است بحسب روایت + فعرفها + پس می شناسد وی

نعمت خدا و او محترم و ممکنست آن ۞ فقال فما عملت فیها پس گوید وی فرشتگان را چه عمل کردی در نعمت ۞ قال قد قاتلت فیک حتی استشهدت ۞ گوید جنگ کردم بکار تو تا آنکه کشته شدم در راه تو ۞ قال کذبت ۞ گوید دروغ گفتی در دعوی ۞ ولکنک قاتلت ان یقال جری ۞ لیکن کارزار کردی برای آنکه گویند دلیر است ۞ وقد قیل ذلک ۞ و گفته شد آن ۞ ثم امر به فسحب علی وجهه ۞ پس امر کرده شد بوی تا کشیده شود بر روی خود ۞ حتی القی فی النار ۞ تا آنکه انداخته شود در آتش ۞ ورجل وسع الله علیه ۞ و دیگر مردی که فراخ گردانیده است خدای تعالی بروی روزی را ۞ واعطاه من اصناف المال ۞ و داده است او را از انواع توانگری ۞ فاتی بنعمه فعرفها فعرفها ۞ پس آورده شود او را پس شناساند او را خدای تعالی نعمتهای خود را پس می شناسد نعمتها را ۞ قال فما عملت فیها ۞ گوید پروردگار تعالی پس چه کار کردی تو در شکر گذاری آن نعمتها ۞ قال تعلمت العلم وعلمته وقرأت فیک القرآن ۞ گوید دانستم علم را و آموزانیدم آنرا و خواندم بخاطر تو از بهر رضای تو قرآن را ۞ فقال ۞ پس گوید وی تعالی ۞ کذبت ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم ۞ دروغ گفتی و لیکن تو آموختی علم را تا بگویند مردم که تو عالمی ۞ وقرأت القرآن لیقال انک قاری وخواندی قرآن را تا گفته شود که تو خواننده قرآنی ۞ فقد قیل ۞ پس تحقیق گفته شد مردمان را ثم امر به فسحب علی وجهه ۞ پس امر کرده شود بجهت وی پس کشیده شود بر روی وی ۞ حتی القی فی النار ۞ تا آنکه انداخته شود در آتش ۞ ورجل وسع الله علیه ۞ و دیگر مردی که فراخ گردانیده است خدای تعالی بروی روزی را ۞ واعطاه من اصناف المال ۞ و داده است او را از انواع توانگری ۞ فاتی بنعمه فعرفها فعرفها ۞ پس آورده شود او را پس شناساند او را خدای تعالی نعمتهای خود را پس می شناسد نعمتها را ۞ فما عملت فیها ۞ چه کار کرده تو شکر گذاری آن نعمتها ۞ قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها الا انفقت فیها لک ۞ گوید نگذاشتم هیچ راهی را که دوست میداری که خرج کرده شود مال در آن راه مگر آنکه صرف کردم در آن راه بجهت رضای تو ۞ قال کذبت ولکنک فعلت لیقال هو جواد فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه ثم القی فی النار ۞ گفتی دروغ و لیکن کردی تا گفته شود که تو سخی هستی پس گفته شد ثم امر به فسحب علی وجهه ثم القی فی النار ۞ پس امر کرده شود بجهت وی پس کشیده شود بر روی وی پس انداخته شود در آتش ۞ وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ۞ بدرستیکه خدای تعالی نمیگیرد علم را یعنی از آخر زمان بطریق کشیدن ۞ ینتزعه من العباد ۞ که بکشد آنرا از دست بندگان ۞ ولکن یقبض العلماء ۞ و لیکن قبض میکند علماء را ۞ بقبض العلماء ۞ بگرفتن علماء را ۞ حتی اذا لم یبق عالما ۞ تا آنکه چون باقی نگذارد و پاینده ندارد هیچ عالمی را ۞ اتخذ الناس رؤسا جهالا ۞ گیرند مردم سران قوم جاهلان را ۞ فسئلوا ۞ پس پرسیده شوند و استفتا نموده شوند ۞ فافتوا بغیر علم ۞ پس فتوی میدهند بغیر علم و دانش ۞ فضلوا واضلوا ۞ پس هم خود گمراه شوند و هم دیگران را گمراه میکنند ۞ متفق علیه ۞ و عن تحقیق ۞ از کبار تابعین و ثقه و ثبت و حجت است و از علماء عاملین ست زمان سعادت نشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته لیکن بشرف رویت مشرف نشده و گفته اند هیچ تردید نیست نگاه کردن وی کسی ست که دفع کرده شود اهل آن باس تحقیق از دیشان ۞ وجود دیدن بمعنی الله عنه مخصوص باین صحابی و از کبار اصحاب ۞ قال ۞ گفت تحقیق ۞ کان عبد الله بن مسعود یذکر اناسا من کل حین ۞ بود عبد الله بن مسعود یاد میکرد مردمانی را هر وقتی ۞ فبینا نحن یوما ۞ پس ما روزی ۞ عند باب عبد الله ننتظر خروجه ۞ نزد در سرای عبد الله منتظر بیرون آمدن او ۞ فمر بنا الشیخ ۞ پس گذشت بما شیخ ۞ فقال ابو عبد الرحمن ۞ گفت ابو عبد الرحمن عبد الله بن مسعود ۞ ما جاء بک یا عبد الرحمن ۞ چه آورد ترا ای ابو عبد الرحمن ۞ فقلت ۞ گفتم ۞ ما جاء بی الا انک ذکرت آنک ذکر میکرد دوستی دارم مر ترا

قوما او هر روز ۞ فقال ۱ ما گفت ابن مسعود ۞ اما انه ۱ میتغنی من ان یملک ۞ ما گاه باشد بر تنبیه که شایان نیست که نزنید اورا بر تذکیر در هر روز ۞ فانی اکره ان املکم ۞ اینکه من ناخوش دارم که ملول گردانم شما را ۞ فانی اتخولکم بالموعظة ۞ و بر تنبیه که من گاه گاه وعظ میگویم شما را بپند گفتن در وقت نشاط و اقبال قبول و عدم ملال ۞ کما کان رسول الله یتخولنا بها ۞ چنانچه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تخویل ما بها ۞ تعهدنا میکرد ما را بموعظت ۞ مخافة السامة علینا ۞ از جهت ترس ملالت ما را پس

متفق علیه ۞ و تخول بجای تعهد ولام ۞ و در لامعات تعهد وقت بعد وقت است و تفقد در اصل بمعنی طلب کردن ۞ نزد غیبت و محال آن گاه گاه پرسیدن و خبر گرفتن ۞ و رعایت کردن است چنانچه گویند فلان تفقد حال فلان میکند ۞ و تخونا بنون بجای لام نیز خوانده اند تخول و تخون هر دو بیک معنی ست و بعض

تخولنا بجای تعهدنا ولام نیز روایت کرده اند یعنی طلب شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشند ۞ و در روایت مشهور معتبر که در صحاح آمده تخولنا بیست

بجای تعهد ولام ۞ **وعن انس** قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا تکلم بکلمة اعادها ثلثا ۞ و در روایت ست از انس گفت بود آنحضرت صلی الله

علیه وسلم چون میگفت سخنی را باز میگردانید آنرا ۞ ثلثه بار ۞ حتی تفهم عنه ۞ تا فهم کرده شود و دریابند شنوندگان ۞ و آن سخن از روی غالب این عادت شریف بود

غالب اوقات نزد اتمام آن سخن و احتمال نشنیدن آن بوده باشد ۞ والله اعلم و در لفظ کان محدثان را سخن ست اقتدا بر وشهور میان جمهور ست که افادهٔ

دوام و استمرار میکند یعنی چون گویند که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اینکار میکرد مراد آن بود که دائم میکرد عادت شریف این چنین بود و بعض متاخرین را

در اینجا سخن ست چه در بسیاری از عادات کان واقع شده که مجال اراده استمرار در اینجا نیست کما لا یخفی علی المتتبع فتدبر ۞ و **اذا اتی علی قوم فسلم علیهم**

چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سر قومی پس سلام میکرد بر ایشان ۞ سلام میداد بر ایشان ۞ سلام میداد بر ایشان سه کرت اینجا میگوید یکه مارباحاد

شمرده و فعل ثلث معلوم شده ست که سلام دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد آمدن بر قومی یکبار بیش نبود پس این حدیث با حدیث ست یکی آنکه مراد

آنست که یک سلام برای آمدن میکرد تا قوم را خبر شود و مردان بطلب ۞ و سلام دیگر برای تحیت که متعارف و مسنون ست نزد آمدن

و سلام دیگر نزد مفارقت از مجلس ۞ آمدن او نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت متدست از اول آمدن تا آخر آمدن تا آخر آمدن قید دیگر نگاه

این در استیذان ست که اگر یکبار دو بار سلام نگفتند و مردمان نزد طلبیدند بار سوم باید گفت و اگر این بار هم طلبیدند می باید گشت ۞ منه ۞

انچنین ست ۞ رواه البخاری ۞ **وعن ابی مسعود الانصاری** ۞ ابو مسعود دیگر ست و این مسعود دیگر عبد الله بن مسعود ۞ معنی ست

از مشاهیر و عظمای صحابه ابو مسعود نام و عقبة بن عمرو الانصاری نیز شهور و گفته ۞ قال جاء رجل الی النبی ۞ گفت ابو مسعود آمد مردی نزد

پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال ۞ پس گفت آن مرد ۞ انه ابدع بی ۞ بر تنبیه که باز مانده شتر من از سیر ابداع بلفظ مجهول از ابداع و ابداع باز ماندن

راحله از سیر بجهت سستی یا گرانی بار ۞ فاحملنی ۞ پس سوار گردان مرا و شتری بده ۞ فقال ما عندی ۞ پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست

من شتر را بلکه شتر بدان تو ان خرید و را یکرد ۞ فقال رجل ۞ پس گفت مردی ۞ یا رسول الله انا ادله علی من یحمله ۞ من راه نمائی میکنم او را بر یکه

سوار گرداند او بدبدا و را شتری ۞ فقال رسول الله ۞ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ۞ من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله ۞ کسیکه راه نماید بر خیر

پس مر او راست مانند مزد کننده خیر و دلالت خیر بر خیر حکم خیر ست ۞ چون دلالت متضمن تعلیم ست انچه گذشت در کتاب العلم آورده ۞ رواه مسلم ۞ **وعن جریر** قال

کنا فی صدر الاسلام عند رسول الله ۞ روایت ست از جریر بن عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه بود و موصوف بحسن صورت و سیرت و دعا مستجابات و کرامات

اخلاق و امیر المؤمنین عمر او را بشبیه یوسف علیه السلام میداد گفت بودیم ما در میانهٔ روز نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بخارهٔ قوم عراة ۞ پس آمدند

آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گروهی برهنه تن و بحالهای اضطرار گلیم پوش و نمازگذار بسر بردن جمع فرمود فقیر فقر و پریشانی و گلیم گلیمی که خطهای سیاه و سفید دارد چنانچه اعراب را عباء گویند و العباء شک را لیست که انما گفت یا العبا گفت و عبا بالفتح عین نیز فرمی آرد گلیمیست متخذ من الصوف یشتمل به الرجل علی ثیابه او العباء شک را لیست که انما گفت یا العبا گفت و عبا بالفتح عین نیز فرمی آرد گلیمیست متخذ من الصوف یشتمل به الرجل علی ثیابه او علی اهله ۲ عائم من مضر اکثر ایشان از قبیلهٔ مضر بودند بعد ازان مبالغه میکند و میگوید بل کلهم من مضر بلکه همه ایشان از مضر بودند ۲ متمعر وجه رسول الله پس متغیر شد روی مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما رای بهم من الفاقة بسبب آنچه دید به ایشان از اثر فقر و حاجتمندی ۲ بیت من از بینوائی نیم روی زرد ۲ غم بینوایان رخم زرد کرد ۲ فدخل پس درآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه ۲ ثم خرج پس بیرون آمد بعد از زمانی و تفحص نمود و چیزی در خانه نیافت ۲ فامر بلالا فاذن و اقام پس فرمود بلال را که اذان گوید و تکبیر برآرد پس اذان گفت و تکبیر برآورد و بلال را فصلی پس نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۲ ثم خطب پس بسیار خطبه خواند ۲ فقال پس خواند این آیت را ۲ یا ایها الناس اتقوا ربکم الآیة ای مردمان تقوی کنید پروردگار خود را و بپرهیزید از عذاب او ۲ الذی خلقکم من نفس واحدة آن پروردگاریکه پیدا کرد شما را از یک ذات ۲ الی آخر الآیة ۲ تا آخر آیت که آخرش اینست ۲ ان الله کان علیکم رقیبا ۲ بدرستیکه هست خدا بر شما نگاهبان ۲ و ناظر احوال شما و درین آیت ذکر تصدق و رعایت صله رحام هست ۲ والآیة التی فی الحشر ۲ و خواند آیت دیگر را که در سورهٔ حشر است و در وی نیز ذکر تصدق و خیر هست آن آیت اینست که ۲ اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد ۲ بپرهیزید از خدا و باید که بنگرد هر نفسی که چه پیش فرستاده است برای فردای قیامت ۲ تصدق رجل ۲ و الاشر نسخ بفتح آخرست بلفظ ماضی و بعض نسخ بجزم آخر بر تقدیر گفته اند که بمعنی امرست چنانکه بسیاق حدیث دلالت دارد بران یعنی باید که تصدق کند مرد ۲ من دینارهٔ من دیناره من درهمه من درهمه من ثوبه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره ۲ از دینار خود از درم خود از جامهٔ خود از پیمانهٔ گندم خود از پیمانهٔ خرمای خود هر چیزی باید و هر چیز از دست برآید حتی قال ولو بشق تمرة تا آنکه فرمود تصدق کند اگرچه بنیم خرما باشد ۲ قال ۲ گفت جریر راوی حدیث فجاء رجل من الانصار ببصرة ۲ پس آورد مردی از انصار همیانی را که ۲ کادت کف تعجز عنها ۲ نزدیک بود که کف دست وی بر نتواند داشت آنرا ۲ بل قد عجزت بلکه بتحقیق عاجز آمده کف وی از برداشتن آن و نتوانست برداشت ۲ ثم تتابع الناس ۲ بعد ازان پیاپی شدند مردم در آوردن صدقات حتی رایت کومین من طعام و ثیاب ۲ تا آنکه دیدم من دو توده از خوردنی و جامها کوم بضم آن نیز آمده توده از طعام و جای بلند از زمین و بزرگ و بلند از هر چیز ۲ حتی رایت وجه رسول الله ۲ تا آنکه دیدم روی مبارک پیغمبر خدا را ۲ صلی الله علیه وسلم ۲ یتهلل ۲ می درخشد و روشن می گردد از خوشحالی ۲ کانه مذهبة ۲ گویا که روی مبارک او مذهبه ست این لفظ را دو نوع ضبط کرده اند یکی بضم میم و سکون ذال معجمه و فتح ها بعد از وی باء موحده و شهور بین وجه هست و بین جزم کرده قاضی عیاض و آن را دو معنی گفت یکی تصفیه کرده زر اندود و این ابلغ ست در حسن وجه و اشراق آن دوم چرم زر اندود تشبیه داد روی مبارک را در حسن و نورانیت بدان ۲ فقال رسول الله ۲ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ۲ از برای بیان فضل مرد یکه ادا آورد صدقه را و بعد از وی دیگران متابعت او کردند ۲ من سن فی الاسلام سنة حسنة ۲ کسیکه بنهاد در دین مسلمانی راه و روش نیک را در دین ۲ فله اجرها و اجر من عمل بها من بعده ۲ پس مر او راست ثواب آن سنت که خود کرده و ثواب هر یکه کار کرد بآن سنت بعد

آرزوی مؤمن بخیر ان یعیش من جوامع کلمه ست یعنی آنکه کم کرده شود از نواهی ایشان چیزی ✽ ومن من فی الاسلام مشتق ست یعنی منع نماید و
بیدکرد و مسلمانان راه و روش بد ✽ کان علیه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء ✽ باشد بر وی بار گناه آن روش و
باکسی که کار کند بآن بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از بار گناه ایشان چیزی ✽ رواه مسلم ✽ شرح حدیث و فصل ثانی در باب الاعتصام بالکتاب والسنة
گذشته ست ✽ وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها ✽ گذشته یعنی
هیچ نفسی بظلم کرده نشود مگر باشد بر پسر اول آدم که نخستین پسر بود پیدایش گناه خون این نفس کشته شده ✽ لانه اول من سن القتل ✽ زیرا که آن پسر اول آدم نخستین کسی ست که
بنهاد و رسم قتل را در بنی آدم اشارتست بقصهٔ کشتن قابیل هابیل را و آن مشهورست ✽ متفق علیه ✽ مسند حدیث معویه ✽ وزده باشد که گرفتن حدیث
معویه اکلوش نیست ✽ الا زال من امتی قائما بامر الله لا یضرهم من خالفهم حتی یاتی امر الله تعالی ✽ در باب ثواب هذه الامة که آخرین ابواب این کتاب ست **الفصل الثانی**
عن کثیر بن قیس ✽ رضی الله عنه ✽ قال کنت جالسا مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق ✽ روایت ست از کثیر بن قیس که گفت بودم من نشسته
با ابو الدرداء در مسجد دمشق بکنار دل و قصد کسی آمد که پای تخت ملک شام ست بنای مسجد بر مناره ✽ فجاءه رجل فقال ✽ پس آمد ابو الدرداء را مردی پس گفت ✽
یا ابا الدرداء انی جئتک من مدینة الرسول ✽ بدرستی که من آمده ام ترا از مدینهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثه عن رسول الله ✽ از جهت حدیثی
حدیثی که بمن رسیده است که تو بمزید یی از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ✽ ما جئت لحاجة ✽ نه آمده ام از جهت حاجتی دیگر ✽ قال فانی سمعت رسول الله ✽ گفت
ابو الدرداء پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ✽ یقول ✽ میگفت ✽ من سلک طریقا یطلب فیه علما ✽ کسیکه برود راهی را که
طلب کند در وی علمی را از علوم دین ✽ سلک الله به طریقا من طرق الجنة ✽ ببرد او را خدا یتعالی براهی از راه های بهشت ✽ وان الملائکة لتضع
اجنحتها رضی لطالب العلم ✽ و بدرستی که فرشتگان بر آنند میدهند بازوهای خود بجهت رضامندی طالب علم ✽ طالب علم را وضع جناح گفته اند
از پدر جانب انقیاد و تواضع و رجوع بحرمت و انعطاف و ممکن ست که مراد گستردن بازوها باشد بجهت تواضع ✽ مر طالب علم را که سعی نماید در طلب علم که مطلوب
حصول تقرب حق تعالی است بمنزول میدارد خصوصا طالب علمی که سائر احوال او موافق طریقهٔ طلب علم و مطابق رضای حق ست و طلبی گفته که مراد
بوضع جنحه بازداشت از طیران و فرود آمدن برای استماع علم چنانکه نزول ملائکه بر بالین حلقهٔ ذکر است و این تعریف بنسبت بتواضع جنحه از ملائکه برای طالب علم در
دنیاست یا در آخرت یا هر دو و الله اعلم ✽ والعالم لیستغفر له من فی السموات ومن فی الارض ✽ و بدرستیکه عالم مر آنکه آمرزش میخواهد و دعا میکند برای او هر که در
آسمان ست از ملائکه و هر که در زمین ست از جن و انس و ملائکه و ارضی نیز ✽ والحیتان فی جوف الماء ✽ و آمرزش میخواهند عالم را ماهیان
در میان آب بزبان حال گفته اند که مراد تمامهٔ حیوانات ست و لیکن تخصیص کرد ماهیان را شارت بآنست که آب آسمان برکت علمی را بدیگر
بقاع میرساند ماهیان آنست چنانکه واقع شده است بهم بطریق بهم بر زبان و سبب ورود دعای اهل عالم مر عالم را آنست که صلاح عالم بعلم ست و هیچ چیزی از اصناف
اهل عالم نیست که صلاح وجود و بقای وی مقصود و منوط بعلم نباشد پس بنوشت پرورد گار تعالی بر هر صنف بر طالب علم را استغفار بجهت جزای چیزی که
در اصل میگرداند وی را بایشان و از حدیث معلوم میگردد که گناهان عالم مغفور ست باستغفار اهل زمین آسمان مرا و ان شاء الله تعالی وهو الغفور الرحیم
وان فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب ✽ و بدرستی که فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب چهاردهم ست بر باقی کواکب تشبیه کرده
عالم را بماه تمام که نور وی زمین را در گرفته است چون فائدهٔ علم متعدی ست و بهمه عالم میرسد این تشبیه مناسب باشد بخلاف

عابد که فائدهٔ وی لازم ذات اوست و بغیر نمیرسد چنانکه نور کواکب و نیز شبیه عالم بقمر بجهت آنکه نور وی مستفاد است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که آفتاب عالم است و بغایت مناسبت اگر گویند که عالم بی عبادت نخواهد بود و عالم بی عمل افضل است و بهیچین عبادت بی علم صحیح نباشد پس فضیلت عالم عابد بر عابد عالم کسی ست که بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فرائض و سنن مؤکدات نموده صرف اوقات باشتغال علم علیم تصنیف مشغول شود و کاری دیگر عالم و ترویج دین ست و مراد بعابد آنکه بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت ست اوقات وی معمور بدان و چون فائدهٔ نشر علم و اشتغال بآن در دین اکثر و افزون و نفع آن مر خلائق را عام تر و شامل تر ست لاجرم فضل وی بر عبادت بیشتر بود چنانکه از احادیث دیگر مفهوم میگردد ✤ وان العلماء ورثة الانبیاء ✤ و بدرستی که علماء وارثان پیغمبرانند که علم دین بوراثت از پیشان مانیه اند و خود انبیاء اجر علم الهی نبود چنانکه فرمود ✤ ان الانبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما ✤ و بدرستی که پیغمبران ارث نگذاشته اند کسی را یعنی پس نگذاشته اند بعد از خود بطریق ارث دینارا و نه درهم ✤ و انما ورثوا العلم ✤ و نگذاشته اند بارث مگر علم را ✤ فمن اخذه اخذ بحظ وافر ✤ پس کسیکه گرفت علم را تعلم کرد و آموزانید گرفت نصیبی علیم را از دین سعادت یا وافر ست بآنکه هر که خواهد تعلم کند علم را باید که بگیرد از وی نصیبی تمام او نافع نگردد بآنکی ازان ✤ رواه احمد و الترمذی و ابوداود و ابن ماجة و الدارمی و سماه الترمذی قیس بن کثیر ✤ و نام پدر وی ست ترمذی راوی حدیث اقیس بن کثیر صحیح کثیر تر قیس ست چنانکه مؤلف ذکر کرده ست و بخاری آنرا نیز در تاریخ خود در باب کثیر آورده نه در باب قیس بدانکه این حدیث مذکور که بعالم رداء روایت کرد همان حدیث ست که آن مرد طالب او آمده بود یا طوطیه و همین ست که در مدح طالب آورده و حدیث مطلوب نگیر خواهد بود کما یخفی مذکور نشده این هر دو احتمال گفته اند و الله اعلم

وعن ابی امامة الباهلی ✤ بتقدیم ذکر رسول الله ✤ گفت ابو امامه باهلی که صحابیست و منسوب ست بباهل بن اصر که جد کلان اوست و ذکر کرده شد در غیر جدار او صلی الله علیه وسلم رجلان ✤ دو مرد ✤ احدهما عابد و الآخر عالم ✤ یکی ازان دو مرد عابد ست و دیگر عالم یعنی پوشیده شد از حضرت وی کدام ازینها فاضلتر ست ✤ فقال رسول الله ✤ پس گفت پیغمبر خدا ✤ صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ✤ فضل عالم بر عابد همچو فضل من ست بر ادنای شما چنان باید دید که انچه مبالغه ست اول فضل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر انبیاء و مرسلین ست خصوصاً بر صحابه خصوصاً بآنکه [illegible] ✤ ثم قال رسول الله ✤ پس گفت پیغمبر خدا ✤ صلی الله علیه وسلم ان الله و ملائکته و اهل السموات و الارض حتی النملة فی جحرها ✤ بدرستی که خدا و فرشتگان وی و کسان آسمانها و کسان زمین تا مور چه در سوراخ خود ✤ و حتی الحوت ✤ و ماهی در آب ✤ یصلون علی معلم الناس الخیر ✤ هر آئینه درود میفرستند بر تعلیم کننده مردم خیر را یعنی علم و حکمت و درین اشارت ست بعلت تفضیل عالم بر عابد و اشارتست بآنکه مفضل عالمی ست که تعلیم میکند تا نفعت او متعدی گردد و فضل باشد از عبادت که غیر متعدیست ✤ رواه الترمذی ✤ روایت کرد این حدیث را بدین لفظ که مذکور شد ترمذی ✤ و روی الدارمی ✤ عن مکحول مرسلا ✤ و روایت کرد آنرا دارمی از مکحول شامی کثیر الروایة تابعین و ثقات اهل شامست و ثقه اند که علماء بسیار اند ابن المسیب بمدینه و شعبی بکوفه و حسن بصری ببصره و مکحول بشام بطریق ارسال ✤ و لم یذکر رجلا ✤ و ذکر نکرد دارمی این قصه را که ذکر کرده شد مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دو مرد ✤ و قال ✤ و آورد مکحول حدیث را بدین عبارت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ✤ فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ثم تلا هذه الآیة ✤ پس بخواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را که ✤ انما یخشی الله من عباده العلماء ✤ می ترسند خدای را از بندگان وی مگر علما ✤ و سرد الحدیث الی آخره ✤ و ذکر کرد دارمی این حدیث را تا آخرش ✤ **وعن ابی سعید الخدری** ✤ از مشاهیر

صحابہ است پسر عبد بن مالک بن ہبل است فقیہ نبیل بکثیر حدیث ست و از علماء و فضلاء صحابہ است از اصحاب شجرہ است اول مشاہد او خندق است مشہور شدہ بکنیت ❊ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الناس لکم تبع ❊ گفت گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحابہ را کہ مردمان مر شما را کہ ایمان نیمدہ با من صحبت داشتہ و علم دین بی واسطہ گرفتہ اید تابعان و پیروانند ❊ وان رجالا یاتونکم من اقطار الارض ❊ و بدرستی کہ مردان خواہند آمد شما را از کنار ہای زمین عرب و عجم و اکثر تابعین از عجم اند و صحابہ از عرب ❊ یتفقھون فی الدین ❊ در حالیکہ طلب کنند فقہ و علم در دین پس آنگاہ بیرند آنرا فاذا اتوکم ❊ پس چون بیایند مر شما را ❊ فاستوصوا بھم خیرا ❊ پس بکنید بایشان نیکی را و تعلیم کنید ایشان را علم دین و تحقیق معنی لفظ استیصاء شرح کردہ شدہ است ❊ رواہ الترمذی ❊ و عن ابی ہریرۃ ❊ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الکلمۃ الحکمۃ ❊ و در روایتی کلمۃ الحکمۃ ❊ ضالۃ الحکیم ❊ و فی روایۃ ضالۃ المومن فلیطلبہ ولو بسماع علم و حکمت گم شدہ حکیم است یا گم شدہ مسلمان فحیث وجدہا فھو احق بھا ❊ پس ہر جا کہ یافت و از ہر کس یافت آن کلمہ را پس آن حکیم سزاوارتر است بآن کلمہ چنانکہ کسی گم شدہ خود را و دست ہر کہ یابد میگیرد و ہمچنین حکیم از ہر جا کہ سخن دین بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند نظر بآن نمیکند کہ مردی فقیر و حقیر میگوید فقیر بزرگان گفتہ اند اگر یکی سخن حق از بایزید بسطامی بشنود و جان سخن از زواہ خود بشنود و قبول کند مستکبر باشد ❊ بیت ❊ مرد باید کہ پند گیرد ❊ ور نوشت ست پند بر دیوار ❊ و نیز ازینجا دلالت دارد بر آن کہ ہر کہ کلامی بشنود و فہم کند معنی آن را بکسے برساند از اکسبی اہل دولت فقیہ تر از دست چنانکہ ہر گم شدہ را بیابد پس او اولیتر است کہ تفحص کند صاحب آنرا و برساند و بران کہ منع علم از مستحقان اہل آن جائز نباشد چنانکہ گم شدہ را بندہ منع آن از صاحبش درست نیست و نیچنانکہ منع علم از اہل آن جائز نیست اعطاء آن بنا اہل را نیز روا نبود چنانکہ در حدیث دیگر بیاید ❊ بیت ❊ بی ادب از علم و فن محروم شد ❊ دادن تیغ بدست راہزن ❊ و نیچنین کہ اختلاف اشخاص متعلمان و طالبان مکلف میگردد باختلاف انواع علم از مختلف شدن احکام شریعت کہ متعلق بحالات ظاہرت عمل بہ کہ بحسب آن امر باید کرد و نہی از آن جز باہل آن میسزد نباید و نوکر نباید علماء و مسائل و مذہب باعوام نیز بحسب حکم ایشان خصوصاً در زمان ما کہ در انکار و تردد بہانہ طلبند و جواب سائل نیز در نظر باید داشت و جنبہ را قدر سزا گفتند کہ دو کس نزد تو بیایند و از یک مسئلہ پرسند ہر کدام را جواب دیگر گوئی و باید کہ جواب از یک مسئلہ یکی باشد این چیست فرمود الجواب علی قدر السائل کلموا الناس علی قدر عقولھم این باشد ❊ رواہ الترمذی و ابن ماجۃ ❊ و قال الترمذی ❊ ہذا حدیث غریب و ابراہیم بن فضل الراوی یضعف فی الحدیث ❊ این حدیث را ترمذی و ابن ماجہ روایت کردہ اند و ترمذی گفت این حدیث غریب است و ابراہیم بن فضل کہ راوی این حدیث ست ضعیف داشتہ میشود در حدیث ❊ و عن ابن عباس ❊ رضی اللہ عنہما ❊ قال قال رسول اللہ گفت ابن عباس کہ گفت پیغمبر خدا ❊ صلی اللہ علیہ وسلم لفقیہ واحد اشد علی الشیطان من الف عابد ❊ یک فقیہ سخت ترست بر شیطان از ہزار عابد اگر مراد بفقیہ مرد یست کہ دادہ شدہ ست او را فہم در دین موافق مدارک و موارد آن پس بے مرد یست کہ عابد نیست بکمال شیطان را و اضل است و علم خواطر و تمیز میان آن اگر مراد عالم باحکام دین و شریعت و تلقی حاصل آن از آنجا نیز ست پس لابد بپرہیز خواہد بود از وقوع در محرمات و قلق آنکہ در استکشاف حقیت و استدلال آن نخواہد افتاد و کافر نخواہد گشت بخلاف متعبد یکہ نہ در درجہ اوست دین و معنی ❊ رواہ الترمذی و ابن ماجۃ ❊ و عن انس ❊ رضی اللہ عنہ ❊ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم ❊ طلب علم فرض ست بر ہر مسلمان و در سند امام ابی حنیفہ ہمچ علی کل مسلم و مسلمۃ و مراد بعلم در اینجا علمی ست کہ ضروری وقت مسلمانان ست مثلاً چون در اسلام در آمد

واجب شد بر وی معرفت صانع و صفات وی علم بنبوت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و جزآن از آنچہ صحیح نیست ایمان بی آن چون وقت نزول عذاب و حساب و امثال آن و واجب شد آموختن علم بآحکام عملیہ و چون ضائع آید و واجب گردید تعلم احکام صوم و حج بر کسیکہ مالک نصاب گردید و واجب شد تعلم احکام کبائر کہ بودن اگر بیفتد بر مرد بتعلم منکر و عاصی نباشد و چون نیست علم حیض و نفاس مگر آن از آنچہ متعلق بآحکام نماز و شوی ست و واجب گردید بر زن و امثال این و حنفیہ گویند کہ مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفوس و خواطر و اعمال است و ہر طائفہ حمل بر آنچہ وی راست و مختص بوی است و حق آنست کہ مراد اعم ست از ہمہ و اخلاص و صدق نیت شرط تمامۂ اعمال ظاہر و باطن ست سخن صحیح فیہ قدس اللہ سرہ ہم اعم و اشمل شد ۔ و دانستی کہ علم غیر نافع ۔ و نہندۂ علم نزد کسی کہ اہل آن نیست و تعلیم کنندہ مر او را ۔ کمقلد الخنازیر الجوہر واللولو والذہب ۔ ہیچ و گردن اندازندۂ خوکان ست گوہر مروارید و طلا را ۔ رواہ ابن ماجۃ ۔ روایت کرد و حدیث آنا آخر ابن ماجہ ۔ و روی البیہقی فی شعب الایمان الی قولہ مسلم ۔ و روایت کرد بیہقی ہمچنین کہ طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم ۔ و قال ہذا حدیث متنہ مشہور و اسنادہ ضعیف ۔ و گفت بیہقی این حدیثی ست کہ مشہور شدہ است میان مردم و اسناد او ضعیف ست ۔ و قد روی من وجہ کلہا ضعیف ۔ و گفتہ است بیہقی کہ روایت کردہ شدہ ست این حدیث بوجوہ و طرق متعددہ کہ ہمہ ضعیف اند تا شک نیست کہ چون بطرق متعددہ روایت کردہ شدہ است بعض بعض قوتی خواہد یافت و حدیث ابدان قوتی پیدا خواہد شد میان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شدہ است در آنجا باید نگریست ۔ و عن انس بہ مرفوعا ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خصلتان لا تجتمعان فی منافق ۔ دو خصلت ست کہ جمع نمیشوند در منافق ۔ سمت دین فقہ فی الدین ۔ یکی حسن سمت ست یعنی راہ و روش نیک و سمت در اصل معنی راہ ست سیاہ را بدین اسم تعبیر کردند برای ہیئت یکنواں و روش نیک کہ مستمر خوش نماید و دیگر فقہ در دین یعنی فہم نکات و دقایق احکام دین مقصود و مرغب و تحریص ست مسلمان را تا جامع این دو صفت باشد قولہ یدست مر او را علامت این دو صفت نیفتد ۔ رواہ الترمذی و در بعض نسخ والدارمی نیز مذکور ست ۔ و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خرج فی طلب العلم فہو فی سبیل اللہ حتی یرجع ۔ کسی کہ بیرون آید از خانہ برای طلب علم پس وی در راہ خدا ست و ثواب آن میابد تا ہنگامیکہ باز آید آن بجا کہ بیرون آمدہ است از خانہ و در نسخہ ہمچنین گفتہ اند و اگر گفتہ شود کہ از آنجا معلوم گردد کہ بعد از باز آمدن ثواب منقطع میگردد و جوابش آنکہ ثواب در راہ خدا بودن تمام شد و بعد از آن ثواب بتعلیم تکمیل دیگران خواہد بود ۔ رواہ الترمذی والدارمی ۔ و عن ابی ہریرۃ بفتح تحتیہ و سکون ہای موحدہ و الازدی بفتح ہمزہ و سکون زای صحابی ست روایت کردہ ست ازدی بر او عبد اللہ و او را روایت ست در کتاب العلم ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم کان کفارۃ ما مضی ۔ ہر کہ طلب کند علم را باشد این طلب کفارہ مر گناہان آنرا کہ گذشتہ ست و بپوشند گناہان گذشتہ وی را و مغفرت شود ہر چہ پیش ازین کردہ ست از گناہان و این نوع از تشریف و اکرام مخصوص است بطالبان علم و مراد بعلم آنست کہ بکار آید در آخرت و مقصود از آن رضای الٰہی باشد و امثال آن الا و جیع کہ کبائر مغفرت آمرزیدہ میگردد و سایر گناہان و طلب علم نیز ترجیح باشد و [illegible] رواہ الترمذی و [illegible] حدیث ضعیف الاسناد و ابو داؤد الا و فی نسخہ ضعیف ترمذی در حدیث سخن کردہ گفتہ کہ ابو داؤد گفتہ کہ نامہ وی [illegible] ست از اہل کوفہ قاضی ہمدان بود و اعمش او را بود و در حدیث ضعیف ست مزد ثقات نیست و حدیث ضعیف حجت نہ و این غیر ابو داؤد و دو آخر آن ست کہ از ثقات و کبار محدثین ست ۔ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لن یشبع المؤمن من خیر یسمعہ حتی یکون منتہاہ الجنۃ ۔ تا آنکہ

میباشد عاقبت کار وی بهشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم میباشد و ببرکت آن در بهشت میرود و در حدیث بشارتست مر طالب علم را
که از عالم بایمان میرود انشاء الله تعالی و قصد یافت این بشارت بعضی از اهل الله تا آخر عمر در طلب علم تحصیل آن میبودند با وجود حصول مرتبه
اعلی از علم رضی الله تعالی عنهم و چون دائره علم وسیع و بی نهایت ست هر که مشغول ست بعلم اگرچه بتعلیم و تصنیف باشد بحقیقت طالب علم و سبیل
آنست ❊ رواه الترمذی ❊ **وعن ابی هریرة** ❊ رضی الله عنه ❊ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سئل عن علم علمه ❊ یکی پرسیده شود
از علمیکه میداند آنرا پس کتمان کند آنرا ❊ بیاورد خدا او را لجام من النار ❊ یعنی لگام کرده میشود در دهان او آن لگام از آتش و نزع اگر علمی باشد که دانستن آن
ضرورست و کسی دیگر از علما نباشد که بیان کند آنرا و امثال صحیح ازان نباشند از جهت بخل و عدم اعتنا بعلم دین بود ❊ رواه احمد ابوداود و الترمذی و روا
ابن ماجه ❊ **وعن انس** ❊ **وعن کعب** بن مالک ❊ صحابی مشهورست از شعرای اسلام و یکی ازان ستة که تخلف کردند از غزوه تبوک و قبول نشد توبه ایشان
چنانکه منطوق قرآن مجیدست ❊ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم لیجاری به العلماء ❊ یا لیماری به السفهاء ❊ یا یرائی به الناس یدخله الله النار ❊ هر که طلب کند علم را تا برابری کند علماء را یا مجادله کند سفیهان را یا ریا کند علم یعنی خود را
بر ایشان بنماید تا بدو رغبت کنند مردم بسوی او و بگیرد روی مردم را بسوی خود و حاصل کند از ایشان مال و جاه صرف کند آنرا در کار دنیا و
شهوات نفس ❊ او خله الله النار ❊ هر که علم را برای یکی ازین اغراض طلب کند و در آرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ و اگر بحکم جبلت و طبیعت شوی از ریا و امثال
نفس شما معتقد و درست و احتراز از ان و حکم نامقدور و انجکم ندارد چنانکه در حدیث آمده اشارتی بدان و العهده ست گفته اند که چون پروردگار تعالی خواهد که امری
شریف و عزیز که متضمن کلفت ست حادث گرداند در دل بنده اختیار و داعیه از نفس آدمی بوجود آرد که تابی تخلف و تردد آن چیز بوجود آید چنانکه در وجود فرزند داعیه شوق مرد
زن آفریده و کبوتر را اختیار بیکدیگر میل و رغبت نمایند بهمین وجود علم داعیه نفسانی پیدا کرده تا بقوت باعثه بوجود آید اگر توفیق و عنایت آلهی مصروف حال بنده
گردد ازان نیز برآرد و تعلمنا العلم الغیر الله فعالی العلم ان یکون الا لله کذا فی موده اند این معنی دارد و نسال الله العافیة ❊ رواه الترمذی و ابن ماجه عن ابن عمر
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله عز وجل لا یتعلمه الا لیصیب به عرضا من الدنیا لم یجد عرف الجنة یوم القیامة یعنی بوی بهشت را در قیامت ❊ رواه ابوداود عن ابی هریرة
ذات مقدس الهی و رضای او تنبیه ست باینکه اینچه بوی وجه الله توان اراده نمود نزانیست آنرا در طلب متاع دنیا مستعمل گردانند **بیت** یار ما غیر تو نیست ای غیرت ما یار تو
که بسعی و فکر و حیله یوسف بزرگ سره بفروخته بود و بیامد و نخست که اگر علمی باشد نه از علوم دین از راه وسیله دنیا سازند مذموم ست بلکه بعضی آنرا که بعضی از علوم دین باشد
محرمه و مکروه نبود طالب علمی بود که در تحصیل معاد و عروض قوافی و اقسام شعر جد بسیار مینمود و میگفت که من دوست میدارم که این علوم وسیله دنیا نباشد
نه علوم دین او طلبی شکل این سخن از بعضی از زهاد و علما نیز نقل کرده و الله اعلم ❊ لا یتعلمه الا لیصیب به عرضا من الدنیا نا موزد آن علم را مگر برای آنکه
برسد بسبب وسیله این علم بمتاعی از دنیا و بیخاد دلالت ست بر آنکه حرمان از سعادت ثواب آلهی بواسطه انحصار طلب علم ست در اصابت عرض دنیا و الزهد
و خلو بار ان باشد نیت عمل در ترویج دین نیز دارد و بر اندازه آن ثواب نیز یابد بعضی از مرتبه کمال تحام محرم و شبهه ❊ یعنی بوی بهشت ❊ در حدیث انما الاعمال بالنیات
و صدق کرده شده است قدیره ❊ لم یجد عرف الجنة یوم القیامة ❊ نیابد بوی بهشت را در قیامت ❊ یعنی بوی بهشت ❊ تفسیر عرف ست که
بفتح عین و سکون راء بمعنی بوی خوش آید و ظاهر اینست که مبالغه ست در حرمان آن کس از رائحه ان بهشت پس مراد در آنرا باشد بالمقرون و مخصوص

بیارند یعنی خوش از نسبت بشنوندگان یشان رسانند از جہت آن مقام و موقعیت آن نسبت یا بنده و اما آن ایشان قوت گیرد پس این تخصیص از این تعمیم کوشش
محروم شدن با غلبه بسیار و معصیت و محبت دنیا حکم مذکوره گیرد رواه ابو داود و ابن ماجه ۱۲ ۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
نضر الله عبدا ۱۲ نضر تشدید تخفیف هر دو روا است نضرت و نضارت اهل بیت خوبی رو و روشنائی او است و مراد اینجا فرحت قدر و علو مرتبت و زیادت بهجت
و سرور دنیا و آخرت میفرماید زیاد نضارت و بهجت و خداوند تعالی بنده را که بشنود سخن مرا پس حفظ نماید پس یاد گرفت آن را بداند و دعا نماید ۱۲ ولد را و در
نگاهداشت آن را و فراموش نکرد و بعد از یاد گرفتن تکرار و مذاکره نماید ۱۲ و نگاهدارد آن را و برساند بغیر هم چنانکه شنیده چنانکه امانت بمن رسانند ۱۲ فرب حامل
فقه غیر فقیه ۱۲ پس بسا باشد برنده فقه یاد دارنده آن را که غیر فقیه است ۱۲ و رب حامل فقه الی من هو افقه منه ۱۲ و بسا باشد برنده فقه که فقیه است بسوی کسیکه
فقیه تر است از وی پس باید که چنانکه شنیده است برساند تا آنکس که بوی میرساند ضبط کند از ان بقدر که این رساننده ضبط نموده است و این حدیث دلالت دارد بر اینکه نقل
حدیث باید بلفظ باید و نقل بالمعنی علما را اختلافست محققان برآنند که جایز نیست آنرا کسی که عارف نیست بدقایق کلمات و خواص ترکیب و عبارت و حاذق
بمعرفت مقتضیات مقام و اسرار و نکات اشارات و با وجود آن نقل بلفظ اعلی و افضل و احوط است چنانکه عبارت فرمود اشارت بدانست و قرع
نقل بالمعنی سخن نیست چه می بینیم که کتب احادیث از کتب سته و غیر ها بیک حدیث متفق اند الفاظ آن مختلف ست ۱۲ ثلث لا یغل علیهن قلب مسلم ۱۲ ست
خصلت است که کینه و عداوت نمیکند یا خیانت نمورزد دل مسلمان در حالتیکه برین خصلت ست لا یغل را بحید نوع خوانده اند فتح یاء و کسر غین
از غل بکسر معجمه بمعنی حقد یعنی کینه و ضم یاء و کسر غین از اغلال بمعنی خیانت فتح یاء و ضم غین از غلول نیز بمعنی خیانت و این کلمه را زیاده تحقیقی ست
که در شرح مذکور ست آن خصلت کدام ست یکی ۱۲ اخلاص العمل لله خالص گردانیدن عمل برای خدا که در ان نظر بسمعه و ریا نباشد بلکه قطعا
ملاحظه غرض و عوض نبود ۱۲ و النصیحة للمسلمین ۱۲ دوم خیر خواهی و خیر اندیشی مر مسلمانان را و ارادت و اعانت کردن ایشان را ۱۲ و لزوم جماعتهم
سوم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و بدین نیفتادن از ان ۱۲ فان دعوتهم تحیط من ورائهم چیزیرا که دعای مسلمانان احاطه میکند و شامل میگردد
کسیرا که در ورای ایشانست و الا بالله یعنی پس پیش هر واحد و انفرادیت التزام جماعتست و من مختص میکند و کسرآن هر دو روا است و وجه ربط این کلام
یعنی ثلث لا یغل بکلام سابق یعنی نضر الله عبدا آنست که چون ترغیب کرد برادای آنچه شنیده است از حضرت وی ذکر کرد آنچه قوی و مؤید آن
باشد تا اخلاص عمل هر آینه حاصل شود و صحبت مر مسلمانان را و لزوم جماعت مسلمانان بنوعی از مذکور حصول نگیرد و تمام نپذیرد و طیبی گفته که کلام سابق
توطئه و تمهید این کلام ست و مقتضای این کلام آنست که جامع ست تحفیظ لام الله و اشاعة علی خلق الله و فهم ۱۲ رواه الشافعی و البیهقی فی المدخل ۱۲ و رواه
کرد این حدیث را امام شافعی و بیهقی در مدخل که نام کتاب ست از ابن مسعود ۱۲ و رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی عن زید بن ثابت
روایت کرده اند آنرا این جمله از ایشان ثابت ۱۲ الا ان الترمذی و ابا داود لم یذکرا ثلث لا یغل علیهن الی آخره ۱۲ مگر آنکه این دو کس ذکر نکرده اند این کلام
اخیر را که ثلث لا یغل علیهن الی آخره ست ۱۲ و عن ابن مسعود قال سمعت رسول الله ۱۲ ابن مسعود گفت که شنیدم از پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت
۱۲ نضر الله امرء سمع منا شیئا فبلغه کما سمعه ۱۲ بتازه گرداناد خدا روی مردی را که شنیده باشد از ما چیزی را از کلام ما پس برساند آنرا چنانکه شنیده است آنرا
فرب مبلغ اوعی من سامع ۱۲ پس بسا کسیکه رسانیده شود بوی حدیث نگاهدارنده تر و فهم کننده تر است از شنونده ۱۲ تمام معنی این حدیث بهم مضمون حدیث
سابق ست با آنکه تفاوتی کرد در بعض الفاظ و اقع ست ۱۲ رواه الترمذی و ابن ماجه و رواه الدارمی عن ابی الدرداء ۱۲ و گفته اند که اگر طلب

حدیث و حفظ آن و تبلیغ وی فرمود پس حق تعالی بنور دی جزا میدهد و آخر کسیکه این دعا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شنید کرد دنیا و آخرت الظفر
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم بپرهیزید از حدیث کردن از من مگر چیزی را که دانسته‌اید
بیقین یا بظن غالب که از منست تا در ورطه دروغ بستن بر من نیفتید فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار پس کسیکه دروغ بندد
بر من قصدا و دانسته پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ شرح این کلام در فصل اول در حدیث اول گذشت رواه الترمذی ورواه ابن ماجة
عن ابن مسعود و جابر ولم یذکر ابن ماجة این کلام را که اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قال فی القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار کسیکه بگوید در تفسیر قرآن برأی و عقل و قیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشد پس باید که بگیرد جای نشست
خود را از آتش دوزخ وفی روایة و در روایتی چنین آمده است من قال فی القرآن بغیر علم کسیکه بگوید و سخن کند در قرآن بی علم فلیتبوأ مقعده من النار
رواه الترمذی وعن جندب بضم جیم و ضم دال و فتح دال نیز آمده نام پدرش عبدالله است و لیکن غالب کرده وی نسبت او بجد است و لقب او کثیر است و در بعض مواضع
و جندب بن عبدالله بجلی نیز صحابی است که حسن بصری و محمد بن سیرین از وی روایت دارند جندب بن کعب صاحب مکاشفات کو ... مشهور است که وی علقمی است قشیر
و در بعض نسخ مصابیح قشیری است تا درین حدیث کدام جندب مراد است والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فاصاب
فقد اخطأ هر که بگوید در قرآن سخن از روی رای خویش پس صواب گفت و درست آمد در نفس الامر پس خطا کرد یعنی اگرچه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون
قصد و طریق آن خطا کرد حکم خطا دارد و درین باب عکس حال مجتهد است که اگرچه خطا کند صاحب اجر و ثواب است و کلام درین مقام تفصیلی دارد
مجمل آنکه تفسیر و تأویل اتفاق آنکه حرام کرده شده است مراد بمعنی ... نقل از ائمه اهل تفسیر که برسد آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
درست نباشد و تأویل آنکه بطریق احتمال بر وفق قواعد ... موافق قواعد عربیت و قوانین شرع درست است والله اعلم
رواه الترمذی و ابو داود وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المراء بکسر میم و مد
فی القرآن کفر جدال و نزاع در قرآن کفر است یعنی نزدیک است که بکفر کشد و بعض گفته اند که مراد بمراء اینجا شک و تشکیک است بر تقدیر مراد حقیقت
کفر باشد رواه احمد و ابو داود وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ضمیر جده یا راجع است بعمرو بن شعیب یا بابیه و این اسناد بیانی دارد
و در بعض مواضع گفته شده است قال سمع النبی صلی الله علیه وسلم قوما یتدارءون فی القرآن گفت عمرو بن شعیب از پدرش از جد که شنید آنحضرت
صلی الله علیه وسلم قومی را که منازعه و جدال میکردند در قرآن فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انما هلک من کان
قبلکم بهذا ... ضربوا کتاب الله بعضه ببعض زدند کتاب خدا را بعض آنرا ببعض پیدا کردن
منافات میان آیات ... بعض آیات ببعض عدم تمییز میان محکم و متشابه و مجمل و مبین
و ناسخ و منسوخ ... وانما نزل کتاب الله یصدق بعضه بعضا و فرود آمده است کتاب خدا مگر از برای آنکه تصدیق
میکند بعض آن بعض را فلا تکذبوا بعضه ببعض پس تکذیب مکنید بعض آنرا ببعض فما علمتم منه فقولوا پس آنچه بدانید از کتاب خدا و برسد علم شما بدان
پس بگوئید بیان کنید وما جهلتم فکلوه الی عالمه و آنچه ندانید و نرسد علم شما بدان پس بسپارید آنرا بداننده او یعنی الله تعالی و رسول او
صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند مراد بعالم کسیست که علم کتاب و تفسیر آن دارد رواه احمد و ابن ماجة وعن ابن مسعود رضی الله عنه

قال

از متشابهات محمول بر ظاهر نیست و علوم آنکه مبادی و وسائل اینست تعلق است بدان ﴿او سنة قائمة﴾ یا سنتے که ثابت است صحیح متون واسانید آن ﴿او فریضة عادلة﴾ یا فریضه ایست که مثل وعدیل کتاب وسنت است اشارتست باجماع وقیاس که مستند ومستنبط اند ازان وبدین اعتبار آنرا مساوی ومعادل کتاب وسنت داشته اند وتعبیر ازان بفریضه کردند تنبیه برآنکه عمل بآن واجبست چنانکه بکتاب وسنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین چهارست کتاب وسنت واجماع وقیاس ﴿وما کان سوی ذلک فهو فضل﴾ وهرچه جز اینست از سائر علوم جز این پس آن فضل ست ولا یعنی وفضل در لغت بمعنے زیادت ونقص وهیچ آن فضل است غالب مراد ولا یعنی وآنچه ضروری نیست ودرو مشغول کسی که مشغول باشد بلا یعنی هست هرچه قال الله قال الرسول وفضله باشد فضل معجزان ای فضول ﴿رواه ابوداود وابن ماجة﴾ ﴿وعن عوف بن مالک الاشجعی﴾ صحابی است اول مشاهد او خیبر وبود با وی رایت اشجع روز فتح سکونت کرد در شام وفات یافت در سنه ثلث وسبعین ﴿قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص الا امیر﴾ قص بمعنی اعلام اخبار وآثار وقصص ماضی است وازان قاص کسیکه قصه پند میگوید وبخواند وعظ گفتن وپند ونصیحت وازین جهت باین معنی قصاص وقصاصی گویند ومراد اینجا اینجا نیست که فرماید که قصه بخواند ووعظ نگوید مگر امیر یا حاکم وامیر که پند گوید مردم را وخبر دهد ایشان را از اخبار ماضیه تا بدان اعتبار گیرند وپند پذیر شوند ﴿او مامور﴾ یا کسی که امر کرده است او را حاکم وماذون ومجاز است از پیش وی پس حاکم وعلم امیرست ﴿او مختال﴾ یا مردی متکبر معجب که از برای طلب جاه وریاست باشد واتباع هوی باشد وتفاخر وتکبر کند واحتیال بمعنای تکبر است ودر بعض روایات ﴿محتال﴾ بمهمله وفوقانیه آمده ای حیله کننده ودرین روایت دال صحیح ومعانی وی تفسیر کرده اند وعلما ودرین زجر است از قصص وعظ بی اذن امام زیرا که امام داناتر است بمصالح خلق ونیکو بدان تر است بر ایشان ومگر خود کسی پیدا کند از میان علما کسے که بعلم وتقوی ودیانت وصیانت وترک طمع وحسن نصیحت موصوف بود ازین مشق وضمانت وبیگانه وسخن با وی زیرا استغنا سازی تواند کرد که قصد ارشاد ونصیحت براه خدا وارشاد وهدایت بی اذن مشایخ واجازت ووی خلاف ایشان جائز نبود چنانکه بعض شیخه از اہل حال ومیر نے می کنند وبعضے از شارحان گفته اند که وارد این حدیث در خطبه ایست که فرض است بامر امام ہرکه نائب او باشد ﴿رواه ابوداود﴾ ورواه الدارمی ﴿عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده﴾ وفی روایته او مرائی بدل او مختال یعنی در روایت دارمی او مرائی آمده یعنی ریا ورزنده بدل مختال وابوداود وقع شده ﴿وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افتی بغیر علم﴾ کسیکه فتوی داده شد بغیر علم ﴿کان اثمه علی من افتاه﴾ باشد گناه او بر آنکس که فتوی داد اورا وپرسید ازوی فتوی چه باشد این فتوی بی علم که موجب اثم است اوشده اما اگر کسی با وجود عدم علم دیگر اهل علم پرسیده باشد پس بر آنکه پرسیده باشد وبرین تقدیر ضمیر است که ای اول بر لفظ معلوم باشد وامر لفظ مجهول نیز خوانده اند یعنی این شود که هرکه فتوی داده شد بی علم باشد گناه اورا کسیکه فتوی داده است وبا این معنی ظاهر است ﴿ومن اشار علی اخیه بامر یعلم ان الرشد فی غیره فقد خانه﴾ ...

...

... معوض گفته اند که اگر

جزاہ و مکافات شایان تا کہ دیگری را ازو فائدہ و اثر نفع بود و ایشان ہمیشہ دعا بجہت او کنند و ایضاً بجہت آنکہ امام شافعی رحمہ اللہ امام است و ابو یوسف رح
در مجلس ہارون رشید کہ دوات امام علم بود داود و ہو حسن فی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعلموا الفرائض و علموہا فانہ
فوائض علم و قرآنرا و علموا الناس و بیاموزانید مردمرا فانی امرء مقبوض و زیرا کہ من قبض کردہ شدہ و مرد برداشتہ شدہ ام از عالم و مراد بقبض احکام کہ
فرض علم است عمل بدان و دین چون مقابلہ قرآن مرتفع شدہ و مراد احکامی خواہد بود کہ سنت ثابتہ است منسوخ از فرائض علم و ایشان مراد است اند
رواہ الترمذی و ہو حسن فی الدر و اوخال کتاب سوال احد کہ گفت بودند مرا بیا بخانہ او تا سوال کنم او را از حدیثی کہ شنیدہ است از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس برداشت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چشم مبارک خود را بسوی آسمان و تیز میکرد بجانب آن گویا کہ نظر وی میکند بسوی آسمان از آنجا کہ فرود آید پس چون آنحضرت را چنین دید گمان برد
کہ قیامت قائم شدہ است و گمان برد کہ مردمان را بیاد گرفت است کہ در زمان او بودہ اند و ہمہ ایشان را فرا گرفتہ و ہمہ علم را دانستہ و ہمہ علم را
تا آنکہ فرو نیاید از علم بر چیزی و ہو حسن فی ہریرۃ رواہ الترمذی و ہو حدیث آمدہ است از ابی ہریرہ بطریق دیگر و این ہم بآنست از آنچہ
مذکور شد بجای آنکہ گویند مقابل قول سوال احد علیہ علما و لیکن بیان آنچہ گفتہ شد باید دانست کہ این نقصان کہ بجای وی واقع شدہ است
مقتضی آنست کہ روایت کردہ شود ہر روایتی را از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرود آید و شک آن مرد بسبب آن کہ بسیار از مردمان را بیاد گرفت است
کنایت ست از شرعت میزان طلب و جہاں کہ طلب کند علم را و نیابد مانند آن را از علماء و ہمہ علم را دانستہ پس چنین پنداشتہ کہ فرود آید
مقرر شدہ است و ابو حسن ترمذی کہ جمع کنندہ این حدیث است و ابو عیسیٰ ترمذی کہ جمع کنندہ ایست ہر دو از علماء ماوراء النہر اند و ہو حسن
مالک و شیخ شامی ست مراد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم علم مدینہ کہ زمرہ بسیار از علماء ملک ست و ہو حسن عبد الرزاق و یمانی است از اہل یمن
منقول است از عبد الرزاق کہ گفت شنیدم سفیان بن عیینہ را کہ میگفت کہ گفت مرا عالم مدینہ امام مالک رحمہ اللہ و گمان من آنست کہ گفت سفیان
از زہری کہ دریاب مردمان را بآنچہ یافتند بر آن عمر بن عبد العزیز را یعنی بفرمود عمر بن عبد العزیز را بآنچہ یافتند بر آن مردمان را
زہری را بسنت کہ در مدینہ بود و از علماء سنت خود بود و او را عمر بن عبد العزیز بفرستاد بسوی مدینہ و ہنگام عمری زہری را و عبد العزیز
مخالف آمدہ عبد العزیز آنچنان نقل کرد کہ عالم مدینہ امام مالک رحمہ اللہ گفت و ذکر من ابن شہاب نقل کرد کہ عمری زہری را بفرستاد گفت و نام عمری زہری را
کہ مشہور ست عبد اللہ بن عمرو بن عثمان بن عامر بن عمر بن الخطاب ست کلام در نسب او شرح و بسط او تقدیم یافتہ ذکر کردہ ایم و چون ست مدینہ مانند کہ
تعیین تخصیص مراد از عالم مدینہ یقین را مجال نگذاشت پس باحتمال دخول بطریق بیان گفتہ و چون امام مالک در بلاد غربیہ مرجع اہل آنجا
و امامت مختار خود و این بلدہ طیبہ خصوصیتی و امتیازی تمام دارد و ہمہ اوقات مہبط ملائکہ است کہ نزول ایشان بسوی او و اہل او بود
وحی منقطع شد بآنحضرت و دین بدو کمال یافت و اکثر اوقات عالم علماء مجتہدان و اہل اجتہاد در آنجا بودہ اند و ہمہ علماء متفق اند بر آنکہ
کہ صحیح ترین کتب بعد از کتاب اللہ موطا امام مالک ست و این حدیث از احادیث آنست کہ در موطا مذکور ست و ہو حسن
این قول او ست بصورت اما علم فہو حسن و ہو حسن فی ہریرۃ و ہو حدیث کہ گفت شنیدم از ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ گفت شنیدم از رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم لفظ ما علمی را علماء نیز خوانندہ اند و ہو حسن و ہو حدیث صحیح و ہو حدیث صحیح و ہو حدیث حسن و ہو حدیث صحیح و ہو حدیث حسن و ہو حدیث صحیح
علیہ وسلم و ان امتہ بدانستہ کہ مراد حق سبحانہ و تعالیٰ از علم نافع است و ہو حدیث صحیح و ہو حدیث حسن و ہو حدیث صحیح و ہو حدیث حسن و ہو حدیث صحیح

از زیادت لیکن صرف اوقات بعبادت میکند بنسبت علم و تعلیم آن ۔ ایما افضل و پرسیدند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که کدام یکی ازین دو مرد افضل تر و ثواب بیشتر دارد در آخرت ۔ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فضل هذا العالم الذی یصلی المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر ۔ زیادت ثواب این مرد عالم که بعد نماز فریضه بمسجد می نشیند و خلق را خیر می آموزد بر عابد نفلی چنان است که فضل من یغزو فی سبیل الله یوما و لیلة ۔ بر ثواب مرد عابد که روز و شب در راه خدا غازی گزارد و شب ۔ فضلی علی ادناکم ۔ چنانچه فضل من بر هر یکی از دنی و پست پایه تر است از شما ۔ رواه الدارمی ۔

وعن علی ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لم الرجل الا فقیها فی الدین ۔ نیکو مردیست آنکه فقیه است در دین و عالم است باحکام آن متفطن شده آن ۔ ان تهیج الیه فنع ۔ اگر احتیاج افتد بسوی او نفع رساند مردم را ۔ و ان استغنی عنه اغنی نفسه ۔ و اگر بی نیاز گردد از و بی نیاز گرداند خود را از ایشان ۔ رواه رزین ۔ حاصل معنی آنکه الائق بحال عالم آنست که محتاج نگردانند خود را بسوی خلق و میل نکند بصحبت خلق بلکه نفع رساند در منافع ایشان این نیز منقطع نگردد مطلقا و ترک افاده علم نکند بلکه اگر مردم محتاج و مضطر باشند بوی چنانکه عالم دیگر نباشد که افاده علم نماید بحکم این ضرورت واجب میشود بر وی نفع رساندن ایشان او افاده کند و اگر محتاج نباشند او افاده نماید بی نیاز گردد از ایشان و مشغول گردد بعبادت مولی و مجتهد مستحب است در علم و ابطال آن کتب و تصنیف و نشر علم باین طریق فافهم ۔ **وعن عکرمة** ۔ مولای ابن عباس یکی از فقهای مکه بود و اصل وی از بربر است رضی اللہ عنہ ۔ گفت مرا ابن عباس یا خاطب بکار حدیث کردن و وعظ کردن مردم را در هفته یکبار ۔ فان اکثرت فثلاث مرات ۔ و اگر باز آری از حدیث کردن در هفته یکبار را در زیادت بدان می خواهی پس حدیث کن در هفته دو بار ۔ فان اکثرت فخمس مرات ۔ و اگر بسیار خواهی پس حدیث کن پنج بار و زیادت از پنج بار کن تا ملول خواهی ساخت مردم را ۔ و لا تحدث الناس هذا القرآن ۔ و هرگز مساز بسته و بیار مردم را باین قرآن عظیم ۔ یعنی بدان شوق و ذوق و دین مطلوبست ۔ و لا الفینک تاتی القوم و هم فی حدیث من حدیثهم ۔ و هرگز نیابم ترا بر آن حالت که بیائی مردم را در آن حال که ایشان در سخنی از سخنان خود باشند ۔ فتقطع علیهم حدیثهم ۔ پس قصه خوانی بر ایشان و موعظه گوئی ۔ فتملهم ۔ پس بیاوری بر ایشان ملالت ۔ و لکن انصت ۔ و لیکن خاموش نشین ۔ فاذا امروک ۔ پس چون فرمایند ترا که حدیث کن ۔ فحدثهم و هم یشتهونه ۔ پس حدیث کن ایشان را و هم آرزو کنند که بگوئی ایشان را حدیث ۔ و انظر السجع من الدعاء ۔ و نظر کن در سجع دعا که بکلفت باشد بسبب آن باید که خشوع و تضرع کرده شود ۔ فاجتنبه ۔ پس پرهیز کن و یکسو شو از آن ۔ فانی عهدت رسول اللہ ۔ پس بدرستیکه من یافتم اصحاب محمد را صلی اللہ علیہ وسلم و اصحابه ۔ و ما رایناهم الا یجتنبون ذلک ۔ نمیکردند مگر اجتناب آنچه واقع شده است در احادیث ماضیه از سجع بی تکلف آمده است بنا کرده بعض مردم بر آن و بعض دیگر مردم نیز اقتدا کرده اند بایشان ۔ رواه البخاری ۔ **وعن ابی امامة** ۔ باهلی ۔ مشتاق ۔ بن الاشتق ۔

جسیمین معاملہ وتعاون معاشرت بسلام آوردہ وبسکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تجمیز معیشت تجویز میکرد از اہل صفہ بعد نزول کرد بصرہ بعد ازان بشام رفت
ربیت الاشعث بن سلیم بسالی عرفت وبعض گفتہ اند بود وبہشت رضی اللہ عنہ ✤ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم فادرکہ فکانہ کتب علم دین را
پس باید نزد او کہ گمان کند کہ ضمان من الاجر بتمامہ او را وجوہ ثواب یکی از جہت طلب مشقت کہ در تعلم وتحصیل علم دین کشیدہ ہست دیگر ثواب حاصل علم
وتعلیم قدیس کہ دیگران را خواہد کرد یا ثواب عملی کہ بدان خواہد کرد ✤ فان لم یدرکہ کان لہ کفل من الاجر پس اگر نیافت علم را وحاصل نشد بشرط
مزبور یک نصیب از ثواب بہر تقدیر وطلب علم را بدید واگر بہشت آمد نور علی نور واگر نہ طلب علم مردن ہم سعادتست **بیت** گرچہ نتوان بدوست رہ بردن ✤
شرط یاری ست در طلب مردن ✤ **دیگر** مقصود وہمی از طلبہ آنست کہ چیست ✤ مقصود او ہمین کہ بدیدجان درین طلب ✤ رواہ الدارمی ✤
وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان مما یلحق المؤمن من عملہ وحسناتہ بعد موتہ ✤ بدرستیکہ از انچہ می یابند و میرسد مسلمان را
از ثواب کردار وی ونیکیہای وی پس از مرگ وی ✤ علما علمے کہ نشر کردہ ✤ علیست کہ نشست آنرا او وپراگندہ ساخت آنرا او وبعض نسخ علما تشدید آمدہ بر وزن جہ
ونشرہ تفسیر میان اوست یا مراد کثرت تعلیم اشاعت اوست ✤ وولدا صالحا ترکہ ✤ وفرزند نیک کردار کہ گذاشت او را بعد از خود ✤ او مصحفا ورثہ
تشدید را نیا یعنی کہ بمیراث گذاشت او را یا وقف کردہ در حالت حیات خود ✤ او مسجدا بناہ ✤ یا مسجدی کہ بنا کرد او را ✤ او بیتا لابن السبیل بناہ ✤ یا خانہ کہ برای
مسافران بنا کرد آنرا ✤ او نہرا اجراہ ✤ یا جوئی کہ روان ساخت آنرا ✤ او صدقۃ اخرجہا من مالہ فی صحتہ وحیوتہ ✤ یا صدقہ کہ بیرون آورد آنرا از مال خود در تندرستی خود
وحیات خود اگرچہ چندست بود چنانکہ در حالت بیماری کہ امید صحت دارد ✤ یلحقہ من بعد موتہ ✤ می یابند دومی بعد موت ✤ ثواب این خیرہا آن مسلمان را بعد مردن
مکرر آورد این بجہت تاکید یا این متعلق ست بخصوص صدقہ بجہت اہتمام بشان وی وبعضے از شارحان گفتہ اند کہ متعلق بصدقہ ہست ومعنی آنست
کہ آن صدقہ باقی ماند بعد از موت وی تا داخل صدقہ جاریہ گردد واگر گویند کہ سابقا گذشت کہ انچہ باقی ماند از ثواب ہمین سہ چیز ہست علم وولد وصدقہ
جاریہ وانجا ہفت چیز ذکر کرد جواب انکہ انجا انچہ بعد از علم وولد ذکر کرد ہم داخل صدقہ جاریہ ہست ✤ رواہ ابن ماجۃ وروی فی شعب الایمان ✤ **وعن**
عائشۃ رضی اللہ عنہا ✤ قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ✤ گفت عائشہ شنیدم آنحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم ✤ یقول میگفت ✤
ان اللہ عز وجل وملائکتہ واہل السموات والارضین حتی النملۃ فی جحرہا وحتی الحوت لیصلون علی معلم الناس الخیر ✤ بدرستیکہ خدای تعالی وی فرشتاد وسبعی من کہ ہر کہ بردہای او پیش گیرد وطریقی یا در طلب علم ✤
سہلست لہ طریق الجنۃ بتاسان گردانم مر او را راہ بہشت را ✤ ومن تواضع لعالم بتیقنہ ✤ وہر کہ بر بایم ودور گردانم ہر دو چشم او را ✤ اثبتہ علیہما انبتہ بجرا
وثواب دہم او را در مقابلہ ہر دو چشم بہشت را کہ دیدہ ہر عضو شریف را کہ در بدن آدمیست گویند مراد انجا چشم افتادہ ✤ وتفضل فی علم خیر من تفضل فی عبادۃ ✤
وزیادتی در علم اگرچہ اندک باشد بہتر ست از زیادتی در عبادت اگرچہ بسیار بود ✤ وملاک الدین الورع ✤ وقوام ونظام کار خانہ دین وسبب استحکام وقوت
وی ورع وتقوی ست ونزد بعض ہمہ ورع بالاتر ست از تقوی تقوی پرہیز از حرام وورع اجتناب از شبہہ باصطلاح بعض تقوی کاملتر وتمامتر ہست
از نوع صحیح آنست کہ ہر دو یک معنی ست ✤ رواہ البیہقی فی شعب الایمان ✤ **وعن ابن عباس** ✤ رضی اللہ عنہما ✤ قال تدارس العلم
ساعۃ من اللیل خیر من احیائہا ✤ درس گفتن علم وخواندن با یکدیگر بہتر ست وتحقیق وفہمیدہ کردن علم یکساعت از شب بہتر ست از زندہ گردانیدن
تمام شب ومراد گذاردن وبسر آوردن احیای لیل وقیام شب زندہ گردانیدن شب را گویا کہ شبی کہ در وی بخیزند وبنماز نکنند وبران
مردہ ست وبطاعت وعبادت کردن در ان زندہ میگردد ودیگر زندہ گردانیدن نفس خود را در شب چہ خفتہ وبیکار در حکم مردہ ست ✤ رواہ الدارمی ✤

وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله * روایتست از عبد الله بن عمرو که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر بمجلسین فی مسجده * گذشت بدو
مجلس که در مسجد شریف وی بود یعنی صحابه بدو جا مجلس ساخته نشسته بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و جماعه دیگر بمذاکره علم * فقال کلاهما
علی خیر * پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل هر دو مجلس را هر دو ایشان ثابت و قائم اند بر نیکی و کار نیک میکنند * واحدهما افضل من صاحبه
ولیکن یکی از ان دو اهل مجلس فاضلتر و بهتر از دیگریست * اما هؤلاء فیدعون الله ویرغبون الیه * اما این جماعه که مشغول اند بدعا پس میخوانند
خدای تعالی را و رغبت می کنند بسوی او و امیدوار اند از وی حصول آنچه در دعای خود را و حصول دعای ایشان در مشیت حق است * فان
شاء اعطاهم * پس اگر میخواهد میدهد ایشان را بدعای ایشان * وان شاء منعهم * و اگر می خواهد منع میکند و نمیدهد * واما هؤلاء فیتعلمون
الفقه او العلم ویعلمون الجاهل * واما این طائفه دیگر که مشغول بمذاکره علم اند پس می آموزند فقه را یا علم را با شک راویست و می آموزانند جاهل را فائده
ایشان متعدیست و متعدی بغیر * فهم افضل * پس ایشان فاضلتر اند از جماعه اول * وانما بعثت معلما * و جز این نیست که من برانگیخته شده ام و فرستاده نشده ام
مگر آموزاننده علم و تعلیم کننده آنرا * فجلس فیهم * پس نشست درمیان این قوم که مذاکره علم میکردند بالاتر ازین چه فضیلت باشد که سرور انبیا صلی الله علیه وسلم
با ایشان نشسته است و خود را از ایشان شمرده بیت گدایان را ازین معنی خبر نیست * که سلطان جهان با ماست امروز * رواه الدارمی * وعن ابی الدرداء
قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حد العلم الذی اذا بلغه الرجل کان فقیها * پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چیست نهایت و مرتبه
علمیکه چون برسد مرد آن مرتبه را باشد فقیه و در عداد فقها در آید و ثواب ایشان بیابد * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من حفظ
علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینها * کسیکه یاد گیرد و برساند بامت من چهل حدیث از کار دین ایشان گفته اند که مراد و مقصود رسانیدن چهل حدیث است به
ایشان اگرچه یاد نداشته باشد و معانی آن نفهمیده * بعثه الله فقیها * برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت در زمره فقها * وکنت له یوم القیمة شافعا و شهیدا
و باشم من مر او را روز قیامت شفاعت کننده مر گناهان او را و گواهی دهنده بر طاعت او و بحکم این حدیث علمای کبار از سلف و خلف اربعینات
تصنیف کرده اند بامید شفاعت و شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گشته اند هر کسی بابی از ابواب دین آورده و فقیر حقیر اربعین جمع کرده
هر حدیث در بابی دیگر و اول تالیفی که بعد از خدمت این علم شریف بدان توفیق یافته ام آن اربعین است * وعن انس بن مالک قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم هل تدرون من اجود جودا * آیا می دریابید که کیست بیشتر و بسیار تر رسنده تر از روی جود و کرم * قالوا الله ورسوله
اعلم * گفتند صحابه خدا و رسول خدا داناترست بدان * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * الله تعالی اجود جودا * خدای تعالی کاملتر و بزرگتر است
از روی جود از هر که غیر اوست * ثم انا اجود بنی آدم * بعد از حق تعالی من جوادترم از میان آدمیان * واجودهم من بعدی * و جوادترین نوع
انسان و در بعض نسخ اجودهم یعنی جوادترین بنی آدم * رجل علم علما فنشره * مردیست که حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بتعلیم و تصنیف بلکه
بکتابت نیز والله اعلم * یاتی یوم القیمة امیرا وحده * می آید روز قیامت تنها مانند امیری که همراه او تابعان و خادمان باشند * او قال امة واحدة
شک راویست که بجای امیرا وحده امة واحدة گفت یعنی تن تنها مانند امتی و جماعتی باشد چنانچه در شان ابراهیم خلیل الله علیه السلام آمده که ان ابراهیم
کان امة مقصود آنکه معزز و مکرم باشد میان خلائق و با شوکت و حشمت آید در آن روز * وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال منهومان لا یشبعان
و هم از انس آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو حریص سیر نمیشوند * منهوم فی العلم * یکی حریص در علم * لا یشبع منه *

سیر نمیشود از تحصیل علم هر چند بسیار حاصل میکند متعطش تر میگردد ۴ و تهوم فی الدنیا لا یشبع منها ۴ و حریص مرد دنیا که در هیچ مرتبه سیر نمیگردد از آن ۴
روی البیهقی الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان ۴ بروایت کرد این سه حدیث را که یکی از ابی الدرداء است و دو از انس موقوفی در کتاب شعب الایمان ۴
و قال ۴ و گفت بیهقی که ۴ و قال الامام احمد فی حدیث ابی الدرداء ۴ گفته است امام احمد در حدیث ابی الدرداء که در فضیلت حفظ اربعین حدیث روایت
کرده ۴ هذا متن مشهور فیما بین الناس ۴ متن این حدیث مشهور است میان مردم ۴ و لیس له اسناد صحیح ۴ و نیست مر او را اسناد صحیح و امام نووی در اول
اربعین خود گفت که این حدیث ضعیف است ولیکن او را طرق متعدده است که بعض بعض را قوت پذیرفته و اتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف
در فضائل اعمال خصوصا که المکبا را زانها تلقی بقبول کرده و عمل بان نموده اند ۴ **و عن عون** ۴ بنون تابعی زاهد عابد فقیه ثقه روایت میکند از
ابن مسعود و ابی موسی و ابی هریره و ابن عباس ۴ روایت میکند از وی زهری و ابو حنیفه ۴ قال قال عبد الله بن مسعود ۴ همان الا شبهان صاحب العلم
و صاحب الدنیا ۴ دو حریص سیر نمیشوند اهل علم از اهل دنیا ۴ و لا یستویان ۴ و برابر نیستند این دو حریص در قدر و مرتبه ۴ اما صاحب العلم فیرضی
الرحمن ۴ اما صاحب علم پس زیاده میکند خشنودی مرخدای عزوجل را ۴ و اما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان ۴ و اما صاحب دنیا پس بنهایت میرود
در سرکشی و عصیان ۴ ثم قرأ ۴ پس بخواند ۴ عبد الله ۴ مناسب برای تمادی صاحب دنیا در طغیان ۴ تقدیره تا آخره ۴ یعنی این آیت را ۴ کلا ان الانسان
لیطغی ان رآه استغنی قال قال ۴ گفت عون که گفت عبد الله ۴ تا آخر یعنی بسبب جانب دیگر گردیدن حال مرد است بزیادت حرص بر علم این آیت است ۴ اشارة
الله من عباده الملماء ۴ که مراد است بفضیلت علما و خوف و خشیت ایشان از خدا و ترسندگی او از ایشان ۴ و عن ابن عباس ۴ رضی الله عنهما
قال ۴ گفت ابن عباس ۴ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ۴ گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ۴ ان اناسا من امتی ۴ بدرستیکه بعض مردم از امت من ۴ سیتفقهون فی الدین ۴ بزودی تفقه کنند و فقیه شوند در دین ۴
و یقرءون القرآن ۴ و بخوانند قرآن را ۴ و یقولون ناتی الامراء فنصیب من دنیاهم ۴ میگویند می آییم امرا را پس میرسیم و میگیریم چیزی از دنیای ایشان ۴ و نعتزلهم
بدیننا ۴ و کنده میکنیم از ایشان بدین خود ۴ و لا یکون ذلک ۴ و نمیشود همچنین ۴ کما لا یجتنی من القتاد الا الشوک ۴ چنانکه چیده نمیشود از قتاد مگر خار ۴ و لا ۴ و نیست خار ۴ کذلک لا یجتنی من
قربهم الا مثله ۴ همچنین حاصل کرده نمیشود از قرب امراء مگر خسران مثل ایشان ۴ تابعی ۴ یعنی همچنانکه چیده نمیشود از قتاد مگر خار همچنین حاصل کرده نمیشود
از قرب امراء مگر خسران مثل ایشان ۴ و تعبیر از آن بمثل از نهایی است که در آن معنی از ذم مستغنی مفهوم گردد ۴ و یستقیم ۴ راست شود ۴ ذکر ۴ یاد کردن ۴ تقدیمه ۴ مقدم
داشتن ۴ قال محمد بن الصباح ۴ گفت محمد بن صباح ۴ کما یتقی الخطایا ۴ گفت محمد بن صباح بشدید باک یعنی نجاری و مسلم و ابو داود و احمد ست یقع
مامون ۴ مصنف ۴ یعنی گوید مامی خلاف از آن ۴ ستقی ۴ خواهد کرد ۴ گناهان را یعنی حاصل میکند قرب ایشان مگر وقت خطایا را و در خواهد کردن اشارت است
بآن که زیان صحبت ایشان بیان و نسبت باکیدان نتواند کرد ۴ و عن ابن مسعود ۴ رضی الله عنه ۴ قال لهوان اهل العلم
صانوا العلم ۴ گرامی داری که اهل علم نگاه میدارند علم را ۴ و ضیعوه عند اهله ۴ و ضایع نمایند علم را نزد اهل آن ۴ قال قال ۴ گفت ابن مسعود ۴ لهوان اهل العلم ۴ گرامی داشتن
اهل علم ۴ ان یعلموا ۴ آنست که بیاموزند ۴ لغیر الله ۴ بسبب علم اهل زمان خود را ۴ یرید ۴ که خواهد ۴ بعلمه ۴ بعلم خود ۴ الا عرض الدنیا ۴ مگر عرض او یعنی مگر مال دنیا ۴ و لم یرد به ۴ و نخواهد بعلم خود ۴ ما عند الله ۴
علم را مر اهل دنیا را و نگاه ندارند ایشان بدین خود را ۴ و ما یمنعهم ۴ چیزی نیست که منع کند ایشان را ۴ ان یبذلوا ۴ از آنکه بذل کنند ۴ علمهم ۴ علم خود را ۴ الا هوانهم ۴ مگر خواری ایشان ۴ فهانوا ۴ پس خوار شدند ۴ عند اهل الدنیا ۴ نزد اهل دنیا و
سبک آمدند در نظر ایشان ۴ بهمت ۴ بیکه ۴ یشتهیه ۴ خواهش کند آن را ۴ صلی الله علیه وسلم ۴ رسول خدا ۴ یقول ۴ میگفت ۴ من جعل الهموم هما واحدا هم الآخرة ۴ هر کسی که
گرداند قصدهای خود را یک قصد که قصد آخرت است ۴ کفاه الله ما اهمه من امر دنیاه ۴ بس است او را خدای تعالی ۴ هر چه اندوهگین شود او را از امر دنیا ۴

منه

تقصد و دنیای او را ✤ و من تشعب به الهموم احوال الدنیا ✤ و کسیکه متفرق و پریشان گرداند او را اقتصد ہا او که احوال و پریشانیہای دنیاست ✤
لم یبال اللہ فی ای اودیتہا ہلک ✤ باک نمیدارد خدا تعالی که در کدام یکی از وادیہای دنیا او احوال دنیا ہلاک گردد آنکس ✤ رواہ ابن ماجۃ ✤
روایت کرد این حدیث را ابن ماجہ از ابن مسعود از قول وی لوان اہل العلم تا آخر ✤ و رواہ البیہقی فی شعب الایمان عن ابن عمر من قولہ ✤ و روایت کرد آنرا بیہقی
از ابن عمر از قول وی ✤ من جعل الہموم الی آخرہ ✤ و اول حدیث را روایت نکرد ✤ و عن الاعمش ✤ ابو محمد سلیمان اسدی کوفی از موالی ست
انس بن مالک را دیدہ و یکصد و شصت و پنج سال از زندگی خلافت ست از بسیاری از تابعین شنیدہ و سفیان ثوری و ابن عیینہ و غیر ایشان از و روایت میکنند
از اعلام مشہور علم حدیث و قرأت بود یکہزار و سہ صد حدیث روایت کرد گفت یحیی بن معین بود جریر چون از کسی کرد حدیث اعمش را گفت ہذا الدہاج الاشقر الذی بود
اعمش که فوت نشده از دنیا بکلیه الی مدت ہفتاد سال الا دت او در قتل امام حسین بود و مات سنۃ ثمان او اثنین و مائۃ در روی تشیعی بود و مناقب او بسیار ست
و بعضی او را ستہ المحدثین گفتہ اند ✤ قال قال رسول اللہ ✤ گفت اعمش که از تابعین ست گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قہ العلم النسیان ✤ آفت علم فراموشی ست
و این در حقیقت تنبیہ ست بر جنانب مباشرت اسبابی که موجب نسیان علم آید از ترک مطالعہ و مشاغل نفس و دنیا و متاعب آن چنانکه امام شافعی گفت ✤
شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی ✤ فاوصانی الی ترک المعاصی ✤ فان العلم فضل من آله ✤ و فضل اللہ لا یعطی لعاصی ✤ و اضافته ان تحدث به غیر اہله ✤ و منعه
و باک کردانیدن علم نیست که حدیث نکنی بعلم و بیاموزی آنرا غیر اہل علم و قابل آن ✤ رواہ الدارمی مرسلا ✤ **و عن سفیان** ان عمر بن الخطاب ✤ رضی اللہ عنہ
قال لکعب ✤ روایت ست از سفیان ثوری که عمر بن الخطاب گفت مر کعب احبار را بپرس از باب العلم ✤ گویند خداوندان علم یعنی اینہا که مالک علم اند
و بعضی یافته اند علم را بسیاری و تحقیق آن شده اند که ایشان از ارباب علم اند آن خواندہ و رب ہر چیز مالک آن چیز را گویند ✤ قال ✤ گفت کعب
الذین یعلمون بما یعلمون ✤ ارباب علم آن کسانی اند که عمل میکنند بانچه علم دارند ✤ قال ✤ گفت عمر بن الخطاب ✤ فما اخرج اہله قلب العلماء ✤
پس چه چیز بیرون کشید نور و ہیبت و برکت علم را از دلہای علما ✤ قال الطمع ✤ گفت کعب احبار بیرون کشید علم را از دلہای علما طمع در مال و جاه
و رغبت در اسباب دنیای دنا و گفته اند الطمع یعمی الاسود و یابا الطمع شیر نر را گرسنه میماند و با طمع کلمه حق گفتن دشوار ست ✤ **مثنوی** طمع بند دو صد حرص را
بشوی ✤ طمع بگسل و ہر چه دانی بگوی ✤ طمع راسه حرف ست و ہر سه تهی ✤ از ان نیست مر طمعان را بهی ✤ منقول ست از شیخ ابو العباس مرسی
قدس سره که فرمود در ابتدای امر خود در سر حد اسکندریه اقتاده و از مردم گرامی شناخت بنصف درہم چیزی خریدیم و چون قلیل بود بخاطر گذشت
که شاید از من بگیرد با تصف آواز داد که السلامة فی الدین ترک الطمع فی الخلوقین ✤ رواہ الدارمی ✤ **و عن الاحوص** بن حکیم ✤ تابعی ست از
و عبد اللہ بن بسر او دیده و از انس سند او ضعیف ست و امام احمد گفته که وی ہیچ نمی ارزد و ابن معین گفته لیس بشی و ابن عدی گفته میتوان حدیث او
نوشت و پدر او حکیم بن عمیر صحابی ست ✤ عن ابیه قال سال رجل النبی ✤ گفت پرسید مردی پیغمبر را ✤ صلی اللہ علیه وسلم عن الشر ✤ از بدی یا مردم ✤
یا از بدترین مردم که چه کسانند و این معنی موافق ترست بجواب و در صراح گفته که شر معنی بدی و بد و بدتر بیا ید میگویند فلان شر الناس
و نمی گویند شر الناس مگر در لغت ضعیف و غیر نیز بسه معنی آید نیکی و نیک و نیکتر و سیاق حدیث ناظر در معنی اخیر ست ✤ فقال
پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیه وسلم ✤ لا تسالوا عن الشر ✤ نه پرسید مرا از شر ✤ و سلونی عن الخیر ✤ و بپرسید مرا از خیر ✤
یقولها ثلثا ✤ گفت آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم این کلمه را سه بار و در ان وقت ذکر کردن مردم بد و نشان نہادن بر طائفه مخصوص

به بدی برخاطر شریف خوش نیامد و بعد از اظهار کراهت چون بیان کرد خیار ناس را نیز از کرد و از برای تدارک تلافی آن کراهت ۰ بحمد قال ۰ پیشتر مود ۰ الا ان شر شرار العلماء ۰ و اناگاه باشید که بدترین بدان بدان علما اند ۰ و ان خیر خیار العلماء ۰ و بدترین که نیکترین نیکان نیکان علما اند زیرا که علما متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق بیشتر سرایت میکند که امر دوم میگیرد ۰ رواه الدارمی ۰ و عن ابی الدرداء قال ان من اشر الناس عند الله عز و جل یوم القیمة ۰ بسبی که از جمله بدترین مردمان نزد خدا از روی قدر و مرتبه روز قیامت ۰ عالم لا ینتفع بعلمه ۰ عالمی ست که فائده نمیگیرد از علم خود و تعمل لم یکتب بدان و در بعض نسخ لا ینفع بصیغة المجهول نیز صحیح کرده آمد یعنی عالمیکه نفع برده نمیشود بعلم وی بتبرک تعلیم و تدریس و تصنیف یا بتبرک امر معروف و نهی منکر و مؤید اینست حدیث ابی هریره که در آخر فصل آید که در وی بصیغة المجهول ست ۰ البته ۰ رواه الدارمی ۰ و عن زیاد بن حدیر ۰ بضم حا و فتح دال مهملتین و بکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی ست شنید از عمر رضی و شنید از وی شعبی و غیره ۰ قال قال لی عمر ۰ گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضی الله عنه ۰ هل تعرف ما یهدم الاسلام ۰ آیا می شناسی چیزی که بیشک بنای مسلمانی را ویران میکند آنرا و بدم یعنی بشکند بیت نیز آید و همین نیز مناسب ۰ قال لا ۰ گفت زیاد بن حدیر نمیشناسم ۰ قال یهدمه زلة العالم ۰ گفت عمر میشکند بنای مسلمانی را لغزیدن عالم و گناه کردن وی ۰ و جدال المنافق بالکتاب ۰ و جدال منافقان بکتاب خدا یا بچیزی از برای فساد دین اسلام و در حکم جدال نزاع بندگان بباطله و تاویلات زائغه که باعث شک و تشکیک دین میشود ۰ و حکم الائمة المضلین ۰ و حکم کردن امرای جور که گمراه کنندگان خلق اند بر وفق هوی و شهوت خود و جبر کرده دیگران بر قبول اطاعت آن ۰ رواه الدارمی ۰ و عن لقمان قال العلم علمان ۰ روایت ست از حسن بصری رضی الله عنه گفت علم و علم ست ۰ العلم فی القلب ۰ پس یک علمیست که در دل ست ۰ فذلک العلم النافع ۰ پس آن علمیست سود دهنده مردم را که طلبیده شده است از پروردگار تعالی در آیه مأثوره ۰ و علم علی اللسان ۰ و دیگر علمی ست بر سر زبان که تاثیر نکرده در دل و نورانی نساخته دل را ۰ بیت علم چون بر دل زند یاری شود ۰ علم چون بر تن زند باری شود ۰ فذلک حجة الله عز و جل علی ابن آدم ۰ پس این علم بر زبان حجت خدا ست بر آدمیان که بآن الزام خواهد داد و خواهد گفت آیا علم دادم ترا پس بکار نکردی و آنچه گفته میشود که وی بر جاهل بکار و بر عالم بفتاد بار که دیده و دانسته گمراه شده و در چاه خذلان افتاد ۰ رواه الدارمی ۰ و شیخ محقق عارف بالله محمد ابن عطاء الله الاسکندری در کتاب حکم میفرماید که العلم النافع هو الذی ینبسط الصدر شعاعه و یکشف عن القلب قناعه علم نافع علمی ست که گشاده و فراخ گرداند در سینه شعاع خود را که کنایت از انتشار انوار و آثار حالیه ست مشابه بشعاع آفتاب که بر زمین افتد و منبسط گردد و برفگند ذلل پرده را که عبارت ست از حجاب بلغ از فهم و ادراک حقائق اشیاء و شیخ امام ابو عبد الله محمد بن علی الحکیم الترمذی فرموده علم نافع علمی ست که ثابت و متمکن شده در سینه و صورت بسته دران بر آنچه نور آن تابد بر دل صورت بندد در وی تمامه امور یکه بوی و بفهمد از ان سایه در سینه پس معلوم آرد و بگذارد بدرا و این علم نور قلب ست که برآمده از ان علامات هدایت بسوی سینه و آنچه بیاموزی که وی حاصل کنی علم لسان ست که ظلمت شهوت بران غالب آمده و نورانیت او رابوده ست بعضی گفته اند که علم نافع علم وقت و صفای قلب ست که باعث ست بر زهد در دنیا و نزدیک گرداننده ست بهشت و دور اندازنده از دوزخ و موروث خوف و رجاء و معرفت آفات نفوس و طهارت او ست و این نوریست که می اندازد در دل هر که بخواهد از بندگان خود ۰ علم بر ان از معقول و منقول و بالجمله علم نافع دو قسم ست یکی علم معامله که باعث گردد بر عمل و مقرون باشد بدان و دیگر علم مکاشفه که اثر و نتیجه عمل ست و اول را علم درایت و ثانی را

علم را ثابت خواندند ☆ وعن ابی هریرة ☆ رضی الله عنه ☆ قال حفظت من رسول الله ☆ گفت ابو هریره یاد گرفته ام از پیغمبر خدا ☆ صلی الله علیه وسلم
وعاءین ☆ دو ظرف را از علم و بعض روایت من العلم صریح آمده و وعاء علم عبارتست از محل آن که جمع شده در و وعیه گفته تشبیه کرده وعاء علم را بدو ظرف
باعتبار احتواء و اشتمال هر یک بر چیزی که در دیگری نیست ☆ فاما احدهما فبثثته فیکم ☆ اما یکی ازان دو وعای علم پس پراگنده کرده ام آنرا در میان شما
واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم ☆ و اما علم دیگر اگر پراگنده کنم آنرا و ظاهر گردانم بریده شود این بلعوم یعنی حلقوم یا بهوده راه گذر طعام از حلق چنانکه اوفتی گیرد
بقول خویش بحرجی الطعام رواه البخاری گفته اند که مراد باول علم احکام اخلاق ست که تشریف میان خواص و عوام و بنائی علم اسرار که مخصوص و معدوم ست
از نااهل رجمت باریکی پوشیدگی آن و عدم وصول فهم ایشان بدان مخصوص ست بخواص علما بالله از اهل عرفان و بعضی ازشارحان گفته اند
که مراد بآن اخبار فتن و فساد دین ست از بنی امیه که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود که هلاک امت من بر دست بعضی از بچگان قریش
خواهد بود و ابو هریره میگفت اگر خواهم بیان کنم ایشان را نام بنام یا مراد احادیث ست که دران اسامی امرای جور و احوال ایشان و مدت
ایشان بود و ابو هریره برمز و کنایت بعضی ازان اخبار میگفت و از اظهار آن صریح حتی رسیده تا مبادا که بکشند او را چنانکه میگفت اعوذ بالله من امارة
الصبیان و امارة الصبیان پناه میجویم بخدا از پادشاهی شصت سال و امارت خردان اشارت بسکر و امارت یزید بن معاویه که بر شصت سال واقع شد
و حق تعالی باجابت گردانید دعای ابی هریره و او بوفات از عالم رفت پیش از آن الله علم او پوشیده نماند که گر مراد دین قابل نفی علم باطن و وجود حقائق و اسرار ست که فهم عوام از ان رسد
و انتفای آن بمصلحت وقت باشد بصلاح روزگار بعض مخاطبان ازان نبود و شبهت در دایره علم و دین ازین چنین علمها ست پس بکار بردن و اشارت بدان
در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیارست و علماء الناس علی قدر عقولهم نیز اشارت بآن تواند بود و الا بهر ظاهری باطنی و بهر شریعتی را حقیقتی خواهد بود
که ببیان آن وفق دعوتی باشد که چون بهمه عوام نرسد قابل آن نباشد و منسوب بچیزی از ندکه نزد ایشان منکر و مذموم باشد ایشان انکار و ذم و انکار آن منکر ظاهر
معذور هم باشند و نفی و انکار ایشان انکار حقیقت نباشد بسبب جهالت او امر دین و علم شریعت او اگر گوید علم حقائق و اسرار ثابت و واقع ست لیکن
در حدیث ابی هریره اشارت بچیزی دیگرست که گفته شد نه بآن علم بوجود قرآن که مذکور شد و نیز تخصیص ابی هریره بدان با وجود دیگران از عظماء صحابه
و عدم فهم ایشان آنرا و حکم کردن بقبل او خالی از بعدی نیست این سخن دیگرست ☆ وعن عبد الله ☆ بن مسعود قال ایها الناس من علم شیئا
فلیقل به ☆ ای مردمان آگاه باشید هر که بداند چیزی را از علوم پس باید بگوید آنرا ☆ ومن لم یعلم فلیقل الله اعلم ☆ و کسیکه نداند آنرا باید که تفویض کند
علم آنرا بخدا پس بگوید که خدا داناترست بدان یا نمیداند یم ☆ فان من العلم ان یقول لما لا یعلم ☆ پس بدرستی که از جمله علم و دانش ست این که بگوئی تو چیزی را
که نمیدانی ☆ الله اعلم ☆ چه تمییز معلوم از مجهول و دریافت این که نمیدانم و دانست نوعی از علم ست و این ست معنی آنچه مشهورست که لا ادری
نصف العلم ☆ قال الله تعالی لنبیه ☆ گفته ست خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم ☆ قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین ☆
بگوای محمد صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شما را بر تبلیغ دین و قرآن از هیچ مزدی و نیستم من از تکلف کنندگان که بر بندند بر خود چیزی را که اهل آن نیستند
یعنی هر آنچه مرا می دانند و امر بر سانیدن آن میکنند میگویم و بیرسانم هیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنم و بر و بر خود نمی بندم و بحث و تفتیش
از شیهای غامضه که فهم بدان نرسد و دعوی فهم آن کردن و سعی و جهد در دانستن آن از قبل تکلف ست ☆ وعن علیه ☆ منقول ست که از ابن عباس
رضی الله عنه از آیه و فاکهة و ابا پرسیدند که معنی ابا چیست فکر کرد چون در یافت فرمود بل هذا لا تکلف یعنی معلوم ست که نام چیزی از جنس

خواہد و متاعم ست اگر بخصوص علوم نشد حاجت نیست فکر کردن در دریافت آن تکلف مالا یعنی ست ❊ **وعن ابن سیرین** ❊ نام او محمد ست از انجا را تابعین ست پدر او سیرین بکتابت انس بن مالک ست در علم و یا آیتی بود و چیزہای غرائب از و نیز بیاب منقولست ❊ قال ان العلم دین ❊ این علم کتاب و سنت دین ست یعنی قوام و ثبات دین بدو ست ❊ فانظروا عمن تاخذون دینکم ❊ پس نگاہ کنید بنگرید کہ از چہ کس میگیرید دین خود را اشارتست باہتمام و احتیاط در معرفت حال راوی در وثوق و دیانت و حفظ و ورع و سنت تا نباید گرفت از ہر کہ روایت کند خصوصاً ارباب غرض اہل ہوا و بدعت کہ دیانت ندارند در ترویج مذہب خود ضعف افزایند ❊ رواہ مسلم ❊ **وعن حذیفۃ** ❊ از مشاہیر صحابہ ست ابو عبد اللہ کنیت او ست و یمان نام پدر او و او را صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند و نزد او بود علم منافقان و گفت حدیث کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہر چہ خواہد بود تا روز قیامت از فتن و قوائع رضی اللہ عنہ ❊ قال یا معشر القراء استقیموا ای گروہ قرآن خوانندگان کہ قرآن را بر سر راہ گرفتہ اید یا مراد علما اند کہ عمل ہا را ثابت و راست باید پیراہ راست بروید بقدر سبقتم سبقا بعیدا پس تحقیق سابق شدہ اید شما سابق شدنی بسیار بسبقتم بصیغہ ماضی مخاطب معلوم ست مر آنکس را کہ دریافتہ اند اول اسلام و صحابہ رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم چہ ہر گاہ ایشان تمسک کنند بکتاب و سنت سبقت کنند و دریابند ہر چیز را پس ہر کہ بعد شما بیاید اگر چہ عمل کند مثل عمل ایشان نرسد بانچہ رسیدہ اند ایشان بجہت سابقیت و اسلام و تعجم بصیغہ مجہول نیز روایت کردہ اند یعنی سبقت کردند شما را و پیشی برند بر شما آنہا کہ متصف بودند و ہستند بہ استقامت سلوک طریق تعیم و ان اخذتم یمینا و شمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا ❊ و اگر میگیرید شما راہ چپ و راست و میگذارید راہ راست را ہر آئنہ بتحقیق گمراہ شدید گمراہی شدنی دور و دراز ❊ رواہ البخاری ❊ **وعن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ ❊ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعوذوا باللہ من جب الحزن ❊ پناہ جوئید بخدا از جب اندوہ و جب بضم جیم و تشدید با چاہ سر بناہ و رہ اطلاق کردہ شد در حدیث بر وادی از جہنم بود یا در قعر مانند چاہ ❊ قالوا یا رسول اللہ و ما جب الحزن ❊ گفتند صحابہ ❊ یا رسول اللہ و ما جب الحزن ❊ و چیست جب حزن چہ مراد است از ان ❊ قال واد فی جہنم ❊ فرمود وادی ست در دوزخ کہ ❊ یتعوذ منہ جہنم کل یوم اربع مائۃ مرۃ ❊ پناہ میجویند از ان دوزخ ہر روز چہار صد بار یعنی چنان تعیم و موحش ست کہ دوزخ از وی پناہ میجوید چہ جای دوزخیان و پناہ جستن دوزخ کنایت ست از غایت شدت و محنت و در بعضی نسخہ یا مر بتحقیق تعوذ ست بالف و پروردگار تعالی قادر ست کہ دوزخ را چنین آرد چنانکہ از ظواہر آیات و احادیث مفہوم میگردد ❊ قیل ❊ گفتند صحابہ ❊ یا رسول اللہ من یدخلہا ❊ و کہ میدرآید ایشان را دران وادی ❊ قال القراء المراؤن باعمالہم ❊ فرمود میدرآیند در او قرآن خوانندگان ریاکنندگان بعملہای خود و قرا بر عالمان و متعبدان نیز اطلاق میشود چہ علم از قرآن حاصل میکردند و عبادت بحکم اوست ❊ رواہ الترمذی و کذا ابن ماجۃ و زاد فیہ ❊ و زیادہ کردہ ست ابن ماجہ در حدیث این کلام را کہ ❊ و ان من اخوف ما اخاف علی امتی القراء المضلون یعنی بترسانند ترسانیدنی کہ ترسانیدہ ام امت خود را از ایشان گمراہ کنندگان ❊ و بدرستی کہ از جملہ دشمن داشتہ شدہ ترین قرا نزد خدا آن کسانی اند کہ ملاقات میکنند و صحبت میدارند مرا در انچہ محبت میدارم مرا انچہ نفی محبت ظلم نیست از محبت امر معروف و نہی منکر یا بطریق جبر و اکراہ و دفع شر و ایذای ایشان ❊ قال المحاربی یعنی الجوزۃ ❊ گفتہ ست محاربی کہ از راویان حدیث ست و نام او عبد الرحمن بن محمد ست روایت می کند از عمش و یحیی بن سعید مات سنۃ خمس و تسعین و مائۃ مرد بامر اجائران و ظالمان اند و نارو ندگان براہ دین و شریعت اعاذنا اللہ ❊ **وعن علی** ❊ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوشک ان یاتی علی الناس زمان نزدیک ست کہ بیاید بر مردم روزگاری کہ ❊ لا یبقی من الاسلام الا اسمہ ❊ باقی نماند از دین اسلامی نگرام بے و علم بوی و از عمل اثرے نے ❊ و لا یبقی من القرآن الا رسمہ ❊ و باقی نماند از قرآن مگر رسم و آئین کہ و مراد برسم قرآن تجوید حروف و اتقان الفاظ باشد فکر و تدبر در معانی و عمل بامر و نواہی آن

مساجد هم عامره و پر جمعیت باشد یا ایشان آباد است گذرندی آیند در آنجا نه از برای عبادت و ذکر حق و درس علم چنانکه فرمود و هی خراب من الهدی و حال آنکه این مساجد و زینت از برای هدایت و علم و عبادت و علما و هم شرمن تحت ادیم السماء و فقهای ایشان بدتر از همه فقهای روی زمین اند و از ایشان فتنه خواهد خاست و بسوی ایشان باز خواهد گشت و ایشان بیرون می آیند فتنه و بلا و شر و دین باعانت ظالمان و تنگاران و فهم نمود و باز هم در ایشان باز میگردد و بسلط گردانیدن خدای تعالی ظالمان را بر ایشان چنانکه گفته اند که هر که خلق خدا را بیازارد تا دل مخلوقی بدست آرد خدا بجای همان ظالم را بر وی گمارد تا دمار از روزگارش برآرد ۰ رواه البیهقی فی شعب الایمان ۰ **وعن** یاد بن لبید ۰ صحابیست انصاری بیرون آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمکه و بود با او تا هجرت کرد و عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حضرموت روایت میکند از عوف بن مالک و ابو الدرداء در آیات فی اوایل ایام معویة ۰ قال ای قال ذکر الفتن ۰ گفت زیاد بن لبید یاد کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم شیئا ۰ چیزی را از فتنه و ابتلا ۰ فقال ۰ پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذلک عند اوان ذهاب العلم ۰ وجود آن فتنه و ابتلا نزدیک وقت رفتن علم ست از عالم ۰ قلت ۰ گفتم ۰ یا رسول الله و کیف یذهب العلم ۰ و چگونه میرود علم ۰ و نحن نقرأ القرآن ۰ و حال آنکه ما میخوانیم قرآن او میدانیم احکام آنرا ۰ و نقرئه ابناءنا ۰ و میخوانانیم آنرا پسران خود را ۰ و یقرئه ابناءنا ۰ و پسران ما میخوانند او را پسران پسران خود را ۰ الی یوم القیمة ۰ تا روز قیامت بهمچنین سلسله علم میرود ۰ فقال ثکلتک امک ۰ پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگرید ترا مادر تو ای زیاد ۰ ان کنت لارالک من افقه رجل بالمدینة ۰ بدرستی که بودم من ترا که از فقیه ترین مردمی در مدینه عجب که مقصود از کلام من فقیه شدن و گمان بردی که قرآن علم عبارت از مجرد خواندن و دانستن آنست هر که خواند و دانست عمل کرد و همچنین نیست ۰ اولیس هذه الیهود و النصاری یقرؤن التوریة و الانجیل ۰ آیا نیستند اینجماعه یهود و نصاری که میخوانند توریت و انجیل را ۰ لا یعملون شیئا مما فیهما ۰ عمل نمیکنند بهیچ یک بسیوکنند بسیاری از آنچه در توریت و انجیل است ۰ رواه احمد ابن ماجة و روی الترمذی عنه نحوه و کذا الدارمی عن ابی امامة ۰ روایت کرده این حدیث را باین لفظ که مذکور شد احمد و ابن ماجة از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی هم از زیاد بن لبید بمانند آن و معنی متحد و در لفظ مختلف و همچنین روایت کرد دارمی مانند آن لیکن از ابی امامه ۰ **وعن ابن مسعود** قال قال لی رسول الله ۰ گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا ۰ صلی الله علیه وسلم تعلموا العلم و علموه الناس ۰ بیاموزید علم را و بیاموزانید آنرا مردم را ۰ تعلموا الفرائض و علموها الناس ۰ بیاموزید فرائض احکام را یا علم فرائض را و بیاموزانید آنرا مردم را ۰ تعلموا القرآن و علموه الناس ۰ بیاموزید قرآن را و بیاموزانید آنرا مردم را ۰ فانی امرؤ مقبوض ۰ زیرا که بدرستی من مردی ام که میرانیده میشوم و قبض کرده میشود روح من وقت تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن ۰ و تعلم سیقبض ۰ و علم زود باشد که گرفته شده میگردد و در بعض نسخ سیقبض از نقصان یعنی کم میگردد ۰ و یظهر الفتن ۰ و پیدا میشوند فتنه ها و ابتلاها بگرفتنه شدن علم و کم شدن او ۰ حتی یختلف اثنان فی فریضة ۰ تا آنکه مختلف میشوند دو کس در حکم فرضی چه جای سنن و نوافل ۰ فلا یجدان احدا یفصل بینهما ۰ پس نیابند هیچ یکی را که حکم کند میان آن دو کس و جدا کند حق را از باطل ۰ رواه الدارمی و الدارقطنی ۰

وعن ابی هریرة ۰ رضی الله عنه ۰ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل علم لا ینتفع به ۰ حال علیکه نفع گرفته نمیشود از وی بتعلیم ۰ کمثل کنز لا ینفق منه فی سبیل الله ۰ همچو حال گنجی ست که داده نمیشود و صرف کرده نمیشود از وی در راه خدا ۰ رواه احمد و الدارمی ۰ تمام شد کتاب العلم و لله الحمد و المنة و در پی میاید آنرا ۰

کتاب الطهارة

۰ طهارت در لغت بمعنی نظافت و پاکی ست ضد نجاست و طهور بضم طا مصدر ست و فتح طا هم بمعنی مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب و خاک بمعنی مطهر نیز آید و در

توجیہ این حنفای ست و در شرح آن اذکر کرده ایم و در اصطلاح فقہا عبارتست از نظافت از نجاست حکمی کہ آنرا حدث گویند و از نجاست حقیقی کہ آنرا خبث خوانند و وضو بضم واو و فتح بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب کہ بدان وضو کردہ شود مشہور ست و تحقیق آنست کہ بفتح بمعنی مصدر نیز آید کما قال

الفصل الاول

عن ابی مالک الاشعری صحابی مشہورست عم ابوموسیٰ اشعری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الطہور شطر الایمان طہارت نیمۂ ایمان ست این مبالغہ ست در بیان زیادتی اجر طہارت کہ مرتبہ ایست کہ نصف اجر ایمان میرسد یا آنست کہ نصف ایمان خواہند کہ ایمان میپوشند گناہانرا کہ پیشتر ازان کردہ بودند و وضو میپوشند گناہانرا و لیکن ایمان میپوشد صغائر و کبائر او وضو نمی پوشد مگر صغائر را پس مرتبہ نصف ایمان باشد یا بجہت آنکہ ایمان تطہیر میکند باطن او وضو پاک میگرداند ظاہر او بعض گفتہ اند کہ مراد با ایمان نماز ست چنانکہ در کریمۂ وما کان اللہ لیضیع ایمانکم مراد داشتہ اند و چون نماز بی آن درست نیست گویا جزو اوست مبالغہ و اگر بیشتر مبالغہ ادعا کنند نصف آن اعتبار کنند گویا ہمہ ارکان و شرائط نصفی ست و نصف بعضی اگر بعضی از محققین در تاویل این حدیث گفتہ اند کہ ایمان موجب تخلیہ از رزائل و تخلیہ فضائل ست و مراد بطہور اینجا تخلیہ ست و نیمہ بر تقدیر ست کہ مراد بشطر معنی نصف باشد چنانکہ الکمرٰی شہر ستعلات او ست و اگر معنی جزو باشد یعنی پارہ ایست از ایمان بر ین تقدیر احتیاج باین توجیہات ندارد و لیکن این نیز مبالغہ ست گویا کہ داخل ست در حقیقت ایمان والحمد للہ یملأ المیزان والحمد للہ پر میکند ترازوی اعمال را یعنی ہر کہ یکبار الحمد للہ بگوید چندان ثواب یابد کہ میزان را پر سازد و سبحان اللہ والحمد للہ تملآن او تملأ ما بین السموات والارض و این دو کلمہ پر میکند تمام مسافت آکہ میان آسمانہا و زمین ست و او تملأ تنگ ایست کہ تملأن گفت بلفظ تثنیہ یا تملأ گفت بلفظ مفرد و بر ہر تقدیر بنا بر فوقانیہ یا تحتانیہ ہر دو آمدہ و لفظ تثنیہ ظاہر ست کہ دو کلمہ اند و مقرر و با عتبار مجموع و جملہ ہر دو بیشتر ست کہ سبحان اللہ عَرَض ست بہ تنزیہ و تقدیس از نقائص و آفات و تعالی آن شامل ست آسمان و زمین را و ہر چہ در انہا ست چہ ہر ذرہ گواہی میدہد بر وحدانیت و بر پاکی ذات و صفات وی تعالی و تقدس از ہر نقص و آفت زوال و نقصان و الحمد للہ اوراست بکمالات او و نعمتہا کہ بر و فائض ست از شمار و بیرون ست بدان عالم را و ال ست بران و شک نیست کہ اگر این کلمات بحقائق خود صادر گردد از قائل آن موجب میگردد شہود ذات و صفات و اسماء الٰہی کہ افراد عالم را ظاہر او ست پر میکند ثواب آن از اندازہ مجرد انفاس و حروف و اصوات آن مرتبۂ ارد و باوجود آن فضل خدا واسع ست و وہو تعالی اندک پذیرد و بسیار بخشد ست باین بیان ظاہر شد کہ اگر گویند پر میکند زمین آسمانرا و ہر چہ زمین آسمانرا ست یا پر میکند تمام عالم را درست آید و لیکن چون بالای آسمان و زمین امری نیست و ذکر کردن او تواند کہ کنایت باشد از تمام عالم واللہ اعلم والصلوٰۃ نور و نماز روشن کنندہ دل ست بشہود حق و نمود و معارف و یا روشن کنندہ روی نظہور سیمای صلاح و نور عبادت یا راہ نماینده ست بطریق حق و ثواب و باز دارندہ از ظلمت بطلان و خطا چنانچہ در قرآن مجید فرمود ان الصلوٰۃ تنہیٰ عن الفحشاء والمنکر یا سبب ظہور نور ادست روز قیامت کہ روان میگردد پیش روی و جانب راست مومنان مصلی چنانکہ فرمود نورہم یسعیٰ بین ایدیہم و بایمانہم و الصدقۃ برہان دلیل و حجت قولیست بر صدق دعوی ایمان و محبت پروردگار تعالی یا حجت ست مر طالب اجر را زیرا کہ آن قربتی ست کہ دادہ ست مر خداوند تعالی را و الصبر ضیاء شکیبائی نمودن از معصیت خدای و یا بر بجا بودن و بر طاعت وی تعالی یا شکیبائی کردن بر بلایا و مصائب و شدائد کامل و نور تمام ست چہ ضیا اتم و اکمل از نور بود و لہذا در قرآن مجید آفتاب را ضیا خواندہ و ماہ را نور آنجا کہ فرمودہ وجعل الشمس ضیاء والقمر نورا و روشنی آفتاب اتم و اکمل ست از نور مہتاب و شک نیست کہ مدار کار و بار دین تمام بر صبر ست و تمامۂ طاعات و عبادات از اقسام صبر اند و محتمل ست

کہ مراد بصبر بخیا صوم باشد بقرینۂ ذکر صلوٰۃ و صدقہ چنانکہ در کریمہ واستعینوا بالصبر والصلوٰۃ مراد داشتہ اند ۔ والقرآن حجۃ لک او علیک ۔ و قرآن دلیلست بر سود تو و مدد کنندہ مر ترا اگر عمل کردی بآں و نگاہداشتی حق او را و یا بر زیان تو و خصومت کنندہ بر تو اگر عمل نکردی بحق آں و نگاہ نداشتی کل الناس یغدو ۔ ہمہ آدمیان بامداد میکنند ہر یک از ایشان و غدو بضم بامداد یا از طلوع فجر تا برآمدن آفتاب ۔ فبائع نفسہ ۔ پس فروشندہ و نفس خود را کنندہ ہست ذات خود را در کار یکہ متوجہ ہست بآں ۔ فمعتقہا او موبقہا ۔ پس آزاد کنندہ ہست نفس را از غداۃ جمیع آدمیان یا ہلاک گرداننده ہست او را از برای اینست یعنی چون فرشتہ آدمی بکاری متوجہ و روآورندہ ہست اگر آں کار آخرت را بدنیا خرید و ترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را بآخرت خرید و ترجیح نمود ہلاک شد خود را و در ورطۂ عذاب انگند ۔ **بیت** بدنیا توانی کہ عقبی خری ۔ بخر جان من ورنہ حسرت بری ۔ رواہ مسلم و فی روایۃ ۔ و در روایتی از مسلم این زیادہ آمدہ ہست کہ ۔ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر تملآن ما بین السماء والارض ۔ چنین گفتہ ہست صاحب مصابیح و مولف میگوید ۔ لم اجد ہذہ الروایۃ فی الصحیحین من نیافتہ ام این روایت را در صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز ۔ ولا فی کتاب الجمیدی ۔ و نہ در کتاب جمیدی کہ جامع ست میان صحیحین ۔ ولا فی الجامع ۔ و نہ در جامع الاصول کہ احادیث صحاح ستہ را جمع کردہ ۔ ولکن ذکرہا الدارمی ۔ و لیکن ذکر کردہ ہست این روایت را دارمی بدل سبحان اللہ والحمد للہ ۔ یعنی مسلم سبحان اللہ والحمد للہ تملآن ما بین السماوات والارض گفتہ و دارمی بجای آں لا الہ الا اللہ واللہ اکبر تملآن ما بین السماء والارض گفتہ پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت را در فصل اول درست نباشد ۔ **وعن ابی ہریرۃ** ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا ادلکم علی ما یمحو اللہ بہ الخطایا و یرفع بہ الدرجات ۔ آیا راہ نمایم شما را بر عملہا کہ محو میکند خدا بتعالی بسبب آں عملہا گناہان را و بلند میگرداند بسبب آنہا پایہای عمل کنندگان را بسوی بہشت و پاک کردن چیزی را چنانکہ اثر و نشان آں نماند و مراد بمحو گناہان آمرزیدن و بخشیدن آنہاست یا سود دن و قرآن از دیوان اعمال و اتفاق ست علماء را کہ مراد گناہان صغیرہ ہست ۔ قالوا بلی ۔ گفتند صحابہ بلی راہ نما ما را آں عملہا ۔ یا رسول اللہ قال ۔ فرمود آں عملہا ما یست ۔ اسباغ الوضوء علی المکارہ ۔ تمام و کمال کردن وضو رسانیدن آں بہر اندام ہر جا کہ میباید رسانید در سرما مشقت و ناخوش آمدن آب چنانکہ در حالت بیماری و سختی سرما مثلا ۔ و کثرۃ الخطی الی المساجد ۔ و بسیاری گامہا در رفتن بسوی مسجد ہا چنانکہ مسجد نزدیک باشد و تواند کہ مراد در رفتن بوقار و آہستگی باشد کہ سبب بسیاری گامہاست ۔ و انتظار الصلوٰۃ بعد الصلوٰۃ ۔ و چشم داشتن نماز بعد نماز یعنی از وقت بازگردد و نماز آیندہ را انتظار برد و بنشیند در مسجد و اگر برآید دلش بدان آویختہ باشد ۔ فذلکم الرباط ۔ پس نیست رباط حقیقی کہ آنرا رباط تواں خواند و اصل رباط نگاہداشتن سرحد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند و نشستن مسلمانان دران و برنشستن سپاہان و گاہا خود را دران پس این منتظر نشستن برای نماز در مسجد شبیہ بنشستن مع حدست در مقابل شیطان و لشکر او ست تا داخل نکنند و تواند کہ اشارت بمداومت عمال بلکہ بمشقت کہ مذکور شد نذیر اکہ اینہا می بندند راہہای درآمد شیطان را بنفس و مغلوب میگردانند ہوای نفس را ۔ و فی حدیث مالک بن انس ۔ و در حدیث امام مالک آنچنین آمدہ کہ ۔ فذلکم الرباط ثلاثا ۔ مکرر گردانید این لفظ را سہ بار بجہت تقریر تاکید ۔ رواہ مسلم و فی روایۃ الترمذی ۔ و در روایت ترمذی ۔ فذلکم الرباط ثلاثا ۔ مکرر گردانید این لفظ را سہ بار بجہت تقریر تاکید ۔ رواہ مسلم و فی روایۃ الترمذی ۔ و در روایت ترمذی ۔ اعلم آنست بر صاحب مصابیح کہ در فصل اول آورد و سہ بار مکرر گردانید و صحیح آنست کہ مسلم این حدیث را از مالک کہ آورد دو بار مکرر گردانید و از غیر مالک خود اصلا مکرر نیست ۔ **وعن عثمان** ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ فاحسن الوضوء ۔ کسیکہ وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی بر رعایت سنن و آداب آں ۔ خرجت خطایاہ من جسدہ ۔ بیرون گناہان او

از خامۂ من او و حتی یخرج من تحت الاظفار و تا آنکہ میرایند گناہان از زیر ناخنان او و مبالغہ ست در حصول طہارت و متفق علیہ

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ العبد المسلم چون وضو میکند بندۂ مسلمان او المؤمن شک است و میست فغسل وجہہ پس میشوید روی خود را خرج من وجہہ کل خطیئۃ نظر الیہا بعینیہ بیرون میآید از روی ہر گناہ کہ نظر کردہ ست بسوی آن گناہ بہ چشم خود یعنی گناہ چشم مع الماء و ہمراہ آب او مع آخر قطر الماء و یا گفت بیرون میآیند با آخر قطرہ از قطرہ ہای آب اگرچہ در روی چشم نیز گناہان واقع میشوند اما چون عمدۂ گناہان و اکثر آن بچشم ست تخصیص نا کرد فاذا غسل یدیہ خرج من یدیہ کل خطیئۃ کان بطشتہا یداہ مع الماء او مع آخر قطر الماء پس چون میشوید ہر دو دست او بیرون میآید ہر گناہی کہ میگرفت آن گناہ او ہر دو دست او یعنی گناہی کہ بدست کردہ ہمراہ آب یا ہمراہ آخر قطرہ از قطرہ ہای آب فاذا غسل رجلیہ خرج کل خطیئۃ مشتہا رجلاہ مع الماء او مع آخر قطر الماء پس چون میشوید ہر دو پای خود را بیرون میآید ہر گناہی کہ رفتہ ست بسوی آن ہر دو پای او بآب یا با آخر قطرہ ہای آب حتی یخرج نقیا من الذنوب تا آنکہ بیرون میآید از جای وضو پاک از گناہان یعنی صغیرہ او اما کبیرہ پس بہ توبہ یا بمشیت

وعن عثمان رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من امرئ مسلم تحضرہ صلوٰۃ مکتوبۃ نیست ہیچ مرد مسلمان کہ حاضر میشود او را وقت نماز فرض فیحسن وضوءہا پس نیک میکند وضوء نماز را بر عایت سنن و آداب آن و خشوعہا و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل ست رعایت آداب ظاہر و باطن ست چنانکہ در دل ترسان باشد و نظر بر سجدہ گاہ دارد و ثمامہ ہمت وضو بران مگمارد و بچیزہا آن مشغول نباشد و بہ بدن و جامہ و ریش بازی نکند و بچپ و راست روی نگرداند و چشم نہ بندد و بعض بجہت تحصیل حضور و چشم بستن خصلت کردہ اند و بہتر آنست کہ در نماز غرض او ان استرار کند و در تفسیر قول حق سبحانہ و الذین ہم فی صلوتہم خاشعون گفتہ اند کہ خائف و متذلل باشند و نظر بر سجدہ گاہ لازم دارند آورده اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میدانست انتظار وحی میبرد چون این آیت نازل شد بزیر نظر بجانب سجدہ گاہ و در روایت ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مرد را دید کہ در نماز ریش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد دل وی ہر آینہ خشوع میکرد اعضای او و بعض گفتہ اند کہ در تمام نظر بسجدہ گاہ دارد و در رکوع بر پشت پای و در سجدہ بجانب بینی و در قعود بر کنار و رکوعہا و نیک کند رکوع نماز را تخصیص کرد رکوع و سجود زیرا کہ رکوع مقدمۂ سجود ست و نیز رکوع سخت ترست کہ مصلی خود را اگر فتہ استادہ ست بخلاف سجدہ کہ بزمین افتادہ ست و نیز رکوع خاصۂ نماز مسلمانان ست و در نماز یہود و نصاریٰ رکوع نباشد الا کانت کفارۃ لما قبلہا من الذنوب ہیچ کس نکند وضو و نماز را باین صفت و ہیئت مگر آنکہ باشد باین صفت این نماز پوشندہ و محو کنندہ مر ہیچ چیز را کہ پیش ازین کردہ ست از گناہان مالم تؤت کبیرۃ مادام کہ بوجود نیارد و نکند مصلی گناہ کبیرہ را از ذات خود و بعض نسخ مالم یات نوشتہ یعنی نکند گناہ کبیرہ را و این روایت بحسب معنی ظاہر ترست و اول بحسب روایت قوی تر و مقصود آنست کہ وضو و نماز کفارت میکند گناہان صغیرہ را نہ کبیرہ را و ذلک الدہر کلہ و این کفارت بودن نماز گناہان را ہمیشہ ست تخصیص بزمانی دون زمانی ندارد رواہ مسلم

وعنہ انہ توضأ و ہم از عثمان یعنی رضی اللہ عنہ روایت ست کہ وضو کرد فافرغ علی یدیہ ثلثا پس ریخت آب بر ہر دو دست خود سہ بار ثم تمضمض و استنثر پس آب در دہن کرد و در بینی کرد و بنشاند آنرا و استنثار بنا شرط شلیہ بینی افشاندن بعد از آب کشیدن در وضو و آنرا استنشاق گویند پس کی استنثار متضمن کی استنشاق نیز باشد ثم غسل وجہہ ثلثا پس بشست روی خود را سہ بار ثم غسل یدہ الیمنی الی المرفق ثلثا پس بشست دست راست خود را تا آرنج سہ بار ثم غسل یدہ الیسری الی المرفق ثلثا پس بشست

بنشست دست چپ خود را تا آنج شه باریه ثم مسح براسه به پستر مسح کرد بسر خود مسح گذرانیدن ست تر بسر ثم غسل رجله الیمنی ثلثا به پستر شست
پای راست خود را سه بار به ثم الیسری ثلثا به پستر بشست پای چپ خود را سه بار تحقیق این افعال در باب سنن الوضو بیاید به ثم قال رایت رسول الله
پستر گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم توضا نحو وضوئی هذا به وضو کرد مانند وضوی من که نیست به ثم قال من توضا وضوئی هذا به پستر
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه وضو کند مانند وضوی من که نیست به ثم یصلی رکعتین به پستر گذارد دو رکعت نماز بعد از وضو افضل نیست و اگر بیشتر گذارنده راست
فاضلتر باشد به لاحدیث نفسیه بما الشئی به در حالیکه بکاید نفس خود را دین و دنیا و اگر خاطر عارض گردد دو آنرا دفع کند و قرار گیرد
مانع حضور باز ندارد زیان نماز او و بعض گفته اند که مراد بعدم تحدیث نفس اخلاص عدم عجب است والله اعلم به غفر له ما تقدم من ذنبه به تا آخر مزید به شود مراکس را
از پیش گذشته است از گناهان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر فرض بگزارد یا سنت راتبه نیز کفایت ست و نیت این نماز
تحیة الوضوء میکند و وضو چیزی نیست که مطلق نماز را نیت کند امام در آمدن مسجد نیت تحیة المسجد بکند زیرا که تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن ست پس تحیة الوضوء
معنی ندارد امام مسجد بملاحظه عظمت و مشاهدهٔ روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و بروی سلام دهد جای آنست و نماز اصل و مقصود لذاته است
و وضو فرع و طفیل وی و وضو برای نماز ست نه نماز برای وضو پس شکوه وضو نماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی به متفق علیه لفظ للبخاری

وعن عقبة بن عامر ما بعد عین و سکون قاف صحابی ست الی جوبر مصر از جانب معویه بعد از برادر او عقبة بن ابی سفیان بعد ازان عزل کرد
و بصر مرتبه عثمان و حسین روایت کرده اند وی جابر و ابن عباس و خلقی کثیر از تابعین کذا فی جامع الاصول و در کاشف گفته صحابی کبیر شهیر مصنف فصیح
مصری و نحوی شاعر والی کرده شد غزای بحر را و مرد بمصر به قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یتوضا فیحسن وضوءه به پس نیک سازد وضوی خود را به ثم یقوم فیصلی رکعتین به پستر ایستد پس بگزارد دو رکعت به مقبل علیهما بقلبه و وجهه به در حالیکه روی بدل آینده
و توجه نماینده ست بایشان در دو رکعت بدل خود و روی خود یعنی بظاهر و باطن خود و در روایتی مقبلا نصب آمده و این بحسب اعراب ظاهر ست به الا وجبت له الجنة
مگر واجب گردد مر او را بفضل الهی تعالی بهشت به رواه مسلم به **وعن عمر** بن الخطاب رضی الله عنه به قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضا
فیسبغ الوضوء به تمام و کمال کند وضو را به ثم یقول به پس بگوید به اشهد ان لا الٰه
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله به در روایتی آنچنین آمده که بگوید به اشهد ان لا الٰه الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله الا فتحت له ابواب الجنة
الثمانیة به هر یکی از هشت دروازه خود مراد او را بهشت که هشت درست به یدخل من ایها شاء به در آید از هر دران در که خواهد این تمامه بهشت بنابر یکی عتبار کرد
و هر یکی از انها را و در گفت و گاهی هر کدام را بهشت خوانند بدان حساب بشت بهشت گویند فافهم به کذا رواه مسلم فی صحیحه بهمچنین روایت کرد این
حدیث را مسلم در صحیح خود به و احمد بن حنبل فی افراد مسلم به و همچنین روایت کرد آن را احمد بن حنبل در کتاب جمع بین الصحیحین و احادیث که تنها مسلم راست
و کذا به و همچنین روایت کرد به ابن الاثیر فی جامع الاصول و ذکر الشیخ محی الدین النووی فی آخر حدیث مسلم علی ما رویناه به ذکر کرده است
امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم بدین عبارت را که به وزاد الترمذی به و زیاده کرده است بر شهادتین ترمذی
این دعا را به اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و الحدیث الذی رواه محی السنة فی الصحاح به و حدیثی که روایت کرده است آنرا صاحب مصابیح
در صحاح و آن حدیث نیست که به من توضا فاحسن الوضوء الی آخره به و آخرش نیست ثم قال اشهد ان لا الٰه الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا

عبده ورسوله اللهم اجعلنا من التوابين واجعلنا من المتطهرين ۞ رواه الترمذي في جامعه بهذا الا كلمة اشهد قبل ان محمدا ۞ روايت كرده است آنرا ترمذي در جامع خود بهمين مگر كلمهٔ اشهد كه پيش از آنست ان محمدا كه آنرا اصحاب مصابيح ذكر كرده است ترمذي ذكر نكرده و اين اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابيح كه اين حديث كه در صحاح آورده در صحيحين نيست بلكه در جامع ترمذي ست و آنرا در حسان مي بايد آورد و بدانكه چيزي در صحيحين بر مثل ابن ابي شيبه و ابن ابي شيبه در شمار صحيحين نيست ذكر كرده و نسائي و ابن ماجه كه در ستة دگر است نيز آورده كه سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك

وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امتي يدعون يوم القيمة غرا محجلين من اثار الوضوء ۞ بدرستيكه امت من خوانده شوند در محشر بسيدي بشت يا نام كرده شوند روز قيامت غر محجل از اثار وضوء و غر بضم غين و تشديد راء جمع اغر سفيد و شن از هر چيز و غره سفيدي را گويند كه در پيشاني اسپ بود و محجل بضم ميم و فتح جيم مشدده اسپي كه هر سه يا دست و پاي او سفيد باشد و ان امت را در روز قيامت روي و دست و پا همه سفيد و روشن و نوراني و تابان باشند پس شبيه كرده آنرا بغر محجل ۞ پس كسيكه مي تواند از شما كه دراز كند غرهٔ خود را بايد كه بكند كه موجب زيادت فضل و كرامت است و ذكر تحجيل نكرد زيرا كه هر دو لازم يكديگر اند و نيز بشستن روي و اسباغ آن تقصير دارند بخلاف غسل اقدام كه عادت بر بسيار آب بجستن ست دران والله اعلم و اطالت غره بان باشد كه از فوق جبهه تا پايان ذقن و از گوش تا گوش ديگر بسيار بشويد و اطالت تحجيل بانكه پاها تا بالاي پاشنه بشويد و از يحيى معلوم شود كه غره در متوضي مخصوص بچهره نبود بلكه شامل تمام روي باشد و لهذا تفسير كرده طيبي اغر را بابيض الوجه والله اعلم ۞ متفق عليه

وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تبلغ الحلية من المؤمن حيث يبلغ الوضوء ۞ ميرسد سيما و نشان وضوء در دست و پاي متوضي كه تحجيل عبارت از ست تا انجا كه ميرسد آب وضوء و بعضي از حليه زيور مراد داشته اند كه بهشتيان را خواهد بود و در كرده شده است باين وجه بانكه حليه بكسر حا و سكون لام بمعني سيما و هيئت و انچه بمعني زيور ست حلي بفتح حا و سكون لام و بضم حا و سكون لام و تشديد ياء ست جواب اول وهست كه ممكن توان از حليه حلي مراد داشت اگرچه بمجاز بود ۞ رواه مسلم

الفصل الثاني

عن ثوبان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استقيموا ۞ استقامت ورزيد با اعمال و بر راه راست روید و ميل بچپ و راست نكنيد و هميشه ملازم طريق مستقيم باشيد و چون اين امري بود در غايت صعوبت فرمود ۞ ولن تحصوا ۞ و هرگز نمي توانيد كه استقامت ورزيد حصول آن مرتبه تمام ممكن نيست اگر سديدا بنيا و خلاصه اصغيا را صلى الله عليه وسلم و بعضي از اكمل و اعلياء امت بقدر اندازهٔ بحقيقت استقامت مجازات

آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ذلك اعني من اكابرت الامر ۞ **تنبيه** ۞ اينجا سخني ست مشهور ميان مردم در قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه فرمود شيبتني سورة هود پير گردانيد مرا سورهٔ هود و گفته اند كه اين اشارتست بانكه فاستقم كما امرت و عظمت آن آنحضرت صلى الله عليه وسلم را در غم و حزن انداخت و پير ساخت و كاتب حروف گويد عفا الله عنه كه غم و حزن آن آنحضرت را صلى الله عليه وسلم دين امر حربت امت بود كه فرمود و من تاب معك و لهذا تخصيص بسورهٔ هود كرده و الا اين امر در سورهٔ شوري نيز آمده و در اينجا ذكر امت نيست و اگر چنين ميبايد خود آنحضرت صلى الله عليه وسلم عين استقامت و محض سلامت گفته همين اصحاب را و ما نزاع در اطوار و مراتب فاهم الفهم صلى الله عليه وسلم چون حكم كرد بعدم طاقت بر استقامت و ايقاي حق او بجميع اعمال و احوال بنابر كه در اينجا گذشته و خلاصه عبارات است كه اگر دروي استقامت ورزند و هست باستند تدارك و تلافي بمرتبه تقصيرات كرده باشند عنان عزيمت پس فرمود ۞ و اعلموا ان خير اعمالكم الصلوة ۞ و بدانيد كه بهترين و مقرب ترين علمهاي شما نماز ست پس

نگاه دارید شروط آنرا و رعایت کنید آداب آنرا و ادا کنید حقوق آنرا پس ازان بشارت فرمود بمقدمهٔ آن که آنرا نصف ایمان گفته و آن وضوء و طهارت است گفته
ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن * و محافظت نکند و احتیاط نورزد برعایت سنن و آداب وضو مگر کسیکه ایمان کامل دارد و بجهت است که نماز را بروجه کمال
ادا کند * رواه مالک و احمد و ابن ماجه والدارمی * وعن ابن عمر رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ علی طهر کتب له عشر
حسنات * یکسیکه وضو سازد بر طهارت نوشته شود برای وی ده نیکی ظاهر اطلاق آن خواهد بود که ورای جزای که متعین است بر فعل زیاده بران ده حسنه نیز نوشته شود
یا مراد آنست که ده وضو نوشته شود هر یکی بده یا از برای آن گفت که توهم کرده نشود که وضو بر وضو عبث ضائع است بلکه بر وی نیز ثواب موعود بر حسنات
مترتب است و گفته اند که این مقید است بآنکه میان آن دو وضو نمازی گزارده باشد فرض یا نفل و بعض مکروه داشته اند وضو بر وضو اگر نمازی
نگزارد بعد از وضوی اول * رواه الترمذی *

الفصل الثالث

عن جابر * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
مفتاح الجنة الصلوة * کلید بهشت مقدمهٔ در آمدن آن نماز است چنانکه در بی کلید گشاده نشود در بهشت نیز بی نماز در آورده نشود و در این مبالغه و
تاکید است در محافظت بر نماز گویا نماز در حکم ایمان است که بی آن در آمدن در بهشت میسر نشود و امثال این تعبیر از وی بایمان کرده اند چنانکه گذشت * و مفتاح
الصلوة الطهور * و کلید نماز و مقدمهٔ او طهارت است پس طهارت مقدمهٔ آمدن بهشت باشد * رواه احمد * وعن شبیب * بفتح شین معجمه و کسر بای موحده *
بن ابی روح * بفتح را و سکون واو و در نسخ مشکوة همچنین واقع شده است اما سقط لفظ ابن میان شبیب و ابی روح و در بعض کتب دیگر نیز همچنین است و لیکن در اکثر کتب
اسماء الرجال ابی روح را کنیت شبیب داشته اند و نام وی نعیم گفته اند بضم نون بر هر تقدیر شبیب از جمیع روایت میکند * عن رجل من اصحاب رسول الله *
از مردی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان رسول الله * که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الصبح * گزارد نماز بامداد را * فقرأ الروم * پس خواند
سورهٔ روم را * فالتبس علیه * پس مشتبه شد قراءت بروی التباس پوشیده شدن کار بر کسی * فلما صلی * پس چون نماز بگذارد و فارغ شد ازان *
قال * فرمود * ما بال اقوام یصلون معنا * چیست حال قومهائیکه نماز میگزارند با ما * لا یحسنون الطهور * نیک نمیکنند طهارت را و رعایت نمیکنند سنن و
آداب آنرا * وانما یلبس علینا القرآن اولئک * و پوشیده میگردانند بر ما قرآن را مگر ایشان و اینجا محل عبرت و تنبه است مر عاقل را در تاثیر صحبت که سید رسل
صلوات الله وسلامه علیه با آن مرتبه و جلالت شان بحالت قراءت قرآن در نماز که اعظم حالات و اقرب اوقات اوست در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکی از آحاد امت بترک
سنن و بعض آداب وضو که نه عبادت مقصوده لذاته است متاثر گردد چه جای دیگران که بصحبت مخالطت اهل فسق و بدعت گرفتار باشند شب و روز
با ایشان باشند * رواه النسائی * وعن رجل من بنی سلیم قال عدهن رسول الله * روایت است از مردی از بنی سلیم بضم سین و فتح لام که نام قبیله ایست
گفت شمرد این کلمات را که مذکور میشوند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یدی او فی یده * در دست من یا در دست خود شک از راویست یعنی گرفت انگشتان مرا یا
انگشتان خود را و عقد کرد آنها را بر کعت دست پنج بار بعدد این پنج کلمه * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * التسبیح نصف المیزان * سبحان الله
گفتن نصف میزان است * والحمد لله یملأه * والحمد لله گفتن پر میکند میزان را بمقارنت سبحان الله یا الحمد لله تنها پر میکند میزان را زیرا که
متضمن سلب نقائص و اثبات کمالات است و سبحان الله تنها بر تنزیه از نقائص دلالت دارد و این معنی موافق تر است بحدیثی که در اول باب گذشت
که فرمود الحمد لله تملأ المیزان * والتکبیر یملأ ما بین السماء والارض * والله اکبر گفتن پر میکند مسافتی را که میان آسمان و زمین است * والصوم
نصف الصبر * و روزه نصف صبر است و حبس آن میتواند بود که ایمان تمام صبر است بر طاعات و از معاصی و روزه قامع تر است شهوات

نفس اگر باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد و بعضی حواشی نوشته که روزه نصف صبر خواند باعتبار شب و روز و روزه صبر در روز ست پس نصف صبر باشد ۱۲ والطهور نصف الایمان ۱۲ و طهارت ایمان ست توجیه این حدیث اول از باب گذشت ۱۲ رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن ۱۲ **وعن عبد الله الصنابحی** ۱۲ بضم صاد و تخفیف نون و کسر موحده و حای مهمله منسوب بصنابح بن زاهر یطنی از مراد و ابو عبد الله نیز گفته اند و بعض گفته اند عبد الله صنابحی صحابیست و ابو عبد الله صنابحی تابعی ۱۲ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المؤمن فمضمض ۱۲ چون وضو سازد بنده مسلمان پس آب در دهن میکند ۱۲ خرجت الخطایا من فیه ۱۲ بیرون می آیند گناهان از دهن وی ۱۲ واذا استنثر خرجت الخطایا من انفه ۱۲ چون بینی می افشاند بعد از آب کردن در وی بیرون می آیند گناهان از بینی وی ۱۲ واذا غسل وجهه خرجت الخطایا من وجهه ۱۲ چون می شوید روی خود را بیرون می آیند گناهان از روی وی ۱۲ حتی تخرج من تحت اشفار عینیه ۱۲ تا آنکه بیرون می آیند از زیر بیخ جای مژه های دو چشم ۱۲ فاذا غسل یدیه خرجت الخطایا من یدیه ۱۲ پس چون می شوید دو دست خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو دست وی ۱۲ حتی تخرج من تحت اظفار یدیه ۱۲ تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنان هر دو دست وی ۱۲ فاذا مسح برأسه خرجت الخطایا من رأسه حتی تخرج من اذنیه ۱۲ پس چون مسح میکند بسر خود بیرون می آیند گناهان از سر وی تا آنکه بیرون می آیند گناهان از هر دو گوش وی ازینجا معلوم میشود که گوشها داخل سرست چنانکه مذهب حنفی ست والهذا برای مسح گوش آب جدا نمیگیرند بلکه بهمان آب که برای مسح سر گرفته اند بگوش نیز مسح میکنند چنانکه بیاید ۱۲ فاذا غسل رجلیه خرجت الخطایا من رجلیه حتی تخرج من تحت اظفار رجلیه ۱۲ پس چون می شوید هر دو پای خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو پای وی تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنان هر دو پای وی پس بوضو از همه گناهان پاک میشود ۱۲ ثم کان مشیه الی المسجد و صلوته نافلة له ۱۲ پس میباشد رفتن او بسوی مسجد و نماز گزاردن او زیادتی بر پاک شدن از گناهان و میگردد سبب رفع درجات و فاضلیتی زیادتی آمد چنانکه نماز زیادت بر فرض نفل گویند و فاضلیت را نافله خوانند و تعجب از برای آنحضرت نافله خواند که زیاده بر دو رکعت فرض بود ۱۲ رواه مالک و النسائی ۱۲ **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه ۱۲ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی المقبرة ۱۲ روایتست از ابی هریره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد گورستان مدینه را که نامش بقیع ست تا زیارت کند و آمرزش خواهد اهل آن مقبره را و مقبره بضم میم و ثالثه الباء و بکسر و بفتح میم و فتح باء نیز آمده ۱۲ فقال ۱۲ پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم ۱۲ السلام علیکم دار قوم مؤمنین ۱۲ سلام بر شما باد ای اهل سرای گروه مسلمانان ۱۲ وانا ان شاء الله بکم لاحقون ۱۲ و بدرستیکه ما اگر خدا خواسته است بشما رسنده و شما را دریابند گانیم و کلمه ان شاء الله برای اظهار رغبت و تبرک بذکر خدا عز و جل و تحسین کلام ست نه برای شک و تردد چرا سید ما موت و بحق باموات یقینی ست بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر سابقان کرد و ایشان را تصدیق نمود تقریبا ذکر لاحقان کرد که بعقب ازین بیایند نیز کرد از برای اظهار شرف و کرامت و محبت و فرمود ۱۲ وددت انا قد رأینا اخواننا ۱۲ دوست میدارم و آرزو میبرم که کاش من و کسانیکه با من اند میدیدیم برادران خود را یعنی آنانکه بعد ازین بیایند ۱۲ قالوا او لسنا اخوانک ۱۲ گفتند صحابه که یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود ند ایشان برادران و یاران تو ۱۲ انتم اصحابی ۱۲ فرمود شما صحابان من اید یاران من و رفیق گاه و بیگاه و خواص درگاه منید اما اخوت اسلام آنها را و نامستیم برادران تو ۱۲ یا رسول الله فکیف تعرف من لم یأت بعد من امتک ۱۲ چگونه میشناسی کسی را که بوجود نیامده است از امت تو و ندیده تو ایشان را ۱۲ یا رسول الله فقال ۱۲ پس گفت آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم ۞ از رایت لوان بجلا له سیل عرنجله ۞ خبر دہید مرا اگر ثابت شود کہ مردیست کہ مر او را سپاند سفید روی و سفید دست و پا ۞
بدین نظری نیل ہم سم و میاسپان دیگر سیاہ خالص یکرنگ از مردم دیگر ۞ الا یعرف خیله ۞ آیا نمی شناسد آن مرد اسپان خود را کہ سفید روی
سفید دست و پا اند در میان اسپان دیگر کہ سیاہ یکرنگ اند ۞ قالوا بلی ۞ گفتند آری می شناسد ۞ یا رسول اللہ قال ۞ فرمود ۞ فانهم یاتون غرا محجلین من
الوضوء ۞ پس ایشان من می آیند یعنی در عرصات قیامت از آثار وضو مشل اسپان سفید روی سفید دست و پا و نشانهم سیماهم ایشانرا بایں علامت ووضو نبود امم دیگر
ہر دو روایت ست بعد ازان بشارت داد مرامت مرحومہ خود او را فرمود ۞ وانا فرطهم علی الحوض ۞ و من پیشی کنندہ و پیش روندہ ام ایشانرا کنار حوض
وتوپ خود یعنی آب دہندہ ایشانرا بر در گاہ حضرت ساختہ گردانم و فرط متحجلین آنکہ پیش رو تر اسباب بجہ اسپان از دلو و رسن و پاکردن چاہ جہت آن ساخته باشد یعنی من ساخته ام حوض
فرمود و مقصود تہیہ جمیع اسباب و آلات روز قیامت ست صلی اللہ علیہ وسلم ۞ رواہ مسلم ۞ وعن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم انا اول من یوذن لہ بالسجود یوم القیامة ۞ نخستین کسی ام کہ دستوری دادہ میشود مرا بسجدہ روز قیامت ۞ وانا اول من یوذن لہ ان یرفع
راسه ۞ و نخستین کسی ام کہ اذن کردہ میشود مرا بر آوردن سر خود از سجدہ حقیقت بحال رسیدن بشفاعت شرح کرد کہ چون آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم در سرائے عزت و در گاہ صمدیت باریتعالی در آید و سجدہ رود تا یک هفته سر بزمین سجود نهاده باشد پس حکم در رسد کہ سر بردار ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم
وبخواہ ای محبوب من ہر چہ میخواہی تا داده شود تو را و بگو ہر چہ میگوئی تا شنیده شود از تو پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سر بردارد و زبان بشفاعت خلائق
بکشاید و فتح باب شفاعت بنماید چنانکہ فرمود ۞ فانظر الی ما بین یدی ۞ پس نگاہ میکنم بسوی خلقی کہ ستاده اند پیش و دست من یعنی پیش من
فاعرف امتی من بین الامم ۞ پس میشناسم امت خود را از میان امتہای دیگر ۞ ومن خلفی مثل ذلک ۞ و می بینم از پس خود مانند آن اجماع و ازدحام خلق
وعن یمینی مثل ذلک ۞ و می بینم از جانب راست خود مانند آن ۞ وعن شمالی مثل ذلک ۞ و از جانب چپ مانند آن ۞ فقال رجل ۞ پس گفت مردے
یا رسول اللہ کیف تعرف امتک من بین الامم ۞ چگونہ میشناسی امت خود را از میان امتہا کہ گذشته اند ۞ فیما بین نوح الی امتک ۞ و میان امتی تو
کہ میان نوح ست تا امت تو تخصیص نوح بجہت شہرت او ست میان پیغمبران والا پیش از نوح نیز امتہا گذشته اند ۞ فقال ۞ پس گفت ۞ هم غر محجلون من
اثر الوضوء ۞ امت من غر محجل اند از اثر وضو پس لیس احد کذلک غیرهم ۞ نیست هیچ یکی را مانند این صفت و ہیئت غیر ایشان از امتان دیگر اگر چہ وضو ساخته باشند امتان
دیگر کہ نور اثر وضو ست بایں صفت خاصہ کہ این ست و آنجا لازم نمی آید کہ دیگران او ضو نباشند چنانکہ بعض مردم ازینجا فهمیده اند ۞ واعرفهم انهم یوتون کتبهم
بایمانهم ۞ و میشناسم ایشانرا یعنی امت خود را بایں کہ داده میشود ایشانرا نامہا اعمال ایشان بدست هاے راست ایشان ۞ واعرفهم بسعی هولاء بین ایدیهم ۞
و میشناسم ایشانرا بایں کہ میروند پیش پیش ایشان فرزندان خرد ایشان از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد کہ این دو صفت نیز یعنی دادن کتاب بایمان و پیش افتادن
خدمت ایشان خاصہ این امت باشد اما بعضی گفته اند کہ ذکر این دو صفت از برای مجرد مدح و اظهار کرامت ایشان ست نه برای تفرقه و تمیز والله اعلم رواہ مسلم

باب ما یوجب الوضوء

۞ باب در بیان چیزهای کہ واجب میگردانند وضو را و آن چیز هاست کہ میشکند وضو سابق را و واجب میگردانند
وضوے دیگر را و موجب وضو و سبب آن اگر چہ بحقیقت ارادہ صلوة ست مقرون بقیام لیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بدین جهت گفته شد

الفصل الاول

۞ عن ابی هریرة ۞ رضی اللہ عنه ۞ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم لا تقبل صلوة من احدث ۞ قبول نمیشود
و درست نمی افتد نماز کسیکہ شکسته شد وضوے او ۞ حتی یتوضا ۞ تا آن کہ بسازد وضو را این در حق کسی ست کہ آب دارد

واگر آب ندارد و نمی یابد دیگرے و واگر آب نیابد و نه خاک قدرت نداشته باشد بر آنها که او را فاقد الطهورین گویند آنجا بی وضو و تیمم نماز نمیکنند از بهر آنکه شهوت حرمت وقت واگر پیش از یافتن آب و خاک دو قدرت بران میرود آنچه نگرد و واگر یافت قضا کند قول مختار نیست و نزد بعض ساقط میگردد فرضیت نماز بقول بعض بگزارد و قضا نکند ۱۲ متفق علیه ۱۲ **وعن ابن عمر** رضی الله عنهما ۱۲ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة بغیر طهور ۱۲ قبول کرده نمیشود نماز بی طهارت ۱۲ ولا صدقة من غلول ۱۲ و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب استعمال غلول در خیانت از غنمت آید و بغیر مطلق خیانت نیز مستعمل گردد و ظاهر آنست که مراد اینجا بعمومی معنی باشد ۱۲ رواه مسلم ۱۲ **وعن علی** رضی الله عنه ۱۲ قال کنت رجلا مذاء ۱۲ روایت ست از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت بودم من مردے مذی بسیار کننده و مذی چیزے سپید رقیق و سیلان آن مجمه تشویه دیدن آید رطوبتی که در آلت مرد در وقت ملاعبت بازن بجهت قوت شهوت پدید آید ۱۲ فکنت استحیی ان اسأل النبی ۱۲ پس بودم من که شرم میداشتم که پرسم پیغمبر را ۱۲ صلی الله علیه وسلم ۱۲ که حکم آن چیست موجب غسل ست یا وضو ۱۲ لمکان ابنته ۱۲ از جهت وجود دختری که فاطمه زهرا باشد رضی الله عنها و این از کمال حیا و ادب حضرت مرتضی ست و تنبیه است بر آنکه دامادرا ذکر حکایت شهوت و آنچه متعلق ست بدباشرت زنان نزد اهما و مناسب نباشد ۱۲ فامرت المقداد ۱۲ پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخدومان درگاه بود که بپرسد از حکم آن علی الاطلاق ۱۲ فسأله ۱۲ پس پرسید مقداد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۱۲ فقال ۱۲ پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنحضرت علی آله وصحبه وسلم ۱۲ یغسل ذکره ویتوضأ ۱۲ بشوید هر کرمی بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و ودی بواو و دال مهمله بروزن مذی آن آبی ست غلیظ که بیرون آید بعد از بول نیز بهمین حکم اردونی نیز اگر بشهوت و بهیدن بیرون نیاید موجب غسل نیست ۱۲ متفق علیه ۱۲ **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه ۱۲ قال سمعت رسول الله ۱۲ گفت بود هریره شنیدم من پیغمبر خدا را ۱۲ صلی الله علیه وسلم ۱۲ یقول ۱۲ میگفت ۱۲ توضؤا مما مست النار ۱۲ وضو سازید از خوردن آنچه مماس کرده ست و رسیده ست آنرا آتش یعنی پخته شده ست بدان ۱۲ رواه مسلم ۱۲ این را دو تاویل ست یکی آنکه مراد بوضو اینجا دست و دهان شستن ست از برای دور کردن چربش طعام چنانچه سنت ست این را وضوی طعام گویند دوم آنکه مراد وضوی نماز ست و لیکن این حکم در ابتدای حال بود بعد ازان منسوخ شد چنانکه گفت ۱۲ قال الشیخ الامام الاجل محی السنة رحمه الله علیه هذا منسوخ بحدیث ابن عباس ۱۲ محی السنة صاحب المصابیح در شرح السنة گفته که این حدیث دلالت دارد بر وجوب وضو از خوردن آنچه پخته شده باتش منسوخ ست بحدیث دیگر که روایت کرده ست آنرا ابو داود و ابن ماجه از ابن عباس چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید ۱۲ قال ان رسول الله ۱۲ گفت بدرستی که پیغمبر خدا ۱۲ صلی الله علیه وسلم ۱۲ اکل کتف شاة ۱۲ خورد گوشت شانه گوسپند را ۱۲ ثم صلی ولم یتوضأ ۱۲ پس نماز بگزارد و وضو نکرد و بحدیث ام سلمه که نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک گردانیدم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلوے بریان کرده شده از پس بخورد ازان پس برپا شد تا نماز کرد و وضو نکرد و منسوخیت او بحدیث جابر که گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ترک کرد وضو کردن را از آنچه مماس کرده ست آتش صحیح ترست و مفید دست تاخیر ترک وضو از وضو و در حدیث ابن عباس ام سلمه معلوم و متیقن نه ۱۲ متفق علیه ۱۲ **وعن جابر** بن سمرة ۱۲ صحابی مشهور ست نخواهر زاده سعد بن ابی وقاص ست پدرش نیز صحابی ست نزول کرد بکوفه و وفات یافت سنه اربع و سبعین قیل ست و سبعین ۱۲ ان رجلا سأل رسول الله ۱۲ روایت ست از جابر بن سمره که مردے پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ۱۲ انتوضأ من لحوم الغنم ۱۲ آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای گوسفندان ۱۲ قال ۱۲ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۱۲ ان شئت فتوضأ وان شئت لم تتوضأ ۱۲ اگر میخواهی وضو کن و اگر میخواهی وضو مکن ۱۲ قال ۱۲ گفت آنمرد پرسید ۱۲ أنتوضأ من لحوم الابل ۱۲ آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای شتران ۱۲ قال نعم ۱۲ گفت آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم آری وضو کن از خوردن گوشت شتر و مشہور از مذہب امام احمد نقض وضو ست بخوردن گوشت شتر بانیکہ حدیث و مروز ائمہ ما شافعیہ آنرا
حدیث منسوخ ست یا مراد بوضو معنی لغوی ست چنانکہ گفتہ شد اگر گفتہ شود کہ بر تقدیر ارادۂ معنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند
وحال آنکہ در سومت کہ علت مشروعیت اوست در ہر دو موجود ست گوئیم تواند کہ وجہ فرق بدلوی گوشت شتر باشد نہ گوشت گوسپند واللہ اعلم ✤
قال ✤ باز پرسید آنمرد ✤ اصلی فی مرابض الغنم ✤ آیا نماز بگزارم در جائی کہ ست گوسفندان ✤ قال نعم ✤ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری بگزار
قال اصلی فی مبارک الابل ✤ گفت آن مرد آیا بگزارم نماز در نشستگاہ شتران ✤ قال لا ✤ فرمود نی بگزار و گفتہ اند کہ نہی از گزاردن نماز در نشستگاہ
شتران تنزیہی ست و علت کراہت ہیمہ تشویش وقت و فوت خضوع و قلت بست بسبب بسیاری شتران چنانچہ دیدن آنہا بخلاف گوسپندان کہ سا کن آرمیدہ اند و روایہ مسلم
در روایتی آمدہ ست کہ نماز نگذارید در نشستگاہ شتران کہ آنہا از جملہ شیاطین اند و در روایتی آمدہ کہ بر کوہان ہر شتر شیطانی ست و نیز آمدہ کہ سگ سیاہ
شیطان کلاب ست و شتر شیطان دواب پس بگزارید در جائی کہ ست گوسفندان کہ اینہا برکت اند و در حدیث ابی ہریرہ نیز آمدہ کہ گوسفندان از
چارپایہای بہشت اند ✤ **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وجد احدکم فی بطنہ شیئا ✤ چون یابد یکی از شما در
شکم خود چیزی پس اشکال شود بر وی بسبب آن ✤ فاشکل علیہ ان خرج منہ شیٔ ام لا ✤ پس مشتبہ شد بروی کہ آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نہ ✤ فلا یخرجن من المسجد
پس باید کہ بیرون نیاید از مسجد کنایت ست از عدم نقض وضو کہ بیرون آمدن از مسجد بر کے وضو لازم نیست و اشارت ست کہ مومن را باید کہ نماز وی جائے
آرام وے در مسجد باشد ✤ حتی یسمع صوتا او یجد ریحا ✤ تا آنکہ بشنود آوازی را یا بیابد بوی را و این باعتبار غالب ست و مقصود حصول یقین ست بر آمدن بادے
از شکم اگرچہ آوازی نشنود و بوی نیابد و ازینجا معلوم گردد کہ اگر یکی وضو دارد و دو شک شدن آن شتابی واقع شود وضوی جدید ساختن مستحب ست
زیرا کہ یقین بشک زائل نگردد و این اصل جواز ست و شک نیست کہ احتیاط در اعادۂ وضو خواہد بود ✤ رواہ مسلم ✤ **وعن عبد اللہ بن عباس**
قال ان رسول اللہ ✤ ابن عباس گفت کہ پیغمبر خدا ✤ صلی اللہ علیہ وسلم شرب لبنا ✤ نوشید شیر را ✤ فمضمض ✤ پس آب در دہن کرد ✤ وقال ان لہ دسما
و فرمود بدرستی کہ مر شیر را چربی ہست کہ میباید از زدن دہان شست و ازینجا معلوم گردد کہ ہر چہ بآن آلوده کند یا چیزی از آن در دہن بآنجا ماند وجوب آن باشد
کہ دشکم فرود آید اگرچہ بلا فع قرأت نیابد دہان شستن از آن مستحب ست متفق علیہ ✤ **وعن بریدۃ** بضم باء و فتح راء و سکون تحتانیہ اسلمی اسلام آورد پیش از
بدر و حاضر نشد آنرا و بیعت کرد بعیت رضوان او و حاضر شد خیبر او مشہور ست کہ اسلام او در راہ مدینہ ست و قصہ کہ میرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مہاجرت
و او را مساعی جمیلہ ست در حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم و باقی احوال او در موضع دیگر نیز نوشتہ شدہ ست ✤ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی الصلوات
یوم الفتح بوضوء واحد ✤ روایت میکند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بگزارد چند نماز را بروایتی پنج نماز روز فتح بیک وضو ✤ ومسح علی خفیہ ✤ و مسح کرد بر ہر دو
موزہ خود ✤ فقال لہ عمر لقد صنعت الیوم شیئا ✤ پس گفت بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عمر رضی اللہ عنہ تحقیق کردی تو امروز چیزی را کہ ✤ لم تکن تصنعہ
نبودی تو کہ میکردی آنرا ✤ فقال عمدا صنعتہ یا عمر ✤ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دیده و دانسته کرده ام آنرا ای عمر ✤ رواہ مسلم ✤ بدانکہ عادت شریف
آن بود کہ برای ہر نماز تازہ وضو کردی الا در روز فتح کہ از برای تعلیم امت چند نماز بیک وضو کرد و بعضی گفتہ اند کہ تجدید وضو فرض بود بر آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و چون شاق آمد بروی امر کردہ شد بسواک نزد ہر نماز و نہادہ شد از وے وضو مگر نزد حدث و بعضی گفتہ اند کہ
بحکم نص اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا الآیۃ وضو برائے ہر نماز بر ہمہ کس فرض بود پس از ان منسوخ گشت و لیکن در نسخ احکام

سورۂ مائدہ کلام ست واللہ اعلم ۔ **وعن سعید** ۔ بفتح سین مہملہ و فتح واو و بن النعمان ۔ بضم نون صحابی ست انصاری حاضر شد بیعۃ الرضوان را وگویند کہ حاضر شد خیبر را و آنچہ بعد از وست از مشاہد و معہود و دست در اہل مدینہ و حدیث وی در ایشان ست ۔ انہ خرج مع رسول اللہ ۔ روایت می کند کہ بیرون آمد بہمراہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عام خیبر ۔ و سال غزوۂ خیبر ۔ حتی اذا کانوا بالصہباء ۔ تا چون بودند و رسیدند بصہبا کہ موضع معلوم ست بکسر ہا و سکون ہا و ہمزہ و وی من اول فی خیبر ۔ و صہبا نام موضعی ست از نزدیک خیبر ۔ صلی العصر ۔ بگذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز دیگر را ۔ ثم دعا بالازواد ۔ پس طلبید توشہا را کہ ہمراہ بود ۔ فلم یوت الا بالسویق ۔ پس آورده نشد مگر سویق ۔ فامر بہ فثری ۔ پس امر کرد بتر کردن سویق پس تر کردہ شد ۔ فاکل رسول اللہ ۔ پس بخورد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و اکلنا ۔ و بخورد دیگر مانیز ۔ ثم قام الی المغرب ۔ پس بپا ایستاد بنماز مغرب ۔ فمضمض ومضمضنا ۔ پس مضمضہ کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و مضمضہ کردیم مانیز ۔ ثم صلی ولم یتوضأ ۔ پس بپا ایستاد بنماز بگذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و وضو نکرد و بمتابعت وی مانیز وضو نکردیم پس معلوم شد کہ بخوردن آنچہ پختہ شود آتش وضو واجب نگردد ۔ رواہ البخاری ۔

الفصل الثانی

عن ابی ہریرۃ ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح ۔ نیست وضوء واجب بہیچ صورت خاص مگر از آواز شنیدن یا بوی یافتن یعنی نہ از قرقرۂ شکم و در حاشیہ نوشتہ ست کہ نزد امام احمد بقرقرہ نیز وضو شکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن کہ اہل و جمع کتب مذہب ایشان ست یافتہ نشد واللہ اعلم ۔ رواہ احمد والترمذی ۔ **وعن علی** ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال ۔ روایت ست از امیر المؤمنین علی کہ گفت ۔ سألت النبی ۔ پرسیدم پیغمبر را ۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن المذی ۔ از حکم مذی ۔ فقال من المذی الوضوء ومن المنی الغسل ۔ جواب داد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ واجب ست از مذی وضوء و از منی غسل اگرچہ حکم منی نہ پرسیدہ بود ولیکن بتقریب ذکر مذی و وجوب شستن آلہ بسبب آن ذکر منی نیز ذکر کردہ پوشیدہ نماند کہ در فصل اول گذشت کہ وی رضی اللہ عنہ شرم داشت کہ خود بپرسید پس بمقداد فرمود تا از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بپرسید پس اسناد سوال بخود یا بمقداد مجاز ست یا قضیۃ متعدد بود واللہ اعلم ۔ رواہ الترمذی ۔ **وعنہ** ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتاح الصلوٰۃ الطہور ۔ کلید نماز کہ فتح باب نماز و در آمدن در آن بی آن میسر نگردد طہارت ست ۔ وتحریمہا التکبیر ۔ و تحریمہا تکبیر ست کہ بسبب آن بر نمازی کہ پیش از آن حلال بود حرام میگردد ۔ وتحلیلہا التسلیم ۔ و تحلیل ما حرام شدہ بتکبیر بسبب آن بر نمازی حلال گردد و آنچہ حرام گردانیدہ شدہ بود بدان حلال گردد سلام ادن ست چنانکہ محرم را چون از احرام بر آید ہمہ چیزہا کہ بسبب احرام بر او حرام گردانیدہ شدہ بود بدان حلال گردد و با این حدیث شافعی و مالک و احمد سلام را در نماز فرض گویند کہ بظاہر دلالت دارد کہ تحلیل بجز آن حاصل نگردد و نزد ما سلام واجب ست نہ فرض نیست بلکہ واجب ست بحکم و واجب آنست کہ اگر عمداً ترک دہد نماز جائز نباشد ولی بصفت نقصان و اگر نسیان کند سجدۂ سہو واجب گردد و فرض آنکہ بے او اصلا نماز جائز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابی ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ویرا تعلیم نماز نمود و ذکر سلام در وی نکرد و اگر فرض بودی البتہ ذکر کردی ۔ رواہ ۔ و روایت کرد این حدیث را ۔ ابو داود والترمذی والدارمی ۔ از ابی ہریرہ رض ۔ و رواہ ابن ماجۃ عنہ و عن ابی سعید ۔

وعن علی بن طلق ۔ بفتح طا و سکون لام ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ۔ روایت ست از علی بن طلق کہ از صحابہ بست و گفتہ اند کہ او را ہمین یک حدیث ست و مؤلف نسخ طلق بن علی ست و از وے خود حدیث دیگر نیز ہمین فصل آوردہ ست کہ ۔ اذا فسا احدکم ۔ چون کند یکی از شما یعنی بی وضو شد بسر آمدن باد از راہ معتاد ۔ فلیتوضأ ۔ پس باید کہ وضو کند

ولاناقضہ النسائی انجاز بہن ۔ ونباید نماز او جماع نکنید ایشانرا در برای ایشان و انجاز جمع عجز بفتح عین وضم جیم آخر سر چیزی و مراد انجا دبر است چون فکر کردن مذکر خارج ست از دبر و شکنندہ ست طہارت او گر کردن انچہ غلیظ تر و شدید تر ست ازان از اعمال متعلق بدبر از جہت تبعیت کردن بر انکہ چون انیقدر پلیدی عائد از تقرب جناب الٰہی ست حال زیادہ بران چہ نہ اید بود ۔ رواہ الترمذی وابوداود ۔ وعن معویۃ بن ابی سفیان ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انما العینان وکاء السہ ۔ نیستند ہر دو چشم مگر بند سر سرین او وکاء بکسر واو بند سر مشک و جز آن و بفتح سین وضم آنرا مد و تخفیف ہا حلقۂ دبر او مقعدہ ست کہ چون کسی بیدار ست گویا بندی ست بر دبر او و بیرون نمی آید ازو رون وی ہادی چون بخفت بند ازان شل شود و بیرون می آید ازدرون وی باد چنانکہ فرمود ۔ فاذا نامت استطلق الوکاء ۔ پس چون خواب میکند چشم میکشاید بند سر دبر و ازینجا ست کہ خواب تکیہ زدہ ناقض وضوست کہ سبب آسانہای دبر و عدم ضبط او ست بخلاف ہیئات دیگر از جلوس و رکوع و سجود بر وجہ مسنون کہ مقعد دران متمکن باشد ۔ رواہ الدارمی ۔ وعن علی ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکاء السعینان بند سر دبر ہر دو چشم ست ۔ فمن نام فلیتوضأ پس کسیکہ خواب کند پس باید کہ وضو کند ۔ رواہ ابوداود وقال الشیخ الامام محی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ ہذا فی غیر القاعد ۔ این وجوب وضو مر نائم را در غیر کسی ست کہ نشستہ خواب کند ۔ لما صح عن انس ۔ از بہت حدیثی کہ بصحت رسیدہ از انس قال کان اصحاب النبی ۔ گفت انس بودند یاران پیغمبر ۔ صلی اللہ علیہ وسلم ینتظرون العشاء ۔ منتظر او رجی بردند گزاردن نماز عشا را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آید و گزارد شود نماز پس خواب میگرفت ایشانرا ۔ حتی تخفق رؤسہم ۔ تا آنکہ می افتاد سرہای ایشان بر سینہ ہای ایشان ۔ ثم یصلون ولا یتوضأون ۔ پستر نماز میگزارند و وضو نمیکنند پس معلوم شد کہ نشستہ خواب کنندہ وضو نمیباشد از حدیث تخصیص ستہای نوم قاعد معلوم شد ازان قیام خواب بر ہیأتیکہ بقعود ازان متمکن باشد بقیاس بران یا باحادیث دیگر معلوم شدہ باشد ۔ رواہ ابوداود و ترمذی الا انہ ذکر فیہ ینامون بدل ینتظرون کہ ترمذی ذکر کردہ در حدیث لفظ ینامون بجای این عبارت کہ ۔ ینتظرون العشاء حتی تخفق رؤسہم ۔ کہ مودای آن نیز معنی ینامون ست یعنی خواب میکنند وعن ابن عباس ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الوضوء علی من نام مضطجعا ۔ بدرستی کہ وضو واجب گردیدہ ست بر کسیکہ خواب کند پہلو بر زمین ۔ فانہ اذا اضطجع استرخت مفاصلہ ۔ زیرا کہ بدرستی شان ست کہ چون خواب کند بر پہلو سست میگردد بندہا او چون سست شد بند ہا بیرون می آید چیزی از حکم او ۔ رواہ الترمذی وابوداود ۔ وعن سبرۃ ۔ بضم باد سکون سین جملہ بنت صفوان صحابیہ قرشیہ اسدیہ برادر زادہ ورقہ بن نوفل ۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مس احدکم ذکرہ فلیتوضأ ۔ چون مساس کند یکی از شما آلت مردی خود را پس باید کہ وضو کند ۔ رواہ مالک واحمد وابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجۃ والدارمی ۔ وعن طلق بن علی ۔ رضی اللہ عنہ قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الرجل یذکرہ بعد یتوضأ ۔ از روایت ست از طلق بن علی کہ ولد علی بن طلق مذکور سابق ست و در شرح رفع اشتباہی کہ میان این دو حدیث ست ذکر کردہ شد ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدہ شد از حکم مساس کسی دون مرآلت خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو را یا نہ ۔ قال وہل ہو الا بضعۃ منہ ۔ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آیا ہست ذکر مگر گوشت پارہ از اندام مرد و در روایتی مشک بجای منہ و در روایت ترمذی الا مضغۃ منہ ۔ او بضعۃ بطرق شکاوی و مضغہ بروزن لقمہ پارہ از گوشت مقدار انچہ خایندہ شود و بضعۃ بفتح باو کسر آن نیز ۔ گوشت پارہ و قیل گفتہ اند بیشتر از مضغہ مضغۃ فی التعاقب وضو ست پس نوگر چنانکہ مس اعضای دیگر ۔ رواہ ابوداود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجۃ نحوہ ۔ بدانکہ تعاقض وضو مس ذکر مختلف فیہ ست میان علمای امت

ومنقول از صحابه نیز اختلاف است و در مسئله نیز مختلف آمده امام شافعی امام مالک و احمد با تقاضل قائلند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا ناقض شامل ذکر و دبر و فرج امرأة است ناقض است و در مذهب امام مالک در مس امرأة فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل ناقض است و بروایتے از امام احمد وضو بمس فرج مستحب است نه واجب و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست چنانکه تمسک آن بحدیث بسره است که مذکور شد و عمل بسیاری از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است دلیل ما حدیث قیس بن طلق بن علی ست که در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عتبه قاضی یمامه از قیس بن علی از پدرش که وفدش کرد شد نقل کرده و شمنی در شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی از صحابه را که فتوی داده باشد بوضو ابن ذکر بگذاشتن عمر مخالفت کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطای خود آثار کثیره از سلف دران روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده و از علی و عمار و از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که عضو خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند و فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس رض روایت ست که گفت که اگر بخس میدانی تو ذکر خود را پس بر آر او از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از امیر المؤمنین علی و ابن مسعود و حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر سعد بن ابی وقاص صحابه از سعید بن المسیب و ابراهیم نخعی و عطاء بن ابی رباح و غیرهم از تابعین قول بعدم نقض نقل کرده انتهی پس مخالفت احادیث درینباب بجهت نسخ بعض معرض اخوا هر بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که متمسک حنفیه ست منسوخ ست چنانکه مؤلف گفت که ✽ قال شیخ الامام محیی السنة هذا منسوخ ✽ این حدیث طلق بن علی منسوخ ست ✽ لان ابا هریرة اسلم بعد قدوم طلق ✽ زیرا که ابو هریره اسلام آورده ست بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام ابو هریره در سال هفتم ست و در غزوه خیبر و قدوم طلق بن علی در اول هجرت در وقت بنای مسجد شریف پس لابد سماع ابی هریره متاخر خواهد بود از سماع طلق ✽ و قد روی ابو هریرة عن رسول الله ✽ و تحقیق روایت کرده ست ابو هریره از پیغمبر خدا ✽ صلی الله علیه وسلم قال ✽ که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ✽ اذا افضی احدکم بیده الی ذکره ✽ چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود ✽ لیس بینه و بینها شئ ✽ و در حالیکه نیست درمیان ذکر و دست او چیزی حائل ✽ فلیتوضأ ✽ پس باید که بکند آنکس ✽ رواه الشافعی و الدارقطنی ✽ روایت کرد این حدیث را از ابی هریره شافعی و دارقطنی ✽ و رواه النسائی عن بسرة ✽ و روایت کرد آنرا نسائی از بسره بنت صفوان ✽ الا انه لم یذکر ✽ مگر آنکه نسائی ذکر نکرد در این عبارت را که ✽ لیس بینه و بینها شئ ✽ این کلام شافعیه ست و حنفیه میگویند که بمجرد تقدم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابی هریره جزم نتوان کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع ابی هریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابی هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر تا چه توان گفت که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود حدیث ابی هریره را نه عکس و نیز ابو هریره نگفته ست که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر شنیده باشد که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و تقسیم در احادیث بسیار ست و آنرا در اصول صحابه میگویند و در کتب اصول حدیث بعض مردم تاخر اسلام راوی را ذریعه نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده ست ✽

وعن عائشة ✽ رضی الله عنها ✽ قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقبل بعض ازواجه ✽ عائشه رض گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا که بوسه میکرد بعضی از زنان خود را از حدیث ترجمه معلوم گردید که این کنایت از خود داشت ✽ ثم یصلی و لا یتوضأ ✽ پس نماز میگزارد و وضو نمیکرد ✽ رواه ابو داود والترمذی و النسائی و ابن ماجة ✽ این مسئله نیز مختلف فیه ست میان حنفیه و ائمه دیگر که ایا سود ن بدست زن ناقض وضو ست یا نه الله تعالی

میگویند ناقض ست بشهوت یا بی شهوت زن اجنبی باشد یا نه تفصیلی که در کتب ایشان مسطورست و نزد شافعی مس امرأة اجنبیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند
و صغیر ناقض ست و نزد ما ناقض نیست تمسک ایشان بآیت قرآنست که او لامستم النساء و اما نزد ما مراد مس اینجا جماع ست چنانکه در کتب تفسیر معلوم
شده است و دلیل ما حدیث عائشه است که در صحیحین آمده که گفت که در نماز شب که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواست می بودم من در خواب و پیش روی پاهای من در
سجده گاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس چون سجده میفرمود غمز میکرد پاهای مرا و میکشیدم من پاها را و چون برمیخاست باز دراز میکردم پاها را بار دیگر
میکردم و لابد در غمز کردن مساس واقع میشد پس مس کردن امرأة ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه است و لیکن
شافعیه درین حدیث سخن دارند چنانکه مؤلف گفت که وقال الترمذی لا یصح عند اصحابنا بحال اسناد عروة عن عائشة یعنی اسناد این حدیث
که عروه از عائشه روایت کرده است صحیح نیست زیرا که در وی روایت حبیب بن ثابت ست از عروه و حبیب بن ثابت سماع از عروه ندارد و ظاهر عبارت
مؤلف موهم است بآنکه عروه از عائشه سماع ندارد و این غلط است زیرا که سماع عروه از عائشه مشهور و ثابت و متحقق است و این معنی بنظر در عبارت ترمذی
در جامع وی ظاهر گردد چنانکه در شرح نقل کرده اند و این حدیث را ابراهیم تیمی که نیز از زهاد و علما و ثقات تابعین است از عائشه روایت کرده است و
در ان نیز ترمذی طعن کرده چنانکه گفت وایضا اسناد ابراهیم التیمی عنها لا یصح نیست اسناد ابراهیم تیمی از عائشه وقال ابوداود هذا مرسل ابراهیم
التیمی لم یسمع عن عائشة و ابوداود نیز گفته که این حدیث مرسلست بجهت آنکه ابراهیم تیمی از عائشه روایت کرده و وی از عائشه سماع ندارد و جواب
ازین کلام آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول و معتبرست پس موجب طعن نباشد وقد حقق ذلک فی موضعه **وعن ابن عباس قال اکل رسول الله**
ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کتفا گوشت شانه را ثم مسح یده بمسح بکسر میم و سکون سین کان تحته پس مالید و
پاک کرد دست خود را بپلاسی که بود زیر پای وی ثم قام فصلی پس برخاست پس نماز گذارد پس معلوم شد که وضو بخوردن طعام پخته و آب نشود و نیز ازینجا
معلوم شد که شستن دست و دهان اگرچه مستحب است و لیکن در طعام لازم نیست و مسح بکسر میم پلاس است پلاس نیز فارسی معربست یعنی گلیم رواه ابوداود وابن ماجه
وعن ام سلمة انها قالت قربت الی النبی صلی الله علیه وسلم جنبا مشویا فاکل منه ثم قام الی الصلوة ولم یتوضأ ام سلمه گفت نزدیک گردانیدم
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده را پس خورد از ان پس برخاست بسوی نماز و وضو نکرد رواه احمد

الفصل الثالث

عن ابی رافع مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود نام او اسلم بر قول مشهور غالب آنست که کنیت وی ابو رافع است قبطی بود و نخست غلام عباس
بود پس بخشید بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را حاضر شد احد را و مشاهد دیگر را که بعد ازوست
قال اشهد لقد کنت اشوی لرسول الله صلی الله علیه وسلم بطن الشاة روایتست از ابی رافع که گفت گواهی میدهم که بتحقیق بودم من که بریان میساختم
برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکم گوسفند را یعنی آنچه در شکم باشد از دل و جگر و جز آن ثم صلی ولم یتوضأ پس میخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
شکم گوسفند را و نماز میگزارد و وضو نمیکرد رواه مسلم **وعنه** قال اهدیت له شاة و هم از ابی رافع ست که گفت بهدیه فرستاده شد مر او را گوسفندی
فجعلها فی القدر پس گردانید ابو رافع آن گوسفند را در دیگ تا بپزد فدخل رسول الله پس در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ما هذا یا ابا رافع
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این که در دیگست ای ابا رافع فقال شاة اهدیت لنا پس گفت ابو رافع این گوشت
گوسفندیست که بهدیه فرستاده شده است برای ما یا رسول الله فطبختها فی القدر پس پختم آنرا درین دیگ قال ناولنی الذراع یا ابا رافع

گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم به مرا آنحضرت دست داد بخدمت مرا ابا رافع و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گوشت ذراع خوش می آمد بجهت آنکه زود پخته و نرم می گشت فناولته الذراع ◆ ابو رافع میگوید پس دادم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ذراع ◆ ثم قال ناولنی الذراع الآخر ◆ پس تر گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر ◆ فناولته الذراع الآخر ◆ پس دادم مرا ذراع دیگر ◆ ثم قال ناولنی الذراع الآخر ◆ پس تر گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر ◆ فقال ◆ پس گفت ابو رافع ◆ یا رسول الله انما للشاة ذراعان ◆ یعنی تعجب کرد که گوسفند را دو ذراع است و تو سه ذراع خواستی ◆ فقال له رسول الله ◆ پس گفت مر او را پیغمبر خدا ◆ صلی الله علیه وسلم اما انک لو سکت لناولتنی ذراعا فذراعا ما سکت ◆ آگاه باش بدرستیکه تو اگر خاموش می ماندی و نمی گفتی گوسفند را بر زود ذراع غیبا بعد از آنکه میدادی تو مر را ذراعی بعد ذراعی مادام که خاموش میبودی یعنی میدادی فی الحال ذراع بعد ذراع بطریق معجزه گویا که در ضمیر خبری از عالم غیب بطریق خرق عادت مشروط بست که از زبان نگاه دارند و تردد را بلان که ندهند تا خللی در واقعه نیفتد و الله اعلم ◆ ثم دعا بماء ◆ پس طلبید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب را ◆ فتمضمض فاه ◆ پس مضمضه کرد دهان مبارک خود را ◆ وغسل اطراف اصابعه ◆ و شست کرانهای انگشتان خود را زیرا معلوم میشود که دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست تشنه نقصد کهرب شباکفایت ست ◆ ثم قام فصلی ◆ پس تر برپا ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بگزارد نماز ◆ ثم عاد لیمم فوجد عنده مجمارا برد ◆ پس تر بازگشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی اهل عیال ابی رافع پس یافت نزد ایشان گوشت سرد ◆ فاکل ◆ ثم دخل المسجد فصلی ◆ پس نماز بجزرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن گوشت سرد را پس تر در آمد مسجد را پس بگزارد نماز را و مساس نکرد آب را ◆ رواه احمد ◆ روایت کرد این حدیث را احمد از ابی رافع ✦ ورواه الدارمی عن ابی عبید ◆ و روایت کرد آنرا دارمی از ابی عبید ◆ الا انه لم یذکر ◆ ثم دعا بماء الی آخره ◆ مگر نیست که ذکر نکرد دارمی این عبارت را که ثم دعا بماء تا آخر آن ◆ **وعن انس** بن مالک قال کنت اناولی و ابو طلحة جالسا ◆ گفت انس بن مالک بود میدادم من مر پدر مادر من ابی بن کعب و ابو طلحه نشسته و مجلوس جمع جالس ست ◆ فاکلنا لحما و خبزا ◆ پس خوردیم ما گوشت و نان را ◆ ثم دعت بوضوء ◆ پس طلبید مر مادر من آب وضو را ◆ فقالا لم تتوضئا ◆ پس گفتند ابی مر ابو طلحه را چرا وضو میکنی ◆ فعلت لهذا الطعام اذ کنا اکلنا ◆ پس گفتم من وضو میکنم از بهت این طعام که خوردیم ما ◆ فقالا اتتوضأ من الطیبات ◆ پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیزهای پاکیزه حلال ◆ لم تتوضأ من هو خیر منک ◆ وضو نکرد است از وی کسیکه بهتر ست از تو یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس مراد بوضو که در وصل احادیث واقع شده دست شستن ست یا انجار از نسخ ◆ رواه احمد ◆ **وعن ابن عمر** رضی الله عنهما ◆ کان یقول ◆ روایت ست از ابن عمر که میگفت ◆ قبلة الرجل امرأته ◆ بوسه دادن مرد زن خود را ◆ و جسها بیده ◆ و مس کردن مرد زن را بدست خود ◆ من الملامسة ◆ از جمله ملامست یعنی آنکه ذکر کرده ست آنرا حق تعالی در قرآن مجید بلو لامستم النساء و سیجی ◆ فتوضأ منها ◆ ابن عمر گفت که عمر بن الخطاب گفت که بباید کردن از جمله لمس ست پس وضو بکنید از ان این آثار دلالت دارد بر آنکه لمس امرأة ناقض وضوست چنانکه بدن شافعی و مخصوص بزن یعنی ساخته و امنها دلالت دارند که مس غیر امنی نیز ناقض باشد و نا که این آثار نزد حنفیه بصحت نرسیده اند و در مسند ابی حنیفه از عطا بن ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوسید بعضی از زنان خود را ◆ و خود وضو نکرد ◆ شاید که این حدیث ناسخ باشد مر حدیث دیگر را

کہ برخلاف آں وارد شدہ و صدور این کہ مؤلف ذکر کردہ مبنی بر حکم سابق باشد واللہ اعلم ۔ وعن عمر بن عبد العزیز عن تمیم الداری قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم الوضوء من کل دم سائل ۔ وضوء واجب است از ہر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذہب حنفی ست و نزد ائمہ ثلثہ ناقض ہمان ست کہ بیرون آید از یکی دو راہ بول و غائط معتاد باشد یا غیر معتاد و حجت ما این حدیث ست و روایت کردہ است آنرا ابن عدی در کامل از زید بن ثابت و دار قطنی در سنن خود چنانکہ گفت ۔ رواہما الدارقطنی و قال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من تمیم الداری ولا راہ ۔ روایت کرد این حدیث را و حدیث سابق را دار قطنی و گفت عمر بن عبد العزیز اموی خلیفہ مشہور نشنیدہ است حدیث از تمیم داری کہ از صحابہ ست و ندیدہ است او را زیرا کہ وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المؤمنین علی ست رض و ولادت عمر بن عبد العزیز در سنہ سبع و خمسین ۔ و یزید بن خالد و یزید بن محمد مجہولان ۔ و یزید بن خالد و یزید بن محمد کہ از رواۃ این حدیث اند مجہول اند و جواب آنست کہ حدیث مرسل نزد ما مقبول ست و جہالت این دو راوی مذکور بر خلاف ست واللہ اعلم ۔

باب آداب الخلاء

ادب نگاہ داشت ہر چیزی و بعضی گفتہ اند کہ نگاہ داشتن چیزی را کہ ستودہ است از گفتار و کردار و تفصیل معانی آن در کتاب الآداب بیابید ان شاء اللہ تعالی و خلا بفتح و بعد آبدست جاء در اصل بمعنے جای خالی ۔

الفصل الاول ۔ عن ابی ایوب الانصاری رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا القبلۃ ولا تستدبروہا ۔ چون بیائید شما قضای حاجت را و غائط در آں زمین پست متاک را گویند پس ازاں اطلاق کردند بر پلیدیہا مردم کہ اغلب برای قضای حاجت در آنجا چنین جای نشینند می فرماید چون بیائید غائط را و بول نیز ہمین حکم دارد چنانکہ بصریح بیاید ۔ فلا تستقبلوا القبلۃ ولا تستدبروہا ۔ پس روی مکنید بسوی قبلہ و نہ پشت و ہید بجانب آن ۔ ولکن شرقوا او غربوا ۔ ولیکن روی بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب این مخصوص بجہت مکہ معظمہ است علی ساکنہا السلام و التحیۃ زیرا کہ قبلہ مدینہ جنوبیست و مدینہ شمالی مکہ معظمہ است پس چون ہر دو از کنند از استقبال و استدبار قبلہ بضرورت روی و پشت بجانب مغرب و مشرق باید کرد و در دیار ما قبلہ غربیست پس اگر روی بمشرق و مغرب آرند روی و پشت بجانب قبلہ افتد ۔ متفق علیہ قال الشیخ الامام محی السنۃ رحمہ اللہ ۔ یعنی صاحب مصابیح گفتہ است کہ ۔ ہذا الحدیث فی الصحراء ۔ این حدیث نہی از استقبال و استدبار در دشت و جای کشادہ ست ۔ امامی البنیان فلا باس ۔ اما در دیوار کہ بر آورد و خانہا و عمارتہا پس باکی نیست اگر روی بقبلہ یا پشت بآن قضای حاجت کنند ۔ لما روی عن عبد اللہ بن عمر ۔ از جہت حدیثی کہ روایت کردہ شدہ ست از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما ۔ قال ۔ گفت ۔ ارقیت فوق بیت حفصۃ لبعض حاجتی ۔ برآمدم بالای خانہ حفصہ رض کنایہ از حاجت انسانی و عمر رض خالہ ست از برای بعضی کارہای خود ۔ فرأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقضی حاجتہ مستقبل الشام ۔ پس دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم کہ قضای حاجت انسانی میکند مستقبل شام ۔ مستدبرا القبلۃ ۔ مقابل قبلہ و پشت دہندہ قبلہ را و روی آرندہ بشام ۔ ہر کہ بشام مقابل افتادہ ست کہ اگر روی بقبلہ آرد پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبلہ کند روی بشام کرد پس ازین حدیث معلوم گردد کہ پشت بقبلہ برای قضای حاجت در خانہا درست باشد ۔ متفق علیہ ۔ و بدانکہ این مسئلہ مختلف فیہ ست نزد بعض امام اعظم ابو حنیفہ رح آنست کہ استقبال قبلہ و استدبار آں در بول و غائط حرام ست چہ در صحراء و چہ در خانہا و نزد امام شافعی حرام ست در صحراء نہ در خانہا و بر جانبی جمعی از علماء صحابہ و تابعین و من بعدہم رفتہ اند و بر وایتی از امام احمد در استدبار رخصتے ہست نہ در استقبال و دشمنی از امام ابو حنیفہ نیز روایتے در عدم کراہت

استدبار آورده نمی گفت که اگر بنا گاه مستقبل قبله نشست غافل زان باید که بگوید بقدر امکان تحرّی نماید و بجنیفه حدیث نمی ست که گذشت و در انجا فوقی نکرده میان صحرا و خانه و مطلق گفت و حدیث نمی را جمعی کثیر از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نمی تعظیم قبله و احترام جانب اوست و فضاء و صحرا در انجا برابر ست چنانکه بزاق انداختن و پاد از کردن بآنسو و جواب از حدیث ابن عمر آنست که شاید آن پیش از نمی باشد اگر معلوم شود که بعد از نمی ست شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب قبله اندکی برگشته باشد و ابن عمر آنرا دریافته و تعمّق فکر در ان نکرده و مقام تقاضا نمیکند که تعمّق و تحقیق نتوان کرد و در شرح سنن دریغا بسیار ست الله اعلم ❊ **وعن سلمان** ❊ رضی الله عنه ❊ قال نهانا یعنی رسول الله ❊ روایت ست از سلمان فارسی که او را بصحابیت و احوال شریف نمی و بعض مواضع نوشته شده ست که گفت نمی کرد ما را یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان نستقبل القبلة لغائط او بول ❊ از روی آوردن با قبله برای آنجا نه و شاشه ❊ و ان نستنجی بالیمین ❊ و نمی کرد از استنجا کردن بدست راست و در بعض نسخ او ان نستنجی بکلوخ و این مشکل میشود و بدست انجا بکلوخ از بول اگر استنجا بدست چپ کند لابد بعضو راست میرسد باید گرفت و این نیز مکروه ست پس طریق آنست که کلوخ بدست راست گیرد و بعضو بدست چپ بخیباند و بهر عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بسوی عضو و بعض گفته اند که نمی از استنجا بیمین در غائط ست نه در بول و این قول ضعیف ست و بعض شراح مکلفات را گرفته و تعیین طریق آن پوشیده و نمانده که گرفتن کلوخ بدست چپ استنجا کردن بدان نیز ممکن ست و حاجت باین تکلفات نیست تمام کلام در شرح ست و استنجا مشتق از نجوست بفتح نون و سکون جیم یا نجو بمعنی بریدن آید از شکم و سین برای طلب ست یعنی طلب نجو برای ازالهٔ آن و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست کشیدن گوسفند نیز آید و چون می بُرد و میکشد سنگ را آلهٔ استنجا نام کردند ❊ و ان نستنجی بأقل من ثلثة احجار ❊ و نمی کرد از استنجا کردن بکمتر از سه سنگ مانندان و این مذهب امام شافعی ست که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد و مذهب امام احمد نیز همین ست و نزد ما شرط تفاوت و نظافت ست اگرچه بکمتر ازان حاصل گردد بحجت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم او را سه سنگ پس دو سنگ یافتم و سرگین همراه آن آوردم و هر دو سنگ را بگرفت و سرگین را برانداخت و آنرا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت کرده و آنحضرت سه را بجهت تبرک و تمسک نشان باین حدیث مذکور از سلمان ست و بحدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ و این تمسک بر تقدیر صحت آنست که نمی برای تکرم بوده و امر برای وجوب شاید که نمی برای کراهت بوده و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث ❊ و ان نستنجی برجیع او بعظم ❊ و نمی کرد از استنجا کردن بسرگین و پلیدی آدمی یا بستخوان و علت نمی بعض گویند نجست که سرگین نجس ست و استخوان طعام جنیان ست که دور نگردانند و صواب نجست که نمی بجهت نجست که اینها توشه جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود که بیاید معلوم گردد

رواه مسلم ❊ **وعن انس** قال کان رسول الله ❊ گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء یقول ❊ چون می درآمد بخانه را میگفت ❊ اللهم انی اعوذ بک من الخبث الخبائث ❊ خداوندا پناه میجویم بتو از خبث و خبائث ❊ متفق علیه ❊ خبث بضم خا و با جمع خبیث بالفتح مذکر و خبائث جمع خبیثه بالفتح مؤنث مراد از ذکور و اناث شیاطین اند که از انها پناه میجوید بضم خا و سکون با نیز روایت ست یعنی پلیدی و توانند که خفف خبث بضم با شاید و در من ضم و سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و رسل و رسل و استعاذه بجهت آن ست که کشف و مزال محل حضور شیاطین ست چنانچه بصریح در حدیث دیگر بیاید غایت آنکه هر که منع میکند ذکر خدا را در این حالت چنان که جمهور

علما برانند تفصیل میکنند و میگویند که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آنجاها این دعا پیش از در آمدن آن بخوانند و در غیر آن اماکن بخوانند در اوان شروع کردن
در آن مانند دامن جامه برزدن و مثل آن و گفته اند که اگر فراموش کند و در وقت بول بخواند بزبان و هر که منع نمیکند جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه منقول است
از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل * **وعن ابن عباس** * رضی الله عنهما * قال مر النبی * گفت گذشت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم
بقبرین * بدو گور * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * انهما لیعذبان * بدرستیکه صاحب این دو قبر بتحقیق عذاب کرده میشوند * *
وما یعذبان فی کبیر * و عذاب کرده نمیشوند بجهت گناهی بزرگ یعنی در گمان ایشان یا در کاریکه شاق و دشوار بود پرهیز کردن ازان نه آنکه آن چیز
در دین کار حقیر سهل است و شناعتی ندارد و چگونه چنین باشد که تلوث ببول و تلبس به نمیمه از شنائع و قبائح عظیمه اند در دین چنانکه فرموده * اما احدهما
فکان لا یستتر من البول * اما یکی ازان دو صاحب قبر حال آن بود که پرده نمیگرفت در وقت بول کشف میکرد عورت خود را یا پرده نمیگرفت میان
خود و بول و نگاه نمیداشت ازان خود را و احتیاط نمیکرد تا بیرشاش بول بدن وی نرسد این معنی مناسب تر است بباب مناسب است بروایت دیگر که مسلم آورده است چنانکه
گفت * وفی روایة لمسلم لا یستنزه من البول * و در روایتی دیگر مسلم است که لا یستنزه است یعنی پاکی نمیکرد از بول و بی احتیاطی میکرد در حین بول و در
استنجا و در روایتی دیگر لا یستبری نیز آمده از استبرا است که نزدیک بمعنی تنزه است و در روایتی لا یستنتر بنون میان و تاء فوقیه است یعنی افشاندن و کشیدن آلت
بعد از بول تا قطره از بول که در مجری مانده باشد تمام بیرون آید * واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة * و اما صاحب قبر دیگر پس بود که میرفت بسعی مردم سخن بسخن چینی
و نمیمه [illegible] نقل کردن سخن یکی را بدیگری بقصد فساد و افساد و این از اقبح قبائح و اشنع شنائع است و نزد بعض علما از کبائر است و در قرآن مجید
مذمت آن کرده و در جائیکه فرموده همّاز مشّاء بنمیم و در حدیث آمده که حق تعالی نظر نمیکند بکسی که دو روی است و در صحیحین آمده که سخن چین در بهشت نه در آید
و از بعض صحابه رضی الله عنه از کعب احبار گفت کدام گناه را در توریت عظیم خوانده گفت سخن چینی کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن چینی
کردن قتل حادث گردد و چندین شرهای دیگر پیدا آید * ثم اخذ جریدة رطبة * پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاخی را از خرما که تر بود * فشقها
بنصفین * پس پاره کرد آن شاخ تر را بدو پاره * ثم غرز فی کل قبر واحدة * پس ترنجانید در هر قبر یکی ازان دو پاره را * قالوا * گفتند صحابه *
یا رسول الله لم صنعت هذا * چرا کردی تو این فعل را یعنی خلانیدن پاره از شاخ تر در هر قبر * فقال * پس گفت آنحضرت * صلی الله علیه وسلم لعله
ان یخفف عنهما ما لم ییبسا * کرده ام این کار را بامید آنکه سبک گردانیده شود عذاب ازین دو قبر تا آن زمان که تر مانند این دو شاخ پاره و خشک نشوند *
متفق علیه * و در توجیه این حدیث علما را اختلاف است که بنای امید داشت تخفیف عذاب با مدت طراوت آن شاخها چیست بعضی بر آنند که بنای آن
بر آنست که نباتات تا زمانیکه تر و تازه اند تسبیح میگویند یعنی را و مراد بشیء در کریمه و ان من شیء الا یسبح بحمده شیء ذی حی است و حیات چوب تا زمانیست که خشک
نشده است و حیات سنگ تا شکسته نشده یا تسبیح خاص مخصوص بحی است و آنکه عام است هر شیء را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت صفات کمال او است
و تمسک کنند جماعه باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور و خطابی که از ائمه اهل علم و قدوه شراح حدیث است این قول را رد کرده است
انداختن سبزه و گل را بر قبور و تمسک باین حدیث انکار نموده گفته که این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعضی گفته اند که بنای این تحدید و توقیت
بر آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد ازوی تا مدت خشک شدن آن شاخ و کلمه لعل
ناظر است درین معنی والله اعلم و کرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب و نبود آن مگر به برکت دست مبارک سید انبیا صلی الله

علیه وسلم ثبت اگر توست بسائی یکوید مرده الان مردان مرده آید بیش در بیش ۞ نوبعض گویند که علم آن مفوض و موکول ست باعلم بنبوت تا دیگر انجا چه سرّ باشد و جمع الاحوال ابن بیده صحابی رضی الله عنه آورده که وی وصیت کرده بدر آوردن وی بریده در قبرش تا شاید که در آنجا سری باشد و بسیجیات گردن ۞ دل عشاق حیله گر باشد ۞ وعن ابی هریرة ۞ رضی الله عنه ۞ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا اللاعنین ۞ بهر چیزی از وی کار که تعلق بقضاء حاجت دارد شوند ۞ قالوا وما اللاعنان ۞ گفتند صحابه چیست آن دو کار که بسبب آن شوند ۞ یا رسول الله قال ۞ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الذی یتخلی فی طریق الناس او فی ظلهم ۞ آنکه قضای حاجت میکند در راه مردم یا در سایهٔ ایشان یعنی زیر درختیکه مردم در سایهٔ آن می نشینند بجهت استراحت و مطلوب میکنند پناه گاه نشست در سایه را که ثابت شده ست آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بستان برای قضای حاجت نشست و اضافت ظلهم باعتبار آنست که مراد از ظل مکان ظل ست ۞ و مراد آنست که مسلوک ست یعنی مجرای طرق و ممر ناس را نجاست میکند و نیز گفته اند که مراد از ظل ظل اشجار ست یعنی کافران [illegible] ۞ وعن ابی قتادة ۞ بالقاف والمثناة من فوق واسمه الحارث بن ربعی الانصاری ظفری از اجل عقبه و بدر و تمامهٔ مشاهد حاضر شده و در روز [illegible] بسبب زخمیکه بسیار چشم او رسید بیرون آمده بر رخسار او فتاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهتر بود دو چشم او بود و روایت کرده ست او را احمد و ابن سعد و بود از ملازمان صفه و از اصحاب شجره و از حفاظ و اعلام صحابه و از فرسان انصار و از اصحاب فارس رسول الله صلی الله علیه وسلم و در حضور وی بدر را اهلا واحدا و مشاهدی که بعد از آن بود حاضر شده و در جنگ جمل و صفین با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه موافقت او نموده و بعد از وی در مدینه ساکن شد و در سنهٔ چهل و چهار وفات یافت و معلوم نشد که درین حدیث مراد کدام یکی ازین دو صحابی ست رضی الله عنه ۞ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس فی الاناء ۞ چون نوشد آب یکی از شما پس باید که دم نزند در درون آوند آب بی آنکه جدا گرداند دهان را از آوند تا چیزی از دهان وی در آب نیفتد و بکراهت طبعی نیاید و فانکه در حدیث آمده ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت آب خوردن سه نفس میزد می فرمود که گوارنده تر است و شفا دهنده تر و مبارک تر و امیکرد و آب نفیس میخورد و تمام این سخن عبارة الا شربه بیاید ۞ واذا تی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه ۞ و چون بیاید یکی از شما در آنجا نه پس باید که نگیرد آلت خود را بدست راست خود در حین نگاهداشت دست راست از قوهم ملوث که موضوع از برای طعامات ست ۞ و لا یستنج بیمینه ۞ و باید که استنجا نکند بدست راست خود و طریق استنجا از ابواب معلوم شد چنانکه مساس ذکر بین لازم آید و نه استنجا بیمین و در استنجا ازغاط و امثال آن ۞ متفق علیه ۞ وعن ابی هریرة ۞ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فلیستنثر ۞ هر که وضو کند باید که استنثار کند یعنی بیرون افشاندن و سابقا معلوم شد که استنثار مستلزم استنشاق ست ۞ و من استجمر فلیوتر ۞ و هر که استنجا کند بسنگ یا کلوخ باید که بکمتر از سه نکند و کلام درین گذشت استجمار استعمال حجارة که بمعنی سنگریزه ست مراد بآن استنجا ست و بمعنی کلوخ آید یعنی کرد کلوخ آید از حجره بمعنی اخذ و قبض این حدیث را بدین معنی نیز عمل کرده اند و سخن درآن در فصل اول از باب ترجل در کتاب اللباس بیاید ۞ متفق علیه ۞ وعن انس ۞ قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام ۞ بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون در آمدی بخلا را پس برمیدم من و پسر کے دیگر ۞ گفته اند مراد ابن مسعود ست که او وی را ملازمت میکرد و مقرب ابن مسعود بود و از اصحاب ابن مسعود ست ۞ اداوة من ماء ۞ اداوه را پر از آب ۞ و اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته میشود برای آب کردن طهارت کنند ۞ وعنزة ۞ و برمیداشتم من آن غلام عنزه را و عنزة بعین مهمله و نون و زای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد مقدار نیم نیزه یا اندکی کلانتر و عادت شریف بود که خادمان عنزه را همراه آن حضرت

صلے اللہ علیہ وسلم پرسید شتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخی از زمینی جدا کنند برای استنجا یا ستره کنند پیش خود را عراض دیگر پوشیدنی باشد ✤

استنجا بیکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب بلکہ تعلیم کند مرت خود را کہ شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ اجب و افضل است ✤ متفق علیہ ✤

الفصل الثانی

وعن انس ✤ قال کان النبی ✤ گفت انس بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل الخلاء زنج خاتمہ ✤ چون میخواست کہ درآید

در متوضا میکشید انگشتر خود را از دست بدون فروختن یگمین وی محمد رسول اللہ و ازینجا معلوم شد کہ اہل متوضا را باید کہ چیزی را کہ در وی نام خدا و رسول خدا

قرآن است باخود نبرد و در بعض شروح گفتہ کہ این بشارت است اسمای تمام انبیاء صلوات اللہ علیہم اجمعین ماند آنکہ اگر نام رسول خدا نام وی یا جزو نام وی

باشد ہمین حکم دارد یا نہ و اول اظہر ✤ رواہ ابوداود و در روایت نسائی و الترمذی و قال ہذا حدیث حسن صحیح غریب و قال ابوداود و ہذا حدیث منکر ✤ این حدیث را

ترمذی و ابوداود و نسائی روایت کردہ اند و ترمذی آنرا حسن و صحیح خواندہ و ابوداود منکر گفت و نسائی از ہر دو ساکت ماندہ ✤ و فی روایۃ وضع بال زنج ✤ و در

روایت ابوداود و در وضع آمدہ بجای زنج یعنی می نہاد خاتم خود را و این لازم گشتن است کہ دست بکشید بجای می نہاد ✤ **وعن ابی موسیٰ** ✤ رضی اللہ عنہ ✤

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد البراز انطلق حتی لا یراہ احد ✤ گفت جایکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میخواست کہ حاجت قضای استنجا

بیرون میرفت تا آنجا کہ نمیدید او را و ہیچ کس او را از نظر غائب نمیشد و احتمال دارد کہ معنی آن باشد کہ میرفت تا بجائیکہ بعد از آنستن در آنجا کسی او را نبیند و

معنی اول اظہر و اولی است کما لا یخفی و براز بفتح باء و اصل معنی فضای واسع است کنایت میکنند بدو از فضای حاجت انسانی از جہت کراہت تصریح

باسم خاص وی تا نا خوش او را نشنوند و این عادت مستمر است در شرع و عرف و عادت نزد اہل عرب و عجم ✤ رواہ ابوداود ✤

وعن ابی موسیٰ ✤ رضی اللہ عنہ ✤ قال کنت مع النبی ✤ بودم من با پیغمبر ✤ صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم ✤ روزی ✤ فاراد ان یبول ✤

پس خواست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بول کند ✤ فاتی و مشائی اہل جدار ✤ پس آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زمین ہموار نرم با بیخ دیوارے

فبال ✤ پس بول کرد ✤ ثم قال ✤ پس گفت فرمود ✤ اذا اراد احدکم ان یبول ✤ چون خواہد یکی از شما کہ بول کند ✤ فلیرتد لبولہ ✤ پس باید کہ طلب کند

برای بول خود یعنی جای مناسب را مانند آنجا کہ ہموار و نرم باشد تا آب نپریند و پراکندہ نشود بول نرسد ✤ رواہ ابوداود ✤ **وعن انس** ✤ قال کان النبی ✤

صلے اللہ علیہ وسلم اذا اراد الحاجۃ ✤ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون میخواست قضای حاجت انسانی را ✤ لم یرفع ثوبہ ✤ بر نمیگشت جامہ خود را حتی یدنو من الارض ✤

تا نزدیک میشد زمین را نشستن ✤ رواہ الترمذی و ابوداود و ابن ماجۃ ✤ **وعن ابی ہریرۃ** ✤ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما انا لکم مثل الوالد لولدہ

تعلیم میکنم شما را در امر نصیحت و خیر خواہی مگر مانند پدر بفرزندان خود ✤ اذا ذہب احدکم الی الغائط ✤ چون میرود یکی از شما بجائیکہ قضای حاجت انسانی کند ✤ فلا یستقبل القبلۃ ولا یستدبرہا ✤ پس رو نگرداند بقبلہ و نہ پشت بسوی او در وقت قضای حاجت ✤ و نہی عن الروث والرمۃ ✤ و نہی کرد از استنجا کردن بسرگین خشک و استخوان پوسیدہ بحکم عرف عادت فرمود کہ آلت قضای حاجت

والا بغیر این چیز ہا جائز نیست بلکہ بطریق اولی و نہی از استقبال و استدبار حین قضای حاجت کند ✤ و نہی کرد از آنکہ استنجا کند بدست راست ✤ رواہ مسلم ✤

حکم دارد و استطابہ بمعنے استنجا است زیرا کہ پاکی میکردانند جسد را بآن از نجاست ✤ رواہ ابن ماجۃ والدارمی ✤ **وعن عبد اللہ بن مسعود** ✤

رضی اللہ عنہما ✤ قال کانت ید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الیمنی لطہورہ وطعامہ ✤ گفت بود دست راست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای پاکی و چیزہائی کہ بمنزلہ پاکی است مثل وضو و غسل و طہارت و نظافت تعلق دارد و دست راست برای طعام کہ یکی از اوقات آنست ✤ و کانت یدہ الیسریٰ لخلائہ

مانند آن من آن قوی‌تر و بعضی گفته‌اند چیزی که ... تعلق دارد ... آنجا ماند آن و آنچه باشد از جنس ... و مکروهات * رواه ابوداود *

وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیذهب معه بثلثة احجار * یستطیب بهن * پاکی خواهد بسنگها آنجا پس باید که ببرد با خود سه سنگ ... یستطیب بهن ... فانها تجزئ عنه * زیرا که این سنگ ... بسنده کفایت کنند برای وی از شستن آب ... چون سه سنگ ... است که ... از طهارت ... آب نیست ... چنانکه در فصل ثالث از حدیث ... امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنها که پیش از شما بوده‌اند ... رواه احمد و ابوداود والنسائی والدارمی *

وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تستنجوا بالروث ولا بالعظام * استنجا مکنید بسرگین و استخوانها * فانها زاد اخوانکم من الجن * زیرا که روث و عظام توشه خوراک برادران شما است که جن اند و در بعض روایات آمده است که استخوان خوراک جنیان است و روث خوراک چارپایان ایشان و اضافت مجموع بجن ... که چارپایان ایشان تابع ایشان است و طیبی از حاکم در دلائل النبوة آورده که جن استخوانی نمی یابند مگر آنکه بر آن گوشتی است که نخست داشته است و روثی نه مگر آنکه در وی دانها است که روز نخست خورده * رواه الترمذی والنسائی الا انه لم یذکر * لیکن نسائی ذکر نکرده است این لفظ را که * زاد اخوانکم من الجن *

وعن رویفع بن ثابت قال قال لی رسول الله * گفت رویفع بضم را و فتح واو و کسر فا که صحابی است معدود در مصریان امیر کرده بود او را معاویه بطرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنة سبع واربعین مرد بشام سنة ست و خمسین گفت گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا رویفع لعل الحیوة ستطول بک بعدی * ای رویفع شاید که زندگانی دراز گردد ترا پس از من در یابی مردمی را که کنند ... بعض اعمال سنت را * فاخبر الناس ان من عقد لحیته * پس خبر ده مردم را که هر که گره زند ریش خود را ... مرغول گردانیدن ریش ... است که این تشبیه است بفعل آنها ... اهل دین مسلمانی اند مثل اهل کتاب ... ایشان از ... و بعضی گفته‌اند که عادت اهل جاهلیت بود که آنرا در معرکه های جنگ میکردند بقصد عجب و تکبر و اهل عجم نیز میکردند پس نهی کرده شد از آن و بعضی گفته‌اند مراد عقد لحیه ... است تا ... زنند و روی بپوشند تا مردم نشناسند * او تقلد وترا * یا ... قلاده سازد و در گردن بربندد زه را گفته اند که اهل جاهلیت در گردن ... می بستند و اعتقادی کردند که این سبب نارسیدن و زیان ناکردن چشم زخم است پس نهی کرده شد از آن بجهت تشبیه بآنکه تدبیر تقدیر ... میکنند ... و بعضی گفته اند مراد بستن جرسها است در گردن اسب یا بستن مهره ها در گردن اطفال از برای دفع چشم بد * او استنجی برجیع دابة او عظم * یا استنجا کند بسرگین افگنده چارپایان یا باستخوان * فان محمدا منه بری * پس ... که محمد بیزار است ازو ... از اینجا معلوم میشود که ارتکاب امور جاهلیت و مکروهات اگرچه از کبائر نباشند سبب بیزاری و بیرضائی ... است ... * رواه ابوداود *

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکتحل فلیوتر * هر که سرمه کشد در چشم باید که ... کند یعنی بعدد طاق کشد و این ... طریق است یکی آنکه در هر چشم سه میل کشد و این طریق اصح ... دوم آنکه دو میل در چشم راست کشد و در چشم چپ و آخر یک میل دیگر در چشم راست کشد تا مجموع وتر شود و ابتدا و اختتام بجانب راست شود و بعضی این طریق را اختیار کرده اند بجهت ترجیح و تفضیل جانب یمین و اول صحیح تر است و در هر ...

این امری واجب نیست بلکہ حسن واولی است وبندہ دران تفصیلے نموده ام چنانچہ فرموده ام من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج پس کسی کہ کنایہ استعمال
پیش تحقیق نیک کرده باشد وکسی نمیکند پس نیست بروے گناہ وتنگی وہمچنیں فرموده کہ کسی استعمال حجارہ کند وتنہا پس باید کہ سہ کند وبہتر آنست کہ
استعمال سہ نیز اراده کرده اند بہ من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج پس کسی کہ بکند پیش تحقیق نیک بکند وکسی نکند پس نیست حرج وانچہ بعض مردم
حنفی ست کہ تثلیث احجار واجب نیست ۞ ومن اکل فتخلل فلیلفظ وما لاک بلسانہ فلیبتلع ۞ وگ یکہ بخورد خلالہا پس چیزہا
بخلال از دندان بکشد پس باید کہ بیندازد آنرا وچیزیکہ بخاید بیرون می آرد از گوشہ ہای دہن پس باید کہ فرو برد وعلت دران آنست کہ
آنچہ بخلال از دندان برآید غالب مخلوط بخون میباشد بخلاف آنچہ از گوشہ ہای دہان برآید واگر یقین باشد کہ خون آلودہ نیست حال
در ہر صورت واگر خون آلودہ ست بیقین در ہر دو حرام ست ومحمول بر صورت عدم یقین ست آنگہ فرموده من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج ۞
وبعض گفتہ اند کہ علت در ہر دو استقذار وکراہت طبع است کراہت در اول در فرو بردن ست ودر ثانی در انداختن وباوجود آن مخیرست اگر بکند
نیک ست واگر نکند حرجی نیست ۞ ومن اتی الغائط فلیستتر وکسی باید کہ نزد قضاء حاجت پس باید کہ پرده کند یا پوشیده شود ودر رو کشف عورت نشود
فان لم یجد الا ان یجمع کثیبا من رمل ۞ پس اگر نیابد چیزیرا کہ پرده کند بدان اگر ہمین قدر کہ جمع کند تلی از ریگ ۞ فلیستدبرہ ۞ پس باید کہ پس خود کند
آن تل ریگ را وپشت بجانب وی کرده بنشیند تا پرده گردد مر او را وحاجتہا پوشیده باشد باعتبار جہت آنست کہ در پیش بدان جانب پرده نیتوانکرد وآسان ست
کردن آن ۞ فان الشیطان یلعب بمقاعد بنی آدم ۞ پرده کردن اگرچہ بریگ باشد برای آن فرموده شد کہ شیطان بازی میکند بنشستگاہ آدمیان
ومراد بازی کردن شیطان بر دہانہا پرده از پیش وگشادن وبرہنہ کردن عورت ایشان واندا ختن نجاسہ بول بر تن وجامہ ایشان ونیز آدمی چون پرده نکند
وسترعورت ننماید در وسوسہ می اندازد مر وے را بنظر کردن بعورت پس پرده باید گرفت تا راہ وسوسہ شیطان بستہ گردد وباین پرده کردن بریگ وہمچو
تکلف وے مبالغہ کردن امری واجب نیست بلکہ ۞ من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج پس کسی کہ بکند خوب میکند وکسیکہ نکند حرجی نیست ۞ رواہ ابو داؤد وابن ماجۃ
والدارمی ۞ وعن عبد اللہ بن مغفل بضم میم وفتح غین معجمہ وفتح فاء مشدده صحابی ست از اصحاب شجرہ ساکن شدہ مدینہ وبعد ازان رفت بصرہ
وبنا کرد آنجا مسجدے ووفات یافت دران روایت میکند از وے حسن بصری وغیر وی مات سنۃ ستین ۞ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبولن
احدکم فی مستحمہ ۞ باید کہ بول نکند یکی از شما در غسلگاہ خود وہ مستحمام در اصل آب گرم غسل کردن ست پس ازان بر مطلق غسل اطلاق کردند اگرچہ بآب سرد بود
ثم یغتسل فیہ ۞ پستر وی غسل میکند دران جا بگاہ یعنی دوست از عاقل کہ بول کند در جای غسل پس از ان غسل کند در انجا ۞ او یتوضأ فیہ ۞ یا وضو
میکند در انجا انچنین باید کہ نکند ۞ فان عامۃ الوسواس منہ ۞ زیرا کہ اکثر وسواس از انجا پیدا میشود کہ چون بول کند در جاے
وباز ہمانجا غسل کند زیرا کہ آن جا نیکہ نجس میگردد واز انجا چکیده ہای آب بر وی می قتد ودر وسواس می افگند ورفتہ رفتہ متمکن میگردد و
این در جائیست کہ آب اہ روی ندارد وجای سخت ست واگر جا نیست کہ آب بدیر رود ویگستان ست باکی نیست وبر ہر تقدیر نہی برای تنزیہ ست تحریم
رواہ ابو داؤد والترمذی والنسائی الا انہما لم یذکرا ثم یغتسل فیہ بل ذکرا ثم یتوضأ فیہ ۞ وابن ماجۃ ذکر ثم یغتسل فیہ او یتوضأ فیہ ۞ ہمین معنی آورده اند کہ
در جایگاہ غسل بول نباید کرد وعلت ہمین ست کہ وقتی دیگر در انجا غسل کرده یا وضو ساخته میشود باعث حدوث وسواس گردد چنانچہ بعد ازین ذکر کرده اند
وعن عبد اللہ بن سرجس بفتح سین مہملہ اولی وآخری وکسر جیم بروزن نرگس صحابی ست متاخر الاسلام بصری ست وحدیث از وے نشان ست

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبولن احدكم فى جحر ❊ بايد كه بول نكند يكى از شما در سوراخ و جحر بتقديم جيم مضمومه بر حاى ساكن سوراخ جانوران
گزنده و گزنده وعلت نهى آنست كه شايد مارى يا كژدمى در سوراخ باشد كه بگزد و نيز ميگويند كه سوراخها مسكن جن ميباشد شايد كه ضررى رساند و در
حكايات آمده است كه سعد بن عباده كه از كبار انصار است در سوراخى بول كرد و جنيان او را كشتند و آواز در دادند و شعرى خواندند كه مضمونش اينست كه
ما كشتيم سعد بن عباده را و انداختيم وى را تيرى كه خطا نكرد دل او را ❊ رواه ابوداود والنسائى ❊ وعن معاذ ❊ رضى الله عنه از اكابر صحابه و فضلاء انصار است
و احوال شريفه وى بعضى مواضع نوشته شده است ❊ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الملاعن الثلثة ❊ بپرهيزيد كارها را كه محل لعنت و مظنه آنند ❊
البراز فى الموارد ❊ يكى آنجا انداختن در جاهائيكه مردم ورود آيند و محل نشستگاه ايشان است يا مراد بموارد جاهائيكه آبى است مثل چشمه و جوى كه مردم بجهت آب آنجا فرود آيند ❊
وقارعة الطريق ❊ دوم در راهيكه جاى رفتن مردم است يعنى محل مرور ايشان ❊ والظل ❊ سوم در زير درختيكه مردم در سايه اوى نشينند و خواب ميروند ❊ رواه ابوداود و
ابن ماجه ❊ وعن ابى سعيد ❊ رضى الله عنه ❊ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخرج الرجلان يضربان الغائط ❊ بايد كه بيرون نيايند دو مرد كه
ميروند بسوى بيتخانه و مى نشينند ❊ كاشفين عن عورتهما ❊ كشاده و برهنه كننده اندام نهانى خود را ❊ يتحدثان ❊ در حاليكه سخن ميكنند بيكديگر ❊ فان الله
يمقت على ذلك ❊ زيرا كه خدا تعالى دشمن ميگيرد آنها را برين فعل شنيع دور از مقام شرم و مروت ❊ رواه احمد وابوداود وابن ماجه ❊ وعن زيد بن ارقم
رضى الله عنه ❊ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه الحشوش محتضرة ❊ بدرستى كه اين بيتخانه ها حاضر كرده شده اند حاضر شدن جن شياطين الحش و حشوش جمع
حش است بفتح حا و ضم نيز آمده و در اصل بمعنى بستان نخلستان عادت مردم بود كه پيش از بناى آبخانه ها در منازل قضاى حاجت آنجا ميكردند پس
از آن مطلق آبخانه ها را نام شد ❊ فاذا اتى احدكم الخلاء فليقل ❊ پس چون بيايد يكى از شما آبخانه را بايد كه پناه بجويد بخدا از خباثت جن و بگويد اين كلمه را
اعوذ بالله من الخبث والخبائث ❊ تصحيح لفظ و تحقيق معنى اين كلام در فصل اول در حديث ثالث معلوم شد ❊ رواه ابوداود وابن ماجه ❊ وعن على
رضى الله عنه ❊ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ستر ما بين اعين الجن وعورات بنى آدم ❊ پرده ميان چشمهاى جن و اندام شرم آدميان ❊
اذا دخل احدهم الخلاء ❊ چون خواهد كه در آيد يكى از ايشان محل قضاى حاجت را ❊ ان يقول ❊ اينست كه بگويد ❊ بسم الله ❊ رواه الترمذى وقال
هذا حديث غريب واسناده ليس بقوى ❊ گفته است ترمذى كه اين حديث غريب است و اسناد وى قوى نيست زيرا كه يكى از راويان وى محمد بن حميد
رازى است و مردم را در وى اختلاف است كه ثقه است يا نه ❊ وعن عائشة ❊ رضى الله عنها ❊ قالت كان النبى صلى الله عليه وسلم اذا خرج من الخلاء قال
گفت عائشه كه بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] غفرانك [illegible] آمرزش ترا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رواه الترمذى وابن ماجه والدارمى ❊ وعن ابى هريرة ❊ قال كان النبى صلى الله عليه وسلم اذا اتى الخلاء اتيته بماء فى تور او ركوة ❊
گفت ابوهريره [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون مى آمد [illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible] جامع الاصول گفته [illegible] ظرف مى آورد [illegible]

گاهی در این فاستنجی پس استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن آب ثم مسح یده علی الارض پس مسح میمالید دست خود را بزمین بعد از استنجا [illegible] تعلیم شرع من دست ثم اتیته باناء آخر پس آوردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آب [illegible] دیگر فتوضأ پس وضو میکرد [illegible] آب نجاست [illegible] که استنجا کرده وضو نکند اتفاقا آب نجاند یا مکرر [illegible] آب دیگر [illegible] بعد [illegible] باشند صحت والله اعلم [illegible] رواه ابو داود [illegible] النسائی [illegible] وعن الحکم بن سفیان [illegible] ثقفی است

وبعض گفته اند نام او سفیان بن حکم ست حدیث او در وضو است و در سماع او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف است ابن عبد البر گفته که سماع او نزد من صحیح ست و در کاشف گفته او را صحبت ست و حدیث او مضطرب بخاری گفته که وی دریافته است آنحضرت را صلی الله علیه وسلم والله اعلم قال

کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا بال توضأ ونضح فرجه چون بول میکرد وضو میساخت و آب میپاشید فرج خود را رواه ابو داود والنسائی [illegible] گفته اند که مراد موضع فرج ست از ازار [illegible] گفته اند که مراد پاشیدن آب [illegible] فرج است بآب استنجا یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد بآب و وضو میساخت و صحیح نیست که مراد پاشیدن آب ست بعد از وضو برای دفع [illegible] وسواس [illegible] بکند اثر آب که پاشیده بود و این سد طریق وسواس ست تا راه نیابد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] کذا قالوا و بعض گفته اند که برای دفع نزول بول ست [illegible] آب سرد [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible] از وضو میگرفت کفی از آب [illegible] پاشید بر فرج [illegible] وسکون یا [illegible] بضم اول وفتح قاف وسکون یای تحتانیه [illegible] صحابیه است معدود است در اهل [illegible] ام المؤمنین است و در کاشف گفته که امیمه بنت رقیقه است قالت کان للنبی صلی الله علیه وسلم قدح من عیدان [illegible] امیمه بنت رقیقه [illegible] ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها است روایت میکند که بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از [illegible] باعتبار [illegible] والله اعلم در قاموس گفته که عیدان [illegible] باشد واحد [illegible] بالليل نهاده میشد گاهی آن قدح در زیر چارپایه آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] بول میکرد در آن در شب [illegible] آن قدح آب [illegible] شخصی از تشنگان ندانسته گمان آب بول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از آن قدح بخورد و تا زنده بود بوی خوش از اندام وی یافته میشد یا چیزی [illegible] رواه ابو داود والنسائی وعن عمر رضی الله عنه [illegible] گفت عمر دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانا ابول

قائما من بول میکردم ایستاده فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا عمر لا تبل قائما بول مکن ایستاده فما بلت قائما بعد عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد [illegible] کردن بول [illegible] یا تنزیهی [illegible] قال الشیخ الامام محیی السنة رحمة الله علیه صحیح عن حذیفة قال اتی النبی [illegible] گفت آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم سباطة قوم [illegible] فبال قائما پس بول کرد ایستاده [illegible] متفق علیه [illegible] حدیث که بود این بول

کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این امر بجهت عذری متصل در عهد جاهلیت بوده که بدرآمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل وخیر انام علیه الصلوة والسلام
که مبعوث بود برای تتمیم مکارم اخلاق ومحامد افعال زوال پذیرفته بول کردن عمر رضی اللہ عنه یا از بقایای عادت جاهلیت بوده یا بجهت
عذریکه وارنیز عارض شده بوده اما عذریکه مر آنحضرت را صلی اللہ علیه وسلم اثبات آن میکنند بعض گویند درد بوده که مستحوان صلب بوده که بدان نشستن
دشوار بوده وساعت نشستن فتح است بعض گویند که عرب استفشا میکنند وعلاج مینمایند در رفع وجع صلب بایستاده بول کردن وامام شافعی برین رفته
وحاکم حدیث ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم ایستاده بجهت دردیکه در درون دو زانوی وی بود کذا قال الفتح ابن حجر بعض گویند
عذر آن بوده که بر نشستن جایی نبوده بحکم ضرورت ایستاده کرد زیرا که خاکدان از یکجانب بلند بوده وجانب دیگر پست نشستن بران ممکن نبود مگر آنکه جانب بلند را
پس پشت کنند ودر همین هنگام کشف عورت لازم آید برجماعه که از آن احتراز میکنند واگر جانب بلند را روی آورد پیهم فتادن او در وساط ادرار غالب سر مرتفع میباشد
وقابلیت نشستن ندارد وبعض گفته اند که فعل آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم برای بیان جواز وتعلیم است بوده آسانی کردن بر امتیان چون اصل نهی کراهت تحریم است
خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است ودر فعل آن نیز رخصت است ودر عذر عمر رضی اللہ عنه وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته است که ایستاده بول کردن نگاه دارنده
ترست دبر را پس تواند که در الوقت ادراعلی عارض شود که بدان بالاخره رسیده باشد که چیزی از جانب دیگر بدر آید ویا دچار جان نمی کرد از آن آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم
حاشا که مثل این توهم تواند کرد وتکلم تواند نمود واللہ اعلم ۱۲ ﴿الفصل الثالث عن عائشة﴾ رضی اللہ عنها ۱۲ خالت حلقم
ان النبی صلی اللہ علیه وسلم کان یبول قائما ۱۲ عائشه رضی اللہ عنها گفت هرکه خبر دهد شما را که آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بول میکرد ایستاده ۱۲ فلا تصدقوه ۱۲
پس است که نه انید او را یا مکان بول الا قاعدا ۱۲ زیرا که آن حضرت صلی اللہ علیه وسلم بول نمی کرد مگر نشسته ۱۲ رواه احمد والترمذی والنسائی
وتطبیق این حدیث بحدیث حذیفه آنست که عائشه خبر از علم خود میدهد که در درون خانه مشاهده میکرد ودر اینجا هرگز ندیده که ایستاده بول میکرده باشد
واینجا حذیفه دیده بیرون بوده واو نیز بدون بول نکرده شده وانکه معلوم او داده واینجا نفی خبر از اعذار است بیرون از دایره خانه
﴿الفصل الثانی﴾ عن جابر رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم لما امرنی جبرئیل علیه السلام ۱۲ فتعلمه الوضوء والصلوة ۱۲ پس تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را صلی اللہ علیه وسلم
وضو را واز بهنای آنحضرت میگفته وضو چنین بوده وتمام او در قرآن مذکور است ذکر کرده در باب مناقب اهل بیت در آخر کتاب بیاید رفت
میکند ازان حضرت که جبرئیل آمد او را واز آغاز وحی فرستادن بسوی او ۱۲ فتعلمه الوضوء والصلوة ۱۲ پس تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را صلی اللہ علیه وسلم
وضو را وبخماز را واین تعلیم فعلی بوده که جبرئیل وضو کرد وبخماز گزارد وبحضرت نمود وبا نطرق تعلیم کرد چنانچه در روایات آمده است وتعلیم قولی نیز بوده
واین تعلیم بقول ۱۲ فتعلم من الوضوء ما امر فقصه بیان فرموده ظاهر عبارت است که جبرئیل بامت نگفته بود آنرا بلکه بحضرت گفته بود
جبرئیل از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید وتکرد بآن اندام شرم خود را یعنی آن موضع از ابرا بقصد آنحضرت وجبرئیل وران هنگام متمثل بصورت
بود که برای تبلیغ وحی وتعلیم کلام بر آنحضرت آمده بود وتواند که مقصود اینجا آنحضرت باشد وتقدیر کلام اینچنین باشد که تعلیم کرد جبرئیل وضو او گرفتن کفی از آب
بعد از وضو پاشیدن آن بر فرج خود وضو کرد آنحضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل وبرگاه فارغ شد از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید بر فرج وتوضا فتعلم
یکبار گفت آب گرفتن وبضم عین آب برگرفته شده ۱۲ این متن وبنحو ظاهر ترست واین روایت مشهور ترست رواه احمد والترمذی ۱۲
﴿الفصل الثالث﴾ عن عروة رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم جاءنی جبرئیل فقال یا محمد صلی اللہ علیه وسلم جبرئیل فقال

وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام عمر بن الخطاب رضی الله عنه
عمر بن الخطاب وعقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کوزه از آب ورد دست گرفته بنقال ماندا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست ای
یا عمر بر ای چه گرفته ایستاده آنرا بنقال با توضا به پس گفت عمر آری بست که وضو میکنی تو بدان قال بگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما امر
کل بلیت ان با توضا مامکرده نشده ام من در گاه آنی بطریق ایجاب که وضو کنم هر وقت که قبول کنم دعوت لکان نشته بود اگر میکرد هر آینه
وواجب هر آینه سنت موکده وحکم واجب که مردم دران حرج میکشیدند وازینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک میداد اولی
وافضل را بجهت تخفیف امت وآسانی بر ایشان رواه ابوداود وابن ماجة وعن ابی ایوب وجابر وانس ان هذه الآیة لما نزلت
روایت ست ازین سه صحابی رضی الله عنهم که این آیت هرگاه که فرود آمد درباره قبیله جمال یعنی بنو عمرو بن عوف مقیم بقبا وبنو النجار مقیم
مردانند که دوست میدارند مبالغه کردن در طهارت راه خدا دوست میدارد مبالغه کنندگان را در طهارت مراد بدان گروه انصار اند بقال ان هذه الآیة
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا معشر الانصار ان الله قد اثنی علیکم فی الطهور ای گروه انصاری بدرستی که خدای تعالی ثنا کرده است بر شما
در طهارت کردن ومبالغه دران فما طهورکم پس چیست طهارت شما وچگونه میکنید آنرا ومبالغه میکنید دران قالوا نتوضا للصلوة
گفتند گروه انصار وضو میکنیم برای نماز وغسل من الجنابة وغسل میکنیم بعد از جنب شدن وبنا بر آنکه هیچ یک از ما نباید بی غسل بماند
واجب است یعنی هیچ احدی از ما بی غسل نباید بود در طهارت مخصوص بعد از جنابت بر ایشان قال فما ذاکم گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پس این ثنا گفتن حق تعالی بر شما بجهت مبالغه بسبب این چیست که شما میکنید پس لازم گردانید بر شما آنرا رواه ابن ماجة وعن سلمان رضی
رضی الله عنه قال قال لبعض المشرکین گفت سلمان مر یکی را از مشرکان وهو یستهزی بسلمان آن مشرک استهزا میکرد بسلمان وخنده میکرد بر
صلی الله علیه وسلم وعلی قبل انی لاری صاحبکم یعلمکم حتی یسئل که من هر آینه می بینم یار شما که مراد ازو آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکند که تعلیم
میکند شما را بهمه چیزهای حقیر حتی آداب قضای حاجت وآداب آن وحرمت کردن بسیار نجیدن بهر برای قضای حاجت نشستن
بجهت آن واکثر روایات تنبیه کنند قصر در نفس قضای حاجت نشستن است بلکه از کمال شفقت ورحمت او ست برامت وبیان حق وهدایت مر ایشان را پس ازان بیان کرد سلمان بعضی
آداب خلاء واحکام آنرا گفت فامرنا ان لا نستقبل القبلة امر کرد ما را که روی نکنیم بجانب قبله در وقت نشستن بقضای حاجت ولا نستدبرها
بایمانا وبجانب نکنیم پشت های خود را ولا نستنجی بدون ستة احجار ودون ثلثة احجار پس نکنیم کمتر از سه سنگ که بدین سه پاره پاک میشود دران بعضی
وبدست خود رواه مسلم واحمد بهمین لفظ ومضمون این حدیث مسلم واحمد هر دو روایت کرده اند وقوله صلی الله علیه وسلم بعد از حدیث وعن عبد الرحمن
روایت ست از عبد الرحمن بن حسنة الفقیه از صحابه است ونام پدر او عبد الله وطباع ست مشهور بنسبت مادر شده صحابی شهید

ابو موسیٰ اشعری ؓ قال خرج علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہی بیدہ الحدیقۃ بفتح الحاء المہملۃ وہو البستان ای بیدہ بستان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ورقہ بدال مہملہ و او و قاف مفتوحات سپار خرم کذرہ نیک خوب بود و نیز بمعنی بستان آمدہ است فجعل ینبذ بفتح الباء الموحدۃ و ذال معجمہ ای پس بنہاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ان سپار را و حائل گردانید میان خود و مردم ثم جلس ای پس نشست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فمال الیہا ای پس میل کرد بسوی آن سپار فقال بعضہم ای پس گفت یکی از منافقان کہ حاضر بود در انجا انظروا الیہ یعنی بگذارید تا بگذاریم کہ بنگرد بسوی او کما یمول الرجل کما یمیل مرد بسوی آن چنانکہ میل میکند مرد بسوی آن کہ ای قصد میکند بجانب این مرد بول میکند پردہ و پیش فرج خود را چنانکہ بول میکند ان فسمعہ النبی ای پس شنید این سخن را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال ای فرمود بجہاد و بحک کلمہ ایست کہ در مقام زجر و شفقت گویند و در دنا کی بر کسیکہ در ہلکہ افتادہ باشد و مستحق آن نبود بخلاف ویل کہ برای کسی ست کہ مستحق ہلکہ بود و بقیام آن چہ مقام آن بود گویند و ہلاک اما این غایت حلم و خوش خلقی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ فرمود ویحک اما علمت ما اصاب صاحب بنی اسرائیل ای آیا نمیدانی تو کہ چہ رسید بار و صاحب بنی اسرائیل یعنی یکی از دینداران بنی اسرائیل کانوا اذا اصاب احدہم البول ای بود بنی اسرائیل بحکم دین و شریعت خود کہ چون بیرسید بدن یا جامہ ایشان را اول ای قرضوہ بالمقاریض ای ببرند آن موضع از بدن را یا جامہ ابکار دہا فنہاہم ای پس منع کرد و باز داشت انکس ایشان را فعذب فی قبرہ ای پس عذاب کردہ شد شخص در قبر خویش بجہت نہی کردن او از نفعل شنیعہ کہ ردّ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انکار این منافق حجاب مستتر را و وجود او در اول امری معروف تحسین نہی کردن او از امری قطع محل بجاست اگر امری مشروع و معروف بود و در دین ایشان و استحقاق و عذاب او و نیز مبالغہ دیگر ست در تقبیح و مذمت این شخص منافق کہ منع و نہی صاحب بنی اسرائیل ندموم و قبیح بود بحکم شریعت و لیکن باقطع نظر از ان بحکم طبع قطع و قرض کہ مقرر ست در قرض و مال ست محل منع و انکار نمیاید و منطقہ آن ست کہ اراده نجاست مقصود دارند و قصد تنجیس کنند و اما ستر بحجاب بول امری محمود و مستحسن ست شرعاً و عقلاً و عادتاً چنانکہ در روایت قباحت و قباحت و سبب تشدید و تعذیب ✽ رواہ ابو داؤد و ابن ماجۃ ✽ روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و ابن ماجۃ از عبد الرحمن بن حسنہ رواہ النسائی عن ابی موسیٰ ✽ و روایت کرد آنرا نسائی از عبد الرحمن بن حسنہ کہ راوی ابی موسیٰ اشعری ست ✽ **وعن** **مروان الاصفر** ✽ چنین ست در اکثر نسخ صحیحہ و در بعضی نسخ بجای او ابن ابی نصر ست و او تابعی ست ثقہ از تابعین بصرہ روایت کرد مروان اصفر و سلم و تجاری یکحدیث ✽ قال رایت ابن عمر ای مروان گفت دیدم ابن عمر را اناخ راحلتہ ای خوابانید شتر خود را مستقبل القبلۃ ای روی بقبلہ کردہ بود آنرا و از بقبلہ ابعد ست از تابعین گفت دیدم من ابن عمر را کہ بنشاند شتر را بر زانوی خود بجانب قبلہ ثم جلس یبول الیہا ای پس نشست در حالیکہ بول میکند بجانب قبلہ یا راحلہ ✽ فقلت ✽ پس گفتم من یا ابا عبد الرحمن یکنیت ابن عمر است ✽ الیس ای آیا نیست کہ منہی عن بنا ✽ یا آنست کہ تحقیق نہی کردہ شدہ ست از ین یعنی از بول کردن بجانب قبلہ ✽ قال بل ای گفت ابن عمر آری منہی عنہ ست لکن ای ولیکن نہی کردہ شدہ ست از ان مگر در جائیکہ سایہ کردہ شدہ ست او را بعضی چیزی حائل باشد ✽ فاذا کان بینک و بین القبلۃ شیء ای پس چون باشد میان تو و میان قبلہ چیزی حائل ✽ رواہ ابو داؤد ✽ **وعن انس** ✽ قال کان النبی ✽

فان اللہ جعل لنا فیہا رزقا ۔ پس ایشان را خدای تعالیٰ گردانیدہ است برای ما دین سپیچیز بوئی استخوان خوراک ایشان و سرگین علف چارپایان ایشان ست و نگاشت استعمال شود و در قصر صحیح و استنجا نمی یابم الا نادر ۔ پس نہی کردہ ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن ذٰلک ۔ رواہ ابو داؤد

باب السواک

سواک و دندان بمعنی مالیدن و سواک بکسر سین مالیدن دندان بچوب و بر چوبیکہ بدان مالند نیز اطلاق کنند چنانکہ مسواک و مسواک کردن سنت ست بالاتفاق خصوصاً نزد وضوء و نزد نماز نزد شافعی پیش از فجر و ظہر مؤکد ترست و گویند کہ در اول حدیث و فصل مسواک واقع شدہ است و منافع مسواک در بدن بسیار ست مسواک کردن در محافل نزد ہمہ آمدن آب حلق و دہان مارد و داشتہ اند خصوصاً نزد علما و کبرا و مسواک کردن در جملہ احوال مستحب و مستحسن ست نزد وضوء و قرأت قرآن و نزد دندان و تغیر دہان بسبب خواب یا بخوابی یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی و مانند آن مستحب ترست و مسواک باید کہ از درخت تلخ باشد و اذاراک بہترست و احادیث نیز دران واقع شدہ و در طبری ہمچون خنصر باید و در زہری بمقدار شبر و بایکہ بر عرض کنند ۔ طعمی کہ موجب سیری و گشنگی گردد ست و در بعض روایات عرضا و طولا آمدہ و واقع نشدہ و باید کہ در حال مضمضہ باشد تا گرمسواک سپید انشود و یکی دندان ندارد انگشت دست بہت کفایت میکند و بقمی از انس حبشی و ریباب نیز روایت کردہ و از عائشہ رضی اللہ عنہا نیز آمدہ و بجامہ لف درست باشد نیز درست ست

الفصل الاول ۔ عن ابی ہریرۃ ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لولا ان اشق علی امتی

اگر نبی بودے ہم آنکہ دشوار نیاید امت خود را بلا مر ہم تاخیر العشاء ۔ ہر آئینہ واجب میگردانیدم بر ایشان تاخیر کردن عشاء را و در حدیث دیگر بیاید کہ تا دو ثلث شب ۔ و بالسواک عند کل صلوٰۃ ۔ و واجب میگردانیدم مسواک کردن را نزد ہر نماز و سوق کلام دال ست کہ مقصود نفی ایجاب تاکید استحباب ست نزد شافعی و جمہور علماء ہر چند ہمرست کہ برای ہر نماز مسواک مستحب گفتہ اند نزد ما مراد وقت ہر نماز ست برای وضوء نزد اقصاء امنی ظاہر ترست چہ مسواک برای ہر نماز نہ چنان مؤکد ست کہ برای وضوء و در حدیث ابو ہریرۃ ہمین معنی ظاہر ترست

عن شریح بن ہانی ۔ متفق علیہ ۔ از کبار تابعین و ثقات ایشان ست

سؤال کرد عائشہ را بچہ چیز آغاز میکرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون داخل میشد بخانہ خود ابتدا میکرد بمسواک ۔ رواہ مسلم ۔ و متفق علیہ ۔ و در روایتے ست کہ چون بیرون آمدے از خانہ میکرد بچہ چیز بود قالت بالسواک ۔ گفت عائشہ ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول کہ بخانہ می آمد مسواک میکرد و این از کمال نزاہت طبع شریف وی و حسن معاشرت با اہل بود شاید کہ بعد طول مکث در مجلس و محادثت باطعم شریف دہان شریف را یافتہ باشد بمسواک از آن مسواک اہم و اقدم میشمرد این را در حقیقت تعلیم ست مر امت را بحسن معاشرت با اہل در غایت نظافت و نزاہت و لطافت و صحبت با ایشان و قبل طیبی گفتہ کہ در راہ خانہ مسکوت می و زیدہ بآن جہت تغیری بدہان شریف راہ نمی یافت خالی از غرابت نیست چہ اذا دخل المجلس کہ در غلب احوال در مسجد بود یا در حوالی آن قصد نیست کہ مسکوت آن تغیر بدہان او یابد و بعض گویند کہ ابتدا بمسواک کردن نماز نفل کردہ وضوی آن مسواک میکرد یعنی چون خانہ آمد اول کار یکہ کردی نماز نفل بود و اول عمل بود ۔ رواہ مسلم ۔

و عن حذیفۃ ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال کان رسول اللہ ۔ گفت حذیفہ بن الیمان بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام للتہجد من اللیل ۔ چون برمیخاست از برای نماز تہجد از شب یشوص ۔ پیمالید دہنی شست نیک و پاکیزہ میکرد ۔ فاہ بالسواک ۔ دہن خود بمسواک و تہجد بمعنی ترک ہجود ست و ہجود بمعنے خواب و چون

نماز شب مستلزم آن نیست که خواب بعد از آن نباشد و تهجد بعنی خواب نیز آید چنانکه در قاموس گفته و بمعنی نیز اضافت صلوة تهجد بسوی شب زیرا که این صلوة نسبت بخواب اوست ۱۲ منه ۱۲ متفق علیه ۱۲ وعن عائشة رضی الله عنها ۱۲ قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عشر من الفطرة ۱۲ ده خصلت از فطرت و فطرت بالکسر آفرینش و خلقت در اصل لغت بمعنی شکافتن است و بمعنی خلقت آید فاطر یعنی خالق و فی حدیث کل مولود یولد علی الفطرة یعنی تهیؤ و استعداد دین اسلام است نیز آید چنانکه گذشت و اینجا فطرت را تفسیر بسنت انبیا کرده اند که قدیم است و آنچه اختیار کرده اند آنرا انبیای متقدمین و بحسب اتفاق شرائع بران جمله بوده گرفته که مخلوق است بران آدمی سلیم الفطرة و فطرت بمعنی دین نیز آید چنانکه در کریمه فطرة الله التی فطر الناس علیها بدان تفسیر کرده اند در حدیث تفسیر آن نیز جائز است اینها را سنت بآن معنی نیز گویند باعتبار آنکه سنت بروی نازل شده پس آنرا سنت انبیای دیگر اقتدا بوی کرده اند ۱۲ قص الشارب ۱۲ یکی ازان ده خصلت کوتاه کردن سبلت است و شارب نام موییست که بر لب زبرین است و مختار کوتاه کردن آنهاست چنانکه پیدا گردد طرف لب و پست کردن آنها چنانکه اثری ازان بماند و حلق کردن مکروه است و نزد بسیاری از علما حلق نیز آمده و اصل درین باب این حدیث است که اعفوا الشوارب و اعفوا اللحی و احفوا بپست گردانیدن سبلت و احفاء در حدیث صحاح روایت کرده شده است و از امام ابو حنیفه که مقدار ازاله بوبا بدو بخناق زیاده گذاشتن نیز آمده است که باعث هیبت و چشم عداوت زیاده گذاشتن دنیا لهای بروت کذا فی السبا گویند نیز آمده است از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بعض صحابه دیگر و مقبول است ۱۲ واعفاء اللحیة ۱۲ دوم فروگذاشتن و وا فروگردانیدن نیست و شهور قدر یکمشت است چنانکه بگذارد زیر چانه بشرطیکه از حد اعتدال نگذرد و اگر دراز شدن گذاشتن کوتاه کردن نزد بعض مکروه است نزد حسن بصری و قتاده نیست و نزد بعض مستحسن این مذهب شیخی است و حلق کردن حجامت و روش افرنج و هنود و جوالقیان است که ایشان از قلندریه گویند و گذاشتن آن بقدر قبضه مذهب سواک گذاشتن است گویند یعنی طریقه سلوک در تصوف بآنست ثبوت آن بسنت است چنانکه نوازعیدین سنت گفته اند ۱۲ والسواک ۱۲ مسواک کردن سنت و شرح آن گذشت ۱۲ و استنشاق اکثار ۱۲ چهارم آب در بینی کشیدن و فضله ۱۲ و قص الاظفار ۱۲ پنجم گرفتن ناخنان دست پا و طریق گرفتن ناخنان سنت آنست که ابتدا از سبابه دست راست کند و ختم بابهام آن پس چنانکه از سبابه دست راست ابتدا کند و بترتیب بانگشت خنصر آن برسد و باز از خنصر دست چپ بترتیب تا بابهام وی برسد و ختم بابهام وی کند و در ابتدا از خنصر پای راست تا بابهام وی و باز از ابهام پای چپ تا خنصر وی چنانکه در تخلیل جلین سنت نیز گفته اند که گرفتن ناخنان روز جمعه مستحب و جزای نیز دران فضل کرده اند که هر که روز جمعه ناخنان بگیرد تا جمعه دیگر از زهر بلا و امان باشد و بعض علما اشعری ست در ترتیب آن شعر قلموا الاظفار یا سنة والادب ۱۲ یوم نحس یوم سبت خابس اخسب ۱۲ و این حروف رموز اسامی اصابع ست و بعض کور کردن ناخنان را مستحب داشته اند و اگر بیندازند نیز باکی نیست و اندختن آن در متوضا و مغتسل مکروه است و موجب بلاست و گرفتن ناخن بدندان نیز خوب نیست که موجب فقر و برص ست کذا قیل و شیخ امام عالم عارف عبد الوهاب متقی کی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکند که ایشان خریطه ساخته بودند که دروی ازوی و ناخن و هر چه ازبدن ایشان جدا شد نگاه میداشتند و وصیت میفرمودند که اینها را دفن کنند شاید که ازینها درنجات بتنباطی باشد والله اعلم ۱۲ وغسل ابر اجم ۱۲ ششم شستن براجم و پاکی کردن آنهاست براجم نام بندهای انگشتانست پیش پوست آنها که چه کهادرنج جمع شود خصوصاً آنهاکه کارکنند و انگشتان ایشان درشت مانند ساق پای شتر تمامه معاطف بدان که مظنه اجتماع اوسخ دست همین حکم دارد و مثل ناف و گوش بقول امثال آن ۱۲ وتتف الابط ۱۲ هفتم بر کندن موی بغلست طلی کردن و فوره زدن نیز

جائز ست واولی واوفق بسنت کسی کہ ازو تغیر عادت کردہ نفست خلق و وجہ تخصیص اینجا بہ نفست آنست کہ وی محل آنچہ کریہہ ست بسبب انتساب بآنچہ نزد مستان مستقذر ست و نفث مضعف اصول شعر ست و خلق مقوی آں گفتہ اند کہ در نعلہای شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم موی نبود و دیبا آنچنان ست واما وجود رائحہ کریہہ واو ساخ و مانند آں در سائر بدن مبارک وی آنچنان و کلا وہو الطاہر الزکی من الفرق الی القدم ✤ بیت از فرق تا قدم ہمہ جانانہ ست آن نہالی ✤ گویا ہمہ آب حیاتش سرشتہ اند ✤ ✤ بالاتر ازین نیست کہ نزد قضای حاجت ازوی رائحہ طیبہ فائح میشد و فضلات او در زمین فرو میرفت و بلکہ گفتہ اند کہ ہمہ پیغمبران ہمچنین بودند صلی اللہ علیہ وعلیہم اجمعین ✤ رباعی خوبان گلگشن حیاتند ہمہ ✤ شکر لب و شیرین حرکاتند ہمہ ✤ آزادیمان غرض ہمین میشد ✤ وان باقی دیگر خشاتند ہمہ ✤ وحلق العانۃ ✤ تراشیدن موی عانہ ست عانہ نام موی ست کہ بر فرج روید یا موضعیکہ بر انجا روید و ستردن موی کنایہ ست از حلق و بگرد بر گرد آنست نیز مستحب ست و نفث و نورہ در حکم آنست و روایت کردہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عانہ را تنویر میکرد و اللہ اعلم و زمان نفث بہتر ست و انتقاص الماء ✤ نہم کم کردن آبست و این را دو معنی گفتہ اند یکی استنجا کہ آب در وی صرف مینمایند و کم میکنند چنانکہ گفت یعنی الاستنجاء ✤ و این یکی اعم ست و دیگر کم کردن بول بسبب استعمال آب مذکر چہ بول بسبب استعمال آب باز برگردد و بایستد اگر آب استعمال نکنند فرو دمی آید و تقاطر میکند و بریں جہت نقاص بقاست و در روایتی بفاء آمدہ معنی آن پاشیدن آبست بر فرج چنانکہ در حدیث عائشہ در فصل ثالث از باب دخول الخلا معلوم شد ✤ قال الراوی ✤ گفت راوی حدیث و نسیت العاشرۃ ✤ و فراموش کردم خصلت دہم را ✤ الا ان تکون المضمضۃ ✤ و گمان میبرم مگر آنکہ باشد مضمضہ یعنی آب دہان کردن ✤ و رواہ مسلم فی روایۃ الزہری بدل عفاء اللحیۃ ✤ و در روایتی الزہری آمدہ بکثرۃ معجمہ بجای عفاء اللحیۃ چنین گفتہ ست صاحب مصابیح و مولف میگوید ✤ لم اجدہ فی الروایۃ فیا قسم من این روایت را فی الصحیحین و لا فی کتاب الحمیدی ✤ نہ در صحیح بخاری و مسلم و نہ در کتاب حمیدی کہ جامع ست صحیحین را ✤ و لکن ذکرہ صاحب الجامع ✤ و لیکن ذکر کرد این روایت را صاحب جامع الاصول در کتاب خود ✤ و کذا الخطابی فی معالم السنن ✤ و ہمچنین ذکر کرد خطابی در معالم السنن ✤ عن ابی داؤد و در روایتی عمار بن یاسر ✤ و فطان سنت ست نزد امام اعظم ابو حنیفہ [illegible] ✤ و اگر جمیع کنند اہل شہری بر ترک آن مجاہرہ کند امام بایشان چنانکہ اذان و امثال آن و واجب ست نزد شافعی و بعضی از مالکیہ و جماعۃ دیگر نزد علماء ربانی و نساء و ختان بعضی گویند روز ہفتم ست چنانچہ عقیقہ و نزد بعضی ہفت سال و نزد بعضی نہ سال و نزد بعضی دہ و نزد بعضی ہر وقت کہ خواہند و بالجملہ باید کہ پیش از بلوغ بود خصوصاً نزد ما کہ سنت ست و الا بجہت اقامت سنت ترک واجب کہ ستر عورت ست جائز نباشد تا کہ در بعضی روایات آمدہ ست کہ صحابہ بعد از بلوغ فرزندان را ختان میکردند مراد ببلوغ انجا بلوغ شرعی نیست بلکہ معنی لغوی مراد ست یعنی بعد از رسیدن بدرجہ قوت و سن تمیز و این دلیل آن جماعہ ست کہ ختان را واجب گویند ✤ **الفصل الثانی** ✤ **عن عائشۃ** ✤ رضی اللہ عنہا ✤ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السواک مطہرۃ للفم ✤ مسواک پاک کنندہ ست مر دہن را و مطہرہ بفتح میم و سکون طا و بعض بکسر میم تصحیح کردہ اند بر صیغہ آلہ ✤ مرضاۃ للرب ✤ راضی کنندہ ست مر پروردگار را یا مرضی او ست زیرا کہ سبب تکمیل تیمم و ضو و پاکی دہن ست کہ مقدمہ مناجات و قرأت قرآن و ذکر ست ✤ بیت ہزار بار بشستم دہن بمشک و گلاب ✤ ہنوز نام تو بردن مرا نمی شاید ✤ رواہ الشافعی و احمد و الدارمی و النسائی و روی البخاری فی تاریخہ بالفاظ و روایت کردہ اند حدیث را بخاری در صحیح خود بی اسناد بطریق تعلیق در تراجم و حکم آن در مقدمہ گذشت ✤ **وعن ابی ایوب** ✤ صحابی انصاری مشہور کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در اول ہجرت نزول کرد بہ و صول در منزل او فرمود ✤ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع

من سنن المرسلین ۔ چہار خصلت ست از سنتہای پیغمبران سابق و این مناسبات ندارد کہ زیادہ ہم باشد چنانکہ سابقا گفتہ شد و نیز تعلیم و بیان اقتضا نمیکند ذکر ہمہ چہار کردن بسبب ہمچو بیانہا اقتضا کرد یا وقوعت ہمین مقدار وحی شدہ و نمی دیگر زیادہ بران شدہ الیہا ۔ یکی ازیشان ست مراد بہا سنن فطرت و اقتضائے نفس ست از ارتکاب قبایح چنانکہ ستر و اتصال و ذکر نوشتن و ہمچنک مروت و الایمان صفت خوبی و خلق پسندیدہ ست آدمی را و ازان حیا ست و روی لحسان ۔ و روایت کردہ پیشوایان لحسان بجای الیہا و این مناسب ترست بانچہ نام چنانکہ در عشر فطرت مذکور شد و نقص روایات و انحاء آمدہ بکسر حاء مہملہ و تشدید نون گفتہ اند کہ این روایت خطا و تصحیف ست چہ اگر مراد احتمال خنا در دست پاست پس آن شبیہ بہ نباشد ست و اگر مراد خصاصت بی ست پس آن نیز خصائص این امت ست و در امم سابق نبود کذا قالوا ۔ و تعطر بالسواک ۔ و دوم احتمال جمع منفوش و سوم مسواک کردن ۔ و انکاح ۔ و چہارم ختن انبیا نکاح و تزوج نساست کہ در سائر امم از زن آدم تا این امت مسنون و مشروع ست ۔ رواہ الترمذی ۔ و عن عائشۃ ۔ رضی اللہ عنہا ۔ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یرقد لیلا ولا نہارا ۔ گفت عائشہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ خواب نمیکرد نہ از شب و نہ از روز ۔ یعنی قلیلا و کثیرا ۔ پس بیدار میشد و تیقظ برفع و نصب ہر دو روایت ست ۔ الا یسیرا کہ قبل ذکر خواہد شد ۔ مگر اندکی مسواک میکرد و پیش از انکہ وضو بکند پس معلوم شد کہ مسواک پیش از وضو سنتی ست مؤکدہ ۔ رواہ احمد و ابو داود ۔ و عنہا ۔ قالت کان النبی ۔ و ہم از عائشہ رضی اللہ عنہا روایت ست کہ گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یستاک ۔ مسواک میکرد ۔ یتعلق بہ ما قبلہ ۔ یعنی لسواک را ۔ و بعد از انحضرت مراد مسواک را نام بشویم آنرا ۔ فابدأ بہ فاستاک ۔ پس پیش از انکہ بشویم مسواک را مسواک میکردم بزمین آن بجہت تبرک بآن یا بجہت آن تخصیص عبادت بنی یا آنحضرت را دادن آن کہ بعد از آنحضرت بآن مشغول نہ مجرد شستن ۔ ع ۔ میان عاشق و معشوق رمز ست ۔ ثم غسلہ ۔ بعد از آن شستم مسواک را ۔ و اعد علیہ ۔ و باز بیاوردم مسواک را بآنحضرت در وقت ہنگام مرض نیز آمدہ ست کہ مسلوک بعائشہ دادہ کہ بدہان خود نرم کردہ بدہد ۔ رواہ ابو داود ۔ و ازینجا معلوم میشود کہ مسواک یکبار کردن و از دہن جدا ساختن بشستن تا بار دیگر کفتن تنقیہ ست بر تبرک بآثار صالحین و تلذذ بدان ۔ الفصل الثالث ۔ عن ابن عمر ۔ رضی اللہ عنہما ۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال رأیتنی فی المنام استاک بسواک ۔ روایت ست از ابن عمر کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت ۔ یعنی خود را در خواب کہ مسواک میکنم مسواک ۔ فجاذبنی رجلان احدہما اکبر من الآخر ۔ پس آمد مرا دو مرد کہ یکی از ان دو بزرگتر ست از دیگری ۔ فناولت السواک الاصغر منہما ۔ پس دادم مسواک را خورد تر از ان دو را ۔ فقیل لی کبر ۔ پس گفتہ شد مرا بدہ بزرگتر را ۔ فدفعتہ الی الاکبر منہما ۔ پس دادم مسواک را بزرگتر از ان ہر دو و در ینجا بیان فضیلت مسواک ست کہ امر کردند بدادن او بزرگتر را کہ افضل ست از خرد و تنبیہ ست بر تقدیم کبر در امثال آن مثل طعام و شراب و طیب و قرآن ۔ متفق علیہ ۔ و احمد و بیہقی از ابن عمر ۔ ایضا حدیث ۔ فی قصۃ منام نیز روایت کردہ اند کہ گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ دادہ مسواک ابزرگترین قوم و فرمود امر کرد مرا جبرئیل کہ بدہم آنرا بزرگترین قوم و حدیث عائشہ کہ بیاید نیز ناظر درین ست مگر آنکہ این را مرونی بہ منام بود ۔ و عن ابی امامۃ ۔ ان رسول اللہ ۔ روایت ست از ابی امامہ باہلی صحابی کہ پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم قال ۔ گفت ما جاءنی جبرئیل علیہ السلام قط ۔ نیامد مرا جبرئیل ہرگز ۔ الا امرنی بالسواک ۔ مگر آنکہ امر کرد مرا بمسواک کردن ۔ اللہ خشیت ان اسفی مقدم فی تحقیق ترسیدم از بسیار لغہ کردن در مسواک کہ بیخ کنم دندانہای خود را یا نقی کنم پیش دہان خود را ۔ و سکون حاء مہملہ و کسر فا بلفظ مضارع از اجحاف یعنی سوہان بدست کردن ۔ رواہ احمد ۔ و عن انس ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقد کثرت علیکم فی السواک ۔ ہر آئینہ بتحقیق بسیار کردم در از کردم در بیان آن بجہت مسلوک کردن و این بیان مبالغہ ست در رعایت تہاون این امر و گرنہ آوردن این فضیلت باعتبار دو عشر ست

باست در تشدید و مبالغه درین باب چنانکه عادت اهل کرم و مهربانی و حسن اداء تکلیف و تکمیل * رواه البخاری * **وعن عائشة** * رضی الله عنها
قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یستن * بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مسواک میکرد و مسواک کردن استنان گویند یا از سن بکسر سین بمعنی دندان یا
از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کارد و مانند آن بر سنگ فسان * وعنده رجلان * و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو مرد بودند * احدهما اکبر من الآخر *
یکی از ان دو مرد بزرگتر بود از دیگری * فاوحی الیه فی فضل السواک * پس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت بجهت اظهار فضیلت مسواک * ان کبر *
تفسیرش نیست که * اعط السواک اکبرهما * بده مسواک را بزرگترین این دو را * رواه ابوداود * **وعنها قالت** قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
تفضل الصلوة التی یستاک لها * زیاده میشود در ثواب نمازیکه مسواک کرده میشود برای وی * علی الصلوة التی لا یستاک لها * بر نمازیکه مسواک کرده نمیشود مر آنرا
سبعین ضعفا * هفتاد چند این یا کنایت از کثرت ست یا مراد خصوص این عدد ست والله اعلم * رواه البیهقی فی شعب الایمان * **وعن ابی سلمة**
تابعی ست پسر عبد الرحمن بن عوف از مشاهیر تابعین و اعلام ایشان ثقه امام کبیر کثیر الحدیث واسع الروایة احد الفقهاء السبعة بالمدینة روایت کرده اند از وی
زهری و شعبی و غیر ایشان مات سنة اربع و تسعین و قیل اربع و مائة * عن زید بن الخالد الجهنی * صحابی مشهور ست مات بالکوفة سنة ثمان و سبعین زمن عبد الملک و قیل
فی آخر ایام معویة * قال سمعت رسول الله * گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * لولا ان اشق علی امتی * اگر نمی بود ترس آنکه
در مشقت اندازم امت خود را * لامرتهم بالسواک عند کل صلوة * هر آئینه واجب میگردانیدم بر ایشان مسواک کردن را نزد هر نماز * ولاخرت صلوة العشاء الی ثلث
اللیل * و هر آئینه تاخیر میکردم نماز عشا را تا دو دانگ شب * قال * گفت ابوسلمه فکان زید بن خالد * پس بود زید بن خالد * یشهد الصلوات فی المسجد * حاضر میشد
نماز ها را در مسجد * وسواکه علی اذنه * و مسواک او بر گوش او میبود * موضع القلم من اذن الکاتب * بجای قلم از گوش نویسنده * لا یقوم الی الصلوة الا استن *
نمی ایستاد برای نماز مگر آنکه مسواک میکرد * ثم رده الی موضعه * بعد از ان مینهاد آنرا بجای او یعنی در گوش خود * رواه الترمذی وابوداود الا انه لم یذکر *
مگر نیست که ابوداود ذکر نکرده است این عبارت را که * ولاخرت صلوة العشاء الی ثلث اللیل و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح *

باب سنن الوضوء

سنن جمع سنت ست و سنت در لغت بمعنی طریقه و راه و روش آید و در شرع بمعنی آنچه امر و نهی کرده پیغمبر خدا و خوانده مردم را
بدان صلی الله علیه وسلم بگفتار و کردار از آنچه نازل نشده بدان کتاب الله و گاهی بمعنی مستحب و مستحسن در دین آید خواه دلالت کند بران کتاب خدا یا سنت
پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاهی بمعنی آنچه مواظبت کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران با ترک احیانا این سه اصطلاح ست و ثالث مشهور ترست میان فقها
و مراد بسنن وضوء اینجا افعال و اقوال پیغمبرست صلی الله علیه وسلم از فرائض و سنن و آداب که در وضو میکرده *

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من نومه * چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود * فلا یغمس * و در بعض روایات فلا یغمسن بنون
تاکید * یده * پس باید که البته فرو نبرد دست خود را * فی الاناء * در آوند آب * حتی یغسلها ثلثا * تا آنکه بشوید دست را سه بار و شستن کف پیش از وضو سنت
بانحدیث ثابت ست و آنکه مقید ساخت آنرا بوقت برخاستن از خواب بجهت آنست که چون آب در ان بلاد کم ست و غالب حال استنجای ایشان بسنگ و کلوخ میباشد و چون گرم
روند بسبب گرمی هوا موضع استنجا عرق کند و باشد که دست بر موضع استنجا افتد پلید گردد چنانکه فرمود * فانه لا یدری این باتت یده * زیرا که در نمی یابد یکی از شما که کجا شب گذرانیده دست وی یعنی کجا
افتاده دست وی پس فرمود که نخست دستها را بشوئید و سه بار بشوئید تا پاک و نظیف گردد پس از ان آب را از ظرف بگیرید و وضو سازید و این امر مسنون و مستحب ست که بر ظاهر
احتیاط بدان حکم کرده اند نه فرض و واجب و اگر نشوئید دست پاکست و آبیکه در وی دست فرو برد نیز پاک میماند زیرا که پلید شدن دست در وقت

خواب یقین نیست و بود تو هم و احتمال هست الا نزد امام احمد حنبل که دست نشستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر ناشسته دست در اب اندازد آب نجس گردد و باید دانست که در اصل سنت نشستن بست در ابتدای وضو و وقت برخاستن از خواب بست باین علت که گفته شد بعد ازان سنت شد اگرچه در صورت برخاستن از خواب نباشد و نزد بعض نظر بظاهر حدیث سنیت آن مخصوص بهمین صورت است و مطلق نه متفق علیه و عنه قال قال رسول الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من منامه فتوضا چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود بعد ازان وضو کند فلیستنثر ثلثا پس باید که بیني بفشاند بعد از آب کردن دران اصل استنثار پراگنده انداختن چیزیرا و فان الشیطان یبیت علی خیشومه زیرا که بر بینی شیطان شب بسر کند و میباشد در بن بیني وی دعا کاخ شیطان و بیني بحقیقت هست و کیفیت آن موکول بعلم شارع ست و افهام و عقول ما احاطه و ادراک امثال این امور قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین است که ایمان بدان بابد آورد و از بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعضی گفته اند آزاد گویند آدمی را در خواب اختلاط و مخالطه و غبار و اقذار در بیني که بسبب تجاویف دماغ و محل ابداع قوای ادراکیه ست جمع گردد دماغ آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن باعث گردد بر فرصت و کسل از رعایت خضوع و خشوع و انها همه مرضیات شیطان اند پس گویا شیطان را انجا نشسته چنانکه فرمود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک کردن خواب همچنین همراه میگردد و این نیز احتمال هر دو طریق دارد و این وجوه مناسبت طریق اول اسلم و احکم و الله اعلم متفق علیه و قیل لعبد الله بن زید بن عاصم و گفته شد مر عبد الله بن زید را که از کبار انصار ست و راوی حدیث وضوء حدیث ست و او را حاکی و مصور رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند قاتل مسیلمه کذاب بمشارکت وحشی بن حرب قتل یوم الحره سنه ثلث وستین و عبد الله بن زید غیر ست او اصاحب الاذان گویند و این جا حسب مفوی سوال نمود اصحابه الله علیه وسلم پس بیرون آورد برای ما کیف کان سوال الله صلی الله علیه وسلم توضا چگونه وضو میکرد آنحضرت فدعا بوضوء پس طلبید عبد الله بن زید آبرا کبدان وضو توان کرد نا وضو بکند و بنماید یاران را کیفیت وضوی آنحضرت فافرغ علی یدیه پس بریخت آب بر دو دست خود فغسل یدیه مرتین دو بار بشست پس بشست هر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو بار ثم مضمض و استنثر ثلثا پس آب در دهن انداخت و بیفشاند بیني را بعد از آب دران سه بار ثم غسل وجهه ثلثا پس بشست روی شریف خود را سه بار ثم غسل یده مرتین مرفقین الی المرفقین پس بشست هر دو دست را دو دو بار تا هر دو آرنج ثم مسح راسه بیده پس مسح کرد سر مبارک خود را بهر دو دست خود و مسح دست تر بر سر عضو گذرانیدن یا راندام فاقبل بهما و ادبر پس هر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد ازان تفسیر کرد اقبال و ادبار را بقول خود که بدا بمقدم راسه آغاز کرد مسح را بپیش از سر خود ثم ذهب بهما الی قفاه پس هر دو دست را بجانب قفای خود منی اقبال است ثم ردهما پس باز گردانید هر دو دست خود را بمنی رجع الی المکان الذی بدا منه تا انکه باز آمد بجا که آغاز کرده بود از انجا بمنی ادبار است و کیفیت مسح سر و مسنون مستحب است که نهند از سر دو دست انگشت هر دو پیش سر خود و بهام سپاید احداد دو سر و کف دست از سر جدا دارد و بگذاشته اند کور را بجانب قفا بعد ازان بنهند بر دو کف دست را بر سر و بکشند بجانب پیش تر مسح کنند بدین هر دو گوش خود را بهر دو بهام و در دن یک سر بسبابه همچنین نقل کرد ثمنی از محیط و از شرح کنز نقل کرده که نهند هر دو کف اصابع را پیش سر خود و کشند از سابقه تا قفا بر دو جانب کذا در کبیری تمام سر را بسر مسح کنند بهر دو گوش ها و مستعمل نمیکرد ترک با بیط ابن زیرا که استیعاب سنت ست مقصود نیست گرنا بین طریق دیگر مسح گوش نا سبب نمیباشد گویا نمی که مسح کرده ست بدان سر را ثم غسل رجله الیمنی پس بشست هر دو پای خود را

حدیث درشت یا بیا عدد واقع نشده و در بعضی دیگر آمده که ثبت یا بیمار او پاکیزه ثبت و در احادیث دیگر ذکر عدد نیز آمده ۱۲ رواه مالک والنسائی و ۱۳ ثبت آنرا بخاری حدیث را امام مالک در موطا و نسائی و در سنن و دارمی و داود در نحوه ۱۴ و مراد او و امثال این حدیث است که مالک و نسائی روایت کرده اند که در معنی یکیست و لفظ مخالفتی دارد ۱۵ ذکره صاحب الجامع ذکر کرده است جامع الاصول که جامع صحاح ستہ است مقصود مؤلف ازین سخن اعتراض است بصاحب مصابیح که حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آورده با آنکه حدیث شیخین نیست و اینچنین در صحاح ستہ نیست که مؤلف ذکر کرده بقول خود ۱۶ وفی المتفق علیه و در حدیث بخاری و مسلم آمده که قیل لعبد الله بن زید عاصم توضأنا وضوء رسول الله گفته شد مر عبد الله بن زید را که وضو کن برای ما وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا بماء و طلبید آب را ۱۷ فاکفاء منه علی یدیه پس نگون کرد آوند را بر دو دست خود ۱۸ فغسلهما ثلثا پس شست هر دو دست را سه بار ۱۹ ثم ادخل یده پس در آورد دست را یعنی دست راست را ۲۰ فاستخرجها پس بیرون آورد دست را ۲۱ فمضمض و استنشق من کف واحد پس مضمضه کرد و استنشاق نمود از یک کف آب ۲۲ فعل ذلک ثلثا پس کرد آنرا سه بار ۲۳ ثم ادخل یده پس در آورد دست خود را ۲۴ فاستخرجها فمسح برأسه پس بیرون آورد دست خود را پس مسح کرد بسر خود ۲۵ فاقبل بیدیه و ادبر بهما پس دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس چنانکه صورت آن معلوم شد ۲۶ ثم غسل رجلیه الی الکعبین پس شست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ ۲۷ ثم قال هکذا کان وضوء رسول الله پس گفت عبد الله بن زید که چنین بود وضوء پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ۲۸ این لفظ حدیث متفق علیه است که در مصابیح بجای آن لفظی ذکر کرده که مؤلف گفت آن روایت مالک و نسائی است ۲۹ قول مؤلف که گفت ۳۰ وفی روایة فاقبل بهما و ادبر بدأ بمقدم رأسه ثم ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه ثم غسل رجلیه این روایت است از متفق علیه بجای فمسح برأسه فاقبل بیدیه و ادبر بهما این افتاده است بانچه صاحب مصابیح ذکر کرده و حکم کرده بدان بموجب آن روایت مالک نسائی است ترجمه آن نوشته شد و اما این روایات دیگر که ذکر میکند نیز در صحیحین است و در مصابیح مذکور چنانکه میگوید ۳۱ وفی روایة فمضمض و استنشق و استنثر ثلثا ثلث غرفات من ماء پس آب در دهن کرد و آب در بینی کرد و بیفشاند بینی را سه بار سه کف آب از آب و بعض نسخ مصابیح و استنثر موجود نیست ۳۲ وفی اخری و در روایتی دیگر از روایات متفق علیه اینچنین آمده که فمضمض و استنشق من کفة واحدة پس مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف آب ۳۳ فعل ذلک ثلثا پس کرد آنرا سه بار ۳۴ وفی روایة للبخاری و در روایتی دیگر که مخصوص بخاری است اینچنین آمده ۳۵ فمسح رأسه فاقبل بها و ادبر مرة واحدة پس مسح کرد سر خود را پس قبال کرد و بدبار کرد یکبار ۳۶ ثم غسل رجلیه الی الکعبین پس شست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ ۳۷ وفی اخری له و در روایتی دیگر مر بخاری را آمده ۳۸ فمضمض و استنثر ثلث مرات من غرفة واحدة پس آب در دهان کرد و بیفشاند بینی را سه بار از یک کف آب ۳۹ وغرفة بفتح غین یکبار آب برداشتن است و بضم آن پری گفته شد بدانکه احادیث و روایات در مضمضه و استنشاق مختلف آمده و بعض بسه غرفه آمده و بعض بیک غرفه بفصل و وصل و مجموع صور محتمل آن متعدد است چنانکه شرح بیان کرده ۴۰ وهو مذهب شافعی ۴۱ والقول صحیح است که هر دو بسه غرفه کند بتر مضمضه کند بعد از آن استنشاق بطریق وصل و نیز حنفی آنکه هر یک بسه غرفه کند جدا جدا بطریق فصل بتر شش غرفه باشد هر طریق در اخبار آمده و توانند که گاهی چنین کرده باشند و گاهی چنان و ترجیح این طریق بجهت موافقت [illegible]

آنها چنانکه در سائر اعضاء وارد، بحدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است و دشمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده وصل جائز است نیز نزد امام ابو حنیفه و فصل هم روا است نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کرده که گفت جمع کردن میان مضمضه و استنشاق جایز است و جدا جدا کردن هر یک باب تازه دوست تر دارم پس خلافی در میان نماند والله علم **وعن عبد الله بن عباس** رضی الله عنهما قال توضأ رسول الله گفت ابن عباس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و شست اعضاء را مرة مرة یک یکبار، لم یزد علی هذا، نزیاده نکرد بر یکبار شستن رواه البخاری **وعن عبد الله** ابن زید رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین عبد الله بن زید گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد آب را دو دو بار، رواه البخاری **وعن عثمان** رضی الله عنه انه توضأ بالمقاعد هست از عثمان که وضو کرد در موضعی که نام وی مقاعد است و گویند که عمر رضی الله عنه بر بن مسجد صفه بنا کرده بود جهت انشستگاه مردم و در انجا بنشینند و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا را رحبه نیز میگفتند و مقاعد جمع مقعد است بمعنی جای نشست، فقال پس گفت عثمان رض الا اریکم وضوء رسول الله آیا ننمایم و مذانم شما را کیفیت وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا، پس وضو کرد عثمان رضی الله عنه سه سه بار، رواه مسلم، پس از احادیث معلوم شد که غسل اعضاء وضو گاهی یکبار بوده و زمانی دو دو بار و وقتی سه سه بار و غالب احوال سه سه بار بود اما یکبار اقتصار است بر مقدار فرض که وضوئی آن درست شود و دو دو بار مبالغه است در نظر و آنرا نور علی نور خوانده اند و سبب بدو ثواب و مضاعفت اجر گردانیده و سه سه بار که نهایت مرتبه نظیر میانه است و زیادت بر سه که تجاوز و اسراف و ظلم است و منهی عنه است و این بصورت زیادتیست بمعنی نقصان چنانکه در حدیث آمده و با وجود آن مطل و ضعیف است و در بعض احادیث غسل بعض اعضا سه بار و بعض دو بار و بعض یکبار نیز آمده و این اختلاف صورتهای متعدده است که در احادیث وارد و یافته و اینهمه برای بیان جواز و توسیع دائره است و نزد بعض یکبار شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشهور و صحیح آنست که موجب اثم نیست از جهت صحت احادیث دلالت بر آن و امام محدث رموطای خود گفته که شستن سه بار افضل است و اکتفا بدو بار کفایت ست و یکبار اگر باسباغ و اکمال اشد نیز کافی است مذهب ابی حنیفه آنست و شافعی گفته که دوست تر دارم زیاده بر سه را و اگر یکبار حرام نمیگویم و مشهور از مذهب او آنست که کراهت تنزیهی **وعن عبد الله** ابن عمرو قال رجعنا مع رسول الله باز گشتیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من مکة الی المدینة، از مکه بسوی مدینه، حتی اذا کنا بماء بالطریق تا آنکه رسیدیم بآبی بر سر راه که بود، فعجل قوم عند العصر تشتابی کردند و اضطراب نمودند گروهی وضو کردن و نماز و دیگر گروهی که وقت نماز تنگ بشد و میگذشت فتوضئوا وهم عجال پس وضو کردند این گروه و حال آنکه ایشان شتابی کنندگان در وضوء عجال کسر عین و خفت جیم و بضم عین و شدت جیم هر دو روایت آمده جمع عاجل بمعنی شتابان فانتهینا الیهم پس رسیدیم ما بایشان و اعقابهم تلوح و پاشنهای پای ایشان همی دیدا بود بجهت خشکی و لم یمسها الماء و نرسیده بود آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ویل للاعقاب من النار، وای مر پاشنها را از آتش دوزخ چون باعث عذاب و عید خشکی پاشنها بود نسبت و میل آنها کرد و حقیقت عذاب متوجه بصاحب پاشنها گردانید تصریح بشستن آن یعنی که عذاب مخصوص پاشنها باشد و مواظبت بر میل بمعنی سستی عذاب ملاک آید و نام واد است در دوزخ، اسبغوا الوضوء کامل و تمام کنید وضو را چنانکه هیچ جزو از اجزای عضو مغسول خشک نماند و در حدیثی دیگر آمده است که اگر مقدار یک سر ناخن خشک بماند وضو درست نبود، رواه مسلم و در این حدیث دلیل ست بر آنکه شستن پا با در وضو فرض است بر رکن آن عبید فرمود و مسح کفایت نمیکند و بهترین مذاهب جمهور فقهای عصار رضی الله عنهم آنست که هر یک از آن از هیچ یکی که اضداد و اعداد او نباشد و اجماع

وہر کہ بیان کرد وضوی پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم تعلیم کرد آنرا مردم از صحابہ عظام مثل علی عثمان وعبد اللہ بن زید کہ او را حاکی وضوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند وانس وجابر وابی ہریرہ وعبد اللہ بن عمرو جز ایشان رضی اللہ عنہم اجمعین ہمہ متفق اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم می یافت پاہای مبارک خود را در وضو وغسل کہ نہ در موزہ بود واحادیث لا تعد ولا تحصی اصل بمرتبہ تواتر معنوی در نباب ثابت شدہ وبصحت رسیدہ اند واین وعید بر ترک آن در احادیث بسیار وارد شدہ واز عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما آمدہ کہ صحابہ مسح میکردند پاہا را خود را تا آنکہ امر کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم باسباغ وضوء ووعید فرمود بر ترک آن پس بگذاشتند مسح را ومنسوخ گردید آن طحاوی از عبد الملک بن سلیمان روایت کرد کہ گفت گفتم مر عطای خراسانی را کہ از کبار تابعین ست آیا رسیدہ ہست ترا از ہیچ یکی از صحابہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسح کرد بر قدمین گفت لا واللہ نرسیدہ وگفتہ اند کہ علما اجماع کردہ اند بر وجوب غسل رجلین بعد از انکہ سابقا اختلافی دران داشتہ اند وقاعدہ ہست کہ اجماع متاخر مرتفع میگرداند اختلاف سابق را اگر گفتہ شود کہ اجماع آنست کہ ہمہ اتفاق داشتہ باشند بر حکمی ودر نیجا خود خلافی نقل میکنند کہ بعض قائل اند بمسح وبعض تخییر میان غسل ومسح وبعض بجمع میان ہر دو جوابش آنست کہ این خلاف در نیجا معتبر نیست از جہت ندرت مخالف وعدم اعتداد بوی غایت آنکہ این اجماعی نباشد کہ منکر او کافر گردد وبعضی از علما حکم کردہ اند بکفر مخالف آن اما طریقہ ماسلوک طریق احتیاط است وباوجود خلاف وشبہ آن حکم بکفر نتوان کرد واللہ اعلم خلاصہ سخن در نباب آنست کہ کتاب اللہ در بین حکم محتمل ومشتبہ واقع شدہ وسنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ بحد شہرت وتواتر رسیدہ است بیان آن کردہ ورویش گردانیدہ کہ مراد اللہ اینست واللہ اعلم وعن المغیرۃ بن شعبۃ صحابی مشہور ست اسلام آورد عام الخندق وبعضی گویند اول

مشاہد او حدیبیہ ست از امرای مخصوص معاویہ بن ابی سفیان صاحب سیاسی ومشورت اوست۔ قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضا فمسح علی ناصیتہ گفت مغیرہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد پس مسح بر ہوی پیشانی خود بدانکہ بر مقدار مسح سر اختلاف واقع شدہ در مذہب امام مالک واجب مسح تمام سر ست چہ در قرآن مجید امر بمسح سر کردہ وچون سر نام تمام سر ست لا بد مسح تمام سر واجب باشد ودر مذہب امام شافعی آنست کہ امر بمسح مطلق سر ست کل یا بعض اگرچہ دو سہ موی باشد زیرا کہ مسح رسانیدن دست تر است بسر وانچہ در مسح بعض صادق ست ودر نزد امام ابو حنیفہ فرض مسح چہارم حصہ سر ست وحجت ایشان حدیث ناصیہ ست وناصیہ نام چہارم حصہ سر ست از جانب پیشانی اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بر مسح ناصیہ نکردی واگر بکمتر از ان واجب یا فتی گاہی برای بیان جواز آنرا نیز کردی وروایات در مذہب امام احمد مختلف ست موافق مذہب ہر یکی از ائمہ ثلثہ واغلب روایات موافق مذہب مالک ست ودر روایتی مسح اکثر سر واز بعض مشائخ حنبلیہ شنیدم کہ از مشائخ خود نقل میکرد کہ گفت الانصاف فی مسئلۃ مسح الراس مع مالک والامام ابو حنیفہ فیا لیت قرآن مجمل بودی وحدیث بیان آن کردی وتفصیل این سخن در شرح سفر السعادۃ کردہ شدہ ست وآنکہ فرمود وعلی العمامۃ مسح کرد بر دستار محمول بر آنست کہ چون باد آن فریضہ مسح وتعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیہ کردہ بجہت تکمیل آن ادای سنت کہ مسح تمام سر ست بجای مسح بقیہ سر مسح بعمامہ کرد از برای اقامت طریقہ تطہیر وتنظیف فی الجملہ ودر مذہب مالک از برای تتمیم وظیفہ فرض ست کہ مسح تمام سر ست کہ بعض سر کرد وبقیہ بعمامہ کرد وتوہم پشتی گفتہ کہ نواند کہ این وہم راوی باشد شاید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق عادت دست بر عمامہ گذرانید راوی توہم کرد کہ مگر مسح کرد بران واللہ اعلم اما مسح بر عمامہ بطریق استقلال بی مسح سر چنانکہ بر موزہ کنند درست نیست نزد ائمہ ثلثہ مطلقا الا نزد امام احمد بشرطانکہ عمامہ بر طہارت پوشیدہ شدہ وساتر تمامہ سر باشد چنانکہ بر موزہ وظاہر قول وی کہ فرمود وعلی الخفین + ناظر در نیجا ست وتوہم پشتی گفتہ کہ تجویز کردہ اند مسح بر عمامہ جمعی از فقہای حنابلہ

واکثر دوران فتاوی دریار اسلام بخلاف آنست انتہی واصح ہمچو این خبر متحمل حکم بران نتوانکرد الا آنکہ خبری باشد مثل مسح خفین در غایت ظہور و مشتہار باشد و شئی آفتاب اللہ اعلم رواہ مسلم + وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا + قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یحب التیمن + گفت عائشہ کہ بود آنحضرت دوست میداشت آغاز کردن از جانب راست + ما استطاع + تا آنکہ میتوانست و درین کلمہ اشارت است بتاکید و محافظت این کار چنانکہ فرمود + فی شانہ کلہ در کار کہ خود ہمہ کارہا ابتدا براست کردی یعنی در ہمہ کارہا ابتدا براست اختیار کردی پس ازان بیان کارہا و تفصیل آن کرد بقول خود + فی طہورہ + در طہارت کردن چنانکہ در وضو اول بہ راست شستن و پای راست شستی آنگہ رخسارہا و گوشہا معاشستہ میشوند + وترجلہ + و در شانہ کردن موی سر و ریش ابتدا از جانب راست کردی + وتنعلہ + و در نعلین پوشیدن اول پای راست در آوردی متفق علیہ + و ذکر این سہ چیز بطریق تمثیل است و ہر چہ از باب تشریف و تکریم و تزئین است ہمچو تعمیل است چنانچہ جامہ پوشیدن و پا در موزہ آوردن و مسجد در آمدن و مسواک کردن از متوضا بیرون شدن و سر ریش شیدن و ناخن گرفتن و بدان موی فعل و طواف کردن موی سر تراشیدن و حلق راس بعض حین از حلق اعتبار کردہ اند و بعض ہمین جا لوں کہ ازالہ کردہ بعضہ فی مناسک الحج والاول اصح ظہر و انچہ ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجا پاک کردن یعنی در آوردن چاہ و مانند آن مستحب بسوی آغاز چپ است و این ہمہ بجہت شرف و کرامت راستی است چنانکہ فرشتہ دست راست شرف دارد بر فرشتہ دست چپ ہمسایہ دست راست مقدم است بر ہمسایہ دست چپ ع راستی در ہمہ جا معتبر است + الفصل الثانی + عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا لبستم + چون پوشید پوشید نیرا را از جامہ و نعلین و موزہ و جز آن + وانا توضأتم + و چون وضو کنید + فابدؤا بایامنکم + پس آغاز کنید بجانبہای راست خود و بعضی روایتہا یامنکم و ہر دو بیک معنی است اول جمع میمن و ثانی جمع ایمن + رواہ احمد وابوداؤد + وعن سعید بن زید + یکی از عشرہ بشرہ ست زوج اخت عمر بن الخطاب + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم اللہ علیہ + نیست وضوی کامل مر کسی را کہ ذکر نکرد نام خدا را بر وضو یعنی در اول خود نام خدا بر زبان نگفت و منقول از سلف این لفظ است سبحان اللہ العظیم و بجدہ و بعض گفتہ اند فضل اللہ اسم اللہ الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ و مشہور این لفظ است بسم اللہ و احمد للہ علی دین الاسلام + رواہ الترمذی و ابن ماجۃ و روی احمد وابوداؤد و عن ابی ہریرۃ والدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابیہ زاد وائی اولہ + و زیادہ کردہ اند احمد وابوداؤد و دارمی در اول حدیث این کلام را کہ + لا صلوۃ لمن لا وضوء لہ + پس معنی حدیث آنست کہ نماز کسی را کہ نیست مر او را وضو نیست و وضو مر کسی را کہ ذکر نکرد نام خدا را بر وی پس لازم آید کہ نیست نماز مر کسی را کہ ذکر نکرد نام خدا را بدانکہ تسمیہ در اول وضو سنت ست یا مستحب بنزد دا مام احمد در روایتی باختیار جماعہ از صحابہ واجب ست و شرط وضو ست بحکم این حدیث کہ نفی وضو میکند نزد عدم تسمیہ و نزد جمہور این محمول بر نفی کمال است آثار و روایت احمد وابوداؤد و دارمی کہ مذکور شد این احتمال را دور تر می اندازد کما لا یخفی و وجہ جمہور قول خداوند تعالی است کہ فرمود اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا وجوہکم الآیہ فرمود چون بایستید برای آغاز نماز بشوئید روی ہای خود را و دستہای خود را و ذکر تسمیہ کہ وضو صحابہ سنن الہدیٰ ثابت کردہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در تعلیم وضو مر مرد و وضو کنید چنانکہ امر کردہ ست پروردگار تعالی در انچہ امر کردہ ست وی تعالی خود را بذکر تسمیہ و در آخر فصل ثالث از ابی ہریرہ و ابن مسعود و ابن عمر بیاید کہ پیغمبر مود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ از وضو نوذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر اعضای وضوی او و سیاق این کلام دلالت کمال نمودہ ست بتسمیہ و این امارت سنیت و استحباب بود و سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری ست و در ہدایہ گفتہ کہ صحیح آنست کہ مستحب ست + وعن لقیط + بروزن کریم + بن صبرۃ + بفتح صاد و کسر باء عجمی مشہور ست معدود ست در اہل طائف + قال قلت

لقیط بن صبرہ گفت گفتم یا رسول اللہ اخبر نی عن الوضوء خبر دہ مرا از وضو کہ حسن وی وکمال وی در چیست + قال اسباغ الوضوء + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تمام وکمال تر وتازہ کردن وضو را + وخلل بین الاصابع + وتخلیل کردن میان انگشتان دست و پا وتخلیل لغت چیزی را در میان چیزی در آوردن وتخلیل اصابع سنت است نزد ابی حنیفہ وشافعی ونزد احمد تخلیل انگشتان پا سنت است بنی خلاف وآنرا نیز اگر نکند باکی نیست ولیکن گفتہ است کہ تخلیل خوش آیندہ ترست نفس را ودر تخلیل انگشتان دست از وی دو روایت است وشہور آنست کہ سنت است ودر روایتے نیست زیرا کہ تفریج آنہا مغنی از تخلیل است ونزد مالک تخلیل مخصوص بانگشتان پا است کہ انگشتان دست بحسب خلقت از ہم جدا وکشادہ باشند واگر بیکدیگر چسپیدہ ومتصل باشد چنانکہ بی تکلف آب میان آنہا نہ در آید واجب ست تخلیل وعیدی کہ بر ترک تخلیل در حدیث دار قطنی وارد شدہ چنانکہ در ہدایہ آوردہ ست محمول برین صورت است وبعض گفتہ اند کہ این حدیث ضعیف ست کذا ذکرہ الشیخ ابن الہمام وکیفیت تخلیل انگشتان پا آنست کہ بخنصر دست چپ ابتدا کند بخنصر پای راست وختم کند بخنصر پای چپ وتخلیل انگشتان دست بدر آوردن بعض در بعض است + وبلغ فی الاستنشاق + ومبالغہ کن در استنشاق ودر روایتی وابلغ فی المضمضۃ والاستنشاق وحد مضمضہ پر کردن تمام دہن است بآب ومبالغہ آنست کہ آب تا حلق برسد ونزد بعض گردانیدن آب است در تمام دہن وحد استنشاق آنست کہ آب تا نرمہ بینی رود ومبالغہ در آن آنکہ ازوی بگذرد ونزد بعض کشیدن آب بنفس تا نہایت بینی + الا ان تکون صائما + مگر آنکہ باشی روزہ دار کہ مبالغہ در انہا درین ہنگام سنت نیست بلکہ مکروہ ست بجہت توہم فساد روزہ ومضمضہ واستنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشہور وغسل وضو وسنت ست نزد امام مالک وشافعی در ہر دو وسنت در وضو وفرض غسل نزد امام ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین + رواہ ابو داؤد والترمذی والنسائی ورواہ ابن ماجۃ والدارمی الی قولہ بین الاصابع + یعنی ایں عبارت کہ وبلغ فی الاستنشاق الا ان تکون صائما در حدیث ابن ماجہ ودارمی نیست + وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأت فخلل اصابع یدیک ورجلیک + چون وضو کنی تو پس تخلیل کن انگشتان ہر دو دست وہر دو پای خود را + رواہ الترمذی ورواہ ابن ماجۃ نحوہ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب + وعن المستورد بن شداد + مستورد بضم میم وسکون سین مہملہ وفتح فوقانیہ وسکون او وکسر راء در آخر دال شداد بفتح شین وتشدید دال معجمہ دست راہل کوفہ در وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کودک بود ودر لکن متاع دار دازوی صلی اللہ علیہ وسلم + قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ یدلک اصابع رجلیہ بخنصرہ + گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم چون وضو میکرد میمالید وفرو میکرد انگشتان ہر دو پای خود را بانگشت خرد خود ودلک بخنصر مستلزم تخلیل است بدان وبعض گفتہ اند دلک اینجا بمعنی تخلیل است ووجہ تخصیص خنصر بتخلیل آنست کہ در آوردن وی در درون انگشتان آسان تر است ونیز خدمت بخردان مناسب تر ست + رواہ الترمذی وابو داؤد وابن ماجہ وعن انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ اخذ کفا من ماء + چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون وضو میکرد دست میگرفت کفی از آب + فادخلہ تحت حنکہ + پس می در آورد آنرا زیر چانہ شریف از جانب علوی ودر نکہ بفتحتین زیر دہان وزیر ریش است + فخلل بہ لحیتہ + پس تخلیل میکرد بآن کف آب ریش خود را + قال + وفرمود + ہکذا امرنی ربی + اینچنین امر کردہ ست مرا پروردگار من + رواہ ابو داؤد + وعن عثمان ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یخلل لحیتہ + روایت ست از عثمان رضی اللہ عنہ کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تخلیل میکرد ریش خود را + رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح + وتخلیل لحیہ بطرق متعددہ آمدہ وبعضی ازان سخن ست وترمذی از بخاری آوردہ کہ گفت صحیح ترین چیزی در باب حدیث ست بنا کہ احادیث در تخلیل لحیہ بطرق متعددہ آمدہ وبعضی ازان سخن ست وترمذی از بخاری آوردہ کہ گفت صحیح ترین چیزی در باب حدیث ست

عامر بن شقیق از ابی وائل از عثمان روایت کردہ است و تخلیل لحیہ سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد امام ابی حنیفہ و محمد و اصح قول ابی یوسف است کذا قال الشمنی و نزد شافعی نیز سنت است و امام مالک گفتہ گذرانیدن دست بران جنبانیدن وی کفایت است کذا قال الشمنی و نزد امام احمد در روایتی واجب است و گفتہ اگر ترک کرد تخلیل لحیہ را بسہو و باشد و اگر عمداً کرد اعادہ کند و کیفیت تخلیل لحیہ آنست کہ در آرد انگشتان را زیر لحیہ و ببرد جانب فوق و تخلیل ابعد از تثلیث غسل است چنانکہ ظاہر حدیث در انست ۔ **وعن ابی حیۃ** بضم حاء مہملہ و تشدید یاء تحتانیہ نام وی وہب بن نصر الواوعی تابعی است حدیث کردہ از علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ ۔ قال ۔ گفت ابو جحیفہ ۔ رایت علیاً ۔ دیدم علی را ۔ رضی اللہ عنہ ۔ توضأ و فی روایۃ کرد وضو کہ فصل کرد میان آن و نماز ۔ پس شست ہر دو کف دست خود را ۔ حتی انقاہما ۔ تا آنکہ پاک گردانید ہر دو کف دست را ۔ ثم مضمض ثلثاً و استنشق ثلثاً ۔ پس بیرون آب در دہان کرد سہ بار و آب در بینی کرد سہ بار ۔ و غسل وجہہ ثلثاً ۔ و شست روی خود را سہ بار ۔ و ذراعیہ ثلثاً ۔ و شست ہر دو دست را تا آرنج سہ بار ۔ و مسح برأسہ مرۃ و مسح کرد بر سر خود یکبار ۔ ثم غسل قدمیہ الی الکعبین ۔ پس شست ہر دو پای خود را تا دو پاشنہ ۔ ثم قام فاخذ فضل طہورہ ۔ پس بر ایستاد علی رضی اللہ عنہ پس گرفت بقیہ آب وضوء را ۔ فشربہ و ہو قائم ۔ پس نوشید آن آب و حال آنکہ وی ایستادہ بود ۔ ثم قال احببت ان اریکم کیف کان طہور رسول اللہ ۔ پس گفت دوست داشتم کہ بنمایم شما را کہ چگونہ بود طہارت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ۔ و از نجا معلوم میشود کہ آب ایستادہ خوردن جائز باشد و بعض آنرا مخصوص آب وضوء ندانند تفصیل کلام در بین مسئلہ و بیان اختلاف دران در باب الاشربہ بیاید انشاء اللہ تعالیٰ ۔ رواہ الترمذی و النسائی ۔ **وعن عمیر** بضم عین مہملہ و فتح میم خادم آزاد کردہ ابی اللحم و سکون حتانیہ بلفظ ضد شر بن یزید الہمدانی مخضرم است دریافتہ زمن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ملاقات نکردہ و صحبت داشت علی بن ابی طالب را و از کبار اصحاب علی رضی اللہ عنہ ثقہ مامون ۔ روایت کرد از ابو بکر و علی و صد و بیست سال عمر یافتہ و در روایت است از عبد خیر کہ از کبار اصحاب امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ ۔ قال نحن جلوس ننظر الی علی ۔ گفت نشستہ بودیم ما نگاہ میکنیم بجانب علی رضی اللہ عنہ ۔ حین توضأ ۔ ہنگامی کہ وضو کرد ۔ فادخل یدہ الیمنی ۔ پس در آورد دست راست خود را یعنی در آوند آب ۔ فملأ فمہ ۔ پس پر کرد بآب دہن خود را ۔ فمضمض ۔ پس بجنبانید آب در دہن و معنی مضمضہ بجنبانیدن آب است در دہان ۔ و استنشق ۔ و آب در بینی کرد ۔ و نثرہ بیدہ الیسری ۔ و بیفشاند بینی را بدست چپ خود ۔ فعل ذلک ثلاث مرات ۔ کرد این را سہ بار ۔ ثم قال من سرہ ان ینظر الی طہور رسول اللہ ۔ کسی کہ خوشحال میکرداند او را آنکہ نظر کند بسوی وضوء پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فہذا طہورہ ۔ پس باید کہ نظر کند باین وضوء من کہ دیدم نزدیک این وضوء پیغمبر خدا است یعنی وضوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باین طریق بود انجا انچہ روایت کردہ ہمین مضمضہ و استنشاق است بروجہی کہ مذکور شد ما نکہ مقصود راوی در بیقام بیان کیفیت ہمین مضمضہ و استنشاق و استنثار و تثلیث آنہا بود و بیان آنکہ ہر دو بیک کف بود بطریق وصل چنانکہ ظاہر حدیث است و کیفیت تأدی وضوء معلوم بود و اختلافی دران نبود و اللہ اعلم ۔ رواہ الدارمی **وعن عبد اللہ** بن زید ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال ایت رسول اللہ ۔ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم مضمض و استنشق من کف واحد ۔ مضمضہ کرد و استنشاق کرد از یک کف آب ۔ فعل ذلک ثلاثا ۔ کرد آنرا سہ بار ۔ و این نیز مقصود ہمان است کہ در حدیث علی رضی اللہ عنہ بود ۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی **وعن ابن عباس** رضی اللہ عنہ ۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مسح برأسہ ۔ روایت است از ابن عباس رض کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مسح کرد بسر خود ۔ و اذنیہ ۔ و ہر دو گوش خود ۔ باطنہما بالسباحتین ۔ مسح کرد بباطن ہر دو گوش کہ جانب وسط بدو انگشت کہ نام آنہا سباحتین است و مشہور مسبحتین است بہمت اشارت بدانہا نزد تسبیح یا حدیث حی سبحانہ و تعالیٰ و آن انگشتی است کہ متصل انگشت زہت است و آنرا انگشت شہادت نیز گویند و این نام اصلاحی است و در جاہلیت آنرا

سابق لازم نیست از سبب بعضی دشمنان مرا کہ عرب بدان مرد مسح سر سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت مینمودند ہمچو نیست ذکر این نام کردہ بنا بر اشتہار گاہی و بعضی مواضع این لفظ نیز باطلاق می یابد و در نیجا نیز بعض نسخ بالسبابتین واقع شدہ و ظاہر ہمانا ہامیہ سوء مسح کرد ظاہر سر و گوش را کہ در جانب سر است بہر دو انگشت خود + رواہ النسائی + وعن الربیع بضم الراء وفتح الباء الموحدۃ وکسر الباء المشددۃ + بنت معوذ بضم المیم وفتح العین وتشدید الواو المکسورۃ در آخر دال مہملہ صحابیہ انصاریہ نجاریہ از مبایعات تحت الشجرۃ صاحب قلب عظیم روایت کرد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + اشارات الہی + کہ دیدی از پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم در وضو + وضو میکرد + قالت + گفت ربیع بنت معوذ + فمسح رأسہ ما اقبل منہ وما ادبر + پس مسح کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سر خود را آنچہ پیش آمد از وی و آنچہ پس + یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس + وصدغیہ + ومسح کرد ہر دو صدغ خود را وصدغ غلیظ صاد میان گوش و چشم و گویند فرو افتادہ بر بن موئے + واذنیہ + ومسح کرد ہر دو گوش خود را + مرۃ واحدۃ + یکبار + وفی روایۃ اذا توضا + و آمدہ است در روایتی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد + فادخل اصبعیہ + پس در آورد دو سر ہر دو انگشت خود را + فی جحری اذنیہ + در دو سوراخ ہر دو گوش و مجرہ تقدیم جیم بر حاء مہملہ سوراخ + رواہ ابو داؤد + روایت کرد این حدیث را بایں روایت ہم ابو داؤد + وروی الترمذی الروایۃ الاولی + و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از اشارات تامرۃ واحدۃ + واحمد وابن ماجۃ الثانیۃ + در روایت کرد احمد وابن ماجہ روایت دوم را از اذنیہ توضاتا اذنیہ بدانکہ احادیث در مسح سر یا مطلق آمدہ یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعض احادیث مرتین نیز آمدہ و آنرا موسوم بضعف داشتہ اند اما تثلیث مسح در ہیچ حدیثی صحیح نیامدہ چنانچہ آمدہ ہمین است کہ وضو کرد یک یک بار و دو بار و سہ بار و وضو شافعی غسل مسح ہر دو است و قول شافعی در تثلیث مسح باین حدیث است و قیاس مسح بر غسل و جوابش نزد ما این است کہ این حدیث محتمل است و احادیث دیگر صریح اند کہ مسح یکبار میکرد و محتمل بر متعین لازم نیست و بنا بر مسح بر تخفیف است قیاس وی بر غسل نتواند کرد و در فتح الباری گفتہ کہ در ہیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامدہ و اکثر علماء بر اند کہ شافعی کہ میگوید تثلیث مسح مستحب است و ابو داؤد گفتہ احادیث عثمان کہ ہمہ صحاح اند دلالت دارند کہ مسح یکبار بودہ است و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ تکرار مسح بوجوہ غریبہ آمدہ و لیکن نہایۃ مخالف احادیث صحیحہ حجت نیست نزد اہل علم انتہی و انچہ ازین قبیل آمدہ محمول است بر تکرار بیک آب نہ آب جدید و شمنی گفتہ کہ تثلیث مسح بآب جدید بدعت است و در روایتی غریب از امام ابو حنیفہ آمدہ و آنرا تثلیث مسح بیک آب در ہدایہ گفتہ کہ مشروع است و مسرو ست از ابی حنیفہ و در بعض شروح ہدایہ گفتہ کہ حسن از ابی حنیفہ روایت کردہ است کہ اگر سہ بار مسح کند بیک آب مسنون باشد واللہ اعلم + وعن عبد اللہ بن زید ابن عاصم رأی النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضا وانہ مسح رأسہ + روایت است از عبد اللہ بن زید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را دید کہ وضو کرد و مسح کرد سر خود را بآب غیر فضل یدیہ + بآبی کہ جز آب باقی ماندہ از دست است یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و بتری آب کہ در کف ماند از شستن دستہا اکتفا کرد و در کتب حنفیہ مذکور است کہ اگر یکی مسح کرد بتری آب کہ باقیست از غسل اعضای مغسولہ کافی است و حکم آنرا دارد کہ گویا از نا گرفت و کافی نیست بتری باقی از مسح و حدیثی تیز دریں باب از ابن مسعود نقل میکنند و درین حدیث نیز در روایت ابن ابیعہ آمدہ بماء غیر بماء موحدہ من فضل یدیہ یعنی آبیکہ باقی ماندہ است از زیادتی یدین و صحیح ہمان روایت مذکور در متن است زیرا کہ در روایت دیگر صریح آمدہ کہ گرفت برای مسح سر آب جدید پس اولی آنست کہ فضل ہمان باشد و آب باقی در دست تیز رہا باشد + رواہ الترمذی ورواہ مسلم مع زوائد + و ترمذی این حدیث را مختصر روایت کردہ و مسلم تیز روایت کردہ است لیکن باز یادتہا کہ ذکر مضمضہ و استنشاق و غسل و بجہ و باقی اعضای وضو باشد و مصنف چون ذکر آن زوائد را در احادیث دیگر آوردہ است بر ہمین حدیث ترمذی کہ در وی ذکر مسح راس است بماء جدید اقتصار نمود فافہم + وعن ابی امامۃ ذکر وضوہ رسول اللہ + روایت است از ابی امامہ کہ ذکر کرد وضوی پیغمبر خدا را

صلی اللہ علیہ وسلم قال + وقالت ابو امامہ + وکان + ہو ابو امامۃ صحابی رضی اللہ عنہ + یمسح الماقین + مسح میکرد در شستن وضوی خود گوشہ چشم + والماق وموق بمعنی واحد ہر دو طرف چشم از جانب بینی جای روان شدن اشک گذا فی القاموس جوہری گفتہ از جانب بینی وگوش ہر دو لفظ حدیث محتمل ہر دو وارد و لفظ تثنیہ بمعنی اول باعتبار ہر دو چشم ست و بمعنی ثانی بملاحظہ ہر یک و شک نیست کہ شستن ہر دو داخل ست در نظافت + وقال + وگفت ابو امامہ یا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + الاذنان من الرأس + گوشہا از سر ست و داخل در دست وانچہ او بحکم مستفاد میگردد یکی آنکہ گوشہا را ہمراہ سر مسح کردہ شود و بقیۂ آب سر کردہ شود نہ آب جدید و در حکم اول ہمہ ارباب تفقہ اند و نزد بعض گوشہا از روی ست و ہمراہ وی مسح کنند و بعض گویند ظاہر گوشہا از سر ست و باطن از روی و ایشان الاذنان من الرأس ضعیف گویند یا از قول ابی امامہ دارند و حکم ثانی کہ مسح گوش بآب سر ست مذہب ماست و مذہب امام احمد نزد اکثر از مشائخ مذہب وی زیرا کہ غالب کسیکہ وصف کردہ وضوی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کردہ کہ سر او گوشہا را یک آب مسح کردہ و احادیث بسیار بران ناطق اند و نزد شافعی و احمد بروایتی و مالک گوشہا را بآب جدید مسح کنند و در نیاب نیز خلاف آمدہ غالبا اکثر احوال آنست کہ سر کردی و احیانا چون در دست تری نماندی آب جدید گرفتی واللہ اعلم رواہ ابن ماجۃ و ابو داود و الترمذی و ذکرہ + ابو داود و ترمذی کہ + قال حماد + گفتہ ست حماد کہ یکی از رواۃ این حدیث ست + الادری + درنمی یابم کہ ابن قول الاذنان من الرأس من قول ابی امامۃ ست از قول ابی امامہ ست کہ اجتہاد خود گفتہ + او من قول رسول اللہ + یا از قول پیغمبر خدا ست صلی اللہ علیہ وسلم + وعبارت حدیث کہ مؤلف آوردہ محتمل ہر دو معنی ست و ترددو حماد ہم انیجا ناشی ست + وعن عمرو + بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال جاء اعرابی الی النبی + آمد بادیہ نشینی بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یسأله عن الوضوء + در حالیکہ میپرسید او را از کیفیت وضوء وی + فاراہ ثلاثا ثلاثا + پس نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن اعرابی را مستعضا سہ بار سہ بار + ثم قال ہکذا الوضوء + پس فرمود ہمچنین ست کمال وضوء + فمن زاد علی ہذا فقد اساء وتعدی وظلم + پس کسیکہ زیادہ کرد بر سہ بار شستن پس تحقیق بد کرد و از حد در گذشت وظلم کرد + رواہ النسائی وابن ماجۃ + در روی ابو داود معناہ + وعن عبد اللہ بن المغفل + سمعت ابنہ یقول + روایت ست از عبد اللہ بن مغفل بفتح میم وفتح غین معجمہ وفتح فای مشددہ صحابی مشہور ست کہ وی شنید پسر خود را کہ میگفت + اللہم انی اسالک القصر الابیض عن یمین الجنۃ + خداوندا من سؤال میکنم ترا کوشک سفید از جانب راست بہشت + قال + گفت عبد اللہ + ای بنی سل اللہ الجنۃ + ای پسر من بطلب از خدا بہشت را + وعوذ بہ من النار + وپناہ جوی بخدا از آتش دوزخ + یعنی این حکم وفضول کلام چیست کہ جای معین مقامی خاص صفت مخصوص از بہشت میطلبی تو آن خواہ کہ ترا خدای تعالی از آتش دوزخ نگاہدارد و بہشت روزی کند + فانی سمعت رسول اللہ + پس بدرستیکہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول + میگفت + انہ سیکون فی ہذہ الامۃ قوم + بدرستیکہ شان اینست نزدیک ست کہ باشند در این امت گروہی کہ + یعتدون فی الطہور والدعاء + میگذرند از حد ادب اعتدال در طہارت و در دعا اما از حد در گذشتن در طہارت بزیادت بر سہ بار شستن و در رسیدن آب سراسر نمودن و در شستن مبالغہ تا بحدیکہ وسواس کردن و در دعا با نبساط و از بساط آمد کشیدن مطلبی معین در خواستن و خارج از حیطہ امکان عادت طلبیدا شتن + رواہ احمد وابو داود وابن ماجۃ + وعن ابی + بن کعب صحابی عظیم الشان سید القراء سید الانصار و کاتب الوحی مناقب وی در موضع دیگر نوشتہ شدہ ست رضی اللہ عنہ + عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان للوضوء شیطانا یقال لہ الولہان + فرمودہ پیغمبر کہ مر وضو را دیوی ست در وسواس افگنندہ کہ گفتہ میشود و نام برندہ میشود مر او را ولہان مشتق از ولہ کہ بمعنی اندوہ و فرقت است بسبب اندوہ و بیخبری حیرت آرندہ او را ولہان بجہت اندوہ و تحیر او و حبس بر طلب وسوسہ و افگندن مردم را در آن یا این صفت انسانی ست کہ بجہت وسوسہ وی در حیرت

واندوہ افتادہ بیچارہ بران شیطان اطلاق کردہ اند فاتقوا وسواس اللہ پس بپرہیزید وسواس وے را کہ در وضوی آرد و در اسراف آبانی اندازد
واز حد سنت بیرون می افگند رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب ولیس اسنادہ بالقوی عند اہل الحدیث گفت ترمذی کہ این
حدیث غریب است کہ نزدیک کس از راویان روایت نکردہ واسناد او قوی نیست نزد علمای حدیث ولانا الاعلم احد اسنده غیر ہذا الرجل زیرا کہ غیر ایں مرد ہیچ کس را کہ مسند آرد نہ باشد
از ابو خارجہ بن مصعب ابو الجناب سرخسی وہو لیس بالقوی عند اصحابنا ووی نیست قوی وثقہ نزد یاران ما واہل حدیث اند وخلاف کردہ اند علمای
حدیث در وی وتضعیف کردہ اند او را وعن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ قال رایت رسول اللہ گفت معاذ دید م پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
اذا توضأ مسح وجهه بطرف ثوبه چون وضو میکرد مسح میکرد روی مبارک خود را بگوشۂ جامۂ خود ازینجا معلوم میشود کہ بعد از وضو اعضای کہ بوشیدہ بود پاک کردہ
نہ دو مالی جدا برای آن آمادہ داشت واگر ثوب را شامل آن دارند نیز دور نیست رواہ الترمذی وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان
لرسول اللہ گفت عائشہ بود مر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم خرقہ جامۂ کہ نمیشف بہا اعضاءہ بعد الوضوء می چید ومیگرفت بآں خرقہ آب از
اعضای خود پس روضو ازینجا معلوم شود کہ جامۂ علی ہذہ درشت برای نشف اعضای وضو رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث لیس بالقائم روایت
کرد او را ترمذی وگفت این حدیثی است کہ نیست اسنادہ یعنی قوی وبر پا وابو معاذ الراوی ضعیف عند اہل الحدیث وابو معاذ کہ روایت
کنندہ این حدیث است سست است نزد اہل حدیث وترمذی در جامع خود این حدیث را روایت کردہ وہر دو را تضعیف نمودہ است وتضعیف
حدیث اول گفتہ کہ رشدین بن سعد وعبد الرحمن بن زیاد افریقی ضعیف اند در حدیث وگفتہ است کہ صحیح نیست در نیاب چیزی ازان حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم ورخصت کردہ اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در مندیل بعد از وضو وآنرا مکروہ پنداشتہ اند بجہت آنست کہ آب وضو
وزن کردہ میشود وانتہی ودر کتب حنفیہ مذکور است کہ اگر بقصد تکبر باشد مکروہ نیست واگر بقصد تکبر وتنزہ باشد مکروہ است ونزد بعض ولی آنست کہ
مکلتند زیرا کہ آنحضرت نکردہ است واگر بکنند مکروہ نیست ونزد بعض مکروہ زیرا کہ در وی ازالہ اثر عبادت است وآب وضو تسبیح میکند خدا تعالی را مادام کہ
تر است واللہ اعلم الفصل الثالث عن ثابت بن ابی صفیۃ تابعی است شنید انس را مادام محمد باقر را وسفیان ثوری وابن عیینہ از وے
شنیدہ اند وائمہ دیگر او را تضعیف کردہ وگفتہ اند کہ کثیر الوہم بود در اخبار وہی الحدیث بودہ وابن معین گفتہ کہ لیس بشیء قال قلت
لابی جعفر ہو محمد الباقر گفت ثابت گفتم مر ابی جعفر را کہ محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام اللہ علیہا وعلی آبائہم الکرام پدر تو کہ امام محمد باقر از اعاظم
فقہای مدینہ مطہرہ بود وثقہ وکثیر الحدیث ودر روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین وابن عمر وجابر وآمد شد وی بر جابر بن عبد اللہ انصاری
بسیار بود واز وی استماع حدیث بسیار میکرد وگویند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجابر اشارت کردہ بود کہ یکی از اولاد من بپیش تو تعلم خواہد نمود وملقب بباقر
نیز از نزد حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بود وبقر بلغت شکافتن وفراخ کشادن است وسمی محمد بن علی زین العابدین بالبقر لتبقرہ فی العلم آورده اند کہ چون
امام محمد باقر نزد جابر می آمد جابر کہ پیر السن شدہ بود وداعی گشتہ می پرسید کیستی تو گفتی منم محمد بن علی پس جابر میگفت کہ مرحبا مرحبا یا ابن رسول اللہ وولد
سبطیہ ویحیا یہ پس دست در جیب امام محمد باقر می درآورد ودور بر گردان وبر سینہ ونحل وی میگذارانید وبوی اخلاص وعقیدت در مشام انس ومحبت می
بیت ای کل زرتو خوشتر دمم تو بوی کسی داری وی سرور تو نام قدرت بکسی ماند ومیگفت بپرس از من یا ابن اخی ہر چہ میخواہی از احادیث
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ در پہ بابا حادیث بسیار ازوی یاد دارم واحادیث طوال ازجابر بسیار است کہ بتفصیل خصوصیات احوال روایت میکرد

رضی اللہ عنہ پس ثابت بن ابی صفیہ بامام محمد باقر گفت + حدیث جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضأ مرۃ مرۃ ومرتین مرتین وثلثا ثلثا + آیا حدیث کردہ وخبر داد وے ہشت تن از جابر کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد وے شست اعضاء را گاہی یک یک بار وگاہی دو دو بار وگاہی سہ سہ بار + قال نعم + گفت محمد باقر آری حدیث کردہ ہشت مرا جابر بدان + رواہ الترمذی وابن ماجۃ وعن عبد اللہ بن زید رضی اللہ عنہ + قال ان رسول اللہ + وروایت ہشت از عبد اللہ بن زید کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم توضأ مرتین مرتین + وضو کرد وے شست اعضاء را دو دو بار + وقال ہیہ نور علی نور + وفرمود ہشتن دو دو بار نور بر نور ہست یعنی طہارت بر طہارت وسنت بر فرض سبب مزید نور انیت ہست ودر بعض الفاظ صحیح بقصہ تجمیل + وعن عثمان رضی اللہ عنہ + قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم توضأ ثلثا ثلثا + گفت عثمان بن عفان کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد سہ سہ بار + وقال + وفرمود + ہذا وضوئی ووضوء الانبیاء قبلی ووضوء ابراہیم + ایں وضوی تمام کامل ہست ووضوی ہمہ ووضوی پیغمبران کہ پیش از من بودہ اند بخصوص ووضوی ابراہیم علیہ السلام خلیل الرحمٰن کہ مقتضی طہارت ونظافت مخصوص ہست واز نجا معلوم میشود کہ وضوئے پیغمبران سابق نیز ہمین نہج خصوصیات بودہ ہست مگر آنکہ اشارت باشد بخصوص شیئ باشد بدلالت مقام چنانکہ سیاق حدیث بدان دلالت دارد + رواہا رزین ہمچنین روایت کرد ایں + وحدیث مذکور رزین + والنووی ضعف الثانی فی شرح مسلم + وشیخ محی الدین نووی حکم کردہ ہست بضعف حدیث ثانی کہ از عثمان ہست رضی اللہ عنہ ودر شرح صحیح مسلم وعن انس قال کان رسول اللہ گفت انس بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ لکل صلوٰۃ + ووضو میکرد برای ہر نماز + وکان اذا لم یکن علی وضوء لم یحدث + وبود کہ اگر نباشد بر وضو تا لم یحدث + وبود کہ اگر نباشد بر وضو تا لم یحدث نمیکرد وضو نمی شکست پس بعضی میگویند کہ واجب بود بر حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم وضو کردن برای ہر نماز چنانکہ حدیث آینده دلالت دارد بران وبعضی میگویند کہ آن بطریق ندب بود وعمل بظاہر کتاب بود کہ اذا قمتم الی الصلوٰۃ فاغسلوا الی وجوب اللہ اعلم + رواہ الدارمی + وعن محمد بن یحیی بن حبان الشیخ حدا وباب موحدہ مشددہ ابو عبد اللہ الانصاری مازنی فقیہ تابعی ذکر کردہ او را ابن حبان در ثقہ صاحب طبقہ + روایت میکند از ابن عمر وانس از زید بن خرد وے از مشائخ امام مالک ہست تجمیل میکرد او را مالک وذکر میکرد بعبادت وفقہ وعلم سنۃ احدی وعشرین ومائۃ + قال قلت + گفت محمد بن یحیی گفتم لعبید اللہ بن عبد اللہ بن عمر عبید اللہ بن عبد اللہ بن عمر کہ تابعی ہست وثقہ قلیل الحدیث برادر سالم بن عبد اللہ بن عمر مات قبل اخیہ سالم بعد المائۃ + ارأیت وضوء عبد اللہ بن عمر لکل صلوٰۃ + خبر دہی از وضوی عبد اللہ بن عمر برای ہر نماز + طاہرا کان او غیر طاہر + باوضو باشد یا بی وضو اعم از انکہ گرفتہ ہست آنرا واز کہ رسیدہ ہست او را این روایت + فقال + پس گفت عبید اللہ بن عبد اللہ + حدثتہ اسماء بنت زید بن الخطاب + حدیث کردہ ہست ابن عمر را اسماء دختر زید بن الخطاب کہ بنت عم او است وزید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود وکان من ازوی واز مہاجرین اولین ہست اسلام آورد پیش از عمر وحاضر شد وقعہ بدر را ومشاہد دیگر را کہ بعد از ان ہست شہید شد یوم الیمامۃ در خلافت ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ سال دوازدہم از ہجرت + روایت کردہ ہست از وی عبد اللہ بن عمر واسماء بنت زید نیز از صحابیات ہست پس این اسماء حدیث کرد عبد اللہ بن عمر را + ان عبد اللہ بن حنظلۃ بن ابی عامر النسیل + کہ عبد اللہ بن حنظلۃ غسیل کہ پدر وپسر ہر دو صحابی اند وحنظلۃ غسیل از سادات صحابہ ہست ودر روز احد شہید شد وقصہ وی کہ ملائکہ او را غسل دادند مشہور ہست وعبد اللہ در وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہفت سال بود روایت کرد از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وی مردی خیر وفاضل بود وامیر انصار بود وشہید شد در وقعہ حرہ او را ابو عامر اب پدر حنظلۃ کافر از عالم رفت وداخل ہاویہ شقاوت گشت + حدثہا ان رسول اللہ + حدیث کرد عبد اللہ بن حنظلۃ اسماء

نبست نماز را کہ مفہوم شد از صلی اللہ علیہ وسلم کان امر بالوضوء لکل صلوٰۃ + و داما مرکردہ شدہ بود بوضو برای ہر نماز + و ظاہر کان او غیر ظاہر + باوضو میبود دیابی وضو +
فلما شق ذلک علی رسول اللہ + پس ہر گاہ کہ سخت آمد وضو برای ہر نماز بر غیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم امر او بسواک عند کل صلوٰۃ + امر کردہ شدہ بسواک کردن نزد
ہر نماز + و وضع عنہ الوضوء + و نہادہ شد از ذمہ شریف وی بسوسخ کردانیدہ شد وضو برای ہر نماز + الا من حدث + مگر از جہت بی وضوئی + قال + گفت
عبید اللہ بن عبد اللہ + فکان عبد اللہ یری ان بہ قوۃ علی ذلک + پس بود عبد اللہ بن عمر رای میزد را اعتقاد میکرد کہ مرا در او قوتیست بر وضو کردن
برای ہر نماز یعنی اجتہاد کرد و گفت موضوع و منسوخ وجوب است ولیکن او اولویت و فضیلت آن مرکسی را کہ قوت نکردہ باقی است فافہم + ففعلہ حتی
مات + پس کرد عبد اللہ بن عمر وضو را برای ہر نماز تا آنکہ مرد + رواہ احمد + و عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص ہو ابن عمرو بن العاص رضی اللہ علیہ وسلم لسعد
ہو بتوضأ + روایت است از عبد اللہ بن عمرو کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت بسعد بن ابی وقاص در حالی کہ سعد وضو میکرد و آب بسیار میریخت
فقال ما ہذا السرف یا سعد + پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیست این اسراف آبہای سعد + قال فی الوضوء ہیہ + گفت سعد آیا در وضو ہم اسراف است
در آب کہ عزیز الوجود و کمیاب ہست و مبذول ست + قال نعم + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری در آب روان میباشد + وان کنت
علی نہر جار + و اگرچہ باشی تو بر جوی روان و این مبالغہ ہست در ترک اسراف در آب چہ اسراف در نفیضوت متصور نیست و بعض گویند کہ اگرچہ در بحر من
آب اسراف نباشد اما اسراف در عدد و تضییع وقت باقیست و نزدیک باین ہست آنچہ بعض گفتہ اند کہ مراد باسراف درین حدیث اثم ہست یعنی اگرچہ در کثار
آب در نہر جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در پیش از تقدیر شرعی اثمی ہست + رواہ احمد و ابن ماجۃ + و عن ابی ہریرۃ + راوی سعد بن ابی وقاص
عن + یعنی صلی اللہ علیہ وسلم قال من توضأ و ذکر اسم اللہ + کسیکہ وضو کند و ذکر کند نام خدا را + فانہ یطہر جسدہ کلہ + پس بدرستیکہ وی پاک میگرداند تن خود را
بتمامہ + و من توضأ و لم یذکر اسم اللہ لم یطہر الا موضع الوضوء + و کسیکہ وضو کند و ذکر نکند نام خدا را پاک نمیگرداند مگر جای وضو را و این حدیث شہرت تامہ دارد بآنکہ تسمیہ
مستحب بودنہ واجب چنانکہ گذشت + و عن ابی رافع + قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ + بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
چون وضو میکرد وضوی نماز را + حرک خاتمہ فی مہما + می جنبانید انگشتر خود را در مکہ + مبارک خود و این نزد حنفی از سنن و مستحبات + وضوست
و شیخ ابن الہمام در زاد الفقیر گفتہ کہ خاتم اگر فراخ بود کشیدن وی سنت ہست و اگر تنگ باشد چنانکہ آب در زیر آن نرسد واجب ہست + رواہا الدار قطنی
و روی ابن ماجۃ الا خیرۃ + روایت کرد این دو حدیث را دار قطنی و روایت کرد ابن ماجہ حدیث اخیر را + **باب الغسل** بضم غین و غسل بفتح غین شستن
مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بضم تمام آب بر کسی بشویند و بکسی بدہند چیزی کہ بدان سر بشویند چنانکہ گفتہ اند شستن خطمی و غسول بفتح معنی آب
و شستن سر و میاید و غسلا بالضم یعنی آبیکہ بآید از چیزی شستن تغسیل + مبالغہ کردن در غسل اعضا و معنی باعث شدن دیگر بر غسل نیز آید **الفصل**
الاول + عن ابی ہریرۃ + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاء احدکم الجمعۃ + چون بیاید کسی از شما بسوی نماز آدینہ + فلیغتسل + پس باید کہ غسل کند
و شعبہ بضم شین + و شاخ چیزی و شاخ مراد اینجا دو دست و دو پای زن ہست یا دو رانین و دو ساق وی یا دو رانین و دو جانب فرج یا ہر چہار جانب فرج + ثم جہدہا + پس بسیار و سخت
و مشقت انداز دزن را یعنی جماع کند + فقد وجب الغسل + پس بتحقیق واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن + وان لم ینزل + و اگرچہ انزال نکند مرد و زن
بنا بر مذہبی و ہمین ہست مذہب ائمہ اربعہ و اکثر صحابہ خلفای اربعہ و عائشہ و جمعی از غیر ایشان + متفق علیہ + **و عن ابی سعید** + قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم انما الماء من الماء + گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیست آبیدن مگر از آب یعنی خروج منی +

رواہ مسلم پس بحکم این حدیث بی ازال غسل واجب نگردد پس این دو حدیث تعارض باشد واشارت کرد مولف بجواب آں بقول خود + قال الشیخ الامام
محیی السنۃ رحمہ اللہ ہذا منسوخ گفت محیی السنۃ این حدیث انما الماء من الماء منسوخ است چنانکہ ازابی بن کعب روایت است کہ این رخصتی بود در اول اسلام
بعد ازاں نہی کردہ شد ازاں وترمذی گفتہ ہمچنین روایت کردہ اند بسیاری از صحابہ کہ این در ابتدای اسلام بود بعد ازاں منسوخ گشت وحکم شد کہ
چوں آلت مرد فرج زن در رون رفت والتقای ختانین شد غسل واجب شد ازال شتوبانہ + وقال ابن عباس + وگفت ابن عباس کہ این حدیث
+ انما الماء من الماء فی الاحتلام + در شان احتلام است کہ بی دیدن تری مذی غسل واجب نمی گردد اگرچہ خوابی کہ دیدہ ولذتی کہ چشیدہ یاد دارد پس
برین تقدیر احتیاج بقول بنسخ نباشد وحق آنست کہ این حدیث مطلق است چہ احتلام وچہ غیر احتلام ولیکن حکم در ابتدای اسلام بود پس ازاں منسوخ
گشت + رواہ الترمذی + روایت کرد این حدیث را کہ ابن عباس گفت کہ انما الماء من الماء فی الاحتلام ترمذی + ولم اجدہ فی الصحیحین + ونمی یابم آنرا
در صحیح بخاری ومسلم این اعتراض است بر مولف بر صاحب مصابیح کہ این حدیث را در صحاح آورده باآنکہ در صحیحین نیست وجواب ازین اعتراض آنست کہ
مصنف این قول ابن عباس را از برای دفع تعارض حدیثین آورده است نہ از طریق کہ حدیثی است از صحاح کہ درین باب آورده وعن ام سلمۃ قالت
قالت ام سلیم + گفت ام المؤمنین ام سلمہ کہ گفت ام سلیم کہ مادر انس بن مالک است رضی اللہ عنہا + یا رسول اللہ ان اللہ لا یستحیی من الحق + ای پیغمبر خدا
بدرستیکہ خدا شرم ندارد از گفتن حق وپرسیدن آں یعنی نہی کردہ از حیا داشتن از پرسیدن حق واین تولید است از استحیاء است ازین سؤال کردن +
فہل علی المرأۃ من غسل اذا احتلمت + پس چوں نہی کرده است حق تعالی از حیا در پرسیدن حق پس میپرسم آیا ہست بر زن غسل وقتیکہ احتلام کند وخواب
بیند چنانکہ مردان می بینند + قال نعم + گفت آنحضرت آری ہست غسل بر زن + اذا رأت الماء + چون بیند آب منی را چنانکہ حکم مرد ہم ہمچنین است +
فغطت ام سلمۃ وجہہا + پس پوشید ام سلمہ روی خود را بجہت شرم + وقالت + وگفت + یا رسول اللہ وتحتلم المرأۃ + آیا خواب می بیند زن آنچنانکہ آب
برآید از وی + قال نعم + گفت آنحضرت آری می بیند وی برآید آب از وی + ترتبت یمینک + خاک آلوده باد دست تو اصل معنی این ترکیب عاست بذل
وانفتقار بسیاری ازان ہمچنین بر زبان رود عرب شده کہ در وقت تعجب وندمت این عبارت را اطلاق کنند وحقیقت معنی آنرا مراد ندارند ومراد آنست کہ عجب از تو
ای ام سلمہ کہ ہمچنین میگوئی وبعید است خود درک نمیکنی کہ زن را آب منی نمی باشد چنانکہ مرد را آب منی است + فبم یشبہہا ولدہا + پس بچہ چیز مانند
سبب مانندی افتد زن را فرزند او + متفق علیہ + این مقدار حدیث در صحیح بخاری ومسلم ہر دو مذکور است + ولمسلم روایۃ ام سلیم + ودر زیادہ کردہ مسلم
برین مذکور بر روایت ام سلیم این عبارت را کہ آنحضرت فرمود + ان ماء الرجل غلیظ ابیض + بدرستیکہ آب مرد سطبر است وسفید + وماء المرأۃ رقیق اصفر + وآب
زن تنک است وزرد + فمن ایہما علا او سبق + پس ہر کدام از آب مرد یا زن کہ بالا برآید وغالب گردد یا بیشتر در رحم افتد + یکون منہ الشبہ + میباشد
از ان مانند شدن فرزند او اگر آب ہر دو یا بیشتر آب او افتاد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد واگر آب زن بیشتر است یا غالب مانند مادر شود + وعن عائشۃ + رضی اللہ
عنہا + قالت کان رسول اللہ + بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا اغتسل من الجنابۃ + چون غسل میکرد از جنابت + بدأ فغسل یدیہ + آغاز میکرد پس می شست
ہر دو دست را + ثم توضأ کما یتوضأ للصلوٰۃ + پس وضو میکرد چنانکہ وضو میکند برای نماز + ثم یدخل اصابعہ فی الماء + پس در می آورد انگشتہای خود را در آب
فیخلل بہا اصول شعرہ + پس تر میکرد بآں بیخ موی سر + حتی اذا رأی انہ قد استبرأ + تا چون می دید کہ یقین کرد کہ پاک شده است + حفن علی رأسہ ثلاث حفنات + بر
سر خود سہ مشت آب میریخت + بملء کفیہ + بمقدار پر کردن ہر دو کف خود + ثم افاض علی سائر جسدہ + پس ریخت بر سائر بدن خود + ثم غسل رجلیہ + پس
میشست ہر دو پای خود را + ہذا لفظ احد رواۃ الحدیث + ہذا لفظ یکی از راویان حدیث است + وفی روایۃ + ودر روایتی + ثم یفیض الماء علی جلدہ کلہ + پس
میریزد آب را بر پوست تمام بدن خود + وعن میمونۃ + وروایت کرده است از میمونہ + قالت وضعت لرسول اللہ + گفت نہادم برای رسول خدا + غسلا + آبی کہ
غسل کند بآں + فسترتہ بثوب + پس پوشانید مرا بجامہ + فصب علی یدہ + پس ریخت بر دست خود + فغسلہما + پس شست ہر دو دست را + ثم صب علی فرجہ + پس ریخت
بر فرج خود + فغسلہ بیدہ + پس شست آنرا بدست خود + ثم دلک یدہ بالحائط + پس مالید دست خود را بدیوار + ثم مضمض واستنشق + پس مضمضہ واستنشاق کرد +
وغسل وجہہ + وشست روی خود را + وذراعیہ + ودو دست خود را + ثم صب علی رأسہ + پس ریخت بر سر خود + ثم تنحی + پس دور شد + فغسل قدمیہ + پس شست ہر دو پای
خود را + ثم اتیتہ بالمندیل + پس آوردم نزد او دستمال را + فرد بہا + پس باز گردانید بآں + فجعل ینفض الماء بیدہ + پس میافشاند آب را بدست خود +
وعن میمونۃ + وروایت کرده است از میمونہ + قالت اغتسل رسول اللہ + گفت غسل کرد رسول خدا + من الجنابۃ + از جنابت + فغسل فرجہ + پس شست فرج خود را +
بشمالہ + بدست چپ خود + ثم ضرب بہا الارض + پس زد بآں بر زمین + فمسحہا + پس مالید آنرا + حتی انقی + تا پاک شد + ثم صب علی رأسہ + پس ریخت بر سر خود +
ثم تنحی + پس دور شد + فغسل رجلیہ + پس شست ہر دو پای خود را + ثم اتی بخرقۃ + پس آورده شد پارچہ + فلم یردہا + پس باز نگردانید بآں + فجعل ینفض بہا +
پس میافشاند بآں + وعن عائشۃ + وروایت کرده است از عائشہ + قالت کان رسول اللہ + گفت بود رسول خدا + یغتسل من اناء واحد + غسل می کرد از ظرف واحد +
نحن وہو + ما وآں حضرت + نغترف منہ جمیعا + می گرفتیم از آں ہمہ با + حتی نفیض علی رؤسنا + تا آنکہ می ریختیم بر سرہای خود + وعن عائشۃ + وروایت کرده است از عائشہ +
قالت کنت اغتسل انا ورسول اللہ + گفت بودم غسل می کردم من ورسول خدا + من اناء واحد + از ظرف واحد + تختلف ایدینا فیہ + مختلف می شد دستہای ما در آں +
ویبدو لی + وظاہر می شد مرا + حتی یبدو لہ + تا آنکہ ظاہر می شد او را + وعن عائشۃ + وروایت کرده است از عائشہ + قالت کنت اغتسل انا ورسول اللہ + گفت بودم
غسل می کردم من ورسول خدا + من اناء واحد + از ظرف واحد + تختلف ایدینا فیہ + مختلف می شد دستہای ما در آں + فیسبقنی + پس سبقت می کرد مرا + حتی اقول دع لی دع لی +
تا آنکہ می گفتم بگذار برای من بگذار برای من + قالت وہما جنبان + گفت عائشہ وہر دو ما جنب بودیم + ویغتسلان + وہر دو غسل می کردیم + من اناء واحد + از ظرف واحد +
وعن عائشۃ + وروایت کرده است از عائشہ + قالت کان رسول اللہ + گفت بود رسول خدا + یغتسل فی المخضب + غسل می کرد در مخضب + وانا اغتسل فی المخضب + ومن غسل
می کردم در مخضب + فیأتینی حتی یأخذ + پس می آمد نزد من تا آنکہ می گرفت + فآخذ + پس می گرفتم + فیأتینی حتی آخذ + پس می آمد نزد من تا آنکہ می گرفتم +
وعن عائشۃ + وروایت کرده است از عائشہ + قالت کان رسول اللہ + گفت بود رسول خدا + یغتسل فی المخضب + غسل می کرد در مخضب + وانا اغتسل فی المخضب + ومن غسل
می کردم در مخضب + فیأتینی حتی یأخذ + پس می آمد نزد من تا آنکہ می گرفت + فآخذ + پس می گرفتم + فیأتینی حتی آخذ + پس می آمد نزد من تا آنکہ می گرفتم +

وتاخیر نکند و محل حدیثین این میتواند بود واللہ اعلم و نیز دلالت دارد بر مسح کردن سر درین وضوء و همین است ظاهر روایت از امام ابی حنیفہ رح و در روایتے مسح نیست چہ مسح کردن فائدہ ندارد در تحتین آب بعد از روی معدہ آنست و صحیح قول اول است و با محل اجلاء وضوء مبارکہ نیز مناسبت باین کیفیت کہ گذشت + ثم یدخل اصابعه فی الماء + پستہ می در آورد انگشتان خود را در آب + فیخلل بها اصول شعره + پس تخلیل میکرد با انگشتان تر جڑہای موی خود را + ثم یصب علی رأسه ثلث غرفات بیده + پستہ میریخت بر سر خود سہ کف آب بہر دو دست خود + ثم یفیض الماء علی جلده کله + بعد ازان میریخت آب بکثرت بر تمام اندام خود چنانکہ روان بشود + متفق علیہ + و درین روایت ذکر غسل فرج نیست + و فی روایة لمسلم + و در روایت دیگر مر مسلم را آمدہ کہ + یبدأ + آغاز میکرد بغسل را فیغسل یدیه قبل ان یدخلهما الاناء + پس می شست ہر دو دست خود را پیش ازانکہ در آرد آنہا را در آب + ثم یفرغ بیمینه علی شماله + پستہ میریخت آب با بدست راست بر دست چپ افراغ ریختن آب فیغسل فرجه + پس می شست فرج خود را + ثم یتوضأ + پستہ وضوء میکرد + وعن ابن عباس قال قالت میمونة وضعت للنبی صلی اللہ علیه وسلم + گفت ابن عباس گفت میمونہ کہ یکی از ازواج مطہرہ و خالہ ابن عباس است نہاد برای آن حضرت + غسلا + آبیکہ بدان غسل کند و غسل بفتحتین و بسکون سین ہر دو روایت است + فسترته بثوب + پس پوشید م آب را بجامہ یا پوشید م آنحضرت را و دم مبتدا و پوشیدہ + وصب علی یدیه + و بریخت آب آنحضرت بر ہر دو دست خود + فغسلهما + پس شست ہر دو دست را + ثم صب علی یده فغسلهما + پستر بریخت آب بر ہر دو دست پس شست ہر دو دست را + ثم صب علی شماله + پستر بریخت آب بدست راست خود بر دو دست چپ خود یعنی دو بار بر ہر دو دست آب بریخت و شست و سوم بار بدست راست بر دست چپ آب بسیار بریخت + فغسل فرجه + پس شست فرج خود را یعنی بدست چپ + فضرب بیده الارض + و بعد از فراغ از شستن فرج زد دست خود را یعنی دست چپ را کہ آلہ شست فرج خود را بر زمین + فمسحها + پس بسود دست چپ را بر زمین بجہت مبالغہ در تنظیف و القاء + ثم غسلها + پستر بشست آن دست را + فمضمض و استنشق و غسل وجهه و ذراعیه + پس آب در دہن کرد و در بینی کرد و بشست روی خود را و ہر دو دست را تا آنجا کہ + ثم صب علی رأسه افاض علی جسده + پستر بریخت آب بر سر خود و بر تحت در وان کرد آب بر تن خود + ثم تنحی + پستر یک سو شد از انجای کہ غسل کردہ بود + فغسل قدمیه + پس شست ہر دو پای خود را این حدیث صریح است در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدمین بخلاف حدیث سابق و اخذ امام ابی حنیفہ در مسح سر بآن حدیث است و در غسل قدم باین و بآن حدیث نیز عمل کردہ اند چنانکہ معلوم شد + فناولته ثوبا + پس نداد او را جامہ + فمسح بیده + پس بسود دست را بر جامہ و نپذیرفت + فانطلق وهو ینفض یدیه + پس رفت در حالیکہ می افشاند ہر دو دست خود را + فاتی بمندیل فلم یمسح بهما + پس آوردند نزد او دستمالی را پس نیفشاند بدان آب را یعنی مسح نکرد بدان و پاک نکرد و میفشاند آب را بدست از روی خود و اختلاف کردہ اند علما کہ پاک گردانیدن اعضا بجامہ بعد از وضوء مکروہ است یا مستحب یا سنت و بعض گفتہ اند کہ از جہت آن نگرفت و پاک نکرد کہ آن جامہ چرکین بود و اللہ اعلم + فانطلق وهو ینفض یدیه + پس رفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حالیکہ می افشاند ہر دو دست خود را ظاہر آن دست می افشاند بدان دست است از آب یا مراد حدیث آنست کہ چون وضو کنند نیفشانند دستہا را و بعض گفتہ اند کہ مراد بنفض یدین انجا جذبانیدن آنہا است در مشی چنانکہ داب اہل قوت است در راہ رفتن زیرا کہ افشاندن آب وضو مکروہ است از جہت بودن او اثر عبادت و انمحی بعید است از مقام + متفق علیہ و لفظہ للبخاری + و این حدیث را بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اند و این لفظ حدیث کہ مذکور شد بخاری راست و مسلم انمحی را بلفظ دیگر روایت کردہ + وعن عائشة قالت ان امرأة من الانصار سألت رسول اللہ + گفت عائشہ کہ زنی از انصار پرسید پیغمبر خدا را + صلی اللہ علیه وسلم عن غسلها من المحیض + از کیفیت غسل کردن وی از حیض + فامرها کیف تغتسل + پس فرمود آنحضرت آن زن را کہ چگونہ غسل کند

وبیان آرد کیفیت آنرا + ثم قال خذی فرصة + بکسر فا وضم وبفتح نیز آمده وسکون راء صاد مهمله یعنی قطعه وبقاف مفتوحه نیز آمده یعنی چیزی اندک وبقاف مفتوح ودال مهمله هم روایت است نیز یعنی قطعه + من مسک + پس فرمود آن زن را بگیر پاره از مشک یا پارچه از جامه که آنرا بشویند وآلوده شده از مشک ودر روایتی من مسک آمده بفتح سین یعنی بهمین معنی یا یعنی محکم گرفته شده بدست یا بمعنی برداشته شده وقبل ودر روایتی من مسک آمده بفتح میم یعنی چرم وبعضی این روایت را ترجیح کرده اند بجهت آنکه مشک قیمتی است وآن قوم را بجهت شدت فقر قدرت بران کجا بود که مشک استعمال کنند را بحسب روایت ایشان قوی تر است وفقها گفته اند که مستحب است مر زن را که پاره از مشک بگیرد یا پاره از جامه را مطیب سازد وظاهر است که امر بدان بر تقدیر قدرت بران خواهد بود یا بجمله آن زن فرمود که گیرد قطعه از مشک + تطهری بها + پس پاک شو بها + بآن قطعه + قالت کیف اتطهر بها + گفت آن زن چگونه پاک شوم بآن قطعه + فقال قطهری بها + پس فرمود آنحضرت پاک شو بآن قطعه + قالت کیف اتطهر بها + باز گفت آن زن چگونه پاک شوم بآن + قال + باز گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب نافهمیدن آن مگر پرسیدنی + سبحان الله تطهری بها + فاجتذبتها الی + عائشه میگوید پس کشیدم من آن زن را بسوی خود در بعض نسخ فاجتذبته تا + بقدیم باء بر دان جاذبه بمعنی امد + فقلت اتتبعی بها اثر الدم + پس گفتم من زن را ای فهمانیدن معنی تطهر طلب کن بچیزین بآن قطعه نشان خون را که در فرج تست یعنی معنی تطهر ظاهر است پرسیدن چیست متفق علیه وعن ام سلمة قالت + در ذات است ام سلمه را گفت گفتم + یا رسول الله انی امرأة اشد ضفر رأسی + من زنی ام که سخت میکنم باقتن موی سر خود او ضفر بفتح ضاد وسکون فاء تافتن بود بر یکدیگر چنانکه عادت زنان عرب است + افانقضه لغسل الجنابة + آیا پس بشکنم آنرا از برای غسل جنابت + فقال لا + پس گفت آنحضرت نشکن + انما یکفیک ان تحثی + بسکون یا انیست جز این نیست که بس است ترا که بریزی آب بسر خود + علی رأسک + بر سر خود + ثلث حثیات + سه بار دو حثیه مانند غرفه دو دست بهم پری دو کف دست + ثم تفیضین علیک الماء + پس تو پس بریزی بر روان میکنی برتمام بدن خود آب + فتطهرین + پس پاک میشوی + رواه مسلم + وعن انس قال کان النبی + گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم تو ضأ بالمد ویغتسل بالصاع + وضو میکرد بعد و غسل میکرد بصاع + ومد بضم میم یک طل ثلث رطل وصاع چهار مد + الی خمسة امداد + وگاهی غسل زیاده از صاع میکرد تا پنج مد واین حساب یاران ما بهم است واما آنرا در شرح سفر السعادة بر حساب اهل یمن خود فرو آورده تحقیق نموده ایم صاع بوزن اکبر شاهی که سیری سی سیر شاهی باشد پنج سیر ده سیر شاهی میشود وبوزن حال جهانگیری ابد الله ملکه وسلطانه که سیری شصت مثقال سیر شاهی است چهار سیر ویکپاو میشود ویک سیر شاهی کم پس چون برای غسل صاع وبرای وضو مد مقرر شد وصاع چهار مد است حساب بهر دو رکن بر مرعی باید داشت ودر روایتی وضوء بعد ثلث آمده وغسل بسه مد گفته اند مقصود ازین تحدید نیست که زیاده وکم ازان درست نباشد فضیلت سیر شستن وتمام شستن بست بی اسراف بهر قدر که باشد واگر بقدر کفایت کند که روان گردانیدن آب است بعضو آن نیز رواست متفق علیه وعن معاذة بضم میم نام زنیست از ثقات تابعیات + وعایشات روایت دارد از علی وعایشه وغیرهما + قالت قالت عائشة + گفت معاذه که گفت عائشه رضی الله عنها + کنت اغتسل انا ورسول الله + بودم که غسل میکردم من وپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بینی ودبینه + از یک آوند که میان من واو میبود واوند متوسط بود که سه صاع آب در وی می گنجد چنانکه هریک از ما در وی دست می انداخت وآب میگرفت + فبادرنی + پس زود می شتافت آنحضرت بسوی آب پیشی میکرد از من در گرفتن آب + حتی اقول دعی لی + تا آنکه گویم می گفتم من بآن حضرت بگذار برای من بگذار برای من یعنی بگذار تا من هم آب گیرم + قالت + گفت + معاذه که راوی حدیث است

است + وہما جنبان + وحال آنکہ آنحضرت وعائشہ ہر دو جنب بودند وغسل جنابت میکردند + متفق علیہ + ودرین حدیث دلیل است
برآنکہ چون جنب دست در آب درآرد بقصد شستن دست از جنابت تاثیری در آب نمیکند وزیان ندارد وسبب آنکہ گرفتن آب بتہالها
آب بی اعتراف مکن ومیسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن وہی از جنابت در آرد وتباہ میگردد واب چہ ضرورت مقتضی
میگردد باآنکہ بآن بقصد درآرد واگر عضو دیگر جز دست در آرد نیز ضرر دارد از جہت عدم ضرورت ودرآوردن آن کذا قال الشمنی عن المحیط والامام
محمد در موطای خود گفتہ کہ بودند مردان وزنان در زمان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کہ غسل میکردند معا وآن درست است خواہ مرد اب
بیشتر گیرد یا زن واین است قول ابی حنیفہ انتہی مشکل آنست کہ در آخر باب الجنب حدیثی می آید کہ میفرماید کہ زنان غسل نکنند بقیہ آب مرد وغسل نکند
مرد بقیہ آب زن ودر ہیچ صورت کہ درین حدیث است لازم می آید غسل زنان بفضل ماء مرد چہ حدیث ناطق است کہ آنحضرت مبادرت بغسل بیشتر میکرد
واگر اعتراف معا باشد نیز دو کرت نا بہ ہر دو لازم آید مگر آنکہ گوینده انچہ دران حدیث آینده مذکور شده است غریب است وآنچہ اینجا مذکور است زحمت کلام ازو
حدیث آینده نیز بیاید ان شاء اللہ تعالی + الفصل الثانی + عن عائشۃ قالت سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الرجل یجد البلل ولا یذکر
از حکم مروی کردی باید وجامۂ خود با بدن خود تری را + ولا یذکر احتلاما + ویا ندارد خواب را ولذت آنرا + قال + گفت آنحضرت در جواب یغتسل اغسل کند
عن الرجل الذی یری انه قد احتلم + وبرسیده شد از حکم مردی کہ میداند وبیاد دارد کہ خواب دیده است + ولا یجد بللا + ونمیبابد تری را + قال لا غسل علیه + فرمود نیست
غسل بر وے مسئله اگر مرد وزن یکجا ہم خفته باشند وتری بر جامۂ خواب ہا بینند ودانند کہ از کیست وبر کدام یکی از ہا غسل واجب گردد وجواب اگر سفید است
از مرد است وغسل بروی واجب آید واگر زرد است از زن است وبر وے غسل وبعض گویند اگر بطول افتاده است از مرد است واگر بزودی خارج
از زن واحتیاط در انست کہ ہر دو غسل کنند کذا قال الشمنی + قالت ام سلیم + گفت ام سلیم ما در انس رضی کہ حاضر شده بود وشنید این مسئله را + ہل علی المرأۃ
تری ذلک غسل + آیا ہست بر زنی کہ ببیند بللی را وبیاد ندارد خواب را مقصود پرسش انست کہ آیا زن نیز تری می بیند ومنی دارد + قال نعم
جواب داد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + نعم + آری غسل واجب است بران زن وزن آب منی دارد + ان النساء شقائق الرجال + بدیکہ
زنان اظائر مردان اند در خلقت وطبیعت ہر چہ مردان را است از احکام طبیعت زنان را نیز ہست مگر انچہ مخصوص بمردان واقع شده وو جود منی
از قبیل اول ست وشقائق جمع شقیقه وہر چیزی کہ دو پاره کرده شده ہر پاره را شقیق پارۂ دیگر گویند ولہذا برادر را شقیق خوانند کہ دو پاره از یک
اصل پس زن ومرد نیز شقیق یکدیگر اند واز یک اصل اند واز آن آدم است علیه السلام + رواه الترمذی وابو داؤد ودرمی الدرمی واین باقی الفاظ
لا غسل علیه + ترمذی وابو داؤد این حدیث را تا آخر روایت کرده اند اما دارمی واین ماجه روایت انشان تا لا غسل علیه است وحکایت ام سلیم
وسوال وجواب وی در روایت ایشان مذکور نیست + وعنها قالت قال رسول اللہ + گفت عائشه گفت پیغمبر خدا + صلی اللہ علیه
وسلم ازواج وتخصیص عثمان + چون در گذشت فتان زن مراد فتان زن مراد نیست کہ ہر دو فتان ملاقات ومساس کنند ہم دو فتان موضع از مرد وزن کہ مقتضی
کردن آنرا میسر نبود زنان از مرد پوشیده است بر سر عضو واز زن کوتاہی است بلند در درون مانند تاج خروس پس عائشه میفرماید کہ چون این دو موضع بجای خود
بدر آمدن آلت مرد در فرج زن + وجب الغسل + واجب میگردد غسل بر مرد وزن + فعلته انا ورسول اللہ کروه ام من وپیغمبر خدا + صلی اللہ علیه وسلم آنرا
فاغتسلنا پس غسل کردیم ما ہر دو + رواه الترمذی واین ماجه + پس معلوم شد کہ در وجوب غسل خروج منی در کار نیست وبجود دخول حشفه واجب است

و در روایت احمد و مسلم از ابی موسی اشعری رضی الله عنه آمده است که گفت اختلاف کردند مهاجرین و انصار پس گفتند انصار واجب نمیگردد غسل مگر برآمدن آب منی و مهاجرین گفتند که چون بیامیزد مرد با زن واجب میگردد غسل پس گفتم من کفایت میکنم شما را ازین اختلاف پس برخاستم و در آمدم بر عائشه رضی الله عنها و گفتم سوالی دارم و لیکن مرا شرم میآید گفت عائشه شرم مکن از پرسیدن هرچه میخواهی بپرس که من مادر توام پس گفتم چیست موجب غسل گفت تو در ین سوال افتادی [illegible] گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون بنشیند مرد میان چهار شعبه زن و مساس کرد ختان مرد ختان زن را [illegible] واجب شد غسل [illegible] عن ابی هریرة رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحت کل شعرة جنابة [illegible] که بر تن آدمی است [illegible] فاغسلوا الشعر [illegible] و انقوا البشرة و پاک بشوئید آنجا را از اندام [illegible] غسل برآید

شعرة بسکون عین و فتح آن [illegible] رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث غریب و الحارث بن وجیه الراوی و هو شیخ لیس بذاک [illegible] ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که حارث بن وجیه که روایت کننده این حدیث است [illegible] شده چندان قوی نیست در حفظ و ضبط روایت و وجیه چنانکه [illegible] بفتح واو و سکون جیم [illegible] خوانده اند و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله گفت امیر المؤمنین علی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من ترک موضع شعرة من جنابة لم یغسلها کسی که بماند جای یک موی از جنابت که نشوید آنرا فعل بها کذا و کذا من النار کرده شود باو [illegible] از عذاب آتش دوزخ قال علی رضی گفت علی [illegible] فمن ثم عادیت رأسی فمن ثم عادیت رأسی پس از جهت [illegible] سر خود را یعنی بریدم آنرا [illegible] کنایه است از دوام حلق ثلثا سه بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغه و تاکید رواه ابو داود و احمد و الدارمی روایت کرده اند این حدیث را این هر سه تن الا انهما لم یکررا لیکن احمد و دارمی تکرار نیاوردند این عبارت را که فمن ثم عادیت رأسی و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یتوضأ بعد الغسل بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وضو نمیکرد پس از غسل یعنی [illegible] غسل میکرد چنانکه گذشت کفایت میکرد و بعد از فراغ از غسل [illegible] رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجة و عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یغسل رأسه بالخطمی بود آنحضرت که میشست سر مبارک خود را بخطمی [illegible] خطمی [illegible] و هو جنب و حال آنکه آنحضرت جنب می بود و غسل جنابت میکرد [illegible] [illegible] الخطمی یجتزئ بذلک [illegible] و لا یصب علیه الماء [illegible] رواه ابو داود و عن یعلی قال ان رسول الله [illegible] صلی الله علیه وسلم رای رجلا یغتسل بالبراز [illegible] فصعد المنبر [illegible] [illegible] تنبیه کنند مردم را از ارتکاب این شنیعت و عادت [illegible] که چنین حکمی از احکام شریعت که بدان اهتمام [illegible] فحمد الله و اثنی علیه [illegible] ثم قال [illegible] آنحضرت ان الله حیی [illegible] ستیر [illegible] بسیار پوشنده است گناه بندگان

و عیوب ایشان را و یحب الحیاء والستر دوست میدارد از بندگان شرم ساری را و پرده پوشی را یعنی حیا و ستر از صفات حق اند و دوست میدارد
حق تعالی از بندگان خود تخلق باخلاق وی را و هرچه محبوب است از ایشان + فاذا اغتسل احدکم فلیستتر + پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند و بپوشد
اندام نهانی خود را که این نیز نوعی از ستاریست که تخلق است بخلق الهی تعالی و تقدس + رواه ابوداود والنسائی و فی روایة + و در روایتی دیگر ازوی
همچنین آمده است که + قال ان الله ستیر + گفت آنحضرت که خدای تعالی ستیر است + فاذا اراد احدکم ان یغتسل + پس چون خواهد یکی از شما که غسل کند +
فلیتوار بشیء + پس باید که پنهان گردد بچیزی + **الفصل الثالث** + عن ابی بن کعب + صحابی جلیل القدر عظیم الشان ست
کنیت او ابوالمنذر است و ابوالطفیل نیز آمده انصاری است ملقب بسید القراء و سید الانصار آمده و عمر بن خطاب رضی او را سید المسلمین خوانده و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم او را بامر الهی تعالی قرآن شنوانده روایت کرده اند ازوی بسیاری از صحابه و تابعین و بوده وی رضی الله عنه کاتب وحی + قال انما کان + گفت
ابی بن کعب نبود این حکم که + الماء من الماء رخصة فی اول الاسلام + مگر رخصتی در آغاز دین اسلام و حکم کرده بودند که اگر جماع بکنید و انزال نکنید غسل نکنید
ثم نهی عنها + پس منع کرده شد از این رخصت و گفته شد که غسل نماز کنید و در فصل اول بیان آن گذشت + رواه الترمذی وابوداود والدارمی
وعن علی رضی الله عنه + قال جاء رجل الی النبی + روایت است از امیرالمؤمنین علی گفت آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال + پس گفت
آن مرد + انی اغتسلت من الجنابة + بدرستیکه من غسل کردم از جنابت + وصلیت الفجر + وگزاردم نماز بامداد را + ثم اصبحت فرأیت قدر موضع الظفر لم یصبه الماء +
پس دیدم بعد از نماز گزاردن قدر جای ناخن را که نرسیده است او را آب + فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کنت مسحت علیه بیدک
اجزأک + پس فرمود آنحضرت با مرد اگر می بودی تو که مسح میکردی بر آن موضع بدست خود هر آینه کفایت میکرد ترا آن اگرچه بعد از ادای نماز
میبود کفایت ترا و تمام میشد غسل تو یعنی قضا میکردی تو نماز را که گزارده اگر گویند مسح در غسل چون کفایت کند جوابش آنست که مراد از مسح اینجا غسل
خفیف است و غالب آنست که چون دست تر بر آن موضع رسد کفایت میکند شستن را و مقصود غسل است و بعضی گفته اند که این حکم سابق بود بعد از آن
منسوخ شد + رواه ابن ماجه + **وعن ابن عمر رضی الله عنهما** قال کانت الصلوة خمسین + بود نماز در شب معراج پنجاه وقت + والغسل من الجنابة سبع مرار
و بود غسل از جنابت هفت بار + وغسل البول من الثوب سبع مرار + و بود شستن بول از جامه هفت بار + فلم یزل رسول الله + پس همیشه بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یسأل + سوال میکرد از حضرت عزت تخفیف در آن + حتی جعلت الصلوة خمسا والغسل من الجنابة مرة وغسل الثوب من البول مرة + تا آنکه
گردانیده شد نماز پنج و گردانیده شد غسل جنابت یکبار و شستن جامه نیز از بول یکبار + رواه ابوداود + و ظاهر آنست که این قضیه در شب معراج است و
حدیث معراج مشهور است و آنچه در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است و حکم غسل جنابت و غسل ثوب در آنجا مذکور نیست و مولف این حدیث را
از حدیث ابی داود آورده بود و سند این حدیث ابوب ... ضعیف است و مخالف خود است نزد محدثین و شستن جامه یکبار در مذهب شافعی است
و سه بار شستن نزد ما واجب است و در مذهب ما ... است و غسل جنابت ... است که از آب ... پاک شود و تثلیث منفعت است چنانکه در ... گذشت کذا فی المرقاة باب مخالطة الجنب وما یباح له + باب در بیان مخالطت جنب و آنچه
مباح است مر جنب را از ذکر و نوم و اکل و جز آن جنابت در لغت بمعنی دور شدن است و جنابت شرعی ... از مواضع نماز دور کرده شده
از صحبت مردم است و جنب بضمتین صاحب جنابت و احد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث در وی برابر است و مخالطت آمیختن کسی بکسی و مراد اینجا ملابست و ...

وممانعت وی واو مکالمت ومشارکت واشتمال است بایں جانب وجائز ست با جنب وارد شدہ است در احادیث ۔ **الفصل الاول عن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ ۔ قال لقینی رسول اللہ ۔ گفت ابو ہریرہ پیش آمد مرا پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم وانا جنب ۔ وحال آنکہ من عظیم ۔ فاخذ بیدی ۔ پس گرفت انحضرت دست مرا ۔ فمشیت معہ ۔ پس رفتم با وی ۔ حتی قعد ۔ تا آنکہ نشست آنحضرت ۔ فانسللت ۔ پس بیرون آمدم از مجلس آہستہ السلال بیرون آمدن از زیر چیزی ودل بکشیدن شیر از نیام ۔ فاتیت الرحل ۔ پس آمدم منزل خود ۔ واو رحل بفتح را وسکون حا بمعنی مہ رحت وحبا باش مرد ۔ فاغتسلت ۔ پس غسل کردم ثم جئت وہو قاعد ۔ پس آمدم وحال آنکہ آنحضرت نشستہ بود ۔ فقال این کنت یا ابا ہریرۃ ۔ پس گفت آنحضرت کجا بودی توای اباہریرہ ۔ وہریرہ بکسر ہا وتشدید را بمعنی گربہ وہریرۃ بتانیث آن وہریرۃ تصغیر ہریرۃ است ۔ فقلت لہ ۔ پس گفتم مر آنحضرت را حال خود را وموجب بیرون رفتن را ۔ فقال ۔ پس گفت آنحضرت سبحان اللہ ان المؤمن لا ینجس ۔ بدرستیکہ مسلمان پلید نمیشود یعنی جنابت نجاست حکمی ست کہ در شرع بدان حکم کردہ اند وغسل بران موجب واگر نہ اینست اما بدن انسان بدان نجس نمیشود والمراد عرق جنب وسور او وظاہر است ومخالطت باوی جائز ۔ وفی الفاظ انجاری ۔ این فظ بخاری است ۔ والمسلم سماہ ۔ ومسلم را معنی اوست یعنی مسلم این مضمون را بالفاظ دیگر روایت کردہ ۔ وزاد بعد قولہ ۔ وزیادہ کردہ است مسلم بعد بقول وی کہ ۔ فقلت لہ ۔ این عبارت را کہ ۔ لقیتنی وانا جنب فکرہت ان اجالسک حتی اغتسل ۔ یعنی گفتم بآن حضرت در اعتذار از بر آمدن از مجلس بلاقات کردی تو مرا ومن جنبم بودم پس کراہت نمودم کہ بنشینم با تو تا آنکہ غسل کنم ۔ وکذا البخاری فی روایۃ اخری ۔ وہمچنین آمدہ است مر بخاری را در روایت دیگر ۔ **وعن ابن عمر** رضی اللہ عنہما ۔ قال ذکر عمر بن الخطاب لرسول اللہ ۔ گفت ابن عمر کہ ذکر کرد عمر مر پیغمبر خدا را ۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان یصیبہ الجنابۃ من اللیل ۔ کہ بدرستیکہ شان این است کہ میرسد مر او را جنابت از شب ۔ فقال لہ رسول اللہ ۔ پس گفت مر عمر را پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم توضأ واغسل ذکرک ثم نم ۔ وضو کن وبشوی عضو خود را پس بخواب کن پس نوم جایز است جنب را اما بعد از وضو این قدر طہارت نوم است مر جنب را چون این کرد پاک بخواب رفت متفق علیہ ۔ **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا ۔ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد ان ینام وہو جنب توضأ وضوءہ للصلوٰۃ ۔ وضو میکرد مثل وضوی او مر نماز را واین نیز امری مستحب است نہ واجب ۔ متفق علیہ **وعن ابی سعید الخدری** رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی احدکم اہلہ ۔ چون بیاید یکی از شما نزد خود یعنی جماع کند زن خود را ۔ ثم اراد ان یعود ۔ پس خواہد کہ عود کند یعنی دیگر بار جماع کند ۔ فلیتوضأ بینہما وضوءا ۔ پس باید کہ وضو کند میان ہر دو نوبت از جماع وبی وضو جماع بر جماع نکند ۔ رواہ مسلم ۔ **وعن انس** رضی اللہ عنہ ۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یطوف علی نسائہ بغسل واحد ۔ بود آنحضرت کہ میگشت بر زنان خود یعنی جماع میکرد بیک غسل وبرای ہر جماع غسلی علیحدہ نمیکرد ۔ رواہ مسلم ۔ وظاہر این حدیث دلالت دارد بر عدم وجوب قسم ورعایت نوبت بران حضرت در ازواج مطہرہ والا در نوبت یکی بجرۂ دیگری چون میرفت ذہب حنفیہ نیز بعدم وجوب است وآنحضرت بمحض تفضل وتبرع میکرد وگر آنکہ شاید کہ طواف بر جمیع نسا باذن صاحب نوبت باشد واللہ اعلم ۔ **وعن عائشۃ** قالت کان النبی ۔ گفت عائشہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بذکر اللہ علی کل احیانہ ۔ وذکر میکرد خدا را ومیبرد نام او بر ہمہ وقت خود مگر در حالت حدث وجنابت ودر غیر آن الا قرآن کہ در حالت جنابت نمیخواند وذکر دو متوضا نمیکرد ومبض مے گویند کہ مراد بذکر اینجا کوکبہ قلبی وتفکر در مخلوقات وتعجب از صنعت اوست ۔ رواہ مسلم وحدیث این عباس سند کردہ ی کتاب الائمۃ ۔ وحدیث ابن عباس کہ در مصابیح اینجا ندکور ست باتفاق نہ ذکر کنیم مجاز اور کتاب الائمۃ اشارۃ

الفصل الثانی عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبی ۔ گفت ابن عباس کہ غسل کرد بعضے از زنان پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم فی جفنۃ ۔ تابکیدر جفنہ بود

بفتح جیم و سکون ہا کاسۂ بزرگ کہ آنرا تغار گویند، فخار و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یتوضأ منہ یعنی خواست آنحضرت کہ وضو کند از آنی کہ فاضل ماندہ بود در ان کاسہ از غسل بعضے از ازواج، فقالت پس گفت آن بعض از ازواج، یا رسول اللہ انی کنت جنبا بتشدید من عدم جنب و این آب بقیہ آنست کہ از غسل جنابت من ماندہ بود، فقال ان الماء لا یجنب بضم یا و کسر نون و بفتحہ یا و ضم نون پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ آب جنب نمیشود یعنی نجس نمیگردد بغسل جنابت بآن و رسیدن دست و بدن او بدان، رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجۃ و روی الدارمی نحوہ و فی شرح السنۃ عن میمونۃ بلفظ المصابیح، و در شرح سنت روایت است از ابن عباس از میمونہ بلفظے کہ در مصابیح آوردہ است و آن آنست کہ گفت میمونہ جنب شدم من و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس غسل کردن من از جفنہ فزیادہ ماندہ در و آبی از بقیہ آن پس آمد آنحضرت تا غسل کند از ان آب پس گفتم کہ من غسل کردہ ام یا رسول اللہ از ان پس غسل کرد آنحضرت و فرمود کہ آب نمیباشد بروی جنابت و در روایتے آمدہ کہ آب جنب نمیشود و اختلاف در لفظ مصابیح و لفظ کتاب آنست کہ در حدیث مصابیح غسل مرد از بقیہ غسل زن لازم مے آید و در حدیث کتاب و ہمچو مرد از بقیہ آب غسل زن و آخر فصل ثالث باید کہ ہر دو منہی عنہ است جوابش ہمان کہ در فصل اول از حدیث عائشہ گذشت **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا، قالت کان رسول اللہ بود پیغمبر خدا، صلی اللہ علیہ وسلم یغتسل من الجنابۃ ثم یستدفئ بی، غسل میکرد از جنابت پس گرمی میجست بمن یعنے اعضای شریف خود را می چسپاند بمن تا گرم کردہ مرا بجاے جامۂ خود می ساخت کہ بآن گرم میشود، قبل ان اغتسل، پیش از انکہ من غسل کنم پس از اینجا معلوم شد کہ بدن جنب پاک است رواہ ابن ماجۃ و روی الترمذی نحوہ و فی شرح السنۃ بلفظ المصابیح، و در حدیث مسلم آمدہ است کہ عائشہ حائض میبود و آب میخورد پس آنحضرت میداد پس مے نہاد آنحضرت دہن خود را بر جاے دہن وے حیض و جنابت بیک حکم دارد، **وعن علی** رضی اللہ عنہ، قال کان النبی بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یخرج من الخلاء، و بیرون می آمد از آنخانہ، فیقرئنا القرآن، پس میخواند ما را قرآن را، و یاکل معنا اللحم، و میخورد با ما گوشت یعنی پیش از وضو، ولم یکن یحجبہ او یحجزہ، حنک راوی است و معنی یحجبہ و یحجزہ یکی است یعنے باز نمیدانست آنحضرت را، عن القرآن، از خواندن قرآن، شیء، ہیچ چیز لیس الجنابۃ، مگر بودن جنب، رواہ ابو داؤد و النسائی و روی ابن ماجۃ نحوہ، **وعن ابن عمر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا اقرأ الحائض ولا الجنب، نخواند حائض و نہ جنب خواہ مرد باشد یا زن، شیأ من القرآن، ہیچ چیز از قرآن، رواہ الترمذی، پس نزد بعض تمام آیت خواندن حرام ست و کم از آیت بتوان خواند و نزد بعض کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمہ و ظاہر لفظ عام ست و اگر بقصد شکر نعمت گوید الحمد للہ رب العالمین بقصد تلاوت قرآن باشد نزد بعض و نزد بعض دعا ہی قنوت خواندن نیز حرام است و باقی اذکار و اوراد بر اباحت ست، **وعن عائشۃ** قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وجہوا ہذہ البیوت عن المسجد، روی برگردانید این خانہا را از جانب مسجد تا راہ خانہ بآن سوی زد بہ بسبب جنب و حائض و در مسجد لازم نیاید، فانی لا احل المسجد لحائض ولا جنب، زیرا کہ بندہ نمی حلال نمیدانم و در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواہ بطریق مرور باشد یا مکث و نزد شافعی بطریق عبور جایز ست و مالک ہر ہمہ بر بست و طیبی فصل کردہ کہ مرور مکث نیز جایز ست و اللہ اعلم و ظاہر حدیث بعمومہ و اطلاقہ مؤید مذہب ما ست، رواہ ابو داؤد، **وعن علی** رضی اللہ عنہ، قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تدخل الملائکۃ بیتا فیہ صورۃ، و نمی آیند فرشتگان خانہ را کہ در و صورتہا متمثل چیزہا ست، ولا کلب، و نمی در آیند خانہ را کہ در وی سگ باشد و کلام در سگ و صورت بیاید و قول جنب و نمی در آیند در خانہ کہ در وی جنب باشد مراد کسی ست کہ جنب بودن عادت دارد و بدلہ تہاون و تکاسل میرود چنانکہ وقت نماز گزرد و غسل نکند و این بر تقدیر ہی

کہ وضو نکند + رواہ ابوداؤد والنسائی + **وعن عمار بن یاسر** + مولای بنی مخزوم بود و پاسر را ابوحذیفہ داد خود را کہ سمیہ بنیم سین و فتح میم و تشدید تحتانیہ بوی تزویج کرد و آزاد کرد عمار بوجود آمد و پدر و مادر او ہمہ قدیم الاسلام اند و عمار از متصفین بست کہ عذاب کردہ شدہ و در راہ خدا کہ بسیاری مشرکان او را میسوختند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروی بگذشت و گفت یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراہیم و وی از مہاجرین اولین سابقین بست حاضر شد بدر را و تمامہ مشاہد را و وی از دلائل حقانیت امیر المومنین علی است رضی اللہ عنہ کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لقتلک الفئۃ الباغیۃ الحدیث کشتہ شد بصفین و مناقب او کثیر است و مادر او لیا ابوجہل ملعون فتنہ در فرج زد و کشت + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا یقربہم الملائکۃ کسانند کہ نزدیک نمی آیند ایشان را فرشتگان + جیفۃ الکافر + یکی مردہ کافر و بعض ذات کافر او را زندہ مردہ یا زندہ اما استعمال جیفہ در مردہ بشیر ست + والمتضمخ بالخلوق دوم مرد کہ بسیار آلودہ بخلوق بفتح خای معجمہ نام طیب مشہوری ست کہ در وی غالب زعفران ست و درین زجر و تشدید ست در منع ازان + والجنب الا ان یتوضا + سوم جنب مگر آنکہ وضو کند + رواہ ابوداؤد + **وعن عبد اللہ بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم** + وی و پدر و جد وی ہمہ تابعین اند و جد کلان وی عمرو بن حزم صحابی ست کہ آنحضرت او را عامل یمن ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکہ روایت میکنند + ان فی الکتاب الذی کتبہ رسول اللہ + بدستیکہ در کتابی کہ نوشتہ است آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لعمرو بن حزم + و عمرو بن حزم را بفتح حای مہملہ و سکون زای کہ آنحضرت او را در ناحیہ از یمن عامل ساختہ بود و وی ہفدہ سال بود کتابی بوی ہمراہ ساختہ کہ در وی بیان فرائض و سنن و صدقات و دیات و غیر آن نوشتہ و آن کتاب مشہور ست در میان مردمان کتاب نوشتہ بود + ان لا یمس القرآن الا طاہر + ہرگز مساس نکند قرآن را مگر کسیکہ پاک ست و مراد او طاہر از حدث دانستہ اند + رواہ مالک والدارقطنی

وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجۃ + نافع کہ مولای ابن عمر ست و تابعی فقیہ است کثیر الحدیث اصل او از دیلم ست و بعض گفتہ اند از بربر ست و از کبار تابعین و ائمہ اثبات است + سنۃ سبع عشرۃ و مائۃ گفت روان شدم ہمراہ ابن عمر در حاجتی کہ وی داشت + فقضی ابن عمر حاجتہ + پس بر آورد ابن عمر آن حاجت خود را + وکان من حدیثہ یومئذ ان قال + و بود از جملہ حدیث این عمر کہ دران روز کرد این کہ گفت + مر رجل فی سکۃ من السکک + گذشت مردی در کوچہ از کوچہا و سکہ بکسر سین و کاف مشدد بمعنی راہ ہموار و برابر و فلقی + رسول اللہ + پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم و قد خرج من غائط + و حال آنکہ تحقیق بیرون آمدہ بود او از آنحضرت از آنجا + او بول + یا از پشاب کردن شک راوی ست + فسلم علیہ + پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم + فلم یرد علیہ + پس باز نگردانید آنحضرت سلام او را + حتی اذا کاد الرجل ان یتوارای فی السکۃ + تا وقتی کہ نزدیک بود آن مرد کہ پنہان گردد در کوچہ + ضرب رسول اللہ + زد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم + یدیہ علی الحائط + ہر دو دست خود را بر دیوار + ومسح بجاہہ + و مسح کرد بہر دو دست روی مبارک خود را + ثم ضرب ضربۃ اخری فمسح ذراعیہ + پس زد ضربت دیگر و مسح کرد ہر دو ذراع خود را تا آرنج یعنے تیمم کرد + ثم رد علی الرجل السلام + پس باز گردانید بران مرد سلام را + وقال انہ لم یمنعنی ان ارد علیک السلام + و فرمود کہ مرا باز نداشت از رد کردن سلام بر تو چیزے + الا انی لم اکن علی طہر + مگر آنکہ نبودہ ام بر طہارت + رواہ ابوداؤد + ظاہر از حدیث آنست کہ مانع از رد سلام آن بود کہ آنحضرت کراہت داشت رد سلام را بے وضو بجہت استعمال آن لفظ سلام کہ اسمی از اسماء الٰہی ست اگرچہ مراد بدان اینجا معنی سلامت ست و در اینجا غایت تعظیم ست مر ذکر خدا و بعضے از علماء بر وے کہ این عمل از شد و آنچہ صحیح آمدہ ست کہ وے صلی اللہ علیہ وسلم ذکر میکرد خدا را در ہر وقت بر ہر حال و اگر گویند کہ مراد بآن ذکر قلبی ست گوئیم لعجب رسیدہ ست ذکر لسانی + خروج از خلا کہ میگفت الحمد للہ الذی اذہب عنی ما یوذینی الحدیث و تسمیہ پیش از وضو و نیز گذشت

کہ باز نمیداشت او را از قرآن ہیچ چیز بگز جنابت و بیرون مے آمد از خلا و تعلیم میکرد صحابہ را قرآن پیش از آنکہ وضو سازد و مانند آن میگویند کہ سنیت
آنست کہ بے وضو نام خدا نگیرند و آنچہ ثمانی ذکر کردہ ہمہ قبیل سنیت است کہ برائی تعلیم جواز و تسہیل امر سنیت آنرا کرد و تقسیم من وجہ تا خوب جا بجا میگردد
و تسمیہ قبیل الوضوء چہ آن از قبیل عزیمت است بے شبہ بلکہ ہر چہ وارد شدہ در موضع خاص مستحب ست ذکر آن کما لا یخفی پس ظاہر آنست و اللہ اعلم گذر
خدائی تعالیٰ بی طہارت جائز ست لیکن با طہارت افضل و اکمل طولی است و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در اوقت چیزی از سلطان وعظمت الٰہی
جل ذکرہ وارد شدہ کہ نگذاشت او را کہ ذکر نام وی کند بے طہارت خصوصاً در رد سلام کہ گنجایش توقف و تاخیر دارد و علی الفور واجب نہ لیکن تا ممکن کردن
تاخیر کردہ دران مباد آن مرد بزور رد سلام فوت شود و بعد بعید گردد پس تیمم کرد و جواب سلام وی داد و تعلیم کرد کہ تیمم در امثال این کافیست مع وجود قدرت
بر آب فہم ✦ وعن المہاجر بن قنفذ انہ اتی النبی ✦ روایت است از مہاجر بن قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و ذال معجمہ در آخر نام کہ او خلف بن عبید
و مہاجر لقب اوست کہ آنحضرت فرمود ہذا المہاجر حقا و صحابی قرشی تیمی است و بعض گفتہ اند اسلام او در فتح مکہ است و حسن بصری غیر وی از وی
روایت کردہ اند کہ وی آمد پیغمبر را ✦ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو یبول ✦ و حال آنکہ آنحضرت بول میکرد ✦ فسلم علیہ ✦ پس سلام کرد بر آنحضرت ✦ فلم یرد علیہ ✦ پس رد نکرد
آنحضرت سلام را بر وی ✦ حتی توضأ ✦ تا آنکہ وضو ساخت آنچنانچہ میکند غائب شدن سلم و فوات رد بوضو تا وضو ساختن تاخیر کرد پس از ان جواب سلام
وی داد ✦ ثم اعتذر الیہ ✦ پیش عذر خواہی کرد بوی ✦ و قال ✦ و فرمود ✦ انی کرہت ان اذکر اللہ الا علی طہر ✦ بدرستیکہ من مکروہ پنداشتم کہ ذکر کنم نام خدا را
مگر بر طہارت ✦ رواہ ابو داؤد و روی النسائی الی قولہ حتی تیمم ✦ روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داؤد و روایت کرد نسائی تا قول وی حتی
توضأ فقط ✦ استدراک ذکر کرد ✦ و قال ✦ و گفت نسائی این عبارت را کہ فلما توضأ رد علیہ یعنی گفتہ کہ در ین حدیث دلیل ست بر آنکہ ہر کہ تقصیر کرد در جواب
سلام تعذیر از عذر باید کہ اعتذار کند بسوی وی تا منسوب نگردد بکبر و در بعض شروح گفتہ کہ حاشا کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در امثال عبادت مقصر
تواند بود بلکہ تاخیر از جہت وجود شرط و عدم بود و اللہ اعلم محض تفضل و تبرع و مقصود جرد تشدید بود و تنبیہ بر آنکہ سلام بر بول کنندہ مکروہ ست و ترک کلام و گزاردن
آن بر قضاحاجت و تعظیم ذات حق و صفات وی تا ذہنہ بہ ساحت عزت و عظمت وی تعالیٰ کہ ذکر شود در ایشین وقتی از جہت بودن سلام از اسماء
وی تعالیٰ و اللہ اعلم ✦ الفصل الثالث عن ام سلمۃ ✦ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یجنب ✦ بضم با و کسر نون و فتح با و ضم نون
ثم ینام ✦ بود آنحضرت کہ جنب شدے شب خواب میکرد ✦ ثم یتبہ ثم ینام ✦ بعد از خواب بیدار شدے باز بخواب میکرد یعنی از جنابت کہ خواب میکرد پیش از غسل
و مباشرت بغسل میکرد و سابقاً معلوم شد کہ وضو کردہ بخواب میرفت و خواب آنحضرت خود ناقض وضو نبود پس ہمان وضوی بود و از غیر وی صلی اللہ علیہ وسلم اگرچہ
خواب ناقض ست اما ظاہر آنست کہ ہمان وضو کہ بعد از جنابت کردہ بخواب رفت و علامات نوم کافی ست اگرچہ بعد از آن بیدار شدہ باشد ان شاء اللہ
رفتہ است و اللہ اعلم ✦ رواہ احمد ✦ وعن تبیتہ قال ان ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنابۃ ✦ گفت تبیتہ کہ ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت
یفرغ ✦ بضم با و کسر را ✦ بیدہ الیمنی علی یدہ الیسری ✦ پس میریخت آب بدست خود بر دست چپ ✦ یغسل مرارا ✦ ہفت بار ✦ ثم یصب ✦ پس میریخت بر
فلسے مرتبہ کم از نہ ✦ پس فراموش کرد ابن عباس کہ چند بار ریختہ است ✦ فالتی ✦ پس بیامد کہ چند بار ریختہ شدہ است ✦ آب ✦ فتلقت الاذی ✦
بیگفتم من در نمیابم و یاد ندارم من کہ چند بار شستہ شدہ ✦ فقال ✦ پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ ✦ الا ام لک ✦ و ایمنک ان تدری ✦ نیست تا ترا
مادر تراچہ چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن و لا ام لک کلمہ ایست کہ عرب بطریق ذم و دشنام آنرا ذکر کنند ولا ام لک نیز بر ہمین منوال است مقام ذکور گردد و ایجاب

کہ نیند را باید کہ در پیش تیغ از عمل او حاضر و مستیقظ باشد و غافل نبود و تا عمل او را نا گیرد و نکارند بدو نقل کند و تیغ را میسر سکند کہ او را برترک آن او کشد و در تشی نیاید
تم تیمما فوضعہ للصلوۃ ۔ بستر و نحو میکرد ابن عباس ہیچ و ضوی وی برای نماز ۔ ثم نفضین علی جلدہ الماء ۔ پستر پس بخست بر بدن خود آب را ثم یقول ہکذا کان
رسول اللہ ۔ پستر میگفت ابن عباس ہمچنین بود پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم بنظر غسل میکرد و در بانیہ میکرد و در طہارت ۔ رواہ ابو داؤد ۔ بدانکہ آنچہ دارند
در احادیث از شستن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دستہا را پیش از شستن فرج یا مطلق ست یا دو بار یا سہ بار ست و در فصل اول از باب الفصل ہم از روایت
ابن عباس گذشت کہ بخت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب بدست ۔ راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بی ذکر عدد ہی سہ بن پس انجواز
ابن عباس شبہہ روایت کرد کہ ہفت بار آب بخت و در صورتی مخصوص باشد بجہت مبالغہ در تطہیر و تنظیف چنانکہ در تطہیر اوانی و بعض احادیث آمدہ
است و شیخ ابن حجر گفتہ کہ شاید بجہت نجاستے بودکہ در دست چپ وی بود و این وجہ افادۂ عدد سبع نمیکند مگر آنکہ قید کنند کہ نجاستی بخت بود کہ تعدد سبع
در غسل نزدود سبع عدد ے است کہ روی بکمال دارد و اگر گویند کہ آن اتفاقا بود از ابن عباس پس سوال او از شعبہ نزد نسیان و در شستن نمودن عدد
در روایت منافات دارد بآن چہ این ظاہر در وجوب رعایت عدد است ۔ **وعن ابی رافع** ۔ مولای آنحضرت است و بعض گفتہ مولای عباس بود
کہ آنحضرت بخشیدہ بود نام او اسلم است در اصل قبطی ست اسلام آورد پیش از بدر و حاضر شد بدر را و حاضر شد احد را و شاہدی کہ بعد از دست و گفتہ اند کہ پیش
بشارت آورد با سلام عباس آن حضرت او را اعتاق کرد ۔ قال ان ۔ سول اللہ ۔ گفت ابی رافع کہ پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم طاف ذات یوم علی
نسائہ ۔ گشت کرد یکروزی بر زنان خود و گذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با ہمہ ایشان یتغسل عند ہذہ و عند ہذہ ۔ و در حالیکہ غسل میکنند نزد این نزد آن یعنی نزد
ہر کدام غسلی علیحدہ کرد ۔ قال قلت لہ ۔ گفت رافع پس گفتم من مر آنحضرت را ۔ یا رسول اللہ الا تجعلہ غسلا واحدا آخرا ۔ آیا نمیگردانی یا چرا نمیگردانی آن
غسل را یعنی چرا بعد از ہمہ یک غسل نکردی و الا تخفف و تشدد و ہر دو روایت است ۔ قال ۔ فرمود ۔ ہذا ۔ این ہر بار جدا غسل کردن ۔ ازکی ۔ پاکیزہ تر
تر است از روی ثواب ۔ و اطیب ۔ و خوش آیندہ تر ست نفس را ۔ و اطہر ۔ و پاک تر و نظیف تر ست و ظاہر آنست کہ این ہر سہ یک معنی را
باقرب وجوہ یعنی اند برای تاکید و مبالغہ کرار آورده و طیبے گفتہ کہ ظاہر آنست کہ تطہیر برای ظاہر ست و تزکیہ و تطییب بر ای باطن یا اول یعنی تزکیہ
از جہت ازالۂ اخلاق ذمیمہ و ثانی یعنی تطییب برای تحلی باوصاف حمیدہ و از نجا ظاہر شد کہ از انجا کہ بعد از ہمہ یک غسل کردن افضل اول از حدیث انس
گذشت کہ امر بر تعلیم بر خصت و تسہیل امر بر امت بود ۔ رواہ احمد و ابو داؤد و **عن عمر** ۔ صحابی ست نزول کرد بصرہ را و بمرد در آنجا و ایشان
و والی گردانید او را بر بصرہ و باز آمد از آن عزل و والی خراسان ساخت پس مرد بمرو سنہ خمسین یا احدی و خمسین روایت کرد از وی حسن بصری و غیر وی
قال نہی رسول اللہ ۔ گفت نہی کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یتوضأ الرجل ۔ از وضو کردن مرد ۔ بفضل طہور المرأۃ ۔ بقیہ آب طہارت زن خواہ بقیہ
آب وضو باشد غسل ۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجۃ و الترمذی و او ۔ و زیادہ کردہ است ترمذی این لفظ را بطریق شک از وی ۔ او قال بسورا ۔ یا گفت
و نحو کند مرد بسور زن و سور بضم سین و سکون ہمزہ بقیہ شئی و بہ تغیر اطلاق وی بر بقیہ طعام یا شراب کہ کسی بخورد یا بنوشد و واقع شود او را و از نجا فضل طہور شد بقیہ طہارت است و شک راوی در تجرد لفظ است کہ لفظ کردہ بدان آنحضرت کہ اقتال الشیخ ابن حجر ۔ و قال ۔ و گفت ترمذی ۔ ہذا حدیث حسن صحیح ۔
وعن حمید الحمیری قال ۔ حمید بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بن سبا بکسر حا و سکون میم تابعی جلیل القدر است و از قدماے
تابعین از ثقات بصریین و ائمہ ایشان است و محمد بن سیرین گفت کہ حمید اعلم اہل البصرہ و افقہ ایشان بود گفت ملقیت رجلا صحب ۔ ملاقات کردم

کردم مروی ہاکہ صحبت داشتہ است پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم اربع سنین + چہار سال + کما صححہ ابو ہریرۃ + چنانکہ صحبت داشتہ آنحضرت را ابو ہریرہ کہ در غزوہ خیبر کہ در سال ہفتم از ہجرت بود ایمان آورد + قال نہی رسول اللہ + گفت آنحضرت کہ نہی کرد پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم ان یغتسل المرأۃ بفضل الرجل + از غسل کردن زنی بزیادتی و بقیۃ آبی کہ غسل کردہ است بدان مرد + او یغتسل الرجل بفضل المرأۃ + یا غسل کند مرد بہ بقیہ آبی کہ غسل کردہ است بدان زن + ولو مسدد + و زیادہ کردہ است مسدد بر وزن محدث کہ از کبار اتباع تبع تابعین است و مرتبۃ احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہما این عبارت را کہ + ولو مختلفین جمیعا + و باید کہ آب بگیرند از ظرف ہر دو از مرد و زن یکبارگی نہ بنوبت اگرچہ در اغتراف جمیعا نیز دو کرت دوم غسل ہر یکے از فضل دیگر لازم مے آید چنانکہ سابقا در حدیث عائشہ در آخر فصل اول از باب الغسل اشارت بدان کردیم اما انتقاد عفو است و منہی عنہ غسل است بفضلے کہ بعد از غسل در ظرف بگذارد + رواہ ابو داؤد والنسائی و زاد احمد فی اولہ + و زیادہ کردہ است امام احمد ہم از حمید حمیری و اول این حدیث این کلام را کہ نہی ان یغتسل احدنا کل یوم + نہی کردہ است آنحضرت این کہ شستہ کند یکی از ما ہر روز + او یبول فی مغتسلہ + یا بول کند در جای غسل کردن + رواہ ابن ماجۃ عن عبد اللہ بن سرجس + بدانکہ نزد راوی حدیث و بطریق اسناد این دو حدیث سخن است و اگرچہ ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفتہ است و لیکن بہیچ تضعیف آن کردہ و ابہری گفتہ کہ خطابے گفت اہل حدیث را معنی نیستند بطرق اسناد نہی اغتسال رجل بفضل ماء المرأۃ و اغتسال المرأۃ بفضل الرجل و اگر ثابت شود و محمول است بر نسخ و ترجیح ابن حجر گفتہ کہ ترجیح یکے از امت بآن نرفتہ و احتمال است کہ حدیث صحیح باشد و برعکس آن عمل کردہ و بسوی آن نرفتہ باشد و درین قول نیز نظر است چہ بعضے از آئمہ مذہب امام احمد حنبل بدان رفتہ اند و بطریق تقیید بدان قائل شدہ اند چنانکہ در تفصیل بیان کردہ ایم + باب احکام المیاہ + باب در بیان حکمہای انواع آبہا چنانکہ آب آسمان و آب زمین و چشمہ و غیر چشمہ کہ دریا است و آب ایستادہ و روان و قلیل و کثیر مستعمل و غیر مستعمل و بس خورندہ حیوانات و آب جوعناکہ در بیابانہا مے باشد و آب گرم شدہ در آفتاب و غیر آن و نجس و در بنباب مذکور شدہ + الفصل الاول عن ابی ہریرۃ + رضی اللہ عنہ + قال قال رسول اللہ علیہ وسلم لا یبولن احدکم + باید کہ بول نکند یکی از شما + فی الماء الدائم الذی لا یجری + در آب ایستادہ کہ نیز و روان نیست + ثم یغتسل فیہ + پستر روی غسل میکند در آن آب و این گویا علت نہی از بول کردن است یعنے دور است از عاقل کہ بول کند در آب و حال آنکہ غسل میکند در وی + متفق علیہ + باید دانست کہ مراد آب قلیل است چہ اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیگردد و غسل در وے جائز و بعض گفتہ اند کہ اگر خود کثیر ہم باشد متنجس نگردد بدلیل آنکہ در وی جنب نیست تنہا کہ او را دیدہ دیگر آن ہم بول نکند و عادت گردد و رنتہ رفتہ آب تغیر یابد و مراد بتغیر آب تغیر صفات او است از رنگ و بو و مزہ و نہی بر تقدیر اول بر سبیل کراہت است و بر تقدیر ثانی برای تحریم و بر تقدیر لا یجری جزم آنست کہ آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد و در نزد بعض شافعیہ آب اگر قلیل باشد در حکم جاری باشد کردہ است و بتقیید اغتسال اتفاقیست و در تنویر ہمین حکم دارد و مخالف نیز بر ہمین حکم اول است بلکہ سخت تر و بر تر از آن و گفتہ اند کہ تقیید بقلیل در وے است در شب قضائے حاجت در آب مطلق کردہ و ممنوع است از جہت ترس ابتلای جن کہ میگویند کہ جای ایشان در شب ہر جا کہ آب است میباشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی + و فی روایۃ لمسلم قال + در روایتے مر مسلم را آمدہ است + لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم وہو جنب + غسل نکند یکی از شما در آب ایستادہ و حال آنکہ وی جنب است و اینجا مراد نیز ماء قلیل است زیرا کہ کثیر حکم جاری دارد و در معنی قلیل و کثیر در فصل ثانی مطلقا کردہ + قالوا کیف یفعل یا ابا ہریرۃ + گفتند چون در آب غسل نکند چگونہ کند + یا اباہریرۃ قال + گفت ابو ہریرہ + یتناولہ تناولا + بگیرد آب را اگر قلیل است بگیرد او را بدست

وغسل کند بیرون آب ازینجا معلوم میگردد که اگر جنب دست در آب در آرد آب گیرد و غسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست در آب برای شستن دست از جنابت در آرد مستعمل گردد کذا قال الشیخی ۔ وعن جابر قال نهی رسول الله گفت جابر نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یبال فی الماء الراکد ۔ از بول کردن در آب ایستاده ۔ رواه مسلم ۔ وعن السائب بن یزید ۔ حلیف بنی امیه یعنی عبد شمس است ولادت او در سال دوم از هجرت است و حاضر شد حجة الوداع را با پدر خویش و بهفت سالگی صحابی صغیر است ۔ روایت میکند از پدرش عامل گردانیده بود او را عمر رضی الله عنه بر بازار مدینه ۔ قال ذهبت بی خالتی الی النبی گفت سائب برد مرا خاله من نزد پیغمبر ۔ صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله ان ابن اختی وجع ۔ بدرستیکه پسر خواهر من درد ناک و رنجور است ۔ فمسح رأسی ۔ پس بسود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود سر مرا ۔ ودعا لی بالبرکة ۔ و دعا کرد مرا ببرکت و زیادتی خیر ۔ ثم توضأ ۔ پس وضو کرد آنحضرت ۔ فشربت من وضوئه ۔ پس نوشیدم از آب وضوی آنحضرت ۔ ثم قمت خلف ظهره ۔ پس برخاستم عقب پشت او ۔ فنظرت الی خاتم النبوة ۔ پس نگاه کردم بخاتم النبوت ۔ بین کتفیه ۔ میان هر دو شانه آنحضرت ۔ مثل زر الحجلة ۔ مانند زر حجله یعنی مکسوره بر مانکه و حجله بفتح جای معلوم به بیم هر دو مفتوح خانه عروسی و آن خانه بیاراستند مثل مرغانه کبوتران و کلان تشبیه کرده خاتم نبوت را در مقدار بآن و در بعض روایات آنرا تشبیه کرده اند به بیضه کبوتر و آن گوشت پاره بود و باین شکل بنابت نورانی و درخشانی در بعض روایات آمده که در باطن کتف بود و الله تعالی اعلم که یک طرف او برابر جثه بیضه گوشت فاتک منصور و این را ختم نبوت بجهت آن گفتند که در کتب متقدمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان نعت کرده بودند پس آن علامتی و نشانی بود بر آنکه وی نبی موعود بود یا علامات بود که وی خاتم انبیین است و بعد از وی پیغمبری نباشد و گویند که در وقت رضاعت از انگشت مبارک بر دو شانه و باین نشانه مقدم که وی صلی الله علیه وسلم از دنیا انتقال کرد و تحقیق این در ابواب اشمائل آنحضرت در اواخر کتاب بیشتر ازین بیاید ان شاء الله تعالی ۔ متفق علیه ۔ الفصل الثانی ۔ عن ابن عمر رضی الله عنهما ۔ قال قیل رسول الله ۔ گفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الماء یکون فی الفلاة من الارض ۔ از حال آبی که میباشد در بیابان مما ینوبه من الدواب والسباع ۔ و حال آنچه نوبت میآید بدران آب از چارپایان و درندگان ومنجوز ندازان و بول و سرگین میکنند دران ۔ فقال اذا کان الماء قلتین ۔ پس گفت آنحضرت چون باشد آب مقدار دو قلة ۔ لم یحمل الخبث ۔ نمیپذیرد و قبول نمیکند پلیدی را یعنی پلید نمیشود باقتادن چیزی از پلیدی دران ۔ قلة بضم بمعنی خمره عظیم یعنی سبوی بزرگ که دران آب کنند و در اصل قلة چیزی بلند را گویند چنانچه کوه و کوهان و نارک سر و چره را نیز قلة از جهت بلندی وی گویند و از جهت آنکه بر میدارد و او را مردی زبردست باشد و مقدار قلة دو پنج مشک خرد که آنرا قربه گویند داشته اند پس قلتین پنج مشک آب باشد و به مقدار یک سبوی کلان که متعارف دیار ما است باشد و بحساب شرع پنجاه من

گفتہ اند پس قلتین سہ ویست وپنجاہ من باشد وبعض گفتہ اند مقدار قریب صد رطل عراقیست ورطل عراقی صد وبیست وشش درہم ومن شرعی چہل وپنج درہم پس قلتین بحسب اختلاف رطل سہ ویست یا پانصد من باشد وایں مذہب امام شافعی وامام احمد است کہ چوں آب قلتین باشد باافتادن نجاست نجس نگردد مادام کہ رنگ وبوی وطعم آب را تغیر ندہد الا آنکہ نزد امام احمد نجاست اگر بول وغائط سیلان کنندہ باشد متنجس میگرداند اگرچہ مانند حوضہا باشد کہ در راہ مکہ است وغرب آنست کہ در کتب شافعیہ آمدہ است کہ ہمہ آب نجس چون رفتہ رفتہ مقدار قلتین شود پاک میگردد وباز چون اندکی ازاں آب کم شود باز نجس میگردد گو قلتین باشد نزد ایشاں تاثیر نجاست

است در طہارت آب واللہ اعلم ۔ رواہ احمد وابو داؤد والترمذی والنسائی والدارمی وابن ماجۃ وفی اخری لابی داؤد ۔ ودر روایتے دیگر از ابی داؤد

را اینچنین آمدہ کہ ۔ فانہ لا ینجس ۔ وصحت این حدیث میان محدثان اختلاف است وصاحب سفر السعادۃ گوید کہ این حدیث صحیح

فقہاء وجمہور میگویند کہ این حدیث صحیح ست واکابر اہل حدیث ازاں وتصفحات خود ذکر کردہ اند انتہی واین حدیث در صحیحین نیست وعلی بن مدینی کہ امام

ائمہ حدیث است واستیعاب بخاری است از قول احمد بن حنبل است گفتہ کہ این حدیث ثابت نشدہ است از رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم گفتہ اند

کہ وے مخالف اجماع صحابہ است کہ نگی در چاہ زرم افتادہ بود پس ابن عباس وابن عمر امر کردند بکشیدن تمامۂ آب واین بحضور صحابہ بود وہیچ کس انکار

بران نکرد واللہ اعلم وگفتہ اند ہیچ از روی تقدیر وتحدید آب وتنجیس وعدم آن حدیثے صحیح از ان حضرت ثابت نیست وطحاوی کہ

از ائمہ مذہب حنیفہ است گفتہ کہ حدیث قلتین اگرچہ صحیح است ولیکن ما عمل بران نکردیم از جہت آنکہ قلہ مشترک ست میان چند معنی جرہ وتوز

وسرکوہ ویقین معلوم نمیشود کہ مراد بران چیست وتفصیل مقام آنست کہ مذہب اصحاب ظواہر آنست کہ آب پلید نمیگردد بہیچ چیز وبہیچ حال خواہ

روان باشد یا ایستادہ کم باشد یا بسیار وخواہ تغیر یابد رنگ وبو وطعم وی یا نیابد وعامۂ علما از فقہا ومحدثین برانند کہ اگر کثیر باشد متنجس نمیگردد واگر

قلیل بود متنجس گردد وآنکہ در حدیث بیر بضاعہ واقع شدہ است کہ الماء طہور لا ینجسہ شیء فمتمسک اصحاب ظواہر است مراد بدان ماء کثیر است

است میان اربعہ در مقدار قلیل وکثیر نزد امام مالک آنچہ تغیر نیابد دران وہیچ وطعم وی کثیر است وآنچہ تغیر یابد قلیل پس وی ہمین تغیر وعدم تغیر را

معیار قلت وکثرت دانستہ نزد امام شافعی واحمد ہر چہ بقلتین برسد کثیر وہر چہ کمتر ازان باشد قلیل ونزد امام ابو حنیفہ واصحاب او کہ اگر آب آنقدر بود

کہ بجنبانیدن اجزائے او از ہم جدا نگردد ونزد بعض اہل فقہ ونزد بعض یوم ونزد بعض یک شبانہ روز بحرکت دست فی الجملہ کثیر ست والا قلیل ونزد متاخرین

مشائخ بسبب اختلاف قرار یافتہ نزد بعض بدہ در دہ ونزد بعض پانزدہ در پانزدہ ونزد بعض بیست در بیست ونزد بعض فلس غالب ستبر ونزد اکثر فلس غالب وصول

نجاست بجانب دیگر ست وفرق نکنند والا کبند وتحقیق ودلائل وتفصیل ازاں در شرح سفر السعادۃ کردہ شدہ است ودر شرح منیر آوردہ شد فلیطلب

ثم ۔ وعن ابی سعید الخدری قال ۔ لغت ۔ قیل ۔ لغتہ شد ۔ یا رسول اللہ اتتوضا من بیر بضاعۃ ۔ ایا وضو بسازیم از آب این چاہ کہ نام او بیر بضاعۃ

است بضم باے موحدہ وضاد معجمہ وشہور است در مدینہ مطہرہ ۔ وہی بیر یلقی فیہا الحیض ۔ ودر حال آنکہ آن چاہی است کہ انداختہ میشود در وے حیض

بکسر حا وفتح یا جمع حیضہ بکسر وسکون خرقۂ جامہ یخون حیض آلودہ ۔ ولحوم الکلاب ۔ واندا ختہ میشود در وے گوشتہاے سگان ۔ والنتن ۔ واندا ختہ میشود در تن بفتح نون وسکون تا بوی بد ومراد انجا چیزہاے بد بو است ۔ فقال رسول اللہ ۔ پس گفت پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان الماء طہور لا ینجسہ شیء ۔ بتحقیق کہ آب پاک است پلید نمے گرداند او را چیزے کہ بسیار وچشمہ دار است وگفتہ اند کہ این چاہ در آنوقت جاری بود ودر وے بسیاتین داشت مثل جوی روان اگرچہ بود در وقت نزول حکم کہ آب بے تجربہ بفصل نگردد فاہم ودر بعض روایات از شارح مذہب ما چاہ چشمہ دار حکم آب جاری دارد ۔ رواہ احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی ۔ وعن ابی ہریرۃ

قال سأل رجل رسول الله پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انا نرکب البحر بدرستیکه ما سوار میشویم دریا را
ونحمل معنا القلیل من الماء و برمیداریم با خود اندک از آب فان توضأنا به عطشنا پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه میمانیم افنتوضأ بماء البحر آیا
وضو کنیم از آب بحر پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان توضی بآب دریا ناشی از فهم تخصیص بود از کریمه وانزلنا من السماء ماء طهورا یا مخالفت
وی آب آسمان را در اوصاف فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بیان جواز توضی بآب دریا هو الطهور ماؤه وی پاک
کننده است آب وی والحل میتته و حلال است خوردن مرده او مراد ماهی است که او را ذبح نمیکنند و میته بفتح میم جز بکار او را ذبح نکنند و ذبح ماهی همین شکار کردن و برآوردن است
از آب تا آنکه در آب مرده نه بمذهب ما حلال نیست و تحقیق آن در کتاب صید و ذبائح بیاید انشاء الله تعالی رواه مالک والترمذی وابوداود والنسائی
وابن ماجه والدارمی وعن ابی زید عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له ابوزید مخزومی که از تابعین است و مولای عمرو بن
حریث است و بخاری او را تضعیف کرده از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت مر او را لیلة الجن
در شب جن و آن شبی است که جنیان نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و آنحضرت ایشان را دعوت کرد و بر ایشان قرآن خواند و ایشان
بر قوم خود باز گشتند و حقیقت حال با ایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آب خواست برای وضو
ابن مسعود حاضر بود و مطهره با خود داشت پس آنحضرت از وی پرسید ما فی اداوتک چه چیز است در مطهره تو قال قلت نبیذ گفت ابن مسعود گفتم
نبیذ است در مطهره من قال گفت آنحضرت تمرة طیبة وماء طهور نبیذ چیست خرمای پاک و آب پاک کننده پس روا باشد بوی وضو ساختن رواه
ابوداود روایت کرد این حدیث را این مقدار ابوداود وزاد احمد والترمذی و احمد و ترمذی نیز زیادت کردند که فتوضأ منه پس وضو کرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از آن نبیذ که در مطهره بود وقال الترمذی ابوزید مجهول و ترمذی در این حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابوزید که روایت وی از
ابن مسعود آورده اند مردی مجهول است و گفته اند که ابوزید مولای ابن حریث که حدیث وضوی نبیذ از ابن مسعود روایت کرده و آنرا ابوفزاره روایت کرده
حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را در ضعفا آورده و حاکم نیز تضعیف وی کرده و گفته اند که ابوزید غیر این یک حدیث نیست و بعضی ابوفزاره را نیز تضعیف
نموده اند و در مصابیح گفته است وصح عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال و بصحت رسیده است از علقمه بن قیس که تابعی مشهور است فقیه کبیر شان
و گفته اند که صحابه از وی علم می پرسیدند و بود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود در راه و روش مات سنة اثنتین وستین روایت کرد از ابن مسعود که گفت ابن مسعود
لم اکن لیلة الجن مع رسول الله نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم وچون ابن مسعود در شب جن با حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بر همراهی دارد صحیح نباشد بدانکه نبیذ تمر آنست که خرما را در آب بیندازند و چند روز بگذارند تا شیرینی آن جدا گردد
و تیزی پیدا کند و این تا بسیار تیز نشده حلال است و برای آنحضرت نیز می ساختند و تمامه احوال و احکام آن در باب الاشربه بیاید انشاء الله تعالی
و وضو به نبیذ تمر مختلف فیه است و حنفیه اگر آب خالص یافته نشود جائز دارند و با وجود نبیذ نزد ایشان تیمم جائز نه و این حدیث ابوزید را که از ابن مسعود روایت کرده
دلیل آن می آرند و شافعیه این حدیث بجهت آنکه معلوم شد ضعیف مینمایند و تضعیف میکنند و تحقیق حق با امام ابوحنیفه است و جهالت راویان حدیث ممنوع
است و بودن ابن مسعود در لیلة الجن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده و تحقیق موسع است و چون آنحضرت بدعوت جن مشغول شد ابن
مسعود را در جای نشاندند و دائره گرد وی کشیدند و فرمود تا از این دائره بیرون نرود و آنکه گفت وی در آن شب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبودم یعنی در وقت

مقام خود و کالمه باشی حاضر بودم یا در وقت بیرون آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه شودم و در آخر شب بوده این سخن هر اینجا دراز است ... ببعد
نموده شده است اینجا با نگار است والله اعلم + وعن کبشة بنت کعب بن مالک وکانت تحت ابن ابی قتادة + روایت است از کبشه انصاریه بفتح کاف
و سکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری که از شعرای صحابه است و یکی از سه تن که تخلف از غزوه تبوک کردند مشهور است و بوده زن پسر ابی قتاده
ابی قتاده بن ربعی مشهور است که او از کبار اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و ابن حبان گفته که کبشه را صحبت است + ان ابا قتادة
دخل علیها + روایت میکند کبشه که ابو قتاده در آمد بر وی یعنی بر کبشه فسکبت له وضوء + پس ریخت کبشه برای او آب وضو در ظرفی
تا وضو کند فجاءت هرة تشرب منه + پس آمد گربه که بنوشد از آن آبی که برای وضو نهاده بود + فاصغی لها الاناء + پس میل داد و کج کرد
ابو قتاده برای گربه ظرف آب را تا آسانی آب بخورد حتی شربت + تا آنکه بخورد گربه آب را + قالت کبشة فرآنی انظر الیه + گفت کبشه پس دید مرا
ابو قتاده که نگاه میکنم بجانب وی از روی تعجب از آنکه با گربه آب وضو نهاده بود بخورد + فقال + پس گفت ابو قتاده + اتعجبین یا ابنة اخی
آیا تعجب داری ای دختر برادر من بعادت عرب که مخاطب را برادر زاده و پسر عم خوانند اگرچه در واقع نیز چنین باشد و اخوت اسلام خود باقیست فقالت
گفت کبشه گفتم بلی آری عجب دارم از آن + فقال ان رسول الله + پس گفت ابو قتاده بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال
گفته است که + انها لیست بنجس + بدرستیکه گربه نیست پلید که آب بدهان انداختن وی پلید گردد و نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح جیم نیز خوانده اند بمعنی
پلید + انها من الطوافین علیکم او الطوافات + بدرستیکه گربه از طواف کنندگان و گردش کنندگان است اگر نر است از طوافین است که بمعنی ذکور است
و اگر ماده است از طوافات است که بمعنی اناث است پس کلمه او برای شک راوی نباشد بلکه لفظ آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم و تواند که برای شک بود
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم من الطوافین فرمود یا من الطوافات و طواف صیغه مبالغه است که افادت غلبه و کثرت میکند و مراد آنست که چون گرد
گرد شما بسیار میگردد اگر حکم نجاست پس عذر ادراک خدم و حرج و مشقت افتید بنا بر آن رخصت کردیم یا مراد آنست که وی و امثال وی که گرد شما میگردد و محتاج اند
سائلان و محتاجان گردند پس مواسات و مهربانی با وی لازم باشد بهر تقدیر باعث مسامحت و مسامحه آمد و نزد امام ابو حنیفه سور هره مکروه است
اگر آب دیگر یافته شود وضو کند بآن و تیمم نکند و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود و لیکن مکروه و نزد ابی یوسف و ائمه دیگر طاهر است و قول
ابو حنیفه بکراهت بسبب آنست که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده و سور سباع نجس است و لیکن حدیث انها من الطوافین آورده نجاست آن را
رواه مالک و احمد والترمذی و ابو داود والنسائی و ابن ماجة والدارمی + وعن داود بن صالح بن دینار عن امه ان مولاتها ارسلتها بهریسة الی
عائشة + داود بن صالح بن دینار مدنی که از کبار تابعین است و از موالی انصار و بعضی گفته اند مولای ابو قتاده انصاری بود از مادر خود روایت میکند
که زنی آزاد کننده مادر او بود فرستاده مادر او را با هریسه که طعام مشهور است مشتق از هرس بمعنی کوفتن سخت است و بمعنی اکل شدید نیز آمده نزد عائشه
رضی الله عنها + قالت + گفت مادر وی که هریسه برده بود + فوجدتها تصلی + پس یافتم عائشه را که نماز میکند + فاشارت الی ان ضعیها + پس اشارت نمود
بجانب من که بنه هریسه را و از اینجا معلوم میشود که مانند این اشارت کردن روا است در نماز و نماز بدان تباه نگردد و در بعض روایات نقل آمده است
که اشارت مفهمه مفسد نماز است و این حدیث بر خلاف آنست و مفسد نماز یا کلام است یا فعل کثیر + فجاءت هرة + پس آمد گربه + فاکلت منها + پس خورد از آن
از آن هریسه + فلما انصرفت عائشة من صلوتها + پس هرگاه برگشت و فارغ شد عائشه از نماز خود + اکلت من حیث اکلت الهرة + خورد هریسه از آنجا که

خورده بود گربه یا این زن تعجب کرد و پرسید + فقالت ان رسول الله + پس گفت عائشه بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال انها لیست بنجس + گفته است که گربه پلید نیست دیس خورده او پلید نه + انما من الطوافین علیکم + بدرستیکه گربه از جمله گردنکانند بر گرد شما + و + گفت + و انی رایت رسول الله + بدرستیکه من دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم توضأ فغسلها + وضو میکرد با آبیکه باقی بماند از گربه + رواه ابو داود + وعن جابر قال سئل رسول الله + جابر پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم التوضأ بما فضلت الحمر + آیا وضو کنیم با آبی که زیاده و باقی گذاشته اند خران + قال نعم + گفت آری وضو کنید + وبما افضلت السباع کلها + و با آنچه باقی گذاشته اند درندگان نیز همه + رواه فی شرح السنة + و ازینجا معلوم میگردد که سور سباع پاک باشد چنانکه مذهب شافعی است و نزد ما سور سباع نیز نجس ست زیرا که آن متولد ست از لحم وی که نجس ست و مذهب امام احمد نیز همین ست با استثنای گربه که در روایات است نزد اصحاب او و اما سور آدمی که در طهارت آن آمده در صحت آنها سخن ست و اگر بصحت پیوندد مراد حوضها و ذخیره های بزرگ خواهد بود که در بیابانها است چنانکه بیاید و اگر در زندها علی العموم مراد باشند لازم آید که سور کلب نیز پاک باشد و اجماع بر خلاف آن منعقد گشته + فائده + در محیط گفته است که اگر سگ عضو انسانی را یا جامه او را گیرد و اگر در حال غضب بگیرد و پلید نگردد و اگر بطریق مزاح و ملاعبت گیرد پلید گردد چه وی در حالت غضب بدندان گیرد فقط در دندانهای وی رطوبت نیست و در حالت مزاح لبها میگیرد و آنها رطب اند گذا قال الشامی + وعن ام هانی قالت اغتسل رسول الله صلی الله علیه وسلم هو وميمونة + روایت است ازام هانی بنت ابی طالب اسم او فاخته بود و بعض گفته اند عاتکه اسلام آورد در سال فتح روایت میکند از وی علی و ابن عباس و جماعه کثیر از تابعین باقی ماند بعد از حسین و زمان معاویه گفت غسل کرد آنحضرت صلے الله علیه وسلم و میمونه بنت حارث که از امهات المؤمنین است + فی قصعة فیها اثر العجین + آبی که در کاسه گلین بود و آثار و بقیه خمیر بود و گفته اند که اگر اثر خمیر در قصعه بسیار نبود چنانکه تغیر باید آب کذا قال الشامی غرض نزد ما بیکی از اوصاف آب یعنی طاهر + رواست مگر آنکه آب را طبع وی کریه البست بر آرد + رواه النسائی و ابن ماجة + الفصل الثالث + عن یحیی بن عبد الرحمن قال ان عمر رضی الله عنه + خرج فی رکب فیهم عمرو بن العاص + یحیی بن عبد الرحمن که از تابعین ست و ثقه و رفیع القدر و کثیر الحدیث ست حنفیه عاطف ابن ابی ملیکه که صحابی مشهور گفته اند که امیر المؤمنین عمر بسیرون آمد در سواران که در میان ایشان عمرو بن العاص نیز بود + حتی ورد واحوضا + تا آنکه فرود آمدند بر بالای حوضی + فقال عمر یا صاحب الحوض هل ترد حوضک السباع + پس گفت عمر و بن العاص ای صاحب حوض آیا فرود می آیند درمے آیند بر ای آب خوردن در حوض تو درندگان + فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخبرنا + پس گفت امیر المؤمنین عمر ای صاحب حوض خبر مده ما را آن یعنے خبر دادن تو بر ابر ست نزد ما چنانکه فرمود + فانا نرد علی السباع و ترد علینا + زیرا که ما فرود می آئیم بر درندگان و فرود مے آیند ایشان بر ما یعنے آبیست بسیار گاه ما بها آئیم و گاهی درندگان مے آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول افضل ثانی گذشت رواه مالک و زاد رزین قال + روایت کرد این حدیث را مالک و زیادت کرده است رزین گفته است که + زاد بعض الرواة فی قول عمر فنرد یا ابا بعض الرواة در قول عمر بن الخطاب این را که گفت + و انی سمعت رسول الله + و بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلے الله علیه وسلم یقول + که میگفت و میفرمود + لما ماء قلتین لم یحمل خبثا + هر سباع رست چیزیکه گرفتند در تکسهای خود فرو نشیند از آب + و ما بقی فهو لنا طهور و شراب + و چیزیکه باقی ماند از آب پس آن بر ما آب پاک کننده و نوشیدنی ست + وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن الحیاض التی بین مکة و المدینة + روایت ست از ابی سعید خدری که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم

پرسیدہ شد از آب حوضہا کہ میان مکہ و مدینہ اند و تردد سباع و کلاب و امثال آنہا و فرود می آمدند و می آشامیدند و زندگان دیگر ان و مسکان دیگر ان و عن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ پرسیدند از طہارت کردن از ان حوضہا کہ آیا طہارت حاصل میشود از ان و فقال لہا ما حملت فی بطونہا ولنا ما غبر یعنی گفت آنحضرت مر سباع و کلاب و حمر را است آنچہ بردر شکمہای خود دارد است و مر ما را است آنچہ باقی ماند و طہور یعنی پاک کنندہ است رواہ ابن ماجۃ و عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال لا تغتسلوا بالماء المشمس امیر المؤمنین عمر گفت کہ غسل نکنید باب گرم شدہ در آفتاب فانہ یورث البرص زیرا کہ مدر شکیہ غسل کردن باب گرم شدہ بآفتاب مے آرد برص را رواہ الدار قطنی و این اثری است از عمر رضی اللہ عنہ آمدہ اما رفع آن بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم الصحت نرسیدہ کہ اقالوا و در تنزیہ الشریعۃ از عائشہ رضی اللہ عنہا آوردہ کہ گفت گرم کردم مر برائے آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا کہ آن مورث برص است رواہ ابن نعیم فی الطب و الدار قطنی فی الافراد و فی السنن و ابن جہان از انس آوردہ کہ گفت غسل نکنید با بی کہ گرم شدہ است در آفتاب وی کہ میرساند ببرص و گفتہ کہ در اسانید این احادیث کذابان و وضاعان اند کہ قبول کردہ نمیشود از ایشان حدیث و ثابت نشدہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در ینباب چیزی اما از عمر رضی اللہ عنہ در ینباب این قول بثبوت رسیدہ و شافعی آنرا پسندیدہ و آوردہ کہ رجال وی ثقات اند مگر ابراہیم کہ در وے اختلاف است و شیخ وی صدقہ ضعیف است و دار قطنی از طریق دیگر آوردہ و مندری و غیر وی آنرا تحسین نمودہ است و اللہ اعلم و دیگر بدانکہ قول مصنف رض کہ مؤلف آوردہ مخصوص بغسل ست و در سفر السعادۃ گفتہ در استعمال آب گرم شدہ بآفتاب حدیثی صحیح نشدہ و این شامل غسل و وضو و غیر آنست و بنا بر تقدیر ثبوت اعتبار او دوام بران خواہد بود و نزد عدم معارض و مانع ازان چنانکہ در بعض طبخہ اطبا ازان منع کردہ اند و گفتہ اند۔

باب تطہیر النجاسات

نجاست پلیدی ضد طہارت و پاک نجس الصحیح و کسر آن پلید و وصف طلاق فقہا بفتح بمعنی پلیدی آید و بکسر بمعنی پلید و نجس بجیم از باب سمع یسمع و کرم یکرم ہر دو آید و نجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد ارادۂ انواع او است کہ مختلف است احکام آن۔

الفصل الاول عن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شرب الکلب فی انا احدکم فلیغسلہ سبع مرات فلیرقہ یعنی چون آب خورد سگ در آوندیکی از شما پس باید کہ بشوید آن آوند را ہفت بار متفق علیہ و فی روایۃ لمسلم در روایتی مر مسلم را چنین آمدہ کہ فقال طہور اناء احدکم اذا ولغ فیہ الکلب پاک شدن ظرف یکے از شما چون آنجا خورد سگ دران ظرف و ولوغ خوردن سگ آب باطراف زبان و آن مخصوص ست بدرندگان ان فلیغسلہ سبع مرات پشستن آن ظرف است ہفت بار اولہن بالتراب نخستین ازان ہفت بار شستن بخاک ست بدانکہ شستن ظروف بولوغ کلب ہفت بار مذہب اکثر محدثین است و مذہب ائمہ ثلثہ ہمین ست الامام ابو حنیفہ کہ نزد وی حکم سائر نجاسات دارد و آنچہ در حدیث آمدہ است محمول بر احتیاط است نہ بحتم یا این در ابتدائے اسلام بود پس ازان منسوخ گشت و اللہ اعلم و اینکہ گفت اولہن بالتراب بروایت مسلم ست و در روایت ابو داؤد و آخرہن آمدہ و در ترمذی اولہن او آخرہن و در روایتی نزد بزار احدہن آمدہ و در روایتے از امام احمد ہشت بار بشویند ہشتم بار بخاک و عن قال قام اعرابی گفت ابو ہریرہ یا باد و باد بہ نشینی و اعراب باد بہ نشینان عرب را گویند و بعض گویند بادیہ نشین را اگرچہ از عجم نیز بود اعراب گویند فبال فی المسجد پس بول کرد آن اعرابی در مسجد فتناولہ الناس پس گرفتند او را مردم و در آفتادند بر وی تا نگذارند کہ بول کند فقال لہم النبی پس گفت مر ایشان را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دعوہ بگذارید او را کہ بول کند و ہم فی روایۃ علی بولہ سجلا من ماء و بریزید بر جای بول او دلو می از آب انما بعثتم میسرین و لم تبعثوا معسرین تنگ دی است کہ مبعوث فرمود یا فتوایان بر تقدیری کہ سجل و ذنوب یک معنی باشد و بعض گفتہ اند کہ سجل بفتح سین و سکون جیم و ذنوب عظیم کہ پر آب باشد و ذنوب بفتح ذال نزدیک بسی و بریں تقدیر ایراد بدلہای تخییر

باشد و صواب آنست که چون وضو و غسل بر آب است و او ... فانما اغتسلتم من حیث ... اگر دیده شده ... آنرا
در دین ... باقی نمانده + ولم تبعثوا معسرین + و برانگیخته نشده اید ... و این صفت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که بنابت خوف ...
و سهولت و سماحت دین و شریعت موصوف ست صحابه ... موصوف ساخته ... و تحریض بر رفق ... است باین ...
رواه البخاری + و این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین پاک میگردد بریختن آب بر نجاست ... اگر ...
... و برین ... تحقیق ... اختلاف است ... که اگر ... پاک شده ... گردد پاک است و اگر ...
... دلالت ... زمین ...
گرده ... زمین ... پاک گردد ...
بیاید کند و خاک آن ... از آنجا ... گفته اند ... حدیث دلالت ... بر ...
خشک شدن شاید که ریختن آب با بول ... آن بوده باشد که نجاست ... گردد ... بول ... آب ... شود ...
و حدیث ازین ساکت است و الله اعلم + وعن انس رضی الله عنه قال بینما نحن فی المسجد مع رسول الله + گفت انس وقتی که ما
بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ جاء اعرابی + ناگاه آمد اعرابی + فقام یبول فی المسجد + پس ایستاد که بول کند در مسجد + فقال اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس گفتند صحابه ... مه مه ... گفتن ... بول ... با ... حدیث سابق ذکر شده ...
اگر ... باشد + فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تزرموه ... قطع مکنید بول او را دعوه + بگذارید او را ... تم
بر قطع کردن بول کسی ... منقطع شدن بول ... و ... آن ... آنحضرت ...
و ... نصیحت ... و ... حکمت ... اعرابی ... قطع بول ...
و با وجود آن ... مسجد ... بال ... پس گذاشتند او را تا آنکه بول کرد + ثم ان
رسول الله + پس ... پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعاه + خواند آن اعرابی را + فقال له ان هذه المساجد لا تصلح لشیء من هذا
البول والقذر + پس گفت آنحضرت ... این مسجدها لائق نیست ... چیزی را ازین بول و پلیدی + انما هی لذکر الله
والصلوة وقراءة القرآن + نیست مساجد مگر ... ذکر خدای تعالی کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن + او کما قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یا چنانکه گفت آنحضرت این لفظ ... می گویند که ... لفظ آنحضرت ... راوی ... پس میگوید که یا این لفظ فرمود که
یا بلفظی دیگر که مشابه اوست + قال گفت راوی + وامر رجلا من القوم + و فرمود آنحضرت مردی را ... که دلوی آب بیارد و بریزد در آنجا
که بول کرده است + فجاء بدلو من ماء فسنه علیه + پس آورد ... دلوی ... آب پس ... بر ... آن ... و ... پریشان ...
فسن ... و در حدیث ... در نسخ ... و در بعض نسخ ... واقع شده است متفق علیه + وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنها قالت سألت
امرأة رسول الله + گفت اسماء بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضائل و مناقب بسیار دارد ... عبد الله بن الزبیر ... پرسید زنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
فقالت + پس گفت آن زن + یا رسول الله ارأیت احدنا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة + خبر ده ... یکی از ما ... جامه ... خون حیض

بکسر حا وفتح آن ہر دو آمدہ است ۔ بکسب تصنع ۔ چگند وچگونہ پاک کند جامہ را ازان ۔ فقال رسول اللہ ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا اصاب ثوب احدکن الدم من الحیضۃ ۔ چون برسد جامہ یکی از شما را خون حیض فلتقرصہ ۔ پس باید کہ بالاید آنرا بسر انگشتان فا خاندن تمام تنضحہ آنرا بشوید بآب اندکی وتصح ۔ ودلنت ۔ یعنی باشد ان آب ست ولیکن در احادیث نزدیک بہم دال بشستن ست تم تصل ۔ پس نماز بگذارد در آنجا یعنی مشتبہ آنرا خشک گردد چنانچہ در احادیث آیندہ بیاید ۔ متفق علیہ ۔ وعن سلیمان بن یسار ۔ مولی ام المومنین میمونہ برادر عطای بن یسار از اہل مدینہ وکبار تابعین فقیہ فاضل ثقہ عابد ورع حجت یکی از فقہای سبعۂ مدینہ مات سنۃ سبع ومائۃ ۔ قال سالت عائشۃ عن ثوب یصیب الثوب ۔ گفت سلیمان پرسیدم عائشہ را رضی اللہ عنہا از حکم منی کہ میرسد جامہ را ۔ فقالت کنت افلہ من ثوب رسول اللہ ۔ گفت عائشہ بودم من کہ می شستم منی از جامہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فیخرج الی الصلوٰۃ ۔ پس بیرون می آمد آنحضرت بنماز ۔ وان البقع فی ثوبہ ۔ وآثار لکہ ہا در جامہ آنحضرت می بود ۔ متفق علیہ ۔ وعن الاسود وہمام ۔ اسود بن یزید بن قیس نخعی برادر زادۂ علقمہ بن قیس ست وبود اسن اعلم خود وبود خال ابراہیم نخعی است زمان آنحضرت را دریافتہ وعلمای ارابعہ را دیدہ واز اکابر صحابہ شنیدہ روایت میکند از وی خواہر زادۂ او ابراہیم وغیر او شبتا وحج وعمرہ برادر دہ وبود وصائم تا وقت موت وختم میکرد در دو شب مات سنۃ اربع اوخمس وستین وہمام نخعی نیز تابعی کوفی ثقہ ست از عباد اہل کوفہ وعلمای آن روایت میکند از ابن مسعود عائشہ وجز ایشان از صحابہ ۔ روایت کرد از وی ابراہیم وغیر وی مات سنۃ خمس وستین پس روایت میکنند این دو تابعین ۔ عن عائشۃ ۔ قالت کنت اغسل اثر المنی من ثوب رسول اللہ ۔ گفت عائشہ بودم من کہ میشستم اثر منی را یعنی خشک را از جامہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم روایت کرد این حدیث را مسلم ۔ وفی روایۃ لہ ۔ در روایت اسود وہمام از عائشہ ۔ وفی روایۃ علقمۃ والاسود عن عائشۃ نحوہ ۔ در روایت کرد علقمہ واسود عائشہ مانند آن ۔ وفیہ ۔ ودرین روایت ابن زبادی نیز ہست کہ ثم یصلی فیہ ۔ پس نماز میگزارد آنحضرت در ان واین احادیث دلیل ست بر نجاست منی چنانکہ نزد مذہب مالک روایتی از احمد ست ونزد شافعی مشہور از مذہب احمد منی طاہر ست ودلیل ایشان آنست کہ منی اصل ومادۂ پیدائش دوستان خدا است پس چگونہ نجس ست ودارقطنی وطبرانی از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت آوردہ اند کہ گفت پرسیدہ شد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم از منی کہ میرسد جامہ را پس فرمود کہ آن بمثابہ آب بینی است وآب حلق ست کفایت میکند کہ بمالی آنرا بخرقہ یا بخشبی ودلیل ما احادیث ست کہ وارد شدہ در غسل ازان وفرک برای تسہیل ومست بحمد شدت ابتلا نہ از جہت طہارت واگر گویند شاید کہ غسل وفرک از جہت کمال نظافت باشد نہ برای طہارت جوابش آنکہ این خلاف ظاہر ست وتمام دلیل آنست کہ نزدیک باتفاق نجمہ جمع کردہ اند چنانکہ در ہدایہ حدیث آوردہ ست کہ غسل الثوب من الخمس البول والغائط والدم والمنی والقی وآنکہ ایشان گویند کہ منی اصل آدمی ست وآدمی پاک ست جوابش آنکہ خداست علقہ کہ خون بستہ ست نیز مادۂ آدمی ست ودوستان خدا است وخون باتفاق نجس ست ونیز گاہے از پلید پلید میگردد چنانکہ شیر از خون ومنی ہمچنانکہ اصل اولیای خدا است اصل اعدای خدا نیز ہست پس چگونہ گوئیم کہ آن پاک ست واما حدیث ابن عباس کہ آوردہ اند در صحت این حدیث سخن ست واگر صحیح است منسوخ است واللہ اعلم ۔ وعن ام قیس بنت محصن ۔ بکسر میم وسکون حا وفتح صاد مہملہ خواہر عکاشہ بن محصن است اسلام آوردہ بمکہ قدیم ومہاجرت کردہ بمدینہ جمعی از صحابہ وتابعین از وی روایت کردہ اند ۔ انہا اتت بابن لہا ۔ روایت است از ام قیس کہ وی آورد پسر خود را کہ مرا ورا بود ۔ صغیر لم یاکل الطعام ۔ پسر خورد شیر خوارہ کہ نخورده است ہنوز طعام را ۔ الی رسول اللہ ۔ آورد او را نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاجلسہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجرہ ۔ پس بنشاند آنحضرت آن پسر را در کنار مبارک شریف خود ۔ فبال علی ثوبہ ۔ پس بول کرد آن پسر

در جامه شریف آنحضرت + فدعا بماء + پس طلبید آن حضرت آبی را + فغضحه + پس پاشید آب بران جامه + نشست از متفق علیه + بدانکه مذهب شافعی آنست که در بول همچی که بخورد طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر این حدیث دلالت دارد بران بعضی از شافعیه فرق کرده اند میان همچی و صبیه و کفایت نضح در اول است نه در ثانی و نزد امام ابی حنیفه و مالک همه جا غسل می باید و مراد بنضح در حدیث نزد ایشان غسل است و لم یغسل بآن معنی است که مبالغه در غسل نکرد از جهت عموم دلائل که دلالت دارد بر غسل بول و نجاسی و اظهاری نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب است یعنی ریختن آب غیر بالیدن و بفشردن و در حدیث آمده است از عائشه رضی الله عنها که خردی را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود آنحضرت بریزند آب بر بول او ریختنی و در بول همچی این کفایت است و در بول صبیه صب باعصری باید پس هر دو غسل است لیکن در بول صبیه مبالغه و تاکید بیشتر است و وجه فرق میان همچی و صبیه در شرع ذاگر شده است و ظهر وجه آنست که با پسران ابتلاء و اختلاط بیشتر از دختران ست پس در ایجاب غسل و مبالغه در ان حرج و مشقت است + وعن عبد الله بن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا دبغ الاهاب فقد طهر + چون دباغت داده شد چرم پس تحقیق پاک شده و دباغت پیراستن پوست باچیزی که گندگی و بوی آنرا زایل گرداند خواه بابوده یا آفتاب و دود باشد بخلاف خشک شدن و در بازگشتن و اهاب بکسر همزه چرم مطلقا پیش از دباغت یا بعد گذا فی القاموس و قیل گفته که اهاب پیش از دباغت و جلد بعد از دباغت ادیم گویند + رواه مسلم + بدانکه طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمه اربعه خواه متیه بود یا نه بود یا مأکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اهاب میته کلامی ست محققان ایشان بطهارت اند و احادیث در بنباب مشهور است و پوست خنزیر و آدمی ازان مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب اهانت و در کلب اختلاف است و صواب آنست که وی بحکم العین نجست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام حنیفه و ابی یوسف و دیگر ائمه بخلاف این است و از سلف منقول است که باستخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع میکردند و دواها بان میمودند و ثنا نمیگرفتند و یعنی از انس آورده که آنحضرت را شانه بود از عاج آورده اند که برای فاطمه زهرا سلام الله علیها و لیکن آنها الکلام رود و سزاوار خرید از عاج و مشهور آنست که عاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان گفته اند که نام حیوان دیگر است دریائی که از نیل خوانند و بعض گویند که نام سلحفاة بحری است و الله اعلم + وعنه + قال تصدق علی مولاة لمیمونة بشاة + و هم از ابی هریره است که گفت تصدق کرده شد بر جاریه آزاد کرده شده که مملوک میمونه را بود بگوسفندی + فماتت + پس بمرد آن شاة مرده و افتاده بود + فمر برسول الله + پس گذشت بران شاة مرده و افتاده پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم فقال الا انتفعتم باهابها + پس گفت آنحضرت چرا نگرفتید شما پوست آنرا + فدبغتموه + پس دباغت میکردید آنرا + فانتفعتم به + پس سود مند شدید بدبدان + فقالوا انها میتة + پس گفتند اهل خانه میمونه این شاة خود مرده است و انتفاع بدان حرام + فقال انما حرم اکلها + پس فرمود آنحضرت حرام نیست مگر خوردن میته نه مطلق انتفاع بدان و در بعض نسخ حرم بصیغه ماضی و تشدید را + متفق علیه + وعن سودة زوج النبی + روایت است از سوده که از ازواج مطهرات پیغمبر ست + صلی الله علیه وسلم قالت ماتت لنا شاة + گفت سوده مردگوسفندی که مارا بود + فدبغنا مسکها + پس دباغت دادیم باچرم او + و المسک بفتح میم و سکون سین چرم سلخ کرده شده + ثم مازلنا ننبذ فیه + پس پیوسته بودیم ما که نبیذی ساختیم در مشکی که ازان مشک ساخته ایم + حتی صار شنا + تا آنکه گشت مشکی کهنه دریده شده سن بفتح شین معجمه و تشدید نون + رواه البخاری + **الفصل الثانی** + عن لبابة بنت الحارث ام الفضل بالیه خواهر ام المؤمنین میمونه زوجه عباس بن عبد المطلب ام عبد الله بن عباس و فضل بن عباس + قالت کان الحسین بن علی

رضی اللہ عنہا فی حجر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فبال علی ثوبہ فقلت لبابہ البس ثوبا واعطنی ازارک فقال انما یغسل من بول الانثی وانہ یرش من بول الذکر وفی روایۃ لم یغسل من بول الغلام وفی روایۃ یصب علی بول الغلام ولم یغسل بول الجاریۃ یرش بول الغلام ویغسل بول الجاریۃ متفق علیہ

رضی اللہ عنہا فرزند حسن رضی اللہ عنہ بود و مادر او ام الفضل بود و او خواہر میمونہ زوجہ آنحضرت بود و ام الفضل گفت لبابہ یکے از کنیزان آنحضرت بود و ام الفضل گفت لبابہ بیا بپوش جامہ را و بدہ مرا ازار خود را حتی اغسلہ تا آنکہ بشویم کرا و قال انما یغسل من بول الانثی گفت آنحضرت شستہ میشود جامہ مگر از بول دختر و منضح من بول الذکر و ہنوز نشستہ شود آب از بول پسر شرح این حدیث در حدیث ام قیس معلوم شد

رواہ احمد و ابو داود و ابن ماجۃ و فی روایۃ لابی داود و النسائی عن ابی السمح بواو عاطفہ است در روایتی مر ابی داود و نسائی را از ابی السمح بفتح سین و سکون میم کہ خادم آنحضرت بود قال گفت یغسل من بول الجاریۃ و یرش من بول الغلام شستہ شود از بول دختر و پاشیدہ شود از بول پسر کہ شیر خوارہ باشد و ملاصق نخوردہ باشد وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وطی احدکم بنعلہ الاذی چون پی سپر کند یکے از شما پاپوش خود پلیدی را و آذی در اصل لغت چیزی مکروہ است کہ طبع از ان نفرت آرد و اطلاق او بر نجاست ہم ازین جہت است

فان التراب لہ طہور پس بدرستیکہ مالیدن بخاک مر او را پاک کنندہ است اگرچہ خاکی باشد کہ بعد از پی سپر کردن او بی بروی گذشتہ است و ہم بر نجاست خشک است کہ چیزی از ان تعلق گرفتہ است بخلاف پس و لک کہ در آنہا اثر عین نجاست رطب باقی نگذارد و مذہب امام اعظم و امام محمد این است و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام ہر رست و از رطب نیز بد لک پاک میگردد و ایشان میگویند کہ امر بسر برفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم ست اما د غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و تو شتی این حدیث را تاویلی دیگر کردہ است و گفتہ کہ مراد بہ بودن تراب مطہر آنست کہ منتقل چون پی سپر کند نجاست را بعد از ان بر رو د اثر آن تراب میرسد او را کہ در آید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطہارت در حق جواز صلوٰۃ نیست بلکہ طہارت در حق دخول مسجد و وطی ارض او ست زیرا کہ طہارت در نجاست حسن است اگرچہ واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بسبب ظاہر عبارت حدیث و بالجملہ مراد آنست کہ نجاستی نیست کہ بچسپد بجامہ و بدن و متلوث گردد چو ان بلکہ مس یا بس از انست کہ موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب است باجماع رواہ ابو داود و ابن ماجۃ بسناد

وعن ام سلمۃ قالت لبابہ روایت کرد این حدیث را ابو داود و باین لفظ کہ مذکور شد و ابن ماجہ این معنی را بلفظے دیگر آوردہ

وعن ام سلمۃ قالت لبابہ امراۃ و در روایت است از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ گفت او را نبی اصلی بپلیم یعنی اور ا چیزی پاک کنم و بشویم یا چکنم قالت گفت ام سلمہ قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یطہرہ ما بعدہ پاک مے گرداند او را چیزی کہ بعد از رفتن در مکان قذر ست یعنی بعد از ان کہ در جای پاک راہ سپر وی خاکی کہ بدان بسر سد پاک میگرداند او را چنانکہ در حدیث ابی ہریرہ معلوم شد و در بن حدیث ام سلمہ البتہ حمل بر قذر یا بس مے باید کرد چہ اجماع منعقد ست کہ جامہ چون پلید گردد پاک نشود مگر شستن بخلاف نعلین و خفین کہ جماعہ از تابعین بران رفتہ اند کہ پاک میشوند بد لک اگرچہ نجاست رطب باشد چنانچہ قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابو داود و الدارمی و قالا و گفتہ اند ابو داود و دارمی کہ

المراۃ ام ولد لابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف آن زن کہ پرسید از ام سلمہ این مسئلہ رام ولد است مر ابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن مراۃ مجہول نباشد و این حدیث مطعون نگردد

وعن المقدام بن معدیکرب بکسر راء صحابی بیست معدود در اہل شام نزول کرد حمص را و وفود آوردہ بر آنحضرت از کندہ روایت میکند از آنحضرت و از صحابہ دیگر روایت میکند از وی جمعی از تابعین مات بالشام سنۃ سبع وثمانین قال نہی رسول اللہ

گفت نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از لبس جلود سباع و از پوشیدن پوستهای درندگان چنانکه شیر و پلنگ و مانند آن و اگر کوب خلیها و سوار شدن بران پوستها مراد گستردنیدن آنها است و زیر نشستن بر آنها است یا بر زمین انداختن و سواری کردن و علت نهی آن گفته اند که آن از سیرت جباران و دأب متکبران است پس نهی تنزیهی است و بر قول کسی که میگوید موی میته نجس است و پاک نمیگردد بدباغت نهی تحریمی نیز میتواند باشد ۔ رواه ابوداود والنسائی ۔ وعن ابی الملیح بضم میم ۔ بن اسامة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه نهی عن جلود السباع ۔ روایت است از ابوالملیح که نام وی عامر بن اسامه بن عمیر هذلی است و از ثقات تابعین است و پدر او اسامه از صحابه است ظاهر آنست که مراد ابوالملیح سابق باشد و ابوالملیح خارسی دیگر نیز هست تابعی ثقه که آنحضرت منع کرد از پوستهای درندگان ۔ رواه احمد و ابوداود والنسائی ۔ و نهی از جلوه سباع شامل است لبس و افتراش و رکوب بران ۔ و زاد الترمذی والدارمی ان تفترش ۔ و در ین روایت مخصوص بافتراش گردد وعن ابی الملیح انه کره ثمن جلود السبع ۔ و روایت است از ابی الملیح که وی مکروه داشته است بهای چرمهای درندگان را و این مذهب ابوالملیح است و بعضی تقیید کرده اند که مراد بیش از دباغت ست که بسبب نجاست مع آن مکروه داشته است و در نسخه اصل و در بعضی نسخ بیاض ست و در حاشیه نوشته اند که رواه الترمذی فی کتاب اللباس و سنده جید و روایت کرد این حدیث را ترمذی و سند وی سره و قوی است ۔ وعن عبد الله بن عکیم بضم عین و فتح کاف جاهلی اسلامی است که دریافته زمان سعادت نشان آنحضرت را و شناخته نشده او را روایت و اختلاف است در صحبت وی و صحیح آنست که تابعی است ۔ قال اتانا کتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل موته بشهر او شهرین او لشهرین ۔ آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان لا تنتفعوا من المیتة ۔ که سود مند نشوید از میته ۔ بإهاب و لا عصب ۔ نه بپوست و نه پی ۔ رواه رواه الترمذی و ابوداود والنسائی و ابن ماجة ۔ این حدیث و امثال آن متمسک بعضی از اهل مذهب امام احمد است که جلد میته را طاهر میدارند اگرچه بدباغ باشد و در صحت احادیث وارده در طهارت آن تکلم کنند و بعضی از ایشان که الزام صحت آنها میکنند بعموم قرآن آنرا که فرموده است حرمت علیکم المیتة اگرچه مدبوغ باشد بسبب تخصیص کنند و گویند که مقصود حرمت هر خرد و بست بانچه مقصود از اهاب انتفاع بدو ست چنانکه مقصود از لحم اکل است و حدیثی از دارقطنی نقل کنند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که من رخصت کرده بودم شما را در جلود میته چون بیاید شما را کتاب من سود مند نشوید از میته نه باهاب و نه به پی و این مشهور ست که نهی بعد از رخصت ست و حق آنست که احادیث طهارت بعد از دباغت بسیار اند و مشهور که بمثل آن زیادت بر کتاب میتوان کرد و اهاب نام جلد ست پیش از دباغت و خود در حدیث بخاری و مسلم آمده که حرام از میته اکل و ست نه همه چیز چنانکه گذشت و جمهور ائمه از مذهب امام احمد و محققین ایشان نیز بهمین جانب اند که طاهر ست و حدیث عبد الله بن عکیم ضعیف و اضطراب دارد که تعارض بآن احادیث نمیتواند کرد و در صحت او نیز سخن ست و صحیح آنست که وی تابعی مخضرم ست و الله اعلم و مؤلف بعد از ین حدیثی که دلالت دارد بر نجاست اهاب میته احادیث آورد که دلالت دارند بر طهارت آن بعد از دباغت اشارت باینکه مراد در ین حدیث اهاب پیش از دباغت ست پس گفت ۔ وعن عائشة رضی الله عنها ۔ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر ان یستمتع بجلود المیتة اذا دبغت ۔ گفت که آنحضرت امر کرد بطریق اباحت بنفع کردن بچرمهای میته وقتی که دباغت داده شوند و اگر باحتیاط منع از انتفاعست و صرف امر استحباب نیست مراد دارند صورتی دارد و الله اعلم ۔ رواه مالک و ابوداود ۔ وعن میمونة قالت مر علی النبی صلی الله علیه وسلم رجال من قریش فقال سمیونه

گرگذ نشنید آنحضرت چندمرد از قریش که بحرمین شاه لهم مسل الحار میکشید ندگوسفند مرده که مرا میتا نبود مانند جزور ضخامت بجهت کلافی یا فربهی یا سبب آماسیدگی + فقال لهم رسول الله + پس گفت مر ایشانرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو اخذتم اهبها + گاشکی میگرفتید پوست او را قالوا انها میتة + گفتند که این شاة خود مرده است + یعنی پوست او نجس است + فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یطهرها الماء والقرظ + پس گفت آنحضرت پاک میکرداند آنرا آب وقرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بدبوی پوست میاندند + رواه احمد وابوداود + **وعن سلمة** بن المحبق بضم میم وفتح حاء مهمله وکسر باء موحده مشدده وقاف بر زبان محدثان فتح باء است صحابیست معدود در بصریین روایت میکند از او حسن بصری وغیر وی + قال ان رسول الله + گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جائنی غزوة تبوک + آمد در جنگ تبوک که نام موضعی است در جانب شام وآخر غزوات آنحضرت ست وسال نهم + علی اهل بیت + بر اهل خانه + فاذا قربة معلقة + پس ناگاه مشکی آویخته بود + فسال الماء + پس طلبید آنحضرت آب را + فقالوا + پس گفتند اهل آن خانه + یا رسول الله انها میتة + این قربه از پوست بتة است که دباغت داده شده است + قال دباغها طهورها + فرمود آنحضرت دباغت دادن او پاک کننده اوست + رواه احمد وابوداود

الفصل الثالث عن امراة

من بنی عبدالاشهل قالت قلت + روایت است از زنی از قبیلهٔ عبدالاشهل که مجهول ست وملوم نیست حال وی گفت گفتم + یا رسول الله ان لنا طریقا الی المسجد منتنة + بدرستیکه ما را راهی است بسوی مسجد گندیده + فکیف نفعل اذا مطرنا + پس چگونه باشد حال ما وقت آنکه ببارد + فقال + گفت آن زن + فقال + پس گفت آنحضرت + الیس بعدها طریق هی اطیب منها + آیا نیست بعد آن راه گندیده راه دیگر که خوشتر و پاکیزه تر باشد از آن + قلت بلی + گفتم آری هست + قال فهذه بهذه + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + پس این راه پاک بدین راه گندیده می آید مقابل ست باین راه گندیده است یعنی ازان راه گندیده اگر نجاستی بسر سد براه پاک که می آئی ازان نجاست پاک پشوی چنانکه در حدیث ابا بکر آمده است الحارث وام سلمه گذشت الا آنکه در ین حدیث ذکر نعلین وثوب نیست واحتمال هر دو دارد وتخصیص نه مفهوم ظاهر میشود که رطوبتی در نجاست باشد والله اعلم + رواه ابوداود + **وعن عبدالله** بن مسعود + رضی الله عنه + قال کنا نصلی مع رسول الله + گفت ابن مسعود بودیم ما که نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وانا نتقی من الموطی ودننها فنمیکردیم خویشتن را از آلوده شدن نجاستی که در جای پی سپر کردن بودی + رواه الترمذی + این خبر محمول بر چیزی خشک از نجاست چنانکه گذشت + **وعن ابن عمر** + رضی الله عنهما + قال کانت الکلاب تقبل وتدبر فی المسجد فی زمان رسول الله + گفت ابن عمر بودند سگان که پیش می آمدند وپس میرفتند یعنی آمد وشد میکردند در مسجد در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلک + پس نبودند اصحاب که میپاشیدند چیزی از آب از جهت آن + رواه البخاری + واین بر تقدیری که سگان تر باشند بجهت آنست که زودی آمد وشد کردند پس آب نرسیده باشد از مجموع آمدن سگان وگفته اند که این در ابتدای اسلام بود بر اباحت بعد ازان وارد شد امر بتکلیم مساجد وتطهیر آن مد کافطت آن از در آمدن کلاب وحیوانات وساختن در بادور نبودن تا آنکه یک وقتی امر کرد نه بکشتن سگان + **وعن ابی هریرة** + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم + با بس بول ما یوکل لحمه + روایت است از ابوهریره از جانب که صحابی مشهور ست گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم + پاک بول آنچه خورده میشود گوشت وی + وفی روایة جابر + در روایت جابر چنین آمده که + قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + ما اکل لحمه فلا باس ببوله + چیزیکه خورده میشود گوشت وی پس نیست پاک بول او + وتمسک کرده است باظاهر این حدیث کسیکه قائل است بطهارت بول ماکول اللحم چنانکه مالک واحمد وبعضی از شافعیه وآن نزد ابی حنیفه وابی یوسف نجاست خفیفه ست اجهت معارض آثار ونشاید که تاویل نزد ایشان آنست که باس عظیم مذکور مقابل احتمال این کلمه رجحانی بود که جانب نقیض حکم

اولی واحری ست والله اعلم ۔ رواه احمد والدارقطنی ۔ **باب المسح علی الخفین** ۔ بدانکه مسح موزه جائز ست بسنت و اخبار و آثار شهوره تا آنکه هرکه منکر آن شود مبتدع ست کذا فی المدارک و تصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح علی الخفین متواتر ست وجمع کرده اند بعضی از متاخران را و ایشان آنرا از صحابه از هشتاد و کسر تخمین کرده اند و عشره مبشره از انجمله اند و بن عبد البر گفت نمیدانم کسیرا که از علمای سلف انکار آن کرده الا کذا فی المواهب اللدنیه و حسن بصری گفته که در یافتم هفتاد نفر از صحابه را رضی الله عنهم که همه اعتقاد میکردند مسح خفین را و کرخی گفته که میترسم کافر شود بر انکه قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی آمده در حد تواتر ست و امام ابو حنیفه گفته که قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا آثار مانند شمس آفتاب بعد از ان بدانکه مسح کردن بر موزه رخصت ست و عزیمت شستن پای است و در ہدایه گفته که هرکه اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع ست اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جهت اخذ بعزیمت ماجور باشد و در مواهب لدنیه گفته که علما را اختلافست که مسح کردن بر موزه فاضل تر ست یا بر کشیدن آنها و پاها شستن بعض گفته اند که مسح کردن فاضل تر ست از جهت رد بر اهل بدع از روافض و خوارج که طعن میکنند بران و مختار در مذهب امام احمد همین ست و امام نووی گفته که مذهب اصحاب ما آنست که غسل افضل ست از جهت بودن وی اصل الا بشرط آنکه ترک ندهد مسح را و در روایتی از امام احمد هر دو برابر ست از جهت ورود شریعت بهر دو و صاحب سفر السعادت گفته که هر آن حضرت صلی الله علیه وسلم را التفات نبود در هیچ جانبی نه در مسح و نه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پای بشوید و اگر پاپوشه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند و علما را اختلافست در ان و حسن اقوال همان ست که موافق سنت باشد انتهی ۔ **الفصل الاول عن شریح** ۔ بضم شین معجمه و فتح راء و بن هانی ۔ بنون در آخر انجمله اصحاب امیر المومنین علی ست فقیه ست ولادت او در زمان آنحضرت ست و بدرا و هانی صحابیست و آنحضرت او را کنی بابو شریح ساخته ۔ قال سالت علی بن ابیطالب ۔ رض عن المسح علی الخفین گفت پرسیدم علی بن ابیطالب را مسح کردن بر موزه را که حکم آن چیست ۔ فقال جعل رسول الله لنا یعنی گفت علی گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما را ایام ولیالیهن للمسافر ۔ سه روز و شبهای سه روز مر مسافر را ۔ ویوما ولیلة للمقیم ۔ و یکروز و یک شب مقیم را ۔ رواه مسلم ۔ **وعن المغیرة** بن شعبة انه غزا مع رسول الله ۔ روایت ست از مغیره بن شعبه که صحابی مشهورست که وی غزا کرد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غزوه تبوک ۔ که آخر ین غزوات آنحضرت ست ۔ قال المغیرة فنزر رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل الغائط ۔ پس بصحرا بر آمد آنحضرت بجانب قضای حاجت انسانی فحملت معه اداوة ۔ پس برداشتم با آنحضرت آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند و اداوه بکسر آمده مخرد از جرم و در باب دعوی تحقیق معنی آن گذشت قبل الفجر پیش از غازبامداد ۔ فلما رجع ۔ پس هرگاه که باز گشت آنحضرت از جانب صحرا ۔ انحدرت اهریق علی یدیه من الاداوة ۔ آب بریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک وی را از اداوه و ازینجا معلوم میشود که استعانت بغیر در وضو جائز ست و تخصیص آن بحالت سفر وجهی ندارد و الله اعلم ۔ فغسل یدیه ۔ پس بشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست خود را و روی خود را ۔ وعلیه جبة من صوف ۔ و بر بدن مبارک آنحضرت جبه بود از پشم جبه جامه که بریده و دوخته نشده باشد و قمیص جامه جیب دار و قبا آنکه جیب ندارد و دو اسم جبه بهمه را شامل ست ۔ فذهب لیحسر عن ذراعیه ۔ رفت آنحضرت و خواست که کشف کند و برهنه کند هر دو بازوی دست خود را فضاق کم الجبة ۔ پس تنگ آمد آستین جبه ۔ فاخرج یده من تحت الجبة ۔ پس بیرون آورد هر دو دست خود را از زیر جبه ۔ والقی الجبة علی منکبیه ۔ و انداخت جبه را بر هر دو دوش مبارک خود و این جبه ایست که در احادیث ذکر او واقع شده است که بردی جبه رومیه بود و تنگ بود و انجا معلوم شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامه تنگ پوشیده است لیکن میگویند که آنرا در سفری پوشید ۔ وغسل ذراعیه ۔ و بشست هر دو بازوی خود را ۔ ثم مسح برأسه ۔ پس مسح کرد بر سر خود ۔ فمسحت ناصیته ۔ پیشانی خود را که آنرا جای عمامه سر میدارند ۔ وعلی العمامة ۔ و مسح کرد بر عمامه از برای تکمیل مسح ۔ اس واقامت سنت مسح چنانکه تحقیق آن در باب وضو گذشت ثم رکبت ۔

لانزع خفیہ پیغمبر میگوید پیشتر ازیں شنیدم و دست برآوردم تا بگیرم موزہ ہای آنحضرت را + فقال دعہما فانی ادخلتہما طاہرتین + پس فرمود بگذار دو مگیر موزہ ہا را زیرا کہ من درآوردہ ام ہر دو پای را در حالتی کہ پاک بودند یعنی پوشیدہ ام آنہا را بطہارت و در بخاری علامی است کہ در شرح آنرا ذکر کردہ ایم + فمسح علیہما + پس مسح کرد بر ہر دو موزہ + ثم رکب و رکبت + بعد ازاں سوار شد آنحضرت و سوار شدم من + فانتہینا الی القوم + پس منتہی شدیم و رسیدیم بقوم + وقد قاموا فی الصلوٰۃ وحال آنکہ تحقیق ایستادہ بودند بنماز گویا انتظار می آنحضرت یافتہ بودند کہ اگر آمدن ما دیر کشد شما نماز بگذارید + ویصلی بہم + و میگذارد نماز بقوم یعنی امامت میکرد + عبد الرحمن بن عوف وقد کبع بہم رکعۃ + و تحقیق گذاردہ بود وی با قوم یک رکعت + فلما احس بالنبی + پس ہرگاہ کہ آگاہ شد بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم + ذہب یتاخر + رفت کہ پس شود و آنحضرت با امامت پیش آید + فاومی الیہ + پس اشارت کرد آنحضرت بجانب عبد الرحمن بن عوف کہ پیش ایستادہ باش و بحال خود باش + فادرک النبی + پس دریافت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم احدی الرکعتین معہ + یکی از دو رکعت با عبد الرحمن بن عوف + فلما سلم قام النبی صلے اللہ علیہ وسلم وقمت معہ + پس ہرگاہ سلام داد امام بایستاد آنحضرت و ایستادم من نیز باوی + فرکعنا الرکعۃ التی سبقتنا پس گذاردیم رکعتی را کہ سابق شدہ بود آن رکعت ما را و گذاردہ بود امام با قوم چنانکہ حکم مسبوق است + رواہ مسلم + و ازین حدیث معلوم شد کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بعض اصحاب اقتدا کردہ است و مجموع آن دو بار است یکبار دیگر بابی بکر صدیق کردہ و مثل ہمین واقعہ کہ عبد الرحمن بن عوف گذارد و اما آنکہ در عرض اخیر گذارد و انجا امام آنحضرت بود و ابو بکر مقتدی بود و بوی چنانکہ در محل خود تحقیق یافتہ است +

الفصل الثانی عن ابی بکرۃ

عن النبی صلے اللہ علیہ وسلم انہ رخص للمسافر ثلثۃ ایام ولیالیہن وللمقیم یوما ولیلۃ + ابو بکرہ نام دارد آخر صحابی تقفی کہ نام او نفیع است بضم نون و فتح فا و روایت میکند از آنحضرت کہ رخصت کرد برای مسافر سہ شبانہ روز و مقیم را یکشبانہ روز + از اعظم ملبس خفیہ + و قتی کہ طہارت کرد پس پوشید ہر دو موزہ خود را + ان یمسح علیہما + کہ مسح کنند بران در وضوی کہ بعد ازین خواہد کرد + رواہ الاثرم فی سننہ + روایت کرد این حدیث را اثرم در سنن خود + و ابن خزیمہ والدارقطنی + و روایت کرد این خزیمہ و دارقطنی + وقال الخطابی ہو صحیح الاسناد + و گفتہ است خطابی کہ این حدیث صحیح است اسنادش + کذا فی المنتقی + ہمچنین است در منتقی بضم میم و سکون نون و فتح قاف کہ نام کتاب خطابی است + وعن صفوان بن عسال بفتح عین مہملہ و سین شدہ صحابیست ساکن کوفہ در وازدہ غزوہ کردہ و گفتہ اند کہ عبد اللہ بن سموط ازدی روایت کردہ + قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامرنا اذا کنا سفرا او قال مسافرین گفت بود آنحضرت کہ امر میکرد ما را وقتی کہ می بودیم ما مسافر و مسفر بفتح سین و سکون فا جمع سافر است چنانچہ صحب جمع صاحب و رکب جمع راکب + ان لا ننزع خفافنا + بکسر خا + ثلثۃ ایام ولیالیہن + کہ نکشیم موزہ ہای خود را از پایہای سہ روز و شبہای آن + الا من جنابۃ + مگر بغسل جنابت کہ در وی مسح بر موزہ درست نیست و موزہ ہا باید کشید + ولکن من غائط وبول ونوم + و لیکن در وضو کردن از غائط و بول و نوم نمی باید کشید و ہمچنان مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعدہ عربیت کلامی ہست کہ در شرح آنرا بیان کردہ ایم + رواہ الترمذی والنسائی + وعن المغیرۃ بن شعبۃ قال وضأت النبی + گفت وضو ساختم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یعنی ریختم آب برای وضای شریف وی + فی غزوۃ تبوک + در جنگ تبوک + فمسح اعلی الخف واسفلہ + پس مسح کرد آنحضرت بالای موزہ را کہ پوشیدہ قدم ست و پایان آنرا کہ جانب پا یا ان آنرا کہ جانب قدم ست + رواہ ابو داؤد والترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی + و گفت ترمذی + ہذا حدیث معلول + این حدیث معلول ست + ورد وی اسباب وعلل است کہ قادح اند در صحت آن و گفت + وسألت ابا زرعۃ ومحمدا یعنی البخاری عن ہذا الحدیث + و پرسیدم پدر زرعہ را کہ از کبار ائمہ

حدیث است و بر سر بدم سجاری را از بن حدیث که ایا صحت دارد + فقال لیس بصحیح + پس گفتند این دو امام که این حدیث صحیح نیست + و کذا ضعفه ابو داؤد + و همین تصنیف کرده است این حدیث را ابو داؤد و وجه ضعف این حدیث دو چیز گفته اند یکی آنکه اتصال این حدیث جبیره ثابت نشده است بلکه پورا و برزن خزاد که کاتب و مولای مغیره بود و جه دیگر آنکه روایت کرده است او را قنور بن زید از رجاء بن حیوة از کاتب مغیره و قنور بن زید و رجاء هر دو از کثر طرق مغیره مطلق واقع شده است که مسح علی الخفین بے ذکر اعلی و اسفل و در حدیث آینده آمده است که مسح علی ظاهرهما پس در حدیث انحطاطی هست و این نیز از اسباب قادحه و صحت است + **وعنه** + قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم مسح علی الخفین علی ظاهرهما و هم از مغیره بن شعبه است که گفت دیدم من آنحضرت را که مسح میکرد بر موزه ها بر ظاهر آنها + رواه الترمذی و ابو داؤد + **وعنه** + قال توضأ النبی صلی الله علیه وسلم و مسح علی الجوربین و النعلین + و هم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آنحضرت و مسح کرد بر جوربین و نعلین + رواه احمد و الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجة + جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده می شود تا پسنه و آنرا جرموق و ساق نیز گویند و در شرح ابن همام از جوهری و مطرزی آورده که ساق موزه کوتاه که پوشیده میشود بالای موزه و در شرح کتاب خرقی گفته جرموق موزه کشاده که پوشیده شود بالای موزه دیگر باید و مسح بر جورب وقتیکه پوشیده شود موزه بالا و پایان هر دو بر طهارت جائز ست نزد محمد و ابی یوسف مطلقا نزد امام ابو حنیفه اگر ثخین و مجلد و منعل باشد چنانکه راه رفتن بآن ممکن بود و فابته بر ساق بایستد جائز ست و لا نه اگر آنقدر ضعیف باشد چنانکه آب مسح بموزه درونی سرایت کند یا که بآن مسح کرده و همچنین جائز ست نزد امام احمد نزد شافعی جائز نیست مسح بر جورب اگرچه منعل باشد و این حدیث حجت است بروی و روایت کرده شده است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و ابن عباس و جز ایشان رضی الله عنهم اجمعین + **الفصل الثالث عن المغیرة**

قال مسح رسول صلی الله علیه وسلم علی الخفین + و روایت است از مغیره گفت که مسح کرد آنحضرت بر خفین + فقلت + پس گفتم من بطریق استفهام + یا رسول الله نسیت + فراموش کردی یعنی شستن پا سهوا که بر شکستن موزه بار + قال بل انت نسیت + فرمود بلکه تو فراموش کرده ام که تو فراموش کرده یعنی خطا کرده در نسبت کردن نسیان بمن در بن فعل + بهذا امرنی ربی + باین امر کرده است مرا پروردگارمن + عز و جل + و من بخبر نبوده او کرده ام بفراموش کردن شستن پا سهوا گویا این اول بار است که مغیره مسح موزه را دیده و خیال کرده که مگر از شستن پا سهوا فراموش شده باشد پس فرمود امر الهی همچنین شده و سبب آن بود که مغیره می پنداشت که آب حکمی تازه شده است و وجوب غسل جلبین ساقط گشته + رواه احمد و ابو داؤد + **وعن علی** + رضی الله عنه + انه قال + گفت امیر المؤمنین علی + لو کان الدین بالرای + اگر بودے دین بآرا و بخرد + لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه + هر آینه بودے پایان موزه بهتر و سزاوار تر بمسح کردن از بالای آن از جهت بودن جانب پایان محل نجس و نجاست پس تطهیر و تنظیف آن اولی و انسب باشد + و قد رایت رسول الله + و تحقیق دیدم من پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم + مسح علی ظاهر خفیه + مسح میکرد بر ظاهر یعنی بر بالای موزه های خود + رواه ابو داؤد و الدارمی بمعناه + روایت کرد این حدیث را بین لفظ ابو داؤد و دارمی مضمون آنرا بعبارت دیگر آورده و نزد اصحاب گفته اند که حکم عقل و اتباع وی در مقابله حکم شارع و قیاس در برابر نص باطل است + **باب التیمم**

تیمم در لغت بمعنی قصد ست و در شرع عبارت ست از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روے و دست بدان بنیت تطهیر و قصه ابتدای مشروعیت تیمم آنست که صحیحین از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بعضی از سفرهای وی تا بودیم بیدا بذات الجیش پس گسست گردن مروارید من تو قف نمود

آنحضرت برای حبس آن وتوقف نمودند مردم بادی وران منزل آب نبود و باخود آب نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق وگفتند نمی بینی که چه کرد عائشه لگاه داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر خود را بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که لگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواسته است که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید بجهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت وصبح کرد بے آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعائشه جزاک خیرا هیچ نرا خدای تعالے ای عائشه بخدا سوگند فرود نیامد نرا امری که ناخوش داری آنرا مگر آنکه گردانید خدا وند تعالی آنرا برای تو و برای مسلمانان خیر دیگر بدانکه علما را اختلاف است در آنکه تیمم وضوء است یکی برای وجه دوم برای هر دو دست تا آنرج یا یک ضربه است برای روی و کفهای دست اول قول ابوحنیفه وصاحبیه و مالک و محفوظ و مختار از مذهب شافعی و بعض اصحاب احمد بن حنبل ست و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله و سفیان ثوری و اکثر علمای اعصار و امصار ثانی مذهب مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نبوی واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان میگویند که احادیث قول ثانی اصح و اقوی ست و تحقیق آنست که احادیث مذهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر در مذهب ثانی اول اند و تمام این بحث در شرح تفصیل مذکور کرده شده است و الله علم **الفصل الاول** و عنه حذیفه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضلنا علی الناس ثلث فروفی داده شده است ما را و شرف کرامت بر مردم که پیشتر از ما گذشته اند از انبیا و امتهای ایشان بسه خصلت و سه فضیلت جعلت صفوفنا کصفوف الملائکه گردانیده شده است صفهای ما در معرکه جنگ با کافران و در نماز بجماعت که جهاد است بانفس و جنود شیطان مثل صفوف فرشتگان و معورت و هیبت باتمام صف اول یا در قرب دو نوبار تعظیم و تکریم و در قول خدا وند تعالی که فرموده است وانا لنحن الصافون مفاد قسم ست بملائکه مصلین وجعلت لنا الارض کلها مسجدا و گردانیده شده است برای ما زمین همه زمین مسجد یعنی موضع سجود و تواند که مراد موضعی باشد که بنی و مهیا گردانیده برای نماز و چون جائز شد نماز در همه مکانها گویا که آن مکانها مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنائس و آنچنین است عبارت حدیث و شاید که در مسافرت چیزی میسر نباشد و بنائی نموده نباشد مثل صوامع و کنائس و غیر آن درست نه وجعلت تربتها لنا طهورا اذا لم نجد الماء و گردانیده شده خاک زمین برای ما پاک کننده که کنایت از تیمم است وقتیکه نیابیم آب رواه مسلم و ازین حدیث تخصیص تراب برای تیمم معلوم گردد و مذهب شافعی و احمد در قوی روایتین و ابی یوسف آنست و در روایتے از ابو یوسف و احمد دیگر نیز درست ست و امام ابوحنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتے درست است بهر چه از جنس زمین ست و آن هر چه آتش نگذارد و نرم شود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان حدیث جابر ست که در صحیح بخاری ست که وجعلت لی الارض مسجدا وطهورا و ارض همه را شامل ست و عمل باین حدیث اولی و احوط است که درین عمل بحدیث حذیفه نیز ست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص تراب ست موقوف عمل باین حدیث میگردد و گفته اند که تربت مخصوص

بتراب نیست بدرستیکه هر کدام آنچه در دست از تراب و غیره او مادر قاموس گفته است که تراب بفتح و تراب و تربت همه یک معنی است و تیمم در لغت بقصد تراب آمده است چنانکه ابن خزیمه و غیره او در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که وجعل التراب لی طهورا که دلالتی فتح السابری و برا که تخصیص بلفظ تراب آمده است چنانکه ابن خزیمه و غیره او در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که وجعل التراب لی طهورا که دلالتی فتح السابری و برا که تخصیص و فضائل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بآن ممتاز و مخصوص است از انبیای سابق و ظاهر و باطن بیحد و بی شمار است بعضی از علما بعضی از آنرا در کرده اند و چندی از آن در شرح نقل کرده شده است و الله اعلم ۱۲ وعن عمران قال کنا فی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم ۱۲ گفت عمران بن الحصین که از اشاهیر صحابه و عالیقدر است سی سال صاحب خراش بود و ملائکه بدی سلام میدادند رضی الله عنه بودیم ما در سفری با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصلی بالناس پس چون فارغ گذارد و بمرتبه یعنی تمام کرد نماز را منفتل ۱۲ پس آن گاه که گردشت و فارغ شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز و اذا هو برجل معتزل لم یصل مع القوم ۱۲ ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از بسیاری در گوشه نشسته که نماز نکرده است با قوم فقال ما منعک یا فلان ان تصلی مع القوم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیز منع کرد ترا ای فلان از نماز گذاردن با قوم فقال اصابتنی جنابة ولا ماء گفت نمیرسد بمن آبی که بدان غسل کنم فقال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم علیک بالصعید ۱۲ بر تو باد که از خرج گیری صعید را و تنا یکفیک زیرا که وی بسنده است ترا و صعید یعنی خاک یا بعضی گفته اند صعید یعنی روی زمین و غالبا اینمعنی معلوم تو بجواز تیمم برای حدث نه برای جنابت و لهذا ابیان نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیفیت تیمم را متفق علیه وعن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه ۱۲ روایت است از عمار بن یاسر گفت آمد مردی نزد امیر المومنین عمر فقال انی اجنبت فلم اصب الماء پس گفت آنمرد که من جنب شدم پس نیافتم آب را فکانه لم یر بذلک بأسا یعنی تیمم کنم برای جنابت و در بن حدیث جواب عمر نیست و گویا عمر رضی الله عنه خاموش ماند در جواب مسئله وی که تیمم برای جنابت درست باشد یا نه پس عمار تعجب از سر گذشت خود نقل کرد که بدان معلوم گردد که تیمم برای جنابت کافی نیست و در بعض طرق مسلم و نسائی آمده است که عمر مرسوما الصلوة و بعض شراح زیاده کرده اند یعنی حتی تجد الماء و این مذهب مشهور است از عمر و ابن مسعود نیز موافق دوست و میان این مسعود و ابی موسی بر سر این مناظره رفته که جنب تیمم است یا نه و ابن مسعود از ان رجوع نموده و بعض گفته اند که توقف عمر رضی الله عنه بجهت عدم تذکر قضیه بوده که در ان سفر بوده و بیاد نیامده و لهذا در بعضی روایات آمده است که عمر ما گفت از غدا تعرس بالعمار که چه میگوئی ۱۲ فقال عمار لعمر پس گفت عمار مر عمر را ۱۲ اما تذکر انا کنا فی سفر فاما انت فلم تصل ۱۲ آیا یاد نداری که بودیم ما در سفری من و تو یعنی هر دو جنب بودیم ۱۲ فاما انت فلم تصل ۱۲ فاما تو که عمر بن خطابی نگذاردی نماز را و توقف کردی در ان بگاه ان انکه تیمم مر جنابت را کفایت نمیکند والا التمعک ۱۲ و اما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن مجید فرموده است خصوص بر محدث خواهد بود و از جنابت معلوم نمیشود که از صحابه بود در زمان آنحضرت اجتهاد واقع شد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون عمار بر اجتهاد اعاده نمیدید بر وی و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمار را رضی الله عنه اعاده نکرد و فضیلت عمار گفت پس ازان نماز گذارد و مدتی تذکر ذلک یعنی پس تذکر کرد عمار آنرا برای تغییر صلی الله علیه وسلم فقال انما کان یکفیک هکذا پس گفت آنحضرت همین نیست عزیز من که کفایت میکند ترا آنچنان فضرب النبی صلی الله علیه وسلم پس بزد آنحضرت برزمی بیان کند که مراد بدان صورت تیمم است بلکه الارض یعنی بر زمین دست خود زد یکبار و نفخ فیهما و دمید در هر دو کف دست از برای تخفیف غبار آنها تا مشوه نگردشت و بدان رسی که در حکم سنت است ثم مسح بهما وجهه و کفیه یعنی مسح کرد بهر دو کف دست خود روی خود را و هر دو کف دست خود را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست و در بعض

روایات بواو آمده و تقدیم وجه بر کفین و تعکس نیز آمده و در بعض تیمم آمده و تقدیم کفین بر وجه و از اینجا معلوم میشود که ترتیب و تعمیم فرض نیست کذا قال الشیخ رواه البخاری + روایت کرد این حدیث را بخاری + و مسلم نحوه + و مسلم را مانند این آمده + و فیه + و در روایت مسلم اینچنین است + قال + گفت عمار + انا نکفیک ان تضرب بیدیک الارض + بسنده بود ترا که میزدی هر دو دست خود بزمین را + ثم تنفخ + پس میدمیدی هر دو کف دست را + ثم تمسح بهما وجهک وکفیک + پس مسح می کردی بهر دو دست روی خود را و هر دو کف دست خود را و این حدیث دلالت دارد که ضربه واحد کفایت میکند در تیمم چنانکه مذهب بعض است برخلاف مذهب جمهور و شیخ علی این دمی ازین جواب گفته است که مقصود آنحضرت بیان صورت ضربه است برای تعلیم عمار و نمودن او را که زدن دست بر زمین اینچنین است و نمیباید بر زمین مالید چنانکه کرد عمار رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم همه و تمامیه انچه حاصل میگردد بدان تیمم پس روایت کردن عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را و نمانده در روایات دیگر از عمار و سنن ابی داؤد و در قرآن آمده است انچه نقض در بودن تیمم دو ضربه و نیست و در بعض روایات این حدیث ضربة واحدة صریحا بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه و این با طلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد + و مذکور کفین و مسح آنها نیز بحسب آنست که مقصود بیان تیمم تمامیه نیست پس اقتصار کردن بران از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر فرائض نماز قبل و بعد در احادیث دیگر در جائی که مقصود ذکر تیمم تمامیه بود و بعض می گویند که مراد بکفین اینجا بدین است و چنانکه گاهی ذکر میکنند و کف مراد میدارند مثل قوله تعالی وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُمَا اگر گفت ذکر کنند و مراد بدو اردند و زنباشد و کلام در نیقائم در شرح زیاده برین واضح شده چنانکه ظاهر شده که قول بضربتین ارجح و اقوی است و الله اعلم + وعن ابی الجهیم + بضم جیم و فتح هاء و سکون یای تحتانیه ابن الحارث بن الصمة + بکسر صاد و تشدید میم مفتوحه انصاری صحابی مشهور است خواهر زاده ابی بن کعب باتفاق اند نامارت معاویه + قال مرت + گفت ابو الجهیم گذشتم من + برمیشه + صلی الله علیه وسلم + و حال آنکه آنحضرت بول میکرد + فسلمت علیه + پس سلام کردم بر وی + فلم یرد علی + پس نگفت جواب سلام مرا + حتی قام الی جدار + تا آنکه دیوار + فمسح بوجهه + پس کشید دیوار را آنحضرت بجانب دیوار + ثم رد علی السلام + پس گفت جواب سلام مرا + و در بعض روایات آمده است که آنحضرت بجانب دیوار رفت بحمله و شاخه تراشیدن منی خشک از آنجا و برگ از درخت و حتات تراشیدن هر چیز + و معلوم نیست که با آنحضرت بود عادت شریف بود که چوبی سرکج در دست می بود یا همان غرض مراد است که خاد و بان سر کج دارند چنانکه در کتاب طهارت گذشت و ظاهر عبارت مؤید این معنی است و کادین دیوار برای آن بود که غباری از دیوار بدست نرسد اگرچه شرط نیست و اما در حدیث دیگر از ابی الجهیم که بیاید ذکر آن نیست + ثم وضع یده علی الجدار + پس نهاد هر دو دست خود را بر دیوار + فمسح وجهه و ذراعیه + پس مسح کرد روی مبارک خود را و دو آنین خود را + ثم رد علی + پس گفت جواب سلام مرا بجهت تعظیم + ثم آلی که السلام ست و تحقیق این در باب الخلا گذشت و مؤلف می گوید که صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کرده + و لم اجد هذه الروایة فی الصحیحین + و نیافتم این روایت را در صحیحین + و لا فی کتاب الحمیدی + و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین + و لکن ذکره فی شرح السنة + و لیکن ذکر کرده است او را در شرح سنه + و اخرجه ابو داؤد و النسائی + و بیرون آورده است او را ابو داؤد و نسائی + من طریق الشافعی + از طریق شافعی + و وثقه + و توثیق کرده است او را + هذا حدیث حسن + این حدیث حسن ست + الفصل الثانی عن ابی ذر + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم + بدرستیکه خاک پاک کننده مسلمان است + وان لم یجد الماء عشر سنین + اگرچه نیابد آب را فرخنده سال دور نیابد مبالغه و تاکید است در طهوریت خاک + و فیه بیان ان کون التراب مطهرا مما لا شک فیه + و در حدیث بیان آنست که خاک مطهر است + فلا حاجة الی ما قیل من ان المراد بالطهور المعذور چنانکه مذهب شافعی ست + و تحقیق آنچنین در اصول فقه و فروع آن در فقه مذکور است + فاذا وجد الماء فلیمسه بشرته + پس چون یابد آب پس باید که

برساند و صرف کند آب را بشره خود را یعنی اندام خود را یعنی بفهم یا دکسر سیم از ماساس بمعنی مسح است و مراد اینجا وضوست و بشره ظاهر جلد و مراد اندام است ۱۲ فان ذلک خیر ۱۲ زیرا که بدرستی آب نیکوست و اصل ست و تطهیر مراد آن نیست که نزد وجود آب وضو و تیمم هر دو جائز ست لیکن وضو اولی و افضل است بلکه وضو واجب است و تیمم اصلا جائز نه و لفظ خیر اینجا بمعنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول حق تعالی اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا ۱۲ رواه احمد و الترمذی و ابو داؤد و روی النسائی نحوه الی قوله عشر سنین ۱۲ وعن جابر قال خرجنا فی سفر فگفت جابر بن عبد الله الانصاری پیرون آدیم ما در سفری ۱۲ فاصاب رجلا منا حجر پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی فشجه فی رأسه ۱۲ پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد و فاخثم ۱۲ پس محتلم شد آن مرد ۱۲ فسأل اصحابه ۱۲ پس پرسید یاران خود را هل تجدون لی رخصة فی التیمم ۱۲ آیا می یابید برای من رخصت در تیمم ۱۲ قالوا ما نجد لک رخصة فگفتند یاران او نمی یابیم برای تو رخصت در تیمم ۱۲ وانت تقدر علی الماء ۱۲ و حال آنکه تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد تو فغسل کرد من این جماعت از قول حق سبحانه فلم تجدوا ماء که وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع ست از جواز تیمم و مفتقد که مراد قدرت بر استعمال و عدم تضرر بآنست ۱۲ فاغتسل ۱۲ پس غسل کرد آن مرد ۱۲ فمات ۱۲ پس بمرد ۱۲ فلما قدمنا علی النبی ۱۲ پس چون گاه که مقدم آمدیم بر پیغمبر ۱۲ صلی الله علیه وسلم خبر کردند او را بآنچه واقع شده بود ۱۲ فقال ما لکم خبر کرد آنحضرت ما را بین واقعه ۱۲ قال ۱۲ فرمود ۱۲ قتلتموه قشکوه قتلکم الله کشتند او را بکشند ایشان را خدای تعالی و از اینجا معلوم شد که تعلیم بجاهل و استفسار سبب جائز ست از اهل حقیقت بعد از انکار و افتاء و قبلی بر حقیقت ثابت باشد ۱۲ الا سألوا اذا لم یعلموا ۱۲ چرا سوال نکردند علماء را وقتی که ندانستند حکم را ۱۲ فانما شفاء العی السؤال ۱۲ پس نیست شفاء و دور شدن علت عجز و نادانی و نافهمیدن مراد و نرسیدن بوی مگر سوال کردن و پرسیدن از دانایان ۱۲ انما کان یکفیه ان یتیمم ۱۲ این ست جزاین نیست که بود او را که تیمم کند ۱۲ ویعصب علی جرحه خرقة و می بندد بر جراحت خود جامه یا پارچه ۱۲ ثم یمسح علیها بیتر مسح کند بر آن خرقه ۱۲ و غسل سائر جسده و بشوید سائر بدن خود را و این حدیث ادل ست بجمع میان تیمم و شستن باقی بدن ۱۲ رواه ابو داؤد و روی ابن ماجة عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس ۱۲ وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر ۱۲ بیرون آمدند دو مرد در سفری فحضرت الصلوة ۱۲ پس در آمد وقت نماز ۱۲ ولیس معهما ماء ۱۲ و نبود با ایشان آب ۱۲ فتیمما صعیدا طیبا ۱۲ پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند ۱۲ فصلیا ۱۲ پس بگزاردند نماز ۱۲ ثم وجدا الماء فی الوقت ۱۲ پس بیافتند آب را در وقت نماز یعنی هنوز وقت باقی بود که آب یافتند ۱۲ فاعاد احدهما الصلوة بوضوء ۱۲ پس باز گردانید یکی از ان دو مرد نماز را بوضو ۱۲ ولم یعد الآخر ۱۲ و باز نگردانید دیگری ۱۲ ثم اتیا رسول الله ۱۲ پس آمدند آن دو مرد نزد پیغمبر خدا ۱۲ صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک ۱۲ پس ذکر کردند این قصه را ۱۲ فقال للذی لم یعد ۱۲ پس گفت آنحضرت مر آنکس را که باز نگردانید نماز را ۱۲ اصبت السنة ۱۲ یافتی تو طریقه مسلوک را و درین که بر تقدیر نیافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین ست و اجزأتک صلوتک ۱۲ و بس ست ترا نماز ی که کردی ۱۲ وقال للذی توضأ و اعاد ۱۲ و گفت آن حضرت مر آنکسی را که وضو کرد و باز گردانید نماز را ۱۲ لک الاجر مرتین ۱۲ مر ترا ست اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار بادای فرض به تیمم بجهت عذر و بار دیگر بگزاردن نماز بفضل نزد زوال عذر ۱۲ رواه ابو داؤد و الدارمی ۱۲ روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و دارمی ۱۲ و روی النسائی نحوه ۱۲ و روایت کرد نسائی مانند آن باختلاف در بعض الفاظ ۱۲ وقد روی موصولا ابو داؤد ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا ۱۲ و تحقیق روایت کرد نسائی و ابو داؤد نیز عطاء بن یسار که از تابعین ست بطریق ارسال

الفصل الثالث

۱۲ عن ابی الجهیم بن الحارث بن الصمة ۱۲ بکسر صاد و فتح میم مشدد و هاء قال اقبل النبی

گفت پیش آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من تحویہ جمل از جانب موضعی کہ بنو انمار او را یہ جمل نقیع تیمم و یمم و آن موضع ہست بمدینہ فاتیتہ جمل پس ملاقی شد آنحضرت را مردی کہ ابو الہیثم باشد کہ راوی حدیث است و ذکر کردہ است خود را بلفظ غائب بیان کردہ است آنرا تفاتی در روایت خود از طریق اعرج فسلم علیہ پس سلام کرد آنحضرت بر آنحضرت فلم یردہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس نداد آنحضرت جواب سلام را حتی اقبل علی الجدار حتی آنکہ روی آورد آنحضرت بر دیوار فمسح بوجہہ ویدیہ پس مسح کرد بروی مبارک خود و ہر دو دست خود ثم ردعلیہ السلام پس جواب سلام داد او را این حدیث ہر دو طریق را محتمل ست و در حدیث سابق از ابی الہیثم وجہہ و ذراعیہ بود و در بعض روایات درین حدیث نیز وجہہ و ذراعیہ آمدہ است اما از ضرب دو ضربتین ساکت ست متفق علیہ **وعن عمار** بن یاسر رض انہ کان یحدث انہم تمسحوا و در روایت ست از عمار کہ وی حدیث میکرد کہ صحابہ مسح کردند و ہم مع رسول اللہ و حال آنکہ ایشان بودند با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالصعید بنجاک بالصلوۃ الفجر برای نماز بامداد فضربوا بالکفہم الصعید پس بزدند بکفہای دست خود خاک را ثم مسحوا بوجوہہم مسحۃ واحدۃ پستر بمالیدند بر روہای خود یکبار بالیدنی یعنی تکرار نکردند چنانکہ در وضو میکنند ثم عادوا فضربوا بالکفہم الصعید پستر بازگشتند پس بزدند بکفہای خود صعید را مرۃ اخری بار دیگر فمسحوا بایدیہم کلہا پس بمالیدند بدستہای خود تمامۂ دستہا را الی المناکب والآباط یعنی الی المناکب والآباط تا دو شہا بر ظاہر و تا بغلہا در باطن من بطون ایدیہم بیان آباط ست ورواہ ابو داؤد این حدیث از عمار نص ست در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وی ظاہر در ضربۃ واحدہ و تاویلش معلوم شد ولیکن درین حدیث تا مناکب و آباط آمدہ و غالبا نظر قوم بدان افتاد کہ ایدی در آیت تیمم مقید بنہایت نیامدہ و بدتمام کل ست از غیر ملاحظہ قرینت تیمم بروضو و عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکہ از حدیث و ذراعیہ معلوم مے گردد و جمہور نظر کردند بر قرینت تیمم بخلقیت اوازر وضوا بحصول بیان از جانب شارع فافہم **باب الغسل المسنون** بدانکہ مؤلف درین باب چہار غسل ذکر کرد غسل جمعہ و غسل بعد از غسل میت و بعد از حجامت و نزد اسلام و غسل عیدین ذکر نکرد با آنکہ مسنون و مستحب ست نزد ائمہ زیرا کہ نزد محدثین حدیثی در غسل عیدین بصحت نرسیدہ و مؤلف در باب عیدین نیز حدیثے نیاوردہ و در جامع الاصول نیز از کتب ستہ درین باب حدیثی نیافتم و در کتب دیگر نیز یافتہ نشدہ الا و حدیث یکی از فاکہ ابن سعد دیگر از زیاد بن عیاض و ہر دو حدیث را گفتہ اند کہ ضعیف اند در شرح ذکر آن کردہ شدہ است و در جامع الاصول از عبد اللہ بن عمر از حدیث مؤطا آوردہ کہ عبد اللہ بن عمر روز عید فطر میش از آنکہ بمصلا رود غسل مے کرد و گفتہ اند کہ شدت مبالغہ او در باب متابعت تقاضا میکنند کہ حدیثی در بنباب صحیح شدہ است و نیز مؤلف غسل روز عرفہ ذکر کردہ و در کتب احادیث نیز یافتہ نمیشود و شاید کہ وی غسل برای احرام خود باتفاق سنیست و در احادیث صحیحہ واقع او را گر از جہت آن ذکر کرد کہ در محلش مذکور ساختہ ہست اما غسل جمعہ را نیز در باب الجمعۃ ذکر کردہ ست و از ینجا نیز ظاہر گردید کہ وجہ اذان ما نحن فیہ غسل جمعہ ہمہ ائمہ متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و در روایتی از امام احمد کہ نزد ایشان واجب ست از جہت ورود آن بصیغہ امر و چنانکہ خواہد آمد من جاءکم یوم الجمعۃ فلیغتسل کسے کہ بیاید از شما نماز جمعہ را باید کہ غسل کند و بصیغہ لفظ وجوب نیز آمدہ چنانکہ گفت غسل الجمعۃ واجب علی کل مسلم غسل جمعہ واجب ست بر ہر بالغ مسلم و جمہور علما گویند کہ مراد بوجوب تاکید مبالغہ ہست در استحباب بدلیل احادیث دیگر کہ در جواز ترک وارد شدہ است چنانکہ از احادیث کہ در باب او آوردہ معلوم گردد **الفصل الاول عن ابن عمر** رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاء احدکم الجمعۃ فلیغتسل چون خواہد کہ بیاید یکی از شما نماز جمعہ را پس باید کہ غسل کند و مختار آنست کہ غسل برای نماز جمعہ ست کہ بآن طہارت نماز جمعہ بگزارد و بعضے گفتہ اند کہ غسل

برای تعظیم و تکریم روز جمعه است و روایت نصب احدکم و رفع الجمعة مناسب این قول است و بر این وجه معنی عبارت آن باشد که چون باید یکی از شما را جمعه متفق علیه ﴿وعن ابی سعید الخدری﴾ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم غسل کردن روز جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتی علی کل مسلم آمده و مراد بآن نیز مسلم بالغ است زیرا که بر غیر بالغ چیزی واجب نبود متفق علیه ﴿وعن ابی هریرة﴾ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل ﴿ واجب و لازم است بر هر مسلمان که غسل کند ﴿ فی کل سبعة ایام یوما ﴿ در هر هفت روز یک روز دری مراد در روز جمعه است یغتسل فیه رأسه و جسده ﴿ بشوید در آن روز سر خود را و بدن خود را که در این هفت روز چرکین شده و بدبوی گشته است و در این کلام اشارت است بسبب وجوب غسل در روز جمعه متفق علیه ﴿الفصل الثانی عن سمرة﴾ بفتح سین و ضم میم بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار نزول کرد و کوفه را بعض گویند بصره را معدود است در بصریین و والی بود بر ان و حافظ بود و کثیر الحدیث روایت میکند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی و ثابت بالبصرة نه تسع و خمسین و قیل ست و ستین ﴿ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ یوم الجمعة بکسیکه وضو کند روز جمعه ﴿ فبها پس بآن خصلت و رخصت میباید عمل فضیلت و طهارت را یعنی آنست که بروی باد که اخذ کند باین فعلت که وضو است کافی است ﴿ و نعمت ﴿ و نیکو خصلت ست این و رخصت اگرچه مفضول ست نسبت بغسل ﴿ و من اغتسل فالغسل افضل ﴿ و کسیکه غسل کند پس غسل فاضلتر ست ﴿ رواه احمد و ابو داود و الترمذی و النسائی و الدارمی ﴿ وعن ابی هریرة ﴿ ایضا ﴿ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل میتا فلیغتسل هر کسیکه شوید میت را پس باید که غسل کند از جهت فرمودن ظنانت باحتمال اصابت نشاشه غسل و جز آن ﴿ رواه ابن ماجة روایت کرد این را بمقدار این ماجة ﴿ و زاد ﴿ و زیاده کرده است ﴿ احمد و الترمذی و ابو داود ﴿ و ابن ماجه که ﴿ و من حمله فلیتوضأ ﴿ و کسیکه بردارد میت را یا جنازه را که در وی میت ست باید که وضو کند و گفته اند که مراد بحمل میت مس او ست و ایتوجه مناسب ست بمعنی اول یا مراد آنست که باید در وقت حمل باوضو باشند تا ممکن باشد ﴿ و نماز دارین ملائم معنی ثانیست و بعض گفته اند که بر داشتن میت قربت ست و قربت بالطهارت اولی است و بر هر تقدیر وضو بجهت حمل واجب نیست و همچنین غسل بسبب غسل میت واجب نیست نخعی از زهری گفت علما آنست و در جامع الاصول می آرد که اسماء بنت عمیس زوجه ابی بکر صدیق غسل داد ابو بکر را بعد از موت وی پس ازان پرسیدند انها که حاضر بود و بعد از مهاجران و گفت که سی روزه و امر بوضو در آن نکرد آیا واجب ست بر من غسل همه روز که وفات یافته است شوهر من و گفتند که واجب نیست و ازان وضو طلبی آورد که این عمر تجویز و تلقین کرد پسر را که سعید بن عمر بن الخطاب را بعد از دفن او پس ازان ﴿ بعد از نماز گذارد و وضو نکرد و ترمذی گفت که در باب اعلی و عائشه هیچ حدیث نیامده است و حدیث ابی هریره حسن ست و گفت اختلاف کرده اند اهل علم در کسیکه غسل دهد میت را بعض گفته اند واجب است بروی غسل و زنده بعض واجب ست بروی وضو و بعض گفته اند که مستحب ست غسل و اقل نیست که وضو کند و عبد الله بن المبارک گفته که غسل کند و وضو ﴿ وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقبل ان بعض ازواجه روایت کرد عائشه رضی الله عنها که آنحضرت غسل میکرد خواه بطریق وجوب یا استحباب از هما چیزی من الجنابة ﴿ از جنابت ﴿ و یوم الجمعة ﴿ و روز جمعه ﴿ قبل الفجر و از غسلون کم کردن ﴿ و من غسل المیت ﴿ و اما غسل از جنابت واجب ست و روز جمعه سنت و از حجامت و غسل میت مستحب و اجمع کردن این سه چیز بجنابت دلیل نمیکند بآنکه واجب باشند چنانکه اشارت بآن کردیم ﴿ رواه ابو داود ﴿ و مانند آنکه از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که آنحضرت غسل نفس خود میکرد بعد از غسل میداد و از آن غسل میکرد و بعض گفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد و امتثال را ازان و امر میکرد و بدان آنحضرت هر گز میت را بعد تغسیل

غسل نداده و در بعضی شروح از صاحب گاہا نقل کرده که اول اقرب است از عبارت و صاحب هادی از ثقاتی حکایت کرده که آنحضرت آنرا کرده است و اصحاب وی نیز کرده اند و اللہ اعلم ۔ **وعن قیس بن عاصم** ۔ صحابیست قدوم آورد بر آنحضرت در وفد تمیم و اسلام آورد در سال نهم و چون دید او را آنحضرت فرمود هذا سید اہل الوبر و بود عاقل حلیم شریف جواد و سعد و دست در بصره بن روایت سے کند از وی حسن بصری و غیر او ۔ اذا اسلم ۔ روایت است از قیس بن عاصم که وی اسلام آورد ۔ فامره النبی ۔ پس امر کرد او را پیغمبر ۔ صلی اللہ علیه وسلم ان یغتسل بماء و سدر که غسل کند بآب و برگ کنار و این امر برای وجوب است اگر جنب باشد و الا مستحب است و استعمال سدر با آب بجهت مبالغه و تنظیف و تطهیر و تنظیف ۔ رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی ۔ و ظاهر عبارت آنست که امر کرد او را باغتسال بعد از اسلام گرد او باسلم اراده اسلام باشد چنانکه در لفظ ابی داؤد آمده که قال قیس بن عاصم اتیت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اریدالاسلام فامرنی ان اغتسل و گفته اند که اصح آنست که امر کرده شود اول بشما دو تین بعد از ان غسل داده شود و اختلاف کرده اند که آن واجب است یا مستحب و ثانی اصح ست همچنین مستحب نگاشته شود جماعه او و ملک کرده شود و اختتان نموده شود ۔ **الفصل الثالث عن عکرمة** ۔ مولای ابن عباس از فقهای مکه و تابعین ست اصل او از بربر ست باقی احوال در مواضع دیگر نوشته شده است ۔ قال ان اناسا من اہل العراق جاؤا ۔ روایت است از عکرمه گفت که بعض مردم از عراق آمدند نزد ابن عباس ۔ فقالوا ۔ پس گفتند یا ابن عباس ارءی الغسل یوم الجمعة واجبا ۔ آیا اعتقاد میکنی غسل را روز جمعه واجب ۔ قال ۔ گفت ۔ لا ۔ اعتقاد نمیکنم غسل را روز جمعه واجب ۔ و لکنه اطهر ۔ و لیکن غسل کردن پاک کننده تر است پس اطهر اسم تفضیل است از طهر بخذف زوائد چنانکه مذهب بعض خاتست یا پاک تر ست صاحب وی ۔ و خیر لمن اغتسل ۔ و غسل بهتر ست مر کسے را که غسل کند ۔ و من لم یغتسل فلیس علیه بواجب ۔ و کسی که غسل نکند پس نیست بروی غسل واجب و آنم نمیگرد و وی بترک آن ۔ و سابخبرکم کیف بدء الغسل ۔ گفت ابن عباس و سر انجام ست که خبر دهم شما را که چگونه بود آغاز مسنون غسل روز جمعه ۔ کان الناس مجهودین ۔ بود مدار اکثر مردم مشقت یابندگان و در کار معیشت یلبسون الصوف ۔ می پوشند مذمت جامه پشمینه بجهت فقر و ریاضت و یعملون علی ظهورهم ۔ و کار میکرد مذبر پشتهای خود ۔ و کان مسجدهم ضیقا ۔ و بود مسجد آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم که نماز میکردند مسلمانان در آن تنگ ۔ مقارب السقف نزدیک بود سقف وی ۔ و در بعض نسخ سقف بضمتین بلفظ جمع آورده گویا مراد اجزای سقف اند و آورده اند که بلندی مسجد تعریف هفت دست بود انما هو عرش ۔ نبود مسجد مگر مانند خانه که بر پای سایه بسازند از برگها و شاخهای خرما و همچنین بود سقف مسجد و عریش نیز آن خانها را گویند که برای سایه بسازند ۔ فخرج رسول اللہ ۔ پس بیرون آمد پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیه وسلم فی یوم حار ۔ در روزی گرم ۔ و عرق الناس فی ذلک الصوف ۔ و بوی کرده بودند مردم در آن پشمینها که پوشیده بودند ۔ حتی ثارت منهم ریح اذی بذلک بعضهم بعضا ۔ تا آنکه بر میخیزد از ایشان بوهائے که ایذا میکرد بذلک آن بعضه از ایشان بعض را ۔ فلما وجد رسول اللہ ۔ پس هرگاه که یافت پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیه وسلم تلک الریح ۔ آن بوها را ۔ قال ۔ گفت ۔ یا ایها الناس ۔ ای مردم ۔ اذا کان هذا الیوم ۔ چون باشد این روز یعنی روز جمعه ۔ فاغتسلوا ۔ غسل کنید ۔ و لیمس احدکم ۔ و باید که بساید یکی از شما ۔ افضل ما یجد من دهنه ۔ بهتر و خوشتر از انچه بیابد از روغن خود ۔ و طیبه ۔ و خوشبوی خود ۔ قال ابن عباس ثم جاء اللہ بالخیر ۔ پس آورد خدای تعالی برای مسلمانان نیکی و فراخی و خیر مال کثیر را گویند ۔ و لبسوا غیر الصوف ۔ و پوشیدند غیر جامهای پشمینه را ۔ و کفوا العمل ۔ و کفایت کرده شدند عمل را که در آن مشقت یکشیدند و وجه معیشت بهم میرسانیدند یعنی فراخ شده وجه معیشت ۔ و وسع مسجدهم ۔ و فراخ گردانیده شد مسجد ایشان و همچنین کسے که توسعه در مسجد کرد

عمر بن الخطاب بود پس از وی عثمان بن عفان رضی اللہ عنہما ۔ و ذہب بعض الذی کان یقول بقسمہ بعضہا من العرق ۔ و رفت پارہ از انچہ از بدن میگوید بسبب آن بعض مردم بعض را از عرق ۔ رواہ ابو داؤد ۔ و حاصل این حکایت آنست کہ در ابتدا امر بودند بطریق وجوب غسل بعلتی کہ مذکور شد چون علت منتفی شد حکم نیز منتفی شد یا انتہای علت چنانکہ بر طرف شدن سوم و لغۃ القلوب بر طرف شدن علت آن و بعض گفتہ اند کہ غسل اول واجب بود بعد ازان منسوخ گشت اما قول منسوخ فی علم بتاریخ بعید ست و بعض گفتہ اند کہ غسل ہر گز واجب نبود و مراد بوجوب در جائی کہ واقع شدہ است تاکید استحباب ست پس مبنی قول ابن عباس آن باشد کہ غسل ہمیشہ مستحب بود و بعلت مذکور سابقاً در غایت تاکید و مبالغہ بود پس ازان تاکید و مبالغہ رفت و اصل استحباب باقی ماند و وجہ اول ادجہ است و بعضی از شراح بدان تصریح کردہ اند و اللہ اعلم ۔ **باب التحیض** ۔ حیض در لغت بمعنی سیلان ست حاض الوادی سے گویند چون سیلان کند آب وادی و حوض نیز رواست و در شرع عبارت ست از خونی کہ از رحم آید بے علت و ولادت و انچہ بعلت آید آنرا استحاضہ گویند و انچہ بعد از ولادت رود آنرا نفاس خوانند بالکسر و محیض نیز بمعنی حیض آید و حیضہ بکسر حا حالتے کہ زنان بران باشند و بفتح کبار حیض آمدن و گفتہ اند کہ حکمت در پیدا کردن حیض تربیت ولد ست پس در زمان حمل مصروف میگردد و بحکمت الٰہی بتغذیۂ ولد ازین جہت است کہ حیض نمی آرد حاملہ و چون بیرون می آید انچہ قابل ماندہ از غذای ولد از ان خون آن نفاس باشد بعد از ان شیر میگردد از ان خون را کہ مادۂ حیض بود و باین سبب کم ست کہ مرضعہ حیض آرد و اگر نہ حاملہ و نہ مرضعہ بود باقی بماند خون و چون مصرف ندارد بیرون می آید و اغلب ہر ماہ شش روز یا ہفت روز یا کم یا زیادہ چنانکہ طبیعت و مزاج اقتضا کند بیرون آید اما ابتدای حیض در حدیث آمدہ است کہ این چیزیست کہ نوشتہ است آنرا بر دختران آدم و نیز آمدہ است کہ نخست کہ فرستادہ شد حیض بر زنان بنی اسرائیل بود کہ مردان و زنان ایشان در مساجد جمع می شدند و نماز میکردند و مختلط می نشستند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفتہ اند کہ بنات آدم کہ در حدیث واقع شدہ ست منافقات بنای بنی اسرائیل نداریم کہ بنات آدم بواسطہ مرافقیت و حاکم و غیر او از ابن عباس آوردہ کہ ابتدای حیض بر حوا بود بعد از افتادن از بہشت و اللہ اعلم ۔ **الفصل الاول عن انس** ۔ قال ان الیہود کانوا اذا حاضت المرأۃ فیہم ۔ گفت انس کہ یہود بودند وقتی کہ حیض میگرد زنی در میان ایشان ۔ لم یواکلوہا ۔ باہم نمی خوردند با آن زن ۔ ولم یجامعوہن فی البیوت ۔ و نمی رفتند در خانہ ہا و نمی نشستند با ایشان در خانہا ۔ فسأل اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم النبی ۔ پس پرسیدند یاران پیغمبر از پیغمبر از ین حال یہود کہ حق ست یا باطل ۔ فانزل اللہ تعالیٰ ۔ پس فرو فرستاد خدای تعالیٰ برای رد یہود این آیت را کہ ۔ ویسألونک عن المحیض الآیۃ ۔ تا آخر آیت تفسیرش آنکہ میپرسند ترا از حکم حیض قل ہو اذی بگو در جواب ایشان کہ حیض چرک و پلیدی ست کہ بیرون می آید از زنان نفرت دارد و اجتناب کنید فاعتزلوا النساء فی المحیض پس کنارہ گیرید از زنان و نمیسوی کنید تا نزدیک نشوید بزنان در حال حیض ۔ ولا تقربوہن حتی یطہرن ۔ و نزدیک نشوید بزنان تا زمانیکہ پاک شوند ۔ فقال رسول اللہ ۔ پس گفت پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم ۔ در تفسیر و بیان مراد از ندم قرب با زنان در حال حیض ۔ اصنعوا کل شیء ۔ بکنید ہر چیز را ۔ الا النکاح ۔ بکنید با زنان ہمہ چیز را سوا مکالمت و مخالطت مگر جماع ۔ فبلغ ذلک الیہود ۔ پس رسید این سخن بہ یہود ۔ فقالوا ما یرید ہذا الرجل ۔ پس گفتند یہود نمی خواہد این مرد یعنی حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ۔ ان یدع من امرنا شیئا الا خالفنا فیہ ۔ کہ بگذارد از کار و بار ما چیزے را مگر آنکہ مخالفت کند ما را در ان چیز ۔ فجاء اسید ۔ بضم ہمزہ و فتح سین مہملہ ۔ و بعضے بر بعضے حاء مہملہ و فتح ضاد معجمہ ۔ و عباد ۔ و فتح عین ۔ و تشدید موحدہ ۔ بن نہیر ۔ و کسر باء موحدہ و سکون

شیئین بعیر بود و صحابی مشہور اند پس آمد دو این دو صحابی و گفتند یا رسول اللہ ان یہود تقول کذا و کذا ۔ بدرستیکہ یہود می گویند از مضار ومفاسد وعلل وامراض مجامعت وخلط نمودن زنان در حالت حیض در ہمہ امور حتی در طعام پختن و این مجامعت و مصاحبت نکنیم یا زنان را در این حال و در بعض نسخ اغلب نجامعن بحفظ اہتمام و در بعض نجامعن بحفظ ہی نجامعن ۔ فتغیر وجہ رسول اللہ ۔ پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حتی ظننا ان قد وجد علیہما ۔ تا آنکہ گمان بردیم ما کہ تحقیق خشم گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر ان دو صحابی کہ این حرف گفتند و سوء ادب نمودند فخرجا ۔ پس بیرون آمدند آن دو صحابی ۔ فاستقبلتہما ہدیۃ من لبن ۔ پس مستقبل آمد آن دو کس را شخصے کہ می آورد پیشکش از شیر برای النبی ۔ بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فارسل فی آثارہما ۔ پس فرستاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در پی ایشان کسی را و طلبیدن ایشان را فسقاہما ۔ پس نوشانید ایشان را شیر کہ ہدیہ آورده بودند تا ظاہر شود اثر غیرت و انفعالات و تبدیل یابد جہل و نادانی ایشان بعلم و دانش کہ شیر مظہر آنست فعرفا انہ لم یجد علیہما ۔ پس دانستند آن دو صحابی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خشم نگرفتہ است بر ایشان ۔ رواہ مسلم ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کنت اغتسل انا والنبی ۔ گفت عائشہ بودم من کہ غسل میکردم من با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من انا ورا و اندازیک ظرف ۔ وکلانا جنب ۔ و حال آنکہ ما ہر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطۃ الجنب بتفصیل گذشت ۔ وکان یامرنی فاتزر ۔ و بود آنحضرت کہ امر میکرد مرا کہ ازار ببندم و در تہ خود پس ازار را بر میتم و ازار بتای مشدد آمده و تشدید تا قاعده صرف فاتزر باید ہمزه پیش از تا و تحقیق این در شرح گردہ شده است ۔ فیباشرنی ۔ پس میسود ومی پیوسانید بدن خود را ببدن من ۔ وانا حائض ۔ و من حائض بودم این حدیث معلوم میشود کہ استمتاع بچیزی کہ در ازار است حرام است و حد ازار نزد فقہا از زنان تا زانو است و این مذہب امام ابو حنیفہ و شافعی و مالک است و احادیث دیگر ناظر در این است و از حدیث سابق معلوم شد کہ استمتاع از حائض ہا دون فرج یعنی وطی حرام است و این مذہب امام احمد و ابی یوسف و محمد و بعض اصحاب شافعیہ است ۔ گفتہ اند کہ گویا در آخر امر توسعہ و ترخیص کردند و خود وطی ہر چہ باشد تجویز نمودند اما شک نیست کہ احتیاط و احتراس در قول ابی حنیفہ است و گرفتہ کہ شافعیہ را در اینجا سہ مذہب است اصح آنست کہ حرام است و دوم آنکہ مکروہ است کراہت تنزیہی و مختار این است و سوم آنکہ اگر شخصے بیابد کہ ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و وثوق دارد باشد بخود یا بجہت ضعف شہوت یا بسبب قوت ورع جائز است والا نہ ۔ وکان یخرج راسہ الی ۔ و عائشہ سے گوید کہ بود آنحضرت کہ بیرون می آورد سر خود را از مسجد بسوی من کہ در خانہ میبودم ۔ وہو معتکف ۔ و حال آنکہ آنحضرت معتکف می بود ۔ فاغسلہ ۔ پس میشستم من سر مبارک او را وانا حائض ۔ و من حائض می بودم و از اینجا معلوم میشود کہ بیرون آوردن معتکف بعض اعضای خود را از مسجد جائز است و مباشرت اعضای حائض درست است ۔ متفق علیہ وعنہا قالت کنت اشرب وانا حائض ۔ و ہم از عائشہ است کہ گفت بودم من کہ مے نوشیدم آب از کوزہ یا کاسہ ۔ و حال آنکہ من حائض تمام ۔ ثم اناولہ النبی ۔ پس میدادم آنرا بپیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فیضع فاہ علی موضع فی ۔ پس مے نہاد آنحضرت دہن مبارک خود را بر جای دہن من ۔ فیشرب ۔ پس مے نوشید از جای مجلسی و عنہا قالت کنت اعرق العرق ۔ و می بودم من کہ میخوردم بدندان گوشت را از استخوان ۔ وانا حائض ۔ و حال آنکہ من حائض بودم وعرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار یا استخوانی کہ گوشت از وے خورده شده است ۔ ثم اناولہ النبی ۔ بعد ازان می دادم آن استخوان را بپیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فیضع فاہ علی موضع فی ۔ پس مے نہاد دہن خود را بر جای دہن من ۔ و در اینجا فیا کل نگفت گویا بقصد دہان نہادن بجای دہان بجہت بود نہ گوشت خوردن چہ گاہی باشد کہ گوشتی بران استخوان نباشد بجلالت آب کہ بقیہ میدہشت ۔ رواہ مسلم ۔ وعنہا قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم

نبلی فی حجری وانا حائض + بود آنحضرت که تکیه کرده بر کنار من و من حائض می بودم و حجر بفتح حاء و کسر جیم بمعنی کنار آمده است ثم یقرء القرآن پس میخواند آنحضرت قرآن را متفق علیه وعنها قالت قال لی النبی صلی الله علیه وسلم ناولینی الخمرة من المسجد پس گفت مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم ناولینی الخمرة من المسجد بده و یار برای من خمره را از مسجد و خمره بضم خاء و سکون میم در اسجاده مضبوط از حصیر همان قدر که یک کس بران نماز تواند کرد و گرفتن آن از مسجد آنچنان بود که از بیرون دست دراز کند و بگیرد + فقلت انی حائض + پس گفتم من که من حائضم چگونه دست در مسجد آرم + فقال پس گفت آنحضرت دست در آر باکی نیست + ان حیضتک لیست فی یدک + بدرستیکه حیض تو نیست در دست تو + رواه مسلم + وعن میمونة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی وانا حذاه وربما اصابنی ثوبه + گفت میمونه بود آنحضرت که نماز میگزارد و در مرطی که میمونه و سکون را گلیم و ازار موصوف بانند + بعضه علی وهو علیه + پاره ازان گلیم بر من بودی و پاره بر آنحضرت + وانا حائض + و حال آنکه من حائض بودم متفق علیه و ازینجا معلوم میشود که همه اعضای حائض پاک ست جز فرج و الا نماز در جامه که پاره از آن بر و بر نجاست بود و پاره بر مصلی روا نبود + الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتی حائضا او امراة فی دبرها او کاهنا فقد کفر بما انزل علی محمد + پس متحقق کافر شدید بنکه منکر شاره شده است بر محمد + رواه الترمذی و ابن ماجة و الدارمی و فی روایتهما + و در روایت ابن ماجه و دارمی اینچنین آمده که + فصدقه بما یقول + یعنی کسیکه بیاید کاهن را پس تصدیق کند او را در چیزی که میگوید و اعتقاد کند که وی راست میگوید + فقد کفر پس تحقیق کافر شد بدانکه اگر مراد او اتیان بطریق استحلال و تصدیق باشد پس کفر محمول بر ظاهر ست و اگر اینچنین نباشد مراد کفران نعمت ست و مقصود تغلیظ این شنائع و تنفیر امت ازینهاست و شیخ ابن حجر مکی در شرح کتاب گفته که کفر نعمت یا بیان اعانه و در هر اگر جلیله باشد یا امت البته محمول بر کفران نعمت ست از جهت شهرت خلاف و ان پس اجماع بر تحریم وطی حائض ست چه جای آنکه از ضروریات دین باشد و باستحلال اینچنین چیزی کفر لازم نیاید یا آنکه حدیث ضعیف است چنانکه بر آن منتقی و بر بین تقدیر بیان ابنیه در درجه تشنیع تر و سخت تر و منکر تر باشد اما اتیان مذکور در غایت شدت و شناعت ست که استحلال آن بی شبه موجب کفر باشد که فوق آن متصور نیست + وقال الترمذی + وگفته است ترمذی در تضعیف این حدیث + لا نعرف هذا الحدیث الا من حکیم الاثرم عن ابی تمیمة عن ابی هریرة + نمیشناسیم این حدیث را مگر از حکیم بن اثرم که روایت کرده است آنرا از ابی تمیمه و وی از ابی هریره + وگفته است معنی این حدیث نزد اهل علم محمول ست بر تغلیظ + وگفته است که تضعیف کرده است بخاری این حدیث را از جهت اسناد ش و ابو تمیمه البصری نام وی طریف بن مجالد ست انتهی و در تقریب گفته است اخرج له الترمذی و روی له النسائی یعنی ست از طبقه سادسه است و در میزان الاعتدال گفته که لیس بناس و در کاشف گفته است که طریف بن مجالد توثیق کرده است او را و در نور و جهت رفته از عالم و در تهذیب گفته که یحیی بن معین گفته است که وی ثقه ست و عجلی گفته است انشاء الله تعالی + وعن معاذ بن جبل قال قلت + روایت ست از معاذ بن جبل که گفت گفتم + یا رسول الله ما یحل لی من امرأتی وهی حائض + چه چیز حلال ست مرا از زن من در حالتی که وی حائض ست + قال ما فوق الازار + فرمود آنحضرت حلال ست چیزی که بالای ازار ست + این مؤید مذهب امام اعظم رحمه الله ست و باوجود آن فرمود + ولیستعف عن ذلک الفرض + و پارسائی نمودن و باز ایستادن ازان فاضلتر ست ازینکه مباشرت بوطی کند که حرام ست و اما آنحضرت مامون ست ازان + رواه رزین وقال یحیی الستة اسناده لیس بقوی + روایت کرد این حدیث را رزین وگفت یحیی الستة

کہ اسناد او قوی نیست ۔ **وعن ابن عباس** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وقع الرجل بامرأتہ وہی حائض وکانت جماعہ مرۃ باہلہ جودہ ورقیۃ حیض فلیتصدق بنصف دینار وپس باید کہ تصدق کند بنصف دینار کہ حساب دیار نزد یک بیک روپیہ وثمن آن باشد وبعض یک دینار گفتہ وبعض عشق رقیہ گفتہ وبعض گفتہ کہ در آغاز خون دینار ودر پایان آن نصف دینار یا بالعکس زمان خون ونصف دینار بعد از انقطاع وبعض عشق رقیہ گفتہ کہ اکثر بر اند کہ کفارت آن استغفار است وبس شافعی واصحاب ابی حنیفہ برین اند ۔ رواہ الترمذی وابو داؤد والنسائی والدارمی وابن ماجۃ ۔ **وعنہ عن النبی** صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا کان دما احمر فدینار واذا کان اصفر فنصف دینار ۔ وہم از ابن عباس ست از انحضرت کہ فرمود وقتی کہ باشد حیض خون سرخ پس کفارت آن دینار ست وچون باشد زرد کفارت او نصف دینار ست واین موافق آن قول ست کہ از بعض نقل کردہ شدہ کہ در آغاز خون دینار ست ودر پایان آن نصف واحتمال دارد کہ ہم در آغاز زرد باشد ۔ رواہ الترمذی ۔ وگفتہ است کہ کفارت نزد اتیان حیض از ابن عباس آمدہ واین قول بعضے از اہل علم ست وامام احمد واسحٰق باین قائل اند واین مبارک گوید کہ استغفار کند بپروردگار خود ترا او ست کفارت سپرد واز بعض تابعین نیز مجیس نقول ست وسعید بن جبیر وابراہیم نخعی از انیا ستند ۔ **الفصل الثالث عن زید بن اسلم** قال ان رجلا سائل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ۔ روایت است از زید بن اسلم کہ مولای عمر بن الخطاب واز اکابر تابعین ست وامام زین العابدین علی بن الحسین ومجالس او بے نشست وسماع حدیث میکرد وباقی احوال در جای دیگر نوشتہ شدہ وار سال میکرد در حدیث گفت کہ مردے پرسید از انحضرت پس گفت آنمرد ۔ مالک ست من امرأتی وہی حائض ۔ چہ چیز حلال ست مرا از زن من در حالتی کہ وی حائض ست ۔ فقال لہ رسول اللہ ۔ پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تشد علیہ ازار ہا ۔ استواری بند ہی بر زن از ارش را ۔ ثم شانک باعلاہا ۔ پستر کار تو باعلای او ست یعنی ما فوق الازار سماع ست وما تحت الازار حرام چنانکہ مذہب امام ابو حنیفہ است ۔ رواہ مالک والدارمی مرسلا ۔ **وعن عائشۃ** ۔ رضی اللہ عنہا ۔ قالت کنت اذا حضت نزلت عن المثال علی الحصیر ۔ گفت عائشہ بودم من چون حیض میکردم فرود می آمدم از مثال بر بوریا ۔ فلم نقرب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس نزدیک نمی شدیم یا یعنی ازدواج پیغمبر انحضرت را ۔ ولم ندن منہ حتی نطہر ۔ وقرب نمی شدیم ازوی تا آنکہ پاک نمی شدیم ۔ رواہ ابو داؤد ۔ ظاہر این حدیث منافی ست بعض احادیث گذشتہ را کہ دلالت دارند بر مباشرت وملاطفت انحضرت با ازواج مطہرہ خود در حالت حیض وجواب دہند با آنکہ شان ایشان با انحضرت نگاہداشت ادب این چنین بود کہ ملاحظہ میکرد نماز خود را وحیا بود ومبادرت نمیکردند تا آنکہ انحضرت ایشان را بخود می طلبید پس میرفتند وبعض گفتہ اند کہ این حدیث منسوخ ست باحادیث مباشرت ومخالطت پستر بدانکہ در اکثر نسخ ظلم نقرب ست بنون چنانکہ تقریر کردیم ومیگویند در جمیع نسخ اصول بلی داؤد ہمچنین ست وبعض ظلم نقرب بیا تحتیہ روایت کردہ اند یعنی نزدیک نمی آمد انحضرت وبا از قربان ست بمعنی جماع واللہ اعلم ۔ **باب المستحاضۃ** ۔ مستحاضہ زنی را گویند کہ سیر و خون ازوی نہ از حیض ونفاس بلکہ از رنگی کہ نام او عاذل است والفاظ کہ مشتق ست از وی استحاضہ ہمہ بر لفظ مجہول مشتمل میشوند وبعض الفاظ ہستند کہ خبر مجہول مستعمل نمیشوند چنانکہ جن از جنون وانثی از انعاذ ولیک سماعی وحکم مرحکم سفر وران ست مثل سلس بول ومانند آن ووی نماز میگزارد وروزہ میدارد وجماع با وی حرام نیست وتفصیل احکام وی در احادیث بیاید ۔ **الفصل الاول عن عائشۃ** ۔ رضی اللہ عنہا ۔ قالت جاءت فاطمۃ بنت ابی حبیش بضم حاء مہملہ وفتح موحدہ وسکون تحتانیہ وشین معجمہ اسدی الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقالت ۔ گفت عائشہ کہ فاطمہ کہ یکی از صحابیات ست وقریشیہ اسدیہ است آمد نزد انحضرت پس گفت ۔ یا رسول اللہ انی امرأۃ استحاض فلا اطہر

بدرستیکه زن نفاس ام که استحاضه کرده میتوسم و دانم پس هرگز پاک نمیشوم مدافع الصلوة + آیا پس بانم نماز را قیاس بحیض کرد که همچنانکه در حالت حیض نماز گزاردن درست نیست در استحاضه نیز نباشد + فقال لها النبی صلی الله علیه وآله حضرت + لا + همان نماز را + انما ذلک عرق ولیس بحیض + نیست آنخون استحاضه مگر خون رگ از رگها نیست حیض که از رحم میرود و حیض چون در روزهای چندروز البته میرود از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کردند و چون در قضای نماز نیز حرج بود در قضای روزه واجب گردانیدند مدت قضای نماز بعد از ان حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود + فاذا اقبلت حیضتک فدعی الصلوة + پس چون پیش آید ایام حیض انگاه گزاردن معتاد و است همان ایام عادت خواهد بود و اگر مبتدیه است اکثر حیض که ده روز است این در مذهب ما است و نزد ائمه دیگر در مبتدیه عمل بتمییز میکنند یعنی اگر خون سیاه غلیظ است از حیض ست و اگر بر عکس بین ست از استحاضه چنانکه در حدیث آینده بیاید و چون تمییز متعسر است اعتبار اکثر حیض را ترجیح کرده اند و ظاهر آنست که زن مذکوره معتاده بوده و الله اعلم + واذا ادبرت + و چون بگذرد ایام حیض تو + فاغسلی عنک الدم + پس بشوی از خود خون را + ثم صلی + پستر نماز بگزار +

الفصل الثانی عن عروة

متفق علیه + **الفصل الثانی عن عروة** بن الزبیر + تابعی کبیر ست برادر عبد الله بن الزبیر پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق رض عن فاطمة بنت ابی حبیش انها کانت تستحاض عروه بن الزبیر از فاطمه مذکوره روایت میکند که دچار بسیار بود و استحاضه کرده میشد + فقال لها النبی + پس گفت مر او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا کان دم الحیض فانه دم اسود + چون باشد خون حیض پس بدرستی آن میباشد در غالب احوال خون سیاه + یعرف + شناخته میشود باین نشان + فاذا کان ذلک فامسکی عن الصلوة + پس چون باشد خون سیاه پس نگاهدار خویش را از نماز که آن خون حیض است + فاذا کان الآخر فتوضئی وصلی + پس چون باشد خون دیگر یعنی خبر سیاه پس وضو کن و نماز گزار چنانکه حکم سندوران است + فانما هو عرق + پس نیست وی مگر خون رگ که استحاضه است نه خون رحم که حیض است رواه ابو داود والنسائی + **وعن ام سلمة** قالت ان امراة کانت تهراق الدم بضم فاء فتح ها گفت ام سلمه که زنی بود که میریخت خون را و تحقیق این نعوذ بالله از آن در شرح کرده شده است + علی عهد رسول الله + در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاستفتت لها ام سلمة + یعنی صلی الله علیه وسلم + پس استفتا کرد و پرسید مسئله را برای وی ام سلمه از آنحضرت فقال لتنظر عدد اللیالی والایام التی کانت تحیضهن من الشهر + پس گفت آنحضرت باید که نظر کند شمار شبها و روزها را که بود آن زن که حیض میکرد در آن شمار روزها از ماه قبل ان یصیبها الذی اصابها + پیش از ان که برسد آن زن را انچه رسیده است یعنی علت استحاضه والمی + فلتترک الصلوة قدر ذلک من الشهر + پس باید که ترک کند نماز را مقدار آن ایام از ماه + فاذا خلفت ذلک فلتغتسل + پس چون خوب گذارد آنقدر را از ایام پیغ فارغ شود از ان پس باید که غسل کند + ثم لتستثفر ثوبا + پس باید که ببندد جامه میان هر دو ران خود + ثم لتصل + پس باید که نماز گزارد و صوم کند + رواه مالک وابو داود والدارمی وروی النسائی نحوه + **وعن عدی بن ثابت** عن ابیه عن جده + روایت است از عدی بن ثابت از پدرش از جدش + قال یحیی بن معین + گفته است یحیی بن معین در تعیین نام + جد عدی اسمه دینار + نام جد عدی دینار است و عدی بن ثابت تابعی ثقه است ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و در کوفه وعظ ایشان ابن معین گفته که شیعی مفرط است و دارقطنی گفته رفضی غالی است + الا انه صدوق + است مذهب خود را + عن ابیه + جد عدی + روایت میکند از غیر + صلی الله علیه وسلم + انه قال فی المستحاضة + که آنحضرت گفته است در حق مستحاضه + تدع الصلوة ایام قرئها + ترک میکند نماز را در روزهای عادت خود که همه ایام پاکی او است + ثم تغتسل + پستر غسل کند + وتتوضأ عند کل صلوة + و وضو سازد نزد هر وقت هر نماز + وتصوم وتصلی + و روزه میدارد و نماز میگزارد

رواہ الترمذی وابوداؤد ۔ وعن حمنۃ ۔ بفتح حاء مہملہ وسکون میم ۔ بنت جحش ۔ بتقدیم جیم مفتوحہ برحاء مہملہ ساکنہ خواہر ام المؤمنین زینب بنت جحش ست نخست تحت مصعب بن عمیر بود وچون شہید شد مصعب طلحہ بن عبید اللہ گرفت ۔ قالت کنت استحاض حیضۃ کثیرۃ شدیدۃ ۔ گفت حمنہ بودم من کہ استحاضہ کردہ میشدم استحاضہ بسیار سخت ۔ فاتیت النبی ۔ پس آمدم پیغمبر را ۔ صلی اللہ علیہ وسلم تشفیہ ۔ تا طلب فتوی کنم ازاو ۔ وخبر دہم اورا از حال خود وواقعہ خود ۔ فوجدتہ فی بیت اختی زینب بنت جحش ۔ پس یافتم من آنحضرت را در خانۂ خواہر من زینب بنت جحش کہ یکی از امہات المؤمنین است ۔ فقلت ۔ پس گفتم ۔ یا رسول اللہ انی استحاض حیضۃ کثیرۃ شدیدۃ ۔ بدرستیکہ من استحاضہ کردہ مے شوم استحاضہ بسیار سخت فما تامرنی فیہا ۔ پس چہ مے فرمائی مرا در حکم آن استحاضہ ۔ قد منعتنی الصلوۃ والصیام ۔ تحقیق منع کردہ مرا استحاضہ نماز و روزہ را ۔ قال انعت لک الکرسف ۔ گفت آنحضرت بیان کنم مر ترا پارۂ پنبہ را اگر پر کنی بدان فرج خود را وکرسف بضم کاف وسین پنبہ ۔ فانہ یذہب الدم ۔ زیرا کہ آن دور مے کند خون را ومنع مے کند از بیرون آمدن آن یفرج ظاہر وتاخون بفرج ظاہر نیاید حکم حیض واستحاضہ متحقق نگردد ۔ قالت ۔ گفت حمنہ ۔ ہو اکثر من ذلک ۔ خون بیشتر ست ازین کہ بازدارد آنرا کرسف ۔ قال فتلجمی ۔ بفتح تا ولام وجیم مشدد وفرمود پس لجام ببند فرج خود را یعنی جامہ ببند بر صورت لگام اسپ یعنی باوجود کرسف بابی آن وظاہر اول ست ۔ قالت ۔ گفت حمنہ ۔ ہو اکثر من ذلک ۔ خون بیشتر ازان است ۔ قال ۔ گفت آنحضرت ۔ فاتخذی ثوبا ۔ پس بگیر جامہ را یعنی زیر لگام ۔ قالت ہو اکثر من ذلک ۔ گفت ازین ہم بیشتر ست ۔ اثج ثجا ۔ انیست خبر ازین نیست کہ میریزم خون را سخت مانند باران ۔ فقال النبی ۔ پس گفت پیغمبر ۔ صلے اللہ علیہ وسلم سامرک بامرین ۔ سنحکم است کہ امر کنم تو را بدو چیز ۔ ایہما صنعت ۔ ہر کدام یکے ازان دو را کہ بکنی وقوت آن وقدرت بران داشتہ باشی نہ بردیگری ۔ اجزاء عنک ۔ بسندگی مے کند ترا از دیگری آنہا را رفع ونصب ہر دو خواندہ اند ۔ وان قویت علیہما ۔ واگر قوی وقادری بر ہر دو کہ ہر کدام را کہ میتوانی کرد فانت اعلم ۔ پس تو دانا تری بانچہ اختیار میکنی ازان دو ۔ قال ۔ گفت آنحضرت مر حمنہ را وبیان حقیقت استحاضہ وتسلیہ وتزیف وی را انما ہذہ رکضۃ من رکضات الشیطان ۔ نیست این علتی کہ رسیدہ است ترا یعنی استحاضہ یا این خبط وحیرت کہ افتادہ تو دران مگر یکصد از رکضات شیطان یعنی افساد وی ضرر از شیطان تلبیس وتخلیط کردن وی بر تو در امر من تو وطہارت ونماز تو وحمل کردن فرج وجنبانیدن بالندن ودر انگیختن اسپ بر سر آدواندن وانچہ معلوم ومشہور کہ شیطان را تصرفی در بدن آدمی ہست کہ جلنہا گرفتار مے گرداند کہ بدن از عبادت پر رود وکار تعطیل باز میدارد بعد ازان بیان آن دو امر مے کند ومیفرماید ۔ فتحیضی ۔ بفتح تا وحاء وبای مشددہ ۔ ستۃ ایام او سبعۃ ایام ۔ پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن از ترک وطی وصلوۃ وصوم شش روز یا ہفت روز از انچہ موافق باشد تر از عادت زنان کہ مماثل ومشارک اند دین وقرابت وسکون یا مخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جہت بودن آنہا متعارف وغالب در عادت زنان تو اند کہ او را ہمی تشابک بود وہم منحصر یکی ازین دو عدد دون دیگر کردہ باشند وآنکہ فرمود ۔ فی علم اللہ ۔ بمعنی آنست کہ رجوع تو بآن عادت مندرج ست در انچہ دانا نیدہ است ترا خدای تعالی بزبان من یا داخل ست در انچہ داشتہ وتشریع نمودہ است مر ترا واگر او برای شک باشد این قول راوی مشہود یعنی واللہ اعلم کہ پیغمبر تہ ایام فرمود یا سبعۃ ایام ۔ کما تحیض النساء ۔ چنانچہ حیض مے بینند زنان ۔ وبمیقات حیض نسائہن ۔ وبوقت حیض زنان ایشان ۔ فان قویت علی ان تؤخری الدم فتغتسلین ۔ پس اگر قوی وقادری بر انکہ تاخیر کنی خون را وبیندازی تا پاک شوی ۔ حین تطہرین ۔ وقت پاک شدن خود ۔ فصلی ثلثا وعشرین لیلۃ ۔ پس بگزار نماز بیست وسہ شب ۔ وایامہا ۔ بقدر ایام ۔

حیض هفت روز اعتبار کنی و اوار بعد و عشرین لیلة یا بیست و چهار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دهی و والا هما و در روزهای این شبها یعنی وضو
کردن برای هر نماز چنانکه حکم سلس و مبطون است و صومی و روزه دار فان ذلک بجزیک پس بدرستیکه آن کفایت میکند ترا و کذلک فافعلی کل شهر
و همچنین بکن در هر ماه شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض بر خود جاری کن و بیست و سه روز یا بیست و چهار روز نماز و روزه کن
کما تحیض النساء و چنانکه حیض میبینند زنان و وکذا الطهر و و چنانکه پاک میشوند ایشان میقات حیضهن و طهرهن و در وقت حیض هر ماه و طهر خود بعد ازان
بیان لغز ثانی ازان و دلالت کرد بر تغییر کردن بقول خود و ان قوت علی ان تؤخرین الظهر و اگر قوت داری و را ایام استحاضه بعد از گذشتن یام حیض
بر تاخیر کردن ظهر از وقت و تعجلین العصر و شتابی کردن عصر و گزاردن آن در اول وقت تغتسلین و تجمعین بین الصلوتین الظهر و العصر پس یک غسل کنی
و جمع کنی میان این دو نماز که ظهر و عصر است و و تؤخرین المغرب و تعجلین العشاء تم تغتسلین و تجمعین بین الصلوتین و تاخیر کنی مغرب را و شتابی کنی عشا را گزاردن
آن در اول وقت پس غسل کنی و جمع کنی میان دو نماز فافعلی پس بکن این دو غسل را و جمع را میان این نمازها و تغتسلین مع الفجر و اگر قوت داری
که یک غسل دیگر کنی با نماز فجر فافعلی پس بکن نماز دیگر آن نماز فجر و صومی و روزه بدار ان قدرت علی ذلک و اگر قدرت داری بر انچه ذکر
کردم تا اخیر ظهر و تاخیر مغرب از وقت که گفت دلالت دارد بر کمی که بعد از گذشتن وقت گذارد در وقت عصر و عشا چنانکه جمع میکند مسافر نزد مذهب شافعی جمع
تاخیر چنانکه از ظاهر معلوم میشود گردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل اول وقت عصر و عشا بران وجه که خفیفه اول میکند جمع مسافر را و اتباع صوری نام میکند
چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بیان تلبیس کرده و حدیث ایندو نیز ما هر دو است پس حاصل این عبارتهای آن شد که هر روز غسل کند یک غسل ظهر و عصر و یک غسل مغرب و عشا و یک غسل
فجر و صورت دیگر انست که برای هر نماز غسل کند چنانکه در ضمن قول وی فرمودان قوت علی ان تؤخرین الظهر الی آخره اشارت ست بان زیرا که ازین
عبارت مجزوی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میگردد و این مذهب امیر المؤمنین علی و عبد الله بن مسعود و ابن الزبیر و جماعه از تابعین ست و طبری گفته
که این مذهب اشبه و ارجح ست بفقه و مذهب ابن عباس جمع است بین الصلوتین بغسل و احمد دارین مذهب اشبه است بان حدیث که در وی تصریح
و تیسیر ست نسبت بغسل هر نماز و اشارت باین ست که گفت و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا امر امرت به و این نیز غسل کردن
بروجه مذکور خوش آمده تر ست نزد من از اداء دیگر که غسل ست برای هر نماز چنانکه عادت شریف اوست و تعجیل و تیسیر بر امت و در حدیث آمده که
اختر بین الامرین الا اختیار ایسرهما و رواه احمد و ابو داود و الترمذی **الفصل الثالث** عن حمنة بنت جحش بضم حاء و فتح میم صحابیه جلیله قوله
صالحه ست هجرت کرد همراه زوج خود جعفر بن ابیطالب بحبشه پس زائید برای وی عبد الله بن جعفر را و محمد و عون پس هجرت آورد بمدینه و چون شهید
جعفر تزوج کرد او را ابو بکر صدیق و تولد کرد محمد بن ابی بکر را و چون صدیق وفات یافت تزوج کرد او را علی ابن ابیطالب پس زائید برای وی یحیی
و بود از خادمان و همدمان و مخلص فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت رویت کرده اند جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابو موسی اشعری رضوان الله
علیهم اجمعین و قالت قلت گفت حمنه یا رسول الله ان فاطمة بنت ابی حبیش استحیضت منذ کذا و کذا فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده است چندین چند
و دیده و دانسته فلم تصل پس نماز نگزارده فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب سبحان الله هذا من الشیطان شگفت ست
این علت از شیطان ست که دیرا نماز باز میدارد چنانکه در حدیث همنه گذشت انما هذه رکضة من رکضات الشیطان تلعب فیه مکرمن و میباید که نشیند آن زن
در مکرن یک سبم و سکون با قبچکان نام آوند کلانست که گرفته میشود در و آب برای غسل و فاذا رأت صفرة فوق الماء پس چون بیند زردی بالای آب و این علامت آخر

وقت ظهر است چه شعاع آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گون نمی شود بلکه از ابتداء وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست و این غیر اصفرار است که در
آخر وقت عصر می باشد و عصر یوم در آن وقت مکروه است مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا پس باید که غسل کند مر ظهر را و عصر را
یک غسل وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا و غسل کند برای مغرب و عشا یک غسل وتغتسل للفجر غسلا واحدا و غسل کند فجر را یک غسل چنانکه در حدیث
سابق گذشت وتتوضأ فیما بین ذلک و باید که وضو کند فیما بین ذلک و در میان این غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشا در صورت
غسل برای مغرب و عشا چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی نوشته اند که مراد نوافل ست در اوقاتی که در میان این نمازهاست اگر
خواهد نفل گزارد وضو کند رواه ابو داود وقال و گفت ابو داود روی مجاهد عن ابن عباس روایت کرده است مجاهد از ابن عباس که گفت
لما اشتد علیها الغسل هرگاه که سخت آمد و دشوار شد بر آن زن غسل برای هر نماز امرها ان تجمع بین الصلوتین فرمود آنحضرت او را که جمع کند میان
دو نماز بیک غسل تمام شد بعون الله و توفیقه و حسن کتاب الطهارة والحمد لله و تعالی اعلم کتاب الصلوة صلوة در لغت بمعنی دعا
و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة از این جهت گفتند که مشتمل ست بر این معنی و صلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصلیه بمعنی سوختن آن با آتش
و نیز صلی بمعنی نرم کردن چوب و راست کردن آنست بر آتش نیز آمده و این معانی نیز مناسب ست بحقیقت نماز گویا که نفس مصلی را میگدازد
بآتش محبت و میسوزد گناهان او را و راست می گرداند از هوا و کجی که در طبیعت اوست الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوات الخمس نمازهای پنجگانه والجمعة الی الجمعة و نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر و رمضان الی رمضان
و روزه ماه رمضان تا روزه ماه رمضان دیگر مکفرات لما بینهن کفارت کننده و پوشنده و محو کننده اند مر گناهان را که واقع شده اند در میان آنها
اذا اجتنبت الکبائر وقتیکه پرهیز کرده شود و پرهیز کرده شوند گناهان کبیره که آنها پوشیده و بخشیده نمی شوند مگر بتوبه اما صغائر بخشیده می شوند اگر حق
العباد بآن متعلق نشده و گفته اند که بعد از عفو صغائر چون این اعمال مکفر گردد موجب تخفیف در کبائر شود و اگر از گناهان صغیره و کبیره هیچ ندارد
موجب رفع درجات گردد رواه مسلم اگر گویند که چون صغائر همه بنمازهای پنجگانه مکفر شده اند برای جمعه چه باشد و چون جمعه ها مکفر گشتند رمضان کفارت
چه چیز گردد جوابش آنکه مراد آنست که این اعمال همه مکفر اند و صلاحیت آن دارند که اگر یکی نشد دیگری بشود و مثلا اگر کسی در نماز تقصیر کرده
جمعه مکفر گردد و اگر در جمعه یا در رمضان تقصیر کرد رمضان مکفر میگردد و اگر جمیع شود همه مکفر گردد و باعث زیادت تنویر شود بر مثال چراغها
شمعها که جمع شده باشد که هر یکی در روشن کردن خانه کفایت دارد و شمه ازین عن ابی هریرة است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ارأیتم لو ان نهرا بباب احدکم خبر دهید مرا اگر ثابت شود جوی که روان است بر در خانه یکی از شما یغتسل فیه کل یوم خمسا غسل کند در وی
در آن جوی هر روز پنج وقت هل یبقی من درنه شیء آیا باقی می ماند از چرک و ریم وی که بر اندام هست چیزی قالوا گفتند یاران
در جواب آنحضرت لا یبقی من درنه شیء باقی نمی ماند از چرک وی چیزی قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو الله بهن الخطایا فرمود آنحضرت پس آن
حال مثال نمازهای پنجگانه است که محو می کند و پاک میگرداند خدای تعالی بآنها گناهان را یعنی گناهان صغیره متفق علیه وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال ان رجلا
اصاب من امرأة قبلة گفت ابن مسعود که مردی رسید از زنی بوسه را یعنی بوسه کرد او را گفته اند که نام آن مرد ابو الیسر است بفتح یای تحتانیه و سین مهمله
انصاری بود و خرما فروش پیش وی آمده تا خرما بخرد پس او را آن زن بسیار خوش آمد گفت خرمای بهتر درون خانه است بهتر ازین است

بهانه زن را در دون خانه برود و با وی بوس و کنار کردن گفت از خدا بترس چه میکنی پس آن مرد پشیمان شد و فاتی النبی و پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
فاخبره و پس خبر داد آنحضرت را این حال پس آنحضرت مع گفت و فرمود تا حق تعالی چه فرماید بعد ازان آنمرد نماز کرد و فانزل الله تعالی و پس فرو فرستاد
خدای تعالی این آیه را که و اقم الصلوة طرفی النهار و بر پا دار نماز را در هر دو طرف روز که بامداد و شبانگاه است بامداد نماز صبح و شبانگاه ظهر و عصر چه بعد
از زوال آفتاب جانب شبانگاه است و زلفا من اللیل و دیگر از نماز را در چند ساعت که نزدیک بروز اند و مراد بدان نماز مغرب
و عشا است و زلف بضم لام و فتح لام جمع زلفة یعنی قرب و نماز شام و خفتن نزدیک بروز و دران جانب اند چنانکه ظلم جمع ظلمت و بعضی از
طرفی النهار نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب مراد داشته اند صبح و ظهر یک طرف و عصر و مغرب طرف دیگر و زلفا من اللیل را مخصوص بعشا گردانیده
ان الحسنات یذهبن السیات مقصود آنست بدرستیکه نیکیها می برند بدیها را و مراد بدی گناه صغیره است که بکفر میگردد نماز و روزه و مرجیه این آیت
را بر عموم حمل کرده اند و در سیئات کبائر را نیز داخل داشته و جمهور اهل سنت برانند که مخصوص بصغائر ست بدلیل احادیث که دلالت دارند
بران کذا فی فتح الباری فقال الرجل پس گفت آنمرد یا رسول الله الی هذا آیا مر است این حکم و این فضل مخصوص بمن ست فقال
گفت آنحضرت بجمیع امتی کلهم همه امت مرا ست و کلهم مبالغه ست در تاکید و در بعض روایات کلهم نیست و فی روایة و در روایتی این
چنین واقع شده لمن عمل بها من امتی هر که کس راست که عمل کند بحسنات از امت من متفق علیه و عن انس رضی الله عنه قال جاء رجل فقال
گفت انس آمد مردی پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا بدرستیکه من رسیده ام کرده ام فعلی را که موجب حد است و فاقمه علی پس بپا کن
حد را بمن و بزن حد مرا قال و لم یسأله عنه گفت انس و نپرسید آنحضرت او را که چه فعال کرده ست و حضرت الصلوة و حاضر شد نماز و در رسید
وقت آن فصلی مع رسول الله پس بگزارد آنمرد نماز با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة قام الرجل و پس چون گزارد پیغمبر
آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد فقال و پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا فاقم فی کتاب الله و بدرستیکه من کرده ام کاری را که موجب حد است
پس اقامت کن در من حکمی را که در کتاب خدا است قال پس قد صلیت معنا گفت آنحضرت آیا نیست که تحقیق گزارده تو نماز با ما قال نعم گفت
آری گزارده ام نماز با شما قال گفت آنحضرت فان الله قد غفر لک و بدرستیکه خدا بیامرزید ترا یا گفت حدی را که بر تو بود
شک راوی ست که ذنبک فرمود یا حدک و متفق علیه و بدانکه ظاهر است از صابت خدا آنست که ارتکاب کبیره کرده باشد نه شنیدن نامحرم و خبر دادن آنحضرت مر تکب را
بآمرزیده شدن آن بسبب نماز گزاردن وی بآن حضرت پس ازینجا معلوم میگردد که کبائر نیز بکفر میگردد و گرنه آنمر دگمان برده باشد که آن فعل او موجب حد ست اگرچه در واقع
نه چنان بود یا اجتهاد نموده باشد و نیز ظاهر ازا پرسیدن آنحضرت و تحقیق نا کردن که صغیره کرده یا کبیره آنست که مغفرت شامل هر دو قسم ست مگر انکه گویند
که آنحضرت دانست بقرینه یا بوحی که صغیره کرده ست و موجب حد نکرده است ازینجهت نپرسید و هم ازینجهت گفت آنمر دو در کرت ثانیه که اقامت کن در من کتاب خدا را
یعنی حد را تا باشد هر چه حکم خدا ست اقامت فرما کذا قالوا گفتم من و بخدا توفیق شاید که آن از خصوصیات نماز گزاردن همراه آنحضرت بوده باشد و در قصه سابق
ثابت نشده است نماز گزاردن آنمرد با آنحضرت بلکه صاحب کشاف گفته که امر کرد آنحضرت آنمرد را که وضو بکند و بگزارد دو رکعت را و این گفتار خلاف آنچه مروی ست
مطرف و غیر او و بعض روایات شریف امید که بصواب باشد و پیروی او اولی ست آنوقت باشد والله اعلم و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال سألت النبی گفت ابن مسعود
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای الاعمال احب الی الله تعالی کدام کار نزد خدا محبوب تر و فاضلتر ست فقال الصلوة لوقتها پس گفت نماز در وقت خود و محبوب ترین علما نماز گزاردن

در وقتش کہ مکروہ نباشد و در لفظ بخاری علی وقتہا و در بعض روایات فی اول وقتہا نیز آمدہ و گفتہ اند کہ این روایت تصحیف ست ۔ قلت تمامی غیبت ابن مسعود گفتم پیغمبر کدام عمل محبوب تر است ۔ قال برالوالدین ۔ فرمود نیکی کردن بماد و پدر و فرمان برداری کردن نہ بجا آوردن ایشان را ۔ قلت ثم ای گفتم بعد ازوی کدام عمل احب ست ۔ قال الجہاد فی سبیل اللہ ۔ فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشدہ باشد ۔ قال حدثنی بہن ۔ گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت باین اعمال یا باین کلمات ۔ ولو استزدتہ لزادنی ۔ و اگر طلب زیادت میکردم از آنحضرت وی بر میدہم از جہت محبت وی دیگر مراتب اعمال را یا مطلق مسائل را زیادہ میکرد برای من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان عنایت و التفات آنحضرت ست و لیکن رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بر ان داشت کہ پرسیدم چنانکہ در روایت مسلم آمدہ ست متفق علیہ ۔ بدانکہ احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمدہ ست در بعض احادیث آمدہ کہ بہترین اعمال اسلام و اطعام طعام و افشای سلام ست و نماز گزاردن در شب وقتیکہ مردم در خواب باشند و نیز آمدہ افضل اعمال آنست کہ مردم از دست و زبان تو سلامت مانند و نیز آمدہ کہ افضل اعمال جہاد ست کہ در وی خیانت نکنند و غنیمت و حج مبرور کہ در وی معصیت نکنند و نیز آمدہ کہ افضل اعمال ذکر خدا ست و آمدہ ست کہ بہترین اعمال آنکہ دائم کنند بر ان مواظبت نمایند و گفتہ اند کہ اختلاف جواب بجہت اختلاف سائلان ست ہر قومی را چیزی فرمود کہ بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و در ان راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف اوقات ست چنانکہ جہاد از ابتدای اسلام فاضلترین اعمال بود و نصوص متعاضد و متظاہر بر انند کہ نماز فاضلتر از صدقہ ست و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقہ فاضلتر از نماز گردد و بالجملہ وجوہ فاضلترین حیثیات مختلف ست ہر کدام بوجہی حقیق و بجا خود فاضلتر از دیگری ست و این سخن اصلی عظیم ست در باب خیریت و افضلیت فاحفظ ۔ **وعن جابر** رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بین العبد و بین الکفر ترک الصلوٰۃ ۔ حدی کہ واقع ست میان بندہ و میان کفر ہمین ترک نماز ست چہ نماز حاجز و فاصل بود کہ نگذارد کہ بندہ بکفر رسد چون فاصلہ نماز میان رفت مانع برطرف شد و بندہ بکفر رسید چنانکہ دیواری میان دو کس میباشد و نمیگذارد کہ این بآن برسد چون دیوار از میان برافتاد فاصلہ برطرف شد و این بآن اصل گشت انچنین توجیہ و تقریر کردہ اند این عبارت را و توجیہات دیگر نیز ہست کہ در شرح مذکور ست فقد بہ رواہ مسلم ۔ و این تغلیظ و تشدید ست بر ترک نماز و اشارت ست بانکہ تارک صلوٰۃ نزدیک ست کہ کافر گردد و نزد اصحاب ظواہر کافر ست و از بعض صحابہ نیز چیزہا مروی ست کہ نزدیک تمکفیر ست و نزد بعض علما کہ شافعی و مالک از ایشانند واجب ست قتل وی اگرچہ کافر نگردد و نزد حنفیہ واجب ست ضرب و حبس و زندان تا وقتیکہ بگزارد نماز را **الفصل الثانی عن عبادۃ** بن الصامت ۔ روایت ست از عبادہ بضم عین و تخفیف موحدہ کہ از مشاہیر صحابہ و کبار ایشانست احوال وی در مواضع خود نوشتہ شدہ ست ۔ قال

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خمس صلوات افترضہن اللہ تعالیٰ پنج نمازست کہ فرض گردانیدہ ست آنہا را خدای تعالیٰ پس احسن و نیکوتر ہمہ اینست کہ وضو نیکو کند و نماز ہا را در وقت شان بجا آرد و رکوع و سجود و خشوع و تمام و کمال بجا آرد احکام و ارکان آنہا را و خصوصاً رکوع و سجود را کہ معنی بندگی و انقیاد در آنہا بیشتر ست و خصوص نماز اند و اکثر مردم در ان تہاون می نمایند ۔ کان لہ علی اللہ عہدان یغفر لہ ۔ یعنی ثابت شد بر خدا عہد کہ بیامرزد او را و امر او عدہ حق تعالیٰ است بیامرزیدن او چون وعدہ او حق ست و خلف در اخبار او جائز نیست و تعبیر بعہد کرد کہ متعہد میگردد و لازم میکند کسی بر خود و نگاہ میدارد و آنرا ۔ و من لم یفعل ذلک و کسیکہ نکند ازان چیزی کہ گذارد نماز را بران وجہ ۔ فلیس لہ علی اللہ عہد ۔ پس نیست مر او را بر خدا عہد لازم کہ بیامرزد او را

ان شاء غفرله وان شاء عذبه ۔ اگر بخواهد او را عذاب میکند اورا و در ین حدیث دلیل ست بران که تارک صلواة کافر نیست و مرتکب کبیره واجب نیست تعذیب وی و مخلد نیست در نار چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است ۔ رواه احمد و ابو داود و روی مالک النسائی نحوه ۔ **وعن ابی امامة** رضی الله عنه روایت ست از ابو امامة باهلی که از مشاهیر صحابه ست ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا خمسکم ۔ بگزارید پنج نماز خود را ۔ وصوموا شهرکم ۔ و روزه دارید ماه خود را که رمضان است ۔ وادوا زکوة اموالکم ۔ و بدهید زکوة مالهای خود را ظاهر اورا و ان وقت که انحکم کرده اند بدهید و فرو نشده بود ۔ واطیعوا اذا امرتم ۔ و فرمان برداری کنید خداوند امر خود را که خلیفه و نائب خدا است اگر بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا امر نکند ۔ تدخلوا جنة ربکم ۔ در آیید بهشت پروردگار خود را ۔ رواه احمد والترمذی ۔ **وعن عمرو بن شعیب** عن ابیه عن جده ۔ حال این اسناد در مواضع نوشته شده ست ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا اولادکم بالصلوة وهم ابناء سبع سنین ۔ امر کنید فرزندان خود را بنماز گزاردن وحال آنکه ایشان هفت ساله باشند تا عادت کنند بنماز گزاردن و اضربوهم علیها وهم ابناء عشر سنین ۔ و بزنید فرزندان خود را بنماز گزاردن نماز چون ده ساله شوند ازبرای مبالغه و تاکید و فرقوا بینهم فی المضاجع ۔ و جدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاه حاصل آنکه برادر و خواهر و یک بستر نخسبند این نیز احتیاط ست و پرهیزیدن از مواضع تهمت چون سن هفت سالگی بدن آدمی را قوتی و شدتی پیدا می آید و در هر هفت سال حالتی دیگر پیدا میکند چنانکه در جای خود بیین گفته ست مناسب آمد که در سن هفت سالگی امر بدان کرده شود و در هفت سال دیگر خود بحد بلوغ میرسد و چون عدد عقد اول بود و نزدیک بآن رسید مبالغه دران فرمود تا نکه اگر نکنند بزنند و تادیب نمایند و هم ازینجهت فرمود که تفریق کنید در مضاجع که وصول بحد بلوغ منظنهٔ شهوت و وقوع در مفسده است ۔ رواه ابو داود ۔ روایت کرد این حدیث را ابو داود از عمرو بن شعیب ۔ و گذارد راه فی شرح السنة عنه ۔ و همچنین روایت کرد محیی السنة در شرح السنة از عمرو بن شعیب فی المصابیح ۔ و روایت کرد در کتاب مصابیح ۔ عن سبرة بفتح سین مهمله و سکون باء موحده ۔ بن معبد بفتح میم و باء موحده صحابیت ساکن مدینه نوزده حدیث روایت کرده ۔ **وعن بریدة** ۔ رضی الله عنه بضم باء و فتح راء سلمی از مشاهیر صحابه ست احوال او در مواضع نوشته شده ست ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العهد الذی بیننا وبینهم الصلوة ۔ عهد امانی که میان ما و میان منافقان است نماز ست ملکه منافقان را نمی گذاشتیم و احکام اسلام بر ایشان جاری میگردانیم بحجت آنست که ایشان شبهی بمسلمانان در اقتیاد و ظواهر احکام دارند و عمده دران حاضر شدن ایشان برای نماز و لزوم جماعت ست ۔ فمن ترکها فقد کفر ۔ پس هر کس که از ایشان نگزارد نماز را پس تحقیق ظاهر شد کفر او و بیرون آمد از دایرهٔ اسلام و جاری نمیگردیم بر وی احکام متحمل که این حکم مخصوص شود بمنافقان بنا شد و ضمیر بینهم راجع بجمیع امت اجابت باشد و تبعیض مناسب تر است بقبول [illegible] رواه احمد والترمذی [illegible]

الفصل الثانی

عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ۔ قال جاء رجل الی النبی ۔ آمد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ۔ [illegible] ابو البسر ست که قصه او گذشت یا دیگری ست ظاهر همین ست از جهت اختلاف و مغایرتی که در هر دو حدیث ست والله اعلم ۔ فقال ۔ پس گفت آمرد ۔ یا رسول الله انی عالجت امرأة فی اقصی المدینة ۔ من رسیده ام و علاجت کرده ام با زنی در آخر مدینه اور ادر نهایت مدینه و جای با و در ازان ۔ و انی اصبت منها ما دون ان اسمها مادون ان اسمها و در بعضی نسخ که من رسیده ام ازان زنی را کرده ام ما دون آنچه جز جماع و میان تر از وست مانند بوسیدن کنار و چیزان ۔ فانا هذا فاقض فی اشئت ۔ پس من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من هر چه میخواهی ۔ فقال له عمر ۔ پس گفت مر آمرد را عمر رضی الله عنه ۔ لقد ستر ک الله تحقیق پوشیده ست ترا خدا تعالی باین حال ترا بر مردم و آشکارا نساخت ۔ لو سترت علی نفسک اگر میپوشیدی

تو بر نفس خود بد بود و حکیم بہ آنست کہ گناہ پوشیدہ را تو ہم پوشیدہ باید کرد و آشکارا کردن گناہ پوشیدہ ہتک حرمت شریعت است۔ قال و لم یرد النبی صلے اللہ علیہ وسلم شیئا۔ گفت عبد اللہ بن مسعود و جواب باز نداد او آنمرد را آنحضرت چیزی یا دنکرد آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بر عمر رض و ہمین تحمل کہ گفت و قام الرجل فانطلق۔ و ایشاں آنمرد را دریافتند و روان شدند فاتبعہ النبی پس بفرستاد در پس آنمرد پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم رسولے را فدعاہ۔ پس خواندہ او را و تلا علیہ ہذہ الآیۃ۔ و خواند بر ان مرد این آیت را کہ و اقم الصلوٰۃ طرفی النہار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذہبن السیئات تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شد۔ ہذا لہ ذکری للذاکرین۔ آن یاد دادن و پند کردن ست مر یاد کنندگان را این تمۂ آیت ست کہ در اینجا نمذکور نبود فقال رجل من القوم۔ پس گفت مردی از قوم و بعض گفتہ اند کہ آنمرد عمر ست رضی اللہ عنہ و بعض گفتہ اند معاذ بن جبل یا نبی اللہ ہذا لہ ای پیغمبر خدا آیا این حکم او را ست خاصۃ فقال۔ پس گفت آنحضرت بل للناس کافۃ۔ بلکہ برای مردم ست ہمہ رواہ مسلم۔ **وعن ابی ذر** رضی اللہ عنہ ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم خرج زمن الشتاء۔ روایت ست از ابی ذر کہ آنحضرت بیرون آمد در زمان زمستان۔ و الورق تہافت۔ و حال آنکہ برگہا در خزان می افتاد پیاپی چنانکہ در خزان می افتد۔ فاخذ بغصنین من شجرۃ۔ پس گرفت آنحضرت دو شاخ را از درختی۔ فقال۔ گفت ابو ذر لبیک و سعدیک۔ الورق یتہافت۔ پس افتادن گرفت برگہای آن درخت بیشتر از پیش بطور خود می افتاد چنانکہ عادت ست کہ بجنبانیدن شاخ برگ بیشتری می افتد قال فقال۔ گفت ابو ذر پس گفت آنحضرت و ندرا کہ مرا کہ یا ابا ذر قلت لبیک۔ بخدمت ایستادہ ام چہ میفرمائی یا رسول اللہ قال۔ گفت آنحضرت۔ ان العبد المسلم لیصلی الصلوٰۃ یرید بہا وجہ اللہ۔ بدرستی کہ بندہ مسلمان ہر آینہ میگذارد نماز را در حالیکہ بخواہد بآن نماز ذات پاک خدا تعالیٰ را نہ غرض و عوض بلکہ بحصول امتثال امر مطلب رضای او سبحانہ و تہافت عنہ ذنوبہ۔ پس پیاپی می افتد از بندہ گناہان او و کما تہافت ہذا الورق عن ہذہ الشجرۃ۔ چنانچہ می افتد این برگہا از این درخت و تہافت در ہر دو جا بر رفع روایت ست دوم ثانی فتح تیز آمد رواہ احمد۔ **وعن زید بن خالد الجہنی** بضم جیم و فتح ہا رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من صلی سجدتین لا یسہو فیہما۔ کسیکہ بگذارد دو رکعت نماز را کہ سہو و غفلت نکند در ان یعنی بحضور دل و خشوع باطن بگذارد۔ غفر اللہ لہ ما تقدم من ذنبہ۔ بیامرزد خدا یتعالیٰ مر او را ہر چہ گذشتہ ست از گناہ وی یعنی صغائر رواہ احمد۔ **وعن عبید اللہ بن عمرو بن العاص** عن النبی صلے اللہ علیہ وسلم انہ ذکر الصلوٰۃ یوما۔ روایت ست از عبد اللہ بن عمر کہ آنحضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزی۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ من حافظ علیہا۔ کسیکہ نگاہبانی کند بر نماز با دامت و ادای آن بفرائض و واجبات و سنن و آداب آن کانت لہ نورا۔ باشد مر او را نماز بسبب نور ہدایت و برہانا۔ و حجت قوی و پیدا۔ و نجاۃ۔ و سبب رستگاری او از عذاب یوم القیمۃ روز قیامت۔ و من لم یحافظ علیہا۔ و کسیکہ نگاہ نکند بر نماز و نگزارد بر وجہ کہ مکروہ نشود لم تکن لہ نورا و لا برہانا و لا نجاۃ۔ نباشد نماز برای وی نور و نہ برہان و نہ نجات۔ و کان یوم القیمۃ مع قارون و فرعون و ہامان و ابی بن خلف۔ با این کافران کفایت ست از در آمدن او در دوزخ و تغلیظ و تشدید است دران اگرچہ اینہا ہمیشہ در دوزخ باشند و در جائے بدتر از ان باشند و ابی بن خلف بفتح لام یکی از شقیای قریش ست کہ آنحضرت او را بدست شریف خود روز احد بمزخ رسانید و او را از شقای امت گردانید رواہ احمد و الدارمی و البیہقی فی شعب الایمان۔ **وعن عبد اللہ بن شقیق** قال کان اصحاب رسول اللہ۔ عبد اللہ بن شقیق کہ از ثقات تابعین ست و کبار ائمہ ایشانست از عمر و علی و عثمان و عائشہ سماع و واردات سنہ ثمان و ماتہ گفت بودند یاران پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم لا یرون شیئا من الاعمال ترکہ کفر غیر الصلوٰۃ۔ اعتقاد نمیکردند ہیچ عملے را کہ ترک او کفر باشد غیر نماز۔ رواہ الترمذی

وعن ابی الدرداء رض قال اوصانی حبیبی قال اوصانی خلیلی وقلت ابو الدرداء اندر زکرد مرا دوست جانی من یعنی محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم ان لا تشرک باللہ شیئا کہ انباز مگردان بخدا چیزے را و کافر مشو و ان قطعت وحرقت و اگرچہ پارہ پارہ کردہ شوی و سوختہ شوی وصیت است باخدا عزیمت و قطعت بتشدید و تخفیف ہر دو روایت ست وحرقت بتشدید و ولا تترک الصلوٰۃ مکتوبۃ متعمدا و ترک مکن نماز فرض را دیدہ و دانستہ و اگر خواب بردیا فراموش گردد آن چیزے دیگر ست فمن ترکہا متعمدا فقد برئت منہ الذمۃ پس ہر کہ ترک کند نماز فرض را دیدہ و دانستہ بتحقیق بیزار شد ازوی عہد مسلمانی و برآمد ازدائرۂ اسلام و لا تشرب الخمر و منوش شراب را فانہا مفتاح کل شر زیرا کہ وی کلید ہر بدی ست چہ مانع وزاجر از بدی عقل ست وچون عقل رفت دربدی کشادہ شد و لمذا اورام الخبائث خوانند رواہ ابن ماجۃ **باب المواقیت** مواقیت جمع میقات ست یعنی وقت و وقت زمان مفروض برای امری و تعیین و تقدیر اوقات خمسہ برای نمازہا بحکم شارع ست و عقل در یافت آن مستقل نیست ولیکن بعض معانی و حکمتہا دران میتواند یافت کہ مناسب باشد مثلا چون آدمی زاد در شب در خواب بود و از شکر انہ نعمت شب امن و امان و عاقبت غافل و از تحصیل اسباب معیشت معطل و حکم میت داشت و بہ برآمدن روز حیاتی نو نصیب وی شد و مستعد تحصیل اسباب زندگانی گشت از برای شکر انہ این نعم و تلافی تقصیرات گذشتہ نماز فجر تشریع فرمودند و چون اسباب معیشت حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطاعم و مشارب و جز آن مخصوص گشت بشکر انہ آن نماز پیشین فرض گزایند و چون عبادت انسانی دو نیم روز خواہی استراحت و فراغت ست از برای تلافی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر بازار رفتن و خرید و فروخت کردن و بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام مشروع شد و چون بعد ازوی عادت بتبتی و منام جریان داشت نماز خفتن فرض کردند از برای اتمام شکر نعمتہای نہار و تحسین خاتمہ کار و حکم موت بر ایمانست و بالجملہ عبادات ہمہ از برای شکر انہ نعم ست و چون نعمتہای الہی در ساعات لیل و نہار بطریق اتصال متواتر و متوالی ست باید کہ بندہ یکساعت از عبادت مولی تعالی فارغ نباشد بفضل و رحمت وی سبحانہ اقتضای آن کرد کہ عبادت را بر ین پنج وقت کہ عمدہ اوقات ست تقسیم و مقصور گردانیدند و اگر نہ در حقیقت غفلت از یاد حق و تقصیر در شکر وی تعالی آبی از کفران نعمت ست **مثنوی** ہر نفس کہ غافل از حق یکزمانست ۔ دران دم کافرست اما نہانست ۔ اگر آن غفلتش پیوستہ بودی ۔ در اسلام بروی بستہ بودی ۔ نعوذ باللہ من الکفر والکافرین

الفصل الاول عن عبد اللہ بن عمر وقال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم وقت الظہر اذا زالت الشمس ابتدا بہ بیان وقت ظہر بجہت آنست کہ وی اول نمازیست کہ بجماعت گزاردہ شد بآمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم برای تعلیم اوقات نماز چنانکہ در فصل ثانی بیاید و باین جہت اورا صلوٰۃ الاولی یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین ہنگام میل کردن آفتاب ست از میانہ آسمان بجانب مغرب کہ آنرا وقت زوال گویند اول وقت اینست و آخر وقتش آنکہ میشود ۔ وکان ظل الرجل کطولہ ۔ و بگردد سایۂ شخصے مقدار درازی وی ورای فی زوال کہ عبارت ست از سایہ کہ در وقت زوال باشد ہر چیزے را در اکثر بلاد کہ آفتاب در آنجا بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایہ میباشد ورای این سایہ تا وقتیکہ سایہ مثل آن چیز گردد و وقت پیشین ست بالاجماع مصر ۔ مادام کہ حاضر نگردد عصر و در بنایہ وقت وی بگشتن سایہ مثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تقریر و تاکید ست و در وی دلیل ست بر آنکہ میان ظہر و عصر وقت مشترک نیست چنانکہ بامام مالک نسبت کردہ اند و در شرح مبین شدہ ست پس رسیدن سایہ باین حد انتہای وقت ظہر ست و ابتدای وقت العصر عالم بصفرار الشمس ۔ و وقت نماز دیگر از ابتدای کشتن سایہ مانند درازی شخص ست مادام کہ زرد نشدہ ست آفتاب و این وقت [illegible] کراہت ندارد و وقت جواز مادام کہ غروب ست و مراد بالصفرار شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب ست چنانکہ چشم در دیدن او خیرہ نگردد

وزد بعض تغیر شعاع آفتاب ست که بر دیوار ها افتاده ست چنانکه سایه بعد از آنکه نایب آمده تلفه و ابی یوسف و محمد رزوه جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص ست بمثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر و این حدیث دلیل ایشان ست و بروایتی از امام ابو حنیفه نیز بهمین ست و بعض گفته اند که فتوی هم بر ین ست و مشهور از مذهب وی رضی الله عنه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه ست بمثلیه و دلیل ایشان در هر دو روایت گفته که حدیث ابن دانا بظهر که میاید دلالت دارد بر ابراد ظهر در اشد حر و دیار ایشان و وقت رسیدن سایه بمثل ست پس حدیثین تعارض آمد و احتیاط در آنست که وقت بشک نگذرد و دلائل دیگر نیز در شرح تحریر یافته ست و گفته اند که مختار آنست که ظهر را از مثل و نگذارند و عصر را پیش از مثلین نکنند و الله اعلم * و وقت صلوة المغرب اذا غاب الشفق * و وقت نماز شام از غروب آفتاب ست تا آنگاه که غایب نشده ست شفق و شفق نزد اکثر ائمه عبارت ست از سرخی که بعد از فرو شستن آفتاب پیدا آید و عامه اهل لغت نیز بر انند و نزد امام ابو حنیفه و طائفه از علما سفیدی که بعد از سرخی پیدا گردد و بروایتی از امام ابو حنیفه نیز سرخی ست و دلائل جانبین در شرح ذکر کرده شده ست و بروایتی از امام احمد رحمه الله نیز معتبر ست و در حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه در حضر گاهی نزول میکند حرت پس میتوان گفت که آن را دیر میشود که غایب شد و چون غایب گردد بیاض یقین میگردد بغیبوبت آن پس شفق نزد وی نیز حمرت ست و لیکن اعتبار کرده ست بیاض ما دون حمرت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت و بالجمله احتیاط در حق مغرب اعتبار حمرت ست حد حق عشا بیاض نا بر کدام در وقت خود واقع گردد بتعیین چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت ست و رأی که از ائمه مذهب شافعی ست گوید اگر مقدار چند قصه که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند و در بنا شد و دلیل این قول آنست که جبرئیل آمد او در هر دو روز در یک وقت گزارد و اگر وقت وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتهای دیگر نماز ها را اشارت بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر ست و شیخ محیی الدین نووی گفته ست که احادیث صحیحه مصرح ست بقول قدیم و اختیار کرده اند آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بعض قول جدید ست و الله اعلم * و وقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الاوسط * و وقت نماز خفتن از غایب شدن شفق تا نیم شب میانه ست یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طیبی گفته که مراد مقدار نیم شب متوسط ست یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر تر ست چه نصف شب معتدل شش ساعت ست پس شش ساعت تاخیر باید کرد و این دو ثلث کوتاه ترین شبهاء میشود و ثلث شب دراز ترین شبهاء و عکس این اولی حوالب ست فافهم و بهر تقدیر این حد وقت مختار ست و وقت جواز تا قبیل طلوع فجر ست * و وقت صلوة الصبح من طلوع الفجر الی طلوع الشمس * و وقت نماز بامداد از بر آمدن صبح صادق ست تا آنزمان که نه برآمده ست آفتاب و ظاهر حدیث دران آنست که وقت صبح همه وقت اختیار ست و بعض گفته اند که وقت اختیار تا اسفار ست و بعد از وی وقت جواز ست * فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوة * پس چون برآید آفتاب باز بمان از نماز * فانها تطلع بین قرنی الشیطان * یعنی که آفتاب بر آید میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب سری چنانکه آمده ست که شیطان می ایستد روبروی آفتاب نزدیک بر آمدن او تا چون بر آید میان دو شاخ او بر آید و وقت عبادت کفار بسوی او بسجده کردن او پس می اندازد در خیال خود و خیال اعوان خود که این عبادت برای اوی کنند و بسوی او سجده می برند پس نهی کرد آنحضرت امت خود را از نماز کردن در این وقت تا عبادت پرستندگان حق در غیر وقت عبادت پرستندگان شیطان باشد و بدین خالص او صوف باشند و در میان ایشان و حق تعالی حائل گردد

نیز کرده اند که در شرح مذکور است رواه مسلم ۔ وعن بریدة رض قال ان رجلا سال رسول الله ۔ گفت بریده که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن وقت الصلوة ۔ از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست ۔ فقال له صل معنا هذین یعنی الیومین ۔ پس گفت آنحضرت مر آن مرد را بگذار با ما نماز در این دو روز تا بنمایم ترا اوقات نماز ها را ۔ فلما زالت الشمس امر بلالا ۔ پس چون برگشت آفتاب فرمود بلال را که اذان گوید ۔ فاذن ۔ پس اذان گفت بلال ۔ ثم امره ۔ پس فرمود او را که تکبیر برآرد ۔ فاقام الظهر ۔ پس تکبیر برآورد ظهر را ۔ ثم امره فاقام العصر ۔ پس امر کرد بلال را پس تکبیر برآورد عصر را والشمس مرتفعة بیضاء نقیة ۔ وحال آنکه آفتاب بلند سفید پاک بود از مالایش زردی و تیرگی در این حدیث ذکر مثل یا مشبه به نیست و شک نیست که ارتفاع بیاض و نقاوت و مشبهین نیز میبایست ۔ ثم امره فاقام المغرب ۔ پس فرمود او را پس تکبیر برآورد مغرب را حین غابت الشمس ۔ هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بمجرد فرو رفتن آفتاب بی تاخیر ۔ ثم امره فاقام العشاء ۔ پس امر کرد او را پس تکبیر برآورد عشا را حین غاب الشفق ۔ هنگام ناپیدا شدن شفق ۔ ثم امره فاقام الفجر ۔ پس امر کرد او را پس تکبیر برآورد فجر را حین طلع الفجر ۔ هنگامیکه برآمد صبح صادق در این روز بگذارد آنحضرت نماز در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نماز ها کدام است ۔ فلما ان کان الیوم الثانی ۔ پس چون شد روز دوم ۔ امره فابرد بالظهر ۔ فرمود او را که در گردانند وقت و گفت پس سردی کن نماز گذاردن ظهر را ۔ فابرد بها ۔ پس سردی کرد در آن ۔ فانعم ان یبرد بها ۔ پس نیکو فرمود و فی کرد مبالغه نمود در سرد گردانیدن وقت چنانکه شکست یافت گرمی تمام سوق حدیث دراینست که این را بر لزوم مبالغه دران بجهت تاخیر از اول وقت بود برای تعلیم آخر وقت چنانکه در دیگر نماز ها کرد و ندو ابراد ظهر صیف بجهت آنکه شدت حر از فیح جهنم چنانکه بیاید دیگر است و مانا که در این وقت که این سائل آمد فصل زمستان بود فافهم و شرح آن در باب تعجیل الصلوة بیاید ۔ وصلی العصر والشمس مرتفعة ۔ وگذارد نماز عصر را در این روز دوم وحال آنکه آفتاب در این وقت نیز بلند بود و لیکن اخر هافوق الذی کان ۔ تاخیر کرد آنرا بیشتر از آنچه بود در روز اول یعنی صریح نیست در گذاردن آن در مثلیه چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع میباشد و فیما بران حمل میکنند بقرینه روایات دیگر ۔ وصلی المغرب قبل ان یغیب الشفق ۔ وبگذارد نماز مغرب را پیش از آنکه غائب گردد شفق در این عبارت اشارتی هست بتاخیر مغرب در این روز نسبت بروز اول یعنی متصل غروب نگذارد همین قدر کرد که پیش از شفق گذارد فافهم ۔ وصلی العشاء بعد ما ذهب ثلث اللیل ۔ وبگذارد عشا را بعد از رفتن سه یک از شب و در حدیث سابق تا نیم شب فرمود و هر دو وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است چنانکه معلوم شد نزد حنیفه تاخیر عشا تا ثلث لیل مستحب است فتا نیم شب وقت جواز است بی کراهت بعد از نیم شب با کراهت و نزد بعض تا نیم شب با کراهت بی اثم و بعد از نیم شب با اثم ۔ وصلی الفجر فاسفر بها ۔ وبگذارد نماز بامداد را وقت روشن شدن صبح و تاخیر کرد ۔ ثم قال این السائل عن وقت الصلوة ۔ پس گفت آنحضرت کجاست آن سوال کننده از وقت نماز و کیست آن ۔ فقال الرجل انا ۔ پس گفت آن مرد منم یا رسول الله قال وقت صلوتکم بین ما رایتم ۔ فرمود وقت نماز شما در میان این دو وقت است که دیدید یعنی اول وقت و آخر آن اشاره خفیه باین آن همه وقت است رواه مسلم **الفصل الثانی عن ابن عباس**

رض یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امنی جبرئیل عند البیت مرتین ۔ امامت کرد مرا جبرئیل نزد خانه کعبه دو بار یعنی گذارد بامن نماز را دو بار در دو روز ۔ فصلی بی الظهر حین زالت الشمس ۔ پس بگذارد بامن ظهر را وقتیکه زائل شد آفتاب و کانت قدر الشراک ۔ و بود آفتاب یعنی سایه اصلی که در وقت زوال آفتاب میباشد در این وقت مقدار بند نعل از نعل ۔ آنست که مراد عرض شراک باشد و سایه اصلی که از آن زوال گویند مختلف میگردد بها عتبار اختلاف امکنه و اوقات و بعضی بالاوی [illegible] کل بود از جهت بودن آفتاب

بہ مسافت الراس و تفاوت آن بر حسب عرض بلد است چنانکہ در علم ہیئت تحقیق کردہ شدہ است و ابراہیم مسعود کہ مذکور شد کتب و صلی بی العصرین صلی خلیل کاشی مشلہ و بگزارد جبرئیل بامن نماز عصر را وقت گشتن سایۂ ہر چیز مثل او بعد از انچہ فروی سایہ صلی و صلی بی المغرب حین افطر الصائم و بگزارد بامن نماز مغرب را در ہنگام افطار کردن صائم نہ دارد و صلی بی الشاہ حین غاب الشفق و گزارد بامن عشا را چنگام ناپیدا شدن شفق سوم و صلی بی الفجر حین حرم الطعام و الشراب علی الصائم و گزارد بامن نماز بامداد را در ہنگام حرام شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزہ دار کہ وقت طلوع صبح صادق است و درین ہمہ نماز عشا را در اول وقت گزارد۔ فلما کان الغد صلی بی الظہر حین کان ظلہ مثلہ پس چون شد فردا گزارد بامن ظہر را ہنگام بودن سایۂ ہر چیز مانند آن و صلی بی العصر حین کان ظلہ مثلیہ و گزارد بامن عصر را ہنگام بودن سایۂ ہر چیز دو چند آن درین حدیث ذکر اضطرار و غروب نیست ثبوت آن باحادیث دیگر است کہ ثابت زیادت اند و صلی بی المغرب حین افطر الصائم و گزارد بامن مغرب را درین روز نیز ہنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم گردید کہ مغرب را یک وقت است بخلاف نمازہای دیگر چنانکہ قول جدید شافعی است امادر حدیث سابق اشارتی بتعدد آن است چنانکہ گفتیم و صلی بی العشاء الی ثلث اللیل و گزارد بامن عشا را تا ثلث اخیر شب و صلی بی الفجر اسفر و گزارد بامن فجر را پس اسفار کرد ثم التفت الی بعد از ان روی آورد جبرئیل بجانب من فقال پس گفت یا محمد ہذا وقت الانبیاء من قبلک ایں وقت نماز پیغمبران است کہ پیش از تو بودہ اند کہ ہر کدام امتہائی ایشان بعضی ازین اوقات داشتند اگرچہ مجموع خمس اوقات مخصوص این امت ست فافہم و الوقت ما بین ہذین الوقتین و وقت نماز وقتی است کہ میان ایں دو وقت است و این دو وقت اول و آخر وقت اند۔ رواہ ابوداؤد و للترمذی

الفصل الثالث عن ابن شہاب

زہری کہ نامش مشہور است یکی از اعلام ست از تابعین است در رفتہ و حدیث کنیت او ابوبکر و نام او محمد است و اکثر بکنیت و نسبت میگردد۔ از عمر بن عبد العزیز آخر العصر شیاء روایت میکند کہ عمر بن عبد العزیز اموی کہ از تابعین است و حوال وی و امارت و عدالت او مشہور و معروف ست تاخیر کرد گزاردن نماز عصر را مانند کی یعنی از وقت اختیار تا آنکہ تاخیر کرد تا وقت مکروہ۔ فقال لہ عروۃ۔ پس گفت مر او را عروہ بن الزبیر کہ از کبار تابعین و متقی اہل زمانہ حایشہ صدیقہ و پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق است۔ اما ان جبرئیل قد نزل۔ آگاہ باش ای عمر بن عبد العزیز کہ جبرئیل تحقیق فرود آمد فصلی امام رسول اللہ۔ پس بگزارد نماز پیش از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی امامت کرد آنحضرت را و امام بفتح ہمزہ و کسر آن ہر دو روایت است مقصود آنکہ آن حدیث امامت جبرئیل است کہ بگزارد در روز اول نمازہا را در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جہت شہرت آن نزد اعتقاد وی و الا بہ نماز در اول وقت فضیلت دارد و تو چون تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگرچہ اندک تاخیری بود۔ فقال لعمر اعلم ما تقول یا عروۃ۔ پس گفت مر عروہ را عمر بن عبد العزیز بیان مہندار کہ چہ میگوئی ای عروہ یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و رعایت احتیاط بر وی واجب آگاہ باش تا خطا نکنی و در ورطہ کذب نیفتی اگرچہ عروہ جلیل الشان است باو از نہا نتوان گفت اما عظمت شان روایت او را برین تنبیہ تعلیط داشت۔ فقال۔ پس گفت عروہ از برای بیان ضبط و حفظ و تثبت و تیقظ خود کہ من درین باب علم الیقینی دارم و این حدیث را از کسی شنیدہ ام کہ وی از صحابی شنیدہ و وی از حضرت رسول شنیدہ چنانکہ میگوید سمعت بشیر بن ابی مسعود یقول سمعت ابا مسعود یقول سمعت رسول اللہ۔ شنیدم بشیر بن بفتح با ابن ابی مسعود را کہ میگفت از کبار تابعین است و ابو مسعود انصاری از مشاہیر صحابہ است و احوال وی در مواضع نوشتہ شدہ میگفت شنیدم ابا مسعود را کہ میگفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میفرمود۔ نزل جبرئیل فامنی۔ فرود آمد جبرئیل بر من برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا فصلیت معہ پس گزاردم نماز با جبرئیل علیہ السلام۔ ثم صلیت معہ ثم صلیت معہ ثم صلیت معہ ثم صلیت معہ۔ محمول بر تکثیر است کہ عدد نمازہای پنجگانہ ست

[illegible] وعن عمر

بن الخطاب رضي الله عنه انه كتب الى عماله روايت كرده شده است از امير المومنين عمر كه وى بنوشت بجانب كارگشته هاى خود همان اهم امورى كه عندى الصلوة

بدرستى كه مهمترين كارهاى شما نزد من نماز است فكر كلى عندى براى تمهيد و مبالغه است كه همه از سطوت و صولت عمرى ترسان و لرزان بودند من حفظها و حافظ

عليها حفظ دينه كسيكه حفظ كند نماز را و محافظت نمايد بران نگاه ميدارد دين خود را و ذكر اين جمله يكبار يا براى تقرير و تاكيد است يا مراد از حفظ يكبار داشتن

و همواره مشغول بودن و ادا كردن نماز است در وقت مستحب بحافظت ادائى او شرائط و آداب و اتمام بر رعايت صفات آن يا مراد با دل حفظ احكام ظاهره و

بدرستى كه محافظت اين حال باطنه و من ضيعها فهو لما سواها اضيع و كسيكه ضايع گرداند و هلاك كند نماز را پس او بر چيزهاى ديگر كه غير نماز است ضايع كننده تر

خواهد بود چه هر كه بعبده اركان دين و اهم مهمات آن نپردازد بغير آن چه خواهد پرداخت ثم كتب ان صلوا الظهر ان كان الفئ ذراعا پس نوشت عمر بجانب

عمال خود كه بگزاريد نماز ظهر را وقتى كه بود فئى نعال يك گز يعنى بعد از وى متصل بآن كه اول وقت ظهر خواهد بود و اين بعدها براى خارج شدن ملهاى مخصوص

خواهد بود كه بين جماعه را نجا خواهند بود چه معلوم شد كه فئى زوال مختلف ميگردد و باختلاف امكنه و اوقات الى ان يكون ظل احدكم مثله تا آنوقت كه

باشد سايه يكى از شما مقدار قامت او كه آن آخر وقت اوست و العصر و الشمس مرتفعة بيضاء نقيه و بگزاريد عصر را وقتى كه آفتاب بلند سفيد پاكيزه

ست مقدار يسير الراكب فرسخين او ثلثة مقدار آنچه سير كند سوار ميانه رو دو فرسخ يا سه فرسخ قبل مغيب الشمس پيش از فرو رفتن آفتاب و

المغرب اذا غابت الشمس و بگزاريد نماز مغرب را وقتيكه ناپيدا گردد آفتاب و العشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل و بگزاريد عشا را وقتيكه غايب

گردد شفق تا ثلث شب و من نام فلا نامت عينه و من نام فلا نامت عينه و من نام فلا نامت عينه پس كسيكه بخواب كند پس نخواب مكناد چشم او دعاى

بد است بر بيقرارى دل وى آن را بسيكه تغافل و بهر از نماز عشا و بخواب رود و تكرار سه بار براى تاكيد مبالغه ست و الصبح و النجوم بادية مشتبكة

و بگزاريد نماز صبح را وقتى كه ستاره ها پيدا و در هم پاشيده باشند كنايت از هنگام يكى ست رواه مالك و عن ابن مسعود قال كان قد صلوة رسول الله

صلى الله عليه وسلم الظهر في الصيف بود مقدار زمان گزاردن آنحضرت نماز پيشين را در تابستان ثلثة اقدام اقدام اى خمسة اقدام و زمانيكه سايه سه قدم بود

تا پنج قدم و ظهر صيف و في الشتاء خمسة اقدام الى سبعة اقدام و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم و زيادتى سايه در زمستان بجهت آنست كه سايه

اصلى در اين فصل بيشتر ميباشد و در تابستان كم خصوصا در حرمين شريفين و الا اين هر دو وقت برابر ست و بهر تقدير اين حديث صريح ست

در تاخير ظهر از وقت زوال و الله اعلم و قدم عبارت ست از هفت شخص طول هر چيزى بهفت قدم اعتبار كرده اند باعتبار

آنكه قامت هر آدمى هفت قدم اوست رواه ابو داود و النسائى باب تعجيل الصلوة در بيان فضيلت شتاب گزاردن نماز او مذهب ائمه

در وى مختلف ست در نزد امام شافعى نماز گزاردن در اول وقت افضل ست مطلقا بى تفصيل و ادله ظاهر صحيح كه در احاديث امر بدان واقع شده و تاكيد و

مبالغه رفته ست خصوصا ست نزد ايشان و آن نيز براى كسى كه براى او دريافت جماعت براه دور ميسر نشود بر اى آن كسيكه تنها ميگزارد يا در مسجدى كه بر در خود

دارد و بعض شافعيه امر را در اتا ويل برده اند جائيكه بيايد و نزد مالك نيز نزد يك باين ست الا آنكه جمعه را صحابى وى در شدت حر تنها گزار را

بر اول فضل دارند و مختار در مذهب احمد نيز همين ست و ليكن تاخير در مذهب وى مستحب ست مطلقا و جماعت را و تقديم عصر بر ظهر فضل ست نزد ايشان و مغرب را خود

بگو وقت است تعجیل و روی مستحب یا جماع و تاخیر عشا مستحب نزد امام احمد و نزد مالک مبادرت افضل است اگر بجهت اجتماع مردم تاخیر کنند باکی نیست
و نزد امام ابو حنیفہ برابر ظہر و اسفار فجر و تاخیر عشا مستحب است و تاخیر عصر نیز تا آنجا کہ بآفتاب تغیری راہ نیابد نیز افضل سید ازندو اینجا مفصلی دلائل
در ضمن شرح احادیث بیین گردد انشاء اللہ تعالیٰ و بدانکہ ظاہر از کلام بعضی از شراح آنست کہ کفایت میکند در تعجیل صلوٰۃ و گذاردن آن در اول وقت
وقوع وی در نصف اول الفصل الاول عن سیار بفتح سین مہملہ و تشدید تحتانیہ بن سلامۃ بفتح سین و تخفیف لام بصری است از مشاہیر تابعین
قال گفت رفتم انا و ابی علی ابی برزۃ الاسلمی و در آمدم من و پدرم بر ابی برزہ اسلمی کہ از صحابہ بست فقال لہ ابی کیف کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی الصلوٰۃ المکتوبۃ پس گفت
مر او را پدر من چگونہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در نماز فرض کہ میگزارد و در چہ وقت میگزارد فقال کان یصلی الہجیر التی تدعونہا الاولیٰ
پس گفت ابو برزہ بود آنحضرت کہ میگزارد نماز نیمروز را کہ میخوانید شما آنرا نماز پیشین و وجہ تسمیہ بودن او بست پیشین نمازی کہ گزارندہ شد باجیر یعنی بیلامت
چنانکہ گذشت حین ترمض الشمس ہنگام تفتن آفتاب در زوال پذیرفتن آن و بالا بدین در غیر صیف خواہد بود از جہت وقوع ابرد در وے قولہ و کان یصلی
العصر و میگزارد آنحضرت نماز عصر را ثم یرجع احدنا الی رحلہ فی اقصی المدینۃ پس باز میگشت یکی از ما بسوی رحلت و جای باش خود کہ در نہایت
مدینہ بود حسنہ و الشمس حیۃ و حال آنکہ آفتاب زندہ بست کنایت بست از گرمی و صفائی لون وے از تغیر و زردی و شافعیہ میگویند کہ اینوقت در سایہ
سایہ بشلیہ میباشد و این محل بحث و رد و بست و نیست ما قال فی المغرب میگوید راوی فراموش کردہ است آنچہ گفت ابو برزہ در وقت نماز مغرب و اگر چنین گفتے
باشد ہم جای انذار بر اکرہ وی اختلاف وقت نیست و کان یستحب ان یؤخر العشاء التی تدعونہا العتمۃ و بود آنحضرت کہ دوست میداشت تاخیر کردن
نماز عشا را کہ میخوانید شما او را عتمہ بضم عین و سکون تاء نام شتر بسبب آنکہ وقت دوشیدن شتران بعد از غیبوبت شفق و در اصل بمعنی تاریکی شب بست و این نامی بست کہ اعراب
نماز عشا را بدان میخواندند و در آخر زمان نہی وارد شدہ بست و مراد تاخیر تا ثلث بست چنانکہ میگوید و کان یکرہ النوم قبلہا و بود آنحضرت کہ مکروہ میدانست
خوابیدن پیش از گزاردن نماز عشا و الحدیث بعدہا و مکروہ میدانست سخن کردن را بعد از وی و در بعضی نسخ بست در خواب اگر قبلہا طلب تخفیف و فوت کسل
و حصول نشاط در نماز باشد خصوصاً در رمضان و کلام اگر ضروری باشد و الا یعنی نبود و کان یتغلل من صلوٰۃ الغداۃ حسن بمعروف الرجل جلیسہ و بود
آنحضرت کہ بیرون میگشت از نماز بامداد و فراغ میگشت از آن و بہنگام شناختن مرد ہمنشین خود را مقصود آنست کہ شروع در انرا تاریکی میکرد و در آخر
فصل ثانی بیاید کہ امر میکرد بہ اسفار و گزاردن نماز فجر در روشنی و یقرأ بالستین الی المائۃ و بخواند از آنحضرت در نماز بامداد شصت آیت را و زیادہ
بران تا صد و فی روایۃ و در روایتے انچنین آمدہ بست کہ و لا یبالی بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل و باک نمیداشت از پس گزاردن نماز عشا را تا سہ یک از
شب اگر چہ ظاہر این عبارت دراباحت بست اما باستحباب منافات ندارد چنانکہ احادیث بدان ناطق اند و لا یحب النوم قبلہا و دوست نمیداشت خواب
کردن را پیش از عشا و الحدیث بعدہا و سخن کردن را بعد از وی و از بن جہت لازم نمی آید کراہت چہ لازم نیست کہ ہر چیز محبوب نبود مکروہ باشد بگر آنکہ
دوست نداشتن کنایت از دشمن داشتن باشد متفق علیہ و عن محمد بن عمر بن الحسن بن علی رضی اللہ عنہم تابعی بست کنیت او ابو عبد اللہ بست ثقہ
بست روایت میکند از ابن عمر علی بن ابی طالب و جابر و بخاری و مسلم از وی حدیث دارند قال سألنا جابر بن عبد اللہ عن صلوٰۃ النبی گفت پرسیدیم جابر را از وقت
نماز پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال کان یصلی الظہر بالہاجرۃ پس گفت جابر میگزارد آنحضرت نماز ظہر را در نیمروز یعنی بعد از زوال و العصر و الشمس
حیۃ و میگزارد عصر را و حال آنکہ آفتاب زندہ بست یعنی روشن و تابان بود و در حدیث سابق گفت کہ بعد از بازگشتن بر حل زندہ بود از اینجا معلوم شد کہ

تعجیل نماز است در اول وقت و مخصوص بلیل او و مخصوص بلیل او وقت نیست و وحدوی بمان رسیده که زردی نگذشته چنانکه مذهب حنفی است و الغروب افواجبت و میگزارد مغرب را و قتیکه می افتاب و آفتاب غروب میکرد و الاعشاء را فواکثر الناس عجل و اذا قلوا اخره و میگزارد عشا را بدین طریق که چون بسیار حاضر میبودند مردم شتابی میکرد و چون کم میبودند دیر میکرد و ازینجا معلوم شد که بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جائز بلکه مستحب است و گفته اند که امام ابو حنیفه و صاحبین رحمة الله علیهم که الزام اول وقت میکنند هم ازینجهت است نه از جهت عدم فضیلت اول وقت که اول وقت بالاتفاق افضل است و لکن تعارض بعض جهات دیگر تاخیر را ولی واجب میگردد و بالصبح بالغلس و میگزارد نماز صبح را در تاریکی و ظاهر است که این بجهت حضور جماعت کثیر بوده زیرا که صبح بقیام لیل نخورده بودند و از خواب شب ملول میشدند و در عشا بجهت بعض بقایای حوائج نهار تفرق گونه راه می یافت و الله اعلم و غلس لغة تجتین تاریکی آخر شب خلط بیاض صبح و در شرع تغلیس بیاض بجای لادر آمده لیکن معجمه و شین معجمه نیز روایت است و هر سه لفظ بیک معنی است و بعض گفته اند که غشت بمعجمتین بیشتر استعمال میشود در ظلمت و غلس بعد از غلیس و هریکه آخر شب است و غبش بمعجمه و اول شب نیز استعمال می یابد پوشیده نماند که این حدیث لیس فیه دلیل صریح بر وجوب اما مواظبت بر آن دلیل است بر وجوب و اگر باشد بهم امر بسفار واقع شده و قول نزد ما ارجح است از فعل متفق علیه **وعن انس** رضی الله عنه قال کنا اذا صلینا خلف النبی علیه السلام بردیم ما چون نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالظهائر و در نیمروزها سجده علی ثیابنا سجده میکردیم بر جامهای خود اتقاء الحر و از جهت پرهیز کردن از گرمی زمین که بحمیه میخورد و ازینجا معلوم میگردد که سجده بر جاهای مصلے که پوشیده باشد درست است و شافعیه قایل بکنند بجامه و غیر ملبوس یعنی اگر سجده بر خاک میکنند و چون نمی یابند بر ملبوس چیزی برای سجده میگسترانند و نزد میان سجده و جبهه حائل میکنند بجامه که بعضی از جبهه است چنانکه در میان سجود میباید متفق علیه لفظ بخاری و ما نافاکره آوردن مولف این حدیث را در باب تعجیل صلوة باین تقریر که گرمی نیمروز در اول وقت بیشتر میباشد و بتاخیر و بعض اوقات در غیر اول وقت نیز زمین گرم میباشد بلکه گرمتر میباشد چنانکه در حدیث آینده بگوییم **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة و فی لفظ سخت شود گرمی پس سردی کنید بنماز یعنی نماز ظهر را تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند بسورت حرارت و در حدیث بخاری آمده است که صحابه ابراد میکردند تا ظل را سایه بر زمین می افتاد و قعدا چون منبط است سایه بعد از زوال و در نان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند منار و جز آن که سایه آنها زود تر نمایان گردد و از ابن مسعود تا پنج قدم آمده و در بعض روایات آمده که در سایه دیوار نماز میخواندند و دیوارها در آن زمان بهفت گز بود و بعض تا میانه وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بحمیت برحدتی نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعض شافعیه گفته اند بعید است و بودن او سرد تر نسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سیب مؤثر و است از قوت آن چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم شب تجربه میگردد و هر چند که آفتاب نزدیک تر می آید و نیز در باب مواقیت گذشت که سرد کردند و بسیار سرد کردند در ابراد میگوید که سخت تر گرمی دران دیار در وقت رسیدن سایه است مثل پس ابراد تا خیر ازان باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه بابراد وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده که ما شکایت کردیم آنحضرت را از گرمی نیمروز پس قبول نکرد از تحمل است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود و الله اعلم و آنچه امام شافعی میگوید که ابراد رخصت است و آن نیز برای کسانی که در طلب جماعت مسجدها می شتابند و مشقت میکشند و هر که تنها بگزارد یا در مسجد قوم خود بگزارد و دوست میدارم که تاخیر نکند از اول وقت مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده است که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یکمنزل جمع میبودند و گفته است ترمذی که قول اکثر علماء است

بسوی تا بمنظر درشت حراولی و اتبہت باتبدع عفی روایۃ للبخاری عن ابی سعید بالنظر مقصود روایتی ہر بخاری را از ابی سعید خدری لفظ بالنظر واقع شدہ بجای بالصلوٰۃ و در بعض روایات این زیادت نیز آمدہ ست کہ برای تعلیل این حکم فرمود فان شدۃ الحر من فیح جہنم زیرا کہ سختی گرمی جوشیدن دوزخ و پراگندہ شدن گرمی اوست و اشتکت النار الی ربہا و گلہ کرد آتش دوزخ بسلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولی و ارجح و اظہر ست و نووی گفتہ ست و ہو الصواب زیرا کہ پروردگار تعالیٰ قادر ست کہ بیافریند در آتش و در ہر چیز نطق را و استبعاد آن از فصول نفس و گرفتاری بعادت ست فقالت پس گفت آتش رب اکل بعضی ابعضا پروردگار من خورد اجزای من یکدیگر را کنایت ست از اختلاط اجزا و ازدحام آنہا گویا ہر کدام میخواہد کہ فانی گرداند دیگر را و نمی شنیدند بجای آن فاذن لہا بنفسین پس دستوری داد او را پروردگار تعالیٰ مر آتش را بدو نفس بر آوردن و دم زدن کہ مراد بدان زبانہ زدن و بیرون آمدن ست چنانکہ تنفس در حیوان نفس فی الشتاء و نفس فی الصیف دمی در زمستان و دمی دیگر در تابستان و نفس نفس بر فع و جر ہر دو روایت ست و ہمچنین لفظ اشد در قول وی اشد ما تجدون من الحر اشد ما تجدون من الزمہریر سخت تر آنچہ می یابید شما از گرمی و سخت تر آنچہ می یابید از سردی از آن دو نفس ست کہ در تابستان و زمستان میزند متفق علیہ فی روایۃ للبخاری و در روایتی دیگر مر بخاری را ہمچنین آمدہ کہ فاشد ما تجدون من الحر من سمومہا و اشد ما تجدون من البرد من زمہریرہا پس سخت تر آنچہ می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش ست و سخت تر آنچہ می یابید در زمستان از سردی پس از دم سرد او ست و حکمت در منع از نماز در بعض اوقات با وجود مشقت آنست کہ سبب خشوع میگردد یا از انکہ وقت استشعار عذاب ست بحکمت آنکہ گرم شدن و خرج وقت عذاب ست و اول ظاہر تر ست و ایجا سخن ست یکی آنکہ شکایت آتش کردن و از وی دم سرد برآوردن چیزے مستبعد ست و دارد جواب آنکہ مراد بنار کوہ یخ واقع شدہ محل او ست کہ در دوزخ ست و در دوزخ طبقہ زمہریر ہم ہست دوم آنکہ بفہمیں معلوم ست کہ گرمی و سردی از آثار احوال علویہ ست پس از آثار دم زدن دوزخ دانستن چہ دور دارد جواب آنکہ سختی گرمی و سردی را فرمود نہ بصل گرمی و سردی اگر گفتہ شود کہ سختی گرمی و سردی نیز بحسب قرب و بعد آفتاب ست جواب آنکہ با وجود آنکہ دوزخ سخت تر میسازد باشد کہ بعضی از مسافت نفی آن باو جود خبر صادق خارج از نظر فقیر اسلام ست سوم آنکہ بمقتضای این حدیث باید کہ در وقت سختی سردی تاخیر کنند جواب آنکہ سختی سردی در وقت بامداد ست تا بر آید آفتاب اگر تاخیر کنند وقت میگذرد و عن انس رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی العصر و الشمس مرتفعۃ حیۃ و حال آنکہ آفتاب بلند و زندہ یعنی تابان بی شوب زردی میبود فیذہب الذاہب الی العوالی پس میرفت رونده بسوی جایای کہ بالای مدینہ ماند بجانب مسجد قبا و مسجد بنی قریظہ و جز آن فیاتیہم و الشمس مرتفعۃ پس می آمد آن شخص اہل عوالی را و حال آنکہ آفتاب ہنوز بقدری بلند و بازے افق می بود و غروب نکردہ بود و بعض العوالی من المدینۃ علی اربعۃ امیال و بعض جانبہا از عوالی مدینہ بر چہار کروہ میبود و او نحوہ یا مانند این مقدار مسافت و نزدیک بآنست و این قول زہری ست کہ راوی از انس ست نا بکدام جانب میرفت بجانبی کہ چہار میل ست یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آہستہ سوار میرفت یا پیادہ و بر ہر تقدیر از نجا لازم نمی آید کہ آن مقدار بگذارند کہ ربع نہار باشد و سایہ مثلہ او چنانکہ ائمہ میگویند و اللہ اعلم متفق علیہ و بعدہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تلک صلوٰۃ المنافق آن نماز عصر کردن در آخر وقت قبیل غروب عمدا فی عند بگزاردن نماز منافق ست یکی کہ صفت نفاق دارد یجلس یترقب الشمس می نشیند در حالیکہ انتظار میبرد آفتاب را حتی اذا اصفرت تا آنگاہ چون زرد گردد آفتاب و کانت بین قرنی الشیطان یا باشد میان دو قرن شیطان شرح این باب سابق گذشت مقام بہ میخ زدن برای نماز عنقر ارتعا پس سجدہ میکند شتاب شتاب بی طمانینت چنانکہ مرغ دانہ

وهم سجده باوجود آنکه نماز عصر اینست سجده میباشد باعتبار آن فرمود که هر دو سجده را یک رکن بشمار که زیاده جنس باشد یا نه باید یک رکعت باشد یا دو رکعت
سر یک برنداشت گویا هر دو سجده حکم یک سجده گرفت و تخصیص بیان بعصر برای باعث نماندن تقصیر باشد که هنگام مشغولی مردم است به بیع و
شرا یا بقصد مبالغه در تقبیح و تشدید بجهت فضل این نماز و ظاهر است که احوال نمازهای دیگر همین قیاس خواهد بود. والا اگر الله ذرها الا قلیلا. ذکر
نیکنید جز اندکی از نماز خود را که اشارت است به تقصیر و سهل انگاری ظاهر و خشوع باطن و در قرآن مجید در شان منافقان واقع است که والا یذکرون
الله الا قلیلا. رواه مسلم ۰ وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی تفوته صلوة العصر کأنما وتر اهله وماله. بفتح واو
اورا نماز عصر فوت شده گانا وتر اهل و مال او بفتح واو و نصب هر دو روایت است و بر روایت رفع معنی آنست که گویا نقصان کرده شد اهل خانه او مانند
و مال او و بر تقدیر نصب نقصان کرده شد آنرو و مصیبت زده شد در اهل وی و مال وی و معنی با اصل معنی تر مناسب تر است و روایت جمهور بر نصب
است و بیان این در شرح کرده شده است متفق علیه ۰ وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک صلوة العصر فقد حبط عمله
کسیکه ترک کند نماز عصر را دیده و دانسته پس تحقیق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روزه وی و مراد حقیقة حبط نیست زیرا که این کفر و ارتداد است
یا بموت بران بنابر اختلافی که در آنست و منصود تغلیظ و تشدید و مبالغه در نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نمازی که فاضلتر از نماز هاست
و در بعض روایات مطلق صلوة مکتوبه نیز واقع شده است نعم امام احمد حنبل بر آنست که تارک نماز عمدا کافر است و کلام در ان گذشت و در آخر کتاب الصلوة
رواه البخاری ۰ وعن رافع بن خدیج بفتح خاء و کسر دال مهملتین انصاری است حاضر نشده بدر را از جهت صغر و حاضر شده احد و خندق و مشاهد دیگر
را روایت میکند از وی جماعه از صحابه و تابعین قال کنا نصلی المغرب مع رسول الله ثم ننصرف وانا لنبصر مواقع نبلنا. پس برمیگشت یکی از ما از نماز و حال آنکه وی هر آینه میدید جاهای افتادن تیرهای خود را بجهت
اندختن آن تیرها امید بدرآن در روز هم نمی نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب است و آن مستحب است بالاتفاق متفق علیه ۰ وعن عائشة
رضی الله عنها. قالت کانوا یصلون العتمة. گفت عایشه بود آنحضرت و صحابه که میگزارند خفتن را فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول
و در اجزای وقت که میان غائب شدن شفق و سه یک از شب است پس معهود ابتدای وقت وی غائب شدن شفق و انتهای آن ثلث لیل و این وقت
فضیلت و اختیار است و وقت جواز وسیع تر ازین است چنانکه معلوم شد متفق علیه ۰ وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الصبح
و هم روایت است از عایشه گفت بود آنحضرت که هر آینه میگزارد نماز بامداد را و انصرف النساء متلفعات ببروطهن پس برمیگشتند زنان از نماز پیچیده
و پوشیده روها و بدنهای خود را بچادرها و کلیم های خود. ما یعرفن من الغلس شناخته نمیشدند از ین زنان از جهت تاریکی و قید بپیچیدن و پوشیدن روی
و بدن بجهت آنست که اگر گشاده باشند البته شناخته میشوند و درین قسم از تاریکی که در اوقات میباشد نگاهی با چهره و پوشش نیز بعض شخصها میتوان
و تاریکی در اول وقت اقدر بود که شناخته نمیشوند بران و این حدیث با پنج و حدیث ابی برزه گذشت که وی شناخت مرد نشستن خود را پس آن نزدیک
است و درین از دو روز متفق علیه ۰ وعن قتادة عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم وزید بن ثابت تسحرا. روایت است از قتاده که از انس
تابعین ست و حافظ مفسر و اکمه بود و حافظ اهل زمان خود بود و گفته است هر چه شنید گوش من یاد داشت آنرا دل من مات سنة سبع
عشرة و مائة. روایت میکند سعید بن المسیب و حسن بصری از انس که آنحضرت و زید بن ثابت طعام سحری خوردند فلما فرغا من سحورهما +

پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و سحر خوردن خصم یعنی طعام و وقت سحر خوردن و بفتح طعام وقت سحر خوردن و ضبط کرده شده است در بعضی و محفوظ در روایت فتح است مقام نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی الصلوٰۃ یعنی استاد آنحضرت متصل آن بنماز یعنی نماز صبح فصلی یعنی پس بگزارد نماز آنحضرت در روایتی فصلیا یعنی گزاردند آنحضرت و زید بن ثابت در روایتی دیگر فصلیا پس نماز بگزاردیم یا تاخیر انس یکی از ایشان فراغهما من سحورهما و دخولهما فی الصلوٰۃ پس گفتیم یا مر انس را چه مقدار زمان بود میان فارغ شدن از سحر آنحضرت و زید بن ثابت از سحر خوردن و میان آمدن ایشان بنماز قال مقدار خواندن پنجاه آیت یا شصت آیت یعنی مقدار خواندن هر یکی از ایشان پنجاه آیت یا شصت آیت و این تحدید بتقریب است نه بتحقیق و مقدار خواندن پنجاه آیت یا شصت آیت نزدیک است بربع و نصف ربع آمده است و در روایت دیگر پنجاه آیت یا شصت آیت آمده و از اینجا و از آنچه تاخیر سحور معلوم میگردد تعجیل فجر نیز مفهوم میشود و گفته اند که این تخمین است از جانب عامر راوی که عمل کردن بآن مستحب است اگر سحور را تاخیر باین وقت کنند و اصلح و در شرح السنۃ آورده است از بخاری

وعن ابی ذر رضی اللہ عنہ قال قال لی رسول اللہ گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کیف انت اذا کانت علیک امراء یمیتون الصلوٰۃ چگونه خواهی بود حال تو چه خواهی کرد وقتیکه مسلط خواهند گشت بر تو یا بر خاندان تو که در مخالفت ایشان آفت است یمیتون الصلوٰۃ می میرانند نماز را و رعایت نمیکنند شرائط و آداب آنرا او یؤخرون عن وقتها یا پس می اندازند نماز را از اوقات آنش یعنی از اوقات مختار و فاضل قلت ما امرنی قال ابوذر گفتم مرا چه میفرمائی مرا چه کنم قال گفت آنحضرت صل الصلوٰۃ لوقتها بگزار نماز را در وقتش قال ابوذر گفتم فان ادرکتها معهم فصل پس اگر دریابی نماز را با ایشان بگزار یا ایشان نیز فانها لک نافلۃ پس بدرستی نماز یکه بهمراه ایشان بگزاری نفل خواهد بود برای تو رواه مسلم و از اینجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز خصوصا اگر بوقت مکروه اندازد یا موهم آنرا باید که نماز خود را اول وقت گزارد و پس بگزارد با امام تا فضیلت وقت و جماعت هر دو دریابد و این غیر نماز ظهر و عصر و مغرب خواهد بود از جهت آنکه اینها وقت تنفل در اوقت موقع عدم مشروعیت نفل سه رکعت باز آنکه از ارتکاب این مکروه ابا نمود از اثارت فتنه و اختلاف کلمه که لازم می آید از مخالفت امراء جائره و بعد از انکه شراح گفته اند که مراد باین امراء امرای بنی امیه اند و تحقیق واقع شده است پنجه خبر داد بآن مخبر صادق و بود و اند این جماعه که رعایت نمیکردند احکام و ارکان نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات اما ابوذر رضی اللہ عنہ موت وی در زمان خلافت عثمان رضی اللہ عنہ بود در سنه اثنین و ثلثین و وی هر شام بود در امارت معاویه بن ابی سفیان که از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت پس نزاع معاویه کرد با معاویه پس بطلبید او را عثمان بمدینه پس بطلبید او را عثمان بمدینه و بر بدیه که در شمی ست بیرون مدینه سکونت کرد و بهمانجا از عالم رفت و الله علیه **وعن ابی هریرة** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من ادرک رکعة من الصبح یعنی کسیکه دریابد رکعتی را از نماز صبح قبل ان تطلع الشمس پیش از انکه برآید آفتاب فقد ادرک الصبح پس بتحقیق دریافت صبح را و من ادرک رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر و هر که دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از انکه فرو رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمیگردد نمازش و تمام کند نمازش پس باید که رکعت دیگر بادی ضم کند و تمام گرداند نماز را متفق علیه و قول اکثر اهل علم همین ست که بطلوع آفتاب و غروب وی نماز فجر و عصر باطل نمیگردد و امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر انند که نماز فجر بطلوع آفتاب باطل میگردد و اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد مگر در روایتی از ابی یوسف که میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع و لیکن صبر کند تا برآید آفتاب و تمام کند نماز را و این حدیث حجت میگردد بر ایشان و جواب آنست که تعارض واقع شده میان این حدیث و احادیث وارده در باب

وقت عصر خواند نماز باطل شود نفل در وقت طلوع و غروب پس عمل کردن بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون قیاس مخالف کتاب و سنت باشد رجوع بسوی آن کنند و نزد تعارض در حدیث رجوع بقیاس نمایند بقیاس تمیز کرد حکم این چهار حدیث را در نماز عصر احادیث نهی را در نماز فجر نیز اگر وقت نماز فجر بسبب کمال ست و نقصانی بدان نه راجع باشد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصانی طاری شد ادای او واجب نشد و آخر وقت نماز عصر که نقصانی بدوی گیرد ناقص ست پس موجب آن نیز بصفت نقصان باشد پس بطریان نقصان بسبب غروب فاسد نگردد و ادای او واجب باشد و شافعیه احادیث نهی را مخصوص نوافل در نیز وقت فرائض ساخته اند و احادیث در عموم ست در این مقام زیاده تکلمی ست که در حاشیه ذکر کرده شده ست ۱۲ **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادرک احدکم سجدة من صلوة العصر وقتیکه دریابد یکی از شما رکعتی از نماز عصر قبل ان تغرب الشمس پیش از انکه غروب کند آفتاب فلیتم صلوته پس باید که تمام کند نماز خود را فقد ادرک العصر و فاو ادرک سجدة من صلوة الصبح قبل ان تطلع الشمس پیش از انکه طلوع کند آفتاب فلیتم صلوته و چون مدرک یافت رکعتی را از نماز صبح پیش از طلوع آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق ست و مراد سجده رکعت ست رواه البخاری **وعن انس** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی صلوة او نام عنها کسیکه فراموش کند نمازی را یا خواب کند غافل از ان فکفارتها ان یصلیها اذا ذکرها پس کفارت آن نماز انست که بگزارد نماز را او وقتیکه یاد آرد آنرا و بیدار گردد از خواب بیداری را جهة اذکر تکرر ضرر که یاد آوردن ملازم اوست و خود نماز وقتی خواهد کرد که بعد از بیداری یاد خواهد آمد و فی روایة مذکور روایتی این زیادت آمده که لا کفارة لها الا ذلک نیست کفارت مر آنرا مگر همان قضا کردن یعنی عمل کفارت نماز نمیشود چنانکه روزه صوم فریضه بشنبه متفق علیه **وعن ابی قتادة** ابو قتاده بن النعمان انصاری صحابی مشهور ست عقبی بدری حاضر شد تمام مشاهد را و از فضلای صحابه بود برادر ابو سعید خدری بود از پدر مقال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فی النوم تفریط نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست انما التفریط فی الیقظة تقصیر نیست مگر در بیداری که چرا پیش از غلبه نخوابید یا رفت و چرا کاری کرد که سبب خواب نسیان شد مثل همیلو نماز را تاخیر و شغل فرمود باشتغال بکاری مشغول شدن که حکم عادت فراموشی آرد و فاذا نسی احدکم صلوة او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها فان الله تعالی قال اقم الصلوة لذکری و زیرا که جهتی و اساسی تحدیدیا گفته ست و بر پا دار نماز را وقت یاد کردن من نماز که سبب یاد کردن منست رواه مسلم **الفصل الثانی** **عن علی** رضی الله عنه هلان العینی مروایت ست از امیر المؤمنین علی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت یا علی ثلاث لا تؤخرها الوقت علی سه خصلت تاخیر مکن بجا آوردن آن الصلوة اذا اتت نماز چون بیاید یعنی در آید وقت آن وقت ادای او فوتا یعنی فوت نیابد و انت نیز الیها و تو بسوی آن باید الف نیز روایت ست و بعض گفته اند که این روایت صحیح تر ست و اول تصحیف ست و الله اعلم و الجنازة اذا حضرت دوم جنازه را وقتی که حاضر شود اگر وقت مکروه نباشد در گزاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف ست مفصلا در شرح هدایه میگوید افضل در نماز جنازه آنست که بگزارد فورا خیر نکند و الایم اذا وجدت لها کفو ا سوم زنی بی شوی وقتیکه بیابی مر او را کفو او ایم بفتح همزه و کسر یای تحتانیه مشدده زنیکه شوی ندارد بکر و ثیب رواه الترمذی **وعن ابن عمر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوقت الاول من الصلوة رضوان الله و الوقت الآخر عفو الله اول وقت از نماز در آخر وقت سبب خوشنودی خداست و آخر وقت سبب عفو خداست یعنی آمرزش از گناهان تقصیر ثواب او مثل وضو یا نماز و آخر وقت الخ عفو الله او گزاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خداست یعنی آمرزش از گناهان تقصیر ثواب او مثل وضو یا نماز

مصلیے باید کہ ہمیشہ اول وقت نماز بگزارد و ہمیں مذہب است امام شافعی و جماعتے از علماء کہ گزاردن در اول وقت افضل است و ہمیں روایت میکند ورزاں از ابن مسعود

الترمذی ۳ وعن ابن مسعود قال سألت النبی صلی اللہ علیہ وسلم ای الاعمال افضل قال الصلوٰۃ لوقتہا قلت ثم ای قال بر الوالدین قلت ثم ای قال الجہاد فی سبیل اللہ رواہ البخاری و مسلم

ای الاعمال افضل است و بعضے گفتہ اند کہ مقصود ابن مسعود ہست کہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ پرسیدہ شد از آنحضرت کدام عمل فاضل ترہست قال الصلوٰۃ لاول وقتہا مقصود گزاردن نمازہ اول وقتش نماز خود و فاضلترین اعمال ست بعد از ایمان و ابعد در اول وقت گزاردن فاضلتر خواہد بود اگر کسے را سعادت میسر گردد و مستحب نبود دری و ہمیں حدیث و بعض احادیث بعض اعمال دیگر را نیز افضل خوانند اما در ہمہ فضیلت در ہمیں اضافی خواہد بود و اتیان نماز فضل علی الاطلاق ست چنانچہ سابقا گذشت ۳ رواہ احمد و الترمذی و ابوداود و قال الترمذی لا یروی الا من ہذا الحدیث ۳ روایت کردہ ہمیں حدیث را الا من حدیث عبداللہ بن عمر العمری ۳ مگر از حدیث عبداللہ بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب کہ باین نسبت او را عمری خوانند مات سنۃ احدی و سبعین و مائۃ و ہو لیس بالقوی عند اہل الحدیث ۳ وی نیست قوی در حفظ و ضبط نزد اہل حدیث گرچہ متعبد بود و زاہد و متراض لیکن زہد و شغل عبادت او را بردہ بود از حفظ حدیث و ضبط آں باز داشتہ و او را برادری بود عبیداللہ بن عمر بصیغہ تصغیر وی ثقہ و ثبت بود و احمد بن صالح او را بر امام مالک تقدیم میکند و عمری بسیار ند سابقا در تحقیق عالم مدینہ کلامے در ان واقع شدہ ست و در شرح ہمیں مقام نمودہ شد ۳ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ما صلی رسول اللہ ﷺ صلوٰۃ لغیر میقاتہا الا صلوٰتین جمع بین الظہر و العصر بعرفۃ و صلی المغرب قبل وقتہا لحاجتہ حتی اقبضہ اللہ تعالیٰ ۳ عائشہ گفت کہ رسول اللہ ﷺ ہیچ نماز را از نمازہا در غیر میقات او نگزارد مگر دو نماز یکے جمع میان ظہر و عصر بعرفہ دیگر نماز مغرب را قبل وقت او بجہت حاجتے کہ داشت تا آنکہ گرفت روح پاک او را خدای تعالیٰ و وفات یافت ۳ رواہ الترمذی یعنی اگرچہ واقع شدہ ست آنحضرت را کہ گزاردہ ست نماز را در آخر وقت اما زیادہ از یکبار نبودہ ست و آں ہم از ہمراہاں بارہا کہ مروی آمدہ سائل از اوقات صلوٰۃ پس بگزارد ہر نماز را روز دوم در آخر وقت از برائے تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از مبحث ست مقصود گزاردن بامامت ست و در روایتے الا مرتین نیز آمدہ پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاہر آنست کہ مراد گزاردن بیان تعلیم باشد و بعض گفتہ اند مقصود عائشہ رضی اللہ عنہا اخبار از حال شریف ست بعد از تزوج وی و از انجا حاطہ کردہ ست علم وی بران و اللہ اعلم و ہمیں تخصیص گزاردن در آخر وقت ست کہ بعد از وی از وقت چیزی نماند تا تاخیر از اول حقیقی وقت او را موضع بسیار ست کہ در شرح آنرا بیان کردہ ایم و شافعیہ آن ہمہ را حمل بر عذری و ضرورتی کنند و ترمذی در ہمیں حدیث نیز حکم کردہ و گفتہ ست کہ ہمیں حدیث غریب ست و اسناد او متصل نیست

وعن ابی ایوب ۳ روایت ست از ابو ایوب انصاری کہ از کبار صحابہ و مشاہیر ایشان ست آنحضرت بعد از ہجرت چند گاہ منزل او را منزل شریف مشرف داشت ۳ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال امتی بخیر او قال ہذہ الامۃ بخیر ہمیشہ ہذہ امت من بیوستہ بنیکی ۳ او قال یا گفت بجای بخیر علی القطرۃ یعنی ہمیشہ از ہر آفتے از آفات اسلام و مسلمانی و ہر خوف و ضرر و ہلاکے و مضرت دنیا و آخرت محفوظ و مصون و سالم و در امن و امان خواہند بود تا آنگاہ کہ نماز مغرب را تاخیر نکنند تا آنکہ مختلط شود بہ ستارہ ہا کہ ہمیں است از کثرت نجوم ۳ رواہ ابوداود و در روایتے ابن عباس از ظاہر عبارت چنان مفہوم میشود کہ امتیقدر تاخیر نمایند و اگر کمتر ازیں واقع شود باکی ندارد یا گویند کہ اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب ست ہر چند کہ کمتر بود و نیز در ہمیں حدیث اشارت گونہ ہم توان یافت بودن شفق بیاض چہ ظاہر از علامت آنست کہ تا نیز تا اشتباک نجوم حاصل نباشد و ممکن کہ دیر ست و این حالت بعد از حمرت ست و اللہ اعلم ۳ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لولا ان اشق علی امتی ۳ اگر نہ آنستی کہ بدشوار گردانم بر امت خود ۳ لامرتہم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل ہر آئینہ امر میکردم ایشان را کہ تاخیر کنند گزاردن عشاء را تا ثلث شب او نصف ۳ یا تا نیم شب و در بعض شروح گفتہ کہ این شک راوی ست و ہر کدام کہ از ین دو صحاح

بطریق شک واقع شده و ظاهر این حدیث بر استحباب تاخیر عشا است از اول وقت کما لا یخفی ۔ رواه احمد والترمذی وابن ماجة ۔ **وعن معاذ**

ابن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتموا بهذه الصلوة ۔ در تاریکی بگزارید این نماز را یعنی نماز عشا را ۔ فانکم قد فضلتم بها علی سائر الامم ۔ زیرا که هیچ دینی شما فضل داده نشده اید باین نماز در میان امتها ۔ ولم تصلها امة قبلکم ۔ و نگزارده است آنرا هیچ امتی که پیش از شما بوده و چون در تاریکی شب بگزارید مثقت بیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهد داشت ۔ رواه ابوداود ۔ و این حدیث نیز دلالت دارد بر تاخیر عشا و حمل اعتام بر تحقیق صعوبت و مشقتی و تیقن بدان بعید است چنانکه حمل اسفار بصلوة صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکه بیاید ۔ **وعن النعمان بن بشیر** از صغار صحابه است و اصل او از انصار است و در انصار بعد از هجرت دو در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود کشتند اورا اهل حمص بلعم مردان سنه اربع وستین

قال انا اعلم الناس بوقت هذه الصلوة صلوة العشاء الآخرة ۔ گفت نعمان بشیر که من دانا ترم بوقت این نماز که نماز عشای پسین باشد و عشای آخره برای آنست که گاهی عشا بر نماز مغرب نیز اطلاق می کنند ۔ کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلیها لسقوط القمر لثالثة ۔ میگزارد آن حضرت آنرا در وقت افتادن ماه در غرب وی در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثری افتد در شب سوم زود یک غایب شدن شفق سرخ و درین سخن نظر است چه حساب تقاضا میکند که در قمر تمیز این شب باشد پس درین حدیث نیز دلالت است بتاخیر عشا ولیکن نه تا ثلث ۔ رواه ابوداود والدارمی ۔ **وعن رافع**

ابن خدیج صحابی انصاری مدنی است حاضر شد بدر را در حالت صغر و حاضر شد احد را و مشاهد بعد از آن و مات بمدینة سنة ثلاث وسبعین ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر ۔ اسفار کنید بفجر و در روشنی بگزارید آنرا فانه اعظم للاجر ۔ پس هر آینه که اسفار بفجر نزد گتر است از جهت مزد و ثواب ۔ رواه الترمذی وابوداود والدارمی والنسائی ۔ و نسائی نیز این حدیث را روایت کرده ولیکن نیست نزد او این عبارت که ۔ فانه اعظم للاجر ۔ بهر آنکه ظاهر متبادر از احادیث

حدیث آنست که شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح لکنای و تحقق و انتشار او دست و هر چه برین مخالف گفته اند تاویل و تکلف دست و بعد اسفار چنانکه از مشائخ منقول دست آنست که قدر یکه بعد از تحقق طلوع صبح صادق باشد بمقدار تعجیل قرأت سوره متوسط بطریق تعجیل تواند خواند بعد از فراغ از نماز اگر فرضا سموی در ظلمت ظاهر شود ممکن باشد اورا اعادهٔ حضور نماز پیش از طلوع آفتاب و گفته اند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما چنین کرده اند و مذهب شافعی تغلیس دست یعنی در اول وقت بتاریکی گزاردن و میگوید مراد باسفار تاخیر دست تا یقین گردد که صبح طلوع کرده و عدم مبادرت نزد ظن بطلوع و مذهب ابوحنیفه

در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این تاویل بعید دست چه مبتادر از حدیث آنست که این اعظمیت از جهت خصوصیتی دست که در اسفار دست نه از جهت تحقق وقت که وی عام دست اوقات تمام نماز ها را و بعض گفته اند که مراد اسفار و روشنای ماه تابان است احتیاطا از جهت تبیین فجر در ماش بیاد طحاوی که از ائمهٔ مذهب است میگوید که ابتدا تغلیس کند و ختم باسفار و جمع کند میان هر دو بتطویل قرأت و گفته اند که این تاویل اولی و احسن دست که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد و لیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا و ختم هر دو باسفار کنند و چندان تاخیر نکنند که شائبهٔ طلوع آفتاب آنجا باشد و در روایتی از امام احمد تقدیم افضل دست و در روایتی دیگر اسفار و در روایتی دیگر عند ارتجال مقتدیان ست که فضل جماعت جهت اولی است و صحیح از معاذ بن جبل می آید که گفت فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بین فی فرمود در شأن تغلیس کن بفجر و تطویل کن قرأت را تا قدر که طاقت آرند مردم و چنان مکن که ملول شوند و بیفتاد فی و صحیح اسفار کن که شب کوتاه دست و مردم خوابناک تو وقت کن تا همه حاضر آیند و گفته اند که در روایت بر تقدیر یست که همه حاضر آیند یا بعض اگر همه یا اکثر حاضر نشوند پس اولی تاخیر دست بی خلاف و امام شافعی و ائمهٔ دیگر که تعجیل و صلوة مستحب دارند

گوئید کہ در قدیم مسارعت ست در ادای عبادت پس افضل باشد بحکم قول حق سبحانہ و سارعوا الی مغفرۃ من ربکم میگویم کہ در اسفار تاخیر جماعت ست و بیشک تکثیر جماعت افضل ست و مسارعت بمغفرت در چیزیست کہ افضل ست نزد خدا و معنی فقہی درین باب آنست کہ تاخیر مختار آنرا وقت مباح ست باجماع بی کراہت و تقلیل جماعت امری مکروہ ست و انداختن مردم در مشقت نیز مکروہ ست چنانچہ معاذ را منع کرد از تطویل قرأت و فرمود افتان انت و حال آنکہ تطویل قرأت در نماز سنت ست فوق تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا برآمدن آفتاب مستحب ست در عایت تاکید این در اسفار میرسد و در تقلیل متعذر صحاب ما میگویند کہ ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار ست و آنچہ مروی ست از تقلیل اگر ثابت شود شاید کہ در سفرها باشد بجہت عذر سفر و الذی اجوبہ آنحضرت در مزدلفہ تعلیس کرد گفتند کہ در غیر وقت معہود و نماز کرد چنانچہ در روایات آمدہ است و حدیث عایشہ کہ در فصل اول گذشت کہ قنت صرف النساء و متلفعات معارضست باین حدیث و قول اصح ست از فعل نزد ما و شاید کہ آن در وقتی بود کہ زنان مامور بودند بہ پیوستن آمدن نماز بعد از ان منسوخ گشت بما موگشتن ایشان بقرار در بیوت و اللہ اعلم **الفصل الثالث عن رافع** بن خدیج رضی اللہ عنہ قال کنا نصلی العصر مع رسول اللہ ﷺ بودیم ما کہ میگزاردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم ثم ننحر الجزور و بعد از ان نحر کردہ میشد شتر جزور بر وزن فلوس و ضم زای شتر کشتنی و آنچہ میشود بزرد کردن و انثی اما لفظ وی مؤنث ست کذا فی الصراح فیقسم عشر قسم پس قسمت کردہ میشد آن شتر کشتہ دہ قسم ثم یطبخ پس پختہ میشد فنأکل لحما نضیجا قبل ان تغیب الشمس پس میخوردیم گوشت پختہ زمانی کہ پیش از غروب شدن آفتاب متفق علیہ از ین حدیث بظاہر تعجیل عصر بنظر ما معلوم میگردد کہ در وقت بلوغ ظل مثل باقرب آن باشد چنانچہ مذہب ائمہ ثلثہ ست و امامین بروایتی از امام ابی حنیفہ و نزد بعض فقہای ما نیز ست و شاید کہ در بعض احیان بقصد تعلیم و تقریر بہمچنین میکردند و دلالت کان بر دوام استمرار منظور فیہ ست و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ نحر جزور بتقسیم دہ قسم و طبخ وی چنانکہ ذکر کردہ شد ساعت آسان بر جماعت طعام خان ما ہر کہ کثیر باشد جلدی کنند در مدت قلیل چنانکہ مشاہدہ کردہ میشود در اسفار و در ازمام احمد آنست کہ افضل در وقت عصر در غیر روز ابر تاخیر ست تا آخر وقت مختار و ظاہر مذہب نزد ما استحباب تاخیر عصر ست مادام کہ تغیر نیافتہ آفتاب و دلیل بران حدیث ابن مسعود ست رضی اللہ عنہ کہ گفت بودیم پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم میگذارد عصر را و حال آنکہ آفتاب سفید و روشن بودی و مقصود ابن مسعود بیان تاخیر عصر ست تا عدم تغیر شمس و نیز تا تاخیر عصر تکثیر نوافل ست از جہت کہ رایت متنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضل ست از اداء در اول وقت و معتبر در تغیر شمس تغیر بعض آفتاب ست کہ نظر در وی خیرہ نگردد و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب کہ بر دیوارها افتد و مختار نزد صاحبہدایہ و بعض ائمہ اول ست و بعض گفتہ اند کہ چون آفتاب یکدو نیزہ بالا است متغیر نیست و چون فرو تر ازان آمد تغیر یافت ۔ **وعن عبد اللہ بن عمر** رضی اللہ عنہما ۔ قال کنا عند النبی ﷺ لیلۃ گفت ابن عمر در شب کہ بودیم ما یک شبی منتظر رسول اللہ ﷺ و حال آنکہ انتظار میبردیم برآمدن پیغمبر خدا را صلے اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ العشاء والآخرۃ از برای نماز عشای پسین این قید از برای آنست کہ گاہی مغرب را نیز عشا میخوانند گویا آن عشای اولی ست ۔ فخرج الینا حین ذہب ثلث اللیل او بعدہ پس بیرون آمد آنحضرت بلسوی ما ہنگام رفتن ثلث شب بلکہ بعد از وی ۔ فقال اما انکم تنتظرون صلوٰۃ ما ینتظرہا اہل دین غیرکم و لا تصلی یومئذ بالمدینۃ احد غیرہا ۔ و کانوا یصلون فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول ۔ فمن صلاہا فیما بعد ذلک فہو بہا فی حل ۔ و کان یقرأ فیہا بالصافات او بسبح اسم ربک الاعلی ۔ رواہ مسلم

باب تعجیل الصلوٰۃ

الفصل الاول عن انس رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ ﷺ یصلی العصر و الشمس مرتفعۃ حیۃ ۔ فیذہب الذاہب الی العوالی فیاتیہم و الشمس مرتفعۃ ۔ و بعض العوالی من المدینۃ علی اربعۃ امیال او نحوہ ۔ متفق علیہ

وعن رافع بن خدیج رضی اللہ عنہ قال کنا نصلی المغرب مع رسول اللہ ﷺ ثم ننصرف و احدنا یبصر مواقع نبلہ ۔ متفق علیہ

وعن ابی برزۃ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ ﷺ یصلی الصبح بغلس و ینصرف و الرجل یعرف جلیسہ و کان یقرأ بالستین الی المائۃ ۔ متفق علیہ

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ لو لا ان اشق علی امتی لامرتہم بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل او نصفہ ۔ رواہ الترمذی

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ لو لا ان اشق علی امتی لامرتہم ان یؤخروا العشاء و ان یستاکوا عند کل وضوء ۔ رواہ مالک

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ لو لا ان اشق علی امتی لامرتہم بالسواک عند کل صلوٰۃ و لامرتہم بتاخیر العشاء و بصلوٰۃ الصبح بسحر ۔ رواہ مالک

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ لو لا ان اشق علی امتی لامرتہم بالسواک عند کل صلوٰۃ و لامرتہم بتاخیر العشاء و بصلوٰۃ الصبح بسحر ۔ رواہ مالک

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ لو لا ان اشق علی امتی لامرتہم بالسواک عند کل صلوٰۃ و لامرتہم بتاخیر العشاء و بصلوٰۃ الصبح بسحر ۔ رواہ مالک

و لولا ان ثقیل علی امتی و واگر نمی بود خوف گران آمدن بر امت من بصلیت بهم هذه الساعة هر آینه میگزاردم این نماز را با ایشان درین ساعت ثم امر المؤذن پس امر کرد مؤذن را بتکبیر بر آوردن فاقام الصلوة و صلی پس تکبیر بر آورد مؤذن نماز گزارد آنحضرت رواه مسلم و ازینجا معلوم میگردد که گزاردن نماز عشا در ثلث اول افضل است چنانکه مذهب امام ابی حنیفه است و گاهی در اول وقت نیز میگزارد و وقتیکه حاضر می آمدند اکثر صحابه چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون بیشتر می آمدند بیشتر میگزارد و چون بیشتر می آمدند بیشتر میگزارد و مذهب امام احمد همین است

وعن جابر بن سمرة صحابی است و پدر او نیز صحابی است خواهرزاده سعد بن ابی وقاص نزول کرد بکوفه راوی وفات یافت در روی در سنه اربع و ستین قیل سنه ست و ستین قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الصلوات نحوا من صلوتکم بود آنحضرت میگزارد نماز عصر را مانندی از نماز شما و نزدیک بآن در رعایت اوقات نه در باقی صفات و کان یؤخر العتمة یعنی صلوتکم شیئا و لیکن بود که تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما چیزی این حدیث صریح است در تاخیر عشا و ناگزاردن عشا در اول وقت خواه ایشان در اول وقت میگزارند یا بعد از دی و کان التخفیف الصلوة و بود آنحضرت که سبک میگزارد نماز فرض را بجهت رعایت ضعفا از مقتدیان باین حکم غالب احوال است و الا آمده است که در نماز مغرب سوره اعراف خواند و تحقیق این در محل دیگر شاید انشاء الله تعالی رواه مسلم **وعن ابی سعید** قال صلینا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة العتمة گفت ابو سعید حذری گزاردیم با آنحضرت نماز عشا را شبها فلم یخرج پس بیرون نیامد یک شبی حتی مضی نحو من شطر اللیل تا آنکه گذشت نزدیک بنیم شب فقال پس بیرون آمد و گفت خذوا مقاعدکم بگیرید نشستگاه های خود را یعنی صفها ببندید برای نماز فاخذنا مقاعدنا پس گرفتیم نشستگاه های خود را و ثبتنا معها فقال ان الناس قد صلوا و اخذوا مضاجعهم پس گفت آنحضرت که مردم میگزارند اهل روی زمین نماز شام را و خفتند چنانکه گذشت که هیچ یکی از اهل دین انتظار نمی برد نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر و ممکن است که گفته شود معنی آنست که مردم دیگر از اهل علما کسانیکه درین مسجد حاضر شدند نماز عشا گزاردند و خفتند و انهم لن تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة و بدرستیکه شما حکم آن دارید که گویا همیشه در نماز میباشید مادام که انتظار می برید نماز را و لولا ضعف الضعیف و سقم السقیم و اگر نمی بود ضعف ضعیفان و بیماری بیماران لاخرت هذه الصلوة الی شطر اللیل هر آینه تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب ازین دو حدیث معلوم میشود که تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشا رواست بلکه مستحب است بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت حق و لا اقل مکروه خود نباشد رواه ابو داود و النسائی **وعن ام سلمة** قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد تعجیلا للظهر منکم گفت ام سلمه بود آنحضرت سخت تر و مبتدر در شتابی کردن مر ظهر را از شما یعنی در غیر شدت حرارت بجهت استحباب ابراد و ان و انتم اشد تعجیلا للعصر منه و شما سخت تر و در شتابی کردن مر عصر را از آنحضرت مقصود تحریض و ترغیب بر التزام اتیان عصر است در هر جا و ازین حدیث نیز ظاهر میگردد که آنحضرت عصر را فی الجملة تاخیر میکرد رواه احمد و الترمذی **وعن انس** قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان الحر ابرد بالصلوة چون میبود سخت گرمی سرد میکرد نماز ظهر را و اذا کان البرد عجل و چون می بود سردی شتابی میکرد و تاخیر میکرد نماز را اول وقت رواه النسائی **وعن عبادة** بن الصامت صحابی مشهور است از نقبای انصار است حاضر شد بدر را و سائر مشاهد را مناقب او بسیار است مکرر نوشته شده است قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم انها ستکون علیکم بعدی امراء یمیتون الصلوة یعنی قصه نزدیک است که بانجام است که باشد مسلط بر شما بعد از من پادشاهان که بمیرانند نماز را یعنی صلوة لوقتها باز میدارد ایشان را چیزها از مشاغل و شهوات الخ

از گزاردن نماز در وقت مستحب آن حتی یذہب وقتہا متا انکہ بیرود وقت آن فصلوا المصلوٰۃ لوقتہا پس بگزارید شما نماز را در وقتش کہ مختار و مستحب است فقال رجل پس گفت مردی یا رسول اللہ صلے معہم آیا نماز بگزارم با ایشان نیز قال نعم فرمود آری بگزار چنانکہ در حدیث ابی ذر گذشت رواہ ابوداؤد وعن قبیصۃ بفتح قاف و کسر موحدہ و صاد مہملہ و تحتانی ساکن و تاء تانیث ابن مخارق بتشدید قاف صحابیست ساکن بصرہ معدود است در ایشان قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یکون علیکم امراء من بعدی یعنی خواہد باشد مسلط و غالب بر شما پادشاہان پس ایشان من یؤخرون الصلوٰۃ تا تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار فہی لکم پس آن نماز کہ ایشان میگزارند و نفع آن برای شماست چہ اگر پیش از وقتش گزارده اید این نماز کہ با ایشان میگزارید نافلہ خواہد بود برای شما و اگر گزارده اید وہمین با ایشان در آخر وقت میگزارید نیز شمارا ضرر ندارد زیرا کہ شما بجہت خوف فتنہ و دفع مفسدہ میگزارید و وی علیہم وضر و این نماز وبال تاخیر بر گردن ایشان ست فصلوا معہم ما صلوا القبلۃ پس بگزارید نماز ہمراہ ایشان مادام کہ بگزارند بسوی جانب قبلہ و این قید اتفاقی ست و احتمال دارد کہ بر حقیقت باشد فرضا اگر نہ بجانب قبلہ بگزارند و از ربقہ اسلام بیرون آینده نمی باید کہ گزارده رواہ ابوداؤد وعن عبید اللہ بن عدی بن الخیار رانہ و حمل علی عثمان و روایت ست از عبید اللہ بن عدی فرشی نوفلی کہ از کبار تابعین ست و در زمان نبوت متولد شده کہ وی در آمد بر امیر المومنین عثمان و او محصور و حال آنکہ عثمان رضی اللہ عنہ تنگ گرفتہ و کرده شده بودند ایشان را از قعده کہ شہید شد فقال پس گفت عبید اللہ بن عدی بعثمان انک امام عامۃ تو امام ہمہ مسلمانانی و خلیفہ عہدی و منزل بک ما ترى و فرود آمده ست تو بطلبی و حادثہ کہ می بینی و یصلی لنا امام فتنۃ و نماز میگزارد و برای ما و امامت میکند رئیس و سردار اہل بغی و فتنہ کہ بر انگیخته شده ست و نام وی کنانہ بن بشیر بود و نخرج و بیرون میکنیم ما از نزد وی و نمی خواہیم کہ بگزاریم نماز عقب وی فقال الصلوٰۃ احسن ما یعمل الناس پس گفت عثمان رضی اللہ عنہ نماز بہترین علمهاست کہ میکنند مردم فاذا احسن الناس فاحسن معہم پس چون نیک کنند مردم نیکی کن ہمراہ ایشان و شریک شو با ایشان در نیکی و اذا اساءوا فاجتنب اساءتہم و چون بد کنند پس بکسو شو و بپرہیز کن از بدی ایشان حاصل کہ با مردم در نیکی شریک باش و در بدی و این سخن از عثمان رضی اللہ عنہ صادر ست از غایت دینداری و انصاف و نصیحت و درین دلیل ست بر گزاردن نماز خلف ہر بر و فاجر چنانکہ مذہب اہل سنت و جماعت ست رواہ البخاری **باب مواقیت و تعجیلہا** از خود ربا سابق گذشت از فضائل صلوٰۃ و اوقات آن **الفصل الاول عن عمارۃ** بضم عین مہملہ و تخفیف میم و بن رویبۃ بر اوجای موحده بر صیغہ تصغیر صحابی ست ثقفی ست معدود است در کوفیین قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول گفت عمارۃ شنیدم آنحضرت را میگفت لن یلج النار احد صلے قبل طلوع الشمس و قبل غروبہا البتہ در نیاید آتش دوزخ را کسی کہ نماز گزارده ست پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب یعنی الفجر و العصر و منجواہد آنحضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عصر را رواہ مسلم پوشیده نماند کہ ظاہر حدیث دلالت دارد کہ ہر کہ این دو نماز بگزارد و بران مواظبت نماید ہرگز در دوزخ نه در آید نه از جہت ترک صلوٰۃ و نه بجہت ارتکاب گناہان دیگر و لیکن این خلاف مقرر ست میان جمہور علما از اختصاص کفارت بصغائر و طیبی گفتہ کہ ظاہر از حال کسیکہ محافظت کند بر این دو نماز با وجود متقابل کہ در نماز فجر و نشاغل کہ در عصر ست آنست کہ در اعمال دیگر نیز تقصیر نکند بشرط نخواہد کرد پس امر زیده میشود و مراد او در آورده نمیشود در آتش دوزخ خفته بر و ظاہر آنست کہ مراد مبالغہ در بیان فضل این دو نماز ست کہ جای آن دارد کہ محافظت کننده بر آنہا اصلا در دوزخ نه در آید و لیکن بر وی گار تعالی جزا جمیع بندگان را بر ہر عمل و با وجود آن اگر خواہد بخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوٰۃ بر آنچہ کرده باشد و اللہ اعلم **وعن ابی موسیٰ**

رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من صلی البردین دخل الجنة ۔ کسیکہ بگزارد دو نماز باہ را او در شبانگاہ را میدہد آید بہشت را اکثر براند کہ مراد
نماز فجر و عصر است کہ در سروی روز واقع اند اول و آخر و بعض فجر عشا را مراد داشتہ اند و حدیث سابق مؤید و مقوی قول اول است متفق علیہ ۲
عن ابی ہریرة رضی اللہ تعالی قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل وملائکة بالنہار ۔ و در بعضی یکے بگیر فرود می آیند در میان شما جماعة از فرشتگان
در شب جماعة از فرشتگان در روز برای ضبط احوال بندگان و بر داشتن اعمال ایشان و یجتمعون فی صلوة الفجر وصلوة العصر و جمع میشوند ایشان جماعت یکے بگیر در نماز
فجر کہ طایفہ اعمال شب اند بعد طائفہ دیگر برای اعمال روزی آیند و در آخر نماز دیگر کہ علمای روز اند بر دند دیگران می آیند در وقت بالا رفتن و بایشان آن
یکی از وجوہ فضیلت این وقت و نماز گزاردن در آن است ۔ ثم یعرج الذین باتوا فیکم ۔ پس بالا میروند آنانکہ شب در میان شما بودند یعنی بسوی آسمان
پس می پرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود ۔ و ہو اعلم بہم ۔ و حال آنکہ وی تعالی داناتر است باحوال بندگان خود و لیکن می پرسد
از برای اظہار فضیلت و مباہات بدان نزد ملائکہ کہ طعن میکردند بر ایشان بفسق و فساد و مدح میکردند خود را بتسبیح و تقدیس لہذا می پرسد از ملائکہ شب کہ عمل
در وی افضل و اجمل است در صدق و اخلاص و نیز گفتہ اند کہ ملائکہ شب افضل اند از ملائکہ روز بحیث آنکہ شب افضل است از روز می پرسد یعنی ترکتم عبادی
چہ گفتند در حالی کہ گذاشتید بندگان مرا فیقولون ترکناہم ۔ و ہم یصلون ۔ پس میگویند گذاشتیم ایشان را در حالتیکہ ایشان نماز میکنند کہ نماز فرض باشد ۔ و اتینا ہم
و ہم یصلون ۔ و آمدیم ایشان را در حالتی کہ ایشان نماز میکنند ۔ کہ نماز عصر بود متفق علیہ ۔ **و عن جندب** القسری ۔ بفتح قاف و سکون سین و ہمہ صحابی اند
و قسر بطنی ست از قبیلہ بجیلہ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من صلی صلوة الصبح فہو فی ذمة اللہ ۔ کسیکہ بگزارد نماز صبح را پس آنگہ در عہد و امان خدا ست
پس طلب نکند اللہ از تو چیزی را از عہد خود بچیزی کہ بیندازد او را در روی خود در آتش دوزخ یعنی باید کہ کاری نکنید کہ موجب عذاب شما شود پس باید کہ نظر بدین عہد خدا کنید و از ارتکاب معاصی احتراز نمایید
و مواظبت کنید بر نماز صبح یعنی مرتکب نشوید بر ترک نماز صبح را کہ شکست در عہد خدا و خیانت در امانت خدا و در امانت او در ذمہ شما ست و چون عہد خدا شکستید و خیانت
در امانت او کردید البتہ خدا بشما انتقام میکند و از شما او نیتوانید از عذاب وی گریخت ۔ فانہ من یطلبہ من ذمتہ یدرکہ ۔ زیرا کہ ہر کہ طلب کند خدا او را بچیزی از ذمہ خود در بیابد او را و او وی تعالی جای گریز نیست ۔ ثم یکبہ علی وجہہ فی نار جہنم ۔ پستر می اندازد او را بر روی وی در آتش دوزخ ۔ رواہ
مسلم و فی بعض نسخ المصابیح القشیری ۔ و در بعض نسخ مصابیح بلکہ در بسیار نسخ وی عن جندب القشیری ست بضم قاف و فتح شین معجمہ و سکون یا ی تحتانی
بدل القسری و بجای القسری بفتح قاف و سکون سین این غلط ست و تورپشتی گفتہ کہ در ہیچ کتابی از کتب حدیث نیافتم کہ نسبت بقشیر کردہ باشد ۔ **و عن**
ابی ہریرة رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول ۔ اگر میدانستند مردم ثوابی کہ در اذان گفتن
و در یافتن صف اول ست ۔ ثم لم یجدوا الا ان یستہموا علیہ ۔ پستر بودند و نیابند مگر آنکہ قرعہ بیندازند بر آن ۔ لاستہموا ۔ ہر آئینہ قرعہ می انداختند یعنی فضیلت
ندا و صف اول بحدیست کہ اگر نزاع کنند بر سر آن ندا و صف اول قرعہ بیندازند تا بنام کہ افتد جای آن دارد ۔ و لو یعلمون ما فی التہجیر لاستبقوا الیہ
و اگر میدانستند فضیلتے کہ در نیم روز فتن ست برای نماز پیشین ہر آئینہ پیشی میجوئیدند بسوی آن و این بر غیر صورت گرمی ہوا خواہد بود چہ ابراد در ان مستحب و مرغوب ست
و بعض گفتہ اند کہ مراد تہجیر تبکیر ست و تبکیر بمبادرت گرفتن ہر چیز فرود فتن بآن می استعمال تہجیر معنی تبکیر مخصوص لغت اہل حجاز ست و مقصود تبکیر
ہر نمازست و مخصوص نظر بترغیب بر ین تقدیر نیز مراد نمازی خواہد بود کہ تا خیر از اول وقت در وی مستحب نیست و بعض تہجیر را مخصوص بجمعہ داشتہ اند
و تحقیق این معنی در کتاب الجمعہ خواہد آمد انشاء اللہ تعالی ۔ و لو یعلمون ما فی العتمة والصبح لاتوہما ۔ و اگر میدانستند فضیلتے کہ در گزاردن نماز عشا و

صحیح است ہر آئینہ بیان آنرا روندہ بہر روندہ دست وسینہ بار مقعد چنانکہ کودک رود یعنی اگر قوت بر بار رفتن نداشتہ باشند می آیند باین طریق کہ ضعیفان روند مشقق علیہ ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ ۔ وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیس صلوۃ اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء نیست ہیچ نماز ی گران تر بر منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن زیرا کہ ہر دو محل کسل اند و مرد کم می بیند تا بزور در یابد تو انند گزارد ۔ ولو یعلمون ما فیہما لاتوہما ۔ ولو حبوا ۔ واگر بدانند تواب آنرا کہ در دو نماز است و فضیلتے کہ در ان نہادہ از ہر آئینہ می آیند باین دو نماز را اگرچہ بطریق حبو باشد متفق علیہ ۔ وعن عثمان رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من صلی العشاء فی جماعۃ ۔ کیسکہ بگزارد نماز عشا را بجماعت ۔ فکانما قام نصف اللیل ۔ پس چنان است کہ گویا نماز گزارد و تہجد کرد نیمہ شب ۔ ومن صلی الصبح فی جماعۃ ۔ وکیسکہ گزارد نماز صبح را بجماعت پس گویا نماز گزارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشا است کہ این حکم نماز تمام شب است و آن حکم نماز نیمہ شب یا مراد آنست کہ بگزاردن نماز عشا ثواب قیام نصف لیل یافتہ است و بنماز فجر کہ میگزارد نصف باقی نیز تمام میگردد و از مجموع ثواب تمامۂ شب حاصل میشود واللہ اعلم ۔ رواہ مسلم ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوتکم العشاء ۔ باید کہ غالب نیایند اعراب بر نام نماز شما کہ عشا است کہ آنرا عتمہ میخوانند ۔ فانہا فی کتاب اللہ العشاء ۔ زیرا کہ نماز عشا در قرآن مجید نام کردہ شدہ است بعشا آنجا کہ فرمودہ یا ایہا الذین امنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم الآیۃ قول وی من بعد صلوۃ العشاء یعنی تکلم نکنید شما بر عادت اعراب خواندن این دو نماز بنامی کہ ایشان میخوانند و بخوانید بنامی کہ کتاب و سنت بدان ناطق است پس نظر ہر اگرچہ نہی مر اعراب را است بغلبہ ناکردن لیکن در حقیقت مر مسلمانان را ست نہی از موافقت ایشان تا غلبہ ایشان لازم نیاید ۔ واز ینجا معلوم گردد کہ زبان را باید کہ موافق اصطلاح شرع گردد از تکلم بانچہ زبانہا در ان جاہلیت و ارباب بطالت است باید نگاہ داشت و بعد ازان کہ نہی فرمودہ علت نہی بیان کرد و اشارت فرمود بوجہ تسمیہ اعراب عشا را بعتمہ از برای تتمیم کلام و ازالہ خفا بقول خود ۔ فانہا تعتم ۔ بضم تا و سکون عین و فتح تای دوم و کسر آن و معنی بر تقدیر فتح تا آنست کہ زیرا کہ بدیر تی نماز عشا در تاریکی در آورده میشود ۔ بخلاب الابل ۔ بدرستیکہ شتران کہ اعراب شتران را بعد از نہمان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند کہ وقت عشا است باین جہت عشا را عتمہ میگفتند کہ بمعنی سخت تاریکی است و بر تقدیر کہ تا نہ معنی میشود کہ اعراب در تاریکی میکردند دوشیدن شتر از را و این نام مر این وقت را در زبان عرب مشہور بود و چون نوبت اسلام رسید نماز درین وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشا را صلوۃ العتمہ میگفتند پس نہی کردہ شد ازان و کمروہ داشتہ شد بجہت تشبیہ باہل جاہلیت و بجہت آن نیز کہ عتمہ بمعنی تاریکی ست و نماز ہمہ نور ست و انچہ در بعض احادیث عتمہ واقع شدہ ست گویند کہ اطلاق آن پیش از نہی بود واللہ اعلم ۔ رواہ مسلم ۔ وعن علی ۔ رضی اللہ عنہ ۔ ان رسول اللہ ۔ روایت ست از امیر المؤمنین علی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال یوم الخندق ۔ گفت روز خندق کہ آنرا غزوۃ احزاب نیز خوانند در تردد جنگ و تیر اندازی چہار نماز فوت شدہ و در ان میان نماز عصر نیز بود پس آنحضرت از برای اظہار زیادت فضل نماز عصر فرمود حبسونا عن صلوۃ الوسطی ۔ منع کردند ما را از نماز میانہ ۔ فاضلہ ۔ صلوۃ العصر ۔ کہ نماز عصر ست ۔ ملاء اللہ بیوتہم وقبورہم نارا ۔ پر گرداند خدای تعالی خانہای ایشان و گورہای ایشان را آتش یعنی عذاب ایشان بعذاب نماز آخرت پوشیدہ ماند کہ

در روز ابر چنین می آرد از کاهلی قرن با وجود مبارک او رسید و دعای بد کرد و ایجا کرد بسبب آنکه ایجا حق الله فوت شد که نماز است و ایجا تحوالست که بجهت نفس خود دعا کند متفق علیه و از بن حدیث معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علما از صحابه و تابعین و ابو حنیفه و احمد و جزایشان همین است پس قمر آن مجید نیز محمول بر بن خواهد بود و گاه گاه مجال اختلاف نماند و غالبا اختلافیکه در صحابه و تابعین آن واقع است چنانکه در فصل آینده بیاید پیش از شنیدن این حدیث و رسیدن آن بود یا اجتهاد خود کرده تاویل قرآن کرده بودند و بعد از صحت حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است و الله اعلم

الفصل الثانی عن ابن مسعود و سمرة بن جندب قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الوسطی صلوة العصر گفته اند این دو صحابی عظیم مشهور که گفت آنحضرت صلوة وسطی نام نماز عصر است رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است هذا حدیث صحیح و این حدیث را حسن بصری از سمره روایت کرده و از بخاری نقل کرده که وی گفته است حدیث حسن از سمره صحیح است و حسن از سمره سماع دارد **وعن ابی هریرة** عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله تعالی ابو هریره از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالی ان قرآن الفجر کان مشهودا بدرستیکه قرآن فجر که مراد بدان نماز فجر است و تعلیل وی بقرآن باعتبار بودن قرات است از ارکان نماز چنانکه تعبیر میکنند از نماز بر کوع و سجود مشهود است و اگر از قرآن فجر قرات اورا نیز مراد دارند چنانکه بعضی کرده اند و امام فخر رازی آنرا ترجیح نموده است نیز درست است و از انجا فضل نماز فجر لازم می آید قال و فرمود آنحضرت و معنی مشهود بودن نماز فجر که تشهده ملائکة اللیل و ملائکة النهار حاضر میشوند در او نوبت فرشتگان شب که صعود میکنند باسمان وی بر نداعمال شب را و فرشتگان روز که نزول می نمایند بزمین و فرود می آیند برای ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند بیکدیگر در راه و انیمعنی در نماز عصر نیز موجود است ولیکن منافات ندارد بانکه در تفسیر این کریمه انیمعنی آمده و اگر در حق نماز عصر نیز ورد دیا فته بودی تفسیر آن نیز بهمین بودی رواه الترمذی **الفصل الثالث عن زید بن ثابت** و عایشة رضی الله عنهما قالا الصلوة الوسطی صلوة الظهر گفت زید بن ثابت و عائشه که مراد بصلوة وسطی نماز ظهر است رواه مالک عن زید روایت کرده است این قول را امام مالک در موطا از زید بن ثابت و الترمذی عنهما تعلیقا روایت کرده است آنرا ترمذی از زید و عایشه بطریق تعلیق که بمعنی ضعف است از اول حدیث بعض یا کل یعنی ترمذی آنرا بی اسناد روایت کرده است و گفته است در جامع خود و قال زید بن ثابت و عایشة صلوة الوسطی صلوة الظهر و این قول دو صحابیه است و مرجوح است بر ایشان که آنرا رفع بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم نکرده اند **وعن زید بن ثابت** قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الظهر بالهاجرة گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بران که صلوة الوسطی نماز ظهر است بود آنحضرت میگزارد نماز پیشین را در نیمروز و لیکن یصلی صلوة الله علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز نبود هیچ نماز سخت تر بر اصحاب از نماز پیشین پس نازل شد حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی نگاهبانی کنید بر همه نمازها خصوصا نمازی که فاضلتر است و میانه است این دلالت میکند که صلوة وسطی نماز یست مخصوص بزیادت فضیلت که بوی بخصوص امر کرده اند و این وصف در نماز ظهر موجود است اما فضیلت بجهت آنکه گفته است که هیچ نمازی سخت تر از ان نبود بر هیچ علی که سخت تر فاضلتر چنانکه وارد شده است که افضل العبادات احمزها ای اشدها و اما میانه بودن وی برای اثبات آن میگوید که وقال و گفت زید بن ثابت ان قبلها صلوتین بدرستیکه پیش از نماز ظهر دو نماز است یکی نهاری و دیگر لیلی که فجر و عشا باشد و بعدها صلوتین و پس از وی نیز دو نماز است بهمین صفت که عصر و مغرب است و نیز در میانه روز است پس باید که مراد بصلوة وسطی نماز ظهر باشد و این دلیل است که زید بن ثابت برای اثبات قول خود گفته و از ینجا ظاهر میشود که این قول او اجتهادی است

چنانکہ گفتیم فاہم ۔ رواہ احمد وابوداؤد ۔ **وعن مالک** بلاغا ان علی بن ابی طالب وعبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما کانا یقولان الصلوٰۃ الوسطی صلوٰۃ الصبح ۔ وروایت ست از امام مالک کہ رسیدہ ست اورا کہ علی وابن عباس رضی اللہ عنہما میگفتند کہ صلوٰۃ وسطی نماز صبح ست زیرا کہ وے مشہود ست وواقع ست میان دو نماز روز ودو نماز شب جمعہ مشترک ست میان آنہا ۔ رواہ فی الموطا ورواہ الترمذی عن ابن عباس ابن عمر تعلیقا ۔ ومذہب امام مالک وامام شافعی نیز ہمین ست اونووی گفتہ کہ احادیث صحیحہ وارد شدہ ست در آنکہ صلوٰۃ وسطی نماز عصر ست وروی کہ نامہ شافعیہ ست گفتہ شافعی تصریح کردہ ست کہ آن نماز صبح ست ولیکن چون احادیث بصحت رسیدہ ست کہ نماز عصر ست مذہب شافعی ہمین خواہد بود بحکم وصیتی کہ وی کردہ ست کہ اگر حدیث صحیح یابید کہ من برخلاف آن حکم کردہ باشم بدانید کہ مذہب من ہمان ست کہ بیان حدیث وارد شدہ وبنویسید مذہب من پس بر دیوار رضی اللہ عنہ ۔ **وعن سلمان** قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول سلمان فارسی گفت کہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت من غدا الی الصلوٰۃ الصبح فہو برایۃ الایمان کسیکہ بود بسوی نماز بامداد میرود برایت ایمان بجنگ شیطان ولشکر او چنانکہ غازیان با علمہا بروند ومن غدا الی السوق فہو برایۃ ابلیس ۔ وکسی کہ بامداد برود بجانب بازار میرود برایت ابلیس مراد آنست کہ نماز نگزارد وہ وراہا بنیا وردہ بروند واگر بعد از ان برود وبقصد کسب رزق حلال نہ کفایت معیشت عیال نہ این چنین خواہد بود ۔ رواہ ابن ماجۃ ۔ **باب الاذان** اذان در لغت بمعنی اعلام ہست وچون در شرع اعلام بدرآمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص وقت مخصوص مشہور آنست کہ ثبوت آن بخواب دیدن عبداللہ بن زید انصاری است ودیدن عمر بن الخطاب نیز بعد از وی چنانکہ در حدیث بیاید وبعض گفتہ اند کہ ابوبکر صدیق نیز دید وامام غزالی گفتہ کہ دہ صحابی اند کہ اذان بخواب دیدند وبعض بعد چہاردہ تصریح کردہ اند وصحیح آنست کہ بعد از خواب دیدن صحابہ وحی نیز آمد وبعض گویند باجتہاد از آنحضرت ثابت شدہ ودر روایتی از امیر المومنین علی آمدہ کہ چون آنحضرت بمعراج رفت بالای سدرۃ المنتہیٰ رسید کہ محل خاص کبریای حق بود فرشتہ از آنجا بر آمد آنحضرت از جبرئیل پرسید کہ این فرشتہ کیست جبرئیل گفت سوگند بخدای کہ ترا بحق فرستادہ نزدیک ترین خلق بدرگاہ عزت منم ومیدانم این فرشتہ را از آن باز کہ پیدا کردہ شدہ ام من جزو سیصد وسی وشش جزو عزت پس گفت آن فرشتہ اللہ اکبر اللہ اکبر از پس پردہ آواز آمد براست گفت بندہ من انا اکبر پس گفت اشہد ان لا الہ الا اللہ اکبر پس گفت اشہد ان لا الہ الا اللہ کلمات اذان یاد تحقیق آنست کہ آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد کہ این کلمات را در اذان برائے نماز گوید وآنحضرت در مکہ بی اذان نماز میگزارد تا بمدینہ آمد ودرین باب باصحاب مشورت کرد بعضی از صحابہ اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد کہ آن کلمات را کہ بر آسمان شنیدہ بود بر زمین بشنوند اذان باشد واللہ اعلم ۔ **الفصل الاول عن انس** رضی اللہ عنہ قال ذکروا النار والناقوس الخ گفت انس یاد کردند بعض صحابہ رضی اللہ عنہم آتش وناقوس را مذکر والیہود والنصاریٰ پس یاد کردند بعض ہمگی از اصحاب یہود ونصاریٰ را این حدیث مختصرست از حدیث دراز از اول وقصہ آنست کہ در فصل ثالث بیاید از ابن عمر کہ مسلمانان چون بمدینہ قدوم آورد خواستند کہ وقتی معین گردانند برای نماز کہ در آن وقت ہمہ خبردار شند تا جماعت آیند پس بعض گفتند آتشی باید افروخت وبجانب بالا چون آنرا بینند ہمہ فراہم آیند یا ناقوسی باید زد تا چون آواز آنرا بشنوند حاضر شوند پس گفتند کہ آتش افروختن برای اعلام وقت نماز عادت یہود ست وناقوس زدن ہم نصاریٰ ست وشنبہ آنرا خوب نباشد وناقوس را تفسیر کردہ اند بچوب بزرگ دراز کہ زدہ شود بچوب خرد کوتاہ وبزنند آنرا ترسایان وہ وقت نماز ودر بعض روایات بوق واقع شدہ نسبت بہ یہود وبعض قرن بوق وقرن معروف انند بہ یہود ودر بعض شروح ہدایہ ناقوس برائے نصاریٰ وبوق برائے یہود ونار برائے مجوس واقع شدہ ۔ لیکن ازینہا ثابت نمیشود

که مجوس را نمازی نمیباشد مگر مراد آن باشد که آتش فروزنده آتش را آتش پرستان است از کتاب آن خوش نباشد و تورشتی گفته که مشهور از مجوس انفع قرن ست و شاید که بعضے از ایشان آتش فروزند و بعض قرن مجوسند و بالجمله قرار بر اذان و اقامت افتاده فامر بلال ان یشفع الاذان و پس امر کرده شد بلال را که جفت کند اذان را یعنی دو کان گوید الفاظ آنرا و ان یوتر الاقامة و امر کرده شد که طاق گرداند اقامت را و یکان گوید کلمات آنرا و مذهب امام مالک و شافعی و بعض علما این ست که کلمات اذان را دو دو بار گویند و اقامت را یکیکبار و در مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو بار ست و احادیث نیز در بین این دو ست و گویند که در زمان قدیم اذان اقامت هر دو دو کان بود و بعض ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از برآمدن اقامت را یکان ساختند و در شرح تحقیق این مقام بتفصیل کرده شده ست آنجا باید نگریست ۔ قال اسمعیل ۔ گفته ست اسماعیل بن ابراهیم که از راویان این حدیث ست و شیخ شیخ بخاری و مسلم ست فذکرته لایوب ۔ پس بعد از انکه شنیدم این حدیث را ذکر کردم آنرا مر ایوب را یکه وی نیز این حدیث را روایت دارد ۔ فقال ۔ پس گفت ایوب همه الفاظ اقامت یکیک بار باید گفت ۔ الا الاقامة ۔ مگر لفظ قد قامت الصلوة که دو بار باید گفت متفق علیه و این حدیث را بخاری نیز تنها روایت کرده ست و در روی این استثنا مذکور نیست و امام مالک اخذ بدان کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند

وعن ابی محذورة صحابی ست نام او سمره و بعض گفته اند اوس و بعض سلمان و قول اول صحیح تر ست مؤذن آنحضرت ست در مکه و او ی ترجیع در اذان ست ۔ قال ألقی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم الاذان ۔ من بنفسه ۔ گفت ابو محذورة القا کرد بر من تلقین نمود مرا آنحضرت اذان را نقل روای بدان شریف خود ۔ فقال قل ۔ پس فرمود بگو ۔ الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر ۔ چهار بار و در روایتی دو بار نیز آمده و مذهب امام مالک دو بار ست ۔ اشهد ان لا الله الا الله اشهد ان لا الله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله ثم تعود ۔ فرمود پس باز میگردی بندکر شهادتین ۔ فتقول ۔ پس میگوئی بار دیگر اشهد ان لا الله الا الله اشهد ان لا الله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله ۔ و این را ترجیع میگویند و این سنت ست در اذان نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت ست و ظاهر مذهب او عدم ترجیع ست چنانکه مذهب ماست و در ترجیع دو دو بار شهادتین را باواز پست میگویند باز برمیگردند و باواز بلند میگویند و تمسک ایشان این حدیث ست و علما حنفیه میگویند که این تکرار از برای تعلیم ابی محذوره بوده ست نه برای تشریع و وی بار اول پست گفت و آنحضرت فرمود بار دیگر بگو و بلند بگو و حدیثی دیگر از ابی محذوره آمده ست که در آن ترجیع نیست و در حدیث عبد الله بن زید که اصل در باب اذان است نیز ترجیع نیست و در اذان بلال که مؤیّد مؤذنان است نیز ترجیع نیامده و در اذان ابن ام مکتوم که وی نیز در مسجد شریف اذان میگفت و سعد قرظه که مؤذن مسجد قبا بود نیز مذکور نشده و اذان ابی محذوره را قصه ایست که از فلق ظاهر میگردد که تعلیم تکرار شهادتین مر او را نه برای تشریع بوده و در شرح آنرا نقل کرده ایم ۔ حی علی الصلوة حی علی الصلوة ۔ روی آرید و شتابی کنید بنماز ۔ حی علی الفلاح حی علی الفلاح ۔ شتابی کنید بچیزی که سبب نجات بی رنج و زحمت ست

الله اکبر الله اکبر لا الله الا الله رواه مسلم **الفصل الثانی عن ابن عمر** رضی الله عنهما ۔ قال کان الاذان علی عهد رسول الله ۔ گفت ابن عمر بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرتین مرتین دو دو بار ۔ و الاقامة مرة مرة ۔ و بود کلمات اقامت یکیک بار ۔ غیر از انکه میگفت ۔ قد قامت الصلوة ۔ مکرر دو بار ۔ رواه ابو داود و النسائی و الدارمی ۔ **وعن ابی محذورة** ان النبی صلی الله علیه وسلم علمه الاذان تسع عشرة کلمة ۔ روایت ست از ابی محذوره که آنحضرت تعلیم کرد او را اذان نوزده کلمه این بر قاعدهٔ ترجیع ست ۔ و الاقامة سبع عشرة کلمة ۔ و تعلیم

این حدیث ست وحدیث اول اگر صحیح ست منسوخ ست باین والله اعلم - رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی والدارمی وابن ماجة - و

عنه قال قلت - وهم از ابی محذوره روایت ست که گفت گفتم یا رسول الله علمنی سنة الاذان - یا موز مرا طریق گفتن اذان - قال فمسح مقدم رأسه گفت ابو محذوره پس مسح کرد آنحضرت پیش سر مبارک خود را گویا که این اشارت ست بانکه تعلیم اذان امری شریف ست که اگر جسم بودی سزاوار بودی که بر سر نهاده شدی چنانکه کسی از کسی چیزی نیکو اهر پس میگوید یا لبیک والسعدیک یعنی چنین ست در شرح شیخ ابن حجر - قال تقول - گفت آنحضرت برای تعلیم او این بابی محذوره میگوئی - الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر - تر مرتبه بها صوتک - بر میداری باین کلمات آواز خود را یعنی اینجا چنین ست که اول مبارک میگوئی و باز دو دیگر را بلند میگوئی چنانکه در شهادتین بلکه همه را آواز بلند میگوئی چنانکه در اذان مستحب ست - ثم تقول - پس میگوئی - اشهدان لا الا الا الله اشهد ان لا الا الا الله اشهدان محمدا رسول الله اشهدان محمدا رسول الله - تخفض بها صوتک - پست میکنی باین کلمات آواز خود را - ثم ترفع صوتک بالشهادة - پس بلند میکنی آواز خود را بکلمات شهادت و میگوئی - اشهدان لا الا الا الله اشهدان لا الا الا الله اشهدان محمدا رسول الله اشهدان محمدا رسول الله - حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح فان کان صلوة الصبح قلت - پس اگر باشد نماز که برای او اذان میگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم الله اکبر الله اکبر لا الا الا الله - رواه ابو داود - و

عن بلال رضی الله عنه - قال قال لی رسول الله - گفت بلال گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تثوبن فی شئ من الصلوات الا فی صلوة الفجر - تثویب مکن در هیچ نماز مگر در نماز فجر - تثویب بمعنی رجوع کردن و باز گشتن و مراد اینجا اعلام بعد از اعلام ست که یکبار یا دو بار اعلام کردند بار دیگر باز اعلام میکنند و تثویب چند قسم ست الصلوة خیر من النوم گفتن در میان اذان فجر و آنچه در زمان نبوت بود و سنت است همین ست و بعد ازان علمای کوفه حی علی الفلاح حی علی الفلاح احداث کردند در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان هر قومی چیزی متعارف ساختند اما مخصوص بنماز فجر که وقت خواب و محل کسل ست بعد ازان متاخرین در جمیع نمازها مستحسن ساختند و مستحسن شمردند و این احداث بعد از احداث ست و بدعت ست و از امیر المومنین علی انکار آن منقول ست و آورده اند که ابن عمر مسجدی در آمد و مؤذن را یافت که در نماز فجر تثویب گوید پس از مسجد برآمد و گفت بیرون رو و از پیش این مرد که مبتدع ست - رواه الترمذی و ابن ماجة - وقال الترمذی ابو اسرائیل الراوی لیس بذاک القوی عند اهل الحدیث و این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته که ابو اسرائیل که راوی این حدیث ست نیست وی آنچنان قوی نزد محدثان

وعن جابر ان رسول الله - روایت ست از جابر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال لبلال - گفت بلال را - اذا اذنت فترسل - چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو گوی و شتابی مکن و اذا اقمت فاحدر - و چون اقامت گوئی شتابی کن و تیز گوی - واجعل بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الاکل من اکله - و میگردان میان اذان و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود - والشارب من شربه - و فارغ گردد آب نوشنده از نوشیدن خود - والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته - و فارغ گردد آنکه محتاج ست بدخول خلا برای قضای حاجت خود - ولا تقوموا حتی ترونی - و برنخیزید برای نماز تا مرا بینید که بیرون آمده ام - رواه البخاری و مسلم - و

عن زیاد بن الحارث الصدائی برآوردن تا آنکه ببینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه و در نقده مذکور ست که آنچون حی علی الصلوة گوید باید برخاست شاید که آنحضرت نیز در آنوقت بیرون می آمدند - رواه الترمذی وقال لا نعرفه الا من حدیث عبد المنعم - گفت ترمذی نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم این نعیم که از مجهولان و ضعیفان است - و اسناد او مجهول - و اسناد این حدیث مجهول ست و گفته اند که این حدیث را شواهد ست و طرق آن همه ضعیف اند و بعض گفته اند که این یاسری معین ست جز تحکم من نحول وقت و باجماع مصلین و همچنین بر علما اختلاف نکرده در تطوع میان اذان و اقامت چنانکه بیاید - و

بضم حاء و سکون مہملہ منسوب بطائفہ قبیلہ ہست از یمن صحابی ہست بیعت کرد آنحضرت را و اذان گفت پیش وی صدود ہست و بصر بین ۔ فقال مرنی رسول اللہ گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اذن کہ اذان گویم ۔ فی صلوٰۃ الفجر ۔ این امر اذان نماز بامداد بود ۔ فاذنت ۔ پس اذان گفتم ۔ فاراد بلال ان یقیم پس چون وقت اقامت شد خواست بلال کہ اقامت گوید ۔ فقال رسول اللہ ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم ان اخا صداء قد اذن ہر آئینہ برادر صداء یعنی زیاد بن الحارث الصدائی تحقیق اذان گفتہ ہست و ہر کہ از قبیلہ صداء باشد او را برادر آن قبیلہ میخوانند ۔ ومن اذن فہو یقیم و ہر کس کہ اذان میگوید پس ہمان کس اقامت میگوید ۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجۃ ۔

الفصل الثالث عن ابن عمر رضی اللہ عنہما

قال کان المسلمون حین قدموا المدینۃ ۔ گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما گفت کہ آمدند از مکہ بمدینہ ۔ یجتمعون ۔ فراہم می آمدند ۔ فیتحینون للصلوٰۃ ۔ پس اندازہ میکردند برای نماز ۔ طلیسیدند ۔ وقتی را کہ بیابند در وی برای نماز ۔ ولیس ینادی بہا احد ۔ و نبود کہ آواز میداد و میخواند نماز را بہیچیکی ۔ فتکلموا یوما فی ذلک پس سخن کردند و مشاورت نمودند روزی درین باب ۔ فقال بعضہم اتخذوا مثل ناقوس النصاری ۔ پس گفتند بعض مسلمانان بگیرید ناقوسی مانند ناقوس ترسایان کہ برای وقت نماز زنند ۔ وقال بعضہم قرنا مثل قرن الیہود ۔ و بعض گفتند بگیرید شاخی مانند شاخ یہود کہ میدمند آنرا ۔ فقال عمر ۔ پس گفت عمر رضی اللہ عنہ ۔ اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوٰۃ ۔ آیا نمیگیرید ناقوس ۔ قرن او بر نمی انگیزید مردی را کہ آواز بکند و بخواند نماز ۔ فقال رسول اللہ ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا بلال قم فناد بالصلوٰۃ ۔ ای بلال برخیز و ندا کن بنماز ظاہر آنست کہ مراد اینجا مجرد ندا و فریاد کردن ہست بر آمدن وقت نہ اذان شرعی بطریق خاص و باین وجہ حاصل شود توفیق میان احادیث ۔ پس گویا در ابتدا مجرد ندا بوده پس اذان در عہد خواب پیدا شد ۔ شیخ ابن ہمام گوید کہ اذان بوحی یا باجتہاد و در بعض احادیث آمدہ ہست کہ بلال ندا میکرد بنماز بلفظ الصلوٰۃ جامعۃ ۔ متفق علیہ ۔

وعن عبد اللہ بن زید بن عبد ربہ قال

روایت ہست از عبد اللہ بن زید انصاری خزرجی کہ از مشاہیر صحابہ ہست و او را صاحب اذان گویند ۔ قال لما امر رسول اللہ ۔ چون امر کرد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم بالناقوس یعمل ۔ بنا قوس کہ ساختہ شود ۔ یضرب بہ للناس لجمع الصلوٰۃ ۔ نازدہ شود او را برای مردم برای جمع آمدن برای نماز ۔ اینجا معلوم میشود کہ باوجود اختلاف صحابہ در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بدان واقع شد کہ ساختہ شود و شاید کہ امر بطریق تخییر باشد و اللہ اعلم ۔ طاف بی وانا نائم رجل ۔ در خیال آمد مرا و حال آنکہ من در خواب بم مردے یعنی دیدم مرد را در خواب کہ بحمل ناقوسی بدہ ۔ برسید ازو ناقوسی را در دست خود ۔ فقلت یا عبد اللہ ای تبیع الناقوس ۔ پس گفتم ای بندۂ خدا آیا میفروشی این ناقوس را ۔ فقال ما تصنع بہ ۔ گفت آن مرد چہ میکنی آنرا ۔ قلت ندعو بہ الی الصلوٰۃ ۔ گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز ۔ فقال ۔ پس گفت آن مرد ۔ افلا ادلک علی ما ہو خیر من ذلک ۔ آیا نخواہی ترا بر چیزیکہ آن بہتر ست از ناقوس ۔ فقلت بلی ۔ پس گفتم من مر آن مرد را بلی راہ نما بچیزی کہ بہتر ست از ناقوس ۔ فقال ۔ گفت عبد اللہ بن زید ۔ فقال ۔ پس گفت آن مرد ۔ تقول ۔ میگوئی ۔ اللہ اکبر الی آخرہ ۔ تا آخر اذان بر کیفیت سابق ۔ الا انہا تقامہ ۔ و ہمچنین میگوئی اقامت را ۔ نیجا ظاہر میشود کہ اقامت مثل اذان ہست در عدد کلمات و شافعیہ گویند کہ معنی عبارت اینست کہ ہمچنین تعلیم کرد اقامت را و تشبیہ در مجرد تعلیم ہست ۔ فلما اصبحت اتیت رسول اللہ ۔ میگوید عبد اللہ بن زید پس چون صبح کردم آمدم پیغمبر خدا را ۔ صلے اللہ علیہ وسلم فاخبرتہ بما رایت ۔ پس خبر دادم آنحضرت را بانچہ دیدم در خواب ۔ فقال انہا لرؤیا حق ۔ پس گفت آنحضرت بر ستیکہ این خواب کہ تو دیدی خواب راست ہست ان شاء اللہ تعالیٰ ۔ اگر خواستہ ست خدای تعالیٰ استعمال این کلمہ در ینمقام از برائے تبرک اظہار رغبت ست نہ از برای شک و تردد و بعض گویند کہ این کلام اظہار ترفیق توقع ست در نزول وحی بعد از خواب یا حصول یقین باجتہاد و استصواب گویا در ہمین وقت وحی شد و اجتہاد کرد پس فرمود عبد اللہ

بن زید را فتہم مع بلال پس باید باید بلال موافق علیہ ما رایت پس القا کن بروی چیزیرا کہ دیدہ در خواب فلیؤذن بہ پس باید کہ اذان بگوید بلال و اعلام کند بانچہ دیدہ تو فانہ اندی صوتا منک زیرا کہ بدرستی نرم تر و بلند تر و شیرین تر و بسرعت ست اواز وی از تو فقمت مع بلال فالقیت علیہ ما رایت پس برخاستم مع بلال پس ایستادم بر وی و میگفتم بر وی آن کلمات را کہ القا میکنم آن را بروی و یؤذن بہ و اذان میگوید وی بان فقال فقال عبد اللہ بن زید فسمع بذلک پس شنید این قصہ را یا اذان بلال را عمر بن الخطاب وہو فی بیتہ و حال آنکہ عمر در خانۂ خود بود فخرج یجر ردائہ پس بیرون آمد عمر در حالیکہ میکشید ردای خود را یقول میگوید عمر یا رسول اللہ والذی بعثک بالحق سوگند بخدای کہ فرستادہ ست ترا براستی لقد رایت مثل ما ری ہر آئینہ بتحقیق دیدم من مانند انچہ نمودہ شدہ ست عبد اللہ بن زید و در بعض روایات آمدہ ست کہ عمر بن الخطاب شنید آواز اذان را از فرشتہ در آسمان بیداری و عبارت این حدیث کہ فرمودہ دیدم من انچہ نمودہ شدی ایمای بانیغی دارد و اللہ اعلم فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فللہ الحمد پس مر خدائے راست سپاس و ستایش بر تو اتفاق این رویت یا بر رویت تو کہ از پیش حق ملہم فناطق بصدق و صواب رواہ ابو داود و الدارمی و ابن ماجۃ الا انہ لم یذکر الاقامۃ مگر آنست کہ ابن ماجہ ذکر کرد اقامت را کہ در روایت دیگران واقع شدہ وقال الترمذی و گفتہ ست ترمذی ہذا حدیث صحیح لکنہ لم یصرح فقصۃ التثویر لیکن ترمذی ذکر کردہ ست قصۂ تثویر را و لفظ حدیث نزد وی نیست کہ گفت عبد اللہ بن زید کہ چون صبح کردیم آمدیم مانزد آنحضرت پس خبر دادیم مر آنحضرت را بخواب پس فرمود کہ این خواب حق ست پس گفت برخیز با بلال کہ ست وی از تو نرم آواز تر و القا کن بروی انچہ گفتہ شدہ ست مر تراو باید کہ ندا کند بلال بان پس چون شنید عمر بن الخطاب ندای بلال را بیرون آمد بسوی رسول خدا صلعم و حال آنکہ میکشید وی ازار خود را و میگوید یا رسول اللہ سوگند بخدا کہ فرستادہ ست ترا براستی ہر آئینہ دیدم من مانند انچہ دید وی میگفت پس گفت رسول خدا فللہ الحمد فتلک اثبت **وعن ابی بکرۃ** قال خرجت مع النبی گفت ابی بکرہ ثقفی کہ نام وی نفیع بن الحارث ست بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بصلوٰۃ الصبح وقت نماز صبح فکان لا یمر برجل الا ناداہ بالصلوٰۃ او یحرکہ برجلہ پس نبود کہ نمی گذشت بہیچ مردی از ان مردان کہ در خواب بودند مگر آنکہ ندا میکرد او را بنماز او حرکہ بر جلہ یا بپای مبارک خود و ازینجا معلوم میشود کہ بیدار کردن کسی را برائے نماز مجاز ست خواہ بنجواندن یا بجنبانیدن رواہ ابو داود **وعن مالک** بلغہ روایت ست از مالک کہ رسیدہ ست او را بان المؤذن جاء عمر یؤذنہ لصلوٰۃ الصبح کہ مؤذن آمد عمر را رضی اللہ عنہ کہ اعلام کند او را بر برائے نماز با مداد بعد ازان کہ اذان گفتہ بود فوجدہ نائما پس یافت مؤذن عمر را در خواب فقال پس گفت مؤذن الصلوٰۃ خیر من النوم فامرہ عمر ان یجعلہا فی نداء الصبح پس امر کرد مؤذن را عمر کہ بگرداند این کلمہ را در اذان صبح ارصد حدیث ابی محذورہ سابقا معلوم شد کہ آنحضرت بلال را امر کردہ کہ در اذان بامداد این کلمہ را بگوید و در بعض روایات نیز آمدہ ست کہ بلال نزد آنحضرت آمد و گفت الصلوٰۃ خیر من النوم آنحضرت خوش کرد و فرمود این را در اذان می گفتہ باشی و ما نا کہ این سنت در مدینہ بعد از آنحضرت متروک شدہ بود و در عہد امیر المؤمنین عمر باین تقریب روشن تازہ شد و اللہ اعلم رواہ فی الموطا **وعن عبد الرحمن** بن سعد بن عمار بن سعد مؤذن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال گفت عبد الرحمن حدثنی ابی حدیث کرد مرا پدر من کہ سعد بن عمار ست عن ابیہ از پدر خود کہ عمار بن سعد عن جدہ و پدر پدر من از جد پدر من کہ سعد قرظہ ست بفتح قاف و راء و زای معجمہ کہ مؤذن آنحضرت بود در مسجد قبا بعد انکہ سعد کہ مؤذن آنحضرت ست صحابی ست و عمار بن سعد پسری تابعی مقبول ست از طبقۂ ثالثہ و پسر عبد الرحمن مستور ست از طبقۂ سادسہ روایت میکند او ہر یکی روایت میکند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت میکند از پدر خود کہ سعد بن عمار ست و وی از پدر خود کہ سعد صحابی ست و جد پدر پدر جد ست

وضعیف بودہ بحدہ ہر دو راجح بابی ہست فاعلم ۔ ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم امر بلالا ان یجعل اصبعیہ فی اذنیہ ۔ آنحضرت فرمود بلال را کہ بگذارد ہر دو انگشت خود را در ہر دو گوش خود ۔ وقال انہ ارفع لصوتک گفت آنحضرت کہ بگذاردن انگشتان را در گوش بلند گرداننده ترست مر آواز ترا ۔ رواہ ابن ماجہ

باب فضل الاذان واجابۃ المؤذن فضل اذان در حدیث خود بسیار ست چنانکہ در احادیث بیاید سخن در آنست کہ اذان گفتن فاضلتر ست یا امامت کردن و مختار آنست کہ اگر داند کہ حقوق امامت بتمام بجای تواند آورد امامت افضل ست والا اذان سخن کردہ اند دران کہ حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم در نفیس خود اذان گفتہ ست یا نہ و در حدیث آمدہ ست کہ آنحضرت در سفری بود و قوم مہیا سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و ہم بر مراکب خانہ کردند و بعضر این تاویل کنند کہ مراد مداومت اذان ست و این روش در زبان عرب بسیار ست کہ ہر کار مہمی کنند گویند بادی کرد چنانکہ گویند بادشاہ قلعہ بنا کرد و تحلت پوشانید و حقیقت آنست کہ امر بدان کردہ ست و در روایت دار قطنی تصریح بدین آمدہ ست کہ امر کرد باذان واللہ اعلم و در ہدایہ از ابی یوسف آوردہ ست کہ گفت دیدم امام ابو حنیفہ را کہ اذان و اقامت مغرب گفت بنشست در میان و مختار و ظاہر از کلام سفیانی آنست کہ امامت نیز خود کرد و فقہ بر وجاہت مؤذن مواظب ست کہ اگر چند کس اذان گویند حرمت مر اول راست و اگر از جوانب اذان بشنود واجب ست اجابت مؤذن بسجد خود را اگر در مسجد باشد اجابت واجب نبود از جہت حصول اجابت فعلی و در قاری قرآن و در قول ست و مختار عدم اجابت ست

الفصل الاول عن معاویۃ قال سمعت رسول اللہ ۔ گفت معاویہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم میگفت ۔ المؤذنون اطول الناس اعناقا یوم القیمۃ مؤذنان دراز گردن تر اند از دیگران روز قیامت کنایت ست از بزرگی حرمت ایشان در آن روز یا از ترقب انتظار اذان و در آمدن بہشت و امتداد دیدہا سوی ایشان بفضل و کرامت حق چہ ہر کہ منتظر و امیدوار چیزی باشد نگران او گردد و گردن بجانب وی دراز کند یا کنایت ست از قرب و نوازش و بعض اعناقا روایت کردہ اند بکسر ہمزہ یعنی شتران کردن تیز رفتن یعنی بہشت ۔ رواہ مسلم ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذا نودی للصلوۃ ادبر الشیطان وقتیکہ آواز کردہ میشود برای نماز و خوانده میشود بسوی آن یعنی اذان گفتہ میشود پشت میدہد شیطان و میگریزد ۔ الضراط ۔ حالیکہ شیطان تیز میزند تا حتی لا یسمع اذانہ حتی لا یسمع اذان را بعض گویند کہ این محمول بر ظاہر ست چہ شیطان جسمی ست متمدد اگر تیزی بزند عجب نباشد پس تیز تیز و میگریزد و چنانکہ تیز میگریزد و بعض گویند کہ تشبیہ کردہ شد غافل کردن شیطان خود را از شنیدن اذان بآوازی کہ پر میکند گوش را و باز میدارد از شنیدن جز آن اذان تعبیر بضراط کرد برای تقبیح و تشنیع آن و در روایت مسلم رخصاء و اقع شدہ و بضم جای مہملہ و بہمزہ ممدود یعنی سخت دوید فاذا قضی النداء اقبل ۔ پس چون تمام کردہ شد اذان پیش می آید شیطان حتی اذا ثوب بالصلوۃ ادبر ۔ تا آن وقتیکہ اقامت گفتہ شد برای نماز پشت میدہد و میگریزد حتی اذا قضی التثویب اقبل ۔ تا آنکہ چون تمام کردہ شد اقامت پیش می آید حتی یخطر بین المرء ونفسہ ۔ تا آنکہ حائل میگردد و در دل آید میان مرد و نفس وی و در وسوسہ می اندازد او را ۔ یقول اذکر کذا اذکر کذا ۔ میگوید یاد کن چنان یاد کن چنان را ۔ لما لم یکن یذکر ۔ یاد میدہد چیزہا را کہ نبود کہ یاد داشت آن حتی یظل الرجل لا یدری کم صلی ۔ تا آنکہ میگردد مرد چنانکہ در نمی یابد کہ چند رکعت گزارده ست متفق علیہ اگر گویند کہ چہ سبب ست کہ شیطان از اذان بگریزد و از تلاوت قرآن و نماز نگریزد جواب آنکہ حق تعالی و کلمات اذان را ہیبتی و عظمتی نہاده کہ او را در خود و رعب می اندازد و نیز گفتہ اند کہ سر دین آنست کہ اگر چہ وی مقدمہ نماز ست اما از عجب و ریا عاریست و نماز بجہت کمال فضیلت کہ او را در آدمی را در ریا و عجب می اندازد و از آن رخنہ و سوسہ شیطان راہ می یابد و قرآن نیز بجہت

دیگر است و بالجملہ در اذان این خاصیت نہاده اند و اللہ اعلم ۔ وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم لا یسمع مدی صوت المؤذن

چنانچہ الس میشنود غایت آواز مؤذن رامنتہی میشود بسوی منتہی هر چیز از حیوانات و نباتات و جمادات ۔ یا الشہید لہ یوم القیمۃ ۔ مگر آنکہ گواہی میدہد برای او روز قیامت باایمان و فضل و کرامت مدی بفتح میم و مال غایت چیزی و نہایت آن و تخصیص بذکر غایت بجہت آن کہ چون گواہی بدہد کہ ہر کہ آواز پست شنود چہ در نہایت آواز پست میباشد پس آنکہ از نزدیک آواز بلند شنود بطریق اولی گواہی خواہد داد ۔ رواہ البخاری ۔ **وعن عبد اللہ** بن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سمعتم المؤذن ۔ چون بشنوید مؤذن را کہ اذان میگوید ۔ فقولوا مثل ما یقول ۔ پس بگوئید مانند انچہ وی میگوید ثم صلوا علی ۔ پس بفرستید درود بفرستید بر من ۔ فانہ من صلی علی صلوٰۃ صلی اللہ علیہ بہا عشرا ۔ از برای آنکہ ہر کہ بفرستد بر من یکبار درود بفرستد خدا بر وی بہ ہر درودی دہ بار ۔ ثم سلوا اللہ لی الوسیلۃ ۔ پس بخواہید از خدا برای من وسیلہ را ۔ فانہا منزلۃ فی الجنۃ ۔ زیرا کہ وسیلہ درجہ ایست در بہشت کہ لا تنبغی الا لعبد من عباد اللہ ۔ میسزد و نمیرسد آن منزلت مگر برای یک بندہ از بندگان خدا ۔ وارجو ان اکون انا ہو ۔ و امید میدارم کہ باشم من آن بندہ ۔ فمن سال لی الوسیلۃ ۔ پس ہر کہ بخواہد و سوال کند از خدا برای من وسیلہ را ۔ حلت علیہ الشفاعۃ ۔ فرود آید بروی و واجب گردد برای او شفاعت ۔ رواہ مسلم وسیلہ در لغت سبب و شاید ترسل نزدیکی جستن بچیزی و وسیلہ کردن بخدا او توسل کردن بسوی خدا یعنی تقرب جست بسوی او بعمل مراد بوسیلہ کہ سوال آن برای پیغمبر اولی تر شدہ قرب درگاہ عزت و علو درجہ نزد او ست در ان حضرت جل جلالہ و عظم شانہ کہ سبب شفاعت آنحضرت گردد مر خلق را عموما و خصوصا و حصول منزلت و مرتبت در بہشت نیز اثر و نتیجہ آن فرع بر جہ ست و باین جہت تفسیر آن بمنزلتی کہ در جنت ست واقع شدہ و ارجو تواضع و تأدب ست مر حضرت الہیہ را و بحقیقت کفایت ست از جزم و یقین بحصول آن چہ رجا حاصل شود بحضرت مجیب ہر گز خیبت نبیند ۔ **وعن عمر** رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال المؤذن و قتیکہ بگوید مؤذن اللہ اکبر اللہ اکبر ۔ فقال احدکم ۔ پس بگوید یکی از شما ۔ اللہ اکبر اللہ اکبر ۔ ثم قال ۔ پس بگوید ۔ یشہد المؤذن ۔ شہد ان لا الہ الا اللہ ۔ قال ۔ میگوید یکی از شما ۔ اشہد ان لا الہ الا اللہ ۔ ثم قال ۔ پس بگوید ۔ یشہد المؤذن ۔ اشہد ان محمدا رسول اللہ ۔ قال ۔ بگوید یکی از شما ۔ اشہد ان محمدا رسول اللہ ۔ ثم قال حی علی الصلوٰۃ ۔ قال لا حول ولا قوۃ الا باللہ ۔ ثم قال حی علی الفلاح ۔ قال لا حول ولا قوۃ الا باللہ ۔ در احادیث در اجابت جعلتین ہمین کلمہ آمدہ و انچہ بعض مردم میگویند باشاء اللہ کان و لم یشا لم یکن آنرا اصلی یافتہ نشدہ ست و جمع میان جعلتہ و حوقلہ روا تی ست از حنا ملہ ۔ ثم قال اللہ اکبر اللہ اکبر ۔ قال اللہ اکبر اللہ اکبر ۔ ثم قال لا الہ الا اللہ ۔ قال لا الہ الا اللہ من قلبہ ۔ بگوید من قلب خود ۔ یعنی باعتقاد و اخلاص ۔ و فی النجتبہ می آید بہشت را ۔ رواہ مسلم ۔ **وعن جابر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یسمع النداء ۔ کسیکہ بگوید ہنگام شنیدن اذان ۔ اللہم رب ہذہ الدعوۃ التامۃ و در روایت بیہقی آمدہ اللہم انی اسالک بحق ہذہ الدعوۃ التامۃ و مراد بدعوت تامہ دعوت توحید ست کہ از منقصت شرک منزہ ست و از تغییر و تبدیل محفوظ تا روز نشور باقیست و بحقیقت تمام اقوال لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ست کہ جامع تمامۂ سعادات دنیا و آخرت ست ۔ و الصلوٰۃ القائمۃ اشارت ست بمضمون حی علی الصلوٰۃ و اگر از صلوٰۃ دعا مراد دہند و از قائمہ دائمہ پس این بیان و تاکید دعوت تامہ میشود ۔ آت محمدا الوسیلۃ و الفضیلۃ بدہ محمد صلے اللہ علیہ وسلم را وسیلت و فضیلت یعنی رتبہ و درجہ زیادہ بر ہمہ خلائق ۔ و ابعثہ مقاما محمودا ۔ و برانگیز او را مقام محمود کہ ستودہ شود صاحب آن بزبان ہر کس و رشک نبرند بروی تمامۂ خلائق و آن مقام قرب و شفاعت ست کہ تمامۂ عالمیان حیران و سرگردان باشند و متحیل از انبیا و رسل از ہیبت و دہشت و دم نتوانند زد ۔ در بلا کہ و پس آنحضرت در بیاورد

نشد و نیاید و این بگشاید و در حدیث آمده است که پروردگار تعالی عمدی با آنحضرت تعلیم و تلقین کند که چون بآن محمد حق تعالی را بثنا بر رحمت تشفیع گردد و نیز آمده است که آنحضرت را بر عرش بنشاند و خلعت خاص از حلهٔ خضر بپوشانند و دادن دهند که هر چه خواهد بگوید و هر چه رضای او است بخواهد آن روز معلوم شود که مقام محمدی صلی الله علیه وسلم چیست و صدر و سلطان آن مجلس و محشر کیست لعمرک لقد قرت عین من رآک و سلطان سریر آفرینش و در مقامی که صدارت بزرگان بخشند چشم دارم که جاه انه یغفرون بانی الذی وعدته آن مقام محمود که وعده کرده او را بقول تو که در قرآن مجید فرمود عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا جملت لک شفاعتی یوم القیمة هر کرا این دعا بعد از اذان بخواند فرمودی آید شفاعت من مر او را روز قیامت و مستحق میگردد آنرا اگر چه بسبب گناهگاران بر آستانه نزدیکان میکوکاران برسد رفع درجات امیدوار شفاعت اند ولیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و شفاعتی خاص حتمی بزرگ مخصوص ممتاز بود و بعضی از علما رحمهم الله امثال این بشارت را کنایت از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت شفاعت مستلزم بشارت بایمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا رواه البخاری ۔ وعن انس رضی الله عنه ۔ قال کان النبی ۔ گفت انس بود پیغمبر صلے الله علیه وسلم نمیغارت از طلوع الفجر غارت میکرد و بتاراج بر سر دشمنان میرفت بوقت برآمدن صبح و غارت بخت و دانیدن اسیران برای قتل مهنیوز عادت شریف آن بود که چون بر سر قومی بغارت میرفت و درنگاه نماز بامداد میشنید بر آستان کفر اسلام آنها چنانکه میگوید وکان یستمع الاذان و بود آنحضرت گوش می نهاد اذان را فان سمع اذانا امسک پس اگر می شنید بانگ نماز را می ایستاد و غارت نمیکرد که مسلمانند والا اغار و اگر نمی شنید غارت میکرد که کافرانند پس وجود و عدم اذان را علامت ایمان کفر دانسته بسیاخت و در روایت فقیه آمده است که اگر قومی اذان گفتن ترک دهند مستحق قتال میشوند که اگر چه سنت است اما شعار اسلام است ۔ فسمع رجلا یقول پس شنید آنحضرت یکباری که بغارت رفته بود مردی را اذان قوم که میگوید ۔ الله اکبر الله اکبر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی الفطرة بر فطرت اسلامی تو ای مرد پس گواهی دادی بایمان وی ثم قال پس گفت آنمرد ۔ اشهد ان لا الٰه الا الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خرجت من النار این تاکید است مر ایمان را و معنی آنست که بر آمدی از استحقاق آتش یا اگر گناهی کنی و بشومی آن در آتش آئی آخر بیرون می آئی ان فاتهم فتظروا الیه پس نگاه کردند بسوی آن مرد تا بداند که کیست فاذا هو راعی معزی پس ناگاه وی چرانندهٔ بز صاست و معزی بکسر میم و سکون عین نامی جد و قصر و معز بضمتین و فتح و سکون بخلاف ضان رواه مسلم ۔ وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم من قال حین یسمع المؤذن کسیکه میگوید بنگام شنیدن اذان اشهد ان لا الٰه الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله رضیت بالله ربا و بمحمد رسولا و بالاسلام دینا ۔ شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشته است غفر له ذنبه آمرزیده شود مر او را گناه وی یعنی صغائر چنانچه مذهب است رواه مسلم ۔ وعن عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم بین کل اذانین صلوة بین هر دو اذان نماز است ثم قال فی الثالثة بعد اذان فرمود در کرت سوم لمن شاء هر که خواهد بگزارد یعنی لازم نیست که بگزارد اگر خواهد بگزارد و اگر خواهد بنگزارد متفق علیه بدانکه مراد بدو اذان اینجا اذان و اقامت است اقامت را نیز اذان گفت از جهت مشابهت و مجاورت چنانکه قمرین میگویند شمس و قمر را و نحن اند امام حسن و حسین رضی الله عنهما از جهت آنکه اذان یعنی اعلام و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکه اذان اعلام است بحضور وقت نماز و مراد آنست که بگذارند اذان و اقامت را بدیگر و قت شریف است و دعا در وی مستجاب یا اشارت است بنوافل پیش از فرض استحبابی که درین حکم است در نماز مغرب بعد اذان آنست که

پیش از ادای فرض نماز مکروه است چنانکه مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب اوست اما در حدیث بخاری از انس آمده است که گفت چون اذان میداد موذن برای مغرب بر میخاستند قومی از صحابه و میرفتند بجانب ستونهای مسجد و میگزاردند پیش از فرض دو رکعت نماز تا آنکه آنحضرت صلعم از خانه بیرون می آمد و ایشان را در نماز میدید و منع نمیکرد و در روایت کرد مسلم که چون غریبی از بیرون می آمد گمان میبرد که نماز فرض گزارده شده است از بس که مردم را در نماز میدید و بعضی مردم گمان بردند که این دو رکعت راتبه مغرب بود و نه چنین است که این دو رکعت بود که بعد از اذان میگزاردند و آنحضرت مخیر گردانیده بود صحابه را در آن و امام ابو حنیفه میگوید که این اول بود که چون نهی کرده شده بود از گزاردن نماز بعد از عصر پس بیان کرد آنحضرت با این حدیث وقت جواز را بعد از آن منسوخ گشت و کلام درین مقام بسیار است در شرح آنرا ذکر کرده ایم

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامام ضامن امام پذیرنده و بر عهده گیرنده است کار و بار نماز مقتدیان را پس بر میدارد قرائت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع دریابند او را نگاه میدارد برای ایشان افعال صلوة و اعداد رکعات را والمؤذن مؤتمن و اذان گوینده امانت دار است در محافظت اوقات در نماز و روزه اللهم ارشد الائمة خدایا راه راست نما امامان را و توفیق ده ایشان را بعلم و عمل و صلاح حال واغفر للمؤذنين و بیامرز موذنان را در تقصیر و تفریطی که بوجود آید از ایشان درین حدیث تفضیل یکی از امامت و اذان بر دیگری مقصود نیست بلکه مقصود بیان حال هر یک و دعا بخیر است مر هر کدام را فافهم رواه احمد وابوداود والترمذی والشافعی وفی اخری له بلفظ المصابيح و در روایت دیگر مر شافعی را بلفظی است که در مصابیح است که گفته است الائمة ضمناء والمؤذنون امناء فارشد الله الائمة واغفر للمؤذنين

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اذن سبع سنين محتسبا کسیکه اذان گوید هفت سال محتسبا یعنی خالصا لله و برای طلب اجر و ثواب رضای او کتب له براءة من النار نوشته شود برای وی بیزاری از آتش دوزخ رواه الترمذی وابن ماجة

وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور است والی مصر بود از جانب معاویه بعد از برادر وی عتبه بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد او را و وفات یافت در مصر سنه ثمان و خمسین قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يعجب ربك من راعي غنم عجب دارد پروردگار تو یعنی عظیم است نزد وی و راضی است از آن چرانندهٔ گوسفندان فی رأس شظية للجبل در سر بلندی از کوه يؤذن بالصلوة ويصلي اذان میگوید برای نماز هر چند جماعت نداشته و میگزارد نماز را فیقول الله پس میگوید حق عز و جل بفرشتگان انظروا الی عبدی هذا نظر کنید بسوی بنده من که یؤذن ويقيم الصلوة اذان میگوید و برپا میدارد نماز را یخاف منی میترسد از من در ترک سنت وجود خلق از نظر اعتبار او ساقط است قد غفرت لعبدی تحقیق آمرزیدم این بندهٔ خود را وادخلته الجنة و در آوردم او را در بهشت رواه ابوداود والنسائی

وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة على كثبان المسك يوم القيمة سه کس بر تلهای مشک اند روز قیامت کثیب بمثلثه تل ریگ کث گرد کردن عبد ادى حق الله وحق مولاه یکی بنده که بگزارد حق خدا را و حق خداوند خود را و حقیقت آن نیز چون بفرموده شرع است حق خداست مقصود آنست که طاعت خدا میکند در همه ابواب تکلیف بروی بیشتر است ورجل ام قوما وهم به راضون دیگر مردیکه امامت کرد گروهی را و ایشان از وی راضی اند بجهت رعایت احکام و ارکان و سنن و آداب نماز و صحت قرائت و حسن آن ورجل ینادی بالصلوات الخمس دیگر مردیکه اذان میگوید پنج وقت نماز را کل یوم ولیلة هر روز و شب رواه الترمذی وقال هذا حديث غريب

وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤذن يغفر له مدى صوته بانگ نماز گوینده آمرزیده میشود مراد برای او تا غایت آواز او یعنی هر مقدار که آواز او بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد و اگر گناه او تا غایت [illegible]

غایت مغفرت یا بر وجه احتمال وارد که مراد آن باشد که اگر او را گناهان باشد که پر کند این مسافت را که از مکان او ست تا جای که آواز وی بدانجا رسد آمرزیده میشود

برای او و گویند یعنی اول ست روایت مفصوته ویشهد له کل رطب ویابس و گواهی میدهد برای او هر تر و خشک اگر چه ظاهر این لفظ در نباتات ست یا در جمادات

و نباتات اما مراد هر چیز ست چنانچه در قول حق سبحانه ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یا گویند که چون جمادات و نباتات گواهی دهند جن و انس بطریق اولی

دهند وشاهد الصلوة یکتب له خمس و عشرون صلوة و حاضر آینده نماز را بسبب اذان نوشته میشود مر او را بیست و پنج نماز چنانکه در احادیث آمده ست که

نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها گزاردن بیست و پنج درجه و این حقیقت راجع بفضل اذان ست که بسبب وی جماعت شده باین درجه رسیده ویکفر عنه

ما بینهما و بخشیده میشود مر او را گناهانی که واقع میشوند در میان هر دو نماز که حاضر آمده ست برای آنها رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه وروی النسائی

و روایت کرده ست نسائی الی قوله تا قول وی کل رطب و یابس و فضل شاهد صلوة را روایت نکرده وقال و گفته ست نسائی این زیادتی را

که وله مثل اجر من صلی و مر مؤذن راست مثل ثواب کسیکه نماز گزارده ست چه دال بر خیر شریک فاعل اوست در ثواب یعنی وی نیز داخل ثواب میگردد که سبب

اجتماع ایشان برای نماز شده نه آنکه مؤذن را ثواب بمقدار ثواب تمامه نماز گزارندگان میباشد تا لازم می آید که اذان افضل از نماز ست وعن عثمان

بن ابی العاص قال قلت عثمان بن ابی العاص ثقفی که صحابی مشهور ست عامل گردانیده بود او را آنحضرت بر طائف و همیشه بود در حیات آنحضرت علیه السلام

و در خلافت ابوبکر و دو سال از خلافت عمر بعد ازان عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین گفت گفتم یا رسول الله اجعلنی امام قومی بگردان مرا امام قوم من

قال انت امامهم فرمود آنحضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت واقتد باضعفهم و اقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت

حال ضعیفان کن و تطویل قراءت و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان بر نتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند واتخذ مؤذنا لا یاخذ علی اذانه اجرا و

بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود اجرت را رواه احمد و ابوداود والنسائی وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت علمنی رسول الله گفت ام سلمه تعلیم کرد

مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اقول عند اذان المغرب اینکه بخوانم نزد بانگ نماز شام اللهم ان هذا اقبال لیلک خداوندا این وقت پیش آمدن

شب تست که پدید آورده اثر او و ادبار نهارک و وقت پشت دادن روز تست واصوات دعاتک و آوازهای خوانندگان ست بعبادت تو یعنی

وقت آوازهاست و در روایتی وحضور صلوتک زیاده آمده ست فاغفر لی و در روایتی اسالک ان تغفر لی رواه ابوداود والبیهقی فی الدعوات

الکبیر وعن ابی امامة او بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت ست از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور ست یا از بعض اصحاب آنحضرت

یعنی این حدیث را بعض رواة از ابی امامه روایت کرده اند و بعض مجمل آورده و گفته عن بعض اصحاب رسول الله بی آنکه نام صحابی ببرد قال ان بلالا اخذ

فی الاقامة گفت که بلال شروع کرد در اقامت گفتن فلما ان قال پس چون گفت قد قامت الصلوة قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم اقامها الله وادامها برپا دارد نماز را خدا و پاینده دارد او را وقال فی سائر الاقامة و گفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت کنحو

حدیث عمر فی الاذان مانند حدیث عمر در اذان که در فصل اول گذشت یعنی بگوید هر چه بشنود و تفصیل در ان حدیث مبین گشته ست رواه ابوداود

وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامة رد کرده نمیشود دعا میان اذان و اقامت ظاهر عبارت این

حدیث عام ترست که خواه متصل باذان کند یا بفاصله و بهتر آنست که متصل کند تا موافق گردد بحدیث آینده که فرمود عند النداء رواه ابوداود

والترمذی وعن سهل بن سعد قال گفت سهل بن سعد ساعدی انصاری صحابی مشهور ست و آخر من مات من الصحابة بالمدینة قال رسول الله

الدعاء عند النداء ست از عدم کنایت است که رد کرده شوند کم است قلما ترد ان گفت او رد کرده نشوند فضیلت ... صلی اللہ علیہ
یکی در وقت اذان و وقت البأس و دیگر در وقت جنگ با کافران حین یلحم بعضہم بعضا در وقتیکه پیوسته شود بعضی از جنگ کنندگان ببعض و دریکدیگر
بیفتند یکدیگر را بکشند و لحم بمعنی کشتن هم و پیوستن در جنگ هر دو آمده و الحام نیز باین معنی است و یلحم بفتح یا و حا و ضم یا و کسر حا هر دو روایت است
وفی روایة وعن وقت المطر و در روایتی بجای عند البأس وتحت المطر آمده و ظاهر عبارت آنست که زیر باران باشد و باران بروی می باریده باشد و احتمال دارد
که مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده است رواه ابو داود والدارمی الا انه لم یذکر این حدیث را ابو داود و دارمی هر دو روایت کرده اند
لیکن دارمی ذکر نکرده است این روایت را که وتحت المطر وعن عبد اللہ بن عمرو قال رجل گفت مردی یا رسول اللہ ان المؤذنین یفضلوننا
بدرستی که مؤذنان زیاده می شوند بر ما و راجح اند در ثواب که ایشان اذان میگویند و ما نمیگوییم فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قل کما
یقولون بگو آنچه مؤذنان میگویند و اجابت کن ایشان را فاذا انتہیت فسل تعطہ پس چون بآخر رسی بخواه از خدا تعالی چیزی تا داده شوی آنرا این
زیادت است بر جواب اشارت است بآنکه اگر جواب مؤذن بگوید و بعد از ان دعا کند زیاده میشود در فضل رواه ابو داود و ازین حدیث مستفاد میشود
که در مسجد نیز جواب مؤذن بگوید که ثواب آن بیابد بر خلاف آنکه در مردم مشهور است که نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی در کار نیست فافهم الفصل الثالث
عن جابر قال سمعت النبی گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان الشیطان اذا سمع النداء بالصلوة بدرستی که چون شیطان می شنود
آواز اذان نماز را ذهب میرود و دور میرود حتی یکون مکان الروحاء تا آنکه میباشد در جای روحاء بفتح را و سکون واو و حا و مد قال الراوی گفت است راوی
والروحاء من المدینة علی ستة وثلاثین میلا روحاء از مدینه بر سی و شش میل است و بعضی میل نیز گفته اند رواه مسلم وعن علقمة بن وقاص قال انی لعند
معاویة علقمة بن وقاص که از کبار تابعین است گفت که من نزد معاویه بودم اذ اذن مؤذنه ناگاه اذان گفت مؤذن معاویه فقال معاویة کما قال
مؤذنه پس گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن وی حتی اذا قال تا چون گفت مؤذن حی علی الصلوۃ قال گفت معاویه لا حول
ولا قوة الا باللہ فلما قال پس چون گفت مؤذن حی علی الفلاح قال گفت معاویه لا حول ولا قوة الا باللہ العلی العظیم و درین مرتبه العلی العظیم
زیاده کرد و قال بعد ذلک ما قال المؤذن و گفت بعد از ان آنچه گفت مؤذن ثم قال سمعت رسول اللہ پستر گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
قال ذلک گفت آنرا که من گفتم رواه احمد وعن ابی ہریرة قال کنا مع رسول اللہ گفت ابو ہریرہ بودیم ما با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقام
بلال ینادی پس بایستاد بلال در حالیکه اذان میگوید فلما سکت قال رسول اللہ پس چون تمام کرد بلال اذان را و خاموش شد گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم من قال مثل ہذا یقینا دخل الجنة هر کس که بگوید مانند این که مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند از سر یقین در می آید بهشت را
رواه النسائی سوق حدیث از برای بیان فضل مجیب مؤذن است اما فضل مؤذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب کسیکه مثل گفته وی گفت این باشد
ثواب وی نیز خواهد بود وعن عائشة رضی اللہ عنها قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سمع المؤذن یتشہد چون می شنید
مؤذن را که شهادتین میگفت قال میگفت آنحضرت وانا وانا یعنی وانا اشهد وانا اشهد تکرار راجع بتکرار شهادتین است رواه ابو داود
وعن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من اذن ثنتی عشرة سنة وجبت له الجنة کسیکه اذان گوید دوازده سال می در آید و واجب گردد
مر او را بهشت سابقا در فصل ثانی هفت سال فرموده شاید که اول دوازده سال وحی شده باشد بعد از ان بفضل و کرم حق وسیع شده فرمود که اگر

ہفت سال ہم بگوید بس است بلکہ بشارت زیادت آمد کہ کتب لہ براءۃ من النار و اینجا فرمودہ وحیث لہ الخ یعنی مکرر کہ برائے از خصوصہ مراد دانند یا گویند کہ در اذان دوازدہ سال این زیادت ست کہ فرمود وکتب ربتا دینہ فی کل یوم ستون حسنۃ و نوشتہ شود بجزای اذان گفتن وی ہر روز ہر بار شصت نیکی و لکل اقامۃ ثلثون حسنۃ و مر ہر اقامت را سی نیکی در ظاہر و ہمہ تقدیر بآن دارد کہ کلمات اقامت فرادی باشد و تحمیل کہ کثرت فضل اذان باعتبار کثرت ثواب و مشقت دران باشد و بر ہر تقدیر تعیین عدد موکول بعلم شارع ست واللہ اعلم ۔ رواہ ابن ماجۃ ۔ وعن قال کنا نؤمر بلالہ عاد عند اذان المغرب ہم از ابی ہریرۃ ست گفتہ بودیم ما کہ امر کردہ میشدیم بدہ عا نزد اذان مغرب و شاید کہ دعا ہمان ست کہ در حدیث ام سلمہ گذشت رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

باب الاذان

الفصل الاول

عن ابن عمر رضی اللہ عنہما ۔ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ان بلالا ینادی باللیل ۔ بدرستی کہ بلال اذان میدہد در شب تا مردم بیدار شوند و قوت سحر گیرند و مستعد نماز شوند و ازینجا معلوم میشود کہ برای نماز بامداد اذان در شب گفتن درست ست چنانکہ مذہب امام ابو یوسف ست و امام شافعی نیز برین ست فکلوا واشربوا حتی ینادی لیس بخویدو بنوشید در سحر مضان تا آنگہ بنداد ہد ۔ ابن ام مکتوم ۔ کہ صحابی مشہور ست و وی نیز مؤذن بود و ازینجا معلوم میشود کہ آنحضرت را دو مؤذن بود کہ یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در مضان بودی یکی برای تسحر اذان میداد و دیگری برای نماز و شافعیہ میگویند کہ برای صبح دو مؤذن سنت ست یکی پیش از فجر و نصف اخیر از شب اذان دہد و دیگری بعد از فجر اول وقت ۔ قال ۔ گفت راوی ۔ وکان ابن ام مکتوم رجلا اعمی ۔ و بود ابن ام مکتوم مردی نابینا ۔ لا ینادی حتی یقال لہ اصبحت اصبحت ۔ ندا نمیداد تا آنکہ گفتہ میشد او را صبح شد صبح شد مکرر یعنی نزدیک شد صبح مبالغہ میگفتند صبح شد و این تاویل از جہت آن کردیم کہ فرمود تا ندای ابن ام مکتوم بخویدو بنوشید و چون وی ندا بعد از بر آمدن صبح دو مکرر خبر دادی مردم بدان اذان میداد و باشد خوردن و نوشیدن تا آنوقت چگونہ جائز باشد کذا فی بعض الشروح فافہم متفق علیہ ۔ **وعن سمرۃ** بن جندب صحابی مشہور ست از حفاظ مکثرین نزول کرد بصرہ را روایت کردہ انصاری حسن بصری و شعبی و جز ایشان ۔ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال ۔ باید کہ باز ندارد شما را از طعام سحر اذان گفتن بلال زیرا کہ وی اذان بشب میگوید ۔ ولا الفجر المستطیل و نہ باز دارد صبح دراز کہ نام سفیدی ست کہ از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز وی افق فرود مضمحل میشود و تاریک میگردد و آنرا صبح کاذب گویند و تشبیہ بدم گرگ دہند ۔ ولکن الفجر المستطیر فی الافق ۔ ولیکن باز ندارد صبح پرندہ یعنی منتشر شونده در کرانہ آسمان پہنای جنوب و شمال کہ بعد ضمحلال فجر مستطیل پیدا گردد و باقی ماند ۔ رواہ مسلم و لفظ الترمذی ۔ **وعن مالک** بن الحویرث کنیت او ابو سلیمان ست صحابی ست اقامت کرد نزد آنحضرت بیست شب نزدیک کردہ بصرہ را در سنہ اثنین و ستین فی عام عبد الملک قال ست قال نبی ۔ گفت مالک بن الحویرث آمدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم انا و ابن عم لی ۔ من و پسر عم کہ مرا بود غالبا از برای وداع آمدہ بودند ۔ فقال لیس فیہ مود آنحضرت ۔ اذا سافرتما فاذنا و اقیما ۔ چون سفر شوید شما پس اذان گویید و اقامت گویید یعنی باید کہ اذان و اقامت در میان شما واقع شود و چون فرمود ۔ ولیؤمکما اکبرکما ۔ و باید کہ امام شود مر بزرگتر شما متعین شد کہ اذان آن دیگر گوید کہ نہ اکبر ست و معلوم کہ آن ہر دو در علم و ورع مسافری بودہ اند یا مراد با کبر افضل ست و ازینجا معلوم شد کہ افضلیت در اذان شرط نیست و با وجود آن باید کہ مؤذن عالم باوقات صلوات و متدین و رفیع الصوت و خوش آواز بود و کلمات اذان صحیح ادا تواند کرد ۔ رواہ البخاری ۔ **وعنہ** قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم صلوا کما رأیمونی اصلی ۔ ہم از مالک بن الحویرث ست کہ گفت گفت ما را آنحضرت بگزارید

نماز را چنانچہ دیدید مرا را کہ میگزارم ۔ واذا حضرت الصلوٰۃ فلیؤذن لکم احدکم ۔ وچون در آید وقت نماز باید کہ اذان گوید برای شما یکی از شما ۔ ثم لیؤمکم اکبرکم ۔ پس باید کہ امامت کند شما را بزرگ ترین شما ۔ متفق علیہ ۔ وعن ابی ہریرۃ قال ان رسول اللہ ۔ وگفت ابوہریرہ کہ پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم حین قفل من غزوۃ خیبر ۔ وقتی کہ برگشتن از جنگ خیبر بسوی مدینہ ۔ سار لیلۃ ۔ راند شبی حتی اذا ادرکہ الکری عرس تا وقتیکہ دریافت او را خواب فرود آمد تا استراحت کند و تعریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب و استراحت ۔ وقال لبلال اکلأ لنا اللیل ۔ وفرمود بلال را کہ نگاہبانی کن برای ما شب را تا ۔ فصلے بلال ما قدر لہ ۔ پس نماز گزارد بلال آنقدر کہ تقدیر کردہ شد برای وی ۔ ونام رسول اللہ ۔ وخواب کرد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم واصحابہ ۔ محاذی فلا تقارب الفجر استند بلال الی راحلتہ ۔ پس چون نزدیک شد طلوع فجر تکیہ زد بلال بسوی شتر خود ۔ موجہ الفجر متوجہ بجانب فجر مواجہ بکند چشم ۔ یعنی متوجہ از وجہ یعنی توجہ چنانکہ قدم یعنی تقدم و در نسخہ سماع بفتح جیم نیز ضبط کردہ اند ۔ فغلبت بلالا عیناہ ۔ پس غلبہ کرد بلال را چشمان او وی اختیار در خواب شدہ ۔ وہو مستند الی راحلتہ ۔ وحال آنکہ وی تکیہ زدہ ست بسوی شتر خود ۔ فلم یستیقظ رسول اللہ ۔ پس بیدار نشد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم ولا بلال ۔ وبیدار نشد بلال ۔ ولا احد من اصحابہ ۔ ونہ ہیچ یکی از صحابہ آنحضرت ۔ حتی ضربتہم الشمس ۔ تا آنکہ زدایشان را شعاع آفتاب یعنی بر آمد آفتاب ۔ فکان رسول اللہ ۔ پس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اولہم استیقاظا ۔ نخستین قوم از روی بیداری ۔ فذعر رسول اللہ ۔ پس ترسید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ۔ از خواب رفتن ۔ ونماز فوت شدن بشہود صفت جلالیہ حق تعالیٰ ۔ فقال ای بلال ۔ پس گفت آنحضرت ای بلال چہ واقع شد ترا و چرا بخواب رفتی در پاسبانی تقصیر کردی ۔ فقال بلال ۔ پس گفت بلال ۔ اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک ۔ گرفت نفس مرا عارض شد بوی آنچہ گرفت نفس ترا ۔ قال ۔ فرمود آنحضرت ۔ اقتادوا ۔ بکشید شتران را و بروانید از نجا ۔ فاقتادوا رواحلہم شیئا ۔ پس بکشیدند شتران خود را اندکی ازان و او وی و بروانیدند ۔ فتوضأ ۔ پس وضو ساخت ۔ ونزدیک بآنجا فرود آمدند و سبب بر آمدن ازان وادی اختلاف دارند کسیکہ تجویز نمیکند چنانکہ صحاب باقتضای روایت را در وقت سخن میگوید کہ برآمدن بجہت آن بود کہ آن وادی جای شیطان بود کہ تا بمند گردد آفات و آنکہ تجویز میکند وی را بخصوص بجہت احوال میداند چنانکہ شما تقریر میکنید کہ سبب برآمدن آن بود کہ آن وادی جای شیطان بود چنانکہ در روایت دیگر بیاید ۔ ثم توضأ رسول اللہ ۔ پس وضو ساخت رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم ۔ وامر بلالا ۔ وامر کرد بلال را کہ اقامت گوید برای نماز و نادی بالصلوٰۃ ۔ فاقام الصلوٰۃ ۔ پس اقامت گفت بلال فصلے بہم الصبح ۔ پس گزارد آنحضرت باصحاب نماز را ادا ۔ ظاہر ازین حدیث آنست کہ اذان در نماز فضائیست و مذہب شافعی آنست در یک قول وی و قول دیگر از وی آنست کہ نہ اذان سنت و نہ اقامت و در ہدایہ گفتہ ست کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم قضا کرد فجر را در غداۃ لیلۃ التعریس پس باذن و اقامت و شیخ ابن الہمام احادیث دریں معنی از مسلم و ابی داؤد و جز ایشان واز موطا آورده و گفتہ کہ آنچہ از مسلم دریں قصہ آمدہ کہ امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن ندارد و چگونہ منافی باشد و حال آنکہ بصحت رسیدہ کہ باذان و اقامت ہر دو گزاردہ انتہی و آنکہ میگویند کہ اذان مشروع از برای اعلام مردم ست بدخول وقت و حاضر اذان جماعت و در خاتمہ ہیچ احتیاج نیست بجواب ایشان زیرا کہ اذان مشروع است برای اعلام ست و از برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات نیز و لہذا افضل است کہ منفرد اذان و اقامت بگوید کذا قال السنغانی ۔ فلما قضی الصلوٰۃ ۔ پس ہرگاہ کہ قضا کرد نماز را ۔ قال ۔ گفت ۔ من نسی الصلوٰۃ فلیصلہا اذا ذکرہا ۔ کسیکہ فراموش کند نماز را پس باید کہ بگزارد آنرا وقتیکہ یاد آرد آنرا ۔ فان اللہ تعالیٰ قال ۔ زیرا کہ بدستی خدای تعالیٰ فرمودہ ست ۔ واقم الصلوٰۃ لذکری ۔ و بپا دار نماز را در وقت یاد کردن من مر یاد کردن نماز یاد کردن خداست ۔ رواہ مسلم ۔ تنبیہ ۔ اینجا اشکال می آرند کہ در

حدیث آمده است که آنحضرت خفته بودند تا آفتاب برآمد پس بیدار شدند پس فرمود که ای بلال چه بود که از نماز ما غافل شدی بلال گفت یا رسول الله آنکه ترا خواب گرفت مرا نیز خواب گرفت طلوع و غروب کار تست چون چشم تو خواب باشد طلوع و غروب مدرک نگردد اگرچه دل بیدار است گذاقالوا فاگر گویند چرا بگفته وحی والهام در نیافت گوییم این فعل بارتعالی است اگر دران وحی نفرستاد و کشف نکرد چه توان کرد در آنچه حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام در یافت شرف متابعت گردد جواب دیگر آنست که نیم دل بیدار است ولیکن تواند که در احاطه و شهودی مستغرق گردد از ماسوای مشهود واز جمیع صور و معانی غافل و غاصل گردد چنانکه بعض احیان بر حالت وحی مثل این حالت روی میدهد پس باعث نسیان و غفلت قوم قلب نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که خبر خدای رب العزة حقیقت آنرا نداند فافهم وبالله التوفیق ۔ وعن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا حتی تروني قد خرجت متفق علیه ۔ یعنی چون اقامت گفته شود برای نماز پس برنخیزید تا آنکه ببینید مرا که تحقیق بیرون آمدم از درون حجره فقها گفته اند مذهب آنست که نزد وحی علی الصلوة باید برخاست وشاید که پیغمبر آمدن آنحضرت در نیوقت مسبوق متفق علیه ۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تاتوها تسعون وایتوها تمشون وعلیکم السکینة والوقار فما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاتموا ۔ یعنی چون اقامت گفته شود نماز را پس نیائید نماز را شتاب و دوان آئید بر شما آرام و وقار و آهستگی و گرانباری فما ادرکتم فصلوا پس آنچه دریابید با امام پس بگزارید وما فاتکم فاتموا ۔ و آنچه فوت گردد شما را بنا بیاید پس تمام کنید و بعد از فراغ امام برخاسته بگزارید و گفته اند علامت سهل و غفلت بلکه بعقیده حماقت دوبدن است برای نماز و آرشتابی کنید و خواهید که تکبیر اولی دریابید پیش ازین می بایست مسند و متنی شتابی که مذموم است متفق علیه فی روایة لمسلم فان احدکم اذا کان یعمد الی الصلوة فهو فی صلوة یعنی چون یکی از شما قصد کند نماز را و میرود بسوی وی فهو فی صلوة پس وی در نماز است پس دونده راحق تعالی محمود و میگرداند نماز را بیاید که همچو دریابد وی را باشد و حاضر وقت باشد واز بعض علما مسارعت بتکبیر اولی منقول و ماثور است ۔ وهذا الباب خال عن الفصل الثانی ۔ واین باب تهی است از فصل ثانی والله اعلم

عن زید بن اسلم قال عرس رسول الله گفت زید ابن اسلم که از کبار تابعین است تعریس کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلة بطریق مکة شبی در راه مکه شاید که قصه متعدد است یا راوی هم راوی است والاوقوع تعریس در طریق مدینه بود ومضمون این حدیث همان مضمون حدیث ابی هریرة است که گذشت وگفت که در وقت رجوع از خیبر بود بمدینه بعض از تفاوتها که ظاهر میگردد ۔ ووکل بلالا ان یؤظم للصوة ۔ و وکیل گردانید آنحضرت بلال را که بیدار کند اصحاب را در وقت نماز ۔ فرقد بلال ورقد ما پس خراب کرد بلال و خواب گرفت همه اصحاب را حتی آفتاب طلوع کرد علیهم الشمس و حال آنکه تحقیق طلوع کرد بر ایشان آفتاب ۔ فاستیقظ القوم پس بیدار شدند قوم ۔ فقد فزعوا پس تحقیق ترسیدند بر ین تقصیر خود ۔ فامرهم رسول الله پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یرکبوا اینکه سوار شوند حتی یخرجوا من ذلک الوادی تا آنکه بیرون آیند از ان وادی ۔ وقال ان هذا واد به شیطان ۔ وگفت آنحضرت که این وادیست که در وی شیطان است ۔ فرکبوا حتی خرجوا من ذلک الوادی پس سوار شدند تا آنکه بیرون آمدند از ان وادی ۔ ثم امرهم رسول الله پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان ینزلوا ۔ که فرود آیند نزدیک به آن وادی ۔ وان تیوضاوا ۔ وامر کرد که وضو سازند ۔ وامر بلالا ان ینادی للصوة ۔ وامر کرد بلال را که اذان گوید برای نماز ۔ او یقیم یا اقامت گوید شک راوی است فصلی رسول الله پس نماز بگزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالناس تمام نصرف وقد رای من فزعهم ۔ پس برگشت از نماز و حال آنکه تحقیق دید

از ترس ایشان ۱۲ فقال یا ایها الناس ان الله یقول ما لنا ۱۲ پس گفت آنحضرت از برای تسلیه واز الت فزع ایشان ای مردمان بدرستیکه خدای تعالی میگوید
جانهای مارا در خواب و لو شاء لردها الینا فی حین غیرها ۱۲ واگر میخواست باز میگردانید جانهای ما را بسوی ما در وقتی غیر این وقت یعنی پیش از این وقت
فاذا زقد احدکم عن الصلوة او نسیها ۱۲ پس چون خواب کند یکی از شما از نماز یا فراموش کند نماز را ۱۲ تم فزع الینا ۱۲ پستر بیدار گردد یا یاد آورد و پناه
آرد بسوی نماز ۱۲ فلیصلها کما کان یصلیها فی وقتها ۱۲ پس باید که بگزارد نماز را چنانکه بود که میگزارد آنرا در وقتش یعنی باذان و اقامت و
جماعت و سایر شرائط و آداب ۱۲ ثم التفت رسول الله صلے الله علیه وسلم الی ابی بکر الصدیق ۱۲ رضی الله عنه پستر روی گردانید و نگریست آنحضرت بجانب ابوبکر
صدیق ۱۲ فقال ۱۲ پس گفت آنحضرت ۱۲ ان الشیطان اتی بلالا وهو قائم یصلے ۱۲ بدرستیکه شیطان آمد بلال را و حال آنکه وی ایستاده بود و نماز میگزارد
۱۲ فاضجعه ۱۲ پس بخوابانید او را و بنداخت او را بر زمین ۱۲ ثم لم یزل یهدوه کما یهدأ الصبی ۱۲ پستر همیشه میزد شیطان که ساکن میگردانید او را و آرام میدهد بلال را ۱۲ کما یهدأ
الصبی ۱۲ چنانکه تسکین داده میشود کودک در خواب تا بخواب رود فی الصرح ۱۲ و یهدوه ۱۲ آرمیدن او را و آرام دادن او دست زدن کودک را تا بخواب شود ۱۲ حتی
نام ۱۲ تا آنکه خواب کرد بلال ۱۲ ثم دعا رسول الله صلے الله علیه وسلم بلالا ۱۲ پستر بخواند آنحضرت و طلبید بلال را و پرسید حقیقت حال را ۱۲ فاخبر بلال رسول الله
صلے الله علیه وسلم مثل الذی اخبر رسول الله صلے الله علیه وسلم ابابکر ۱۲ پس خبر داد بلال آنحضرت را مانند آنچه خبر داده بود آنحضرت ابوبکر را ۱۲ فقال ابوبکر
پس چون مشاهده کرد ابوبکر این معجزه را که خبر از غیب بود گفت ۱۲ اشهد انک رسول الله ۱۲ گواهی میدهم که تو پیغمبر خدائی ۱۲ رواه مالک مرسلا ۱۲ روایت کرد مالک
این حدیث را بطریق ارسال زیرا که زید بن اسلم تابعی است ۱۲ وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم خصلتان من حفظتهما فی اعناق
المؤذنین للمسلمین ۱۲ دو خصلت اند آویخته شده در گردنهای بانگ گویندگان مر مسلمانان را و گذاشته اند در عهده ایشان تا نگاهدارند آنها را و
احتیاط نمایند و دیانت ورزند در آنها ان دو خصلت کدام است صیامهم ۱۲ روزه مسلمانان از ایشان ۱۲ روزه در افطار و سحر و نماز در رعایت
اول وقت آخر ۱۲ رواه ابن ماجه ۱۲ باب المساجد ومواضع الصلوة ۱۲ مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز است و نزد فقها بکسر جیم نام خانه خاص
برای نماز گزاردن بنا کنند و بفتح سجده گاه و بمعنی جبهه نیز آمده و مساجد عضو هفتگانه که بدان سجده کنند و مراد بمواضع صلوة اینجا جاهای که نماز در آن
مکروه بود یا مکروه نبود چنانکه در احادیث بیان آن باید الفصل الاول عن ابن عباس رضی الله عنه ۱۲ قال لما دخل النبی صلے الله
علیه وسلم البیت ۱۲ روایت است از ابن عباس گفت هنگامیکه در آمد آنحضرت خانه کعبه را در روز فتح مکه ۱۲ دعا فی نواحیه کلها ۱۲ دعا کرد در کرانهای خانه
همه کرانها یعنی در هر چهار گوشه خانه ۱۲ ولم یصل حتی خرج ۱۲ نماز نگزارد آنحضرت در درون خانه تا آنکه بیرون آمد ۱۲ فلما خرج رکع رکعتین فی قبل الکعبة ۱۲ پس چون
بیرون آمد گزارد دو رکعت در پیش روی کعبه ۱۲ و مقابل آن ۱۲ قبل بضمتین و بضم و سکون هر دو روایت و اول فصیح تر است ۱۲ وقال ۱۲ و گفت آنحضرت ۱۲
هذه القبلة ۱۲ این قبله است اشارت بجانب کعبه کرد و بیان فرمود که امر قبله بر توجه بجانب وی قرار یافته و هرگز منسوخ نگردد نه بآن معنی که قبله همین جانب خاص
است و توجه بجانب دیگر روا نیست و این ظاهر است و نه بمعنی آنکه توجه بر بیت از خارج معتبر است و در درون خانه نماز درست نیست چنانکه امام مالک گوید
نماز فرض در بعض علماء در قول نیز ۱۲ رواه البخاری و رواه مسلم عنه و عن اسامة بن زید ۱۲ و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ۱۲ ان رسول الله صلے الله
علیه وسلم دخل الکعبة ۱۲ و روایت است از ابن عمر که آنحضرت در آمد کعبه را ۱۲ هو و آنحضرت ۱۲ و اسامة بن زید و عثمان بن طلحة الحجبی ۱۲ که حاجب خانه کعبه و صاحب
مفتاح وی بود ۱۲ و بلال این سه تن ۱۲ همه در آمدند ۱۲ فاغلقها علیه ۱۲ پس بست بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا مردم نتوانند و بجوم نکنند و تشویش ندهند

وگشاده بود و درنگ کرد آنحضرت در درون کعبه قساله بلالا الحسین خرج ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را چنگا میکه بیرون آمد بلال با آنحضرت یا جمع
رسول الله صلعم که گرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در درون کعبه گرد آمد فقال جعل عمودا عن یسارہ پس گفت بلال گزارید آنحضرت یک ستون خانه
را از جهای خود و یکدو ستون عن یمینه و گزارید دو ستون را از رستهای خود و ثلثة اعمدة وراءه و گزارید سه ستون را پس پشت خود و کان البیت
یومئذ علی ستة اعمدة ثم مضی و خارج شد و دران روز بر شش ستون است بحجت تغیری که در بنای این خانه مبارک واقع شده چنانکه
در کتب تواریخ مذکور است ثم صلی و پس نماز بگزارد آنحضرت متفق علیه ازین حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده معلوم شد که آنحضرت در خانه
کعبه در آمده نماز گزارده و از حدیث سابق که از عبادالله اسامه روایت کرده است معلوم شد که نماز گزارده در جهت تطبیق در میان دو حدیث آنست که توانند که چون
در کعبه در آمده دور را بسته دیده در گوشه مد عا مشغول شده پس اسامه آنحضرت را در گوشه مشغول بدعا دیده و خود در گوشه دیگر رفت و او نیز بدعا
مشغول شده و بلال نزدیک آنحضرت بوده آنحضرت بعد از دعا نماز گزارد پس بلال در نماز دید و اسامه ندید زیرا که او دور بود و مشغول بدعا بود
و نیز نماز همه در رکعت بود و یک گزارد و در بسته بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آبی بیاورد که بدان صورنماها که در دیوار
کشیده بودند بشویند پس تواند که نماز گزاردن آنحضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گزاردن باشد نه نفی آن

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز در مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
بهتر است از هزار نماز در مسجدی که خانه است الا المسجد الحرام مگر مسجد حرام که نماز در وی از نماز در مسجد من بهتر است تا آنکه آمده است که یک نماز در
مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غیری آنچه مطابق احادیث و موافق مذهب اکثر ائمه است بخلاف مالکیه که این عبارت را بدان حمل کنند
که نماز در مسجد حرام افضل است از نماز در مسجد من و بر مذهب مالکیه است که قائل اند بافضلیت مدینه از مکه جوابش بعد از تسلیم قول بافضلیت
مدینه چنانکه مذهب ایشانست آنکه افضلیت مسجد حرام در صد صلوة بحسب ثواب نیست که مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام بیشتر از مسجد نبوی باشد صلی الله علیه وسلم ولیکن انواع
کرامات و برکات متفوق و فیوض و منافع که خصوص و مختص به مسجد حرام است در افضلیت آن کافیست و نیز مضاعفت بکثرت عدد است و شرف و نفاست و رای آنست
و تواند که یک چیز را بصفتی افضل گردانند و چیزی دیگر را بصفتی دیگر پس تواند که یک نماز در مسجد شریف بحسب فرد جماعتی صلی الله علیه وسلم افضل و عظیم تر
بود از صد هزار نماز که در مسجد حرام باشد و این بحسب تفاضل کمیت و مقدار و کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام تر و مفصل تر ذکر کرده ایم از آنجا باید جست

متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد بسته نشود بارها یعنی اختیار کرده نشود
سفر مگر بسوی سه مسجد یکی المسجد الحرام یعنی مکی که مسجد حرام گویند زیرا که صید و قتال و مانند آن دران حرام است و المسجد الاقصی و دوم بیت المقدس که بنا
مسجد اقصی خوانند زیرا که در زمان سلیمان علیه السلام زاویه بنا کرده نشده بود پس انتهای مساجد بود یا بحسب بعد مسافت بوده از مسجد حرام و مسجد
سوم مسجد من که مدینه است متفق علیه ظاهر این حدیث نهی است از اختیار سفر بموضعی جز این سه موضع که پروردگار تعالی بر بنده فضل و عظمت و کرامت اینها
را ممتاز و مخصوص گردانیده است بخلاف مواضع دیگر که در فضل و برکت قریب هم اند و بر زبان شارع هیچ یکی از آنها مخصوص بخصوص فضل نشده مقصود آنست
که از حیثیت تقرب و عبد بنعمات آن مواضع قصد نمایند و سفر کنند و الا اگر حاجتی افتد مثل تحصیل علم و تجارت و ادای بعض حقوق مثلا آن هیچگونه
است و سفر باین قصد جائز است مانند سفر برای زیارت قبور صالحین و بیرون رفتن بمواضع متبرکه بخلاف سفر بعض مباحات و اگر نذر و بعض حرام گویند کذا فی

مجمع البحار رحمه الله واعلم وبعض گفته اند که قصد بطریق نذر بجز این سه جا درست نباشد واگر نذر کنند وغیر این سه مسجد را قصد کنند یکبار رود وفای آن و بعضے از علما گفته اند که سخن در مساجد ست یعنی در مسجدی دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود اما مواضع دیگر جز مساجد فارغ از مفهوم این کلام ست وگفت بنده مسکین کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه وعافاه که مقصود بیان اهتمام شان این سه مسجد و سفر کردن بقصد آنهاست که متبرک ترین مقامات ست یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن کرای مشقت کشیدن نمیکنند رحمة الله تعالی سفر بجز این مواضع درست نباشد بمصراع دل اگر یکبار کشد بار کشد بار باری ۱۲ والله اعلم ۱۲ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة ۱۲ موضعی که میان خانه من ومنبر من ست روضه ایست از روضه های بهشت ودر روایتی بین قبری ومنبری ودر روایتی بین حجرتی ومصلای وروضه در اصل بمعنی مرغزار وبستان وجای نمناک بوده در تاویل این حدیث بعض گویند که عبادت کردن درین موضع سبب در آمدن بهشت ست ودر حدیث دیگر حلقه های ذکر را ریاض جنت خوانده ست واین موضع شریف نیز مجمع ملائکه وجمعی انست که در وے ذکر حق می نمایند وتسبیح وتقدیس میکنند واین هر دو سخن ضعیف ست چه بمعنی خصوصیت باین مکان شریف ندارد وحکم تمامه مساجد بالتساوی خیر مین ست ونزد اهل تحقیق این سخن محمول بر ظاهر نی تاویل ست یا بمعنی که این بقعه را بجنس وزقیامت برداشته وبه بهشت برند ودر مثل سائر بقاع ارض فانی هلاک نگردد یا بمعنی که این بقعه بعینه از بهشت ست که بر زمین آورده اند چنانکه حجر اسود را برای خلیل آورده اند این روضه را برای حبیب فرستاده اگرچه در حس ظاهر ازین می نماید در دیده باطن از عالم ست وآدمی تا منجوب بحجب طبیعت ظلمانیه وگرفتار عادت بشریه است انکشاف حقائق اشیا وادراک امور اخرویه ازوی دور ست وبحجت همین ست عدم ظهور آثار اما کن جنت از عدم جوع وظمأ وامثال آن ودرین مکان فی الله اعلم وامثال همین تاویلات وتحقیقات ست در قول وی که فرمود ومنبری علی حوضی ومنبر من که الان مسجد قائم ست بر حوض من ست ودر روایتی آمده که منبری علی ترعة من ترع الجنة وترعه بضم تا وسکون را یعنی ودر راه در آمد آبخور وپایه منبر آمده ست که بروز قیامت بر منبر خود ایستاده بود فرمود قدم من درین ساعت بر ترعه از ترعهای جنت ست ودر روایتی آمده ست که فرمود پای من بر عتبه حوض من ست وعتبه بضم عین وسکون تاء جای در آمد آب حوض را ازینجا معلوم میشود که این موضع از مسجد شریف روضه از ریاض بهشت ست که منبر منیف بران قائم ست وبعض گفته اند که این اخبار ست از منبری که آنحضرت را روز قیامت باشد ونهاده شود بر حوض کوثر نه این منبر که در مسجد شریف ست واین سخن بعید ست از سیاق حدیث کما لا یخفی متفق علیه ۱۲ وعن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یاتی مسجد قبا راکبا وماشیا وکان یصلی فیه رکعتین پس میگزارد در وی دو رکعت نماز واین مسجد قبا ست در سه کروهی مدینه منوره وآن مسجدی ست که در اول هجرت پیش از در آمدن مدینه بنا کرده شده بقول مشهور کذا فی تاسیس علی المتقوی من اول یوم در شمال وست وقبا بضم قاف نام موضعی ست بعد کذا فی ست متفق علیه ۱۲ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب البلاد الی الله مساجدها ودوست داشته ترین جاها از شهرها بسوی خدا مسجدهاست که دران عبادت خدا میکنند وبدترین شهرها نزد خدا بازارهاست که دران بیشتر مشغول اند وبغض البلاد الی الله اسواقها ودشمن داشته ترین جاها از شهرها بازارست که در آنجا بکار دنیا مشغول اند وبازیاد خدا غافل اند رواه مسلم ۱۲ وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من بنی لله مسجدا ۱۲ یعنی که بنا کند برای خدا و طلب رضا وقصد عبادت وی تعالی مسجدی را بنی الله له بیتا فی الجنة

بنا کند خدای تعالی برای وی خانه در بهشت و در روایتی بجای مثابه مماثلت در رفعت و وسعت و صفا و نفاست والا مماثلت در خانهای دنیا و بهشت صورتی ندارد و در حدیث دیگر آمده است که اگرچه مسجدی بود مانند آشیانه گنجشک از این مبالغه است در خردی و تنگی متفق علیه و بعضی از علما گفته اند که این حدیث متواتر است ◄ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غدا الی المسجد او راح یعنی کسیکه برود بمسجد در اول روز یا برود در آخر روز ◄ اعد الله له نزله من الجنة ◄ آماده گرداند خدای تعالی برای وی طعام مهمانی او را در بهشت ◄ کلما غدا او راح ◄ هرگاه که بامداد کند و شبانگاه کند و نزل بضم نون و سکون زای و ضم آن طعامیکه برای مهمان در اول نزول وی پیش آرند و درین اشارت ست بانکه مسجد گویا خانه خداست ضیافت میکند وی تعالی زائران را و محروم نمیگذارد و پاک و منزه ست کریم از انکه محروم گذارد مهمان خود را و یکی از نیات و مراقبات که در در آمدن مسجد باید کرد نیت چنانکه در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیه ◄ وعن ابی موسی قال قال رسول الله ◄ روایت است از ابی موسی اشعری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اعظم الناس اجرا فی الصلوة ◄ بزرگترین مردم از روی اجر و ثواب در نماز ابعدهم فابعدهم مشیا ◄ دورترین ایشانست در دورترین ایشان از راه بمرد یک باندازه بعد مسافت از مسجد ◄ والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام ◄ و آن کسیکه نشسته ست در مسجد و انتظار میبرد نماز را تا بگزارد او را آنرا با امام ◄ اعظم اجرا من الذی یصلی ثم ینام ◄ بزرگتر ست از روی اجر از ان کسیکه میگزارد نماز را تنها پس میخوابد و میرود و انتظار جماعت نمی برد او را گرچه در اول وقت میگزارد و اگر فرضا یکی با جماعت قلیل یا با کسیکه احق بامامت ست نگزارد و دیگری انتظار جماعت کثیر میبرد و میکند که گزارد که احق بامامت ست باین قیاس عظیم تر باشد در اجر او ی خصوصا که باعث بران تکاسل و تهاون نبود و نیت سر افضلیت است در فجر و عشا متفق علیه ◄ وعن جابر رضی الله عنه قال خلت البقاع حول المسجد فاراد بنو سلمة ان ینتقلوا قرب المسجد ◄ پس خالی شدند بنو سلمه بکسر لام که نام قبیله ایست از انصار که بیایند از منازل خود که در دورتر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند در نزدیکی مسجد فبلغ ذلک النبی ◄ پس رسید این خبر انتقال ایشان پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال لهم ◄ پس گفت آنحضرت مر ایشان را بلغنی انکم تریدون ان تنتقلوا قرب المسجد ◄ رسیده ست مرا که شما میخواهید که انتقال کنید از منزلهای خود در قرب مسجد ◄ قالوا نعم ◄ گفتند آری ◄ یا رسول الله قد اردنا ذلک ◄ تحقیق خواسته ایم ما آنرا ◄ فقال یا بنی سلمة دیارکم تکتب آثارکم ◄ پس گفت آنحضرت ای پسران سلمه لازم گیرید جاهای خود را که آنجا میباشید نوشته میشود نامه اعمال ثواب کامهاکه شما میزنید در آمدن مسجد ◄ دیارکم تکتب آثارکم ◄ لازم گیرید دیار خود را نوشته میشود آثار شما مکرر خبر مؤدب برای تاکید ترغیب یعنی همانجا باشید که هستید بهر چند از دور تر می آید ثواب بیشتر من یا بید ◄ رواه مسلم ◄ وعن ابی هریرة رضی الله عنه ◄ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة یظلهم الله فی ظله ◄ هفت قوم از مردم کسان اند که در پناه خود می در آرد ایشان را خدای تعالی یوم لا ظل الا ظله ◄ روزیکه نیست هیچ پناهی جز پناه وی و ظل در اصل بمعنی سایه ست و بمعنی کنف و عزت و غلبه و راحت و نعمت نیز آید و بعض گفته اند که می نشاند در زیر عرش خود از تاب آفتاب قیامت در امان باشند ◄ امام عادل ◄ یکی از ان هفت پادشاهی عادل ست که در رعیت پرده می نداند و کار برخورد خدا و رسول خدا رود و داد مظلومان دهد ◄ و شاب نشأ فی عبادة الله ◄ دوم جوانیکه پیدا شده در پرستش خدا و هم از کودکی متعبد و صالح برخاسته ◄ و رجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه ◄ سوم مردی که دل وی آویخته ست بمسجد و قتیکه بیرون آید از ان حتی یعود الیه ◄ تا آنکه باز گردد بسوی مسجد و بیاید در وی ◄ و رجلان تحابا فی الله ◄ چهارم هر یکی از دو مرد که دوست میدارند یکدیگر را از جهت خدا و دین او و طلب رضای وی و تقرب بوی تعالی

اجتمعا علیه وتفرقا علیه فمراد آنست که اگر مردم بر محبت خدا جمع آیند و جدا شوند بر محبت خدا و جدا شوند یعنی محبت خدا کفایت است از خلوص محبت در حضور و غیبت و رجل ذکره الله خالیا ففاضت عیناه و چنم مردیکه یاد کرده شود خدا را تنها پس اشک ریخت هر دو چشم او و قید تنهائی برای آنست که تکلف و ریا از وی منتفی باشد و رجل دعته امراة ذات حسب وجمال الی نفسها فقال انی اخاف الله مردیکه بخواند او را زن صاحب جاه و جمال و خواست که از راه برد او را پس او گفت انی اخاف الله و گفت بعضی خواهد او را و از زن صاحب جاه و جمال و خواست که از راه برد او را پس او گفت انی اخاف الله و گفت بعضی خواهد نفس را یا زبان گفت آن زن بدرستیکه من میترسم خدا را و رجل تصدق بصدقة فاخفاها مردیکه صدقه کرد بنوعی از صدقه فاخفاها پس نمیداند صدقه را حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه تا آنکه نداند دست چپ او آنچه میدهد دست راست او کفایت است از غایت سر و اخفا متفق علیه وعنه قال قال رسول الله وهم از ابی هریره است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته وفی سوقه نماز مرد که میگزارد در مسجد بجماعت زیاده گردانیده میشود ثواب آن بر نماز او که میگزارد تنها در خانه خود و فی سوقه و در بازار خود که در آن برای کسب و تجارت می نشیند خمسا وعشرین ضعفا پنجاه و پنج درجه و ذلک لانه اذا توضأ فاحسن الوضوء ثم خرج الی المسجد لا یخرجه الا الصلوة لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة وحط عنه بها خطیئة پس چون وضو کند مرد پس نیک کند وضو را و رعایت کند آداب و شرائط آنرا ثم خرج الی المسجد پس بیرون آید بسوی مسجد لا یخرجه الا الصلوة و در حالیکه بیرون نمی آرد او را مگر نماز و قصد آن برو جه بیشود نیتی دیگر غرضی دیگر لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة و نمیزند هیچ گامی مگر آنکه بلند گردانیده میشود بدان گام پایه در ثواب و حط عنه بها خطیئة و گم کرده میشود از وی بآن گام گناهی فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه پس چون نماز گزارد همیشه اند فرشتگان که رحمت می فرستند بر وی مادام فی مصلاه تا آنکه نشسته است وی در جای نماز خود و نجاسته از آنجا در رود و باین صیغه میفرستند که اللهم صل علیه اللهم ارحمه خداوندا رحمت بفرست بر وی خداوندا رحمت کن او را و لا یزال احدکم فی صلوة ما انتظر الصلوة و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنگاه انتظار میبرد نماز را این را برای بیان فضیلت نشستن در مصلا میفرماید که از برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود فرستادن فرشتگان او میشود و فی روایة و در روایتی و لا یزال احدکم فی صلوة ما دامت الصلوة تحبسه همیشه است یکی از شما در نماز مادامیکه نماز او را باز دارد یعنی نماز او را از بیرون آمدن و رفتن باز دارد فی دعاء الملائکة در دعای فرشتگان و زیاده کرده است درین روایت در دعای فرشتگان این عبارت را که اللهم اغفر له خداوندا بیامرز او را اللهم تب علیه خداوندا رجوع کن برحمت بروی مالم یؤذ فیه مادام که نرنجاند در مسجد هیچکس را از مسلمانان بدست و زبان خود مالم یحدث فیه مادام که حدث نکند و وضو نشکند در مسجد که آن نیز سبب ایذای ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز است و در بعض روایات بحدث تفسیر شده است از تحدیث یعنی تکلم کند بکلام دنیا و ازینجا معلوم میشود که این فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن بر آنست و اگر نماز گزارد در جای دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعض مشائخ بخلوت در رو نه مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت در یافتن و این نیت صحیح است در روی فضیلت ذکر نتیجه حاصل است اما فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صریح بعض العلماء متفق علیه وعن ابی اسید بضم همزه و فتح سین صحابی انصاریست ساعدی بعض بفتح همزه نیز گفته اند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم المسجد فلیقل و وقتیکه در می آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید بخواند این دعا را اللهم افتح لی ابواب رحمتک خداوندا بگشای برمن درهای رحمت خود را چه در آمدن در مکان شریف برکت آن یابتوفیق نماز در آن یا بمغفرت آن و اذا خرج فلیقل و چون برآید از مسجد پس باید که بگوید اللهم انی اسألک من فضلک خداوندا من سوال میکنم ترا و میطلبم از برای خود فضل کرم تو که مراد بیان رزق حلال است که بعد از برآمدن از نماز بطلب آن میروند و میکنند و لو اند که در مسجد باشد که موجب باطل شدن ثواب است

کہ بار اول حاصل شدہ رواہ مسلم ۔ وعن ابی قتادۃ ان رسول اللہ ۔ وروایت ست از ابی قتادہ انصاری کہ صحابی مشہور ست عقبی بدری حاضر شدہ ہمہ مشاہد را از فضلای صحابہ بود کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قبل ۔ گفتہ ست ۔ اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین ۔ چون در آید یکی از شما مسجد را پس باید کہ بگزارد دو رکعت قبل ان یجلس ۔ پیش از انکہ بنشیند متفق علیہ ۔ و این حدیث متمسک شافعیہ ست در ایجاب تحیۃ المسجد بل امر بوجوب ونزد ما امر برای ندب ست وظاہر سیاق حدیث ناظر دین ست والا لازم آید کہ واجب باشد پیش از جلوس ۔ وضع چنین ست بالاتفاق ۔ وعن کعب بن مالک صحابی مشہور وقصہ تخلف او از غزوہ تبوک و توبہ وی از احاسن قصص ست و بود وی رضی اللہ عنہ از شعرای اسلام ۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یقدم من سفر الا نہارا فی الضحی ۔ کعب بن مالک گفت بود آنحضرت کہ قدوم نمی آورد از ہیچ سفر مگر بروز از نہ در وقت چاشت ۔ فاذا قدم بدأ بالمسجد فیرکع فیہ ۔ پس چون قدوم می آورد آغاز میکرد بدر آمدن در مسجد پس نماز میگزارد در مسجد دو رکعت ۔ ثم جلس فیہ ۔ پس بنشستی در مسجد تا مردم زیارت بیایند وسعادت ملازمت شریف دریابند وبعض مردم باین حدیث استدلال بر سنیت صلوٰۃ ضحی کردہ اند وتحقیق آن در باب صلوٰۃ الضحی بیاید انشاء اللہ تعالیٰ واز این حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم گردد و آنکہ عادت شریف نشستن در مسجد پیش از در آمدن بخانہ بود و اگر بعد از در آمدن بخانہ نشیند نیز جائز ست کذا قالوا ۔ متفق علیہ ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سمع رجلا ینشد ضالۃ فی المسجد ۔ ہر کہ بشنود مردی را کہ مسجد گم شدہ را در مسجد طلب میکند پس باید کہ بگوید لا ردہا اللہ علیک ۔ پس باید کہ بگوید باز نگرداند آن گم شدہ را خدا تعالیٰ بسوی تو یعنی بنا بی آنرا ۔ فان المساجد لم تبن لہذا ۔ زیرا کہ مسجدہا بنا کردہ نشدہ ست برای انیکار مانند آن از انچہ عبادت ست چنانچہ خرید وفروخت ودیگر معاملات دنیا وظاہر آنست کہ این بزبان گوید ابرای زجر ومنع از در آمدن در مسجد نہ از برای عبادت نہ انکہ از تہ دل این عمل کند ونخواہد کہ مسلمانی گم شدہ خود را باز نیابد واگر بدل نیز خواہد تا سزای فعل خود یابد باز گردد این کار نکرد ودور نباشد واللہ اعلم ۔ رواہ مسلم ۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اکل من ہذہ الشجرۃ المنتنۃ ۔ کسیکہ بخورد از ین درخت ناخوش بوی اشارت بہ پیاز ست یا سیر ودر فصل ثانی بیاید کہ کسیکہ بخورد از ین درخت یعنی پیاز وسیر فلا یقربن مسجدنا ۔ پس باید کہ نزدیک نگردد مسجد ما را ۔ فان الملائکۃ تتاذی مما یتاذی منہ الانس ۔ زیرا کہ بدستی آزار میکشند فرشتگان از چیزیکہ آزار می کشند از ان آدمیان از بوہای ناخوش ۔ ہر چہ بوی ناخوش دارد از ماکولات وغیر ماکولات درین حکم داخل ست از گندہ ونہ گندہ بعلی ودر حکم مسجد ست جمیع مجالس ومجامع عبادات از مجلس علم وذکر وسائر مجالس مسلمانان ومسجد مخصوص مسجد نبوی نیست ولہذا در بعض روایات مساجد ما واقع شدہ بلفظ جمع ودر بعض مسجدنا ۔ نیز واقع شدہ ودر آن مخصوص بزمان آنحضرت ست بطریق اتفاق ودشک نیست کہ کراہت آن در مسجد شریف اشد واغلظ خواہد بود متفق علیہ ۔ وعن قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم البزاق فی المسجد خطیئۃ ۔ آب دہن افگندن در مسجد گناہ ست ۔ وکفارتہا دفنہا ۔ پوشیدہ آن گناہ ودور گردانیدہ بزہ آنرا کفارہ کردن بزاق ست یعنی بزاق در مسجد بنا باید کرد وواگر واقع شد کفارہ باید کرد کہ بزہ آنرا می برد بزاق وبصاق بزای وبصاق دہین آنچہ دہن کہ در دہن پیروی افگندہ باشد ۔ وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عرضت علی اعمال امتی بظاہر [illegible] کار ہای امت من کہ بوجود خواہد آمد از ایشان حسنہا وسیئہا ۔ کار ہای نیک امت وکار ہای بد ایشان [illegible] کار ہای نیک امت ۔ الاذی یماط عن الطریق ۔ چیزی از اذیت کہ دور کردہ شود آن از راہ ۔ [illegible] فی مساوی اعمال امتی ۔ النخامۃ تکون فی المسجد لا تدفن ۔ آب دہن کہ باشد در مسجد کہ دور کردہ نشود ونخاعہ کہ آنرا بخامہ نیز گویند

آب دہن کہ از سینہ برآید یا از بینی ۔ رواہ مسلم ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذا اقام احدکم الی الصلوٰۃ فلا یبصق قبل وجہہ فان اللہ قبل وجہہ اذا صلی ۔ متفق علیہ ۔ چون ایستادہ یکی از شما بنماز پس نباید کہ آب دہن بیندازد بسوی روی خود بجانب قبلہ زیرا کہ خدا تعالیٰ در جانب قبلہ روی خود است چون ایستادہ یکی از شما بنماز پس نباید کہ آب دہن بیندازد بسوی روی خود بجانب قبلہ زیرا کہ خدا تعالیٰ در جانب قبلہ روی خود است ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذا قام احدکم الی الصلوٰۃ فلا یبصق امامہ ولا عن یمینہ ولیبصق عن یسارہ او تحت قدمہ الیسری ۔ رواہ البخاری ۔ و در روایت ابی سعید تحت قدمہ الیسری ۔ و در روایت ابی سعید خارجی آمدہ ۔ چون ایستادہ یکی از شما بنماز پس نباید کہ آب دہن بیندازد بسوی روی خود و نہ بجانب راست خود و نہ بجانب دست راست خود ۔ و نہ بیندازد بجانب دست راست خود ۔ فان عن یمینہ ملکا ۔ زیرا کہ بجانب راست وی فرشتہ ایست بزرگ عالی مرتبہ کہ کاتب حسنات ست ۔ و نہ بیندازد آب دہن خود را بجانب راست خود ۔ فان عن یمینہ ملکا ۔ زیرا کہ بجانب راست وی فرشتہ ایست بزرگ عالی مرتبہ کہ کاتب حسنات ست کہ از مظاہر رحمت الٰہی ست کہ غالب ست بر مظاہر غضب یا مراد ملکی ست کہ حاضر شود نزد نماز از برای ائمہ و الہام بر دل مصلے و امین گفتن برای دعای او و حکم زائد دارد و حق مزور آنست کہ اکرام کند زائر را زیادہ بر انچہ میکند با آنہای کہ ہمیشہ با وی ملازمند کہ کرام الکاتبین باشند ۔ ولیبصق عن یسارہ ۔ و باید کہ بیفگند آب دہن را در جانب چپ خود ۔ او تحت قدمہ ۔ یا بیفگند زیر پای خود و بمالد آنرا ۔ پس گوید کہ آنرا ۔ و فی روایۃ ابی سعید تحت قدمہ الیسری ۔ و در روایت ابی سعید خارجی آمدہ ست کہ بیندازد زیر قدوم چپ او ۔ این غیر مسجد ست اما در مسجد باید کہ در حصا بگیرد و بمالد ۔ متفق علیہ ۔ و عن عائشۃ رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال فی مرضہ الذی لم یقم منہ ۔ آنحضرت گفت در بیماری خود کہ برنخاست از ان لعن اللہ الیہود والنصاریٰ ۔ لعنت کند خدا تعالیٰ یہود و نصاریٰ را اتخذوا قبور انبیائہم مساجد ۔ کہ ساختند گورہای پیغمبران خود را مسجدہا ۔ متفق علیہ ۔ چون آنست آنحضرت قریب اجل را و تبرسید از امت کہ مبادا بقبر شریف وی آن کنند کہ یہود و نصاریٰ بقبور انبیای خود کردند یا گاہ باشد ایشان را بر نہی ازان لعن بر یہود و نصاریٰ کہ قبور انبیا را مساجد گرفتند و این بر دو طریق متصور ست یکی آنکہ سجدہ بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانکہ بت پرستان بت می پرستند دوم آنکہ مقصود و منظور عبادت مولی تعالیٰ دارند ولیکن اعتقاد برند کہ توجہ بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای وی تعالیٰ ست و موقع وی عظیم ست نزد حق از جہت اشتمال وی بر عبادت و مبالغہ در تعظیم انبیای او و این ہر دو طریق نامرضی و نامشروع ست اول خود شرک جلی و کفر ست و ثانی نیز حرام ست از جہت آنکہ وی نیز شرک بخداست اگرچہ خفی ست و بر دو طریق لعن متوجہ ست و نماز گزاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام ست ہیچکس را دران خلاف نیست اما اگر دور قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نماز بکنند بی توجہ بجانب آن تا ببرکت مجاورت آن موضع کہ مدفن جسد مطہر ایشان ست و بامداد انوار انیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی و قبولی یابد و بجا مخمور ی لازم نمی آید و باکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر التعیشی المکی ۔ وعن جندب نام ابوذر غفاری و در نام وی رضی اللہ عنہ اختلاف بسیار ست و جندب بروی از صحابہ نیز ہستند یکی جندب بن عبد اللہ بجلی و جندب قسری تا ایجا مراد کیست ۔ قال سمعت النبی صلے اللہ علیہ وسلم یقول ۔ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت ۔ الا و ان من کان قبلکم ۔ بگسران از فتح آن آگاہ باشید و بدانید کہ میگویم کسانیکہ می بودند پیش از شما ۔ کانوا یتخذون قبور انبیائہم و صالحیہم مساجد ۔ بودند کہ میگرفتند قبرہای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدہا ۔ الا فلا تتخذوا القبور مساجد ۔ آگاہ باشید پس نگیرید قبرہا را مسجدہا ۔ انی انہاکم عن ذلک ۔ و بدرستی کہ من شما را نہی میکنم از ان ۔ رواہ مسلم ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما ۔ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم ۔ بگردانید در خانہا خود چیزی از نمازہای شما کہ نوافل باشند ۔ تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد و منور عبادت باشد ۔ ولا تتخذوہا قبورا ۔ و نگیرید و نسازید خانہای خود را مانند گورہای کہ مردہ صفت در وی افتادہ باشد و چیزے کار نکنید یاد در خواب باشید و چون ذوم اخ الموت ست خانہ کہ در وی بخواب رفتہ باشد مشابہ قبر باشد ۔ متفق علیہ ۔ الفصل الثانی عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ما بین المشرق والمغرب قبلۃ

میان مشرق و مغرب قبلة لیست و این قول است بر قبلهٔ مدینهٔ مطهره که واقع است بجانب جنوب نسبت بکرهٔ خاکی مکه معظمه است یا مراد آنست که نیست جهتی از جهات نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبلهٔ است مرقومی را بسبب اختلاف جهات بلاد بموجب وجیهت مائلتم فولوا وجوهکم شطره المسجد الحرام ۱۲ رواه الترمذی

وعن طلق بن علی قال خرجنا طلق بن علی که صحابیست در روایت کرده است ازوی قیس و عبد الله بن بدر و جماعه گفت بیرون آمدیم از دیار خود ۱۲ وفدا الی رسول الله قصد کنندگان رسولی بپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ۱۲ و وفد بفتح واو و سکون فا جماعه اگویند که بر رئیس قومی بیایند از برای همی چنانکه زیارت بلا بیچی گری این جماعه طلق از برای بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت فبایعناه ۱۲ پس بیعت کردیم ما آنحضرت را ۱۲ وصلینا معه ۱۲ و نماز گزاردیم با وی ۱۲ واخبرناه ان بارضنا بیعة لنا ۱۲ و خبر دادیم آنحضرت را که در زمین ما کلیسائی هست برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آورند و خواستند که آن کلیسا را بشکنند ۱۲ فاستوهبنا من فضل طهوره ۱۲ پس طلب بخشش کردیم از آنحضرت از باقی آب وضوی وی و در لفظ استوهبناه اشارت هست که آب وضوی آنحضرت مثل مالی و گنجی هست که طلب بخشش آن از حضرت وی نمایند ۱۲ فدعا بماء ۱۲ پس طلبید آنحضرت آبی را ۱۲ فتوضا ۱۲ پس وضو کرد ۱۲ و تمضمض ۱۲ و آب در دهن کرد یعنی بعد از وضو از بقیه آب وضو ۱۲ ثم صبه لنا فی اداوة ۱۲ پس بریخت آن آب را برای ما در ظرفی از چرم ۱۲ و امر نا ۱۲ و امر کرد ما را بر آمدن از نزد وی ۱۲ فقال اخرجوا ۱۲ پس گفت بیرون آیید ۱۲ فاذا اتیتم ارضکم ۱۲ پس چون بیائید شما زمین خود را ۱۲ فاکسروا بیعتکم ۱۲ پس بشکنید کلیسای خود را ۱۲ وانضحوا مکانها بهذا الماء ۱۲ و بپاشید و تر کنید جای آن کلیسا را که شکسته اید بین آب ما انوار و برکات در بین شامل آن بقعه گردد ۱۲ واتخذوها مسجدا ۱۲ بگیرید آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجای وی مسجدی ۱۲ قلنا ان البلد بعید ۱۲ عرض کردیم ما که شهر ما از مدینه مطهره دور است ۱۲ والحر شدید ۱۲ و گرما سخت است ۱۲ والماء یتشف ۱۲ و آب ظرف خشک میگردد در هوای گرم و تشف بخود کشیدن جامه خوی را و کاغذ سیاهی را و خوش آب را ۱۲ فقال مدوه من الماء ۱۲ پس عمر مزد آنحضرت افزون کنید آنرا از آب یعنی بریزید در وی آبی دیگر ۱۲ فانه لا یزیده الا طیبا ۱۲ زیرا که بدستی آن آب بقیه وضو که در اداوه هست زیاده نمیگرداند این آب را که بروی ریخته شده هست یا این آب او را مگر پر برکت و خوشی را یعنی هیچ نقصانی ندارد اگر آب دیگر میریزید برکت افزون میگردد و نظر آن قوم در علم اسباب افتاده و پرسیدند که آب در اداوه بحرارت آفتاب خشک نگردد پس آنحضرت نیز تدبیر از همین عالم کرد اگر اسباک سیاه نشوند بفعل و علم آنحضرت آنها سیاه میکردند میریسد آن آب تمام و کمال و هرگز آفتاب راه تصرف دران نمی یابد و شک و تردد و تشبث راه یقین و عالم قدرت مدرک راه مقصود هست و الله علی کل شئ قدیر و درین حدیث استحباب برکت است بر بقیه آب وضوی و پس مانده آنحضرت و نقل آن ببلاد و مواضع بعیده مانند آب زمزم و آنحضرت چون در مدینه میبود آب زمزم را از حاکم مکه جهت تبرک میساخت و فضل و ازدیاد او که علما و صلحا اند و تبرک بآثار و انوار ایشان همین قیاس است ۱۲ رواه النسائی

وعن عائشة رضی الله عنها قالت امر رسول الله ۱۲ گفت عائشه گفت امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ۱۲ ببنا المساجد فی الدور ۱۲ بر آوردن مسجد در سرایها و محله ها و قبیله ها اگر بقصد ضرر نباشد تا طاهر و مطهر شود و محل خوب جماعت میکرده باشند ۱۲ وان تنظف و تطیب ۱۲ و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه بحضور ملائکه و نشاط مومنان و نظافت و تطیب بداوتا معاً ضبط کرده شده ۱۲ رواه ابوداود والترمذی و ابن ماجة

وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ۱۲ امر کرده نشده ام من از نزد خدای تعالی به برافراشتن و آراستن مسجدها گفت ابن عباس گفت ابن عباس ۱۲ لتزخرفنها ۱۲ هر آینه

تحریف

مزخرف میکنید شما مسجدها را۔ گمار حرف الیهود والنصاری چنانکه مزخرف کردند یهود و نصاری و زخرف در اصل طلا و کمال حسن چیزیرا گویند یعنی لقشر خواهند کرد و روی خواهند ساخت بطلا و بعض مشائخ آنرا تجویز کرده گفته اند که مردم خانها میسازند مزخرف و مطلا میسازند اگر ما مسجدها بخشت و گل ساده بنا کنیم شاید که در نظر عوام خوار نماید و حقیر در اید۔ رواه ابو داود۔ وعن انس رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یتباهی الناس فی المساجد۔ بدستیکه از علامات قیامت است که تفاخر کنند و بنا زنند مردم مسجدها و تحسین بنا و تزویق و تنقیش و تطویل آن بطریق سمعه و ریا تا مردم مدح و ثنای ایشان گویند۔ رواه ابو داود والنسائی والدارمی وابن ماجة۔ وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اجور امتی حتی عرض کرده شد بر من مزد همه امت من که بران ثواب می یابند حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد تا خس و خاشاک و گرده خاک که بیرون می آرد او را امر و از مسجد و قذی انچه در چشم و آب افتد از خاک و خاشاک و چرک و درینجا اشارت ست که مسجد بمثابه چشم انسان ست که آزار میکشد روحانیت وی ازان یا مانند آب زلال ست از چشمه حیات معنوی که بان تیرگی میگردد و هر که پاک دارد آنرا ازان منظور نظر رحمت و سیراب شراب صفوت گردد۔ وعرضت علی ذنوب امتی۔ و عرض کرده شد بر من گناهان امت من فلم ار ذنبا اعظم۔ پس ندیدم هیچ گناهی بزرگ تر من سورة من القرآن از فراموش کردن سوره از قرآن او آیة یا فراموش کردن آنچی۔ او تیها الرجل ثم نسیها۔ که داده شد آن سوره یا آن آیت مرد را پس فراموش کرد آنرا و درین زجر و تشدید ست بر فراموش کنندهٔ قرآن بعد از یاد گرفتن و بعضی از علمای شافعیه آنرا در کبائر شمرده اند اعاذنا الله منه۔ رواه الترمذی وابو داود۔ وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بشر المشائین فی الظلم الی المساجد۔ گفت بریده بن حصیب که صحابی مشهور ست فرمود پیغمبر خدا بشارت ده مرروندگان را در تاریکیها بسوی مساجد ها بالنور التام یوم القیمة۔ بروشنائی تمام در روز قیامت تلمیح ست بقول حق عز وجل نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا رواه الترمذی وابو داود ورواه ابن ماجة عن سهل بن سعد وانس۔ وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رایتم الرجل یتعاهد المسجد۔ وقتیکه ببینید مردی را که تعهد و تفقد میکند مسجد را و خبر میگیرد از وی و ملازمت می نماید او را بجا فظت نمودن و مرمت کردن و جارو دادن و نماز گزاردن و بعبادت مشغول شدن و ذکر کردن و درس علوم دینی گفتن و اینها اعلی و اجل اقسام تعاهد اند۔ فاشهدوا له بالایمان۔ پس گواهی دهید بر و بایمان چون کسی را ببینید که ایمان میکند پس گواهی دهید بحکم کنید بقطع مراورا که وی مؤمن ست۔ فان الله تعالی یقول۔ زیرا که خدای تعالی میفرماید۔ انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر۔ معمور نمیسازد مسجدهای خدا را مگر کسیکه ایمان آورده ست بخدا و روز آخرت۔ رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی۔ وعن عثمان بن مظعون قال۔ گفت عثمان بن مظعون یا رسول الله ائذن لنا فی الاختصاء۔ دستوری ده ما را خصی شدن تا از خطرهٔ زنا و خواطر آن باز رهیم۔ فقال لا۔ پس گفت نه پیغمبر صلی الله علیه وسلم لیس منا من خصی۔ نیست از ما بر طریقه و سنت ما کسیکه خصی سازد دیگری را۔ ولا اختصی۔ و نه کسیکه خصی شود از خوف زنا لان خصاء امتی الصیام۔ بدستیکه خصی شدن امت من روزه داشتن ست که بدان شکست شهوت طبیعی و نفسانی حاصل میشود خصوصا در وقتیکه مسدود باشد جوارح و اعضا و قوی از زنا مشروعات و نامرضیات بآن ضم گردد۔ فقال۔ پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی السیاحة۔ اذن کن ما را دستوری ده برفتن در زمین و گشتن در آفاق عالم۔ فقال ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله۔ پس گفت آنحضرت بدستیکه سیاحت امت من فتنست از برای جهاد در راه خدا و کار زار کردن با کافران یعنی رفتن و گشتن در زمین که محمود ست از برای جهاد ست باقی بیهوده در زمین گشتن چیزی نیست و در حدیث دیگر آمده ست که لا سیاحة فی الاسلام۔ فقال۔ پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی الترهب۔ اذن کن ما را در رهبانیت چنانکه بعض اهل کتاب میکردند عزلت میگزیدند

وشاغل دینا ولذات آن را بالکلیه ترک میدادند و گردنان قطعا میگردیدند و از هیچ کس و هیچ چیز باک نمیداشتند و این را رهبانیت میگویند و ترک رهبانیت اصل از رهبانیت بمعنی خوف و انقطاع پس گفت آنحضرت که ان ترهبانیتی الجلوس فی المساجد انتظار الصلوة بدستیکه ترهبانیت امت من نشستن است در مسجدها باستظار نماز که از هیچ کس و هیچ چیز نمیترسند و گرد اینده متوجه بپروردگار خود نشسته اند و آن ترهبانیکه که بسیاری میکردند چیزی نیست و عاقبت آن محمود نیست و از این را نیز بسیاری بروند مداوا فی شرح السنة وعن عبد الرحمن بن عایش بتحتانیه و شین معجمه اختلاف است در صحبت وی و ابو حاتم گفته که هرگز نشنیده است در روایت وی سمعت رسول الله خطا کرده و الله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رایت ربی دیدم پروردگار خود را عز و جل اگر این دیدن در خواب است چنانکه در روایتی آمده پس اشکالی ندارد و اگر بیداریست چنانکه در روایت دیگر آمده است پس این از خصائص آنحضرت است چنانکه در شب معراج بقول مختار یا ماول است بدیدن مثالی تمثیل حق جل و علا بدان مثال فی احسن صورة در نیکو صورتی اگر این بیان صفت و شان حق است پس مراد بصورت صفت است که تجلی بصفت جمال و لطف و کرم بوده و اطلاق صورت بر صفت شایع است چنانکه گویند صورت حال چنین است و صورت مسئله این است و اگر بیان جمال خود میکند که من را نوقت در صورت خوب و جمال مرغوب بودم فلا اشکال و خود چون باشد که وقت شهود خاص و تجلی تمام و انعام عام بود قال فیم یختصم الملاء الاعلی گفت پروردگار تعالی بپرسید از من که در چه چیز خصومت میکنند ملائکه و ملاء جماعت از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آنست که کدام اعمال است که فرشتگان در فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در برداشتن آن بصعد قبول منازعت و مسابقت می نمایند یا رشک میبرند بر یکدیگر در آن فضائل و غائب که با وجود شهوات جسمانی بدان مخصوص و متمیز میشوند قلت لا یفرمایند آنحضرت که گفتم من برابر این سوال پروردگار را که انت اعلم تو دانائی که کدام است آن اعمال قال گفت آنحضرت فوضع کفه بین کتفی پس نهاد پروردگار تعالی دست قدرت و انعام خود را میان دو شانه من پس یافتم سردی دست مولی تعالی را در میان دو پستان خود کنایت است از وصول اثر فیض بقلب شریف و حصول برد یقین و چون حصول این اثر موجب حصول علوم و اتساع فیض آن بود فرمود فعلمت ما فی السموات و الارض پس دانستم هر چه در آسمانها و هر چه در زمین بود عبارت است از حصول تمامه علوم جزوی و کلی و احاطه آن و تلا خواند آنحضرت مناسب این حال و بقصد استشهاد بر امکان آن این آیت را که وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین فرمودیم ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة و السلام را ملک عظیم نامه آسمانها را و زمین را و لیکون من الموقنین و تا آنکه گردد ابراهیم از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات و توحید و اهل تحقیق گفته اند که تفاوت ست در میان این دو رویت زیرا که خلیل علیه السلام ملک آسمانها و زمین را دید و حبیب هر چه در آسمان و زمین بود حالی از ذوات و صفات و ظواهر و بواطن همه را دید و خلیل حاصل شد مرا و را یقین بوجود فنی و وحدت حق بعد از دیدن ملکوت آسمان و زمین چنانکه حال اهل حال و ارباب سلوک و محبان و طالبان میباشد و حبیب حاصل شد مرا و را یقین وصول الی الله اول بدین آن دانست عالم را و حقائق آنرا چنانکه شان مجذوبان محبوبان و مظلومان ست و اول موافق ست بقول ما رایت شیا الا رایت الله بعده و ثانی بما رایت شیئا الا رایت الله قبله و شان ما بینهما رواه الدارمی مرسلا روایت کرد این حدیث را دارمی از عبد الرحمن بن عایش که از تابعین ست بطریق ارسال و للترمذی نحوه و ترمذی را مانند این حدیث ست با اختلاف در بعض الفاظ عنه و عن ابن عایش و معاذ بن جبل از عبد الرحمن مذکور و از ابن عباس و از معاذ بن جبل و زاد فیه و زیاده کرده ست ترمذی در این حدیث این را که قال گفت پروردگار تعالی بعد از فاطمه علاهم کیه

سوال را کہ یا محمد ہل تدری فیم یختصم الملأ الاعلی ۔ ای محمد آیا میدانی کہ در چہ چیز خصومت میکنند ملائکہ ۔ قلت نعم ۔ این باز گفتہ آری میدانم در چہ چیز خصومت میکنند ۔ فی الکفارات ۔ خصومت میکنند در کفارات یعنی در اعمالی کہ سبب بخشیدن و پوشیدن گناہان میگردند ۔ والکفارات المکث فی المساجد بعد الصلوات ۔ و آن اعمال کہ کفارات گناہان میشوند ساندیکی از انہا درنگ کردن در مسجد ہا بعد از نماز ہا مشغول بذکر و دعا یا برای انتظار نماز ہای دیگر ۔ والمشی علی الاقدام الی الجماعات ۔ دوم رفتن بر پا ہا یعنی پیادہ رفتن بسوی جماعتہای نماز ۔ وابلاغ الوضوء فی المکاره ۔ سوم رسانیدن وضو بجا کہ کمال سبب باغ او در احوالی کہ مکروہ و ناخوش دارد طبیعت از آنجا چنانکہ حال مرض و سردی ہوا ۔ ومن یفعل ذلک عاش بخیر ومات بخیر ۔ ہر کہ بکند آنرا زندگانی میکند بنیکی ۔ و بمیرد بنیکی ۔ وکان من خطیئتہ کیوم ولدتہ امہ ۔ و میگردد از گناہان خود ہمچو در روز زائیدن مادر او را ۔ وقال ۔ و گفت پروردگار تعالی ۔ یا محمد اذا صلیت فقل ۔ ای محمد چون نماز گزاری پس بگو و بخوان بعد از نماز ہا این دعا را ۔ اللہم انی اسالک فعل الخیرات ۔ خداوندا بدرستی کہ من سوال میکنم ترا کردن نیکیہا را ۔ وترک المنکرات ۔ و گذاشتن کارہای ہر آنرا کہ ناشناختہ شدہ و ناگاشتہ اند در دین وحب المساکین ۔ و سوال میکنم دوستی مسکینان را کہ ایشان را دوست دارم من یا ایشان دوست دارند مرا مال یکی است چون من ایشان را دوست دارم ایشان نیز مرا دوست خواہند داشت چہ ہر کس دوستدار خود را دوست دارد بحبت یکیست در جانبین پرداختہ محب محبوب است و محبوب محب ۔ واذا اردت بعبادک فتنۃ ۔ و چون خواہی بہ بندگان خود ابتلا و آزمایش و گمراہی در دین یعنی بلای بقسمی کہ بیمان بیم زوال ایمان باشد ۔ فاقبضنی الیک غیر مفتون ۔ پس بمیران مرا بسوی خود از آنکہ گرفتار فتنہ شوم در دین و ایمان از دست دہم این دعا را اشارت است بآنچہ گذشت ۔ وترسانیدن ایشان ست ۔ قال ۔ گفت پروردگار تعالی برای زیادت تعلیم پیغمبر خود صلی اللہ علیہ وسلم بعد ازان کہ بیان کرد کفارات را یا گفت آنحضرت برای زیادت بیان بامت بحصول علم از جانب حق ۔ فالدرجات ۔ و علمای کہ آن قدر و مرتبہ بندگان در درگاہ حق بلند گردد نیز سه اند ۔ افشاء السلام ۔ یکی فاگفتن سلام یعنی ظاہر بیدا گفتن سلام بر آشنا و بیگانہ ۔ و اطعام الطعام ۔ دوم خوراندن طعام بمسکینان و محتاجان بقصد کردن بر ایشان و امداد و اعانت نمودن ایشان را ۔ والصلوۃ باللیل والناس نیام ۔ سوم نماز گزاردن بشب و حالتی کہ مردم در خواب باشند کہ آن بصدق و اخلاص نزدیکتر ست و مشقت و ریاضت دران بیشتر اشارت ست با جتماع صفت تواضع و جود و عبادت بیت شرف مرد بجود ست و کرامت بسجود ۔ ہر کہ این ہر دو ندارد حدیثش بہ نزد خود ۔ و لفظ ہذا الحدیث کما فی المصابیح ۔ و لفظ این حدیث بر آنچہ در مصابیح ست ۔ لم اجدہ عن عبد الرحمن الا فی شرح السنۃ ۔ نیافتم من آنرا از عبد الرحمن بن عایش مگر در شرح سنت کہ آن نیز تصنیف صاحب مصابیح ست ۔ وعن ابی امامۃ قال گفت ابو امامہ باہلی کہ صحابیست و ابو امامہ از ثلاثین نیز ست مشہورین صحابیت ۔ قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ثلثۃ کلہم ضامن علی اللہ ۔ سہ کس اند کہ ہمہ ایشان ضامن اند کردہ و اجبست بر خدا بحسب وعدہ وی کہ تخلف نمیکند ۔ کہ نگاہدارد ایشان را از فتنہ و خسارت و ضرر آفت دنیا و دین رجل خرج غازیا فی سبیل اللہ ۔ یکی ازان کسی مرد یست کہ بیرون آمد قصد کنندہ غزا و راہ خدا ۔ فہو ضامن علی اللہ ۔ پس وی خداوند ضمان ست بر خدا حتی یتوفاہ فیدخلہ الجنۃ ۔ تا آنکہ بمیراند او را و در آرد او را در بہشت این سعادت دینی ست ۔ او برده بما نال من اجر او غنیمۃ ۔ یا باز گرداند او را زنده یافتہ ست از ثواب غزا این نیز سعادت دینی ست ۔ او غنیمۃ ۔ یا باز گرداند او را بپنجہ یافتہ ست از مال غنیمت این سعادت دنیاست بر ہر تقدیر سعادت دنیا و دین حاصل ست ۔ و رجل راح الی المسجد ۔ دوم مردی ست کہ رفتہ ست بسوی مسجد ۔ فہو ضامن علی اللہ

پس وی هم خدا و ضمان ست بر خدا و واجب ست بر خدا حفظ و رعایت و وفایت و اجره و ثوابی ۴ و دخل و دخول بیته بسلام ۴ سوم مردیست که در آمده ست خانهٔ خود را بسلام ۴ مقصود ضمان علی الله تعالی ۴ پس وی نیز ضامن ست بر خدا و در آمدن خانه بسلام و معنی وارد یکی آنکه تر و در آمدن خانه سلام گوید بر اهل خانه و ضمانیست در اینجا بحصول خیر و برکت در وی و در اهل خانه او ست دوم آنکه لازم گیر و خانه را و بیرون نیایند ایشان برای طلب امن و سلامت از صحبت خلق و مضمون در اینجا سلامت ست از آفات و فتن ست و چون مراد در این قسم اخیر ظاهر بود تصریح بدان نفرمود ۴ رواه ابو داود ۴ وعنه ۴ هم از ابی امامه ست قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم من خرج من بیته متطهرا ۴ کسیکه بیرون آید از خانه خود بطهارت ۴ الی صلوة مکتوبة ۴ بسوی نماز فرض ۴ فاجره کاجر الحاج المحرم ۴ پس اجر او همچو اجر کسی ست که حج برآینده ست احرام بسته نماز شب حج ست و وضو شب با احرام و وجه تشبیه ثبوت اجر و ثواب ست از وقت برامدن از خانه تا وقت باز آمدن بخانه چنانکه در باب فضیلت حج واقع شده ست نه مساوات در ثواب بجمیع وجوه یا این باب الحاق ناقص کامل ست از جهت مبالغه در ترغیب الا اجر بر قدر تعب ست اگرچه ذات اجر مرجح ست ۴ و من خرج الی تسبیح الضحی ۴ و کسیکه بیرون آید بسوی نماز چاشت و تسبیح و سجه بضم نماز نفل را گویند ۴ لا ینصبه الا ایاه ۴ در تعب و مشقت نه در آرد او را مگر تسبیح ضحی یعنی خالص بقصد نماز بر آید نی شوب بمحبت ریاء و غرضی دیگر ۴ فاجره کاجر المعتمر ۴ پس ثواب آنکس همچو ثواب کسی ست که عمره بجا می آورد و عمره نسبت بحج همچو نماز نفل ست نسبت بنماز فرض ۴ صلوة علے اثر صلوة لا لغو بینهما ۴ و نمازی بر پی نمازی دیگر کتیست کلام مهموده در وی ۴ کتاب فی علیین ۴ محلی ست مکتوب در دیوان حفظ یا در اعلی مراتب و اشرف آنست و گفته اند که علیین نام مقامی ست در آسمان هفتم ۴ رواه احمد و ابو داود ۴ وعن ابی هریرة ۴ قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا ۴ وقتیکه گذرید شما بمرغزارها و بستانهای بهشت پس بچرید ۴ قیل ۴ گفته شد یا رسول الله و ما ریاض الجنة ۴ و چیست ریاض جنت ۴ قال المساجد ۴ گفت ریاض جنت مسجدهاست که عمل در وی سبب آمدن در ریاض جنت ست ۴ قیل ۴ پرسیده شد ۴ وما الرتع ۴ و چیست چریدن یعنی چیست کردی باید چرید یا رسول الله تعالی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر رواه الترمذی ۴ وعنه قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم من اتی المسجد لشیء فهو حظه ۴ کسیکه بیاید مسجد را برای چیزی یعنی غرضی و کاردنیی یا دنیاوی پس همان چیز نصیب اوست و حاصل وقت او مضمون این حدیث فرد ی ست از افراد انما الاعمال بالنیات ۴ رواه ابو داود ۴ وعن فاطمة بنت الحسین عن جدتها فاطمة الکبری رضی الله عنها ۴ تابعیه هاشمیه ست خواهر علی بن الحسین زین العابدین تزوج کرد او را حسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب و چون وفات یافت زوج او تزوج کرد عمرو بن عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت ست از فاطمه صغری دختر امام حسین از جده وی که فاطمه زهرا ست رضی الله عنهم ۴ قالت کان النبی ۴ گفت بود پیغمبر صلے الله علیه وسلم اذا دخل المسجد ۴ چون میدر آمد مسجد را صلی علی محمد وسلم صلوة میفرستاد بر پیغمبر و سلام یعنی میگفت صلے الله علی محمد وسلم یا اللهم صل علی محمد وسلم ۴ وقال ۴ و میگفت ۴ رب اغفر لی ذنوبی ۴ خداوندا بیامرز مرا گناهان مرا و میگفت اللهم صل علی یا صلے الله علی و اللهم اغفر لمحمد از جهت تعلیم امت ست لفظی را که بدان تکلم نمایند یا منا سبتی که این اسم شریف را بصلوة و رحمت ست و انکساری که در اللهم اغفر لی ست ۴ وافتح لی ابواب رحمتک ۴ و بگشا مرا درهای مهربانی خود را ۴ واذا خرج ۴ و چون بیرون می آمد آنحضرت از مسجد میگفت ۴ صلی علی محمد وسلم وقال رب اغفر لی ذنوبی واقتح لی ابواب فضلک رواه الترمذی واحمد وابن ماجة وفی روایتهما ۴ و در روایت احمد و ابن ماجه چنین آمده ست که ۴ قالت ۴ گفت فاطمه رضی الله عنها ۴ اذا دخل المسجد ۴ چون می در آمد آنحضرت مسجد را ۴ وکذا اذا خرج ۴ و همچنین وقتیکه بیرون می آمد ۴ قال ۴ میگفت بسم الله والسلام

علی رسول اللہ بدل ۱۲ بجای صلی علی محمد وسلم ۱۲ وقال الترمذی لیس اسنادہ متصل ۱۲ وگفتہ ست ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل ۱۲ وفاطمۃ بنت الحسین لم تدرک فاطمۃ الکبریٰ ۱۲ وفاطمہ دختر امام حسین درنیافتہ ست فاطمہ بزرگ را چہ امام حسین در وقت وفات فاطمہ ہنوز ہفت سالہ بیش نبود ونبیں البتہ راوی درین متروک ست ۱۲ وعن عمر بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال نہی رسول اللہ یعنی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن تناشد الاشعار فی المسجد ۱۲ از خواندن شعرہا در مسجد مراد شعر زشت و باطل ست کہ خواندن آن نامشروع ست خصوصاً در مسجد کہ مکان طاعت و عبادت ست اما شعر کہ در توحید باری سبحانہ وتعالیٰ ونعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم وتابعان وی رضی اللہ عنہم ومواعظ ونصائح باشد بہ حال در ہر جا نکو و مستحسن ست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای حسان کہ مدح وی و ہجو دشمنان وی میگفت در مسجد منبری برپا میکرد و میفرمود کہ روح قدس تا ایدمیکند حسان را مادام کہ مناضلت و معارضت میکند از پیغمبر خدا ۱۲ وعن البیع والاشتراء فیہ ۱۲ ونہی میکرد از خرید و فروختن خریدن در مسجد و دیگر معاملات دنیا ہمبرین قیاس ست ۱۲ وان تحلق الناس یوم الجمعۃ قبل الصلوٰۃ فی المسجد ۱۲ ونہی کرد از حلقہ گرد نشستن مردم روز جمعہ پیش از نماز در مسجد اگر چہ برای مذاکرہ علم و مشغولی ذکر باشد و در بیان سبب نہی چند وجہ گفتہ اند یکی آنکہ تحلق مخالفت ہیئت اجتماع مصلیان ست دیگر آنکہ اجتماع برای نماز جمعہ کاری بزرگ ست کہ تا ازان فارغ نشوند مشغول شدن کار نہی میکند گنجایش ندارد و تحلق پیش ازان موہم غفلت ازان ست و باین دو وجہ نہی مخصوص تحلق در وقت خطبہ نباشد سوم آنکہ وقت انصات و اشتغال باستماع خطبہ تو جہ بآنست و بایں وجہ مراد نہی از تحلق نزد خطبہ باشد و نہی در دو وجہ اول تنزیہی بیاشد و در سوم تحریمی ۱۲ رواہ ابوداؤد والترمذی

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رایتم من یبیع او یبتاع فی المسجد فقولوا لا ارجح اللہ تجارتک سود مندنگرداند خدا ترا تجارت ترا سود اگر می بینی ترا و اذا رایتم من ینشد فیہ ضالۃ ۱۲ وچون ببینید کسی را کہ میخواہد در مسجد ۱۲ فقولوا پس بگوئید ۱۲ لا رد اللہ علیک پس بگوید باز نگرداند خدا ایتچہ گم کردہ ترا ۱۲ رواہ الترمذی والدارمی ۱۲ وعن حکیم بن حزام رضی اللہ عنہ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یستقاد فی المسجد ۱۲ نہی کرد آنحضرت از طلب قصاص کردن کشتن قاتل در مسجد ۱۲ وان ینشد فیہ الاشعار ۱۲ واز خواندن اشعار در مسجد ۱۲ وان تقام فیہ الحدود ۱۲ وبر پا کردن حدہا مثل حد زنا و حد شرب خمر آن در مسجد و باید کہ بجز از ثبوت حد و قصاص زدن و کشتن بیرون مسجد کنند رواہ ابوداؤد وفی نسخۃ ۱۲ روایت کرد این حدیث را ابوداؤد در سنن خود ۱۲ وصاحب جامع الاصول فیہ عن حکیم ۱۲ وروایت کرد صاحب جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بی نسبت بابن حزام و ظاہر آنست کہ مراد ہمین حکیم ابن حزام خواہد بود چہ حکیم از صحابہ یکی ہمین حکیم بن حزام ست دیگر حکیم بن معاویہ القشیری ست و در صحبت وی اختلاف ست واللہ اعلم ۱۲ وفی المصابیح عن جابر ۱۲ وروایت کرد در مصابیح از جابر و این اصول یافتہ نشدہ ست ۱۲ وعن معاویۃ بن قرۃ عن ابیہ تابعی عالم عامل و لادت او یوم الجمل ذکر کردہ او را ابن حبان در ثقات در یافت ہفتاد تن از صحابہ روایت میکند از پدر خود و روایت میکند از وی قتادہ و شعبۃ و اشعث و جز ایشان ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نہی عن ہاتین الشجرتین معاویہ بن قرہ از پدرش قرہ بضم قاف و تشدید راء روایت کرد کہ آنحضرت نہی کرد از خوردن این دو درخت یعنی البصل والثوم ۱۲ این تفسیر از راوی ست کہ گفت مراد ازین شجرتین پیاز و سیر ست ۱۲ وقال ۱۲ وگفت آنحضرت پس اگر ناچار شود کسی از خوردن آنہا پس باید کہ نزدیک نیاید مسجد ما را مبالغۃ است

در ناودان آمدن مسجد که نزدیک بآن نگذرد چه جای در آمدن ۔ وقال بان لتسم الماء بالکلیهما ۔ وگفت آنحضرت اگر هستید شما ناچار زنده این دو درخت قامت خود را

طنبا پس بعد ازین یعنی دور کنید بوی آنها را بخیثین وسابقا معلوم شد که هر چه بوی بسیار دارد ناکولات وجزان داخل است در ین حکم ومراد بمسجد جاء مترست

مخصوص مسجد نبوی نیست ومجالس مجامع خیر همین قیاس اند ۔ رواه ابوداود ۔ وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الارض کلها مسجد

زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز است بی کراهت ۔ الا المقبرة والحمام ۔ مگر مقبره وحمام اما مقبره ازجهت آنکه غالب در وی قذارت و اختلاط تربت اوست

با نجاسها میگردد اما موضعها از نجاست واگر مکان طاهر ونظیف باشد پس هیچ باکی نیست وکراهتی نه وبعض برانند که نماز در مقبره مکروه است مطلقا ازجهت

ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد واگر نه حکم مقبره دارد اما حمام ازجهت آنکه محل کشف عورات وماوای شیاطین است

رواه ابوداود والترمذی والدارمی ۔ وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی فی سبعة مواطن نهی کرد آنحضرت

از نماز گزاردن در هفت جا منی المزبلة بفتح با وضم آن جای سرگین انداختن وزبل بکسر زای سرگین ومجزرة نجاسات وحکم آنست بلکه بعض سخت تر ازان والمجزرة

بجیم وزای ودر جا فتح کردن حیوانات ازجهت مذابح نجاسات ومقبرة ودر مقبره چنانکه گذشت ۔ وقارعة الطریق ۔ ودر میان راه که جای

پاکوب مردم است که میگذرند ازان جهت اشتغال خاطر گذرندگان تنگ کردن جای بر ایشان ونیز اگر مردم بی ضرورت از پیش نماز بگذرند آثم شوند واگر ایشان

راضرورتی باشد مصلے نزده کار میشود ۔ وفی الحمام ۔ ودر حمام چنانکه گذشت ۔ وفی معاطن الابل ۔ ودر جاهائی که شتران تا از رمیدن ایشان تشویش راه نیابد

وفوق ظهر بیت الله ۔ وبر پشت خانه که بعبد ازجهت تادب ۔ رواه الترمذی وابن ماجة ۔ وعن ابی هریرة رضی الله عنه ۔ قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم صلوا فی مرابض الغنم ولا تصلوا فی اعطان الابل ۔ ومگذارید در نشستگاه شتران بجهت آنکه مذکور شد که

تنفر شتران موجب تشویش است بخلاف گوسفندان که تنفری ندارند وتشویش نمی رسانند ۔ رواه الترمذی ۔ واختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحریم است

یا تنزیه وبهر تقدیر علت نهی نه آنست که مکان نجس است والا جائز نباشد وما کن نجسه منحصر نیست ودر ان نیز بر ین تقدیر ظاهر آن بود که میگفتند نهی کراهت گذاردن

نماز در مکان نجس بلکه علت همسایگی نجاست وقرب اوست حتی که اگر بساطی گسترده باشد وبالای سجاده نماز کنند نیز مکروه است ۔ وعن ابن عباس

قال لعن رسول الله ۔ گفت ابن عباس لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زائرات القبور ۔ زنان را که زیارت کنند قبرها را بدانکه آنحضرت در ابتدا

سال منع کرده بود از زیارت قبور مردان را وزنان را پس ازان رخصت کرد وفرمود نهی میکردم شما را از زیارت قبور الکنون زیارت بکنید آنها را پس بعض

میگویند که این رخصت شامل است مردان زنان را اگرچه بصیغه مذکور واقع شده چنانکه عادت شرع است وراغلب احکام که خطاب بمردان میکنند وزنان

نیز داخل اند در ان وبعض گویند رخصت مخصوص مردان است وزنان باقی اند بر نهی ازجهت کثرت جزع ونوحه گری واین حدیث اگرچه از رخصت

مردان است چنانکه ظاهر است مؤید این قول است ۔ واتخذین علیها المساجد والسرج ۔ ولعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسانی را که میگیرند

بر قبور مسجد ها را یعنی سجده بر ایشان بجانب قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت وکسانی را که میگیرند چراغها را بر قبور بقصد تعظیم ونزد بعض حرام است اگرچه نه بقصد

تعظیم باشد ازجهت اسراف وتضییع مال وبعض گویند که اگر آنجا نرفتند مردم باشد یاد رسایه چراغ کاری میکرده باشد جائز است ودر نفیس صورت چراغ گرفتن

بجهت قبر نیست بلکه بجهت کاری دیگر است که قبر دران منظور نیست ۔ رواه ابوداود والترمذی والنسائی ۔ وعن ابی امامة قال ان جبرائیل اتی النبی

سال النبی ۔ گفت ابو امامه که آنحضرت جبرائیل را صلی الله علیه وسلم ای البقاع خیر ۔ که این جاها بهتر است واین متضمن سوال از بهترین

بقعہ ہا نیز ہست کما لا یخفی ۔ فسکت عنہ ۔ پس خاموش ماند آنحضرت از جواب این سوال ۔ وقال ۔ وگفت آنحضرت ۔ اسکت حتی یجی جبرئیل ۔ خاموش میباش تم تا آنکہ بیاید جبرئیل ۔ فسکت ۔ پس خاموش ماند آنحضرت تا آمدن جبرئیل ۔ وجاء جبرئیل ۔ وآمد جبرئیل ۔ علیہ السلام فسأل ۔ پس پرسید آنحضرت ۔ فقال لہ سل عنہا یا علم من السائل ۔ پس گفت جبرئیل نیست آنکہ سوال کردہ شدہ ہست از بقاع کہ کدام یکی از آنہا خیر ہست و دانا تر از سوال کنندہ یعنی من ہم نمیدانم کہ بہترین بقعہ ہا کدام ہست چنانکہ شما نمیدانید ۔ ولکن اسأل ربی ۔ ولیکن می پرسم پروردگار خود را ۔ تبارک وتعالی ثم قال ۔ پس گفت جبرئیل ۔ یا محمد انی دنوت من اللہ دنوا ۔ من نزدیک شدم از درگاہ خدا نزدیک شدنی کہ ما دنوت منہ قط ۔ نزدیک نشدہ بودم ومردت عمر از آنجناب ہرگز ۔ قال ۔ گفت آنحضرت ۔ وکیف کان ۔ وچگونہ بود آن نزدیکی تو از اللہ تعالی ۔ یا جبرئیل قال ۔ گفت جبرئیل ۔ کان بینی وبینہ ۔ بود میان من ومیان خدا سبعون الف حجاب من نور ۔ ہفتاد ہزار پردہ از نور من نور ۔ از جہت آنکہ گفت کہ جبرئیل روحانیت آنجا حجاب ظلمانی وجسمانی وجود ندارد وبایدا دانست کہ این حجب نسبت بمخلوقات ہست نہ نسبت بخالق وحق سبحانہ محجوب نیست محجوب بندگان نہ چنانکہ حجاب آفتاب نسبت باعمی کہ محجوب اوست آفتاب وحجاب خلق از خالق دو قسم ہست ظلمانی جسمانی ونورانی روحانی وآن میان بعض محجوب اند برویت نعم از منعم وبعض برویت اسباب از مسبب وبعض بر رویت شہوات مباحہ یا محرمہ ودیگر حجابہای طبیعی ونفسانی وملائکہ ۔ وبعضی از آنہا میان مقرب محجوب اند بصفاتی اسماء وصفات وافعال حق وبرخی میان محجوب اند بنور ہیبت وعظمت وکبریا وجلال وقدس ۔ بیت ۔ بردہ ہمہ پردہ ہای خیال ۔ نماند بر ایردہ الا جلال ۔ وبالجملہ صفات پردۂ ذات اند وآنہ لیخان علی قلبی ہم ازین قبیل ست وبچگونہ نسبت بذات اقدس بی پردہ نیست واگر پردہ نباشد کائنات ہمہ نور ذات سوختہ گردد ۔ بیت ۔ ہست از پس پردہ گفت گوی من ۔ تو چون پردہ بر افتد نہ تو مانی ونہ من ۔ رمزی از نمیخی ہذا ول کتاب نیز گفتہ ست واللہ اعلم پس جبرئیل میگوید کہ بنہایت مرتبہ قرب رسیدم واز حق سبحانہ پرسیدم ۔ فقال ۔ پس گفت وی سبحانہ ۔ شر البقاع اسواقہا ۔ بدترین جایہا بازارہا ست ۔ وخیر البقاع مساجدہا وبہترین جاہا مسجدہا ست ۔ رواہ ابن حبان فی صحیحہ عن ابن عمر ۔ روایت کرد این حدیث را ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر ودر اصل کتاب بدین موضع بیاض ست ۔ الفصل الثالث عن ابی ہریرۃ ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال سمعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یقول ۔ گفت ابو ہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ میفرمود ۔ من جاء مسجدی ہذا ۔ کسیکہ بیاید مسجد مرا کہ این مسجد عظیم الشان واضح البرہان ست ومساجد دیگر تابع وی وفرع وی خواہند بود درین حکم ۔ لم یاتہ الا الخیر یتعلمہ او یعلمہ ۔ نیاید مگر برای کار نیک کہ خود بیاموزد یا بیاموزاند دیگری را او نماز مذکر نیا عتکاف نیز ہمین حکم دارند وتخصیص تعلم از جہت اظہار فضیلت اوست ۔ فہو بمنزلۃ المجاہد فی سبیل اللہ ۔ پس آنکس در اجر وثواب بسبب مجاہدہ نفس ہمچو کسی ست کہ جہاد میکند در راہ خدا ۔ ومن جاء لغیر ذلک ۔ وکسیکہ بیاید برای کار دیگر جز امر خیر ہمچو لہو ولعب وعبث ومرور ۔ فہو بمنزلۃ الرجل ینظر الی متاع غیرہ ۔ پس آنکس ہمچو مردیست کہ می نگرد بجانب متاع دیگری کہ این مرد را نیز متاع نداردہ حسرت میخورد واین کس نیز در آخرت چون تو آنکس کہ درین مسجد خیر کردہ ست می بیند حسرت میخورد ومتالم میگردد کہ چرا از این دولت محروم ماندم ۔ رواہ ابن ماجۃ والبیہقی فی شعب الایمان ۔ وعن الحسن مرسلا قال قال رسول اللہ ۔ روایت ست از حسن بصری کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یاتی علی الناس زمان ۔ می آید بر مردم زمانی کہ یکون حدیثہم فی مساجدہم فی امر دنیاہم ۔ میباشد گفت وگوی ایشان در مسجدہا ایشان در کارہای دنیای ایشان فلا تجالسوہم ۔ پس ہمنشینی مکنید ایشان را شریک نشوید با ایشان اگر چیز ہمہ زبانی نکنید ۔ فلیس للہ فیہم حاجۃ ۔ پس نیست مر خدا را در ایشان حاجتی ۔ کنایت ست از بیزاری حق از ایشان وعدم اعتناء بمسالات بایشان وبر آمدن ایشان از عہدہ وحی پناہ بر

والاوسط تعالی منتره ست از نجاست ۱۲ رواه البیهقی فی شعب الایمان ۱۲ این حدیث دلالت دارد بر کراهت نخمن و بناق در مسجد و امثال آن و در دوم کلام و بناق در مسجد و منع از آن بسیار آمده ست و مانا که مراد آن خواهد بود که عبث و لایعنی باشد و بسیار باشد و بسیار باشد و الا یک کلمه و دو کلمه که درین مرتبه نباشد داخل آن نخواهد بود و در خلق شریف آنحضرت صلعم آمده ست که بعض صحابه میگفتند بود آنحضرت که چون ما ذکر طعام میکردیم ذکر میکرد آنرا با ما و چون ما ذکر بنا میکردیم ذکر میکرد آنرا با ما و غالب مجلس شریف در مسجد بود و الله اعلم ۱۲ **وعن السائب بن یزید** مسجای صغیر ست حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود و هفت ساله بود در روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس قال کنت نائما فی المسجد ۱۲ گفت سائب بودم من خوابیده در مسجد نبوی فحصبنی رجل ۱۲ پس زد مرا بسنگ ریزه مردی ۱۲ فنظرت فاذا عمر بن الخطاب رضی الله عنه پس چون بیدار شدم ناگاه دیدم که عمر بن الخطاب حاضر ست ۱۲ فقال اذهب فاتنی بهذین ۱۲ پس گفت عمر برو و بیار این دو کس را اشارت کرد بدو مرد که نشسته بودند در مسجد و سخن میکردند ۱۲ باز آوردم بلند ۱۲ فجئتهما ۱۲ پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد را ۱۲ فقال من انتما ۱۲ پس گفت از کدام جا عالید شما ۱۲ من این انتما ۱۲ یا گفت از کجا اید شما شاک راوی ست ۱۲ قالا من اهل الطائف ۱۲ گفتند آن دو مرد از اهل طائف ایم نام جای مشهور ست از زمین حجاز سه مرحله از مکه و قبر ابن عباس در آن ست ۱۲ قال ۱۲ گفت عمر رضی الله عنه ۱۲ لو کنتما من اهل المدینة ۱۲ اگر می بودید شما از اهل مدینه یعنی می شناختید حرمت مسجد شریف را یا مرد م غریب نمی بودید تحق عفو و شفقت ۱۲ لاوجعتکما ۱۲ هر آینه دردناک میکردانیدم و میزدم شما را ۱۲ ترفعان اصوتکما فی مسجد رسول الله ۱۲ بلند میکردانید آوازهای خود را در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه البخاری ۱۲ ازینجا معلوم میشود که بلند گردانیدن آواز در مسجد ادب ست خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلے الله علیه وسلم که مقام خاص و محل ورود نور و حضور ست و در بحث علم که آواز بلند گردد رخصتی هست ۱۲ **وعن مالک** قال بنی عمر حجرة فی ناحیة المسجد ۱۲ روایت ست از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی الله عنه قضاء در یکسوی مسجد لبنی اللبن ۱۲ نامیده شد آن حجره را بطی بضم باء موحده و فتح طا معنی زمین سنگریزه دار ۱۲ قال ۱۲ گفت و در بیان سبب بنا کردن این حجره من کان یریده ان یقیء ۱۲ کسیکه خواهد خاکند و گفتگو با مردم و لغط بنشنید معجره و طای مهمله مفتوحتین بانگ و خروش او نیشنود شعر ما ۱۲ و نجواه شعر ما ۱۲ و یرفع صوته ۱۲ بلند گرداند آواز خود را فلیخرج الی هذه الرحبة ۱۲ پس باید که بیرون رود از مسجد و برود بسوی این رحبه ۱۲ رواه فی الموطا ۱۲ روایت کرد این حدیث را مالک در موطا که نام کتاب ۱۲ ست ۱۲ **وعن انس** قال رای النبی ۱۲ گفت انس دید پیغمبر صلے الله علیه وسلم نخامة فی القبلة ۱۲ نخامه بود دیوار که در جانب قبله مسجد بود و نخامه بضم نون براق که از حلق برآید و از انخاع نیز گویند ۱۲ فشق ذلک علیه ۱۲ پس دشوار آمد آن بر آنحضرت حتی رئی فی وجهه فقام فحکه بیده ۱۲ تا آنکه دیده شد از نا خوشی در روی مبارک وی پس برخاست آنحضرت از انجا که نماز میکرد پس مالید و تر اشید نخامه را بدست مبارک خود ۱۲ فقال ۱۲ پس گفت آنحضرت ۱۲ ان احدکم اذا قام الی الصلوة ۱۲ بدرستیکه یکی از شما چون بایستد بسوی نماز ۱۲ فانما یناجی ربه ۱۲ پس مناجات نمیکند و راز نمیگوید مگر پروردگار خود را ۱۲ وان ربه بینه وبین القبلة ۱۲ و بدرستی که پروردگار او تعالی و تقدس میان او و میان قبله ست بسبب توجه و حضور او بجانب حق ۱۲ فلا یبزقن احدکم قبل قبلته ۱۲ پس باید که براق نیفگند یکی از شما بجانب قبله بجهت رعایت ادب ۱۲ ولکن عن یساره ۱۲ ولیکن باید که بیفگند بزاق بجانب چپ خود ۱۲ او تحت قدمه ۱۲ یا بیفگند زیر پای خود ۱۲ ثم اخذ طرف ردائه فبصق فیه ۱۲ پس گرفت آنحضرت گوشه ردای خود را پس براق افگند در وی ۱۲ ثم رد بعضه علی بعض ۱۲ پس باز گردانید پاره ردا را بر پاره دیگر یعنی مالید بجامه ۱۲ فقال او یفعل هکذا ۱۲ پس گفت یا میکند همچنین و گفته اند که

اگر در مسجد است البتہ ہمچنین کند و در غیر مسجد اختیار دارد و کذا فی الجانب چپ ہمیندازد یا زیر پا چنانکہ گذشت ۔ رواہ البخاری و عن انس الخ ۔ ان غلاما من جہل من اصحاب النبی ۔ و سائب بن خلاد مروی است از یاران پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم ۔ و کنیت او ابو سہل است مدنی است و عامل عمر بود رضی اللہ عنہ بر یمن ۔ فقال ۔ گفت سائب کہ ان جلا امر قوما ۔ مردی امامت کرد قومی را فبصق فی القبلۃ ۔ پس بصاق کرد در جانب قبلہ اگر در مسجد بود کراہت سخت تر بود و اگر در مسجد نبود کراہت بسبب ترک ادب قبلہ باقی ست ۔ و رسول اللہ ۔ و پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم ینظر ۔ می دید ۔ فلما رآہ قال لا یصلی لکم ۔ پس گفت چون دید او را پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم قومرا ۔ مفہوم او را کہ امامت ایشان میکرد حین فرغ ۔ ہنگامیکہ فارغ شد از امامت ۔ لا یصلی لکم ۔ امامت نکند این مرد مر شمارا بعد ازین ۔ و اراد بذلک ان یصلی لہم ۔ پس خواست آن مرد بعد ازان کہ امامت کند مر ایشان را ۔ فمنعوہ ۔ پس باز داشتند او را از امامت کردن ۔ فاخبروہ بقول رسول اللہ ۔ پرسیدند او را بسبب منع ۔ پرسید خبر دادند او را بگفتہ پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم ۔ کہ فرمودہ بود امامت نکند وی مر شمارا ۔ فذکر ذلک لرسول اللہ ۔ پس ذکر کرد آن مرد قول رسول اللہ ۔ پس ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم ۔ کہ آیا در واقع منع کردہ ام مارا از امامت کردن ۔ فقال نعم ۔ پس گفت آن حضرت آری منع کردہ ام ۔ و حسبت انہ قال ۔ و گمان میبرم کہ آن حضرت گفت بآن مرد در بیان سبب منع از امامت ۔ انک قد آذیت اللہ و رسولہ ۔ بدرستی کہ تو ای مرد آزار کردی خدا را و رسول خدا را بارتکاب منہی عنہ خصوصاً در نماز و در مسجد بزباق کردن بجانب قبلہ ۔ رواہ ابو داؤد ۔ **وعن معاذ بن جبل** قال ۔ روایت ست از معاذ بن جبل کہ گفت احتبس عنا رسول اللہ ۔ باز داشتہ شد از ما پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم ذات غداۃ عن صلوٰۃ الصبح ۔ در یک وقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد ۔ حتی کدنا نتراءے عین الشمس ۔ تا نزدیک بود یم ما کہ ببینیم آفتاب را طلوع کردہ ۔ فخرج سریعا ۔ پس بیرون آمد از خانہ شتابان ۔ فثوب بالصلوٰۃ ۔ پس تثویب کردہ شد برائے نماز ۔ فصلی رسول اللہ ۔ پس نماز گزارد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم و تجوز فی صلوٰتہ ۔ و یک بار شتاب بگزارد نماز را بر خلاف عادت شریف در نماز ۔ بامداد ۔ فلما سلم ۔ و عا بصوتہ ۔ پس چون سلام داد بآواز بلند ۔ فقال لنا ۔ پس گفت مارا ۔ علی مصافکم کما انتم ۔ بر جای خود باشید در جایہای کہ صفہا بستہ اید برای نماز چنانکہ ہستید نشستہ ۔ ثم انفتل الینا ۔ پس برگشت آنحضرت از نماز روی بجانب ما ۔ ثم قال اما انی سأحدثکم ما حبسنی عنکم الغداۃ ۔ پس گفت آگاہ باشید بدرستی کہ من خبر دہم شمارا کہ چہ چیز باز داشت مرا از شما در بن بامداد ۔ انی قمت من اللیل ۔ اینست کہ بدرستی من برخاستم پارۂ از شب چنانکہ عادت بود در برخاستن از برای نماز تہجد ۔ فتوضأت ۔ پس وضو کردم ۔ و صلیت ما قدر لی ۔ و بگزاردم از نماز آنچہ تقدیر کردہ شد برای من ۔ و خدا خواست ۔ فنعست فی صلوتی ۔ پس خواب کردم در نماز ۔ و نعاس بضم نون گرانی اول خواب کہ آنرا بفارسی پنکی گویند چنانچہ فرمود ۔ حتی استثقلت ۔ تا آنکہ گران شدم ۔ و این لفظ صریح ست کہ این روایت در خواب بود و در رؤیا نبود کہ بیقظہ است پس بیدار شدم ۔ فاذا انا بربی عز و جل ۔ ناگہ بیدار شدن از آن خواب بود یا مثل آن ۔ فاذا انا بربی عز و جل ۔ ناگاہ من بپروردگار خود ۔ تبارک و تعالی فی احسن صورۃ ۔ در نیکوترین صفتے ۔ و حالتے بیان صفت آن ہست یا حالات خود یا کہ در صحل دوم گذشت ۔ فقال ۔ پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت ۔ گفتم ۔ لبیک رب ۔ بسیاد ام در خدمت تو ای پروردگار من ۔ قال ۔ گفت ۔ فیم یختصم الملأ الاعلی ۔ در چہ چیز

بحث ونزاع میکنند درخشگان یعنی این عبارت گذشت قلت لا ادری دربنی یابم ونمیدانم قالها ثلثا گفت این کلمه را پروردگار تعالی وپرسید از من سه بار وسر بار همین جواب گفتم قال فرأیته وضع کفه بین کتفی گفت آن حضرت پس دیدم پروردگار تعالی را که نهاد دست قدرت خود میانه هر دو شانه من حتی وجدت برد انامله بین ثدیی تا آنکه یافتم سردی انگشتان او را میان هر دو پستان خود تجلی لی کل شیئ وعرفت پس ظاهر شد وروشن شد مرا هر چیز از علوم وشناختم همه را فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب قال گفت فیم یختصم الملاء الاعلی در چه چیز خصومت میکنند ملاء اعلی قلت فی الکفارات گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی علما یکه کفارت گناهان گذشته میشوند قال گفت پروردگار تعالی ما هن چه چیزاند وکدام اند کفارات قلت گفتم کفارات ستة چیزاند مشی الاقدام الی الجماعات یکی قعود فی المساجد بعد الصلوات دیگر نشستن در مسجد بعد از نماز وسابغ الوضوء حین المکروهات دیگر کامل ساختن وضو در حالتها که ناخوش میدارد طبیعت ستم آن را چنانکه در سرما وبیماری قال گفت پروردگار تعالی ثم فیم یختصمون در چه چیز خصومت وبحث میکنند قلت فی الدرجات گفتم در درجات یعنی علما یکه بدان پایه در ثواب وقرب الهی تعالی بلند وبیشتر گردند قال آن گفت پروردگار تعالی چه چیزاند وکدامند درجات قلت اطعام الطعام گفتم درجات خوراندن طعام است بمسکینان ومحتاجان ومهمانان یعنی جود واحسان کردن بخلق یکی ازان میان طعام ست که عام است نفع او وسخت است احتیاج بدان ولین الکلام دیگر نرمی کردن در سخن وبمردم بخلق ولطف بودن وبازیردستان وشکسته دلان درشتی ننمودن والصلوة باللیل والناس نیام دیگر نماز کردن بشب وحال آنکه مردم در خواب اند قال سل گفت پروردگار تعالی سوال کن بطلب از خیرات ودعا کن برای خود هر چه خواهی قلت گفتم دعا کردم باین دعا اللهم انی اسالک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین وان تغفر لی وترحمنی واذا اردت فتنة فی قوم فتوفنی غیر مفتون ترجمه این الفاظ در فصل اول معلوم شد باندک تفاوتی که در اینجا است بازیادتی طلب آمرزش ومهربانی در اینجا این زیادتی نیز هست که واسالک حبک وسوال میکنم از تو دوستی تو را که من تو را دوست دارم تا آنکه تو مرا دوست داری وحب من بحبک وسوال میکنم دوستی کسی را که دوست دارد تو را بهر دو معنی وحب عمل یقربنی الی حبک دوستی کاری که نزدیک گرداند مرا بدوستی تو اینجا معنی اول تعین است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انها حق پس گفت آن حضرت البته راست گفت این واقعه که دیدم وگفتم راست ودرست است فادرسوها ثم تعلموها پس بخوانید آنرا وفرا گیرید آنرا وبیاموزید کلمات وحفظ کنید آنرا بعد ازان تعلیم کنید آنرا بمردم رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است

مسالت محمد بن اسمعیل عن هذا الحدیث وگفت پرسیدم محمد بن اسماعیل یعنی بخاری را ازین حدیث که چه حال دارد فقال پس گفت محمد بن اسماعیل بخاری هذا حدیث صحیح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال کان رسول الله وبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول اذا دخل المسجد یعنی گفت در وقت در آمدن مسجد این کلمات را اعوذ بالله العظیم پناه میجویم بخدای بزرگ وبوجهه الکریم وبذاته پاک وی که جامع جمیع بزرگیها است وگفته اند که سر کرامیه در صفت کردی گویا همه صفات کمال صفت کردی وسلطانه القدیم وبسلطنته وقهرمانی وی که قدیم است من الشیطان الرجیم از شیطان سنگسار کرده شده قال گفت آن حضرت فاذا قال ذلک پس چون بگوید یکی این کلمات را زود در آمدن مسجد قال الشیطان حفظ منی سائر الیوم شیطان گوید نگاه داشته شد این بنده از شر من تمام روز رواه ابو داود وعن عطاء بن یسار قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عطاء بن یسار کاز تابعین است وشاگرد علما وبسیار ریاضت ثقه کثیر الحدیث سنه ۱۰۳ ام المؤمنین میمونه مات سنة اربع وتسعین بقول اشهر وهو ابن اربع

وثمانین گفت گرفت آن حضرت صلعم اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد خداوندا مگردان قبر مرا مانند بتی کہ پرستیدہ میشود واشتد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد سخت شد یاسخت باد خشم خدا بر گروہی کہ گرفتند قبرہای پیغمبران خود را مسجد ہا برد جہی کہ سابقا معلوم شد رواہ مالک مرسلا

وعن معاذ بن جبل قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یستحب الصلوة فی الحیطان بود آن حضرت کہ دوست میداشت نماز را در حیطان قال بعض رواۃ گفتند بعضے از راویان این حدیث در بیان مراد بحیطان یعنی البساتین میخواہند از حیطان بساتین را وحیطان در اصل جمع حائط است یعنی دیوار کہ احاطہ میکند موضعی را ومعنی بستان می آید بجہت احاطۂ دیوار بابوی رواہ الترمذی وقال روایت کرد این حدیث را ترمذی وگفت ہذا حدیث غریب این حدیث غریب است لا نعرفه الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث حسن بن ابی جعفر قد ضعفه یحیی بن سعید وغیرہ بتحقیق ضعیف گفتہ او را یحیی بن سعید وغیر وی از بعض ائمہ حدیث وگفتہ اند کہ حسن بن ابی جعفر شتاب است در روایت حدیث ومنکر الحدیث است یحیی بن سعید کہ از نقاد ائمہ حدیث است از وی روایت نمیکرد وابو حاتم گفتہ کہ حسن مستجاب الدعوات بود ولیکن چون اشتغال ببسیار کرد از صناعت حدیث وحفظ آن بوی غلطی ووہمی راہ یافت والله اعلم

وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم صلوة الرجل فی بیته بصلوته نماز مرد در خانۂ خود برابر است وبحسب است بیک نماز وصلوته فی مسجد القبائل بخمس وعشرین صلوته ونماز وی در مسجد محلہا محسوب است بہ بیست وپنج نماز وصلوته فی المسجد الذی یجمع فیه بجماعة وصلوة ونماز وی در مسجد یکہ جمعہ گزارده میشود در وے بپانصد نماز وصلوته فی المسجد الاقصی ونماز وی در بیت المقدس بخمسین الف صلوة بپنجاہ ہزار نماز ودر بعض نسخ بالف صلوة بہزار نماز وبعضی از علما نوشتہ اند بدرستی کہ صواب ہمین است وصلوته فی مسجدی بخمسین الف صلوة ونماز او در مسجد من بپنجاہ ہزار نماز است وصلوته فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة ونماز او در مسجد حرام بصد ہزار نماز رواہ ابن ماجة

وعن ابی ذر قال قلت گفت ابوذر گفتم یا رسول الله ای مسجد وضع فی الارض اول کدام مسجد است کہ نہادہ شد وبنا کردہ شد در زمین نخست قال المسجد الحرام گفت نخستین مسجدی کہ بنا کردہ شدہ است در زمین مسجد حرام است کہ کعبۂ معظمہ است قلت ثم ای گفتم بعد ازان کدام مسجد است کہ نہادہ شدہ است قال گفت آن حضرت ثم المسجد الاقصی بعد ازان مسجد اقصی است قلت کم بینهما گفتم چند مدت است میان بنای این دو مسجد قال اربعون عاما گفت چہل سال ثم الارض لک مسجد پستر زمین تمام مرتر اسجد ست یعنی حکم مسجد دارد کہ جائز ست نماز در وی چنانکہ فرمود فحیث ما ادرکتک الصلوة فصل پس ہر جا کہ دریابد ترا نماز وبرسد وقت نماز پس بگزار نماز را متفق علیه در اینجا اشکال آورده اند کہ بانی کعبہ ابراہیم است علیه الصلوة والسلام وبانی بیت المقدس سلیمان علیه السلام ومیان ایشان بیشتر از ہزار سال است پس چہل سال چون گفت جواب داده اند کہ ابن جوزی گفتہ است کہ اشارت در حدیث باول بنا نہادن این دو مسجد ست ونیت ابراہیم نخستین کسی کہ بنا کردہ کعبہ را ونہ سلیمان نخستین کسی کہ بنا کردہ بیت المقدس را زیرا کہ بتحقیق زوده شده است کہ اول کسی کہ بنا کرد کعبہ را آدم بود پس از ان نبشته شدند اولاد او در زمین پس تواند کہ بعضی از اولاد آدم بنا دیگر بیت المقدس را نہادہ باشند پس از ان بنیاد نہاد ابراہیم کعبہ را شیخ ابن حجر عسقلانی گفت کہ بتحقیق یافتم شاہدی بر آنچہ این سخن را زیرا کہ ابن ہشام در کتاب التیجان گفتہ است کہ چون بنا کرد آدم کعبہ را امر کرد او را پروردگار تعالی بسیر کردن بسوی بیت المقدس وبنا کردن آن پس بنا کرد آنرا وعبادت کرد در وی وبنا کرد کعبہ را خود مشہور است وبرین تقدیر فاصلہ چہل سال بعید نباشد کذا فی بعض الشروح والله اعلم

باب الستر پوشیدن

ومراد اينجا پوشيدن عورت است كه از شرائط نماز است ومؤلف درين باب احاديث آورد ودر اكثر نسخها كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم وصحابه نماز دران كرده اند واينچه مكروه است دران نماز قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت

الفصل الاول **عن عمر بن ابى سلمة**

رضى الله عنه است از عمر بن ابى سلمه مخزومى قرشى كه پسر آنحضرت بود پسر ام سلمه صحابى صغير است ولادت وى در ارض حبشه است در سنه ثانيه از هجرت ودر وقت وفات آن حضرت نه سال بود ويا دو گرفت از ان حضرت احاديث ووفات يافت در زمان عبد الملك سنه ثلث وثمانين رض قال رايت رسول الله

گفت ديدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يصلى فى ثوب واحد نماز ميگزارد در يك جامه كه رداست مشتمل بر دو حالتى كه اشتمال كننده بود آن جامه

بآن جامه مى بيند امت را ومراد از امت در غالب احوال آنست كه طرف راست از جامه كه بر دوش راست است از زير دست راست گرفته بر دوش چپ

بيندازد وطرف چپ كه بر دوش چپ است از زير دست چپ گرفته بر دوش راست بيندازد پس بر سينه بندد هر دو طرف را بر سينه وغالبا احتياج

ببستن هر دو طرف بر سينه بر تقدير ايست كه گوشهاى جامه دراز نباشد ويم داشتن بود واگر بسيار دراز باشد احتياج ببستن نباشد چنان كه

از لباس فقراى يمن ظاهر ميگردد ولهذا در عبارت بعض شارحان اين قيد واقع نشده واشتمال الوشح نيز گويند ماخوذ از وشاح يعنى حمايل كه در پيش

اندازند واضطباط فيه على عاتقيه در حالتيكه نكنند بود هر دو طرف جامه را بر هر دو دوش خود چنانكه تصوير كرده شد متفق عليه وعن ابى هريرة

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصلين احدكم فى الثوب الواحد يا كه نماز نگزارد يكى از شما در يك جامه كه ليس على عاتقيه منه شئ نيست

بر هر دو دوش وى از ان جامه چيزى بهمان طريق كه در معنى اشتمال نكور شد چه بر تقدير عدم آن از كشف عورت ايمن نبود تا بدست گرفته

نگاه ندارد وبر اين تقدير نهادن دست بر دست كه سنت است عيسر نگردد وبا وجود آن اگر ستر عورت حاصل ست نماز درست است نزد ائمه

ثلثه وجمهور علما الا از دو امام احمد بعض سلف نظر بظاهر اين حديث متفق عليه وعنه قال اسمعت رسول الله وهم ازالى هريره است گفت شنيدم

پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول ميگفت من صلى فى ثوب ا حد فليخالف بين طرفيه كسى كه نماز گزارد در يك جامه نماز پس بايد كه مخالفت

كند ميان هر دو طرف آن جامه چنانكه در صورت اشتمال گفته شد رواه البخارى وعن عائشة رضى الله عنها قالت صلى رسول الله

گفت عائشه نماز گزارد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فى خميصة لها اعلام در خميصه كه مر او را علمها بود خميصه جامه از خز يا صوف سياه علم دار واگر

سياه علم دار نبود خميصه گويند نظرانى اعلامها نظرة پس نگاه كرد آن حضرت بجانب علمهاى خميصه نگاه كردنى علمها انصرف قال

چون برگشت آن حضرت وفارغ شد از نماز گفت اذهبوا بخميصتى هذه الى ابى جهم وبريد اين خميصه مرا پيش ابى جهم كه صحابى مشهور بود ومعمر بود

از پيران قريش واين خميصه را وى بخدمت پيغمبر آورده بود وچون آن حضرت را علمهاى وى ناخوش آمد بازپس فرستاد وفرمود كه اين خميصه را نزد

وى ببريد وائتونى بانبجانية ابى جهم بياريد مر انبجانيه او را انبجانيه بكسر همزه وفتح آن وسكون نون وكسرهاى موحده وفتح نيز آمده

گليم پشمين درشت از نوعى جامها منسوب بموضعى كه انبجان نام دارد وطلبيدن انبجانيه از ابى جهم براى آن بود كه چون وى فرستاده بود بسيار پس

فرستادن آن شكسته خاطر نگردد وبسبب ناخوش داشتن آن خميصه آن نبود كه زهد وكناهما التعنى آلقاعن صلوتى پس بدرستيكه اين خميصه مرا نظر

انداخت در نماز من يعنى در اعلام آن پس نزديك است مرا فتنه دهد مرا از نماز خود يعنى بسبب نظر كردن در اعلام آن اكنون متفق عليه الا رواية للبخارى ودر روايتى مر بخارى را انبجانيه آورده

قال ابو عيسى هذا حديث غريب لا نعرفه الا من حديث هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة گفت آن حضرت ترمذى اين حديث غريب است نمى شناسيم اورا مگر از حديث هشام بن عروة از پدر او از عائشه

قال ابو عيسى وقد روى مالك بن انس هذا الحديث عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت كان لنا قرام فكنا نستتر به فقال لنا النبى صلى الله عليه وسلم لا تستتروا به فانه لا يزال تصاويره تعرض فى صلوتى گفت ترمذى روايت كرده است مالك بن انس اين حديث را از هشام بن عروة از پدر او از عائشه گفت بود مر ما را قرام پس بودكه ستر ميكرديم بآن پس گفت ما را پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مستتر مكنيد بآن پس بدرستيكه نمى باشد كه نقشهاى آن عارض شود در نماز من

نسخه مصححه

پس ترسیدم من که در فتنه بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور و رات و از اینجا معلوم میگردد که صور و نقوش ظاهره را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیر
هاى هست با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر به تحقیق این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت ست چنانکه در جامه سفید یک نقطه سیاه
اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفیدتر و صافتر نمایانتر و آلودگان و تیره دلان را از ان معنی آگاهی نبود و نزد من این تعلیم است مر امت را و تنبیه است
مر ایشان را بر تثبیت و احتیاط و احتراس در مباشرت و ملابست ملاهی و مشاغل والله اعلم بحقیقة الحال وعن انس رضی الله عنه قال روایت است
از انس گفت کان قرام بکسر قاف و تخفیف را بود پرده باریک رنگین منقش لعائشة مر عائشه را سترت به جانب بیتها پوشیده بود عائشه بآن پرده
گوشه خانه خود را ظاهر آنست که دیوار خانه را بدان پوشیده و مزین ساخته بود و بعض گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعض گویند که متاعی
که در خانه داشت باین پرده آنرا پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوارها و پرده گرفتن آنرا نهی کرده اند پس عائشه چگونه آنرا ارتکاب نمودی یا
و تواند که این حال پیش از نهی باشد والله اعلم فقال لها النبی پس گفت مر عائشه را پیغمبر صلی الله علیه وسلم امیطی عنا قرامک نهاد و رکن و دور دار
از پیش ما پرده خود را فانه لا یزال تصاویره تعرض لی فی صلوتی پس بدرستیکه همیشه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد بر من در نماز من رواه البخاری
وعن عقبة بن عامر قال اهدی لرسول الله گفت عقبه بن عامر جهنی که صحابی مشهور است هدیه فرستاده شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فروج حریر قبای ابریشم و فروج بفتح فا و تشدید را و ضموم در آخر جیم قبای که از پس چاک دارد چنانکه برای سواری کنند و اهدا کننده آن اکیدر بود
کلان تر دومة الجندل و بعض گویند دیگری بود فلبسه پس پوشید آن حضرت آن قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود و بعض گویند بعد از تحریم بود
از برای استمالت خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشیده و این سخن بغایت بعید ست و مخالف سوق حدیث ثم صلی فیه پس نماز گزارد در آن قبا
ثم انصرف پس باز گشت از نماز فنزعه پس بکشید آن قبا را از بدن مبارک نزعا شدیدا کشیدنی سخت کالکاره له همچو کراهت دارنده آنرا ثم قال لا ینبغی
هذا للمتقین لائق و سزاوار نیست اینچنین جامه مر متقیان را خصوصا مهتر و بهتر و سرور متقیان را صلی الله علیه وسلم یعنی اگر چه مباح و روا هست ولیکن
از مقام عزیمت و فضیلت دور است و تواند که همین ابتدای تحریم و مقدمه آن باشد والله اعلم متفق علیه

الفصل الثانی

عن سلمة بن الاکوع قال قلت گفت سلمه بن الاکوع که صحابی مشهور ست و از شجاعان و دلیران روزگار بود و پیاده بر سواران میزد گفتم یا رسول الله انی رجل
اصید من مردی ام که شکار میکنم و پیراهن تنها میپوشم که ازار یا ردای نباشد تا دنبال شکار باسانی توانم دوید افاصلی فی القمیص الواحد آیا نماز کنم
در یک پیراهن قال نعم گفت آری بگزار نماز در آن یک پیراهن وازرره و لو بشوکة و تکمه کن پیراهن را یعنی بر بند گریبان را اگر فراخ باشد و عورت از آن
نمایان گردد در رکوع و سجود و لو بشوکة اگر چه تکمه کردن و بستن بخاری باشد رواه ابوداود روایت کرد این حدیث را ابوداود بایت اللفظ و روی النسائی
نحوه و روایت کرده است نسائی مانند آن بلفظ دیگر وعن ابی هریرة قال بینا رجل یصلی گفت ابو هریره در اثنای آنکه مردی میگذارد
نماز را مسبل ازاره که دراز کننده و فرو هشته است ازار خود را و اصل اسبال دراز کردن جامه فرو هشتن آن تا زمین بطریق ناز و تکبر و مقصود
بازار است ولیکن بیشتر استعمال در ازار یابد قال له رسول الله گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذهب فتوضأ برو پس وضو کن فذهب فتوضأ
پس رفت آن مرد و وضو کرد ثم جاء پس باز آمد فقال رجل پس گفت مرد دیگر که حاضر بود یا رسول الله ما لک امرته ان یتوضأ چه بود ترا که امر کردی او را
به وضو کند قال گفت آن حضرت انه کان یصلی وهو مسبل ازاره از جهت آنکه وی نماز میگذارد و حال آنکه وی اسبال کننده است ازار خود را ان الله لا یقبل

رجل مسبل ازاره وبدرستیکه خدا تعالی قبول نمیکند نماز مردی را که اسبال کننده است ازار خود را از جهت ناز و تکبر و ثواب نمیدهد بران اگرچه اصل صحت دارد و از ذمه ساقط میگردد رواه ابوداود و مانند آنکه قبول ناکردن نماز ازوی چگونه علت امر بوضو گردید درین دو وجه گفته اند یکی آنکه امر بوضو کرد او را تا بداند که وی مرتکب معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکفر خطایا و بخشنده گناهان است و دوم دیگر آنکه آنرا همچو غضب دانند آن و طیبی گفته که شاید سر در امر بتوضی با وجود طهارت آنست که فکر کند مرد در سبب امر کردن پس دریابد قباحت این فعل خود را که ارتکاب کرده است و حق تعالی ببرکت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بطهارت ظاهر پاک گرداند باطن او را از تکبر و خیلا که باعث شده است او را بر اسبال ازار زیرا که طهارت ظاهر مؤثر است در طهارت باطن و ظاهر در فهم چنان میدر آید که اسبال ناقض وضو باشد یا موجب کراهت در آن کردن اما شراح بیان آن چنین کرده اند فافهم وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاتقبل صلوة حائض الا بخمار قبول کرده نمیشود نماز زن بالغه که رسید بسن حیض یعنی سن بلوغ است الا بسرپوشی و خمار بکسر خای معجمه چیزیکه پوشیده شود بدان سر و اکنون استعمال او در سرپوش زنان آید و شراح گفته که خمار بکسر معجمه زنان یعنی سرپوشی زنان عورت است و واجب است ستر آن در نماز و این درست و امه حکم مرد دارد در عورت چنانکه در کتب فقه معلوم شده است رواه ابوداود والترمذی وعن ام سلمة انها قالت رسول الله روایت است از ام سلمه که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتصلی المرأة فی درع وخمار آیا نماز گزارد زن در پیراهن ومعجر لیس علیها که نباشد بر تن وی ازار قال گفت آن حضرت بگزارد اذا کان الدرع سابغا و فراخ که باشد پیراهن وی تمام یعنی دراز چنانکه یغطی ظهور قدمیها بپوشد پشت هر دو پای او را که آن داخل عورت است رواه ابوداود روایت میکرد این حدیث را ابوداود و ذکر جماعة وقفوه علی ام سلمة وذکر کرد ابوداود جماعتی را از ائمه حدیث که وقف کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند که این قول ام سلمه است نه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شده است وعن ابی هریرة ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن السدل فی الصلوة نهی کرد از سدل در نماز و صورت سدل آنکه جامه بر سر و دوش بنهد و دو اطراف جامه را در جوانب رها کند و گذاشتن ردا بر دوش و رها کردن اطراف آن و پوشیدن قبا بی آنکه دستها در آستین در آرد نیز داخل سدل است وان یغطی الرجل فاه ونهی کرده است از پوشیدن مرد دهن خود را در نماز بجامه یا بدست و بعض شارحان تفسیر کرده اند آنرا بتلثیم که بستن دهن است بگوشه دستار و سبب نهی آن گفته اند که این فعل یهود است و بعض گفته اند بجهت آنکه سیرت زنان و عادت ایشان است و بعض گفته اند که مانع ست از قرأت و تحسین آن و صاحب فائده و آروغ یا آنکه از دهن او بوی بد می آید آن مستثنی است و بستن دهن در وقت تثاؤب مستحب و مستحسن است رواه ابوداود والترمذی وعن شداد بن اوس صحابی است برادرزاده حسان بن ثابت نزول کرد بیت المقدس را معدود در شامیین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خالفوا الیهود مخالفت کنید یهود را بگزاردن نماز در موزه و نعلین فانهم لا یصلون فی نعالهم ولا خفافهم زیرا که یهود نمیگزارند نماز در نعلهای خود و موزه ها و از خودها معلوم میشود که عمل برخصت از برای اظهار خلاف با اهل کتاب مستحسن و مرغوب است هر چند رخصت است اما چون متضمن خلاف با ایشان است حکم عزیمت میگیرد رواه ابوداود وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال بینا رسول الله در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی باصحابه نماز میگزارد با یاران خود اذ خلع نعلیه ناگاه بکشید از پا نعلین خود را فوضعهما عن یساره پس بنهاد

نعلین خود را در پای خود مانا که کسی در جانب چپ آن حضرت نبود و الا در آن جانب نمی نهاد از جهت رو دنهی ازان چنانکه در حدیث آینده بیاید فلما رای ذلک القوم پس چون دیدند بر کشیدن نعلین را ازان حضرت صحابه القوا نعالهم بر کشیدند نعلهای خود را پس چون دیدند فقضی رسول الله صلے الله علیه وسلم صلوته پس چون تمام کرد آن حضرت نماز خود را قال ما حملکم علی القائکم نعالکم فرمود چه داشت شما را بر انداختن شما نعلهای خود را قالوا رأینا القیت نعلیک گفتند دیدیم ما تو را که انداختی نعلین خود را فالقینا نعالنا پس انداختیم ما نیز نعلهای خود را متابعت تو فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل اتانی پس گفت آن حضرت بدستیکه جبرئیل آمد مرا فاخبرنی ان فیهما قذرا پس خبر داد مرا که در نعلین من پلیدی هست وقذر نقیض طاهر و آن معجم در اصل آنچه مکروه پندارد از طبع و ظاهر انجاستی نبود که نماز بآن درست نباشد بلکه چیزی بود مستقذر که طبع آنرا ناخوش دارد و والا نماز مزبور نباید که بعضی از نماز بآن گزارده بود و خبر دادن جبرئیل بآن می آورد ازینجا بحجت کمال تنظیف و تطهیر بود که لائق بحال شریف وی بود و بعضی از شافعیه گویند که استصحاب نجاست بسیان منع نمیکند از درست بودن نماز نظر بظاهر این حدیث و این قول قدیم است مر شافعی را بعد ازان فرمود آن حضرت اذا جاء احدکم المسجد پس باید که نظر و تفتیش نماید پس اگر آید در مسجد پس باید که نگاه کند نعلین خود را پس اگر ببیند در نعلین خود پلیدی یا فیه قذر پس باید که پاک کند آن پلیدی را و بگزارد نماز در نعلین و تحقیق این در باب تطهیر النجاسات گذشت رواه ابوداؤد والدارمی

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم فلا یضع نعلیه عن یمینه چون نماز گزارد یکی از شما پس باید که نهد نعلین خود را در جانب راست خود و لا عن یساره و نیز باید که نهد در جانب چپ خود فتکون عن یمین غیره پس باشد در جانب راست غیر او یعنی اگر بجانب چپ خود نهد در جانب راست دیگری که در پهلوی وی در جانب چپ او ایستاده است واقع میشود و چون در جانب راست خود خوش ندارد در جانب راست دیگری چون روا دارد **بیت** هر چه بر جان خویش ناپسندی چیز بر جان دیگری مپسند الا ان لا یکون عن یساره احد مگر آنکه نباشد در جانب چپ او هیچ کس و فی نسخة بعین علیه و باید که نهد نعلین را میان دو پای خود و فی روایة و در روایتی این زیادت آمده است که او لیصل فیهما پس باید که بگزارد نماز را در نعلین رواه ابوداؤد و در روی این ماخذه انتهی

الفصل الثالث عن ابی سعید الخدری قال وخلت علی النبی گفت ابوسعید خدری در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرأیته یصلی علی حصیر پس دیدم که نماز میگزارد آن حضرت بر بوریا یسجد علیه سجده میکرد بر بوریا و ازینجا معلوم شد که نماز گزاردن و سجده کردن بر چیزی که حائل باشد میان آن و زمین درست است خواه از جنس روئیدگیهای زمین باشد یا نه و اگرچه در ین حدیث حصر تخصیص نیز گرفته لیکن دلائل دیگر دارند که بغیر آن چنانکه بجامه یا طرف آن نیز جائز است و بعض گویند بغیر آنچه از جنس روئیدگیهای زمین باشد مکروه است قال گفت ابوسعید و رأیته یصلی فی ثوبه احد متوشحا به و دیدم آن حضرت را که نماز میگزارد در یک جامه در حالتیکه متوشح بود بآن جامه چنانکه گذشت رواه مسلم

وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی حافیا و منتعلا نماز میگزارد گاهی پابرهنه گاهی نعلین پوشیده رواه ابوداؤد **وعن محمد بن المنکدر** تابعی است شنید از جابر و انس و عائشه و ابوهریره و غیر ایشان قال صلی بنا جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه گفت نماز گزارد ما را جابر بن عبد الله انصاری صحابی مشهور در ازاری که تحقیق بسته آنرا بر جانب گردن خود از جهت کراهت ستر عورت خود بر ایشان رداء هناک موضوع علی المشجب حال آنکه جامه وی نهاده شده بود بر مشجب یعنی چوبی که بر سر دیوار کنند و جامه ها بر آن نهند رواه البخاری

شين معجمه وفتح جيم چوبهاى كه سرهاى آنها را بهم پيوندند و پايهاى آنرا كشاده دارند و جاى مهار آبرو كنند و گاهى مشك آب نيز بياويزند تا آب سرد گردد و اهل عرف اينجا آنرا سه پايه خوانند فقال له قائل پس گفت مر جابر را گويند كه تصلى فى ازار واحد آيا نماز گزارى تو نماز در يك ازار با وجود آنكه جامهاى تو حاضر است فقال پس گفت جابر انا صنعت ذلك ليراني احمق مثلك نكردم من آنرا مگر براى آنكه تا به بينند مرا جاهل مانند تو و بدانند كه نماز گزاردن در يك جامه جائز است وخلاف سنت نيست ووصف بجهالت جهت مبالغه در سخن و بانكار پيش از تامل و سوال و در ين تنبيه است بر ترك طعن و اعتراض بر اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بترك سنت وحسن ظن باايشان اگرچه بظاهر خلاف صواب نمايد و بر همين قياس علماى راسخ در علم از اهل استقامت بعضى از سوالهاى متفسران را ست نه اعتراض وانكار و اينكان لثوبان على عهد النبى كولد احدنا كى از ما بود مر او را دو جامه در زمان پيغمبر صلى الله عليه وسلم واگر چه بجاز از وسعت وقدرت نماز گزاردن در دو جامه وتجمل وهيئت نماز مستحب و مستحسن است ليكن بر اى غرض تعليم وتنبيه بر جواز و بيجامه نيز مستحسن ست چنانكه جامه كرده بطريق تهاون و تساهل رواه البخارى عن ابى بن كعب از مشاهير صحابه و عظماى ايشانست كاتب وحى و حافظ قرآن مناقب و بسيار است وعمر رضى الله عنه او را سيد المسلمين ميخواند قال گفت الصلوة فى الثوب الواحد سنته نماز گزاردن در يك جامه سنت وطريق مسلوك ست در ين و جائز است چنانكه گفت كنا نفعله مع رسول الله بود يم ما كه ميكرديم آنرا با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ولا يعاب علينا وعيب گرفته نمى شد بر ما فقال ابن مسعود پس گفت ابن مسعود انما كان ذاك فى الثياب قلة بدرستيكه آن در جامه ها بود بسبب قلت آنها فاذا وسع الله فالصلوة فى الثوبين ازكى پس چون فراخ گردانيد خداى تعالى ارزاق را پس نماز گزاردن در دو جامه فاضل تر و مقرون بثواب زياده تر است از جهت حسن ادب و اظهار نعمت وتحسين هيئت رواه احمد **باب الستره** ستره بضم سين وسكون تا آنچه پوشيده شود و بوى چيزى مراد اينجا آنچه ايستاده شود پيش مصلى تا متميز شود سجده گاه او و بنزه كاه گذرنده يگذشتن از پيش او مانند ديوار يا ستونى يا چوبى وجز آن و بايد كه درازى او كم از ذراعى بنود و بسطبرى از انگشت و احكام آن در احاديث بيايد **الفصل الاول** **عن ابن عمر** رضى الله عنهما قال كان النبى بود پيغمبر صلى الله عليه وسلم يعنى والى المصلى ميرفت در وقت باد اد بسوى مصلاى عيد والعنزة بين يديه تحمل وعنزه در پيش آن حضرت برزده ميشد وعنزه بفتحات نام نيزه خرد است كه سنان دارد بمقدار سه گز و عادت چنان بود كه خادمان شريف آنرا مى برداشتند براى مصلحتها و كاركه ازان ستره ساختن است در نماز چنانكه ميگويد و تنصب بالمصلى بين يديه و استاده كرده ميشد بمصلاى پيش آنحضرت و ستره ساخته ميشد فيصلى اليها پس نماز ميگزارد آنحضرت بسوى آن رواه البخارى **وعن ابى جحيفة** بتقديم جيم مضمومه بر حاء مفتوحه او صفر الاحمسى صحابى است و وفات او در حدود آن حضرت بحدود بلوغ نرسيده بود ليكن شنيده بود از وى و امير المؤمنين على او را بر بيت المال كوفه گذاشته بود قال رايت رسول الله گفت ديدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم بمكه و ركزه و هو بالابطح و حال آنكه بود آن حضرت در ابطح كه نام واديست نزديك بمكه در راه منى او آنرا محصب نيز گويند وكركزه بحجت آن بمعنى ابطحا گويند و آنحضرت اصلع البطحى خوانند و ابطح بمعنى سيل آب كه در و سنگ ريزهاى خرد بود و فى قبة حمراء من ادم و در آنحضرت در خيمه سرخ از چرم دادم بفتحتين چرم دباغت كرده شده و رايت بالالا اخضر صفور رسول الله و ديدم بلال را كه گرفت آب باقيمانده را از وضوى پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و رايت الناس يبتدرون الماء وضوء و ديدم مردم را كه ميشتافتند بشتابى كه بدست گرفتن آن آب من اصاب منه شيئا تمسح به پس كسيكه ميرسيد وى يافت چيزى را از آن آب مسح ميكرد بآن آب و ميمالانيد بر روى خود و بانداز خود من لم يصب منه اخذ من بلل يد صاحبه كسى كه نمى يافت از آن آب گرفت از ترى دست يار خود و قال رايت بالالا اخضر عنزة را و گرفت بلال كه گرفت عنزه را و ذكر نمايد پس بخلانيد آنرا در زمين فركزها فصلى اليها ركزه نشانيد آنرا پس نماز گزارد بسوى آن مر رسول الله صلى الله عليه وسلم يمر بين يديها الكلب و الحمار و لا يمنع ذلك و مى گذشت پيش روى او سگ و خر و باز نمى داشت او را از ين

Marfat.com

حسد الله تعالیه سلم فی جملة حمار در جمعت جامعه ازار ورد اکه خطای سرخ داشت چنانکه جامه لاجه دریای شاه تا آنکه مراد جامه سرخ خاص شاه کرده است
کراهت تحریمی تحقیق آن در باب لباس بیاید انشاء الله تعالی مشهور آن حالتی که دامن برزده بود و آن حضرت دیده گوشه ازار را بساق صلی الی العنزة بان
رکعتین گزارد آن حضرت متوجه بجانب عنزه با مردم دو رکعت و روایت الناس الدواب دیدم مردم را دهها پیاپیها را میرون بین یدی العنزة میگذشتند
پیش عنزه پس معلوم شد که بعد از نصب سترة گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آثم نمیشوند متفق علیه وعن نافع عن ابن عمر
ان النبی ﷺ ست از نافع از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یعرض راحلته بود که می نشانید شتر سواری خود را پیش بجانب قبله فیصلی الیها
پس نماز میگزارد آن حضرت بسوی راحله و یعرض بضم یاء و سکون عین و ضم راء و کسر آن و ضم اصح است و بضم یاء و فتح عین و کسر راء مشدد نیز روایت است
و عرض و تعریض بیک معنا اند و متفق علیه این مقدار از حدیث بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و زاد البخاری و زیادت کرده است بخاری این عبارت را
که قلت افرایت اذا هبت الرکاب گفت نافع گفتم ابن عمر خبر داده مرا که چون ببروند میرفتند شتران برای چریدن و آب خوردن چه کار میکرد آن حضرت
و بجانب چه چیز نماز میکرد قال گفت ابن عمر کان یاخذ الرحل بود آن حضرت میگرفت پالان شتر را فیعدله پس راست می نهاد آنرا شتر بعد از عدل
یا از تعدیل فیصلی الی آخرة پس میگزارد آن حضرت بجانب چوب پالان واخرة بفتحات بعد دو کسرخای چوبی که تکیه میکنند آن شتر سوار
وچون آن چوب بلندی دارد آنرا ستره می ساخت و بسوی آن نماز میکرد وعن طلحة بن عبید الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع
احدکم بین یدیه فلیکن بهذه یکی از شما پیش خود مثل مؤخرة الرحل یعنی پس پالان شتر و مؤخرة بضم میم و سکون همزه و کسر خای و فتح آن بضم میم
و فتح همزه و تشدید خای مشدده یعنی آخره که در حدیث سابق گذشت واخرة فصیح تر از مؤخره است تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت
آخرة الرحل است و راوی بلفظ خود مؤخرة الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب است آرزوی لغت و آن حضرت افصح قریش است فلیصل
پس باید که نماز گزارد و لا یبال پروا نکند و باک ندارد کسی که بگذرد پیش آن سترة وقطع نکند خشوع او را یا باک ندارد کسی که بگذرد
و آثم نگردد رواه مسلم وعن ابی جهیم بضم جیم و فتح او و سکون نون نامش عبد الله صحابی معروف است خواهرزاده ابی بن کعب باقی ماند اما
معاویة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه لکان ان یقف اربعین خیرا له من ان یمر بین یدیه بهتر مر او را از گذشتن وی
پیش مصلی قال ابو النضر گفته است ابو نضر راوی حدیث نمیداند که یکی از رواة این حدیث ست از ابی جهیم لا ادری قال اربعین یوما او شهرا او سنة یا گفت چهل ماه یا چهل سال او از احادیث دیگر معلوم میشود که چهل سال گفته و مبالغه بهدرین ست متفق علیه وعن
ابی سعید قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی شیء یستره من الناس چون نماز گزارد یکی
از شما بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم یعنی سترة بر پا کند که حائل گردد میان او و مردم فاراد احد ان یجتاز بین یدیه پس خواست یکی که بگذرد پیش وی
یعنی میان او و سترة فلیدفع پس باید که براند و دور کند او را فان ابی فلیقاتله پس اگر سرکشی کند دور نگردد پس باید که کشش کند با وی و در رواية
فلیقتله پس باید که بکشد او را و این مبالغه است در دفع و طرد و گفته اند اگر بچیزی دفع کند که جایز ست دفع کردن بآن فناگاه کشته شود و ضمان
قصاص واجب نگردد و در روایت اختلاف ست فانما هو شیطان زیرا که نیست وی مگر شیطان یعنی کار شیطان کننده که آن قطع خشوع است یا مراد شیطان

انس است چه شیطان بر جن و انس هر دو اطلاق می یابد و مراد شر شیطان انس گویند بنا لفظ البخاری این لفظ بخاریست و مسلم بمناه و مسلم را
سنی او است و لفظ او دیگر است **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **یقطع الصلوة المرأة والحمار والکلب** می برد و باطل میگرداند نماز را زن گر از
پیش مصلی بگذرد همچنین خروسگ و بقی ذلک شل **مؤخرة الرحل** و نگاه میدارد قطع را از راه یافتن نماز منع میکنند آنرا نهادن چیزی مانند مؤخره رحل
در پیش و ستره ساختن آنرا چنانکه معلوم شد و اه مسلم بدانکه جمهور علماء از صحابه و غیر هم بر انند که قطع نمیکند هر چه و هر که از پیش مصلی بگذرد بدلیل این سه چیز و چه
غیر آن و احادیث که وارد شده است دران چنانکه این حدیث و جز آن محمول است بر مبالغه و تاکید در نصب سترة یا مراد قطع خشوع و خضوع و صلوة است
که سر صلوة و روح او است یا مراد آنست که نزدیکی است که قطع شود بجهت شغل ال مصلی بدان تخصیص این سه چیز بذکر از جهت شدت شغل است دران
یا مراد زن خود ظاهر است و یا احمال پس از جهت کثرت ملازمت شیطان مر او را چنانکه استجابا تعوذ از شیطان نزدیک حمار دلالت دارد بدین و الکلب
پس از جهت غلظ نجاست وی و بعضی بر انند که مرور زن حائض سگ سیاه قاطع است و نقول ابو عائشه و ابن عباس نسبت میکنند **وعن عائشة**
قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم **یصلی من اللیل** نماز میگزارد در شب **وانا معترضة بینه وبین القبلة** در میان او و میان قبله **کاعتراض الجنازة** همچو بر بهنا افتادن جنازه **حتی** نماز کنندگان اشارت است بانکه تمام مقابل افتاده بود **وسجدت** و سجده میکرد
و با وجود آنکه حضرت نماز میکرد پیش معلوم شد که پیش مردن زن در نماز قطع نمیکند نماز را **متفق علیه وعن ابن عباس قال اقبلت راکبا علی اتان**
روایت است از ابن عباس گفت آمدم من سوار بر ماده خری و آن وقت خرد بودم و نزدیک رسیده بودم بمحتلم شدن **ورسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس**
بانشی و رانده بنا نیز آمده بود و ذکر آن را شارت است بانکه پیش مرور ماده خر قاطع نیست **فمررت بین یدی بعض الصف** مرور ماده خر قاطع نیست **فنزلت**
تحقیق نزدیک شده بودم مدت بلوغ را و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **یصلی بالناس** بنا میگزارد نماز با مردم **ورتعت الاتان** و رمیدن است
از کمه الی غیر جهة را نه بصوبی دیواری که ستره وی باشد فمرت بین یدی بعض الصف پس گذشتم میان پیش بعض صف نماز **فنزلت** پس فرود آمدم
و ارسلت الاتان ترتع و رها کردم ماده خر را که بچرد و دخلت فی الصف و در آمدم در صف نماز **فلم ینکر ذلک علی احد** پس انکار نکرد آنرا بر من
هیچ کسی یعنی سواره بر ماده خر پیش صف نماز آمدن و ماده خر را در پیش صفوف سر دادن از جهت عدم قطع آنان صلوة را و از جهت عدم بلوغ
من اگرچه قریب ببلوغ شده بودم **متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **اذا صلی احدکم** چون نماز
بگزارد یکی از شما **فلیجعل تلقاء وجهه** پس باید که گیرد اندر مقابل روی خود شیئا چیزی را از جنس دیوار یا درخت و ستون **فان لم یجد** فان لم یجد **فلینصب عصاه**
پس اگر نیابد چیزی را که گیرد آنرا مقابل روی خود پس باید که نصب کند عصائی خود را **فان لم یکن** پس اگر نباشد **عصا** عصائی خود را **فلینصب** پس باید که نصب کند
فان لم ینصب پس اگر نصب نکند **عصا** عصائی خود را **فلیخط** پس باید که بکند خطی را **فلا یضره** پس نمی رساند او را **ما امامه** آنچه پیش او است
ولیصر و باید که نماز گزارد **ویتخط** و قطع خشوع کند رواه ابو داود و ابن ماجة بدانکه خط کشیدن قول قدیم شافعی قول امام احمد است و بعضی از متاخرین مشائخ ما نیز بدان
قائل شده و نزد اکثر مشائخ ما و نزد مالک خط معتبر نیست و امام محمد گفته الخط لیس بشیء و شافعی نیز در قول احد یه آنرا نفی کرده و گفته که حدیث وارد درین باب
ضعیف است منظر بست و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید متمیز و مرئی نمی شود و مختار صاحب هدایه نیز همین است و شیخ ابن الهمام گفته که سنت اولی است تا
و فی الحاجة ضرورة و امتیازی هم دارد و چیزی خط و وضع اشتباه میگردد و بعد ازان اختلاف است در صفت خط نزد بعض هر یکی را ازین اعتبار است نزد بعض طول حاجب قبله و نزد بعض

بعرض بینما و بینما لا یختار قول بطول است کذا فی بعض الشروح **وعن سهل** ابن ابی حثمۃ بفتح حای مہملہ و سکون مثلثہ صحابی صغیر است شہد مشاہد و حی و سنہ ثالث از ہجرت است انصاریست مات فی امارۃ معاویۃ مر او را چند حدیث است قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم الی سترۃ چون نماز گزارد یکی از شما بسوی سترہ فلیدن منہا پس باید کہ نزدیک باشد از سترہ بقدر امکان سجود لا یقطع الشیطان علیہ صلوتہ تا قطع نکند شیطان بر وی نماز وی را بوسوسہ و قدرت یافتن بران چہ اگر دور باشد از سترہ محتمل سرور دارد و بخطور آن در وسوسہ می افتد رواہ ابو داود **وعن المقداد** بن الاسود قال ما رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی الی عود و لا عمود الا جعلہ علی حاجبہ الایمن او الایسر و لا یصمد لہ صمدا و لا یستقبلہ استقبالا آنرا بر آنچہ بر راست خود یا بر روی چپ خود و لا یصمد لصمدا و لا یقصد نمی کرد مر آنرا قصد کردنی راست کہ میان دو چشم وی افتد بلکہ میل میکرد از وی از جہت خوف مشابہت بعبادت اصنام و کمال تنزہ از ان اگرچہ از روی ظاہر باشد رواہ ابو داود **وعن الفضل** بن عباس رضی اللہ عنہما قال اتانا رسول اللہ فنزلنا بفلج فاء و سکون لام و فتح جیم نام بر اور ابن عباس است آمد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و نحن فی بادیۃ لنا و بودیم ما در بادیۃ کہ ما را بود و معہ عباس و همراہ آن حضرت عباس بود عرب را رسم است کہ از شہر ہا بیرون روند بادیہ خیمہ زنند و منزل ساز ند چند آنجا بگذرانند و ہر جماعۃ را بادیۃ معین و جائی مخصوص ست کہ در انجا باشند پس آن حضرت در بادیۃ کہ اہل بیت عباس را بود آمد فصلی فی صحراء پس نماز گزارد در صحرا کہ لیس بین یدیہ سترۃ نبود پیش آن حضرت سترہ از دیوار و درخت و عصا و جز آن و از انجا معلوم شد کہ سترہ نہادن واجب نیست بلکہ امری مستحب ست اگر گذر گاہ مردم بود و حمارۃ لنا و کلبۃ و خرکی ما را بود و سگی نیز بود و انہا بین یدیہ بازمی میکردند پیش آن حضرت و نماز و تعہدنہا بفتح ہا و فا نمی نمود بر ایشان پس باک نداشت آن حضرت بآن و نماند حمارۃ و کلبہ یا برای تانیث است یا بتاویل وحدت رواہ ابو داود و للنسائی نحوہ **وعن ابی سعید** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یقطع الصلوٰۃ شیء و ادرءوا ما استطعتم و دفع کنید بر اینید بقدری کہ توانید از برای نگاہداشت خضوع و خشوع فانما ہو شیطان زیرا کہ آن گذرندہ شیطان ست رواہ ابو داود **الفصل الثالث عن عائشۃ** رضی اللہ عنہا قالت کنت انام بین یدی رسول اللہ گفت عائشہ بودم من کہ خواب میکردم پیش پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و رجلای فی قبلتہ و حال آنکہ ہر دو پای من در قبلہ آن حضرت بود یعنی در سجدہ گاہ او و نماز سجد غمز نی پس چون میخواست کہ سجدہ کند نیز میکرد پای مرا فقبضت رجلی پس بستدمی پای خود را فکری آوردم من ہر دو پای خود را و اذا قام بسطتہما و چون می ایستاد میکشادم دو راز میکردم پاہا را قالت گفت عائشہ و البیوت یومئذ لیس فیہا مصابیح و خانہای مادران ہنگام نبود در انہا چراغ گویا این اعتذار ست از عائشہ از در از نکردن عائشہ پاہای خود را در سجدہ گاہ آن حضرت و اما در از کردن وی رضی اللہ عنہا پاہا را بار دوم بعد از غمز آن حضرت پاہا را شاید کہ گمان آن باشد کہ آن حضرت انتقال کردہ باشد از انجا و بستر استادہ باشد یا غفلتی کہ آدمی زاد را در خواب میباشد و اللہ اعلم متفق علیہ **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو یعلم احدکم ما لہ اگر بداند یکی از شما آنچہ مر او را ست از گناہ فی ان یمر بین یدی اخیہ در گذشتن از پیش برادر مسلمان در نماز معترضا فی الصلوٰۃ بر پہنا روندہ در نماز کان لان یقیم مائۃ عام خیرا لہ اشد ہر آینہ ایستادن او صد سال بہتر مر او را من الخطوۃ التی خطا

از کلامی که بزنده آنرا رواه ابن ماجه وعن کعب الاحبار قال روایت است از کعب احبار که گفت لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه لکان ان یقف اربعین خیرا له من ان یمر بین یدیه اگر بداند گذرنده از پیش مصلی چه بر وست از گناه لکان ان یخسف به خیرا له هر آینه باشد اینکه فرو برده شود او را در زمین بهتر مر او را از ان که بگذرد پیش مصلی رواه مالک وفی روایة دور روایتی بجای خیرا له اهون علیه آمده یعنی باشد خسف او در زمین آسان تر بروی رواه مالک وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة چون نماز گزارد یکی از شما بدون سترة فانه یقطع صلوته الحمار وبروایتی که قطع میکند نماز او را گذشتن خر والکلب الاسود والمجوسی والمرأة وگذشتن سگ وجهود وآتش پرست وزن وتاویل این در فصل اول گذشت وتخریج عنه اذا مر وا بین یدیه وبسندیکه میکند این مذکورات از عدم قطع صلوة چون بگذرند پیش مصلی علی قدر فه بکسر قاف سنگ اندازه گفته اند که مراد بآن رمی جمار است ورجح ومقدار آن سه ذراع گفته اند رواه ابو داود **باب صفة الصلوة** در صفت کردن نماز وبیان کردن صفات آن که چگونه باید گزارد وارکان واجزای آن چیست واز بجا لازم نیاید که بیرون خارج از حقیقت نماز است بیان کنند که چه صلوة چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود **الفصل الاول** عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد ورسول الله روایت است از ابی هریره که مردی در آمد در مسجد حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحیة المسجد نشسته بود در گوشه مسجد فصلی پس نماز گزارد آن مرد ودر روایتی رجعت تقدیر آن رجع وقومه جلسه خوب نکرد نماز خود را فسلم علیه پس سلام کرد بر آنحضرت فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل باز گرد ونماز خود را بگذار زیرا که تو نماز نکرده فرجع فصلی پس باز گشت ونماز گزارد فجاء فسلم علیه پس آمد وسلام کرد بر پیغمبر فقال له وعلیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل باز گرد ونماز خود را بگذار زیرا که تو نماز نکرده فقال فی الثالثة پس گفت در سوم بار فعلمنی یا رسول الله پس بیاموز ما را یا رسول الله نماز را کیفیت آن چگونه است فقال اذا قمت الی الصلوة پس گفت آن حضرت چون قصد کنی بسوی نماز یعنی وقت چیزی شود که نماز بسوی آن قصد کنند فاسبغ الوضوء چنانکه باید وضو را تمام بگیر فاستقبل القبلة پس روی آر بسوی قبله فکبر پس تکبیر گوی یعنی الله اکبر گوی فاقرأ ما تیسر معک من القرآن پس بخوان آنچه آسان وآماده گردد از قرآن که با تو است ومحفوظ تست ثم ارکع حتی تطمئن راکعا پس رکوع کن تا آنکه قرار گیرد اندامهای تو در رکوع ثم ارفع حتی تستوی قائما پس بردار سر از رکوع تا آنکه برابر بایستی ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا پس سجده کن تا آنکه قرار گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آرام گیری در نشستن ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا پس سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری در این نشستن افعلها فی صلوتک همه استراحت گویند ونزد ما فرض است یک بار در عمر وبعد از سجدتین نشستن بعد از ان برای کرت دوم وفی روایة دور روایتی بجای این عبارت که ثم ارفع حتی تطمئن جالسا آنچنین آمده است که ثم ارفع حتی تستوی قائما پس بردار سر از سجده دوم تا آنکه بایستی یعنی برای کرت دوم ودر این روایت ذکر جلسه استراحت نیامده وجلسه استراحت در حدیث دوم مالک بن الحویرث میاید ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها پس بکن این چیزها که رشمردم در نماز خود وتمسک بهذا الحدیث استدلال کرده شافعی واحمد وابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع وسجود وقومه وجلسه زیرا که

آنحضرت نفی کرد ازان نماز سرد را و فرمود کہ این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگزار و این نشان فرضیت است کہ فعل بانتهای آن متصل و واصل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفہ و محمد واجب است نہ فرض و قومہ و جلسہ سنت و ایشان توجیہ این حدیث چنان کنند کہ مراد از نفی صلوة نفی کمال اوست بدلیل آنکہ در آخر این حدیث بروایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و اگر نقصان کردی ازان نقصان کردی از نماز خود و این نشان وجوب سنت است کہ فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد کہ مراد از نماز آن مرد از برای آن بود تا بی کراہت و نقصان واقع شود نہ بجہت آنکہ باطل و معدوم بود اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و ازان باز داشتی و نگذاشتی آنرا کہ بی فرائض نماز بگزارد و اللہ علم و عن عائشة رض قالت کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یستفتح الصلوة بالتکبیر شروع میکرد در نماز را بتکبیر احرام و القراءة و شروع میکرد در قرائت بالحمد لله رب العالمین یعنی بسورہ فاتحہ گویا کہ این نام آن سورہ شدہ است از جہت آنکہ این کلمہ اول اوست چنانکہ گویند چہ سنجوانی گوید الم ذلک الکتاب بخوانم و مراد تمام سورہ میدارد و ازینجا لازم نمی آید کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم نخواند و اگر مراد عدم جہر بہ بسملہ باشد پس نزد مالی تاویل راست است و نزد شافعی تاویل مذکور از جہت اختلاف در جہر بسملہ و کان اذا رکع لم یشخص راسه و لم یصوبه و کان بین ذلک یعنی بود آن حضرت چون رکوع میکرد بلند نمیکرد و سر مبارک خود را و لم یصوبه پست نیز نمیکرد و لکن بین ذلک یعنی میان شخاص و تصویب و برابر میداشت پشت و گردن را و کان اذا رفع رأسه من الرکوع لم یسجد حتی یستوی قائما و بود آن حضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع بسجدہ نمیرفت تا آنکہ راست ایستادہ نمیشد کہ آنرا قومہ میگویند و کان اذا رفع رأسه من السجدة لم یسجد حتی یستوی جالسا و بود چون بر میداشت سر خود را از سجدہ بسجدہ دوم نمیرفت تا آنکہ جا بیسکرد تمام و کان یقول فی کل رکعتین التحیة و بود آن حضرت کہ میخواند بعد از ہر دو رکعت التحیات را و کان یفرش رجله الیسری و بود کہ میگسترانید پای چپ خود را یعنی فرش خود میکرد و مینشست بران و نصب رجله الیمنی و ایستادہ میکرد پای راست خود را ظاہر این حدیث آنست کہ در ہر دو قعدہ اولی و اخری چنین میکرد و ہمین است قول امام ابو حنیفہ و اصحاب او و در حدیث ابی حمید افتراش قعدہ اولی و تورک در قعدہ ثانیہ نیز آمدہ و این قول امام شافعی است و نزد امام مالک تورک است در ہر دو قعدہ و نزد بعض مالکیہ افتراش در ہر قعدہ نیز آمدہ چنانکہ قول امام ابی حنیفہ است و نزد امام احمد در ہر نمازی کہ در وی دو تشہد است و تشہد اخیر آن تورک ہست و اگر یک تشہد است افتراش است و ہر چہار امام را دریں مسئلہ قولی علحدہ است و وجہ قول امام ابو حنیفہ آنست کہ در بسیار از احادیث مطلق افتراش وارد شدہ و آمدہ است کہ سنت در تشہد ہمین است و نشستن آن حضرت در تشہد ہمچنین بودہ بی تقیید باولی و اخری و جلوس بریں طریق کہ ما اختیار کردیم اشد و اشق است و در حدیث آمدہ است کہ افضل الاعمال حمز ہای اشد ہا و در بعض احادیث تورک در قعدہ اخیرہ نیز آمدہ و این مجمول بر حالت ضعف و کبر سن است زیرا کہ قعود در دے طویل است و مناسب است آسانی و معنی تورک بر سرین نشستن است و در اینجا تورک را دو صورت گفتہ اند یکی آنکہ ایستادہ کند پای راست را و بگرداند پای چپ را زیر ران راست و بگرداند ہر دو سرین را بر زمین دوم آنکہ بگستراند پای چپ را و ایستادہ کند پای راست را و بیرون آرد ہر دو پای را از زیر ران ہا بجانب راست و بنہد ہر دو سرین را بر زمین و کان ینہی عن عقبة الشیطان و بود آن حضرت کہ نہی میکرد از عقبہ شیطان و مراد از عقبہ نشستن مردم است بر سرین ہا و سکون تمام قعدہ است کہ با التفات در نماز نکردہ ست و صورتش آنست کہ ہر دو سرین را بر زمین بچسپاند و ایستادہ کند ہر دو ساق را و نہد ہر دو دست را بر زمین چنانکہ سگ می نشیند و طیبی گفتہ کہ عقبہ آنست کہ ہر دو سرین را بر پاشنہا نہد و این معنی بلفظ عقبہ مناسب تر است

ونهی ان یفترش الرجل ذراعیه ونهی سبکرد از انکه بگستراند مرد هر دو ساعد خود را بر زمین در وقت سجود و بر ندارد آنها را افتراش السبع تا گستراینده درنده ست تمام را بر زمین و قید مرد بجهت آن کرد که زن را باید که افتراش کند که آن بستر نزدیکتر است و کان یختم الصلوة بالتسلیم و بود آن حضرت که ختم میکرد نماز را بسلام و آن فرض است نزد امام شافعی و واجب است نزد ما و تحقیق آن در شرح کرده شده است رواه مسلم و عن ابی حمید الساعدی قال فی نفر من اصحابه قال ابو حمید صحابی مشهور ست انصاری از بنی ساعده حدیث وی اصح احادیث است در بیان نماز آن حضرت مشهور است بکنیت و در نام او اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن ست ابن سعد بیان جماعه از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نفر بفتحتین از سه تا ده را گویند انا احفظکم لصلوة رسول الله من یاد دارنده تر م از بیان شما مر نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رأیته اذا کبر جعل یدیه حذاء منکبیه ویدیم آن حضرت را چون تکبیر احرام میگفت میکرد آنرا هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود و این مذهب شافعی است و نزد ما مقابل نرمهٔ هر دو گوش دارند و این نیز در احادیث آمده و در بعض روایات تا بالای گوش نیز آمده و امام ابو حنیفه متوسط را اختیار کرده و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوش بود و نرانگشتان برابر گوش و سر انگشتان دیگر تا بالای گوش و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد و الله اعلم و اذا رکع امکن یدیه من رکبتیه و چون رکوع میکرد آن حضرت محکم و توانا میگرفت دو اینده هر دو دست خود را بر سر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را بهر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تشهد بطور خود گذارد ثم بصر ظهره بستره تا گردانید پشت خود را و پیچید بجانب پائین هموار و برابر نشیند یا گردن سر را صاف و مهمل گردانیدن و شکستن فاذا رفع راسه استوی پس چون برسید از سر مبارک را از رکوع برابر و درست ایستاده میشد حتی یعود کل فقار مکانه تا آنکه باز نبشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود و فقار بفتح فای سقدم هر قات بندها و مهره های استخوان پشت واحد فقاره بفتح فا و فقره بکسر فا و سکون قاف و فتح آن نیز گویند و فقر بمعنی دروشی مشتق از وست که از گرسنگی ناتوانی پشت شکسته است فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی مقابل وی غیر مفترش و لا قابضها نگستراننده دستها را بر زمین و نه گردآرنده آنها را بسوی پهلو بلکه انگشتان و کفها بر زمین نهاده و ذراعها و بازوها را بر وا دارنده چنانکه اگر خواهد بره غاله از وز میان آنها بدر رود و در این حدیث این مذکور نشد که از قوله لسجده رد و نخست زانوها را بر زمین نهاد یا دستها را هر دو دست ست و او افاضله و فتحا اکثر ائمه ست و یستقبل بأطراف اصابع رجلیه القبلة و بجانب قبله میداشت سر انگشتان هر دو پای خود را در حالت سجده فاذا جلس فی الرکعتین پس چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد جلس علی رجله الیسری می نشست بر پای چپ خود و نصب الیمنی و ایستاده میکرد پای راست را فاذا جلس فی الرکعة الاخرة پس چون می نشست در آخر برای قعدهٔ اخیره و قدم رجله الیسری پیش می آورد پای چپ خود را و نصب الاخری و ایستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد قعد علی مقعدته و می نشست بر نشستگاه خود رواه البخاری و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه اذا افتتح الصلوة و در حدیث است از ابن عمر که آن حضرت بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو گوش خود چون شروع میکرد در نماز را و اذا کبر للرکوع و چون تکبیر گفتی را نور و برای رکوع و اذا رفع راسه من الرکوع و چون سر بر میداشت از رکوع رفعهما کذلک هر بر میداشت هر دو دست را چنین یعنی برابر هر دو گوش و قال و میگفت سمع الله لمن حمده شنید خدا مر کسی را که ستود او را یعنی پسندید دعا و ثنای او را و آن دعا و ثنا ربنا لک الحمد خداوندا مر ترا ست حمد یعنی هر حمدی که گویند بر سر هر که گویند راجع بجناب تست که پیدا کننده همه چیزهاست و همه کمالی از وی یا حمد گفتن مر فرمان ترا مخصوص تست نه غیر تو کسی ثنای تو نتواند گفت

بگوید این را چنانکہ باید کس نتواند گفت بلیت ما را چہ حد حمد و ثنای تو بود و چہ ہم حمد و ثنای تو سزای تو بود و در روایتی بزیادت اللھم بالای ربنا
و بزیادت واو و برلک الحمد نیز آمدہ و ازین حدیث معلوم میشود کہ جمع میان تسمیع و تحمید و نزد امام ابو حنیفہ این و منفرد است و امام تسمیع کند و مقتدی
تحمید بزیرا کہ در حدیث قسمت کردہ آنرا مابین امام و مقتدی و نزد امام ابو یوسف تحمید نیز گویند تا از قبیل لم تقولون مالا تفعلون نگردد و کان لا یفعل
ذلک فی السجود و بود آن حضرت کہ نمیکرد رفع یدین را در سجدہ یعنی در وقت سر برداشتن از سجدہ و رفتن بسجدہ و بعض شافعیہ آنرا نیز کنند اما مختار آنست
کہ نکنند و آنچہ بصحت رسیدہ نزد شافعیہ رفع یدین است نزد استفتاح و رفتن برکوع و سر برداشتن ازان و غیر این سہ موضع بہ ثبوت نرسیدہ کذا فی شرح السفر السعادۃ
متفق علیہ و عن نافع ان ابن عمر رضی اللہ عنہما کان اذا دخل فی الصلوٰۃ روایت است از نافع مولای ابن عمر کہ ابن عمر بود چون در می آمد در نماز
و شروع میکرد در ان تکبیر و رفع یدیہ تکبیر میگفت و بر میداشت ہر دو دست خود را و اذا رکع رفع یدیہ و چون رکوع میکرد بر میداشت ہر دو دست خود را و اذا قال چون میگفت
سمع اللہ لمن حمدہ رفع یدیہ و اذا قام من الرکعتین رفع یدیہ چون می ایستاد از دو رکعت بر میداشت ہر دو دست خود را و رفع ذلک ابن عمر الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم
ابن عمر این را بپیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعنی روایت کردہ است کہ آن حضرت چنین کردہ است و حدیث مرفوع آن بود کہ آنرا است بسوال اصلی اللہ علیہ وسلم کہ بنماز از قول و فعل و آنچہ از مجاہد آمدہ
آنرا موقوف خواند چنانکہ در مقدمہ گذشت رواہ البخاری و عن مالک بن الحویرث قال کان رسول اللہ گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
اذا کبر رفع یدیہ چون تکبیر تحریمہ میگفت بر میداشت ہر دو دست خود را حتی یحاذی بہما اذنیہ تا آنکہ مقابل میکرد بہر دو دست خود ہر دو گوش خود را
و اذا رفع رأسہ من الرکوع و چون بر میداشت سر خود را از رکوع فقال پس میگفت سمع اللہ لمن حمدہ فعل مثل ذلک میکرد مانند آن یعنی بر میداشت
ہر دو دست خود را محاذی ہر دو گوش و فی روایۃ و در روایتی از ین آمدہ کہ حتی یحاذی بہما فروع اذنیہ تا آنکہ محاذی میگرد انید بھر دو دست بالاہای
ہر دو گوش را متفق علیہ بانکہ بر شمردن این سہ تا در غیر تکبیر احرام مختلف نیست میان ما و شافعیہ و احادیث و آثار ہر دو جانب آمدہ و قدر متحقق در وے
آنست کہ یا ہر دو بودہ اند گاہی آن و گاہی این و از جا بجا بر حسب آنچہ دیدہ روایت کردہ است یا رفع یدین در ابتدا بودہ است و در آخر منسوخ گشتہ است
و آنکہ عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ کہ عالم بود باحوال رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و ملازم آنحضرت بود
و حضور آنحضرت کہ ظاہر احتمال شاید است امیر المؤمنین علی مرتضی رضی اللہ عنہ نیز عدم رفع روایت میکنند و اگر فرض ہر دو بود عدم رفع
است باینکہ ہر دو روایت میکنند کہ مناسب است بحال صلوٰۃ کہ خضوع و خشوع است و کلام در ین مقام واسع است جملہ ازان در شرح سفر السعادۃ

از سجدہ می نشست پس ازان بر میخاست رواہ البخاری و این جلسہ استراحت است کہ شافعیہ بدان قائل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت
جلوس در قعدہ اولی است و بعد از جلوس بھر دو دست تکیہ بر زمین کردہ بر میخیزند و نزد امام ابو حنیفہ و امام احمد بروایت مختار آن از جہت عذر و حاجت بود
بکبر سن و غیر آن پس ہر کہ محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نہ و تمسک امام شافعی این حدیث است و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است
و عمل بر سوے نزد اہل علم بہمین قائل اند بعضی از صحابہ انتہی و دلیل ما حدیث ابی ہریرہ است کہ ہم ترمذی آوردہ گفت بود در سول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
بر میخاست بر صدور قدمین یعنی بی آنکہ بنشیند اگر چہ بعض طرق این حدیث ضعیف است و لیکن صحیح الاصل است کذا قال الشیخ ابن الہمام و ابن ابی شیبہ

ازابن مسعود آورده که وی بر میخاست در نماز بر صدور قدمین خود بی آنکه بنشیند واز علی وعمر وابن عمر وابن الزبیر همچنین آورده واز نعمان بن ابی عیاش آورده که دریافتم بسیاری از اصحاب را چون بر میخاستند سر را از سجدهٔ دوم از رکعت اولی وثالثه بر میخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند ودیگر اخبار وآثار درین باب بسیار است واگر بعض احادیث واخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن وضرورت خواهد بود **وعن وائل** بن حجر انه رأی النبی روایت است از وائل بن حجر که صحابی مشهور است واز ملوک یمن بود ودر پیش آن حضرت معزز بود واحوال او در جای دیگر نوشته شده است که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رفع یدیه حین دخل فی صلوة برداشت هر دو دست خود را هنگامیکه در آمد در نماز و بر تکبیر بر آورد و در صحیح مسلم بی واسطه ثم التحف بثوبه پیچید ودر گرفت دستها را بجامهٔ خود ظاهر آنست که بر قرار پیچیده در آورد و بعض گفته اند که مراد در آوردن دستهاست در آستینها گفته اند که شاید بجهت سختی سرما بود ثم وضع یده الیمنی علی الیسری پستر نهاد دست راست خود را بر پشت چپ و نهادن دست راست بر دست چپ متعلق علیه است میان ائمه الا امام مالک که نزد وی ارسال ست یا جواز وضع ولیکن نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد در زیر ناف نهدو نزد شافعی هر بر سینه یعنی بالاتر از ناف وبروایتی از احمد مخیر است خواه زیر ناف نهد یا بر سینه واحادیث در هر دو آمده وگفته اند که امر دربن باب واسع ست هر چه کند درست است وانچه متیقن ست نهادن دست راست است بر چپ و در زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده ویقین نه وچون چنین بود امام ابو حنیفه انچه معهود ومتعارف بود اختیار کرده وآن تحت سره است فلما ارادان یرکع یعنی چون خواست که رکوع کند اخرج یدیه من الثوب بیرون آورد هر دو دست را از جامه ثم رفعهما ویکبر فرکع پستر برداشت دستها را وتکبیر گفت وبر کوع رفت واز اینجا معلوم میشود که نهادن در وقت برداشتن وتکبیر گفتن از جامه است بیرون باید آورد وفلما قال پس چون گفت سمع الله لمن حمده رفع یدیه برداشت هر دو دست را فلما سجد بین کفیه چون سجده کرد میان هر دو کف دست یعنی سر را در وقت سجده میان دو دست داشت رواه مسلم **وعن سهل** بن سعد صحابی مشهور ست آورده من بات یقول کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل یده الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوة بودند مردم که امر کرده میشدند نهادن هر دو دست را بالای دست چپ در نماز یعنی قریب بذراع چون دست راست را بر دست یا بند دست می نهاد نه مچ را چه نزدیک بذراع واقع میشد که بر ذراع نهد چنانکه اعلا بر دست نهادن بود وقید رجل اتفاقیست وامرأة را نیز همین حکم ست رواه البخاری **وعن ابی هریرة** قال کان رسول الله اذا قام الی الصلوة یکبر حین یقوم تکبیر میگفت چون می ایستاد بنماز تکبیر چون بقوم تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد مراد تکبیر تحریمه ست ثم یکبر حین یرکع پس تکبیر میگفت در وقتیکه برکوع میرفت ثم یقول پستر میگفت سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الرکعة در وقتیکه بر میداشت پشت خود را از رکوع ثم یقول وهو قائم پستر میگفت وحال آنکه وی ایستاده است ربنا لک الحمد ثم یکبر پستر تکبیر میگفت حین یهوی در وقتیکه فرو میرفت یعنی برای سجده ثم یکبر حین یرفع راسه پستر تکبیر میگفت در وقتیکه سر بر میداشت یعنی از سجده ثم یکبر حین یسجد پستر تکبیر میگفت در وقتیکه بسجدهٔ دوم میرفت ثم یکبر حین یرفع راسه پستر تکبیر میگفت در وقتیکه سر بر میداشت از سجدهٔ دوم ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها پستر میکرد انچه مذکور شد در نماز همه نماز حتی یقضیها تا آنکه ادا میکرد و تمام میکرد نماز را و یکبر حین یقوم من الثنتین بعد الجلوس تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد از دو رکعت از قعدهٔ اولی درین حدیث ذکر تکبیر ست درین اوقات واحوال نه رفع یدین چنانکه متعلق علیه است **وعن ابا بکرة** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة طول القنوت بهترین از نماز زیادت کردن در قیام ست در قنوت یعنی قیام وطاعت وخشوع نماز ودعا وسکوت آمده ومراد اینجا قیام داشته اند پس معلوم شد که طول قیام در نماز افضل است

زیرا کہ روی مشقت و خدمت و طاعت بیشتر و ظاہر تر ست و علما را اختلاف است کہ قیام در نماز افضل تر است یا سجود و این حدیث متمسک طائفہ ایست کہ میگویند قیام افضل ہست و نیز ذکری کہ در قیام ہست قرآن است و قرآن افضل است از تسبیح و مذہب حنفیہ نیز ہمین ست و این بحث و شرح مفصل آنرا بتفصیل ذکر کردہ شدہ است فلیطلب ثم رواہ مسلم **الفصل الثانی عن ابی حمید الساعدی** قال فی عشرۃ من اصحاب النبی گفت ابو حمید درمیان دہ کس از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انا اعلمکم بصلوٰۃ النبی من دانا ترم درمیان شما بکیفیت نماز کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گزاردہ واز نجا معلوم میشود کہ اگر کسی دعوی اعلمیت کند بحکم واقع برای مصلحت دینی نہ بغرض نفسانی درست باشد قالوا گفتند آن جماعہ از صحابہ کہ پیش ایشان این دعوی کرد فاعرض پس چون دعوی کسی کہ تو دانا تری عرض کن برما و ظاہر کن آنرا تا بدانیم کہ صحیح ست دعوی تو قال کان رسول اللہ گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الی الصلوٰۃ رفع یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ چون ایستادی برای نماز برمیداشت ہر دو دست را تا آنکہ برابر میگردانید آنہا را بہر دو دوش خود ثم یکبر پستر تکبیر میگفت این حدیث صریح است در تاخیر تکبیر تحریمہ از رفع یدین چنانکہ مذہب امام ابو حنیفہ است ثم یقرأ پستر قرأت میکرد ثم یکبر پستر رفع یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ پستر تکبیر میگفت و برمیداشت ہر دو دست را تا برابر میگردانید ہر دو دست را بہر دو دوش خود ثم یرکع پستر رکوع میکرد ویضع راحتیہ علی رکبتیہ پستر رکوع میکرد وی نہاد ہر دو کف دست خود را بر ہر دو زانوی خود ثم یعتدل پستر اعتدال میکرد در رکوع ودر تفسیر اعتدال میگوید کہ فلا یصبی رأسہ ولا یقنع یصبی بضم یا و فتح صاد مہملہ و کسر باء مشددہ ولا یقنع بضم یا و سکون قاف و کسر نون پس پایان نکند سر را و نہ برمیداشت بلکہ برابر دارد ہموار میداشت پشت و سر را و اولی آنست کہ اعتدال بمعنی اطمینان دارند چنانکہ در جلسہ میان ہر دو سجدہ و جلسہ استراحت خواہد گفت و فلا یصبی رأسہ ولا یقنع جبار ند واین معنی در روایت ابن حبان و مسلم لا یصوب بی فاطمہ ہر ست و در لفظ یصبہ تحقیقا است کہ در شرح ذکر کردہ شدہ است ثم یرفع رأسہ فیقول پستر برمیداشت سر خود را پس میگفت سمع اللہ لمن حمدہ و درین حدیث ذکر نشد اللہم ربنا لک الحمد نیست ثم یرفع یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ معتدلا پستر برمیداشت ہر دو دست خود را تا دو شہا باعتدال تمام ثم یقول پستر میگفت اللہ اکبر ثم یہوی الی الارض ساجدا پستر می افتاد بجانب زمین برای سجدہ فیجافی یدیہ عن جنبیہ پس دور میداشت ہر دو دست خود را از ہر دو پہلو و نفتح اصابع رجلیہ در وقت سجود بر انگشتان ہر دو پا را چنانکہ سرہای انگشتان بجانب قبلہ بودی و فتح نخای مجمعہ ست کردن بر انگشتان پای وقت نشستن و صلہ اللذین کذا فی الصراح ثم یرفع رأسہ پستر میداشت سر از سجدہ ویثنی رجلہ الیسری و دو تا میکرد پای چپ خود را فیقعد علیہا پس می نشست بران ثم یعتدل حتی یرجع کل عظم فی موضعہ پستر اعتدال اطمینان میکرد در نشستن تا آنکہ باز میگشت ہر استخوان در جای خود معتدلا در حالتی کہ تمام معتدل است واین تاکید یعتدل میکند ثم یسجد پستر سجدہ میکرد یعنی تکبیر چنانکہ از حدیث سابق معلوم شد ثم یقول پستر میگفت اللہ اکبر ویرفع ویرمیداشت ہر دو را ویثنی رجلہ الیسری و دو تا میکرد پای چپ خود را فیقعد علیہا پس می نشست بر پای چپ از برای جلسہ استراحت ثم یعتدل پستر قرار میگرفت حتی یرجع کل عظم الی موضعہ تا آنکہ باز میگشت ہر استخوان بجای خود ثم یہوی پستر بر میخاست ثم یصنع فی الرکعۃ الثانیۃ مثل ذلک پستر میکرد در رکعت دوم مانند آنچہ کرد در رکعت نخستین مراد اکثر آنست از جہت عدم استفتاح ثم اذا قام من الرکعتین پستر چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قرأت تشہد و ذکر آن درین روایت نیست چنانکہ در روایت دیگر کہ مر ابی داؤد را ذکر کند یا یکبر ثم یرفع یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ تکبیر گفت و برداشت ہر دو دست را تا مقابل دوش کما کبر عند افتتاح الصلوٰۃ چنانکہ تکبیر گفتہ بود اول نزد شروع کردن در نماز ثم یصنع ذلک پستر میکرد نماز خود را

فی بقیة صلوته در باقی نماز خود حتی اذا کانت السجدة التی فیها التسلیم تا آنکه چون می بود سجدهٔ دوم از رکعتی که بعد از وی تشهد است و در روی سلام است
اخرج رجله الیسری و جلس متوركا علی شقه الایسر و می نشست بر سرین بر جانب چپ ثم سلم پس سلام میداد قالوا
گفتند آن صحابه که میان ایشان گفته بود که من دانا ترم نماز از آن حضرت صدقت راست گفتی انکذا کان یصلی همچنین بود آنحضرت که نماز میگزارد
ظاهر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل نه کور بودند پس دعوی اعلمیت از ابی حمید رضی الله عنه درست نیاید پس
حمل بران باید کرد که تصدیق ایشان مراورا بحبت وثوق بخبر او است و الله اعلم رواه ابو داود الدارمی و روی الترمذی و ابن ماجة معناه
و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و این حدیث در سفر السعادة از صحیح ابن حبان و مسلم نیز روایت کرده است و فی روایة لابی داود من حدیث
ابی حمید و در روایتی مر ابی داود را از حدیث ابی حمید همچنین آمده که ثم رکع فوضع یدیه علی رکبتیه پستر رکوع کرد پس نهاد هر دو دست را بر هر دو
زانوی خود کأنه قابض علیهما گویا که وی چنگر کننده است بر دو زانو و وتر یدیه و وتره ساخت هر دو دست را و تو تیز زه کردن کمان را یعنی دور گردانید
مرفقین را از پهلوها گویا که مرفقین مشابه زه گشتند و پهلوها مشابه کمان که بران زه کنند چنانکه گفت فنحاهما عن جنبیه پس دور داشت هر دو
دست را از هر دو پهلوی خود و قال و گفت ثم سجد پستر سجده کرد فاکمن انفه و جبهته الارض پس تمکن و ثابت گرداند بینی خود را و پیشانی
خود را بر زمین از اینجا معلوم میشود که سجده بینی و پیشانی هر دو باید کرد و آن حضرت نیز همچنین مواظبت میکرد و احادیث نیز متعاضد
و متوافق اند بران و اگر بر یکی ازین اقتصار کند جائز ست نزد امام ابو حنیفه اما مکروه است و بر روایتی بجبهه تنها مکروه نه و نزد صاحبین جائز نبود
و در حدیث آمده است که سجده بهفت عضو باید و بر روایتی بهفت استخوان روی و دو دست و دو زانو و دو پای و در حدیث صحیحین بجای روی
پیشانی واقع شده تحقیق آن در باب السجود بیاید و تجافی یدیه عن جنبیه و یک سو داشت هر دو دست خود را یعنی مرفقین را از هر دو پهلوی خود
و وضع کفیه حذو منکبیه و نهاد هر دو کف دست را برابر هر دو دوش خود و فرج بین فخذیه و کشاده کرد میان هر دو ران خود غیر حامل بطنه علی شیء
من فخذیه باز نهنده شکم خود را بهیچ چیزی از دو ران خود حتی فرغ تا آنکه فارغ شد از هر دو سجده ثم جلس پستر نشست فافترش رجله الیسری
پس بگسترانید پای چپ خود را و اقبل بصدر الیمنی علی قبلته و پیش داشت پشت پای راست بر قبلهٔ خود و این تلزم آنست که داشته او
و وضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی و نهاد کف دست راست را بر زانوی راست خود و کفه الیسری علی رکبته الیسری و کف دست چپ را بر زانوی چپ خود
و اشار باصبعه یعنی السبابة و اشارت کرد در وقت اشهد ان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه است بسوی دشمن آن در نفی و نهادن در اثبات
و سبابه انگشتی که تمار بانگشت نزاست و او را سبابه ازان گویند بسبب قرابت بمعنی دشنام آید در عرب در وقت دشنام اشارت بدان کنند و
این هم جاهلیت است در اسلام آنرا مسبحه و سبابه گویند که در وقت تسبیح و توحید بدان اشارت کنند و درین اشارت همچنانکه اشارت است
بتوحید باری تعالی متضمن بست شیطان نیز هست کذا قیل و فی اخری له و در روایت دیگر مر ابی داود را همچنین آمده که و اذا قعد فی الرکعتین
و چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد اولی قعد علی طبن قدمه الیسری می نشست بر کف پای چپ خود و نصب الیمنی و ایستاده میکرد پای راست را
و اذا کان فی الرابعة چون بود در رکعت چهارم این در رباعی است و حکم رکعت سوم در ثلاثی نیز همین خواهد بود افضی بورکه الیسری الی الارض
مساس میکرد و میرسانید سرین چپ را بسوی زمین و اخرج قدمیه من ناحیة واحدة و بیرون می آورد هر دو پای خود را از یکجانب که جانب راست است

وعن وائل بن حجر اراٰنی البصر النبی صلی اللہ علیہ وسلم حین قام الی الصلوٰۃ رفع یدیہ روایت است از وائل ابن حجر تقدیم جابر جیم صحابی مشہور است
از ابنای ملوک یمن بود و بشرف اسلام مشرف شد و نزد حضرت معزز و مکرم گشت کہ وی دید آنحضرت را ہنگامی کہ میکرد استاد نماز بہ پیشانی ہر دو دست
خود را حتی کاد ان یتحاذیا منکبیہ تا آنکہ بیشد ند دو مقابلہ ہر دو دوش وی و حاذی ابہامیہ اذنیہ و برابر میکرد ہر دو انگشت زنخود را ہر دو گوش خود را
ثم کبر پس تکبیر می برآورد و این حدیث نیز موافق مذہب امام ابو حنیفہ است در تاخیر تکبیر از رفع رواہ ابو داؤد و فی روایۃ لہ و در روایتی مر ابی داؤد
را بجای حاذی ابہامیہ اذنیہ ہمچنین آمدہ کہ برین رفع ابہامیہ الی شحمۃ اذنیہ برسید پشت ہر دو انگشت زنخود را بسوی نرمۂ دو گوش خود وعن
قبیصۃ بفتح قاف و کسر باء ابن ہلب بضم ہاء و سکون لام و بعض گفتہ اند ہلب بفتح ہاء و کسر لام ست تابعی ثقہ است و پدر او صحبت ست
قدوم آورد پدر وی بران حضرت و کل بود پس آن حضرت دست مبارک خود را فرو آورد بر سرش پس روئید موی او و ہلب بضم موی را گویند
و اہلب موی دار و این لقب او است و نام وی یزید بن عدی است و بعض گفتہ اند سلام و صحیح قول اول ست عن ابیہ روایت میکند از پدر خود
کہ ہلب ست قال گفت پدر وی کان رسول اللہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یؤمنا امامت میکرد ما را فیاخذ شمالہ بہ یمینہ پس میگرفت دست چپ
خود را بدست راست خود رواہ الترمذی و ابن ماجۃ وعن رفاعۃ بکسر رابن رافع صحابی انصاری خزرجی است کنیت او ابو معاذ است بدری ست
و پدر او از نقبا است و وی برادر مالک بن رافع و خلاد بن رافع ست و وی اول کسی ست کہ ایمان آورد از قبیلۂ خزرج و حاضر شد عقبۂ اولی را و بود
با علی رضی اللہ عنہ در حرب جمل و صفین قال گفت جاء رجل آمد مردی فصلی پس نماز بگزارد فی المسجد در مسجد ثم جاء فسلم علی النبی پس آمد پس سلام داد
بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اعد صلوتک فانک لم تصل باز گردان نماز خود را زیرا کہ بدستی تو نماز نکردی
فقال علمنی پس گفت تعلیم کن مرا یا رسول اللہ کیف اصلی کہ چگونہ نماز بگزارم قال اذا توجہت الی الصلوٰۃ فتوضا آن حضرت چون روی آری
بجانب قبلہ فکبر پس تکبیر بگو ثم اقرء بام القرآن پس بخوان سورۂ فاتحہ را و ما شاء اللہ ان تقرء و بخوان چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحہ کہ خواہد
خدای تعالیٰ کہ بخوانی یعنی چیزی را کہ بخواہی تو و چون خواست بندۂ بیخواست حق نمیباشد باین عبارت میگویند فاذا رکعت فاجعل راحتیک
علی رکبتیک پس چون کہ رکوع کنی پس بگردان ہر دو کف دست خود را بر سر دو زانوی خود و تمکن رکوع کن و بقرار و آرام کن در رکوع خود را و امد ظہرک و دراز کن
و برابر دار پشت خود را فاذا رفعت فاقم صلبک پس چون برداری سر را از رکوع پس راست گردان آنخوان پشت خود را و رفع راسک و بردار سر خود را یعنی
راست بایست حتی ترجع العظام الی مفاصلہا تا آنکہ باز گردند استخوانہای پشت بسوی بندہای خود و جاہای خود فاذا سجدت تمکن للسجود پس چون سجدہ
پس قرار کن و اطمینان کن برای سجود فاذا رفعت فاجلس علی فخذک الیسری پس چون برداری سر خود را پس بنشین بران خود یعنی قدم چپ خود
احتمال دارد کہ این را بعد از ہر دو سجود میگوید پس مراد جلسہ استراحت بود و احتمال دارد کہ مراد سر بر داشتن از سجدۂ اولی باشد و بر ہر تقدیر خیتم اختصاری
در این کلام کردہ ثم اصنع ذلک فی کل رکعۃ و سجدۃ پس بکن این مذکور را در ہر رکوع و سجود و حتی تطمئن تا آنکہ قرار و آرام کنی در رکوع و قومہ و سجدہ و جلسہ و ذلک الخ اشارہ باین
این لفظ صحیح است در رواہ ابو داؤد و مع تغییر یسیر و روایت کرد آنرا ابو داؤد و باندک تغییری در و الترمذی و النسائی مضمون این حدیث بطریق اختصار و بعضی
کہ در اول باب گذشت با اختلافی کہ در بعض الفاظ واقع ست و مباحث و تحقیقات ہمان است کہ مذکور شد و فی روایۃ الترمذی و در روایتی مر ترمذی را
ہمچنین آمدہ کہ قال گفت آنحضرت برای تعلیم آنمرد اذا قمت الی الصلوٰۃ فتوضا چون خواہی کہ بایستی بسوی نماز پس وضو کن کما امرک اللہ بہ چنانکہ

امر کرده است ترا خدای تعالی بوضوء تم تشهد پس تراوان گو فاقم پس اقامت گو و بعضی از تشهد قرأت شهادتین مراد داشته اند که خواندن آن بعد از وضوء فضیلتی کثیر دارد و از اقامت بهر پا داشتن نماز و گزاردن آن خان کان معک قرآن پس اگر باشد با تو و در حفظ تو مقداری از قرآن فاقرأ پس بخوان والا اگر نباشد با تو قرآن دیا دنداری چیزی از ان فاحمد الله پس حمد بگو خدای تعالی را و کبره و تکبیر بگو و به بزرگی یاد کن او را وهلله و تهلیل کن او را و توحید کن او را و ازینجا معلوم میشود که هر که قرآن یاد نداشته باشد سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بجای قرآن بخواند چنانکه کسی ایمان آورد و تا در آمدن وقت نماز فرصت یافت قرآن نشنید ذکر و تسبیح و تهلیل بکند و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر کنند بعد از آیة الکرسی تا خاتمة الکتاب که هفت اند و ظاهر آن است که نیز نماز مسلم بود در هنوز احکام مؤثر شرائع به تمام نیامده بود و ازینجا بود تقصیر وی در اداء نماز تا مأمنی ثم ارکع پس سر برکوع رد و **عن الفضل** بن عباس اسن اولا دعباس است اکبر ناقب بسیار است کنیت او ابو محمد ست و بعض گفته اند ابو عبد الله در وفات یافت در زمان امیر المؤمنین عمر رض و طاعون عمواس سنة ثمان عشر و بعض گفته اند که شده یوم الیرموک سنة خمس عشر و الله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوة مثنی مثنی یعنی نماز نفل فضل آنست که دو دو گزارند چه در روز چه در شب و امام شافعی باین اخذ کرده است و نزد امام ابو حنیفه چهار چهار رکعت فضل است در روز و در شب بقول ابی یوسف و محمد در شب دو دو و در روز چهار چهار رکعت و دلیل امام شافعی این حدیث است و دلیل صاحبین قیاس بر تراویح و امام ابو حنیفه میگوید بصحت رسیده است که آن حضرت بعد از عشا چهار رکعت میگزارد و در صلوة ضحی نیز چهار رکعت آمده است و نیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است بدوام که در وی مشقت بیشتر فاضل تر و آنکه فرمود که نماز دوگان دوگان است معمول بر انست که نماز نفل فرد نباید یعنی یک رکعت و سه رکعت نمی باید گزارد نه آنکه افضل آنست بجهت دلیلیکه گفتیم که مشقت در چهار بیشتر است پس وی افضل باشد فافهم و بصحت رسیده است که آن حضرت نماز تهجد دو دو گزارده است تشهد فی کل رکعتین التحیات خواندن است در هر دو رکعت این بیان تشهد مثنی است و تأکید او است و تخشع و فروتنی کردن و نیاز مندی کردن است در باطن و تضرع و زاری کردن و فروتنی نمودن در ظاهر و مسکین و مسکینی و نامرادی داشتن ثم تقنع یدیک بیشتر بر میداری هر دو دست خود را قناع دست بر داشتن در دعا یقول و این قول ابن عباس است تفسیر کلام آن حضرت یعنی میگوید آن حضرت میخواهد باین قول خود که ثم تقنع یدیک این معنی را که ترفعهما الی ربک بر میداری هر دو دست را سوی پروردگار خود مستقبلا بظهور تهما وجهک مقابل کننده کفهای دست را روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است و تقول و میگوئی یارب یارب ای پروردگار من ای پروردگار من قبول کن دعای مرا و بده مطلوب مرا و من لم یفعل ذلک و کسیکه نکند این مذکور را یا دعا را نحو گذا و کذا پس آن نماز ناقص چنین و چنین است کنایت است از بحوق نقصان و خسارت بحال وی و فی روایة فهو خداج و در روایتی آمده که آن نماز خداوند خداج ست یعنی نقصان و خداج بکسر خاء معجمه در آخر جیم زائیدن بچه پیش از مدت زائیدن ناقص الخلقة رواه الترمذی **الفصل الثالث عن سعید** بن الحارث بن المعلی بضم میم و تشدید لام قال صلی لنا ابو سعید الخدری گفت سعید بن حارث انصاری که از مشاهیر تابعین است و ثقه است و قاضی مدینه مطهره بود نماز گزارد برای ما یعنی امامت کرد ما را ابو سعید خدری که صحابی مشهور است فجهر بالتکبیر پس بلند گفت تکبیر را حین رفع رأسه من السجود هنگام بر داشتن سر خود از سجده حین سجد و هنگام سجده کردن بار دوم و حین رفع من الرکعتین و هنگام بر داشتن سر از دو رکعت و ایستادن بر رکعت سوم و قال هذا روایة النبی و گفت همچنین میدیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رواه البخاری مقصود آنست که امام خبر کند تکبیرات و تخصیص این چند تکبیر بالتفاتی را

شاید کہ سخن دراثنا افتادہ باشد واگر مخصوص باشد قیاس کردہ میشود ما سوای آن از تکبیرات وسمع اللہ لمن حمدہ بران ودر روایت آسمعیلی ذکر باقی تکبیرات نیز آمدہ وگفت بیمار شد ابوہریرہ یا غائب شد پس بگزارد ابوسعید پس چند کہ تکبیر در ہنگام افتتاح وہنگام رکوع الحدیث ودر غیر روایت آسمعیلی این زیادت نیز آمدہ کہ چند کہ ابوہریرہ وچون برگشت از نماز گفتہ شد او را کہ مردم اختلاف کردند در نماز تو گفت دران چند کہ دی تکبیر پس منبر سر آمد وگفت باک ندارم از شما کہ اختلاف کنید یا نکنید دیدم من پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم کہ اینچنین میکرد نماز را گویا کہ اختلاف داشتند مردم دران زمان در بلند گفتن تکبیر یا پست گفتن آن ومروان وغیر او از بنی امیہ پست میگفتند وابوہریرہ امامت میکرد مردم را در امارت مروان بمدینہ کذا فی بعض الشروح **وعن عکرمۃ** قال صلیت خلف شیخ بمکۃ گفت عکرمہ کہ مولای ابن عباس واز فقہای کبار است نماز گزاردم در پس پیری ودیگر گفتہ از کبر او باین پیر ابوہریرہ است فکبر تنتین وعشرین تکبیرۃ پس تکبیر گفت یعنی جہار امیست دو دو تکبیر در این نماز چہار گانیست بضم کردن تکبیر افتتاح وتکبیر قیام از تشہد اول فقلت لابن عباس انہ احمق پس گفتم مر ابن عباس را کہ وی یعنی آن شیخ احمق است یعنی جاہل بسنجر است کہ جہر میکند بتکبیرات فقال پس گفت ابن عباس عکرمہ را ثکلتک امک بگرید ترا مادر تو واین دعائی است کہ بقصد زجر وضع کنند وگاہی بمعنی تعجب نیز اطلاق کنند وحقیقت آن کہ دعا بمرگ او ست مراد نیست سنۃ ابی القاسم این جہر تکبیر سنت ابی القاسم محمد رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری **وعن علی** بن الحسین رضی اللہ عنہما مرسلا روایت است از امام زین العابدین بن علی بن امام حسین بطریق ارسال قال کان رسول اللہ گفت ابوبکر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یکبر فی الصلوٰۃ کلما حفض ورفع تکبیر میگفت در نماز ہر گاہ کہ پست میکرد سر خود را چنانکہ در وقت فتحت ہر گوع وسجود وہر گاہ کہ بر میداشت سر را چنانکہ در قومہ وجلسہ فلما نزل تارک صلوٰۃ صلی اللہ علیہ وسلم پس چون پیغمبر فرود آمد از آن صفت نماز را چنان صفت نماز گزارد تا آنکہ ملاقات کرد خدا را وبرسید بدرگاہ او یعنی وفات یافت رواہ مالک **وعن علقمۃ** قال قال لنا ابن مسعود گفت علقمہ بن قیس بن مالک کہ از کبار فقہا ومشاہیر تابعین وزیارات ابن مسعود است وعلقمہ چند کس اند از تابعین مع آنکہ مخصوص است باصحاب ابن مسعود او است ومنزل او در دار ابوبکر وعمر وعثمان گفت ما را ابن مسعود الا اصلی بکم صلوٰۃ رسول اللہ آیا نگزارم بشما نماز را چنانکہ نگزارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس بگزارد ابن مسعود با ایشان نماز آن حضرت را ولم یرفع یدیہ الا مرۃ واحدۃ وبر نداشت ہر دو دست خود را مگر یکبار مع تکبیرۃ الافتتاح تا تکبیر متحرمہ این حدیثی است ازان احادیث کہ در عدم رفع یدین آمدہ چنانکہ مذہب حنفیہ است رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی وقال ابوداؤد لیس ہو الصحیح علی ہذا المعنی نیست این حدیث صحیح بر این معنی وترمذی در باب عقد کردہ اول در رفع یدین وباب بگرد در عدم رفع یدین ودر این باب احادیث را آورد وگفتہ کہ در این باب از بیست عارب نیز حدیث آمدہ وحدیث ابن مسعود حسن است وبا این قائلند بسیاری از صحابہ وتابعین وقول سفیان ثوری واہل کوفہ این است نعم از عبداللہ بن المبارک در باب اول نقل کردہ کہ حدیث رفع یدین ثابت است وحدیث ابن مسعود در عدم رفع ثابت نہ وجز این حدیث در باب عدم رفع اخبار وآثار بسیار ست چنانکہ سابقا علی الاجمال اشارت بدان کردیم **وعن ابی حمید** الساعدی صحابی مشہور است انصاری از بنی ساعدہ حافظ صلوٰۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الی الصلوٰۃ استقبل القبلۃ بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز روی می آورد بسوی قبلہ ورفع یدیہ وبر میداشت ہر دو دست خود را وقال میگفت اللہ اکبر رواہ ابن ماجۃ **وعن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ قال صلی بنا رسول اللہ گفت گزارد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الظہر نماز ظہر را وفی مؤخر الصفوف رجل ودر صف پایان از صفها

مردی بود قاسا الصلوۃ پس بگزارد نماز را فقال السلم نداد رسول اللہ پس چون سلام داد آن مرد آواز داد و بخواند او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و فرمود یا فلان الا تستحی الا تراعی فلان نمی ترسی از خدا و پرہیز نمیکنی از عذاب وی الا تری کیف تصلی آیا نمی بینی کہ چگونہ نماز میگزاری انکم تروں انی لا تخفی علی شیٔ منکم تصنعون بدستیکہ شما گمان میبرید کہ پوشیدہ است بر من چیزی از انچہ میکنید شما واللہ انی لاری من خلفی بخدا سوگند بدستیکہ من ہر آئینہ می بینم از پس پشت خود کما اری من بین یدی چنانکہ می بینم از پیش روی خود رواہ احمد بدانکہ این و میدان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از پیش و پس بطریق خرق عادت بود بوجی یا بالہام نگاہ گاہی بود نہ دائم و مؤید آنست انچہ در خبر آمدہ است کہ چون ناقہ آن حضرت گم شد و در ریاست کہ کجا رفت منافقان گفتند کہ محمد میگوید کہ خبر آسمان میرساند و نمیداند کہ ناقہ او کجا است پس فرمود آن حضرت واللہ من نمیدانم مگر انچہ بدانا ند مرا پروردگار من اکنون بنمود مرا بر وردگار من کہ وی در جای چنین و چنان است و مہاری در شاخ درختی بند شدہ است و نیز فرمودہ است کہ من بشر ام نمیدانم کہ در پس این دیوار چیست یعنی بی دانا نیدن حق سبحانہ و لاجرم چون نماز افضل اوراد و ارفع حالات آن حضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم انکشاف حقائق اشیا و اعیان موجودات و اطلاع بران در این حالت اتم و اکمل بودہ باشد و مشہود آن حضرت موجب استغراق و غیبت از مکاشفات نبود چنانکہ حال متکلمان کہ گمان باین اند میباشد و مشائخ میگویند قدس اللہ اسرارہم کہ نماز مقام کشف حضور است نہ محل غیبت و استغراق و اضمحلال و بعضی میگویند کہ میان دو کتف آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آلہ ابصار نیز مخلوق بودہ مانند سوراخ این سخن غریب است و بروایت صحیح ثابت نشدہ واللہ اعلم **باب ما یقرأ بعد التکبیر** باب در بیان چیزیکہ خوانندہ شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکہ در احادیث صحیحہ ادعیہ و اذکار در استفتاح صلوۃ وارد شدہ چنانکہ انی وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض و سبحانک اللہم و بحمدک الی آخرہ و آن سبحانک و نزد شافعیہ در افضل نوافل کلا او بعضا و نزد حنفیہ و همچنین در ظاہر مذہب مالک و احمد مقصر است بر سبحانک اللہم و بحمدک الی آخرہ و چہ نزد ایشان مروی و منقول است مقبول بخاست تجد بلکہ مطلق نوافل است کذا فی الہدایۃ و نزد امام ابی یوسف جمیع است میان ثنا و تعوذ و بوی سبحانک اللہم است و میان توجیہ کہ وجہت وجہی است و مختار ملحاوی ہمین است و صلی مخیر است کہ توجیہ بعد از ثنا گوید یا قبل از وی و مشہور تا خیر توجیہ است از ثنا

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال کان رسول اللہ گفت ابو ہریرہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یسکت بین التکبیر بین القراءۃ اسکاتہ خاموش شدنی میان تکبیر و میان قرأت خاموش شدنی یسکت بفتح یا و ضم کاف است چنانکہ مشہور است و بضم یا و کسر کاف نیز روایت است بعضی اول را اسکاتہ تکبیر حمزہ مصدر است بمعنی سکوت بروایت ثانی بر قیاس و بر اول بر خلاف قیاس و مراد بسکوت در بخاتر ک جہر است نہ سکوت از ذکر و قلت بابی انت و امی ابو ہریرہ میگوید پس گفتم من آن حضرت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول اللہ اسکاتک بین التکبیر بین القراءۃ ما تقول می پرسم ترا خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قرأت چیست کہ چہ میگوئی و چہ میخوانی و دران اسکاتک روایت مشہور بنصب است و بر فع نیز روایت است قال اقول گفت آن حضرت میگویم بہمین کلمات را اللہم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب چنانکہ دوری کردہ میان مشرق و مغرب طلب میکنند محو گناہان گذشتہ را میان من و میان گناہان من کہ کردہ ام کما باعدت بین المشرق و المغرب چنانکہ دوری کردہ میان مشرق و مغرب طلب میکنند محو گناہان گذشتہ را

توجہ و امر زمین بر وجہ مبالغہ و تاکید اللہم نقنی خدایا تو پاک گردان مرا و در روایتی فک قلبی پاک گردان دل مرا من الخطایا از گناہان کردہ ناکردہ کما ینقی الثوب الابیض من الدنس چنانکہ پاک گردانیدہ میشود جامہ سفید از چرک ریم ناک شدن طلب میکنند محو آثار ذنوب گذشتہ و حفظ و عصمت از گناہان آئندہ

وتخصیص بحار بیه سفید بجهت مبالغه در تفیه است که بلند ونفس در وی بیشتر است اگرچه قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت که مولود است آدمی زاد
بران اللهم اغسل خطایای خداوندا بشوی گناهان مرا که کرده ام بالماء والثلج والبرد بآب وبرف وژاله اشارت است بانواع مطهرات وتهام مغفرت
ومبالغه درغسل وتنقیه است وثلج بسکون لام وبرد بضم را متفق علیه وعن علی رضی الله عنه قال کان النبی گفت امیر المؤمنین علی بود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم از اقام الی الصلوة چون می ایستاد بجای کان اذا قام الی الصلوة این عبارت آمده است که کان اذا افتتح الصلوة
بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز کریم قال تکبیر مے برآورد پیش ازیکه وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض روی آوردم بسوئے کسیکه
شگافته واز عدم بوجود آورده آسمانها وزمین را حنیفا مسلمان ودرست دین مائل از باطل بحق وما انا من المشرکین ونیستم از کافران انباز
کننده خدرا بحق در عبادت ان صلوتی وبسکی بدرستیکه نماز من وعبادت من ومحیای ومماتی وزندگی من ومرگ من لله رب العالمین
مرخدای راست که پروردگار جهانیان است لاشریک له نیست انباز مرا ورا در ربوبیت واستحقاق عبادت وبدرک امرت وبتوحید واخلاص و
روی آوردن بسوی حق امر کرده شده ام وانا من المسلمین ومن از جمله اسلام آورندگان وامتثال وتسلیم نمایندگان وانقیاد واطاعت کنندگان ام
الحق را چه امر تشریعی را چه امر ارادی در روایتی چنانکه در فصل ثالث بیاید وانا اول المسلمین ومن اول مسلمانم وگفته اند که این مخصوص جناب
نبوت مآب است صلی الله علیه وسلم که اول سابق است در اسلام بر هر کس چه هر پیغمبر سابق ست در اسلام بر امت خود ودر قرآن مجید
با نحضرت امر واقع شده که بگوید وانا من المسلمین ومن از جمله اسلام آورندگان وبعضی گفته اند که نماز بوی فاسد گردد وصحیح آنست
که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند نه اخبار از حالت خود فاسد گردد گفت بنده ضعیف عفا الله عنه اگر این جمله را خبر ندانند بمقصود انشاء وتجدید
ایمان واسلام واظهار انقیاد وتسلیم واظهار غایت اطاعت وانقیاد دارند وبهی دارد چنانکه خدام ملوک نزد ورود امر وحکم ایشان میگویند سمعا وطاعة
فرمان شنود ودرخت کسیکه امتثال مرفرماید وگردن باطاعت وانقیاد دهند من باشم مقصود اظهار وفشای غیبت واطاعت است والله اعلم اللهم انت
الملک خداوندا تعالی بادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک وملکوت لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو انت ربی وانا عبدک تو ئی پروردگار
من ومن بنده تو ام ظلمت لنفسی ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی واعترفت بذنبی واقرار کردم بگناهان خود وتو فرموده که هر بنده که بگناه خود اعتراف
بدرگاه من می آمرزم او را فاغفرلی پس بیامرز مرا گناهان مرا جمیعا همه انه لا یغفر الذنوب الا انت زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو
واهدنی لاحسن الاخلاق وراه نما مرا بنیکوترین خوها وخصلتها لا یهدی لاحسنها الا انت راه نمی نماید بنیکوترین اخلاق هیچکس مگر تو واصرف عنی سیئها
لا یصرف عنی سیئها الا انت وبگردان از من خلقهای بد را بنیگرداند از من خلقهای بد را مگر تو لبیک استادگی دارم برای خدمت تو ومقیم وایم ایران
وسعدیک یاری دهنده ترا میدهم ودین ترا والخیر کله فی یدیک ونیکی همه در دست قدرت تست والشر لیس الیک بدی نسبت بسوی تو نیست مضاف بتو ما بالنظر
اگرچه همه بآفرینش تست بحقیقت واز آفرینش تو نیست که حق سبحانه را در سیدگردن هر چیز حکمتها است شر اگر هست در مخلوقات ست چنانکه گفت من شر ما خلق
وبعض گویند معنی الشر لیس الیک آنست که شر نیست نزدیک گردانند بسوی تو که بران بدرگاه تو تقرب توان جست یا نیست شر صعود کننده بسوی تو در بندگاه
بدرگاه قبول تو چنانکه فرمود الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه وتوانا بک الیک من توفق کننده وتوانائی دهنده ام تو و التجا آرنده ام بسوی تو یا میزیم وهی میریم تو
وبقدرت تو باز میگردم وبجگیرد مرا بسوی تو یا من قائم بتو ورعایت کننده ام بسوی تو تبارکت وتعالیت بزرگی وبرتری وبلندی تو از رسیدن ادراک

بکنه ذات وصفات تو استغفرک واتوب الیک آمرزش میخواهم از تو وباز میگردم از گناهان بسوی تو واذا رکع قال وچون رکوع میکرد میگفت اللهم لک رکعت خداوندا برای تو وطاعت تو در رضای تو رکوع کردم ورکوع در لغت پشت خم دادن ویک آمدست وبتبا یمان آوردم بوجود تو وصفات کمالات ولک اسلمت ومرترا اسلام آوردم وکار خود را بتو سپردم خشع لک سمعی وبصری وفرونتنی کردمرترا شنوائی من وبینائی من وبینی من وعظمی وعصبی ومغزم استخوان من واستخوان من ودلی من تقدیم مغز استخوان شاید که بحبت آن باشد که خشوع از باطن ظاهری آید وهمین نکته تقدیم عظم بر عصب میتوان بود وفاذا رفع راسه قال پس چون بر میداشت سر خود را میگفت اللهم ربنا لک الحمد ای خدای پروردگار ما مرترا ست ستودن ملأ السموات والارض وما بینهما پری آسمانها وزمین وچیزیکه میان آسمان وزمین است وملأ ما شئت من شئ بعد وپری چیزیکه خواهی بوجود آورد پس از آسمانها وزمین وچیزیکه میان آسمان وزمین است از مکنات معدومه چون کمال قدرت وی سبحانه آسمان وزمین ومیان آسمان وزمین وتمامئ مقدورات وممکنات اگر ثبت است بپس پس ثبات وی پر خواهد بود واذا سجد قال چون سجده میکرد میگفت اللهم لک سجدت وبک آمنت لک اسلمت خداوندا ترا سجده کردم نه غیر ترا واشارت است باخلاص عمل بتوایمان آوردم ومرترا اسلام آوردم وسپردم بتو کار خود را سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من بازات من مر کسی را که پیدا کرد او را وصوره ومر کسی را که صورت داد او را یعنی وجه مرا فی الصراح تصویر صورت کردن وآفریدن وشق سمعه وبصره شگافتن شنوائی او را وبینائی او را ومراد از آلت شنوائی وبینائی است که مراد پیدا کردن گوش وچشم است وچون بصورت شگافت بتغییر شق کرد وتبارک الله احسن الخالقین بزرگ است خدای که نیکوترین پیدا کنندگان است وپیدا کننده او است تنها وجزوی پیدا کننده نیست جمع خالقین باعتبار ظاهر ست چنانکه مصوران می سازند ثم یکون من آخر ما یقول بین التشهد والتسلیم الی آخره می باشد واز آخر آنچه می گفت آن حضرت میان تحیات وسلام این دعا اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت اسرفت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا الٰه الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم خداوندا بیامرز مرا گناهان مرا که پیش کرده ام وآنچه پس کرده ام وما اسررت وما اعلنت گناهان که پنهان کرده ام وآنچه آشکارا کرده ام وما اسرفت وآنچه اسراف کرده ام وافزونی کرده ام در اعتدال در گذشته در اعمال ومال وجاه وامثال آن وما انت اعلم به منی وآنچه تو داناتری بآن از من انت المقدم وانت المؤخر توئی که پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر ومرتبت در دنیا وآخرت وپس افگننده هر کرا خواهی لا الٰه الا انت روایت کرد این حدیث را مسلم وفی روایة للشافعی ودر روایتی که مر شافعی راست اینچنین آمده که بعد از قول وی واشکر پس باید گفت والمهدی من هدیت وهدایت کرده شد در راه یافته شده کسی است که تو هدایت کرده وبمقصد رسانیده او را لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک شرح این جمله در مقدمه گذشت نیست نجات ونه گاری از عذاب وقهر تو ولا ملجأ الا الیک ونیست پناه وتکیه گاه مگر بسوی جناب تو ست انت حی بالذات ومنجا بامر تو گاهی این مؤمن بالذات خواننده بموافقت منجا با کثرت بزرگی وعظیمی تو وعن ابن عباس الخ این حدیث را ابن خزیمه در صحیح خود روایت کرده است از انس که مردی آمد پیش آنحضرت صلعم وقد حفزه النفس فعال الخ حفزه النفس بتحقیق رنجانید وشدت انداخت آن مرد را دم بحبت سخت دویدن وی برای نماز وصل جعفر بجای حمله وفاز زای بسختی دفع کردن ودر شتاب آوردن ویرکنندن ارجای فقال پس گفت آنمرد الحمد لله کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه کما یحب ربنا ویرضی ستایش خدای را بسیار پاک وپسندیده مبارک برکت کرده شده در وی چنانکه دوست میدارد پروردگار ما وخشنود میشود فلما قضی رسول الله صلعم پس چون گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم صلوته نماز خود را قال گفت ایکم المتکلم بالکلمات آنمرد گفت انا ولم ارد بها الا الخیر پس گفت از شما بود گوینده این سخنان رافرم القوم پس خاموش ماندند این گروه که نماز میکردند وحاضر بودند از ملاحظه آنکه شاید خطای از ایشان بوجود آمده کره موجب خطاب وعتاب گردند ارم بفتح همزه وسکون راء ومیم یعنی سکت وبعضی روایات ازم بزاء وتخفیف میم نیز آمده وازم بمعنی ساکن از کلام آید فقال

پس باز فرمود آن حضرت ایکم المتکلم بالکلمات فارم القوم این باز نیز سکوت و زید نماز ترس عتاب نقال ایکم المتکلم بها باز فرمود که کدام یک از شما متکلم بود باین کلمات این بار فرمود فانه لم یقل باسا مترسید اندیشه نکنید زیرا که آن گوینده نگفته است سخنی را که موجب اثم و بزه گردد فقال رجل پس گفت مردی جئت وقد حفزنی النفس آمدم و بتحقیق تنگ گرفت مرا نفس فقلتها پس گفتم این کلمات را از تنگی نفس بیان واقع شد است والا در گفتن این کلمات و اعتداد ازان دغلی ندارد و قال لقد رایت اثنی عشر ملکا یبتدرونها گفت آن حضرت بتحقیق دیدم دوازده فرشته را که سبقت میکردند و شتابی مینمودند این کلمات را ایهم یرفعها تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات را بصعد قبول در جناب حضرت الهی غرا اسم تعیین عدد دوازده مفوض بعلم شارع است و بعضی از محققین گفته اند که هر یکی از جواهر و اعراض را روح مجرد یست که مقوم و مربی دارنده اوست پس گویا ظاهر شمار ارواح این حروف مذکوره که دوازده اند باسقاط مکررات و عدم اعتبار الف و هر که دال صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ و ثانی در لفظ نه در خط چنانکه بیان کرده شده است در جای خود و در حدیث دیگر آورده شده که دیدم سی و چند فرشته را باعتبار مکررات والله تعالی اعلم رواه مسلم **الفصل الثانی** عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا افتتح الصلوة قال چون آغاز میکرد نماز را میگفت سبحانک اللهم تنزیه میکنم ترا و بپاکی یاد میکنم تعریفی که لائق باشد بجناب قدسی تو ای خدا و بحمدک تو بتسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحمد تو و ستایش ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله و بحمده مر باشد و تبارک اسمک و بزرگ است نام تو و تعالی جدک و بلند است عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت و بزرگ شدن در چشم مردم آید و الا که غیر تو و نیست الٰه غیرک رواه الترمذی و ابو داؤد و در روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابو داؤد و دارمی از عائشه و رواه ابن ماجه عن ابی سعید و در روایت کرد آنرا ابن ماجه از ابی سعید خدری و قال الترمذی هذا حدیث لا نعرفه الا من حدیث حارثة و گفت ترمذی این حدیثی است که نمی شناسیم ما آنرا مگر از روایت حارثه و قد تکلم فیه من قبل حفظه و تحقیق سخن کرده شده و طعن کرده شده است در حدیث او از جانب حفظ و ضبط وی یعنی حارثه مروزیست که ضبط و حفظ حدیث او را قوی نیست بدانکه استفتاح بسبحانک اللهم ثابت است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین رضی الله عنهم و گفته اند بدان ائمه مکه و مدینه مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا علمای ائمه که حدیث و رفته اند بدان بسیار از علمای تابعین و اختیار کرده آنرا امام اعظم ابو حنیفه و جزری از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود گفته که در باب حدیث آمده از علی و عائشه و عبد الله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر و عمل بدین است نزد اهل علم از تابعین و غیر تابعین غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحت حدیث از طرق دیگر و تحقیق آنست که افتتاح بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر است و بادعیه دیگر نیز ما ثور و کلام در ین مقام در شرح زیاده بین واقع شده **فلینظر ثمه وعن** جبیر بن مطعم از پدر رسول الله روایت است از جبیر بن مطعم که قرشی نوفلی است از اولاد عبد مناف و احوال وی در مواضع نوشته شده است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بصبیا صلوة میگزارد نماز را از نمازهای فرض یا نفل قال گفت بعد از تکبیر احرام الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و الحمد لله کثیرا و الحمد لله کثیرا نیز سه بار و الحمد لله کثیرا نیز سه بار و سبحان الله بکرة و اصیلا و تسبیح میکنم خدا را بامداد گاه و شبانگاه و تخصیص این دو وقت بذکر بحسب فضیلت اینهاست که زمان اجتماع ملائکه لیل و نهار است رزقنا قبیلها خیرا است یعنی این نیز سه بار است چنانکه آن دو که مکرر ند کور شدند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پناه میجویم بخدا از شیطان رانده شده و لفثه و نفخه و همزه

از نفخ شیطان و نفث وی و همز وی مراد بنفخ شیطان تکبر خود پسندی است که آدمی را در وی می اندازد و انمیعنی را بردی می آرد یا وارادهٔ فطر وی بزرگ می در آرد گویا که وردی سید و بر باد میکند و مراد بنفث که بمعنی دم کردن است سحر و اشته اند که شیطان آدمی را می کند یا باعث بر کردن آن میشود و انمیعنی مناسب تر است بقول حق سبحانه و تعالی شر النفاثات فی العقد که مراد و آن زنان ساحره اند و بعض گویند مراد بنفث شعر است که می وی مانند می اندازد و نفس آدمی می برآرد و اندر دیان می مانند انسون و مراد شعر مذموم خواهد بود که متضمن هجو کفر و فسق و هیچ مسلمانان باشد و مراد بهمز غیبت کردن و افتادن در مردم بعیب کسی و طعن داشته اند بعض گفته اند که همز شیطان وسوسه مراد است که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی اعوذ بک من همزات الشیاطین و ما وسن خطرات مراد و اشته اند رواه ابو داود و ابن ماجه الا انه لم یذکر ابو احمد فسیر و ذکر فی آخره من الشیطان الرجیم روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ابن ماجه و لیکن ابن ماجه ذکر نکرد و نفث و الحد بسه کثیر را و ذکر کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را و ای از عمر رضی الله عنه در تفسیر این سه چیز نقل میکند و میگوید که قال عمر رضی الله عنه نفخه الکبر و افضله الشعر و همزه الموتة نفخ شیطان کبر ست و نفث وی شعر و همز وی موتة بضم میم و سکون واو و تای فوقانیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض میشود آدمی را می اندازد و او را مانند ست اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه صحت پیدا کند متعین گردد که مراد همین است و عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم جیم و فتح دال و ضم آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث در بصره بود و حسن بصری و غیر وی از وی شنیده و در مواضع متعدده احوال او نوشته شده است انه حفظ عن رسول الله روایت است از سمره که وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سکتتین و سکته یعنی درنگ و خاموشی که در نماز میکرد و سکته اذا کبر یکسکته چون تکبیر می برآورد بعد از وی دعای استفتاح میخواند و سکته اینجا بمعنی عدم جهر ست نه سکوت مطلق و در بعض روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم دعای استفتاح بجهر میخواند و گفته اند که آن از برای خاطر مقتدیان بود تا بدانند که میخواند یا نه و سکته اذا فرغ من قراءة و سکته دیگر چون فارغ می شد از خواندن غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و چون این حدیث سمره بن جندب با بی بن کعب که از علمای صحابه است رسید تصدیق کرد او را و قبول کرد و ابی بن کعب رواه ابو داود و در وی الترمذی و ابن ماجه و الدارمی نحوه بذکر سکته اول بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمه اربعه و غیر ایشان برای خواندن دعای استفتاح و سکته دوم سنت ست نزد شافعی و احمد نیز آمده چنانکه طیبی گفته تا مقتدیان قرأت فاتحه کنند و منازع امام در قرأت نشوند که نهی واقع شده است از آن و سکته دیگر گفته اند میان ولا الضالین و آمین برای دفع توهم آنکه این از فاتحه است و چهارم ابعاد فارغ از سوره فصل میکرد بدان میان قرأت و تکبیر رکوع و در مذهب حنفیه و مالکیه نیست اگر سکته استفتاح و آن در حقیقت سکته نیست چنانکه گفته شد و عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نهض من الرکعة الثانیة چون برمیخاست از رکعت دوم یستفتح القراءة آغاز میکرد قرأت را بالحمد لله رب العالمین و لم یسکت و سکوت نمیکرد برای خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث دران است که ابتدا بسمله نمی کرد و شافعیه که قائلند بجهریت بسمله مر فاتحه را تاویل میکنند که مراد بالحمد تمام سوره است و بسمله جهاتکه گذشت یا مراد آنست که جهر بسمله نمیکرد و حکم برخاستن از رکعت اولی نیز همین است و لیکن تخصیص بیان حکم برخاستن از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در انجا چون شفیع از نماز تمام شد جای توهم است که در انجا نیز سکته برای خواندن دعای استفتاح باشد کذا فی صحیح مسلم و همین است [illegible] در صحیح مسلم روی کرده الحمیدی فی افراده و ذکر کرده است این حدیث را حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده در افراد مسلم و کذا ضبط الجامع

عن علی

عن مسلم وحده همچنین ذکر کرده است صاحب جامع الاصول که جمیع میان صحاح ستة کرده از مسلم تمام این کلام عبارت اصل است از مؤلف بر صاحب جامع الاصول

وجهان آورده نه در صحاح **الفصل الثالث** عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام یصلی تنفس وربما قال اذا صلی تنفس وربما عطس یعنی

لا شریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین اللهم اهدنی لاحسن الاعمال واحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت وقنی سیئ الاعمال واسیئ الاخلاق لا یقی سیئها الا انت

رواه النسائی شرح این حدیث در فصل اول مسطور شد در اینجا وانا من المسلمین بود در اینجا وانا اول المسلمین نوشته شد وبه این عمل نیز سبق گفت ودر اینجا اعمال اخلاق

سرودند گواست دور اینجا اخلاق تخصیص نظر کرده شده در اینجا واصرف یعنی بود در اینجا وقنی واقنی است ومعنی هر دو عبارت یکی است تفنن عبارت

است **وعن محمد بن مسلمة** بفتح میم لام وسکون سین انصاری شهلی است حاضر شد تمام مشاهد را الا تبوک که آن حضرت او را بجای گذاشته رفته بود

از فضلاء صحابه بود و بسلام آورد بروز دست مصعب بن عمیر بدینه وگوشه گرفت در ایام فتنه بامر نبوی صلی الله علیه وسلم عمارت سنه ست واربعین قال ابن عبد البر

صلی الله علیه وسلم از اقوام صلی تنفل مراد اقال مول میگیرد بر آن حضرت نماز نفل را میگفت اقعاد اکبر وجهی للذی نفل اسهل له والاضح عندی

وما ناس الا بشر لیس در شرح این گذشت وذکر الحدیث شامل جابر بود ذکر کرد حدیث را چنانکه جابر کرد دلالة قال ابن آنست که محمد بن مسلمة گفت وانا من

المسلمین مراد بر انا اول المسلمین گفت ثم قال پس گفت آن حضرت علی الله علیه وسلم اللهم انت الملک لا الا انت سبحانک بحمدک شرح این نگذشته

است ثم تقدیر بیشتر میخواند آن حضرت قرآن را ظاهر نیست که قرأة بعد از حمد یا سوره بسمله خواند چنانکه در احادیث دیگر آمده است مقصود روای اینجا

بیان نیست که پیش از قرأت دعای استفتاح میخواند رواه النسائی **باب القرأة فی الصلوة** قرأت در نماز نزد جمهور ائمه وعلماء فرض است ونزد شافعی

در تمام نماز فرض نیست بالکه در سه رکعت باعتبار اقامت اکثر مقام کل فرض ونماز در رکعت ونزد مذهب امام احمد در قول مشهور موافق مذهب شافعی است ودر روایتی

موافق مذهب امام حسن بصری ونزد فرد در یک رکعت ونزد ابو بکر بن ابراهیم وسفیان بن عیینة قرأت سنت است ومبنای صلوة بر افعال است اقوال

ولهذا ساقط میگردد وناجز بحجت عدم قدرت بر افعال باوجود قدرت بر اقوال نزد وکس گفته شرح الهدایة **الفصل الاول عن عبادة** بضم عین

وتخفیف موحده بن الصامت از نقبای انصار وعلمای صحابه است ودر مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب نیست نماز هر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب را متفق علیه وفی روایة لمسلم ودر روایتی مر مسلم را لمن لم یقرأ بام القرآن

نیست نماز هر کسی را که نخواند ام القرآن را این نیز نام سورهٔ فاتحه است بحجت اشتمال وی بر مقاصد قرآن که ثنا بر خدا عز اسمه وتمجید بامر ونهی وبیان

وعد ووعید ودعا است یا چون مبدأ ومنتهی قرآن است گویا اصل ومنشأ او است فصاعدا یعنی بخواند فوق فاتحه وزیاده بر آن یعنی فاتحة الکتاب را باید که

ومقتصر بر فاتحه هم نیست واگر چیزی زیاده نکند نیز درست ست تمسک کرده باین حدیث شافعی واحمد در روایتی بر فرضیت قرأت فاتحه در نماز وبر

نفی کردن نماز از کسی که فاتحه نخواند ونزد ما مراد نفی کمال ست بدلیل قول حق سبحانه فاقرؤا ما تیسر من القرآن ونیز فرمود آن حضرت باعرابی اقرأ ما تیسر

معک من القرآن پس فرض که نماز بی وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن باشد بهر چه باشد فاتحه یا غیر آن وخواندن فاتحه واجب شد یا نه که نماز بی وی ناقص بود

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة لم یقرء فیها بام القرآن فهی خداج کسی که گزارد نمازی را که نخواند

در وی فاتحه را پس آن نماز ناقص ست خداج بکسر خاء معجمه ثم جیم ناقه بچه را پیش از وقت ومعنی مطلق نقصان آید ثلثة اعه بار فرمود این کلمه را تأکید کرد

آنرا بقول حدیث غیر تمام ودر بعض نسخ غیر تام مقبول لابی هریرة وانا کنون فی رأی الامام پس گفت شنیدم ابا هریرة را که میگفت پس گفت امام پس آنجا تمام میخواند

قال گفت ابو ہریرہ اقرأ بہا فی نفسک بخوان فاتحہ را پس در نفس خود بخواند چنانچہ بشنوانی خود را فانی سمعت رسول اللہ یقول از برای آنکہ من شنیدہ ام رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول قال اللہ تعالی میگفت کہ گفتہ است خدای تعالی قسمت الصلوۃ بینی وبین عبدی نصفین بخش کردہ ام نماز را میان خود و میان بندۂ خود دو نیم یعنی نیمی برای بندہ و نیمی برای من است ولی ما سأل بندہ را آنچہ سؤال کند بندہ من است و مر بندۂ مرا ست چیزیکہ سؤال کردہ و در خبر است از من مراد بصلوۃ در اینجا فاتحہ است و ہمین است وجہ استدلال اہل ہریرہ باین حدیث بر وجوب قرأت فاتحہ بر مقتدی یعنی پس چون شأن فاتحہ این باشد لابد بود از قرأت وی در نماز زیرا کہ حتما میگوئیم بلکہ حدیث دلالت دارد کہ فاتحہ عین نماز و کل او ست مبالغہ چنانچہ در الحج عرفہ پس لا اقل جزو نماز و داخل در وی باشد نہ خارج از حقیقت آن علیہم بعد ازان بیان کردہ منصفہ فاتحہ را میان خدا و بندہ بقول خود فاذا قال العبد پس چون میگوید بندہ الحمد للہ رب العالمین قال اللہ میگوید خدای تعالی حمدنی عبدی ستود مرا بندۂ من و اذا قال چون بگوید الرحمن الرحیم قال میگوید اللہ تعالی اثنی علی عبدی ثنا گفت بر من بندۂ من بصفات کمال و اذا قال چون میگوید بندہ مالک یوم الدین قال میگوید خدای تعالی مجدنی عبدی بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بندۂ من و مجد شرف کرم واسع گفتہ اند بمجد آنست کہ شرف ذات را بحسن فعال مقارن گرداند این سہ خالص خدا را ست جل جلالہ و اذا قال و چون میگوید بندہ ایاک نعبد ایاک نستعین ترا می پرستیم و از تو یاری میجوئیم در تمامۂ حاجات خصوصا در عبادت قال میگوید خدای تعالی ہذا بینی و بین عبدی این مشترک است میان من و بندۂ من چہ عبادت ہمہ از خدا و استعانت ہمہ بسوی خدا و بندۂ من سأل است مر بندۂ مرا ست چیزیکہ سؤال کرد و در خواست نمود و آنرا از استعانت و استمداد و اذا قال و چون میگوید بندہ اہدنا الصراط المستقیم بنمای ما را براہ راست صراط الذین انعمت علیہم راہ آن کسانی کہ نعمت دادہ بر ایشان غیر المغضوب علیہم ولا الضالین نہ آنانکہ خشم گرفتہ شدہ است بر ایشان و نہ گمراہان قال میگوید خدای تعالی ہذا لعبدی این سہ چیز مر بندۂ مرا ست و لعبدی ما سأل مر بندۂ مرا ست آنچہ سؤال کرد حاصل آنکہ فاتحہ ہفت آیت است سہ خاص بحق و ثنای او و سہ مخصوص ببندہ و سؤال و دعای او و یکی مشترک پس دو نصف شد میان خدا و بندہ و این حدیث دلالت میکند بر آنکہ بسملہ از فاتحہ و جزو او نیست چنانکہ مذہب ما ست و یکی از ہفت آیت صراط الذین انعمت علیہم است رواہ مسلم وعن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم وابا بکر وعمر کانوا یفتتحون الصلوۃ روایت است از انس کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما ابتدا میکردند نماز را بالحمد للہ رب العالمین رواہ مسلم بالفاظ مختلفۃ ظاہر حدیث آنست کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم نمیخواندند ولیکن قیاس آنست کہ محل علیہ است و ہیچ یکی را در ان خلاف نیست و از فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باحادیث دیگر نیز ثابت شدہ خواہ بسملہ را جزو فاتحہ دارند چنانکہ شافعیہ میگویند یا ندارند چنانکہ مذہب حنفیہ است ولیکن در اول صلوۃ فقط نزد امام ابو حنیفہ کہ او را افتتاح الصلوۃ میدارد مثل تعوذ و در روایتی ازوی و مذہب صاحبیہ در اول ہر رکعت زیرا کہ تسمیہ مفتاح قرأت است و ہر رکعت مستقل است دران و از جہت احتیاط و اختلاف علماء در جزئیت تسمیہ مر فاتحہ را نہ در میان فاتحہ و سورت مگر نزد امام محمد در صلوۃ سریہ پس شافعی تاویل میکند این حدیث را کہ مراد الحمد للہ رب العالمین تمام سورہ است چنانکہ گذشت و ما میگوئیم کہ مراد نفی جہر است بسملہ نہ نفی قرأت آن و تحقیق ثابت شدہ است از آن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم از خلفای راشدین و صحابہ دیگر رضوان اللہ علیہم اجمعین کہ جہر نمیکردند بسملہ را اگرچہ نماز جہریہ می بود و شیخ ابن الہمام از بعض حفاظ نقل کردہ کہ ہیچ حدیثی ثابت نشدہ کہ صریحا باشد در جہر بتسمیہ مگر آنکہ در سماع وی سخن است و ہیچ یکی از ارباب مسانید اربعہ مشہورہ اخراج نکرد حدیثی در ان باوجود آنکہ کتب ایشان مشتمل ست بر احادیث ضعیفہ نیز چنین از سمابہ اجمعین متبع تابعین بغیر ہیچ نزاع الا ما شاء اللہ تعالی تتبع کردہ اند کہ جہر نمیکردند احیانا اگر

از بعض جہر روایت کردہ اند برائے تعلیم جواز یا بجہت کمال قرب بعضی از مقتدیان آنرا شنیدہ و ترمذی دو باب عقد کردہ یکی برائے جہر بتسمیہ دیگری در ترک جہر و ترجیح کردہ احادیث ترک جہر را گفتہ کہ دریں جانب اند اکثر از اہل علم از صحابہ از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و غیرہم و تابعین و من بعدہم و کلام در ہر مقام و شرح زیادہ ازیں کردہ شدہ است چنانکہ ظاہر شد کہ مذہب امام اعظم ابو حنیفہ اصح و ارجح است **وعن ابی ہریرۃ قال** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **اذا امن الامام فامنوا** چون آمین گوید امام آمین بگویید شاید ظاہر حدیث آنست کہ امام بعد از قرأت فاتحہ آمین میگوید چون او آمین بگوید شما نیز آمین بگویید بعض گفتہ اند یعنی آنست کہ چون امام دعا میکند و ما ہنوز در صراط مستقیم تا آخر سورہ میخواند و این محل تامین امام است شما نیز منتہی تامین باشید تا باوی آمین بگویید چنانچہ میگویند چون بادشاہ کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی سامانہ و آمادہ کوچ باشید تا چون وقت کوچ وی رسد شما نیز با وی کوچ کنید و حاصل ہر دو معنی یکی است غایت آنکہ از ظاہر معنی اول تقدم امام و در تامین مفہوم میگردد و از معنی ثانی ہم باشد و نیست چنانکہ در سائر افعال حال ماموم با امام است مگر آنجا کہ بدلیلی ثابت شود کہ ماموم را در تامین موافقت با امام و معیت مستحب باشد تا نسخ نشود بآن تعلیل کردن امام و ماموم را ہر دو بقول خود فانہ من وافق تامینہ تامین الملائکۃ یعنی ملائکہ نیز آمین میگویند پس شما نیز گویند زیرا کہ ہر کہ موافق افتد آمین گفتن وی با آمین گفتن فرشتگان غفرلہ ما تقدم من ذنبہ آمرزیدہ میشود مر او را ہر چہ پیش رفتہ است از گناہان وی پوشیدہ نماند کہ ظاہر او چنان مینماید کہ فرماید ہر کہ موافق آید تامین وی استجابت کردہ میشود مر او را و قبول کردہ میشود دعای وی مغفرت ذنوب از کجا آمد مگر آنکہ گوئیم حق جل و علا مغفرت ذنوب را از خصائص این موافقت و لوازم وی گردانیدہ است باحصول اجابت نیز و شاید کہ ملائکہ در ہیچ وقت استغفار نیز میکردہ باشند مر آمین گویندگان را چنانکہ نشیننده و مسجد بانتظار نماز را دعا میکنند بر حمت و مغفرت و خود کار فرشتگان ہمیشہ دعا و استغفار است مر مومنان را چنانکہ در قرآن مجید فرمودہ است یسبحون بحمد ربہم و یستغفرون لمن فی الارض خصوصاً نزدیک مباشرت امر خیر پس حاصل معنی آن باشد کہ ہر کہ موافق افتد تامین او را تامین ملائکہ را مغفور است و ہر کہ مغفور است مستجاب است دعاء او فافہم **متفق علیہ و فی روایۃ قال اذا قال الامام و در روایتی** گفت آن حضرت چون بگوید امام **غیر المغضوب علیہم و لا الضالین** کہ وقت تامین است **فقولوا** پس بگوئید **آمین فانہ من وافق قولہ قول الملائکۃ غفرلہ ما تقدم من ذنبہ ہذا لفظ البخاری** این لفظ بخاری است **و لمسلم نحوہ و مر مسلم را** مانند اوست یعنی در معنی موافق و در لفظ مخالف **و فی اخری للبخاری و در روایت دیگر بخاری را** چنین آمدہ است **قال اذا امن القاری** چون آمین گوید قاری کہ عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگرچہ در غیر نماز باشد **فامنوا** پس آمین بگویید **فان الملائکۃ** تو من زیرا کہ ملائکہ آمین میگویند **من وافق تامینہ تامین الملائکۃ غفرلہ ما تقدم من ذنبہ** آمین بمعنی استجابت است و معنی وی چنین یا دو بعض گفتہ اند اسم الٰہی است و مراد طلب اجابت از وی تعالیٰ و بعض گفتہ اند در جواب است و بہشت کہ قائل آن مستحق آن در جہ میگردد و بعد از الف و تصروی با تخفیف ہمیم ہر دو آمدہ و اکثر روایتہا بدالف است اما بد و تشدید میم بعض گفتہ اند خطاست و تحقیق آنست کہ آن نیز لغتی است دران و لیکن قلیل است **عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** از اصلیتم چون بگزارید نماز بجماعت و قید نکرد بجماعت بجہت فہم آن از سیاق حدیث یا گفتہ شود **فاقیموا صفوفکم** پس راست گردانید صفہای خود را و صف در لغت رشتہ و مراد باقامت حضور و تسویہ آنہا است و برابر و محاذی ساختن چنانکہ اعوجاج و فرجہ دران نباشد و اتمام صف را نیز از آن دانستہ اند **ثم لیؤمکم احدکم** پس باید کہ امامت کند شما را یکی از شما ہر گہ کہ دعا مستجاب

وآنکه در حدیث دیگر آمده که اعلم و اقرأ و اکبر باید بلای بیان آوردن فضل است فاذا کبر فکبروا پس چون تکبیر برآرد امام پس تکبیر برآرید و قال وچون بگوید غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بگوئید آمین تجکم الله یا شما رد شما را خدای تعالی بقبول کند دعای شما را فاذا رکع فکبروا و ارکعوا پس چون تکبیر گوید امام و رکوع کند پس تکبیر گوئید شما رکوع کنید مدلول کلمه فا آنست که مقتدیان تکبیر رکوع و هر فعل که کنند عقب فعل امام متصل می کنند چنانکه میفرماید فان الامام یرکع قبلکم و یرفع قبلکم زیرا که امام رکوع میکند پیش از شما و بر میدارد سر خود را پیش از شما پس امام تقدیم و سبقت است و چون باید که مقدار زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم تلک بلعق آن لحظه که سبقت کرد شما را امام در تقدیم رکوع مخجر میگردد و آن لحظه که تاخیر کردید از وی در رکوع عجد از برد شدن وی سر از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان هر دو قال گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم واذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده می شنود خدای تعالی کسی را که حمد میگوید او را و قبول میکند سخن او را فقولوا پس بگوئید ربنا لک الحمد پروردگار ما ترا است حمد یسمع الله لکم می شنود وی تعالی حمد شما را در بنا لک الحمد واو از نیز آمده و بزیادت اللهم نیز روایت است بی واو و جمع میان اللهم و واو و بعض گفته اند صحیح نیست روایت آن و بعضی گفته که روایت آن از عبد الرزاق آمده است و در صحیح بخاری نیز روایت کشمیهنی نیز آمده است انتهی و درین حدیث دلیل است مر امام را حنیفه را که میگوید که امام تسمیع کند و ماموم تحمید و نزد مذهب امام مالک و امام احمد نیز همین است و نزد مذهب امام شافعی جمیع است مر امام را و ماموم را همچنین هر دو و همچنین منفرد و نزد ابو یوسف و محمد امام جمع کند و مختار طحاوی نیز همین است و روایتی از ابی حنیفه نیز آمده و لیکن تحمید سزاوارتر است و هر سه مذهب را جمع میکند و نزد بعضی از حنفیه تسمیع و تحمید هر دو واجب است و نزد بعضی دیگر از حنفیه تحمید واجب است و تسمیع سنت و نزد بعضی دیگر از حنفیه تسمیع واجب است و تحمید سنت و نزد بعضی دیگر از حنفیه هر دو واجب است و نزد بعضی دیگر از حنفیه هر دو سنت است و اکتفا بیکی نیز جائز است و ظاهر آنکه اکتفا بتحمید است و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع راس است و تحمید در حالت قیام همچنین گفته است تمرتاشی از حنفیه و گفته اگر تسمیع در حالت رفع نگفته در حالت استواء گوید و بعض گفته اند هر دو گوید رواه مسلم و فی روایة له عن ابی هریرة و قتادة و در روایتی مر مسلم را از ابی هریره و قتاده این کلمه را زیاده کرده که واذا قرأ فانصتوا و چون بخواند امام خاموش باشید گوش دارید این دلیل است مر ابو حنیفه را در منع قرأت مر مقتدی را و عدم وجوب قرأت بر وی خواه نماز جهری باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام در این تفصیل باید و عن ابی قتادة انصاری عقبی بدری است حاضر شد همه مشاهد را و از مشاهیر صحابه است احوال وی در جای دیگر نوشته شده است قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر فی الاولیین بام الکتاب و سورتین میخواند آن حضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعت فاتحه و یک سوره و فی الرکعتین الاخریین بام الکتاب و میخواند در دو رکعت پسین فاتحه و یسمعنا الآیة احیانا و می شنوانید آن حضرت صلی الله علیه وسلم ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه ظاهر آنست که این می شنوانیدن بقصد بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه در صلوة سریه یکبار آیتی جهر آنجناب مفسدیست و بعض گویند که این محمول است بر غلبه استغراق در تدبر کبری فحتیا جهر حاصل شد و ظاهر مفهوم سماع و قصد و اختیار است تخصیص مظهر اتفاقیست و یطول فی الرکعة الاولی مالا یطیل فی الرکعة الثانیة و دراز می میکرد در قرأت رکعت نخستین آنقدر که دراز می نمیکرد در رکعت پسین و کذا فی العصر و همچنین در نماز دیگر و یکذا فی الصبح و همچنین در نماز بامداد یعنی دراز میکرد رکعت اولی را بر ثانیه متفق علیه بالکه تطویل رکعت اولی مذهب ائمه ثلثه است در همه نمازها و مذهب امام محمد نیز همچنین است بنص در ظهر و عصر و صبح و بقیاس مغرب و عشا بر آنها

وابن منذر همچنین روایت کرده اند کذا فی بعض الشروح ونزد امام ابو حنیفه وابو یوسف این مخصوص نماز فجر است که وقت نوم وغفلت است والا
هر دو رکعت در استحقاق قرأت برابر اند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث پایان آمده که فی کل رکعة قدر ثلثین وما عدا آن
بر وجه استفتاح وتعوذ وتسمیه وبکمتر از سه آیت دور خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا فی شرح ابن العلم والله اعلم وعن ابی سعید الخدری قال
کنا نحزر قیام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الظهر الاولیین من الظهر قدر الم تنزیل السجدة پس اندازه کردیم قیام آن حضرت
در رکعتین اولیین از نماز ظهر مقدار خواندن سوره الم تنزیل السجده مراد خواندن مقدار این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت وموافق
این معنی است قول وی در روایتی فی کل رکعة قدر ثلثین آیة ودر روایتی همچنین آمده که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه سوره مذکوره
بیست وسه آیت است وبر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود وحزرنا قیامه فی الاخریین قدر النصف من ذلک اندازه
کردیم قیام آن حضرت صلی الله علیه وسلم در دو رکعت پسین بمقدار نیمی از آن از اینجا معلوم میشود که در رکعتین اخریین ظهر نیز سوره میخواند مختصر
انا تخیل در اولیین میخواند وحزرنا فی الرکعتین الاولیین من العصر علی قدر قیامه فی الاخریین من الظهر واندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اولی
از عصر بقدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر وفی الاخریین من العصر علی النصف من ذلک اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اخری از عصر بقدر
نصف ازان رواه مسلم بدانکه اکثر همه قائلند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائز ست ونزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز جائز ست
وقرأت فضل است وبعضی قوی وبعضی امامان علمای کوفه برین اند ودر وجیز گفته است که اگر عمدا سکوت کند مکروه باشد از جهت مخالفت سنت ودر روایت
حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده که قرأت در مابعد اولیین واجب است وابن ابی شیبه از علی وابن مسعود روایت آورده است که فرموده اند قرأت
کن در اولیین وتسبیح گو در اخریین کذا ذکر الشیخ ونیز گفته است که اگر در اخریین فاتحه وسوره خواند سجده سهو واجب نگردد وهو الاصح نزد ما قرأت
فاتحه تنها در اخریین سنت وترک سوره واجب نیست واصح نزد احمد آنست که قرأت سوره در اخریین مکروه نیست زیرا که تحقیق آمده
از حضرت صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده کرده بر فاتحه در اخریین لیکن مستحب ترک سوره است وعن جابر بن سمرة بفتح سین وضم
میم وی پدر سماک صحابی اند خواهرزاده سعد بن ابی وقاص ست روایت دارد ازان حضرت واز عمر وعلی رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یقرء فی الظهر باللیل اذا یغشی میخواند آن حضرت گاهی در نماز ظهر سوره والیل اذا یغشی ودر روایتی بسبح اسم ربک الاعلی ودر روایتی آمده است
که میخواند امر سبح اسم ربک الاعلی اندرآنستن اینکه این سوره ها را میخواند یا بقول آن از حضرت باشد یا آنکه می شنوانید آیتی را احیانا چنانکه گذشت
وفی العصر نحو ذلک ومیخواند در عصر مانند این سوره ها ودر قصر وطول وفی الصبح اطول من ذلک ومیخواند در نماز بامداد درازتر ازان رواه مسلم وانکه
در بعض احادیث واقع شده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم میخواند در نماز فلانی سوره فلانی بی بیان آنکه در رکعت اول میخواند یا در دوم
یا در هر دو رکعت یا در یک رکعت لاعلی التعیین اجمالی یا ثانیه عبارت همه این احتمالات را شامل ست یا محمول ست بر هر دو رکعت بتعلیم مکرر یا بتعلیم
وهر دو صحیح ست اگرچه جائز ست اما وقوع آن از ان حضرت صلی الله علیه وسلم نادر ست وفقها گفته اند که خواندن تمام سوره اگرچه در
افضل ست از خواندن بعض سوره اگر چه طویل باشد ومحمل بر قرأت در رکعتی جزاء اولی یا اخری یا اظهر تر این احتمالات است بجهت عبارت دروعام اصولیین

از حدیث نسائی آمده است از قطبة بن مالک که گفت گزاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز صبح پس خواند در یکی از دو رکعت وی والنخل باسقات
اگرچه در حدیث ترمذی فی الرکعة الاولی واقع شده است و احتمال دارد که مراد بیان رکعت اولی باشد شاید که در اکثر احادیث بیان رکعت اولی
واقع است و شنیدیم از بعضی از ثقات فقهای مکه از ائمه حنفیه که آنچه فقها گفته اند از تعیین طوال مفصل و اوساط و قصار آن معتبر در رکعت اولی است
و این بیان و تفصیل که کرده شده از هیچ یکی از شراح در نظر نیامده فتدبر والله اعلم وعن جبیر بن مطعم بضم میم و سکون طای مهمله و کسر عین
صحابی قرشی است از اشراف قریش سید حلیم وقور قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب بالطور میخواند
در نماز مغرب سورهٔ والطور را متفق علیه وعن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول الله ام الفضل کنیت زوجهٔ عباس است و مادر عبد الله بن عباس
و فضل بن عباس است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات عرفا که میخواند در مغرب سورهٔ والمرسلات را متفق علیه
بدانکه این دو حدیث و حدیثی که واقع شده است که میخواند در نماز مغرب سورهٔ اعراف و انفال و دخان را و همچنین احادیث که در نمازهای دیگر
واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین قرأت چنانکه ائمه فقها رحمة الله علیهم قرار داده اند از طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا و قصار
در مغرب و در آخر فصل ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بیاید که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر نه کبیر که نشنیدم من از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد مردم را بدان در نماز فرض و صلی ولیل و تعیین فقها این سوره را گرفته اند از کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابی موسی
اشعری رضی الله عنهما که والی کوفه بود از جانب وی که نوشت این تفصیل را در آن کتاب و قرار یافت امر قرأت بران و بالجمله امر قرأت در زمان حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم جواز و رخصت و بعد از وی مقرر شد امر بکتاب عمر
لا بد او را رضی الله عنه دلیلی و سماعی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال حضرت وی صلی الله علیه وسلم چنین
و برین نهج خواهد بود و احیانا بر خلاف آن و این است از روی جهت و دلیل قول عمر رضی الله عنه وعن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی
روایت است از جابر که بود معاذ بن جبل که میگزارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یأتی قومه فیصلی بهم [illegible] فصلی لیلة
مع النبی صلی الله علیه وسلم العشاء پس گزارد معاذ یکشبی با آن حضرت نماز عشا را ثم اتی قومه فامهم [illegible] پس امامت کرد ایشان را
فافتتح بسورة البقرة پس شروع کرد بسورهٔ بقره فانحرف رجل فسلم پس بگشت از نماز مردی پس سلام داد [illegible]
[illegible] که سلام آن آخر نماز است و لیکن آن مرد خواست که بسلام بر آید از جهت تشبیه بتمام صلوة ثم صلی وحده و انصرف پیشتر گزارد آن مرد
نماز تنها و برگشت و بر آمد از نماز فقالوا له انافقت یا فلان پس گفتند مردم آیا منافق شدی ای فلان که از جماعت بر آمدی و کسل کردی از نماز
چنانکه در شان منافقان است واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی قال لا والله گفت آن مرد منافق نشده ام نه بر آمده ام و نه از جهت کسل
بر آمده ام و لیکن از جهت عجز زیرا که مرا طاقت نمانده تحمل این همه تطویل را ولآتین رسول الله و هر آینه بتحقیق می آیم پیغمبر خدا را صلی
الله علیه وسلم فلاخبرنه پس بتحقیق خبر میکنم من آن حضرت را ازین فعل معاذ فاتی رسول الله پس آمد آن مرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت یا رسول الله
انا اصحاب نواضح ما خداوندان شتران آب کشیم که آب میکشیم بآن نواضح جمع ناضح بضاد معجمه و ناضح شتر آب کش ناضحه مؤنث نعمل بالنهار کار میکنیم در روز یعنی در شب
خسته ایم میکشیم و ان معاذا صلی معک العشاء ثم اتی قومه و بدرستیکه معاذ نماز گزارد با تو عشا را بعد از آن آمد قوم خود را فافتتح بسورة البقرة پس افتتاح کرد بسورهٔ بقره

وخواندن گرفت آنرا فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی معاذ فقال پس روی آورد آن حضرت بر معاذ پس گفت یا معاذ افتان انت
آیا در فتنه اندازنده ای تو عرضه مرا و گریزنده از طاعت جماعت و افگنده و فساد باخلاف و باز ایستاده از دین از قرآنجوان و الشمس وضحاها واللیل
اذا یغشی و سبح اسم ربک الاعلی و اذا السماء انفطرت و سورهٔ انشقاق و البروج و الطارق نیز آمده متفق علیه بدانکه شافعیه باین حدیث استدلال
کرده اند بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل زیرا که معاذ چون یکبار همراه آن حضرت صلی الله علیه وسلم نماز گزارد فرض از وی ساقط شد پس نماز یکه با قوم
میگزارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آن حضرت این معنی را از معاذ تقریر فرمود و سلم داشت اعتراضی که بر معاذ کردند چه بود که چرا تو دراز
میخوانی و نفرموده که امامت تو این جماعه را درست نیست زیرا که تو نفل میگزاری و ایشان فرض و جواب آنست که این بر تقدیری
تمام شود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم دانسته باشد که معاذ با آن حضرت صلی الله علیه وسلم اقتدا میکند و فرض دارد میکند پس ازان بیرون رود قوم را امامت
میکند شاید که معلوم نشده باشد دلالت میکند بر این معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آن حضرت با معاذ گفت مباش
فتان یا با من بگزار نماز با تخفیف کن بر قوم پس حضرت تردید کرد در احد الامرین و شروع گردانید مراد را یکی ازین دو چیز یا نماز گزاردن
همراه آن حضرت و نگزاردن با قوم اقتدای مفترض بمتنفل یا گزاردن با قوم تخفیف و چون همراه حضرت نگزارد مفترض شد
واقتدای مفترض بمفترض خواهد بود که ذکر اشیخ این را بهام و احتمال دارد که معاذ همراه آن حضرت بنیت نفل میگزارده باشد از جهت ادراک
فضیلت جماعت باوی و فرض را تاخیر میکرده باشد برای امامت بقوم و عن البراء قال سمعت رسول الله گفت براء بن عازب که صحابی
مشهور است راوی بسیاری خلق است و با امیر المؤمنین علی بود در حرب جمل و صفین و نهروان و مات بالکوفة فی ایام مصعب بن الزبیر شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرا فی العشاء بالتین والزیتون و ما سمعت احدا احسن صوتا منه و نشنیدم هیچ کس را خوشتر آواز
از آنحضرت متفق علیه و در حدیث بخاری از براء بن عازب آمده که آن حضرت در سفر بود پس خواند در عشاء در یکی از دو رکعت والتین والزیتون و
ازینجا معلوم میشود که مراد قرات در احدی الرکعتین است لا علی التعیین چنانکه در حدیث جابر بن سمره و تقسیم و آنرا اظهر احتمالات داشتیم
وعن جابر بن سمرة قال کان لهبی گفت جابر بن سمره بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقرا فی الفجر بق والقرآن المجید و نحو ها میخواند در نماز بامداد
سورهٔ ق و مانند سورهٔ ق و کانت صلوته بعد تخفیفا رواه مسلم یعنی بود نماز آن حضرت بعد از نماز فجر یعنی در باقی
نمازهای چهارگانه سبک بود این معنی بر حدیث جابر نیز آمده است که در نماز بامداد قرات طویل کردی و گفته اند که سبب تطویل قرات صلوة فجر آن بود که نزول
رحمت ربانی و ورود فیض رحمانی در ثلث اخیر شب میباشد تا انقضای صلوة صبح و بروایتی تا طلوع فجر میماند پس تطویل قرات و ذکر در تسبیح در آن وقت
اولی و افضل باشد یا سبب تطویل صلوة صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیری در خدمت واقع شده و کدورتی و زنگی
بر آینهٔ دل نشسته پس تطویل آن موجب تلافی و مدارین تقصیر و ازالهٔ این زنگ و کدورت بود و نیز مستور اشتغال باموز معاش و اسباب دنیوی نشده و در تخلی
است که دل با زبان در گوش و موافق و مواطی بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسان تر و روشن تر باشد و در سفر السعادة و شرح وی نکته های زائد بر این گفته شده است و این مذکور نیز از انجاست و شیخ مشائخ حدیث ما ابن حجر مکی در شرح این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز
آن حضرت بعد از زوال سبک یعنی در اول بحرت چون صحابه کم بودند و متفرق بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان اشیان اهل اعمال بودند از تجارت

وزراعت وضعیف وبیمار تخفیف نمود ومکروہ است گرفتہ شود کہ معنی عبارت آن باشد کہ آن حضرت تطویل میکرد وہنوز شمار کردہ میشد نماز وی سبک یعنی سبک مینمود نزد مقتدیان از جہت ذوق ولذتی وحضوری کہ دست میداد ایشانرا از استماع قراءت وی صلی اللہ علیہ وسلم واز جہت طی وسرعتی کہ در قراءت آنحضرت نہادہ بودند وباین معنی تصریح کردہ اند در حدیث انس کہ گفت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اخف صلوٰۃ فی تمام صاحب فرالسعادۃ میگوید کہ مراد ازین حدیث آنست کہ تطویل صلوٰۃ وی صلی اللہ علیہ وسلم نسبت باصلوٰۃ دیگران بغایت اندک نمودی بحسبی کہ گفتہ شد تخفیف امری نسبی است فافہم وعن عمرو بن حریث بضم حای مہملہ وفتح راء وثای مثلثہ کنیت او ابو سعید است قرشی مخزومی آنحضرت را دیدہ وآن حضرت دست مبارک بسر او برآوردہ وبرکت خیر دعا کردہ ودر وقت رحلت آن حضرت دوازدہ سالہ بود در روایت میکند از ابو بکرہ وابن مسعود ودر روایت میکند ازوی عطاء بن السائب وغیرہ انہ سمع النبی روایت میکند کہ وی شنید پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الفجر میخواند در نماز فجر والمرسلٰت اذا الشمس کورت وامثال این کلمہ در انجا واقع است رواہ مسلم وعن عبد اللہ بن السائب قال صلی لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الصبح بمکۃ فاستفتح سورۃ المؤمنون حتی جاء ذکر موسیٰ وہارون او ذکر عیسیٰ اخذت سیر آن حضرت ذکر موسیٰ وہارون یا ذکر عیسیٰ را کہ درین سورہ واقع شدہ اخذت النبی گرفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سعالۃ بفتح سین مہملہ وضم آن وسکون عین مہملہ وفا وگفتہ اند کہ گرفتن سرفہ بجہت گریہ بود وقیل کہ پس برکوع رفت آن حضرت ونتوانست قراءت نمود رواہ مسلم وعن ابی سریحۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الفجر یوم الجمعۃ الم تنزیل فی الرکعۃ الاولیٰ بود در آن حضرت کہ میخواند در نماز فجر روز جمعہ سورہ الم السجدۃ فی رکعت نخستین وفی الثانیۃ ہل اتی علی الانسان تعلق علیہ خواندن این دو سورہ در فجر جمعہ متعارف ومؤکد بمستمر است مزد وشائعہ وبرنیست عمل اینان در حرمین شریفین ودر کتب ما نذکر وراست کہ متعین نگرداند چیزی از قرآن را نمازی معین وہمین اشال می آرند وبیگانہ چنانکہ تعیین این دو سورہ بفجر جمعہ وتعیین سورہ جمعہ ومنافقون بعشا آنجا جمعہ اما این سخن بعد از صحت حدیث وورود عمل صاحب صلی اللہ علیہ وسلم عالی زغرابتی نیست وتحقیق حنفیہ شیخ ابن الہمام از طحاوی وبیہقی نقل کردہ کہ این بقدیریست کہ آنرا لازم وحتم داند وجز آنرا مکروہ پندارد اما اگر از جہت تیسر ترک قراءت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نخواند باکی ندارد بشرط آنکہ احیاناً جز آنرا نیز میخواندہ باشد تا جاہل گمان نبرد کہ جز آن جائز نیست تحقیق وارد شدہ است در احادیث صحیحہ تعیین قراءت در بعض صلوات چنانکہ خواندن قل یا ایہا الکافرون وقل ہو اللہ احد در سنت نماز فجر وخواندن سبح اسم ربک الاعلیٰ وقل یا ایہا الکافرون وقل ہو اللہ احد در نماز وتر وامثال آن نیز شیخ ابن الہمام گفتہ کہ فقہائے ما بسیار ہم مداومت است نمودہ اند عدہ چنانچہ حنفیہ عصر میکنند بلکہ مستحب است کہ خوانندہ شود گاہ گاہی تبرکا بالمأثور انتہی ومگفت بندہ ضعیف عفا اللہ عنہ شک نیست کہ بعد از صحت حدیث مجال اعتذار بابہام وجوہ نیست وہم وغیرہ آن تنگ است پس ظاہر آنست کہ نزد حنفیہ دوام این عمل از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثابت نشدہ است بلکہ گاہی اتفاق افتادہ ومنشیر میخواندہ باشد چنانکہ از انجا در وجہ خواندن این دو سورہ گفتہ اند کہ ایشان مشتمل اند بر ذکر مبدأ ومعاد ودخول جنت ونار وامثال این معانی در روز جمعہ است وقیامت واقع میشود در ظاہر میگردد وشنانکہ در محافل مجامع عظیمہ مذکر وقت واقعات بیخواند پس اگر احیاناً بخواند بہتر وفاضل تر باشد واللہ اعلم وعن عبد اللہ بن ابی رافع مدنیست از مشاہیر تابعین شنید از امیر المؤمنین علی بود کاتب وی رضی اللہ عنہ ابو رافع مولای آن حضرت است رضی اللہ عنہ قال شہدت مع ابی ہریرۃ علی الکوفۃ

وحج الی مکه گفت خلیفه وجانشین خود کرد ترا امارت خود را بر مدینه مطهره و بیرون آن و خود رفت بمکه برای حج و بجز آن فصل
لنا ابو هریرة الجمعة پس بگزار ابو هریره برای ما یعنی امامت کرد نماز جمعه را فقرأ سورة الجمعة فی السجدة الاولی وفی الآخرة اذا جاءک المنافقون پس خواند ابو هریره
در رکعت اولی سوره جمعه را و خواند در رکعت دوم سوره اذا جاءک المنافقون انقال سمعت رسول الله پس گفت ابو هریره شنیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یقرأ بهما یوم الجمعة میخواند این دو سوره را در روز جمعه یعنی در نماز جمعه رواه مسلم وعن النعمان بن بشیر فتح باء وکسر شین صحابیست اول مولودی که بعد انصار
آمد و بعد از هجرت و در زمان وفات آن حضرت هشت ساله بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العیدین
وفی الجمعة میخواند آن حضرت در نماز عید فطر و ضحی و در نماز جمعه سبح اسم ربک الاعلی وهل اتاک حدیث الغاشیة قال گفت نعمان بن بشیر و اذا اجتمع العیدان
فی یوم واحد یعنی چون متفق شدند و اتفاق می افتاد عید و جمعه در یک روز قرأ بهما فی الصلوتین میخواند بهمین دو سوره را در نماز عید و نماز جمعه تا آنکه استحباب قرأت
این دو سوره در نماز عید و جمعه معلوم میشود و ازینجا معلوم میشود که خواندن سورهٔ جمعه و منافقون در جمعه دائمی نبود رواه مسلم وعن عبید الله بن عبد
ابن الخطاب سأل یا واقد اللیثی عبید الله بن عتبه بن مسعود پسر برادر زاده عبد الله بن مسعود که تابعیست و امام و از فقهای سبعه مدینه است روایت میکند
که عمر بن الخطاب پرسید او واقد لیثی را که از صحابه است رض ماکان یقرأ به رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الاضحی والفطر چیزی بود یعنی کدام سوره بود که میخواند آنرا
آن حضرت در عید قربان و عید رمضان فقال کان یقرأ فیهما بقاف والقرآن المجید واقتربت الساعة پس گفت ابو واقد میخواند در هر دو عید سورهٔ ق و سورهٔ
قمر را گفته اند که مقصود امیر المؤمنین در پرسیدن ازالی واقد تقریر مکلفین در ذهن حاضران بود تا بدانند والا عدم علم وی رضی الله عنه باو جود ملازمت قریب که
دران حضرت داشت بدان بعید است والله اعلم رواه مسلم وعن ابی سریحة قال ان رسول الله گفت ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم تقرأ فی
کعتی الفجر خواند در رکعتین سنت نماز فجر قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد باید دانست که چون رکعتین فجر گزینند یا رکعتین مغرب را سنت آنها است مستحب است قرأت
صلاة تهجد و صلوة مغرب بیگزینند رواه مسلم وعن ابن عباس قال کان رسول الله گفت ابن عباس که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأ فی رکعتی الفجر
میخواند در رکعتین فجر این دو آیت را یکی قولوا آمنا بالله وما انزل الینا الآیة که در سورهٔ بقره است در رکعت اولی والتی فی آل عمران دوم آیتی که در سورهٔ آل
عمران است قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الآیة در رکعت دوم رواه مسلم خواندن این دو آیت ظاهرا احیانا بود و غالب احوال خواندن
قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد بود و ازینجا معلوم میشود که خواندن بعض سوره خصوصا از اوساط سوره مکروه نیست و اگر باشد در فرائض خواهد بود
وحق آنست که در اینچه ثابت و صحیح شده در روایت آن قول بکراهت محال ندارد و اگر سخن خواهد بود در ثبوت و صحت آن خواهد بود والله اعلم **الفصل الثانی**
عن ابن عباس قال کان رسول الله گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یفتتح الصلوة شروع میکرد نماز خود را یعنی قرأت را بسم الله الرحمن
الرحیم رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بذاک روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست بسیار آن قوی ظاهر آنست که
مراد جهت تسمیه خواندن بود در اول فاتحه متصله خلافی نیست و در بعض روایات صحیح نیز آمده که کان یجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و احادیث ترک جهر راجح
است چنانکه در قصل اول گذشت **عن وائل** بن حجر بفتحه هم جیم ساکنه هم حاء مهمله بکاهلی بضم کاف وتخفیف هاء وبعد الف لام مکسور ساکن یاء مشدد
حفظ این الفاظ در دل خود نگاه سید ما که این را چه می باید قال سمعت رسول الله گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم قرأ غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین فقال پس گفت آمین مد بها صوته دراز کرد بآمین آواز را احتمال دارد که مراد جهر بدان باشد و احتمال دارد که مراد اطالت باشد که قصر

وخواهر مبتدی اول است بتقریب روایات دیگر که در بعض جا آمده و بعض جا نیامده و بعد از ختم فاتحه بالاصوته بر میدارشت بآمین آواز خود را و این صحیح است و جهر و در بعض روایات آواز را تا آن که بشنوانید صف اول را پیش می آرید یعنی مسجد و در روایتی چنانکه می شنید کسیکه قریب می بود در صف اول و در بعض روایات خفض صوت بآمین نیز آمده است و وجه تطبیق میان این روایت بآن کرده اند که مراد خفض عدم تقریع عنیف است یعنی عدم مبالغه در جهر و بجهر اسماع کسی که قریب می بود در صف اول چنانکه در روایت آمده است بر داود الترمذی و ابو داود و الدارمی و ابن ماجه بدانکه آمین بعد از خواندن فاتحه سنت است باتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچه آمین نگوید امام وی و در تامین مقتدی در صلوة سریه بر تقدیر سماع خلاف است نزد بعض نگوید از جهت ظاهر حدیث و نزد بعض نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع کذا فی شرح الهدایة لابن الهمام و وارد شده است در جهر بتامین احادیث و مذهب شافعی و احمد این است و در مذهب مالک خلاف است و در مذهب ابو حنیفه جهر نکنند مطلقا و احادیث در جانب جهر بیشتر و صحیح تر آمده و بعض علما در عدم جهر نیز تصحیح حدیث نموده اند از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت چهار چیز است که امام در وی خفا کند تعوذ بسمله آمین و سبحانک اللهم و بحمدک از ابن مسعود نیز مثل این آمده و گفته اند که جهر و اخفا سر دو بوده باشد تارة فتارة و الله اعلم و عن ابی زهیر رضی الله عنه قال کان یستحب (بفتح الیاء المثناة التحتیة و الحاء المهملة و الموحدة المشددة) در اصل خام حدیث اود در آمین است ذکر کرده است اورا ابن عبد البر در صحابه و گفته که اسناد این حدیث قائم نیست و الله اعلم قال خرجنا مع رسول الله گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ذات لیلة یک شبی فاتینا علی جل (بضم الجیم و تشدید اللام) قال فی المسلة پس آمدیم بر مردی که تعبق ستیهیده است در دعا و سؤال طلبیدن مراد از جناب حق و مبالغه کرده است در ان فقال النبی صلی الله علیه وسلم وجبت ان ختم پس گفت آن حضرت واجب و لازم گردانید قبول اجابت دعا و حصول مراد را اگر مهر کرده یا تمام و کمال کرد دعا را و معنی اول مناسب بحدیث آمین خاتم رب العالمین یعنی آمین مهر پروردگار تعالی که آفات و بلایا دفع کرده میشود بدین چنانچه خاتم نگاه داشته میشود کتاب یا هر چه مهر کرده میشود بران از فساد و اظهار اسرار فقال رجل من القوم بای شیء نختمه پس گفت مردی از قوم که حاضر بود ندیم چیز ختم کند فقال بآمین پس گفت آن حضرت ختم کند بآمین که بمنزله مهر ست و تمام و کامل میگرداند دعا را بوی رواه ابو داود و عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله گفت عایشه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی المغرب بسورة الاعراف گزارد نماز مغرب را بسوره اعراف فرقهما فی الرکعتین جدا جدا کرد این سوره را در دو رکعت یعنی پاره که از اول در رکعت اولی خواند و پاره دیگر را در رکعت دوم رواه النسائی و شک فیه که وقت مغرب گنجایش آن دارد خصوصا اگر شفق نام بیاض باشد یا آنچه بود در قرائت آن حضرت صلی الله علیه وسلم از سرعت و ملی و مزید شوق بعضی ازشافعیه گفته اند که اگر نیز وقت بر آمده باشد باکی نیست و شروع در وقت لبس است در صحت نماز و بعضی از ایشان گفته اند که مراد بسوره بعض سوره است و در روایت بخاری و ابی داود و نسائی از زید بن ثابت قرائت بسورة الاعراف آمده فی السفر گفت تفریق در روایتی قرائت سورة المائده و الاعراف نیز آمده و عن عقبة بن عامر صحابی مشهور است روایت کرده اند زیاده بعض صحابه مثل جابر از ابن عباس و از تابعین خلق کثیر و بوده والی مصر از جانب معاویه بعد از پدر وی عقبة بن ابی سفیان قال کنت اقود (در اصل اصر صلی الله علیه وسلم ناقتی فی السفر گفت عقبه بن عامر بودم من که میکشیدم مر آن حضرت را ناقه او را در سفر فقال لی پس گفت آن حضرت مرا یا عقبة الا اعلمک خیر سورتین قرئتا گاه باشد که بدانم خیر را بهترین دو سوره ای که خوانده شود فعلمنی پس بیاموخت مرا قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس قال فلم یرنی سرورت بها جدا پس ندیدم و نیافت آن حضرت مرا که فرو شمال کرده شده باشم یعنی خوش شده باشم باین دو سوره در بودن آنها بهترین سوره خوش شدن بسیار یا اصلا از جهت عدم اشتمال

این دو سورہ بر عالم توحید و تنزیہ و صفات کمال مشتمل بعض سورہ ہای دیگر یا ورود افضلیت و اعظمیت بعض سور چنانچہ فاتحہ و سورۂ بقر شلما نزل الصلوٰۃ الصبح صلی بہا صلوٰۃ الصبح للناس پس ہر گاہ کہ فرود آمد آن حضرت برای نماز صبح بگزارد باین دو سورہ نماز صبح ابرای مردم فلما فرغ التفت الی پس چون فارغ شد از نماز باز برگشتہ نگریست و دید بجانب من فقال یا عقبۃ کیف رایت پس گفت ای عقبہ چگونہ دیدی یعنی دیدی و فہمیدی فضل این دو سورہ کہ چہ مقدار است چون آن حضرت و نفس عقبہ استعدادی در خیریت این دو سورہ دریافت خواند آنہا را در نماز صبح کہ بوجوہ افاضلیت من نماز و مستحب ست در وی تطویل قرأت تا بدانا نند خیریت آنہا را و گفتہ اند کہ مراد خیریت و افضلیت آنہا ست در باب تعوذ نہ مطلق و امر آنہا را در نماز سفر خواند کہ محل و معرض آفات است و لفظ قرینا اشارتی باین معنی دارد رواہ احمد و ابو داؤد و النسائی **وعن جابر بن سمرۃ** قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی صلوٰۃ المغرب بلیلۃ الجمعۃ میخواند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نماز مغرب شب جمعہ قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد رواہ فی شرح السنۃ و رواہ ابن ماجۃ عن عمر الا انہ لم یذکر لیلۃ الجمعۃ این حدیث را در شرح سنہ از جابر بن سمرہ روایت کردہ و ابن ماجہ از ابن عمر کردہ و لیکن ابن ماجہ ذکر نکردہ شب جمعہ را و تعقیب بدان نکرد و مطلق روایت کرد کہ میخواند در نماز مغرب این دو سورہ را و حدیث بذکر لیلۃ الجمعہ صحیح ست کذا فی شرح الشیخ **وعن عبد اللہ** بن مسعود قال ما احصی ما سمعت رسول اللہ عبد اللہ بن مسعود گفت کہ شمار نمی توانم کرد از بس کہ شنیدم کہ چہ مقدار شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الرکعتین الاولیین من المغرب و فی الرکعتین قبل صلوٰۃ الفجر میخواند در دو رکعت سنت کہ بعد از مغرب اند و در رکعت کہ پیش از نماز فجر اند بقل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجۃ عن ابی ہریرۃ الا انہ لم یذکر بعد المغرب لیکن ابن ماجہ بعد المغرب ذکر نکردہ است کہ بعد از مغرب اند و در رکعت کہ پیش از نماز فجر اند بقل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجۃ عن ابی ہریرۃ الا انہ لم یذکر بعد المغرب لیکن ابن ماجہ بعد المغرب ذکر نکردہ است کہ بعد از مغرب اند و در رکعت **وعن سلیمان** بن یسار عن ابی ہریرۃ قال سلیمان بن یسار کہ از کبار تابعین و از فقہای سبعہ مدینہ است از ابی ہریرہ روایت کردہ کہ گفت ابو ہریرہ ما صلیت وراء احد اشبہ صلوٰۃ برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فلان نگذاردم پس ہیچ کسی را کہ مانندہ تر باشد نماز وی بنماز آن حضرت از فلان گویند کہ مراد از فلان شخصی بود کہ والی مدینہ بود از جانب مروان ابن عبد الملک و بعض گفتہ اند کہ آن عمر بن عبد العزیز بوده و این قول خصاصت زیرا کہ ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابی ہریرہ است بیکصد سال و ہم شامل این قول الفرد شان عمر بن عبد العزیز گفتہ است چنانکہ در باب ذکر رکوع بیاید و این صحیح است زیرا کہ از شان عمر بن عبد العزیز روایت یافتہ است و بعض گویند کہ مراد از فلان علی مرتضی است رضی اللہ عنہ و کرم اللہ وجہہ و بعض گویند کہ عمرو بن سلمہ بن نقیع است کہ امام قوم خود بود در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بالجملہ قال سلیمان صلیت خلفہ گفت سلیمان بن یسار کہ گزاردم من نماز پس آن مرد کہ ابو ہریرہ او را اشبہ صلوٰۃ برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ بود فکان یطیل الرکعتین الاولیین من الظہر پس بود آن مرد کہ دراز میکرد دو رکعت نخستین را از ظہر و یخفف الاخریین و سبک میکرد دو رکعت پسین را از ظہر بانیکہ نمیخواند در اخیرین ظہر چیزی جز فاتحہ یا میخواند سورۂ قصیر مقصود تطویل قرأت ظہر است و یخفف العصر و سبک میکرد قرأت عصر را و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل میخواند در مغرب سورہ ہائے قوتاہ از مفصل و یقرأ فی العشاء بوسط المفصل میخواند در نماز عشا بسورہ ہائے میانہ از مفصل و در بامدادی و کوتاہی و یقرأ فی الصبح بطوال المفصل و میخواند در نماز صبح بسورہ ہائے دراز از مفصل در نماز ظہر طوال مفصل نگفتہ بلکہ مجمل گفت کہ تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد از قصار او اواسط ہیچ نگفت و معمول مقرر الآن در ظہر قرأت از طوال مفصل است چنانکہ در صبح و در عصر از اواسط چنانکہ در عشا بدانکہ مراد از مفصل بر قول مشہور از سورۂ حجرات تا آخر قرآن است و مفصل ازان جہت گویند کہ دروی فصول یعنی فصل میان سورہ ہا بسیار است و بعض گفتہ اند

از جهت قلت منسوخ در وی و سور در وی سه قسم است طوال و اوساط و قصار طوال از وی تا سوره برج و اوساط از سوره برج تا والضحی و باقی قصار اند و در فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فتذکر رواه النسائی و رواه ابن ماجه الی رخیف العصر **وعن عبادة بن الصامت** قال کنا خلف النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الفجر فقرأ فعثت عبادة بود یم ما پس آن حضرت در نماز بما د پس قرأت کرد آن حضرت فثقلت علیه القرأة پس گرانی کرد بر وی قرأت و دشوار شد علیه فلما فرغ قال لعلکم تقرؤون خلف امامکم پس سر گاه که فارغ شد آن حضرت از نماز فرمود که شاید شما که میخوانید پس امام خود را فرمود میخوانید پس من اشارت بآنکه افعلوا او مقتدیان خاموش بودن و گوش داشتن است بر قرأت امام او را سر کرده باشد من باشم یا غیر من و سبب ثقل و عسر قرأت بظاهر آن مینماید که سماع اصوات قاریین باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم و لیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤون منافی این معنی است زیرا که این نزد جمهور است و آن متیقن است پس لعلکم چرا فرماید و گفته اند که تواند که سبب ثقل تاثر آن حضرت صلی الله علیه وسلم باشد از نقصی که ناشی میباشد مر ایشان را از عدم انصات و استماع قرأت آن حضرت و کامل گاهی متاثر میشود و نقص ناقص چنانکه در کتاب الطهارة گذشت که روزی آن حضرت در نماز صبح افتتاح قرأت کرد و بسته شد و بیان کرد که سبب این بستگی آنست که قومی پس من می ایستند که در صفوف خوب نمی کنند و با داب نمیسازند چون آن حضرت فرمود که شاید شما میخوانید قالوا نعم گفتند آری میخوانیم یا رسول الله قال لا تفعلوا گفت نکنید این کار و نخوانید خلف امام الا بفاتحة الکتاب مگر فاتحة الکتاب را که آنرا خوانده باشید فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب را ظاهر این حدیث در فرضیت قرأت فاتحه است و وجوب آن سابقا معلوم شد رواه ابو داود و الترمذی و للنسائی معناه و مر نسائی را معنی این حدیث است و در لفظ مخالفت است و فی روایة ابی داود و در روایتی مر ابی داود را این عبارت نیز آمده است که قال گفت آنحضرت و انا اقول و من میگویم در دل خود و فتثقل شد قرأت بر وی مالی ینازعنی القرآن چه شد مر ا که نزاع و کشاکش میکنند مرا قرآن و نمی آید و آسان نمیگردد بر من قرأت پس دانستم که سبب آن خواندن شما است قرآن را پس من فلا تقرؤا بشیء من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن پس نخوانید چیزی از قرآن وقتیکه جهر میکنم من بقرأت مگر فاتحة الکتاب را و از قول وی صلی الله علیه وسلم اذا جهرت مفهوم میگردد که گاه گاه در نماز سری نخواند و در ذات و تفصیل این در شرح احادیث آینده بیاید **وعن ابی هریرة** ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انصرف من صلوة جهر فیها بالقرأة بر گشت از نمازی که جهر کرد در وی بقرأت فقال هل قرء معی احد منکم آنفا پس گفت آیا خواند همراه من کسی از شما اکنون فقال جل نعم پس گفت مردی آری خواندم یا رسول الله قال انی اقول مالی انازع القرآن فرمود من میگفتم در دل خود که چه شده است مرا که کشاکش کرده می شوم یا کشاکش میکنم قرآن را انازع بفتح زای هر آن هر دو روایت است و قول [illegible] بنازعنی القرآن در حدیث سابق مؤید معنی اول است قال فانتهی الناس عن القرأة مع رسول الله گفت ابو هریره پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیه بالقرأة من الصلوات در چیزیکه جهر میکرد آن حضرت در ان از نماز ها همین سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم حینکه شنیدند آن سخن را از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که دلالت بر نهی از خواندن ایشان میکرد رواه مالک و احمد و ابو داود و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجه نحوه **وعن ابن عمر** البیاضی روایت است از ابن عمر بیاضی بفتح موحده و تخفیف تحتانیه و بعد آن جیم منسوب ببیاضه بن عامر بن زریق نام او عبد الله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور گشته بیاضی مذکور میگردد بین سنه

بی ذکر نام فلان قال رسول الله گفت این عمرو یا یعنی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المصلی بناجی ربه بدرستی که مصلی راز میگوید با پروردگار خود بتحقیق سخن پنهانی گفتن دوکس که دیگری بران مطلع نگردد فلینظر ما یناجیه پس باید که نظر کند بیند چیست مصلی چیزیرا که مناجات میکند پروردگار خود را بدان و لا یجهرن بعضکم علی بعض بالقرآن و آواز ندهند بعضی از شما بر بعض بقرآن چه در نماز وجه در غیر آن از صلوة و نام قاری و ذاکر تا موجب ایذا و تشویش نگردد و اجماع است بر آنکه ماموم را جهر در قرائت امام روا نیست احمد و عن ابی هریرة قال قال رسول الله گفت ابو هریره گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود بوی پس چون تکبیر کرد شود بوی پس تکبیر کنید چون او تکبیر گوید و رکوع کند رکوع کنید و اذا قرأ فانصتوا پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گویید شما و چون قرأت کند امام خاموش شوید شما و گوش نهید قرأت او را که متابعت در قرأت فیست و خواندن بادی مخالفت و نزاع کردن بادی و تشویش دادن است مراد از رواه ابوداؤد والنسائی و ابن ماجه بدانکه مذهب شافعی وجوب قرأت فاتحه است بر ماموم در صلوة سریه و جهریه و جائز است قرأت ما سوی فاتحه نیز و مذهب امام مالک احمد و شافعی نیز در قولی وجوب قرأت در سریه است فقط و در جهریه استماع قرأت امام کافیست و نزد بعضی از اصحاب احمد بخواند فاتحه را در سکتات امام و بیان سکتات در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشت و نزد بعضی از اصحاب بی اگر نشنود بجهت کری یا دوری بخواند در جهریه و اگر نخواند هم تمام است نماز وی زیرا که هر گاه امام ست قرأت امام قرأت او ست و واجب نیست بر وی قرأت و منصوص و معروف نیز از امام اجل همین است و مذهب امام ابوحنیفه آن است که نخواند نه در جهریه و نه در سریه لیکن در روایتی از محمد استحباب قرأت است و نزد شیخین مکروه ست و تشبیح ابن الهمام گفته که کراهت تحریمی است از جهت ورود وعید بحق آن است که قول محمد مثل قول شیخین است و عبارات محرر کتب او صریح ست بدان و در آثار گفته ست و بنا خذ و باین آمده است عامهٔ آثار و اخبار و گفته ست که فاسد میگردد نماز در قول جمهی از اصحابه و مخفی نماند که احتیاط در عمل کردن است باقوی الدلیلین انتهی و کلام امام محمد در مبسوط از آثار و اخبار است و آثار در باب و الله اعلم ائمهٔ حنفیه گویند که قرأت کردن نماز است پس شریک باشد امام و ماموم در ان باضمید فرقی که امام مالک و احمد در سریه و جهریه اعتبار کرده اند مارا دلیل این حدیث است که من کان له امام فقرأة الامام قرأة له و این حدیث صحیح است و جز بخاری و مسلم همه او را روایت کرده اند و در بعضی از طرق آن گفته است که و علیه اجماع الصحابة و در شرح زیاده بدین سخن کرده شده است فلیتدبر و عن عبد الله بن ابی اوفی قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی لا استطیع ان آخذ من القرآن شیئا آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمی توانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد آرم از آن فعلمنی ما یجزئنی پس تعلیم کن مرا آن چیزی که بسنده گی کند مرا یعنی بجای قرآن بخوانم قال قل گفت آن حضرت بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و لا حول ولا قوة الا بالله متبادر بافهام از بقرینه این حدیث و باب قرأت در نماز آن میگردد که مراد عدم استطاعت کردن برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح گردد بدان نماز و این بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی متکلم بمثل این کلام و تعلم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر بهمین مقدار کرا این کلمات ست آیتی یا زیاده بران از قرآن می موخت کفایت میکرد و میگویند که این مردی است که بهمین ساعت اسلام آورده و وقت نماز در رسیده و گنجایش حفظ چیزی ندارد از قرآن پس بیاموخت او را آن حضرت این کلمات و با وجود استبعاد بر طرف نمیگردد پس ظاهر آنست که مراد بحفظ چیزی از قرآن است که آسان و خود ساز و بدان اوقات خود نامعمور دارد و لا بد چیزی بسیار

از قرآن باید که در خور آن بود و بعض مردم هستند که حفظ آن مقدار بر ایشان آسان نمی گردد پس آموخت او را آن حضرت این کلمات را که هر یک گنجینه است از گنجهای الٰہی تا مداومت کند بران و ورد و خود سازد آن را شب و روز گفتا قالوا اللہ اعلم قال گفت آن مرد یا رسول اللہ هذا للہ مضمون این کلمات همه برای خداست حمد و ثنا و تکبیر و تمجید او است فما ذا لی پس چیست برای من یعنی دعائی و سوالی از حضرت حق که مدعا و مراد من برآید بدان قال قل گفت آن حضرت بگو این دعا را اللهم ارحمنی و عافنی و اهدنی و ارزقنی این سوال و جواب نیز نزد انصاف ناظر دریان است که آن مرد طلب روزی و دعائی نموده نه طلب قرآن برای صحت نماز و همچنین قول او فقال پس اشارت کرد آن مرد بکفها بیده همچنین بهر دو دست خود و قبضها و بر بست هر دو دست را یعنی اشارت کرد که یا گرفتم و نگاه داشتم آنچه فرمودید چنانکه چیزی را نفیس بدست افتد و آنرا نگاهدارند بهر دو دست اشارت کنند بهر دو دست و قبض کنند همان مرد باشد و ظاهر سیاق کلام همه دین است و مؤید این ست قول اوی که گفت فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم اما هذا فقد ملأ یده من الخیر اما این مرد پس تحقیق پر کرد هر دو دست خود را از نیکی و تواند که اشارت کنند آن حضرت باشد صلی اللہ علیه وسلم برای تنبیه و ترغیب آن مرد بر حفظ آن و استقال آنچه امر کرده شد بدان و چون آن حضرت فهمید دانست ازان مرد که حفظ میکند و استقال می آرد فرمود اما هذا فقد ملأ یده من الخیر رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داؤد و دو تا هست روایة النسائی عنده قوله الا باللہ و منتهی شده است روایت نسائی نزد قول آن حضرت لا حول ولا قوة الا باللہ و قال یا رسول اللہ الی آخره در روایت نسائی نیست و عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیه وسلم کان اذا قرء و روایت ست از ابن عباس که آن حضرت بود چون میخواند این آیت را سبح اسم ربک الاعلی قال سبحان ربی الاعلی بقصد امتثال این امر که صحیح است رواه احمد و ابو داؤد و عن ابی هریرة رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من قرأ منکم بالتین والزیتون گفت ابو هریره گفت آن حضرت کسی که بخواند از شما سورهٔ والتین والزیتون را فانتهی الی آخرها پس منتهی گردد و برسد باین قول که الیس اللہ باحکم الحاکمین آیا نیست خدای تعالی حاکمترین حاکمان فلیقل پس باید که بگوید بلی آری هست خدای تعالی حاکمترین حاکمان و انا علی ذلک من الشاهدین و من بر بودن او حاکم الحاکمین از گواهی دهندگانم و ایمان آرندگان ایم و من قرء و کسیکه بخواند سورهٔ لا اقسم بیوم القیمة فانتهی الی آخرها پس منتهی گردد چون برسد باین آیه الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی آیا نیست آن خدای که پیدا کرد از نطفه مرد و زن را توانا بر زنده گردانیدن مرده ها قلیقل بلی پس باید که بگوید آری هست قادر بر زنده گردانیدن مرده ها و من قرء و کسیکه بخواند سورهٔ والمرسلات عرفا فبلغ پس برسد باین آیت را فبای حدیث بعده یومنون پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان می آرند می گروند بپیغمبر صلی اللہ علیه وسلم فلیقل پس باید که بگوید آمنا باللہ ایمان آوردیم بخدا رواه ابو داؤد و روایت کرد این حدیث را تا اینجا ابو داؤد و للترمذی الی قوله در روایت است مر ترمذی را تا قول او و انا علی ذلک من الشاهدین که در جواب الیس اللہ باحکم الحاکمین است در سورهٔ والتین و ذکر لا اقسم بیوم القیمة والمرسلات عرفا در روایت ترمذی نیست بدانکه امتثال این جوابها نزد قرأت آیات قرآنی بسیار ست و نزد شافعیه نماز و غیر نماز برابر است و در نماز نیز جائز سید اند لهذا در باب القراءة فی الصلوة آورده اند علامی بایست در باب تلاوت قرآن و آداب آن می آورند و نزد مالکیه محمول بر غیر حالت نماز است تا توهم نشود که از قرآن ست تورپشتی میگوید اگر کسی گمان برد که در نماز بود نظر بظاهر اطلاق حدیث گوئیم که در نماز نفل خواهد بود نه فرض چنانکه در حدیث حذیفه آمده است که چون آن حضرت میگذارد در نماز شب را نمی رسید بآیت رحمت مگر آنکه می ایستاد و طلب رحمت میکرد و نمی رسید

بآیت عذاب مگر آنکه می ایستاد و پناه از عذاب می جست و هیچ کس مثل این را نمی جهد مسکر از نمازهای فرائض روایت نکرده انتهی وعن جابر
قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اصحابه فقرء علیهم سورة الرحمن گفت جابر بیرون آمد آن حضرت بر اصحاب خود پس خواند بر ایشان سورهٔ
الرحمن علم القرآن را من بود مانی آن خریا از اول سورة تا آخرش فسکتوا پس خاموش ماندند اصحاب فقال لقد قرءتها علی الجن لیلة الجن پس گفت
آن حضرت بتحقیق خواندم این سوره را بر جنیان در شبی که آمده بودند و جمع شده بودند بر من برای ایمان آوردن و قرآن شنیدن فکانوا احسن
مردودا منکم پس بودند جن نیکوترین در جواب باز دادن و اجابت نمودن از شما و در اینجا بآن معنی ست که جواب سلام را در سلام میکوشند
ردد یعنی باز گردانیدند و مردود نیز بمعنی رد می آید یقال رده رادا و مردودا بعد ادان بیان کرد حسن دجنیان را گفت کلما اتیت علی قوله فبای
هر گاه که می آمدم بر قول وی تعالی که فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام نعمتی از نعمتهای پروردگار خود تکذیب و انکار میکنید خطاب بجن و انس ست
قالوا ای گفتند جن در جواب این کلام را لا بشیء من نعمک ربنا نکذب بهیچ چیزی از نعمتهای تو ای پروردگار ما انکار میکنیم فلک الحمد پس مر ترا حمد
رواه الترمذی وقال غ احدیث غریب الفصل الثالث بعن معاذ بن عبد الله الجهنی بضم جیم وفتح ها تابعی عدنی ثقه است ذکر کرده او را ابن سعد در طبقه ثالثه از اهل مدینه مات سنة ثمان عشرة ومائة قال ان رجلا من جهینة اخبره انه سمع رسول الله گفت بدرستی مردی از قبیله
جهینه خبر داد او را که وی شنید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قرأ فی الصبح اذا زلزلت فی الرکعتین کلیهما در نماز صبح اذا زلزلت را در هر دو رکعت فلا ادری اسی
ام قرأ ذلک عمدا پس نمی دانم من که آیا فراموش کرده بود یا خواند آنرا عمدا دیده و دانسته شیخ این حدیث را بشرح خود گفته که ظاهر آنست
که عمدا خواند برای بیان جواز و اعلام امت که اصل سنت تکریر سورة واحد در هر دو رکعت حاصل میگردد انتهی و میتوان گفت که شاید مقام اقتضای
تکریر بیان کرده باشد یا اسماع قوم یا مثل ذلک فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره مر حاضران را که جامع انواع وعد و عید است
و نهایت تاکید است انجا که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم سر عبد الله بن مسعود را و عن عروة مراد عروه بن الزبیر است بن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهم فرشتی
و ثقات ایشان و یکی از فقهای سبعه مدینه مات سنة ثمان وقیل ثمان وتسعین وقیل تسع وقیل سبع وقیل ثلاث ومائة ماه صائم الدهر ولد سنة ثمان عشرین وعمان سنة اربع
وتسعین قال ان ابا بکر الصدیق رضی الله عنه صلی الصبح فقرأ فیها بسورة البقرة فی الرکعتین کلیهما عروه بن الزبیر گفت که ابا بکر الصدیق رضی الله عنه
گزارد نماز صبح را پس خواند در وی سوره بقره را در هر دو رکعت ظاهر در اینجا آنست که تفریق کرد سوره را پاره پاره در رکعت اولی خواند پاره و در رکعت اخری
چنانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم سوره اعراف را خواند در نماز مغرب بهمین طریق رواه مالک وعن عاصم بن الفرافصة بفتح فای اولی وکسر ثانیه ونون بعد ها مضم
فای اولی ابن عمیر تصغیر عمر الحنفی منسوب بحنیفه قبیله ایست از یمامه تابعی مشهور است قال ما اخذت سورة یوسف الا من قراءة عثمان بن عفان
ایاما فی الصبح گفت فرا نگرفتم من سوره یوسف را مگر از خواندن عثمان رضی الله عنه آن سوره را در نماز صبح من کثرة ما کان یردد ها از بسیاری
تکرار کردن عثمان آن سوره را از اینجا معلوم میشود که مواظبت بر تکرار یک سوره باکی ندارد رواه مالک وعن عاصم بن ربیعة هو ابن وهب عتیک
آل خطاب ایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب حافظ شد بدر را و تمامه مشاهدا مات سنة ثنتین وثلثین وقیل خمس وثلثین قال صلینا وراء عمر بن الخطاب رضی الله عنه
الصبح گفت عاصم بن ربیعه گزاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را فقرأ فیها پس خواند در دو رکعت اولی در بعض نسخ فیها یعنی در نماز صبح بسوره یوسف

و سورة الحج سورة یوسف و سورة حج را قرأة بطمأنینة قرأت آهسته بدرنگ قیل لراوی لقد کان یقوم حین یطلع الفجر گفته شد مر عامر را آنگاه
بر آئینه تحقیق بود عمر بر نماز بامداد نگاه برای نماز فجر بنگام بر آمدن فجر یعنی صبح صادق یعنی بنگاه بر نماز بامداد اول وقت تا گنجایش این قرأت دراز را
قال اجل گفت عامر آری بر نماز بامداد بنگامی که طلوع میکرد فجر اجل بفتح همزه و جیم حرف تصدیق است یعنی آری همچو نعم رواه مالک وعن عجم و بن شعیب
عن ابیه عن جده قال ما من المفصل سورة صغیرة ولا کبیرة الا قد سمعت رسول الله گفت نیست از مفصل هیچ سورتی نه خرد و نه بزرگ مگر آن که
شنیدم از تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یؤمهما الناس فی الصلوة المکتوبة امامت میکرد بایشان سوره مردم را در نماز فرض رواه مالک وعن
عبد الله بن عتبة بن مسعود برادر زاده عبد الله بن مسعود ست مدنی الاصل ساکن شد کوفه را دریافت زمان نبوت را ذکر کرده شد یعنی او را در آنجا
ضبط کرده و می تابعی است از کبار تابعین قال قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم فی صلوة المغرب بحم الدخان گفت بخواند آن حضرت نماز مغرب
حم الدخان را رواه النسائی مرسلا روایت کرد این حدیث را نسائی بطریق ارسال زیرا که عبد الله بن عتبة تابعی است **باب الرکوع** رکوع
در لغت بمعنی پشت خم دادن رکع الشیخ پشت خم شد بحدیث پیر رکوع نماز هم از بنجاست رکوع بمعنی صلوة نیز آمده رکع الرجل صلی **الفصل الاول**
عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیموا الرکوع والسجود راست و درست دارید رکوع و سجود را چنانکه درست آمده است
در باب صفة الصلوة گذشت فوالله انی لاراکم من بعدی پس بخدا سوگند بدرستیکه من هر آئینه می بینم شما را از پس خود یعنی پوشیده نیست بر من
آنچه میکنید شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حدیث ابی هریره گذشت متفق علیه وعن البراء قال کان رکوع النبی صلی الله علیه
وسلم وسجوده وبین السجدتین وإذا رفع من الرکوع ما خلا القیام والقعود قریبا من السواء روایت است از براء بن عازب که صحابیست احوال وی
گذشته شده است بود رکوع آن حضرت و سجود وی و نشستن میان دو سجده و ایستادن او چون بر میداشت سر از رکوع غیر قیام که برای قرأت میکرد و
غیر قعود که برای تشهد می نشست نزدیک به برابر یعنی قیام که در وی قرأت میکرد بی شک دراز می بود و قعود که در وی التحیات میخواند نیز دراز میشد اما باقی
ارکان از رکوع و قومه و سجود و جلسه همه برابر و نزدیک بیکدیگر و مقدار می بود متفق علیه و از بعض احادیث مفهوم میگردد که قیام و قعود نیز
با رکوع و سجود و قومه و جلسه برابری بود تا ملیش آنست که چون قیام دراز میکرد آن ارکان را نیز دراز میکرد از انچه معهود ست دران لائق بحال آن
و چون در قیام تخفیف می نمود دران ارکان نیز تخفیف میکرد و تمامه ارکان نماز نیز متناسب متشابه واقع میشدند بر آنکه رکوع و سجود با قیام و قعود
برابری بود نعم در نماز خسوف و کسوف واقع شده است که رکوع و سجود بر مقدار قیام می بود و شارحان آن را نیز بهمین نوع تاویل کرده اند و تمامه
این کلام در اول فصل ثالث در حدیث عوف بن مالک بیاید انشاء الله تعالی وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قال بود آن حضرت
چون میگفت سمع الله لمن حمده قام حتی نقول قد وهم بفتح همزه و بار سکون و او یعنی می ایستاد و بسیاری ایستادن تا آنکه میگفتیم که تحقیق ترک کرد آن را گفت را
و قیام از سر گرفت و بعض تفسیر نسیان نیز کرده اند دور دور از حیثیت لغت سخن است ثم یسجد و یقعد بین السجدتین حتی نقول قد وهم بس سجده میکرد و می نشست
میان دو سجده تا آنکه میگفتیم تحقیق وهم کرد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یکثر ان یقول فی رکوعه وسجوده
و در آن حضرت که بسیار میگفت در رکوع خود و سجود خود سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی تاول القرآن یعنی میکرد آن حضرت باین تسبیح و استغفار بیان مراد
قرآن که فرمود و سبح بحمد ربک و استغفره امر کرده است که تسبیح گو بحمد پروردگار خود و آمرزش خواه از وی در رکوع و سجود میگفت زیرا که افضل احوال

خضوع وخشوع اند واز احادیث دیگر معلوم میشود کہ در غیر رکوع وسجود نیز میگفت آوردہ اند کہ اغلب آن حضرت در آخر عمر لعباز نزول سورۂ
از اجاء نصر اسم عین بود متفق علیہ وعنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول فی رکوعہ وسجودہ وہم از عائشہ روایت است کہ بود آن حضرت
میگفت در رکوع خود وسجود خود سبوح قدوس رب الملائکۃ والروح سبوح قدوس مردو صیغہ مبالغہ اند در تنزیہ صفات بضم وفتح وضم اکثر است مراد بروح جبرئیل است یا روح
روح الامین گویند وبعض گویند نام ملک موکل است بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانیت وبعض گویند روح خلقی دیگر است خبر ملائکہ وبشر
عظیم تر از ملائکہ رواہ مسلم وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا انی نہیت ان اقرأ القرآن راکعا وساجدا فاکفا بعد
عباس گفت آگاہ باشید بدرستیکہ من نہی کردہ شدہ ام از خواندن قرآن در رکوع وسجود یعنی حق خود نیست تعیین کردن ہر جا
از ہیئات نماز یا نوعی از انواع ذکر مخصوص گردانیدہ قیام را کہ اول ہیئت اعظم است داخل در خدمت بقرآن کہ اعلیٰ واقدم واعظم اذکار است
واجدر بتعیین وتخصیص وی تعالیٰ وتقدس گنجایش ندارد کہ خلاف آن کنند واگر کنند حرام بود یا مکروہ واین امر تعبدی است
کہ عقل ما بدرک آن راہ نیست وبعضی از ارباب حکمت وعلت دران نیز برانگیزند وگویند کہ رکوع وسجود ہیئت خضوع وتذلل خواست پس نہی کردہ
کتاب کریم کہ عالی وعظیم الشان است واین ہیئت خوانندہ شود وطیبی از خطابی نقل کردہ کہ گفت گویا مکروہ داشت کہ جمع کردہ شود میان کلام خلق
وکلام خالق در یکجا وبرابری دادہ شود میان ہر دو واین ہر دو نکتہ خالی از چیزی نیست حقیقت سہل است کہ بندگی در امتثال امر وتعبد بکل شارع
بیت زبان تازہ کردن باتو آرا تو ہ نہ انگیختن علت ارکار تو ہ ہر چہ نماید کہ بکن آن بکن ہ واگر بگوید کہ بگو آن مگو ہ ماند آنکہ اگر قرآن در رکوع
وسجود خواند نماز فاسد گردد یا نہ صحیح آنست کہ نگردد وچون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع وسجود تعیین فرمود آنچہ وظیفہ عبارت است ازان
وفرمود فاما الرکوع فعظموا فیہ الرب اما رکوع پس تعظیم کنید در وے پروردگار تعالیٰ را ومشابہ گردانید عظمت حق را کہ نہایت جلال
قرب وتذلل است واز اینجا است قول سبحان ربی العظیم واما السجود فاجتہدوا فی الدعاء فحری ان یستجاب لکم
پس سزاوار است دعا در سجدہ کہ قبول کردہ شود ومر شما را از جہت حصول قرب بحضرت الٰہی سزاوار است دعا در سجدہ کہ قبول کردہ شود ومر شما را از جہت حصول قرب بحضرت الٰہی
رواہ مسلم بدانکہ دعا بر دو نوع است دعائے ثنا وتحمید وتکبیر وتقدیس کہ بخواند بندہ پروردگار تعالیٰ را وتقدس بحمد وثنا وستایش کند درگاہ عزت و
جلال او را ودعائے طلب سوال کہ بخواند او را الطلب عالج ومقاصد از درگاہ رحمت ونوال وگفتہ اند کہ مدح وثنا در حضرت کریم وہاب در حقیقت طلب
وسوال است ودعا کہ امر فرمود تکبیر آن در سجود ومتناول ہر دو نوع است واز اینجا ظاہر شد کہ حنفیہ کہ اقتصار بر ذکر کنند واز تصریح دعا منع نمایند
نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند ولیکن سگویند نبیذ باید کہ در حالت مخلص باشد بتعظیم وذکر حق تا بحکم من شغلہ ذکری عن مسئلتی اعطیتہ افضل ما
اعطی السائلین فرمود کسی کہ باز دارد او را ذکر من از درخواست نمودن از من میدہم او را زیادہ تر از آنچہ میدہم سوال کنندگان را وبافضل
واعظم از انچہ خواہش کنند فائز گردد وحقیقت جمع وتطبیق آنست کہ در نوافل بصریح دعا نیز مستمل گردد ودر فرائض باقتصار بر تسبیحات کند چنانکہ
بعضے از محققین حنفیہ گفتہ اند وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال الامام سمع اللہ لمن حمدہ
فقولوا اللہم ربنا لک الحمد فانہ من وافق قولہ قول الملائکۃ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ زیرا کہ ہر کہ موافق افتد قول او قبول ملائکہ آمرزیدہ شود
مراورا چیزے کہ پیش گذشتہ است از گناہان او وقبول کردہ شود دعای او ودر فصل اول از باب القرأۃ فی الصلوٰۃ کلام متعلق باین مقام گذشتہ است

تعالی علیه **وعن عبد الله بن ابی اوفی** وی وپدری صحابیت حاضر شد حدیبیه وخیبر را وهو آخر من مات من الصحابة بکوفه سنه ست او سبع وثمانین قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع ظهره من الرکوع قال بود آن حضرت چون برمیداشت پشت خود را از رکوع میگفت سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملأ السموات وملأ الارض پری آسمانها وپری زمین وملأ ما شئت من شئ بعد وپری آنچه بخواهی وپید اکنی چیزی را بعد ازین از مکلمات محمدیه این جمله دلالت دارد بر جمیع امام میان تسبیح وتحمید چنانکه مذهب شافعی است وقد مر الکلام فیه رواه مسلم

وعن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع راسه من الرکوع قال بود آن حضرت چون برمیداشت سر خود را از رکوع میگفت اللهم ربنا لک الحمد ملأ السموات وملأ الارض وملأ ما شئت من شئ بعد اهل الثناء والمجد ای سزاوار ستایش وبزرگی احق ما قال العبد وکلنا لک عبد سزاوارترین وراست ترین چیزیکه بگوید بنده وحال آنکه همه ما مر ترا بنده ایم این کلام ست که اللهم لا مانع لما اعطیت خداوندا نیست هیچکس بازدارنده چیزیرا که تو دهی ولا معطی لما منعت ونیست هیچکس دهنده هیچ چیزیرا که تو بازداری ودر بعض روایات ولا راد لما قضیت نیز آمده ونیست بازدارنده مر چیزیرا که تو قضا کرده ولا ینفع ذا الجد منک الجد وسود نمیکند خداوند بخت ومال دولت را از تو عذاب تو بخت وجد بفتح جیم بهره وبخت وتوانگری وسیلے نیازی وبعض جد بمعنی پدر پدر نیز مراد دارند یعنی نسب فائده ندارد نزد تو عمل می باید فضل تو

وعن رفاعة بکسر را وفتح فا آمده یعنی کوشش در حصول مال یا در گرفتن از عذاب تو رواه مسلم **وعن رفاعة** بکسر را رفع قال کنت رفاعه صحابی انصاری پدری است وپدر او از نقبای انصار است ذکر ذلک فی اسماء الصحابة سنه احدی واربعین کنا نصلی وراء النبی یودیم با که نماز میگزردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما رفع راسه من الرکعة قال پس چون سر گاه کرد پشت آن حضرت خود را از رکوع گفت سمع الله لمن حمده فقال رجل وراه یکے گفت مردیکه در پس آن حضرت بود ربنا ولک الحمد حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه ای پروردگار ما ومر ترا ست حمد حمدے بسیار پاک از نقائص شرک ریا فراوان کرده شده در ان حمدے که بتر نباشد حضور وخضوع وبدرستی که او فروتنی کرده شده در ان حمد فلما انصرف قال من المتکلم آنگاه چون بگشت آن حضرت از نماز وفارغ شد گفت که بود گوینده این سخن اکنون قال انا گفت منم من بودم گوینده این سخن قال رایت بضعة وثلثین ملکا گفت آن حضرت دیدم سی وچند فرشته را یبتدرونها ایهم یکتبها اول بشتابند بسوے این کلمه وبشتابی میکردند که کدام یکی بنویسد بخست بحمد فضل او کرامت وقبول این سخن رواه البخاری

الفصل الثانی وعن ابی مسعود الانصاری نام او عقبة بن عمرو بن ثعلبة است حاضر شد عقبه ثانیه را وو را بدری گفته اند وجمهور بر انند که نسبت بلوی وبعد بحجت سکونت او بدینه بضم حضور او فوه بدر اساکن شد کوفه را ووفات یافت در خلافت علی بن ابیطالب رضی الله عنه وبعض گفته اند در سنه احدی او ثنتین اربعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجزی صلوة الرجل حتی یقیم ظهره فی الرکوع والسجود کفایت نمیکند وقبول نمی افتد نماز مرد تا آنکه راست دارد برگردانند پشت خود را در رکوع وسجود این حکم محمول است بظاهر نزد شافعی که قومه وجلسه فرض ست نزد وی نزد ابو حنیفه که نزد وی سنت است محمول است بتشدید ونهی رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح **وعن عقبة** بن عامر قال لما نزلت گفت عقبه بن عامر چون گاه فرود آمد این آیت فسبح باسم ربک العظیم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اجعلوها فی رکوعکم بگردانید این کلمه را در رکوع خود چون نازل شد پس گاه که فرود آمد سبح اسم ربک الاعلی قال اجعلوها فی سجودکم گفت بگردانید این را در سجود خود که مطلوب است باین لفظ یعنی سبحان ربی العظیم وسبحان ربی الاعلی رواه ابو داود وابن ماجه والدارمی **وعن عون** بفتح عین وسکون واو ابن عبد الله عن ابن مسعود وعون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود وهو فقیه ثقة کوفی پسر برادر زاده عبد الله بن عتبة بن مسعود برادر عبد الله بن

عبید اللہ بن عتبہ تابعی است شنید ابو ہریرہ را و ابو موسیٰ را و شنید از وی مسعودی و مشعر و قتادہ و ابو حنیفہ و گاہی و را عون بن عتبہ نیز میگوید نیست بجید و غالب روایات وے از صحابہ مرسل است و ترمذی گفتہ کہ روایت از ابن مسعود و ابن عباس مرسل است قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعہ چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم ثلث مرات یا فقدتم رکوعہ پیش تسبیح تمام شد در رکوع وی بروجہ سنت و ذلک ادناہ و این سہ بار گفتن فروتر پایہ تسبیح رکوع است و گفتہ اند مراد ادنای کمال است و الا اصل تمام یکبار گفتن است و سہ بار گفتن از اہل کمال است ولیکن ادنای کمال و اعلی پنج بار یہ غایت کمال احادیست و بعض تا دہ گفتہ اند و بعض آنکہ تسبیح بسہ و بعض تا دہ ترتیب متعلق از ائمہ چنانکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بعض احیان کردہ و امام را رعایت حال مقتدیان لازم ست و چنین است کلام در سجود و اذا سجد و قال فی سجودہ و چون سجدہ کند یکی از شما پس بگوید در سجود خود سبحان ربی الاعلی ثلث مرات فقد تم سجودہ و ذلک ادناہ رواہ الاثرم و ابو داود و ابن ماجہ و قال الترمذی لیس اسنادہ بمتصل گفتہ است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست لان عونا لم یلق ابن مسعود زیرا کہ عون ابن عبد اللہ ملاقات نکردہ است ابن مسعود را پس لابد راوی میان ابن مسعود و است کہ ذکر کردہ نشدہ است پس این حدیث منقطع باشد و معنی حدیث منقطع در نزد محدثین معلوم شد و عن حذیفۃ از کبار صحابہ است صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عند و علم المنافقین ض و انہ صلی مع النبی ﷺ و روایت است از حذیفہ کہ وی نماز گزارد با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و کان یقول فی رکوعہ و بود آنحضرت میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم و فی سجودہ و میگفت در سجود خود سبحان ربی الاعلی و ما اتی علی آیۃ رحمۃ الا وقف و سأل و نمی آمد آنحضرت بر ہیچ آیت رحمت مگر آنکہ می ایستاد و سوال میکرد و می طلبید رحمت را و ما اتی علی آیۃ عذاب الا وقف و تعوذ و نمی رسید بر ہیچ آیت عذاب مگر آنکہ توقف میکرد و پناہ می جست از عذاب رواہ الترمذی و ابو داود و الدارمی و در روایت نسائی و ابن ماجہ ثم اتی قولہ الاعلی و ہو یدل کر دنسائی و ابن ماجہ تا قول وی سبحان ربی الاعلی و ما اتی علی آیۃ رحمۃ تا آخر ذکر کردہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح و در بعض روایات این حدیث و صلوٰۃ لیل آمدہ است کذا ذکرہ التورپشتی الفصل الثالث عن عوف بن مالک صحابی اشجعی است منسوب باشجع نام مردی اول مشاہدی خیبر ست و بود باوی را یت فتح روز فتح ساکن شد شام را و مرد در دمشق ثلث و ستین روایت کرد از آنحضرت و از عبد اللہ بن سلام و روایت کردہ انداز وی از صحابہ جابر و ابو ہریرہ و مقدام بن معدیکرب و بسیاری از تابعین قال قمت مع رسول اللہ ایستادم نماز شب کردم مع رسول اللہ با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و بعض گفتہ اند مراد بقمت صلیت است و آن در نماز کسوف بود فلما رکع مکث قدر سورۃ البقرۃ پس ہنگامہ کہ رکوع کرد آنحضرت درنگ کرد در رکوع مقدار آنچہ سورۃ بقرہ خواندہ شود و از بعض روایت ظاہر میگردد کہ رکوع مقدار قیام بود کہ در وی سورۂ بقرہ خواندہ شود چنانکہ در نماز کسوف آمدہ است بر خلاف تاویلی کہ برای تسویہ رکوع بقیام کنند چنانکہ در فصل اول در حدیث براء گذشت و یقول فی رکوعہ سبحان ذی الجبروت و الملکوت و الکبریاء و العظمۃ رواہ النسائی و عن ابن جبیر بضم جیم و فتح باء او سعید بن جبیر است کہ از تابعین است و احوال شریف وی در موضع دیگر نوشتہ شدہ است و قصہ او با حجاج ظالم مشہور ست قال سمعت انس بن مالک یقول گفت شنیدم انس را کہ میگفت صلیت وراء احد بعد رسول اللہ نگذاردم نماز پیچ کس را بعد از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اشبہ صلوٰۃ برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ہذا الفتی کہ مشابہ تر بود نماز وی بنماز آنحضرت از این جوان یعنی عمر بن عبد العزیز قال قال گفت ابن جبیر گفت انس بن مالک فحزرنا رکوعہ عشر تسبیحات و سجودہ عشر تسبیحات پس اندازہ کردیم رکوع آن جوان را و تسبیح

وسجود آنقدر تسبیح یعنی دران مقدار ازمان کہ وی رکوع وسجود میکرد تا وہ تسبیح میگفتم ووی ہم تسبیح میگفتہ باشد یا کمتر یا زیادہ وہمچنین بود حال آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم + رواہ ابوداؤد والنسائی وعن حذیفۃ قال ان حذیفۃ رأی رجلا لا یتم رکوعہ ولا سجودہ + روایت است از حذیفہ بن یمان کہ او صحابی مشہور ہست کہ گفت پیغمبر خدا کہ حذیفہ از کبار صحابہ ہست واو را صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند وعلم منافقان نزد وی بود دیدہ بود وی اکثر ہم نمیکرد رکوع خود را ونہ سجود خود را ظاہر ترک طمانینت است اگر شامل عند الوارند بہتر باشد + فلما قضی صلوتہ دعاہ فقال لہ حذیفۃ ما صلیت پس ہر گاہ کہ او ادا کرد وفارغ شد آن مرد را از نماز خواند حذیفہ آن مرد را از نزد خود پس گفت مرا و را حذیفہ نماز نگزاردہ تو یعنی صحیح نیست این نماز کہ تو کردہ + قال گفت شقیق + واحسبہ قال + وگمان میبرم حذیفہ را کہ آن مرد این کلمہ نیز گفت کہ + ولو مت مت علی غیر الفطرۃ التی فطر اللہ محمدا صلی اللہ علیہ وسلم + واگر می میری تو نو بنا کردہ از ین چنین نماز می میری بر غیر سنت ودین اسلام کہ پیدا کردہ ہست خدا تعالی محمد را بران ودین کمال مبالغہ وتشدید ہست بر ترک اتمام رکوع وسجود + رواہ البخاری وعن ابی قتادۃ قال قال رسول اللہ + گفت ابی قتادہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اسوء الناس سرقۃ الذی یسرق من صلوتہ + بدترین مردم از روی دزدی کردن کسی ہست کہ می دزدد از نماز خود + قالوا یا رسول اللہ وکیف یسرق من صلوتہ + وچگونہ می دزدد از نماز خود ودزدیدن از نماز چہ معنی دارد + قال لا یتم رکوعہا ولا سجودہا + گفت دزدیدن از نماز این معنی دارد کہ تمام نکند رکوع نماز را ونہ سجود نماز را چنانکہ شخصی می دزدد مال کسی را + رواہ احمد وعن النعمان بضم نون وسکون عین بن مرۃ بضم میم وتشدید راء مفتوحۃ ثقہ انصاریست وبعض او را در ذکر صحابہ آورده اند آن وہم ہست وحق آنست کہ تابعی ست احادیث او مرسل ست + ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال ما تردون فی الشارب الزانی والسارق + گفت آنحضرت چہ میبینید از صحابہ چہ میگویید چہ رای میزنید در شارب زنا کننده ودزدی کننده کہ عقوبت ومعصیت آن چہ مقدار ہست ودر چہ مرتبہ است وذلک قبل ان تنزل فیہم الحدود + وآن پیش از آنست کہ حدود نازل شود در ایشان حضرت حال شارب زانی وسارق را پیش ازان بود کہ حدود آمدہ در ین کار ہا آیات حدود ظاہر شود فائدہ این قول سوال ست از بیان وجوب سوال ست بقولش ما تردون یا آنکہ بعد از نزول حدود شک نیست کہ اقبح واشنع ورسواتر اند واللہ اعلم قالوا + گفتند صحابہ اللہ ورسولہ اعلم + خدا ورسول خدا داناتر اند بآن + قال + گفت آنحضرت + ہن فواحش + این گناہان کبائر اند فواحش از ذنوب آنچہ سخت باشد قبح وی از حد گذرد بدی او + وفیہن عقوبۃ + ودرین گناہان گرفتنی سخت است + واسوء السرقۃ الذی یسرق من صلوتہ + وبدترین ودزدی کسی ست کہ می دزدد از نماز خود + قالوا وکیف یسرق من صلوتہ + گفتند چگونہ می دزدد از نماز خود + یا رسول اللہ قال لا یتم رکوعہا ولا سجودہا + فرمود آنحضرت تمام نمیکند رکوع آنرا ونہ سجود آنرا + رواہ مالک ورویٰ لداری نحوہ **باب السجود وفضلہ** باب دربیان کیفیت سجدہ کردن وفضیلت آن وسجود در بعضے سر بر زمین نہادن ودر فرنی کردن وسر فرود آوردن ودر شرع روی بر زمین نہادن بر وجہ مخصوص **الفصل الاول** عن ابن عباس + رضی اللہ عنہما + قال قال رسول اللہ + روایت است از ابن عباس کہ گفت گفت پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم امرت ان اسجد علی سبعۃ اعظم + امر کردہ شدہ ام من کہ سجدہ کنم بر ہفت استخوان + علی الجبہۃ والیدین والرکبتین واطراف القدمین بر پیشانی ودو دست ودو زانو واکرانہای ہر دو پا کہ انہمہ را در سجدہ بر زمین باید نہاد وہر روی بجای جبہہ بر ہر واقع شود وزود تر آید جبہہ الف آمدہ واز اینجا ست کہ اگر انگشت بر ان نہند کہ بر پیشانی وہر دو باید نہاد وبقی ان سجدہ روا نباشد وہر دست حنفیہ سجدہ بجبہہ الف ہر دو افضل ست واگر بکی ازین دو کسند کفایت ست پس اگر بجبہہ نہاکنند نزد ابو یوسف وحنیفہ وصاحبین در روایتی بی کراہت واگر

بانف تنہا کفتہ نزد صاحبین جایز نیست و در رد المحتار از امام خیر جایز نبودہ و در روایت دیگر جایز با کراہت و امامان دستہا و زانو ہا سنت است نزد حنیفہ و شافعیہ و فقہاء اہلبیت گویند اگر زانو ہا بر زمین نہند جایز نیست کذا فی شرح ابن الہمام و امام حنفیہ متین اگر سر و پای بردارد و نماز فاسد است و اگر یکپای بردارد مکروہ است ۔ ولا تکفت الثیاب ولا الشعر ۔ وام کردہ شدہ ایم کہ گرد نیاریم و فراہم نیاریم جامہا را و نہ موہا را و نماز اما اگر دران جا چنانکہ در ہنگام سجود رفتن جامہا باگرد آرند ناچار آلودہ نشود پس باین غرض ہمین طور گرد آرند یا دامن بر زنند و بعض گویند بعض کمر بستن و غدیہ بر دستار خلانیدن و داخل آن کردن و کمر بستن اور نماز بعض مستحب دارند بعض مکروہ و فراہم آوردن موی جمع کردن آنہاست و در زیر دستار بعض گویند مکروہ آن است کہ بیاض پیشانی بر بندد و گرہ زند اما اگر بی آن جمع باشد کراہت نیست ۔ متفق علیہ ۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعتدلوا فی السجود اعتدال کلید در سجدہ کردن ظاہر آنست کہ مراد باعتدال طمانینت است چنانکہ در رکوع گفتہ مراد باعتدال در سجود آنست کہ ہموار دارد پشت را و بر زمین نہد ہر دو دست را و بردارد زمین ہر دو آرنج را و دور دارد شکم را از رانہا ۔ ولا یبسط احدکم ذراعیہ انبساط الکلب ۔ و باید کہ نگستراند کسی از شما ہر دو دست خود را مچو گستراندن سگ ۔ متفق علیہ ۔ وعن البراء بن عازب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجدت فضع کفیک ۔ چون سجدہ کنی نہ بر کہ کنیت خود را یعنی بر زمین ۔ وارفع مرفقیک و بردار ہر دو آرنج خود را ازین حکم مردان است امازنان مبنی آنچنان بر زمین و بچسپانند پہلوے خود را کہ در ستر اوصل و اقرب ست ۔ رواہ مسلم وعن میمونۃ قالت کان النبی ۔ میمونہ کہ یکی از امہات المومنین است گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد جافی بین یدیہ چون سجدہ میکرد دور میداشت بغلہا را میکشود تا ہر دو بازو خود را پہلوہا ۔ حتی لو ان بہمۃ اراد ت ان تمر تحت یدیہ مرت ۔ یعنی اگر خواستے کہ بگذرد بچہ گذشت کہ اگر بغالہ میخواست بزند بر دستہاے مبارک می گذرد میگذشت بہمہ لفتح باو سکون ہا بچہ بزیادتیں کہ در اول نزائیدن او را ۔ متفق علیہ ۔ و اذا کن بفتح سین و ہاء و سکون خا معجمہ و جیم بقدر کلان ترشود و راہ رود بہمہ خواند ۔ ہذا لفظ ابی داؤد کما صرح فی شرح السنۃ باسنادہ ۔ و این بیت باین عبارت گذشت لفظ ابی داؤد ست چنانچہ صاحب مصابیح خود تصریح کردہ ست باینکہ این لفظ ابی داؤد ست و در شرح سنت باسنادش و لمسلم چنان ۔ و در روایت مسلم ایمہنی اوست و لفظ دیگر است آن لفظ این است کہ ۔ قالت ۔ گفت میمونہ ۔ کان النبی ۔ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد لو شاءت بہمۃ ان تمر بین یدیہ لمرت ۔ و در بعض روایت جافی بین یدیہ مذکور نیست و بجای ارادت شارت و بجای مرت ایرت ست مضمون و مولف اعتراض است بر صاحب مصابیح کہ لفظ ابی داؤد را و فصل دوم را کہ مقصود و موضوع بر سر احد بشمین ست مناسب نیست ۔ وعن عبد اللہ بن مالک بن بحینۃ ۔ بضم موحدہ و فتح حاء مہملہ و سکون یاء تحتانیہ و فتح نون نام او عبد اللہ ست و مالک نام پدر او ست و لہذا مالک را منسوب میکنند بسوے او و الف را بسر این نمی نویسند تا ندانند کہ مالک ابن بحینہ است بلکہ عبد اللہ را و صف است ابن مالک ابن بحینہ و وی بابن بحینہ مشہور ست و مشہور این ست و وی صحابی ست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان است مات فی امارۃ معویۃ بامین سنۃ اربع و خمسین ۔ قال کان النبی ۔ گفت عبد اللہ بن مالک بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد فرج بین یدیہ ۔ چون سجدہ میکرد کشاد دو دست خود را و فرجہ میگذاشت میان دو دست خود ۔ حتی یبدو بیاض ابطیہ ۔ تا آنکہ ظاہر شدے سفیدی ہر دو بغل آنحضرت ظاہر از بین نمی کرد وی ہیچ جامہ بسیدی بسیار کہ بنود یا اندک بنود یا ہیچ موضع او ست و بیاض ابطیہ بسبب آن گفت آنجناب آنحضرت سفید بود چنانکہ نام بدن مکدر نسیاہ چنانچہ در موضع دیگر میاید ۔ متفق علیہ ۔ وعن ابی ہریرۃ قال کان اذا صلی اللہ علیہ وسلم قال فی سجودہ ۔ گفت ابو ہریرہ کہ بود آنحضرت در سجدہ خود این کلمہ ۔ اللہم اغفر لی ذنبی کلہ ۔ خداوندا بیامرز مرا گناہ مرا ہمہ ۔ دقہ و جلہ ۔

گناه باریک بنزد گ یعنی قلیل گناه را بکبیره و صغیره و کبیره بر حق تعالی مستعمل میشوند و میگویند مالدق ولاجل می دق ولاجلیل و اول و آخره و گناه اول و آخره و علانیته و سره و گناه آشکارا و نهانی و در بعض نسخ سره بر علانیه مقدم است + رواه مسلم و عن عائشة + رض قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة من الفراش گفت عائشه که گم کردم آنحضرت را شبی از جانه خواب بنا نم او را نزد خود + فالمسته پس بجستم آنحضرت را + فوقعت یدی علی بطن قدمیه پس افتاد دست من بر کف پای آنحضرت و ازینجا معلوم میشود که مس آه ناقض وضو نیست چنانکه مذهب ماست + وهو فی السجدة + وحال آنکه وی در سجده است و در بعض نسخ فی المنبجد بفتح جیم یعنی سجده گاه + وهما منصوبتان + وهر دو پای آنحضرت بر پا بودند چنانکه در حالت سجده می باشند + وهو یقول + و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را + اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک + خدایا پناه میجویم بخشنودی تو از خشم تو و بخط بفتح سین و خا خلاف رضا + وبمعافاتک من عقوبتک + وبعافیت تو از عقوبت تو و سلامت داشتن تو از آفات و مکاره از عذاب تو + ساز اوار تو برگزیدن تو + واعوذ بک منک + وپناه میجویم بتو از تو یعنی بصفات جمالیه لطیفه تو از صفات جلالیه قهریه تو خلاصه معنی این قطعه آنست همین بس است که چون هیچ چیز تو مالک قادر نیست پناه از تو بچیز تو صورت ندارد + لا احصی ثناء علیک شمار نمیتوانم کرد هیچ ستایش ترا بر تو نمیتوانم شناخت ثناء + انت کما اثنیت علی نفسک چنانکه ثنا میگوئی تو بر تو هیچ ثنا چنانکه تو می ستائی ترا چنانکه تو می شناسی و چون ثنا ستایش است چگونه گویم چنانکه بر اندازهٔ ثنا باشد + رواه مسلم

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد + نزدیکتر بودن بنده از پروردگار خود حاصل ست در حالیکه سجده کننده باشد + فاکثروا الدعاء + پس بسیار کنید دعا را در حالت سجده + رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد + چون بخواند آدمی زاد آیت سجده را و سجده میکند + اعتزل الشیطان یبکی گوشه میگیرد و دور میرود شیطان در حالیکه میگوید + یقول یا ویلتی امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة + ای هلاک من فرمان داده شد فرزند آدم بسجده کردن پس سجده کرد پس او را بهشت شد + وامرت بالسجود فابیت فلی النار + وامر کرده شدم من بسجده پس سر باز زدم سجده نکردم پس شد مرا آتش + رواه مسلم وعن ربیعة + بفتح راء کسر باء بن کعب + الاسلمی + است سعد دوم اهل مدینه و از اصحاب صفه است و بود وی رضی الله عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم و ملازم درگاه و در سفر و حضر و بود از زهدای صحابه + قال کنت ابیت مع رسول الله + بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم + فاتیته بوضوئه + پس می آوردم آن حضرت را آب وضوی او را و تیار میساختم آنرا + وحاجته + و میکردم حاجتهای دیگر آنحضرت را مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن + فقال لی سل + پس گفت آنحضرت مرا طلب کن چیزی + میخواهی + از خیر دنیا و آخرت + فقلت اسألک مرافقتک فی الجنة + پس گفتم من سوال میکنم و میخواهم از تو همراهی ترا با تو بودن در بهشت + قال + گفت آنحضرت او غیر ذلک + این کلمه بفتح واو و سکون آن و رفع غیر و نصب آن خوانده اند و بقاعدهٔ نحو آنرا تحقیقی است و محلش مذکور و حاصل معنی آنکه چیزی دیگر خواه گران این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم است + قلت هو ذاک + گفتم مراد و مقصود من همان ست که عرض کردم دیگر نمیشود + بیت + من از روی هیچ مراد دگر نمیخواهم + همین قدر بکنی کز خودم جدا نکنی + قال فاعنی علی نفسک بکثرة السجود + گفت آنحضرت پس چون سجده کنی تو در حصول این مطلب یاری ده مرا و در کن نفس خود در حصول مطلب خود را بسیار کردن سجده یعنی نماز گزاردن و عاکردن در سجدات و قابل و مستعد این منبه شدن یعنی من خود سعی میکنم در حصول مطلب تو اما ترا هم باید که کوششی کنی و کاری و از بانشستنی چنانکه طبیب بیمار گوید که من علاج میکنم در حصول شفای تو میکوشم و شرط میکند انچه بفرمایم ترا بدان کار کنی + هر فرموده من رد کردن طریق تحصیل شفا و تدبیر کار این است + بیت + فتح قفل ارچه بکلید است ای عزیز + بفتش از دست مخواهی نیز + رواه مسلم

واز فوائد این حدیث است کہ خدمت بزرگان راضی ساختن ایشان موجب سعادت وحصول موہبت وکرامت ست وچہ بزرگ کدام بزرگ است سید کائنات واجود واکرم اہل عالم وخلاصہ موجودات ست صلی اللہ علیہ وسلم واز اطلاق سوال کہ فرمود سل بخواہ وتخصیص نکرد معلوم میشود کہ کار ہمہ بدست ہمت وکرامت اوست صلی اللہ علیہ وسلم ہر چہ خواہد سر کرا خواہد بادن پروردگار خود بدہد بیت + فان من جودک الدنیا وضرتہا + ومن علومک علم اللوح والقلم بیت + اگر خیریت دنیا وعقبیٰ آرزو داری + بدگاہ ہیچ کس جز او تمنا مکن ونکتہ ست برانکہ طالب صادق را باید کہ مطلوب جز او ہیچ نخواہد وتمام است نخواہد وبحظوظ دنیویہ فانیہ التفات نکند لاسیما انعم وافضل کمالات یعنی مرافقت وصحبت حضرت سید کائنات علیہ افضل الصلوات والتحیات است ولیکن باید کہ در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیر از خود راضی نباشد وبحرص وہوس وآرزو اکتفا نکند کہ بسیار نشستن وآرزو داشتن آہن سرد کوفتن است بیت + کار کن کار بگذار از گفتار + کاندراین راہ کار مرد کار + فروآن گرفت جان برادر کہ کار کرد + خصوصاً نماز کہ بہترین کارہا وجامع ترو تمامترین عبادتہاست چنانکہ حقیقت بایندہ محبوبہ است وباللہ التوفیق وعن معدان بن ابی طلحۃ بسکون العین المہملۃ وفتح الدال المہملۃ وبالنون تابعی است شنید عمر بن الخطاب ابا الدرداء وثوبان را وہبل بن ابی طلحہ را گفتہ اند شایست رضی اللہ عنہ قال لقیت ثوبان مولیٰ رسول اللہ + گفت معدان بن ابی طلحہ آمدم ثوبان را کہ آزاد کردہ پیغمبر خدا بود صلی اللہ علیہ وسلم فقلت + بگفتم ثوبان را اخبرنی بعمل اعملہ یدخلنی اللہ الجنۃ + خبر دہ مرا بعمل کہ بکنم آن کار را تا در آرد مرا خدائے تعالیٰ بسبب آن کار بہشت را + فسکت + پس خاموش ماند ثوبان وہیچ جواب نگفت ثم سألتہ فسکت + باز پرسیدم باز خاموش ماند وجواب نگفت گویا کہ سکوت ثوبان بہجت تخیر ونفار بود در آنکہ چہ گوید یا برائے اطلاف مزید شئون وعظمت سائل تا قدر آرزو دانستہ شود ثم سألتہ الثالثۃ + پس پرسیدم او را بار سوم + فقال سألت عن ذی بال سئوال اللہ + درین مرتبہ جواب داد وگفت پرسیدم من ازین عمل کہ تو می پرسی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال علیک بکثرۃ السجود للہ + پس گفت آنحضرت در جواب بر تو باد کہ سجدہ بسیار کنی نماز بسیار گزاری برائے خدا فانک لا تسجد للہ سجدۃ الا رفعک اللہ بہا درجۃ + زیرا کہ ہیچ بندہ نیست کہ یک سجدہ مگر آنکہ بر میدارد ومرتبہ میگرداند او را نزد اللہ تعالیٰ بسبب آن سجدہ در رتبہ عظیم یا پایہ بزرگ در رگاہ عزت وقرب + وحط عنک بہا خطیئۃ + وفرو می آرد وکم میکند وی تعالیٰ از تو آن سجدہ گناہے یعنی سجدہ ہم سبب کفارت سیئات میگردد وہم موجب رفع درجات وزیادت حسنات وہر دو طریق دفع ضرر وجلب نفع موجب نجاح وفلاح است قال معدان ثم لقیت ابا الدرداء فسألتہ فقال لی مثل ما قال لی ثوبان گفت معدان بعد ازان ملاقات کردم ابو الدرداء را کہ از کبار صحابہ است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابو الدرداء مرا مانند آنچہ گفتہ بود مر ثوبان از سوال کردن ازان حضرت از عملی کہ در بہشت در آرد وجواب دادن آنحضرت کہ آن عمل کثرت سجود است رواہ مسلم الفصل الثانی + عن ابی ابن حجر بضم حاء وسکون جیم + قال رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد وضع رکبتیہ قبل یدیہ + گفت دیدم آنحضرت را کہ چون بسجدہ میرفت می نہاد بر زمین ہر دو زانوی خود را پیش از نہادن ہر دو دست خود + واذا نہض رفع یدیہ قبل رکبتیہ + وچون بر میخاست از سجدہ بر میداشت ہر دو دست خود را پیش از بر داشتن ہر دو زانو گفتہ اند نہادن اعضا سجود بر نسبت قرب است بزمین ہر چہ بزمین نزدیک تر نہادن او پیشتر وبر داشتن برعکس آن وبہ رنہادن پیشانی وبینی تربتی نیست کہ ہر دو در حکم یک عضو اند ونزدیک بعض بینی پیشتر نہد کہ نزدیکتر ست بزمین ومبتدی گفتہ اگر مشوار افتد نہادن زانو پیش از دست تا بحمت عذر نماند موء وجزآن نماند دست ہا را پیشتر + رواہ ابو داود والنسائی والدارمی وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعیر گفت ابو ہریرہ گفت آنحضرت چون بسجدہ

رود یکی از شما چون باید که نشیند چنانکه می نشیند شتر در وقت نهادن زانوها پیش تر و لیضع یدیه قبل رکبتیه و باید که نهد هر دو دست را پیش تر از دو زانوی خود و رواه ابوداؤد و النسائی و الدارمی و این حدیث بظاهر مخالف حدیث اول است که دلالت دارد بر نهادن دستها پیش از زانوها و حدیث اول دلالت دارد بر نهادن زانوها پیش از دستها و میان ائمه نیز اختلاف هست جمهور ائمه و ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و رانچه مشهور ست از مذهب بی عمل بحدیث وائل بن حجر کرده اند و زانو را پیش از دستها می نهند و مالک و اوزاعی احمد در روایتی ازوی و طائفه از ائمه حدیث عمل بحدیث ابی هریره میکنند و دستها را پیش از زانوها می نهند و گفته اند که حدیث وائل بن حجر اصح ثابت ست از حدیث ابی هریره و جماعه از حفاظ آنرا تصحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست که عمل قوی واضح کنند و بعض گفته اند که حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی هریره است و صحیح ابن خزیمه آمده است که چون آنحضرت بسجده میرفت ابتدا میکرد بزدن تین و در حدیث سعد بن ابی وقاص حدیث ابی سعید خدری آمده که ما می نهادیم دستها را پیش از زانوها پس امر کرده شدیم بنهادن زانوها پیش از دستها و باین هر دو وجه اشارت کرد مولف بقول خود و قال ابوسلیمان الخطابی حدیث وائل بن حجر اثبت من هذا گفت خطابی که از علمای حدیث و شراح آنست که حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قوی تر ست از حدیث ابی هریره و قیل هذا منسوخ و بعض گفته اند که این یعنی حدیث ابی هریره منسوخ ست بحدیث وائل بن حجر چنانکه بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کرده که گفت ظاهر شده است بدرستی چیزی که ازین و مذهب دیگری ازو وجه ست و الله اعلم و عن ابن عباس رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول بین السجدتین و بود آنحضرت که میگفت در میان دو سجده در وقتی که مر از سجده نخستین برداشته می نشست این دو عبارت اللهم اغفر لی وارحمنی و اهدنی و عافنی و ارزقنی رواه ابوداؤد و الترمذی و عن حذیفة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول بین السجدتین و روایت ست از حذیفه که آنحضرت میگفت میان دو سجده این کلمه رب اغفر لی رواه النسائی و الدارمی و درین حدیث زیاده بر همین کلمه نیامده ست شاید که گاهی اقتصار میفرمود بر طلب مغفرت که اصل و عمده مطالب ست حذیفه همین را شنیده و روایت کرده و در اوقات دیگر زیاده نیز ازین همین میگفتند ابن عباس نیز روایت کرده و عن عبدالرحمن بن شبل بکسر شین معجمه و سکون باء موحده صحابی انصاری ست معدود در اهل مدینه نزول کرد حمص امارت فی امارة معوية بن ابی سفیان و قال نهی رسول الله گفت نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن نقرة الغراب از دانه چیدن زاغ کنایت است از سبالغه کردن در تخفیف سجود و عدم رعایت اعتدال و در بعض احادیث نقر دیک واقع شده یعنی دانه چیدن خروس و مبالغه درین بیشتر ست و افتراش السبع و نهی کرده از گسترانیدن درنده مانند سگ و شیر و خزان دستها را چنانکه در فصل اول از حدیث انس گذشت و در بعض روایات افتراش السبع بمعنی آمده یعنی شکار کردن درندگان و این افتراش شبیه بمعجبه مقدمه افتراش السبع ست که چون درنده خواهد بر شکار حمله کند پیها را بگستراند و بدرد و ان یوطن الرجل المکان فی المسجد کما یوطن البعیر و نهی کرده از وطن گرفتن مرد مکانی مخصوص را از مسجد و قرار گرفتن بران و باز داشتن دیگران را ازان مکان چنانچه شتر میباشد که جای مخصوص بر اخود میگیرد و جزوی در انجا نمی نشیند و چون مسجد جای عامه خلق تمامه مسلمانان ست تخصیص مکان بجزو و حجر مردم ازان مکروه و ممنوع باشد و ازین نهی در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد که بعض مردم امکنه معهوده منبر کرده چنانچه قرب منبر شریف و بعض اسطوانات منیف بنفس خود مخصوص میگردانند و مردم را ازان نعمت محروم میدارند رواه ابوداؤد و النسائی و الدارمی و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی انی احب لک ما احب لنفسی و ای علی من دوست میدارم مر ترا انچه دوست میدارم مر خود را

واکرہ لک اگر کفی ۔ و نباید بیدارم مرنرا انچنانکہ پسند میدارم مرخودرا بالتفرق بین السجدتین ۔ افعا مکن میان دو سجدہ و افعا نہادن بمعنی
برزمین و ایستادہ داشتن سانو با انچنین تفسیر کردہ در ہدایہ و گفتہ و ہو الصحیح و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ این اختراست از قول کہ می گوید کہ گفت افعا
ایستادہ داشتن پایہا چنانکہ در حالت سجدہ میباشد و نہادن سر میان پایہا و صحیح قول اول است زیرا کہ افعا را صفت کلب داشتہ اند و این
مناسب معنی اول است و ثانی نیز گفتہ شدہ است و لیکن بمعنی ایستادن و بفرض علیا را در کرسی ثانیہ خلاف است و از ابن عباس آمدہ است کہ گفت افعا سنت
پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم و آنرا بر تنعیم اخیر حمل کردہ اند کذا فی شرح ابن الہمام ۔ رواہ الترمذی و عن طلق بن علی الحنفی ۔ منسوب است
بہ بنی حنیفہ کہ قبیلہ ایست از یمامہ صحابیست و از و نفیس روی حدیث عدم انتقاض وضو بمس فرج چنانکہ در کتاب الوضو گذشت ۔ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ینظر اللہ عز وجل الی صلوٰۃ عبد لا یقیم فیہا صلبہ بین خشوعہا وسجودہا ۔ قبول نمیکند خدای تعالیٰ نماز بندہ را کہ ایستادہ نمیکند
در است نہادن او پشت خود را در رکوع نماز و سجود آن رواہ احمد عن نافع ان ابن عمر کان یقول ۔ روایت است از نافع کہ مولای
ابن عمر ست کہ عبد اللہ بن عمر ۔ می گفت ۔ من وضع جبہتہ بالارض ۔ کسی کہ نہد پیشانی خود را بر زمین یعنی سجدہ کند فلیضع
کفیہ اللتی وضع علیہ جبہتہ ۔ پس باید کہ نہد ہر دو کفہ دست خود را بر ان مکانی کہ نہادہ است بر ان مکان پیشانی خود را یعنی باید کہ در سجدہ
دستہا نیز بر زمین نہد یا مراد آنست کہ دستہا قریب بجای نہد کہ جبہہ می نہد و دور تر و پستتر و پیشتر نہ نہد و گفتہ اند کہ اگر در جای بلند سجدہ میکند
دستہا را نیز بر ان جا بلند و پایان تر از ان نہد یا بمعنی عبارت آنست کہ دستہا را نیز بروجہی بر زمین نہد کہ جبہہ را نہادہ است یعنی مستقبل قبلہ
نہد و ترک اطراف فی فعلہما ۔ پس چون بردارد وجہ را باید کہ بردارد ہر دو دست خود را ۔ فان الیدین یسجدان کما یسجد الوجہ ۔ زیرا کہ بدرستی
ہر دو دست سجدہ میکنند چنانکہ سجدہ میکند روی پس باید کہ دستہا را بر زمین نہاد و بر داشت چنانکہ روی را می نہد و بر میدارد و این قول
مرجح معنی اخیر است کہ عبارت سابق را بر ان حمل کردہ شد ۔ رواہ مالک ۔ باب التشہد ۔ شہادت خبر است دادن کہ در دل
باز بان یکی باشد و گواہی دادن و بمعنی علم یقینی نیز آید و تشہد گواہ گشتن و اظہار علمی کہ در دل است و در شرع اشہد ان لا الہ الا اللہ و ان محمدا رسول
اللہ و ذکر یکہ بعقدہ صلوٰۃ خوانند بجہت اشتمال او بر شہادتین ۔ الفصل الاول ۔ عن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد فی التشہد
بود آنحضرت کہ چون می نشست در تشہد اول یا ثانی ۔ وضع یدہ الیسری علی رکبتہ الیسری ۔ می نہاد دست چپ خود را بر زانوی چپ ۔ و وضع
یدہ الیمنی علی رکبتہ الیمنی ۔ و می نہاد دست راست خود را بر زانوی راست خود ۔ و عقد ثلثۃ و خمسین ۔ و عقد میکرد پنجاہ و سہ را ۔ و اشار بالسبابۃ
۔ و اشارت میکرد آنحضرت بانگشت سبابہ کہ نام انگشتی است کہ ہمسایہ انگشت تراست و سبابہ از سب ست بمعنی دشنام کردن و عادت
عرب آنست کہ بآن دو تمام دشنام اشارت کنند و در زبان شرع نام وی مسبحہ است و انگشت شہادت نیز گویند پس آنحضرت اشارت
میکرد بآن انگشت بوحدانیت حق تعالیٰ و صورت اشارت آنست کہ بردارد آنرا نزد تلفظ بکلمہ لا الہ یا نزد تکلم بالا الہ و مشہور آنست کہ بردارد این انگشت را
نزد نفی و بنہد نزد اثبات و از بعض ائمہ شافعیہ منقول ست کہ بردارد و آنرا آخر شہادت باید کہ بجانب فوق اشارت نکند یا موہم جہت باشد
بعض روایات ۔ و در روایتی آمدہ است کہ کان اذا جلس للصلاۃ وضع یدیہ علی رکبتیہ و بود آنحضرت کہ چون می نشست برای نماز تشہد
دست خود را بر زانوی خود ۔ و رفع اصبعہ التی [illegible] ۔ و بر داشت انگشت دست خود را کہ بر یک ست [illegible]

کرده عاجز و بیان انگشت و مراد بدعا همان اشارت ست بوحدانیت حق نزد تهلیل چنانکه مذکور شد و ذکر را دو عا نیز گویند زیرا که مستحب
انعام اکرام ست، ویده الیسری علی رکبته + و دست چپ آنحضرت بر ران چپ وی بود + باسطها علیها + و رحانی گسترانیده آن بود بر ران و نی عقد
واشارتی نمیکرد با انگشت دست راست بلکه دست چپ همچنان بر ران وی چپ بر حال خود میماند ست + رواه مسلم + اگر گوئی که شرح حدیث
کرده می مضمون آن معلوم گشت ولیکن معنی عقد ثلث و خمسین معلوم نشد که چیست بدانکه اهل حساب عقدها دارند که در انگشتان می بندند و
بیکی را از آنها بر اعداد معین وضع کرده از احاد و عشرات و مئات الوف چنانچه ارقام مثلا همین عقد پنجاه و سه که درین حدیث مذکور است
صورتش آنست که قبض کند خنصر و بنصر و وسطی را و بسط کند مسبحه را که آن را سبابه نیز میگویند و بنهد طرف انگشت بر اکه آنرا ابهام خوانند در
بیخ مسبحه و شافعی و احمد بر وجهی باین اخذ کرده اند علما بهذا الحدیث و دیگر عقد تسعین و صورت او آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و بسط کند مسبحه را
و بنهد سر ابهام را بر سر وسطی حلقه بندد و نزد حنفیه و مختار و مذهب احمد هم این است و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل ست
و این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر در حدیث آینده یاید و در حدیث احمد و ابی داود از وائل بن حجر
آمده ست و نزد مالک قبض کند همه انگشتان را ست راست او بسط کند سبابه را و شافعیه را در کیفیت این تحلیق و جهی دیگر نیز آمده است و
آن نهادن سر انگشت وسطی ست میان و عقده ابهام و در روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان را مستقبل قبله شوند چنانکه در حالت
سجود و در بعض احادیث اشارت بی عقد نیز آمده و مختار بعض حنفیه این ست غالبا عمل آنحضرت نیز مختلف بوده چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق
در اکثر مواضع که روایات مختلف آمده همین است ماند آنکه از حنیفه ماوراء النهر و هندوستان این عمل عقد و اشارت ترک یافته و مختار نزد
متقدمین همین اول بوده و متاخرین ایشان خلاف آن را مختار شده و مختار نزد علمای یمن و غیر آن از بلاد عرب عمل بدان ست و محقق خفیف در
الهام گفته که در اول تشهد یا تشهدین بسط کند و در وقت تهلیل عقد و اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع گردد و گفته است قول بمنع اشارت
خلاف روایت و درایت ست و حضرت شیخ علی متقی رحمه الله رساله درین باب نوشته جانب عمل را راجح ساخته اند و در شرح سفر السعادة آن را
نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابه بینی نزد ابی حنیفه و محمد از سنن ست و همچنین مروی است از ابو یوسف و علامه نجم الدین ابی
گفته که متفق اند روایات از اصحاب ما بر دو بودن و گفته چون مذهب ائمه از محدثین و فقهاء و بسیار از صحابه و تابعین و علمای کوفه و مدینه بر آن
و بسیار ست اخبار و آثار در آن عمل بدان اولی و راجح باشد + وعن عبد الله بن الزبیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قعد یدعو + بود آنحضرت
که چون بنشست در نماز که دعا کند و مراد بدعا تشهد ست + وضع یده الیمنی علی رکبته الیمنی ویده الیسری علی رکبته الیسری + می نهاد دست راست
خود را بر ران است خود و دست چپ را بر ران چپ خود + واشار باصبعه السبابة + و اشارت میکرد با انگشت سبابه چنانکه معلوم شد + ووضع اصبعه
علی ما یلیه الوسطی + و می نهاد انگشت نزدیک خود را بر انگشت میانه خود چنانکه مذهب ائمه است از عقد تسعین و بالقم گفته البسری رکبته + و میگرداند زانوی خود را
در دست چپ اند تقمه در دهن + رواه مسلم + وعن عبد الله بن مسعود قال کنا اذا صلینا مع النبی + عبد الله بن مسعود گفت بودیم ما چون نماز
میکردیم با پیغمبر + صلی الله علیه وسلم قلنا السلام علی الله قبل عباده + گفتیم ما لفظ السلام علی الله را پیش از سلام فرستادن بر بندگان وی بجهة
السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان و نیز میگفتیم سلام بر جبرئیل و سلام بر میکائیل و سلام بر فلان و مراد بفلان ملایکه دیگر باشند

غیر جبرئیل و میکائیل کہ سلام بر انبیاء مے فرستادند و گفتند کہ بعضے انبیاء و مرسلین را ذکر کردہ باشند مثل آدم و ابراہیم و نوح و غیرہم علیہم السلام
واللہ اعلم + فلما انصرف النبی صلی اللہ علیہ وسلم اقبل علینا بوجہہ پس ہرگاہ کہ برگشت آنحضرت از نماز بسوئے ما روے آورد بما + قال لا تقولوا +
گفت مگوئید + السلام علی اللہ فان اللہ ہو السلام + زیرا کہ خدائے تعالیٰ خود سلام است یعنی سالم است از جمیع نقائص و آفات و سلامت بخش
ہر کرا خواہد از بندگان از آفات ظاہر و باطن پس سلامت اوراست و از وست و عاکردن بسلامت کسی را مناسب است کہ او را احتیاط جہتی باشد و خوفی و سلام
اسم بارئ است یعنی سالم یا مسلم فاذا جلس احدکم فی الصلوٰۃ فلیقل + پس چون بنشیند یکی از شما در نماز پس باید کہ بگوید + التحیات للہ والصلوات والطیبات
مراد تحیات عبادات قولیہ اند و صلوات عبادات بدنیہ و طیبات عبادات مالیہ قاعدہ است کہ چون کسی در حضرت ملوک در آید اول
سلام فرستد و ثنا گوید پس از ان خدمت کند و نذر نماید بعد ازاں تحفہ لائق درگاہ بگذراند مالائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و
شیخ محی الدین نووی گفت تحیت بمعنی سلام و ملک و بقا و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورد زیرا کہ ہر ملوک را از عرب و عجم تحیات مخصوص
کہ تعظیم و تکریم میکردند ایشان را اصحاب ایشان را بدان پس مسمود تحیات ہمہ مر خدائے را است و بر دیگران عاریتے بیش نیست + سبحانک اللہم
بزرگی و ملک بی انباز + و گرہر کہ پنجی بعاریت داد است + و مراد تحیات اقسام تعظیم اند و صلوات نماز ہای فرض و نفل و طیبات کلمات
طیبہ و ثنا و اعمال طیبہ + السلام علیک ایہا النبی و رحمۃ اللہ و برکاتہ + دعا بخیر و سلامت است بر تو اے پیغمبر و مہربانی خدا و افزونیہای خیر و کرم وی و وجہ
خطاب آن حضرت بجہت ابقائے این کلام است بر اینچہ در اصل بود کہ در شب معراج از جانب ورد گار تعالیٰ و تقدس بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
خطاب بسلام آمد پس آنحضرت در حین تعلیم امت نیز ہمان لفظ اصل گذاشت تا ایشان را مذکر آن حال گردد و نیز آنحضرت ہمیشہ نصب العین ممنان
و ذخیرہ یمین عابدان است و در جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادت آخر آن کہ وجود نورانیت و انکشاف درین محل بیشتر و قوی تر ست
و بعضے زعم کردہ اند کہ این خطاب بجہت یاران حقیقت محمدیہ است در ذرائر موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت در ذوات صلحایان موجود
و حاضر است پس مصلی باید کہ ازین معنی آگاہ باشد و ازین شہود غافل نبود تا بانوار قرب و اسرار معرفت منور و فائض گردد + السلام علینا و علیٰ
برا کہ حاضر انماز کردہ مصلی و گرد با اوست از ملائکہ و مومنان انس و جن ہمہ درین جا داخل اند + و علیٰ عباد اللہ الصالحین + و بر تمامہ بندگان خدا کہ نیکو
کارند حاضر و غائب و در نزدیک و بر زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد است بندۂ صالح آن بود کہ ادای حق بعبودیت بر وجہی کہ فرمودہ اند چنانکہ
باید بجای آرد و استقامت بران در زود بہیچ وجہ خللی و فسادی در کارخانۂ حال ظاہر و باطن وے راہ نیابد و صلاح اعلیٰ مناصب و ارفع مقامات
است و لہذا او صف کردہ است بدان حق جل و علا انبیا و رسل را و صواب آنست کہ صلاح را مراتب بسیار ست بعضہا فوق بعض و ہمہ را
بر قدر صلاح نصیبے از سلامت حاصل ست و اقصیٰ درجات و اعلا مراتب صلاح آنست کہ شیخ ما و شیخ انس و جان غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی
قدس اللہ سرہ العزیز در کتاب خود مسمی بفتوح الغیب ذکر کردہ است کہ صلاح حالت زوال رادت و فنا مطلق است و بودن بندہ قائم بمراد حق و فعل
او صالح بحقیقت کسی است کہ بانیمقام رسیدہ باشد و لطف حق متولی امور وی شد قولہ تعالیٰ ان ولیی اللہ الذی نزل الکتاب و ہو یتولی الصالحین و این
بندہ ایست کہ دست تدبیر از جلب منافع و مصالح و رد مضار و موذیات خود باز داشتہ و بتقدیر متولی تربیت وی گشتہ بی آنکہ او را اختیار
و تدبیری در نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایہ و میت با غاسل و کوہی ہیچ چگان از نہی و چون بندہ باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات نفس

وافاقی سلامت خواهد بود چون خود را تسلیم کرد سلامت ماند یعنی اسلم تسلم بن خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ذکر بعض عباد و اشخاص علی التعیین بر وفات کریم خود کفایت نمود عامه را بر کات و خیرات مبذول کرد باشارت کردن بوجه آن فرمود فانه اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض یعنی بر ستیکه وقتی که گوید بنده این خود را بر سبیل عموم میرسد از آن هر بنده صالح را که در زمین و آسمان است حاجت تخصیص نیست بعد از آن ختم بشهادتین کرد که خلاصه کار و اصل تمام اعمال است فرمود اشهد ان لا الٰه الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و بعد از آن که بتحقیق اسلام متصف شده و در مقام قرب و قبول ممکن گشت اشارت کرد بدعا و سوال هر چه خواهد بود فرمود ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه فیدعوه یعنی باید که اختیار کند و برگزیند از دعا هر چه خوش آیند تر است بسوی وی پس دعا کند و بخواهد از خدا متفق علیه و عن عبد الله بن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة من القرآن و گفت ابن عباس را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چگونه می آموخت ما را تشهد را چنانکه می آموخت ما را سورة از قرآن ابتا کید و مبالغه در ضبط و حفظ آن و فکان یقول التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا الٰه الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله رواه مسلم این تشهد ابن عباس است و عمل اکثر شافعیه بر ان است و در مذهب ابن مسعود است و انچه در حدیث سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود میان این دو تشهد تفاوتی در لفظ و معنی موجود است و گفته اند که تشهد ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفته است که صحیح ترین چیزی که روایت کرده شده است در تشهد حدیث ابن مسعود و در مذهب امام احمد نیز همین است و اکثر اهل علم از صحابه و تابعین اند و تحقیق وارد شده است امر بدان و تعلیم آن و رسند امام احمد گفته که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن مسعود را که تعلیم کند از ابو دوم و در روایتی آمده که گفت ابن مسعود گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا التشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیه است و حدیث ابن عباس گفته شد از افراد مسلم و روایت کرده است آنرا اصحاب کتب ستة الا البخاری و تشهد امام مالک تشهد عمر است التحیات لله الزاکیات لله الطیبات الصلوات لله السلام علیک ایها النبی الخ و همین است در رسالة ابن ابی زید که در مذهب مالک ست و گفته اند که نماز جائز است بهر چه که خواند سخن در اولی و افضل ست و بدان که در تشهد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک و سلام علینا بی الف و لام ذکر کرده است و مؤلف گفت و لم اجد فی الصحیحین و لا فی احدهما بین الصحیحین و ندیدم من در هیچ صحیح بخاری و صحیح مسلم و نه در جمع بین الصحیحین که کتب حدیثی ست و سلام علیک و سلام علینا بغیر الف و لام و لکن رواه صاحب الجامع عن الترمذی و لیکن روایت کرده است آنرا صاحب جامع الاصول که کتب ستهٔ را جمع کرده است از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول درست نباشد و الله اعلم بالصواب الفصل الثانی عن وائل بن حجر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت در کیفیت جلسه تشهد قال گفت ثم جلس پس نشست آنحضرت یعنی بعد از برداشتن سر از سجدهٔ دوم گفت دوم نشست آنحضرت فافترش رجله الیسری و پس بگستراند پای چپ خود را و وضع یده الیسری علی فخذه الیسری و بنهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود و حد مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و بگرداند طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود و این موافق ست بحدیثی که بصحیح دوم از آن بیقبض جعل مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی الخ و لفظ ابو داود و یشیر باصبعه یعنی اشارت کرد بانگشت خود و اندرج خنصر آنرا و کرد با ابهام قبض متین و قبض کرد دو انگشت را از انگشتان و ست است که خنصر و بعد از شد و حلق حلقه و بست حلقه یعنی از وسطی با ابهام چنانکه عقد ثلثین است و مذهب حنفی است و قول قدیم شافعی رفع اصبعه یستدبر بها القبلة و بلند انگشت خود را یعنی سبابه را قرینه بحرکت میداد عوبها پس بدیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میخواند آن انگشت را در حالتی که دعا میکرد یعنی مراد اشارت ست بتوحید نه تعلیل چنانکه گذشت رواه ابو داود و النسائی

عن

وعن عبد اللہ بن الزبیر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یشیر باصبعہ اذا دعا ولا یحرکہا رواہ احمد وابوداؤد والنسائی

آنحضرت کہ اشارت میکرد و باانگشت خود چون دعا میکرد و نمی جنبانید

آنرا در حدیث اول مذکور کہ می جنبانید انگشت را و درین حدیث میفرماید کہ نمی جنبانید انچنانکہ فرمودہ می جنبانید مراد برداشتن و بست برای اشارت کہ بسیار جنبانیدن و دست از بکالیدن و اینچنانکہ فرمودہ نمی جنبانید مراد وقتی تکریر تحریک ست و درین نفی مذہب امام مالک ست کہ نزد ایشان انگشت را

متحرک میدارند تا آخر تشہد و میگویند کہ این انگشت اتصالی برگمانی ان ارد و جنبانیدن بسبب ایقاظ دل حضور و دست و اللہ اعلم رواہ ابوداؤد والنسائی

وزاد ابوداؤد و وزیادہ کردہ ست ابوداؤد و این لفظ را کہ ولا یجاوز بصرہ اشارتہ و در نمی گذشت بینائی او از اشارت وی یعنی ازین انگشت کہ بدان

آنرا اشارت میکرد بسوی یعنی نظر در وقت برداشتن و اشارت کردن انگشت میسبحہ بجانب دیگر نمیدید از جہت شہود معنی توحید کہ اشارت میکرد

بآن، وعن ابی ہریرۃ قال ان جلالکان ید عو باصبعیہ گفت ابوہریرہ بود مرد کہ دعا میکرد بدو انگشت یعنی بسبابہ ہر دو دست و گفتہ اند کہ آن مرد سعد بن

ابی وقاص بود چنانکہ ابوداؤد و نسائی روایت کردہ اند فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم احد احد توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن

بیک انگشت کہ خدا یک ست رواہ الترمذی والنسائی والبیہقی فی الدعوات الکبیر وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال نہی رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم ان یجلس الرجل فی الصلوٰۃ وہو متمہد علی یدہ گفت ابن عمر نہی کرد آنحضرت از نشستن مرد در نماز حال آنکہ او می تکیہ کنندہ ست بدست خود یعنی بنہادہ بر

دست خود او را در تشہد بر زمین می تکیہ کند بران نہادہ یا اعتماد کند بر دو دست خود وقت برخاستن رواہ احمد ابوداؤد و ہذا لفظہ و معنی اخیر مناسب ترست بروایت دیگر

کہ گفت و فی روایۃ لہ و در روایتے دیگر ابوداؤد و ہذا لفظہ و این چنین آمدہ ست کہ نہی ان یتمہد الرجل علی یدیہ اذا نہض فی الصلوٰۃ یعنی کرد آنحضرت از اعتماد و تکیہ

کردن مرد بر دو دست وقتی کہ برخیزد و این بر ست موافق مذہب حنفیہ است و منافات دارد بمذہب شافعیہ کہ قائلند بجلسہ استراحت کہ مستلزم اعتماد و تکیہ بر دو دست

وقت برخاستن ایشان میگویند کہ این روایت ضعیف ست واللہ اعلم وعن عبد اللہ بن مسعود قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الرکعتین الاولیین

کانہ علی الرضف حتی القوم بود آنحضرت در دو رکعت اولی یعنی در جلسہ اولی کہ برای تشہد می نشست خواہ نماز ثلاثی باشد یا رباعی گویا کہ بر سنگ

گرم کردہ شدہ یا آتش تفتہ ست تا آنکہ برمیخاست و می ایستاد کنایت از زود برخاستن از قعدہ اولی و شتابی کردن در ان مرفضت الفرح راد سکون ضاد

معجمہ و فتح نیز آمدہ ساک گرم کردہ شدہ با آتش کہ زر شیر میگذارند تا گرم گردد رواہ الترمذی ابوداؤد والنسائی الفصل الثالث عن جابر رضی اللہ عنہ

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا التشہد کما یعلمنا السورۃ من القرآن بود آنحضرت کہ تعلیم میکرد ما را تشہد را چنانکہ تعلیم میکرد ما را سورۃ از قرآن را

یعنی طریق کہ بسم اللہ باللہ بنام خدا و بتوفیق و احانت می التحیات للہ الصلوٰت الطیبات السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علینا

وعلی عباد اللہ الصالحین شہدان لا الٰہ الا اللہ و اشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ سؤال میکنم خدا را بقدرت او از خدا بقدرت او از خدا سؤال میکنم خدا را بقدرت او پناہ میجویم بخدا

از آتش دوزخ رواہ النسائی، این نزد جماعتی ست از وجوہ تشہد گویا کہ بتعلیم آنحضرت تعلیم واجب تعلیم قرآن و بودن او از کار خود گفتہ ست

کذا فی شرح النسائی گفتہ اند کہ زیادت تسمیہ صحیح نیست از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعن نافع قال کان عبد اللہ بن عمر اذا جلس فی الصلوٰۃ وضع

یدیہ علی رکبتیہ واشار باصبعہ الیمنی یرمیہ بصرہ ازاست از نافع گفت بود ابن عمر چون می نشست در نماز می نہاد ہر دو دست خود را بر زانوی خود و اشارت

میکرد بانگشت خود دست یمین را آن انگشت را الیمنی در وقت اشارت نظر بر انگشت شہادت چنانکہ گذشت ثم قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت

ابن عمر گفتہ ست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لہی اشد علی الشیطان من الحدید یعنی آنچہ بر آہن این اشارت بانگشت سخت تر ست بر شیطان از آہن کہ بدی بکشند

مثل تیر و شمشیر یعنی السبابة یعنی خواهد بود این انگشت سبابه را بجهت اشارت کردن بوی تهلیل و تسبیح و اثبات یکی و قطع طمع شیطان از رفع صلوة در ترک کفر
رواه احمد + وعن ابن مسعود کان یقول من السنة اخفاء التشهد + روایت است از عبد الله بن مسعود که میگفت از سنت مخفی داشتن تحیات
التحیات یعنی سنت آنست که التحیات را بلند نخواند و جهر نکند + رواه ابو داود والترمذی قال + وگفته است ترمذی + هذا حدیث حسن باب الصلوة
علی النبی وفضلها صلوة بمعنی عاد رحمت و استغفار آید و رود بر رسول صلی الله علیه وسلم وصلوة از بندگان طلب فائده رحمت شامل خیر دنیا
و آخرت است از جناب حق بر حبیب خود صلی الله علیه وسلم و دعای سبحانه امر کرده است مومنان را بفرستادن صلوة و سلام بر وی صلی الله علیه وسلم
و اجماع کرده اند بر انکه این امر بر سبیل وجوب است بعض گفته اند واجب است هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعض گویند که فرض است یکبار در عمر بعد
شهادت به نبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بر آن سنت مستحب مستون و از اوکد سنن اسلام و شعار آن قاضی ابو بکر گفت فرض گردانیده حق جل و علا
بر مومنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وی نگردانیده امر آن را وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود صلوة و غفلت و فرو گذاشته و دران اختلاف از علما
قول اول اصح و اشهر است و شافعی فرض گردانیده در تشهد و گفته اند که این قول شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را دران هیچکس از علما و ائمه
امام ابو حنیفه واجب است صلوة فی الجمله و سنت است در تشهد و فضائل صلوة بر آنحضرت لا تعد و لا تحصی است و بنده ازان در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام
و در رساله جداگانه انتخاب نموده چیزی بسیار افزوده شده است و اختلاف کرده اند که آیا جائز است صلوة و سلام بر غیر انبیا باستقلال یا بتبعیت
مشهور آنست که مخصوص است بانبیا و مشارکت نیست با انسان بر ایشان و ران بلکه ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کرده است بطبرسی
از خلف اولی است و بعض گفته اند حرام است یا مکروه که بهت تحریمی یا تنزیهی و متعارف و متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از زینت
از ربط مطهره در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود و در متاخرین ترک آن متعارف شده است والله اعلم
الفصل الاول + عن عبد الرحمن بن ابی لیلی + بفتح اللامین + قال لقینی کعب بن عجرة + بضم عین و سکون جیم و فتح راء روایت است از
عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که از ثقات تابعین است و دریافت صد و بیست صحابی را که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت
گمان نمیبرم که زمان ماندنی را دیده باشند و لاوت یافت در شش سال که با قیمانده بود از خلافت عمر و دیدار صحابیت از اهل غزوه احد گفت لاقات
کردم کعب بن عجره را که صحابیست از اصحاب شجره + فقال + پس گفت کعب + الا اهدی لک هدیة + سمعناها من النبی + آیا نفرستم برای تو هدیه و کلامی که شنیده ایم
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم + و هدیه بفتح ها و کسر دال و تشدید یا تحفه که بکسی بفرستند بطریق احترام + اکرام + و انچه بفقرا دهند بطریق ترحم و تعطف آنرا
صدقه نام هست + فقلت عبد الرحمن میگوید پس گفتم کعب بن عجره + بلی + بفرست بگو + فاهد لنا + پس ارمغانی دست داده است ترا بفرست آن
هدیه را بمن تا کید است بچیزی که مفهوم شده است از بلی + فقال + پس گفت کعب بن عجره + سالنا رسول الله + پرسیدیم ما یعنی صحابه پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم فقلنا + پس گفتیم + یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت + چیست کیفیت درود فرستادن بر شما اهل بیت + و مقصود سوال
از کیفیت درود فرستادن بر حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و ذکر اهل بیت بتبعیت و استطراد است و گویند اهل بیت کنایت از ذوات
شریف و ولی است و اهل یعنی آل ست و آل فلان میگویند و مراد ذات فلان امیدارند چنانکه در آل داود و نحو آن گفته اند و اهل بیت گفتن تعلیم
است بقول + رحمة الله و برکاته + علیکم اهل البیت و قرینه بر اراده این معنی قول ایست که + فان الله قد علمنا کیف نسلم علیک + زیرا که خدا تعالی

تحقیق دانا نید یا کیفیت سلام فرستادن بر تو کہ در تشہد تعلیم کردی ما را تعلیم الٰہی گفتند یعنی کہ تعلیم آنحضرت تعلیم الٰہی است زیرا کہ وی نطق نمیکند در احکام مگر بوحی قال گفت آنحضرت جواب سوال تعلیم کیفیت صلوٰۃ فرمود قولوا بگویید اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم خداوندا درود بفرست بر محمد و بر آل محمد چنانکہ درود فرستادہ بر ابراہیم و بر آل ابراہیم انک حمید مجید بدرستیکہ تو ستودہ شدہ بر صفات کمال و بزرگی گرامی پس صلوٰۃ بفرست بر اندازۂ کمال و بزرگی خود اللہم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید خداوندا برکت فرود آر بر محمد و بر آل محمد چنانکہ برکت دادہ بر ابراہیم و بر آل ابراہیم بدرستیکہ تو ستودہ شدہ بر صفات کمال و بزرگی گرامی پس برکت بفرست بر اندازۂ کمال و بزرگی خود۔ متفق علیہ۔ این حدیث را بخاری و مسلم بروایت کردہ اند۔ الا ان مسلم لم یذکر علی ابراہیم فی الموضعین مگر آنست کہ مسلم ذکر نکردہ است لفظ علی ابراہیم را در ہر دو جا یعنی نہ در صلوٰۃ و نہ در برکت و لفظ او نیست کما صلیت علی آل ابراہیم و کما بارکت علی آل ابراہیم چون آن حضرت از آل ابراہیم است تشبیہ بہمان آل ابراہیم کردند و آل رجل اہل و عیال او را گویند و بمعنی اتباع نیز آمدہ و باینمعنی واقع شدہ ہست کہ اے کل مومن و در روایتے کل موحد تقی ظاہر آنست کہ مراد در حدیث معنی اتباع باشد و بعض آل را تفسیر باہل بیت کنند بمعنی کسیکہ حرام ست بر وی صدقہ و مراد بنو ہاشم اند و امام فخر رازی گفتہ کہ اولی آنست کہ گفتہ شود اہل بیت اولاد آنحضرت اند و علی نیز از ایشان ست بجہت اختلاط و معاشرت وی فاطمہ را رضی اللہ عنہا و گاہی مخصوص بفاطمہ و علی و حسن و حسین اند چنانکہ در مباہلت و حدیث کساء دال ست بران و خطاب اینجا بر ید اللہ لبیک عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم را مخصوص بایشان ارند و حق آنست کہ از اہل مطہرات نیز داخل این خطاب اند زیرا کہ سوق آیت قرآنی مناد یست بدخول و وجہ تطبیق و ترجیح آن است کہ بیت نسب ست چنانکہ اولاد جد قریب را بیت فلان گویند یا نبنی ہو اشم البیت آنحضرت اند صلی اللہ علیہ وسلم و بیت بیت سکنی و باین معنی ازواج داخلند و بیت ولادت و اولاد آنحضرت اہل بیت و اولادند و کلام درین مقام و در خاتمۂ رسالہ کہ در ذکر تبرین بجہت سمی تحقیق الاشارہ فی تعیم الاشارہ تالیف یافتہ است مشبع نگردہ شدہ ہست لہذا نکتہ درین حدیث اشکال کردہ شدہ ہست کہ تقدیم تشبیہ لازم می آید کہ صلوٰۃ و برکت بر ابراہیم و آل ابراہیم کامل تر و قوی تر باشد و جواب او دہ شدہ است کہ شہرت ظہور کافیست و تشبیہ بی اشتراط کمال وقوت و وجوہ دیگر او دہ اند کہ این معنی کہ گفتم اعتبار نکنند نماند نیکو دو نکتہ خوب و ما فیہا در رسالہ جدا نوشتہ ایم آنجا باید نگریست وعن ابی حمید بفتح حا و فتح میم الساعدی بکسر عین قال گفت قالوا گفتند صحابہ یا رسول اللہ کیف نصلی علیک چگونہ درود فرستیم بر تو فقال رسول اللہ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قولوا بگویید اللہم صل علی محمد وازواجہ و ذریتہ کما صلیت علی ابراہیم و در بعض نسخ علی آل ابراہیم و در بعض نسخ علی آل ابراہیم ست و گفتہ اند کہ در ذکر ابراہیم در صلوٰۃ و آل ابراہیم در برکت است انک حمید مجید متفق علیہ و شیخ ابو حمید گفتہ است کہ حق آنست کہ ذکر محمد و ابراہیم و ہمچنین ذکر آل محمد و آل ابراہیم در اصل حدیث ثابت است و بعض رواۃ آنرا حفظ کردہ و بعض نکردہ و بالجملہ این صیغہ صلوٰۃ بالفاظ مختلفہ آمدہ است و خواندن ہمہ در حدیث اول مذکور شد کافیست کہ اسہنا من المشائخ و انکہ در بعض روایات ارحم محمد کما رحمت و ترحمت واقع شدہ بصحت نرسیدہ است کذا قالوا۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علی واحدۃ صلی اللہ علیہ عشرا فرمود کہ ہر کہ درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدا بر وی دہ بار۔ رواہ مسلم۔ اینجا می پرسند کہ چہ گونہ روا باشد کہ بر آنحضرت درود یکبار بود و بر صلی دہ بار جواب آن آنست کہ یکبار صفت فعل مصلی است کہ بحکم

من جمیع ما یحبه الجنة فلعله عشر اشباهها جزاء آن ده درو واز درگاه رحمت حق بر و پیوسته باز انجا لازم نمی آید که بر آنحضرت از جناب حق یک درود رسد واگر فرضا یکی هم باشد شاید که آن یکی در شرف ونفاست برابر صد هزار درود باشد چنانکه یک جو بر در قیمت برابر صد هزار فلس باشد الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوة واحدة صلی الله علیه عشر صلوات وحطت عنه عشر خطیئات ووداگفته وکم کرده میشود از وی ده گناه ورفعت له عشر درجات + وبر داشته وبلند کرده میشود مراورا پایه در قرب حق + رواه النسائی وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اولی الناس بی یوم القیمة اکثرهم علی صلوة + نزدیکتر و پیوسته ترین مردم بمن در روز قیامت بیشترین ایشان در ود گوینده بر من آنکه در حدیث دیگر واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگردد وسبب این است که بحیث حصول قرب بآن حضرت نور رحمت حق که فائض میگردد بر حسب خبر لطیف وی تمامتر نمی رسد که حقیقت معنی شفاعت است رواه الترمذی + وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام + بدرستیکه مر خدا تعالی را فرشتگانند رونده در زمین که میرسانند مراز امت من سلام را صلوة که میگویند بمن + رواه النسائی والدارمی + ودر خبر دیگر آمده است که می برند نام او را ونام پدر او را ومیگویند یا رسول الله فلان بن فلان چنانکه میگوید بنده بیچاره مسکین عبد الحق بن سیف الدین لیقرئک السلام + شعر + لک البشارة فاخلع ما علیک فقد ذکرت ثم علی فیک من عرج + جان سید هم در آرزوی فاصد آخر باز گو + در مجلس آن نازنین حرفی که از ما میرود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یسلم علی الا رد الله علی روحی حتی ارد علیه السلام + تا آنکه رد میکنم بر وی سلام را یعنی جواب وی میگویم + رواه ابو داؤد والبیهقی فی الدعوات الکبیر + در اینجا اشکال می آید که مضمون این حدیث مخالف حدیث حیات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در برزخ زیرا که رد روح بر آنحضرت در وقت سلام دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وی در بعض اوقات وجواب میدهند که مراد بعود روح نه عود او است بدن بعد از مفارقت بلکه افاقت وتوجه او است باین عالم وسماع صلوة وسلام امت آنحضرت مشغول است بر برزخ باحوال ملکوت ومستغرق است در مشاهدهٔ رب العزة چنانکه در دنیا در حالت وحی میبود پس تعبیر کرده شده از افاقت وی زمان مشاهده واستغراق بر روح چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاستیقظت + وانا بالمسجد الحرام الحدیث پس بیدار شدم وحال آنکه من در مسجد حرام ام وصلاح در خواب دیده بودم پس او افاقت وبرآمدن او است از مشاهدهٔ آن عالم ونیز حیات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم بر روح بدن ایشان بعد از افاقت موت است بکبار بحیات نشأت الهی بعد از آن هیچ زمانی خالی نیست از صلوة وسلام ومفارقت روح در دومرتبه بعد آخر مکرر داخل تعذیب است که واجب است تنزیه ساحت عزت وکرامت وی صلی الله وسلم از آن پس او بدکه دائم در حیات باشد دائم وبالله التوفیق سخن در آن ماند که این فضیلت وسلام از آنحضرت بخصوص در ایران قبر شریف او است مثل داخل در مجلس سلام گویدیا عام است امر کبری که سلام فرستد چنانکه در تشهد وغیر آن طائفه بر آنند که سلام بر آن آنحضرت بپیوسته سماع کند ودر سلام کند وبر دیگران بواسطت ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل اول باین طائفه گذشت وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ونیز روایت است از ابی هریره که گفت شنیدم آنحضرت را که میفرمود لا تجعلوا بیوتکم قبورا مگردانید خانهای خود را مانند قبر یا که مثل مردها مدران افتاده وخفته باشید وهیچ عبادتی در وی نکنید باشید همچنانکه در وی عبادت میکنند واگر اینها نیز چیزی از آن در خانها نمیکرده باشید انوار وبرکات آن شامل خانه واهل خانه نیز شود وفرائض را

در مسجد بگزارند و نوافل در خانہا کنند و گذاردن نفل در خانہا افضل از گذاردن آن در مسجد مراد آنست کہ در خانہ مردم اداء نفل نکنند دفن آنحضرت در خانہ خواص او بود صلی اللہ علیہ وسلم و الا بحجلہ او بری عید اداء و نگذارند قبر او را عیدگاہ کہ اجتماع کنند بران بنیت سرور و لہو و لعب موجب غفلت ست چنانکہ یہود و نصاریٰ بر قبور انبیای خود کنند و بعض گویند کہ مراد آنست کہ زیارت مرا مثل عید نسازید کہ در سالے چند بار حاضر میشوید پس این تعیین و تحدید ست بر کثرت زیارت و حاضر آمدن آن در گاہ عالم پناہ رضی اللہ و صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم و در رد دوم سعید بر من و اندیشہ نکنید از بعد مسافت زیرا کہ درود شما میرسد مرا ہر جا کہ باشید بنیت در راہ عشق مرحلہ قرب بود نیست میان و دعای میت مقرب است و در نیجا اشارہ و تنبیہ ست بر غرض مشتاقان اگر از سبب دوری ضروری از سعادت حضوری محروم باشند باید کہ از توجہ حضور قلبی غافل نباشند و خود را از ساحت حضور دور خیال نکنند کہ بوسیلہ صلوٰۃ و سلام و وصول آن بحضرت نزدیک بصرع ۔ قرب جانانہ چو بود بعد مکانی سہل است ۔ رواہ النسائی و عنہ قال قال رسول اللہ ۔ و ہم از ابی ہریرہ روایت است گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رغم انف رجل ذکرت عندہ فلم یصل علی ۔ خاک آلودہ شدہ باد بینی مردے کہ نزد او یاد کردہ شوم یعنی بزرد شوم نام من نزد آن در و در رد و فرستادن بر من ظاہر میشود کہ ہر کہ مجلس نام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بردہ شود در رد و فرستادن واجب گرداند جہت ورود عید ترک آن مگر آنکہ گویند انچہ دلیل وجوب ست لحوق وعید بنداب آخرت ست و این وعید بغم الف از آن قبیل ست دعا بہ ذلت آن و دلالت بر استحباب و افضلیت ست یا آنکہ میگویند در امثال این عبارت حقیقت دعا مراد نیست بلکہ مراد نوعی از تقبیح و توبیخ ست ۔ و رغم الف رجل ذکرت عندہ فلم یصل علیہ رمضان ثم انسلخ قبل ان یغفر لہ و خاک آلودہ شدہ باد مردے کہ در آید بر وے ماہ رمضان پیش از آنکہ آمرزیدہ شود مر آن مرد را یعنی عبادت نکند و قیام بحق انماید کہ بسبب آن مرزش وی گردد ۔ و رغم الف رجل ادرک عندہ ابواہ الکبر او احدہما فلم یدخلاہ الجنۃ ۔ و خوار باد مردے کہ دریابد نزد وی مادر و پدر کہ بزرگ سالی را یا دریابد یکی از ایشان پس در نیابد مادر و پدر او را بہشت یعنی نیکی نکند بایشان و بجای نیاورد حق ایشان را و حاصل نکند رضای ایشان را تا سبب در آمدن او بہشت را شوند ۔ و عن ابی طلحۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جاء ذات یوم و البشر فی وجہہ ۔ روایت است از ابی طلحہ انصاری کہ صحابی مشہور ست زوج ام سلیم نام او فرزند سہل و آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم او را ابو طلحہ را بشارتے بہتر از صد مرد ست آمد آنحضرت روزے یعنی بنشان را خوش و حال آنکہ اثر خوشحالی و تمامی و کشادگی در روے مبارک بود ۔ فقال پس گفت آنحضرت انہ جاءنی جبریل بدرستیکہ نشان انیست کہ آمد مرا جبریل و فقال پس گفت جبریل ان ربک یقول بدرستیکہ پروردگار تو میگوید ۔ امایرضیک آیا راضی نمیسازد ترا یا محمد ان لا یصلی علیک احد من امتک الا صلیت علیہ عشرا و لا یسلم علیک احد من امتک الا سلمت علیہ عشرا ۔ این کہ صلوٰۃ نفرستد بر تو ہیچ یکی از امت تو مگر کہ صلوٰۃ نفرستم من بر وے دہ بار و سلام نفرستد بر تو ہیچ یکی از امت تو مگر کہ سلام نفرستم بر وے دہ بار رضا و خوشحالی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این بشارت را بجہت تشکر بہتر از صد مرد ست آنحضرت روزے یعنی بنشان را خوش و حال آنکہ اثر خوشحالی و تمامی و کشادگی در روے مبارک بود ۔ فقال پس گفت آنحضرت انہ جاءنی جبریل بدرستیکہ نشان انیست کہ آمد مرا جبریل و فقال پس گفت جبریل ان ربک یقول بدرستیکہ پروردگار تو میگوید ۔ امایرضیک آیا راضی نمیسازد ترا یا محمد ان لا یصلی علیک احد من امتک الا صلیت علیہ عشرا و لا یسلم علیک احد من امتک الا سلمت علیہ عشرا ۔ این کہ صلوٰۃ نفرستد بر تو ہیچ یکی از امت تو مگر کہ صلوٰۃ نفرستم من بر وے دہ بار و سلام نفرستد بر تو ہیچ یکی از امت تو مگر کہ سلام نفرستم بر وے دہ بار رضا و خوشحالی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این بشارت را بجہت تشکر از قدر و بزرگی او ست نزد خداوند سبحانہ یا بجہت حصول ثواب امت را کہ غایت حرص و خواہش آن حضرت طلب خیر ست برای ایشان ۔ رواہ النسائی و الدارمی ۔ و عن ابی بن کعب قال قلت یا رسول ست از ابی بن کعب کہ از غلطای صحابہ ست و احوال تریف وی در موضع دیگر نوشتہ شدہ ست گفتم یا رسول اللہ انی اکثر الصلوٰۃ علیک پس چند یکہ من بسیار میفرستم درود را بر تو یعنی میخواہم کہ بسیار فرستم فکم اجعل لک من صلاتی پس چہ مقدار از زمان بگردانم و معین سازم برای تو یعنی برای درود فرستادن بر تو از صلوٰۃ خود یا مراد آنست کہ درود بسیار میفرستم و نمیگویم میخواہم کہ آنرا عدد معین و وقتی معین سازم و شیخ ابن حجر بر شرح خود گفتہ کہ مراد از صلوٰۃ دعا ست یعنی من زمان معین و ارم کہ در آن بر ای نفس خود دعا کنم میخواہم کہ درود بر تو فرستم و بسیار فرستم چہ مقدار از ان زمان برای درود فرستادن تو صرف کنم پس حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باختیار او گذاشت و فرمود

هر چند بیشتر کنی بهتر + فقال له پس فرمود + ما شئت + هر مقدار که بخواهی از زمان صلوٰة خود بر درود صرف کن + قلت الربع + ابی بن کعب میگوید گفتم من که چهار یک از زمان صلوٰة خود صرف کنم بر درود + قال ما شئت + گفت آنحضرت هر چه میخواهی بکن اگر ربع میخواهی ربع بکن فان زدت فهو خیر لک + پس اگر زیاده کنی از ربع بهتر ست مر ترا + قلت النصف + گفتم نصف زمان را بگردانم برای درود + قال ما شئت گفت آنحضرت هر چه میخواهی نصف کن اگر نصف میخواهی + فان زدت فهو خیر لک + پس اگر زیاده کنی بهتر ست مر ترا + قلت فالثلثین + گفتم پس دو ثلث زمان را بگردانم برای درود + قال ما شئت فان زدت فهو خیر لک + قلت اجعل لک صلوٰتی کلها + گفتم بگردانم برای تو زمان دعای خود را همه + قال اذن تکفی همک و یغفر لک ذنبک + گفت آنحضرت آنگاه که همه زمان دعا را برای صلوٰة من میگردانی کفایت کرده میشود و برآورده میشود همه مقصود های تو دینی و دنیاوی و پوشیده میشود برای تو همه گناهان تو ظاهر و باطن و اول و آخر + رواه الترمذی + و سبب انجاح مرادم در صلوٰة بر حضرت سید انام علیه الصلوٰة والسلام آنست که چون بنده سوال طلب و رغبت خود در محاب مرضی خدا و رسول صرف کرد بصدق و اخلاص از ارباب مجاهده و سلب نفس خود ایثار نمود لاجرم مستحق جزای کامل و قابل فیض خاص و رحمت شد و کفایت جمیع مهمات گشت من کان لله کان الله له من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین و من الله بجمیل الصحبة الا [illegible] نیز قول آن است شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه این مسکین بزیارت مدینه منوره وداع میکرد فرمود بدانکه آگاه باش که در این راه هیچ عبادتی بعد از ادای فرائض چون صلوٰة بر حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم نیست باید که تمام اوقات خود را صرف آن کنی و بچیزی دیگر مپردازی عرض کرده شد که آنرا عددی معین هم باشد فرمود اینجا تعین عدد شرط نیست چندان بخوانی که بدان رطب اللسان شوید و برنگ او رنگین شوید و در آن مستغرق گردید + **وعن فضالة** + بفتح فا + بن عبید + بضم عین و فتح با ابو محمد انصاری اوسی صحابی است اول مشاهد وی حدیبیه است و بیعت کرده تحت الشجرة و حاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را و والی شد قضای دمشق را برای معاویه در زمان خروج او بصفین مات بها سنة ثلث و خمسین فی قول الاصح + قال بینما رسول الله + گفت فضاله در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قاعد + نشسته بود + اذ دخل رجل فصلی + ناگاه در آمد مردی پس نماز بگذارد آن مرد + فقال + پس گفت آن مرد بعد از نماز + اللهم اغفر لی وارحمنی فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عجلت ایها المصلی + شتابی کردی ای مصلی کردعا کردی پس اول حمد خدا و صلوٰة بر من + اذا صلیت فقعدت + چون نماز بگذاری پس بنشینی بعد از نماز احتمال دارد که مراد قعده نماز باشد یا نشستن بعد از فراغ از نماز برای دعا و این ظهر و اوفق است بسیاق حدیث + فاحمد الله بما هو اهله + پس ثنا گو بر خدا بچیزی که وی تعالی اهل آنست از صفات کمال + وصل علی + و درود فرست بر من + ثم ادعه + پس بعد دعا کن خدا را و در خواست کن از وی هر چه میخواهی تعلیم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مرد را ادب دعا که اول از دعا حمد و صلوٰة باید گفت بعد از آن دعا کرد و از احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد باید گفت و درود فرستاد + قال + گفت فضاله بن عبید که راوی حدیث است + ثم صلی رجل آخر بعد ذلک + پس نماز گذارد مردی دیگر بعد از مرد نخستین + فحمد الله وصلی علی النبی + پس حمد گفت این مرد خدا را عز و جل و درود فرستاد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم + فقال له النبی + پس گفت مر این مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایها المصلی ادع تجب + ای مصلی دعا کن هر چه خواهی اجابت کرده شوی و قبول کرده شود دعای او + رواه الترمذی و روی ابو داود والنسائی نحوه + **وعن عبد الله ابن مسعود** رضی + قال کنت اصلی والنبی + گفت ابن مسعود بودم من که نماز میگزاردم و پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر + حاضر بود و در بعض نسخ مصححه لفظ حاضر موجود است و در بعض نسخ لفظ حاضر که موجود نیست مقدر و مراد است + وابوبکر وعمر معه + و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز با آنحضرت حاضر بودند + فلما جلست بدات بالثناء علی الله + پس هر گاه که نشستم بعد از گزاردن نماز آغاز کردم بحمد و ثنا بر خدای عز و جل

ثم الصلوٰۃ علی النبی پس استدا کردم بدرود بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دعوت نفسی پس دعا کردم برای خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سل تعط سل تعط سوال کن داده می شوی سوال کن داده میشوی هر چه میخواهی می طلبی این کلمه را مکرر فرمود بقصد تاکید وطلب مزید رواه الترمذی

الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علی واحدة صلی اللہ علیہ عشرا یکبار بالکمال الاولی یکمال الفتح یا بضم آن هر دو صحیح کرده اند بر دو جه اول معنی این باشد که شاد وسیگرداند او را کرامت پیماید ثواب را بر وجه ثانی پیموده شود برای او ثواب بپیمانه تمام تر و رسان تر یعنی کسیکه میخواهد که حاصل گردد مراو را بر وجه اتم واکمل واذا صلی علینا اهل البیت فلیقل چون صلوٰۃ بفرستند بر ما که اهل بیت نبوت وکرامت ایم پس باید که بگوید وانچنین رود بفرستد که اللهم صل علی محمد النبی الامی وازواجه امهات المومنین وذریته واهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید امی لقب خاص آنحضرت ست که مذکور ست در توریت وانجیل وسائر کتب سماویه وامی رخت کسی را گویند که خواندن ونوشتن نداند ودر مکتب نرفته واز کسی نیاموخته منسوب بام یعنی همچنان که از شکم مادر برآمده ست نظم نگار من که مکتب نرفت وخط ننوشت بغمزه مسئله آموزصد مدرس شد تبیی که ناکرده قرآن درست کتب خانه چند ملت بشست پس تعلیم آداب راچه حاجت که او خود ز آغاز آمد مودب وآنحضرت را با وجود صحت این معنی انسبت بام القری که نام مکه معظمه ست نیز میگویند یا نسبت بام الکتاب که نام لوح محفوظ است در مکتب ملکوت سبق او نبی یعنی خواننده صلی اللہ علی النبی الامی وآله وسلم رواه ابوداود وعن علی رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم البخیل الذی من ذکرت عنده فلم یصل علی بخیل سخت وخام در بخل کسی ست که ذکر کرده شود من نزد وی پس درود نفرستد بر من یعنی آن نه بخیل ست که مال خود را با وجود میل طبیعت وحکم جبلت از خود جدا نتواند کرد بخل ازین در نمیگذرد که بحکم کسل مغفلت یک کلمه بنام آن سرور نمی تواند از نفس خبیث برون داد واداء حق وشکر نعمت گذارد داد محبت داد جا آنست که جانها فدای او کنند چه جای یک کلمه که بنام وی بر زبان آرند شعر فرحبا ای پیک مشتاقان بیار پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست رواه الترمذی ورواه احمد عن الحسین بن علی رضی اللہ عنهما وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب معانی این الفاظ وتوجیه اجتماع این صفات در حدیث واحد در مقدمه معلوم شده اند ذکر

وعن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من صلی علی عند قبری سمعته کسیکه درود نفرستد بر من نزد قبر من می شنوم من صلوٰۃ او را ومن صلی علی نائیا ابلغته وکسیکه درود نفرستد بر من از دور نه در حضور قبر رسانیده شود صلوٰۃ او مراکه ملائکه سیاحین میرسانند وبر هر تقدیر درود وسلام میکنم وجواب سلام وی میگویم ازینجا می توان دانست که سلام بر آنحضرت چه فضیلت دارد وسلام گوینده بران حضرت را خصوصا بسیار گوینده را چه شرف است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادت است چه جای آنکه هر سلام را جواب شنوده بیت هر سلام کمن رنجه در جواب آن لب که صد سلام مرا لب یکی جواب از تو رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عبد اللہ بن عمرو قال من صلی علی النبی صلی اللہ علیه وسلم واحدة صلی اللہ علیه وملائکته سبعین صلوٰة عبد اللہ بن عمر گفت که هر که درود بفرستد بر آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم یک درود فرستد خدا تعالی بر وی وفرشتگان وی هفتاد درود این قول عبد اللہ بن عمرو ست نه از حضرت شنیده گفته است چه ثواب اعمال وی وکمیت وکیفیت جز شنیدن از حضرت نبوت نتوان گفت پس حدیث موقوف است اینجا حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه گذشت رواه احمد وعن رویفع بضم او فتح واو وسکون یا وکسر فا صحابی است بن ثابت انصاری معدود دست در مصریین امیر گردانیده

اورا معوذ بر راس البس پس عزاکرد او را فرقیه را سنه سبع واربعین ومات ببرقة وقیل بالشام سنة ست وخمسین ومهست از اهل مصر روایت میکند
ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال + گفت + من صلی علی محمد کسی که درود فرستد بر محمد + وقال + وبگوید + اللهم انزله المقعد المقرب
عندک یوم القیمة خدایا نزدیک فرما او را فردا در مجای نشستگاه که نزدیک گردانیده شده هست نزد تو روز قیامت + وجبت له شفاعتی + واجب
میگردد او را شفاعت من اگرچه شفاعت آنحضرت ثابت است مر همه مسلمانان را اما گوینده این درود را باین صیغه واجب ومتحتم
است وشفاعتی خاص وحتی مخصوص است وران چنانکه در زیارت قبر شریف وارد شده هست + رواه احمد وعن عبد الرحمن
بن عوف قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی دخل نخلا + تا آنکه درآمد درخستان خرما + فسجد پس سجده کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم + فاطال السجود + پس دراز کرد سجده را + حتی خشیت ان یکون الله قد توفی فیها او قبضه فیها + تا آنکه ترسیدم من شاید خدای تعالی بگیرد روح مبارک او را در سجده یا بقبض او را
قال فجئت انظر + گفت عبد الرحمن من عوف پس آمدم در حالتیکه نگاه میکنم + فرفع رأسه + پس برداشت سر خود را + فقال + پس فرمود مرا
چه شده است ترا چه میکنی تو + فذکرت ذلک له + پس ذکر کردم من مر او را آنچه حالت خشیت خود را که گمان برده است او را خدای تعالی + قال فقال
ان جبرئیل علیه السلام قال + پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جبرئیل گفت مرا + الا ابشرک ان الله عز وجل یقول لک + ایا بشارت ندهم
ترا که بتحقیق خدای عزوجل میگوید ترا + من صلی علیک صلیت علیه کسی که درود فرستد بر تو صلوة فرستم بر وی + ومن سلم علیک سلمت علیه +
وکسیکه سلام فرستد بر تو سلام فرستم بر وی + رواه احمد + وعن عمر بن الخطاب + رضی الله عنه + قال + گفت عمر رض + ان الدعاء موقوف بین السماء
والارض + بدرستیکه دعا البته واپس کرده میشود میان آسمان وزمین یعنی + لا یصعد منه شیء + بالا نمیرود وبالا برده نمی شود ازان دعا چیزی تا
تصلی علی نبیک + آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت وقبول دعا موقوف بر درود فرستادنست ودرود خود مجاب + فتقبل او تصعد
قبول اصل وموصول هست بتفعیل وتوسل وی نیز عاجل قبول میرسد + شعر + موسکین هوسی داشت که در کعبه رسد + وست در پای
کبوتر زده ناگاه رسید + رواه الترمذی + باب الدعا فی التشهد + درکتب فقه مذکوراست که بعد از خواندن التحیات ودرود دعا
کند بهر چه خواهد از امر دنیا وآخرت بعد از آنکه شبیه بکلام ناس نباشد وسوال وطلب آن از انسان ممکن نبود وسیاق باب تشهد از حدیث ابن مسعود
گذشت که ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه او دعیة مخصوص از آنحضرت نیز آمده مانا که مراد اعجب از همین ادعیه ماثوره خواهد بود وبالجمله توسل وتمسک
باین ادعیه اولی وافضل واکمل هست ازینجهت بودن آنها تمام وجامع مر مقاصد دنیا وآخرت را وبالله التوفیق الفصل الاول عن
عائشة رضی الله عنها + قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوذ فی الصلوة + بود آنحضرت که دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشهد
یقول + میگفت + اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر + خدایا منا پناه میجویم تو از عذاب که در گور بود وبیان آن تفصیل در اول کتاب در باب
اثبات عذاب قبر گذشت + واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال + وپناه میجویم تو از ابتلا وآزمایش مسیح دجال که در آخر زمان برآید ودعوی خدائی
کند باستدراج خوارق عادت بردست وی ظاهر گردد وهردم را گمراه گرداند تفصیل این احوال در اواخر کتاب در باب علامات الساعة یاید
وبسیح مشترک ست اطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللعنة وبر عیسی علیه السلام لیکن چون مطلق واقع شود در حدیث ونزول او مذکور نباشد مراد عیسی علیه السلام است ونزول او مذکور شده در حدیث دجال جایگه دیگر
حدیث واقع شده است ودجه تسمیه وی وحضرت عیسی هم باین نام وانچه متعلق ست بدان در محاش بیاید ان شاء الله تعالی +

واعوذ بک من فتنۃ المحیا والممات + وپناہ میجویم بتو از ابتلای حالت زندگانی ومردن ودر اوفتنۃ محیا انچہ موجب رنج ونزل ومیل وانحراف گردد از راہ راست وثبات بردین اسلام وتحصیل مرضیات حق از انواع بلاء ومحن اسباب ضلالت وبطالت وبفتنۃ ممات بوجہ شیطان وحالات نزع وسوال منکر ونکیر اگر وسوسہ شیطان را داخل فتنہ محیا دارند وفتنہ ممات مخصوص بفتنہ قبر نیز وجہی دارد + اللہم انی اعوذ بک من المأثم خداوندا من پناہ میجویم تو از گناہ واز امر یکہ سبب وقوع در اثم گردد + والمغرم + واز دام کہ بر گردن نشیند وادای آن دشوار افتد یا در معصیت کند اگر اداء طاعت وکار خیر کند واز وفای آن عاجز شاید آن محل استعاذت نیست وباوجود آن امور دین بی صعوبتی نیست شاید کہ بمیرد ورثہ وفاء بدان نکنند وگرفتار ماند وچون آنحضرت استعاذہ میکرد از دام ودر نظر ظاہر کار آن آسان مینماید + فقال لہ قائل + پس گفت مر آنحضرت را گوینده از صحابہ + ما اکثر ما تستعیذ من المغرم + عجب بسیار ست استعاذہ تو از دام + فقال + پس بیان کرد آنحضرت قباحت وام وشناعت آن را وگفت + ان الرجل اذا غرم حدث + بدرستیکہ مرد چون وام دار شود سخن میگوید بامردم از احوال ومعاملات خود واظہار فقر وفاقہ تا دین بدہند یا در تمہید عذر خود در تقصیر ادای آن در ماضی + فکذب + پس دروغ میگوید در معنی اخیر مناسب ترست بقول وی + ووعد فاخلف + ووعدہ میکند بوفای آن در مستقبل پس خلاف وعدہ میکند + متفق علیہ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فرغ احدکم من التشہد الآخر + گفت آنحضرت چون فارغ گردد یکی از شما از تشہد پسین + فلیتعوذ باللہ من اربع + پس باید کہ پناہ جوید بخدا از چہار چیز + من عذاب جہنم ومن عذاب القبر ومن فتنۃ المحیا والممات ومن شر المسیح الدجال + رواہ مسلم وعن ابن عباس رض ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یعلمہم ہذا الدعاء کما یعلمہم السورۃ من القرآن + روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت می آموزانید صحابہ را این دعا چنانچہ می آموزانید سورۃ از قرآن بایشان + رواہ مسلم وعن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ + قال قلت یا رسول اللہ علمنی دعاء ادعوہ فی صلوتی + ابو بکر صدیق گفت بآنحضرت عرض کرد یا رسول اللہ بیاموز مرا از پیغمبر خدا دعای کہ دعا کنم بآن در نماز خود یعنی بعد از تشہد اخیر وفہم این قید بہ بینت آنکہ دعا تیکہ متعارف ومتبر بود خواندن آن در نماز در ین محل بود + قال قل + گفت آنحضرت بصدیق بگو وبخوان این دعا را + اللہم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت + خداوندا بتحقیق من ستم کردہ ام نفس خود را ستم کردنی بسیار در اکثر روایات کثیر ابنای ثلثہ است بحذف بعض روایات مسلم کبیر بمرجعہ آمدہ واہم تو وی وراد کار گفتہ کہ اگر در معاندن ہر دو راجع کند بہتر باشد + ولا یغفر الذنوب الا انت + وکسی مر ذنوب ہمہ گناہان بندگان را ہیچ کس بلکہ تو + فاغفر لی مغفرۃ من عندک پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص از نزد تو + وارحمنی + ورحمت ومہربانی کن مرا + انک انت الغفور الرحیم + بدرستیکہ تو ئی آمرزندہ گناہان مہربانی کنندہ بر بندگان + متفق علیہ وعن عامر بن سعد عن ابیہ + یعنی سعد بن ابی وقاص کہ تابعی ثقہ است شنید پدر خود را وعثمان وعائشہ را وشنید از وی زہری وغیرہ روایت میکند از پدر خود + قال + گفت + سعد کنت اری رسول اللہ یدعو بوم من کہ میدیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یسلم عن یمینہ وعن یسارہ + سلام می داد از جانب راست واز جانب چپ + حتی اری بیاض خدہ + تا انیکہ میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی این مقدار رو در سلام می گردانید کہ رخسار روشن او دیدہ میشد زہی سعادت کسیکہ در پہلوی وی بود + بیت + کاشکی اندر غلامی

باشد و پهلوی تو تا بقریب سلام افتد نظر بروی تو - رواه مسلم **وعن سمرة** بفتح سین وضم میم صحابی مشهور احوال او در سوانح دیگر یاد کرده شده - **ابن جندب** بضم جیم و دال و فتح باء زیر آمده **قال کان رسول الله** گفت سمره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از اصلی صلوة - چون میگزارد نماز را **اقبل علینا بوجهه** توجه میکرد بر ما بروی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن یکی از دو جانب روی راست یا چپ افزایش نکند که مراد بعد از سلام باشد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام و فراغ از نماز گاهی بر میگشت بجانب دست راست و گاهی بدست چپ چنانکه در احادیث بیاید و گاهی روی بجانب قوم و پشت بسوی قبله نیز می نشست - رواه البخاری **وعن انس** قال کان النبی صلی الله علیه وسلم **ینصرف عن یمینه** - بود آنحضرت که برمیگشت از نماز از جانب دست راست خود - رواه مسلم **وعن عبد الله** بن مسعود قال گفت ابن مسعود **لا یجعل احدکم للشیطان** نصیبا من صلوته - باید که نگرداند یکی از شما مر شیطان را نصیبی از نماز خود و بیان کرد آنرا بقول خود **یری** یعنی حقا علیه **ان لا ینصرف الا عن یمینه** - بداند و اعتقاد کند یا گمان برد که حق ست و لازم ست بروی که برگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود و **یمنی** بفتح یا و ضم آن هر دو روایت است بفتح بمعنی علم و بضم بمعنی ظن **لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کثیرا ینصرف عن یساره** - هر آینه تحقیق دیدم من آنحضرت را بسیار که برمیگشت از جانب چپ خود - متفق علیه حاصل مقام آنکه آنحضرت بعد از سلام دادن گاهی برمیگشت از جانب یمین و گاهی بجانب یسار و در پیغمبر احوال آنچنین بود که سلام میداد و دعا می خواند و بجانب حجره شریف که در جانب یسار است میرفت و گاهی برعکس این میکرد از جانب یسار برمیگشت و بجانب یمین می نشست و اول را بر غنیمت حمل کرده اند که در روی تیامن ست و فعل آنحضرت در اکثر احوال آنچنین بود و لیکن ابن مسعود رض میگوید که ثانی اگرچه رخصت ست و کم بود اما درست اعتقاد و وجوب بیان بدگفت و از تخصیص شارع اعراض نباید نمود که در حدیث آمده ست که حق تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او و شافعیه ازین و حدیث اخذ کرده اند که مصلی را باید که برگردد بصوب حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمین باشد چنانکه منزل او در انجانب باشد یا کاری دارد آن جا یا کلیسیه یمین گردد و اگر بجانب چپ ست بجانب چپ گردد و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز همچنین منقول ست و باز گاهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستقبل قوم نیز می نشست روی بجانب ایشان میکرد و پشت بسوی قبله اگر کاری مهمتر نبود با ایشان و خطابی میکرد و سخنی میگفت چنانکه در حدیث سابق گذشت از اصلی صلوة **اقبل علینا** بوجهه در حدیث بخاری و مسلم آمده ست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون فارغ میشد از نماز بامداد استقبال میکرد بروی شریف خود اصحاب او میگفت یا دیده است هیچ کس از شما خوابی طلب میکند خواهی بداند که در روی او بشارت بفتح مکسور و غیر این احادیث دیگر نیز ظاهر در همین معنی ست فتدبر **وعن البراء** قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله گفت براء بن عازب رضی الله عنه **نحب** بود یم ما چون نماز میکرد یم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **ان نکون عن یمینه** - دوست میداشتیم که باشیم در جانب دست آنحضرت **یقبل علینا بوجهه** که اقبال و توجه آرد بما بروی مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی پیشتر از انکه روی بجانب چپ کند نظر شریف بجانب ما افتد و اول بما بنماید روی خود را تا مستعد شویم و بخطاب کریم وی مشرف گردیم و اقتباس انوار و استمداد اسرار از سواجهت شریف او بنمائیم خصوصا در وقت رجوع وی ز جناب حق و انصراف از صلوة که قرة العین و محل نهایت شهود و وقت تمام

قرب و ست صلی اللہ علیہ وسلم و این بمکی زوجہ فضیلت ایستادست رجانب یمین امام و سنت آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم امر میکرد بزرگان صحابہ را کہ نزدیک وی بایستند قال فسمعتہ گفت برائے این عازب پس شنیدم آنحضرت را یقول میگفت آنحضرت بعد از سلام در دعا کہ میکرد رب قنی عذابک خداوندا نگاہ دار مرا از عذاب تو یوم تبعث او تجمع عبادک روز یکہ مبعوث کنی یا جمع میکنی بندگان خود را و تجمع تنکسر ای ست کہ تبعث گفتہ باشد از انجا معلوم میشود کہ بندگان خاص مقربان درگاہ از عذاب بسوی می ترسند و بحمت وی پناہ میجویند و این برائے تعظیم استماع کہ از اوضاع درگاہ آگاہ باشند رواہ مسلم

وعن ام سلمۃ قالت ان النساء فی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کن اذا سلمن من المکتوبۃ قمن کفتار سلمہ کہ زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند از نماز فرض برمیخاستند و مرد ان پس از زمان وثبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و من صلی مع النبی حال یا ثبات اللہ و برجائے خود میبود آنحضرت و ہر کہ با آنحضرت در نماز گزاردہ بود از مردان تا زمانیکہ خواستہ بود خدا پس گاہی ہمین قدر می نشست کہ میگفت اللہم انت السلام و منک السلام الی آخرہ و گاہی قدری می نشست و دعا میکرد و قرآن میخواند و تبلیغ احکام میکرد و گاہی می نشست در مصلائے خود تا برآمدن اقتاب بنا بر اختلاف احوال و مقتضیات آن و فاذا قام رسول اللہ پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال الرجال می ایستادند مردان رواہ البخاری سند کر حدیث جابر بن سمرۃ فی باب الضحک ان شاء اللہ تعالیٰ و سرانجام است کہ ذکر کنیم حدیث جابر بن سمرہ را کہ در وی ذکر نشستن آن حضرت ست بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب بباب الضحک کہ ذکر ضحک آنحضرت نیز در و واقع ست و سر ذکر آن حدیث را در آن باب مناسب دید

الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال خذ بیدی رسول اللہ گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال انی لاحبک یا معاذ پس گفت آنحضرت بدرستیکہ من البتہ دوست میدارم ترا یا معاذ فقلت وانا احبک پس گفتم و من دوست میدارم ترا یا رسول اللہ قال فلا تدع ان تقول فی دبر کل صلوۃ پس گفت آنحضرت ترک مکن این را کہ کوئی در پس ہر نماز از نمازہا اظہار ایراد این حدیث در باب الدعا فی التشہد خواندن او ست بعد از التحیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعادت معلوم میشود کہ خواندن او بعد از فراغ از تمام بود رب اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک ای پروردگار من یاری دہ مرا بر یاد کردن تو و سپاس داشتن تو و نیکوکردن عبادت تو و بجای آوردن آن بنحوی کہ شہود و مراقبہ کہ الاحسان ان تعبد ربک کانک تراہ الحدیث رواہ احمد و ابو داود و النسائی الا ان ابا داود لم یذکر ولکن بود او ذکر کردہ ست این حدیث مسلسل ست باین فعل اخذ بیدی تقول انی احبک فی الحال حروف نیز از قبیل بعضی از علمای ما بین دو سیدست و الحمد للہ علی ذلک

وعن عبد اللہ بن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یعلمنا التشہد بود آنحضرت کہ سلام میداد از راست خود و میگفت السلام علیکم و رحمۃ اللہ حتی یری بیاض خدہ الایمن تا آنکہ دیدہ میشود سفیدی رخسار راست او ی و از چپ خود و میگفت السلام علیکم و رحمۃ اللہ حتی یری بیاض خدہ الایسر تا آنکہ دیدہ میشود سفیدی رخسار چپ او ی رواہ ابو داود و الترمذی و النسائی و لم یذکر الترمذی و ذکر نکردہ ست ترمذی این کلمہ را حتی یری بیاض خدہ و نزد ما یمن و ایسر بمعنی مقدار آوردہ کان یسلم عن یمینہ السلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ و عن یمینہ جانب یکی را و این ہمہ این حدیث را از عبد اللہ بن مسعود دریافت کردہ اند و رواہ ابن ماجہ عن عمار بن یاسر و روایت کردہ ست او را ابن ماجہ از عمار بن یاسر معلوم نشد کہ این ہا چہ موافق ابو داود و نسائی است و در ذکر حتی یری بیاض خدہ و یا ما نزدیک ست و عدم ذکر آن مواظبت او بود

وعن عبد اللہ بن مسعود قال ما ابالی اشہد فی الصلوۃ او فی السوق یعنی گفت ابن مسعود قال کہ باک ندارم کہ تشہد گویم در نماز یا در بازار یعنی ہر دو یکسان ست نزد من

وعن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یسلم فی الصلوۃ از نماز خود عن یمینہ و عن شمالہ حتی رئی بیاض خدہ الایمن و بیاض خدہ الایسر سجدہ بود رواہ فی شرح السنۃ

وعن الحارث الخراسانی عن المغیرۃ قال قال رسول اللہ روایت ست از حارث خراسانی کہ از شاگردان مغیرہ بن شعبہ ست و بلخی است و لادت یافت سنہ خمسین و وفات یافت

سنه خمس وثلثین ومائة ابو حاتم گفت ثقه است ونسائی گفته لا باس به روایت کرد از وی مالک ومعمر از مغیرة بن شعبه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
لا یصلی الامام فی الموضع الذی صلی فیه حتی یتحول + نگزارد امام جائی که گزارده است در وی تا آنکه برگردد وانتقال کند از جای خود بجای دیگر وگفته اند که این حکم
مخصوص بامام نیست بلکه شامل است مقتدیان را نیز ووجه تحول مر امام راست که توهم نکند کسی که هنوز در نماز فرض است وبعض گویند که وجه تحول آنست که
تا گواهی دهند بروی مواضع عبادت وبعض گویند اظهار تکثیر عبادات وبعض گویند تا خبر رتبه نفل از رتبه فرض واین وجوه شامل امام ومقتدیان وتمامه مصلیان است
باید که نفل در جای فرض نگزارند + رواه ابو داود وقال عطاء الخراسانی لم یدرک المغیرة + وگفت ابو داود عطای خراسانی در نیافته وندیده است مغیره را پس این
حدیث متصل نباشد زیرا که فوت مغیرة بن شعبه سنه خمسین است وولادت عطای خراسانی در سنه خمسین است پس حدیث منقطع است **وعن انس ان النبی**
صلی الله علیه وسلم حضهم علی الصلوٰة ونهاهم ان ینصرفوا قبل انصرافه من الصلوٰة + روایت است از انس که آنحضرت برانگیخت وبرغلانید صحابه را بر نماز یعنی تاکید
وترغیب کرد بر محافظت وادامت آن وسیاق حدیث دال است که مراد مبادرت ومسارعت بجماعت وادراک تکبیر اولی باشد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ونهی کرد از این که برگردند پیش از برگشتن وی صلی الله علیه وسلم از نماز خود چنانکه پیشتر از حضرت سلام بدهند واز نماز برآیند یا بعد از سلام واذن نشیند
از آن که آنحضرت برخیزد وبرخیزند وبروند ومنتظر ذکر ودعا نشینند ونهی بمعنی اول تحریمی است وبر ثانی تنزیهی رواه ابو داود **الفصل الثالث عن شداد**
بفتح شین وتشدید دال + بن اوس بفتح همزه وسکون واو کنیت او ابو یعلی است برادر زاده حسان بن ثابت او را وپدر او را صحبت است نزول کرد
به بیت المقدس ومدفون است از اهل شام ابو الدرداء گفت که شداد داده شده است علم را وحلم را + قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول فی صلوته + بود آنحضرت که میگفت در نماز خود یعنی در آخر نماز در تشهد یا بعد از سلام عقیب صلوٰة ودر روایت احمد آمده فیها او فی دبرها یعنی
میگفت در نماز یا بعد از نماز ومولف این ادعیه را در باب دعا بعد از تشهد آورده فتدبر + اللهم انی اسألک الثبات فی الامر + خداوندا من سوال میکنم ترا
میخواهم از تو استقامت ویا برجا بودن در کار دین + والعزیمة علی الرشد + وهمت وآهنگ بر رشد واهتدا ورشد ورشاد بره بودن وبره شدن
خلاف غی + واسألک شکر نعمتک + وسوال میکنم ترا توفیق شکر نعمت تو که سبب مزید نعمت وحفظ اواست از هلاک وزوال + وحسن عبادتک +
وخوبی ونیکوی عبادت ترا + واسألک قلبا سلیما + ومیخواهم ترا دلی که نه دروی عیب یعنی میلی زعقاید فاسده ومیل شهوات والتفات بما سوای تو
+ ولسانا صادقا + وزبانی راست گو + واسألک من خیر ما تعلم + وسوال میکنم ترا از نیکی آنچه میدانی تو که آن خیر است نه آنچه من خیر پندارم چه بنده چیزی را
خیر پندارد ودوست دارد ودر نفس الامر شر باشد ودر اورد کلمه من که تبعیض است آنجهت است که تمامه خیر کسی را حاصل نیست مگر آنچه قسمت او است
یا من ایده است او + سوال کل خیر تمامه آن را در ادعیه ماثوره بسیار است + واعوذ بک من شر ما تعلم + وپناه میجویم بتو از بدی آنچه میدانی تو + واستغفرک لما تعلم +
وطلب آمرزش میکنم از تو مر گناهانیکه میدانی تو وانیم تعلیم امت است که انچنین چنین خواهند والا آنحضرت را حاصل است خیر کل خیر وشر را که در وی مجال و
مجال نیست وآمرزیده شده است او را ما تقدم وما تاخر واکثر حال ادعیه ماثوره هم برین است یا این همه تواضع وتذلل واظهار بندگی است وشهود
کبریائی حق ولا ابالی درگاه اوست + رواه النسائی وروی احمد نحوه **وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته بعد التشهد** +
میگفت آنحضرت در نماز خود بعد از تشهد + احسن الکلام کلام الله واحسن الهدی هدی محمد صلی الله علیه وسلم + بهترین کلامها کلام خداست
وبهترین سیرتها سیرت محمد است صلعم وهدی بفتح ها وسکون دال سیرت نیک واین کلام از آنحضرت در خطبه ماثور است که بعد از حمد وثنای حق

این امیگفت و مدت شهد نیز آمده است و مضمون آن نا گفته بتقریر شهادتین است رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم فی الصلوٰة تسلیمة واحدة گفت عائشه که بود آنحضرت که سلام میداد آنحضرت یک سلام بجانب روی مبارک خود ثم یمیل الی الشق الایمن شیئا یعنی اندک میل میکرد روی خود بسوی پهلوی راست خود کی یعنی ابتدا سلام مستقبل قبله میکرد پس میگردانید روی را تا انتهای سلام و تمام میکرد سلام چنانچه نموده میشد بیاض خد او چنانکه در روایات سابقه گذشت و مذهب امام مالک یک سلام است بظاهر این حدیث و آئمه ثلثه و دیگر علما بر دو سلام اند از جهت کثرت احادیث وارده در آن و تاویل حدیث عائشه آنست که چون میکرد یک سلام و سلام دیگر نمیگفت رواه الترمذی وعن سمرة قال امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نرد السلام است از سمره گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آن نرد علی الامام یعنی چون سلام کند امام ما را جواب سلام او گوئیم و این حدیث دلیل میشود بر آنکه امام نیت سلام نمیکند و نه مقتدیان نیت سلام امام میکنند و نه خطاب آن بسلم بعضا علی البعض وامر کرد که یکدیگر را دوست گیریم یا بسلام و ادون بعض یعنی در سلام و ادون در نماز نیت سلام بر یکدیگر کنیم که آن باعث محبت و مودت است و افشاء سلام نماز نیست بلکه مقرر این نیز باید کرد چنانکه در احادیث آمده است و در فقه نیز مذکور است رواه ابوداود باب الذکر بعد الصلوٰة بدانکه جهر بذکر مطلقا و بعد از نماز مشروع است و وارد شده است در وی احادیث چنانکه بیاید و اختلاف است در آنکه مصلی بعد از نماز تا کجا بعد از وی نماز نشست بر خیزد یا نشسته ماند و بعد از برخاستن و سکان فرض بگزارد یا انتقال کند و در مکان دیگر نیز و اکثر مختار آن است که یا بایستد و در جای دیگر سنت بگزارد و مستحب است که قوم فصل کنند بصفوف را و امام نیز پیش رود و ساعتی بنشیند و دعا کند و بر مردم که در رایند که هنوز در جماعت اند و بناگاه یکی از رفتگان بنا بر بعضی مهم اقتدا کند و وفا نماید اقتدای او و بعضی گویند اگر بعضی دعیه مختصر که بصحت رسیده است خواندن آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و آیة الکرسی اگر بصحت رسد حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکه اکثر رانند نشسته نخواند درست است و نیز اختلاف است که افضل انحراف و انتقال بجانب یمین است یا بیسار و صحیح آنست که مخیر است بهر جانب که انتقال کند و اکثر رانند که بجانب بیسار انتقال کند تا بیسار او بمین کرد و در مسجد شریف نبوی بجانب یسار که حجره شریف در آنجانب است افضل است باتفاق و آنچه باید دانست آنست که تقدیم رواتب سنانی نیست بعدی را که در باب فضل و عیادت آن احادیث وارد شده است صریح بآنست صحیح ابن العلام و تعجیل قیام بسنت مغرب سنانی نیست مر خواندن آیة الکرسی را بعد از آنکه در حدیث صحیح وارد شده است که بخواند بعد از نماز فجر و مغرب وه بار لا الٰه الا الله وحده لا شریک له الملک له الحمد وهو علی کل شیء قدیر و آنکه بعض مر تعجیل کنند چنانکه آیة الکرسی بسنت مغرب نخواند چیزی نیست و مخالف سنت است که مر خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و سنت مغرب ادا شده است الفصل الاول

عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوٰة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتکبیر متفق علیه گفت ابن عباس که میدانستم تمام شدن نماز آنحضرت را بتکبیر اختلاف کرده اند شراح در بیان مراد بتکبیر بعضی گفته اند که مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکه در صحیحین از ابن عباس آمده است که رفع صوت بذکر وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم معهود بود و گفت ابن عباس میدانستم تمام نقضای صلوٰة را بدان لیکن آورده است بخاری این حدیث را بصیغ مشکر که مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعض گفته اند که مراد تکبیر است که در تسبیح و تحمید تکبیر که بعد از نماز فرض سه بار یا سی سه بار میگویند واقع است و بعض میگویند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سه بار

وبعض میگویند کہ این روایام سنابود کہ تکبیرات تشریق میگفتند وطیبی گفتہ است کہ مراد تکبیر اولی است کہ در نماز نزد سر بر آوردن و فرود بردن و رکوع وسجود میگویند ومراد آنست کہ ہمین ختم الصلوة ہیئت را کہ انتقال میکرد از وی بہ دیگری بتکبیر این ہم بعید است از عبارت و بر ہر تقدیر مشکل میشود کہ این قول ابن عباس چہ معنی دارد مگر وی رضی اللہ عنہ حاضر نمیشد در نماز قاضی عیاض گفتہ است کہ وی صغیر بود شاید کہ در حضور پدر حاجت موانست نمی نمود واحتمال دارد کہ حاضر میشد ودر آخر بعضو می ایستاد پس نمیشناخت انقضاء نماز را بتسلیم واللہ اعلم وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم لم یقعد الا مقدار ما یقول اللھم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواہ مسلم گفت عائشہ بود آنحضرت کہ چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچہ میگفت این کلمات را اللھم انت السلام ومنک السلام خداوندا تو ای سالم منزہ از جمیع نقایص ومتصف بتمامہ کمالات واز تست سلامت بندگان از ہمہ آفات ومخافات وتبارکت ذا الجلال والاکرام بزرگی تو ای خداوند صفات سلبیہ وثبوتیہ رواہ مسلم وایں کہ ہمین مقدار وقت واقع شدہ وبصحت رسیدہ است وبعض الیک رجع السلام زیادہ کردہ اند گفتہ اند کہ آن در روایات نیامدہ ودر اوراد بعض شیوخ زیادہ برین نیز میخوانند معلوم نمیشود کہ این زیادت از ایشان است یا از راویے ہم دارند واللہ اعلم وعن ثوبان قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انصرف من صلوتہ استغفر ثلثا گفت ثوبان کہ مولای حضرت رسالت پناہ وحافر گاہ وبیگاہ درگاہ بود چون برمیگشت آنحضرت از نماز خود یعنی تمام میکرد وسلام میداد استغفار میکرد سہ بار ومیگفت استغفر اللہ استغفر اللہ استغفر اللہ ہمچنین آمدہ است تفسیر آن بعض سلف وبعضے روایات آمدہ است کہ میگفت سبحانک استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم واتوب الیہ وقال ومیگفت نیز بعد از استغفار اللھم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواہ مسلم وعن المغیرۃ بن شعبۃ صحابی مشہور است احوال وی در موضعے نوشتہ شدہ است ان نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول فی دبر کل صلوۃ مکتوبۃ بود آنحضرت کہ میگفت در پس ہر نماز فرض لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شئی قدیر اللھم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد شرح این سابقا در باب الرکوع گذشتہ است متفق علیہ بدانکہ آنحضرت این کلمات واذکار دیگر کہ در احادیث آمدہ است میگفت وگفتہ اند کہ در بعض احیان سلام میداد وبرمیخاست بی آنکہ بچیزے دیگر بگوید ودر بعضی روایات این اذکار کل یا بعضی ازان میخواند وبعض در ترتیب خواندن آن گفتہ اند کہ اول استغفار باید کرد وبعد از وے اللھم انت السلام تبارکت الی آخرہ الا اللہ وحدہ الخ واذکار ودعوات دیگر بسیار است کہ در کتب احادیث مذکور اند ودر آنجا آمدہ کہ آنہا را بعد از نماز میخواند ومعنی حدیث چنان است کہ گفتہ شد ولازم نیست کہ بعد از فرض متصل بخواند وعن عبد اللہ ابن الزبیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم من صلوتہ یقول بصوتہ الاعلی بود آنحضرت چون سلام میداد از نماز خود میگفت بآواز بلند لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شئی قدیر لا حول ولا قوۃ الا باللہ لا الہ الا اللہ ولا نعبد الا ایاہ لہ النعمۃ ولہ الفضل ولہ الثناء الحسن لا الہ الا اللہ مخلصین لہ الدین ولو کرہ الکافرون رواہ مسلم این حدیث صحیح است وبہتر بذکر کہ آنحضرت بآواز بلند میخواند اما بعض علما گفتہ اند کہ بلند خواندن آنحضرت برائے تعلیم اصحاب بود وتوان گفت کہ مندوب گفتہ کہ افضل اخفا است ودرین عاجز آن خواہد بود یا امام بعد یا منفرد مگر آنکہ حاجت بود بتعلیم آن ہم برین حمل کردہ شد است جہر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آن بعد از آنکہ محفوظ گشت اخفا افضل است ومراد آنست کہ لا اقل مختلف است گاہی ذوق وحضور در اخفا دست ہد وگاہی در جہر شوق وگرمی فزاید وجہر بذکر کمتر دست بلا شبہہ وعن سعد انہ کان یعلم بنیہ ہؤلاء الکلمات ویقول انہ قد کان یتعوذ بہن ابراہیم واسمٰعیل علیہما السلام اعوذ بک من الجبن وبک من البخل وبک من ان ارد الی ارذل العمر وبک من فتنۃ الدنیا وبک من عذاب القبر فحدثت بہ مصعبا فصدقہ سعد از ابن ابی وقاص کہ وی بود کہ می آموزانید پسران خود را این کلمات را چنانکہ می آموزند نویسندگی را ومیگفت کہ پدر من پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یتعوذ بہن دبر الصلوۃ بود کہ پناہ میجست بخدا بگفتن این کلمات دبر نماز

وکلمات اینست۔ اللھم انی اعوذ بک من الجبن خداوندا پناہ میجویم تو از بزدلی و ترسندگی بر جان و اعوذ بک من البخل و اعوذ بک من ارذل العمر و پناہ میجویم تو از فرومایہ ترین عمر مراد آخر عمر است کہ بجد خرافت کشد و قوی سست و بیکار گردد و از علم و معرفت و عبادت باز ماند و اعوذ بک من فتنۃ الدنیا و عذاب القبر و پناہ میجویم تو از ابتلا و آزمایش دنیا و عذاب گور۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرۃ قال ان فقراء المہاجرین اتوا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقالوا ذہب اہل الدثور بالدرجات العلی والنعیم المقیم یصلون کما نصلی ویصومون کما نصوم ولہم فضل من اموال یحجون بہا ویعتمرون ویجاہدون ویتصدقون فقال ألا احدثکم اذا فعلتموہ ادرکتم من سبقکم ولم یدرکہ احد بعدکم وکنتم خیر من انتم بین ظہرانیہ الا من صنع مثل ما صنعتم تسبحون وتحمدون وتکبرون خلف کل صلوٰۃ ثلثا وثلثین مرۃ۔ فرجع فقراء المہاجرین الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقالوا سمع اخواننا اہل الاموال بما فعلنا ففعلوا مثلہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء۔ یعنی زیادتی اغنیا بر شما فضل خدا است کہ میدہد بوے تعالیٰ فضل خود را بر کرامی خواہد چہ تواند کرد بر قضائے الٰہی و قسمت تعالیٰ رضا باید کشید کہ وی سبحانہ فضل نہادہ بعضی را بر بندگان خود را بر بعض متفق علیہ این حدیث بخاری و مسلم است۔ ولبعض الی صالح الی آخرہ الا عند مسلم۔ و لیکن نیست تعلل ابی صالح کہ گفت فرجع فقراء المہاجرین الی آخرہ مگر در مسلم استغفر اللہ بدان بخاری و در بعض روایت آمدہ است کہ فقرا در اندیشہ بودند از غنیا نیز زکوٰۃ بالاصالۃ است و لیکن لطف حق سبحانہ و تعالیٰ آنست کہ فقرا را از غنیا بر انگیزد تا ایشان را بر خود افقر از غنیا در دیگر بہشت کند و ایشان را بر ایشان فضل دہد و ثواب جمیع فقرا را بگرفتن ایشان حاصل سازد فقرا را بر حال افقر آنہا جزاء اللہ علی ما یحب و یرضی و در روایتے آمدہ است کہ بعد از انچہ این سخن بگفتند ابو صالح گفت بعضی از اصحاب من گردد و در روایتے ہر یکے ده بار آمدہ است تا مجموع ثلثا وثلثین شود چنانکہ گفتیم و در این حدیث دلیل است بر فضل غنی فقیر صابر و فقیر شاکر را بر غنی نیز و دلائل اعمال بسیار و در جائے فضل فقیر بر غنی نیز دلائل است و طحاوی احمد است بر انکہ غنی شاکر افضل است یا فقیر صابر و دلائل ہر دو مذکور است و سبب خول فقرا در بہشت از اغنیا سہ سال و علو درجات ایشان نیست چہ آن بحسب خفت انتقال و یسیر حساب ایشان است و اللہ اعلم۔ وعن کعب بن عجرۃ بضم عین و سکون جیم و بر اصحاب است از اہل بیت

نسخه قدیمه اسلام و در بعضی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم معقبات بضم میم و سکون عین و کسر قاف مشدده و باء موحده یعنی بعضی عقب بعض آیند و در لفظ صفت کلمات چنانکه در صفت ملائکه که برای محافظت آدمیان آیند نیز در قرآن مجید واقع شده که له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه و صفت این کلمات اینست لا یخیب قائلهن و فاعلهن نومید گردانیده نمیشود از برای قائل مطلوب گوینده آنها یا کننده آنها شک از راویست و دبر کل صلوة بکسر دال و سکون باء موحده بعد از پس نماز فرض ثلث و ثلثون بسبحة سی و سه بار سبحان الله گفتن و ثلث و ثلثون تحمیدة سی و سه بار الحمد لله گفتن و اربع و ثلثون تکبیرة سی و چهار بار الله اکبر گفتن تا مجموع صد بار گردد رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سبح الله فی دبر کل صلوة ثلثا و ثلثین تسبیحة و حمد الله ثلثا و ثلثین و کبر الله اربعا و ثلثین فتلک تسعة و تسعون و قال تمام المائة و بگوید بیرے تمام کردن عدد صد این کلمه لا الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شئ قدیر و در بعض روایات بعد از له الحمد یحیی و یمیت و در بعض هوی الخیر بیده و هو علی کل شئ قدیر آمده است و مغفرت مطلقا یا وه آمرزیده شود گناهان آن کس و اگر باشد مثل زبد البحر و اگر چه باشد گناهان او انبوه کف دریا و در کثرت رواه مسلم و درین روایت تمامی صد نیامده است که مذکور شد و در حدیث سابق و چهار بار گفتن تکبیر بوجه که خواند کفایت کند و فائز گردد بمقصود و این رد در وقت نوم نیز آمده است و در انجا همین سی و چهار بار گفتن تکبیر است چنانکه در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن ابی امامة قال قیل یا رسول الله ای الدعاء اسمع است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است ساکن شد مصر را پس انتقال کرد بحمص و وفات یافت در آن از کثیر ست در روایت او اکثر حدیث وی نزد شامیان ست و از ابتدای صحابه بود بحمص و ملازم حضرت رسول و از بسیارے از صحابه در وقت وفات آنحضرت سی سه ساله بود و بعض گفته اند سے ساله بود و مات سنة ست و ثمانین و قیل احدی و ثمانین و له احدی و تسعون سنة گفته شد یا آنحضرت یعنی پرسیدند صحابه یا رسول الله ای الدعاء اسمع کدام دعا مسموع تر است یعنی زودتر است اجابت و قبول او قال جوف اللیل الآخر و فی رواية دعاء در نیمه شب یا میانی است کدام وقت از اوقات دعا مستجاب و مقبول است در روے دعا و قول وی الآخر صفت جوف است یعنی میان شب که در جانب آخر باشد که عرادیه وقت سحر است چنانکه تفصیل آن در باب قیام اللیل بیاید و لفظ جوف و علی الآخر بصیغه رفع و نصب هر دو روایت است و بجر نیز جایز است و همچنین قول وی دبر الصلوات المکتوبات و نقب فارسی فرض ظاهر عبارت متصل فرض است و اگر بعد از رکوع باشد امید است که همین حکم داشته باشد چنانچه سابق اشاره بدان کرده شد رواه الترمذی و عن عقبة بضم عین و سکون قاف و بن عامر قال مرنی رسول الله گفت فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اقرأ بالمعوذات فی دبر کل صلوة که بخوانم معوذات را در پس هر نماز و معوذات بکسر او و تشدید آن سورتهای که در اول آن استعاذه است میگویند آن خود دو سوره پیش نیست قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و جواب میگویند که گاهی لفظ جمع را بر دو نیز اطلاق میکنند و بعض میگویند که در بعضی سوره اخلاص آنها یا با سوره کافرون نیز داخل معوذات دانسته اند بطریق تغلیب یا باعتبار آنچه درین دو سوره است از توحید و برائت از شرک کذا فی شرح السنة و بعض گویند که مراد بمعوذات آیات است که متضمن استعاذه است لفظا او معنی و این دو سوره نیز داخل آنست یا مراد کلمات معوذه است و در روایتے بالمعوذتین آمده لفظ تثنیه فلا اشکال رواه احمد و ابو داود و النسائی و ابن

الدعوات الکبیر وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان اقعد مع قوم یذکرون اللہ من صلوٰۃ الغداۃ حتی تطلع الشمس احب الی من ان اعتق اربعۃ من ولد اسمٰعیل دوست دارم نشستن من با گروہی کہ ذکر میکنند خدا را بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب احب است بمن از ان کہ آزاد کنم چہار تن از فرزندان اسمٰعیل و بسوی من از آزاد کردن من چہار مرد از اولاد اسمٰعیل ولان اقعد مع قوم یذکرون اللہ من صلوٰۃ العصر الی ان تغرب الشمس احب الی من ان اعتق اربعۃ ظاہر است کہ این ربعہ را نیز از اولاد اسمٰعیل میخواہد و احتمال دارد کہ مراد باشد بادعای فضیلت ذکر در اول روز نسبت بآخر و بدانکہ ظاہر از نشستن با ذاکران شریک شدن است با ایشان در ذکر و اگر مجرد قعود و مجالست با ایشان مراد باشد نیز صورت دارد چنانکہ حدیث ہم القوم لا یشقی جلیسہم کہ در کتاب دعوات بیاید ناظر در آنست و نیز بداند کہ حقیقت سر عدد وارد بموکول بعلم شارع است و ہمچنین ہر جا کہ عدد است و بعض علما مناسبات قریب بفہم ظن و تخمین میکنند چنانکہ این عمل کہ این جزا بر ایں مجموعہ ست منقسم بچہار است ذکر اللہ و قعود و اجتماع بر ان و صبر تا برآمدن آفتاب و فروشدن آن و اللہ اعلم و تخصیص اولاد اسمٰعیل از جہت شرف و فضل ایشان است رواہ ابو داود **وعنہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی الفجر بجماعۃ کسی کہ بگزارد و نماز بامداد را بجماعت ثم قعد یذکر اللہ حتی تطلع الشمس پس بنشیند و ذکر خدای تعالیٰ را میکند تا آنگہ برآید آفتاب ثم صلی رکعتین پس بگزارد دو رکعت اقل آنست و تا دوازدہ رکعت نیز آمدہ است اول وقت وی بحکم ظاہر این حدیث طلوع آفتاب است و بعض ہم بر ایں اند و نزد جمہور تا بلند شدن آفتاب مقدار یک نیزہ در روایات نیز آمدہ ست و مشہور و معروف ہمین است کہ این را نماز اشراق گویند و در بعض روایات نیز باین اسم موسوم شدہ است و اکثر در اخذ این بر صلوٰۃ ضحیٰ مشتبہ شدہ و ظاہر آنست کہ این ہر دو نماز کی اول وقت وی نزدیک بانتفاع شمس ست آواخری قبیل زوال و در باب صلوٰۃ ضحیٰ کلام متعلق باین مقام بیاید ان شاء اللہ تعالیٰ و بالجملہ ہر دو رکعت و نیز فتہ بگزارد و کانت لہ کاجر حجۃ و عمرۃ باشد مر او را مثل اجر حج و عمرہ اجر حج و عمرہ او فرض و تمام و اجر عمرہ بگزاردن دو رکعت نفل چنانکہ حج فرض ست و عمرہ نفل قال قال رسول اللہ گفت انس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تامۃ تمام ست این جملہ را سہ بار مبالغہ در زیادت اجر بر ین عمل تامۃ تامۃ تامۃ صفت عمرہ است یا ہر کدام و این اگرچہ حقیقت عمل آن نباشد نزد اکابر بقبول نزدیک است و لیکن مشاہدہ ست و چندان تفاوت است کہ گویا عمل او ہست و این از باب الحاق ناقص بکامل از ارشاد رواہ الترمذی **الفصل الثالث** عن ابی الازرق بضم ہمزہ و تقدیم زای بر راء آخر قاف بن حبیش از تابعین است حارثی بصری معدود است از کوفیین ثقہ است مات سنۃ احدی وخمسین و مائۃ قال گفت صلی بنا امام لنا یکی ما را بخواند گزارد نماز با ما بجماعت یا می کہ ما را بود گاہ گاہ میشود یا ما را مکہ یکسر او سکون ہم و شاشۃ صحرا ہے است قال گفت ابو رشدہ معلیت بذہ الصلوٰۃ مع رسول اللہ گزاردم این نماز را با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و این نماز اشارت است بسوے نماز کہ گزاردہ چنانچہ ظہر یا عصر باشد مثلاً او مثل ہذہ الصلوٰۃ اشک ولیست و مثل باین ملاحظہ گفت کہ این نمازی کہ با ایشان گزارد است بعینہ و شخصہ آن نماز نیست کہ با آنحضرت گزاردہ اگرچہ نوع یکست و احتمال دارد کہ مثل باعتبار آن گفتہ باشد کہ این نماز کہ با ایشان گزاردہ غیر آن نماز باشد کہ با آنحضرت گزاردہ چنانکہ آن ظہر بودہ باشد و این عصر مثلاً فافہم قال و کان ابو بکر و عمر یقومان فی الصف المقدم عن یمینہ گفت ابو رشدہ و بود ند ابو بکر و عمر کہ می ایستادند در صف اول از جانب راست آنحضرت و کان رجل قد شہد التکبیرۃ الاولی من الصلوٰۃ و بود مردے کہ حاضر شدہ بود در یافتہ بود تکبیرۃ اولی را از نماز یعنی در رکعت اولی در آمدہ بود و مسبوق نبود فصلی نبی اللہ پس نماز بگزارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن یمینہ و عن یسارہ پس سلام داد از جانب راست خود و از جانب چپ خود حتی رئینا بیاض

خدیجہ تا آنکہ دیدیم ہا شتمیدان سفیدی ہر دو رخسارہ آنحضرت را آنکہ در جانب یمین بود رخسارہ ایمن و بدو کسی کہ در جانب یسار بود البرد یعنی تمام الفضل کا نفتال ابی رشتہ پس برگشت آنحضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابی رشتہ یعنی نفسہ یعنی ابلور مثلہ نفس خود را یعنی برگشت آنحضرت ہمچو برگشتن من رخ در راہ لحظ غائب یاد کرد و این تفضن است و عبارت و این گرشتن و بجانب چپ خواہد بود و بجانب است چنانکہ از فعل آنحضرت مروی است فقام الرجل الذی ادرک معہ التکبیرۃ الاولی من الصلوۃ پس برخاست آن مردکہ دریافتہ بود با آنحضرت تکبیرۃ اولی را از نماز و فائدہ این قید کہ دریافت تکبیرۃ اولی آنست کہ وی مسبوق نبود کہ برای اتمام برخاستہ باشد بلکہ برای گزاردن سنت راتبہ برخاست چنانکہ فرمود یتنفع و در حالتی کہ جفت میکند نماز با نماز یعنی برخاست تا راتبہ بگزارد و تنوب پس بجهید عمر فاخذ بمنکبہ پس گرفت عمر دوش آنمرد را و در بعض نسخ بمنکبیہ یعنی ہر دو دوش او را و ہزہ پس بجنبانید او را و انہم قال اجلس پس گفت عمر بنشین فانہ لن یہلک اہل الکتاب الا انہ لم یکن بین صلاتہم فصل پس بدرستیکہ ہلاک نگردانیدہ است اصل کتاب را مگر ہمین کہ نبود در میان نماز ایشان فصل مراد بفصل اینجا تحول ست و نقل از مکان نماز بمکان دیگر چنانچہ در حدیث آتی آمدہ ہست کہ آیا عاجزی آید یکی از شما چون نماز بگزارد کہ بپیش رود یا پس رود یا راست یا چپ یا مراد تکلم یا خروج ست چنانکہ در روایت مسلم آمدہ است از سائب کہ گفت امر کردہ شدیم کہ نگنیم نماز را تا آنکہ سخن کنیم یا بیرون آئیم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد الصلوۃ دال بر آنست کہ مراد بفصل ترک ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید کہ ذکری بکند از آنچہ وارد شدہ ہست در احادیث بعد ازان بخیر چنانکہ مذہب بعضی ہست پس این حدیث دلالت نکند بر عدم وصل نوافل بفریضہ چنانکہ مذہب بعض است کما مر واللہ اعلم و فرع النبی پس واشت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بصر و چشم خود را و فقال پس گفت اصاب اللہ بک یا ابن الخطاب برساند اللہ تعالی ای پسر خطاب حق را یعنی ہمیشہ بر راہ صواب بود و الہام صواب کند مقصود تصویب عمر است رضی اللہ عنہ در ین فعل رواہ ابو داود و عن سہل بن سعد ہست کہ صحابی مشہور است کاتب وحی یکی از نصحای صحابہ و احلہ الیشان قائم بغیر الفضل و رفعت بجرت یازدہ سالہ بود جامع قرآن در زمان ابو بکر رضی اللہ عنہ فاقل آن در مصحف در زمان عثمان رضی اللہ عنہم و قال مرا ان نسبح فی دبر کل صلوۃ ثلاثا و ثلاثین و نحمد ثلاثا و ثلاثین و نکبر اربعا و ثلاثین یعنی امر کردہ شدہ ایم از حضرت رسول کہ تسبیح کنیم در پس ہر نماز سی سہ بار و حمد گوئیم سی و سہ بار و تکبیر برآریم سی و چہار بار و فاتی رجل فی المنام من الانصار پس آمد مرد ی در خواب از قبیلہ انصار یعنی آمد آنمرد را فرشتہ در خواب و در حدیث آمدہ ہست کہ رویای صالح از ملک رویا ست کہ بنماید مرد را در رویا خیر صالح او را بشارت فقیل لہ امرکم رسول اللہ پس گفتہ شد مر آن انصاری را یعنی گفت او را آن فرشتہ در خواب یا امر کردہ ہست شما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان تسبحوا فی دبر کل صلوۃ کذا و کذا کہ تسبیح کنید در پس ہر نماز چندین و چندین بار کنفتا بذکر تسبیح کرد او را جہت اختصار یا ہمہ را تسبیح نام کرد کہ مضمن تنزیہ و تقدیس الٰہی ست اند سبحانہ و تعالی فقال الانصاری فی منامہ نعم گفت انصاری در خواب خود آری امر کردہ ہست فقال گفت آن فرشتہ در خواب فاجعلوا خمسا و عشرین خمسا و عشرین پس بگردانید آن کلمات را بیست و پنج بار بیست و پنج بار و در سر سہ واجعلوا فیہا التہلیل و بگردانید در آن کلمات لا الٰہ الا اللہ را بیست و پنج بار تا عدد صد تمام شود فلما اصبح غدا علی النبی پس گاہ کہ صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد بپیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ پس خبر داد آن انصاری آنحضرت را فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فافعلوا پس چون رویای صالح است بکنید چنانکہ آمر و گفتہ است این بتقریر آنحضرت یکی از وجوہ این ذکر شدہ اگر آنحضرت تقریر نمیکرد وجہت نمی شد فافہم رواہ احمد والنسائی و ابن ماجہ

وعن علی رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی اعواد بذا المنبر وہو یقول ما من حضرت را کہ میگفت بر چوبہای این منبر و من قرأ آیۃ الکرسی فی دبر کل صلوٰۃ مکتوبۃ کسی کہ بخواند آیۃ الکرسی را در پس ہر نماز فریضہ لم یمنعہ من دخول الجنۃ الا الموت نمیدارد او را از در آمدن بہشت مگر موت آین عبارت را مشکل میدارند زیرا کہ موت مانع از دخول جنت نیست بلکہ موصل است بآن وظاہر آن بنماید کہ گویند الا الحیوٰۃ چہ حیات مانع دخول جنت است کہ درین عالم پای بند آنست و جواب میگویند کہ مانع از دخول جنت مجملا وجود موت نیست بودن او شرط دخول جنت کہ موصل است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود بالفعل در بہشت می رسید یا مرا و آنست کہ اگر وجوب موت و لزوم ذوق او مر ہر نفس را بحکم کل نفس ذائقۃ الموت نمیبودی در آمدن بہشت الآن معجلا ولیکن بر بن تقدیر لازم می آید وجود موت در بہشت و بہشت جای موت نبود و این جہت در دخول جنت تاجیل و تاخیر را یافت و طیبی گفتہ کہ موت حاجز است میان قرأ آیۃ الکرسی و دخول جنت چون متحقق گردد منتفی گردد حاصل گردد دخول جنت و بعض گویند مرا از موت بودن بندہ است در قبر بعد قبول از بعث و چون مبعوث شود در آید در بہشت بلا توقف و من قرأ احدی یأخذ مضجعہ و ہر کہ بخواند آیۃ الکرسی را ہنگامیکہ میکرد خوابگاہ خود را۔ آمنہ اللہ علی دارہ و دار جارہ و اہل دویرات حولہ تا از گرداند او را حق تعالی بر سرای او و سرای ہمسایہ او و اہل چند سرا کہ گرداوند۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان قال سناوہ ضعیف بدانکہ صاحب سفر السعادۃ جزو اول این حدیث را کہ من قرأ آیۃ الکرسی لم یمنعہ من دخول الجنۃ الا الموت از نسائی آورد و در روایتے قل ہو اللہ احد را نیز بآن ضم کردہ و گفتہ کہ این حدیث را حاجی دیگر غیر نسائی نیز روایت کردہ اند مثل طبرانی و رویانی و دار قطنی و ابن حبان و غیرایشان و بعضے از حفاظ میگویند صحیح است و این جزو دوم موضوعات ذکر کردہ و حفاظ بر این جزو از جہت طعن کردہ اند و جزو ثانی را باین لفظ آوردہ من قرأ آیۃ الکرسی فی دبر الصلوٰۃ المکتوبۃ کان فی ذمۃ اللہ الی الصلوٰۃ الاخری و گفتہ این حدیث را جماعتی از صحابہ بروایت کردہ اند از انجملہ امیر المومنین علی است و جابر بن عبد اللہ و عبد اللہ بن عمرو انس بن مالک و مغیرہ بن شعبہ و ابو امامہ اختلاف طرق و تعدد مخارج حدیث دال است بر اینکہ این حدیث را اصلی صحیح است و موضوع نیست انتہی و فضیلت آیۃ الکرسی چہ بعد از نماز خواندن و چہ غیر آن لبسیار است واللہ اعلم وعن عبد الرحمن بن غنم بفتح معجمہ و سکون نون اشعری شامی از یافت جاہلیت و اسلام را و اسلام آورد در زمان آن حضرت اما بملازمت شریف وی نرسید و التزام کرد صحبت معاذ بن جبل را در یمن تا وقت وفات معاذ و بخاری گفتہ کہ او را صحبت است و قول اول صحیح تر است روایت میکند از قدمای صحابہ و بود از فقہ شام کہ تابعین روی در شام نقل کردند و بود او را جاہلیت در سنہ ثمان و ثلثین و روایت میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم قال قال ابن عیینۃ فی حدیث رجلہ کسی کہ بگوید پیش از انکہ بگردد از نماز و دو تا گرداند پایہای خود را یعنی ہم بر آن جا کہ باشد کہ دو تشہد می نشیند من صلوٰۃ المغرب والصبح و از نماز شام و بامداد۔ لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد بیدہ الخیر یحیی ویمیت وہو علی کل شیء قدیر عشر مرات۔ و در بعض روایات بیدہ الخیر یحیی ویمیت نیست و بار۔ کتب لہ بکل واحدۃ عشر حسنات۔ نوشتہ شود مر او را بہر یکی از این کلمات دہ نیکی۔ و محیت لہ عشر سیئات۔ و محو کردہ میشود مر او را دہ بدی۔ و رفع لہ عشر درجات۔ و بلند گردانیدہ میشود مر او را دہ پایہ۔ و کانت حیرا من کل مکروہ۔ و باشد بہر یکی از این کلمات مر او را امان و پناہ از ہر امر ناخوش و حرز از شیطان رجیم و پناہ از سلطان گمراہ کردہ شدہ۔ و لم یحل لذنب ان یدرکہ دون الشرک۔ و نیست مر گناہی را کہ دریابد او را جز شرک۔ و او تاخیر کند و بے یعنے بتوفیق توبہ و استغفار یا عفو و مغفرت کردگار الا الشرک۔ مگر کفر کہ بجریان سنت الٰہی عفو و مغفرت بر آن تعلق نمیگیرد۔ و کان من افضل الناس

عمل و باشد گویند این کلمات از فاصله تر زیاده ترین مردم از روی عمل الا رجل یعنی مگر مرد دیگر زیاده و غالب شود او را و یقول الا فصل اگر مخالف بگوید فاصله زیاده تر از انچه گفته ست انکس رواه احمد روایت کرد این حدیث را احمد و روی الترمذی نحوه عن ابی هریرة الی قوله الا الشرک و روایت کرد ترمذی مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغایر تا قوله و فی الا الشرک و لم یذکر صلوة المغرب و العبیدة الخ و ذکر کرد ترمذی نماز مغرب را و نه لفظ بیدة الخ را و قال و گفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب و عثمان بن ابی العاص و عثمان بن الخطاب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم ثبت بفتحتین بمعنی آنحضرت فرستاد لشکریرا بسوی بنی نجد که بلاد مشهور ست از تهامه و حجاز و نجد در اصل زمین بلند را گویند فغنموا غنائم کثیرة پس غنیمت کردند غنیمتهای بسیار را و اسرعوا الاوبة و شتاب کردند بازگشتن را از آن جهت فقال رجل منهم یکی از ایشان گفت مردی را که بیرون نیامده بود همراه با جنگ مارا بغنائم اسرع اوبة و افضل غنیمة هن هذا البعث ندیدیم مانند این لشکر را که شتاب تر باشد در برگشتن و نه عاشل تر و زیاده تر غنیمت دلی زین لشکر که زود برگشت و بسیار آورد غنیمت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم الا ادلکم علی قوم افضل غنیمة و اسرع اوبة من هذا قوم تمام شما را بگردهی که افضل غنیمت و اسرع اوبة از روی جهت قوما شهدوا الصلوة فیحسنون الطهور ثم یجلسون اباذکرون الله حتی طلعت الشمس فیحسنون الهیئة ثم یرکعون قوم قومی را که حاضر شدند نماز با طهارت و بهتر نشستند در حالیکه ذکر میکنند خدا را تا برآمدن آفتاب فاولئک اسرع اوبة و افضل غنیمة پس آن جماعه اسرع اوبة و افضل غنیمة اند روی جهت و افضل از روی غنیمت که در یک ساعت چندان ثواب حاصل کردند که از عدد و حصر بیرون ست رواه الترمذی قال هذا حدیث غریب و حماد بن ابی حمید الرای هو ضعیف فی الحدیث بخاری گفته که وی منکر الحدیث ست و ابن معین گفته که حدیث وی چیزی نیست و نسائی گفته که وی ثقه نیست باب ما یجوز من العمل فی الصلوة باب در ذکر احادیث دارد عملهای که جائز نیست کردن آن در نماز و در بعض نسخ و ما یباح مزید زیاده کرده یعنی عملهای که مباح ست کردن آن در نماز بدانکه بعض اعمال ست که فاسد میگرداند نماز را و بعض مکروه ست و بعض مباح و تفصیل آن مذکور ست در کتب فقه و عمل کثیر مفسد ست باتفاق لیکن در اختلاف و در تفسیر عمل کثیر است بعض میگویند انچه بیک دست توان کرد قلیل ست و انچه دو دست میخواهد کثیر مراد آنست که شان آن عمل و جریان عادت در ان استعمال دو دست است چنانکه دستار بستن و بیرایش بر کشیدن و از زمین برگرفتن و امثال این و بعض گفته اند که اگر این عمل بار و فرض بیک دست هم کند مفسد ست و سر عمل که جریان عادت در ان بیک دست ست مثل آب کشادن و کلاه بر سر نهادن اگر بدو دست کند مفسد نباشد و اختیار عامه علماء بر آنست که اگر بحالی باشد که هر که او را دیده در نماز نسبت و اگر شک کند باشک نیز کنند آن قلیل ست و مضار نزد بعض آنست که سه فعل سوائے کثیر ست و دون ثلثه قلیل کذا ذکر الکشمیری و نیز نقل از خلاصه کرده ست که اگر مردی امامت میکند یک کس او در میان نماز ناشی در آمد و اقتدا کرد و پنج تن رفت اگر مقدار آنچه میان صف اول و امام میباشد زنان میگردد و نیز اگر در نماز مشی کند اگر مقدار صف واحد رود فاسد نمیگردد و اگر مقدار دو صف رود بدو فعل واحد فاسد میگردد و اگر مشی مقدار یک صف کرد و بایستاد و باز ناصف دیگر رفت باز بایستاد و فاسد نمیشود و از فتاوی ظهیریه آورده ست که اگر بسیار گردد فاسد گردد و در خانیه مشی بعلامت ظهر نوشته ست اگر در نماز آفتاب برآمد و گرمی آن ابدا سیکند اگر بجانب سایه رود بقدر رد و گام فاسد نگردد **الفصل الاول** عن معبد بن الحکم بفتحتین سلمی است معبد و در اهل حجاز ساکن مدینه در بنی سلیم قال بنبا انا اصلی سلام الله گفت در اثنای انکه نماز میگزارم بامن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از خطبه جمعه بناگاه عطسه زد مرد از قوم فقلت پس گفتم مرد را

یرحمک اللہ فرمائی القوم بابصارہم پس نہ دختند مر اقوم نظرہای خود را و در نظر رائی است بمعنی نیز اندختن و شباہت ست بشدت وحدت نظر با انسان نیز تیز نگاہ کردن بجانب من کہ در نماز ہے و جواب عاطس سبحانک اللہم و بحمدک و تعالیٰ جدک و لا الٰہ غیرک سیاہ پس گفتم من وائے بر مادران من و مکل بضم میم و تشدید کاف و ضم آن و بفتحتین نیز آمدہ مردن پیادہ دست پسیار شدہ باشد یا خوردی و این تطلی ست کہ عرب در وقت تعجب استبعاد امری استعمال کنند و گفتم در دل خود و ماشاکلم تظلمان اے + چہ شدہ است شمارا کہ این ہمہ نگاہ میکنید بسوے من تعجبا لما تبصرون یا بدیہیم عما تجاہدون پس ایشاں دست خود را بر رانہای خود از جہت زیادت تعجب و انکار و اظہار اغتراض بر من فلما رأیتہم یصمتونی + پس نگاہ کردم من ایشاں را کہ خاموش میگردانند مرا فہمیدم کہ اشارت میکنند مرا بخاموشی انکار میکنند بر من تغییر شدم و در خشم آمدم بجہت جہل من بقبح آنچہ ارتکاب کردم و مبالغہ ایشاں در انکار بر من خواستم کہ چیزی بگویم و انتقام کشم از ایشاں + لکنی سکت + لیکن من سکوت کردم و عمل کردم بمقتضاے غضب فلما صلی رسول اللہ پس گاہ کہ گزارد نماز و فارغ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فبابی ہو و امی پس بہ روے او باد و مر رأیت معلما قبلہ ولا بعدہ احسن تعلیما منہ ندیدم و ندانستم ہیچ تعلیم کنندہ را نہ پیش از وے نیکو تر از روے تعلیم و مہربان تر از وے + فواللہ ما کہرنی و لا اضرنی و نہرنی + پس بخدا سوگند قہر نکرد مرا و نزد مرا و دشنام نکرد مرا و کہ بانگ بزد بر من و قہر کردن بتر ترس وقتی پیش آمدن کسی را بحبت خوار داشتن او در قرآن آیت وا التیمم فلا تقہر فلانا قہر نیز قرارت است + وقال و فرمود ان ہذہ الصلوٰۃ لا یصلح فیہا شیء من کلام الناس این نماز کہ ما را امر کردہ اند بگزاردن آن نیکو نیست و روا نیست در وے چیزی از سخن مردم و مراد بسخن مردم سخنی است کہ خطاب توان کرد ایشاں را بآن و توان طلبید از ایشاں و در مسائل آن در دہ اند اگر از یکی کہ در نماز است پرسند کہ از چہ جنس ست مال تو بگوید البخیل و البغال و الحمیر کلمات قرآنی ست یا شخصے ست کہ پیش ازو کتابی نہادہ اند و مردی یحیی نام ایستادہ پس بگوید یا یحیی خذ الکتاب بقوۃ او افادۂ معنی ست فاسد میگردد نماز و اگر اراده قرارت کند فاسد نمیشود + انما ہی التسبیح و التکبیر و قرارۃ القرآن + نیست نماز مگر تسبیح تکبیر و خواندن قرآن کہ اینہا از جنس کلام آدمیان نیست و اگر یکی سوگند خورد کہ سخن و تسبیح و تکبیر گوید و قرآن خواند حانث نمیگردد + او کما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی لفظ حضرت اینست کہ گفتہ شد بالفظے دیگر گفت آنحضرت کہ این معنی را افادہ میکند و از نجا معلوم شد کہ تشمیت عاطس یعنی یرحمک اللہ گفتن حرام است در نماز و مفسد ست او را و آنحضرت کہ او را امر نکرد باعادۂ نماز بجہت آنکہ وی جاہل بود و نشنیدہ بود کہ اباحت تکلم منسوخ شدہ ہست چنانکہ اعتذار کرد آنرو کہ من نو عہدم بجاہلیت و لالت دارد بر آن + یعنی بگیر بر من بسخن کردن من در نماز کہ من نو مسلمم کہ آن حرام است و مفسد نماز ست مگر الآن و نزد شافعی ابو یوسف تشمیت در نماز اگرچہ حرام ست اما باطل نمیگرداند نماز را زیرا کہ آن دعا است مغفرت و رحمت و از جہت آنکہ آنحضرت امر نکرد او را باعادۂ و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ اگر مصلے برائے نفس خود خطاب کند و بگوید یرحمک اللہ فاسد نمیگردد نماز چنانکہ گوید یرحمنی و اگر عاطس حمد گوید در نفس خود فاسد نمیگردد در ظاہر الروایۃ و بروے ازابی حنیفہ آمدہ است کہ آن بر تقدیر ے است کہ حمد گوید در نفس خود و بسا بچنان دو اگر بحہاند فاسد میگردد و بہ ازو معاویۃ بن الحکم میگوید کہ قلت + گفتم + یا رسول اللہ انی حدیث عہد بجاہلیۃ + من نو عہدم بجاہلیت و نزدیکم بآن و قد جاءنا اللہ بالاسلام + و تحقیق آورده ست خدائے تعالیٰ ما را دین اسلام را + و ان منا رجالا یاتون الکہان و تحقیق از امرائی اند کہ می آیند بنزد کاہنان و کاہنان در سابق جائے بودند کہ با جن و شیاطین و ارواح خبیثہ مناسبتی و قربتی دارند و شیاطین جن بادی است و در وغ آورده ایشان

القا میکردند ایشان بادعای علم غیب بمردم پس خبر میدادند و بیان آن بتفصیل در باب الکہانۃ باید دانست انشاء اللہ تعالیٰ فلا تأتہم گفت آنحضرت پس چون اعتقاد بدین سلام کردہ میباشد کہانت را + قلت و منا رجال یتطیرون + گفتم و از ما مردانند کہ قال بد و شگون میگیرند و می پرانند پرندگان را اگر بجانب دست راست پرند از نیک میدانند و بکار کہ پیش می آید میروند و اگر بدست چپ فتند از آن بد میدانند و باز میگردند و اصل در تطیر انیست بعد از ہر نوع ہر قسم کہ فال بگیرند ممنوع است و بیان این نیز در باب الفال و الطیرۃ خواہد آمد + قال + فرمود آنحضرت + ذلک شیء یجدہ فی صدورہم فلا یصدنہم + آن تطیر چیزیست کہ می یابند آنرا در سینہای خود از وہم و شوم پس باید کہ باز ندارد ایشانرا از کار کہ پیش گرفتہ اند کہ ہمہ بقدرت خداست و مؤثر نیست مگر او و اگر خاطر جمعی در دل بگذرد توکل بر خدا کردہ باید گذشت و توکل کرد تا ثمر راست باید خواند چنانکہ در باب خواہد آمد

قال قلت و منا رجال یخطون + گفتم و از ما مردانند کہ خط ہا می کشند اشارت بعلم رمل میکنند و خط ہای کہ و تعرف احکام و احوال منبعث از آن + قال کان نبی من الانبیاء یخط + فرمود آنحضرت کہ بود پیغمبری از پیغمبران کہ این خط ہا می کشید مراد او در این پیغمبر است یا دانیال پیغمبر علیہما السلام + فمن وافق خطہ فذاک + پس کسیکہ موافق افتد خط او خط آن پیغمبر را پس آنکس مصیب است و بنجا تصریح کرد بنہی از اشتغال آن بجہت انتفاء وحی بعض انبیاء گاہ و اگاہ بجہت با وجود اختلاف شرائع و منسوخیت آن و از بناجات کہ بعض ما بجد شما کہ رباحت گفتند اگر کسی گفتہ کہ استدلال باین حدیث بر جواز کردن زیرا کہ محل گرداند ہر موافقت خط آن پیغمبر را و رای نیست بعلم آن بچنین دانست کہ موافق است و از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واضح و صحیح رضوان اللہ علیہم اجمعین از علماء سلف رحمہم اللہ نقلی وروایتی در استثناء از امکان رمل نتوان یافت در حقیقت قول آنحضرت فمن وافق خطہ زجر و تحذیر است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع از ان و ہو الصواب امکان تکسیر علمائی کہ گویند از این جا لم است نزد علمای متقدمین و مشائخ محققین ہمین حکم دارد یکی از مشائخ گفتہ است کہ اشعر بابن البونی و اشکالہ + و وافق النساج و امثالہ + و شیخ ابو العباس بونی مردی است از اہل دعوت اسماء و علم تکسیر و خواص حروف میگوید کہ جدا کن و دور باش از بونی و مشکلہائی کہ او میکشید و موافقت کن نساج و اقران او را ظاہر شیخ ابو بکر نساج سماع از شیخ ابو العباس بونی بودہ است رحمہم اللہ و رواہ مسلم قولہ لکنی سکت ہکذا وجدت فی صحیح مسلم و فی کتاب الحمیدی + و در اول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت او را مولف می گوید ہمچنین یافتہ ام من در متن صحیح مسلم و در کتاب حمیدی کہ جمع بین الصحیحین کردہ است میگوید در جامع الاصول بلفظہ کذا فوق لکنی و صحیح گردانیدہ شدہ است این لفظ لکنی سکت در جامع الاصول کہ جمع صحاح ستہ کردہ است بنوشتن لفظ کذا فوق لکنی و لفظ کذا علامت صحیح است چون میخواہند کہ بر لفظی کہ نظنہ عدم صحت دارد نشان صحت نہند لفظ کذا بر بالای او مینویسند چنانکہ صاد مینویسند یا صح مینویسند یعنی این لفظ ہمچنین واقع شدہ در کتب اصول صحیح است گمان عدم صحت بروی نباید کرد و این لفظ لکنی در لکنی سکت بطائر متحرک نمایند پس است کہ گویند فلما رأتہم یعنی موسی سکت و در مصابیح ہم نیست و بر اے توجیہ وی تقدیری کلام میکنند چنانکہ در ترجمہ اشارت بدان کردہ شدہ ست فافہم و عن عبد اللہ بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و ہو فی الصلوٰۃ فیرد علینا + پس رد می کرد بر ما سلام را و جواب سلام ما میگفت + فلما رجعنا من عند النجاشی + پس ہر گاہ کہ باز آمدیم ما از نزد نجاشی کہ پادشاہ حبشہ بود و صحابہ از شہر کفار مکہ ہجرت کردہ بودند بجانب حبشہ و قدوم صحابہ در مدینہ بسابقہ علمی بہجرت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از توریت و انجیل و راست و بر بین انبیاء پیشین و راہنمائی بآنحضرت آوردہ و در قدوم

غلمت وبالتشدید تحقیق کرد و معنی سلام بجائی در رد و بحضرت تحف و هدایا فرستاد و بنجاشی بفتح نون و بعضی بکسر نون نیز نقل کرده اند و صاحب قاموس گفته نون اصح و اشهر و تخفیف جیم آن افصح است و تشدید یا گفته اند که صواب تخفیف اوست این همه گفته که یاسا کن است زیرا که اصلی است نه یائے نسبت و صاحب قاموس تشدید یا گفته و لیکن تخفیف را افصح و اشهر و بنجاشی در سنه تسع از عالم رفته و آنحضرت یا صحابه در مدینه بروی نماز غایبانه گذارده پس این سخن بود میگوید که چون از نزد نجاشی باز آمدیم سلمنا علیه سلام گفتیم بر آنحضرت در نماز بر عادت قدیم که داشتیم فهم برد علینا پس در نگرد آنحضرت این بار بر او جواب سلام نگفت فقلنا یا رسول الله کنا نسلم علیک فی الصلوٰۃ فترد علینا بود یم ما که میگفتیم بر تو در نماز فمن جواب سلام ما میگفتے و الآن که سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست فقال ان فی الصلوٰۃ لشغلا پس فرمود آنحضرت بدرستیکه در نماز مر آینه کار روائی عظیم است که محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت است مقصود آنکه تکلم کردن که جواب سلام از انجمله است و مباح بود در نماز منسوخ گشت متفق علیه و عن معیقیب بفتح میم و فتح عین و سکون یا و کسر قاف و سکون یا ثانیه در آخرش موحده صحابی است اسلام آورد بمکه و بحبشه و اقامت کرد در آن تا آنکه قدوم آورد بر آنحضرت بمدینه و خاتم آن حضرت حوالهٔ او بود و استعمال کرد ندار او ابوبکر و عمر بر بیت المال او در کاشف گفته که او بدر است مبتلا شده بحدیدم در خلافت امیر المؤمنین عثمان بسوء و فاش نبرد و زبان بود و بعض گفته اند در زمان امیر المؤمنین علی بود و معیقیب بکسر تا تانی نقره و ایت میکند از ابن عمر و روایت کرده است ازوی عمش عن ابیه صلی الله علیه وسلم فی الرجل یسوی التراب حیث یسجد روایت میکند از آنحضرت در شان مردیکه برابر و هموار میکند خاک را آنجا که سجده میکند قال فقال آنحضرت ان کنت فاعلا فواحدة یعنی اگر میکنی کار کنی یکبار کردنی زیاده بران مکن چه علم نمیشود که منع از زیارت بر یکبار بجهت آن است که مفسد صلوٰۃ است یا مکروه است این چنین است بتفسیر فعل کثیر که گذشت متفق علیه و عن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن العبث فی الصلوٰۃ نهی کرد آن حضرت از خصر بفتح خاء معجمه و سکون صاد مهمله در نماز متفق علیه و در اکثر روایات نهی عن الاختصار و در روایتے نهی ان یصلی المختصر او در روایتے نهی المختصر و خصر در لغت میان مردم خاصره تهیگاه و تفسیر کرده اند حضر را اختصار را بنهادن دست و در حدیث آمده است اختصار راحت اهل النار است و اشکال می کنند که اهل نار را راحت نمی باشد و جواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار و بعض گویند که این فعل یهود است و مراد و اهل نار آنانند و در یهود آمده است که ابلیس بنا و دست خود را بر خاصره در وقتے که افتاد بر زمین و رسید او را مصیبت یعنی بعض تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن خاصره یعنی عصا در دست کردن در نماز بران تکیه کرده یا ایستادن بعض کنند اختصار را باختصار سوره که تمام نخواند و آن مکروه است باختصار بر آیات سجده نا سجده کنند یا ترک آیت سجده که بان و است سجده است تا سجده نکنند باختصار نماز و کوتاهی قیام در رکوع سجود و این همه از احتمالات لفظ است در روایتے که لفظ اختصار واقع شده و بتفسیر یکی شهره است از صحابه و سلف همان اول است و عن عائشة رضی الله عنها قالت سالت رسول الله گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوٰۃ از نگریستن بچپ و راست در نماز فقال یگفت آنحضرت هو اختلاس یختلس الشیطان من صلوٰۃ العبد الالتفات ربودنیست که میکند آنرا شیطان از نماز بنده یعنی میکرد و میرباید شیطان از نماز بنده کمال آن را متفق علیه باید دانست التفات ست آنست که بپیچد گردن خود را تا پس آن آید از مواجهه قبله و اگر سینه نیز بگرداند تا تمام از مواجهه قبله برآید فاسد میگردد نماز اما بگوشه چشم نگریستن که آنرا ملاحظه گویند مکروه است و نه مفسد و اما باید که آنرا نیز بسیار نکند و عادت نگرداند و از آنحضرت صلی الله علیه

وسلم حدیثی از رسول روایت کرده اند که گاهی لحظه میکرد و بگوشه چشم باحوال مقتدیان می نگریست ولیکن صحت این حدیث سخن است کسے از امام احمد پرسید و گفت
بعضی از اهل حدیث روایت میکنند باسناد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاحظه و التفات میکرد و امام احمد بر وی انکار عظیم کرد و رنگ روی وی متغیر شد و بدن
او در ارتعاش و ارتعاد افتاد و گفت این حدیث را اسناد صحیح نیست وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لینتهین اقوام عن رفعهم
ابصارهم عند الدعاء في الصلوٰة الی السماء البته باید که باز ایستند گروه های مردم از برداشتن ایشان نظرهای خود را نزد دعا در نماز بسوی آسمان +
او لتخطفن ابصارهم + یا آنکه ربوده شود بینائی های ایشان یعنی باید که باز آیند از برداشتن بصرها و اگر باز نیایند ربوده میشود بصرها و روایت کرده شده است
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میداشت در نماز بصر خود را بسوی آسمان چون نازل شد قول حق سبحانه الذین هم في صلاتهم خاشعون پست کرد چشم خود را
+ رواه مسلم وعن ابی قتادة قال رأیت النبي صلی الله علیه وسلم یؤم الناس وامامة بنت ابي العاص علی عاتقه + گفت ابو قتاده دیدم من
آنحضرت را که امامت میکرد مردم را و حال آنکه امامه دختر ابي العاص که ختن آنحضرت میبود ابو العاص داماد آنحضرت بود زوج زینب که یکی از بنات
مطهره آنحضرت بود و این امامه دختر زینب بود که در بعض اوقات نماز با آنحضرت آمده متعلق شده بود و آنحضرت او را بر کتف خود نشانده نماز میکرد + فاذا
رکع وضعها پس چون رکوع میکرد آنحضرت می نهاد او را بر زمین تا رکوع کردن و سجده کردن آن طفل بر زمین افتاده می بود + واذا رفع من السجود
اعادها + و چون بر میداشت سر از سجود باز مینشاند بر کتف اینجا کسی آنچه هم میشود که این داشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را و نهادن بر زمین
و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود پس جواب میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه وی بجهت
غایت محبت و الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده متعلق شده و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت
او را از خود دور نمیکرد پس نهادن و برداشتن فعل آنحضرت نباشد و نسبت نهادن بآنحضرت در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر نبود فعل کثیر آنست
که متوالی باشد و این چنین نیست زیرا که طمأنینت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که اینحالت پیش از تحریم فعل یا مخصوص بآنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت
رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر زمین می انداخت گریه میکرد و موجب شغل میشد بیشتر از شغل رفع و اخذ و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل
و ظاهر از قول وی یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده است که در نماز ظهر یا عصر بود و بعض گویند در نماز نفل بود و احیانا نماز نفل
بجماعت نیز میگزارد و الظاهر هو الاول والله اعلم متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تثاءب احدکم في الصلوٰة
فلیکظم ما استطاع تثاؤب بهمزه است و تثاوب بواو غلط است اسم از وی ثؤباء مثل ... بضم ثا و فتح همزه و بمعنی فازه و آن فتوری ست که
پیدا میشود در دهن بسبب امتلای معده و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل کسل و نوم است لهذا نسبت کرده اند آنرا بشیطان فرموده
التثاؤب من الشیطان پس باید چون فازه کند یکی از شما در نماز باید که رد کند و باز دارد آنرا تا آنکه تواند و طریق دربستن دهان است که فراهم آرد لبها را
و بگزد لب زیرین را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایتی فلیکظم فاه آمده بزیادت لفظ فاه یعنی بگو ببندد دهان خود را + فان الشیطان
یدخل زیرا که شیطان در می آید یعنی در دهن وی + رواه مسلم وفي رواية البخاري عن ابي هريرة قال اذا تثاءب احدكم في الصلوٰة فليكظم ما استطاع ولا يقل ها
و نگوید ها و این لفظی است که در وقت فازه نزد عدم ضبط حال از دهان بر می آید و در بعض نسخ هاها مکرر آمده پس میفرماید نگوید این لفظ را + فانما ذلکم من الشيطان
یضحک منه + زیرا که نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان میخندد شیطان از آن و خندیدن شیطان از رضا و خوشحالی وی است ازینحالت از جهت بودن آن باعث

بركسل از عبادت وموجب تشويش وتفرقه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التسبيح للرجال تسبيح كل صورت وعن ابي هريرة قال قال رسول الله روايت است از ابي هريره كه گفت گفت پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم ان عفريتا من الجن تفلت البارحة بدرستيكه خبيثي از جنيان بيكبار برآمد وبگريخت وي نسب يعني از ميان جنيان كه بند كرده است
ايشانرا سليمان پيغمبر عليه السلام ليقطع علي صلوتي تا ببرد و بر من نماز را وعفريت بكسر عين وسكون فا ونشد بد را نيز آمده شيطان قوي سركش ظالم
عفاره خبيث وشيطنت وبعضي گويند كه از عفر وتعفير است بمعني غلطيدن وغلطانيدن در تراب خاك يعني شيطان قوي كه مي غلطاند قرين خود را در خاك
فامكنني الله منه پس قادر گردانيد مرا خداي بر وي فاخذته پس گرفتم من او را فاردت ان اربطه على سارية من سواري المسجد پس خواستم كه بر بندم
او را بر ستوني از ستونهاي مسجد حتى تنظروا اليه كلكم تا آنكه نگاه كنيد بوي همه شما فذكرت دعوة اخي سليمان پس ياد كردم من دعاي برادر خود را كه سليمان
است عليه السلام رب هب لي ملكا لا ينبغي لاحد من بعدي پروردگارا ببخش مرا ملكي وسلطنتي كه نشايد ونبايد هيچ يكي را بعد از من مراد باين ملك
تسخير جن وشياطين وتصرف كردن در ايشان است وچون سليمان عليه السلام اين دعا كرد واين ملك را مخصوص بخود خواست كرد آنحضرت
صلى الله عليه وسلم نخواست كه اظهار تصرف كند در وي وشكستگي در كارخانه ملك سليمان افكند والا بالقوه تصرف وقدرت وسلطنت وي
صلى الله عليه وسلم زياده بر آن بود وملك وملكوت جن وانس تمامه عوالم بتقدير وتصرف الهي عز وعلا در حيطه قدرت وتصرف وي بود فرده
خاسئا پس برانده من او را خرد وخوار ورانده وناپاينده مقصود خود را از من متفق عليه وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من نابه شيء في صلوته كسيكه نازل شود وحادث گردد او را چيزي در نماز وي چنانچه بخواند او را كسي باذن طلبد ودر آمدن و
نميداند آنكس كه وي در نماز است فليسبح پس بايد كه تسبيح كند يعني وگويد سبحان الله تا بداند آنكس كه وي در نماز است ودست بر هم نزند كه آواز
برآيد فانما التصفيق للنساء زيرا كه دست بر هم زدن نيست مگر براي زنان ولائق نيست بوقار وكلانباري مردان وفي رواية وفي روايتي ديگر
اينچنين آمده است قال گفت التسبيح للرجال والتصفيق للنساء تسبيح براي مردان وتصفيق مر زنان است وطريق تصفيق آنست كه بطن كف ايمن
را بر ظهر كف ايسر زنند وبطن كف بر بطن نزنند بطريق لعب اگر بزنند نماز فاسد گردد كذا في شرح مسلم متفق عليه الفصل الثاني
عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال كنا نسلم على النبي گفت ابن مسعود بوديم ما كه سلام مي گفتيم بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم وهو
في الصلوة ودر حاليكه آنحضرت در نماز بود قبل ان ناتي ارض الحبشة پيش از آنكه بيائيم ما زمين حبشه را وهجرت كنيم بسوي وي فيرد علينا
پس ميداد آنحضرت بر ما سلام را وميگفت جواب سلام ما را فلما رجعنا من ارض الحبشة پس هرگاه كه بازگشتيم ما از زمين حبشه اتيته آمدم
من آنحضرت را فوجدته يصلي پس يافتم من او را كه نماز ميگزارد فسلمت عليه پس سلام گفتم بر وي فلم يرد علي پس ردكرد بر من سلام
ونگفت جواب سلام مرا حتى اذا قضى صلوته قال تا آنكه تمام كرد نماز خود را گفت ان الله يحدث من امره ما يشاء بدرستيكه خداي تعالى نو
پيدا ميكند از امر ودين وحكم خود هرچه ميخواهد وان مما احدث ان لا تكلموا في الصلوة وتحقيق از جمله آنچه نو پيدا كرده است از امر خود اين است
كه سخن نكنيد در نماز فرد على السلام پس رد كرد بعد ازين سخن بر من سلام را وقال انما الصلوة لقراءة القرآن وذكر الله وگفت نيست
نماز مگر براي خواندن قرآن وذكر خدا فاذا كنت فيها فليكن ذلك شانك پس چون باشي تو در نماز پس بايد كه باشد كار تو همين خواندن قرآن
وذكر خدا وبس رواه ابو داود وعن ابن عمر قال قلت لبلال كيف كان النبي روايت است از ابن عمر گفت گفتم مر بلال را چگونه بود پيغمبر

صلی اللہ علیہ وسلم بر دے علیہم و دیگر بر انسیان سلام بر جمیع کاملان و السلام علیہ ہنگامی کہ سلام میدادند انسان بر یکدیگر و مقصود تعمیم و در حالیکہ نماز میگزارد فقال گفت بلال کان باشد پیدہ بود کہ آنحضرت اشارت میکرد بدست خود باین طریق کہ بسط میکرد کف خود را پس میگزانید بطن کف را سفل ظہر او فوق چنانکہ در حدیث ابی داود و در سنن نسائی از ابن عمر آمدہ و گاہی بسندگی میکرد با شارہ انگشت چنانچہ ہمین گذشت و در حدیث کہ در اندام صہیب ساب سفر السعادۃ گفتہ است کہ گاہی بیمار میکرد بسر مبارک خود و ما این صریح حدیث نیافتیم و بعض شراح نوشتہ اند کہ جائز است رد سلام باشارت چشم و سر نیز کہ حدیث دلالت نمیکند کہ سلام بایں طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ و اینچہ نسخ شد رد سلام بکلام بود و سوء الظاہر ہریرۃ الترمذی فی روایۃ النسائی نحوہ و عوض بلال صہیب و در روایت نسائی بدل بلال صہیب واقع شد یعنی در روایت ترمذی اینچنین آمد کہ ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی آمدہ کہ ابن عمر از صہیب سید پس حمال دارد کہ از ہر دو پرسیدہ باشد کذا فی شرح الشیخ و اینچہ در روایت ترمذی ابی داود نسائی است آنست کہ صہیب گفت گذشتم بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و حال آنکہ وی نماز میکرد پس سلام کردم بر وے پس رد کرد سلام را باشارت اصبع و در سوال ابن عمر از حدیث بلال ذکر کردہ اند و عن فاطمۃ بنت قیس رافع قال صہیب خلف رسول اللہ گفت نماز کزاردم پس پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فطست پس عطسہ کردم فقلت الحمد للہ حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ بیمار کا علیہ تمام خدایرا ثنای بسیار پاک برکت کردہ شدہ در ذات آن ثنا برکت کردہ شدہ مرترا گوینده را بران ثناء و در ہر آن کما یحب ربنا و یرضی چنانکہ دوست میدارد پروردگار ما حمد را و خشنود است از ان حمد دار گوینده آن فلما صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصرف پس گاہ کہ نماز گزارد آنحضرت برگشت فقال من المتکلم فی الصلوۃ پس گفت کیست سخن گوینده در نماز فلم یتکلم احد پس سخن نکرد و جواب ندادہ ہیچ کس از ترس آنکہ موجب جرو عتاب نگردد ثم قالہا الثانیۃ باز گفت آنحضرت ہمین کلمہ را کہ چہ کس سخن گوینده در نماز و دوم بار فلم یتکلم احد پس جواب ندادہ ہیچ کس ثم قالہا الثالثۃ باز گفت آنحضرت این سوم بار فقال رفاعۃ پس این ضرورت شد کہ جواب آنحضرت باید داد گفت رفاعہ انا یا رسول اللہ من تکلم یا رسول اللہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ سوگند بآن خدا تعالی کہ بقای من بدست قدرت اوست لقد ابتدر بضعۃ و ثلاثون ملکا ایهم یصعد بہا شتافتند بضعہ و سی فرشتہ کدام یک از ایشان ببرد بہا یعنی بالا برد و بگذراند بحضرت الہی تا بحضرت قبول شود و ثواب بسیار یابد و در روایت ابن ماجہ آمدہ کہ ایکم یصعد بہا کدام یکی از شما ببرد بالا ان کلمات را و در روایت ابی داود و النسائی و این حدیث دلالت دارد بر آنکہ ماثور صلوۃ اگرچہ مطلق صلوۃ باشد گو بدار نباشد گو بنماز فاسد نگردد و شیخ ابن العمام گفتہ اگر نفس خود را بگوید لیس بتکلم فاسد نمیشود و اگر بخیساند فاسد گردد انتہی بلکہ این حدیث در وقتی وارد شدہ باشد کہ مباح بود تکلم در صلوۃ و اللہ اعلم و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التثاؤب فی الصلوۃ من الشیطان فازہ کردن خصوصا در نماز از شیطان ست زیرا کہ آن بتجلب کسل و فتور و ثقل بدن و سستی و بی ذوقی ست و بنطان ازین راضی ست و در حدیث آمدہ ہست کہ ان اللہ یحب العطاس و یکرہ التثاؤب محبت عطسہ بجہت آنکہ وی علامت قوت دماغ و فرح و نشاط بر عکس تثاؤب با وجود آن ادر شدہ کہ عطسہ شدید از شیطانست چنانکہ تثاؤب بفرط و آنحضرت پست میکرد آواز را در عطسہ می بست دہان را تا مامہ فی باب العطاس و التثاؤب فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع ترجمہ این گذشت رواہ الترمذی و روایت کرد این حدیث را بہ لفظ دیگر ابو داود و در روایت او ہمین مضمون است و در روایت ابن ماجہ بجای فلیکظم ما استطاع فلیضع یدہ علی فیہ پس باید کہ بنہد دست خود را بر دہن خود و کظم بسکون فارسی آوردن لب ست بدندان گرفتن نیز میشود چنانکہ گذشت و لیکن ہمین در حدیث نہادن دست بر دہان آمدہ باید کہ ہمین متعین باشد

مگر آنکہ در اخبار وآثار آن نیز آمدہ باشد ۔ وعن عبد اللہ ابن عنجرہ بضم عین مہملہ وسکون جیم صحابی ست از اصحاب شجرہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ اذا توضا احدکم فاحسن وضوءہ ۔ وقتی کہ وضو کند یکی از شما پس نیک کند وضو را بشرائط وآداب آں تو بحضور وگفتہ اند مقدار نیم حضور وادب در وضو دہ بہمان قصد آورد نماز روی نماید بہم خرج عامدا الی المسجد بلفظ مبنی از مسجد یا بسوی مسجد قاصدا دیانۃ ۔ بمثال مرد عبادت وتقرب ومناجات ۔ فلا یشبکن بین اصابعہ فانہ فی الصلوٰۃ ۔ پس باید کہ تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی نہ در آرد انگشتہا را در یکدیگر زیرا کہ چون بنیت نماز بیرون رود گویا کہ در نماز ست تشبیک در نماز منہی عنہ ست از جہت منافات وی بخشوع وخضوع وہر چہ بمعنی قیاس ہر چہ بحالت صلوٰۃ منافات دارد درین تنبیہ ست کہ بندہ را باید کہ در طریق صلوٰۃ حاضر ومتخشع رود وبا ادب وقار باشد ۔ رواہ احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی والدارمی ۔ بدانکہ از تشبیک اصابع نہی واقع شدہ ست طیبی گفتہ شاید کہ نہی از جہت بودن او ست علامت خصومت وفتنہ ودر ہم افتادن ودر وقتیکہ ذکر کرد آنحضرت فتن را تشبیک کرد میان اصابع پوشیدہ نماند کہ تشبیک ہمی اتفاق والتیام نیز ذکر کردہ اند چنانچہ در باب عطای خمس آل ولی القربی آنجا اتفاق ہاشم ومطلب ذکر کردہ شدہ ست وظاہر آنست کہ سبب نہی بجہت بودن او ست بر خلاف حال خشوع وخضوع ولہذا تخصیص کردہ اند نہی را بحالت نماز یعنی نماز وبجای دیگر جواز آنرا عقد کردہ وباین حدیث آورده کہ دلالت بر جواز آن دارند وگفتہ اند کہ نہی بر تقدیر ست کہ بر طریق عتاب باشد جواز بطریق تمثیل غرض خادہ یعنی چنانکہ در ذکر فتن کردہ اند ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال اللہ عزوجل مقبلا علی العبد وہو فی صلوٰتہ ۔ ہمیشہ ست خدائے تعالیٰ اقبال آرندہ وملتفت وعنایت ومحبت نگرندہ بر بندہ در حالیکہ بندہ در نماز ست ۔ مادام یلتفت ۔ مادام کہ چپ وراست نگرد بندہ ۔ فاذا التفت انصرف عنہ ۔ پس چون بچپ وراست نگرد بندہ برگردد خدائے تعالیٰ از اقبال وباز میگرداند نظر عنایت ولطف را از بندہ فی الحال ۔ رواہ احمد وابو داؤد والنسائی والدارمی ۔ وترمذی از حدیث انس آورده وتصحیح نمودہ ست کہ چون بایستد در نماز اقبال کند بسوے پروردگار تعالیٰ بوجہ کریم خود وچون التفات کند وبجانب چپ نگرد بندہ بگوید پروردگار تعالیٰ این آدم بجانب کہ می نگری تراکسی ہست بہتر از من کہ بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر وچون بار دوم التفات کند باز حق جل وعلی بگوید چون بار سوم نگرد بگوید اللہ تعالیٰ وجہ کریم خود را بروی او این معنی را شاعر در لباس مجاز او نمودہ میگوید ۔ راعی آمد سحران ودلبر جگران ۔ گفت ای ز تو بر خاطر من بارگران ۔ نیست بادا کہ من بسوے تو نگران ۔ باشم تو نہی چشم بسوی دگران ۔ وعن انس ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال یا انس اجعل بصرک حیث تسجد ای انس بگردان بنہائی خود را آنجا کہ سجدہ میکنی ظاہر این حدیث دلالت دارد بر استحباب نظر بسوے موضع سجود در تمام نماز وہمین ست اصل شافعیہ چنانکہ کلام مبسوط او در تفسیر سیمہ ہم فی صلوتہم خاشعون دال ست بر آن ولیکن طیبی گفتہ کہ مستحب ست کہ نظر کند در قیام بموضع سجود ودر رکوع بپشت پا ودر سجود بہ بینی ودر قعود بکنار وابن ہمام موافق ست بانچہ علمای حنفیہ گفتہ اند باز او ذکر کردہ اند نظر کند نزد سلام بردوشہا خود کذا فی النہایۃ شرح الہدایۃ ودیگر علما گفتہ اند کہ در وقت دخول نظر بر کعبہ دارد وبعد از ذکر راوی را اصل کتاب یعنی ست ودر حاشیہ نوشتہ اند رواہ البیہقی فی سننہ الکبیر من طریق الحسن عن ابی ہریرۃ عنہ ۔ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی ۔ ای پسرک من تشریف کرد انس را باین خطاب بجہت صغر سن او وصدق او در خدمت وبجہت دی صلی اللہ علیہ وسلم وی ہشت سالہ بود کہ آنحضرت بہجرت آورد وبخدمت شریف در آمد ۔ ایاک والالتفات فی الصلوٰۃ ۔ ودور دار خود را از التفات کردن در نماز ۔ فان الالتفات فی الصلوٰ

بلکه زیرا که بدستی التفات کردن در نماز سبب هلاک شدن ست در آخرت آنست بودن در طاعت شیطان روی گردانیدن از تو چه بحضرت حق و بلکه بفتح ها و لام هلاک بمعنی نیست شدن خان گمان لا بد ففی المطوع لافی الفریضة پس اگر ست کرچاره نیست نماز التفات کردن واضعے می شوے بنقصان نماز و فوت کمال پس بیاری در نماز نفل کن که کار آن بست بفرض سهل است نه در نماز فرض که اهتمام کمال و تمام آن ضرور ست و در حقیقت نقصان در نفل موجب نظر در نقصان است بفرض پر اگر نوافل کملات فرائض اند رواه الترمذی وعن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یحفظ فی الصلوة یمینا وشمالا + بود آنحضرت که نگاه میکرد بجانب راست خود و بجانب چپ خود در نماز بجهت تعلیم امت که آن مبطل نیست یا بجهت نگاه باحوال بعض مقتدیان و طیبی گفته شاید که آن نیز در نماز نفل باشد بجهت حدیثی که گذشت وگفته اند که شارع اگر فعل مکروه کند بجهت تعلیم اصل جواز مکروه نباشد + ولا یلوی عنقه خلف ظهره + نمی پیچید و نمیگردانید گردن سر خود را بجانب پس پشت و یمین و شمال هم یعنی بآن طرف وارد فافهم پس معلوم شد که آنچه مکروه ست نی عرف ست نه لغة عین + رواه الترمذی النسائی + سابق گذشت که اسناد این حدیث صحیح نیست والله اعلم وعن عجلی بن ثابت عن ابیه عن جده الانصاری گویند این جد اورا در ثقات ذکر کرده و ابو حاتم گفته صدوق ست وگفته اند که شیعی مفرط است و بعض گفته اند که رافضی غالی ست ولیکن ثقه ست و بود امام مسجد شیوه و عالم و قاضی یمان مات سنة ست عشر و مائة وهام جدا و دینار است + عن ابیه عن جده + ضمیر ه راجع بسوی ثابت است از عجلی بن ثابت از پدر شان از جدشان که رسانیده است حدیث را بآنحضرت + قال + گفت آنحضرت + ابطال الصلوة بضم عین و تخفیف طاء حذف نون والعاس بضم فوقانی و تخفیف صین بخواهش یعنی باطل خواهد شد نماز بدان + والتثاوب وفازه کردن فی الصلوة والعبث والحبض وحرکت شدن والقی وقی کردن والرجاف لرجف شیطان بضم الراء خون از بینی + فقلن این همه چیزها که در نماز واقع شوند از شیطان اند سبب رضا وخوشحالی او بند کر سبب نقصان نماز و بطلان آن میشوند وعطسه اگرچه محبوب الهی تعالی است اما کثرت و شدت وی گاهی باشد قرائت وحضور و حضرت حق و استغراق در مناجات او میگردد و نماز شارب خون ظاهر است حبض وقی و رعاف نیز مفسد اند بوجود آنها در نماز ولیکن تخصیص کرد فی الصلوة در بهلوی سه چیز اول بجهت آن کرد که آنها جمع میشوند نماز و مبطل آن میشوند بخلاف سه چیز اخیر که مبطل صلوة اند واگرچه این اشیاء بر طبیعیه اند که وارد میشوند بر آدمی بی اختیاری و قادر نیست بر دفع آن لیکن موجب نقصان و حسان شیطان میشوند بر کذا کرده شد + رواه الترمذی وعن بضم میم وفتح طاء وتشدید راء آمکسوه دفاد رآخر + عن عبد الصمد بن الشجر بکسر شین معجمه وسکون جیم وفتح راء مهمله وسکون تحتانیه وراء دیگر آخر + عن ابیه روایت میکند عبد الصمد از پدر خود عبد الصمد بن الشجر که از صحابه ست + قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی + گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم نماز میکرد + ولبوله از بکاء بر مجهل + وحال آنکه آنحضرت نماز میگزارد و میگریست آواز جوش دیگ مانند جوش دیگ سنگین یا مسین آن بضم همزه و کسر کاف آمی و سکون تحتانیه سخت جوشیدن دیگ + آوازی که می برآید از آن + مرجل بکسر میم و سکون راء و فتح جیم و کسر لام سنگ تراش + وسرقین شناسان گفته مرجل یک بعض گویند مرمس یعنی یکی + میخواهد از آواز این عبارت اینکه میگریست آنحضرت باواز بلند + وفی روایة قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فی صدره ازیز کازیز الرحی من البکاء + و در روایت دیگر از انچنین آمده که گفت دیدم که نماز میگزارد آنحضرت و در سینه مبارک وی آواز بود از گریه مانند آواز آسیا که میگردد + رواه احمد وابو داود والنسائی + الثانیة + در اسناد این حدیث کلام ست نخستین روایت شخین بآن روایت کرد ابو داود و در آخر آن زیادتی ست + معلوم شد که گریه باطل نمیگرداند نماز را و در بعضی آمده که گفته که آن آواز

یا آہ کشیدن یا گریہ و امثال بلند گردد و اگر از باد کردن بہ بہشت و دوزخ ست قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع یا مصیبت قطع میکند وعن انس ذفر غال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام احدکم الی الصلوٰۃ فلا یمسح الحصیٰ فان الرحمۃ تواجہہ زیرا کہ بدستی رحمت مواجہت میکند مصلے را و اقبال میکند و نازل میگردد بروے
فلا یسوی الحصیٰ از تسویہ یعنی برابر گردانیدن۔ فان الرحمۃ تواجہہ زیرا کہ بدستی رحمت مواجہت میکند مصلے را و اقبال میکند و نازل میگردد بروے
پس لائق نیست کہ در ین مقام سوے ادب لب بجنبانی کہ تا از دریافت نوافل و رحمت محروم نگردد و بعضے گویند مراد آنست کہ رحمت نازل منشود
و بر چیزے کہ ملی نشد کہ مواجہ مصلی ست کہ زمین باشد یا بدکہ ہم بر حصی سجدہ کنند و تغیر ندہد رواہ احمد والترمذی و ابوداؤد والنسائی و ابن ماجۃ
وعن ام سلمۃ قالت رای النبی صلے اللہ علیہ وسلم غلاما یقال لہ افلح ۔ گفت ام سلمہ بدید آنحضرت علامے را کہ او بود گفتہ میشد او را افلح یعنی ای افلح
بود و در رد تے رباح آمدہ اذا سجد نفخ چون سجدہ میکرد می دمید یعنی زمین را تا گرد آلودہ نگردد و در روے وی فقال ۔ پس گفت آنحضرت یا افلح ترب
وجہک خاک آلودہ کن روے خود را دوم مکن کہ تذلل و تمسکن درین صورت بہتر ست ۔ رواہ الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم الاختصار فی الصلوٰۃ راحۃ اہل النار ۔ نہادن دست بر نہی گاہ در نماز آسایش اہل دوزخ ست و آسایش در روز خ نمیماند لیکن
کافران تا بحکم آنکہ شاید آسایشے یابند میکنند و کلام درین حدیث در فصل اول در حدیث ابو ہریرہ گذشت ۔ رواہ فی شرح السنۃ وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقتلوا الاسودین فی الصلوٰۃ الحیۃ والعقرب بکشید دو سیاہ را در نماز کہ مار و کژدم ست و گفتہ اند کہ نیز بہ بیت تقرب
بادو زدن اگر سیہ بار زند ہم نماز فاسد گردد ۔ رواہ احمد وابوداؤد والترمذی والنسائی بمعناہ ۔ و در نسائی بمعنی این حدیث است یعنی این معنی را بلفظ دیگر
روایت کردہ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا ۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی لطوعا والباب علیہ غلق ۔ گفت عائشہ بود آنحضرت کہ
میگذارد نماز نفل را و حال آنکہ در بر آنحضرت بستہ بود یعنی دریستہ نماز میگزارد و بجہت فاستفتحت ۔ پس آمدم من پس طلب کردم گشادن در را فمشی ففتح لی پس
راہ رفت آنحضرت پس بگشاد و در را بر آمن یعنی از انجا کہ بر نماز ایستادہ بود قدمے چند رفت و بگشاد و در را ثم رجع الی مصلاہ ۔ پس باز گشت بجای نماز خود
و ذکرت ان لبابا کان فی القبلۃ وذکرت عائشۃ کہ در خانہ بود در جانب قبلہ یعنی نزد آمدن آنحضرت کتاد ن و تحول از قبلہ لازم نیاید و بر گشتن بمصلا
بطریق باز پس رفتن بود پس در آمدن بر گشتن بہ استقبال قبلہ بحال خود بود و بر گفتہ اند کہ خانہ تنگ بود و گنجایش زیادہ بر یک خطوہ ندارد
رواہ احمد وابوداؤد والترمذی ورواہ النسائی نحوہ وعن جابر رضی اللہ عنہ صحابی است روایت میکند از وی بسر و قیس بن طلق
بن علی ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوٰۃ ۔ چون گند کسے از شما یعنی بادی برآید با آواز در نماز ۔ فلینصرف
فلیتوضأ ۔ پس باید کہ برگردد از نماز پس وضو کند و در روے ۔ ولیتوضأ رواہ ۔ ولیعد الصلوٰۃ ۔ و باید کہ باز گرداند نماز را و این و خصوصیات واو تو
است و اگر نباشد فتر طیکہ در فقہ مذکور ست نیز جائز است رواہ ابوداؤد و روے الترمذی مع زیادۃ ونقصان وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا انہا
قالت قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا احدث احدکم فی صلوٰتہ ۔ چون بگند و قہقہ کسے از شما در نماز ش فلیأخذ بانفہ ثم لینصرف ۔ پس باید کہ بگیرد
بینی خود را پس برگردد از نماز تا در خیال مردم افتد کہ رعافی حادث شدہ و خون از بینی میرود و پردہ حیا از نقص حضور نماز بر خیزد کہ
در عبادت آزاد اخل نقص میدارند و خجلت نخیزد و حیا و شرم عیب کردن و سہو و آہو در نماز کردن بحدیث نخفتند و از نیجہت گفتہ اند کہ ہر کہ در
محل بود و در ظاہر محل اعتراض باید کہ نفس خود را بتکلف و تمکن گذارد تا مردم بر وے دلیری نگیرند و بدگمانی نکنند و ازین جہت گفتہ اند این زمانہ کسب نیست

بلکه از جمله معارف فضل است و از دواعی نیست بلکه از تحمل و نشاست و دوری از خصومت ست که قاتلوا، رواه ابوداود، حکایت آورده اند که عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود بیاید تا مر به ضو گیریم که در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم جماعه که در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند از شخصی حدثی واقع شده و آن شخص بواسطه شرم بوضو نه آمده هم بحدیث خواست که نماز کند عمر رضی الله عنه فرمود بیاید تا مر به ضو گیریم که قصور نماند و وضو نور علی نور ست تا آن شخص سوم نصیب نگردد و در رطه نیوفتد و عن عبید الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احدث احدکم وقد جلس فی آخر صلوته فقد جازت صلوته، چون بنشیند وضو یکی از شما و حال آنکه تحقیق نشسته ست در آخر نماز خود یعنی مقدار تشهد نشسته قبل از ان بسلام تمام شد آنگاه سلام گوید فقد جازت صلوته، پس تحقیق روا شد و تمام گشت نماز و در این اتفاق مذهب امام ابی حنیفه ست که سلام واجب نیست و نزد شافعی فرض ست و لیکن خروج بفعل مثل سلام و ابی حنیفه نیز فرض ست پس حدث را بر عمد آن حمل کنند تا فعل حاصل شود پس ظاهر این حدیث مؤید مذهب امامین شده که خروج بفعل مصلی را بالفرض نمیدارند، رواه الترمذی قال هذا حدیث اسناده لیس بالقوی، و بودن کرد این حدیث را ترمذی گفت این حدیث است که اسناد وی نه قویست، وقد اضطرب لوا فی اسناده، و تحقیق اضطراب کرده اند راویان در اسناد وی و در متن او معلوم نشد که حدیث مضطرب نیست که ترجیح کرده شود بر وجوه مختلف و این علامت ضعف ست از جهت دلالت بر عدم ضبط راوی آن، الفصل الثالث عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی الصلوة یرید ست میکند ابو هریره که آنحضرت بیرون آمد برای نماز، فلما کان بالصف پس چون بکنار صف رسید، او راد بر احرام برگشت، و اذا الیسع ان کما نحن و اشاره کرد بسوی صحابه که بحال خود باشید چنانکه هستید، ثم خرج، پس بیرون آمد، ثم رجع، پس برگشت، فاغتسل پس غسل کرد، ثم جاء و راسه ینطف پس آمد آنحضرت و حال آنکه می چکید آب از سر مبارک وی، فصلی بهم، پس بگزارد نماز با صحابه، فلما صلی قال انی کنت جنبا، پس چون بگاه که تمام کرد نماز گفت بدرستیکه من جنب بودم، فنسیت ان اغتسل، پس فراموش کردم که غسل کنم و بفراموشی نماز نه درآمدم، رواه احمد و رواه مالک عن عطاء بن یسار مرسلا، و ثبوت کرد این حدیث را امام احمد از ابی هریره و ثبوت کرد آنرا امام مالک از عطاء بن یسار که از تابعین ست بطریق ارسال و معنی ارسال در متقدمین معلوم شده است دلال کرده اند بر آنکه نماز مقتدیان باطل نمیشود و نظر بطلان نماز امام چه آنحضرت نماز در آمد و قوم نیز در نماز در آمدند بعد ازان ظاهر گشت جنابت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و باطل شدن نماز وی و مقتدیان هم بران تحریمه باقی و مستمر ماندند و حکم بطلان نماز از انسان نکرده اند مگر بحدوث احرام واقع نشده و مذهب حنفیه آنست که فساد نماز امام مفسد نماز قوم ست زیرا که امام ضامن نماز ماموم ست و در حدیث آمده ست که الامام ضامن، جواب میگویند اصحاب ما که ازین حدیث این معلوم نشد که قوم نیز بگیرند احرام را در آورده بودند در نماز داخل شده شاید که استصحاب آنحضرت بجنابت بوده از بگیرند خود و پس ان نگیرند ایشان تا شده و حال آنکه در صحیح مسلم آمده ست که ایستاد آنحضرت در مصلای خود پس ان را تا آنکه نبیرد آرد پس گشت برگشت و غسل کرد پس آمد پس اگر قضیه حدیث کنا معیت مسلم می ست بران حمل باید کرد که مراد است که بگیرند بدو در نماز و در آیند و اگرد و قضیه است اجوبه ان ست که گفته شد که برآمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از نگیرند قوم بود و شیخ ابن الهمام از امام محمد در کتاب الآثار می آرد که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت در باب مرد یکه است که در قومی جنابت می خود را عادت کند امام نماز را و عادت کنند قوم نیز و نیز می آرد که یکی از امیر المومنین علی رضی الله عنه است که در قومی جنابت می خود را عادت کرد نماز را امام کرد ایشان را که اعاده کنند و عن جابر قال کنت اصلی الظهر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم آتی اهلی فاصلی معهم العشاء، گفت جابر بودم من میگزاردم نماز پیشین را با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس میرفتم بسوی اهل خود پس میکردم نماز خفتن را با ایشان، رواه مسلم، و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا حتی تروونی خرجت، چون اقامت کرده شود نماز پس نه برخیزید تا آنکه ببینید مرا که بیرون آمدم، رواه البخاری و مسلم، و عن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم الصلوة و هو یمشی الی الصلوة فلا یشبک بین اصابعه فانه فی صلوة، چون بیاید یکی از شما بسوی نماز و حال آنکه می رود بسوی نماز پس نه درهم کند میان انگشتان خود را پس بدرستیکه او در نماز ست، رواه الترمذی و ابوداود و النسائی نحوه، و عن ابی الدرداء قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم

بصدائے گفت ابو در وا ما ایستاد انحضرت در حالیکہ نماز میکند قسم خدا بقول پیش شنیدیم انحضرت را کہ میگوید اعوذ باللہ منک پناہ میجویم بخدا از تو ثم قال اتحک بالمنۃ اللہ دلیستر گفت آنحضرت دست مبارک خود را ثانیا سہ بار گفت ابن قول را و بلند دیدہ گانہ نیمہ دل شیدہ و فراغ کرد آنحضرت دست خود را قال ان عبد اللہ بن عمر والمعنی جابر شہاب بمن را گفت آنحضرت کہ شمع خانہ اکہ ابلیس است آورد شعلہ از آتش در چشمان فی الصراح شہاب درخش آتش و لیجانی وہمی نماگر واند آنرا و بزند در روی من فقلت پس گفتم اعوذ باللہ منک ثلث مرات سہ بار تم قلت پس گفتم العنک بلعنۃ اللہ التامۃ لعنت میکنم ترا بلعنت خدا کہ تمام و کامل است ثلثا سہ بار ثم ہممت پس خواستم کہ بگیرم او را و در بعض نسخ ان اخذہ و اللہ لولا دعوۃ اخینا سلیمان لاصبح موثقا یلعب بہ ولدان اہل المدینۃ بجد گویند کہ اگر نمیبود دعای برادر ما کہ سلیمان ست کہ ترجمہ آن اختصاص او بتصرف در انسان کردہ ہر آئینہ صبح میکرد او را شیطان بستہ شدہ کہ بازی میکند بدو ولدان اہل مدینہ شرح این آخر فصل اول حدیث ابی سعید گذشت و لیکن ان حدیث عفریت من الجن واقع شدہ و در ین جا ابلیس میگویند کہ تصرف و تسخیری کہ سلیمان علیہ السلام او را بود جن و دیو و ابلیس میگویند کہ چون ابلیس بصورت جن متمثل گشت و ظاہر شد سلیمان او را بر و نیز تصرف باشد چنانکہ بر جن و بیتوان گفت کہ او را بالبہ بجا ضبط آن دم بست بگاہ جن و ابلیس محمول بر تمثیل است یا بالہام یعنی الہام کرد مرا و را سلام و عن نافع قال ان عبد اللہ بن عمر مر برجل و ہو یصلی و روایت ست از نافع مولی ابن عمر گفت کہ ابن عمر گذشت بمرد و حال آنکہ آن مرد نماز میکرد و سلم علیہ پس سلام کرد ابن عمر بر آن مرد فرد الرجل کلامہ پس رد آن مرد سلام ابن عمر را بکلام او انصرف الیہ عبد اللہ بن عمر فقال لہ پس برگشت ابن عمر سوی آن مرد پس گفت مرا و را اذا سلم علی احدکم و ہو یصلی فلا یکلمہ و لا یرد علیہ وقتیکہ سلام کرد شود بر یکی از شما و آن یکی نماز میکند او را پس نباید کہ جواب سلام وی بکلام دہد و باید کہ اشارہ کند بدست چنانکہ سابقا گذشت او را و او مالک باب السہو و در بعض نسخہ باب سجود السہو و نسیان خطاء و فراموشی است و بی خبر آدمی از چیزی کہ در واست و مفعول بہ یجانب یکرو باید دانست کہ سہو و نسیان بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در اقوال و در انچہ متعلق باخبار و ابلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلاف ست و مختار نزد اہل حق جواز ست زیرا کہ احادیث صحیحہ در ین باب وارد شدہ پس چارہ نیست از قائل شدن بان و عقد وری ہم لازم نمی آید بلکہ مقتضی حکمت ست و تحقیقت از جملہ اتمام نعمت بر است و اکمال دین ایشان ست بشرف اقتدا و اتباع سنت شرف شوند چنانکہ فرمودہ ست انما انا بشر مثلکم من اگرچہ وجود ست بقوائے امر نیستم مانند شما چنانچہ خدا امر فرمود مرا کہ سہو کنند در نماز و ایست بر دی سجدہ اما وقوع سہو از انحضرت و شریعت فعل سجدہ مستلزم و متضمن حصول شرف اقتدا ست فافہم و باید دانست کہ وقوع سہو و نسیان از انحضرت از کدام مقام ست لابد از مرتبہ اشتغال و استغراق و در مقامی خواہد بود کہ دست عقول نزد امثال در آن قاصر ست الفصل الاول

عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احدکم اذا قام یصلی جاءہ الشیطان بدرستیکہ یکے از شما چون ایستد کہ نماز میکند بر وی آید او را شیطان فیلبس علیہ پس بپوشد شیطان کار بر وی خلط میکند و در شک و شبہہ می افگند او را فیلبس بضم لام و سکون باء پوشیدن کار بر کسے و امیختن تاریکی بار و شنائی و لبس تخفیف و تشدید ہر دو روایت ست و تشدید مفید مبالغہ و تکثیر ست حتی لا یدری کم صلی تا آنکہ نہ داند کہ چند رکعت

گزارده بسجده رود فاذا سجد ذلک احکم الخ یعنی چون سجده کند بسبب آن شک یا بسبب آن چیز که شک کرده است
است متعلق بجمله یعنی بدانکه این صورت شک است و فرق میان شک و سهو آنست که در سهو جزم میکند بیک جانب و در شک
انیست بآنکه گوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در شک نمیفتاده از جهت بودن آن تلبیس شیطان امادر سهو و نسیان افتاده
دارد بحدیث دیگر حکم شک نیز حکم سهو است و وجه تعین و حکمت وی بتفصیل در حدیث آینده بیاید عن عطاء بن یسار التابعی الثقه مشهور است +
و از کبار علماء مدینه مولای میمونه رض عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فی صلوته چون شک کند یکی از شما در نماز خود
علم بیقین پس بنا باید که چند رکعت گزارده است تا او را باید سه یا چهار + فلیطرح الشک پس بیندازد شک یعنی آن رکعت را که شک
در وست و لیبن علی الیقین و باید که بنا نهد بر چیزیکه یقین او را متیقن است وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک میان سه یا چهار سه بنا نهد و
و یسجد سجدتین بیفتد بر زمین دو بار چنانکه سجده سهو میباشد قبل ان یسلم پیش از انکه سلام دهد و در روایت بخاری این قید نیست از اینجاست
اختلاف ائمه در بودن سجده سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه تفصیل در شرح حدیث دیگر بیاید انشاء الله تعالی فائده سجدتین بیان میکند
بقول خود فان کان صلی خمسا پس اگر هست نماز که گزارده پنج رکعت را یعنی شک کرده در سه یا چهار و بنا نهاده بر سه و در واقع چهار
رکعت بوده و چون رکعت دیگر گزارد پنج رکعت شد تشفع له صلوته شفع میسازند این پنج رکعت را بسبب این دو سجده که در حکم یک رکعت اند مصلی را
نماز او را یعنی این پنج رکعت را بدین سجده سهو در حکم شش رکعت میشمارند و اگر گزارده است رکعت دیگر را بعد از نماز خود تمام کردن مر چهار را
چنانکه در واقع هم شش رکعت بود پس این رکعت چهار رکعت تمام شد کانت ترغیما للشیطان میباشد این دو سجده خوار گردانیدن و ذلیل برخاستن
شیطان را یعنی اگرچه بر این تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گردانند نماز مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود و لیکن خالی نبود سجدتین از خوار گردانیدن
ست که شک نماز و ارجاع بنا کردن مصلی بر هم او شکسته و عاجز شده شیطان را و در روایت مسلم ترغیما لشیطان انف او رغما انف الشیطان
عن عطاء بن یسار الخ یعنی روایت کرده است عطا بن یسار بطریق ارسال و ذکر ابی سعید نیست و مقصود معلوم شدن فی الجمله است بهمان اجمالی که گذشت
که در روایت مسلم مذکور شد بتحقیق واقع شده شفعه بهاتین السجدتین یعنی شفع میکرداند مصلی آن پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه دانسته شد معلوم
شد بشنیدن اکثر ظاهر بحدیث دانست که در صورت شک بنا بر اقل نهد که آنچه بیقین عمل بدان میکند یعنی غالب ظن بکنند و مذهب جمهور امت همین است
و نزدیک میگوید بعضی از اهل حلم در صورت شک اعاده کند نماز را و امام ابو حنیفه گوید که اگر شک اول بار بود یعنی شک کرده در عبادت
او نشده هست تحری کند و بعد از تحری اگر غالب ظن بیکی جانب واحد واقع شود بهمان عمل کند و اگر غالب ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد و سجده سهو کند
زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع چنانکه در قبله و مانند آن و صحیحین را این سهو آمده که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا شک احدکم فلم یدر اصلی ثلثا او اربعا الحدیث و لیتم علیه آخره و این حدیث شمنی در شرح حلقایه و در جامع الاصول از حدیث نسائی نیز تحری بجواب آورده
و امام محمد در حجتهای خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده و گفت اگر همچنین کرده نشود پس بنات از سهو شک نمیگردد و دور
اعاده در صورت کثرت شک اعتیاد حرجی عظیم است انتهی گفت بنده ضعیف صانه الله عما شانه که اصل مقام اینست که در مذهب
سه حدیث آمده اول از انکه احدکم اذا شک فلم یدر کم صلی فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن دوم من شک فی صلوته فلیتحر الصواب سوم این حدیث که در مذهب

مذکور ست که حاکم ست بہ بنا نہادن بر یقین پس جمع کرد ابو حنیفہ میان این ہر سہ حدیث بحمل دل بر عروض شک در اول یا ثانی بصورت وقوع تحری بر یک جانب و ثالث بر عدم وقوع تحری و این کمال جامعیت و نہایت تحقیق ست در مذہب امام اعظم اکرم رضی اللہ عنہ و اللہ اعلم

وعن عبد اللہ بن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی الظہر خمسا الحدیث روایت ست از ابن مسعود کہ آنحضرت گزارد نماز ظہر را پنج رکعت

فقیل لہ پس گفتہ شد مر آن حضرت را (ای فی الصلوٰۃ) یا زیادہ کردہ شد در نماز کہ چہار رکعت بود پنج رکعت شد فقال و ما ذاک فرمود آن حضرت

وچیست این پرسیدن شما و بر ای چہ می پرسید مرا از زیادہ از چہار رکعت گزاردہ ام قالوا صلیت خمسا گفتند گزاردی پنج رکعت فسجد

سجدتین بعد السلم پس سجدہ کرد دو سجدہ بعد از سلام دادن و ثنا گفتہ قال و در روایتے آمدہ ست کہ فرمود انما انا بشر مثلکم ینسیتم کما تنسون

شما و انسی کما تنسون و فراموش میکنم چنانکہ فراموش میکنید شما فاذا نسیت فذکرونی پس چون فراموش کنم من پس بہ دہید مرا و اذا شک احدکم

فی صلوتہ فلیتحر الصواب پس چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس باید کہ تحری و طلب کند صواب را بالغالب ظن و غالب ظن علیہ

بنا بر غالب ظن تمام گرداند و بسلام باید کہ سلام گوید ثم یسجد سجدتین بعد ان یتشہد و یسلم باید کہ سجدہ کند دو سجدہ متفق علیہ و در بعض حدیث ذکر سجدہ قبل سلام

ست و مراد آن ست یعنی اگر تحری فائدہ نکند بنا بر اقل نہد و تمام کند و شافعیہ چون قائل نیستند بتحری مراد آنرا بحمل صواب بر اقل خدا اقل دارند و نزد حنفیہ

در صورت گزاردن خمس تفصیل ست اگر سہو کرد از قعدۂ اخیرہ و بر خاست بر آرکعت خامسہ جمع کند بقعدہ مادام کہ سجدہ نکردہ ست بر آرکعت

خامسہ و اگر سجدہ کرد باطل گردد فرض را و نکند خامسہ را و اگر قعدۂ اخیرہ را ترک کردہ ست و بر خاست پیش از سلام رجوع کند بقعدہ مادام کہ سجدہ نکردہ

ست برای خامسہ و اگر سجدہ کرد تمام گشت فرض او و ضم کند یوسی سادسہ را و سجدہ کند برای سہو از سلام و ظاہر حدیث دلالت دارد بر آنکہ

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نفہمید کہ زیادہ شدہ ست در نماز تا آنکہ از دو رکعت سلام داد چنانکہ مذہب شافعی ست و جواب از ین در شرح گفتہ شدہ ست فتدبر

وعن ابن سیرین عن ابی ہریرۃ قال صلی لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابن سیرین کہ از شاگردان تابعین ست احوال وی در مواضع دیگر ذکر کردہ شدہ

ست روایت میکند از ابی ہریرہ کہ گفت نماز گزارد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی الہ شد کردہ احدی صلوتی العشی یکی از دو نماز شبانگاہ

را کہ نماز ظہر باشد یا عصر و سمی احدہما ابو ہریرۃ و لکن نسیت انا بتحقیق نام بردہ

آن نماز را و لیکن فراموش کردم من قال فصلی بنا رکعتین پس بگذارد آنحضرت با ما دو رکعت ثم سلم پس سلام داد یعنی سہو را

و بر خاست بر آرکعت سوم فقام الی خشبۃ معروضۃ فی المسجد پس بایستاد آنحضرت بسوی چوبیکہ بر عرض نہادہ شدہ بود در مسجد و

بعضے از نسخ مشکوٰۃ لفظ فی المسجد نیست و لیکن در بخاری ہست فاتکأ علیہا پس تکیہ کرد بر ان چوب کاتکاء مخبان یا بمعنی صفت گرفتن

آنحضرت خشم گین و وضع یدہ الیمنی علی الیسری و نہاد دست راست خود را بر دست چپ خود و شبک بین اصابعہ و در کشید میان انگشتان

خود را و وضع حدہ الایمن علی ظہر کفہ الیسری و نہاد حد راست خود را بر پشت کف دست چپ خود و خرجت سرعان الناس

من ابواب المسجد و بیرون آمدند بشتاب دو ترسیدند گمان کردہ از آنکہ حادث شدہ ست در نماز امر و حکمی و بعضے گمان کردند کہ نماز را تمام کردہ اند

و در میان قوم ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما و ہیبت داشتند از آنکہ سخن گویند با آنحضرت و در میان قوم مردے بود کہ دستہا دراز بود و او را ذو الیدین میگفتند

فقال یا رسول اللہ اقصرت الصلوٰۃ گفت ای رسول خدا کوتاہ کردہ شد نماز یا فراموش کردی تو ای رسول خدا قال لم انس و لم تقصر فرمود نہ فراموش کردم و نہ کوتاہ کردہ شد

فقال بلی قد نسیت بعض صلوتک گفت ذو الیدین آری فراموش کردی بعض نماز خود را فاقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی القوم پس روی آورد رسول خدا بسوی قوم

فقال اصدق ذو الیدین فی قولہ فقالوا نعم پس گفت آیا راست گفت ذو الیدین در قول خود گفتند آری فاتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مکانہ الذی صلی فیہ

پس آمد رسول خدا بجای خود کہ نماز گزارد در آن صلی ما بقی علیہ من صلوتہ نماز گزارد آنچہ باقی مانده بود بر او از نماز خود ثم سلم پس سلام داد

ثم کبر و سجد مثل سجودہ او اطول ثم رفع رأسہ و کبر پس تکبیر گفت و سجدہ کرد مثل سجود خود یا درازتر پس بر داشت سر خود را و تکبیر گفت

ثم کبر و سجد مثل سجودہ او اطول ثم رفع رأسہ و کبر پس تکبیر گفت و سجدہ کرد مثل سجود خود یا درازتر پس بر داشت سر خود را و تکبیر گفت

کرده شد نماز و قصرت بضم قاف و فتح صاد و بفتح قاف و کسر صاد هر دو روایت ست یعنی از چهار رکعت بدو رکعت آمد و فی القوم ابو بکر و عمر و در میان صحابه که حاضر بودند ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما نیز بودند و نهایاه ان یکلماه پس نرسیدند بزرگ داشتند ابو بکر و عمر آنحضرت را از انکه بپرسند او را از حقیقت حال و هیبت مر وی را بزرگی داشتن چنانکه از پادشاه هیبت میباشد و از زدوخورد و فی القوم رجل فی یدیه طول و دستهای صحابه مرد بود که در هر دو دست وی دراز بود و او ذو الیدین و بقال گفته میشد او را ذو الیدین و خداوند دو دست و قبض گویند که از انجهت ذو الیدین میگفتند که هر دو دست کاری کرد بقبض گویند از انجهت که دو پیمانه داشت و مضمون حدیث چیزیست که دو پیمانه آن را بردوش شتر بار میکنند نام او عمیر بن عبد عمرو و کنیت او ابو محمد و بقبض گویند نام شخص خباق بود بکسر خاء معجمه و بقبض گویند که خرباق نام مردی دیگر است که او را ذو الشمالین گویند و بقبض گویند خرباق غیر ذو الیدین و ذو الشمالین ست و قیل غیر ذلک و الله اعلم قال گفت این مرد که ذو الیدین ست یا رسول الله پست شد یا فراموش کردی سهو شدند راوی قصرت الصلوة یا کوتاه شد یا کوتاه کرده شد نماز فقال لم انس و لم تقصر پس گفت آنحضرت نه فراموش کرده ام نه کوتاه شده نه کوتاه کرده شد نماز فقال کما یقول ذو الیدین پس گفت و پرسید آنحضرت از صحابه ایا واقع این چنین ست که میگوید ذو الیدین فقالوا نعم پس گفتند آری همچنین ست که وی میگوید فتقدم و صلی ما ترک پس پیش رفت آنحضرت و بگذارد آن دو رکعت را که مانده بود و نگذارده شد سلم پس سلام داد ثم کبر پس تکبیر گفت ثم رفع رأسه و کبر پس سر برداشت و تکبیر گفت ثم کبر پس تکبیر گفت و سجد مثل سجوده او اطول و سجده کرد مانند سجود خود که او طول بود ثم رفع رأسه و کبر پس سر برداشت و تکبیر گفت ثم کبر پس تکبیر گفت و سجد مثل سجوده او اطول پس تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجود خود یا دراز تر از آن ثم رفع رأسه و کبر پس سر برداشت و تکبیر گفت حاصل آنکه دو سجده کرد چنانکه در همه شروع است فربما سألوه ثم انهم سألوه پس بسا که پرسیدند ابن سیرین را بطریق استفهام و گفتند ثم سلم یعنی آیا گفت ابو هریرة ثم سلم یعنی سجدتین سهو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام فیقول پس میگفت ابن سیرین در جواب آن یخبر ان عمران بن حصین ابو هریرة ثم سلم یعنی سجدتین سهو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام قال ثم سلم آگاهانیده شده و خبر داده شده ام که عمران بن حصین در حدیث خود گفته ست ثم سلم یعنی این لفظ را از حدیث ابو هریرة محفوظ ندارم و لیکن مراد خود را نقد کنم که عمران بن حصین که وی نیز روایت کرده ست در حدیث خود ثم سلم گفته ست و انکه من در حدیث ابی هریرة ثم سلم ذکر کرده ام از روایت عمران بن حصین است که در بخاری آورده ام و در روایتی آمده ست که از ابن سیرین پرسیدند که در سجدتین سهو تشهد هست پس گفت نیست تشهد در حدیث ابی هریرة و لیکن من دوست میدارم که خوانده شود تشهد و فضل نمازی از حدیث عمران بن حصین فی الصحیحین و تشهد بیاید متفق علیه لفظه للبخاری و فی اخری لهما و در روایت دیگر در بخاری و مسلم را و فقال ذو الیدین لقد صلی الله علیه وسلم بعد از بخاری لفظ و لم انس و لم تقصر این لفظ آمده ست و کل ذلک لم یکن پیچ چیز از نسیان و قصر خود و دیگر این عبارت آمده ست که فقال پس گفت ذو الیدین قد کان بعض ذلک تحقیق بود یکی از دو چیز یا نسیان یا قصر یا سوال الخ و بیاید انشاء الله تعالی حدیث را در بیان علوم این حدیث کلام طویل ست و شیخ در فتح الباری آنرا استیفا کرده اگر همه آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد و لیکن بیچاره و کلام است که بیاید آورد و قول او رضی الله تعالی عنه صلی الله علیه وسلم کل ذلک لم یکن یعنی نه قصر بود و نه نسیان این خبار ست بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار بر خلاف واقع از انبیاء ست در اتمام صلوة و عدم اتیان آن با وجود وقوع کلام و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعض گفته اند در جواب از استدلال اول که عدم جواز نسیان در اقوال و اخباری ست که متعلق باشد بتبلیغ شرائع و احکام و حی نه در جمله اخبار و این جواب ضعیف ست

زیرا کہ اخبار بر خلاف واقع کذب و منفصت ست اگرچہ بہ عمد الود و واجبست تنزیہ ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازان و ہمین ست مذہب جمیع والیشان میگویند کہ مراد بقول ذی الیدین نسیان نہ قصر است کہ در اعتقاد من نیست نہ در نفس الامر و این خبر صادق است فی نفسہ یا این قول کنایت است از عدم شعور گو با گفت من شعور بدان ندارم و این جواب از استکال ثانی میگویند کہ تکلم و فعل کہ مفسد نماز ست بر تقدیر لیست کہ عمد ا باشد نہ بسہو و نسیان چنانکہ مذہب شافعی ست و این جواب تمام نیست و تکلم ذو الیدین و صحابہ دیگر چہ تکلم الیشان نہ بسہو بود مگر آنکہ گویند الیشان تابع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و ایشان را حکمی مستقل نیست و این ہم از جائی ضعیفی نیست و جواب نہ کور جاری نیست بر مذہب حنفیہ چہ نزد الیشان کلام عمد او سہو اً مطلق مفسد نماز ست پس الیشان میگویند کہ در وقوع این قضیہ پیش از نسخ جواز کلام و افعال ست در نماز و در انجا کلام ست مذکور و مشروح و مذہب امام احمد حنبل آنست کہ کلام در نماز عامد او ساہیا مفسد نماز ست مگر آنکہ برای مصلحت نماز باشد از امام یا از امور چنانکہ درین قضیہ ست، واللہ اعلم **وعن عبد اللہ بن بحینۃ** بضم موحدہ و سکون حاء مہملہ و سکون تحتیہ نام مادر عبد اللہ ست چنانکہ مشہور ست و نام پدر او مالک ست و بعض گویند عبد اللہ بن مالک ابن بحینہ ست بتنوین مالک و اثبات الف تا صفت مالک گردد و صحابیست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین بایات فی امارۃ معاویۃ، **ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی بہم الظہر** یعنی راست کہ آنحضرت گزارد با صحابہ نماز پیشین را، **فقام فی الرکعتین الاولیین لم یجلس** پس برپا داد آنحضرت در دو رکعت اولی را نشست و نگزارد قعدہ اولی را، **فقام الناس معہ** پس برپا شدند مردم با آنحضرت **حتی اذا قضی الصلوٰۃ و انتظر الناس تسلیمہ** تا آنکہ چون کردن ساز را دید و چشم داشتند مردم کہ سلام گوید بجہت برگشتن **کبر و ہو قاعد** و حال آنکہ وی نشستہ ہست **فسجد سجدتین قبل ان یسلم** پس سجدہ کرد دو سجدہ پیش از آنکہ سلام گوید، **ثم سلم** پس سلام داد و از نماز بر آمد

متفق علیہ الفصل الثانی، عن عمران بن حصین بن ابی عبید **صلی اللہ علیہ وسلم صلی بہم فسہا**، روایت ست از عمران حصین صحابی مشہور است و احوال وی در رسوا ضع نوشتہ شدہ کہ آنحضرت نماز گزارد با صحابہ پس سہو کرد، **فسجد سجدتین** پس سجدہ کرد دو سجدہ بسبب **السہو ثم تشہد ثم سلم** پس تشہد خواند پیش سلام داد درین حدیث سجدتین سہو ذکر نکرد و ذکر تشہد کرد و در احادیث دیگر ذکر تشہد نیست و این حدیث سوا ذہبیست و مذہب امام احمد نیز ہمین ست و بعض مالکیہ منافیہ نیز ہم برین رفتہ و اختلاف ست کہ صلوٰۃ و دعا کہ در تشہد آمدہ ست در تشہد کہ پیش ازسجدہ ہست بخواند یا در انکہ بعد از وست اختیار کردہ کہ از خصائص ست بر ثانی ست و در ہدایہ گفتہ صحیح ہمین ست و در بعضی از شروح ہمان گفتہ کہ صواب آنست کہ در اول بخواند و طحاوی گفتہ کہ در ہر دو بخواند و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ قول طحاوی احوط ست کذا فی فتاوی قاضیخان، **رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن صحیح** از جہت تفرد راوی و بزیادہ تشہد با مخالفت رواۃ دیگر او وجود کثرت الیشان و حفظ الیشان حاکم گفتہ ست کہ این حدیث صحیح ست بر شرط شیخین و بیہقی و ابن عبد البر غیر الیشان تضعیف کردہ اند آنرا، **وعن المغیرۃ بن شعبۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الامام فی الرکعتین** چون برپا شد امام در رکعت دو قعدہ نکرد، **فان استوی قائما فلا یجلس** پس اگر راست برپا آورد کہ قعدہ نکرد **و یسجد سجدتی السہو** پس سجدہ کند دو سجدہ سہو **ما لم یستو قاعدا** پیش از برابر شدن تمام الیستادن پس نباید کہ بنشیند و تشہد بخواند ظاہر حدیث آنست کہ سجدہ سہو نکند و در ہدایہ گفتہ ست کہ بعضے گفتہ اند کہ سجدہ کند از جہت تاخیر و اصح آنست کہ نکند، **و ان استوی قائما و لم یستو قاعدا فلا یجلس و یسجد للسہو** پس نباید کہ بنشیند و سجدہ کند دو سجدہ سہو

وتشهد بخواند واگر بقیام اقرب باشد برنگردد و نه نشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعض گفته اند اگر اکثر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب است واگر نه بقعود اقرب ست و بعض گفته اند اگر سر بنما و زانو با برداشت به قیام اقرب ست واگر نه بقعود و بعض گفته اند معتبر برسیدن انوا ست شیخ ابن الهمام گفته اعتبار قرب بسوی ستادن ابی یوسف که اختیار کرده اند آنرا مشائخ بخارا اما ظاهر مذهب نزد عدم استوای قیام عود ست و هو الاصح

الفصل الثالث عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر او العصر فسلم فی ثلث رکعات ثم انصرف فاشارت الیه الخرباق ثم مضی الی خشبة فی مقدم المسجد فوضع یده علیها کان فی یده طول و فی القوم ابوبکر و عمر فهابا ان یکلماه و فی القوم رجل فی یده طول یقال له الخرباق و کان ذا هیئة فقال یا رسول الله اقصرت الصلوة ام نسیت فقال ما قصرت و ما نسیت فقال اکما یقول ذو الیدین فقال نعم فتقدم فصلی ما ترک ثم سلم ثم کبر و سجد مثل سجوده او اطول ثم رفع رأسه و کبر و سجد مثل سجوده او اطول ثم رفع رأسه و کبر رواه البخاری و مسلم

عمران بن حصین گفت نماز گزارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز ظهر یا عصر را پس سلام داد در سه رکعت پس برخاست بسوی او خرباق پس رفت بسوی تخته که در پیش روی مسجد بود پس نهاد دست خود را بر آن تخته و در قوم ابوبکر و عمر بودند پس ترسیدند از سخن گفتن با آنحضرت و در قوم مردی بود که در دست او طولی بود و او را خرباق می گفتند و او مردی ذو هیئت بود پس گفت یا رسول الله کوتاه کرده شد نماز یا فراموش کردی آنرا پس گفت آنحضرت نه کوتاه کرده شد و نه فراموش کردم پس گفت آنحضرت آیا چنین می گوید ذو الیدین پس گفت بلی پس پیش رفت و نماز گزارد آنچه باقی مانده بود از نماز و سهو کرده بود پس سلام داد پس تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده خود یا طولانی تر از آن پس تکبیر گفت و سر برداشت پس تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده خود یا طولانی تر از آن پس تکبیر گفت و سر برداشت رواه البخاری و مسلم

وعن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا شک احدکم فی صلوته فلم یدر کم صلی ثلثا ام اربعا فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن ثم یسجد سجدتین قبل ان یسلم رواه مسلم

و از عبد الرحمن بن عوف روایت ست که شنیدم آنحضرت را میگفت هر گاه شک کند یکی از شما در نماز خود پس نداند که چند رکعت گزارده سه یا چهار پس باید که بیندازد شک را و بنا کند بر آنچه یقین کرده باشد پس سجده کند دو سجده پیش از سلام رواه مسلم

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم فی صلوته جاءه الشیطان فلبس علیه حتی لا یدری کم صلی فاذا وجد احدکم ذلک فلیسجد سجدتین و هو جالس رواه البخاری و مسلم

و از ابی هریرة روایت ست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر گاه که بایستد یکی از شما در نماز خود آید نزد او شیطان پس مشتبه گرداند بر او نماز او را تا آنکه نداند که چند رکعت نماز گزارده پس هر گاه که یابد یکی از شما این را پس سجده کند دو سجده در حالتی که نشسته باشد رواه البخاری و مسلم

وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فی صلوته فلم یدر ثلثا صلی ام اربعا فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن ثم یسجد سجدتین قبل ان یسلم فان کان صلی خمسا شفعن له صلوته و ان کان صلی اتماما لاربع کانتا ترغیما للشیطان رواه مسلم

و از ابن مسعود روایت ست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر گاه که شک کند یکی از شما در نماز خود پس نداند که سه رکعت گزارده یا چهار پس باید که بیندازد شک را و بنا کند بر آنچه یقین کرده باشد پس سجده کند دو سجده پیش از سلام پس اگر پنج رکعت گزارده باشد جفت گردانند این دو سجده نماز او را و اگر تمام چهار رکعت گزارده باشد پس این دو سجده باشند خواری شیطان را رواه مسلم

وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فی صلوته فلم یدر کم صلی ثلثا ام اربعا فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن ثم یسجد سجدتین قبل ان یسلم فان کان صلی خمسا شفعن له صلوته و ان کان صلی اتماما لاربع کانتا ترغیما للشیطان رواه مسلم

و از ابی سعید خدری روایت ست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر گاه که شک کند یکی از شما در نماز خود پس نداند که چند رکعت گزارده سه یا چهار پس باید که بیندازد شک را و بنا کند بر آنچه یقین کرده باشد پس سجده کند دو سجده پیش از سلام پس اگر پنج رکعت گزارده باشد جفت گردانند این دو سجده نماز او را و اگر تمام چهار رکعت گزارده باشد پس این دو سجده باشند خواری شیطان را رواه مسلم

وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فی صلوته فلم یدر کم صلی ثلثا ام اربعا فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن ثم یسجد سجدتین قبل ان یسلم فان کان صلی خمسا شفعن له صلوته و ان کان صلی اتماما لاربع کانتا ترغیما للشیطان رواه مسلم

و از ابی سعید خدری روایت ست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر گاه که شک کند یکی از شما در نماز خود پس نداند که چند رکعت گزارده سه یا چهار پس باید که بیندازد شک را و بنا کند بر آنچه یقین کرده باشد پس سجده کند دو سجده پیش از سلام پس اگر پنج رکعت گزارده باشد جفت گردانند این دو سجده نماز او را و اگر تمام چهار رکعت گزارده باشد پس این دو سجده باشند خواری شیطان را رواه مسلم

و در کتب ستہ از عبد اللہ بن مسعود آمدہ ہست کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ کرد بعد از سلام اگرچہ از عبد اللہ بن بحینہ قبل از سلام نیز آمدہ کذا
ذکرہ الشیخ ابن الہمام و نیز ابو داود و ابن ماجہ و احمد و عبد الرزاق از ثوبان آوردہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت لکل سہو سجدتان بعد ما یسلم
و چون فعل و قول متعارض آمدہ تمسک بقول کردیم و قول اقوی ست از فعل نزد امام ابو حنیفہ چنانکہ در اصول فقہ ثابت شدہ و شمنی گفتہ کہ این
قول جمعی از صحابہ است کہ سعد بن ابی وقاص و عبد اللہ بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشانند رضی اللہ عنہم اجمعین و امام
مالک گوید ہر جا کہ سہو بنقصان است سجدہ قبل السلام کند و ہر جا کہ بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع گردد ہر دو سہو سجدہ کند ہر دو را قبل از سلام
و مزنی و ابو ثور از ائمہ شافعیہ ہم برین قائل اند و ابن عبد البر گفتہ کہ قول مالک اقوی از نظر عقل ست زیرا کہ در صورت نقص جبر نقصان است پس
باید کہ داخل اصل صلوٰۃ باشد و در زیادت ترغیم شیطان ست و درین سخن نظر ست و مذہب امام احمد آنست کہ در ہر موضع کہ رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم قبل السلام کردہ قبل السلام باید کرد و در ہر موضع کہ بعد از سلام کردہ بعد از سلام باید کرد و گفتہ اند کہ این قول اقوی از مذہب آن
ہست و نقل کردہ شدہ ہست از احمد کہ گفت اگر نمی بود درین باب چیز مروی از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حکم میکردیم کہ سجدہ قبل از سلام
باید کرد و باید دانست کہ اختلاف مذکور در سجود کہ بعد از سلام باید یا قبل سلام در افضلیت یا اولویت است و در اصل جواز اختلاف
نہ صرح بہ فی کتب الائمۃ الاربعۃ و اما بودن سلام یکی یا دو اول قول محمد ست و مختار فخر الاسلام گفتہ ہست کہ مقابل بودن وے بود تسلیم
بجانب یمین و در ہدایہ گفتہ کہ اصح آنست کہ دو سلام دہد و اختیار شمس الائمہ این ہست بعد از آن اختلاف ست در تشہد بعد از سجود سہو آن
مذکور ست در بعض احادیث و مذہب ما اینست چنانکہ گذشت **باب سجود القرآن** اختلاف کردہ اند در سجدہ تلاوت ائمہ ما
برانند کہ واجب ست و امام مالک و شافعی و احمد برانند کہ سنت ست و فعل آن افضل از ترک ہست و در روایتے از امام احمد نیز
واجب ست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث ست کہ در ذم ترک آن واقع شدہ و تاکید و مبالغہ کہ در ادائے آن ورود یافتہ و گفتہ
کہ سجدہ جزو صلوٰۃ ہست کہ بجہت تخفیف اقتصار بران کردہ شدہ پس فرض باشد چنانکہ قیام در نماز جنازہ ولیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب
قائل شدیم نہ فرضیت و تمسک ائمہ دیگر بحدیث زید بن ثابت است کہ گفت خواندم سورۃ والنجم را در حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم و سجدہ نکرد و جوابش آنست کہ وجوب سجدۂ تلاوت علی الفور نیست شاید کہ در وقت دیگر کردہ باشد و نیز تواند کہ قراءت در وقت
مکروہ واقع شدہ باشد یا سجدہ نکرد بجہت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجدہ والنجم باشد کہ در وی خلاف ست واللہ اعلم و طہارت
شرط ست در سجدہ تلاوت و از ہیچکس خلاف دران منقول نشدہ الا در روایتے از ابن عمر آمدہ کہ وی رضی اللہ عنہ بی وضو نیز سجدہ میکرد و ہیچ یک از علما
درین حکم برا موافقت وی نرفتہ الا الشعبی نیز میگویند کہ گاہی شعبی در سر راہ می رفت و اشارتے بسجدہ میکرد بغیر جہت قبلہ و بی وضو میگذشت کذا قال الشیخ
و بعضی از سلف برین ہم رفتہ اند کہ سجدۂ تلاوت بر مستمع ست نہ بر سامع اگر اتفاقی بی قصد آیت سجدہ بگوش رسید واجب نگردد و بعض گویند کہ اگر قاری سجدہ
نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این از امام مالک نیز روایت کردہ اند و بعض گفتہ اند کہ وجوب بر سامع نیز بشرط آنست
کہ قاری قصد قراءت کند نہ بر قصد قصہ و حکایت چنانکہ قصہ خوانان می خوانند و مذہب ما و جمہور ائمہ برانند کہ واجب ست بر قاری و بر سامع مطلقا
بشرائط صلوٰۃ و ہو المختار + **الفصل الاول** عن ابن عباس قال سجد النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالنجم سجدہ کرد آنحضرت بسورۂ نجم در تر

آیت سجده دارد و سجد معه المسلمون والمشرکون و سجده کردند همراه آنحضرت مسلمانان کافران و انس و جنیان و آدمیان مراد بهمین جن و انس که در یکی محل حاضر بوده باشند بطریق تکثیر و تاکید یا هر که بر روی زمین از آدمیان و پریان بود و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شده باشد رواه البخاری و گفته اند سجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت امتثال امر الهی تعالی بود و سجود شکر گزاری نعم عظیمه وی سبحانه که معدود و مذکور نمیشود و سجود مسلمانان بجهت متابعت آنحضرت و امتثال امر او و سجده مشرکان بجهت سماع اسمهای آلهه شان بود از لات و عزی و منات یا از جهت ظهور سطوت و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریای توحید الهی عز و جل چنانکه تاب و طاقت اختیار باطل شده و انیز چون دوا انکار و شکبار محو و مضمحل گشت مگر از ان کسیکه اشقی و الغی قوم بود که کفی از خاک برگرفت و بر جبهه زشت خود زد و گفت این قدر بس است چنانکه در فصل ثالث بیاید و در اینجا قصه ست از وضع زنادقه و سفرتیات ایشان خذلهم الله که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که سریع الاذعان بکذب اعراب واعاجیب آورده اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و ابطال آن نموده اند دران این است که آنحضرت در نزد ذکر اسمای لات و عزی و منات مدح ایشان کرد و گفت شعر تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی یا بهمو بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت یا شیطان بآواز بلند مشابه بصوت شریف آنحضرت بر آنها پیش خود خوانده مشرکان را شنوانید و سجده مشرکان ازین جهت بود که گفتند اکنون محمد مدح آلهه ما کرد و ما را باوی نزاعی نماند امید انیم که خالق محیی ممیت علیم قدیم رزاق یکیست اینها اشفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد و این قصه عقلا و نقلا بوجوه باطل و موضوع ست و کلام در و بسیار ست پاره ازان در شرح بیان کرده ایم و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل **وعن ابی هریرة** قال سجدنا مع النبی الخ گفت ابو هریره سجده کردیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی اذا السماء انشقت و اقرء باسم ربک پس ثابت شد که درین دو سوره سجده هست و مراد بر گشت قول کسی که گفت در مفصل سجده نیست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آمدن بمدینه در سوره سجده نکرده چنانکه در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما باید دید **وعن ابی رافع** قال سجد ابو بکر فقال له رسول الله ما هذه السجدة الخ گفت سجده کردم با ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس گفت چه چیز است این سجده یا ابو بکر گفت یاد کردم در آن سجده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرأ سجده و من عنده یعنی شنیدم از آنحضرت که خواند آیت سجده را و حال آنکه من نزد او بودم و در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما خواهد آمد که آنحضرت سجده کرد در النجم و سجده کردند با آنحضرت هر که حاضر بود مسلمان و مشرک و جن و انس و هر که در مجلس بود و در حدیث ابو رافع تصریح کرده شد که آنحضرت سجده کرد و ما با او سجده کردیم و سر بر داشتیم هر یکی از ما پیشانی خود را جائیکه سجده کند بران میگذاشت و پوشیده نماند که این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام بظاهر علامت وجوب سجده ست و اگر واجب نبودی این همه ازدحام برای چه کردندی **والله علم** **وعن ابن ثابت** قال قرأت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم والنجم فلم یسجد فیها گفت زید بن ثابت خواندم من بر آنحضرت سورة والنجم را پس سجده نکرد در و دلیل بعد از تحول بمدینه بودن همان حدیث ست که قاطعان بعدم وجوب سجدة تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب آن معلوم میشود و اجب باشد آوردن آن **متفق علیه** **وعن ابن عباس** قال سجدة ص لیست من عزائم السجود ابن عباس گفت که سجده سورة ص نیست از سجدهائی که امر کرده شده باشند بدان و غرض از امر اصل قصد قلب شیئ فی الصراح عزم بالفتح و الضم و عزیمت آهنگ کردن دل نهادن بر چیزی پس زان استعمال کرده شد در امر تحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت بالمتواتر و قد رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و تحقیق دیدم آنحضرت را که سجده میکرد در ان گفته اند که سجود کردن آنحضرت در ان بجهت توفیق داود علیه السلام در شکر قبول توبه وی بود و در حدیث نیز آمده ست که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد برادرم داود بجهت قبول توبه او و ما نیز سجده میکنیم شکر گذاری آن و فی روایة قال مجاهد قلت لابن عباس اسجد فی ص مجاهد گفت از ابن عباس آیا واجب است سجده کردن در ص گفت نه و تمسک فقهای کوفه در وجوب سجده بر ایشان ست و سجود قرآن پس ابن عباس عرض کرده بود مدت سنة اربع و مائة گفت گفتم من ابن عباس

را باسجدہ کنم در سورہ ص فرمود آیا پس خواند ابن عباس این آیت را و من در پی داؤد و سلیمان صلی الله علیہ وسلم تا آنکہ آمد رسید بآنجا کہ فرمودہ است حضرت ﷺ والمراد کردہ است حبیب خود را صلی اللہ علیہ وسلم فبهداهم اقتده پس بعد ایت این پیغمبران کہ بذکر ایشان رفت اقتدا کن و پیروی کن فقال یا پس گفت ابن عباس پیغمبر شما صلی اللہ علیہ وسلم ممن امرنا ان نقتدی بهم از جملہ آن کسانی ست کہ امر کردہ شدہ اند کہ اقتدا کنند بایشان ایتی سزاوار زمری کہ اقتدا کنی بایشان یعنی چون او علیہ السلام سجدہ کرد و آنحضرت بموافقت وی سجدہ کرد ما را نیز باید کرد۔ رواہ البخاری۔ اگر کوئی نسبت اقتداء و تبعیت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چگونہ باشد و حال آنکہ وی مقتدی و متبوع و افضل و اکمل از ہمہ ست گوئیم کہ آن باعتبار ظاہر و فاخر وجود عنصری او ست از انبیا علیہم السلام چنانکہ او را تابع ملت ابراہیم گفتہ اند بلکہ ہمین را دلیل افضلیت و اکملیت وی صلی اللہ علیہ وسلم ساختند کہ چون وی تابع و عامل بہدی ہمہ آنہا باشد لاجرم جامع و شامل کمالات ہمہ بود و افضل و اکمل ہمہ گردد و بہ نسبت وی نازکتر شیشہ حرکات و سکنات انچہ خوبان ہمہ ارند تو تنہا داری علیہ افضل الصلوات و التسلیمات و اتمہا و اکملہا و این حدیث متمسک شافعیہ است در عدم وجوب سجدہ ص و آن نزد ما و نزد مالک و احمد در روایتے واجب ست چنانچہ سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب غایت آنکہ بیان کرد سجدہ داؤد را کہ از جہت قبول توبہ بود و سبب سجدہ خود را کہ از جہت شکر قبول توبہ داؤد و موافقت وی بود و سجدہ ما بہ تابعیت آنحضرت و اقتدا بانبیا کہ ماموریت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدان و در حقیقت ہمہ عبادات از فرائض و واجبات بجہت شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر ست صلی اللہ علیہ وسلم و قول ابن عباس کہ این سجدہ از عزائم نیست باین معنی باشد کہ وجوب چون سائر سجدات قرآنی نیست کہ ابتدا بطریق تعبد بدان امر کردہ شدہ باشد بلکہ واجب شدہ باین سبب کذا ورد و اللہ اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبد اللہ مزنی آوردہ کہ گفت در خواب دیدم کہ سورہ ص می نویسم و چون بآیت سجدہ رسیدم دوات و قلم و ہر چہ حاضر بود ہمہ را دیدم کہ سجدہ در افتاد و بدلیل این قصہ را بحضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم عرض کردم بعد ازان سجدہ میکرد آنحضرت در این سورہ پس معلوم شد کہ امر بمواظبت بران شامل سائر سجدات شدہ و استغفار یافت بران اگرچہ در اوائل نماز غائم بود و ظاہر شد کہ این حدیث ابن جبیر بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصہ بود کذا ذکر الشیخ ابن الہمام **الفصل الثانی**

عن عمر بن العاص قال اقرأنی و در بعض نسخ اقرانی رسول اللہ گفت خوانانید مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خمس عشرۃ سجدۃ فی القرآن پانزدہ آیت سجدہ در قرآن منہا ثلث فی المفصل از انجملہ سہ سجدہ در مفصل کہ از سورہ حجرات تا آخر قرآن بیان مفصل و اختلاف در مبدأ آن در کتاب الصلوٰۃ گذشت و سہ سجدہ در مفصل یکی در آخر سورہ والنجم دوم در اذا السماء انشقت سوم در سورہ اقرأ و فی سورۃ الحج سجدتین و خوانانید در سورہ حج دو سجدہ یکی در آیہ الم تر ان اللہ یسجد لہ من فی السموات و من فی الارض الی آیۃ و دوم در یا ایہا الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا رواہ ابوداؤد و ابن ماجۃ بدانکہ ائمہ اتفاق دارند کہ مجموع سجدات قرآنی چہارده ست الا نزد امام مالک در روایتے و در قول قدیم از شافعی در مفصل سجدہ نیست و امام ابوحنیفہ قائل است بسجدہ ص و قائل نیست بسجدہ دوم حج و میگوئیم مراد بآن سجدہ نماز ست بقرینہ ذکر رکوع و امام شافعی و امام احمد بر عکس در روایتی از امام احمد پانزده ست باثبات سجدہ ص و دوم حج چنانکہ این حدیث بثبوت آنست و گفتہ اند کہ حدیث عمرو بن عاص ضعیف ست و صلاحیت احتجاج ندارد و بعضی از رواۃ آن مجہول اند و **عن عقبۃ** بن عامر قال قلت گفت عقبہ بن عامر گفتم یا رسول اللہ فضلت سورۃ الحج بان فیہا سجدتین فضیلت داده شده سورۂ حج باینکہ در وی دو سجدہ اند قال نعم گفت آنحضرت آری و من لم یسجدہما فلا اقرأ

وہر کہ سجدہ نکرد ہر دو سجدہ را پس کویا نخواند ہر دو آیت را خواندنی کامل معتبر رواہ ابوداؤد والترمذی و ایں حدیث ضعیف است چنانکہ گفت و قال ہذا حدیث لیس اسنادہ بالقوی و گفت نزدیک ایں حدیث ہست کہ نیست اسناد او قوی ہر کہ یکی از راویان و ابن لہیعہ ہست و مصنف است اگرچہ ائمہ حدیث ہست ولیکن در آخر عمر خللی و خلطے بخط وی راہ یافت کہ موجب عدم احتماد بر حدیث وی گشت و فی المصابیح فالاکثر ایراد کما فی شرح السنۃ و واقع شدہ ہست در مصابیح بجائے فلا یقرأہما بضمیر تثنیہ کہ راجع باین سجدہ ہست فلا یقرأ ہا بوحدت ضمیر کہ عائد بسورہ است و در شرح السنۃ نیز ہمچنین ست و در اینجا مبالغہ بتنبیہ ست کہ دلالت میکند بر انکہ ہر دو سجدہ نکرد کویا تمام سورہ نخواند و ترک سجدہ موجب نقصان قرأت تمام سورہ ہست وعن ابن عمر ان النبی ﷺ و روایت ست از ابن عمر کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ فی صلوٰۃ الظہر سجدہ کرد در اثنائے رکعت نماز پیشین سجدۂ تلاوت ثم قام فرکع پس بر پا ایستاد از سجدہ پس رکوع کرد فرأوا انہ قرأ تنزیل السجدۃ پس فہمیدند و اعتقاد کردند ہمہ آنکہ آنحضرت خواند سورۂ الم تنزیل الکتاب را کہ در وے آیت سجدہ ہست و این اعتقاد نہ از مجرد سجدہ کردن و ایستادن و برکوع رفتن حاصل شد بلکہ آنی از سورہ شنیدند یا کہ بدان دانستند کہ این سورہ خواند آنحضرت کاہی بود از سورہ می تتوانند یا ندانند کہ فلان سورہ خواند یا نی اشتہار از جہت غایت شوق و حضور جہر ظاہر میشد چنانکہ در باب القرأت گذشت رواہ ابوداؤد و ظاہر ایں حدیث دلالت دارد کہ بعد از سجدہ کردن و بر خاستن باقی سورہ را نا خوانده برکوع رفت و این جائز ست و نیز جائز ست کہ باقی سورہ بخواند بعد از ان برکوع برود و غایت آنکہ بر تقدیر اول قرأت بعض سورہ لازم آید و آن فی الجملہ جائز ست و از اینجا لازم نمی آید کہ قیام برکوع مقام سجود قرأت جائز نباشد چنانکہ مذہب امام ابو حنیفہ ہست زیرا کہ آن نزد وی صلوٰۃ واجب ہست اگر کہند رواست فافہم وعنہ انہ قال کان سوال اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ علینا القرآن الخ گفت ابن عمر بود آنحضرت میخواند بر ما قرآن را فاذا مر بالسجدۃ کبر و سجد و سجدنا معہ پس چون میگذشت بآیت سجدہ تکبیر میگفت و سجدہ میکرد و سجدہ میکردیم با او پس معلوم شد کہ سجدہ بر قاری و سامع ہر دو میباشد رواہ ابوداؤد وعنہ انہ قال ان سوال اللہ الخ و ہم از ابن عمر ست کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قرآن ما مسح سجدۂ خواند در سال فتح آیت سجدہ را فسجد الناس کلہم پس سجدہ کردند مردم ہمہ منہم الراکب والساجد علی الارض و بعضی از سجدہ کنندگان سوار بود ند و بعضی سجدہ کنندگان بر زمین حتی ان الراکب لیسجد علی یدہ تا آنکہ سوار تحقیق سجدہ میکرد بر دست خود و بعضی از سواران فرود آمده بر زمین نیز سجدہ کرده باشند و لفظ حدیث نفسیر ایں میکند کہ سواران ہمہ بر دست سجدہ میکردند فافہم رواہ ابوداؤد و ایں واقعہ جز آن واقعہ ہست کہ آنحضرت سورۂ والنجم خواند و مسلمانان و کافران ہمہ با و سجدہ کردند چنانکہ گذشت زیرا کہ آنجا در میان مشرکان بود کفی از خاک سنگریزہ گرفت و بر جبہۂ خود زد و گفت بس ست مرا این قدر و در فتح مکہ مشرکان سجود نبودند آن قصہ در مکہ ہست پس ہمہ سجدہ کردند وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لم یسجد فی شیء من المفصل منذ تحول الی المدینۃ و روایت ست از ابن عباس کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ نکرد در چیزے از مفصل از ان باز کہ انتقال کرد بمدینہ اگر چہ پیش از ان ہمہ سجدہ کرده بود و تمامی میان مسلمانان و کافران ہمین بود کہ ایشان سجدہ میکردند و ایشان نمی سجدہ کردند پس بنا بر ایں سجدہ نکردن پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در ما بعد ہجرت دلالت دارد بر نسخ سجدہ کہ گفتیم یا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در اواخر حیات قرأت باسم ربک اسلام ابی ہریرہ بعد از تحول بمدینہ ہست و در سال ہفتم از ہجرت و گفته اند کہ حدیث ابی ہریرہ صحیح ہست و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال و اگر سجدہ در مفصل ثابت ہست تقدم ہست از جہت آنکہ رضی اللہ عنہ کان سوال اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی سجود القرآن باللیل

گفت عائشہ بود آنحضرت کہ میگفت و میخواند در سجدۂ تلاوت در شب این دعا را سجد وجہی للذی خلقہ وشق سمعہ وبصرہ بحولہ وقوتہ پس بیان کرد در وی صفات ذات من مگر کسے را کہ پیدا کرد او را و شگافت شنوائی او را و بینائی او را بحول و قوت خود پس بیان نمود کہ توفیق عبادت بحول و قوت خود بسجدہ کردن بندہ است و تقیید بلیل از قبیل تقیید بنہار است و گفتن این دعا را از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و مواظبت بر سجدۂ تلاوت بی تقیید بشب بطریق تشریع از و نیز آمدہ و خواندن این دعا نیز مروی ست رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی خواندن این تسبیح نیز آمدہ است سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و ظاہر مذہب حنفیہ آنست کہ تسبیح سنون در سجدۂ صلوٰۃ نیست کفایت میکند در سجدۂ تلاوت بچہ سجدۂ صلوٰۃ بیاید فصل ۲ است وچون در انجا کفایت کند در اینجا بطریق اولی کند و باوجود آن شک نیست کہ آنچہ صحیح شدہ است روایت آن راوی بخصوص سجدۂ تلاوت خواندن آن در وے اولی و انسب خواہد بود رواہ ابوداود والترمذی النسائی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عباس قال جاء رجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال گفت ابن عباس آمد مردے بحضرت رسالت پناہ پس گفت یا رسول اللہ رأیتنی اللیلۃ وانا نائم کانی اصلی خلف شجرۃ فسجدت فسجدت الشجرۃ بسجودی فسمعتہا تقول وہی تستمعہا تقول پس شنیدم من آن درخت را کہ میخواند در سجدہ این دعا اللہم اکتب لی بہا عندک اجرا واحطط عنی بہا وزرا واجعلہا لی عندک ذخرا وضع عنی بہا وزرا وہبہا من سجدک واقبلنی کما قبلتہا من عبدک داؤد پس بیفزاید بر آنرا ابن عباس چنانکہ بیفزود بر سجدۂ او از خود و بگرداند این سجدہ را برائے من نزد خود ذخیرہ و قبول کنی مرا چنانکہ قبول کردی آنرا از بندۂ خود داؤد علیہ السلام قال ابن عباس فقرأ النبی صلی اللہ علیہ وسلم سجدۃ گفت ابن عباس پس خواند آنحضرت بعد از شنیدن خبر این خواب ازان وآیت سجدہ را و سجد بمعنی مجلس بقصد خواندن این دعا یا وحی دیگر خواندن آن اتفاق افتادہ باشد پس سجدہ کرد فسمعتہ وہو یقول مثل ما اخبر الرجل عن قول الشجرۃ پس شنیدم آنحضرت را و حال آنکہ وی میگفت مثل آنچہ خبر داد مرد از گفتار درخت و دعا او را و سود او آنرا مگر در دار آخرت ماجۃ الا انہ لم یذکر الرد وہو ثابت کہ این حدیث را ترمذی و ابن ماجہ ذکر کردہ اند الا انہ لم یذکر الرد وہو ثابت یعنی ترمذی و ابن ماجہ ذکر کردہ اند این حدیث را الا انہ لم یذکر الرد یعنی ذکر نکردہ اند ایشان قبول من عبدک را و معلوم میشود کہ آن مردے بود کہ آن سورہ معین خواندہ یا سورہ مطلق و ظاہر آنست کہ ذکر این لفظ از راوی ست کہ سورۂ معین خوانندہ باشد و از عدم ذکر آن اطلاق و مانعیت این امر لازم نمی آید و احتمال ہست اما از قرائن آنحضرت کہ در روایت اولی مطلق آورد و قرائن دیگر کہ در روایات سجدہ ہست مطلق و حسن اعلم وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وترمذی گفتہ ہست کہ این حدیث بر این صورت غریب ست وعن ابن عباس ان رجلا رأی فی منامہ کانہ یصلی الی شجرۃ فقرأ وانجم فسجد فیہا وسجد من کان معہ رواہ الحاکم ست از عبد اللہ ابن مسعود کہ آنحضرت خواند سورۂ والنجم پس سجدہ کرد در وی پس سجدہ کرد کسی کہ با او بود غیر ان شیخا من قریش اخذ کفا من حصی او تراب فرفعہ الی جبہتہ وقال یکفینی ہذا فرأیتہ بعد قتل کافرا گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر کافر را بعد ازین واقعہ کہ کشتہ شد در جنگ کافر گفتہ اند کہ آن مقتول امیہ بن خلف بود بفتح لام کشتہ شد روز بدر روز دوم برادر ابی بن خلف بود کہ گفت او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بدست خود روز احد و بعض گفتہ اند کہ عقبۃ بن ابی معیط بود و بعض گفتہ اند ولید بن مغیرہ و بعض گفتہ سعید بن العاص و قول اول اصح ست و ازین جا معلوم شد کہ این سجدہ

پس این قضیہ فسخ نمی کند است از جہت عدم وجود این کار فوری ہنگام فتح متفق علیہ و زاد البخاری فی روایتہ وہو امیتہ بن خلف + این حدیث متفق علیہ ست و زیادہ کردہ است بخاری در روایتے کہ آن پیر کہ سجدہ نکرد و کفی از ریگ تراب برد و شہت و بجبہہ خود زد امیہ بن خلف بود پس معلوم شد کہ معتمد و مختار ہمین ست چنانکہ گفتیم **وعن ابن عباس** قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم سجد فی ص و روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت سجدہ کرد در سورہ ص و قال سجدہا داود توبۃ + و گفت آنحضرت کہ سجدہ سورہ ص را داود نبی در قضیہ کہ در سورہ ص از وی مذکور ست از افتتان پروردگار تعالیٰ مر او را بجہت توبہ و استغفار از تقصیر یکہ از وی واقع شدہ بود + و نسجدہا شکرا و نحن نسجد ہا آن سجدہ را از جہت شکر گذاری قبول توبہ داود نزد ما کہ انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہم حکم شخص احد دارند دافاضہ نعمت از حق تعالیٰ بر یکی فاضہ بر ہمہ ست و پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم حکم دیگر متفق دارد نسبت بایشان پس حاصل میگردد مراد از تذکر نعمت بر ایشان اجل فرح و اعظم سرور + رواہ النسائی **باب اوقات النہی** باب در بیان اوقاتی کہ نہی کردہ شدہ ست از نماز گزاردن در آن و این شامل ست اوقات ثلثہ را کہ حرام ست نماز در آن کہ وقت طلوع و غروب استوا ست و دو وقت دیگر ست کہ دو ست در آن کما بعد فجر و عصر ست و در مذہب ما نہی شامل فرض و نفل ہر دو است پس در آن سہ وقت جائز نیست نماز نہ ادا و نہ قضا مگر عصر یومہ نماز جنازہ و نہ سجدۂ تلاوت و در نماز جنازہ وقتیکہ حاضر گردد در این اوقات و در سجدۂ تلاوت چون خواندہ شود در ہیچ وقت ہست و جائز ست در وقت دیگر و نہی فرض در نفل جائز ست لیکن قطع کند و قضا کند در وقت غیر مکروہ و اگر تمام کند از عہدہ بر آید و قطع افضل ست کذا فی شرح ابن الہمام عن المبسوط و نزد شافعی واحد جائز است قضا از جہت قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فلیصلہا اذا ذکرہا و صلوٰۃ الجنازہ چون حاضر گردد و تحیۃ المسجد اگر اتفاق افتد دخول در مسجد و لیکن اگر بقصد تحیت در این اوقات در آید و تا خیر کند تضرعا و در این اوقات بگزارد جائز ست و زیرا کہ این داخل تحری این اوقات ست بحکم حدیث ممنوع ست چنانکہ بیاید و ہمچنین جائز ست صلوٰۃ کسوف از جہت خوف فوات با خلاف و کتعیین بعد از وضو و کتعیین حرام و طواف و سجود تلاوت چون خواندہ شود در این اوقات و نیز کراہت نزد ما شامل ست تمام کردہ را و نہ قضا را و نزد شافعی و ہر کہ موافق اوست در روز جمعہ وقت استوا جائز ست و در مکہ معظمہ نیز جائز ست در ہمہ اوقات و نزد امام احمد جائز ست کتعیین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب + و نزد ما در روایت ست و امام مالک گفت در بنا قتم من اہل فضل را اگر آنکہ اجتہاد و کوشش میکنند و میگزارند نماز در نصف النہار و مذہب حنیفہ احوط ست زیرا کہ چون مبیح و محرم جمع گردد ترجیح محرم راست و اللہ اعلم

الفصل الاول

عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تحری احدکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبہا + باید کہ طلب نکند و قصد نماید یکی از شما پس بگزارد نماز بر آمدن آفتاب + باید کہ نگزارد نماز نزد فرو شستن آفتاب تحری در اصل بمعنی طلب احری و احری بمعنی لائق تر و سزاوار تر بود و مراد اینجا مطلق معنی طلب و قصد ست و معنی اصلی نیز معتبر و منظور ست چہ ہر کہ قصد وقتی میکند برای نماز آن را سزاوار نزد لائق تر پندارد و از اینجا گفت امام شافعی کہ تحیت مسجد و قضاء نماز بقصد در این اوقات جائز نبود و اگر اتفاقا بود جائز ست و ما میگوئیم کہ مقصود از حدیث نہی از صلوٰۃ ست در این اوقات مطلقا + و فی روایۃ قال + و در روایتے این چنین آمدہ و باین عبارت آمدہ ست کہ گفت آنحضرت اذا طلع حاجب الشمس چون بر آید ابروی آفتاب او وقت طلوع ست کہ چون گوشۂ از آفتاب می برآید مشابہ ابروی باشد و در قاموس گفتہ کہ حاجب الشمس ما حجب از آن و در صراح گفتہ حواجب شمس کرانہای وی + فدعوا الصلوٰۃ + پس باید نماز را و نگزارید آنرا + حتی ترتفع تا آنکہ پیدا

و بیرون آید تمام قرص آفتاب را اگر باندکشن آفتاب مقدار یک نیزہ صبر کنند بہتر باشد چنانکہ در حدیث دیگر میاید و اذا غاب حاجب الشمس فحجبان بنشینند و ناپیدا گردد و کرانۂ آفتاب فدعوا الصلوٰۃ حتی تغیب پس بمانند نماز را تا آنکہ فرو نشیند تمام قرص وے و لا تحینوا الصلوٰۃ کم طلوع الشمس و لا غروبہا و نکروند نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نہ غروب او را یا قریب نشوید یا منتظر نگردید بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آنست کہ نگزارید نماز در وقت طلوع و غروب و فانہا تطلع بین قرنی الشیطان و زیرا کہ آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان شرح این عبارت و باب مواقیت گذشت و ذکر غروب نکرد اکتفاء و اختصار ا و متفق علیہ و عن عقبۃ بن عامر قال ثلاث ساعات کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ینہانا ان نصلی فیہن و نقبر فیہن موتانا یا دفن کنیم در ین سہ ساعات مردہائے خود را مراد از قبر کردن نماز جنازہ ہست و الا دفن کردن مردہا را و نہادن ایشان را در قبر در ین اوقات منہی عنہ نیست باجماع گفتہ اند آن سہ ساعت کدام ست و حین تطلع الشمس بازغۃ یکی ہنگام اول برآمدن آفتاب بزغ یعنی تابش آفتاب ابتدائے برآمدن وے آید و حتی ترتفع تا آنکہ بلند گردد مقدار یک نیزہ و حین تقوم قائم الظہیرۃ دوم ہنگام ایستادن ایستادہ شونده نیم روز کہ مراد بدان سایہ ہست یا آفتاب حتی تمیل الشمس تا آنکہ کج گردد و فہم شود آفتاب یعنی وقت زوال و حین تضیف الشمس للغروب حتی تغرب سیوم ہنگام میل کردن آفتاب از برای غروب تا تمام غروب کند و فرو رود رواہ مسلم و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوٰۃ بعد الصبح حتی ترتفع الشمس و نیست نماز بعد از نماز بامداد تا آنکہ بلند شود آفتاب و لا صلوٰۃ بعد العصر حتی تغیب الشمس و نیست نماز بعد از نماز دیگر تا آنکہ فرو رود آفتاب مراد نفی صلوٰۃ کامل خواہد بود زیرا کہ نماز در ین دو وقت مکروہ ست نہ حرام متفق علیہ و عن عمر بن عبسۃ بفتحات عین و سین مہملتین صحابی مشہور ست احوال شریف وی و قصۂ ابتدائی اسلام وی در سوانح نوشتہ شدہ ست قال قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ قدوم آورد آنحضرت مدینہ را فقدمت المدینۃ فدخلت علیہ فقلت اخبرنی عن الصلوٰۃ پس قدوم آوردم من نیز پس رادم بر آنحضرت پس گفتم خبر دہ مرا از نماز یعنی از وقت آن بدلیل جواب فقال پس گفت آنحضرت صل صلوٰۃ الصبح ثم اقصر عن الصلوٰۃ حین تطلع الشمس حتی ترتفع پس باز آی از نماز ہنگامیکہ طلوع کند آفتاب تا آنکہ بلند گردد و اقصر بفتح ہمزہ امر ست از اقصار چون شخصی باز آید از چیزی با وجود قدرت بران میگوید اقصرت بہمزہ و اگر عاجز است ازان میگوید قصرت بی ہمزہ این چنین ست استعمال عرب فانہا تطلع حین تطلع بین قرنی شیطان زیرا کہ آفتاب طلوع میکند در وقتیکہ طلوع میکند میان دو قرن شیطان و حینئذ یسجد لہا الکفار و در ین ہنگام سجدہ میکنند آفتاب را کافران ثم صل و بعد ازان بگزار نماز نفل ہر چہ خواہی فان الصلوٰۃ مشہودۃ زیرا کہ نماز در ین وقت بامر مطلق حاضر میشود او را ملائکہ یا گواہی میدہند بدان برائے مصلے و قول او محضورۃ بضاد معجمہ بر صیغۃ اول تاکید ذکر ست و در روایتے مشہودۃ مکتوبۃ آمدہ یعنی حاضر میشود او را ملائکہ و می نویسند در نامۂ اعمال بندہ اجر و شہود ملائکہ ہم از ہر کتابت ست حتی یستقل الظل بالرمح تا آنکہ کم میشد سایہ در نیزہ کہ خلانیدہ میشد در زمین و میرسید غایت قلت را چنانکہ در وقت استوا میباشد و استقلال یعنی ارتفاع نیز آمدہ یعنی بلند میشد سایہ بر رمح و بر زمین نمی افتاد و در بعض روایات حتی یستقل الرمح بالظل نیز آمدہ و مآل یعنی ہر دو عبارت یکیست یا معمول بر قلب ست ثم اقصر عن الصلوٰۃ پس باز آی از نماز فان حینئذ تسجر جہنم پس بدرستیکہ در ین ہنگام یعنی وقت استوا افروختہ میشود

وتافه بمقصود دورخ و نسجه بتخفیف وتشدید هر دو رست است + فاذا اقبل الفی فصل + پس چون پیش آید سایه زوال پس گزار نماز ظهر و هر چه خواهی از نوافل + فان الصلوة مشهودة محضورة حتی تصلی العصر + تا آنکه بگزاری نماز دیگر را + ثم انتصر عن الصلوة حتی تغرب الشمس + پس باز آی از نماز تا آنکه فرو رود آفتاب + فانها تغرب بین قرنی الشیطان + زیرا که بدرستیکه آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان و میخیزند بسجود لها الکفار + و در این هنگام سجده میکند مر او را کافران + قال قلت گفت عمرو بن عبسه گفتم + یا نبی الله فالوضوء حدثنی عنه + ای پیغمبر خدا پس بیان کن وضو را و خبر ده مرا از فضیلت آن + قال + گفت آنحضرت + ما منکم رجل یقرب وضوءه فیمضمض + و نیست هیچ مردی از شما که نزدیک گرداند آب وضوی خود را باشارت بسوی اهتمام او در امر طهارت تا منفس خود متصدد احضار و تهیی آن میگردد و منشقت میکشد و غیری را در عبادت مولی شریک نمیگرداند فیمضمض و یستنشق + پس آب در دهن میکند و فیستنثر + و بینی را پاک میکند بفتح یا و ضم ثالثه بفتح یا و کسر ثالثه بضم یا و فتح ثالثه بمعنی درست استنشاق برای مبالغه در تطهیر و تنظیف الف که محل بیتوتت شیطانست چنانکه در باب غسل وضو گذشت + الا خرت خطایا وجهه و لحیته + مگر آنکه ساقط میگردد گناهان روی او یعنی باطن روی و همان نهای بینی او و خرت بخای معجمه و تشدید راء از خور یعنی افتادن از جانب بالا بپیچ و تخفیف را از جریان نیز روایت است ثم اذا غسل وجهه کما امره الله + پس چون بشست ظاهر روی خود را بر آن وجهی که امر کرده است او را خداوند تعالی + الا خرت خطایا وجهه من اطراف لحیته مع الماء + مگر آنکه می افتند گناهان روی و ریش از کرانهای ریش وی همراه آب + ثم یغسل یدیه الی المرفقین + پس بشوید هر دو دست خود تا هر دو آرنج + الا خرت خطایا یدیه من انامله مع الماء + مگر آنکه می افتند گناهان هر دو دست وی از سر دست انگشتان وی همراه آب + ثم یمسح رأسه + پس مسح میکند سر خود را + الا خرت خطایا رأسه من اطراف شعره مع الماء + مگر آنکه می افتند گناهان سر وی از کرانهای موی همراه آب + ثم یغسل قدمیه الی الکعبین + الا خرت خطایا رجلیه من انامله مع الماء + پس بشوید هر دو پای خود را تا هر دو پاشنه مگر آنکه می افتند گناهان هر دو پای وی از سر انگشتان وی همراه آب + فان هو قام فصلی + پس اگر آن مرد بایستاد پس نماز گزارد + فحمد الله و اثنی علیه و مجده بالذی هو له اهل + پس ثنا و خدا را و ستایش کرد بهر وی و بهر بزرگی یاد کرد او را بانچه که وی تعالی سزاوار آن ست + و فرغ قلبه لله + و خالی گرد انید دل خود را برای یاد خدا گویا که در این قول اشارت ست بتطهیر از ذنوب باطن چنانکه در وضو طهارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید ترتب کمینته یوم ولدته امه + الا انصرف من خطیئته کهیئته یوم ولدته امه + مگر آنکه باز میگردد از نماز پاک از گناه خود مانند پیکر نهاد خود در روز زائیدن مادر او را و در لفظ رواه مسلم

وعن کریب بضم کاف و فتح راء ابن ابی مسلم و اسمه + بکسر میم و سکون سین مهمله بن مخرمة بفتح و سکون خاء معجمه و فتح راء ابن الاخت عبد الرحمن بن عوف صحابی صغیر ست و بود ولادت وی بعد از هجرت بحبشه و قدوم آورد بعد سنه ثمان + و وقت وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی هشت ساله بود و شنید از آنحضرت یا از دست او حدیث را و بحبشه تا قتل عثمان پس انتقال کرد بمکه و بود در روزگار معاویه و مکرر دو است بیعت نزد پدر تا آنکه فرستاد او را بمکه و محاذر کرد از آنکه پسر مسور را جری از احیاء نخعی و وی نماز میکرد پس کشته شد رضی الله عنه + و عبد الرحمن بن ابی ربیعة بفتح همزه و سکون راء نیز صحابی برادر زاده عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنین را و بود از اقران ابن عباس رضی الله عنهما ست از کریب که مولای ابن عباس است و ثقه ست که این سه صحابه و ارسلوه الی عائشة + و فرستادند او را نزد عائشه رضی الله عنها + فقالوا + پس گفتند این سه کس مر کریب را اقرء علیها السلام منا جمیعا + بخوان بر عائشه سلام ما را و سلها عن الرکعتین بعد العصر + و پرس عائشه را از حال رکعت بعد از نماز دیگر که جائز ست گزاردن آنها یا نه و آنحضرت

گزاردہ ہست یا نہ گویا ایشان شنیدہ بودند گزاردن آنحضرت را این دو رکعت ۔ فقال ۔ گفت کریب ۔ فدخلت علی عائشۃ ۔ پس درآمدم بر عائشہ رضی اللہ عنہا ۔ فبلغتہا ما ارسلونی ۔ پس رسانیدم عائشہ را پیامی کہ فرستادہ بودند ایشان مرا بدان پیش او ۔ فقالت ۔ گفت عائشہ ۔ سل ام سلمۃ ۔ پس گفت عائشہ بپرس ام سلمہ را ۔ فخرجت الیہم فردونی الی ام سلمۃ ۔ پس بیرون آمدم از پیش عائشہ و رفتم بسوی عبداللہ بن عباس و عبدالرحمن بن ازہر و فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمہ بآنچہ ذکر کردم از وی ۔ فسمعت ام سلمۃ ۔ پس شنید ام سلمہ ۔ فاسرعت الی عائشۃ ۔ پس بیرون آمد از پیش عائشہ نزد ام سلمہ ۔ فذہبت ۔ پس رفت ۔ زیرا کہ ایشان او را نزد عائشہ فرستادہ بودند نزد ام سلمہ ۔ فسمعت ام سلمۃ ۔ پس شنید ام سلمہ ۔ فاسرعت ۔ بازگشت ۔ فرجعت ۔ بازگشت ۔ فاخبرتہا ۔ پس خبر داد ایشان را ۔ فرجعوا ۔ بازگشتند ۔ فرجعوا ۔ بازگشت ۔ الیہا ۔ نزد ام سلمہ ۔ فقالت ۔ پس گفت ام سلمہ ۔ سمعت النبی ۔ شنیدم من پیغمبر را صلے اللہ علیہ وسلم ۔ ینہی عنہما ۔ نہی میکرد از گزاردن دو رکعت بلکہ مطلق نماز بعد از نماز عصر ۔ ثم رأیتہ یصلیہما ۔ پس دیدم آنحضرت را کہ میگزارد این دو رکعت را ۔ ثم دخل ۔ پس در آنحضرت گویا گزاردن آن در مسجد بود پس او را ۔ فی بیتی ۔ در خانہ ۔ او صفۃ دار بود ۔ فارسلت الیہ الجاریۃ ۔ پس فرستادم من کنیز آنحضرت را ۔ فقلت قولی لہ ۔ پس گفتم آن جاریہ را بگو مر آنحضرت را ۔ تقول ۔ میگوید ام سلمہ ۔ یا رسول اللہ سمعتک تنہی عن ہاتین ۔ شنیدم ترا کہ نہی میکردی از گزاردن آن دو رکعت ۔ وارأک تصلیہما ۔ و الآن می بینم ترا کہ میگزاری آنہا را ۔ فقال ۔ گفت آنحضرت در جواب این سوال ۔ یا ابنۃ ابی امیۃ ۔ ای دختر ابی امیہ ۔ ام درام سلمہ ۔ سہل بن سعد ساعدی مخرجی است و کنیت او ابو العباس بود ۔ سألت عن الرکعتین بعد العصر ۔ پرسیدند از گزاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر ۔ وانا فی ناس من عبد القیس ۔ و من در میان جماعتی ام از قبیلہ عبد القیس ۔ فشغلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظہر ۔ پس مشغول ساختند مرا از گزاردن دو رکعت کہ بعد از نماز پیشین است ۔ فہما ہاتان ۔ پس این دو رکعت کہ گزاردم بعد از عصر ان دو رکعت است کہ نگزارده بودم بعد از پیشین ۔ متفق علیہ ۔ و این حدیث دلالت دارد بر آنکہ تعلیم علم دین و احکام شریعت و ہدایت خلق اہم و اقدم ست بر گزاردن نماز نافلہ اگرچہ سنن و مؤکد باشد و نیز دلالت دارد بر آنکہ نوافل موقتہ اگر فائت گردد در وقتش قضا کردہ شود بعد از وقت چنانکہ شافعیہ بر آنند و نزد حنفیہ در وقت می توان گزاردن در غیر وقت و شاید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تشریع کردہ باشد در آن بجہت ضرورت تعلیم و ہدایت نقش کردہ ازین جہت قضا کرد و اللہ علم ۔ اگر گفتہ شود کہ این حدیث دلالت ندارد بر آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت بعد از عصر گزارد بجہت شغل مذکور بعد از گزاردن بعد از ظہر اما حدیث دیگر از عائشہ در صحیح بخاری آمدہ ست و دلالت دارند بر مواظبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر ان پہ کار میکنید چنانکہ گفت وی رضی اللہ عنہا سوگند بآن خدائے کہ بردہ آنحضرت را از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا آنکہ ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتے گفت کہ ترک نمیکرد این دو رکعت را آشکارا و نہان ۔ گفت نیاز مند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد من روزے بعد از عصر ۔ فصلی رکعتین ۔ پس گزارد دو رکعت را ۔ الجواب ۔ آنکہ بما حادیث صحیحہ ثابت شد است کہ نماز بعد از نماز صبح و عصر مکروہ ست و جمہور علمای ما بر ین اند و عمر رضی اللہ عنہ نہی میکرد ازان و میزد بران و لیکن گزاردن رکعتین بعد از عصر از آنحضرت نیز ثابت شدہ و سخن درین باب بسیار ست پارہ ازان در شرح گفتہ شدہ ۱۲ و صواب آنست کہ گزاردن رکعتین بعد العصر مداومت بران از خصائص آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم با وجود آنکہ امت را نہی کرد ازان چنانکہ خود صوم وصال میدانست و دیگران را نہی میکرد ازان ۔ بعض گویند کہ نہی از صلوٰۃ بعد العصر بجہت آنست کہ مبادا واقع نشود در وقت غروب ولی آن مکروہ نیست و زدن عمر رضی اللہ عنہ مردم را بران ہم ازین جہت بود ۔ و بعض میگویند کہ مکروہ نیست نماز بعد از صبح

وبعد از عصر مگر وقت کسی که قصد کند نماز طلوع شمس و غروب را چنانکه در حدیث آمده است که لا تتحینوا بصلاتکم طلوع الشمس و لا غروبها چنانکه در اول باب گذشت و جمهور بر کراهت صلوات اند بعد از هر دو وقت مطلقا نقل ست که امام احمد را دیدند که در میان خانه پنهان از مردم دو رکعت نماز میگزارد گفتند چرا در میان مردم نمیگزاری فرمود از ترس مردم ظاهر اند مذهب این امام اجل بر خلاف مذهب مردم بود و چون جمهور ناس برین بودند نخواست مخالفت کرد و الله اعلم **الفصل الثانی** **عن محمد** ابن ابراهیم عن قیس بن عمرو + روایت ست از محمد ابن ابراهیم که از صغار تابعین است از قیس ابن عمرو که صحابی انصاری ست + قال رآنی النبی صلی الله علیه وسلم رجلا یصلی بعد صلوة الصبح رکعتین + گفت دید آنحضرت مرا که میگزارد بعد از گزاردن نماز صبح دو رکعت + فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح رکعتین + آیا میگزاری نماز صبح را دو رکعت دو رکعت باین طریق که میگزاری فرض را دو رکعت و میگزاری بعد از وی دو رکعت دیگر + فقال حال آنکه نیست بعد از دو رکعتی نماز دیگر + فقال الرجل انی لم اکن صلیت الرکعتین اللتین قبلهما + پس گفت آنمرد بدرستیکه من نگزارده بودم آن دو رکعت را که پیش ازو رکعت که فرض اند یعنی رکعتین سنت + فصلیتهما الآن + پس گزاردم آن دو رکعت را اکنون + فسکت رسول الله + پس خاموش ماند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم + و انکار نکرد و تقریر نمود پس معلوم شد که اگر سنت فجر پیش از فرض گزارده نشود بعد از وی باید قضا کرد و همین ست مذهب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف قضا نیست مر سنت فجر را نه پیش از طلوع شمس نه بعد از ان مگر آنکه با فرض قضا شود چنانکه در لیلة التعریس کردند و امام محمد گفته که دوست میدارم که قضا کرده شود تا وقت زوال و شیخین گویند که اصل در سنن عدم قضاست و قضا مخصوص ست بواجب حدیث وارد نشده ست پس بگرد قضای آن نمیتوان گشت فرض پس باقی ماند ورای آن بر اصل که عدم قضاست و حدیث محمد بن ابراهیم ضعیف ست احتجاج بآن نتوان کرد اما سائر سنن قضا کرده نشوند بعد از وقت تنها و در قضای آن تبعیت فرض اختلاف ست کذا فی الهدایة و ترمذی گفته که قومی از علمای مکه قائل شده اند بحدیث قیس و گفته اند که باکی نیست که بگزارد مرد دو رکعت بعد از انکه بتاخیر طلوع آفتاب حدیثی دیگر نیز آورده اند از ابی هریره من لم یصل رکعتی الفجر فلیصلها بعد ما تطلع الشمس و این چنین رسیده ست از عمر و بابن عمر و بابن قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی احمد و اسحق انتهی + رواه ابو داود و روی الترمذی نحوه و قال اسناد هذا الحدیث لیس بمتصل + و گفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست + لان محمد بن ابراهیم لم یسمع من قیس بن عمرو + زیرا که محمد ابن ابراهیم روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو و سماع مذکور ازو + و فی شرح السنة و نسخ المصابیح عن قیس بن قهد بنحوه و در شرح السنه و در نسخهای مصابیح از محمد بن ابراهیم از قیس بن قهد بفتح قاف و سکون هاء مانند این حدیث روایت کرده شد و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس بن قهد سر بر آورده و گفته که صحیح نزد حفاظ قیس بن عمرو ست و در تقریب و کاشف ذهبی قیس بن عمرو را ذکر کرده نه قیس بن قهد و در بعض کتب قیس بن عمرو و قیس بن قهد سر بر و مذکور اند و گفته اند که سر دو از نبی سماع اند و گفته اند آنکه محمد بن ابراهیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از وی روایت کرده قیس ابن قهد ست و بعض گفته اند قیس بن عمرو و الله اعلم **و عن جبیر** بن مطعم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال نوفل بن ست از جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی و اسلام آورده پیش از فتح بعد از عام خیبر از اشراف قریش بود که آنحضرت فرمود + یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت + ای پسران عبد مناف و در روایتی یا بنی عبد المطلب باز ندارید هیچ یکے را که طواف کند باین خانه یعنی کعبه + و صلی ایة ساعة شاء من لیل و نهار + و نماز بگزارد هر ساعتیکه خواهد از شب و روز + رواه الترمذی و ابو داود و النسائی

وطواف کردن ہر ساعت کہ خواہد خواہ در وقت طلوع و غروب و استواء و بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواہ جز آن باشد خلافی نیست خلاف در نماز ست نزد شافعی جائز ست ہر نماز کہ باشد خواہ رکعتین طواف یا جز آن انتہا بر انچہ مذکور شد و نزد احمد جائز ست رکعتین طواف خاصۃ بنسبت طواف و نزد ما جائز نیست ہیچ نماز و حکم مکہ حکم سائر بلاد ست در حرمت و کراہت از جہت عموم حدیث نہی و از جہت آنکہ محرم راجح است و بعض گویند حکم نہی ناسخ ست و اللہ اعلم **وعن ابی برزۃ** ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن الصلوٰۃ نصف النہار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعۃ۔ روایت ست از ابی برزہ کہ آنحضرت نہی کرد از نماز گزاردن نیم روز تا بر گردد آفتاب مگر روز جمعہ۔ رواہ الشافعی۔ و این نیز مذہب شافعی ست چنانکہ گذشت باین حدیث و گفتہ اند کہ احادیث وارد در اطلاق نہی مشاہیر اند و این حدیث ضعیف ست صلاحیت معارضہ بآن احادیث ندارد و انکہ محرم راجح ست بہیچ نزد تعارض **وعن ابی الخلیل** عن ابی قتادۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کرہ الصلوٰۃ نصف النہار حتی تزول الشمس۔ ابو الخلیل بنجای مہملہ کہ از ثقات تابعین ست روایت میکند از ابی قتادہ کہ از مشاہیر صحابہ ست کہ گفت بود کہ آن حضرت کراہت کردہ میدانست نماز را در نیمروز تا بر گردد آفتاب الا یوم الجمعۃ اگر روز جمعہ۔ و قال ان جہنم تسجر الا یوم الجمعۃ۔ و گفت کہ دوزخ گرم کردہ نمیشود و تابانیدہ نمیشود یعنی در نیمروز مگر در روز جمعہ و تسجیر بتخفیف و تشدید ہر دو روایت ست۔ رواہ ابو داؤد و قال ابو الخلیل لم یلق ابا قتادۃ ہذا ثابت کرد انچہ نمیشناسد راوی را ابو داؤد و گفت ابو الخلیل ملاقات نکردہ ہست ابو قتادہ را پس سناد این حدیث متصل نباشد و اللہ اعلم **الفصل الثانی**

عن عبد اللہ بن الصنابحی۔ بضم صاد مہملہ و کسر باء موحدہ مہملہ منسوب بصنابح بطنی ست از مرصحابی ست و بعض ابو عبد اللہ صنابحی گفتہ و صواب آنست کہ ابو عبد اللہ نامی ست و ابو عبد اللہ صنابحی صحابی ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشمس تطلع و معہا قرن الشیطان۔ بدرستیکہ آفتاب طلوع میکند و حال آنکہ با وی قرن شیطان ست یعنی قرن شیطان گذشت۔ فاذا ارتفعت فارقہا۔ پس چون بلند میگردد آفتاب جدائی میکند شیطان آفتاب را۔ ثم اذا استوت فارقہا۔ باز چون وقت استواء میشود نزدیک میگردد شیطان آفتاب را۔ فاذا زالت فارقہا۔ پس چون وقت زوال میشود جدا میگردد۔ فاذا دنت للغروب فارقہا۔ پس چون نزدیک میشود مغرب را نزدیک میگردد او را۔ فاذا غربت فارقہا۔ پس چون غروب میکند جدا میگردد۔ و نہی رسول اللہ و نہی کردہ ہست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن الصلوٰۃ فی تلک الساعات۔ از نماز گزاردن درین ساعتہا۔ رواہ مالک و احمد و النسائی۔ و روایت کردہ ہست این حدیث را مالک و احمد و نسائی و مالک با وجود آنکہ روایت کردہ ہست این حدیث را قائل نیست بحرمت صلوٰۃ وقت استواء و گفتہ کہ در بنا نہیم ما اہل فضل را اگر آنکہ کوشش میکردند و میگزاردند نماز در نیمروز **وعن ابی بصرۃ** بفتح موحدہ و سکون صاد مہملہ الغفاری۔ بکسر غین معجمہ صحابی ست نام وی حمیل بضم حاء مہملہ و فتح میم و بعض بفتح حاء و کسر میم گفتہ و جمیعی بفتح جیم نیز گفتہ اند و این وہم ست و اللہ اعلم۔ قال صلی بنا رسول اللہ۔ گفت نماز گزارد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و ما المخمص۔ بضم میم و فتح خاء معجمہ و تشدید میم مفتوحہ در آخرش صاد مہملہ نام جاست صلوٰۃ العصر گزارد نماز دیگر را فقال ان ہذہ صلوٰۃ عرضت علی من کان قبلکم فلم یصلہا۔ پس گفت کہ این نماز نیست کہ عرض کردہ و ظاہر کردہ شدہ بر کسانیکہ پیش از شما بودہ اند از امم سابقہ فضیعوہا۔ پس ضائع کردند او را و بجای نیاوردند حق او را و مواظبت نکردند بران فمن حافظ علیہا کان لہ اجرہ مرتین۔ پس کسی کہ محافظت کند بر او مر تمام را دو اجر دہد او را و بار دو چند یکی بجہت آنکہ عملی ست و دیگر بجہت محافظت بران بر خلاف پیشینیان

ولا صلاۃ بعد الصبح حتی تطلع الشمس ولا صلاۃ بعد العصر حتی تغرب الشمس۔ و نماز نیست بعد از نماز صبح تا بر آید آفتاب و نماز نیست بعد از نماز عصر تا غروب کند آفتاب۔ متفق علیہ۔

+ ولا صلوة بعد ها حتى يطلع الشاهد + ونيست نماز بعد از صلوة عصر تا آنكه طلوع كند شاهد + والشاهد النجم + وشاهد شاهد است از جهت حضور او در شب يكى گواهى دادن او بوجود شب بحضور و غروب آفتاب است + رواه مسلم وعن معوية قال + وروايت است از معاوية بن ابى سفيان كه گفت + انكم لتصلون صلوة لقد صحبنا رسول الله + بدرستيكه شما ميگزاريد نمازى را كه بتحقيق صحبت داشتيم با پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم فما رأيناه يصليها + پس نديديم آنحضرت را كه ميگزارد آنرا + ولقد نهى عنها + وهر آينه بتحقيق نهى كرده است ازان + يعنى الركعتين بعد العصر + مراد سيدارد و باين نماز در دو ركعت بعد از عصر + براو گزاردن آن حضرت صلى الله عليه وسلم آنرا در خانه بود و دنا ويل آن در حديث كرب گذشت + رواه البخارى وعن ابى ذر قال + وفد صعد على درجة الكعبة + گفت ابوذر وحال آنكه تحقيق برآمده بود بر پاى منبر كعبه يعنى در كعبه بجهت بلندى در آمدن و دلى آن از چهيست بر شكل منبر كه زينها دارد و در سقابل در كعبه نزديك بزر فرو نهاده اند سر درو طرف پايها مثل پايهاى سواد ساخته و چون خواهند كه مردم راه در كعبه در آرند او را كشيده متصل باب سازند پس بر وى برآيند و در آيند و چون در آيند و چون خواهند كه باز پاى خود شكنند بيرون آيند و اين احتمال دارد كه در زمان زمان نيز اينچنين بوده يا بطور ديگر بوده و الله اعلم پس ابوذر رضى الله عنه بر زين درجه برآمد و گفت + من عرفنى فقد عرفنى + كسى كه مرا بشناسد مرا بشناسد و كسى كه نشناسد مرا بر بست كوتى و صدق لهجه چنانكه در حديث آمده است كه سايه نكوآسمان و بد آسمان زمين + و بر است گويد از ابوذر + سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول + ميگفت + لا صلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس + و نيست نماز بعد از نماز صبح تا برآمدن آفتاب + ولا بعد العصر حتى تغرب الشمس + ونيست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن آفتاب + الا بمكة ان بمكة الا بكة + مگر بمكه بسه بار كه فرموده و در بعض نسخ جزو دوبار نيست + رواه احمد و زين باب الجماعة وفضلها + اختلاف كرده اند كه جماعت سنت است يا واجب يا فرض عين يا فرض كفايه بعضى گفته اند كه فرض عين است مگر بعذر و اين قول امام احمد و داود و عطاء و اهل ظواهر است و بر است ايشان ميگويند كه شخص كه بانگ نماز و حاضر نشايد درست است نماز او و بعضى گويند فرض كفايه است و طبيى گفته ظاهر نصوص شافعى دلالت دارد بر آنكه جماعت فرض كفايت ست و اكثر اصحاب بر انند و نزد بعض سنت مؤكده است در حكم واجب نزد امام ابوحنيفه و اصحاب او اين ست و شيخ ابن همام نقل كرده كه اكثر مشايخ ما بر اين اند كه جماعت واجب ست و تسميه او بسنت بجهت آنست كه ثبوت وجوب آن بسنت ست و در بدايع گفته كه واجبست بر جماعتى از اهل محله كه معتد بدايشان حاضر شوند بمسجد براى جماعت و اگر دو نيايد جماعت واجب نيست مگر در مسجد ها ديگر باتفاق و اگر بسيد نيكوست و اگر در مسجد حى اختلاف كرده اند بعضى گفته كه اهل و عيال خود را جمع كند در خانه بجماعت بگزارد و نيز اختلاف كرده اند كه جماعت در مسجدى افضل است يا در مسجد جامع و اگر دو مسجد جامع باشند اختيار كند اقدم را و اگر هر دو برابر باشند اختيار كند اقرب را و اگر دو اقرب گزارده اند و شنيده نميشود كه مسجد ابعد را اگر در اقرب در آمده ست نزد و اگر نه در آمده ست برود و اتفاق دارند كه جماعت بعذر ساقط ميگردد و از جمله اعذار مرض ست و بمرضى ست يا از وجاب خالج و اختفا از سلطان ضعيف كه نتواند بدان ادا صف و كورى نزد ابى حنيفه و بعض گفته اند باتفاق و باران و گل و سختى سرما و نور صبح و رواست ابى يوسف كه گفت بسيدم ابوحنيفه را از حضور جماعت و گل و اى فرمود بهتر آنست كه ترك نكند و امام محمد بسبب روايت كرده كه لو اجتمع

فالصلوٰۃ فی الرحال الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ الجماعۃ تفضل صلوٰۃ الفذ نماز کردن بجماعت بگزارند زیادتی میکند در ثواب بر نماز کہ تنہا بگزارند بسبع وعشرین درجہ بہ بست وہفت پایہ وفذ بہ فتح فا وتشدید ذال معجمہ یعنی فرد وتنہا رواتی بخمس وعشرین آمدہ یعنی بہ بیست وپنج وگفتہ اند کہ در اکثر روایات بست وپنج آمدہ ست اگر در حدیث ابن عمر آمدہ کہ بیست وہفت است شاید کہ نخست بیست وپنج وحی شد پس ازان زیادہ کردہ شد تفضلا وانعاما ونیز اختلاف تفاوت حال صلوٰۃ وصلی است یا بیست وہفت در جہ ست وبیست وپنج درسہ وبعض گفتہ اند کہ در فرد کہ قلیل وکثیر منافاتی نیست از جہت وجود قلیل در ضمن کثیر واختلاف ست در آنکہ این فضیلت مخصوص بجماعت در مسجد ست یا عام بعض گفتہ اند کہ مخصوص بجماعت در مسجد ست وبر ہر تقدیر حکم تخصیص عدد وسکوت علیہ حکم تشارع ست کہ جزاز راہ تحقیق بران اطلاع نیست وبعض علما مناسبات در آن ذکر کردہ اند واللہ اعلم متفق علیہ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت ست از ابی ہریرہ کہ گفت گفت آنحضرت والذی نفسی بیدہ سوگند بآن کسی کہ بقای نفس من در دست قدرت اوست لقد ہممت ان آمر بحطب فیحطب ثم آمر بالصلوٰۃ فیؤذن لہا ثم آمر رجلا فیؤم الناس ثم اخالف الی رجال فاحرق علیہم بیوتہم والذی نفسی بیدہ لو یعلم احدہم انہ یجد عرقا سمینا او مرماتین حسنتین لشہد العشاء آنچہ حاضر میگردد خمار عشا بایشان در آن وبحدیث مبالغہ ست در اہتمام بنمودن جماعت کہ حاضر نمیشوند بجماعت کہ آنحضرت بنفس شریف خود مقید باصلاح نمیشود ودیگری را خلیفہ میگیرد وخود بتحریق آن جماعت مقید میشود والذی نفسی بیدہ لو یعلم احدہم انہ یجد عرقا سمینا وبحد اسوکند اگر بداند یکی ازایشان کہ دری بیابد استخوان فربہ را وعرق بفتح عین وسکون را استخوانی کہ گرفتہ شدہ ست ازوی گوشت وبعض گفتہ اند کہ عرق استخوان باگوشت واگر گرفتہ شود ازو گوشت آنرا عرق گویند بفتح عین او مرماتین بکسر میم وفتح آن حسنتین یا میماہ بادو ہم گاہ یا گویند را سکو اند در نظر حرص طمع ودناءت ہمت دری بعض مرماتین را تفسیر بدو گوشت پارہ کردہ اند لشہد العشاء بر آنچہ حاضر میگردد خمار عشا بایشان وآن ہیئت دری میکند کہ بمردی این چنین فرسیس حریص دنی ہمت حاضری آید بہر آئینہ بجہت حصول قرب گاہ حق نمی آید زہی بی آئینہ وبی خبری رواہ البخاری لمسلم نحوہ وعنہ قال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجل اعمی فقال یا رسول اللہ لیس لی قائد یقودنی الی المسجد فسئل رخصۃ ان یصلی فی بیتہ فرخص لہ فرجع فدعاہ فقال ہل تسمع النداء بالصلوٰۃ قال نعم قال فاجب رواہ مسلم وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت ست از ابی ہریرہ کہ گفت گفت آنحضرت رامردی نابینا بعض گفتہ اند مراد ابن ام مکتوم ست کہ از مشاہیر صحابہ ست چنانکہ در بعض روایات تصریح بدان واقع شدہ وبعض گویند غیر او ست فقال پس گفت آنمرد یا رسول اللہ لیس لی قائد یقودنی الی المسجد پس نیست مرا کشندہ یعنی شخصی کہ دست مرا گیرد وبکشد بسوی مسجد فود کشیدن ستور وجز آن از بیخ چنانکہ سوق راندن از پس وسال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طلب کرد وخواست آنمرد از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یرخص کہ رخصت دہد مر او را وتکلیف نکند حضور مسجد را فیصلی فی بیتہ پس بگزارد آن در خانہ خود ویصلی

+ فرخص له + پس رخصت کرد آنحضرت مراورا + فلما ولی دعاه + پس هرگاه که پشت داد آن مرد خواند آنحضرت اورا + فقال هل تسمع النداء بالصلوة + پس فرمود آیا میشنوی آواز مؤذن را برای نماز یعنی میشنوی اذان را + قال نعم + گفت آری میشنوم اذان را + قال فاجب + فرمود پس اجابت کن + ویا بمسجد بهر نوع که باشد ودرین کمال سهالنه هست در حضور مسجد بشنیدن اذان + رواه مسلم + وعن ابن عمر انه اذن للصلوة + بفتح همزه وکسر ذال مشدده وفتح همزه وفتح ذال هر دو روایت آمده بر وجه اول یعنی ان مؤذن گفت اذان گفته شد در مسجدی یا زنده ی برای نماز وبر وجه ثانی اذان گفت ابن عمر وظاهر سیاق حدیث همدرین ست واز عبارت بخاری همین مفهوم ظاهر میشود که ابن عمر خود اذان گفته باشد برین تقدیر اذانی واقع شد برای نماز + فی لیلة ذات برد وریح + ودر شبی که خداوند سرما وباد بود + ثم قال + پس تر گفت مؤذن یا ابن عمر هر اذان + الا صلوا فی الرحال + آگاه باشید وبدانید بگزارید نماز در مسکنها ومنزلها ورحل مسکن مردوانچه با اوست از رخت واکثر اطلاق کرده میشود برانچه با اوست در سفر ودر نیست که وقوع این قضیه در سفر باشد + ثم قال + پس گفت + کان یامر المؤذن اذا کانت لیلة ذات برد ومطر یقول + بود آنحضرت که امر میکرد مؤذن را وقتیکه میبود شبی خداوند سرما وباران که بگوید الا صلوا فی الرحال از نینجا معلوم شد که باد وباران وسرما از اعذار ترک حضور جماعت ست وظاهر آنست که امر صلوا فی الرحال برای اباحت باشد که مفید رخصت ست وتواند که محمول بر تاکید بود از جهت غایت شفقت وتیسیر امت + متفق علیه + وعنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلوة + چون نهاده شد طعام یکی از شما وبر پا کرده شد نماز وتکبیر آورده شد + فابدؤا بالعشاء + پس آغاز کنید بطعام + ولا یعجل + بفتح یا وسکون عین وفتح جیم یعنی شتابانی نکند آنکس بر ادای نماز + حتی یفرغ منه + تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن وعشا بفتح عین طعام شبانگاهی خوردن وتخصیص بدان بجهت آنست که عادت عرب در طعام نخوردن شبی ست که در جائی شبانگاه بخورند ودر وقت نماز جز در صورت دوم نبود وظاهر آنست که افراد ابتدا بطعام در صورت احتیاج وضیاع طعام ست یا غلبه گرسنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد + وکان ابن عمر یوضع له الطعام واقام الصلوة + وبود ابن عمر رضی الله عنهما که نهاده میشد برای وی طعام وتکبیر آورده میشد بر ای نماز + فلا یاتیها حتی یفرغ منه + پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکه فارغ میشد از طعام + وانه یسمع قراءة الامام + وبدرستیکه ابن عمر میگذاشت قرأت امام را از جهت فرط تنزل ایشان از مجلس شریف وایمن عمر موجود ست بکمال ست وانتباه + ووجود این فعل زوری شمه ئی از کمال استقامت وتمکین ست + متفق علیه

وعن عائشة رضی الله عنها + انها قالت سمعت رسول الله + روایت ست از عایشه که وی گفت شنیدم پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم یقول + میگفت + لا صلوة بحضرة الطعام + نیک نیست نماز در حضور طعام + ولا هو یدافعه الاخبثان + ونه در حالتیکه وی یعنی مصلی مدافعت میکند در زمان آن دو اخبث را بول وغائط که موجب اتمام خشوع وشغل فاطرست + واگر نماز کند در وقت چنانکه اگر مشغول گردد بدان قوت بیرون نمیرد بگزارد چنانکه مستحب ست + متفق علیه + وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة + بدرستیکه جهت گذارده شد نماز پس نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کرده باشد یا نشسته باشد + رواه مسلم + واز نینجا معلوم میگردد که سنت فجر نیز چون بگوش پیر آورده شد تعجیل نشاید بلکه موافقت امام کند بجماعت وبین قائل ست شافعی ونزد ما اگر بداند که یک رکعت با امام خواهد یافت ست بگزارد والا بر در مسجد بگزارد نه در صف جماعت از جهت امکان جمع هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد بجماعت در آید که

ثواب جماعت عظیم تر ست وشیخ ابن الهمام گفته ست که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد بعض گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف وبر قول محمد اعتبار ندارد چنانکه در جمعه وگفته اند که آنچه منقول ست از فقیه اسمعیل زاهد که می باید شروع کند و رسنت فجر پیش از زوال قطع کند آنرا پس لازم گردد بشروع و واجب گردد و قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده ست آنرا امام سرخسی که این شروع ست در عبادت به قصد افساد و ابطال عمل قصد استهزا عنه ست اگرچه بقصد اولی باز دیگر باشد و دفع مفسده مقدم ست بر جلب مصلحت بدانکه در حرم شریف ابتدا باین امر لازم آمده است برحنفیه در چهار نماز و بر شافعیه در نماز مغرب شافعیه بنماز برخیزند و ایشان بر سنت مشغول شوند یا نشسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضا گرد اشته باشند همراه امام کنند و بعضی نماز نفل بگزارند با جماعت و بعضی همراه شافعیه گزارند و در اقتدای خفی با شافعی سخنی هست و کاتب حروف نیز در ابتدای اقامت آن مقام شریف مترد د و متذبذب بود تا ره فتاره عمل یکی ازین طریق میکرد شکایت حال بحضرت شیخ برد فرمودند مذبذبا بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء مستقیم باشید از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما بمنزل زنا چیزی قرار داده اند و تنبیهی نهاده بر همان باشید و وحدت وجهت از دست ندهید ایشان و انشاء که قرار داده اند پس بفرمود تا شیخ بر همین طریق یقین ست داد و از تذبذب برآمد و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استأذنت امرأة احدکم الی المسجد فلا یمنعها + وقتی که طلب اذن کند و اجازت طلبد زن یکی از شما بسوی مسجد پس باید که منع نکند آنرا ازین کار و باز ندارد او را از رفتن بسوی مسجد برای عبادت نماز بجماعت وگفته اند که این حکم در پیر زنی ست که شهوات نیست و نمی برآید بطلب و نیست و در زمان ما زنان آراسته هست برآمدن ایشان برای جماعت از جهت فساد زنان و نیز برآمدن زنان و دران زمان بقصد تعلم شرائع بود و احتیاج نیست بدان و این زمان از جهت شیوع و اشتهار احکام شریعت و تفسیر بحال زنان اولی ست متفق علیه وعن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شهدت احداکن المسجد فلا تمس طیبا + چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید که مساس نکند چیزی خوشبو را رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما امرأة اصابت بخورا فلا تشهد معنا العشاء الآخرة + هر زنی که بر سد بخور را پس باید که حاضر نشود با ما نماز عشاء را و بخور بضم باء و خفت خاکر فتن دود تا بسوخته و افتد بآنچه بکار او را بسوزند دود و او را بگیرند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و خرآن و مراد به عشاء آخره نماز عشا ست و قید آخره برای آنست که گاهی بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند و تخصیص میکنند عشای آخره بجهت آنست که وقت تاریکیست و وقوع فتنه در وی بیشتر و نزدیک تر ست نه برای تخصیص حکم و حصر آن در وی رواه مسلم **الفصل الثانی** وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا النساء کم المساجد وبیوتهن خیر لهن منع نکنید زنان خود را مسجدها را یعنی زنان اگر به مسجد بیایند منع نکنید ولیکن گردر خانها بگزارند بهتر و خانهای ایشان بهتر ست مر ایشان را رواه ابو داود + وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرأة فی بیتها افضل من صلوتها فی حجرتها + نماز زن در درون خانه اش فاضلتر ست از نماز وی در حجره اش حجره در اصل بمعنی حجیره و بمعنی خانه خرد آید و این جا تفسیر کرده اند بصون بیت و از زین العرب منقول ست که مراد بحجره چیزیست که در خانها بسوی او ست مصدق این معنی همان صحن خانه ست + وصلوتها فی مخدعها افضل من صلوتها فی بیتها و نماز زن در مخدع افضل ست از نماز وی در خانه اش و مخدع کمتر ست و فتح آن گاهی ضم نیز میشنوند فتح دال خانه درون خانه که نهاده شود در وی متعه خانه خدع بمعنی اخفا یعنی زن هر چند پنهان تر درون تر بگزارد بهتر و مناسب تر + رواه ابو داود وعن ابی هریرة قال انی سمعت حبلی یا القاسم + گفت ابو هریره که من شنیدم

محبوب خود را گرا ابو القاسم ست حب بکسر حا و تشدید با یعنی محبوب + صلی الله علیه وسلم بقول + میگفت + لا تقبل صلوة لعرآة تطیبت للمسجد + پذیرفته نمیشود نماز زنیکه خوشبوئی کرده ست برای در آمدن بمسجد حتی تغتسل غسلها للجنابة + تا آنگاه غسل کند چنانچه غسل او کردن برای اجنابت میکند مقصود شستن بدست از طیب و تعمیر نغیل جنابت اشارت ست با نکه طیب برای در آمدن در مسجد مبیح شهوت ست و حکم جماع ست لهذا تفسیر کرده آنرا بزنا و طیبی گفته که این بر تقدیر ایست که طیب تمامیه بدن مالیدن باشد اگر موضع معین را باید بهمان موضع معین را بشوید + رواه ابو داود و روی احمد والنسائی نحوه + **وعن ابی موسی** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل عین زانیة + هر چشم که بنظر بشهوت نگرد و بشهوت در زن یا مرد بیگانه نگاه کند زنا کننده است بنای فعل + وان المرآة اذا استطرت فمرت بالمجلس + و بدرستیکه زن چون خوشبوئی بمالد پس بگذرد بجملسی که در وی مردان اند و خواهد که خود را بایشان بنماید بنظر شهوت + فهی کذا و کذا + پس آن زن چنین و چنین ست یعنی زانیه + رواه الترمذی وابو داود والنسائی نحوه + **وعن ابی بن کعب** قال صلی بنا رسول الله + نماز گزارد با ما پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم یوما + وزی + الصبح + نماز بامداد را + فلما سلم قال اشاهد فلان + پس چون سلام داد گفت آیا حاضر ست فلان کس + قوم شخصی نام را برد + قالوا لا + گفتند حاضر نیست + قال + یا گفت اشاهد فلان + آیا حاضر ست فلان کس دیگر را برد + قالوا لا + این بار نیز گفتند حاضر نیست + قال ان هاتین الصلاتین اثقل الصلوات علی المنافقین + فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گران ترین نماز ها ست بر منافقین وضم عشا با صبح بقرینه حال بود یا علم سابق بدان داشتند و از اینجا مفهوم میگردد که آن دو شخص که حاضر نشدند موسوم بودند بنفاق والله اعلم + ولو تعلمون ما فیهما لاتیتموهما ولو حبوا علی الرکب + و اگر میدانستید ثوابی که در گزاردن این دو نماز ست هر آینه می آمدید این دو نماز را برز انوهای رونده یعنی افتان و خیزان و حبو در اصل بردستها و زانوها راه رفتن و بعض گفته اند بر شکم رفتن وفی الصراح حبو غریدن کودک + وان الصف الاول علی مثل صف الملائکة + و بدرستیکه صف اول از نماز مانند صف فرشتگان ست در فضل و شرف که بدرگاه کبریای الهی ایستاده می باشند + ولو علمتم ما فضیلته لابتدرتموه + و اگر میدانستید که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردید و می شتافتید و در یافتن آن اولی و سزاوار تر بدان + وان صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلوته وحده + و بدرستیکه نماز گزاردن مرد با یک مرد پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل تر ست از گزاردن او تنها + وصلوته مع الرجلین ازکی من صلوته مع الرجل + و نماز وی با دو مرد فاضل تر ست از نماز وی با یک مرد + وما کثر فهو احب الی الله تعالی + و هر چه بسیار ست از جماعت پس آن دوست داشته شده تر ست بسوی خدا بیشتر ست از روی ثواب + رواه ابو داود والنسائی **وعن ابی الدرداء** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ثلثة فی قریة ولا بدو لا تقام فیهم الصلوة + نیست سه مرد در دیهی یا در بادیه که برپا کرده نمیشود در میان ایشان نماز بجماعت + الا قد استحوذ علیهم الشیطان + مگر آنکه چیره میگردد و غالب میآید بر ایشان شیطان + فعلیک بالجماعة + پس بر تو باد که لازم گیری جماعت را + فانما یاکل الذئب القاصیة + زیرا که نمی خورد گرگ مگر شاتی را که دور افتاده ست از رمه و تنها گشته و بعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر وجوب جماعت فرض کفایت فافهم + رواه احمد وابو داود والنسائی + **وعن ابن عباس** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع المنادی فلم یمنعه من اتباعه عذر +

کہ بیچ عذر ترک جماعت نماید رد او را از پیروی کردن آن و در مسجد حاضر آمدن بہیچ عذری و بہانہ ۔ قالوا گفتند و پرسیدند صحابہ رضی اللہ عنہم از حضرت کہ ۔ وما العذر ۔ و چیست عذر کہ بوجود آن کسی را رواست حاضر نیامدن مسجد و میتوان داشت ۔ قال خوف ۔ فرمود ترس ہلاک یا زیان از دشمن یا درندہ و امثال آن ۔ او مرض ۔ یا بیماری و ضعف کہ بوجود آن نمی تواند آمد ۔ لم تقبل منہ الصلوٰۃ التی صلی ۔ قبول کردہ نمیشود از وی نمازی کہ گزارد او ہست بی جماعت اگرچہ در مسجد بود و این حدیث بظاہر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید و مبالغہ است در اہتمام بدان و اللہ اعلم ۔ رواہ ابو داود والدارقطنی ۔ وعن عبد اللہ بن ارقم ۔ صحابیست اسلام آوردہ سال فتح و کاتب وحی بود و کاتب ابو بکر و عمر بود و تولیت بیت المال میکرد برای عثمان بی اجرت بعد از ان استعفا نمود از ان ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ۔ گفت شنیدم از حضرت کہ میگفت اذا اقیمت الصلوٰۃ ۔ و وجد احدکم الخلاء ۔ و قتیکہ بر پا کردہ شود نماز و تکبیر آورد و شود و پیدا کند یکی از شما حاجت برفتن و متوجہ شود برای بول یا غائط ۔ مدافعت ۔ فلیبدء بالخلاء ۔ پس باید کہ آغاز کند بفرفتن بسوی خلا یعنی اگرچہ فوت گردد جماعت چہ اہم طہارت و تحصیل آن اہم و اقدم ست از جماعت رواہ الترمذی و روی مالک و ابو داود والنسائی نحوہ ۔ وعن ثوبان ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث لا یحل لاحد ان یفعلہن ۔ سہ خصلت ست کہ حلال نیست مر ہیچ یکی را کہ بکند ایشان را ۔ لا یؤم رجل قوما فیخص نفسہ بالدعاء دونہم ۔ امامت نکند مردی گروہی را پس مخصوص گرداند نفس خود را بدعا یعنی دعا بصیغہ واحد کند کہ مخصوص بوی گردد و ملاحظہ جمع نکند تا شامل قوم نیز گردد ۔ فان فعل ذلک فقد خانہم ۔ پس اگر کند چنین خیانتی کرده است ایشان را ۔ ولا ینظرن فی قعر بیت قبل ان یستاذن ۔ و نگاہ نکند در قعر خانہ پیش از انکہ طلب اذن کند برای در آمدن ۔ فان فعل ذلک فقد خانہم ۔ پس اگر کند از ین تحقیق خیانتی کرده است ایشان را ۔ ولا یصلی وہو حقن حتی یتخفف ۔ و باید کہ نماز نگذارد در حال انکہ وی بازدارنده است بول را و تحقن بنون بازدانستن بول و در حکم اوست بازدارنده غائط و او را احقب گویند بہای موحدہ تا آنکہ سبک شود ۔ رواہ ابو داود و الترمذی نحوہ ۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابدؤا بالعشاء اذا حضرت و الصلوٰۃ و طعام و لا یعجل حتی یفرغ منہ ۔ آغاز کنید بہ نماز خفتن اگر حاضر شود و نماز و طعام را تاخیر نماید تا فارغ شود ۔ رواہ فی شرح السنۃ ۔

الفصل الثالث

عن عبد اللہ ابن مسعود قال لقد رأیتنا وما یتخلف عن الصلوٰۃ الا منافق قد علم نفاقہ ۔ گفت ابن مسعود ہر آینہ تحقیق دانستیم خود را و صحابہ دیگر را کہ حکم میکرد یکی را بانکہ واپس نمی ماند از نماز جماعت مگر منافقی کہ تحقیق معلوم بود و ظاہر بود نفاق وی و آنکہ پنہان بود وی نفاق و سے آن نیز تخلف نمیکرد ۔ او مریض ۔ یا بیماری کہ اصلا طاقت و قدرت ندارد کہ بمسجد بیاید ۔ ان کان المریض لیمشی بین رجلین ۔ تحقیق بود بیمار کہ راہ میرفت میان دو مرد تا کہ آورده میشد او را بر دو کس ۔ حتی یاتی الصلوٰۃ ۔ تا آنکہ می آید در مسجد برای نماز و ظاہر این کلام دلالت دارد بر وجوب جماعت ۔ وقال ان رسول اللہ ۔ و گفت ابن مسعود کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علمنا سنن الہدی ۔ تعلیم کرد ما را سنتہا را کہ اختیار آن و عمل کردن بدان موجب ہدایت رسیدن بدرگاہ قرب و رضای الٰہی تعالی ست ۔ و اگر اطلاق این لفظ بر سنن مؤکدہ آید و غیر مؤکدہ را سنن زوائد گویند ۔ و ان من سنن الہدی الصلوٰۃ فی المسجد الذی یؤذن فیہ ۔ و بدرستیکہ از جملہ سنن ہدی ست نماز کردن در مسجدیکہ از ان اذان گفتہ شدہ است در و ازین قول دلالت دارد بر آنکہ جماعت سنت ست نہ واجب مگر بسنت انجا طریقہ سلوکہ در دین مراد دارند یا آنکہ ثبوت وجوب او

بسنت ست * وفی روایة قال من سره ان یلقی الله غدا مسلما * ودر روایتی آمده است که ابن مسعود گفت کسیکه خوش حال میگرداند او را و نخواهد که ملاقات
کند خدا را او پیش آید مر او را مسلمان کامل * فلیحافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس * پس باید که نگاه بدارند بر این نمازهای پنجگانه ظاهر سیاق حدیث
و بر این ست که مراد از اذان آنها باشد بجماعت چنانکه دلالت دارد بروی قول او * حیث ینادی بهن * یعنی بگذارد آنها را در جایکه آواز داده میشود
بخواندن بسوی آنها یعنی در مسجد فان الله شرع لنبیکم سنن الهدی * پس بدرستیکه خدا تعالی مشروع کرده راه نموده است برای پیغمبر شما
طریقهای هدایت را * وانهن من سنن الهدی * و بدرستیکه گزاردن این نمازهای پنجگانه از جماعت آن طریقهاست * ولو انکم صلیتم فی بیوتکم کما یصلی
هذا المتخلف فی بیته * واگر نبات شود که شما گزارید نماز را در خانهای خود چنانکه میگزارد این متخلف واپس مانده و دور افتاده از محل قرب و حضور ظاهرا
شخصی بود که بجماعت حاضر نمیشد و در حاشیه نوشته اند که حاکی بود در مدینه منافق نشان * والله اعلم * لترکتم سنة نبیکم * هر آینه ترک کردید شما سنت پیغمبر
خود را * ولو ترکتم سنة نبیکم لضللتم * واگر ترک کردید سنت پیغمبر خود را هر آینه گمراه شدید * وما من رجل یتطهر فیحسن الطهور * ونیست هیچ مرد یکه طهارت کند از وضو
یا غسل پس نیک کند وضو را و آداب آنرا * ثم یعمد الی مسجد من هذه المساجد * پس قصد کند و برود بسوی مسجدی از این مساجد
او کتب الله له بکل خطوة یخطوها حسنة * مگر آنکه بنویسد خدای تعالی مر او را بهر گام که میزند نیکی عظیم و ثوابی جزیل * ورفعه بها درجة * و بلند گرداند مر او را بهر گامی رتبه
از رتبه در درگاه قرب و کرامت * وحط عنه بها سیئة * وفرو گرداند از وی بهر گامی گناهی را * ولکم فرد انذر بدان * ولقد رأیتنا وما یتخلف عنها الا منافق معلوم
النفاق * وتحقیق دانستیم خود را و ما را که تخلف نمیکرد از ان مگر منافق که معلوم بود نفاق وی * ولقد کان الرجل یؤتی به یهادی بین الرجلین
حتی یقام فی الصف * وتحقیق بود مرد بیماری که آورده میشد در حالتی که میکرد و میمال میکرد او را نهایت ضعف میان دو مرد تا آنکه بایستاده کرده میشد
در صف نماز * هذا ولا یخفی ان ترک الجماعة لعذر کمرض او خوف او نحوهما لا یکون مذموما * وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
لولا ما فی البیوت من النساء والذریة * گفت آنحضرت اگر نمی بود چیزیکه در خانه هاست از زنان و خردان * لأقمت صلوة العشاء وامرت فتاها
یحرقون ما فی بیوت بالنار * پر پا میکردم نماز عشا را و امر میکردم جوانان خود را که بسوزانند چیزیرا که در خانهاست از متاع بآتش * والمکلم مراد از
که مکلف اند در جماعت حاضر نمی آیند بآتش * ازینجا معلوم میشود که عقوبت تارک جماعت تحریق ست و این عقوبت در هیچ جا واقع نشده است
مگر در اینجا و در جنایت از غنیمت و بعض گویند اینجا نیز مراد تهدید و تشدید ست و حقیقت کلام مراد نیست * والله اعلم * وعنه قال امرنا
رسول الله * و هم (ابی هریره) است که گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * اذا کنتم فی المسجد نودی بالصلوة * وقتیکه باشید شما در مسجد
پس اذان گفته شود برای نماز * فلا یخرج احد کم حتی یصلی * پس باید که بیرون نیاید یکی از شما تا آنکه بگزارد نماز را * رواه احمد * بدانکه در این باب احادیث
متعدده آمده چنانکه در حدیث آینده و ابو داود از سعید بن المسیب نیز آورده که بیرون نیاید از مسجد هیچ کس بعد از ندا مگر منافق دیگر آنکه بیرون آرد
او را حاجت و وی نخواهد رجوع را و این نهی در مذهب ما مقید ست بآنکه منتظر نباشد بوجود امر بجماعت مسجد دیگر والا مکروه نیست زیرا که این در معنی تکمیل ست
اگرچه در صورت ترک ست * اگر پیش ازان گزارده ست * و در عصر و مغرب و فجر برآید ما در عصر و فجر از جهت عدم تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از جهت عدم
منتدب بودن نفل سه رکعت و در ظهر و عشا هم اگر برآید باکی نبود زیرا که وی بالجماعت کرده ست داعی حق را یکبار گفته مؤذن آغاز در تکبیر کند بر این تقدیر
نه برآید تا متهم بترک جماعت نگردد و نزد ائمه دیگر اعاده کند البته و نزد امام احمد اگرچه بجماعت گزارده باشد و نزد ما حدیث نهی مقدم و راجح

ست ارجحیت زیادت قوت وصحت آن وارجحیت تاکید محرم مقدم ست بر بیع یا محمول ست بر ما قبل النبی ازجہت جمع بین الادلۃ و بعض احادیث استثنای مذکور نیز وارد یافتہ است واللہ اعلم * وعن ابی الشعثاء * بفتح شین معجمہ وسکون عین مہملہ وبثاے مثلثہ وبمد * قال خرج رجل من المسجد بعد ما اذن فیہ * ابو الشعثاء کہ از ثقات تابعین ست گفت بیرون آمد مردی از مسجد بعد از انکہ اذان گفتہ شد در مسجد * وقال * پس گفت * ابو ہریرۃ اما ہذا فقد عصی ابا القاسم * اما این مرد پس تحقیق گناہ کرد ابو القاسم را صلی اللہ علیہ وسلم رواہ مسلم * وعن عثمان * بن عفان * رضی اللہ عنہ * قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرکہ الاذان فی المسجد * کسی کہ دریابد او را بانگ نماز در مسجد * ثم خرج لم یخرج لحاجۃ * پس بیرون آید رحالی کہ بیرون نیامدہ است برای کاری ضروری * وہو لا یرید الرجعۃ * وی نمیخواہد باز آمدن را و مسجد * منافق * پس وی منافق ست وحجت بفتح راو کسر ہر دو روایت ست * رواہ ابن ماجۃ * وعن ابن عباس عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من سمع النداء فلم یجبہ فلا صلوٰۃ لہ * کسی کہ بشنود اذان را پس اجابت نکند او را در مسجد نماز نیابد پس نیست نماز مر او را * الا من عذر * مگر از جہت عذرے از اعذار کہ سابقا شمردہ شد * رواہ الدارقطنی * وعن عبد اللہ ابن ام مکتوم * صحابیست مشہور کہ اعمی بود * قال گفت * یا رسول اللہ ان المدینۃ کثیرۃ الہوام والسباع * بدرستیکہ مدینہ بسیار ست در وی گزندہا و درندہا * وانا ضریر البصر * ومن نابینا ام * فہل تجد لی من رخصۃ * پس آیا می یابی برای من رخصت در دین وآسانی کہ رود او وی برای من در حضور جماعت * قال ہل تسمع حی علی الصلوٰۃ حی علی الفلاح * فرمود آنحضرت آیا میشنوی این کلمات را کہ میخوانند بنماز و ببشارت میدہند بر رستگاری و دریافت مقصود غرض شنیدن اذانست وتخصیص حیعلتین باین جہت ست کہ گفتہ شد * قال نعم * گفت عبد اللہ آری میشنوم * قال گفت آنحضرت * فحی ہلا * پس اجابت کن وبیا * ولم یرخص * و رخصت نکرد گفتہ اندرا ہلا کلمہ ایست کہ در مقام حث واستعجال استعمال کنند نہادہ شد بجای اجب و در حاشیہ نوشتہ تہیل یعنی بیا و بشتاب و این لفظی ست مرکب از حی وہل و ہر دو کلمہ تعجیل اند و چون وقف کنی بر حی ہلا گوئی در ابو دکہ در حال وصل تنوین در آری و گوئی حی ہلا و تحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشتہ * رواہ ابو داؤد والنسائی * وعن ام الدرداء * قالت * گفت ام درداء کہ زوجہ ابو الدرداست * دخل علی * در آمد بر من * ابو الدرداء وہو مغضب * وحال آنکہ وی در غضب در آوردہ شدہ است و خشمگین ست * فقلت ما اغضبک * پس گفتم من چہ چیز در غضب آوردہ است ترا و باعث خشم تو چیست * قال گفت ابو الدرداء * واللہ ما اعرف من امر امۃ محمد * بخدا سوگند نمی شناسم من از کار امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم شیئا * چیزے * الا انہم یصلون جمیعا * مگر آنکہ ایشان نماز میگذارند بجماعت یعنی وآنرا نیز ترک میکنند * رواہ البخاری * وعن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمۃ * بفتح حاء مہملہ وسکون ثاء مثلثہ * قال ان عمر بن الخطاب * رضی اللہ عنہ فقد سلیمان ابن ابی حثمۃ فی صلوٰۃ الصبح * گفت کہ عمر رضی اللہ عنہ گم کرد پدر مرا کہ سلیمان بن ابی حثمہ است واز کبار تابعین ست وقرشی عدوی است در نماز صبح یعنی نیافت وندید او را در جماعت وحاضر نشد وی برای جماعت نماز بامداد * وان عمر غدا الی السوق * و بدرستیکہ عمر رفتہ بود بامداد بجانب بازار * ومسکن سلیمان بین المسجد والسوق * وجای سکونت دخانۂ سلیمان در میان مسجد و بازار بود * فمر علی الشفاء ام سلیمان * پس بگذشت بر شفا کہ بکسر شین وفا کنام مادر سلیمان ست واز حمایرات اولی بود واز عقلای نسا وفضلا وغازیات ایشان بود و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزدوی می آمد وقیلولہ میکرد وگویند کہ نام وی لیلی بود و شفا لقب بود کہ بروی غالب آمدہ * فقال لہا لم ار سلیمان فی الصبح * پس گفت عمر شفا را ندیدم سلیمان را در نماز صبح بسبب چہ باشد * فقالت انہ بات یصلی فغلبتہ عیناہ * پس گفت شفا کہ وی یعنی سلیمان شب نماز کرد پس غالب آمد او را

دو چشم او یعنی غلبه کرد خواب بروی * فقال * پس گفت * عمر لان اشهد صلوة الصبح فی جماعة احب الی ان اقوم لیلة * هر آئینه حاضر شدن من نماز بامداد
را در جماعت دوست داشته شده تر است بسوی من از قیام من در شب و گزاردن نماز در شب و دیمن لیس ست که نماز صبح بجماعت گزاردن فاضل تر
از نماز شب و تهجد ست ولهذا گفته اند که اگر قیام لیل موجب ثقل در نماز فجر گردد ترک آن اولی ست * رواه مالک * وعن ابی موسی الاشعری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة * دو کس وانچه بالای آنهاو بیشتر از آنها ست جماعت ست اگر دو کس باشند
یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود * رواه ابن ماجة * وعن بلال بن عبد الله بن عمر عن ابیه قال قال رسول الله
بلال که یکی از پسران عبد الله بن عمر بن الخطاب ست تابعی مدنی صالح الحدیث رضی الله عنهم روایت میکند از پدرش که گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا النساء حظوظهن من المساجد * منع نکنید زنان را نصیب های ایشان را از مسجدها * اذا استأذنکم * وقتیکه طلب
اذن کنند زنان شما را برای رفتن مسجد * فقال بلال والله لنمنعهن * پس گفت بلال سوگند بخدا سوگند هر آئینه منع میکنیم ما زنان را از رفتن بمسجد *
فقال له عبد الله * پس گفت عبد الله مر اورا بطریق زجر و شدت * اقول قال رسول الله * میگویم من که گفته است پیغمبر خدا * صلی الله علیه
وسلم وتقول انت لنمنعهن * و میگوئی تو در برابر امر آنحضرت البته منع میکنیم ما * وفی روایة سالم عن ابیه قال * و در روایت سالم بن عبد الله بن عمر
از پدرش آمده که گفت * فاقبل علیه عبد الله فسبه سبا ما سمعته سبه مثله قط * پس پیش آمد بر بلال عبد الله بن عمر پس دشنام کرد اورا دشنامی که نشنیده بودم
اورا که دشنام کرده بود او را مانند آن * وقال اخبرک عن رسول الله * و گفت خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم وتقول والله لنمنعهن * و میگوئی تو
والله البته منع میکنیم ما زنان را و در بعض روایات آمده است که دیگر هرگز عبد الله بن عمر با آن پسر سخن نگفت و راضی نشد و درین حدیث دلیل ست که رای
معارض نمیگردد نص را * رواه مسلم * وعن مجاهد عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یمنعن رجل اهله ان یأتوا المساجد *
روایت میکند مجاهد که از علمای تابعین و قرای ایشان و اعلام دین ست از ابن عمر که آنحضرت گفت باید که منع نکند هیچ مردی کسان خود را از زنان مثل
زوجه و ام و اخت وغیر ایشان از آمدن ایشان به مسجدها * فقال ابن لعبد الله ابن عمر * پس گفت پسری که مر عبد الله بن عمر را بود که همان بلال
باشد لیکن درین حدیث مبهم آورده و تعیین اسم نکرد * فانا نمنعهن * پس ما البته منع میکنیم ما و نمیگذاریم زنان را که بمساجد روند * فقال عبد الله احدثک
عن رسول الله * حدیث میکنم من ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتقول هذا * و میگوئی تو این سخن * فما کلمه عبد الله حتی مات * پس کلام نکرد
آن پسر را عبد الله تا آنکه مرد عبد الله یا آن پسر و درین حدیث هجران ولد ست از جهت ترک سنت * رواه احمد * باب تسویة الصف مراد به تسویه
صف آنست که متصل بایستند و در میان فرجه نگذارند و پس و پیش نایستند و هموار بایستند و اگر صفوف متعدد باشند بر سمت واحد قیام نمایند و در رنگ
خطوط متوازیه که بعد در میان ایشان برابر باشد و رعایت ترتیب نمایند و این از آداب ظاهر ست که ترک آن موجب اختلال احوال باطن ست کما قالوا الظاهر
عنوان الباطن چنانکه در حدیث بیاید که برابر بایستید و اختلاف نکنید تا مختلف نگردد دلهای شما چنانکه شرح آن کرده شود * الفصل الاول * عن النعمان
بضم نون * بن بشیر بفتح با و کسر شین از صغار صحابه است تولد او بعد چهارده ماه از هجرت ست وی اول مولود ست از انصار بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن زبیر اول
مولود ست از مهاجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود و اهل مدینه میگویند که اورا از آنحضرت سماع نیست و اهل عراق صحیح میدارند سماع اورا * قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا * بود آنحضرت که برابر میکرد صفهای مارا یعنی در نماز * حتی کانما یسوی بها القداح * تا آنکه گویا برابر میکرد بآن صفوف

قداح راجمع قدح بکسر قاف چوب تیر پیش از انکہ پر و پیکان نشانند و بعد از پر و پیکان نشاندن سہم خوانند و آن شل ست در راستی و ہموار کہ بوی چیز ہا را راست و ہموار گردانند و در اینجا مبالغہ است کہ صف ہا را بشابہ راست و برابر سیکرد کہ تیر ہا را بوی راست و ہموار توان کرد و بعض شارحان گویند اینجا عبارت محمول بر قلب ست و معنی آنست کہ گویا برابر میکنند آنہا را بقداح * حتی رأی الخ اناقد عقلنا عنہ * تا انکہ دید و دانست آنحضرت کہ ما تحقیق فہمیدیم و آموختیم از قول و فعل وی این سنت و این ادب را در نماز * ثم خرج یوما فقام * پس بیرون آمد آنحضرت روزے از خانہ پس بایستاد * حتی کاد ان یکبر * تا انکہ نزدیک بود کہ تکبیر بر آرد بر آحرام * فرای رجلا بادیا صدرہ من الصف * پس دید مردی را کہ ظاہر بیرون ست سینۂ آن مرد از صف

فقال عباد اللہ لتسون صفوفکم * پس گفت ای بندگان خدا ہر آینہ باید کہ برابر و ہموار کنید شما صفہای خود را * اولیخالفن اللہ بین وجوہکم * یا انکہ تحقیق مخالفت می اندازد خدا تعالی در میان ذاتہای شما چنانکہ در حدیث ابی مسعود بیاید کہ اختلاف نکنید کہ مختلف گردد دلہای شما و آن بسبب

اینست کہ در اختلاف و تقدم و تفوق بعض بر بعض تنافر قلوب و حدوث کینہ و وحشت و آثار عداوت ست و شاید کہ آن منجر گردد باختلاف کلمہ و دین و زوال شوکت اسلام یا در ترک اطاعت و امتثال امر خدا و رسول او و طریان ظلمت و کدورت ست بر قلوب کہ سرایت میکند بظواہر ہا و جوانکہ شاید در روی سری و خاصیتی باشد در حدوث اختلاف چنانکہ از سیاق احادیث ظاہر میگردد و بعض گویند مراد بمخالفت وجوہ آنست کہ بگرداند خدا تعالی بجانب پشتہا یا مسخ کند بصورت بعض حیوانات چنانکہ در مخالفت امام واقع شدہ است کہ نمی ترسد آنکہ بر میدارد سر پیش از امام کہ بگرداند سر او را مانند سر حمار * رواہ مسلم * وعن انس قال اقیمت الصلوٰۃ فاقبل علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوجہہ تکبیر گفتہ شد برای نماز پس روی آور د بر ما و التفات کرد بجانب ما بروی مبارک خود پیغمبر خدا * فقال * پس گفت * اقیموا صفوفکم وتراصوا * راست گردانید صفہای خود را و متصل بایستید تا در میان فرجہ نماند چنانکہ سنگہا و خشتہای بنا بیکدیگر متصل می نشینند و در تمام نماز ہم برین حال باشید و از ان غافل نشوید * فانی اراکم من وراء ظہری * پس بدرستیکہ من مینم شما را از پس پشت خود بدل یا بہ بصر بطریق اعجاز در نماز نوازنیتی خاص حاصل میشد کہ بدان منکشف میگردید و تحقیق یعنی سابقا گذشتہ است * رواہ البخاری * روایت کرد این را بخاری * وفی المتفق علیہ * و در حدیث متفق علیہ این چنین آمدہ است کہ * قال * گفت آنحضرت * اتموا الصفوف * تمام کنید صفہا را * فانی اراکم من وراء ظہری * و اتمام صفوف یا بمعنی تسویۂ آنہاست یا بمعنی آنکہ تا صف اول تمام نشود صف دوم نسازند و بہتر است کہ شامل ہر دو معنی اراده نماید و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سووا صفوفکم فان تسویۃ الصفوف من اقامۃ الصلوٰۃ * برابر سازید صفہای خود را زیرا کہ تسویۂ صفوف از جملہ اقامت نماز است کہ امر کردہ شدہ است بدان و مدح کردہ شدہ است در آیات کثیرہ مثل یقیمون الصلوٰۃ واقیموا الصلوٰۃ والمقیمین الصلوٰۃ و جزآن و گفتہ اند کہ کہ در ہر موضع کہ مدح کردہ شدہ است صلوٰۃ و فاعل را بآن اقامت است و اما اصل صلوٰۃ گاہی ذم بر آن نیز آمدہ مثل فویل للمصلین الذین ہم عن صلوتہم ساہون * متفق علیہ * این حدیث در بخاری و مسلم ہر دو است * الا ان عند مسلم * مگر آنست کہ نزد مسلم بجای لفظ من اقامۃ الصلوٰۃ * من تمام الصلوٰۃ * واقع شدہ و مآل معنی ہر دو عبارت یکیست * وعن ابی مسعود الانصاری قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یمسح منا کبنا فی الصلوٰۃ * روایت است از ابی مسعود انصاری کہ از مشاہیر صحابہ است سوای ابن مسعود رضی اللہ عنہما گفت بود آنحضرت کہ مسح میکرد کتفہای ما را در نماز و بدست برابر و ہموار میساخت آنہا را و تسویہ میکرد صف نماز را * و یقول استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم * برابر شوید و موافق باشید و اختلاف نکنید پس مختلف گردد

دهای شما شمع این گذشت * یعنی بحذف یا تخفیف نون ودر بعض نسخ لیلینی بتقویت یا نون تاکید وبعض بروایت بتشدید یا وسکون نون تنبیر دهایت کرده اند وگفته اند که این نمازست صواب آنست که صحیح ست لیکن نادرست * ثم لیلنی الاحلام والنهی * بیان ترتیب صفوف میکند ومیفرماید باید که متصل شوند مرد صف اول بامستند خود مردان بالغ وعقل واصلام تکلیف یعنی جمع حلم دارند بضم حاء یعنی عقلها جمع حلیم بمعنی عقل وقار وحقیقت حلم حفظ نفس ست نزدیکان تغضب وفعل نیز تفسیر کنند باعتبار زوم وگاهی جمع حلم دارند بفتح حاء یعنی خواب بالغ ونهی بضم نون وبفتح ها جمع نهیه یعنی عقل زیرا که وی ناهی ست مرد را از کارهای ناشایسته وبرمعنی اول از قبیل تاکید وتفسیر بوده حکمت در امر بکون اهل عقل وفضل آنست که بایا دگیرند کیفیت صلوة واحکام آنرا ودر یابند بامت * ثم الذین یلونهم * پستر آن کسانیکه نزدیک اند بایشان در رتبه چنانکه صبیان وانهائیکه قریب ببلوغ اند که ایشان را مراهق خوانند * ثم الذین یلونهم * پستر آنکسانیکه نزدیک ومتصل اند بایشان چنانکه خناثی که علامت هر دو جنس دارند ودو جنس ست که بعد از وی صف نساخواهد بود * قال گفت ابو مسعود * فانتم الیوم اشد اختلافا * پس شما امروز سخت تر مید از روی اختلاف در کلمه ووقوع فتن واین بسبب ترک تسویه صفوف وعدم امتثال امر شارع ست * رواه مسلم * وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلنی منکم اولوا الاحلام والنهی ثم الذین یلونهم ثلثا * در حدیث ثم الذین یلونهم را سه بار ذکر کرده است پس مراتب صفوف چهار خواهد بود ودر حدیث سابق مرتبه نساذکر کرده از جهت تعیین آن وذکر کرده است در هدایه که صف اول پر از مردان ست بعد از وی صبیان بعد از وی نساوذکر کرد صاحب هدایه خناثی را وشیخ ابن الهمام گفته است که صف خناثی میان صبیان ونساست وبهمین ست در وقایه ومذهب شافعیه نیز همین ست چنانچه در شرح مجمع مذکور ست * وایاکم وهیشات الاسواق * وود دارید خود را از بلند کردن آواز ها در مساجد چنانکه در بازارها میکنند یا مراد اختلاط با الغان با صبیان وذکور با اناث ست چنانچه مختلط میشوند در اسواق یا مراد آنست که دور باشید از بازارها واشتغال بکارها آن تا مانع آید از سبقت کردن بجماعت واتصال بامن در صف اول وبعض گفته اند معنی حدیث آنست که حذر کنید از نماز گزاردن در بازارها ودر مواضع که مانع آید از خضوع قلب کثرت اصوات کذا سمعت وهیشات جمع هیئه است وهوشه یعنی فتنه وتوجع واضطراب یعنی جماعت مختلط نیز آید * رواه مسلم * وعن ابی سعید الخدری قال رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اصحابه تاخرا * گفت دید حضرت در یاران خود پس ماندنی را یعنی در صفوف صلوة یا در اخذ علم وطلب * فقال لهم تقدموا * پس گفت مر ایشانرا پیش آئید ودر صف سابق بایستید * واقتموا بی * واقتدا کنید بمن یعنی بایستید پس من متصل تا افعال مرا دیده بکنید * ولیأتم بکم من بعدکم * وباید که اقتدا کند بشما مابعد نماید شما را کسیکه پس شما ایستاده است زیرا که صف پسین متابعت پیشین میکند وافعال او را دیده میکند وانهائیکه سابق اند در علم یا حوال امام در حرکات وسکنات وی سابق واسبق اند در اتباع وی * ولایزال قوم یتاخرون حتی یؤخرهم الله * همیشه اند قومی که پس می ایستند در صفوف تا آنکه پس می افگند ایشانرا خدا از رحمت خود ودر مرتبه ثواب فضل * رواه مسلم * یعنی شایسته نیست قدم مسابقت نمایند در طلب علم ومعرفت واکتساب فضائل وکمالات واقتدا کنند درین باب بمن که با وجود مرتبه رسالت وغفران ذنوب ما تقدم وما تأخر چگونه مبالغه میکنم در عمل وریاضت وطلب یا این بیان تقدم ومزید طلب ست یعنی تقدم ومبادرت بمزید طلب همین ست که اتباع من کنید * قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله * وچون شما کامل شوید درین تکمیل دیگران میکنید ودیگران که پس از شما بایند متابعت شما کنند یا این امر بدیگران ست که ایشان نیز در طلب وتعطش متابعت شما کنند وهر که در وادی افتاد از طلب وسستی کرد دران دور افتاد از مرتبه قرب ووصول * شعر تو راه نرفته چه دانی که چند * ومنزل چه دانی که چون ست راه * ورنه که زدین در که برد

کہ بر پشت گردن و مانند ہر قدر کہ توانند تقصیر نکنند بیت اندریں رہ گراں پنداں نکنی ۔ دست و پائی آہن زیاں نکنی ۔ وظاہر عبارت حدیث و ہمیں مستفاد میشود لیکن بعض محدثان آنرا در باب تسویہ معطوف آوردہ اند و آن نیز در طلب قرب و کمال است ولیکن مخصوص نیست بآن واللہ اعلم رواہ مسلم

وعن جابر بن سمرۃ قال خرج علینا رسول اللہ فقال مالی اراکم عزین ۔ چیست مرا کہ می بینم شما را حلقہ حلقہ نشستہ انگاشت بر ایشان در نشستن بہریں حالت کہ علامت تفرق قلوب و اختلاف و میانیست آنہا ست و موجب مؤثر در انست و عزین جمع عزۃ بکسر و تخفیف گروہ جمع از مردم و در باب الجمعہ بیاید کہ این تحلیق روز جمعہ بود در وقت خطبہ یا پیش از نماز ۔ ثم خرج علینا ۔ پس بیرون آمد آنحضرت بر ما بار دیگر ۔ فقال الا تصفون کما تصف الملائکۃ عند ربہا ۔ پس گفت ایا صف نمی بندید چنانکہ صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود ترجمہ مر بکسر تا و تخفیف ر ایستادن در نماز خواہد بود ۔ فقلنا یا رسول اللہ کیف تصف الملائکۃ عند ربہا ۔ چگونہ صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود ۔ قال یتمون الصفوف الاولی ویتراصون فی الصف ۔ گفت تمام میکنند صفہای نخستین را و پیوستہ بیکدیگر می ایستند در صف اگر کوتاہی صف نخستین یکی خواہد بود جمع آوردن بلحاظ است جز آنیست کہ ملائکہ ہر جا در آسمان و در ہر قطعہ ہر زمین صفہای بسیار می بندند در ہر جا صف نخستین را تمام میکنند ۔ رواہ مسلم

وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر صفوف الرجال اولہا وشرہا آخرہا ۔ بہترین صفہای مردان نخستین آنہا ست و بدترین صفہای مردان پسین آنہا ست ۔ وخیر صفوف النساء آخرہا وشرہا اولہا ۔ و بہترین صفہای زنان پسین آنہا ست و بدترین صفہای زنان پیشین آنہا ست یعنی مردان باید کہ در پیش صف بہ بندند و مقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متأخر از مردان چنانکہ در ترتیب صفوف گذشت ۔ رواہ مسلم ۔ الفصل الثانی ۔ عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صفوا صفوفکم ۔ پیوستہ دارید صفہای خود را در رنگ استوار کردن بنا پیوستہ نہادن سنگ و خشت آن ۔ وقاربوا بینہا ۔ و نزدیک کنید میان صفہا و نزدیک ہم بایستید نحو ست از خرج ۔ صافوا بالاعناق ۔ و برابر کنید گردنہا را یعنی ست از پیش پس ایستادن ۔ فوالذی نفسی بیدہ انی لاری الشیطان یدخل من خلل الصف پس سوگند بخدای کہ بقای ذات من در دست قدرت اوست بدرستیکہ من ہر آینہ می بینم شیطان را کہ در آید از کشادگی در صف ۔ کانہا الحذف ۔ گویا کہ آن شیاطین حذف اند بجای حملہ و دال مہملہ و مفتوحتین رخاگوسفندان سیاہ بیرہ از گوسفندان حجازیین کذا فی شرح الشیخ و تفسیر کردہ است آنرا ابو داود در حدیث ابی امامۃ بہمامی پیش کہ خواندہ در روایتی کانہا بنات حذف گویا کہ آنہا دختران حذف اند ۔ رواہ ابو داود ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتموا الصف المقدم ۔ تمام کنید صف پیش را ۔ ثم الذی یلیہ ۔ پس تمام کنید صفی را کہ متصل ست و یوار او ست مر او را صف اولی ست نہ ثانی ۔ فما کان من نقص فلیکن فی الصف المؤخر ۔ پس اگر باشد از وی نقصانی باید کہ باشد در صف پسین ۔ رواہ ابو داود ۔ وعن البراء بن عازب قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الذین یلون الصفوف الاولی ۔ بود آنحضرت کہ میگفت بدرستیکہ خدائے تعالیٰ و فرشتگان وی درود میفرستند

بحسبانکہ متصل اند صفہای پیشین را چون فضیلت صف اول بسیار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت صف دوم نیز کہ متصل اوست کہ بعد از صف اول اولی است بر صفہای دیگر کہ پیشتر از دست یا عراد بالذین یلون الصفوف الاولی کسانیکہ ایستادہ اند در آن ولیکن بمنزلہ خلاف ظاہر الفظ است واللہ اعلم * وما من خطوۃ احب الی اللہ من خطوۃ یمشیہا یصل بہا صفا * ونیست پیچ گامی دوست داشتہ شدہ تر نزد خدا از گامی کہ بردد تا بپیوندد بوی صف را یعنی اگر صف فرجہ باشد بردد در آنجا و بایستد وصف را پیوستہ گرداند و تمشیہا و تصل تبا خطاب نیز روایت کردہ اند * رواہ ابوداؤد * وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وملائکتہ یصلون علی میامن الصفوف بر سر کسانیکہ خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر جانب ہای دست راست صفوف یعنی بر کسانیکہ در جانب یمین ایستادہ اند و گفتہ اند کہ ایستادن بر یمین امام اگرچہ در باشد از وی فاضل تر است از ایستادن بر یسار او اگرچہ نزدیک بود بوی و بعضی از علمای شافعیہ گفتہ اند کہ این در غیر مسجد شریف ست و در مسجد شریف ایستادن بجانب یسار امام فاضل تر است کہ قبر شریف در آن جانب ست رحم اللہ قائلہ * رواہ ابوداؤد * وعن النعمان بن بشیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسوی صفوفنا اذا قمنا الی الصلوٰۃ * بود آنحضرت کہ برابر میکرد و درست میساخت صفہای ما را وقتی کہ می ایستادیم در نماز بامر بایدست چنانکہ گذشت * فاذا استوینا کبر پس چون برابر میشدیم و خوب می ایستادیم در نماز تکبیر بر آورد برای احرام * رواہ ابوداؤد * وعن انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول عن یمینہ اعتدلوا سووا صفوفکم * بود آنحضرت میگفت از جانب دست راست خود راست بایستید برابر کنید صفہای خود را * وعن براء اعتدلوا سووا صفوفکم * واز جانب دست چپ نیز میگفت از جہت غایت اہتمام و احتیاط در آن * رواہ ابوداؤد * وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیار کم الینکم منا کب فی الصلوٰۃ بہترین شما کسانی اند کہ نرم ترست کتفہای ایشان در نماز از این را بچند وجہ معنی گفتہ اند یکی آنکہ منقاد تر ست مر کسی را کہ کتف او را کہ بیرون بر آمدہ ست از صف پیش و پس کشد تا برابر گردد صف و بعض گفتہ اند کہ اگر کسی خواہد کہ در صف در آید منع نکند او را و بگذارد کہ در آید خصوصا کہ برای سد خلل صف و فرجہ آن در آید و گویند کہ این منکب کنایت از سکون و خشوع و سکینہ و وقار ست * رواہ ابوداؤد * **الفصل الثالث** * عن انس قال کان لنا بود ما پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را یقول * میگفت * استووا استووا استووا سہ بار میگفت براست و درست بایستید در صف نماز * فوالذی نفسی بیدہ انی لاراکم من خلفی کما اراکم من بین یدی * پس سوگند بخدای کہ بقای ذات من در دست قدرت اوست بدرستیکہ من شما را از پس خود چنانکہ می بینم شما را از پیش خود * رواہ ابوداؤد * وعن ابی امامۃ بضم الہمزۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الصف الاول کسانیکہ در صف اول ایستادہ اند میفرستد بر ایشان رحمت و درود و بر صف اول بر صف ثانی و این را مطلق تلقی میکنم کہ خواہ بلا تقیید بما بعد باشد یا مقید بما قبل کہ عطف کند و این را نیز ذکر کند قال گفت آنحضرت در برابر ایشان * ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الصف الاول * بدرستیکہ خدا و فرشتگان او درود میفرستند بر صف اول * قالوا * گفتند صحابہ * یا رسول اللہ وعلی الثانی قال * گفت آنحضرت * ان اللہ وملائکتہ یصلون

رواہ حدیث ابن عباس گفتہ شد مناسب ترست ولینوا بتخفیف وتشدید ہر دو روایت کردہ اند و صواب تخفیف ست * وسدوا الخلل * و ببندید فرجہا صف را * فان الشیطان یدخل فیما بینکم بمنزلۃ الخذف * زیرا کہ بدرستیکہ شیطان میدر آید درمیان شما در رنگ خذف * یعنی اولاد الضان الصغار یخواہد بجنبانید بجہاے سیمین را کہ خرد اند * رواہ احمد * وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقیموا الصفوف وحاذوا بین المناکب وسدوا الخلل ولینوا بایدی اخوانکم فلا تذروا فرجات الشیطان * پس نگذارید فرجہاے شیطان * ومن وصل صفا وصلہ اللہ * وکسی کہ بپیوندد صف را متصل دارد بپیوندد او را خدا بفضل ورحمت خود * ومن قطع قطعہ اللہ * وکسی کہ ببرد و خنہ کند ران ببرد او را خدا و دور اندازد او را از مقام قرب ورحمت وکرامت * رواہ ابوداؤد * روایت کرد ایں حدیث را ابوداؤد * ورواہ النسائی مثلہ قولہ * ورواہ کردہ است نسائی از ایں حدیث قول او را * ومن وصل صفا الی آخرہ * واول حدیث را از اقیموا الصفوف تا ایں قول روایت نکردہ * وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم توسطوا الامام * بگردانید امام را میان خود چنانکہ بایستید پس وے را استوا و چیا * وسدوا الخلل * وببندید فرجہا را * رواہ ابوداؤد * وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ * روایت ست از عائشہ رض کہ گفت گفت پیغمبر خدا * صلی اللہ علیہ وسلم لایزال قوم یتاخرون عن الصف الاول * ہمیشہ باشند گروہی کہ پس مے افتادند از صف نخستین و طلب نمیکردند پیشی را در مقام فضل وثواب حتی یؤخرہم اللہ فی النار * تا آنکہ پس انداخت ایشانرا و خط گردانید مرتبہ ایشانرا و انداخت در آتش دوزخ * رواہ ابوداؤد * وعن وبصۃ بکسر باے موحدہ و بعد از ان صاد مہملہ * بن معبد * بفتح میم و سکون عین مہملہ او را صحبت ست قدوم آورد در سنۃ تسع صالح وگریان بود نزول کرد کوفہ را بعد از ان آمد بجزیرہ و مرد بر قرقیسیا و در انجا ست * قال رأی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحدہ * دید آنحضرت مردی را کہ بگزارد نماز پس صف نخستین تنہا * فامرہ ان یعید الصلوٰۃ * پس بفرمود او را کہ باز گزارد نماز را بجہت تغلیظ و تشدید بر تقصیر از تقدم نہ از جہت بطلان و فساد نماز و نزد امام احمد و بعض ائمہ دیگر باطل میگردد نماز تنہا گزاردن پس صف باوجود امکان دخول در صف از جہت انحدیث و احادیث دیگر و بعضی از اہل مذہب ایشان استثنا کردہ اند نماز جنازہ را وقتیکہ بنج کس باشند برای تحصیل سہ صف کہ مستحب ست دران بخلاف زن کہ پس مردان بگزارد و نیز فرضا و صلوٰۃ نزد ایشان بر تقدیریست کہ تمام نماز خلف صف تنہا نگزارد و اما اگر احرام خلف صف بہ بندد و بعد ازان بصف درآید فاسد نگردد چنانکہ در باب الموقف از حدیث ابی بکرہ معلوم گردد و ہم در مذہب امام احمد حکم نماز گزاردن پہلوی امام بر دست چپ ہمین ست * رواہ احمد والترمذی وابوداؤد وقال الترمذی ہذا حدیث حسن * وابن حبان وحاکم آنرا تصحیح نمودہ و حدیث دیگر صحیح روایت میکنند لاصلوٰۃ للذی خلف الصف وتزد ائمہ دیگر محمول بر نفی کمال ست * باب الموقف * باب در بیان جاے ایستادن امام و ماموم در نماز کہ پیش تر باید ایستادن بسیمنے جانب دست

الفصل الاول * عن عبد اللہ بن عباس رض قال بت فی بیت خالتی میمونۃ * گفت ابن عباس شب کردم در خانہ خالہ خود میمونہ کہ یکی از زنان مطہرات * فقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی * پس برخاست آنحضرت کہ نماز شب کند پس من نیز برخاستم و وضو کردم و آب وضوی آنحضرت را میاساختم پس آنحضرت وضو کرد و نماز ایستاد من نیز ایستادم * فتمطت عن یسارہ * پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت حدیث ایشانرا تمطر ست و تمامش در باب قیام اللیل * یاید انشاء اللہ تعالیٰ * فاخذ بیدی من وراء ظہرہ * پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت خود * یحدثنی کذلک حدیث میکرد مرا بدینطور * حتی اذا ظننت انی اثقل الامن * پس ہنگامیکہ گمان بردم کہ من گرانم از خواب * فحلق بذنبۃ من قرنہ فاخذ بیدی الیمنی یفتلہا بیدہ * پس گرفت دست من گرفتہ از پس پشت خود بجانب دست راست یاید و فتل گفتن این لفظ اعم ست کہ باشد

ونمودہ باشد گردانیدن راوبکدام اشارت باین حالت ست چنانچہ عادت ست در امثال این حکایات خصوصاً عرب را کہ لفظ با اشارت عجیب میکنند
فافہم * متفق علیہ * وعن جابر قال قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اول ست از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی تا بگذارد نماز را ظاہر
در نماز شب است چنانکہ در حدیث ابن عباس بود و احتمال ناظر دیگر ہم دارد کہ گاہی بجماعت واقع میشد * مجت حتی قمت عن یسارہ * پس آمدم
من تا ایستادم از جانب چپ آنحضرت * فاخذ بیدی فادارنی حتی اقامنی عن یمینہ * پس گرفت آنحضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکہ
ایستاده کرد مرا از جانب راست خود * ثم جاء جابر بن صخر * پس آمد جابر بن صخر * فقام عن یسار رسول اللہ * پس بایستاد * جانب چپ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم * فاخذ بیدینا جمیعا * پس گرفت آنحضرت دست ہر دو مارا
* فدفعنا * پس دور کرد و بیرانید ہر دو مارا ہم مرا از جانب راست و ہم جابر را از جانب چپ * حتی اقامنا خلفہ * تا آنکہ ایستاده گردانید ما را پس خود را * رواہ مسلم
معلوم شد کہ مقتدی اگر یکی بود جانب راست امام بایستد و اگر زیاده اند خلف امام بایستند * رواہ مسلم * وعن انس قال صلیت انا ویتیم فی بیتنا
خلف النبی * گفت انس نماز گزاردم من و یتیمی کہ در خانہ ما بود پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ام سلیم خلف ما * ام سلیم کنام مادر انس ست پس ما در انس ست معلوم
شد کہ ایستادن صبی با مرد در صف چہ یتیم خردسالی را گویند و بعض گفتہ اند کہ یتیم نام برادر انس ست کہ کہتر بود پس دلالت نیست مر این حدیث را بر ایستادن
صغیر با مرد میتوان گفت کہ چون نماز نفل بود مسامحہ رفتہ باشد و آن احکام سابق در نماز فرض ست واللہ اعلم * رواہ مسلم * وعنہ ان النبی * و ہم
از انس ست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صلی بہ و بامہ او خالتہ * نماز گزارد با و و با مادر و یا خالہ کلام سلیم ست یا بخاری شک راوی ست * قال فقام انس
فقامنی عن یمینہ وقامت المرأۃ خلفنا * پس ایستاده گردانید مرا جانب راست خود و ایستاده گردانید زن را کہ مادر و یا خالہ باشد پس ما در حدیث ذکر یتیم نیست
رواہ مسلم * وعن ابی بکرۃ انتہی الی النبی * روایت ست از ابی بکرہ تا کہ صحابی مشہورست کہ وی رسید بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و او راکع
و حال آنکہ آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابو بکرہ و تحریمہ بست پیش از آنکہ بصف برسد تا آنحضرت را در رکوع یابد و در عمل کرد و فضل گرد و فضل تکبیر
اولی در یابد * فرکع قبل ان یصل الی الصف * پس رکوع کرد پیش از آنکہ برسد بصف * ثم مشی الی الصف * پس تنہا رفت تا رکوع بسوی صف * فذکر
ذلک للنبی * پس ذکر کرده شد این عمل ابی بکرہ مر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال زادک اللہ حرصا * زیاده گردانید ترا خدا حریصی را * ولا تعد * و باز مکن باین فعل کہ اقتدا منفرد باشد خلف صف یا رکوع پیش از وصول بصف یا تنہا سوی صف و نماز پس این امر ست
بایستادن در موضعی کہ احرام بستہ پس این حدیث دلالت دارد کہ انفراد خلف صف مبطل صلوٰۃ نیست زیرا کہ امر باعادہ صلوٰۃ نکرد
و بعض رواۃ و لا تعد بسکون عین و ضم دال نیز ضبط کرده اند از عدو یعدو یعنی چندان شتابی در رفتن مکن کہ بدویدن برسی
و اول صحیح تر ست روایۃ و درایۃ * رواہ البخاری *

الفصل الثانی

* عن سمرۃ بن جندب قال امرنا رسول اللہ * امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا کنا ثلثۃ ان یتقدمنا احدنا * وقتیکہ باشیم ما سہ کس نماز
کہ پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و اقتدا کنند بوے دو کس * رواہ الترمذی * وعن عمار انہ ام الناس
بالمدائن * مدروایت ست از عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ کہ وی صحابی مشہورست و در صحبت امیر المؤمنین علی بود در صفین کشتہ شد
و نظرت * و او فرموده بود تا تفتک العصابۃ الباغیۃ کہ وے امامت کرد مردم را بمدائن کہ نام شہریست * وقام علی دکان یصلی والناس

اسفل منہ * و بایستاد عمار بن یاسر بر کنانی و بایستاد مردم کہ اقتدا کردند بوی بایان تر ازان * فتقدم حذیفۃ فاخذ علی یدیہ * پس پیش رفت حذیفہ
پس گرفت ہر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و بنہاد دست خود را بر بروے * فاتبعہ عمار * پس متابعت کرد او را نیکو و عمار حذیفہ را
حتی انزلہ حذیفۃ * تا آنکہ فرود آورد عمار را حذیفہ از دکان * فلما فرغ عمار من صلوتہ * پس ہر گاہ کہ بپرداخت عمار از نماز خود * قال لہ حذیفۃ
گفت مر او را حذیفہ * الم تسمع رسول اللہ * آیا نشنیدہ تو پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بقول * کہ میگفت * اذا ام الرجل القوم فلا یقم فی مقام
ارفع من مقامہم * چون امامت کند مردی قومی را پس باید کہ نایستد آن مرد در جاے بلند تر از جاے ایستادن این قوم * او نحو ذلک *
یا مانند این میگفت آنحضرت لفظ حضرت مشخص معلوم حذیفہ نبود از نہج این شک کردہ کہ باین لفظ گفت یا مانند این گفت * فقال عمار
ذلک بتلک حین اخذت علی یدی * پس گفت عمار از ان جہت متابعت کردم من ترا ہنگامی کہ گرفتی تو ہر دو دست مرا و فرود آوردے

رواہ ابو داؤد از نجا طاہر میشود کہ عمار میدانست این مسئلہ را و شنیدہ بود از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اگر گفتہ شود کہ چون نمیدانست چرا کرد از اول ترک این فعل را
جوابش آنکہ شاید فراموش کردہ بود و چون تعرض کرد او را حذیفہ یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولی بود و صواب ترک داشتن پس ازان بگفتہ حذیفہ اختیار کرد او ای فضل اللہ اعلم
مذہب نزد ما آنست کہ مکروہ است کہ امام تنہا بر دکان باشد زیرا کہ در آن تشبہ است باہل کتاب کہ ایشان مخصوص میگردانند امام خود را بمکان مرتفع * اما اگر بمعنے از قوم نیز
با امام باشد مکروہ نباشد چنین گرفتہ ہم دکانی باشد و امام تنہا بایان مکروہ نبود و در ظاہر روایۃ از جہت عدم تشبہ و بعض گویند مکروہ است بجہت آنکہ در روے
خوار داشتن امام است و تقصیر کردن در حق وے و اختلاف است در مقدار دکان در ارتفاع وی کہ متعلق ست بوی کہ رایت بعض گفتہ اند کہ مقدار قامت
میانہ رجل گفتہ اند مقدار انحرص واقع گردد و بعضے گفتہ اند مثل ذراع چنانچہ سترہ و این قول مختار ست و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ وجہ ثانی اوجہ ست زیرا کہ وجہ
کہ شبہ خوار داشتن امام ست متحقق میگردد و بمقدار نیست بر مقدار ذراع و معلوم نشدہ است مقدار دکان کہ عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ بروی نماز میکرد
اگر مقدار آن معلوم بودے بجہت بنا کردن بر آنکہ مخالف است یا موافق تحقیق معلوم شدہ است ارتفاع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر منبر پس باید تخصیص کردکہ
ارتفاع کردہ زیادہ بر آنست یا گفتہ شود کہ کراہت بر تقدیریست کہ برای عرض صحیح نباشد یا از اختصاص آنحضرت دانستہ و اللہ اعلم انتہی * و عن سہل
ابن سعد الساعدی قال سئل سہل بن سعد ساعدی کہ از انصارست و آخر کسے ست کہ وفات یافتہ از اصحاب در مدینہ
پرسیدہ شدہ کہ از چہ چیز بود منبر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی از کدام قسم چوب بود اگر از چوب بودن او سائل را پیش ازین معلوم بودہ و الا
تواند کہ مراد آن باشد کہ از چہ چیز بود از سنگ بود یا از چوب و ظاہر از عبارت جواب گفتہ * فقال ہو من اثل الغابۃ * پس گفت
سہل آن یعنے منبر از اثل غابہ بود اول ست و اثل بفتح ہمزہ و سکون ثلثہ طرفا رسکون راو مدکہ آنرا درخت گز گویند و بعض گفتہ اند
کہ اثل درختیست مشابہ بطرفا عظیم تر از وی و غابہ بتخفیف باء بمعنی بیشہ است و غالب آمدہ بر موضعے مجازا کہ در آنجا بسیار رود درخت شیخ گفتہ
کہ بر مسافت نزدیک ست از مدینہ * عملہ فلان مولی فلانۃ لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم * ساخت آن منبر را فلان کہ غلام فلان زن بود
برای آنحضرت و نام آن غلام باقوم رومی بود و بعض گفتہ اند میمون قول اول مشہور ست و در نام و آقوال دیگر نیز ہست کہ اعتماد ندارد و اما
نام زن معلوم نشدہ و بعض گفتہ اند عائشہ و بعض گفتہ اند میمونہ و قول اول و ثانی و بعض گفتہ اند عائشہ و از انصار ہاست بود و بعض گفتہ از مہاجرات ست و این
غلام نجار بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باو ان زن فرمودہ کہ اگر غلام نجار تو برای ما منبری سازد پس ساختہ شد پایہ از ارتفاع ہر پایہ شبری و در ازی

فارغ پس نماده شد در سجده وقام علیه رسول الله * واستاد بروی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنین عمل ووضع * در هنگامی که ساخته شد ونماده شد
فاستقبل القبلة * پس روی کرد آنحضرت بقبله * وکبر * وتکبیر گفت برای احرام * وقام الناس خلفه * واستادند مردم پس آنحضرت * فقرأ ورکع
ورکع الناس خلفه * پس قرات کرد آنحضرت ورکوع کرد ورکوع کردند مردم که پس وبودند * ثم رفع رأسه * پس برداشت سر مبارک خود را از
رکوع * ثم رجع القهقری * پس باز گشت بجانب پس * فسجد علی الارض * پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر * ثم عاد الی المنبر * پس بر گشت بعد از سجدتین
باز بر منبر نعت واستاد * ثم قرأ ثم رکع * پس قرات کرد پس رکوع کرد وهو در بعض نسخ ورکع بواو * ثم رفع رأسه * پس برداشت سر خود را از رکوع *
ثم رجع القهقری * پس بر گشت بجانب پس * حتی سجد علی الارض * تا آنکه سجده کرد بر زمین * هذا لفظ البخاری * اینکه مذکور شد لفظ بخاری است
وفی المتفق علیه نحوه * ودر حدیث متفق علیه که بخاری ومسلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است * وقال فی آخره * وگفته است بخاری
در آخر حدیث * فلما فرغ اقبل علی الناس * پس هر گاه که فارغ شد آنحضرت از نماز روی آورد بر مردم * فقال * پس گفت * ایها الناس *
اگاه باشید ای مردمان * انما صنعت هذا لتأتموا بی * نکردم من این را که بر منبر بر آمدم و بلند تر که نماز گزارد م مگر برای آنکه اقتدا کنید بمن ومتابعت
کنید مرا * ولتعلموا صلاتی * وتا بدانید نماز مرا ودر بعض لتعلموا بتشدید لام یعنی تا بیاموزید نماز مرا که بچه صفت وبچه کیفیت میکنم واین از موانعی ست که
از حدیث کراهت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی ست چنانچه در حدیث سابق اشارتی بآن کرده شده وائمه شافعیه گفته اند که محل کراهت ارتفاع
امام ست وقتیکه برای غرضی وحاجتی نبود وغرض آنحضرت تبلیغ وتعلیم قوم بود وکیفیت نماز را ماند تا که تو هم بکنید که این فعل کثیر بود که مفسد صلوٰة است
زیرا که منبر سه پایه داشت متقارب که نزول ورجوع بیک خطوه یا دو خطوه میسر بود خصوصا اگر ایستادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر پایه پایان
بود والله اعلم * وعن عائشة قالت صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجرته والناس یأتمون به من وراء الحجرة * گفت عائشه نماز
گزارد آنحضرت در حجره خود ومردم اقتدا میکردند بوی از پس حجره * رواه ابوداود * گفته اند مراد بحجره اینجا محلی ست که گرفته بود آنحضرت در مسجد از
حصیر وقتیکه اراده اعتکاف کرده بود ومراد بصلوٰة در حدیث نمازی ست که چند شب از رمضان گزارد ومردم بوی اقتدا کردند وچون بسیار هجوم آوردند ترک کرد
تا مبادا فرض گردد چنانکه از حدیث در محل خود بیاید نه مراد حجره عائشه یا حجره بعض دیگر از امهات المؤمنین ست که در انجا گزارده ومردم در مسجد
اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمی افتد در مثل این صورت رویت ماموین امام را چنانچه نزد بعض علماست یا اطلاع بر اقوال وی که نزد بعض
دیگر شرط ست واین مفقود ست بظاهر در بیصورت واگر این را میکرد در مرض موت میکرد که معذور بود گذا قالوا والله اعلم * الفصل الثانی *
عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بصلوٰة رسول الله * گفت ابو مالک اشعری که از شاهیر صحابه ست اور ا ابو مالک سبحی نیز
گویند ودر اسم او اختلاف است ایا خبر دهم شما را بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * وموقف او در نماز وترتیب صفوف وکیفیت صلوٰة *
قال * گفت ابو مالک در بیان آن اقام الصلوٰة * بر پا کرد نماز را * وصف حال خلفه * وصف بست آنحضرت مردان را یعنی ایستاده گردانید
ایشان را پس خود * ووصف خلفهم النعمان وی ایستاده کرد پس مردان خود ان را ذکر نساکرد شاید که در نجا حاضر نبوده اند * ثم صلی بهم * پستر بگذارد
نماز بایشان * فذکر صلوته * پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آنحضرت را * ثم قال * پستر گفت آنحضرت یا گفت ابو مالک جانب آنحضرت * هذا صلوة
هکذا صلوته * همچنین ست نماز * قال فمکث * بعد الاعلی * که راوی حدیث ست از ابی مالک * الا حسبه الا قال * گمان مے برم ابو مالک را

گمراہ گفت امتی یعنی روایت کرد از آنحضرت کہ گفت ہکذا صلوٰۃ امتی رواہ ابوداؤد وعن قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحدہ از طبقہ اولی تابعین بصرہ ثقہ است قلیل الحدیث از زیاد صالحین شیعی بود و مسئلہ و متعبد روایت میکند از علی و عمر و ابی بن کعب و عبد اللہ بن سلام روایت کردہ است از وی حسن بصری قتلہ الحجاج رحمہ اللہ قال بینما انا فی المسجد فی صف المقدم گفت در اثنای آنکہ من در مسجد بودم ایستادہ در صف اول فجاء نی رجل من خلفی جبذہ پس کشید مرا مردی از پس کشیدنی سخت فتجانی و قام مقامی پس یکسو کرد مرا و ایستاد بجای ایستادن من فواللہ ما عقلت صلوتی پس بخدا سوگند درینا فتم من نماز خود را و فراموش کردم کہ چگونہ میگزارم کہ چند گفت گزاردہ ام بجہت آنکہ حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن و تاخیر کردن مرا از مکان فاضل با وجود سبقت من بسوی خلا فلما انصرف ذا ہو ابی بن کعب پس ہرگاہ کہ برگشت آمد از نماز و تمام کرد ناگاہ آمد ابی بن کعب کہ از عظمای صحابہ بود فقال مالک لا یسوء ک اللہ پس گفت ای جوان اندوہناک نگرداند ترا خدای تعالیٰ بسبب آنچہ کردہ ام من بتو ان فلانا احد بنی فلان بجذبہ ایای و ہو الذی امرنا عہد سن الی ہذہ الصلوٰۃ فنحن نحافظ علیہا حیث ما وجدنا ہا و ہو الذی امرنا بالسواک و ہو الذی امرنا ان نصلی فی النعلین و الخفین و ہو الذی امرنا ان نسوی صفوفنا عند القیام الی الصلوٰۃ فقال لہ ابی ما لہ اصلحہ اللہ پس گفت ابی مر او را کہ چہ چیز است او را اصلحہ اللہ فقال ان کان لیصلی صلوٰۃ المغرب فاذا قلت فرغ من قراءۃ ام القرآن و ہی فاتحۃ الکتاب رکع و وضع یدیہ علی رکبتیہ و ہابت ان آمرہ بالقراءۃ فیخلط علی صلوتہ فقال ابی فکذلک فلیصنع پس گفت ابی ہمچنین بعد از وی صلی اللہ علیہ وسلم ای ابی ما را بہ تسلیم حکم وی تعالیٰ ائمہ تم اتقبل القبلۃ فاستقبلہ بوجہہ و اقبل ابی بن کعب فجاء ہ فقال پس گفت ابی مر او را فقال پس گفت ہلک اہل العقد و رب الکعبۃ ہلاک شدند اہل عقد یعنی امرا کہ رعایت امور مردم و اہتمام بہ احکام دین او دین حتی رعایت صفوف در نماز و ایستادن دران بدست ایشان است فقال سہ با گفت ابی این عبارت را کہ ثم قال و اللہ ما علیہم اسی پس گفت بخدا سوگند نہ بر ایشان اندوہ و حسرت میخورم ولکن اسی علی من اضلوا ولکن اندوہ میخورم بر کسانیکہ گمراہ میکنند امر ایشان را اگر رعایا باشند کہ متابعت میکنند امرا او میتوان گفت کہ معنی عبارت اینست کہ اندوہ میخورم بر کسانیکہ گمراہ کردند امرا را کہ آنہا علما اند کہ راہنمائی کنند و امور شریعت بسبب آن گمراہ میشوند امرا چنانکہ گمراہ شدند فساد در رعیت بفساد ملوک است و فساد ملوک بفساد علما و ظاہر است کہ حزن ابی بر کسانی باشد کہ می آیند بعد ازان زمان از امرائی کہ ایمنی خیر ہم و طیبی گفتہ شاید کہ ابی بن کعب تعریض کردہ باشد بامرائے عہد خود انتہی مخفی نماند کہ موت ابی بن کعب خلافت عثمان ست و بعض گفتہ اند در خلافت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما و قول اول صحیح تر ست و ممکن کہ شکایت از بعض امرا و حکام میشان باشد خصوصا از امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ اعلم قلت و قیس بن عباد بسیگوید بگفتم من بابی بن کعب یا ابا یعقوب گفت ابی بن کعب ست و ما تعنی بأہل العقد و چہ میخواہی تو باہل عقد و کرامی خواہی قال الامراء و ذوی الشرف

باب الامامۃ

امامت پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد در اینجا پیشوائی در نماز ست کہ آنرا الامامت صغری خوانند و امامت پیشوائی در کار و بار عالم تصرف در امور اہل عالم ست و دین باب بیان میکند کہ مستحق امامت اولی و احری بآن کیست

الفصل الاول عن ابی مسعود

مقال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت از ابی مسعود انصاری گفت گفت آنحضرت یؤم القوم اقرؤہم لکتاب اللہ امامت میکند قوم را خوانان ترشان کتاب خدا را یعنی بہتر و نیکوتر تجوید کنندہ قرآن و ادا کنندہ مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد ازان کہ عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچہ عالم نباشد بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب کہ حادث میگردد در نماز خان کانوا فی القراءۃ سواء فاعلمہم بالسنۃ پس اگر باشند قوم ہمہ برابر در قرات پس اعلم امامت کند دانا ترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز و مسائل و حوادث بعد ازانکہ خوب بتواند خواند قرات مسنونہ را و این مذہب امام احمد ست نزد اکثر اصحاب وی و امام ابو یوسف نیز ہمین جانب ست از جہت این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس کہ بیاید و مذہب امام ابو حنیفہ و محمد و مالک و شافعی و احمد در روایتی آنست کہ اعلم و افقہ مقدم ست بر اقرأ زیرا کہ احتیاج بقرات در یک کس ست و بعلم

در تمامۂ ارکان وگویند احادیث کہ دلالت کنند بر تقدیم اقرا بحجت آنست کہ اقرا در ان زمان اعلم بودہ اند زیرا کہ ایشان تلقی میکردند قرآن را باحکام آن از پیغمبر تقدیم کردہ شدہ است اقرا در حدیث و در زمان ما نہ اینچنین ست پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الہدایۃ اگر گفتہ شود پس چیست معنی قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فان کانوا فی القراءۃ سواء فاعلمہم بالسنۃ و بریں تاویل کہ شما گفتید مساوات در قرارت مستلزم مساوات در علم ست جوابش آنکہ این قول بحسب ظاہر و غالب امرست نہ قطعی و کلی زیرا کہ مقرر ست کہ ابی بن کعب اقرا بود و ابن مسعود اعلم پس تصورت مساوات در قرارت باتفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این متصور ممکن را بر تقدیر اتفاق وقوع آن یا گوئیم کہ این را برحسب زمان ما فرمود کذا فی بعض شروح الہدایۃ و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ اقرأ و اعلم کتاب بود چنانکہ دعوے کردہ اند و اینچہ حدیث دلالت دارد بران آنست کہ اگر در قرارت و علم باحکام کتاب برابر بود پس امامت کند آنکہ اعلم بسنت ست و نیز گفتہ اند کہ بہترین آنچہ استدلال کردہ شود بدان بر تقدیر اعلم بر اقرا حدیث تقدیم ابی بکر ست در ایام مرض باوجود آنکہ در صحابہ اقرا از وی بودند اعلم دلیل اول قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اقرأکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان احدنا و این در آخر امر بود از آنحضرت کذا قال الشیخ * فان کانوا فی السنۃ سواء فاقدمہم ہجرۃ * پس اگر باشند در علم بسنت و در قرارت برابر پس امامت کند دیرینہ ترین مردم در ہجرت یعنی ہر کہ ہجرت بمدینہ پیشتر آورد و درین فضیلت سابق و متقدم شد وی بامامت و تقدم در نماز اولی و احق باشد و در فقہ بعد از مساوات در علم و قرارت اورع و اتقی را مقدم داشتہ اند زیرا کہ ہجرت از وطن منسوخ گشت بجا وی ہجرت از ذنوب و خطایا کہ موطن طبیعت ست اعتبار کردند و در حدیث آمدہ است المہاجر من ہجر الخطایا والذنوب * فان کانوا فی الہجرۃ سواء فاقدمہم سنا * پس اگر باشند در علم و قرارت و ہجرت کہ یعنی ورع شد برابر پس امامت کند کلان ترین قوم در سن و سال در نیچہ حدیث ہمین مقدار از مراتب مذکور شدہ و گفتہ اند کہ اگر در سن ہم برابر باشند ہر کہ خوش روی تر و جمیل تر شکل تر بود امامت کند و اگر در صورت و شکل نیز برابر باشند ہر کہ شریف النسب تر بود و مقدم بود و اگر در تمامۂ این امور برابر باشند قرعہ بیند ازند یا اختیار بدست قوم ست کذا ذکر الشیخ ابن الہمام و گفتہ کہ نزد بعض مساوی و مقیم برابر اند و نزد بعض مقیم اولی ست یعنی برای مقیمان و در حاوی گفتہ کہ در مذہب امام ما ست بعد از سن نسب را تقدیم کردہ و بعد از وے نظیف الثوب و بعد از وی حسن الصوت و بعد از وی حسن الصورۃ * و لا یؤمن بفتح تحتیہ و ضم ہمزہ و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانہ * و باید کہ امامت نکند مرد مر مرد را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وے و در جائیکہ مالک ست چنانکہ در روایت دیگر آمدہ است فی اہلہ پس تقدم نکند بر والی تا وقتیکہ در والاۃ است مثل امام اعظم و خلفا و حکام وی خصوصا در اعیاد و جمعات و نہ بر امام حی و صاحب خانہ مگر باذن ایشان زیرا کہ این منفضی میگردد بہ سست گردانیدن امر سلطنت و غرت و مؤدی میشود بہ تباغض و تقاطع و ظہور خلاف کہ شریعت جماعت بر آن رفع و دفع آنست مروی ست کہ ابن عمر با آن فضل و شرف وے واشت در پس حجاج نماز میگزارد کہ بی شبہ ظالم و فاسق بود * و لا یقعد بفتح میم دال و رفع آن * فی بیتہ علی تکرمتہ * و نہ شیند مرد در خانۂ مرد دیگر بر تکرمۂ وے کہ مراد بدان فراشی و سجادہ و سادہ ایست کہ برائے خود انداختہ و نہادہ و اصلش از تکریم و اکرام ست و بعضے از تکرمہ مائدہ مراد داشتہ اند و اول صواب ترست * الا باذنہ * مگر باذن وے متعلق بہر دو حکم ست کہ لا یؤمن و لا یقعد ست * رواہ مسلم و در روایتہ لہ و لا یؤمن الرجل الرجل فی اہلہ * و امامت نکند مرد مر مرد را در اہل خانہ

وی درین روایت بجای فی سلطانہ فی اہلہ آمدہ و بایہ بہت تفسیر کردہ اند سلطان را بانچہ در ملک و حکم اوست چنانکہ گفتہ شد و عن
ابی سعید قال قال رسول اللہ کفت ابی سعید خدری کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا کانوا ثلثۃ فلیؤمہم احدہم و قد یکہ
باشند قوم سہ کس پس باید کہ امامت کند ایشان را یکی از ایشان قید ثلثۃ لفظی است اگر کمتر یا بیشتر باشند نیز حکم چنین ست و اقدمہم
بالامامۃ اقرؤہم و سزاوارترین ایشان بامامت خواناترین ایشانست روہ مسلم و ذکر حدیث مالک بن الحویرث بقصہ جائے خطہ
و فتح واو و کسر را فی باب بعد باب فصل الاذان و در وی امرست کہ اگر دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگری امامت کند پس
مؤلف ذکر این حدیث را در اینجا مناسب دیدہ و در مصابیح اینجا ذکر کردہ است الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لیؤذن لکم خیارکم باید کہ اذان گویند برای شما نیکان و دیانت داران شما کہ احفظ اوقات برای نماز و روزہ بہ ست
ایشان ست پس باید کہ امین و متدین باشند و نیز اذان بر جاہای بلند میگویند و بر درون خانہای مردم مطلع میشوند پس باید
کہ نظر بر محارم و اسرار ایشان نہ کنند و لیؤمکم قراءکم و باید کہ امامت کنند شما را قاریان شما کہ قرآن را خوب میخوانند و در حمایت تجوید
میکنند روہ ابو داؤد و عن ابی عطیۃ العقیلی قال ابو عطیہ عقیلی بضم عین و فتح قاف کہ از طبقہ تابعین ست گفت کان
لنا مالک ابن الحویرث کہ از صحابہ است و در ملازمت آنحضرت آمدہ و بیست روز در خدمت وی صحبت گذرانیدہ یا تیتنا الی مصلانا
می آمد ما را مالک بن الحویرث بجای نماز گزاردن مالکہ مسجد بود یا جای دیگر کہ تعین ساختہ بود مدبر از نماز تحدث و در حالتی کہ سخن میکرد
مالک باران و صحبت میداشت حضرت الصلوٰۃ یوما پس رسید وقت نماز روزی قال ابو عطیۃ فقلنا تقدم فصل پس گفتیم مالک را
پیش آی امام شو پس بگزار نماز قال فنا قد دار جلا منکم یصلی لکم گفت مالک بن الحویرث ما را پیش کنید و امام سازید مردے را
از میان خود کہ بگذارد نماز را شما را امامت کند و سا حدثکم لا اصلی لکم و سر انجام ست کہ حدیث کنم شما را و خبر دہم کہ بر نماز میگزارم شما
را امامت نمیکنم شما را سمعت رسول اللہ شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت من زار قوما فلا یؤمہم کسیکہ
زیارت کند قومی را و بیاید بدیدن ایشان پس باید کہ امامت نکند ایشان را و لیؤمہم رجل منہم و باید کہ امامت کند ایشان را مردی از
ایشان اگرچہ ایشان او را کردہ بودند و نہی متقدم بعدم اوست امامالک او را بر اطلاق عمل کردہ مصلحت را در ترک امامت خود دید روہ
ابو داؤد و الترمذی و النسائی الا انہ اقتصر علی لفظ النبی صلی اللہ علیہ وسلم مگر آنست کہ ترمذی کوتاہی کردہ بر لفظ آنحضرت کہ من زار قوما
الی آخرہ و قصہ آمدن مالک در مصلای نبی تعقیل و تکلیف کردن ایشان او را بامامت و با آوردن او را ازایشان و ذکر کردہ و عن
انس قال گفت انس استخلف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابن ام مکتوم یوم الناس و ہو اعمی خلیفہ گردانید آنحضرت ابن ام مکتوم
را کہ از مشاہیر صحابہ و قدیم الاسلام و از مہاجرین اولین ست و بسبب قول سورہ عبس و تولی ست کہ امامت کند مردم را و حال آنکہ ابن ام مکتوم نابینا
بود و گفتہ اند کہ آن پیغمبر بار بود یکبار ازان و قتیکہ غزوہ تبوک رفت باآنکہ امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ در مدینہ بود و خلیفہ بود بر اہل و عیال و باعث بر استخلاف
ابن ام مکتوم بر امامت ہمین بود تا علی را رضی اللہ عنہ استتمام ما مامت مانع از قیام بحفظ اہل و عیال نباید روہ ابو داؤد و در حدیث دلیل ست بر جواز
امامت اعمی بیکراہت و در روایات فقہیہ در مذہب ما نیز آمدہ است کہ اگر اعمی معتمد قوی باشد جائز ست امامت وی و بعض گفتہ اند کہ اگر اعلم باشد پس

وی اولی ست کذا فی شرح الکنز نقلا عن المبسوط و همچنین ست در کتاب اشباه و نظائر و دیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبد الوهاب متقی مکی که رفته بود
بمصر وی در آخر عمر امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی ازان و میسر نمیشد مرا سوال بجهت تادب و اعتماد برانکه هرچه ایشان
کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود پس یافتم در فتح چیزی که حکم میکند بجواز آن و نیز در حدیث دلیل ست بر جواز امامت مفضول با وجود افضل
که با وجود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهت عذری که مذکور شد * وعن ابی امامة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تجاوز صلوتهم اذانهم * سه کس اند که در نمیگذرد نماز ایشان گوشهای ایشان را و نمیرسد بمصعد قبول و نمی گردد متلقی
بسمع رضای حق * العبد الآبق حتی یرجع * یکی بنده گریخته تا آنکه بازگردد یعنی بسوی مالک * وامرأة باتت وزوجها علیها ساخط * دوم زنیکه
شب گذرد در حالتی که شوهر وی بروی غضب کننده و ناراضی ست بحق و اگر غضب بناحق باشد امر برعکس خواهد بود * وامام قوم وهم له کارهون
سوم امام گروهی و حال آنکه اکثر ایشان مر او را ناپسند دارنده اند و ناخوش اند از جهت امر مذموم شرعی که در اوست * رواه الترمذی وقال
هذا حدیث غریب * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تقبل منهم صلوتهم * سه کس اند که پذیرفته نمیشود از ایشان
نماز ایشان * من تقدم قوما وهم له کارهون * کسیکه امامت کند قومی را و حال آنکه ایشان مر او را ناخوش دارنده اند * ورجل اتی الصلوة
دبارا * دیگر مردی که بیاید نماز را آخر وقت * والدبار ان یأتیها بعد ان تفوته * دبار بکسر دال آمدن مر دست نماز را بعد از در گذشتن وقت آن
یعنی وقت کامل مستحب * ورجل اعتبد محررة * دیگر مردیکه بنده گرفت نفس آزاد کرده شده را چنانکه آزاد کرد بنده را و مستمر شد بر استخدام وے
باکراه یا با خفای اعتاق از وی یا دعوی عبودیت کند حر را و مالک گردد او را و تصرف کند در وی تصرف مالکانه * رواه ابوداود وابن ماجة *
وعن سلامة * بفتح سین وتخفیف لام * بنت الحر * بضم حای مهملة ازدیه و بعض گفته اسدیه صحابیه است حدیث او نزد اهل کوفه است
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت ست از سلامه که گفت گفت آنحضرت * ان من اشراط الساعة ان یتدافع اهل
المسجد * بدرستیکه از علامتهای قیامت ست که تدافع کنند امامت را از نفس خود اهل مسجد و بیندازند بر دیگری * لا یجدون اماما یصلی بهم *
نیابند امامی را که بگزارد نماز با ایشان بجهت جهل و نااهلیت ایشان امامت را کنایت ست از شیوع جهل و فسق در آخر زمان * رواه احمد وابوداود وابن ماجة
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجهاد واجب علیکم مع کل امیر برا کان او فاجرا * کارزار کردن با کافران فرض ست
بر شما همراه هر امیری که باشد نیکوکار یا باشد بدکار * وان عمل الکبائر * واگرچه بکند گناهان کبیره را * والصلوة واجبة علیکم خلف کل مسلم برا کان او
فاجرا * و نماز واجب ست بر شما بجماعت پس هر مسلمانی بر یا فاجر * وان عمل الکبائر یعنی جائز ست که وی اقتدا کنند اگرچه مکروه ست یا واجب ست
اقتدا و جواز آن و بعض استدلال کرده اند باین بوجوب جماعت این بر تقدیری ست که فسق [illegible] صالح حاضر نباشد
واجبة علی کل مسلم * و نماز جنازه واجب ست بر هر مسلمان * برا کان او فاجرا وان عمل الکبائر * [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز [illegible]
که چیزی نگذاشت که بدان دین [illegible] کرده شود و همچنین بر بندد و الآن اتفاق ست بر وجوب آن
گوید تکلیف نگزارد و دیگران بگزارند * رواه ابوداود * الفصل الثالث * عن عمرو بن سلمة * بکسر لام صحابی صغیر ست که اختلاف ست در
صحبت آن و سلمه هم صحابی بفتح لام ست مگر عمرو بن سلمه و بنو سلمه که نام قبیله از انصار ست * قال کنا بماء ممر الناس * گفت بودیم ما ساکن بر

آنی که گذر گاه مردم بود + یعنی نباالرکبان + میگفتند بما سواران و پیاده باینجا میگذشته باشند لیکن ذکر نکرد + لسانهم مالسان الناس + یعنی پیچیده سوار امر اچه چیز پیاده است مردم را وچه کار میکند بکفایت ست از ضرورین اسلام و تکرار از غایت تعجب ست + ماهذا الرجل + چیست صفت و شان این مرد کنایت ست از ذات شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم + یقولون + پس میگفتند مردم + یزعم + گمان می برد + یعنی این مرد + ان الله ارسله + که خدا فرستاده است او را + اوحی الیه + وحی الیه کند او حی فرستاده است خدا بسوی وی وحی کرده است بسوی وی چنین کنایت از قرآن + یعنی چنین میگویند سواران وحی در لغت اشارت پنهان و چیزی را دزدیل افکندن + قلت احفظ ذلک الکلام + پس بود در من که یاد میگرفتم آن کلام را یعنی از قرآن انچه میخواندند و انچه میگفتند از احوال و صفات آنحضرت + فکانما یغری فی صدری + پس گویا که می چسپید آن کلام در سینه من و غرا بفتح غین معجمه و کسر آن بمعنی قصر سر شیر + وکانت العرب تلوم باسلامهم الفتح + و بودند قبائل عرب که توقف میکردند و انتظار می بردند در اسلام خود فتح مکه را یعنی میگفتند اگر مکه فتح شد بیمه میدر آئیم در اسلام + فیقولون اترکوه وقومه + پس میگفتند عرب بگذارید آنحضرت را با قوم خود که قریش اند و بزرگ عرب در میان عرب اند و ساکن که اند که عظیم ترین جاها عرب بلکه عالم ست + فانه ان ظهر علیهم فهو نبی صادق + پس بدرستیکه وی اگر غالب آمد بر قوم خود و فتح کرد مکه را پس وی پیغمبر راست گوست + فلما کانت وقعة الفتح + پس هرگاه که شد واقعه فتح مکه در سال هشتم از هجرت + بادر کل قوم باسلامهم + شتابی کردند هر قومی باسلام خود چنانکه مضمون سوره اذا جاء نصر الله والفتح + مخبرست بدان + و بادر ابی قوحی باسلامهم + وشتابی کرد پدر من قوم مرا و سبقت کرد اینان را باسلام ایشان و اختلاف کرده اند که این عمرو بن سلمه هم همراه پدر آمده یا نه و هم ازینجا اختلافست در صحبت وی که صحابیست یا نه ظاهر سیاق حدیث در قول اول ست والله اعلم + فلما قدم + پس هرگاه که باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود + قال قد جئتکم والله من عند النبی حقا + گفت تحقیق آمدم شما را بخدا سوگند از نزد پیغمبر برحق + فقال + پس گفت پیغمبر + صلوا صلاة کذا فی حین کذا و صلوة کذا فی حین کذا + بگزارید نماز چنین در وقت چنین و نماز چنین در وقت چنین + یعنی کیفیت نمازها و تعیین اوقات آن همه بیان نمود + فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم فلیؤمکم اکثرکم قرآنا + پس چون حاضر شود و در آید وقت نماز پس باید که اذان گوید یکی از شما پس امامت کند شما را کسی که بیشتر یاد دارد از شما قرآن را + فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا منی + پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر یاد داشته باشد قرآن را از من + وکنت ابن ست سالگی + من ازهمه بیشتر یاد داشتم + لما کنت اتلقی من الرکبان + از بهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قرآن را و یاد میگرفتم از سواران + فقدموني + پس پیش کردند و امام ساختند مرا یشان + وانا ابن ست او شش سنین + و حال آنکه من شش ساله بودم یا هفت ساله + وکانت علی بردة + و بود بر من جامه + کنت اذا سجدت تقلصت عنی + یعنی چون سجده میکردم جامه کوتاه میشد از من + فقالت امرأة من الحی + پس گفت زنی از قبیله + الا تغطون عنا ست قاریکم + آیا نمی پوشید از ما بدن قاری ما + فاشتروا فقطعوا لی قمیصا + پس خریدند جامه پس بریدند برای من پیراهنی را + فما فرحت بشیء فرحی بذلک القمیص + پس شاد نشدم من بچیزی همچو شادمان شدن من بآن پیراهن + یعنی غریب که هیچ شبه بود در آنچه خرد بها او اضاعت طبیعت و از جهت حصول فضل و کرامت الهی که بامیر تبه رسانیده + رواه البخاری + و بابی حدیث متعلق کرده اند شافعیه بر صحت امامت صبی و لیکن بالغ اولی ست اگرچه صبی مخصوص باشد بفقه و قرات و از جهت اختلاف علما در رد و این خلاف راجع میگردد بخلاف در اقتدا مفترض بمتنفل در باب القراءة کلام دران گذشت و در باب سن صلی مرتین نیز بیاید انشاء الله تعالی + وعن بن عمر

قال لما قدم المهاجرون الاولون المدینة نقیع ابن عمر رضی الله عنه سنگا سیکه قدم آوردند مهاجران که پیش از مقدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهجرت کردند بمدینه را بحکم آنحضرت و امیر المؤمنین عمر از ایشان بود * کان یؤمهم * بود که امامت میکرد ایشانرا * سالم مولی ابی حذیفة * که فارسی بود از فضلای موالی و خیار صحابه و سعد بود در اقرار و آنحضرت امر فرمود که بگرید قرآن را از چهار کس و یکی ازین چهار کس سالم را شمرده * و میهم عمر و ابو سلمة بن عبد الاسد * و حال آنکه بود در میان ایشان عمر بن الخطاب و ابو سلمه که از کبار صحابه اند و امامت کردن وی باز جهت آن بود که اقرأ بود یا برای مصلحتی دیگر والله اعلم * رواه البخاری * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترفع لهم صلوتهم فوق رؤسهم شبرا * سه کس اند که برداشته نمیشود مر ایشانرا نماز ایشان بالای سرهای ایشان یک بدست * رجل ام قوما وهم له کارهون * مرد یکه امامت می کند قومی را و حال آنکه ایشان ناخوش دارند او را * و امرأة باتت وزوجها علیها ساخط * و زنیکه شب کند و شوهر وی از و ناراضی باشد * و اخوان متصارمان * و دو مسلمان که قطع کرده باشند تعلق اسلام را از سلام و کلام و جز آن یعنی زیاده بر سه روز و این مسئله را تفصیلی هست مذکور در موضع خود * رواه ابن ماجة * باب ما علی الامام باب در بیان حقوقی که بر امام است مر مقتدیان را و اهم آنچه بر امام است تخفیف است در نماز بجهت رعایت حال مقتدیان از مریض و کبیر و حاجتمند عدم تطویل چنانکه مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست که مراد تخفیف و ترک تطویل آن نیست که ترک کند سنت قرارت و تسبیحات را تمام آن کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر حد کفایت چنانکه بیاید بتفصیل باقسامی که مبین ست در فقه و اکتفا کند بسه بار گفتن تسبیح ها و در رعایت قومه و جلسه و اکثر آنچه مروی اند تخفیف در نماز کرده است در احادیث تخفیف قرارت ست * الفصل الاول * عن انس قال ما صلیت وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم صلوة من النبی * روایت ست از انس که گفت نگزاردم نماز پس پیچ امامی هرگز که سبک تر بود نماز و تمام تر بود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی نماز آنحضرت سبک می بود با وجود آن تام و کامل می بود چنانکه در حدیث دیگر آمده است کان رسول الله صلعم اخف الناس صلوة فی تمام * بعض گفته اند که معنیش آنست که تخفیف میکرد در قرارت و تمام میکرد در رکوع و سجود و تعدیل را و بعض گویند مراد آنست که تطویل آنحضرت در نماز نسبت بنماز دیگران در نهایت قلت و خفت مینمود یعنی اگر دیگری چنین قرارت طویل میخواند گران مینمود و ملالت فی آورد بخلاف از حضرت وی صلی الله علیه وسلم که استماع آنمورث شوق و نشاط و لذت و حضور میگشت بجهت حسن صوت و جودت ادا و بروز انوار و ظهور اسرار در قرارت آنحضرت * و در بعضی روایات بطی لسانی آمده یعنی تلفظ کردن بتخفیف کثیری از قرارت را تمام میکرد و لهذا در نماز مغرب سوره اعراف و بروایتی زیاده بران خواند و بعض گویند تخفیف امریست نسبی بسا طویل که قصیر است نسبت بطول از خود و قصیر طویل بود نسبت بما قصر پس جمع میکرد تخفیف و تطویل را هم گفته شود تخفیف امریست نسبی بسا طویل که قصیر است نسبت بطول از خود و قصیر طویل بود نسبت بما قصر پس جمع میکرد تخفیف و تطویل را هم گفته شود تخفیف در حضور کامل باین سبب عبد الحق گفته که تواند که این مراد باشد که آنحضرت طول میدهد در احساس شوق و اشتیاق طویل از صحابه و زنان تخفیف میکرد تا ترک وجود حضور نکنند و باعث گران و ناخوش نیست بسیاق حدیث که در بیان تخفیف میگوید * وان کان لیسمع بکاء الصبی فیخفف مخافة ان تفتن امه * تحقیق بود آنحضرت که میشنید گریستن کودک را البته سبک میکرد و نماز را از جهت ترس آنکه فتنه افکند و نشود مادر او بقطع صلوة یا زوال خشوع و شغل خاطر * متفق علیه * و عن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لاقوم فی الصلوة وانا ارید اطالتها فاسمع بکاء الصبی فاتجوز کراهة ان اشق علی امه * و در روایتی صحیحین است * عجلی بدرست حاضر شدن نماز تمام شنیدم گریه کودکی را در خرد و خواهم دید بچشم خود می ازانکه خود بیرون شده بروم بسوی او فتاده آنحضرت از نماز بجای خود نشاند و بستر از خیش دیگر شد * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لادخل فی الصلوة وانا ارید اطالتها * گفت ابو قتاده که گفت آن حضرت

بدرستیکه من می درآیم در نماز و حال آنکه من میخواهم دراز کردن نماز را + فاسمع بکاء الصبی پس میشنوم گریه صبی را + فاتجوز فی صلاتی + پس آسانی و مسامحه و تخفیف میکنم در نماز بترک تطویل در قرارت و اذکار و اسراع در آن مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه + از جهت آنچه میدانم و میدانم از سختی حزن و تاثر یا دردی از گریه وی و این از غایت رحم و شفقت او ست صلوات الله وسلامه علیه و چنان مقام عالی یاد میکنند در رعایت میتاید صلی الله علیه وسلم وجزاه عنا خیر الجزاء شعر خواجه این که نشستن از بنده را یاد میکند به نیاز + قاصد از زیر آید ز چرخ بلند + تا شکسته پایگان وی نمند + رواه البخاری

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم للناس + چون نماز بگزارد یکی از شما برای مردم یعنی امامت کند ایشان را فلیخفف + پس باید که تخفیف کند و رعایت جانب ایشان نماید + فان فیهم السقیم والضعیف والکبیر + زیرا که در میان ایشان بیمار است و ناتوان است بحسب خلقت و پیر است + واذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ما شاء + و چون نماز بگزارد یکی از شما برای خود یعنی تنها پس باید که تطویل کند هر مقدار که خواهد متفق علیه

وعن قیس بن ابی حازم + بجای مهمله و زای از کبار تابعین است که جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته + قال اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال + گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری که مردی گفت + والله یا رسول الله انی لاتاخر عن صلوة الغداة من اجل فلان + بدرستیکه من بر آینه پس میمانم از نماز بامداد در جماعت نمی آیم از جهت فلان نام شخصی را برد و گفته اند مراد ابی بن کعب است و بعض گفته اند که معاذ بن جبل و قول اول صحیح تر است + مما یطیل بنا + از جهت دراز کردن وی قرارت را با ما + فما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ + پس ندیدم من آنحضرت را در هیچ پندی دادنی سخت تر از روی غضب از خود که در آن روز بود + ثم قال ان منکم منفرین + پس گفت آنحضرت بدرستیکه بعضی از شما گریزانندگان اند مردم را از جماعت نماز و حضور مردم آمدن بخیرات + فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز + پس هر کدام از شما که نماز بگزارد به مردم پس باید که تخفیف کند و آنچنان تطویل نکند که ملالت آرد و از حضور جماعت باز دارد + فان فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة + پس بدرستیکه در میان ایشان ناتوان است و پیر است که بسبب ضعف و پیری نمی تواند ایستاد و خداوند حاجت است که کاری ضروری دارد + متفق علیه

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلون لکم فان اصابوا فلکم + نماز میکنند امامان برای شما پس اگر راست و درست میگزارند برای فائده شما است و فائده ایشان هم است ولیکن ذکرش نکرد بجهت فهم آن بقرینه مقام و در بعض نسخ مصابیح ولهم موجود است وان اخطأوا فلکم + و اگر نا راست و نادرست میگزارند پس شما را اجر که راست و درست گزاردید و نیت و قصد جماعت کردید + وعلیهم + و بر ایشان است وبال بجهت نقص و تقصیر که نمودند و این وصیت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در وقت ابتلا و افتتان بملوک و امرا که بعد از این پیدا شوند و امامت نماز کنند و در ادای آن و رعایت احکام آداب تنقیص و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود راست و درست بگزارید اگر ایشان نیز بر منهج صواب و ند بهتر و الا شما را از آن ضرری نیست و شافعیه باین حدیث تمسک می نمایند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدیان نیست و ظاهر اینجا سخن در ترک سنن و آداب است نه فوت شرائط و ارکان والله اعلم رواه البخاری وهذا الباب خال عن الفصل الثانی + و این باب خالی است از فصل ثانی که در وی صاحب مصابیح احادیث حسان می آرد و مؤلف فصل ثالث آورده و گفته

الفصل الثالث

عن عثمان بن ابی العاص الثقفی صحابی است و عامل طائف بود در زمان آنحضرت و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر و چون آنحضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرتد شوند وی گفت ای گروه ثقیف شما بسترین مردم اید در اسلام پس مشوید نخستین مردم که مرتد شوند و وی خرد ترین قوم خود بود + قال آخر ما عهد الی رسول الله + گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این بود که اذا اممت قوما فاخف بهم الصلوة

چون امامت کنی گردنهای را پس سبک بگذار بایشان نماز را و در روایتی از مسلم و در روایتی مسلم را بچنین آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال و گفت عثمان بن ابی العاص را امرتونک امامت کن قوم خود را قال قلت و گفت عثمان گفتم یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا و در بعضی نسخه یا رسول الله در بعضی نسخه من میابم در نفس خود چیزی را از عجب و کبر را مامت شدن با وجود اداء حقوق امامت و شرائط آن یا وسوسه قال ادنه و گفت آنحضرت نزدیک بیا فاجلسنی بین یدیه پس نزدیک آمد پس بنشاند مرا پیش خود ثم وضع کفه فی صدری بین ثدیی و پستانهای دست خود را در میان سینه من میان دو پستان من ثم قال تحول فوضعها فی ظهری بین کتفی و پستانها گفت برگرد یعنی بپشت بجانب من کن پس نهاد کف دست خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی بر طرف شد آن علت که مانع بود از اقامت امامت ببرکت دست مبارک آنحضرت و تصرف وی صلی الله علیه وسلم ثم قال ام قومک پستا گفت امامت کن قوم خود را فمن ام قوما فلیخفف پس کسی که امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند بمقتدیان قومه فان فیهم الکبیر و ان فیهم المریض و ان فیهم الضعیف و ان فیهم ذا الحاجة فاذا صلی احدکم وحده فلیصل کیف شاء ترجمه این الفاظ از شرح احادیث سابق معلوم شد و عن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یامرنا بالتخفیف امر میکرد ما را بسبک گزاردن نماز و تخفیف قرأت و یؤمنا بالصافات و امامت میکرد ما را بسوره والصافات مانند آن یعنی تطویل میکرد در تطویل آنحضرت حکم تخفیف و نهایت بود چنانچه گفته شد رواه النسائی باب ما علی الماموم من المتابعة و حکم المسبوق باب بیان چیزیکه بر مقتدی هست از متابعت امام در رفع خفض و بیان حکم مسبوق که اول نماز را با امام درنیافته الفصل الاول عن البراء بن عازب بفتح عین مهمله و زای صحابی مشهور بست اول مشاهد وی خندق بست و پیش ازوی او را صغیر داشتند و حاضر شد و حاضر شد با امیر المومنین علی در جمل و صفین و نهروان و قال کنا نصلی خلف النبی گفت بودیم ما که نماز میکردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاذا قال پس چون میگفت آنحضرت سمع الله لمن حمده لم یحن احد منا ظهره خم میکرد هیچ کس از ما پشت خود را و سجده نمی افتاد و لم یحن بفتح یا و سکون حا و ضم نون و کسر آن از نصر ینصر و ضرب یضرب حتی یضع النبی حتی آنکه می نهاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم جبهته علی الارض پیشانی خود را بر زمین ثم نهاد آنحضرت پیشانی خود را بر زمین که همراه آنحضرت پیشانی افتادیم بلکه بعد از سر برداشتن از رکوع ایستاده می ماندیم و چون آنحضرت پیشانی شریف بر زمین می نهاد آنگاه می افتادیم متفق علیه و عن انس قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات یوم نماز گزارد ما را آنحضرت روزی فلما قضی صلوته اقبل علینا بوجهه پس گاهگاه که تمام کرد آنحضرت نماز خود را پیش آورد بر ما روی مبارک خود یعنی روی بجانب ما کرده نشست فقال ایها الناس انی امامکم پس گفت آگاه باشید ای مردم که من امام و پیشوای شما ام فلا تسبقونی بالرکوع و لا بالسجود و لا بالقیام و لا بالانصراف پس پیشی مکنید مرا برکوع و نه بسجود و نه بایستادن از رکوع و نه باز برگشتن از نماز یعنی پیشتر از من برکوع و سجود و نه پیشتر از من بایستید از رکوع و نه پیشتر از من باز برگردید بانصراف یا سلام ست یا برخاستن از مکان نماز و برآمدن از مسجد و اول ظاهرتر ست و ندانید که من خبر دارم از حال شما فانی اراکم امامی و من خلفی زیرا که بدرستی من می بینم شما را از پیش خود و پس خود رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تبادروا الامام پیشی مکنید امام را و شتابنده مکنید و اذا کبر فکبروا و چون تکبیر برارد امام از پس وی متصل تکبیر برآرید و اذا قال ولا الضالین فقولوا آمین و چون بگوید امام ولا الضالین متصل او بگویید آمین و اذا رکع فارکعوا و چون رکوع کند از پس وی متصل برکوع روید و اذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما اللهم ربنا لک الحمد ازین جا معلوم شد که منصب امام تسمیع است

ومنصب ماموم تحمید ہر دو قسوم ست میان ایشان وتحقیق این کلام سابقا گذشت متفق علیہ الا ان بخاری لم یذکروا ذا قال ولا الضالین وقولوا آمین ۱۲ و

عن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکب فرسا فصرع عنہ ۱۲ روایت ست از انس کہ آنحضرت سوار شد اسپی را پس افگندہ شد از پشت اسپ بر زمین وافعال طبیعی بحکم بشریت از آنحضرت واقع میشدند بطریق اعجاز فمحش شقہ الایمن ۱۲ پس خراشیدہ شد جانب راست وی چنانکہ قوت قیام در نماز نماند وجحش تقدیم جیم ست بر حا ۱۲ فصلی صلوۃ من الصلوات وہو قاعد ۱۲ پس گزارد آنحضرت نمازی را از نمازہا وحال آنکہ وی نشستہ ست ۱۲ فصلینا وراءہ قعودا ۱۲ پس نماز کردیم ما نیز پس آنحضرت نشستہ ۱۲ فلما انصرف قال ۱۲ پس ہرگاہ کہ برگشت آنحضرت از نماز گفت ۱۲ انما جعل الامام لیؤتم بہ ۱۲ گردانیدہ نشدہ ست امام مگر برای آنکہ اقتدا و اتباع کردہ شود وی ۱۲ فاذا صلی قائما فصلوا قیاما ۱۲ پس چون بگزارد امام ایستادہ بگزارید شما نیز ایستادہ ۱۲ واذا رکع فارکعوا ۱۲ وچون برکوع رود امام پس برکوع روید ۱۲ واذا رفع فارفعوا ۱۲ وچون سر بردارد وی پس سر بردارید شما ۱۲ واذا قال ۱۲ وچون بگوید امام ۱۲ سمع اللہ لمن حمدہ فقولوا ۱۲ پس بگوئید شما ۱۲ ربنا لک الحمد ۱۲ ودر بعض نسخہ ہای مشکوٰۃ ہمچنین ست واذا سجد فاسجدوا ۱۲ وچون بسجدہ رود پس بسجدہ روید شما ونوشتہ اند کہ در لفظ بخاری نیست ۱۲ واذا صلی جالسا ۱۲ وچون نماز بگزارد امام نشستہ ۱۲ فصلوا جلوسا اجمعون ۱۲ پس بگزارید شما نیز نشستہ ہمہ ۱۲ قال الحمیدی ۱۲ گفتہ ست حمیدی کہ از شیوخ بخاری ست نہ حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین واین نیز عبارت بخاری ست کہ نقل از حمیدی میکند کہ گفت ۱۲ قولہ ۱۲ قول آنحضرت کہ فرمود ۱۲ واذا صلی جالسا فصلوا جلوسا ہو فرضہ القدیم ۱۲ این قول دیرینہ قدیم آنحضرت بود کہ عارض شدہ بود بہمت سقوط از پشت ہمچو یا جز آن ۱۲ ثم صلی بعد ذلک النبی ۱۲ پس نگزارد بعد از ان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم جالسا نشستہ ۱۲ والناس خلفہ قیام فاشار الیہم ۱۲ پس وی ایستادہ بود ندا یم یامرہم بالقعود ۱۲ امر نکرد ایشان را بہ نشستن ۱۲ وانما یوخذ بالآخر فالآخر من فعل النبی ۱۲ وگرفتہ میشود وعمل کردہ نمیشود بگذشتہ از آخر پس آخر از افعال پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کہ ناسخ فعل اوست ۱۲ ہذا لفظ البخاری ۱۲ این لفظ بخاری ست ومتفق مسلم لہ اجمعون ۱۲ واتفاق کردہ ست مسلم بوی در روایت تا قول وی اجمعون وقال الحمیدی الی آخرہ روایت نکردہ ۱۲ وزاد فی روایۃ ۱۲ وزیادہ کردہ ست مسلم در روایتی این عبارت را کہ ۱۲ فلا تختلفوا علیہ ۱۲ پس اختلاف مکنید بر امام ۱۲ واذا سجد فاسجدوا ۱۲ وچون سجدہ کند پس سجدہ کنید ازین عبارت معلوم میشود کہ آن در لفظ بخاری نیست چنانچہ گفتم فتدبر ۱۲ **وعن عائشۃ** قالت لما ثقل رسول اللہ ۱۲ روایت ست از عائشہ کہ گفت ہنگامیکہ گران شد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم یعنی سخت شد بیماری وبنہایت رسید ضعف بوے ۱۲ جاء بلال یوذنہ بالصلوٰۃ ۱۲ آمد بلال در حالیکہ می آگاہانید آنحضرت را بہ نماز وخبر دہد کہ وقت نماز شدہ ومردم ہمہ در مسجد گرد آمدہ اند عادت بود کہ بعد از اذان چون در بر آمدن آنحضرت تاخیری راہ مییافت بلال بر در آمدہ خبر میکرد ودرین حالت نیز آمدہ کہ خبر کند وہمکناشف نماید کہ خود بوجود شریف بعذر امتنور میگرداند وامامت کند یا کسے را از اصحاب امر می فرماید کہ امامت کند ۱۲ فقال مروا ابا بکر فلیصل بالناس ۱۲ پس گفت آنحضرت امر کنید از جانب من

ابو بکرا دگیر مثیلہ کہ نماز کند بمردم و امامت کند ایشانرا ۱۲ فصلے ابو بکر تلک الایام ۱۲ پس نماز گزارد ابو بکر رضی اللہ عنہ بامردم در انروزہا ۱۲
ثم ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم وجد فی نفسہ خفۃ ۱۲ پستر آنحضرت یافت در ذات شریف خود فی الجملہ سبکے و تندرستی ۱۲ مقام بہادی بین رجلین
پس بایستاد آنحضرت در حالیکہ میرفت تکیہ کردہ میان دو مرد دستہا بر دوش این دو مرد نہادہ آہستہ و مائل ۱۲ و رجلاہ تخطان
فی الارض ۱۲ و ہر دو پای مبارک وی خطی کشیدند در زمین بحمت بی قوتی بر پای برداشتن تمام سابقا اشارت کردہ شد کہ انبیا را
صلوات اللہ و سلامہ علیہم در عوارض بدنی و صفات جسمانی واقف بر حد بشریت گذاشتہ اند تا مشاہدہ صفات جلالی نمودہ
حق بندگے بجای آرند مگر در وقت اعجاز کہ قدرت الٰہی ظہور نمودہ خرق عادت مینماید و فی الجملہ کمال ملکی ورای کمال بشری ہست
کہ مرتبۂ جامع ناسوت و ملکوت و کمال جسمانی و روحانی ہست مصرع یارما این دارد و آن نیز ہم ۱۲ یارب مگر در وقت اظہار معجزہ
قدرت کاملہ ظہور نمودہ خرق عادات می نماید آن دیگر ہست ۱۲ حتی دخل المسجد تا آنکہ در آمد آنحضرت باین روش مسجد را ۱۲ فلما سمع
ابو بکر حسہ و سبب تاخیر ۱۲ پس ہرگاہ کہ شنید ابو بکر آواز در آمدن آنحضرت را بجانب رفت و خواہست کہ پس رود تا آنحضرت پیش آید
و امامت کند فی الصراح حس آواز نرم ۱۲ فاوما الیہ رسول اللہ ۱۲ پس اشارت کرد بسوی ابی بکر بفرمودن خدا صلی اللہ علیہ وسلم ۱۲ و ایما اشارت
باعضا مثل سر و دست و چشم و ابرو ۱۲ ان لا یتاخر کہ پس نرود بجای خود ایستادہ ماند ۱۲ فجاء ۱۲ پس آمد آنحضرت حتی جلس عن یسار ابی بکر
تا آنکہ نشست بجانب دست چپ ابی بکر ۱۲ و کان ابو بکر یصلی قائما ۱۲ و بود ابو بکر کہ میگزارد نماز ایستادہ ۱۲ و کان رسول اللہ ۱۲ و پیوستہ بفرمودن خدا صلی اللہ
علیہ وسلم یصلی قاعدا ۱۲ میگزارد نشستہ ۱۲ یقتدی ابو بکر بصلوٰۃ رسول اللہ ۱۲ اقتدا میکرد ابو بکر بنماز پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ۱۲ و الناس یقتدون
بصلوٰۃ ابی بکر ۱۲ و مردمان اقتدا میکردند بنماز ابی بکر یعنی افعال ابی بکر را دیدہ نماز میکردند و الامام دران نماز آنحضرت بود و ہمہ اقتدا بآنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم داشتند چون مردم کہ دور بودند و افعال آنحضرت را نمیدیدند تکبیرات نمی شنیدند و افعال ابو بکر تکبیر او را دیدہ و میشنیدند نماز
میکردند گویا اقتدا بابو بکر میکردند متفق علیہ ۱۲ و فی روایۃ لمسلم و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمدہ یسمع ابو بکر الناس التکبیر می شنوانید ابو بکر مردم
را تکبیر آنگہ گویند کہ چون ابو بکر امام نبود اہل سنت و جماعت را دلیلی بر استخلاف ابو بکر نماند جواب آنکہ دلیل و محل امر کردن آنحضرت ہست ابو بکر را بامامت
در چندین ایام کہ نشست کہ ابو بکر امامت میکرد و ہمہ بوی اقتدا میکردند امام روز کہ آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شد خود امامت کرد و اگر این
ناسخ حکم سابق می بود چنانکہ شیعہ توہم میکنند بقول نسخ میکرد و کسی دیگر را مقرر مود و امامت ابو بکر تا زمان عدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متعین
بود یکبار دیگر آنحضرت باصلاح میان بنی عمرو بن عوف کہ ساکنان قبا بود ند رفتہ بود چون وقت بآخر رسیدن گرفت بلال اذان گفت
و صحابہ ہمہ ابو بکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید ابو بکر خواست کہ از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشارت کرد کہ
بر جای خود باشد و امام باشد پس اقتدا کرد و پس ابو بکر نماز گزارد کذا فی صحیح البخاری و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اما یخشی الذی یرفع رأسہ قبل الامام ان یحول اللہ رأسہ رأس حمار ۱۲ آیا نمی ترسد آنکسی کہ بردارد سر خود را پیش از امام ازین کہ بگرداند سر او را مانند
سر خر و در روایتے آمدہ ہست کہ بگرداند صورت او را مانند صورت خر امام غزالی گفتہ کہ این کنایت ہست از بلاہت و بی فہمی آنکس کہ قصد میکند امامت را
کہ اتمام و اتباع و اقتفا ست یعنی از خر نیست کہ امام سازند و اتباع نکنند و گفتہ کہ متعین ہست این تاویل و الا مامی ہیچ کس کہ نکشتہ ہست

روی وی وصورت وی روی حمار وصورت حمار بتوشیہ نماند کہ ثابت خنثیت تاویل است نہ وقوع آن وظہر ہیں گفتہ است کہ مراد گرد نہیدن آواز است
بر عفت حمار در بلادت والمسخ غیر جائز نسبت تاویل است ولکن ہست کہ گفتہ شود مراد تاویل است در آخرت نہ در دنیا یا آنکہ اختلافی ہم ہست
در عدم وقوع مسخ در ہیں امت وہذا اعلم متفق علیہ **الفصل الثانی وعن علی ومعاذ** بن جبل رض قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذا اقی احدکم الصلوٰۃ والامام علی حال فلیصنع کما یصنع الامام رواہ الترمذی وقال
ہذا حدیث غریب **وعن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جئتم الی الصلوٰۃ ونحن سجود فاسجدوا ولا تعدوہا شیئا ومن ادرک رکعۃ فقد ادرک الصلوٰۃ رواہ ابو داؤد
نماز وحال آنکہ ما سجدہ کنندہ ایم پس سجدہ کنید و ہرگز نہ شمارید آنرا چیزی از نماز و رکعتی از نماز و رکعتی از ان چنانکہ مدرک آمدن در رکوع میگمانند و من
ادرک رکعۃ فقد ادرک الصلوٰۃ وکسی کہ دریابد رکعت را پس تحقیق دریافت نماز را این را دو معنی گفتہ اند یکی آنکہ مراد رکعت رکوع است و بصلوٰۃ رکعت
کسیکہ امام در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت رکعت محسوب شد چنانکہ گفتیم دوم آنکہ مراد آنست کسیکہ دریافت رکعتی را پس تحقیق دریافت نماز را
با امام وحاصل شد او ثواب نماز جماعت وفضیلت آن را و ہمچنین گفتہ است کسی کہ دریافت از ظہر رکعتی را او دریافت سہ رکعت را نگزارد ظہر را جماعت یعنی
نمی تواند اطلاق کرد کہ وی ظہر جماعت گزارندہ و ہذا مانع نمیکند دوم ہیں خود کہ لا اصلی الظہر جماعۃ بلکہ دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعہ است
و اما جمعہ پس بآنست کہ در رکعتی از امام دریافت نماز جمعہ را دریافت جمعہ را و بنا کند بر وی جمعہ را اگرچہ در تشہد سجود سہو دریافت رواہ ابو داؤد **وعن انس** قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی صلاتنا ہذہ الخ قد مر ذکرہ فی باب الاذان **وعن ابی بکرۃ** انہ انتہی الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم وہو راکع فرکع قبل ان یصل الی الصف فذکر ذلک للنبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال زادک اللہ حرصا ولا تعد رواہ البخاری
در رکوع دریابد رکعتی را و سے را نماز ہرگز فوت نشود و در آنست کہ در حین تحریمہ حاضر باشد و گفتہ اند کہ ادراک در رکوع ہست اقتداء نیز در حکم آنست
و نزد بعض ادراک در رکعت اول کافی است **وعن سمرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکتبوا لی براءۃ من النار وبراءۃ من النار وبراءۃ من النفاق رواہ ابو داؤد
نویسانید مرا برائت من النار و برائت من النفاق و نوشتہ میشود برای او دو خط بیزاری
یکے خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق و ظاہر آنست کہ مراد برائت از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا و کسل در نماز
کہ در قرآن مجید منافقان بآن صفت موصوف کردہ اند و سائر صفات نفاق از دروغ گفتن و خلف در وعدہ کردن کہ در احادیث از علامات
نفاق یاد شدہ اند و قیل کہ در آخرت بود بخلاف ایمان کہ مختص است بمنافقان رواہ الترمذی و روایت کرد این حدیث را ترمذی
لیکن سخن کردہ است دران **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ فاحسن وضوءہ ثم
کہ وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تر و تازہ و سیراب بارعایت شرائط و آداب وحضور دل ثم راح فوجد الناس قد
صلوا اعطاہ اللہ مثل اجر من صلاہا وحضرہا مثل اجر کسیکہ گزاردہ است نماز را و حاضر شدہ است آنرا و این بر تقدیر یکہ تاخیر تقصیر وے نبود
لا ینقص ذلک من اجورہم شیئا کم نمیکند آن عطای اجر مر او را از اجرہای ایشان
کسانیکہ گزاردہ اند و حاضر شدہ چیزی از اجر فعل خود یافتہ اند و وی اجر نیت خود رواہ ابو داؤد والنسائی

وعن ابی سعید الخدری قال جاء رجل وقد صلی رسول الله آمد مردی وحال آنکه گزارده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال الا رجل یتصدق
علی هذا پس گفت آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند واحسان نماید برین مرد که میخواهد تنها بگزارد نماز را فیصلی معه پس بگزارد نماز با وی
تا وی ثواب جماعت و درجات آنرا یابد این احسانیست که این مرد با وی میکند فقام رجل فصلی معه پس برخاست مردی پس بگزارد
نماز با وی وگویند که در سنن بیهقی آمده که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه رواه الترمذی وابو داود الفصل الثالث عن
عبید الله بن عبد الله عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الهذلی پسر برادر زاده عبد الله بن مسعود وفقیه اعمی یکی از اعلام تابعین و
فقهای سبعه مدینه است خلق کثیر از صحابه را دریافته ثقه امام مامون وبود وی رض معلم عمر بن عبد العزیز مرا و راست شعر عند مات
سنة اثنین وتسعین وقیل سنة ثمان وتسعین وعبد الله بن عتبة نیز از کبار تابعین وبعض او را در صحابه ذکر کرده واثبات رویت
نموده اند وتحقیق آنست که تابعی است وابن سعد گفت که تابعی ثقه کثیر الفقه والحدیث است مات سنة اربع وسبعین قال
دخلت علی عائشة فقلت گفت عبید الله در آمدم بر عائشه پس گفتم الا تحدثینی عن مرض رسول الله آیا حدیث نمیکنی مرا از حال بیماری
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بماز بر آمد وچگونه برآمد قالت بلی گفت عائشه آری حدیث میکنم ترا از بیماری آنحضرت ثقل پس شروع کرد در
تحدیث بقول خود ثقل النبی گران شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت اصلی الناس آیا نماز گزارده اند مردم فقلنا لا
پس گفتیم نه گزارده اند یا رسول الله هم ینتظرونک وایشان چشم دارند آمدن ترا فقال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت آنحضرت بنهید
برای من آب را در مخضب بکسر میم وسکون خاء وفتح ضاد معجمتین نام نوعی از ظروف است قالت گفت عائشه ففعلنا پس کردیم آنچه فرمود
آنحضرت ونهادیم برای او آب در مخضب فاغتسل پس غسل کرد فذهب لینوء پس رفت وخواست که برخیزد فاغمی علیه پس بیهوش شد
ومراد از این بیهوشی بردی واغما چون از جنس مرض است جائز است طریان آن بر انبیا علیهم السلام بخلاف جنون که وی نقص است ومقید ساخته اند
آنرا جمعی از شافعیه بغیر تطویل ثم افاق پس بهوش آمد فقال اصلی الناس پس گفت آیا نماز گزارده اند مردم قلنا لا هم ینتظرونک
گفتیم نگزارده اند ایشان انتظاری برند ترا یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت بنهید برای من آب در مخضب قالت فقعد
فاغتسل گفت عائشه پس نشست آنحضرت پس غسل کرد ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونک
یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب فقعد فاغتسل ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونک یا رسول الله والناس
عکوف فی المسجد ینتظرون النبی ومردم مقیم اند در مسجد انتظاری برند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء الآخرة برای نماز عشا تا بیرون احتراز است
از نماز مغرب که گاهی او را نیز عشا میگویند فارسل النبی صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر بان یصلی بالناس پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی ابی بکر که نماز
بگزارد با مردم وامامت کند فاتاه الرسول پس آمد او را یعنی ابوبکر را فرستاده آنحضرت فقال ان رسول الله پس گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یامرک ان تصلی
بالناس میفرماید ترا که نماز بگزاری با مردم فقال ابوبکر وکان رجلا رقیقا پس گفت ابوبکر وبود وی مرد نرم دل یا عمر صل بالناس ای عمر بگزار
نماز با مردم فقال له عمر انت احق بذلک پس گفت مر او را عمر تو سزاوار تری بآن گویا که ایشان اول فهمیده اند که تعیین ابی بکر برای امامت بطریق الزام وامر
برای وجوب نیست ودر آخر معلوم شد که امر برای وجوب است چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد فصلی ابوبکر تلک الایام پس نماز

بگزارد ابو بکر دریں روزہا کہ عقدہ روز بود ثم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم وجد من نفسہ خفۃ فبینما آنحضرت یافت از ذات خود و در
بعض نسخ فی نفسہ یافت و ذات خود سبکی و فتح بین رجلین احدہما العباس و بیرون آمد تکیہ کردہ میان دو مرد کہ یکی ازان دو مرد
عباس بود و یصلوۃ الظہر و برای نماز پیشین و ابو بکر یصلی بالناس و حال آنکہ ابو بکر نماز میگزارد بمردم فلما رآہ ابو بکر ذہب لیتاخر
پس ہرگاہ کہ دید آنحضرت را ابو بکر خواست تا پس رود و قاوما یہ الیہ النبی و پس اشارت کرد بسوی وی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بان لا یتاخر
باینکہ پس نرود و بجای خود باشد فقال و گفت آنحضرت بآن دو مرد کہ تکیہ کردہ بر آنہا آمدہ بود اجلسانی الی جنبہ و بنشانید مرا در پہلوی
ابو بکر فاجلساہ الی جنب ابی بکر و پس بنشاندند آن دو کس آنحضرت را در پہلوی ابو بکر و وہو یصلی اللہ علیہ وسلم قاعد و حال آنکہ آنحضرت
نشستہ بود و ثابت میشد بران و فقال پس گفت عبید اللہ کہ راوی این حدیث است از عائشہ فدخلت علی عبد اللہ بن عباس
پس در آمدم بر عبید اللہ بن عباس و فقلت لہ الا اعرض علیک ما حدثتنی عائشۃ عن مرض رسول اللہ پس گفتم مر او را بن عباس کہ آیا ظاہر نکنم بر تو حدیثی
را کہ حدیث کردہ مرا عائشہ از بیماری پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال پس گفت ابن عباس ہات و بیار و بدہ آن حدیث را فنعتت حدیثہ علیہ
حدیثہا پس عرض کردم بروی حدیث عائشہ را فما انکر منہ شیئا پس انکار نکرد ابن عباس ازان حدیث چیزے را و غیر انہ قال و لیکن گفت او اجزا آنکہ گفت
اسمت لک الرجل الذی کان مع العباس آیا نام برد عائشہ برای تو آن مردے را کہ بود با عباس تکیہ دہندہ حضرت را در آمدن بمسجد فقلت لا فگفتم
نہ بردن آن مردرا نام فقال ہو علی پس گفت ابن عباس کہ آن مرد کہ نام نبرد او را عائشہ علی ہست رضی اللہ عنہ سخن در آنست کہ چہ بود سبب در نام
نہ بردن عائشہ علی را با عباس رضی اللہ عنہم بعض گفتہ اند عائشہ را با علی نزاکتی بود در ہنگام قضیۂ افک عائشہ کہ علی در آنجا مبالغہ نکرد در برأت
عائشہ ازان تہمت چنانکہ صحابہ دیگر کردند چنانکہ از سیاق قصہ ظاہر میگردد و این سخن ضعیف ست زیرا کہ عائشہ تحقیق نام برد ہست علی
را در مواضع کثیرہ و مدح کردہ او را بعد ازین قضیہ حاشا کہ سبب آن باشد و نزاکت بحدی رسد کہ نام بردن بر زبان گران آید بلکہ بعض گفتہ
اند کہ در روایتی درین حدیث نیز نام برد ہست پس صواب آنست کہ بعض گفتہ اند کہ سبب نام نبردن بحث آنست کہ در جانب دیگر مردی
متعین نبود چنانکہ عباس در جانب دیگر بلکہ نوبت بنوبت بودند گاہی علی بود و گاہے اسامہ یا فضل بن عباس و لہذا در روایت دیگر
آمدہ ہست کہ گفت عائشہ در جانب دیگر مردی بود از اہل بیت وی تا شامل باشد ہمہ را طریق اجمال و اللہ اعلم متفق علیہ و عن
ابی ہریرۃ رض انہ کان یقول من ادرک الرکعۃ فقد ادرک السجدۃ و کسی کہ دریافت رکعت را یعنی کوع را پس تحقیق دریافت سجدہ را یعنی
رکعت را تبعیہ کردہ از رکعت سجدہ از جہت تمامی رکعت بوی و من ادرک قراءۃ ام القرآن و کسی کہ فوت شد او را قراءۃ الکتاب یعنی نخواند او
او را فقد فاتہ خیر کثیر پس تحقیق فوت شد او را خیر بسیار بطریق ترجمہ حدیث در عدم فرضیت قراءۃ فاتحہ ہست و شرح خود میگوید کہ مراد
آنست کہ کسی را کہ فوت شود فاتحہ خلف الامام از جہت مسبوقیت وی و این حدیث در باب مسبوق ہست کہ خلف نبود و فاتحہ نخواندہ مقصود
ترغیب و تاکید ہست بر ادراک جماعت از اول تا این خیر کثیر فوت نگردد یعنی اگرچہ با ادراک کوع رکعت دریافت لیکن فوت شد او را ثواب
کثیر بفوت قراءت ام القرآن رواہ مالک و عنہ انہ قال الذی یرفع رأسہ و یخفضہ قبل الامام فانما ناصیتہ بید الشیطان کسیکہ بردارد سر
خود را و بیست کند سر خود را پیش از امام پس فقط موی پیشانی او بمگر بدست شیطان کہ میگرداند او را بر خلاف شریعت و سنت رواہ مالک

باب من صلی صلوٰۃ مرتین یعنی باب در بیان حال کسیکہ نماز گزارد دو بار و این شامل صورتہای مختلف ست و مقصود از ان ایجاد چنانچہ در احادیث ذکر کردہ آنست کہ چون گزارد فرض بجماعت پس ازان آمد بمسجد جماعت یا گزارد بجماعت بر تفصیلے کہ مذکور ست در فقہ و اختلافی کہ واقع ست میان ائمہ چنانچہ پارہ ازان در باب اوقات منہی عنہا گذشت و اگر گزارد او با امام یکبار بعد ازان امامت کند مرد م را چنانکہ در حدیث معاذ خواہد آمد موسوم ست نزد شافعیہ بتکرار فرض و در حقیقت نہ تکرار فرض ست بلکہ دوم نفل ست غایت آنکہ نیت کند فرض را بر قول مشہور نزد ایشان و لازم می آید بر ایشان اقتدای مفترض بمتنفل و ہمین جائز ست نزد ایشان +

الفصل الاول **عن جابر** قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی + گفت جابر بود معاذ بن جبل کہ نماز میکرد با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم یاتی قومہ فیصلی بہم + پس میآمد قوم خود را پس میگزارد نماز با ایشان و در لفظ مسلم تلک الصلوٰۃ یعنی میگزارد ہمان نماز را کہ ہمراہ آنحضرت گزارد بود و لفظ بخاری الصلوٰۃ مکتوبۃ یعنی میگزارد نماز فرض را کہ گزارد بود متفق علیہ + **وعنہ** قال کان معاذ یصلی مع النبی + دوم از جابر ست گفت بود معاذ کہ میگزارد با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم العشاء ثم ینصرف الی قومہ فیصلی بہم العشاء + پس باز برمیگشت معاذ بسوی قوم خود پس میگزارد با ایشان عشا را + وہی لہ نافلۃ + و آن نماز کہ معاذ با قوم میگزارد برای وی نفل بود و ایشان فرض میگزارند پس اقتدای مفترض بمتنفل درست باشد + رواہ البیہقی والدارقطنی + و گفتہ اند کہ وہی نافلہ در صحیحین نیست و در شرح شیخ گفتہ کہ عبد الرزاق و شافعی و طحاوی آنرا روایت کردہ اند و بعض گفتہ اند این زیادت از کلام شافعیست بنا بر اجتہاد وی و لہذا از غیر جہت شافعی این زیادت یافتہ نشدہ و در کتاب مشکوٰۃ اینجا بیاض ست پس مولف نیافتہ در طریق از سنن و تورپشتی گفتہ کہ علمای حدیث گفتہ اند کہ قول وہی لہ نافلۃ غیر محفوظ ست در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم معاذ گفت ای معاذ یا با ما نماز بگزار یا تخفیف کن بر قوم خود از اینجا معلوم میشود کہ اگر با حضرت بگزارد با قوم خود امامت بکند نزد یکہ این ہر تقدیر نماز وی نافلہ خواہد بود و امامت مفترض بمتنفل جائز نزد و این حدیث منافی این نیست و قصہ نماز معاذ در باب قرأت بتفصیل گذشتہ ست فلینظر ثم + **الفصل الثانی** **عن یزید** بن الاسود + مراد صحبت ست و عداد او از اہل طائف ست و حدیث او در کوفیین ست و بعض یزید بن ابی الاسود گفتہ اند + قال شہدت مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم حجتہ + گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را کہ آنرا حجۃ الوداع گویند و گزارد با وی حج + فصلیت معہ صلوٰۃ الصبح فی مسجد الخیف + پس گزاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف کہ در مسافت میست و پستی کہ در حج کوہ باشد و این مسجد در انجا ست + فانا قضیت صلوتہ وانحرف + پس چون تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت + فاذا ہو برجلین فی آخر القوم + پس ناگاہ آنحضرت ملابس دو مقارن ہست با دو مرد کہ نشستہ بودند در پایان قوم + لم یصلیا معہ + نگزارد ند نماز با آنحضرت آن دو مرد + فقال علی بہما + گفت آنحضرت بر ہر دو ملبس بدین دو کس + فجی بہما ترعد فرائصہما + پس آورد ہ شدند بران حضرت آن دو کس در حالیکہ میلرزید گوشتہای شانہ ایشان از خوف + فقالا یا رسول اللہ انا کنا قد صلینا فی رحالنا + گفتند آن دو مرد یا رسول اللہ ما کنا نماز گزارد ہ ایم در منزلہای خود + قال فلا تفعلا + گفت آنحضرت پس نکنید

یا نجمین یعنی کہ در وقت حضور جماعت دران داخل نگردید و اذا صلیتما فی رحالکما ہا چون بگزارید نماز در منزلہای خود و تم آئیتما مسجد جماعۃ پستہ بیائید مسجد را کہ در وی جماعت میکنند و فصلیا معہم پس بگزارید با ایشان کہ جماعت میکنند فانہا لکما نافلۃ پس بدستیکہ آن نماز کہ با جماعت بگزارید مر شما را نماز نفل ہست خواہ سابقا نماز با جماعت گزارده شد یا بی جماعت رواہ الترمذی و ابو داود و النسائی

الفصل الثالث **+ عن بسر** بضم موحدہ و سکون مہملہ بن محجن بکسر میم و سکون حاء مہملہ و فتح جیم تابعی ہست بر قول صح و پدر او محجن صحابی ہست عن ابیہ روایت میکند از پدر خود و انہ کان فی مجلس مع رسول اللہ کہ پدر او بود در مجلس با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاذن بالصلوٰۃ پس اذان گفتہ شد برای نماز فقام رسول اللہ پس بایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فصلے و رجع پس نماز گزارد و برگشت + و محجن فی مجلسہ و حال آنکہ محجن در جای نشست خود ثابت ماند و نگزارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب و نگفت من نشستہ ماندم در جای خود از جہت تحاشی نسبت این منقصت بخود و صریحا دور نداند خشن نفس خود را از مقام حضور فقال لہ رسول اللہ پس گفت محجن را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما منعک ان تصلی مع الناس چہ باز داشت ترا از نماز گزاردن با مردم + الست برجل مسلم + آیا نیستی تو مرد مسلمان + فقال بلی + پس گفت محجن آری مسلمانم + یا رسول اللہ ولکنی کنت قد صلیت فی اہلی + ولکن ہستم من کہ تحقیق گزارده ام نماز در اہل خانہ خود + فقال لہ رسول اللہ + پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا جئت المسجد فکنت قد صلیت فاقیمت الصلوٰۃ + چون بیائی تو مسجد را و باشی تو کہ گزارده نماز یعنی در خانہ خود پس برپا کردہ شود نماز و تکبیر برآورده شود برای وی فصل مع الناس + پس بگزار نماز با مردم + وان کنت قد صلیت + و اگرچہ ہستی تو کہ تحقیق گزارده نماز را رواہ مالک و النسائی **+ وعن رجل** من بہز بن حکیم بہ روایت ہست از مردی از قبیلہ بہز بر لفظ حیوان مشہور و بہز نام پدر قبیلہ ہست از مضر روی بہز بن حکیم بن معاویۃ بن حیدۃ بن مدرکۃ بن الیاس بن مضر انہ سأل ابا ایوب الانصاری کہ آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاری را کہ از مشاہیر صحابہ ہست در آن حضرت در ابتدای ہجرت خانہ اش را لقدوم مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود فقال + گفت آن مرد سائل یصلی احدنا فی منزلہ الصلوٰۃ ثم یاتی المسجد + نماز میگزارد یکی از ما در منزل خود پس میرسد بی آید در مسجد کنایت از نفس نفیس میکند یعنی من میگزارم وحی ایم + وتقام الصلوٰۃ + و برپا کرده میشود در مسجد نماز + فاصلی معہم + پس میگزارم نماز را با ایشان فما حدث نفسی شیئا + پس می یابم در نفس خود چیزی از فضد شہ و کراہت من ذلک + از جہت مکرر گزاردن من نماز را و از جہت مخالفت با مام در سرعت نفل و فرض و بعضی از شراح گفتہ اند کہ مراد چیزی از روح و راحت و انس حضور ہست فقال + پس گفت + ابو ایوب سألتنا عن ذلک + یعنی + پرسیده ایم ما را زین حال کہ تو می یابی پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم کہ این چیست و از کجاست + فقال + پس گفت آنحضرت در جواب سوال ما + فذلک + سہم جمع + پس آن مر او را نصیب جماعت ہست و ثواب آن پس باید کہ ہیچ حدیث نفس و کراہت نیابد یا حصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی چنان ہست + انچہ تو می یابی از روح و حضور از اثر جماعت نور انیت ہست رواہ مالک و ابو داود **+ وعن یزید** + تحتانیہ و زای + ابن عامر قال جئت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہو فی الصلوٰۃ روایت ہست از یزید بن عامر کہ صحابی ہست حاضر شد حنین را با مشرکان بعد از ان اسلام آورد گفت آمدم آنحضرت را و حال آنکہ وی در نماز بود با مردم فجلست + فدخل معہم فی الصلوٰۃ + پس نشستم من و در نیامدم با ایشان در نماز + فلما انصرف رسول اللہ

صلے اللہ علیہ وسلم در آئی جا لسا، پس ہر گاہ کہ برگشت آنحضرت انہ نماز دیدہ مرا نشستہ، فقال الم تسلم، پس گفت آیا اسلام نیاوردہ
و مسلمان نیستی میایزید، کہ نماز نمیکنی قلت بلی گفتم بلی یا رسول اللہ قد اسلمت بتحقیق اسلام آوردہ ام، قال فما منعک ان تدخل مع الناس
فی صلوتہم گفت آنحضرت وچہ باز داشت ترا از در آمدن تو با مردم در نماز ایشان، قلت انی کنت قد صلیت فی منزلی گفتم بدستیکہ بودم
کہ تحقیق نماز گزاردم من در منزل خود، حسب ان قد فہمتم، و حالانکہ گمان می بردم کہ تحقیق گزاردہ اید شما، فقال اذا جئت الصلوة فوجدت
الناس فصل معہم، پس گفت آنحضرت وقتی کہ بیائی تو نماز، پس بیائی تو مردم را کہ گزاردہ اند نماز پس بگزار نماز با ایشان، وان کنت قد صلیت، و اگر چہ
تو کہ تحقیق نماز گزاردہ، لکن لک نافلة، باشد نماز کہ دوم بار میکنی با مردم نفل مر ترا، و ہذا مکتوبة، و باشد این نماز کہ نخست گذاردہ فرض
و این معنی موافق ہست بظاہر احادیث کہ دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جہت سقوط ذمہ بادای اولی و طبیبی گفتہ کہ ضمیر مرتکبین راجع است
بنمازی کہ گزاردہ ہست نخست و اشارت بہذہ بنماز ہست کہ گزاردہ ہست با جماعت و گفتہ گردہند شد نمازی کہ واقع ہست وقت و سقوط
مر قضا را نافلہ و نماز یکہ با جماعت ہست و غیر مسقط ہست مر قضا را فریضہ از جہت دلالت بر آنکہ اصل در نماز آنست کہ گزاردہ شود با جماعت
و آنچہ نہ بجماعت گزاردہ شدہ ہست اعتبار و جدا دیدن نیست فقد بوب لہ ابو داؤد، **وعن ابن عمر** ان رجلا سالہ فقال انی اصلی
فی بیتی، مروی سوال کرد او را ابن عمر، پس گفت آنمرد مر ابن عمر را کہ من نماز میگزارم در خانہ خود، ثم ادرک الصلوة فی المسجد مع الامام، پس میرسم
نماز را در مسجد با امام، فاصلی معہ، آیا پس بگزارم نماز با امام، قال نعم، گفت ابن عمر آن سائل را آری بگزار نماز را با امام، قال فما یجعل
لہ صلوتی، گفت آن مرد کہ ہم یکی را ازین دو نماز نخست باد و ہم بگردانم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی ازین دو نماز ہست، فقال ابن عمر
و ذلک ایلیک، گفت ابن عمر ما را طریق استفہام انکار و این نگردانیدن یکی ازین نماز فرض صفوض بسوی تست و بعض نسخہا ذلک
ایلیک بکلمہ الی نفی، انما ذلک الی اللہ عز و جل یجعل لمن شاء ما شاء، میگرداند مر کدام ازین دو نماز کہ میخواہد ثواب دین
تائید ہست مر چیزیرا کہ رفتہ اند بدان بعض شافعیہ و اختیار کردہ آنرا غزالی کہ فرض یکی ازان دو نماز ہست لا بعینہا و لکن آنرا حدیث
مصرح اند کہ ثانی نافلہ و فرض اولی و این معنی موافق قیاس ہست بر ادای مسقط بتحقیق بری شدہ بادای اولی پس شرع ہمان باشد و اللہ اعلم
رواہ مالک، **وعن سلیمان** مولی میمونة قال اتینا ابن عمر علی البلاط، گفت سلیمان کہ آزاد کردہ میمونہ ہست آمدیم ابن عمر را بر بلاط
عابد و ورع جمت و یکی از فقہای سبعہ و سلیمان بن یسار نیز ہم او را گویند و بعض گفتہ اند کہ سلیمان مولای میمونہ سلیمان بن یسار نیست
و فیہ نظر گفت آمدیم ما ابن عمر را بر بلاط بفتح موحدہ و تخفیف لام کہ نام موضعیست بمدینہ مطہرہ کہ امیر المؤمنین آنرا بیرون مسجد ساختہ بود برای
مردم تا اگر خواہند بیکدیگر حرف و حکایت گویند آنجا بروند و بنشینند و در مسجد ازین باب سخن نکنند و بلاط نوعی ہست از سنگ کذا فی بعض
الشروح و فی الصراح بلاط سنگہا کہ در صحن سرای گسترده باشند، و ہم بضمون آمدیم ما در این موضع و حال آنکہ مردم نماز میکردند یعنی در مسجد
فقلت الا تصلے معہم، پس گفتم من با ابن عمر آیا نماز نمیگزاری تو با ایشان، قال قد صلیت، گفت ابن عمر تحقیق نماز گزاردہ ام من، و انی
سمعت رسول اللہ و بدستیکہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا تصلوا صلوة فی یوم مرتین، نگزارید یک نماز
در یک روز دو بار، رواہ احمد و ابو داؤد و النسائی، و این حدیث بظاہر مخالف ہست مر احادیث سابقہ را و آنچہ گذشت از اثر ابن عمر

و تطبیق میان احادیث باآنست که این حدیث در باب کسی ست که گزارده ست بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکه تنها گزارده چنانکه مذهب حنفیه ست یا محمول ست بر کسی که هیچ اعاده نمیکند و مذهب شافعیه آنست که نماز وی تنها منعقد نمیگردد و صحیح نمی افتد چنانکه در شرح صحیح مذکور ست زیرا که اصل عدم اعاده ست مگر دلیلی وارد شده ست باعاده که اذا جماعت باشد پس مختصر گردد بران کذا قال الشیخ و این تاویل منافی ست بقول قوم الا فصلی معهم زیرا که وی ظاهر ست در جماعت و گفته اند که عن در صحت این عبارت و حسن اوست و احادیث دال بر خلاف آن صحیح اند یا صحیح انداز ان قوی پس گفته که حمل کرده میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوٰۃ در مسجد و بار ایتداد و اختیار یا بر اعاده صلوٰۃ بعد از انکه گزارده شده ست بجماعت و تحقیق زعم کرده اند بعضی از اهل حدیث که حدیث یزید بن الاسود ناسخ ست حدیث ابن عمر را زیرا که وی شنیده ست در حجة الوداع و آن آخر ایام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و گفته که این قول غیر سدید ست زیرا که ابن عمر صحبت دیرست بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آنحضرت پس شاید که شنیده باشد بعد از یزید بن الاسود پس جزم بر نسخ توان کرد بعلم تبعیه اکثر احادیث عام اند در همه نماز و لیکن مجتهدان نظر بر احادیث دیگر کرده اند در بعض اوقات و اتفاق شده ست آنها را تخصیص کرده اند چنانکه این حدیث آینده تخصیص کرده ست **وعن نافع** قال ان عبد اللہ بن عمر کان یقول رویت ست از نافع مولای ابن عمر که فقیه بود از کبار تابعین گفت که ابن عمر میگفت من صلی المغرب اذا صبح ثم ادرک الامام فلا یعد لها کسی که گزارد نماز مغرب را یا نماز صبح را پس دریافت آنها را با امام باید که باز نگرداند مر آنها را و نگزارد با امام و باید که بفضیلت تحتانیه ضم عین این حدیث بظاهر موقوف ست بر ابن عمر و اگر مراد آنست که میگفت بطریق رویت مرفوع میشود و این مؤید مذهب مالک ست که گوید در بن دو نماز اعاده نیست نزد ما عصر نیز همین حکم دارد و نزد شافعی جائز ست مطلقا و نزد این حدیث یمانی ست با آنکه سابقا بجماعت نگزارده ست رواه مالک **باب السنن و فضائلها** مراد نماز ها یکه ادا کرده میشوند با فرض در روز و شب و آنحضرت بران مواظبت بسیار نمود تا کید بالغی تاکید چنانکه سنت عصر قسم اول را ره آب خوانند ما خوذ از رتوب بمعنی دوم و ثبوت و ترتیب نیز مشتق از آن ست و ممکن ست که راتبه اعم از موکده باشد و بعد علم **الفصل الاول** **عن ام حبیبة** رض قالت قال رسول اللہ رویت ست از ام حبیبه که از امهات المؤمنین ست و خواهر معاویه بن ابی سفیان رض ست گفت گفت آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم من صلی فی یوم و لیلة اثنتی عشر رکعة بنی له بیت فی الجنة کسی که بگزارد در روز و شب دوازده رکعت برآورده شود برای وی خانه در بهشت **ملازم العامل** الظهر چهار رکعت پیش از نماز پیشین و دو رکعتین بعد ها و دو رکعت پس از وی و رکعتین بعد المغرب و دو رکعت بعد از نماز شام و رکعتین بعد العشاء و دو رکعت پس از نماز خفتن و رکعتین قبل صلوٰۃ الفجر و دو رکعت پیش از نماز بامداد ذکر صلوٰۃ ظهر را مقدم آورد بجهت آنکه وی اول نماز ست که جبریل برای تعلیم اوقات صلوٰۃ آمده با آنحضرت گزارد لهذا او را صلوٰۃ الاولی نام کنند و ترجمه وی بفارسی نماز پیشین ست رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و در مصابیح این را در فصل اول آورده که موضوع ست بر ای احادیث شیخین و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را آنچنین آمده که ام حبیبه گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت ما من عبد مسلم یصلی لله کل یوم ثنتی عشرة رکعة تطوعا غیر فریضة الا بنی الله له بیتا هیچ بنده مسلمان که بگزارد برای خدا هر روز دوازده رکعت نفل جز فرض

مراد بیوم اینجا شامل روز وشب هست وغیر فریضه تاکید قطعی هست ۱۲ الا بنی لهذه بیتا فی الجنة یعنی مگر آنکه بنا کند خدای تعالی برای او خانه در بهشت ۱۲ او یا باین لفظ فرمود که ۱۲ الا بنی لله بیت فی الجنة یعنی مگر آنکه بنا کرده شود برای او خانه در بهشت ۱۲ وعن ابن عمر قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین قبل الظهر ورکعتین بعدها الخ یعنی ابن عمر گزاردم با آنحضرت دو رکعت پیش از ظهر ودو رکعت بعد از ظهر واین حدیث متمسک شافعی هست که سنت مؤکده پیش از پیشین دو رکعت هست واین حدیث ابن عمر دو رکعت آورده باحتمال اقتصار ونزد ما چهار رکعت هست ودر روی نیز احادیث آمده از علی وعایشه وام حبیبه وترمذی گفته که برین هست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومن بعدهم وهمین هست قول سفیان وابن المبارک واسحق وازشافعی واحمد نیز چهار رکعت آورده ولیکن بعد سلام وما نا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی چهار میگزارد وگاهی دو ودر هر کسی آنچه دیده ویافته کرده نیز شاید که در خانه چهار رکعت میگزارد ودر مسجد دو ازرو ۱۲ وطهره آنزار ویت کردند وچون در مسجدی آمد دو رکعت تحیة المسجد میگزارد واین عمر آنرا سنت ظهر گمان برده یا عتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همین دو رکعت بود وچهار که میگزارد صلوة فی الزوال بود چنانکه بیاید ۱۲ واربعتین بعد المغرب فی بیته ۱۲ ومیگوید ابن عمر گزاردم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانه آنحضرت مراد حجره حفصه هست که خواهر ابن عمر هست ۱۲ ورکعتین بعد العشاء فی بیته ۱۲ وگزاردم دو رکعت بعد از عشاء در خانه وی ۱۲ قال وحدثتنی حفصة ان رسول الله ۱۲ وخبر داد مرا حفصه که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یصلی رکعتین خفیفتین حین یطلع الفجر ۱۲ بود که میگزارد دو رکعت سبک را هنگامیکه می برآمد صبح صادق وچون ابن عمر درین هنگام در خانه حفصه حاضر بود از حفصه شنیده روایت کرد ودر صحیح بخاری آمده هست که گفت ابن عمر بود این ساعت که در نبی آمدم بر آنحضرت واز اینجا معلوم میشود که این دو رکعت نیز در خانه می بود وبصریح نیز در احادیث آمده چنانکه در باب صلوة اللیل بیاید ۱۲ متفق علیه ۱۲ وعنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی بعد الجمعة حتی ینصرف ۱۲ بود آنحضرت که نمیگزارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه برمیگشت از نماز وی ودر آمد در خانه فیصلی رکعتین فی بیته ۱۲ پس میگزارد دو رکعت در خانه خود ۱۲ متفق علیه ۱۲ وعن عبد الله بن شقیق ۱۲ وروایت هست از عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین وثقات ایشان هست وشنید از عمر وعثمان وعلی وعایشه وابی ذر ودیگر صحابه بکبار یا مکرر یا سنة وثمان مائة قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله گفت پرسیدم عایشه را از نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم عن تطوعه ۱۲ از نماز نفل آنحضرت ۱۲ فقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظهر اربعا ۱۲ پس گفت عائشه بود آنحضرت که میگزارد در خانه من پیش از ظهر چهار رکعت ۱۲ ثم یخرج فیصلی بالناس ۱۲ پستر بیرون می آمد پس میگزارد با مردم ۱۲ یعنی فرض ظهر را ۱۲ ثم یدخل فیصلی رکعتین ۱۲ پستر می در آمد یعنی در خانه پس میگزارد دو رکعت را ۱۲ وکان یصلی بالناس المغرب ۱۲ بود که میگزارد با مردم مغرب را ۱۲ ثم یدخل فیصلی رکعتین ۱۲ پستر می در آمد پس میگزارد دو رکعت ۱۲ ثم یصلی بالناس العشاء ویدخل فی بیتی فیصلی رکعتین ۱۲ پستر میگزارد با مردم نماز عشاء را ۱۲ ودر می آمد خانه مرا پس میگزارد دو رکعت ۱۲ وکان یصلی من اللیل تسع رکعات فیهن الوتر ۱۲ وبود که میگزارد از شب نه رکعت که در انها وتر داخل بود یک رکعت یا سه رکعت ودر نماز شب از آنحضرت روایات مختلف آمده هست شش وهشت ونه ودوازده وسیزده که در اوقات مختلفه بهر کدام عمل می نمود وتحقیق آن در باشت بیاید ۱۲ وکان یصلی لیلا طویلا قائما ولیلا طویلا قاعدا ۱۲ وبود که می گزارد آنحضرت زمانی در از از شب ایستاده وزمانی در از از شب نشسته ۱۲ وکان اذا قرأ وهو قائم رکع وسجد وهو قائم ۱۲ وبود چون قرأت میکرد ایستاده رکوع وسجود

ہم میکرد ایستادہ یعنی انتقال میکرد بآنہا از قیام نہ کہ می نشست و برکوع و سجود میرفت و کان اذا قرأ قاعدا رکع و سجد و ہو قاعد، و بود چون بخواند نشستہ میکرد رکوع و سجود ہم نشستہ و درین صورت رکوع و سجود ایستادہ نیز آمدہ ہست چنانکہ قرأت میکرد نشستہ بستر می ایستاد و برکوع و سجود میرفت بعد از خواندن پارہ از قرأت ایستادہ یا بی آن اما در صورت اولی بمیرد کہ نشیند و برکوع و سجود برود پس بود نماز آنحضرت برسہ وجہ یا ایستادہ تمام یا نشستہ تمام یا قرأت میکرد نشستہ پس ازان می ایستاد و رکوع و سجود میکرد و آنچنان نبود کہ قرأت ایستادہ کند پس ازان بنشیند و برکوع و سجود رود، و کان اذا طلع الفجر صلی رکعتین، و بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق میگزارد دو رکعت کہ سنت فجر باشد، رواہ مسلم و زاد ابو داؤد، و زیادہ کردہ ہست ابو داؤد و این عبارت را کہ ثم خرج فصلی بالناس صلوٰۃ الفجر پس بیرون می آمد پس میگزارد بمردم نماز فجر را، **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا قالت لم یکن النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی شیء من النوافل اشد تعاہدا منہ علی رکعتی الفجر گفت عائشہ نبود آنحضرت بچیزی از نوافل سخت تر از روی محافظت و ملازمت چنانکہ محافظت و ملازمت میکرد بر دو رکعت فجر کہ مراد بدان سنت فجر ست یعنی سنت فجر از ہمہ سنتہا مؤکد تر بود چنانکہ در سفر و حضر ترک نکردی و در کتب فقہ مذکور ست کہ در سنت نیست کہ گزارد آن نشستہ بی عذر متفق علیہ **وعنہا** قالت قال رسول اللہ، و ہم از عائشہ روایت ست کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیہا، دو رکعت سنت فجر بہتر ست از ین عالم سفلی و ہر چہ در وست از متاع آن اگر چہ آنرا در راہ خدا صرف کنند چنانکہ در فضیلت آن ذکر کردہ ہست کہ بہتر ہست شما را از انفاق ذہب و فضہ و ازین وجہ معنی بہتری ہست و درست می آید کہ انفاق در راہ خدا بہتر ہست و لیکن سنت فجر بہتر ازان ہست و اما متاع دنیا کہ بدان بخل کنند و در راہ دین صرف نمایند اصلا خیری ندارد تا این را بہتر ازان گویند و تو جیہش آن میکنند کہ این بر زعم و اعتقاد اہل دنیا ست کہ متاع دنیا را بہی دانند پس فرمود بر تقدیر یکہ آن بہ باشد چنانکہ شما گمان می برید این عبارت بہتر ازان ہست عالم رواہ مسلم، و گفتہ اند کہ اقوی دلیل بر سنن سنت فجر ہست پس ازان سنت مغرب و بعد ازوی سنت بعد از ظہر و بعد ازان سنت عشا و بعد از ہمہ سنت پیش از ظہر و بعض گفتہ اند کہ سنت پیش از ظہر و بعد از ظہر ہر دو برابر اند در رتبہ کذا ذکر الشمنی، **وعن عبد اللہ** مغفل بضم میم و فتح فای مشددہ بعد از نون معجمہ صحابی ہست از اصحاب شجرہ سکونت کرد مدینہ را پس ازان ببصرہ و جسر البصری و غیر وی شنید نداز وی حدیث قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا قبل صلوٰۃ المغرب، نماز بگزارید پیش از نماز مغرب یعنی دو رکعت این را سہ بار مکرر فرمود، قال فی الثالثۃ گفت در بار سوم لمن شاء یعنی امر کردہ و گفتہ ام برای کسی کہ بخواہد، کراہیۃ ان یتخذہا الناس سنۃ، معلق بمشیت ساختم این را از جہت مکروہ پنداشتن آنکہ گیرند این نماز را مرادم سنت مؤکدہ و شریعت لازمہ مستمرہ غایت آنکہ مستحب گردانیدہ ام آنرا تا ہر کہ خواہد کہ ثواب آن در یابد بگزارد و اکثر سلف و خلف از صحابہ و تابعین ہمین اند و اکثر فقہاء بر خلاف این اند و کلام بر ین در باب فصل اذان گذشتہ و شرح حدیث بین کل اذانین صلوٰۃ در فصل ثالث نیز دران احادیث بیاید متفق علیہ **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان منکم مصلیا بعد الجمعۃ فلیصل اربعا، کسی ہست از شما نماز گزارندہ بعد از جمعہ پس باید کہ بگزارد چہار رکعت، رواہ مسلم، و فی اخری لہ، و در روایت دیگر مسلم یا اخین امدہ، قال اذا صلی احدکم الجمعۃ فلیصل بعدہا اربعا، گفت چون بگزارد یکی از شما نماز جمعہ را پس باید کہ بگزارد بعد ازوی چہار رکعت و در حدیث ابن عمر گذشت کہ میگزارد آنحضرت بعد از جمعہ دو رکعت و در فصل ثالث از حدیث ابن عمر بیاید کہ ششش رکعت میگزارد و تحقیق این مقام بالا جملہ

بیاید انشاء اللہ تعالیٰ **الفصل الثانی عن ام حبیبۃ** قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من حافظ علی اربع رکعات قبل الظہر واربع بعدہا حرمہ اللہ علی النار رواہ احمد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ ودر بعض روایات آمدہ کہ بگزارد پیش از ظہر چہار رکعت بعد ازوی حرمہ اللہ علی النار بدو سلام وتخصیص ایں ہشت کہ اینہا یا کمتر سنت اند یا ورای آن واظہر الثانی **وعن ابی ایوب الانصاری** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع قبل الظہر لیس فیہن تسلیم تفتح لہن ابواب السماء فرمود چہار رکعت ہست پیش از نماز پیشین کہ نیست در آنہا سلام دادن گشادہ میشود برای آنہا درہای آسمان ومیرسند بحضرت قبول ونازل میگردد از آسمان بسبب آنہا انوار رحمت وصول رواہ ابو داؤد وابن ماجۃ ودر ین جا نیز اختلاف ہست کہ مراد ایں چہار رکعت راتبہ ظہر ہست یا این نمازی دیگر ہست مستقل کہ گزارد پیش ودر ین وقت دنا میدہ میشود آنرا صلوٰۃ فی الزوال پس آنہا کہ قائل اند بآن کہ راتبہ قبل ظہر دو رکعت ہست جزم دارند باین وآنہا کہ قائلند باربع متردد اند دران وثبوت این فضیلت منافات ندارد وجوہ دون ازو اجب وقتا ما نست کہ غیر واجب اند **وعن عبد اللہ بن السائب** صحابی ہست خواند قرآن را بر ابی بن کعب وگرفت ازوی مجاہد واہل مکہ وعبد اللہ بن السائب تابعی ہم ہست وظاہر ترنست کہ مراد اینجا صحابی ہست قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی بعد ان تزول الشمس قبل الظہر ربوا آنحضرت میگزارد چہار رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظہر وقال انہا ساعۃ تفتح فیہا ابواب السماء فاحب ان یصعد لی فیہا عمل صالح دوگفت آنحضرت این ساعتی ہست کہ گشادہ میشود دروی درہای آسمان پس دوست میدارم کہ بالا رود برای من درین ساعت کار نیک رواہ الترمذی ازین حدیث معلوم میشود کہ این ساعت اجابت وقبول ہست ہر عمل نیک کہ درین وقت بکنند مقبول ہست وچون وقت نماز کہ افضل اعمال ہست نماز گزاردن ارجح وافضل باشد وحدیث اول کہ فرمود کہ گشادہ میشود برای این رکعات درہای آسمان نیز محمول برین معنی ہست **وعن ابن عمر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رحم اللہ امرأ صلی قبل العصر اربعا رحمت کند خدای تعالیٰ مرد را کہ بگزارد پیش از نماز دیگر چہار رکعت دو عبارت رحم اللہ اشارت ہست باستحباب آن رواہ احمد والترمذی وابو داؤد وگفتہ ہست ترمذی ہذا حدیث حسن غریب وابن خزیمہ وابن حبان در صحیحین خود آنرا روایت کردہ وابن حبان تصحیح نمودہ ہست **وعن علی** رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی قبل العصر اربع رکعات دو روایت ہست از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت بود آنحضرت میگزارد پیش از نماز عصر چہار رکعت یفصل بین کل رکعتین بالتسلیم علی الملائکۃ المقربین ومن تبعہم من المسلمین والمومنین جدا جدا میکرد میان ہر دو چہار رکعت بسلام دادن بر فرشتگان مقربگان درگاہ آنہا کہ نام ایشانست در وجود ودر ذکر او مسلمانان ومومنان یعنی سلام کہ در غازی دہندیست فرشتگان حاضران جماعت میکنند رواہ الترمذی وازینجا معلوم میشود کہ تسلیم در چہار رکعت کہ پیش از عصر بگزارند مستحب ہست بعضی این چہار قبل الظہر را نیز بر ان قیاس کنند ولغوی گفتہ کہ مراد بتسلیم اینجا تشہد ہست نام کردہ آنرا تسلیم بجہت اشتمال وی بر ان **وعنہ** قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی قبل العصر رکعتین دیگر از علی رضی اللہ عنہ روایت ہست کہ آنحضرت میگزارد پیش از عصر دو رکعت درست عصر ہر دو روایت آمدہ ہست چہار رکعت ودو مصلے خیر ہست دران وچہار افضل ہست رواہ ابو داؤد **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیہا بینہن بسوء یکی بگزارد بعد مغرب

شش رکعت که سخن نکند درمیان آنها بدی یعنی سخن بد که دران اثمی باشد نگوید و بذکر و تسبیح مشغول باشد عدلن له بعبادة ثنتی
عشرة سنة برابر کرده میشوند این شش رکعت برای مصلی بعبادت دوازده سال هر رکعت را ثواب دو سال رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب لا نعرفه الا من حدیث عمر ابن ابی خثعم و گفته است ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث عمر بن خثعم
و سمعت محمد بن اسمعیل یقول هو منکر الحدیث و گفت ترمذی شنیدم بخاری را که میگفت عمر بن ابی خثعم منکر الحدیث است و معنی احادیث
منکر و مقدمه معلوم شد و ضعفه جدا و ضعیف گردانیده است بخاری او را البته و در میزان الاعتدال گفته است که عمر بن عبد الله بن ابی خثعم
روایت میکند موضوعات را و نیست ذکر وی مگر بسبیل قدح و انکار روایت کرده است وی از یحیی ابن ابی کثیر از ابی سلمة از ابی هریرة من صلی بعد المغرب
الحدیث و مردم این شش رکعت را صلوٰة الاوابین گویند و در حدیث این نام یافته نشده است اگر یافته شده است در باب صلوٰة الضحی است
چنانکه در کتاب شمائل آمده **وعن عائشة** رضی قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب عشرين ركعة بنى الله له بيتا في الجنة
کسیکه بگزارد بعد مغرب بیست رکعت بنا کند خدای تعالی برای او خانه در بهشت رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی تعلیقا
تعلیق کرده و در بعض شروح گفته اند روایت کرده است او را ابن ماجه مسندا و محدثان این را تضعیف کرده اند و گفته اند که در اسناد او یعقوب
بن الولید است و وی کذاب و وضاع است چنانکه امام احمد و غیر او بیان کرده اند والله اعلم **وعنها** قالت ما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم العشاء قط
گفت نگزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم العشاء قط نماز عشا را هرگز فدخل علی پس در آمد بر من الا صلی اربع رکعات او ست رکعات مگر آنکه
او گزارد چهار رکعت یا شش رکعت آنچه در مشهور از روایات آمده بعد از عشا دو رکعت آمده و در بعض روایات چهار نیز آمده اما شش رکعت
جز درین حدیث نیامده والله اعلم و در بعض حواشی نوشته که مراد بعشا اینجا مغرب است گویا باعث برین قول حدیث ترمذی است که در آن
شش رکعت بعد از مغرب آمده یا تردد دران که آنها با رکعتین سنت اند یا ورای آن اما در استحباب چهار رکعت پیش از عشا چنانکه در
کتب فقه مذکور است حدیثی بنظر در نیامده و اهل حرمین نمیگذارند بلکه نمی شناسند کذا فی سفر السعادة رواه ابو داود **وعن ابن عباس**
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادبار النجوم الرکعتان قبل الفجر و ادبار السجود الرکعتان بعد المغرب گفت ابن عباس مراد به تسبیح ادبار النجوم
بکسر همزه که در قرآن مجید در آخر سوره طور واقع شده است دو رکعت سنت فجر است که در وقت غیبوبت کواکب میگزارند و به تسبیح ادبار
السجود بفتح همزه که در سوره ق آمده است سنت مغرب است که از پی در فریضه مغرب رواه الترمذی و در تفسیر قاضی بیضاوی گفته که مراد
بادبار السجود نوافل است که بعد از مکتوبات گزارده میشود و بعض گفته اند وتر بعد از عشا و گفته اند که ادبار در سوره ق جمع دبر و نافع و ابن
کثیر و خلف و حمزه بکسر خوانده اند و ادبار در آخر سوره طور بکسر است و بفتح همزه نیز خوانده شده است در قراءت شاذه

الفصل الثالث

عن عمر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اربع قبل الظهر بعد الزوال روایت است از امیر المؤمنین عمر گفت
شنیدم آنحضرت را که میگفت چهار رکعت پیش از نماز ظهر بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را و سنت زوال را تحسب بمثلهن
صلوٰة السحر حساب کرده میشوند و برابر داشته میشوند در فضل و ثواب بچهار رکعت که در صلوٰة سحر گزارده شوند که وقت
مشهود و بفضل عظیم است یعنی نماز گزاردن درین وقت مشابه نماز گزاردن در وقت سحر است و بعضی صلوٰة سحر را

برسنت وفرض فجر حمل کرده وشک نیست که حمل بر نماز تهجد ظهر وانسب است بلفظ سحر وما نکه باعث بر حمل نماز فجر اربع رکعت
است وصلوة تهجد مثنیه از انست ودر سفر السعادة آورده که عبد الله بن مسعود میگزارد هشت رکعت بعد از زوال ومیگفت که این
رکعات برابری میکنند ما نند خود را از قیام لیل واین در حکم مرفوع است چه مقادیر رکعات وثواب جزء مسموع از شارع توان دانست
کما تقرر فی موضعه وباین حدیث ابن مسعود محمل صلوة سحر بر قیام لیل استینا سی عنوان یافت وظاهر آنست که مراد باین هشت
رکعت مجموع ما بین الزوال وسنت ظهر باشد وبعض مشایخ گفته اند که شاید سر درین آن باشد که این هر دو وقت زمان نزول رحمت وحصول
قربت اند زیرا که گشاده میشوند ابواب رحمت قبول بعد از تصاف نهار ونزول میکند رحمت الهی در نصف اخیر شب چنانکه در احادیث
آمده است وچون این دو وقت متناسب بودند نماز دیگر نیز متعادل ومتوازی باشند وچون نزول رحمت در آخر شب ظاهر وشهود
نماز وقت زوال را عدیل وشبیه بدان ساخت بعد ازان اشارت فرمود بفضیلت وقت زوال بقول خود وما من شیء الا وهو یسبح
تلک الساعة ونیست هیچ چیزی مگر آنکه وی بیاکی یاد میکند خدا را در ان ساعت ثم اقرأ بستر خواند آنحضرت برای ترغیب نماز درین
وقت این آیت را که تتجافی جنوبهم عن المضاجع الآیة میل میکند ومیگردد وسایها از جانب است وچپ تهجد بهم وهم داخرون
در حالیکه سجده کننده اند مر خدا را وحال آنکه ایشان خرد وخوار اند اول آیت این است که واولم یروا الی ما خلق الله من شیء آیا نمی بینند
ونظر نمیکنند آدمیان که تسلیم وانقیاد نمی نمایند امر پروردگار را وعبادت نمیکنند مر او را سوی مخلوقات که مر از اسایها است میل میکنند
ویگردند از ایمان وتمایل ایشان بسجده کننده وخرد وخوار شونده مر او را بسجده انقیاد وتسلیم است خواه بطوع ویا باختیار همه
منقاد اوامر اوی اند ودر آنچه خلق کرده وتدبیر نموده است تعالی شانه رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عائشة
ترک ایشان عمدا وفات ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم کقیامه بهذه الرکعة عندی قط رواه الدارمی یعنی عائشه ترک نکرد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر
تروک ثابتی در خانه من هرگز متفق علیه وفی روایة للبخاری قالت والذی ذهب به ما ترکها حتی لقی الله وفی روایة له ما رأیته یصلیها
عائشه سوگند آن خدای که برد آنحضرت را از بین عالم ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکه ملاقات کرد خدا را ودر روایت بخاری ما رأیته یصلیها
سخن درین گذشته است مجمل آنکه بعض گویند که این دو رکعت سنت ظهر است که بجهت اشتغال وافدان فوت شده بود که آنرا قضا کرد
وعادت شریف چنان بود که چون عمل کردی بر آن مداومت نمودی ودرین سخن خالی از بعدی نیست وبعض میگویند که این دو رکعت پیش
از نماز مغرب بود بعد از زوال وی واین نیز بعید است زیرا که ظاهر حدیث آنست که گزاردن آنها بعد از عصر است پیش از مغرب ونیز گزاردن
دو رکعت بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی نیست وبعضی از اصحاب میگزاردند پس امر کرد ایشان را بدان ونهی
کرد ازان چنانچه در احادیث آینده بیاید وگفته اند که در احادیث بطرق متعدده آمده که این دو رکعت راتبه عصر بود پس بعید عارض نبوده
ایجاب اخبار وآثار دیگر نهی از صلوة بعد از عصر بسیار است وجمهور هم بر اند پس حسن آنست که گفته شود که گزاردن دو رکعت بعد از عصر از
خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم از کل بعض المتاخرین والله اعلم وعن المختار بن فلفل بضمه فاءین وسکون لام آخر نخزومی کوفی تابعی ثقه
است شنید انس را میگوید که از وی ثوری وغیر وی قال سألت انس بن مالک عن التطوع بعد العصر فقال کان یصلیها قبل العصر پرسیدم انس را از نفل گزاردن

بعد عصر فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوة بعد العصر پس گفت انس بود عمر میزد دستهای کسی را که عقد می بست این نماز را و برمیداشت
دستها را بتکبیر بعد عصر یعنی منع می کرد ازان و کنا نصلی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد غروب الشمس قبل صلوة
المغرب و بودیم ما که میگزاردیم در زمان آنحضرت دو رکعت بعد از غروب شمس آفتاب پیش از گزاردن نماز مغرب فقلت له اکان رسول الله
مختار میگوید پس گفتم مر انس را ایا بود بتغیر خدا صلی الله علیه وسلم بصلیهما که میگزارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز مغرب
قال کان یرانا نصلیهما فلم یامرنا ولم ینهنا گفت انس بود آنحضرت که میدید ما را که میگزاردیم این دو رکعت را پس امر میکرد ما را بان و نه
میکرد ما را ازان پس تقریر آنحضرت مشروعیت نماز بعد از عصر را ثابت شد رواه مسلم اینجا گفته اند که مگر عمر رضی الله عنه از قول عایشه رضی الله عنها که گفت
ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم و قبل نبود نه از قول انس کنا نصلی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند که سبب ضرب عمر
مردم را از صلوة بعد عصر خوف وقوع نماز ست وقت غروب و بی آن مکروه نیست و این مذهب عمر ست و مذهب غیر وی کراهت ست مطلقا و
بالجمله مسئله کراهت نماز بعد از عصر و حدیث آن خالی از اختلافی و اضطرابی نیست و الله اعلم **وعن انس** قال کنا بالمدینة گفت انس بودیم ما
بمدینه فاذا اذن المؤذن لصلوة المغرب چون اذان میدادند مؤذنان مر نماز مغرب را ابتدروا السواری می شتافتند و میرفتند صحابه بسوی
ستونهای مسجد و می ایستادند پس ستونها فر کعوا رکعتین پس میگزاردند دو رکعت حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد تا آنکه مردی
غریب مسافر بر آینه می در آمد مسجد را فیحسب ان الصلوة قد صلیت پس گمان می برد آن مرد غریب که نماز فرض تحقیق گزارده شده ست
و این مردم نماز سنت بعد از مغرب میگزارند من کثرة من یصلیهما از بسیاری کسانیکه میگزارند این نماز را گویا ایشان نمی از صلوة قبل
المغرب نمیدانند بعد آن رواه مسلم **وعن مرثد** بضم میم و سکون راء و فتح مثلثه بن عبد الله تابعی ست مفتی اهل مصر بود در عهد عبد العزیز
بن مروان برادر عبد الملک بن مروان او را حاضر میکرد و برای فتوی پیش خود مینشاند ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده ست قال اتیت عقبة
بالجهنی گفت آمدم عقبه بضم عین و سکون قاف ابن عامر جهنی بالضم جیم و فتح هاء که از صحابه ست فقلت الا اعجبک من ابی تمیم پس گفتم را تعجب
نکنم و در عجب نیندازم ترا از ابی تمیم که تابعی کبیر بود در زمان آنحضرت اسلام آورده یرکع رکعتین قبل صلوة المغرب میگزارد دو رکعت را
پیش از نماز مغرب فقال عقبة انا کنا نفعله علی عهد رسول الله گفت عقبه بدستیکه بودیم ما که میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم قلت فما یمنعک الآن گفتم پس چه باز میدارد ترا الکنون و چیز نمیکند فقال الشغل بضم شین گفت باز میدارد کارهای دیگر و نیز سنت
مؤکده نیست و نووی گفته ست که مختار استحباب آنهاست از جهت احادیث صحیحه صریحه دران رواه البخاری **وعن کعب بن عجرة**
بضم عین و فتح جیم صحابی ست از اصحاب شجره و احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده قال ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی مسجد
بنی عبد الاشهل فصلی فیه المغرب گفت آنحضرت آمد بمسجد بنی عبد الاشهل که نام قبیله ایست پس بگزارد در وی نماز مغرب را فلما قضوا صلوتهم
رآهم یسبحون بعد ها پس چون هر گاه که تمام کردند مردم نماز فرض را دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را که نماز نفل میگزارند که مراد وی سنت مغرب
ست بعد از فرض یعنی در مسجد فقال هذه صلوة البیوت پس گفت آنحضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانها ست که در
خانها باید گزارده شود در مسجد رواه ابو داؤد و روایة الترمذی و النسائی قام ناس متقلدون فقال النبی ایستادند مردم در حالتیکه نفل میگزاردند پس گفت پیغمبر صلی الله علیه

وسلم علیکم بهذه الصلوة فی البیوت، لازم گیرید بر خود و گزاردن این نماز را در خانها بدانکه فضل آنست که نماز نفل غیر فرض در خانه بگزارند و همچنین بود عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر بسببی یا عذری خصوصا سنت مغرب که هرگز در مسجد نگزارده و بعضی از علما گفته اند که اگر سنت مغرب را در مسجد بگزارد از سنت واقع نمیشود و بعض گفته اند که عاصی میگردد و از جهت مخالفت امر که ظاهرش در وجوب است و جمهور بر آنند که امر برای استحباب است و اولی آنست که در خانه باشد و در حاشیهٔ هدایه از جامع صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گزارد اگر میرسد که بعد از رجوع ببیت شغلی پیش خواهد آمد که مانع خواهد شد از سنت گزاردن پس در مسجد بگزارد و اگر این ترس نیست افضل آنست که در خانه برود و بگزارد و اگر فتن بخانه میسر نمیاید بر در مسجد بگزارد و اگر این هم میسر نگردد در مسجد پیروفی بگزارد اگر امام در نفل گزارده است و اگر امام در مسجد خارجی گزارده است در داخلی بگزارد و اگر مسجد بیست که در داخل و خارج نماز در چهلوی ستونی یا گوشه بگزارد

وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یطیل القراءة فی الرکعتین بعد المغرب، گفت ابن عباس بود آنحضرت که دراز میکرد قرات را در سنت مغرب حتی تفرق اهل المسجد تا آنکه جدا میشدند مردم که در مسجد بودند از یکدیگر یعنی بیرون می رفتند، رواه ابوداود

این حدیث نوعی اشعاری دارد که آنرا در مسجد بگزارد پس محمول بر عذری و سببی خواهد بود که مانع آمده باشد از دخول بیت و احتمال دارد که در خانه گزارده باشد و ابن عباس آنرا دریافته زیرا که خانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم متصل بمسجد بود و در میان حجرهٔ او و دیواری نبود و در دیواری بود بجانب مسجد کذا قالوا و نیز ظاهر آنست که این تطویل قرات در سنت مغرب در بعض احیان بوده باشد زیرا که ثابت شده است که آنحضرت در این رکعت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خوانده

وعن مکحول بلغه بیان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم رکعتین، روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین و کبار وثقات ایشانست میرساند روایت را بحضرت و رفع میکند آنرا الی آنحضرت گفت کسی که بگزارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم کند دو رکعت، و فی روایة اربع رکعات، و در روایتی آمده که بگزارد چهار رکعت، رفعت صلوته فی علیین، برداشته میشود نماز او در علیین که مقامی است بالای هفتم آسمان و بعض گویند نام آسمان هفتم است و گفته اند نام دیوان ملائکه است که برداشته میشوند در آن اعمال صالحان و بعض گویند مراد اعلی الجنة و اشرف و اقرب مراتب است بجناب عزت جل جلاله، مرسلا، روایت کرده است مکحول بطریق ارسال و بود وی رضی الله عنه کثیر الارسال

وعن حذیفة نحوه، و روایت کرده شده است از حذیفه که از صحابه است مانند این حدیث، و زاد، و زیادت کرده است حذیفه در این حدیث که گمان مقبول عندالله آنرا که رکعتین بعد المغرب پس بود که میگفت آنحضرت شتابی کنید این دو رکعت را که بعد از مغرب اند و متصل بفرض بگزارید، فانها تعدل مع المکتوبة، زیرا که این دو رکعت برداشته میشوند بعلیین با فرض پس زود تر بگزارید نمازی را که صاعد میشود تا ملائکه که در آنند در اعمال انتظار داشته باشند، و ظاهر آنست که قرات و دعائی یا ذکری که بصحت رسیده است زود آن بعد از فرض منافی تعجیل نباشد یا گویند که خواندن آن بعد از رکعتین منافی بعدیت که انجام مراد است نیست و سابقا دریاب الذکر بعد از صلوة مثل این سخن گذشته است لیکن دل منحل که افضلیت ادای این دو رکعت در خانه ثابت شده است پس اگر خانه دور باشد مخل باستعجال چه گاه کند و نباشد و جهت و ظاهر آنست که بیت اعتبار کند نه آنکه مسجد را و الله اعلم، رواه احمد، نیز روایت کرده این حدیث را در مسند خود، و روی البیهقی الزیادة عنه بکماله، و روایت کرده بیهقی همین زیادت

را از حذیفہ مانند آن، وفی شعب الایمان **وعن عمرو بن عطا** قال ان نافع بن جبیر ارسلہ الی السائب، روایت ہست از عمرو بن عطا کہ از تابعین ہست گفت کہ نافع بن جبیر بن مطعم کہ وی نیز از تابعین ہست فرستاد او را بسوی سائب کہ صحابی ہست، یسالہ عن شیء رآہ منہ معویۃ فی الصلوٰۃ، درحالیکہ سوال میکند عمرو یا نافع سائب را از چیزیکہ دید آنرا از سائب معاویہ وہی کرد آنرا از وی در نماز، فقال نعم، پس گفت سائب آری صلیت مع معاویۃ الجمعۃ فی المقصورۃ، گزاردم با معاویہ جمعہ را در مقصورہ جامع مکانی کہ بنا کردہ میشود مرتکبیر گویندگان را وامام را از قصر یعنی کوشک، فلما سلم الامام قمت فی مقامی، پس ہرگاہ کہ سلام داد امام ایستادم من در جای کہ ایستادہ بودم بر نماز، فصلیت، پس نماز گزاردم، فلما دخل ارسل الی، پس ہرگاہ کہ در آمد معاویہ خانہ خود را کس فرستاد بسوی من، فقال لا تعد لما فعلت، پس گفت باز مگرد مر این فعلی را کہ کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جای فرض، اذا صلیت الجمعۃ فلا تصلہا بصلوٰۃ، چون نگزاری تو نماز جمعہ را پس وصل مکن آنرا بنماز، حتی تتکلم او تخرج، تا آنکہ سخن کنی یا بیرون آئی، فان رسول اللہ ﷺ امرنا بذلک، امر کردہ ہست ما را بآن، ان لا نوصل صلوٰۃ بصلوٰۃ حتی نتکلم او نخرج، آن چیز این ہست کہ وصل نکنیم نمازیرا بہ نماز دیگر تا آنکہ سخن کنیم یا بیرون آئیم و در بعض نسخ صلوٰۃ نیست پس ظاہر عبارت این باشد کہ وصل نکنیم جمعہ را بہ نمازی تا آنکہ سخن کنیم یا بیرون آئیم، رواہ مسلم، **وعن عطا** نام چند کس ہست از تابعین قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعۃ بمکۃ تقدم، بود ابن عمر چون میگزارد نماز جمعہ را بمکہ پیش میرفت از جای کہ میگزارد و در وی جمعہ پس چند قدمی از آن مکانی بمکانی موجب فصل بود بمنزلہ تکلم یا خروج مذکور در قول معاویہ فصلی رکعتین، پس میگزارد ابن عمر پیش رفتہ دو رکعت، ثم یتقدم پس پیش میرفت از این مکان نیز فیصلی اربعا، پس میگزارد چہار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشد کہ بعد از نماز جمعہ میگزارد در مکہ این چنین میکرد، واذا کان بالمدینۃ صلی الجمعۃ ثم رجع الی بیتہ، وچون می بود بمدینہ میگزارد جمعہ را پس برمیگشت بسوی خانہ خود فصلی رکعتین، پس میگزارد دو رکعت، ولم یصل فی المسجد، ونمی گزارد در مسجد، فقیل لہ پس گفتہ شد مر ابن عمر را کہ چرا در خانہ گزاری نہ در مسجد، فقال کان رسول اللہ ﷺ یفعلہ، پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم میکرد آنرا، رواہ ابو داؤد و گفتہ اند شاید کہ فرق میان مکہ و مدینہ آن باشد کہ خانہ ابن عمر رضی اللہ عنہما در مدینہ نزدیک مسجد بود و وصول بود بدان و در مکہ مسافر بود و منزل از حرم دور بود، پس تقدم را قائم مقام رجوع بہ بیت ساخت و امر بزیادت صلوٰۃ در مکہ تا شش رکعت از جہت مضاعفت ثواب در وہست و ترمذی از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ آوردہ ہست کہ وی امر میکرد بدو رکعت بعد از جمعہ، پس وی چہار و مؤلف نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آوردہ و گفتہ، و فی روایۃ الترمذی قال رأیت ابن عمر صلی بعد الجمعۃ رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا، گفت عطا دیدم ابن عمر را کہ گزارد بعد از جمعہ دو رکعت پس نگزارد بعد از وی چہار رکعت چنانکہ از امیر المومنین علی آوردہ و سنت داشت ابو حنیفہ بعد از جمعہ چہار رکعت و نزد ما مابین شش نخست چہار بعد از وی دو این حکم نماز بعد از جمعہ ہست، اما سنت قبل الجمعہ نیز ثابت ہست و بعضی از محدثین آنرا انکار کردہ و مبالغہ نمودہ اند و بعض گفتہ اند کہ ہر کہ اثبات سنت پیش از جمعہ نمودہ ہست بقیاس بر ظہر نمودہ و اثبات سنت بقیاس جائز نیست کذا قیل و حق آنست کہ سنت قبل الجمعہ ثابت ہست و کلام در وی طویل ہست و در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردہ ایم فانظر ثمہ، **باب صلوٰۃ اللیل** بدانکہ نماز شب از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روایات مختلفہ آمدہ دو ہر قومی بنوعی گزاردہ و متعبد مخیر ہست در ان بہر نوعی کہ تمسک

کند شرف اتباع و ریا بود اگر در اوقات متعدده بهر نوعی از ان دست زند او فی نسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت آمده و بعض علما
بخ نیز گفته اند و از سیزده اکثر بود پس بعض با سنت فجر گفته و بعض بی آن و این اصح و مصوب ست و گاهی وتر یک رکعت کرده و گاهی سه
رکعت و در بعض روایات عدد وتر و فصل آن شمرده و در بعض خارج و در بعض اطلاق کرده و وتر را بر یک رکعت و در بعض سه تا پنج و هفت
و در بعض روایات تمام نماز شب را وتر گفته چنانکه در روایت مسلم آمده که بود آنحضرت که ایتار میکرد بسیزده رکعت و چون ضعف پیری
شد ایتار میکرد بهفت و در حدیث آمده ست وتر کنید ای اهل قرآن و مراد بدان نماز شب است و وحشی آنست که نماز شب بضم
وتر بدان وتر میگردد چنانکه نماز روز بضم نماز مغرب وتر میگردد و وارد شده ست که نماز مغرب وتر روز ست و کلام در انکه نماز تهجد
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا بر همه ست بعد از ان منسوخ شد مشهور ست و مختار آنست که از همه منسوخ شد و بر آنحضرت باقی ماند
تا آخر عمر و قد حقق ذلک فی موضعه **الفصل الاول عن عائشة** قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من
صلوة العشاء الی صلوة الفجر احدی عشرة رکعة + روایت ست از عائشه گفت بود آنحضرت که میگزارد و در میان فارغ شدن آنحضرت از نماز
عشا تا نماز فجر یازده رکعت + یسلم من کل رکعتین و یسلم + میداد بعد از هر دو رکعت + و وتر میکرد یک رکعت + فیسجد السجدة
من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة + پس سجده میکرد باندازان وتر مقدار انچه بخواند یکی از شما پنجاه آیت + قبل ان یرفع رأسه + پیش از انکه بردارد آنحضرت
سر خود را و شرح این عبارات توجیهات کرده اند مظاهر آنست که مراد آنست که سجده میکرد سجده از سجدات وتر را یا همه سجده های او را طویل آنقدر که
کسی پنجاه آیت تواند خواند و بعضی از شافعیه بران حمل کرده اند که مراد سجده شکر ست که میکرد بشکرانه وقوع این فعل از وی و توفیق صدور
عبادت و در جواز سجده منفرده خارج از صلوة خلاف ست چنانکه در باب سجود الشکر خواهیم یافت و انچه واقع شده ست عمل بران و بعض بلاد
که بعد از تردد سجده میکنند بکیفیت معروفه و واقع شده ست فضل آن و بعض روایات + فقیه ضعیفه + مرجوح اصلی ندارد از اخبار دار آثار وارد
نشده ست آن روایت تتمیه مختار عمل نیست بران در حرمین شریفین بلکه در سائر دیار عرب و حدیثی درین باب روایت کرده شده ست
که حکم کرده اند بران بوضع و آثار موضوعه بران لائح ست و نرفته ست هیچ یکی از ائمه مذاهب اربعه بصحیت و نه باستحباب آن و اکثر حنفیه دیار
عرب آنرا نمی شناسند و بعض اقل میکنند کراهت آنرا کذا قالوا + فاذا سکت المؤذن من صلوة الفجر + و در اکثر روایات سکت بتای
فوقانیه ست از سکوت یعنی چون خاموش میشد مؤذن از نماز فجر و بعض سکب بهای موحده نیز روایت کرده اند از سکب بمعنی رختن و این نیز
راجع بمعنی سکوت ست یعنی چون میریخت مؤذن اذان را در گوشها + تبین له الفجر + و ظاهر میشد مر آنحضرت را طلوع فجر اشارت ست بآنکه آنحضرت
اکتفا نمیکرد در ادای سنت فجر باذان مؤذن شاید که خطا کرده باشد و در شب گفته باشد بلکه تحقیق میکرد وقت را + قام + می ایستاد آنحضرت +
فرکع رکعتین خفیفتین + پس میگزارد دو رکعت سبک + چنانکه در سنت آمده ست که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد دران میخواند تم + اضطجع علی
شقه الایمن + پس بخفت بر پهلوی راست شرح این + حدیث ثالث بکنیم + حتی یأتیه المؤذن للاقامة + تا آنکه می آمد او را مؤذن
بجهت اقامت نماز و اعلام می نمود بحضور جماعت + فیخرج + پس بیرون می آمد آنحضرت + متفق علیه + **وعنها** قالت کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر + گفت عائشه بود آنحضرت چون میگزارد سنت فجر را + فان کنت مستیقظة حدثنی +

پس اگر می بودم من بیدار سخن میکرد با من، والا اضطجع، واگر نه می خفت، رواه مسلم، وبخاری نیز در باب الحدیث بعد رکعتی الفجر ودر باب من یحدث بعد الرکعتین ولم یضطجع، روایت کرده واین حدیث جواز تکلم بعد از سنت فجر معلوم شده وترمذی برای تکلم بعد از سنت فجر باب عقد کرده وحدیثی از عائشہؓ درین باب آورده بلفظ اذا صلی رکعتی الفجر فان کانت له الی حاجة کلمنی والا خرج الی الصلوٰة وگفته هذا حدیث حسن صحیح وگفته مکروه داشته اند بعضی از علماء از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وغیرهم کلام بعد طلوع فجر تا گزاردن نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا سخنے که چاره نیست ازان وهمین است قول احمد واسحق انتهی وتکلم آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشہؓ فان کانت له الی حاجة کلمنی مشعر است بدان وفرضا اگر نه ازین قبیل باشد هم مبطل سنت وموجب اعاده نیست یا رب مگر بحمت شدت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا وتکمیلا، وعنها قالت کان النبی، بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر، چون میگزارد دو رکعت سنت فجر را اضطجع علی شقه الایمن، خواب میکرد بر پهلوی راست خود متفق علیه، بدانکه کلام درین حدیث از دو وجه است یکی اضطجاع بعد سنت فجر ودوم اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند غریب تر آنکه بعض شرائط صحت فرض داشته اند مذکره اگر گفته شد باطل گردد فرض وی وجماعه بکراهت آن رفته اند وآنرا بدعت شمرده پوشیده نماند که قول به بودن او بدعت بعید است از جهت دو واحادیث صحیحه دران پس باگویند بود بعد ازان منسوخ گشت یا از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن بقصد استراحت نه بر وجه تعبد وهیچ یک ازین قول بوجوب نیز بعید است از جهت اختلاف روایات دروی ودر بعض روایات ذکر اضطجاع نیامده وهمین قدر آمده که گزارد وبر آمد پس قول مختار آن باشد که مستحب ست نه مکروه ونه واجب واما ابو حنیفہؒ گفته که اگر برای استراحت باشد ودفع تعب وتعب که حاصل شده است از نماز شب نیکو بود وفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز ازین قبیل بوده است وامام مالک هم برین است وامامانی عادت کرده اضطجاع بر شق ایمن بود در جمیع احوال وگفته اند که حکمت دران آنست که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب که مضغه صنوبری است در جانب یسار است واگر بر شق الیسر بخسپد قرار میگیرد قلب وغالب آید استراحت ومستغرق میگردد نوم وبر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق می ماند پس غالب نمیشود استراحت ومستغرق نمیگردد نوم وبیدار میگردد باقباه ودر تیقاظ ولهذا اطبا نوم بر شق الیسر قرار داده اند از برای طلب راحت قلب وهضم طعام از جهت توجه حرارت عزیزیه بداخل بدن در حالت نوم وبر چند نوم غالب بے وغرق تر راحت بیشتر وهضم طعام افتر وصاحب شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن را برای طلب خفت نوم وبیدار قیام لیل ولازم است این را تقلیل طعام بعد ازان بدانکه در احادیث صحیحه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوم میکرد درین اضطجاع که بعد از رکعتین فجر میکرد تا شنیده میشد آواز خواب بعد ازان برمیخاست ونماز میگزارد بے آنکه وضوی تازه کند وعدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت است بحکم تنام عیناي ولاینام قلبي بعض گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین ودر باب اذان در قصه لیلة التعریس کلامی باین مقام گذشت فتذکر، وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة، گفت عائشہ بود آنحضرت میگزارد از شب سیزده رکعت منها الوتر، از جمله آن سیزده رکعت وتر بود ویک رکعت یا سه رکعت ودو رکعتا الفجر، واز انجمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز دران شمرده اند از جهت قرب اتصال وانتهای آن بان اصل نماز شب آنحضرت یازده بود چنانکه در روایات

دیگر آمده است و صاحب سفر السعادت گفته است که صواب آنست که سیزده رکعت وای رکعتین فجر نبود اما وتر داخل است در ان رواه مسلم

وعن مسروق قال سالت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل روایت است از مسروق که از مشاهیر تابعین است اورا در خردی دزدیده بودند از نخعت مسروق نام او شد گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت در شب فقالت پس گفت عائشه

سبع وتسع واحدی عشرة رکعة بود نماز آنحضرت در شب گاهی هفت و گاهی نه و گاهی یازده سوی رکعتی الفجر و وای دو رکعت سنت فجر ظاهر این است که این متعلق باحدی عشره است و در وی اشارت است بانکه روایت سیزده رکعت با رکعتین فجر است رواه البخاری

وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل لیصلی بود آنحضرت چون برمیخاست از شب برای آنکه نماز کند افتتح صلوته برکعتین خفیفتین آغاز میکرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد بدان دو رکعت است که بعد از وضو میگزارد و تخفیف در وی مستحب است و در روایات تخفیف آن وارد شده قولا وفعلا رواه مسلم

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوة برکعتین خفیفتین گفت آنحضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید که شروع بکند بدو رکعت سبک رواه مسلم

وعن ابن عباس قال بت عند خالتی میمونة لیلة گفت ابن عباس شب کردم نزد خالهٔ خود ام المومنین میمونه

هست شبی و بود وی رضی الله عنه دران زمان خرد والنبی صلی الله علیه وسلم عندها و بود آنحضرت نزد میمونه در نوبت او فتحدث رسول الله صلی الله علیه وسلم مع اهله ساعة پس سخن کرد آنحضرت با اهل خود که میمونه است ساعتی در اینجا دلیل است بر اباحت کلام بعد

از عشا اگر مصلحتی باشد دران چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت ثم رقد پس خواب کرد آنحضرت فلما کان ثلث اللیل الآخر پس هنگامی که باقی ماند بعضی از ثلث اخیر نفت او بعضه یا باقی ماند بعضی از ثلث اخیر که سدس اخیر باشد وقعد بیدار شد و نشست

ینظر الی السماء فقرا پس نگاه کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورة تا آنکه ختم کرد سوره را یعنی تا آخر سوره خواند و در بعض روایات پنج آیت تا انک لا تخلف المیعاد نیز آمده و نیز

خواندن این آیت بعد از ایستادن و نظر کردن بآسمان و در بعض روایات نیز نرمی و مسواک کردن آمده است ثم قام الی القربة پس برخاست

آنحضرت و قربت بسوی مشک آبی که آنجا بود و قربه بکسر قاف و سکون شین مشک فاطلق شناقها پس بگشاد بند مشک را و شناق بکسر شین و تخفیف نون

وقاف در آخر رشته یا دوالی که بدان مهین مشک را بندند ثم صب فی اجانة پس بریخت آب از مشک در کاسه و جفنه بفتح جیم و سکون فا و نون کاسه بزرگ

ثم توضا وضوا حسنا بین الوضوئین پس وضو کرد آنحضرت وضوئی نیک میان دو وضوئی متوسط میان اسراف و تقتیر نه بسیار آب بخت که بسر حد اسراف رسد و نه

چندان کم که عضاء تر نماند و میسر نگردد چنانکه گفت ثم اکثر وقد اطال پس بسیار کرد و بتحقیق رسانید آب را بهر جا که باید رسانید و نیکو رسانید و قام

فصلی پس شروع کرد در نماز و بایستاد بنماز فقمت و توضات فقمت عن یساره پس برخاستم من نیز از خواب و وضو کردم پس بایستادم در نماز جانب دست چپ

آنحضرت فاخذ بادنی فادارنی عن یمینه پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا و بایستاد مرا در جانب راست خود فصلی ما شاء الله ثم صلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم اوتر پس نماز شد و کامل

شد نماز آنحضرت سیزده رکعت و این سیزده باوتر خواهد بود و لیکن دو رکعت سنت فجر خارج از است پس این مخالف است بحدیث عائشه که گفت رکعتان فجر داخل آن

سیزده بود چون مقرر شده است که نماز آنحضرت در شب مختلف بود گاهی چنان و گاهی چنین و مدار و قطب احادیث نماز شب حدیث عائشه و ابن عباس است

ثم اضطجع ۔ و بعد از گزاردن سیزده رکعت نماز شب خفتید بر پهلو ۔ و نام پس خواب کرد ۔ حتی ینفخ ۔ تا آنکه دهم کرد چنانکه در خواب می باشند و کان اذا نام نفخ ۔ و بود آنحضرت چون بخواب میرفت دم میکرد و آواز ی هم میکرد چنانکه آن آواز شنیده می شد و این علامت کشاد و مجرای نفس و سلامت وی از سده و صفائی قوای جسمانی است ۔ فاذن بلال بالصلوٰۃ ۔ پس اعلام کرد او را بلال بنماز ۔ و رسیدن وقت صلوٰۃ و حضور مردم و جمع شدن ایشان در مسجد و این اعلام دیگر بود از بلال و رای اذان در وقتیکه تاخیر راه میافت و استدادی میشد در خواب فخرج ۔ پس مر خاست آنحضرت از خواب و گزارد نماز سنت را ۔ و لم یتوضأ ۔ و وضوی دیگر نکرد بحسب خواب از جهت عدم نقض نوم و وضوی آنحضرت چنانکه معلوم شد ۔ و کان فی دعائه ۔ و بود در دعای آنحضرت که میان سنت فجر و فرض وی میخواند و عمل اکثر مشائخ برین است و خواندن آن دعا بعد از تحیه تر آمده است و درین حدیث نیز ممکن است حمل بران و آنرا دعای طویل میگویند شیخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته است که ندیدیم ما کسی را که مواظبت نموده باشد برین دعا مگر آنکه تردد وی بر کتی و نور انیتی هست و این دعا ازین است و در آخر وی این کلمات است که اللهم اجعل فی قلبی نورا ۔ خداوندا بگردان و پیدا کن در دل من نور ۔ و فی بصری نورا ۔ و بگردان در بینائی من نور ۔ و فی سمعی نورا ۔ و بگردان در شنوائی من نور ۔ و عن یمینی نورا ۔ و بگردان در جانب راست من نور ۔ و عن یساری نورا ۔ و بگردان در جانب چپ من نور ۔ و فوقی نورا ۔ و بگردان بر بالای من نور ۔ و تحتی نورا ۔ و بگردان زیر من نور ۔ و امامی نورا ۔ و پیش من نور ۔ و خلفی نورا ۔ و پس من نور تا از هر شش جهت نور ایمان و یقین شمول درگیرد و تمامه وجود مرا نورانی بلکه فانی گرداند ۔ و اجعل لی نورا ۔ و بگردان و پیدا کن برای من نور بیرون از دائره حواس جهات ۔ و زد او بعضهم فی لسانی نورا ۔ و زیاده کرده اند بعضی از راویان این را که و فی لسانی نورا و پیدا کن در زبان من نور تا بدیگران که اراده اقتباس انوار شود و استفاضه اسرار و جود نمایند بزبان نور انی سالم از اختلاط ظلمت ابهام و ابهام تعبیر نمایم و بتائید نور وحی و الهام فی شوب شبهه اکاذیب وهم براه رشد هدایت کنم ۔ و ذکر ۔ و ذکر کرده است آن بعض و عصبی و لحمی و دمی و شعری و بشری ۔ و لی و گوشت و خون و موی و روی و پوست را بعضی گفته و اجعل فی عصبی نورا و لحمی نورا و دمی نورا و شعری نورا و بشری نورا ۔ متفق علیه و فی روایة لمسلم ۔ و در روایتی مر بخاری و مسلم را این نیز زیاده آمده و اجعل فی نفسی نورا ۔ و بگردان در نفس من که عبارت از روح حیوانی و برزخ است میان روح و جسم و متوسط در نور و لطافت و ظلمت و کثافت تا بنور احکام روحانیت متصف گردد و جهت نورانیت غالب آید بهمه خیر و طاعت زاید چنانکه گفت ۔ و اعظم لی نورا ۔ و عظیم و بزرگ گردان برای من نور را ۔ و فی اخری لمسلم ۔ و در روایتی مر مسلم را این نیز آمده که اللهم اعطنی نورا ۔ خداوندا بده مرا نور و این مجمل تمامه تفصیلات مذکوره است یعنی از نورانیت خود آنچنان نصیب من کن که ظاهر و باطن و جسم و روح و زیر و زبر و پیش و پس و چپ و راست مرا در گیرد چنانچه شموم گفته است شعر از درونم نمی روی بیرون ۔ در گرفتی درون و بیرون را ۔ و چون نور اسم خاص الهی و مصدوق ذات مقدس اوست ۔ روشنی حاصل این دعا این مصرع خوانده است که ع سرتا پایم فدای سرتا پایت ۔ انه بکل شئ محیط ۔ و عنه انه رقد عند رسول الله صلی الله علیه وسلم ۔ و هم از ابن عباس است و ظاهر آنست که این هم در خانه میمونه است که وی خواب کرد نزد آنحضرت و آنحضرت نیز خواب کرد ۔ فاستیقظ ۔ پس بیدار شد آنحضرت فتسوک و توضأ ۔ پس مسواک کرد و وضو ساخت ۔ و هو یقول ۔ و حال آنکه وی میگوید و میخواند این آیت ۔ ان فی خلق السموات و الارض حتی ختم السورة ۔ تا آنکه ختم کرد سوره را ثم قام ۔ پس بر استاد و برای نماز ۔ فصلی رکعتین ۔ پس گزارد دو رکعت ۔ اطال فیهما القیام و الرکوع و السجود

دراز کرد و بین دو رکعت قیام را در رکوع راہ بجود را، ثم انصرف فنام حتی نفخ، پس برگشت از نماز پس خواب کرد تا آنکہ دمید، ثم فعل ذلک ثلث مرات، پس کرد مجموع آنرا سہ بار، راست رکعات، تا مجموع آن شش رکعت شد، کل ذلک یستاک ویتوضأ ویقرأ ہؤلاء الآیات، در ہر بار از آن مسواک میکرد و وضو می ساخت و میخواند این آیتہا را، ثم اوتر بثلث، بعد ازان وتر کرد بسہ رکعت، رواہ مسلم، این حدیث دلیل است بر شرعیت وتر بسہ رکعت و در بسیاری از روایات وتر بیک رکعت آمدہ و شافعیہ مبالغہ کردہ اند در تزییف قول بثلث و حال آنکہ احادیث و آثار صحیحہ دران آمدہ و حق آنست کہ ابتدا بسہ رکعت و رکعت واحدہ مختلف فیہ است میان علماء از صحابہ و من بعدہم و ہر دو مشروع است چنانکہ در باب وتر بیاید و این اختلاف در اولی و افضل است و الا اخلاف نیست ہیچ کس را در اینکہ ثلث، و عن زید بن خالد الجہنی، بضم جیم و فتح ہا، انہ قال لأرمقن صلوٰۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اللیلۃ، زید بن خالد کہ از مشاہیر صحابہ است و روایت کرد از آنحضرت و از عائشہ و ابی طلحہ و روایت کردند ازوی ابو سلمہ و عطاء بن یسار و غیرہما شان مات بالکوفۃ سنۃ ثمان وسبعین کہ وی با خود گفت ہر آینہ نگاہ کنم تا مل در نگرم نماز آنحضرت را امشب کہ چگونہ میگزارد، فصلی رکعتین خفیفتین، پس رفت باین قصد پس دید کہ گزارد آنحضرت دو رکعت سبک را، ثم صلی رکعتین طویلتین طویلتین طویلتین، بعد ازان بگزارد دو رکعت دراز دراز دراز یعنی در غایت درازی، ثم صلی رکعتین وہما دون اللتین قبلہما، پس تر گزارد دو رکعت و حال آنکہ این دو رکعت فرود این دو رکعت بودند کہ پیش گزارد، ثم صلی رکعتین وہما دون اللتین قبلہما، پس تر گزارد دو رکعت و آن دو رکعت فرود آن دو رکعت بودند کہ پیش گزارد، ثم صلی رکعتین وہما دون اللتین قبلہما، پس تر گزارد دو رکعت بہمین صفت کہ دون و رکعت شش بودند، ثم صلی رکعتین وہما دون اللتین قبلہما، این نہ دو گانہ شد باین ترتیب کہ ہر دو گانہ متاخر کوتاہ تر از دو گانہ متقدم بود، ثم اوتر بتر خواند، فذلک ثلث عشرۃ رکعۃ، پس آن سیزدہ رکعت است اگر دو رکعت خفیفہ را دخل این نماز ندارند پس این مبنی است بر ابتدا بسہ رکعت و اگر دخل دہند ابتدا بر یک رکعت باشد و اول اظہر است زیرا کہ آن برای وضو است نہ نماز شب، رواہ مسلم، و گفت مؤلف کہ قولہ ثم صلی رکعتین وہما دون اللتین قبلہما اربع مرات یعنی این قول چہار بار است تا مجموع آن ہشت رکعت باشد و با آن دو رکعت نخستین کہ در غایت طول گزارد دہ رکعت گردد، ہکذا فی صحیح مسلم، و ہمچنین است در صحیح مسلم، و افرادہ من کتاب الحمیدی، و در افراد مسلم از کتاب حمیدی کہ جمع بین الصحیحین کردہ و در قسم سوم احادیث است یکی متفق علیہ کہ بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اند و دوم افراد بخاری کہ مخصوص است بخاری و متفرد است وی بروایت آن سوم افراد مسلم کہ متفرد است مسلم بروایت آن و بخاری از روایت نکردہ پس این عبارت در متن صحیح مسلم چہار بار واقع شدہ است و در کتاب حمیدی نیز ہمچنین است و موطا مالک و سنن ابی داؤد و جامع الاصول او ہمچنین است و موطا کہ کتاب امام مالک است و در سنن ابی داؤد و در جامع الاصول کہ جمع میان صحاح ستہ کردہ است این کلام باین مبالغہ در ہیچ جا نیست مصابیح کہ این قول را سہ بار ذکر کردہ است تا مجموع یازدہ رکعت گردد و بعض شراح توجیہ کردہ اند کہ طویلتین طویلتین طویلتین سہ بار محمول است بر شش رکعت بحذف حروف عطف و رکعتین خفیفتین خارج اند و تر یک رکعت پس مجموع باین توجیہ سیزدہ رکعت باشد و این توجیہ تکلف است و ظاہر آنست کہ تکریر طویلتین برای تاکید و مبالغہ در تطویل است چنانکہ گفتم، و عن عائشۃ رض قالت ما بدن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و نقل ہر گاہ کہ مسن و معمر و تن او شد آنحضرت گران شد بدن مبارک او بجہت ضعف پیری، و کان اکثر

صلوٰۃ جالسا و بود بیشتر نماز شب وی یا مطلق و قول شستہ متفق علیہ مبدا کہ بدان ذہب حنیفہ و اصحاب تحتیف دال و ضم آن روایت کردہ اند از بدایت بمعنی فربہی و تخ داری و بفتح دال تشدید آن نیز روایت است از تبدین تعنی کبر سن و بعض علما این روایت را صحی ترداشتہ اند زیرا کہ در حلیہ شریف آنحضرت معتدل الخلق متماسک ابدان نوشتہ اند و سمن و فربہی منافی آنست و بعض تبدین ترجیح روایت اول نمودہ اند بحدیث عائشہ کہ در روایت دیگر آمدہ است فلما اسن و اخذہ اللحم و اخذ لحم بروجہ اعتدال منافی اعتدال خلق و تماسک بدن نیست فہم علم ۔ و عن عبد اللہ بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التی کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرن بینہن یعنی گفت ابن مسعود تحقیق شناختہ ام من سورہا را کہ نظیر و مثل یکدیگر اند در قدر و نہایت طول و قصر کہ نزدیکی میکرد آنحضرت میان آن سور فعد کر عشرین سورۃ من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود پس ذکر کرد ابن مسعود بیست سورہ را از اول مفصل و معنی مفصل در باب القراءۃ معلوم شد کہ بر قول مشہور ابتدای آن از سورہ حجرات است تا آخر اما این سور کہ نظائر یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند کہ مصحف اجمع کردہ بود و بعض صحابہ قرآن را موافق بعض مصالح ترتیبی دادہ بودند چنانکہ ابی بن کعب و عبد اللہ بن مسعود و میگویند کہ امیر المومنین علی رض نیز ترتیبی دادہ بود بر وفق نزول کہ ناسخ و منسوخ ازان معلوم میشد اما بعد از ان کہ ثابت شد بحدیث کہ ترتیب قرآن بوحی است و آن نیز منزل است و جبرئیل در وقت انزال میگفت کہ این سورہ را بعد از فلان سورہ بنہاد و این آیت را در فلان سورہ در فلان موضع باید نہاد و اجماع نیز بران انعقاد پذیرفت و مصاحف عثمانی باتفاق صحابہ نوشتہ شد دیگر عمل خلاف وحی است نماند و آن کہ آنحضرت میان نظائر میکرد این چنین میکرد کہ قرأت میکرد در دو رکعت دو سورہ را در یک رکعت آخر من آخر القرآن بیست سورہ این و سورہ بود حم الدخان و عم یتساءلون و طیبی آن بیست سورہ را ذکر کردہ بترتیبے مخالف ائمہ سیوطی در اتقان ذکر کردہ است فہم علم متفق علیہ الفصل الثانی عن حذیفۃ ان رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی من اللیل روایت است از حذیفہ کہ وی دید آنحضرت را کہ نماز میگزارد در زمانی از شب فکان یقول پس بود آنحضرت کہ میگفت اللہ اکبر ثلثا ثم یقول ذو الملکوت و الجبروت و الکبریاء و العظمۃ ملکوت مبالغہ ملک است و جبروت مبالغہ جبر است بمعنی قہر و غلبہ این صیغہ معنی مبالغہ بسیار می آرد مثل رحموت و رغبوت و کبریاء و عظمت در معنی نزدیک ہم اند و اگر یکی را بر ذات حمل کنند دیگر را بر صفات و جہی دارد ثم استفتح پستر میخواند دعای استفتاح را و ادعیہ استفتاح سابقا در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشتہ است فقرأ البقرۃ پس خواند سورہ بقرہ را یعنی بعد از فاتحہ ثم رکع پستر رکوع کرد فکان رکوعہ نحوا من قیامہ پس بود رکوع وی مانندی از قیام وی در تطویل یعنی چنانکہ قیام را از قدر معتاد و دراز کرد بتطویل قرأت رکوع را نیز از مقدار معہود تطویل داد بتکثیر ذکر و تسبیح نہ آنکہ حقیقۃ مقدار قیام در رکوع برابر بود و نزدیک بگویند کہ اقوال و افعال ہر دو برابر نیز می بود چنانکہ نسائی از حذیفہ عوف بن مالک روایت کردہ و آنرا در شرح ذکر کردہ ایم و اللہ اعلم ۔ و کان یقول فی رکوعہ و ہو آنحضرت کہ میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم و در روایات اذکار و ادعیہ دیگر نیز آمدہ ثم رفع راسہ من الرکوع پستر برداشت سر خود را از رکوع فکان قیامہ نحوا من رکوعہ پس بود قیام وی بعد از رکوع مانندی از رکوع وی در تطویل یعنی کہ معلوم میشد کہ یقوم بقدر ما کانت ترقومہ ربنا لک الحمد مر پروردگار مر است سپاس مر ستایش ہمین را مکرر میگفت و اذکار دیگر نیز وارد شدہ است ثم سجد فکان سجودہ نحوا من قیامہ پستر سجدہ کرد پس بود سجدہ وی مانندی از قومہ او فکان یقول فی سجودہ پس میگفت در سجدہ سبحان ربی الاعلی

واذا كان رواية آمده «ثم رفع راسه من السجود وكان يقعد فيما بين السجدتين نحوا من سجوده» وبود كه مى نشست درميان دو سجده مانندى از سجده خود «وكان يقول رب اغفرلى رب اغفرلى» مكرر ودر بعض روايات زياده بران كلمات ديگر نيز ميگفت چنانكه درباب سجود گذشت «فصلى اربع ركعات» پس بگزارد چهار ركعت «وقرأ فيهن» خواند درين چهار ركعت «حتى ختم البقرة وآل عمران والنساء والمائدة او الانعام» شك از شعبه «شك شعبة» كه راوى حديث است كه در ركعت چهارم سورة مائده خواند يا سورة انعام «رواه ابو داود» «وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قام بعشر آيات لم يكتب من الغافلين ومن قام بمائة آية كتب من القانتين» وكسيكه قيام نمايد بصد آيت نوشته نشود از جمله غافلان يعنى همين مقدار شب خاستن وقرآن خواندن اين فائده كند كه بارى نام غفلت از فاعل آن بردارند واو بغفلت موسوم ندارند واز حضيض غفلت بر آرند واين ادنى درجاتست «ومن قام بمائة آية كتب من القانتين» وكسيكه قيام نمايد بصد آيت نوشته نشود از جمله قانتان ومطيعان وبامر الهى قيام كنندگان ونماز در ازگزارندگان واين اوسط مراتبست وقنوت معنى طاعت وطول قيام وخشوع وخضوع آيد «ومن قام بالف آية كتب من المقنطرين» وكسيكه قيام كند بهزار آيت نوشته نشود از بسيار گردكنندگان ثواب را مانند آنهاى كه اموال كثير گرد آرند وقنطار مال كثير را گويند گويند كه اقل آن هفتاد هزار دينار ست واين اعلى مقامات ست وفوق آن مراتب مقامات بسيار ست «رواه ابو داود» «وعن ابى هريرة قال كانت قراءة النبى صلى الله عليه وسلم بالليل» گفت ابو هريره بود قرأت آنحضرت در نماز شب يا علامة متعلق بمرفوع طولا «يرفع طورا ويخفض طورا» وبست ميخواند گاهى بر طريق كه وقت قرأت مسموع ميگشت وگفته اند كه اگر كسى مى بود بلند ميخواند واگر در اثناى خواب كننده بود پست ميخواند «رواه ابو داود» «وعن ابن عباس قال كانت قراءة النبى صلى الله عليه وسلم على قدر ما يسمعه من فى الحجرة وهو فى البيت» گفت ابن عباس بود قرأت آنحضرت بر اندازه آنكه مى شنيد آنرا كسى كه در صحن خانه مى بود وحال آنكه آنحضرت در درون خانه مى بود وحجره در تفسير صحن خانه وايوان خانه كرده اند وبعضى از شارحان گفته اند كه مراد ببيت وحجره يكى ست يعنى چون در خانه ميخواند آنكه در خانه مى بود مى شنيد ودر بعض روايات آمده ست كه چون آنحضرت در نماز بمسجد ميخواند مى شنيدند آنكه بيرون مسجد مى بود «رواه ابو داود» «وعن ابى قتادة قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الينا فاذا هو بابى بكر يصلى بعض صلوته بيرون آمد شبى پس ناگاه كه وى علانيه مى خواند بابو بكر كه نماز ميگزارد بدرستيكه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خرج الينا فاذا هو بابى بكر يصلى بعض صلوته بيرون آمد شبى پس ناگاه كه وى علانيه مى خواند بابو بكر كه نماز ميگزارد وهو يخفض من صوته» وحال آنكه ابو بكر پست ميكرد چيزى از آواز خود را «ومر بعمر وهو يصلى رافعا صوته» وگذشت آنحضرت بعمر وعمر نماز ميگزارد بلند كننده آواز خود را «قال فلما اجتمعنا عند النبى» پس چون همگى ميكه جمع شدند ابو بكر وعمر نزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم «قال» گفت آنحضرت «يا ابا بكر مررت بك وانت تصلى تخفض صوتك» اى ابو بكر گذشتم تو تو نماز ميكردى درحاليكه پست ميكردى آواز خود را «قال قد اسمعت من ناجيت» گفت ابو بكر قد اسمعت من ناجيت تحقيق مى شنوانيدم كسى را كه مناجات ميكردم او را «وقال» گفت «يا رسول الله» يعنى يارى سبحانه وتعالى «وقال لعمر مررت بك وانت تصلى رافعا صوتك» وگفت آنحضرت مر عمر را گذشتم تو تو نماز ميكردى بلند كننده آواز خود را سبب بلند كردن آواز به بود «قال فلما ان گفت نماز رسول الله وقيظ لوسنان بيدار ميكنم خوابنا كان را نماز را فلان را كه وقت عبادت بيدار پيشه شود ميخواهند

بیدار باشند ولیکن گرانی خواب و تلبیس شیطان نمیگذارد که بیدار شوند و واطرد الشیطان وفی رغم شیطان را بشنیدن قرآن بگریزد و گرد دائرہ وسوس نگردد و خود شیطان از سایہ غم میگریخت و چون قرآن بشنود گرد آن مکان نگردد و ہر مکانی ازین و برزگیت خود را بیان کرد و ہر دو صحیح است آمدنا کہ میگویند کہ در جائیکہ کسی در خواب باشد ذکر بلند نباید گفت و قرآن بلند نباید خواند پس قول عمر و قنطا اوسنان چہ باشد و در تقریر ترجمہ اشارتی بخواب ازین سخن کردہ شد و نہ آنجا کہ عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسے خفتہ بود بلکہ مقصود تنبیہ غافلان است از بعض مشائخ شنیدہ ام کہ ہر کہ نماز میکند و بجد است او را بیدار باید کرد و ہر کہ نہ چنین باشد نباید کرد تا دران یک ساعت مکلف نباشند و خود اہل آن مکان ہمہ نماز گزار و بجد و کار بودند فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ایا بکر ارفع من صوتک شیئا بلند کن آواز خود چیزی و این ہمہ پست خوان، وقال لعمر اخفض من صوتک شیئا گفت مر عمر را پست کن از آواز خود چیزی ازین ہر دو آیت است بطریق وسط و اعتدال و تصرف ست تنبیہ انچہ ایشان بران بودہ اند چنانچہ عادت مرتاضان و متصوفہ ایشان است۔ رواہ ابوداود و روی الترمذی نحوہ۔ **وعن ابی ذر** قال قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی اصبح بآیۃ قیام لیل کرد آنحضرت تا وقت صبح بیک آیۃ یعنی ہمین آیت را در نماز تکرار میکرد و تفکر و تدبر مینمود و مقتضی ازشافعیہ گفتہ اند کہ ازین دلالت ست کہ تکرار فاتحہ در قیام واحد نہ مبطل صلوٰۃ است و تکرار سورہ ضرر ندارد بلکہ مستحب ست نزد انشاط از حضرت شیخ پرسیدم رحمۃ اللہ علیہ کہ گاہی تکرار ہمان بعض آیات تا آخر سورہ خوش می آید و ذوق می بخشد چہ کار باید کرد فرمود در نماز فرض خفی دنبا ید کرد و در نماز نفل مختار باید، والآیۃ، و آیتی کہ آنحضرت تمام شب تا صبح بخواندن آن قیام میکرد آیت ست ان تعذبہم فانہم عبادک وان تغفر لہم فانک انت العزیز الحکیم، و این آیت قول عیسیٰ ست علیہ السلام در حق قومی کہ بدیشان مبعوث گشتہ بود یعنی اگر عذاب میکنی ایشان را پس ایشان بندگان تواند چہ جاے داری تو بتصرف خود مستحق آمدند و محل رحمت و مغفرت اند و اگر تو ایشان را بیامرزی مر ایشان را باوجود استحقاق عذاب پس تو غالبی کسی را بحال نیست کہ گوید چرا کردی و حکیمی با بدان حکمتی و مصلحتی خواہد بود گویا کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم حال امت خود را بدرگاہ عزت عرض کرد و آمرزش خواست رواہ الترمذی و ابن ماجۃ۔ **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم للناس فلیخفف فانہ فیہم الضعیف والسقیم والکبیر واذا صلی احدکم لنفسہ فلیطول ما شاء چون بگزارد یکی از شما نماز و کہ امامت کند پس باید کہ تخفیف کند بدرستیکہ در جانب وی است ضعیف و سقیم و کبیر و چون بگزارد یکی از شما نماز را برای خود پس باید کہ تطویل کند ہر چہ خواہد شرح این گذشت درین حدیث امر واقع شدہ بفعل آن و از بعضی احادیث است کہ بعض اہل ظواہر حکم بوجوب آن کردہ اند رواہ الترمذی و ابوداود۔

الفصل الثالث

عن مسروق قال سألت عائشۃ ای العمل کان احب الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت مسروق پرسیدم عائشہ را کدام عمل بود دوست تر بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قالت الدائم گفت عائشہ محبوب ترین عملہا نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عملی بود کہ مواظبت کند بر استمرار نماید عامل بران و در بعض روایات آمدہ ست کہ اگرچہ آن عمل قلیل بود قلت فای حین کان یقوم من اللیل گفتم پس کدام ہنگام برمیخاست از شب، قالت یقوم اذا سمع الصارخ بدرستیکہ آنحضرت کہ برمیخاست وقتی کہ می شنید آواز کنندہ را مراد مرغ خروس ست کہ آواز میکند در آن وقت و گفتہ اند کہ عادت بر آنست کہ آواز مرغ بعد از نیم شب میباشد یا نزدیک بآن این مگر باختلاف عادات در بلاد باشد و در بلاد ما غالب فریاد وی در ثلث اخیر یکہ سدس اخیر می باشد، متفق علیہ۔

وعن انس قال ما کنا نشاء ان نری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اللیل مصلیا الا رایناہ گفت انس ما را مشیت نمیکند کہ ببینیم آنحضرت را در شب نماز گزارندہ

مگر آنکہ میدیدیم او را نماز گزارندہ و والنسائی از زرارہ نماما الا اینکہ او خوابستیم کہ بہ بینیم آن حضرت را خواب کنندہ مگر آنکہ می دیدیم او را خواب کنندہ یعنی در شب منام ہم میکرد و قیام ہم مینمود نہ تمام شب بیداری بود تمام شب خواب میکرد پس ہم دریافتہ می دیدیم او را و ہم بیداری دیدیم رواہ النسائی و عن حمید بضم حا بن عبد الرحمن بن عوف از کبار تابعین ست و قال گفت ان رجلا من اصحاب النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال گفت مردی از اصحاب آنحضرت گفت کہ گفتم با خود و در قرار دادم در حال آنکہ بودم من در سفری با پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم و مہلا در فعل رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم للصلوٰۃ بخدا سوگند ہر آینہ نظر کنم و تامل نمایم و نگاہ دارم آنحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم برای نماز یعنی ببینم کہ نماز آنحضرت را چنانچہ نماز میکند تامل نمایم و محفوظ دارم حتی ارى فعله تا بہ بینم فعل او را کہ چطور می کند فلما صلے صلوٰۃ العشاء پس ہر گاہ کہ گزارد آنحضرت نماز عشا را و ہی العتمۃ و آن نماز عشا کہ او را عتمہ می خوانند اختراز ست از نماز شام کہ او را ہم عشا میگویند و در اوائل اعراب نماز مغرب را عشا میگفتند و عشا را عتمہ یعنی تاریکی بسبب ازان نہی ازان واقع شد و تحقیق این معنی سابقا در باب اوقات صلوٰۃ گذشتہ ست اضطجع ہویما من اللیل پھلو نہاد و بخفت آنحضرت زمان دراز از شب و ہو ی بفتح ہا و کسر او و تشدید یا زمان طویل و بعض گفتہ اند کہ مخصوص ست بشب ثم ست یقظ پس بیدار شد فنظر فی الافق پس نگاہ کرد در کرانہ آسمان یعنی در آسمان و در اکثر روایات فی السماء واقع شدہ گویا ذکر افق در ین روایت بحسب آنست کہ ستارہ در افق فرو دیک آن روشن تر و تابان تر می باشند فقال پس گفت بخاطر این آیت را ربنا ما خلقت ہذا باطلا حتی بلغ فقنا عذاب النار تا این آیت و در روایات دیگر است ان فی خلق السموٰت و الارض تا آخر سورہ یا انک لا تخلف المیعاد ست ثم اتی رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم انی فراشہ فاستل منہ سواکا پستر میل کرد آنحضرت بسوی جامہ خواب خود پس بکشید از زیر او خواب او مسواک را بآہستگی و جنبش چیزی بزیر چنانکہ شمشیر از نیام ثم اخرج فی قدح من اداوۃ عندہ ما پستر بیرون آورد در قدحی از مطرہ کہ نزد وی بود آب را دوا ستن پس مسواک کرد و ثم قام فصلے پستر ایستاد پس نماز بگزارد حتی قلت قد صلے قدر ما نام تا آنکہ گفتم من تحقیق نماز گزارد مقدار آنچہ خواب کرد و ثم اضطجع باز خسپید حتی قلت قد نام قدر ما صلی تا آنکہ گفتم تحقیق خواب کرد مقدار آنچہ نماز بگزارد و ثم قام فعل مثل فعلہ الاول مرۃ بعد مرۃ پیاپی شد پس کرد چنانکہ کرد اول بار و قال پس گفت مثل ما قال و گفت مانند آنچہ گفت اول بار از اذکار و افعال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم ثلث مرات قبل الفجر سہ بار پیش از فجر رواہ البخاری و عن یعلی بفتح تحتانیہ و سکون معجمہ و فتح لام ابن مملک بضم میم و فتح لام ابن امیہ ثقفی و سکون تحتانیہ و فتح ہمزہ و بعد الف ہمزہ مکسورہ ست ابو صفوان مدنی و قیل مکی و قیل طائفی تابعی ست و قیل صحابی ست و ہو ضعیف و ام سلمۃ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم ست و ہیچ یک از ایشان بحجت پیغمبر ست صلی اللہ علیہ وسلم عن قراءتہ بتاء مثناۃ از فوق و ہمزہ مفتوحہ و راء ساکنہ و تاء مثناۃ از فوق مکسورہ و ہاء ساکنہ یعنی از قرات او پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در نماز را نقالت پس گفت ام سلمۃ و مالکم و صلوتہ یکے از ما چیز ست نماز او و چی بر سید از ان کہ چرا می تو بید کردمانند آن و بعض شارحان گفتہ اند کہ مراد ام سلمۃ تحریک قلمبہ ست از زنان کہ احوال آنحضرت بحجرہ ایشان نزدیک بود یعنی نماز او چی بر سید از ان کہ چرا می تو بید کردمانند آن و بعض شارحان گفتہ اند کہ مراد ام سلمۃ تحریک قلمبہ ست از زنان کہ احوال آنحضرت بحجرہ ایشان نزدیک بود یعنی صلے اللہ علیہ وسلم پس نخست ذکر صلوٰۃ کرد و بیان آن نمود کہ او ہم صلوٰۃ ست پس گفت کان یصلے ثم ینام قدر ما صلے بود آنحضرت کہ بہ بینیاست و نماز میکرد پستر خواب میکرد اندازہ آنچہ نماز میکرد ثم یصلے قدر ما نام پستر بہ بینی خاست و نماز میکرد اندازہ آنچہ خواب کرد ثم ینام قدر ما صلے پستر خواب میکرد اندازہ آنچہ نماز گزارد حتی یصبح تا آنکہ صبح میکرد ثم نعت

قراءته پس ترجمه صفت کرد ام سلمه قراءت آنحضرت را و بیان نمود کیفیت آنرا، فاذا هی تنعت قراءة مفسرة حرفا حرفا، پس ناگاه ام سلمه نعت میکند قراءتی را که مفسر است یعنی بیان کرده شده حرفا بعد حرف جدا جدا، رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی۔

باب ما یقول اذا قام من اللیل

این باب در ذکر و دعا از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دائم مستمر بود در جمیع اوقات و احوال خصوصا در قیام لیل که افضل اوقات و احوال و محل نزول رحمت ربانی و سطوع انوار رحمانی و ظهور آثار قربت و اجابت و بروز نور حضور است۔

الفصل الاول

عن ابن عباس رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل یتهجد قال، گفت ابن عباس بود آنحضرت چون برمیخاست بعضی از شب که نماز تهجد کند و تهجد، و تهجد در لغت بمعنی نوم و استیقاظ هر دو آید بعد از آن غالب آمد بر نماز بعد نوم و بعض گویند تهجد بمعنی ترک هجود است چنانکه تاثم بمعنی ترک اثم میگویند یعنی چون آنحضرت برای نماز تهجد برمیخاست میخواند این دعا را، اللهم لک الحمد انت قیم السموات والارض، خداوندا ترا است حمد توئی برپا دارنده آسمانها و زمین، ومن فیهن، و برپا دارنده کسانیکه در آسمان و زمین اند از ملائکه و جن و انس یعنی توئی قائم بحفظ خلق و تدبیر امور ایشان و برپا دارنده ایشان علی الدوام که اگر یکدم حصول این فیض انقطاع پذیرد همه از پا در افتند بیت گر برسد قافله بر قافله فیض تو برهم فتد این سلسله و تخصیص قیومیت بعقلا که کلمه من مفید آنست بجهت شرف و اهتمام بذکر قیومیت مر ایشان را چه وجود عقل موهم قیام بنفس و استبداد بتدبیر امور است و قیم و قیوم و قیام همه صیغه مبالغه اند و در روایت بهر سه لفظ آمده و مناسبت ذکر آن در مقام قیام لیل باز میفرماید، ولک الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن، و مر ترا است حمد توئی روشن کننده و موجود گردانند آسمان و زمین و هر کسی که در آسمان و زمین است کنایت است از تمامه خلق و نور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود و ظاهر گرداننده غیر خود باشد و تحقیق این معنی از تفسیر کریمه اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ باید جست و کاتب حروف نیز بذکر آن در رساله مفرده توفیق یافته است و وجه ذکر نور درین مقام روشن است، ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن، و توئی بادشاه آسمان و زمین و هر که در آسمان و زمین است و ذکر ملک نیز درینجا مناسب است که یاد از ملکت نیم شب میدهد که بادشاه بادشاهان بحکم تؤتی الملک من تشاء بگدایان کوی خود عطا مینماید چنانکه یکی از اعاظم اولیا گفته است بیت زانگه که یافتم خبر از ملکت نیم شب صد ملک نیم روز بیک جو نمی خرم، ولک الحمد انت الحق، و مر ترا است ستایش بجمیع کمالات و توئی موجود و ثابت و محقق که نیست توهم عدم و بطلان و هر چه غیر تست در حد ذات باطل و معدوم است و حلیه ثبوت و وجود عاریت ست ... ، ووعدک الحق، و وعده تو که بندگان خاص بنصر و عون در دنیا و اجر و ثواب در آخرت خصوصا دولت دیدار کرده حق است و ... بهستی شاد ... اگر نه رحمت اغیار و محنت این ارچه جفا که بر جان این مسکینان نمی کنند بیت مرا امید وصال تو زنده میدارد ... ، ولقاؤک حق، و دیر نگریستن پس از آخرت و پیش آمدن بدرگاه عزت و کبریای تو و دیدار تو حق است، وقولک حق، و کلام تو صادق هر چه بدان خبر داده حق است این مجمل است و تفصیل آن است که فرموده والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لک اسلمت ... و بک آمنت و بتو ایمان آوردم، وعلیک توکلت ... و بتو خاصمت ... لتو قوت و نصرت ... اعادی دین ... والیک حاکمت ... نه غیر ترا ... ترا قاضی و حکم میان خود

میان کسی کہ مخالفت میکند مراد دین و دنیا و محاکمہ رفع امر بسوی قاضی مفاتحتنی ما قدمت و ما اخرت پس بیامرزم گناہان کہ پیش فرستادہ ام و پس خواہم کرد و ما اسررت و ما اعلنت و چیزیکہ نہان کردہ ام و چیزیکہ آشکارا کردہ ام از گناہان و ما انت اعلم بہ منی و گناہانی کہ تو دانا تری بدان از من انت المقدم و انت المؤخر تو پیش کنندہ و پس افگندہ ہر کرا خواہی لا الہ الا انت نیست ہیچ معبودی بحق مگر تو و لا الہ غیرک و نیست آنچہ تو این نامید و تصریح بہ نفی الوہیت غیر بعد از علم بدان بحصر الوہیت در وی سبحانہ متفق علیہ و عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلوتہ فقال گفت عائشہ بود آنحضرت چون برمیخاست بشب شروع میکرد در نماز پس میگفت اللھم رب ای خدای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات والارض ای پیدا کنندہ و ازعدم بوجود آرندہ آسمانہا و زمین عالم الغیب و الشہادۃ ای دانای آنچہ ناپیدا ست بر خلق و آنچہ پیدا ست بر ایشان انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیہ یختلفون تو حکم میکنی میان بندگان خود در چیزی کہ ہستند ایشان کہ اختلاف میکنند در آن اہدنی لما اختلف فیہ من الحق راہ نما مرا بچیزیکہ اختلاف کردہ شدہ ست در وی از حق و ثابت دار بران و زیادہ کن در آن چہ مقامات قرب و انوار تجلی در وی خصوصیت نہایت ست و لہذا مر کردہ شد آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بگفتن رب زدنی علما یا دانک بدستوری تو توسیہ و توفیق تو آنک تہدی من تشاء الی صراط مستقیم ہدایت میکنی کرا خواہی براہ میانہ کہ راہ سنت و جماعت بسوی راہ ست رواہ مسلم و عن عبادۃ بضم عین و تخفیف موحدہ بن الصامت صحابی مشہور ست از نقبای انصار حاضر شد عقبہ اولی و ثانیہ را و حاضر شد بدر را و ہمہ مشاہد را بود رجل طویل جسیم متصل قال گفت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تعار من اللیل کسی کہ بیدار شود و از پہلو بپہلو گردد و غالب در التماس استعمال میابد کہ بادی آوازی ست چنانچہ عادت ست در وقت بیدار شدن متفق ست از اعراکہ نام آواز شتر مرغ ست فقال پس بگوید و وقت بیدار شدن لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک و لہ الحمد و ہو علی کل شیء قدیر و سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ اللہ اکبر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ ثم قال پس بگوید رب اغفر لی او قال یا گفت ثم دعا آنگاہ دعا کند یا آنحضرت خصوص این دعا گفتہ اللھم اغفر لی ست فرمودہ یا مطلق دعا فرمود ہر کسیکہ ہر چہ خواہد بدہد بہ یجب لہ قبول کردہ شود از ان کس این دعا و بعضی از علما گفتہ اند کہ این دعا را کہ در این وقت بکند درہم نگیرد اجابت چنانچہ کسی در کیسہ خود درہم دارد و ہر وقت کہ میخواہد طہارت ست یعنی این دعا اجابت وی مہیا و قریب ست فان توضأ و صلی قبلت صلوتہ این دعا خود بالفعل باستجابت رسیدہ پس ازان اگر وضو سازد و نماز کند قبول کردہ میشود نماز وی رواہ البخاری الفصل الثانی

عن عائشۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا استیقظ من اللیل قال گفت عائشہ بود آنحضرت چون بیدار شدہ از شب میگفت لا الہ الا انت سبحانک اللھم و بحمدک ہیچ یار میگنم ترا تو منزہ میکنم ترا تنزیہی کہ لائق ست بجناب قدس تو ای خدا و تعریف میکنم ترا ملابس بحمد و ثنای تو استغفرک لذنبی طلب آمرزش میکنم ترا مر گناہان خود را و اسألک رحمتک و سوال میکنم ترا رحمت خاص ترا اللھم زدنی علما خدا وندا زیادہ کن مرا علم را کہ مراتب آنرا نہایت نیست و خود چون صفات و افعال او تعالیٰ را نہایتے نیست و تجلیات وی تعالیٰ غیر متناہی علم بندہ کہ دائم در ترقیات ست ہمیشہ در زیادتی خواہد بود و لا تزغ قلبی بعد اذ ہدیتنی و مایل مگردان دل مرا از اسلام بکفر و از اطاعت بمعصیت و از حق بہ باطل پس از انکہ راہ نمودی مرا بدان و ہب لی من

لدنک رحمة یعنی بخش از نزد خود و قائم بمرتبه خاص خود رحمتی عظیم انک انت الوهاب بدرستیکه تو بخشنده کاملی که چه بخشش ترا پایان نیست و بعد و عدد در آن نیست رواه ابوداود

وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر نیست هیچ مسلمانی که شب گذارد یعنی خواب کند بذکری از اذکار طاهرا در حالتی که پاک است یعنی بوضو است کذا قالوا فیتعار من اللیل پس بیدار گردد در جزوی از شب فیسأل الله خیرا پس سوال کند خدا را نیکی را الا اعطاه الله ایاه مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی آن نیکی را رواه احمد و ابوداود وعن شریق بفتح شین معجمه و کسر را و بقاف الهوزنی بفتح ها و سکون واو و فتح زای از تابعین است روایت میکند از عائشه قال دخلت علی عائشة گفت در آمدم بر عائشه فسألتها بم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفتتح اذا هب من اللیل پس سوال کردم او را بچه چیز بود آنحضرت که آغاز میکرد وقتیکه بیدار میشد از شب فقالت سألتنی عن شیء ما سألنی عنه احد قبلک پس گفت عائشه پرسیدی تو مرا از چیزیکه نپرسیدی مرا از آن چیز هیچ یکی پیش از تو کان اذا هب من اللیل کبر عشرا بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب الله اکبر میگفت ده بار وحمد الله عشرا و الحمد لله میگفت ده بار وقال و میگفت سبحان الله وبحمده عشرا وقال سبحان الملک القدوس عشرا واستغفر عشرا و میگفت استغفر الله ده بار وهلل الله عشرا و میگفت لا اله الا الله ده بار ثم قال پس میگفت اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمة خداوندا من پناه میجویم بتو از تنگی دنیا و از تنگی روز قیامت عشرا ده بار ثم یفتتح الصلوة پس آغاز میکرد نماز را و این ورد را مختصر سبع میگویند بر طبق مسبعات عشر که نام وردی مشهور است آنجا ده چیز که هر یک هفت بار خوانده میشود و اینجا هفت چیز است که هر یک را ده بار میگویند رواه ابوداود

الفصل الثالث

عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول بود آنحضرت وقتیکه بر میخاست از شب تکبیر میگفت پس میگفت سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک و بزرگ است نام تو وتعالی جدک و بلند است بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو ولا اله غیرک و نیست خدای جز تو ثم یقول الله اکبر کبیرا ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه از وسوسه وی ونفخه و کبر وی که می اندازد آدمی را در آن و بر باد میسازد ونفثه و دمیدن وی مراد بدان شعر مذموم است یا سحر رواه الترمذی وابوداود والنسائی وزاد ابوداود بعد قوله غیرک و زیاده کرده است ابوداود بعد از قول وی لا اله غیرک این را که ثم یقول پس میگفت لا اله الا الله ثلثا سه بار وفی آخر الحدیث و زیاده کرده است در آخر حدیث این کلمه را که ثم یقرأ پس میخواند یعنی فاتحة الکتاب را و شروع میکرد در قرائت وعن ربیعة بن کعب الاسلمی روایت است از ربیعه اسلمی که از اصحاب صفه بود و از قدمای صحابه بود و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر قال کنت ابیت عند حجرة النبی گفت بودم که شب میکردم من نزد حجره پیغمبر صلی الله علیه وسلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل پس بودم من که میشنیدم آنحضرت را چون قیام لیل میکرد یقول میگفت سبحان رب العالمین پاکی پروردگار جهانیان را الهوی میگفت این کلمه را زمان طویل بفتح ها و کسر واو و تشدید یا ثم یقول پس میگفت سبحان الله وبحمده الهوی زمانا طویلا رواه النسائی وللترمذی نحوه وقال هذا حدیث حسن صحیح

باب التحریض علی قیام اللیل

تحریض در لغت بر خیزانیدن و گرم گردانیدن کسی را بر چیزی و معنی تحریض بر قیام لیل ترغیب و ترهیب کردن و بیان کردن فضائل عمل بدان و نقائص ترک آنست و فضائل قیام لیل بسیار است و عمده آن نزول رحمت حق بر بندگان و تقرب بایشان بفضل و کرم و اجابت دعا و عطای مسئول و مغفرت ذنوب و تحقیق وعده کرده است وی جل وعلا حبیب خود را بتهجد برانگیختن وی صلی الله علیه وسلم در مقام محمود ولا بد مر اتباع وی را نیز پرتوی از آن مقام و نورانیت نصیب باشد مشایخ گفته اند که در دنیا که نمونه لذت بهشت لذتی و آرامی است که در وقت سحر بجهت تعلق در مناجات حاصل میگردد شعر هر که در خلوت نشیمن کان دلبر خرگاهی وقت سحری آید با نسیم شبی باشد

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعقد الشیطان علی قافیة رأس احدکم اذا هو نام ثلث عقد میبندد شیطان بر قفای سر یکی از شما وقتی که خواب میکند سه گره چنانکه ساحران می بندند کسی را که سحر میکنند و گفته اند که این محمول بر حقیقت است یا مجاز است و تصویر و تمثیل است پس هر که

میخواهد که کسی او را محکم ببندد و تا به جنبد و دیگری بعد از گشادن آن بند را مقصود دوست گردنیدن شیطان است خواب اثر دائم و آرستن وی آرام
و راحت را روی و تنگ گردنیدن و جال حرکت بروی را یعنی بر هر عقده میزند بر هر گره یعنی می اندازد دل نائم علیک لیل طویل پس تو شب دراز است
فارقد پس خواب کن فان استیقظ فذکر الله انحلت عقدة پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید خدا را یعنی بگشاید یک گره فان توضأ انحلت عقدة پس اگر وضو کند
میگشاید گره دیگر فان صلی انحلت عقدة پس اگر نماز بگزارد میگشاید گره دیگر و در بعض روایات عقده دیگر بجای لفظ جمیع است یعنی میگشاید همه گره های وی
فاصبح نشیط طیب النفس پس صبح میکند شادمان پاک نفس والا اصبح خبیث النفس کسلان واگر نه بیدار شود و ذکر نکند و وضو نکند صبح میکند
پلید نفس کاهل متفق علیه وعن المغیرة قال قام النبی صلی الله علیه وسلم حتی تورمت قدماه یعنی میکند مغیره بن شعبه که صحابی مشهور است گفت ایستاد
آنحضرت در نماز شب تا آنکه آماسید هر دو قدم مبارک وی فقیل له لم تصنع هذا وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر پس گفته شد مر آنحضرت را برای چه میکنی این همه
ریاضت و میکشی این همه تعب و عناء حال آنکه آمرزیده شده است برای تو همه گناهان تو پیش آنچه پیش آمده تا حال فلا اکون عبدا شکورا الفاظ اگر گناهان همه بخشیده
باشد آیا پس نباشم من بنده شکر گوینده نعمتهای وی خصوصا این نعمت عظیمه که منفرد شده است بتخصیص این معنی در موضع دیگر گریده شده است متفق علیه
وعن ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم رجل فقیل ابن مسعود ذکر کرده شد نزد آنحضرت مردی پس گفته شد عبد الله تا آخر
آنمرد خواب کرد تا آخر صبح کرد ما قام الی الصلوٰة برنخاست بسوی نماز شب قال ذاک رجل بال الشیطان فی اذنه گفت آنحضرت آنمردی است که شاشه کرد
شیطان در گوش او او قال فی اذنه شک او می است که در گوش او گفت یا فی اذنیه یعنی در هر دو گوش وی متفق علیه بعد از آنکه علم بحقیقت آن موکول است بعلم شارع
و ممکن است حمل آن بر ظاهر بر آنکه نسبت کرده شده است اکل و شرب وی و ضرط و مانند آن بشیطان پس متنع نباشد نسبت بول نیز و گاهی تاویل میکنند
بتاویلات مناسبه پس بعض میگویند که این مثلی است که زده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای خفتن آنمرد از نماز و فانشیدی آواز مؤذن را و انشیده داده
بحال کسی که افتاده است بر گوش او پس گران شده بسبب آن شنوائی او و تباه گشته است حس او و قیل هذا کنایة عن ان الشیطان بال فی اذنه
بکلام طویل و باحادیث لغو و جادت شده بسبب آن گرانی در سمع او از استماع دعوت حق و بیدار شدن او و ظاهر آنست که مراد از شب شب معهود است که بعد از خفتن عشاء میباشد
و ظاهر آنست که مراد نماز شب باشد و هم علم پس این کنایت است از استیلاء شیطان و داماغت بر او که عادت است که هر چیز را بول کند بسوی بعض گفته اند
که کنایت است از ضرب لوم و جود وی و تخصیص اذن بجهت آنست که محل استماع است و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نام احدکم عقد الشیطان علی قافیة رأسه اذا هو نام ثلاث عقد گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون بخوابد یکی از شما گره میزند شیطان بر قفای سر او چون خوابد سه گره
یعنی هر گاه که خواب کند یکی از شما و بیدار نشود و نماز نگزارد و ذکر نکند و وضو نکند و نماز نگزارد
پس گره میزند شیطان بر قفای سر او و بر هر گره میگوید بر طریق تعجب از عظمت مدت خواب و کسالت وی علیک لیل طویل و در بعضی روایات همه گره ها میگوید
پاکی خدا را چیزها فرو فرستاده شد شب از آسمان من لقمن و چیزها فرو فرستاده شد از آسمان همه شد ما انزل الیلة من الخزائن
کیست که بیدار کند زنان را که صاحب حجره ها اند یعنی زنان را که صاحب حجره ها اند بیدار کنند تا نماز بگزارند رب کاسیة فی الدنیا عاریة فی الآخرة بسا زنان پوشیده در دنیا برهنه در آخرت و بسا کسوت پوشانیدن کسی جامه پس کسی را یعنی بسا کسیکه
بعنی لابسه باشد صیغه نسبت بتقریر عاریت محمول بر معنی خود بقصد مبالغه یعنی در دنیا و بگزاری در شمار نیاید و در آخرت خود برهنه است رواه البخاری وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلة الی السماء الدنیا حین یمضی ثلث اللیل الاول فیقول انا الملک انا الملک
آسمانیکه فرود تر و پایان تر است از آسمانها و نزدیکتر است بسوی زمین و اصح است که مراد آسمان متصل بما باشد و بر آنچه در آنست و کیفیت آن ایستاد

یعنی تجلی میکند وی تعالی باثبات رحمت در وقت سحر حین یبقی ثلث اللیل الآخر هنگامیکه باقی میماند سوم حصه شب که آخر است یعنی وقت سحر یقول میگوید وی تعالی من یدعونی فاستجیب له کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او را من یسألنی فاعطیه کیست که درخواست کند یعنی طلب کند از من تا بدهم آنچه میخواهد و مطلب بدانکه دعا خواندن است چنانچه بنده گوید یارب و در برابر وی اجابت و قبول است چنانکه گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی و سوال طلبیدن است و در برابر آن عطای مطلوب است چنانچه در وصف اسم اعظم واقع شده است که چون دعا کرده شود بوی اجابت کرده شود و چون سوال کرده شود داده شود و گاهی دعا و سوال بجای یکدیگر نیز واقع میشوند من یستغفرنی فاغفر له کیست که آمرزش خواهد از من تا بیامرزم او را متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را این زیادت آمده است ثم یبسط یدیه پس فراخ میکند پروردگار تعالی هر دو دست خود را ویقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم و میگوید وی تعالی کیست که قرض دهد کسی را که نه فقیر است که مال نداشته باشد تا از ادای قرض عاجز شود و نه ظالم که با وجود تمول ظلم کند و حق کسی ندهد یعنی مانع از ادای قرض همین دو چیز است یا فقر یا ظلم و وی تعالی از هر دو منزه است حتی ینفجر الفجر حق تعالی اینها را بزبان لطف و کرم میگوید تا میکشاید عمود وی در آید وقت صبح وعن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ان فی اللیل لساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله فیها خیرا من امر الدنیا والآخرة الا اعطاه ایاه گفت جابر بن عبد الله شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستیکه در شب ساعتی و زمانی لطیف است که موافق نیفتد در یابد آنرا مردی مسلمان در حالیکه سوال میکند چیزی را نیکی از کار دنیا و آخرت مگر آنکه میدهد وی تعالی مر او را آن نیکی را وذلک کل لیلة و این ساعت در زمان هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه مانند آن تا آنکه آن ساعت متعین باشد یا مبهم بعضی میگویند که مبهم است مثل شب قدر و ساعت جمعه و در بعضی روایات آمده است که آن ساعت در نیمه شب است رواه مسلم وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الصلوة الی الله تعالی صلوة داود دوست داشته شده ترین نمازها بسوی خدا نماز داود پیغمبر است علیه السلام واحب الصیام الی الله تعالی صیام داود و دوست داشته ترین روزه ها بسوی خدا روزه داود پیغمبر است وکان ینام نصف اللیل بود داود که خواب میکرد نصف شب ویقوم ثلثه و بر میخاست و نماز میکرد در ثلث شب وینام سدسه و باز خواب میکرد در یک دانگ تمام شب وی علیه السلام تقسیم بود باین قسمت که اول شب تا نیم شب خواب میکرد و ثلث شب نماز میکرد و بعد از آن خواب میکرد پس دو حصه شب خواب میکرد و یک حصه نماز ویصوم یوما و روزه میداشت یکروز ویفطر یوما و روزه میکشاد روز دیگر متفق علیه مشکل در ینجا آنست که عمل سید انبیا صلی الله علیه وسلم اتم و بهترین چه بود و این احب الی الله چون باشد و آنحضرت ترک آن چون کند جواب آنست که احبیت عمل مذکور از بعض وجوه است نه بجمیع وجوه از بودن او اقرب باعتدال و حفظ صحت مزاج و بهمت آنچه در نوم سدس اخیر است از دفع کلالت و ملال و عدم ظهور اثر عبادت از صفرت لون و شکستگی و این در نماز است و همچنین است صوم داود در باب صیام باید دانست الله تعالی که فعل سید انبیا علیه من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها بر مقتضیات اوقات و احوال بر اطوار مختلفه بود و متضمن حکم و مصالح لا یعد و لا یحصی که راجع بنفس کریم وی است مر توده وی بود ناقویا و ضعفا فافهم وبالله التوفیق وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان گفت عائشه بود یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخره خواب میکرد آنحضرت اول شب و زنده میداشت آخر شب را یعنی بیدار می بود در وی و از بیداری تعبیر بزندگانی شب میکنند زیرا که حیات نیست مگر در عبادت کردن و زمانیکه در وی عبادت واقع نشود گویا مرده است یا مراد زنده گردانیدن نفس است در شب به بیداری و عبادت چه خواب در حکم مرگ است چنانکه گفته اند النوم اخ الموت و هر دو معنی در لفظ احیاء اللیل گفته اند و معنی اول ظاهر تر است و لفظ حدیث نیز ظاهر است فافهم و ماند آنکه بیان نکرد که چه مقدار از اول شب خواب میکرد و از آخر شب بیدار میبود و ظاهر [illegible] است و گفته اند که نیم شب آنحضرت بخواب میگذشت و نیم بنماز اگرچه خواب و بیدار بار بار میبود والله اعلم ثم ان کانت له حاجة الی اهله قضی حاجته پس اگر می بود مر آنحضرت را

حاجتی بسوی زنان خود و اگر احتلام حاجت خود را بهنگام بیدار شدن از خواب میکردی یا آنکه غسل کند لیکن وضو میکرد که آن طهارت نوم است فان کان عند النداء الاول جنبا پس اگر جنب بود نزدیک بانگ نخستین جنب تقدیر استعمال قضای حاجت و شب فاغض علیه الماء بر جنابت پس میریخت بر بدن مبارک خود آب و مراد به نداء اول اذانست و اولیت یا بنسبت اقامت است یا بنسبت اذان و اعلام که دو اذان در آنحضرت صلعم میکردند ان لم یکن جنبا توضأ للصلوة ثم صلی رکعتین و اگر نبود جنب وضو میکرد برای نماز بیدار میگردانید و دو رکعت سنت فجر متفق علیه **الفصل الثانی عن ابی امامة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بقیام اللیل بر شما باد برخاستن شب برای نماز خانه داب الصالحین قبلکم پیش از شما و هو دأب الصالحین بعدکم و هو قربة الی ربکم و قیام اللیل سبب نزدیکی است مر شما را بسوی پروردگار شما و مکفرة للسیئات و سبب بخشیدن است مر بدیها را مکفرة بفتح میم و سکون کاف و فتح فا یعنی ستر کفارت گناهان که میگویند هم بمعنی ست و منهاة بفتح میم و سکون نون عن الاثم و بازدارنده است از گناهان و حسنات همه کفارت سیئات اند و صلوة مطلق نماز است از نیکوکار و منکر و صلوة لیل بیشتر بمدح یاد فضیلت کرده شد و هم اکمل است در آن رواه الترمذی **و عن ابی سعید الخدری** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة یضحک الله الیهم سه کس اند که میخندد خدا بسوی ایشان کنایت است از رضا و لطف و قبول برد و رحمت و اطلاق ضحک و اسناد آن بحضرت رب العزت در احادیث آمده است از جمله متشابهات ست الرجل اذا قام باللیل یصلی یکی از آن سه کس مرد چون خیزد برای نماز شب و القوم اذا صفوا فی الصلوة و دوم قوم چون صف ببندند در نماز و متوجه شوند بسوی آن بجانب قبله و القوم اذا صفوا فی القتال و سوم قوم چون صف ببندند در کشتن دشمنان دین همت بندند بر نثار کردن روح بمحبت مولی تعالی و اعلای دین وی رواه فی شرح السنة **و عن عمرو بن عبسة** بفتحات قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون الرب من العبد جوف اللیل الآخر نزدیک تر بودن پروردگار تعالی از بنده و میان شب ست و جانب آخر که بعد از نیم شب ست و این اقرب اتم و اکمل ست از قربی که اشارت ست بسوی قول وی صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد نزدیک تر بودن بنده از پروردگار وقتی ست که بنده ساجد ست آنجا بنده تقرب میجوید بسجود و بجا پروردگار تعالی و تقدس نزول میکند برحمت و قرب بسوی بنده و صلوة لیل جامع قربتین ست فان استطعت ان تکون ممن یذکر الله فی تلک الساعة فکن فرمود آنحضرت پس اگر میتوانی که باشی تو ای عمرو بن عبسه از آنکسانیکه یاد می کنند خدا را در آن ساعت و شاید ند حضور سجود و نزول قرب او را پس باش تو از آن کسان و عمرو بن عبسه از مقربان حضرت و محبوبان درگاه ست و رسید اظهار نبوت که آنحضرت در مکه بود و روش خود بود و دلیل وی یکایک توحید و ترک بت پرستی و شرک و اختلاف پس شنید که در مکه مردی پیدا شده ست که مردم را توحید میخواند و از عبادت اصنام منع میکند بگمان آمد و خبر آنحضرت پرسید آنحضرت را در وقت بحکم الهی از آغاز نظرهای اعدای دین مخفی بود پرسید که در میان شما کسی پیدا شده ست که از راه و روش شما آمده بدین دیگر میخواند گفتند بلی دیوانه ایست بحصار طرقه آباد اجداد گذاشته رسمی فرمی و میان آورده ست شعر و دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی و دیوانه تو هر دو جهان را چه کند گفت او را کجا توان یافت گفتند نیم شبی باشد که برآید گرد این خانه بگرد عمرو بن عبسه نیم شبی برآمد و در ستارگان نیمه نهان شد ناگاه مردی دید که پیدا شد مردی دیگر گرد همه مردمان خلائق آسمان و زمین کلا الا الله الا الله محمد رسول الله میگردید و گرد خانه میگردد و عمرو بن عبسه آمد و سلام کرد و پرسید که چه کسی تو و دین تو چیست آنحضرت گفت که من رسول خدام و دین من لا الا الله الا الله محمد رسول الله است عمرو بن عبسه گفت من نیز این دین را دوست میدارم پس ایمان آورد و وی سوم یا چهارم ست در دین پس آنحضرت او را وداع کرد و گفت میرود گار من با من عده کرده ست چون آن وعده را بسر برد نزد ما بیا پس عمرو بن عبسه بمدینه آمد و صحبت آنحضرت بدست آورد و این حدیث در آن وقت ست رواه الترمذی قال هذا حدیث حسن صحیح غریب بهذا الاسناد **و عن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله رجلا قام من اللیل فصلی فایقظ امرأته فصلت رحمت کند خدا بر بنده که برخاست بنماز شب پس گزارد و نماز

راو بیدار کردن خود را بصلوٰت پس نماز بگزارد آں زن نیز فان ابت نضح فی وجهها الماء پس اگر کاہلی کند و سر باز زند زن او بر خاستن باشید در روی وی آب رحم الله امرأة قامت من اللیل فصلت وایقظت زوجها فصلی فان ابی نضحت فی وجهه الماء رحمت کند خدا بیامرزد زنی را کہ برخاست نماز شب پس گزارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گزارد نماز پس اگر ابا آورد و سر وپیچید نشید آن زن در روی وی آب یعنی مرد و زن باید کہ مدد و معاون یکدیگر باشند بر طاعت و عبادت ہمچنین ہر جا کہ یاران و رفیقان اند رواہ ابو داود والنسائی **وعن ابی امامة** قال قیل گفتہ شد یا رسول اللہ ای الدعاء اسمع الکلام و دعا اسمع و مستجاب تر است بسمع اجابت و قبول قال جوف اللیل الآخر فرمود آنحضرت دعائی کہ در میان شب باشد نزدیک بآخر آن تقدیر کلام آنست کہ بپرسیدند کہ کدام وقت مستجاب است دعا در وی گفت وقت درون شب و دبر الصلوٰۃ المکتوبات و پس نمازہای فرض شامل ست دعا را و آخر شب و آخر نماز متصل بآن پس نماز نوافل و دعای کہ ماثور ست در این حدیث دلیل است بر اینکہ دبر الصلوٰۃ گفتہ شود رواہ الترمذی **وعن ابی مالک** الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی الجنة غرفا یری ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها بدستیکہ در بہشت غرفہ ہاست کہ دیدہ میشود آنچہ بیرون آنہاست از درون آنہا و دیدہ میشود آنچہ درون آنہاست از بیرون آنہا از غایت صفا و لطافت غرف بضم غین معجمہ و فتح راجع غرفہ بضم غین و سکون راء منزل رفیع و خانہ بالای خانہ اعد ہا اللہ لمن الان الکلام مہیا و آمادہ ساختہ ست آنہا را خدائے تعالیٰ برای کسیکہ نرم گوید سخن را و دختی بکند و بامردم بنحوی نیک نگاہ کند و اطعم الطعام و بخوراند طعام را و غذا وی کند گرسنگان را و صالح الناس و نیام بالصیام و بپا بود در روزہا را مراد کثرت صیام ست دوم آن و یصلی باللیل و الناس نیام و نماز گزارد در شب حال آنکہ مردم در خواب باشند کہ این وقت اقرب ست بصدق عبودیت و اخلاص عمل اشارت ست باستجماع صفت تواضع بوجود و عبادت بیت شرف مرد بجود دست کرامت بسجود ہم کہ این ہر دو مدد معاش زود جود و رزقنا اللہ تعالیٰ رواہ البیہقی فی شعب الایمان و روی الترمذی عن علی رضی اللہ عنہ نحوه و رواه و در روایت ترمذی بجای من الان الکلام ما من اطاب الکلام آمدہ و مراد از طیب کلام و لین کلام یکی ست **الفصل الثالث** **عن عبد بعد** عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت ست از عبد بعد عمرو بن عاص و گفت گفت مرا آنحضرت یا عبد بعد لا تکن مثل فلان کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل نباش مانند فلان کہ شخصی را بود و میشد و شبہ در مقدمہ فتح الباب میگوید کہ او صاف نفس ہر انسان آن فلان شخص و ہر یکی از طرق این حدیث کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل بود کہ بر مبنای حسب آن افعال نماز شب پس بگذاشت بر خاستن شب را مقصود تنبیه عبد بعد بن عمرو ست بر سبیع و ازکنه قیام لیل و افراط در آنکہ موجب ملالت و سآمت گشتہ مخرج ترک آن گردد چنانچہ از قصہ وی رضی اللہ عنہ معلوم شود ست کہ تمام شب قیام نمیکرد و قطعاً نمیکرد و پدرش از ان منع میکرد پس بیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آورد پس حضرت او را منع کرد چنانکہ از احادیث آمدہ ست فافہم متفق علیه **وعن عثمان** بن ابی العاص قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول کان لداود علیه السلام ساعة یوقظ فیها اهله گفت شنیدم آنحضرت را کہ میگفت بود مر داؤد را پیغمبر از شب ساعتی کہ بیدار میکرد در آن ساعت اہل و عیال خود را یقول میگفت داؤد علیہ السلام مر آل خود را قوموا فصلوا بر خیزید پس نماز کنید فلان ہذه ساعة یستجیب الله عز وجل فیها الدعاء زیرا کہ بدستیکہ این ساعتیست کہ قبول میکند خدا تعالیٰ دعا را الا ساحرا و عشار مگر ساحر را و عشار ستاننده زکوٰۃ از اموال ناس و این عشار ان مکس زنی باشند و بناحق اموال مردم را بگیرند یا امید باشد در حدیث شب نیمه شعبان نیز واقع شده ست کہ ہمہ ساله در این شب می آمرزند الا عشار و مدمن خمر و عاق الوالدین و مسبل ازار را رواه احمد **وعن ابی امامة** قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول گفت ابو امامہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت افضل الصلوٰۃ بعد المفروضة صلوٰۃ فی جوف اللیل افزون ترین نمازہا بعد از فرض نماز در میان شب ست و در روایت دیگر افزون ترین نمازہا بعد از فرض نماز شب است و این بعد از نماز تراویح افضل ست بالاتفاق و در امکان سید الطائفہ سید احمد رضی اللہ عنہ بعد از فوت وی از دنیا و خواب دیدند پسر سید مرحوم کہ او را بشارت دادند گفت با او چہ معامله کرد پدر تو گفت با او معامله کرد و غفر لنا

الارکیعات صلینا ہائی جوف اللیل سر گردان شدہ رفت آن ہمہ خبارتہا و سخنہا کہ در حقائق و معارف میگفتیم فانی شد آن اشارتہا کہ میکردیم و سوز ذکر ما را جز آن رکعت چند کہ میان شب میکردیم ترغیب کرد مر طالبان را باہتمام و جد بعبادت و ریاضت و عدم اغترار و اعتبار بر طامات و ترہات صوفیہ کہ کار کل بگذد راز گفتار نماند بین راہ کار دار کار ۔ رواہ احمد **وعنہ** قال جاء رجل الی النبی ﷺ و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت آمد مردی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال ان فلانا یصلی باللیل فاذا اصبح سرق پس گفت آن مرد کہ فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند دزدی میکند فقال انہ سینہاہ ما تقول پس گفت آنحضرت بدستیکہ نہی خواہد کرد او را از دزدی آنچہ میگوئی تو از نماز کردن وی و شب بتحقیق توبہ و سرایت نور انیت بہ برکت نماز در دی چنانچہ در قرآن مجید میفرماید ان الصلوٰۃ تنہی عن الفحشاء و المنکر ۔ رواہ احمد و البیہقی فی شعب الایمان **وعن ابی ہریرۃ** و ابی سعید قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ایقظ الرجل اہلہ من اللیل فصلیا او صلی کتبن جمیعا ۔ ابو ہریرہ و ابو سعید مرفوعا روایت میکنند کہ گفت آنحضرت چون بیدار کرد اندمرد زن خود را پارہ از شب پس بگزارند دو رکعت ہر دو او صلی تنک او بست کہ فصلیا گفت بلفظ تثنیہ یا فصلے گفت بلفظ افراد و مراد ہر دو حدیث رکتبنی الذاکرین و الذاکرات ۔ نوشتہ میشوند ہر مرد و ذکر گویندگان مرد و مرد و ان ذکر گوینده و زنان ذکر گویندہ کہ مداومت ازند و مبالغہ نمایند و ذکر از جہت خصوصیت فضیلت قیام اللیل دارد ۔ رواہ ابو داود و ابن ماجۃ **وعن ابن عباس** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اشرف امتی حملۃ القرآن و بزرگ تر ان امت من دارندگان قرآنند یعنی حاملان آن و عمل کنندگان بدان و شب خیزندگان آن در نماز و غیر نماز چنانکہ فرمود و اصحاب اللیل و آنہا نیکہ ملازم اند بیداری شب و نماز کردن در آن خواندن و روی ۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان **وعن ابن عمر** ان اباہ عمر الخطاب رضی اللہ عنہما کان یصلی من اللیل ما شاء اللہ و روایت ست از ابن عمر کہ پدر وی عمر الخطاب میگزارد از نماز شب آنچہ خواستہ بود خدا از مقدار شب و عدد رکعات حتی اذا کان من آخر اللیل ایقظ اہلہ للصلوٰۃ تا آنکہ چون میشد آخر شب بیدار میکرد اہل خود را برای نماز شب و یقول لہم الصلوٰۃ میگفت عمر مر اہل خود را وقت نماز ست بگزارید نماز را ثم تلا ہذہ الآیۃ پس میخواند عمر این آیت را کہ وامر اہلک بالصلوٰۃ و اصطبر علیہا ۔ امر کن اہل خود را بنماز و مبالغہ کن در صبر کردن بر نماز تا لا نسألک رزقا نطلب منک نمیطلبیم از تو روزی برای خود و تعالی شانہ یا سوال نمیکنیم کہ در طلب رزق وجہ معیشت سعی کنی و تعب بکشی تا آنکہ بگذاری از نماز بخشوع و ترک و اعاقبۃ للتقوی و عاقبت نیک مر پرہیزگاران را نحن نرزقک ما روزی میرسانیم ترا و عاقبت کار خوبی آن مر متقیان را ست ۔ رواہ مالک **باب القصد فی العمل** قصد و اقتصاد توسط میان طرفین افراط و تفریط و اصل قصد و اقتصاد میانہ رفتن در ہر چیزی فلان قصد است اقتصاد میکند در انفاق یعنی نہ اسراف میکند و نہ تقتیر و قصد عمل محمود ست بجہت آنکہ موجب دوام است و مسلم ست از عروض ملال کہ منجر بترک گردد و داخل ست در ادای حق نفس و اہل و عیال چنانکہ در احادیث آمدہ ست **الفصل الاول** **عن انس** قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یفطر من الشہر حتی نظن انہ لا یصوم منہ شیئا و بود آنحضرت کہ گاہی افطار میکرد در روزہ نمیدانستیم از ماہ تا آنکہ گمان کردہ می شد کہ ہرگز روزہ نخواہد داشت از ان ماہ چیزی را از بس کہ افطار میکرد و یصوم حتی نظن انہ لا یفطر منہ شیئا و گاہی روزہ میداشت تا آنکہ گمان کردہ میشد کہ ہرگز افطار نخواہد کرد از ماہ چیزی را از بسکہ روزہ داشت یعنی نبود کہ ہمیشہ روزہ دار باشد و افراط کند و نہ آنکہ ہرگز افطار کند تا تفریط لازم آید از ہر ماہ گاہی روزہ میداشت و گاہی افطار میکرد و نظن بضم نون اول و فتح ثانیہ و فتح طاست چنانکہ ترجمہ کردیم و در اکثر روایات بفتح نون و ضم ظا نیز روایت ست یعنی گمان می بردیم ما و کان لا ینشاء ان تراہ من اللیل مصلیا الا رأیتہ و بود آنحضرت باین حال کہ نمی خواستی تو ای مخاطب کہ ببینی او را از شب نماز گزارندہ مگر آنکہ میدیدی نماز گزارندہ و لا نائما الا رأیتہ و نمی خواستی تو کہ ببینی او را خواب کنندہ مگر آنکہ میدیدی خواب کنندہ یعنی در شب ہم نماز میکرد و خواب ہم میکرد نہ تمام شب نماز میگزارد و نہ تمام شب خواب میکرد پس بود عمل آنحضرت قصد نہ افراط و نہ تفریط چنانکہ در باب قیام اللیل گذشت ۔ رواہ البخاری **وعن عائشۃ** رض قالت قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم

احب الاعمال الی اللہ ادومہا وان قل + فرمود دوست داشتہ شدہ ترین عملہا بسوی خدای تعالیٰ ہمیشہ ترین آنہا بود اگرچہ کم بود چہ عمل قلیل
ہر دائم باشد موثر تر و کارگر تر اندازہ عمل کثیر کہ گاہ گاہ بود بر مثال قطرہ قطرہ آب کہ دائم چکد رخنہ کند بخلاف آب بسیار کہ گاہ گاہ بریزد + متفق علیہ و عنہا
قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خذوا من الاعمال ما تطیقون + و ہم از عائشہ رضی اللہ عنہا روایت ست کہ گفت گفت آنحضرت بگیرید از
عملہا چیزیرا کہ طاقت دارید و آسان باشد بر شما تا دائم باشد و دائم گردید بدوام آن ثواب آن + و ان اللہ لا یمل حتی تملوا + نیز گفت خدا تعالیٰ
ملول نمیگردد از ثواب دادن قطع نمیکند ثواب الا آنکہ شما ملول گردید پس ترک کنید عمل را و ملال مستقبال شیئی و نفور نفس وی بعد از محبت
و میل بدان بقدر ہی بستوہ آمدن و میل بفتح تحتیہ و ملوا بالفتح فوقیہ و فیم در ہر دو مفتوح ست + متفق علیہ + و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لیصل احدکم نشاطہ + باید کہ نماز بگزارد یکی از شما تا مدت خوش داشتن آن و ذوق گرفتن بدان و انشاط بفتح نون شادمانی نمودن + و اذا فتر +
بفتحتین + فلیقعد + و چون سست گردد و مانده شود پس باید کہ بنشیند و ترک دہد نماز را و در امر بقعود و نہ ضطجاع ایمائی ہست آن کہ باید منتظر نشیند شاید
کہ شوق و نشاط باز عاید شود و باعث عمل پیدا آید و تمام فارغ شده نخسپد بدانکہ در تنشیط و ترقیہ نفس بعمل ترک آن نزدیک ملال احادیث بسیار واقع
شده و گرانی عمل بنفس خود سبب ترک عمل نقصان آن گردد و لیکن طالب اولیا کہ کوشش کند و نفس را بر کثرت عمل عادت دہد و بمشقت و ریاضت خوگیرد
و اقتدا بہ سلف صالح استراحت نباشد کہ باندک عمل فی الحال اندہ مند شوند و بگویند کہ ما چیزہا چند رکعت نماز دو چیز از قرآن در زمان قلیل آسان شود و
نشاط از او زائل گردد بعد از انکہ بہ کثرت گذاران و یک جزو خواندگان گران مینمود و ملال می افزود و باللہ التوفیق + متفق علیہ + و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا نعس احدکم و ہو یصلی فلیرقد + چون خواب کند یکی از شما و او نماز میکند پس باید کہ بخواب رود یعنی بسبک کند نماز
را تا تمام کرد از حتی یذہب عنہ النوم + تا آنکہ برود از وی خواب تا غافل نشود بفہم خود گرانی خواب اول آن + فان احدکم اذا صلی وہو ناعس +
لا یدری لعلہ یستغفر فیسب نفسہ + و نمی یابد کہ چہ میکند و چہ میگوید از افعال و اقوال نماز شاید کہ در وی استغفار کند و دعا کند پس غلط کند و بغلط دشنام کند
نفس خود را و بجای اللہم اغفرلی یا اللہم ارحمنی اللہم عذبنی و امثال بر زبان آورد + متفق علیہ + و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان الدین یسر + بدرستیکہ دین مسلمانی مبنی بر آسانی ہست پس سخت نگیرد بر از بنفوس خود بطرائقہ رہبانیت + و لن یشاد الدین احد الا غلبہ +
و سخت نگیرد دین را ہیچ یکی و قصد غلبہ نکند بروی مگر آنکہ چیرہ گردد دین بروی و عاجز آید وی از عمل بران و ایفای حق
آن چنانکہ در حق او بیان فرمود فاقاربوا + پس نزدیک باشید بحق رعایتہا + فسددوا + پس چون دانستید کہ باین مناسبت نمی توانید کرد و بتمام حق آن نمی توانند
بجای آورد و آن مؤجب فترت عمل ہست لازم گیرید طریقہ مستقیمہ را و التزام قصاد در عمل و اعتدال را بی افراط و تفریط + و قاربوا + تا نزدیک سداد باشید
و مقاربت بمعنی سداد و اقتصاد آید فی الصراح سداد بالفتح درستی و راستی کردار و گفتار و بکسر دین و آئین و بعضی گویند بمعنی آنست
کہ اگر سداد نتوانید کرد تقریب بسداد کنید و گویند قاربوا بمعنی طلب کنید قربت خدا را و قربوا بتشدید یا نیز روایت ہست یعنی نزدیک گردانید

دیگران را بدرگاہ حق + وابشروا + و شاد شوید و مژدہ گانی دہید نفسہای خود را بخیر و خوبی + و استعینوا بالغدوۃ والروحۃ + و یاری جویید در سیر و سلوک طریق حق بسیر در اول روز و در آخر روز + و شیء من الدلجۃ + و سیر در پارہ از شب اگرچہ اندک باشد و غدوہ روایت کردہ شد بہ ہمزہ بفتح و بضم یعنی بامداد یا میان نماز بامداد تا برآمدن آفتاب و غدۃ نیز گویند بفتح و بمعنی سیر در اول نہار و این روایت اظہر است در معنی و روحہ بفتح سیر بعد از زوال و دلجہ بفتح دال و ضم آن اہم است یا ادلاج بتشدید دال بمعنی سیر در آخر شب یا ادلاج بسکون دال بمعنی سیر در اول شب و جمل بر معنی اول مناسب تر است تا اشارت بقیام لیل نماز تہجد گردد و این سہ وقت خوشتر ین اوقات مسافرت و مراد آنست کہ بسیار مبالغہ را فرو نگذارند در عمل چنانچہ جمیع اوقات را مستوعب نمایند بلکہ غنیمت شمارند اوقات نشاط و خوشی را اول روز و آخر او ست و بعضی از شب و میان اینہا رفق و نرمی کنند نفس تا منقطع نگردد سیر و نماند نشوند و بر احت و خوشی بمقصد رسند و مسافر چون شب و روز متصل راہ رود و نماند شود و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و عنایتی دیگر از حکیم مطلق ہنگام عبادات و طاعات اقتضوع ساخت تا رجب ملال نگردد در راحت تندہ خود السلیک کار زیادہ و در ہر عملی رونقی خاص بدہد و تجلی مخصوص کند ارتقای روح سالک گردد و تعالی شانہ ست نعمتہ و روحہ انجاری + و عن عمر + رضی اللہ عنہ + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نام عن حزبہ او عن شیء منہ فقرأہ بین صلوۃ الفجر وصلوۃ الظہر کتب لہ کانما قرأہ من اللیل + رواہ مسلم + و کسی کہ خواب کند و غافل گردد از ورد شب خود و حزب خود بکسر حا و سکون زای و صل نوبت ورد او چنانکہ در خبر آمدہ است کہ آن کہ بنفس خود گرفتہ است بندہ از ما را فراموش یا ذکر کہ ہر وقت بران مداومت می آید چنانچہ برای خوردن آب برجوعی یا نہری میرسد و حزب بمعنی طائفہ و جماعۃ از آدمیان نیز آمدہ و مناسبت ایشان نیز ظاہر ست غرض کہ شخصی مثلا وردی داشت کہ شب بجای می آورد و فوت شد + فقرأہ فیما بین صلوۃ الفجر + ای صلوۃ الظہر پس بخواند آن ورد را یعنی بجای آورد در وقتیکہ میان نماز بامداد و نماز پیشین ست یعنی پیش از زوال کہ تخصیص بقرأۃ بجہت آنست کہ در وقت قیلولہ مقروست از قرآن یاد عا یا ذکر + کتب لہ کانما قرأہ من اللیل + نوشتہ میشود برای وی آن حزب شب کہ در روز خواند گویا کہ خواندہ ست آنرا در شب و حکم ورد روز کہ فوت شود در شب خواندن نیز ہمین ست و ورد شب خلیفہ کند بگیرند تخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب ست و اشارت ست بانکہ قیام لیل و نماز شب کہ افضلیت دارد بر نماز روز نہ بجہت آنست کہ در شب قرأت افضل ست از قرأت در روز بلکہ بجہت آنست کہ در شب ورد و ذکر و قرأت جمع توان کرد بخلاف روز کہ در آن بسبب اشتغال بمعاش و معاشرت جمع میان ہر سہ دشوار ست + رواہ مسلم + و عن عمران بن حصین قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ القاعد علی النصف من صلوۃ القائم + رواہ البخاری + و عن عمران بن حصین قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ الرجل قاعدا + و ہم از عمران بن حصین ست کہ وی پرسید آنحضرت را از نماز گزاردن مرد نشستہ + قال ان صلی قائما فہو افضل + گفت اگر بگزارد ایستادہ پس آن افزون تر است از روی ثواب + و من صلی قاعدا فلہ نصف اجر القائم + و کسیکہ بگزارد نماز نشستہ پس مر او را است نصف اجر ایستادہ نماز گزارندہ + و من صلی نائما فلہ نصف اجر القاعد + و کسیکہ بگزارد نماز بر پہلو افتادہ پس مر او را است نصف اجر قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل ست زیرا کہ صلوۃ فرض نشستہ اگر عذر باشد درست نیست پس ہمگی کردہ نشود بر ادای ایستادہ کہ آن افضل ست و اگر عذر باشد قیام ساقط ست پس افضل از قعود نبود و قاعد بر النصف اجر قائم نباشد و این حدیث دلالت دارد بر جواز

صلوٰۃ نفل تا ہما بقدر ربع قیام یا قعود و قوی از علما آں رفتہ اند و امام حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ ہم باین است کذا فی الطیبی + رواہ البخاری + **الفصل الثانی** + عن ابی امامۃ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول من اوی الی فراشہ طاہرا کسیکہ پناہ آورد در شب باش کند بسوی جامہ خواب خود در حالیکہ پاکست و باوضوست و آدمی بعد وضو مدہر و آمدہ است دلی مدہر شہرست و فراش بالکسر و فرش بساط افگندہ + وذکر اللہ + و یاد کند خدا را حتی یدرکہ النعاس + تا آنکہ دریابد او را خواب + لم یتقلب ساعۃ من اللیل + برنگردد از پہلو بہ پہلو در ہیچ ساعتی از شب + یسأل اللہ فیہا خیرا من خیر الدنیا والآخرۃ + درحالیکہ میخواہد از خدا در آن ساعت نیکی از نیکی دنیا و آخرت + الا اعطاہ ایاہ + مگر آنکہ بدہد خدا تعالیٰ آنرا مثل آن نیکی + ذکرہ النووی فی الاذکار بروایۃ ابن السنی + **وعن عبد اللہ** ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عجب ربک من جلیین + عجب میدارد پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم و کبیر از آن دو مرد نزد وی و بعض گفتہ اند مرضی و مثاب اند + رجل ثار عن وطائہ ولحافہ فی لیلۃ باردۃ من بین حبہ واہلہ + مردی کہ بجست و شتاب برخاست از فراش نرم خود بر سرد خفتہ است و از لحاف خود کہ خود را بدان پوشیدہ است و وطا بکسر واو و فتح آں و خاء معجمہ بمعنی لحاف کبیر لامع است + من بین حبہ واہلہ برجست از میان محبوب خود و اہل خود + الی صلوتہ + بسوی نماز خود کہ بجا می آرد او را محبوب + فیقول اللہ تعالیٰ للملائکۃ + پس میگوید خدا تعالیٰ مر فرشتگان خود را + انظروا الی عبدی ثار عن فراشہ ووطائہ من بین حبہ واہلہ الی صلوتہ + نگاہ کنید بسوی بندہ من کہ برجست از فراش خود و وطای خود از میان محبوب خود و اہل خود بسوی نماز خود + رغبۃ فیما عندی وشفقۃ مما عندی + از جہت میل و خواہش نمودن در چیزیکہ نزد منست از ثواب و از جہت خوف و ہراس از چیزیکہ نزد منست از عقاب + وفی نسخۃ الخفیۃ فوقہ + و در اصل غزالی سہیل اللہ + دوم از آن دو مرد مردیست کہ جنگ کرد با کافران در راہ خدا + فانہزم من معہ + پس گریختند خویشان او از جنگ + وثبت ہو + و ثابت ماند او + حتی اہریق دمہ + تا آنکہ ریختہ شد خون وی + فیقول اللہ تعالیٰ للملائکۃ انظروا الی عبدی رجع رغبۃ فیما عندی و شفقۃ مما عندی حتی اہریق دمہ + پس میگوید خدا بفرشتگان خود نظر کنید بسوی بندہ من کہ برگشت بجہت رغبت در ثوابی کہ نزد منست و از جہت ترسیدن از عقابی کہ نزد منست تا آنکہ ریختہ شد خون وی + رواہ فی شرح السنۃ + **الفصل الثالث** + **عن عبد اللہ** بن عمرو قال حدثت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال + روایت کردہ شد مرا از عبد اللہ ابن عمرو بن العاص گفت حدیث کردہ شدم من کہ آں حضرت گفت + صلوۃ الرجل قاعدا نصف الصلوۃ + نماز مرد نشستہ ثواب او نصف ثواب صلوۃ ست یعنی کہ ایستادہ گزارد + قال فاتیتہ فوجدتہ یصلی جالسا + پس آمدم آنحضرت را پس یافتم او را کہ میگزارد نشستہ + فوضعت یدی علی رأسہ + پس نہادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفتہ اند کہ این بر عادت عرب ست در جائی کہ اعتناء و اہتمام بامر اعراب واجب نمایند و نظیر آنست کہ بعض اعراب لحیہ شریف او را می بوسیدند شیخ در شرح خود میگوید با وجود آن خلاف ادب و اجلال ست و بعض گفتہ اند شاید کہ این فعل از عبد اللہ بن عمرو بکابک بی قصد واقع شد از جہت تعجب و استغراب و گفتہ کہ ظاہر آنست کہ این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کردہ باشند در عین نماز و اللہ اعلم + فقال + پس گفت آنحضرت + مالک + چہ شدہ ست ترا و چہ میکنی تو + یا عبد اللہ ابن عمرو گویا کہ آنحضرت را نیز غریب نمود

این فعل و تعجب کرد + قال صدقت + گفت عبد الله خبر داد و شنده ام من + یا رسول الله اگر گفت صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة + آن تو گفتہ نماز مرد نشسته نیم ثواب است + و انت تصلی قاعدا + و حال آنکه تو میگذاری نشسته ترک افضل اکمل از نوکه افضل و اکمل فاضلان

[illegible] + قال اجل + گفت آری همچنین است + اجل + آری همچنین است نماز قاعد نصف نماز تام است + و لکنی لست کاحد منکم +

ولیکن من نیستم مانند یکی از شما یعنی اینکه گفتم حکم غیر من است از امت و من خارج ام از ین حکم قبول میکند پروردگار من نماز مرد نشسته مثل نماز مرد ایستاده

از جهت فضل و لطف و کرم که بمن دارد یا این مخصوص من است از جهت غایت توجه و حضور معرفت و قرب که من دارم مرا بر دیگران قیاس نکنید

و دیگران را بمن + رواه مسلم + و عن سالم بن ابی الجعد بفتح جیم و سکون عین مهملة از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان ست و عبد عمر

بن عبد العزیز وفات یافت + قال قال رجل من خزاعة یعنی صلیت فاسترحت + گفت سالم که مردی از صحابه که از قبیله خزاعه بود گفت

کاشکی نماز میکردم پس راحت می یافتم + فکانهم عابوا ذلک علیه + پس گویا که مردم دیگر از صحابه وغیر هم که حاضر بود عیب کردند این سخن را بران مرد گران آمد

بر فهم ایشان + فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول + پس گفت آن مرد چرا عیب میکنید بر من باین سخن زیرا که من شنیده ام آنحضرت

را میگفت + اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها + ای بلال راحت ده ما را بنماز و تکبیر برآ تا نماز بگزاریم و راحت یابیم + رواه ابو داود + بدانکه در معنی قول

آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارحنا یا بلال دو وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذان بگو ای بلال تا نماز کنیم و بادای آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم دوم

آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و بادای آن و مناجات حق از تعب اعمال دنیویه و مباشرت خلق خدا می یافت و لهذا فرمود جعلت

قرة عینی فی الصلوة و میان این دو معنی فرقست یا آنکه راحت در اول یا برای ذمه و وجود طاعت و امتثال امر و خلاص از تعب شغل تعلق قلب

باو ست و در ثانی بوجود صلوة و ذوق مناجات و شهود یکه حاصل میشد دران و شکی نیست که حمل بر معنی ثانی انسب و اولی ست بمقام آنحضرت

صلی الله علیه وسلم و قول رجل خزاعی ناظر بمعنی اول ست و لهذا عیب گرفتند بر وی و ممکن ست که مراد وی همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز کنم

و استراحت یابم بوی از اشتغال بماسوی الله قائم و بالله التوفیق + باب الوتر اختلاف در وتر میان علما از دو وجه ست اول آنکه سنت ست

یا واجب اکثر ائمه و ابو یوسف و محمد از اصحاب بر انند که سنت ست و نزد امام ابو حنیفه واجب ست نه بمعنی فرض و بر دانی از وی فرض

و بر دانی سنت نیز آمده و صحیح قول اول ست و گفته اند که با وجود سنیت وی قضا واجب ست و اختلاف ثانی آنکه وتر چند رکعت ست

یا سه رکعت و پنج و هفت رکعت نیز آمده ست نزد اکثر ائمه یک رکعت ست و نزد امام سه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنانکه یک رکعت گویند

و در رکعت پیش از وی بگزارند و سلام دهند و اگر نگزارند مکروه ست از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت ست

و من هم باین جانب ام و در وقت دیگر پرسیدند گفت سلام دهد در دو رکعت و اگر نه دهد زیان ندارد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف

قول بوجوب رکعت و حق آنست که احادیث کثیره و آثار صحیحه که در وی آمده ست و کلام در باب وتر بسیار ست و دلائل وجوب آن و بودن او یک

رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادت بتفصیل مذکور ست + الفصل الاول + عن ابن عمر قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم صلوة اللیل مثنی مثنی + نماز شب دو گان دو گانست + فاذا خشی احدکم الصبح + پس چون بترسد یکی از شما طلوع

صبح را + صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلی + بگزارد یک رکعت را کر وتر گرداند از این یک رکعت برای وی چیزی را که تحقیق گزارده است

از نماز شب وتر بمعنی طاق است مقابل جفت از عدد و چون دو دو گزارده است هر جفت واقع میشود یک رکعت که بادی ضم کند وتر میگردد و در حدیث آمده است که ان اللہ وتر یحب الوتر سبب مشروعیت وتر انیست و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگویند و ظاهر مفهوم این حدیث همین است و قول وفاداختی احد کم الصبح گویا اشارت است بتطویل نماز شب تا نزدیک وقت صبح و الا ادای وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم + متفق علیہ + وعنہ + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوتر رکعۃ من آخر اللیل + وتر یک رکعت است از آخر شب بهمان طریق که دو رکعت پیش از وی بگزارد و سلام دهد و بعد از وی یک رکعت بگزارد و این حدیث دلیل بودن وتر است یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت بر سه رکعت دارد نیز باید و قول وی من آخر اللیل شامل است آن که وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز باید + رواہ مسلم + وعن عائشۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی من اللیل تسع رکعات + بود آنحضرت که میگزارد از شب سیزده رکعت + یوتر من ذلک بخمس و قرمیکرد ازان سیزده رکعت پنج رکعت متصل + لا یجلس فی شیء الا فی آخرها + نمی نشست در هیچ یعنی برای تشهد ازان پنج رکعت مگر در آخر آن + تحقیق معلوم شده است که نماز آنحضرت در شب بر وجوه متعدده بوده است یکی ازان وجوه انیست که هشت رکعت میگزارد دو دو گان دو گان بچهار سلام و پنج رکعت میگزارد متصل بهم و تر یک تشهد و یک سلام و این حدیث صحیح است و در فصل پنج رکعت بیک جلوس و این مختلف فیه است میان فقها و آنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعد سلام میکنند و میگویند مراد بجلوس اینجا سلام است یعنی سلام نمی داد مگر در آخر و در بعضی روایات آمده است ثم یسلم الا فی آخرهن و در فصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جایز است باتفاق و نزد ما جایز است تا هشت رکعت + متفق علیہ + وعن سعد بن هشام + انصاری تابعی جلیل القدر حسن بصری از وی روایت دارد حدیث وی نزد اهل بصره است و بود مشهور میان ایشان و همچنین آمد بهند و خزاکرد و شهید شد بخارا و وی و ابن عم انس بن مالک است + قال انطلقت الی عائشۃ فقلت + گفت فهم ابسوی عائشه پس گفتم + یا ام المؤمنین انبئینی عن خلق رسول اللہ + ای مادر مومنان بیاگاهان مرا از خوی و سیرت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم + قالت فان خلق نبی اللہ + گفت عائشه پس بدرستیکه خلق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان القرآن + بود قرآن یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات حمیده مذکور است آنحضرت بدان متخلق و متصف بود و بعضی گویند مراد آنست که خلق او مذکور است در قرآن در قول وی سبحانه و انک لعلی خلق عظیم + قلت + فهم یا ام المؤمنین انبئینی عن وتر رسول اللہ + بیاگاهان مرا از وتر یعنی نماز شب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم + و کیفیت آن و عدد آن + و فی روایۃ + پس گفت عائشه + کنا نعد له سواکه وطهوره + بود یم ما که اهل خانه آنحضرت ایم مهیا و طیار می کردایم برای وی مسواک او را و آب وضوی او را و تطهیر او را بقدر طاقت + فیبعثه اللہ ما شاء ان یبعثه من اللیل + پس می برانگیخت او را خدا در هر وقت که خواستی + فیتسوک و یتوضأ و یصلی تسع رکعات + پس مسواک میکرد و وضو میساخت و میگزارد نه رکعت را + لا یجلس فیها الا فی الثامنة + نمی نشست درین نه رکعت مگر در رکعت هشتم + فیذکر اللہ و یحمده و یدعوه + پس ذکر میکرد خدا را و حمد میگفت او را و دعا میکرد او را + یعنی تشهد میخواند در تشهد ذکر و حمد و دعا هست + ثم ینهض و لا یسلم + پس برمیخاست و سلام نمیداد + فیصلی التاسعة + پس میگزارد رکعت نهم را + ثم یقعد + پس مینشست + فیذکر اللہ و یحمده و یدعوه + این طریق دیگر است از طریق تعدد آنحضرت و درین طریق

متعین است ولا یجلس محمول بر ظاہر است واز جلوس سلام مراد نیست والا بحکم استثناء لازم آید کہ در نماز سلام می دادہ و تحقیق تصریح کردہ کہ در رکعت سوم سلام میدہد و تم تسلیم تسلیما یسمعنا + بستہ سلام میدہد و سلام دادنی کہ بشنوانید ما را + ثم یصلی رکعتین بعد التسلیم وہو قاعد + پستہ میگزارد دو رکعت بعد از سلام وادن و مجال انکہ وی نشستہ است + فتلک احدی عشرۃ رکعۃ یا بنی + پس آن یازدہ رکعت است ای پسر کہ من + فلما اسن + پس ہر گاہ کہ پیر و بزرگ سال شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واخذ اللحم + وگرفت گوشت اورا تن دار شد و ضعیف شد و آنرا عجز و سنگینی این مجموعہ کہ پیش از رحلت یک سال + اوتر بسبع + وتر کرد بہفت رکعت + ویصنع فی الرکعتین مثل صنیعہ فی الاولی + وکرد در دو رکعت مانند فعل او در صورت ہر دو رکعتین + فتلک تسع یا بنی + پس آن مجموع نہ رکعت بود ای پسر کہ من چنانکہ در صورت اولی یازدہ بود + وکان نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا غلبہ نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النہار ثنتی عشرۃ رکعۃ + وبود آنحضرت چون غلبہ میکرد او را خواب یا درد و بیماری و مانع می آمد از برخاستن بنماز شب میگزارد در بقیہ روز دوازدہ رکعت و در روز آن تفصیل نبود کہ گاہی سیزدہ میگزارد وگاہی پانزدہ یا ہفت + واللہ اعلم صلی اللہ علیہ وسلم قرأ القرآن کلہ فی لیلۃ + ونمی دانم پیغمبر خدا را کہ خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب + واللہ اعلم لیلۃ الی الصبح + ونمیدانم کہ نماز گزارده باشد شب تمام تا وقت صبح + واللہ اعلم شہر کاملا غیر رمضان + ونمیدانم کہ روزہ داشتہ باشد ماہ تمام جز رمضان عائشہ صدیقہ اسناد بعلم خود کردہ احتیاط و گفت نمیدانم و شاید کہ در غیر نوبت او یا در بعض احیان مانند سفر و غیرہ میکردہ باشد واللہ اعلم رواہ مسلم + تنبیہ بدانکہ گزاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمدہ است ولیکن این باحدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بظاہرہ معارض نمی افتد و بتحقیق مشکل شدہ است این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شدہ حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفتہ صحیح نشدہ است این حدیث و امام احمد گفتہ من نمیگزارم این دو رکعت را و منع نیز نمیکنم کسی را از آن و جماہیر علما قائل اند بدان از جہت ورود آن در احادیث صحیحہ و میگویند کہ آنحضرت بہمین جہت گزارد تا بدانند کہ تنفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم وترا محمول بر استحباب بود نہ بر وجوب یا بر اختلاف کہ آیا گزاردن دو رکعت بعد از وتر اول لیل بود یا آخر پس حدیث ابو امامہ مطلق واقع شدہ و بہمین مقدار گفتہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت بعد از وتر میگزارد و نگفتہ کہ اول شب یا آخر شب و حدیث ثوبان دلالت میکند کہ آن بر تقدیر بر گزاردن وتر ست در اول لیل و این ہر دو حدیث در آخر باب بیاید و حدیث بخاری و مسلم و موطا دلالت دارند کہ بر تقدیر قیام لیل بود و ہو الصحیح و بعض علما گفتہ اند کہ این دو رکعت ملحق بوتر اند و جاری مجری سنت راتبہ و تراند خصوصا بر قول کسی کہ قائل ست بوجوب آن و چنانکہ وتر نماز مفروضہ ست مشفوع ست بدو رکعت و وتر شب نیز بدان مشفوع شد بعد از ان بدانکہ نیت تشفیع و تر بر تقدیر اینکہ اول لیل چنانکہ بعض مردم میکنند بگردانند دو رکعت نشستہ در حکم یک رکعت چیزی نیست و ناقص مبطل وتر ست بی ضرورت با وجود ثبوت جواز صلوۃ بعد الوتر و بر ین تقدیر گر وتر اول شب بگزارند بعد از ان بقیام لیل توفیق یابند و نماز تہجد بگزارند حاجت باعادت وتر نبود و قول مختار ہمین ست صرح بہ الشیخ ابن الہمام تحقیق وارد شدہ ست لا وتران فی لیلۃ واحدۃ قتدبر + وعن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اجعلوا آخر صلوتکم باللیل

بگزاریدآخر نماز خود در شب وتر شرح این در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد + رواہ مسلم + وگفتہ اند کہ بخاری نیز در باب وتر این
روایت کردہ است + وعن ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال بادروا الصبح بالوتر + شتابی کنید در یابید صبح را مسبوق بوتر یعنی بگزارید وتر را
پیش از طلوع صبح ودر حدیث ترمذی آمدہ است وتر کنید پیش از انکہ صبح کنید ودر حدیث دیگر آمدہ است کہ چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب
پس بگزارید وتر پیش از فجر ودر روایتی آمدہ است کہ نیست وتر بعد صلوٰۃ صبح ومراد ادای آن خواہد بود والا قضا جائز است در وقت صبح چنانکہ
در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم باید وخود قضا جائز است در ہر وقت کہ باشد با رعایت ترتیب + رواہ مسلم + **وعن جابر قال قال**
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اول + کسیکہ میترسد کہ نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید کہ بگزارد
وتر اول شب وبخسپد + ومن طمع ان یقوم آخرہ فلیوتر آخر اللیل + وکسیکہ امید دارد کہ می تواند برخاست آخر شب واعتماد دارد بر بیدار شدن
پس باید کہ وتر کند آخر شب + فان صلوٰۃ آخر اللیل مشہودۃ + زیرا کہ بدرستیکہ نماز آخر شب گواہی داده شدہ است بفضل وکرامت وی وحاضر
میشوند در وی ملائکہ رحمت ودر روایتی مشہودۃ محضورۃ + وذلک افضل + ووتر در آخر شب فاضلتر است از وتر اول شب از برین حیثیت
کہ مذکور شد کہ مشہود است وتواند کہ چیزی عارض گردد کہ در حق خصوص شخصی وتر اول شب اولی واحوط والیق بحال باشد ودر حدیث
ابی داؤد از ابی قتادہ آمدہ است کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت مر ابو بکر صدیق را تو چہ وقت وتر میکنی گفت اول شب گفت عمر را
تو کی میکنی گفت آخر شب پس گفت مر ابو بکر را اخذ کرد این بحذر وگفت مر عمر را گرفت این بقوت ومیفرمود آنحضرت مر ابو ہریرہ را کہ وتر اول
شب بگزار ودر بخسپد زیرا کہ اول شب بیداری بود واحادیث کہ از حضرت می شنید یاد میگرفت + رواہ مسلم + **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا قالت
من کل اللیل اوتر رسول اللہ + گفت عائشہ از ہمہ شب وتر کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من اول واوسط وآخرہ + اول شب و
میانۂ شب وآخر شب + وانتہای وتر الی السحر + ومنتہی گشت وثابت ومقرر شد وتر وی در آخر عمر تا وقت سحر وآخر شب + متفق علیہ **وعن**
ابی ہریرۃ قال اوصانی خلیلی + گفت ابو ہریرہ اندرز کرد مرا دوست جانی من کہ محبت وی در درون دل من جای گرفتہ است +
صلی اللہ علیہ وسلم بثلث + بسہ خصلت + وصیام ثلثۃ ایام من کل شہر + یکی روزہ داشتن سہ روز از ہر ماہ ہر سہ روز کہ باشد ودر اکثر روایات
از میانۂ شہر واقع شدہ کہ آن ایام بیض خوانند چنانکہ در کتاب الصوم بیاید + وبرکعتی الضحی + دوم دو رکعت بعد از برآمدن آفتاب وبلند شدن
وی ودر باب صلوٰۃ الضحی بیاید کہ این اقل صلوٰۃ الضحی است واکثر شش ہشت دوازدہ است گویا کہ این مخصوص بابی ہریرہ بود + وان اوتر
قبل ان انام + سوم آنکہ بگزارم وتر پیش از انکہ خواب کنم وگفتہ اند کہ سببش آنست کہ وی رضی اللہ عنہ مشغول میبود اول شب بحفظ احادیث
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واستحضار محفوظات خود کہ بیشتر از صحابۂ دیگر بود وجزو کثیر از شب بروی میگذشت کہ قیام آخر شب بآن متعسر
بود وہمین است سبب در اقتصار بر دو رکعت ضحی نہ زیادہ واز اینجا معلوم میشود کہ اشتغال بعلم دینی افضل است از عبادت + **حکایت** یاد دارم
از بعض اساتذۂ خود کہ میفرمود در بعضی از روایات فقہیہ آمدہ است کہ مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر کہ بگزارد اول شب وظاہر
نشد مرا ان وقت وجہ تخصیص این حکم بطالب علم واکنون کہ برین حدیث اطلاع افتاد ظاہر شد وجہ آن زیرا کہ طالب علم در اول شب مشغول
است بتکرار علم وحفظ آن چنانچہ حال ابو ہریرہ بود واین دو رکعت قائم مقام نماز شب میگردد چنانچہ در آخر فصل ثالث بیاید + متفق علیہ

الفصل الثانی ـ عن عفیف ـ بضم عین و فتح ضاد معجمتین و فا ـ بن الحارث ـ زمان آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم دریافتہ و در صحبت وی اختلاف است و وی گفتہ کہ بودم در عہد آنحضرت و بیعت کردم بادی و مصافحہ کرد آنحضرت مرا و روایت کرد از عمر و ابی ذر و عائشہ ـ قالی قلت لعائشۃ ارایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یغتسل من الجنابۃ فی اول اللیل ام فی آخرہ ـ ایادیدی تو آنحضرت را بود کہ غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از جماع متصل یا در آخر شب کہ جماع میکرد و میخفتید و چون برای نماز تہجد برمیخاست غسل میکرد ـ قالت ـ گفت عائشہ ـ ربما اغتسل فی اول اللیل و ربما اغتسل فی آخرہ ـ گفت عائشہ بسا بودی کہ غسل میکرد آنحضرت در اول شب و بسا کہ غسل میکرد در آخر شب ـ قلت ـ عفیف میگوید گفتم من ـ اللہ اکبر ـ خدا بزرگ ست از آنکہ گران سازد بار بندگی را بر بندگان خود ـ الحمد للہ الذی جعل فی الامر سعۃ ـ سپاس و ستایش مر خدای را کہ گردانید در کار دین کشاد و فراخی را ـ قلت کان یوتر اول اللیل ام فی آخرہ ـ گفتم وتر میکرد آنحضرت اول شب یا آخر آن ـ قالت ربما اوتر فی اول اللیل و ربما اوتر فی آخرہ ـ گفت عائشہ بسا بود کہ وتر میکرد در اول شب و بسا کہ وتر میکرد در آخر شب ـ قلت اللہ اکبر الحمد للہ الذی جعل فی الامر سعۃ ـ قلت کان یجہر بالقراءۃ ام یخفت ـ گفتم بود آنحضرت کہ بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق ـ قالت ربما جہر و ربما خفت ـ گفت عائشہ بسا کہ بلند میخواند و بسا کہ پست میخواند و خفت آرامیدن آواز و نہان گفتن راز ـ قلت اللہ اکبر الحمد للہ الذی جعل فی الامر سعۃ ـ تنبیہ کرد بر ان کہ سعت امر در تکالیف نعمتی عظیم و رحمتی واسع ست کہ واجب ست بر بندگان شکر آن گفتن و چنانکہ مزید اختلاف امتی رحمۃ و اختلاف اگر از تعدد و تنوع افعال پیغمبر آمدہ ست صلی اللہ علیہ وسلم و بعضی وی شفقت بر امت و توسیع امر بر ایشان و از اختلاف مجتہدین در استنباط احکام ہم خیر محض موجب زیادت و کمال در دین و سبب مزید انوار و تخفیف احمال آصار ست ـ رواہ ابو داؤد و در روی این باب الفصل الاخیر ـ روایت کرد تمام این حدیث را ابو داؤد و در روایت کرد این باب فصل اخیر یعنی آنچہ متعلق است بقرارت ـ و عن عبد اللہ بن ابی قیس ـ نام ابو موسیٰ اشعری ست غالب آمدہ بروی کنیت ـ قال سألت عائشۃ بکم کان رسول اللہ ـ گفت پرسیدم عائشہ را چند رکعت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در وتر ـ قالت ـ گفت عائشہ ـ کان یوتر بار بع و ثلث ـ بود آنحضرت کہ وتر میکرد بچہار و سہ یعنی چہار رکعت میگزارد بعد از دی سہ رکعت وتر پس مجموع وی ہفت رکعت باشد ـ و ست و ثلث ـ و در روایت دیگر شش و سہ کہ مجموع وی نہ باشد ـ و ثمان و ثلث ـ و ہشت و سہ کہ یازدہ باشد ـ و عشر و ثلث ـ و دہ و سہ کہ سیزدہ ـ و لم یکن یوتر بافقص من سبع ـ و نبود کہ وتر کند بکمتر از ہفت کہ چہار و سہ ـ و لا باکثر من ثلث عشرۃ ـ و نمیگزارد بیشتر از سیزدہ کہ دہ و سہ ست و این حدیث ظاہر و صریح ست در وتر بسہ رکعت و احادیث دیگر نیز بنیاد آمدہ ست کہ در شرح مذکور ست ـ رواہ ابو داؤد ـ و عن ابی ایوب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوتر حق علی کل مسلم ـ وتر ثابت و لازم ست بر ہر مسلمان فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل ـ پس کسیکہ دوست دارد کہ وتر کند بہ پنج رکعت پس باید کہ بکند و باین رفتہ ست سفیان ثوری و بعضی از اہل کوفہ ـ و من احب ان یوتر بثلث فلیفعل ـ و کسی کہ دوست دارد کہ وتر کند بہ سہ پس باید کہ بکند و باین مذہب امام ابو حنیفہ و اصحاب او ست ـ و من احب ان یوتر بواحدۃ فلیفعل ـ و کسیکہ دوست دارد کہ وتر کند بیک رکعت پس باید کہ بکند و باین مذہب شافعی و دیگر ائمہ ست ـ رواہ ابو داؤد

والنسائی وابن ماجہ ۔ وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وتر یحب الوتر ۔ خدا وند است دوست میدارد وتر را ۔ فاوتروا یا اہل القرآن ۔ پس وتر بگزارید یعنی بگردانید نماز خود را در شب وتر بضم یک رکعت یا سہ رکعت یا پنج رکعت یا اہل قرآن یعنی اے کسانیکہ ایمان آورده اید بقرآن وتصدیق کرده اید بدان بمقتولی حفظ وتلاوت او شید تنبیہ ست بر لازمیت قیام بسان تلاوت قرآن در ان چنانکہ امر فرمودہ بسجدہ وتعالی امر مرجب خود را بقول خود وتر یحب القرآن ترغیبا بالاشارۃ بمرکبیۃ او در فتح آن عدد فرد را گوئید واطلاق کرده میشود بر حق سبحانہ یعنی فرد در ذات خود کہ قبول نمیکند آن انقسام را در صفات یعنی ہمچنان مانند در افعال یعنی آنکہ شریک ومعین ندارد پس در وے سبحانہ یعنی وتریت ست بمعنی فردانیت وباین مناسبت دوست میدارد وتر را وثواب میدہد بران اگر از قبیل افعال باشد وآنحضرت رعایت میکرد آنرا واین را امثلہ بسیار ست ۔ شیخ کمال الدین بحثی در علی المتبع ۔ رواہ الترمذی وابو داود والنسائی ۔ وعن خارجۃ ۔ بخای معجمہ وجیم ۔ بن حذافۃ ۔ صحابی قرشی عدوی ست معدود در فرسان قریش واو را با ہزار سوار بر بزی نہادند یکباری عمرو بن عاص نامید المؤمنین عمر سہ ہزار سوار بمک طلبید پس عمر کس فرستاد خارجہ بن حذافہ را در میان عوام وتعداد من اسود را ۔ قال خرج علینا رسول اللہ ۔ گفت بیرون آمد بما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال ۔ گفت ۔ ان اللہ امدکم بصلوۃ ۔ بدرستیکہ خدای تعالی مدد کرده ست شما را بنمازی یعنی زیاده کرده ست بر نمازہائے گانہ نماز دیگر را وامداد بر پی فرستادن یکی را بر دیگری برای تقویت وتاکید در رواتی زاد کم آمده ودر بعض امرکم ۔ ہی خیر لکم من حمر النعم ۔ آنچنین نمازی کہ بہتر ست شما را از ہر اریابہای سرخ مراد شتران سرخ ست کرامت وافضل مال ست نزد عرب یعنی بہتر ست از متاع دنیا ونزدیک آنکہ عرب ست نزد شما حمر بضم حا وسکون میم جمع احمر وبضم میم جمع حمار ست ۔ الوتر ۔ آن نماز گرام ست وتر ست ۔ جعلہ اللہ لکم فیما بین صلوۃ العشاء الی ان یطلع الفجر ۔ گردانیده وشروع ساخته ست آنرا خدای تعالی برای شما در وقتیکہ میان نماز عشا ست تا آنکہ طلوع کند فجر باین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر ۔ رواہ الترمذی وابو داود ۔ وعن زید بن اسلم ۔ از اکابر تابعین ست مولای عمر بن الخطاب ثقہ عالم فقیہ عابد حی الشہید در مجلس وی زیاده بر چہل از فقہا امام مالک وسفیان ثوری وابن عیینہ وایوب سجستانی ازوی روایت کرده اند وامام علی بن المدینی پیش او میرفت وحدیث می شنید گفتند یا ابن رسول اللہ تو بہتر بن مردمی وفاضل ترین ایشان باشی ونزد زید بن اسلم کہ از موالی ست میروی فرمود علم باید طلبید ہر جا کہ باشد ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نام عن وتره فلیصل اذا اصبح ۔ کسیکہ خواب کرد وغافل شد از وتر خود پس باید کہ بگزارد وتر را وقضا کند آنرا وقتی کہ صبح کند ۔ رواہ الترمذی مرسلا ۔ وعن عبد العزیز بن جریج ۔ بضم جیم اولے وفتح راو سکون یا ۔ قال سألنا عائشۃ بای شیء کان یوتر رسول اللہ ۔ گفت پرسیدیم عائشہ را بکدام سورہ بود کہ وتر میکرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قالت کان یقرأ فی الاولی ۔ گفت عائشہ بود آنحضرت کہ میخواند در رکعت نخستین ۔ سبح اسم ربک الاعلی وفی الثانیۃ ۔ ومیخواند در رکعت دوم ۔ بقل یا ایہا الکافرون وفی الثالثۃ ۔ ودر رکعت سوم ۔ بقل ہو اللہ احد والمعوذتین ۔ بکسر واو مشدد ودنام قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس ست ۔ رواہ الترمذی وابو داود ودر وی النسائی عن عبد الرحمن بن ابزی ۔ بفتح ہمزہ وسکون موحدہ ونزای صحابی صغیر ست دوالی خراسان بود از جانب امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ ۔ رواہ احمد عن ابی بن کعب والدارمی عن ابن عباس ولم یذکر المعوذتین ۔ وذکر کرده اند احمد ودارمی معوذتین را بلکہ تنہا قل ہو اللہ احد وترمذی گفته عمل کثر علی از صحابہ ومن بعدہم برین ست کہ تنہا

قبل رکوع اللہ احد بخواند و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ صحابہ ما ہمیں را اخذ کردہ اند انتہی را ما اینچہ بعض مردم از ایشاں یاد ما در رکعت اول سورہ انا انزلناہ میخوانند آنرا روایتی و در اخبار و آثار یافتہ نشدہ است و میگویند در بعض روایات فقہیہ آمدہ است + وعن الحسن بن علی + روایت است از امام حسن بن علی رضی اللہ عنہما قال + گفت حسنؓ + علمنی رسول اللہ + تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم کلمات اقولہن فی الوتر + دعائی مشتمل بر چند کلمہ کہ میگویم در بخوانم آنرا در قنوت وتر احتمال دارد کہ تعلیم آنحضرت آن بود کہ آنرا در قنوت وتر بخواند و احتمال دارد کہ آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد و وی رضی اللہ عنہ خوش داشت کہ در قنوت بخواند ظاہر عبارت ناظر دوم ہمین ہست و لیکن میگوید کہ در بعض روایات آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اجعلہن فی وترک و این روایت غریب ست و قنوت شافعیہ ہمین ست در وتر فجر و نزد ما اللہم انا نستعینک ست و گفتہ اند افضل آنست کہ ہر دو بخواند در باب قنوت بتفصیل بیاید + اللہم اہدنی فیمن ہدیت + خدایا راہ راست نما مرا در میان آن کسانیکہ راہ راست نمودہ + وعافنی فیمن عافیت + و عافیت دہ مرا در میان آن کسانیکہ عافیت دادہ اثنا + و مراد بعافیت سلامت ست از جمیع آفات دنیا و آخرت + وتولنی فیمن تولیت + و دوست دار مرا و متولی امر من باش و بر زبردہ لطف و کرم خود گیر کار ہای مرا + وبارک لی فیما اعطیت + برکت زیادتی دہ مرا در چیزیکہ دادہ از انعامہا + وقنی شر ما قضیت + و نگاہدار مرا از بدی آنچہ قضا کردہ ست و تقدیر نمودہ طلب قایمیت ازین با بدنبار ظاہر اسباب آلات ست کہ در ایزال محو و اثبات در آن جاری ست + فانک تقضی ولا یقضی علیک + پس بدرستیکہ تو حکم میکنی بہر چہ میخواہی و حکم کردہ نمیشود بر تو + انہ لا یذل من والیت + بدرستیکہ آن نیست کہ خوار نمیشود کسی کہ دوست داری تو او را + ولا یعز من عادیت + و گرامی و غالب نمیشود کسیکہ دشمن داری تو او را + تبارکت ربنا و تعالیت + بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی تو + و شنیدم این کلمات را نیز زیادہ کردہ فلاک الحمد علی ما قضیت استغفرک اللہم و اتوب الیک + و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین و رحمہ اللہ ارحم الراحمین و در روایات نخستین بدرود نیز آمدہ ست بصیغہ + وصلی اللہ علی النبی محمد و آلہ وسلم + رواہ الترمذی و ابو داؤد والنسائی و ابن ماجۃ والدارمی + **وعن ابی** بن کعب قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم فی الوتر قال + بود آنحضرت چون سلام میداد در وتر میگفت + سبحان الملک القدوس + واہ ابو داؤد والنسائی و زاد + و زیادہ کردہ ست نسائی این را نظر اکہ + ثلاث مرات یطیل + یعنی میگفت سبحان الملک القدوس سہ بار + در حالیکہ دراز میکرد و بلند میکرد آواز خود را یعنی در بار سوم چنانکہ بیان میکند آنرا در روایت دیگر کہ میگوید + و فی روایۃ للنسائی عن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیہ قال کان یقول اذا سلم سبحان الملک القدوس ثلاثا یرفع صوتہ بالثالثۃ + سہ بار میگفت و بلند میکرد آواز خود را در مرت ثالثہ یا بکلمہ ثالثہ و درین حدیث دلیل ست بر مشروعیت جہر بذکر و آن ثابت ست بی شبہہ لیکن خفی افضل ست و غیر آنچہ وارد ست در وی جہر + **وعن علی** رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول فی آخر وترہ + و روایت ست از امیر المؤمنین علی کہ آنحضرت میگفت در آخر وتر خود یعنی در اعتدال بعد از رکوع و امام احمد باین قائل ست و بعض گفتہ اند مراد بعد از سلام ست و بعض گفتہ اند بیش از سلام و در شہد و بعض گفتہ اند در سجودہ + اللہم انی اعوذ برضاک من سخطک و معافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک + ترجمہ این در باب السجود خواہد آمد + رواہ ابو داؤد والترمذی والنسائی و ابن ماجۃ + **الفصل الثالث** + **عن ابن عباس** قیل لہ + گفتہ شد مر ابن عباس را + ہل کان فی عہد النبی صلی اللہ علیہ وسلم

آیا هست تر ۱ میل ورغبت وصحبت در معاویه یا وجود صحبت و در این معنی مشروع ازوی که ۲ ما اوتر الا بواحدة ۳ وتر نکرد مگر یک رکعت ظاهر این
قائل نمیدانست که وتر یک رکعت مشروع هست ۴ قال ۵ گفت ابن عباس ۶ اشتباه صواب کرده هست معاویه و راست رفته هست ۷ از فقیه ۸
بدرستیکه وی فقیه و عالم هست باشریعت ۹ وفی روایة ۱۰ و در روایتی آنچنین آمده هست که ۱۱ قال ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که
تابعی ثقه است ۱۲ اوتر معویة بعد العشاء برکعة ۱۳ وتر گزارد معاویه بعد از نماز عشا یک رکعت ۱۴ فاتی ابن عباس فقال دعه فانه قد صحب النبی ۱۵ پس گفت ابن عباس بگذار معاویه را زیرا که وی صحبت داشته هست با پیغمبر صلی الله علیه وسلم رواه البخاری ۱۶ بدانکه این یک رکعت واحده مستقل بود بی نفل پیش وی پس بیشک
محل انکار هست و آنرا تیر امیگوئیم که سنی عنیه هست باتفاق یا بالفرض شفیع هست چنانچه عامه اصحاب ما قائل اند و ظاهر احتمال اول هست چنانکه از سیاق
ابن عباس معاویه را بسبب صحبت وی مرتفع شده صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد زیرا که انچه موافق سنت هست همین هست و احتمال اردکه اول
باشد چنانکه تصویب بجهت فقاهت ظاهر این هست لیکن هست که رای او بآن رفته باشد از موارد سنت آنرا استنباط کرده باشد
و ابن عباس تلمیذ امیر المؤمنین علی هست و اعلم از وی کرده و باوجود آن مراعات جانب معاویه می نمود و مدارات میکرد باو تا وقت
نزاع وی با علی گفتی که شتابی مکن گمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعدی داشتی صبر کن و انتظار باش و اگر نزاع و خلاف چرا لائق
چنانچه بشارت داده اند با انجلاف و عقاب باو منتظر وعده باشد انتهی و الله اعلم و ازین حدیث مفهوم میشود که تعارف
دران زمان در مردم و تربیه سکوت بود ۱۷ وعن بریدة ۱۸ قال سمعت رسول الله ۱۹ گفت بریده اسلمی شنیدم پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم
یقول ۲۰ میگفت ۲۱ الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا ۲۲ وتر حق هست ۲۳ پس کسی که وتر نکند پس نیست از ما تابعان ما و بر طریقه ما ۲۴ الوتر
حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا سه بار مکرر فرمود و این وعید و این دلیل هست بر وجوب وی ۲۵ رواه ابو داود ۲۶
وعن ابی سعید ۲۷ قال قال رسول الله ۲۸ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من نام عن الوتر او نسیه ۲۹ کسی که خواب کرد
از وتر یا فراموش کرد آنرا ۳۰ فلیصل اذا ذکره اذا استیقظ ۳۱ پس باید که بگزارد وقتیکه بیدار شود و یاد آرد آنرا یا بیدار گردد ۳۲ رواه الترمذی و ابو داود
و این ناظر باین حدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و اینقدر کافی هست در ثبوت وجوب معنی
مقابل فرض ۳۳ وعن عائشة ۳۴ [illegible] الوتر واجب [illegible] پس گفت عبد الله بن [illegible] آنچه میگوید [illegible] پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اوتروا یا اهل القرآن ۳۵ [illegible] پس در [illegible] آن مردم که گزارد میکند این سوال را بابن عمر
[illegible] یقول [illegible] رواه ابو داود ۳۶ [illegible] رواه فی الموطا ۳۷ روایت کرده هست
مالک این حدیث را در موطا ظاهر این حدیث [illegible] وجوب [illegible] انچه ثابت شده هست فعل آن است و آن احتمال اخیر
و صفیت هر دو وارد و احتمال دارد که اوتروا باشد بمعنی اوتروا فرض چنانکه دلیل او قطعی هست و معنی وجوب انجا همین هست و الله اعلم و عن علی

رضی اللہ عنہ + قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوتر بثلاث + گفت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ بود آنحضرت وتر میکرد بسہ رکعت + یقرء فیہن بتسع سورتن من المفصل + میخواند دران سہ رکعت نہ سورہ از مفصل + بقرأ فی کل رکعۃ ثلاث سور آخرہن قل ہو اللہ احد + میخواند در ہر رکعت سہ سورہ آخر این ہمہ سورتہا قل ہو اللہ احد میبود و در بعض روایات تفسیر این مجمل این طور آمدہ کہ میخواند در رکعت اولی اقتدر و الملکم و در ثانیہ اذا زلزلت و در ثالثہ قل یا ایہا الکافرون و تبت + واخلاص + رواہ الترمذی + وعن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکۃ والسماء متغیمۃ + فقلت نافع بود مرا بن عمر بمکہ و حال آنکہ در آسمان ابر بود و این لفظ را بوجوہ متعددہ روایت کردہ اند متغاۃ بضم میم و سکون غین و تخفیف میم و متغاۃ بضم میم و فتح غین و تشدید میم و مغیمۃ بضم میم و فتح غین و تشدید یا و مغیمۃ بضم میم و کسر غین و سکون یا + فخشی الصبح + پس ترسید طلوع صبح را بجہت اشتباہ + فاوتر بواحدۃ + پس وتر کرد ابن عمر بسبب ہمین صبح یک رکعت + ثم انکشف فرای ان علیہ لیلا + پس منکشف شد ابر پس دید ابن عمر کہ باقی است بروی شب + فشفع بواحدۃ پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت دیگر و از وتریت برآورد + ثم صلی مثنیٰ مثنیٰ + پس بگزارد دو دو رکعت دو رکعت + فلما خشی الصبح اوتر بواحدۃ + پس ہر گاہ ترسید صبح را وتر کرد بیک رکعت + رواہ مالک + وعن عائشۃ + رضی اللہ عنہا + ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی جالسا + فیقرأ وہو جالس + روایت است از عائشہ کہ آنحضرت بود کہ نماز میگزارد نشستہ + پس قرأت میکرد وہو حال آنکہ وی نشستہ است + فاذا بقی من قراءتہ قدر ما یکون ثلثین او اربعین آیۃ + پس چون باقی می ماند از قرأت او اندازۂ آنکہ میبود سی یا چہل آیت + قام وقرأ وہو قائم + می ایستاد آنحضرت و میخواند وہو حال آنکہ وی ایستادہ است + ثم رکع ثم سجد + پستر برکوع می رفت و سجود میکرد + ثم یفعل فی الرکعۃ الثانیۃ مثل ذلک + پستر یک در رکعت دوم تمام آن و عکس این حال مروی نیست کہ ایستادہ نماز میکردہ باشد بعد ازان بنشیند و قرأت کند پس نشستہ برکوع رود و شبہہ نیست در اصل جواز آن اگرچہ خالی از کراہتی نبود اگر بی عذر کند و ذکر این سابقا در باب السنن از حدیث عبد اللہ بن شقیق گذشتہ است + رواہ مسلم + وعن ام سلمۃ + رضی اللہ عنہا + ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین + روایت است از ام سلمہ کہ آنحضرت میگزارد بعد از وتر دو رکعت + رواہ الترمذی + روایت کردہ است این حدیث را ترمذی + و زاد ابن ماجۃ + و زیادہ کردہ است ابن ماجہ این لفظ را کہ انہما بہ جالس + یعنی میگزارد دو رکعت سبک و حال آنکہ وی نشستہ است + شرح این در ادلہ بر حدیث سعد بن ہشام گذشت + وعن عائشۃ + رضی اللہ عنہا کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوتر بواحدۃ + ثم یرکع رکعتین یقرأ فیہما وہو جالس + گفت عائشہ بود آنحضرت وتر میکرد بیک رکعت پستر میگزارد دو رکعت + میخواند در ہر دو رکعت وحال آنکہ وی نشستہ است + فاذا اراد ان یرکع قام فرکع + پس چون میخواست کہ رکوع کند وی استاد پس برکوع میرفت شرح این نیز گذشت + رواہ ابن ماجۃ + وعن ثوبان + رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عون لک علی نفسک کثرۃ السجود + فرمود این جنبانی مشقت ست و کرانی است مر ترا بجنبانی و بیداری و بجنبانی وجہ بدفع جیم و سکون نون و ضم جیم نیز آمدہ است + فانک لا تسجد للہ سجدۃ الا رفعک اللہ بہا درجۃ + پس چون تو کنندگی از شما پس نیست یا کہ بگزارد دو رکعت + فان قام من اللیل والا کانا شاہدا لہ + پس اگر برخاست بشب پس آن دو فضیلت اکمل است و اگر برنخاست می باشند این دو رکعت او را بسبب نماز شب در حصول اصل ثواب آن + رواہ الدارمی + وعن ابی امامۃ + ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلیہما بعد الوتر وہو جالس + روایت است از ابی امامہ کہ آنحضرت میگزارد این دو رکعت را بعد از وتر وحال آنکہ وی نشستہ است + یقرأ فیہما + میخواند در این دو رکعت + اذا زلزلت وقل یا ایہا الکافرون + رواہ احمد + **باب القنوت** + قنوت بمعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوٰۃ آید و مراد اینجا دعا تخصوص ست و این بعض مشائخ دارند و امام احمد نیز روایت کردہ اند کہ دعائی در قنوت و جہر و غیر آن معین نیست و گویند کہ ہیچ یک از مرویات قلیل و کثیر ساست

واکثر بر توقیت و تعیین اند مبادا بزبان جیزی رود کہ مشابہ بکلام ناس بود و نماز بدان فاسد گردد و این خلاف در جای معقول ہست کہ تعیین و توقیت در شرع وارد نشدہ ہست نزد جای کہ وارد شدہ خواہ بطریق وجوب یا استحباب در محیط و ذخیرہ از ان اللّٰھم انا نستعینک کذا اللّٰھم اہدنا را استشاء کردہ ہست و در منیہ حنفیہ وقت در قنوت اللّٰھم انا نستعینک ہست و گویند کہ صحابہ اتفاق دارند بران و اولی آنست کہ اللّٰھم اہدنا فیمن ہدیت نیز راوی نخواند و تتمہ از ابی اللیث اللّٰھم اغفرلی سہ بار نیز آورده و بعض گفتہ ربنا آتنا فی الدنیا حسنۃ و فی الاخرۃ حسنۃ و قنا عذاب النار نیز بخواند و گفتہ اند ہر کہ دعای قنوت نداند اللّٰھم اغفرلی و ربنا آتنا بخواند کذا فی شرح ابن الہمام و نزد شافعی اکتفا کنند باللّٰھم اہدنا و اللّٰھم انا نستعینک از قنوت نشمارند و گویند کہ روایت آن در صحیحین و سنن معروف نیست و لیکن علمای ما ثبات کردہ اند از طرق صحیحہ از طبرانی و غیرہ و شیخ ابن الہمام از ابی داؤد آوردہ کہ در ثنای آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعا میکرد بر صفوان و اجیر بیل اشارت بسکوت کرد و گفت یا احمد خدای تعالیٰ ترا سباب لعان نیافریدہ تر احمۃ للعالمین فرستادہ تر اد نجا کاری نیست ہر کرا وی تعالیٰ لعنت کردہ و ارادۂ او ہلاک وی رفتہ خواہد کہ بعد ازان تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللّٰھم انا نستعینک الخ و شیخ جلال الدین سیوطی از شافعیہ در عمل الیوم واللیلۃ این را آوردہ با اختلاف الفاظ فی الجملہ کہ در روایات آمدہ ہست و اختلافاتی کہ علما را در قنوت ہست کہ خواندن آن پیش از رکوع ہست یا بعد از رکوع و خواندن قنوت مخصوص ہست بوتر یا در نماز فجر و جہران نیز آمدہ و خواندن قنوت در وتر دائم ہست یا مخصوص ہست بنصف اخیر رمضان باد لائل آن در شرح کتاب شرح سفر السعادۃ مذکور ہست و مذہب ما شق اول ازین تردیدات ہست فتدبر۔

الفصل الاول

عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاحد + بود پیغمبر خدا کہ چون میخواست دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بر ضرر کسی یا دعا کند مر کسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی + قنت بعد الرکوع + دعا میکرد بعد از رکوع + فربما قال اذا قال + پس بسا بود کہ میگفت + و ربما قال اذا قال + و دعا میکرد چون میگفت + سمع اللہ لمن حمدہ ربنا لک الحمد + بر آنچہ بفضل اصحاب خود کہ گرفتار بند عذاب و بکمال کفار بود و دعا میکرد برای ہلاک بعض قبائل و احیای عرب + اللّٰھم العن الولید بن الولید + خداوندا لعنت کن ولید بن ولید قرشی مخزومی را کہ برادر خالد بن ولید بود اسیر کردہ بود او را عبد اللہ بن جحش بروز بدر کافر بود پس قدوم آورد مدینہ و برادری خالد و ہشام و فدیہ داد و بچہار ہزار درم و چون فدیہ داد و از مکہ بیرون آمد و گفتند چرا پیش از فدیہ اسلام نیاوردی و تو در میان مسلمانان بودی تا تراہم مال میبود و ہم اسلام گفت خوش نیامد مرا کہ مردم گویند کہ بہ اسیری صبر کرد و اسلام از بی صبری آورد پس برادر انش ولید را در مکہ حبس کردند و ایذا می نمودند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات و خلاص او پس آن ظالمان بی صبری آورد پس برادر انش ولید را در مکہ حبس کردند و ایذا می نمودند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات و خلاص او پس آن ظالمان بی صبری آورد پس برادر انش ولید را در مکہ حبس کردند و ایذا می نمودند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات و خلاص او + و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت و میگفت کہ خداوندا نجات دہ سلمۃ بن ہشام بن مغیرہ مخزومی را کہ برادر ابو جہل بود و قدیم الاسلام بود و از جملہ صحابہ فضلای ایشان بود او را و کافران در مکہ حبس کردہ بودند و عذاب میکردند و وی نیز از دست ایشان رنجیت و بر رسول خدا ملحق شد و در زمان عمر رضی اللہ عنہ در جہاد روم شہید شد + و عیاش بن ربیعہ + و نجات دہ خداوندا عیاش بخاتمہ رسانیدہ و نجات دہ عیاش بن ابی ربیعہ را این نیز برادر ابو جہل بود و لیکن از اول قدیم الاسلام بود پیش از دخول آنحضرت بدار ارقم ایمان آوردہ و ہجرت کردہ بود بحبشہ پس از ان ہجرت آورد بمدینہ در وقت ہجرت آوردن عمر رضی اللہ عنہ پس ابو جہل کہ برادر وی بود بمدینہ آمد و گفت کہ مادر تو سوگند خورده ہست کہ در سایہ نشیند تا ترا نہ بیند پس بہر مادر ہمراہ ایشان بمکہ آمد پس ابو جہل و ارث بست و بند کرد پس بگرفت و بمدینہ آمد و در تبوک شہید شد این مثال آن بود کہ آنحضرت در قنوت برای مومنان دعا میکرد و در دعای بر کافران میفرمود + اللّٰھم اشدد وطأتک علی مضر +

خداوند اسخت گردان پایمال گردان وہلاک گردانیدن ترا برمضرین نزار کہ نام قبیلہ ایست + واجعلہا سنین کسنی یوسف + وگردان وطات راوبایی را کہ ایشان در وی کفر میکنند وعناد می ورزند قحطی مانند قحط کہ ہفت سال براہل مصر در زمان یوسف علیہ السلام شدہ بود وسنین جمع سنہ ست در اصل بمعنی سال غالب آمد قحط سال واہل کہ نزید دعای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقہر الٰہی تعالیٰ ہفت سال گرفتار عذاب قحط بودند ودر آخرت استحواہا ومردار امیخورند نعوذ باللہ من غضب اللہ وغضب رسولہ + چہ میکردند لک + چہ میکردند میخواند آن حضرت این دعا را در قنوت + وکان یقول فی بعض صلوتہ + وبود آنحضرت کہ میگفت در بعض احیان در نماز خود + اللہم العن فلانا وفلانا + خداوندا لعنت کن وراندہ گردان از درگاہ رحمت خود فلان فلان قبیلہ را + لاحیاء من العرب + میگفت این را برای قبیلہ از عرب کہ کافر ومعاند حق بودند + حتی انزل اللہ + تا آنکہ فرو فرستاد خدای تعالیٰ این آیت را کہ + لیس لک من الامر شیٔ الآیۃ + تا آخر آیۃ کہ او یتوب علیہم او یعذبہم فانہم ظالمون میفرماید نیست مر ترا ای محمد تصرفی در کارخانہ خداوندی واختیاری بکار روی جل وعلا متصرف ومختار ہمہ بدست قدرت اوست واو مالک امر ایشان کہ ہلاک گرداند ایشان را بکفار گرداند بقہر وغضب خود یا توبہ کند بر ایشان ورجوع کند بہ فضل رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشان را اگر ہم بر کفر ظلم خود بمانند چہ تو مگر بندۂ مامور باندار وجہاد را پیغامبر فرمودہ ایم وحکم کردہ ایم لیکن باقی ہر چہ باد باد ہم بکنیم ودر روایت آمدہ ست کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این دعا را میخواند ولعنت میکرد جبرئیل آمد واشارت بسکوت کرد وگفت یا محمد ما ترا اسباب لعان نفرستادہ ایم ترا رحمۃ للعالمین فرستادہ ایم چنانکہ در شرح ترجمہ گذشت واکثر براند کہ نزول این آیت روز احد بود در ہنگامی کہ سر مبارک آنحضرت مجروح شد ودندان مبارک شکستہ شد وخود بر سر مبارک شکستہ شد وگوشہ از دندان شریف بشکست وآنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد ومیگفت کیف یفلح قوم خضبوا وجہ نبیہم بدم وہو یدعوہم الی ربہم چگونہ رستگاری یابند گروہی کہ رنگ کردند روی مبارک پیغمبر خود را بخون وگویند حکم حصر از نسبت طبیعت کہ برای حکم ومصالح دین ودنیا در چہرہ شریف وی ایراد نمودہ بودند غضبی از وی ظہور نمود پس نازل شد این آیت واین در حقیقت تادیب وتہذیب خلق شریف وی بود کہ پروردگار تعالیٰ او را نمیگذاشت در جمیع اوقات مربی احوال ومہذب اخلاق او بود صلی اللہ علیہ وسلم وقول عائشہ رضی اللہ عنہا کان خلقہ القرآن بامتثال معنی آن بود یعنی قرآن مہذب اخلاق او بود وامتثال مراد شرح فتوح الغیب ہمین تراز این شرح کردہ شدہ ست واللہ اعلم + متفق علیہ + وعن عاصم الاحول قال سألت انس ابن مالک عن القنوت فی الصلوٰۃ + روایت ست از عاصم احول کہ از ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی اللہ عنہ از خواندن قنوت در نماز + کان قبل الرکوع او بعدہ + بود پیش از رکوع یا بعد از رکوع + قال + گفت انس + قبلہ + قنوت پیش از رکوع بود + انما قنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد الرکوع شہرا + قنوت نخواند آنحضرت بعد از رکوع مگر یک ماہ + ۱۲ + کان بعث اناسا یقال لہم القراء + بدرستیکہ شان ایشان ایست کہ فرستادہ بود آنحضرت مردمان را کہ خواندہ میشدند نام کردہ میشد ایشان را قراء یعنی خواندگان قرآن کہ تلاوت قرآن بسیار میکردند وبعبادت مولیٰ تعالیٰ مشغول می بودند فتادہ در روایت خود آوردہ کہ روزہ ہیزم کشی میکردند وشب نماز میگزاردند وقرآن میخواندند ودر روایت ثابت بنانی آمدہ ست کہ ہیزم میکشیدند وطعامی برای اہل نماز خود می خریدند ودر شب مدارست قرآن میکردند رضی اللہ عنہم + سبعین رجلا ہفتاد تن بودند این تراجم بر واتی جہل تن وبر واتی سی + فاصیبوا + پس رسیدہ شدند ببلا وکشتہ شدند وقصہ کشتہ شدن ایشان از غرابۃ قعات

واعاجیب قصص ست درشرح مذکور ست و درشان ایشان نازل ست ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احیاء عند ربہم یرزقون، فرجعن الآیہ + فقنت رسول اللہ + پس قنوت خواند پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم بعد از رکوع شہرا + بعد از سر برداشتن از رکوع یکماہ + یدعو علیہم + درحالیکہ دعا میکرد برکشندگان قراء در رواتی ثلثین صباحا یا اربعین صباحا یا ازینجا معلوم شد کہ خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح کہ قنوت خوانده اند درین قضیہ بود نقطہ کہ دانی بود چنانکہ شافعیہ میکنند متفق علیہ **الفصل الثانی** + **عن ابن عباس** قال قنت رسول اللہ + گفت قنوت خواند پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم شہرا متتابعا + یک ماہ پی در پی یعنی ہر روز + فی الظہر والعصر والمغرب والعشاء وصلوٰۃ الصبح + در ہر پنج وقت + اذا قال + وقتی کہ میگفت + سمع اللہ لمن حمدہ من الرکعۃ الاخیرۃ + از رکعت پسین و در بعض نسخ الآخرۃ + یدعو علی احیاء من بنی سلیم + دعا میکرد بر ضرر چند قبیلہ از بنی سلیم + علی رعل + بکسر راء و سکون عین + وذکوان + بفتح ذال معجمہ وسکون کاف + وعصیہ + بضم عین و فتح صاد و تشدید یاء و ایشان ہمہ قبائل بنی سلیم اند کہ بر پیغمبار دعا میکرد آنحضرت + و یؤمن من خلفہ + و ایشان میگفتند آن کسانیکہ پس او بودند از مقتدیان + رواہ ابوداؤد + **وعن انس** ان النبی + روایت ست از انس کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قنت شہرا ثم ترکہ + قنوت خواند یکماہ بعد ازان بگذاشت قنوت را و نخواند چنانکہ گذشت و اکثر اہل علم برانند کہ نیست قنوت نہ در نماز صبح و نہ در غیر آن جزو تر و مالک و شافعی میگویند کہ قنوت کند در نماز صبح دائما و در ہمہ نمازہا اگر واقع میشود واقعہ + رواہ ابوداؤد والنسائی + **وعن ابی مالک** الاشجعی قال قلت لابی یا ابت انک قد صلیت خلف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وابی بکر وعمر وعثمان وعلی + رضی اللہ عنہم ہنا بالکوفۃ + اینجا یعنی بکوفہ و این متعلق بعلی ست رضی اللہ عنہ زیرا کہ نماز بکوفہ پس علی بود نہ خلفای ثلثہ + نحوا من خمس سنین + یعنی نزدیک بہ پنج سال + اکانوا یقنتون + آیا بودند ایشان یعنی آنحضرت و خلفای اربعہ قنوت میخواندند یعنی در نماز صبح و جز آن در نماز پنجگانہ چنانکہ حالا میخوانند بعض مردم + فقال ای بنی محدث + گفت پدر من ای پسر کہ من اینکہ میخوانند و مواظبت بران مینمایند بدعت ست نو پدید آمدہ درین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماہ کہ در وقت صبح خواند بعد ازان ترک کرد چنانکہ گذشت + رواہ الترمذی والنسائی وابن ماجۃ + و این حدیث اول دلیل ست بر مذہب حنفیہ و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید کہ جواب داده اند ازین ائمہ ما کہ آن کسانیکہ احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علما اند دلہا راند واجب ست تقدیم ایشان بر خبر کسانیکہ نفی کرده اند و میگویند حدیثی کہ از ابن مسعود در روایت کرده اند کہ قنوت نخواند آنحضرت در ہیچ نمازی ضعیف ست و ہمچنین آنچہ روایت کرده شده ست از ابن عباس کہ گفتہ بدعت ست و ہمچنین آنچہ روایت کرده شده ست از ائمہ سلمہ کہ آنحضرت نہی کرده از قنوت این احادیث ہمہ ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست واللہ اعلم + **الفصل الثالث** **عن الحسن** ان عمر جمع الناس علی ابی بن کعب + روایت ست از حسن بصری کہ عمر رض گرد آورد مردم را بر ابی بن کعب کہ یکی از ائمہ بود کہ حفظ کرده بود تمام قرآن را در زمان آنحضرت و اقرأ صحابہ بود و او را سید القراء میگفتند یعنی فرمود کہ وی امام شود مردم را پس او اقتدا کند بدین در قیام رمضان بود + فکان یصلی لہم عشرین لیلۃ + پس بود ابی بن کعب نماز میگزارد برای مردم و امامت میکرد ایشان را بیست شب + ولا یقنت بہم الا فی النصف الباقی + و قنوت نمیخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر

از رمضان + فاذا کانت العشر الاواخر + پس ہر گاہ کہ شد دہ شب اخیر یعنی عشرۂ اخیر + تخلف فعلی نبی بیتہ + تخلف نمود نبی از آمدن بمسجد در نماز گزاردن با مردم و گزاردن در خانۂ خود تخلف پس آمدن او کسی + فکانوا یقولون ابق ابی + پس بودند مردم میگفتند بطریق تعجب و تشکی گریخت ابی + رواہ ابو داؤد + وعن انس بن مالک عن القنوت + و پرسیدہ شد انس رضی اللہ عنہ از خواندن قنوت کہ بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع + فقال قنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد الرکوع + پس گفت انس قنوت خواندہ است آنحضرت بعد از رکوع + وفی روایۃ قبل الرکوع وبعدہ + و در روایتی گفت خواندہ است پیش از رکوع و بعد از رکوع + رواہ ابن ماجۃ + این ہر دو حدیث از حسن بصری دلیل است مر شافعیہ را اما اول بر تخصیص نصف اخیر از رمضان و مشائخ میگویند کہ احادیث در قنوت و ترمطلق آمدہ و بی تخصیص رمضان بسیار آمدہ و تو خود دانی ست مخصوص برمضان نہ پس قنوت نیز دائم باشد و چون احادیث بسیار ست عمل بدان اولی و ارجح باشد و اما ثانی بر بودن قنوت بعد از رکوع و ما اینجا ہم میگوئیم کہ احادیث در قنوت قبل از رکوع بسیار ست و عمل صحابہ ہم موافق ہمین نقل کردہ اند و آنچہ بعد از رکوع واقع شدہ است مخصوص بیک شہر ست نہ دائم واللہ اعلم + **باب قیام شہر رمضان** + مراد بدان تراویح ست و سبب تسمیۂ آن بتراویح آنست کہ مردم در اول اجتماع میگزاردند می نشستند بعد ترہ و سلام و راحت میگرفتند ازین جہت تراویح نام آن افتاد و کلام در تراویح بسیار ست و جملہ ازان در رسالہ مسمی باثبت بن السنۃ فی ایام السنۃ ذکر کردہ ایم و از جملہ آنست کہ آنحضرت مواظبت نکردہ بران شبی چند بگزارد چون مردم بسیار اجتماع و ازدحام نمودند ترک کرد از جہت شفقت برمت کہ مبادا فرض گردد و صحیح آنست کہ آنچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گزاردہان نماز تہجدی بود کہ یازدہ رکعت باشد و ابن ابی شیبہ از ابن عباس روایت آوردہ کہ آنچہ آنحضرت گزاردبیست رکعت بود و نیز بعد از آنحضرت تا خلافت عمر رضی اللہ عنہ حال ہمران منہج بود کہ ہر کسی برای خود در خانہ یا بمسجدی میگزارد و چون صدری از خلافت عمر گذشت مردم را جمع کرد چنانکہ در احادیث میاید و اہل مدینہ مطہرہ بر نسبت رکعت شانزدہ رکعت دیگر میگزاردند و سببش آن بود کہ اہل مکہ میان ہر دو ترویحہ طوافی میکردند و بر رکعت طواف میگزاردند اہل مدینہ چون این فضیلت در اقتاد در بدل آن چہار رکعت افزودند و آن نیز در میان مقام شریف متعارف ست و اختیار ست عشر میگویند و در آخر شب بعد از گزاردن تراویح کہ در اول شب میگزارند نماز خانہ می آنند و میگزارند + **الفصل الاول عن زید** ابن ثابت ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم **اتخذ حجرۃ** فی المسجد من حصیر + روایت ست از زید بن ثابت کہ از فقہای صحابہ ست و خاتم بود قرآن و کاتب وحی بود کہ آنحضرت ساخت حجرہ را در مسجد از شاخ خرما چنانکہ عادت شریف بود برای اعتکاف و حجرہ معنی منع ست و آن منع میکند و بانہ میدارد و مردم را از در آمدن و در روایتی حجرہ نیز آمدہ بنای با و داشتن ست + فصلی فیہا لیالی + پس نماز گزارد آنحضرت در ان حجرہ چند شب + حتی اجتمع علیہ ناس + تا آنکہ گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار + ثم فقدوا صوتہ لیلۃ + پس گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز آنحضرت را شبی + وظنوا انہ قد نام + و گمان بردند کہ آنحضرت بتحقیق خواب کرد + فجعل بعضہم ینتخع لیخرج الیہم + پس گشتند بعضی بگلو آواز کردند تا بیرون آید بسوی ایشان + فقال ما زال بکم الذی رایت من صنیعکم + پس گفت آنحضرت ہمیشہ بود با شما آنچہ دیدم از کار شما کہ شدت حرص شما ست بر اقامت نماز شب باجماعت + حتی خشیت ان یکتب علیکم + تا آنکہ ترسیدم کہ نوشتہ شود و فرض کردہ شود بر شما گویا حق تعالیٰ وحی فرستادہ بود بسوی آنحضرت کہ اگر تو مواظبت کردی بدین نماز فرض میگردانم آنرا بر ایشان یا اقتاد در دل آنحضرت

اتفاقاً چنانکہ در بعض عبادتہا کہ مداومت کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس فرض کردہ شد و بعض میگویند کہ عادت اللہ جاری بود بران کہ ہر چیز کہ آنحضرت بران مداومت نماید فرض گردد و این مشکل میشود کہ لبسیاری از سنن رواتب بود کہ آن حضرت بران مواظبت می نمود و فرض نشد۔ ولو کتب علیکم لما قمتم بہ۔ و اگر نوشتہ میشد بشما بر امتی تو نمی ایستید کہ آنرا۔ فصلوا ایہا الناس فی بیوتکم۔ پس بگزارید ای مردمان در خانہای خود۔ فان افضل صلوٰۃ المرء فی بیتہ الا الصلوٰۃ المکتوبۃ۔ زیرا کہ فاضلترین نماز مرد نماز او ست در خانہ او۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرغب فی قیام رمضان۔ بود آنحضرت کہ ترغیب میکرد امت را بر گزاردن نماز شب در رمضان۔ من غیر ان یامرہم فیہ بعزیمۃ۔ بی آنکہ امر کند ایشان را در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب۔ فیقول من قام رمضان ایمانا و احتسابا۔ پس میگفت کسی کہ قیام کند رمضان را بجہت ایمان و تصدیق بوعدہ ثواب و طلب اجر آخرت ببریا و سمعہ۔ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔ آمرزیدہ شود مر او را چیزیکہ پیش رفتہ ست از گناہان صغیرہ وی۔ فتوفی رسول اللہ۔ پس قبض کردہ شدہ روح پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و الامر علی ذلک۔ و حال آنکہ شان و کار قیام رمضان ہمچنین بود کہ ہر کہ خواست بطلب اجر و ثواب آنرا بطور خود میگزارد و جماعت در وی معہود و مقرر نبود۔ ثم کان الامر علی ذلک فی خلافۃ ابی بکر۔ پس بود امر بہمین روش در زمان خلافت ابو بکر۔ و صدرا من خلافۃ عمر علی ذلک۔ و بود امر در زمان اول از خلافت عمر نیز بران بعد ازان اہتمام کرد عمر رضی اللہ عنہ بشان آن امر کرد مردم را باجتماع و گزاردن آن بجماعت چنانکہ حدیث بیاید۔ رواہ مسلم۔ و عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قضی احدکم الصلوٰۃ فی مسجدہ۔ چون بگزارد یکی از شما نماز را در مسجد خود۔ فلیجعل لبیتہ نصیبا من صلوتہ۔ پس باید کہ بگرداند مر خانہ خود را بہرہ از نماز خود و بگزارد در خانہ نفل در آن۔ فان اللہ جاعل فی بیتہ من صلوتہ خیرا۔ بدرستیکہ خدای تعالیٰ گرداننده ست در خانہ وی از نماز وی نیکی را۔ در آوردن این حدیث در نصاب گویا اشارتست بآنکہ در رمضان نیز چیزی از نماز در خانہ باید گزارد۔ رواہ مسلم۔ الفصل الثانی۔ عن ابی ذر قال صمنا مع رسول اللہ۔ گفت ابو ذر روزہ داشتیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فلم یقم بنا شیئا من الشہر۔ پس قیام نمود ما چیزی از ماہ رمضان یعنی نگزارد یکجا جمعت از نماز نفل چیزی جز نماز فرض۔ حتی بقی سبع۔ تا آنکہ باقی ماند ہفت شب۔ فقام بنا۔ پس قیام نمود با ما۔ حتی ذہب ثلث اللیل۔ تا آنکہ رفت سوم حصہ از شب۔ فلما کانت السادسۃ۔ پس ہر گاہ کہ شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب۔ لم یقم بنا۔ قیام نمود با ما۔ فلما کانت الخامسۃ۔ پس ہر گاہ کہ شد شب پنجم یعنی باقی ماند پنج شب۔ قام بنا۔ قیام نمود با ما۔ حتی ذہب شطر اللیل۔ تا آنکہ رفت نصف شب۔ فقلت۔ ابو ذر میگوید پس گفتم من۔ یا رسول اللہ لو نفلتنا قیام ہذہ اللیلۃ۔ کاشکے زیادہ میکردی ما را قیام این شب را۔ فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام۔ پس گفت آنحضرت بدرستیکہ مرد چون بگزارد نماز را با امام۔ حتی ینصرف۔ تا آنکہ برگردد از نماز۔ حسب لہ قیام لیلۃ۔ حساب کردہ میشود مر او را برای تمام شب قیام در ثواب۔ فلما کانت الرابعۃ لم یقم بنا۔ پس ہر گاہ کہ شد شب چہارم قیام نکرد با ما۔ حتی بقی ثلث اللیل۔ تا آنکہ باقی ماند سوم حصہ شب۔ فلما کانت الثالثۃ۔ جمع اہلہ و نساءہ و الناس۔ پس ہر گاہ کہ شد شب سوم جمع کرد آنحضرت اہل بیت خود را و زنان خود را و مردم را۔ فقام بنا حتی خشینا ان لا نبلغ الفلاح۔ پس قیام نمود با ما تا آنکہ ترسیدیم ما کہ فوت گردد ما را فلاح راوی با بو ذر میگوید۔ قلت وما الفلاح۔ گفتم من با بی ذر چیست مراد بفلاح۔ قال السحور۔ گفت ابو ذر مراد بفلاح طعام سحر ست زیرا کہ وی حین ست بر اتمام صوم کہ سبب فلاح ست و در وی اقامت سنت ست و تمام فلاح در انست۔ ثم لم یقم بنا بقیۃ الشہر۔ پس نیست قیام

نمود با باقی شهر + رواه ابوداود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجه نحوه الا ان الترمذی لم یذکر + لیکن انیست که ترمذی ذکر نکرده این عبارت
را که ثم لم یقم بنا بقیة الشهر + وعن عائشة رضی الله عنها قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة + گفت عائشه گم کردم و نیافتم نزد خود در
روز نوبت خود آنحضرت را در شبی + فاذا هو بالبقیع + پس ناگاه دیدم که آنحضرت در بقیع است که مقبره مدینه مطهره است + فقال أکنت تخافین ان
یحیف الله علیک ورسوله + پس گفت آنحضرت آیا بودی تو که می ترسیدی که جور و ستم میکند خدای تعالی بر تو و پیغمبر وی وگمان بردی که نوبت ترا غیر
ترا بدهیم + قالت + عائشه میگوید گفتم من + یا رسول الله انی ظننت انک اتیت بعض نسائک + من گمان بردم که تو آمدی بعضی از زنان خود را
این سخن را عائشه پیش از قول آنحضرت اکنت تخافین الخ گفته باشد یا آنحضرت بقرینه حال از وی فهمیده و شاید که بعد از این قول نیز گفت بجهت
اعتذار و اظهار ما فی الضمیر + فقال + پس گفت آنحضرت برای بیان موجب بیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه + ان الله تعالی ینزل لیلة النصف
من شعبان الی السماء الدنیا + بدرستیکه خدای تعالی نزول میکند بفضل و رحمت در شب نصف از شعبان بسوی آسمانی که فروتر از آسمانهاست +
فیغفر لاکثر من عدد شعر غنم کلب + پس می آمرزد بیشتر از شمار موهای گوسفندان قبیله کلب که بیشترین عرب بود از روی غنم یعنی پس میخواستم که
قیام این شب کنم و به بقیع روم و مرده ها را استغفار کنم و این محل ... تفصیل در شرح ذکر کرده شده است و ذکر این حدیث در باب
بمناسبت قیام رمضان است + رواه الترمذی وابن ماجه وزاد رزین + و زیادت کرده است رزین که از اکابر محدثین است این لفظ را که +
ممن استحق النار + یعنی می آمرزد مردم را از انهائی که مستحق نار و عذاب شده اند + وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری + و گفت ترمذی شنیدم
محمد را یعنی بخاری را یضعف هذا الحدیث + ضعیف میگفت این حدیث را + وعن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
صلوٰة المرء فی بیته افضل من صلوته فی مسجدی هذا + نماز مرد در خانه خود افضل است از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی
برابر هزار نماز است در غیر وی + الا المکتوبة + مگر نماز فرض که وی در مسجد افضل است این را در انجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد و بعد
از ان ترک کرد و اعتذار نمود پس فرمود که ... در خانهای خود مشغول باشید و نماز کنید و تمسک کردند مالک و ابو یوسف و بعض شافعیه و غیر ایشان
که افضل در صلوٰة تراویح آنست که در خانها بگذارند تنها و آنحضرت که در مسجد گذارد برای بیان جواز بود و از جهت آنکه معتکف بود و ابو حنیفه و شافعی
و جمهور اصحاب وی و بعض مالکیه و غیر ایشان بر آنند که افضل صلوٰة اقامت بجماعت در مسجد چنانکه عمر بن الخطاب ... کرد و ... است بر ان
عمل مسلمانان زیرا که وی شعار دین است و مشابه نماز عید است ... مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث در ینجا ... اشارت بجواز ...
... است که اگر مردی باشد مقتدا که ... سبب تکثیر جماعت گردد باید که در مسجد بگذارد و اگر چنین نیست ... است
... ذکره ... ابوداود والترمذی + الفصل الثالث + عن عبد الرحمن بن عبد القاری ...
... که نام قبیله ... این یای ... ولادت وی در زمان رسالت پناه است ولیکن
او ... نیست ... ذکر کرده ... عامل عمر بن الخطاب بود بر بیت المال + قال
خرجت مع عمر بن الخطاب لیلة الی المسجد + گفت بیرون آمدم با عمر رضی الله عنه یک شبی یعنی از رمضان بسوی مسجد + فاذا الناس
اوزاع متفرقون + پس ناگاه مردم پریشان و جدا جدا نشسته اند + یصلی الرجل لنفسه + نماز میگذارد مردی برای نفس خود یعنی تنها + ویصلی الرجل

یصلوۃ الرجل + و نماز میگزارد مردی و میگزارند باخاء دوی قوی یعنی بجماعت و نهیط نام جماعت کم کرده + نقال عمر انی لو جمعت هؤلاء علی
قاری واحد لکان افضل + پس چون دید عمر این تفرق گفت بدرستیکه من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آینه باشد افضل قاری انجب
بهمزه ست ہم عزم + پستر چون عزم کرد عمر این رای و این نیت دست داد قصد بجا کرد + فجمعهم علی ابی بن کعب + پس جمع کرد مردم را بر ابی
ابن کعب و او را امام قوم ساخت + قال + گفت عبد الرحمن بن عبد القاری + ثم خرجت معه لیلة اخری + پستر بیرون آمدم با عمر بمسجد شب دیگر +
والناس یصلون بصلوة قارئهم + و حال آنکه مردم نماز میگزارند باقتداء امام خود که ابی بن کعب ست + قال عمر نعمت البدعة هذه + گفت عمر نیکو بدعتی ست این
بدعة بدعت گفتن آنرا باعتبار حدوث این هیئت و اجتماع ست و الا اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و آنحضرت چند بار بجماعت
گزارده چنانکه گذشت و حق آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سنت ست و داخل ست در عموم من سن سنة حسنة الحدیث + و التی تنامون
عنها افضل من التی تقومون یرید آخر اللیل + و آن صلوتی که خواب میکنید و غفلت می ورزید شما ازان افاضل ترست از انچه قیام میکنید
میخواهد عمر رض آخر شب را یعنی گزاردن آن آخر شب فاضلتر ست ازان نماز که قیام میکنند در اول لیل اشارت ست با فضلیت قیام
بتراویح در آخر شب از جهت فضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطیبی و این معنی اظهر و اوفق ست بقول وی که یرید آخر اللیل یا ما تقول
طیبی که تحقیق اخذ کرده اند بدان اهل مکه زیرا که ایشان میگزارند تراویح را بعد از نوم این کرعادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الآن
خود در اول شب میگزارند و تمام شب نه میدارند و در آخر شب برای تسحر بخانه میروند و بعض گفته اند که معنی این عبارت این ست که
آن نماز که فارغ میشوید از ان و خواب میکنید بعد از ان بهتر ست از انچه بر خیزید برای آن بعد از خواب یعنی گزاردن در اول شب افضل
و آن باعتبار احتیاط تا فوت نگردد و بر این معنی آخر اللیل متعلق بتقومون خواهد بود و بعض فرق کرده اند میان کسی که فوت در او متبناه
و استیقاظ و کسی که ندارد چنانکه در افضلیت اتیان اول لیل یا آخر آن گفته اند کذا قال الباجی + و کان الناس یحیون اوله + و بود مردم که
قیام میکردند در اول شب + رواه البخاری + و عن السائب بن یزید قال + عمر ابی بن کعب و تمیما الداری ان یقوما للناس فی رمضان
باحدی عشرة رکعة + امر کرد عمر ابی بن کعب و تمیم داری را که دی نماز شام بگزارند مردم را بجهت اول تعرانی بود + و مسلمان شد که قیام نماز تراویح این هر دو
صحابی برای مردم در رمضان بیازده رکعت چنانکه آنحضرت نیز بیازده رکعت کرده بود چنانکه عادت وی در شب بود چنانچه گفته اند که این دانست
زیرا که بصحت رسیده ست که قیام میکردند بعد عشاء بیست رکعت و جواب داده اند که سنداین حدیث صحیح ست و آن اگر بعضی اوقات گاهی
بست میکرده باشد و گاهی یازده و بعض گفته اند که تواند که در بعض لیالی قصد نشبه با عشرت صلوم میکرده باشد و بعد ازان قرار بعشرین
یافته باشد چنانکه ازان حضرت هم سه احادیث هست در روایت بست و سه که آمده ست باعتبار سه رکعت وتر ست + و کان القاری یقرأ بالسین
جمع مائتین و بود امام میخواند سوره بقره را که هر رکعتی از آن نماز زیاده بر صد آیت ست + حتی کنا نعتمد علی العصا من طول القیام + تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم
بر عصا از جهت دراز ی ایستادن در آن نماز از نقل در ست بهت خصوصا از ضعف و عدم طاقت + فما کان ینصرف الا فی فروع الفجر + پس
نبودیم ما که برمیگشتیم از نماز مگر در اوائل فروع طالع آن فروع هر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچه فروع شجر در حدیث آمده ست که آنحضرت بر دست
دستمال فروع ابریشم یعنی اعلای آن گوشها ست + رواه مالک + و عن الاعرج قال ما ادرکنا الناس الا وهم یلعنون الکفرة فی رمضان

روایت ست از عبدالرحمن اعرج کہ از مشاہیر تابعین وثقات ایشانست کہ گفت دریافتیم مردم را کہ آنرا ایشان لعنت میکردند کافران را در رمضان یعنی در قنوت وتروی از جہت تعظیم کردن ایشان چیزی را کہ تعظیم کردہ ست آنرا حق سبحانہ وعدم اہتداء بچیزیکہ فرستادہ ست در روی از قرآن + وکان القاری یقرأ سورۃ البقرۃ فی ثمان رکعات + وبود قاری کہ امام بود میخواند سورۃ بقرہ را در ہشت رکعت + فاذا قام بہا فی ثنتی عشرۃ رکعۃ + پس چون قیام میکرد بدان ومیخواند آنرا در دوازدہ رکعت + رای الناس انہ قد خفف + اعتقاد میکردند مردم کہ روی تخفیف کرد در قرأت + رواہ مالک + وعن عبداللہ ابن ابی بکر + از اکابر اولاد صدیق ست وقدیم الاسلام ست + قال سمعت ابی یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام + گفت شنیدم ابی بن کعب را میگفت بودیم ما کہ برمیگشتیم در رمضان از قیام شب + فنستعجل الخدم بالطعام + پس شتاب میکردیم خادمان را بجاضر آوردن طعام + مخافۃ فوت السحور + از جہت ترس در رفتہ شدن وقت طعام سحر بجہت طلوع فجر + وفی اخری مخافۃ بالفجر + ودر روایت دیگر بجای مخافۃ فوت السحور این لفظ واقع شدہ ست کہ مخافۃ الفجر یعنی ترس طلوع فجر وہر دو یکی ست + رواہ مالک + وعن عائشۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال + روایت ست از عائشہ کہ روایت کرد آنحضرت کہ گفت + اہل تدرین ما فی ہذہ اللیلۃ + یا دری یا بی توای عائشہ کہ چہ چیز ست درین شب از برکات وغرائب امور + یعنی لیلۃ النصف من شعبان + بیان ہذہ اللیلۃ ست + قالت ما فیہا + گفت عائشہ چہ چیز ست درین شب + یا رسول اللہ فقال فیہا ان یکتب کل مولود من بنی آدم فی ہذہ السنۃ + پس گفت آنحضرت درین شب یکی این ست کہ نوشتہ میشود ہر کہ زائیدہ میشود از اولاد آدم درین سال + وفیہا ان یکتب کل ہالک من بنی آدم فی ہذہ السنۃ + ودیگر درین شب انیست کہ نوشتہ میشود ہر کہ ہلاک کردہ میشود درین سال + وفیہا ان یکتب کل ہالک من بنی آدم فی ہذہ السنۃ + ودیگر درین شب انیست کہ نوشتہ میشود ہر کہ ہلاک کردہ میشود درین سال + وفیہا ترفع اعمالہم + ودیگر درین شب انیست کہ برداشتہ میشود کردارہای اولاد آدم طیبی گفتہ یعنی نوشتہ میشوند اعمال بنی آدم کہ برداشتہ میشوند در سال روز بروز چنانکہ نوشتہ میشود کہ خواہد مولود شد کہ خواہد مرد پس نوشتن درین شب ست وبرداشتن در ایام تمام سال وانیمعنی از عبارت دور ست زیرا کہ گفت رفع کردہ میشوند در روی اعمال نوشتہ میشوند وتواند کہ اعمال تمام سال کہ روز بروز برداشتہ ونوشتہ شدہ ست درین شب نیز یکبارگی تمام دفتر رفع میکردہ باشند از برای مقابلہ چنانکہ اہل حساب میکنند از جہت تکریم این شب وحکم الٰہی بدان واللہ اعلم + وفیہا تنزل ارزاقہم + ودرین شب فرو فرستادہ میشوند رزقہای بنی آدم مراد بانزال ارزاق ست چنانکہ کتابت اعمال میکنند چنانکہ در احادیث آمدہ ست نوشتہ میشود در روی اجلہا ورزقہا ونوشتہ میشوند حاجیانی کہ درین سال حج خواہند کرد وتوفیق آن خواہند یافت وچون عائشہ ذکر رفع اعمال صالحہ کہ موصل اند بجنت شنیدند وخواستند کہ نوشتہ میشوند پیش از عمل کنندگان آنرا امید میکنند فہمید کہ پس درآمدن جنت بتقدیر الٰہی ست وبفضل وی نہ تنہا بعمل + فقالت + پس گفت عائشہ + یا رسول اللہ ما من احد یدخل الجنۃ الا برحمۃ اللہ تعالٰی + یا ہیچ یکی درنمی آید بہشت را مگر برحمت خدای تعالٰی + فقال + پس گفت آنحضرت + ما من احد یدخل الجنۃ الا برحمۃ اللہ تعالٰی + نیست ہیچ یکی کہ درآید بہشت را مگر برحمت حق تعالٰی + ثلثا + یعنی گفت آنحضرت این سخن را سہ بار یا سوال عائشہ وجواب

آنحضرت ہر دو سہ بار بود و در بعض نسخ لفظ ثانیا نیست ۔ قلت ولا انت ۔ عائشہ میگوید کہ گفتم من و تو نیز کہ پیغمبر خدائی و محبوب اوئی یا رسول اللہ نیز درعنی آئی بہشت اگر بر حمت وی تعالیٰ فوضع یدہ علی ہامتہ پس نہاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر مبارک خود فقال ولا انا پس گفت آنحضرت و نہ من مید رایم الا ان یتغمدنی اللہ منہ برحمتہ ۔ مگر آنکہ بپوشد مرا خدای تعالیٰ برحمت خود کہ صادر است از جناب فضل و لطف وی و خود وجود شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان چہ جای خود ش تقویٰ لما مرات در حالیکہ میگوید آنحضرت این کلمہ را سہ بار و یعنی دست بر سر نہادن اظہار ذلت و افتقار است در پیش درگاہ جل علا اشارت بقبول رحمت وی تعالیٰ مر او را از فرق تا قدم و تعظیم نعمت رحمت و مغفرت و بامہ بہ تخفیف میم یعنی سر رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی موسیٰ الاشعری عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ لیطلع فی لیلۃ النصف من شعبان فرمود بدستیکہ خدای تعالیٰ حضرتہ مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بندگان بمنصب فضل رحمت و بنیعنی یطلع بتشدید طا و کسر لام است و یطلع بسکون طا و فتح لام نیز روایت از طلوع مراد بدان تنزل است کہ در حدیث متجدد واقع شدہ کہ ینزل ربنا و درین حدیث نیز در روایت بیہقی ینزل واقع شدہ کہ در حدیث متجدد است یا زیادت آنکہ نزول درین شب از وقت غروب است چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید و حاصل آنکہ بتجلی بصفت رحمت و مغفرت است لجمیع خلقہ پس می آمرزد مر تمامۂ خلق خود را الا لمشرک او مشاحن مگر مکافر را و دشمن دارندہ را و کینہ ورزندہ مسلمان را بی جہت شرعی نہ برای خدا رواہ ابن ماجہ و رواہ احمد عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص و فی روایۃ و در روایت احمد آنچنین واقع شدہ الا اثنین مشاحن و قاتل نفس می بخشد ہمہ را مگر دو کس مشاحن را و کشندہ نفس را و خون ریزندہ بناحق و در بعض احادیث زیادہ کردہ قاطع رحم را و در بعض بسبل ازار و عاق و مدمن خمر نیز یاد کردہ و در بعض عشار و ساحر و کاہن و عریف و شاعر و جاحد کوبہ یا عرطبہ نیز آمدہ و کوبہ و عرطبہ بمعنی طنبور است و عن علی رضی اللہ عنہ انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کانت لیلۃ النصف من شعبان فقوموا لیلہا و صوموا یومہا ۔ چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آنرا و روزہ دارید روز آنرا ۔ فان اللہ ینزل فیہا لغروب الشمس الی السماء الدنیا زیرا کہ خدا تعالیٰ نزول میکند برحمت درین شب از وقت غروب آفتاب بسوی آسمان پایان فیقول الا من مستغفر فاغفر لہ ۔ پس میگوید ایا نیست ہیچ طلب آمرزش کنندہ پس بیامرزم او را الا مسترزق فارزقہ ایا نیست طلب روزی کنندہ پس روزی دہم او را الا مبتلی فاعافیہ ایا نیست بلا رسیدہ پس عافیت بخشم او را از بلا الا کذا الا کذا کنایت است از انواع از باب حاجات و مطالب چنانچہ آیا نیست کنا بکاری پس بیامرزم او را ایا نیست محزونیکہ شاد کنم او را آیا نیست کذا و کذا حتی یطلع الفجر میگوید حق تعالیٰ اینہا را تا طلوع میکند فجر رواہ ابن ماجہ باب صلوٰۃ الضحیٰ ضحیٰ و ضحوت بلند شدن روز و ضحی بضم و قصر فوق آن یعنی چاشت و بمعنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکہ قول وی سجانہ و الشمس وضحہا و متعارف میان مردم در اول روز دو نماز ست یکی پس از برآمدن آفتاب یک دو نیزہ و آنرا نماز اشراق خوانند دوم ہنگام برآمدن آفتاب تا ربع آسمان تا زدیک نیم روز و آنرا صلوٰۃ ضحی گویند و در بسیاری از احادیث ہم صلوٰۃ ضحی شامل نماز ہر دو وقت آمدہ و در بعض اطلاق صلوٰۃ اشراق نیز آمدہ چنانچہ سیوطی از حدیث طبرانی آوردہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا امہا فی ہذہ صلوٰۃ الاشراق و حال آنکہ نماز یکہ

در بیت ام هانی گزارد وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانه بالعشی والاشراق گفته که وقت اشراق در وقتیکه روشن گردد آفتاب صاف کرده شعاع وی و آن وقت ضحی است و بالجمله بر نماز اول و زاطلاق صلوة ضحی آمده و بر نماز در وقت ربع نهار اطلاق اشراق آمده پس هر دو اسم نماز ضحی توان گفت و هم نماز اشراق و متعارف آنست که گفته شد و بحقیقت یک وقت ست و یک نماز اول وقت آن بر آمدن آفتاب است و آخر وی تا نزدیک نیم روز و چون در بعض احیان در هر دو وقت گزارده شد گمان برده شد که اینجا دو وقت ست و دو نماز و بعض صحبت حضرتی و صحت کبری از نیز میگویند و احادیث و آثار در زمان چاشت بسیار آمده و اکثر علما باستحباب آن میدهند و مختار نیز همین قول است و مواهب لدنیه میگوید که شیخ ولی الدین بن العراقی گفته که احادیث صحیحه مشهوره در باب صلوة ضحی بسیار آمده تا آنکه گفته است محمد بن جریر الطبری که اخبار در این باب حد تواتر معنویست و در سیدة الاحیاء والاموات ابو بکر بن العربی مالکی گفته است که این صلوة ثابت است از انبیا و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث ابی هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة داود علیه السلام است و از این انجاز از حدیث ثوبان آورده که صلوة ضحی اصلوتی است که محافظت میکرد بر آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله علیهم اجمعین و در بعض احادیث نفی آن نیز آمده و بعض صحابه بر آن اطلاق بدعت کرده و جمعی از علما بکراهت آن رفته و گفته که آن بدعتی است که بعد از زمان آنحضرت و زمان خلفای راشدین پیدا شده و معوا آنست که اطلاق بدعت و کراهت و بحجت مواظبت بران در مساجد ست و آنحضرت آنرا گاه گاه گزارده در خانه گزارده و سلف را نیز همین عمل بود و این اختلاف در نماز یست که بعد از ربع نهار گزارند اما آنکه بعد از نماز فجر مستقبل قبله بنشینند و بعد از بلند شدن آفتاب بگزارند آنرا بعضی از موکدات گفته اند و الله اعلم در روایات در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمده و مختار تر اکثر علما چهار است زیرا که احادیث آن اصح و اظهار و آثار دران اکثر است **الفصل الاول عن ام هانی قالت** ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل بیتها یوم فتح مکة روایت از ام هانی بنت ابی طالب همشیره امیر المومنین علی رضی الله عنه و نام او فاخته بود و بعض گویند هالنکه گفت که آنحضرت در آمد در خانه او را روز فتح مکه فاغتسل و صلی ثمانی رکعات پس غسل کرد آنحضرت و بگزارد هشت رکعت فظننا ان صلوة قط اخف منها غیر انه یتم الرکوع والسجود پس ندیدم من هیچ نمازی اسهل تر از هیچ یکی از ارکان آنرا بر وفق معهود بعقاد نکرد جز آنکه وی تمام میکرد رکوع و سجود او قالت هی روایة اخری و گفت ام هانی در روایت دیگر این لفظ را که و ذلک ضحی و آن نماز در وقت چاشت بود متفق علیه بدانکه عمده و مشهور در باب صلوة ضحی حدیث ام هانی است امام احمد گفته که صحیح ترین حدیثی که در صلوة ضحی آمده حدیث ام هانی است بعضی گفته اند که این نماز از آنحضرت در خانه وی بجهت شکرانه فتح بود و امر بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نماز فتح میخواندند و بعد از فتوح میگزاردند و بعض گویند که آن قضای خوبی بود که از آنحضرت دران شب بجهت اتمام بمهمات فتح فوت شده بود و تحقیق آنست که بجهت وقت ضحی بود زیرا که ابو داود و مسلم آنرا بلفظ سبحة الضحی روایت کرده اند و اضافت بوقت دلالت بر سببیت آن دارد چنانکه صلوة الظهر و صلوة العصر و در مواهب لدنیه از ابن عبد البر آورده که ام هانی گفت پرسیدم من از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حج نماز بود فرمود که این نماز ضحی بود و **عن معاذة** بضم میم عدویه بصریة تابعیة ثقة از طبقه ثالثه قالت سالت عائشة کم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة الضحی گفت پرسیدم عایشه را که چند رکعت میگزارد آنحضرت نماز چاشت را قالت اربع رکعات و یزید ما شاء الله گفت عایشه میگزارد چهار رکعت را و زیاده میکرد چیزی را که خواسته بود خدا و در روایات زیاده بر دوازده نیامده

رواہ مسلم عن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصبح علی کل سلامی من احدکم صدقۃ فکل تسبیحۃ صدقۃ وکل تحمیدۃ صدقۃ وکل تہلیلۃ صدقۃ وامر بالمعروف صدقۃ ونہی عن المنکر صدقۃ ویجزئ من ذلک رکعتان یرکعہما من الضحیٰ رواہ مسلم وعن زید بن ارقم قال لقد علموا ان الصلوٰۃ فی غیر ہذہ الساعۃ افضل ثم قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ الاوابین حین ترمض الفصال رواہ مسلم الفصل الثانی عن ابی الدرداء وابی ذر قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن اللہ تبارک وتعالیٰ انہ قال ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من اول النہار اکفک آخرہ

سلامی بضم سین وتخفیف لام وفتح یا بمعنی عضو وبفتح گفتہ سرانگشتان وبعض گفتہ ہر انگشتان کہ بند دارد وہر استخوان کہ کیک گویند ان آدمی نزد حرکت ومختار آنست کہ سلامی نام بند ہر استخوان ست چنانکہ در حدیث دیدہ آمدہ است کہ لازم ست بر آدمی کہ تصدق کند بر ہر مفصل آنرا صدقہ یعنی ہر عضو وہر استخوان وبند استخوان وصحت وسلامت آن در آدمی نعمتی است کہ شکر آن بروی لازم است وچون وجود شکر حقیقت آن صرف عبد ست ہر چیز را کہ داده شده است بوی بسوی چنانکہ پیدا کرده شده است برای او وشوارست گزاردن وی سبحانہ تعالیٰ انچہ صادر میشود از بندہ از ذکر خدا وثنای وی وجزآن از خیرات وامر معروف ونہی منکر از جملہ صدقات کہ واجب ست بروی در مقابلہ ہر سلامی وفرمود کل تسبیحۃ صدقۃ وکل تحمیدۃ صدقۃ وکل تہلیلۃ صدقۃ وکل تکبیرۃ صدقۃ یعنی یکبار سبحان اللہ گفتن والحمد للہ گفتن ولا الٰہ الا اللہ گفتن واللہ اکبر گفتن ہر کدام صدقہ است کہ شکرانہ آن نعمت میگردد وامر بالمعروف صدقہ ونہی عن المنکر صدقہ است ونفی عن المنکر صدقہ وباز داشتن کسی را از نامشروع صدقہ است ویجزئ من ذلک رکعتان یرکعہما من الضحیٰ دلبندگی میکند یا جزا میدہد از شکرانہ تمام سلامی وصدقہ بران دو رکعت کہ بگذارد آن دو رکعت از صبحی او فی الحقیقت نماز شکرانہ تمامۂ نعمتہای ظاہر وباطن ست زیرا کہ ہر عضو وہر جزو از آدمی دل وبدن ہمہ مشغول بذکر خدمت مولی تعالیٰ است ومخصوص گردانیدہ شدہ باین فضیلت صلوٰۃ ضحیٰ از جہت وقوع آن در اول نہار کہ سبب روفع نعم است ویجزئ من ذلک الخ چنانچہ بہمزہ ولفظ آن بی ہمزہ ہر دو روایت است اول از اجزاست بکسر ہمزہ بمعنی کفایت وثانی از جزا بمعنی پاداش رواہ مسلم وعن زید بن ارقم ارقم نہ رائی قوما یصلون من الضحیٰ روایت است از زید بن ارقم از مشاہیر صحابہ است وہفدہ غزوہ با آنحضرت حاضر شد واز خواص علی رضی اللہ عنہ بود رضی اللہ عنہ کہ وی دید کروہی را کہ میگزارند نماز ضحیٰ را انقال پس گفت لقد علموا ان الصلوٰۃ فی غیر ہذہ الساعۃ افضل ہر آینہ تحقیق دانستہ اند ایشان باخبار واحادیث کہ نماز در جز این ساعت زیادہ تر است از روی ثواب ان رسول اللہ بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال گفتہ است صلوٰۃ الاوابین حین ترمض الفصال نماز آن جماعۃ کہ رجوع کنند گانند بتوبہ وتوجہ بدرگاہ حق سبحانہ در ہنگامی است کہ گرم میشوند ومیسوزند بچہای گاو وشتر بگرمی آفتاب در وقت محرک سخت افتادن آفتاب بر ریگ ومانند آن وسخت گرم شدن روز وسوختن پای از زمین گرم وفضیلت نماز درین وقت بجہت آنست کہ این وقت میل کردن نفوس است بفراغ واستراحت پس نماز نمیکند در وقے مگر کسی کہ رجوع دارد بدرگاہ حق سبحانہ وتعالیٰ وانس میگیرد بذکر وی جل وعلا چنانکہ در میانہ شب رواہ مسلم الفصل الثانی عن ابی الدرداء وابی ذر قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن اللہ تبارک وتعالیٰ انہ قال ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من اول النہار اکفک آخرہ ای آدمی بگذار برای من در طلب رضای من باخلاص چہار رکعت در اول روز بندہ میشوم وکار گزاری میکنم ترا در آخر روز از قضای حوائج تو در فتح مکروہات از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ میدارم من دل ترا از حوائج تو چنانکہ وعدہ کردہ است تحقیق او متوکلان رواہ الترمذی روایت کردہ است این حدیث را ترمذی از ابو الدرداء مرفوعاً وروایت کردہ اند آنرا ابو داود والدارمی عن نعیم مرفوعاً وروایت کردہ اند آنرا ابو داود والدارمی از نعیم بن ہمار بفتح ہا وتشدید میم وبراو در اکثر نسخ مشکوٰۃ ہای است صحابی شامی است وبین ہر دو اختلاف بسیار است وشرح ذکر کردہ ایم الخ

بفتح عین و فتح طای محملہ و قانبست ست بفطفان نام پدر قبیلہ و احمد عنہم و روایت کردہ است امام احمد از ہر سہ و عن بریدۃ بضم باء و فتح را صحابی است اسلام آوردہ در وقتی کہ آنحضرت بہجرت میرفت در راہ بر قول مشہور و او را مساعی جمیلہ است و حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم و خلفائے راشدین و تبر او و مرواست کہ بغزا آنجا آمدہ بود و زار و میتبرک بہ قال سمعت رسول اللہ کفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بقول میگفت فی الانسان ثلثمائۃ و ستون مفصلا در آدمی سہ صد و شصت بند است فعلیہ ان یتصدق عن کل مفصل منہ بصدقۃ پس بر آدمی باد کہ تصدق کند از ہر بندے از خود بصدقہ قالوا و من یطیق فذاک گفتند صحابہ یا نبی اللہ عنہم اجمعین کی طاقت دارد آنرا کہ از ہر بند صدقہ دہد و خیر کند یا نبی اللہ قال التخاعۃ فی المسجد فدفنہا گفت آنحضرت آب بینی و بلغم کہ در مسجد افتادہ است کو کنی آنرا و اشی نحیہ عن الطریق و چیزی از جنس مزبلہ مانند نجاست و سنگ و خار کہ میکسی و دور کنی آنرا از راہ مردم و تنحیہ کہ بجای محملہ شدہ است فان لم تجد فرکعتا الضحی بتحرک پس اگر نیابی و نکنی آنرا پس دو رکعت ضحی بسندگی میکند ترا این ہمہ چیز از صدقہ و شکرانہ صدہ و شصت بند کہ کار میکنند آنہا را و چیزیکہ در وے تعظیم شعائر اسلام و دفع ایذا آنہا است اگرچہ دونی چیز باشد و در حدیث الا ان کل سلامی من الناس علیہ صدقۃ کذا فی المشکوۃ و نتیجہ کہ زین الفضل گفتہ است مقتضی تعظیم مسجد و دفع اذیت خلق خدا است یا کہ نماز گزار دران بنفس آسان این کار ما کہ بتجربہ بدان رسیدہ است و ابو داود و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی الضحی اثنتی عشرۃ رکعۃ بنی اللہ لہ قصرا من ذہب بخانہ کسی کہ بگزارد نماز ضحی را دوازدہ رکعت بنا کند خدا تعالی برای وی کوشکی از طلا در بہشت و این اکثر عددے است کہ در صلوۃ ضحی آمدہ رواہ الترمذی و ابن ماجۃ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب لا نعرفہ الا من ہذا الوجہ و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم ما او را مگر از ہمین وجہ یعنی باسناد کہ ذکر کردہ است آنرا و ترمذی در کتاب خود و عن معاذ بن انس الجہنی بضم جیم و فتح ہا منسوب بجہینہ کہ نام قبیلہ ایست صحابی انصاری معدود و از اہل مصر و حدیث وی نزد ایشانست قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قعد فی مصلاہ حین ینصرف من صلوۃ الصبح کسی کہ بنشیند یعنی تا برآمدن آفتاب و بلند شدن وے در جائیکہ نماز کردہ است آنجا و بر گردد و فارغ شود از نماز با داد حتی یسبح رکعتی الضحی تا آنکہ بگذارد دو رکعت ضحی را لا یقول الا خیرا نگوید مگر سخن نیک او چیزیکہ دران ثواب آخرت از ذکر و تلاوت و مانند آن اگر سخنی گوید کہ دران نفع مسلمانی ست نیز حکم آن دارد غفر لہ خطایاہ آمرزیدہ شود مر او را گناہان او و ان کانت اکثر من زبد البحر و اگرچہ باشد گناہان او مانند کف دریا بسیاری رواہ ابو داود و ایضا مر او را بصلوۃ ضحی نماز اشراق ست دو احادیث دیگر را احتمال اشراق و چاشت ہر دو دارد ماذا آنکہ ظاہر حدیث دوانست کہ این ثواب مترتب بنشستن در جای نماز ست و اگر برخیزد و در خلوت رود و مشغول گردد باین ثواب بران مترتب نگردد و در حدیث دیگر نیز آمدہ است کہ ہر کہ بعد از نماز در جای خود نشستہ بماند و ذکر کند دعا میکند او را ذہشتگان برحمت و مغفرت و در وصایای مشائخ مذکور ست کہ اگر ترس تفرقہ و پریشانی باشد یا ریا راہ یابد در خلوت خود برود و مشغول گردد و بعض میگویند کہ ثواب کہ و مشغولی بحال خود است ہر جا کہ بنشیند اما جزای صبر و تحمل نفس بان دیگر ست و گفتہ اند کہ استقبال قبلہ درین وقت اولیٰ ست مذہب و اگر خواب آید ہم بس بارود و دفع کند شیخ الاسلام شہاب الدین سہروردی گفتہ کہ عمل کہ جزای ہم آن در دنیا فی الحال بنقد در نوار انیت باطن یافتہ میشود این عمل ست کہ با حرف گوید عفا اللہ عنہ کہ ہمچنانکہ آفتاب آفاق از اول صبح طلوع کردہ می آید و بسیط زمین را روشن میگرداند ہمچنین آفتاب کرو حضور در انفس بلند شدہ میرسد و ساحت سینہ را روشن میگرداند و این معنی نزد ارباب کشف محسوس و مشہور ست **الفصل الثالث** عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حافظ علی شفعۃ الضحی کسی کہ محافظت

کند در دو رکعت ضحی غفرت له ذنوبه و اگرچه باشد مثل زبد البحر آمرزیده میشود مراد را گناهان او و اگرچه باشد مثل کف دریا شفعه بضم شین و فتح نیز آمده و هر دو روایت است از شفع یعنی زوج مقابل وتر رواه احمد والترمذی وابن ماجة **وعن عائشة** انها کانت تصلی الضحی ثمانی رکعات روایت است از عایشه که وی میگزارد نماز ضحی را هشت رکعت ثم تقول پس میگفت او نفرشنی ابوای ما ترکتها اگر زنده گردانیده شوند برای من پدر و مادر من ترک نمیکنم من آنرا این تعلیق بمحال عادیست لقصد مبالغة یعنی این لذت را بآن لذت از دست نمی دهم رواه مالک **وعن ابی سعید** قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها و یدعها حتی نقول لا یصلیها بود آنحضرت میگزارد چندگاه نماز ضحی را تا آنکه می گفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد آنرا و ترک میکرد گاهی تا آنکه میگفتیم ما که هرگز نخواهد گزارد چنانکه آنرا عادت شریف در نوافل بود که همیشه نمیکرد از جهت شفقت امت تا بر ایشان لازم نگردد و موجب مشقت نیفتند و حکم بفرضیت آن نازل نگردد این حکم فعل آنحضرت ست و اگر امت آنرا التزام نمایند مستحب ست و بعض علما میگویند که هنوز سنت در نماز چاشت گاه گاه گزاردن آنست رواه الترمذی **عن مورق** بضم میم و فتح واو و کسر راء مشدده و در آخر قاف العجلی بکسر عین و سکون جیم منسوب بعجل بن لجیم تابعی بصری ثقه عابد است قال قلت لابن عمر تصلی الضحی گفت گفتم مر ابن عمر را که تو میگزاری نماز چاشت را قال لا گفت ابن عمر نمیگزارم من قلت فعمر گفتم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگزارد قال گفت ابن عمر نمیگزارد عمر قلت فابوبکر قال لا گفتم پس ابوبکر میگزارد گفت نمیگزارد قلت فالنبی گفتم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال لا خاله گفت گمان ندارم که میگزارد آنحضرت اینجا بطریق ظن نفی کرد باحتمال آنکه میگزارده باشد اما ابوبکر و عمر جزم کرد و تاویل نفی معلوم شد که دوام و مواظبت در مسجد گزاردن ست دال اصل گزاردن صحیح و ثابت ست بی شبهه ولا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح ست رواه البخاری **باب التطوع** از طوع و طاعت ست بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر تنفل بخیر را متطوع خوانند و اکثر اطلاق او بر غیر رواتب آمده و صیغه تفعل بار ای تکلف ست یا برای مبالغه که بنده بی تکلف شارع آنرا بجای می آرد و مبالغه در طاعت و فرمان برداری مینماید **الفصل الاول** **عن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال عند صلوٰة الفجر روایت ست از ابی هریره گفت گفت آنحضرت مر بلال را وقت نماز بامداد یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام ای بلال خبر ده مرا بعملی که امید داشته شده تر است ثواب او نزد صعود او بدرگاه حق که کرده تو آن عمل را در دین مسلمانی یعنی بگو بمن که کدام عمل ست نزد تو که امید بران بیشتر داری خافی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة زیرا که من شنیدم آواز جنبیدن نعلین تو را بزمین پیش خود در بهشت ردف بال حله رفای مشدده در اصل رفتار نرم شتر و راه رفتن و سبک رفتن پرنده بالای زمین و جنبانیدن بازوها در حالیکه پا بجای او بزمین باشد و یدی بتشدید یا بلفظ تثنیه و این امری ست که کشف شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب یا در بیداری و احتمال دارد که در شب معراج دیده شده یا در بعض معاریج دیگر که مر آنحضرت را بود و بدو الله اعلم بحال ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل ولا نهار گفت بلال رضی الله عنه عمل نکرده ام من هیچ عملی که امید داشته شده تر است نزد من از این عمل که من طهارت نکرده ام هیچ طهارتی از غسل و وضوء و تیمم در هیچ ساعتی از شبانه روز الا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی مگر آنکه نماز گزارده ام بآن طهارت

چیزیکه نوشته شده و تقدیر کرده شده و واجب گردانیده شده بر من بواجب گردانیدن من آنرا بر نفس خود بموافقت و التزام بر خود که بکنم آنرا در این حدیث فضیلت نماز بعد از وضو است که مردم آنرا تحیة الوضو و شکر وضو گویند و تحقیق آنست که نیت مطلق نقل کنند و تحیة الوضو و شکر الوضو گفتن چیزی نیست متفق علیه **وعن جابر** بر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة من القرآن گفت جابر بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم تعلیم میکرد ما را دعای استخاره در امور آنچنان که تعلیم میکرد ما را سوره از قرآن یقول اذا هم احدکم بالامر فلیرکع رکعتین ثم لیقل میگفت آنحضرت چون قصد کند یکی از شما بکاری یعنی کاری که نادر باشد وجود آن و اعتنای باشد بحصول آن مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند آن نه مانند اکل و شرب بسیار و بعد از آنکه از قبیل مباح باشد و تردد در خیریت آن و اگر خیر محض باشد استخاره و دعا باعتبار تعیین وقت خاص یا حالتی مخصوص خواهد بود فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة پس باید که بگزارد دو رکعت را غیر فریضه یعنی دو رکعت نماز نفل چنانکه نماز بامداد یا نماز آن در سفر کفایت نمیکند و اگر سنت راتبه باشد کفایت است و اگر دو رکعت علیحده بنیت استخاره بگزارد بهتر و در حدیث دیگر آمده که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در بعض روایات تخصیص بقل یا یها الکافرون و قل هو الله احد نیز آمده و مأثور از سلف نیز همین است ثم لیقل پس باید که بخواند این دعا را اللهم انی استخیرک بعلمک خداوندا من طلب خیر میکنم از تو باستعانت علم تو و استقدرک بقدرتک و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیلهٔ قدرت تو و اسالک من فضلک العظیم و سوال میکنم از تو چیزی از فضل تو که بزرگ ست و بحد و نهایت آن نتوان رسید فانک تقدر ولا اقدر پس بدرستیکه تو قادری و من قدرت ندارم و تعلم ولا اعلم و تو میدانی و من نمی دانم و انت علام الغیوب و تو دانندهٔ غیبهائی اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خداوندا اگر هستی تو که میدانی که این کار که من قصد آن دارم خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری بهتر ست مرا در دین و ایمان من و در زندگانی و زیست من یا میان کار من او قال فی عاجل امری و آجله او قال شک روات ست یعنی یا گفت آنحضرت بجای تمامهٔ این الفاظ یا بجای فی معاشی و عاقبة امری فی عاجل امری و آجله در این جهان و دوران جهان فاقدره لی ویسره لی پس تقدیر کن آنرا برای من و آسان گردان آنرا برای من و توفیق ده مرا بدان کار فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روایت ست مشتق از قدر ثم بارک لی فیه پستر برکت ده و افزونی ده مرا در آن کار و آن کنت در بعض نسخ اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی و اگر میدانی تو که این کار بدست مرا فی دینی و معاشی و عاقبة امری او قال فی عاجل امری و آجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه پس بگردان آنرا از من و بگردان مرا از و واقدر لی الخیر حیث کان و تقدیر کن برای من نیکی را هر جا که باشد ثم ارضنی به پستر راضی گردان مرا بجهة واقع شود و ارضنی بفتح همزه و سکون را از رضا و بفتح را و تشدید ضاد و بی همزه نیز روایت ست قال و یسمی حاجته گفت آن حضرت باید که نام برد حاجت خود را از و قول وی هذا الامر ظاهر آنست ان هذا الامر که در حدیث واقع شده ست عنوان حاجات بطور عموم در عبادات مستخیر خصوص جهان امر خاص خواهد بود بمثل هذا السفر او هذه الامة و نحو ذلک و است که ان هذا الامر گوید و بیان کند آنرا بعد ذکر حاجت خود والله اعلم رواه البخاری **الفصل الثانی عن علی** رضی الله عنه قال حدثنی ابو بکر رضی الله عنه و صدق ابو بکر روایت ست از علی که گفت حدیث کرد مرا ابو بکر و راست گفت ابو بکر قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من یقول من یذنب ذنبا میگفت نیست هیچ مردی که بکند گناهی را ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی ثم یستغفر الله پستر برخیزد پس طهارت کند پستر نماز بگزارد پستر آمرزش خواهد از خدا

آن گناہ را اے غفر اللہ لہ مگر آنکہ بیامرزد خدای تعالی مراورا واین را صلوٰۃ الاستغفار گویند ثم قرأ پستر خواند آن حضرت این آیت را والذین اذا فعلوا فاحشۃ او ظلموا انفسہم ذکروا اللہ فاستغفروا لذنوبہم رواہ الترمذی وابن ماجۃ الا ان ابن ماجۃ لم یذکر الآیۃ ترمذی وابن ماجہ ہر دو روایت کردہ اند این حدیث را ولیکن ابن ماجہ ذکر نکرد خواندن آن حضرت این آیت را وعن علی قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاءہ امر صلی گفت خلیفہ بود آنحضرت چون میرسید او را مصیبتی و سخت میشد و تنگ میگشت بوی کاری نماز میکرد و استعانت میجست بآن در گشاد کار و خلاصی از غم و ہم او بہ امتثال امر وی بسوی او و استعینوا بالصبر والصلوٰۃ + رواہ ابوداود و در گفتہ اند کہ چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف میگردد بروے عالم بوبیت و چون منکشف شد عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود حقیر نماید پس آسان گشت بذل نقدان آن در وجدان آن پس مستوحش نمیگردد بتنہائی آن و شاد میشود بفوت آن چنانکہ گفتہ اند اگر بہشت نیست و اگر نیست غم نیست و بعض گفتہ اند کہ چون نماز آید بر بندہ مصیبت و ماوی میگریزد بسوی طاعت گویا میگوید بپروردگار تعالی محبوب گردان بر من عبادت خود را و مراد مرا بدہ یا بندہ و شاد ما را یا داد مخنث ما را بدہ یعنی گفت بتو طاعت و مناجات و حضور و شہود مولی تعالی نوری در باطن پیدا میگردد کہ ظلمت غم و ہم از می زداید و تنگی را میبرد و سینہ را میکشاید چنانکہ آمدہ است کہ اذا دخل النور القلب انفسح وانشرح وعن بريدة قال اصبح رسول اللہ صبیح کرد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم فدعا بلالا پس خواند بلال را فقال یا بلال بآنچہ پیش گفت بلال را بچہ چیز وکدام عمل بہشتی کردی تو مرا بسوی بہشت و پیشتر از من بر فتی دران موطن ما دخلت الجنۃ قط الا سمعت خشخشتک امامی + ندر آمدم من بہشت را مگر آنکہ شنیدم آواز ترا یا آواز نعلین ترا بقریبہ حدیث سابق و خشخشہ آواز سلاح و مانند آن قال گفت بلال یا رسول اللہ ما اذنت قط الا صلیت رکعتین اذان نگفتم من ہرگز مگر آنکہ گزاردم دو رکعت بعد از اذان و ما اصابنی حدث قط الا توضأت عندہ و نہ رسید مرا بی وضوئی ہرگز مگر آنکہ وضو ساختم نزد آن و روایت ان عند کل رکعتین وجدتم واعتقاد کردم کہ مرا خدا راست بر من دو رکعت کفایت ازالتزام دوام مواظبت وی بران فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہما پس گفت آنحضرت لازم گیر این دو رکعت یا بایں دو رکعت سبقت کردی تو و یافتی تو این درجہ را رواہ الترمذی وعن عبد اللہ بن ابی اوفی صحابی است او را و پدر او را صحبت است حاضر شد حدیبیہ را و خیبر را و ما بعد آن را از مشاہد بعد از ان بکوفہ آمد و ہمانجا رفت از عالم و وی آخر کسی ست کہ مرد بکوفہ از صحابہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کانت لہ حاجۃ الی اللہ او الی احد من بنی آدم کسیکہ باشد مرا و را حاجتی بسوی خدایا بسوی یکی از آدمیان فلیتوضأ پس باید کہ وضو کند فلیحسن الوضوء پس باید کہ نیک کند وضو را و خوب سازد آنرا ثم لیصل رکعتین پستر باید کہ بگزارد دو رکعت را ثم لیثن علی اللہ پستر باید کہ ثنا گوید بر خدای تعالی ولیصل علی النبی و باید کہ درود بفرستد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم لیقل پستر بگوید لا الہ الا اللہ الحلیم الکریم سبحان اللہ رب العرش العظیم والحمد للہ رب العالمین اسالک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والسلامۃ من کل اثم والغنیمۃ من کل بر وسوال میکنم ترا حاصل گردانی مرا بہر نیکی و غنیمت دریابم مال کل از حرب کفار حاصل شود والسلامۃ من کل اثم وسوال میکنم بی گزندی از ہر گناہ لا تدع لی ذنبا الا غفرتہ نگذار برای من گناہی را مگر آنکہ بیامرزی آنرا ولا ہما الا فرجتہ و نگذار ہیچ اندوہی را مگر آنکہ بگشائی و برداری آنرا ولا حاجۃ ہی لک رضی الا قضیتہا

وبگذار ہیچ حاجتی را کہ آن حاجت مترا مرضی است مگر آنکہ بپر داری آن حاجت را و بدہی آنرا یا ارحم الراحمین ای مہربان ترین از مہربانان و این نماز را صلوٰۃ الحاجۃ خوانند رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وگفتہ اند کہ در اسناد وی سخن است واللہ اعلم **صلوٰۃ التسبیح عن ابن عباس** ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال للعباس بن عبد المطلب روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت گفت مر عباس را یا عباس یا عماہ الا اعطیک الا امنحک الا اخبرک ای عم من آیا ندہم ترا یا عطا کنم ترا یا خبر نہم ترا الا افعل بک عشر خصال آیا نکنم بتو دہ خصلت یعنی چیزیکہ بگفتہ دہ خصلت ست یعنی بیاموزم ترا چیزیکہ کفارت دہ نوع از ذنوب گردد کہ اولہ و آخرہ الی آخرہ و بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال ہریں وجہ انواع ذنوب باشد کہ معدود اند و بعضی گفتہ اند کہ مراد بعشر خصال تسبیحات ست و آن وغیرہ قیام مدوہ بار ست اذا انت فعلت ذلک غفر اللہ لک ذنبک وقتیکہ تو بکنی آنرا بیامرزد خدا ترا گناہان ترا اولہ و آخرہ گناہان را کہ پیش ازین کردہ و گناہان کہ پس ازین خواہی کرد یا ہمہ گناہان کہ پیش و پس یکدیگر کردہ قدیمہ و حدیثہ گناہان کہنہ و نو خطائہ و عمدہ و گناہان کہ بی قصد و نادیدہ و ناشنیدہ کردہ و گناہان کہ بقصد کردہ صغیرہ و کبیرہ گناہان خرد و کلان سرہ و علانیۃ گناہان پوشیدہ و آشکارا ان تصلی اربع رکعات و آن این ست کہ بگذاری چہار رکعت را تقرأ فی کل رکعۃ فاتحۃ الکتاب و سورۃ میخوانی در ہر رکعت فاتحہ و سورۃ از قرآن را ہر سورہ کہ باشد و شیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیلۃ گفتہ کہ بخواند در رکعۃ اولی الہکم التکاثر و العصر و الکافرون و الاخلاص فاذا فرغت من القراءۃ فی اول رکعۃ و انت قائم قلت پس چون فارغ شوی از قرأت در رکعت اولی و حال آنکہ تو ایستادہ میگوئی سبحان اللہ والحمد للہ ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر خمس عشرۃ مرۃ پانزدہ بار رورویۃ لا حول ولا قوۃ الا باللہ زیادہ آمدہ ثم ترکع پس ترکوع میکنی فتقولہا وانت راکع عشرا پس میگوئی این کلمات مذکورہ را و حال آنکہ تو رکوع کنندہ دہ بار بعد از تسبیح رکوع ثم ترفع راسک من الرکوع فتقولہا عشرا پس بر میداری سر خود را از رکوع پس میگوئی این کلمات را دہ بار بعد از سمع اللہ لمن حمدہ ربنا لک الحمد ثم تہوی ساجدا فتقولہا عشرا پس بسجدہ میافتی برای سجدہ فتقولہا وانت ساجد عشرا پس میگوئی این کلمات را در سجدہ دہ بار بعد از تسبیح سجود ثم ترفع راسک من السجود فتقولہا عشرا پس بر میداری سر خود را از سجدہ پس میگوئی آنرا دہ بار ثم تسجد فتقولہا عشرا پس سجدہ میکنی پس میگوئی آنرا دہ بار ثم ترفع راسک فتقولہا عشرا پس بر میداری سر خود را پس میگوئی آنرا دہ بار بعد از ہر دو سجدہ فذلک خمس وسبعون فی کل رکعۃ پس مجموع آن ہفتاد و پنج بار میشود در ہر رکعت تفعل ذلک فی اربع رکعات میکنی آنرا در چہار رکعت و تشہد این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمدہ اللہم انی اسالک توفیق اہل الہدی و اعمال اہل الیقین و مناصحۃ اہل التوبۃ و عزم اہل الصبر و جد اہل الخشیۃ و طلب اہل الرغبۃ و تعبد اہل الورع و عرفان اہل العلم حتی اخافک اللہم انی اسالک مخافۃ تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق بہ رضاک وحتی اناصحک بالتوبۃ خوفا منک وحتی اخلص لک النصیحۃ حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور حسن ظن بک سبحان خالق النور ان استطعت ان تصلیہا فی کل یوم مرۃ فافعل اگر میتوانی کہ بگذاری این نماز را در ہر روز یکبار پس بکن آنرا فان لم تفعل ففی کل جمعۃ مرۃ پس اگر نکنی تو در ہر جمعہ یکبار پس بکن در ہر ہفتہ یکبار فان لم تفعل ففی کل شہر مرۃ پس اگر نکنی تو در ہر ماہ یکبار فان لم تفعل ففی کل ستۃ مرۃ پس اگر نکنی تو در ہر شش ماہ یکبار پس بکن در ہر سال یکبار فان لم تفعل ففی عمرک مرۃ پس اگر نکنی تو در ہر سال پس بکن در عمر خود یکبار رواہ ابو داود وابن ماجۃ البیہقی فی الدعوات الکبیر

وروی الترمذی عن ابی رافع نحوہ بالکہ مشہور ومعمول در صلوٰۃ تسبیح ہمین روایت است کہ مذکور شد ودر روایت ترمذی از عبد اللہ بن المبارک پانزدہ بار بعد از ثنا پیش از تعوذ وتسمیہ دہ بار بعد از قرأت تا آخر ارکان وبعد از سجدتین تسبیح نیست وخیر ست کہ بیک سلام گزارد یا بدو سلام وموافق مذہب امام اعظم بیک سلام ست بدانکہ حدیث صلوٰۃ تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابی داود وترمذی آوردہ ودر روایتی نہایت در سہ سال داشتہ وتمام عمر یکبار ذکر کردہ ولیکن از حدیث ابن ماجہ وبیہقی نیز آوردہ ودر حصن حصین بر مزابی داود وابن ماجہ ومستدرک حاکم وصحیح ابن حبان ذکر کردہ وبعض محدثان را درین حدیث سخن ست واین جزئی کہ در نسبت وضع از مستعجلات است آنرا در موضوعات آوردہ ونزد اہل تحقیق سخن ابن جزئی مردود است وبسیاری از علمای محدثین آنرا تصحیح نمودہ اند وازان سلف از تابعین ومن بعدہم الی یومنا ہذا معمول ومشہور شدہ ومشائخ طریقت بدان وصیت کردہ اند وشیخ ابن حجر در تقویت واثبات آن مبالغہ نمودہ وحجازان در شرح مذکور ست اینجا این مقدار کافی ست واللہ الموفق وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بقول ان اول ما یحاسب بہ العبد یوم القیمۃ من عملہ صلوٰتہ فرمود نخستین عملی کہ حساب کردہ میشود بان بندہ روز قیامت از اعمال وی نماز اوست فان صلحت فقد افلح وانجح پس اگر نیکو بود نمازوی پس تحقیق رستگار وپیروز شد بندہ وبر آمد حاجت وی وان فسدت فقد خاب وخسر واگر تباہ باشد نمازوی پس بتحقیق ناامید زیان زدہ شد آن بندہ فان انتقص من فریضتہ شیء پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزی از فرض فقال الرب تبارک وتعالی انظروا ہل لعبدی من تطوع میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا ہست مر بندہ مرا از نماز نفل فیکمل بہا ما انتقص من الفریضۃ پس تکمیل وتتمیم کردہ شود بآن چیزی کہ کم شدہ است از فرض ثم یکون سائر عملہ کذلک پستر میباشد باقی عملہای آن بندہ از زکوٰۃ وصیام وغیر آن بہمین وتیرہ کہ گذشت چیزی از کمالات فرائض کم شدہ تمام کردہ میشود بنوافل وفی روایۃ وروی بہ شیء بہمین آمدہ کہ ثم الزکوٰۃ مثل ذلک پستر زکوٰۃ مانند نماز ست در تکمیل فوائل ثم تؤخذ الاعمال علی حسب ذلک پستر گرفتہ میشوند تمام عملہا بر اندازہ آن در ین روایت ذکر زکوٰۃ بعد از صلوٰۃ صریح آمدہ بعد از ان ذکر باقی اعمال علی العموم کردہ رواہ ابو داود وروایت کرد این حدیث را از ابو ہریرہ ابو داود ورواہ احمد عن رجل ودر روایت کرد آنرا امام احمد از مرد نخعی معین از اصحاب خصوص از ابی ہریرہ مذکور وعن ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما اذن اللہ لعبد فی شیء افضل من رکعتین یصلیہما گوش نمی نہد خدای تعالی وبا اقبال نمیکند بر ہیچ بندہ در ہیچ عمل فاضلتر از دو رکعت نماز کہ میگذارد آنہا یعنی نماز نفل مثل ازیہمہ عملہا است ولطف وعنایت وحمت وتعالی بہ بندہ در ہیچ چیز از عملہای دیگر ست مثل گوش نہادن وبا وصف این بجہت آنست کہ عمدہ ونماز فاضلتر ین ارکان اذکار وی قرآن ست اگرچہ اعمال اذکار دیگر ہم از وی البر لیذہب علی اثر العبد ما دام فی صلوٰتہ وبدستیکہ نیکی وبر میشتابد کردہ میشود بر سر بندہ مادام کہ بندہ در نماز خود است وبعض روایت لیدر بدال مہملہ خواندہ اند یعنی بیختن آب شیر ومانند آن اگرچہ معنی اما جوان مخصوص بما یعاب ست یعنی چیزہا کہ سلان میکنند مثل اشیای مذکورہ از مناسبت مقام دور ست وگفتہ اند کہ آن تصحیف ست وصحیح بذال معجمہ ست وما تقرب العبد الی اللہ بمثل ما خرج منہ یعنی القرآن ونزدیکی نمیجوید بندہ بسوی خدا بمانند چیزی کہ بیرون آمد از وی سبحانہ کہ قرآن ست وبیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم ست یا از لوح محفوظ وتواند کہ مراد بیرون آمدن از بندہ باشد کہ بزبان وی میرود بقرأت وبردست وی نوشتہ میشود در مصاحف اشارت ست بوجہ افضلیت نماز از اعمال دیگر رواہ احمد والترمذی

باب صلوة المسافر بدانکه خلاف نیست در هیچ یکی از ائمه و علمای امت را در جواز قصر مسافر را لیکن نزد ما قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و قصر عزیمت است اگرچه باطلاق رخصت بران نیز میکنند مجازا و اگر مسافر چهار رکعت بگزارد صحیح نیست مگر آنکه در قعده اولی نشیند زیرا که آن در حقیقت قعده اخیره است اگرچه آخر نگردد و ترک سلام و مذهب ما که مفهوم میگردد از رساله ابن ابی زید که در مذهب بیان است موافق مذهب است و از بعض شروح مفهوم میشود که مذهب وی موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت است و مصلی مخیر است میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت گزارده باشد و خلفای اربعه الاعثمان رضی الله عنه که بعد از گذشتن چند سال از دور خلافت وی در منا چهار رکعت گزارد و آنرا ناویلات و محامل است و سخن درین باب و دلائل طرفین طویل است در شرح آثار مذکور کردیم **الفصل الاول عن انس** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر بالمدینة اربعا و روایت است از انس که آنحضرت گزارد نماز ظهر را در مدینه چهار رکعت و صلی العصر بذی الحلیفة رکعتین و گزارد نماز عصر را در ذی الحلیفه دو رکعت و ذو الحلیفه بضم حای مهمله و فتح لام و سکون تحتانیه و فا موضعی است بر پنج شش میل از مدینه دایر و وقت قصد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بنج پس نماز ظهر بمدینه گزارد و برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر شد و نماز عصر را دو رکعت گزارد و احرام نبست و بمکه متوجه گشت **متفق علیه و عن عائشة** بحای مهمله و فای مشدده بن وهب بفتح واو و سکون ها و آخر ای بضم خای معجمه و زای برادر عبد الله بن عمر از یک مادر و برادر اصحبت روایت میکند از آنحضرت و از حفصه ام المومنین قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم و نحن اکثر ما کنا قط و آمنه بنا رکعتین رکعتین گفت گزارد ما را آنحضرت و حال آنکه ما بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز ایمن جمعیت نبودیم و ایمن تر نبودیم از فتنه و فساد کافران بنا و رکعت و آمنه بفتحات جمع امن بر وزن طلبه جمع طالب نیز روایت است دایر و حجة الوداع بود و جمعیت صحابه دران از حد حصر و احصا خارج بود و این را بدای این گفت که شرعیت قصر موصوف بر خوف از فتنه کفار چنانکه ظاهر قرآن. لالت دارد بران نیست چنانکه در حدیث آینده بصریح واقع شده است **متفق علیه و عن یعلی** بفتح مثناة و سکون تحتانیه ابن امیه بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی است اسلام آورد روز فتح و حاضر شده حنین را و طائف و تبوک و عامل عمر بن الخطاب بود بر یمن گشته شد بصفین همراه امیر المومنین علی رض قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالی ان تقصروا من الصلوة روایت است از یعلی بن امیه گفت گفتم مر عمر بن خطاب را که ایمنیم خود الان نیست که گفته است خدای تعالی گناهی نیست بر شما در قصر کردن شما نماز را ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا قصر کنید اگر میترسید شما که فتنه و فساد می اندازند شما را آنکسانیکه کافر اند فقد امن الناس پس تحقیق ایمن اند مردم درین سفر که ما ایم پس چگونه قصر کنیم قال عمر رضی الله عنه عجبت مما عجبت منه گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آن حضرت از آنچه عجب کردی تو فسالت رسول الله پس پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنم فقال صدقة تصدق الله بها علیکم این قصر کردن صدقه و احسانی است که تصدق کرده است خدای تعالی آن بر شما فاقبلوا صدقته پس بپذیرید شما صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار تعالی تخفیف و آسانی کرد بر شما سخن گرفتن شما کار را بر خود موجب جرات و گستاخی است که مناسب بمقام عبودیت نیست و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که روی سبحانه تعالی روزه را در سفر اسقاط نموده و بافطار تخفیف فرموده است آنجا چرا صوم را جائز می داید

وعزیمت می شمارید و افطار را محض رخصت می انگارید چنانکہ اینجا بچہار رکعت گزاردن جرأت و سخت گرفتن است بر خود آنجا نیز روزہ داشتن
همین حال دارد پس فرق آنست میان نماز مسافر و روزہ وی جوابش آنکہ همچنانکہ در افطار آسانی است در روزہ داشتن در رمضان بموافقت
مسلمانان نیز آسانی است و در وقت دیگر بیرون رمضان تنہا روزہ داشتن سخت و دشوار می افتد و امام در نماز آسانی در جانب قصر متعین
است فافہم و اما تقیید در آیت بقول وی سیجانہ ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار حالت واغلب است کہ بر غالب حال مسافران خوف
خصوصا در زمان کہ کافران بر صدد ایذا و اہلاک مسلمان بودہ اند رواہ مسلم ۔ وعن انس قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم من المدینۃ الی مکۃ ۔ گفت انس بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مدینہ بمکہ میان وحجۃ الوداع بود فکان یصلی رکعتین رکعتین ۔ پس بود آنحضرت
کہ میگزارد دو رکعت دو رکعت بجہت مسافرت ۔ حتی رجعنا الی المدینۃ ۔ تا آنکہ باز گشتیم ما بمدینہ ۔ قیل لہ اقمتم بمکۃ شیئا ۔ گفتہ شد مر انس را ایا
اقامت کردید شما بمکہ چیزی یعنی مدتی قال اقمنا بہا عشرا ۔ گفت انس اقامت کردیم بمکہ دہ روز یرا کہ رسیدن بمکہ در صبح چہارم ذی الحجہ بود و بیرون شدن
بمدینہ در صبح چہاردہم پس معلوم شد کہ باقامت دہ روز مقیم نمی شوند و نماز چہار گانہ نمیگزارند ۔ متفق علیہ ۔ وعن ابن عباس قال اقام النبی
صلی اللہ علیہ وسلم سفرا فاقام تسعۃ عشر یوما یصلی رکعتین رکعتین ۔ گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سفری پس اقامت کرد نوزدہ روز نمیگزارد مگر دو
رکعت دو رکعت ۔ قال ابن عباس فنحن نصلی فیما بیننا وبین مکۃ تسعۃ عشر رکعتین رکعتین ۔ گفت ابن عباس پس ما نمیگزاریم در مانندہ منزلی کہ میان ما
و میان مکہ است نوزدہ روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت میکردیم در منزلی کہ میان مکہ و مدینہ نوزدہ روز نمیگزاردیم و دو رکعت دو رکعت
و غزوہ فتح بود یا راوی آنست کہ چون سفری میکردیم دراز چنانکہ میان ما و مکہ است و مراد وقوع سفر در مکہ و مدینہ نیست فاذا اقمنا اکثر من ذلک
صلینا ایضا ۔ پس چون اقامت میکردیم بیشتر ازان نمیگزاردیم چہار رکعت ۔ رواہ البخاری بدانکہ مذہب نزد ما آنست کہ اگر نیت اقامت کند پانزدہ روز یا
تمام کند نماز را و اگر کمتر از پانزدہ روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماہ و سال بایستد قصر کند و این تقدیر مرویست از ابن عباس و ابن عمر و طحاوی آنرا اختیار
کردہ و امام محمد در کتاب الآثار آوردہ و از ابن عمر آمدہ است کہ وی و آذربیجان شش ماہ ایستاد کہ امروز و فردا برآید مسافرانہ نمیگزارد و مجاہد گوید با ابن عمر
نیز بالملک بن مروان در شام دو ماہ ایستاد و دو رکعت نمیگزارد و مذہب شافعی آنست کہ اگر بہ نیت اقامت چہار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چہار
رکعت میگزارد و اگر بی نیت بقصد برآمدن امروز فردا یا دہ از نہ روز بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر بارہ روز را از عثمان رضی اللہ
عنہ روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر پانزدہ را بقیاس بر مدت طہر کہ بر پانزدہ است و نیز اقامت آنحضرت در مکہ دہ روز با وجود قصر متعلم
نفی این تقدیر میکند و ظاہر آنست کہ این اقامت بنیت بود زیرا کہ ایشان برای حج آمدہ بودند و آن تا تاریخ سیزدہم میکند و اعتبار نوزدہ
روز منافی است بانچہ از ابن عمر و انس نقل کردہ شد و حدیث ابن عباس کہ در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر نیز دہ روز است و گفتہ اند
شاید کہ روز نزول و رحیل را راوی داخل نکردہ تسعۃ عشر گفتہ باشد و این بعید است واللہ اعلم و در بعض روایات ثمانیۃ عشر نیز آمدہ است
و در روایتی سبعۃ عشر و خمسۃ عشر نیز آمدہ است و وجہ تطبیق در شرح مذکور است واللہ اعلم ۔ وعن حفص بن عاصم
بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی اجلۂ تابعین و ثقہ و مجمع علیہ و کثیر الحدیث است ۔ قال صحبت ابن عمر فی طریق مکۃ فصلی لنا الظہر
رکعتین ۔ گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راہ مکہ پس بگزارد برای ما ابن عمر نماز ظہر را دو رکعت ۔ ثم جاء رحلہ وجلس ۔ پس آمد ابن عمر

وجای باش خود را ۔ فرای تا ساقیا ما ۔ پس دید مردم را ایستاده ۔ فقال ما شانهم هولاء ۔ پس گفت ابن عمر چه میکنند اینان ۔ قلت یسبحون ۔ گفتم نماز نفل میگزارند و این احتمال سنن رواتب و جز آن هر دو دارد ۔ قال لو کنت مسبحا ۔ گفت ابن عمر اگر می بودم من نیز نفل میکردم ۔ اتممت صلوتی تمام میگزاردم نماز فرض را یعنی اگر محل گزاردن نوافل میبود اتمام فریضه اهم و اولی میبود پس هرگاه که فوائض تبعه که وجه شد ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکمیل فرض اولی است از نفل ۔ صحبت رسول الله صحبت داشتم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فکان لا یزید فی السفر علی رکعتین ۔ پس بود آنحضرت که زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمی گزارد نوافل را ۔ و ابا بکر و عمر و عثمان کذلک ۔ و صحبت داشتم ابا بکر و عمر و عثمان را همچنین یعنی زیادة نمیکردند در سفر بر دو رکعت متفق علیه ۔ بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر نوافل را در سفر و عدم منع و انکار نیز از دیگری منقول است چنانچه در فصل ثانی باید که وی رضی الله عنه پسر خود را دید که نفل میگزارد و انکار نمیکرد و همچو صحابه دیگر رضی الله عنهم رجواز دادند و بعض گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در رواتب است و آنها که تجویز کرده اند آنها را نیز نوافل مطلقه و بعض فرق کرده اند در حالت سیر و نزول و بعض فرق کرده اند در نوافل پیش از نماز و بعد از نماز بانکه آنچه پیش از نماز است مفصول است از وی پس گمان برده نمی شود که آن از فرائض است پس گویا که خارج است از حکم رواتب بخلاف آنچه بعد از نماز است متصل است بوی صورة و معنی و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب را گزارده و نماز چاشت را روز فتح مکه گزارده و طیبی گفته که شاید که آنحضرت میگزارد رواتب را در جای رخت جای باش خود و ابن عمر آنرا ندید و شاید که در بعض اوقات ترک هم میکرد از برای تعلیم جواز و الله اعلم ۔ پس گوییم او بقول ابن عمر لا یزید فی السفر عدم زیادت در غالب احوال است و مروی از حنفیه در سنن سه قول است اتمام و قصر و تخییر ۔ قول اول است ۔ وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین صلوة الظهر والعصر اذا کان علی الظهر سیر و یجمع بین المغرب والعشاء ۔ گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر وقتی که می بود بر پشت سیر یعنی در سفر یا در حالت سیر است نه در حالت نزول و جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا و این شامل جمع تقدیم و تاخیر هر دو است جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر گزارد و عشا را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت عصر و نماز مغرب را در وقت عشا گزارد چنانکه در احادیث آینده بیاید ۔ رواه البخاری ۔ وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به ۔ بود آنحضرت که میگزارد در سفر بر پشت خود بهر سو که روی می آورد و شتر و لیکن روی می آورد به قبله تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده ۔ یومئ ایماء ۔ اشارت میکرد و آن مخففست از برای رکوع و سجود و اشارت بسجود از رکوع میکرد ۔ صلوة اللیل ۔ میگذارد نماز شب را ۔ الا الفرائض ۔ میگزارد همه نماز ها را مگر نمازهای فرض را ۔ و یوتر علی راحلته ۔ و میگزارد وتر را بر راحله خود ۔ متفق علیه ۔ در این حدیث و حکم مذکور شدیکی انکه جواز صلوة بر دابه مخصوص به نوافل است و مراد به ان شامل رواتب نیز هست و در این حدیث تخصیص نیز کرده شده و در احادیث دیگر عام آمده و در ترجمه اشارتی بتعمیم کرده شد و مروی از امام ابو حنیفه آنست که مستحب است نزول برای صلوة مکتوبه و واجب نیست و اما جائز نیست گزاردن آن نشسته بی عذر انگاه گزارد فرض را بخضر بر دابه درست نیست مگر بعذر چنانکه در باریدن باشد که غالب در وی خوف هلاک بر نفس یا مال از دزد یا درنده یا دور افتادن از قافله یا گم کردن

را یا داہ بہ سرکش باشد کہ میترسد بروی سواری بعد از فرود آمدن یا مصلی پیر و ضعیف باشد کہ سوار نتواند شد و کسی را نیابد کہ فرود آرد و سواری دہد یا محمل و لای چنان باشد کہ نماز بران ممکن نباشد و بعذر مطر نیز جائز است و ضرورات مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شروح الہدایۃ و آورده اند امام محمد در موطای خود آثار کثیرہ از صحابہ و تابعین کہ ایشان نزول میکردند برای وتر و روی از آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم نیز بہمین است و دشمنی گفتہ کہ نماز جنازہ و منذور و سجدۂ تلاوت کہ بر زمین خواندہ نیز جائز نیست حکم میکند بجواز صلوٰۃ بر دابہ بشرط سفر است و جمہور ائمہ برین اند و در روایتے ابی حنیفہ و ابی یوسف نیز بہمین است و صحیح از مذہب ابی حنیفہ شرط بودن مصلی است خارج مصر مسافر باشد یا نہ و مسافر اگر داخل مصر باشد جائز نیست مر او را تنفل بر دابہ نزد ابی حنیفہ و نزد محمد جائز است اما مکروہ و ابو یوسف گفتہ لا باس بہ بعد ازان اختلاف کردہ اند در بعد مسافت خارج مصر تا جائز باشد بعض گفتہ اند دو فرسخ و بعض سہ فرسخ و نزد بعض یکمیل پس است و صحیح آنست کہ جائز است بعد از مفارقت بیوت مصر چنانچہ در جواز قصر

الفصل الثانی

عن عائشۃ قالت کل ذلک قد فعل رسول اللہ ہمہ آوازہ کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قصر الصلوٰۃ و اتم + قصر کردہ است نماز را و تمام نیز کردہ است یعنی ہر دو فعل از آنحضرت بوجود آمدہ است ہم قصر و ہم تمام صاحب سفر السعادۃ گفتہ است کہ این حدیث بصحت نرسیدہ است و از آنحضرت اتمام بوجود نیامدہ است و دار قطنی صحت این حدیث را رد کردہ است و حدیثی دیگر آوردہ است از ابن عمر رضی اللہ عنہ و حکم بصحت آن کردہ و اللہ اعلم + رواہ فی شرح السنۃ + وعن عمران بن حصین قال غزوت مع النبی + گفت غزا کردم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و شہدت معہ الفتح + و حاضر شدم با آنحضرت فتح مکہ را + فاقام بمکۃ ثمانی عشرۃ لیلۃ + پس اقامت کرد در مکہ ہژدہ شب + لا یصلی الا رکعتین + نمیگزارد مگر دو رکعت + یقول یا اہل البلد صلوا اربعا + میگفت ای اہل مکہ بگزارید چہار رکعت + فانا سفر + زیرا کہ ما مسافر انیم و دلالت کرد این حدیث بر انکہ چون مقیم اقتدا بمسافر کند چہار رکعت کند و دو رکعت نکند و متابعت نکند او را اما مسافر چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند و چہار رکعت بگزارد و سفر بفتحتین و سکون فا جمع سافر مثل کتب راکب و اصل سافر است و مسافر بلفظ مفاعلت بحث آن اطلاق میکنند کہ سفر اکثر با یکدیگر می باشد + رواہ ابو داود + وعن ابن عمر قال صلیت مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم الظہر فی السفر رکعتین و بعدہ ثم رکعتین + گفت ابن عمر کہ گزاردم با آنحضرت نماز پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت + و فی روایۃ قال صلیت مع النبی + گفت نماز گزاردم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی الحضر و السفر + در حضر و سفر فصلیت معہ فی الحضر الظہر بعدہ ثم رکعتین + پس گزاردم با وی در حضر ظہر را چہار رکعت و پس + دو رکعت + وصلیت معہ فی السفر الظہر رکعتین و بعدہ ثم رکعتین + و گزاردم با وی در سفر ظہر را دو رکعت و پس + دو رکعت + والعصر رکعتین و لم یصل بعدہ شیئا + و گزاردم در سفر عصر را دو رکعت و نگزارد آنحضرت پس + فی چیزی میان + در حضر مکروہ و الکتفار و المغرب فی الحضر و السفر سواء ثلث رکعات + و گزاردم نماز مغرب را در حضر و سفر برابر سہ رکعت + و لا ینقص فی حضر و لا سفر + و کم نمیشود نماز مغرب در حضر نہ و سفر و لا ینقص بفتح تحتانیہ و ضم قاف تصحیح کردہ اند فتہ پس معلوم شد کہ قصر مخصوص باعی است + و ہی وتر النہار + نماز مغرب وتر روز ست چنانکہ نماز فجر وتر شب ست پس وتر تمام ست [illegible] و شب و روز بحکم ان [illegible] پس الوتر + و بعدہ ثم رکعتین +

و گزاردن بعد سنن و نوافل و فکر نماز عشا نیز نکرده و بر مقایسه گذاشت ۰ رواه الترمذی ۰ و ازین حدیث ابن عمر معلوم میشود که گذاردن سنن و نوافل در سفر آمده است و این حدیث خصوص بن عاصم از ابن عمر که گذشت خلاف این معلوم شد ظاهرا بخالب احوال آن بوده که نمیگزارد و گاهی میگذارد و ابن عمر ازین رخصت واجتهادی در گزاردن دید پس انکار کرده و در شرح سفر السعادت کلام سیر تر ازین واقع شده است والله اعلم **وعن معاذ بن جبل قال** کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظهر والعصر یعنی آنحضرت در غزوهٔ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب پیش از کوچ کردن جمع میکرد ظهر و عصر را و در وقت ظهر میگزارد و این جمع تقدیم است ۰ و ان ارتحل قبل ان تزیغ الشمس ۰ اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب بر گذشتن وسط آخر ظهر حتی ینزل للعصر ۰ تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه فرود می آمد برای عصر و هر دو را در وقت عصر میگزارد و این جمع تاخیر است ۰ و فی المغرب مثل ذلک ۰ و میکرد در مغرب مانند آن یعنی ۰ اذا غابت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین المغرب والعشاء ۰ چون ناپدید میشد و غروب میکرد آفتاب پیش از انکه کوچ کند جمع میکرد میان مغرب و عشا و عشا را با مغرب میگزارد ۰ و ان ارتحل قبل ان تغیب الشمس اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم جمع بینهما ۰ و اگر کوچ میکرد پیش از غایب شدن آفتاب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه فرود می آمد برای عشا پس جمع میکرد میان مغرب و عشا باقامه واردشده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعض احادیث مطلق و بعض مقید بحالت سیر و بعض بحالت جد در سیر و بعض بحالت تعجیل سیر و ازانجا اختلاف کرده اند علما پس بعض قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان است و بعض تخصیص کرده اند بحالت سیر و نزول و بعض مخصوص گردانیده اند بصورت جد در سیر و تعجیل و میان در فتح الباری گفته که مشهور از مذهب مالک این است و صاحب سفر السعادة گفته که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه چون تعجیل میکرد در سیر جمع میکرد اما جمع در حالت نزول و قرار اصلا مروی نیست و تخصیص کرده اند بعض بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعض جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی است از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و نزد امام ابی حنیفه جائز نیست مطلقا و می گوییم ما در اثبات مذهب وی رضی الله عنه و نجد اتوفیق که تعیین اوقات صلوة قطعی است و ثابت است بتواتر که شک و شبهه را بدان راه نیست تا که ثمره وه اند تاخیر صلوة را از وقت از جمله کبائر و امام محمد در موطای خود گفته است که تحقیق رسیده است بما که عمر رض الخطاب بجانب حکام خود در آفاق مینوشت و نهی میکرد ایشان را از جمع بین الصلوتین در وقت واحد و خبر میکرد ایشان را که جمع بین الصلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و چون تعیین اوقات صلوات قطعی و متواتر باشد معارض نگردد بدان خبر احاد و بخلاف افطار و قصر در سفر که هر دو ثابت اند بنص قرآن و در روایت کرد بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد نماز را در غیر وقت خود مگر مغرب و عشا را که جمع کرد میان لیله و تحقیق آمده است جمع میان ظهر و عصر در عرفات و آن از جهت مناسک حج بود پس بسبب سفر و جمع آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ تبوک نبود بلکه بخبر روایت کرده اند ازان دو واقع شده است قصر بدان در احادیث نیست جز در غزوهٔ تبوک و ثابت نشده و ران غزوه نیز دوام و تحقیق آنست که [illegible] و دلالت ندارد بر آنکه پیوسته بر جمع بود و بیان ابی داود از ابن عمر رض آورده که گفت جمع کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم میان مغرب و عشا در سفر مگر یکبار و نیز از ابن عمر آورده که وی نزل بمدینه جمع کرد مگر یک شب هنگامی که شتابید خبر فوت زوجهٔ خود صفیه بنت ابی عبید

پس بیرون آمد مسیوی وی را جمع کرد و در روایتی جمع نکرد مگر یکبار یا دو بار و از حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد سالم بن عبید الله بن عمر را جمع میکرد عبد الله در یک شب و نماز را و مغرب نگفت میکرد مگر بمزدلفه و احادیث در جمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح و صحاح آمده روایات بخاری و دران دلالت ازفته اند بسیاری از ائمه بعدم جواز جمع تقدیم و قائل نشده اند مگر بجمع تاخیر و بعض احیان و تاویل آن نزد ما آنست که مراد بجمع بین الصلوٰتین آنست که تاخیر کرده شود صلوٰة اولی را تا ادا کرده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود صلوٰة ثانی را تا ادا کرده شود در اول وقت و تسمیه کرده اند بعض این را جمع صوری و این جمع در حقیقت جمع بظاهر است و معنی و حقیقت اطلاق جمع بر مثل این صورت کرده اند بران حنفیه جمع را در سفر آمده است در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش چنانکه گذشت و لفظ حدیث اگرچه در بعض روایات اینچنین آمده که جمع کرد و گزارد ظهر و عصر را در وقت عصر بتقدیر صحت این روایت محمول است بر همین معنی از حجت دلائل که ذکر کرده شده و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی رضی الله عنه سیر میکرد بعد از غروب شفق تا قریب نیمه شب شفق پس فرود می آمد و میگزارد مغرب را بعد از ان طعام می طلبید و می خورد پس نماز میگزارد عشا را و کوچ میکرد و میگفت همچنین میکرد رسول خدا صلے الله علیه وسلم و امام محمد در موطای خود گفته که رسیده است ما را از ابن عمر که وی میگزارد مغرب را در آخر وقتش تا قبیل غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفته است حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از نافع و عبد الله ابن واقد آورده که گفت جمع میکرد ابن عمر بین الصلوٰة پس گفت ابن عمر سیر کن و بر تا نزدیک شدن غروب شفق پس فرود آمد و گزارد مغرب را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گذارد عشا را و گفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هنگامیکه در شتابی می آورد وی کاری چنانچه من کردم و در روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق ابن روایات است که ناظر است بسوی جمع بر طریقه که امام ابو حنیفه اعتبار کرده و ظاهر آنست که روایات در عدم جمع در وقت واحد جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت همه وارد شده و اختیار کرده امام عدم جمع را بمعنی اخیر را احتیاطا بجهت محافظت بر وقت نه بجهت رد و انکار روایات احادیث جمع شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که نزد شافعیه نیز ترک جمع افضل ست و در روایتی از مالک آمده جمع مکروه ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز بوده است که میسر شد ما را از کلام دین مقام بتوفیق ملک علام و نیافتم هیچ یکی از شارحین را که تکلم کرده باشد این قدر حتی شیخ ابن الهمام و الحمد لله علام این کلام در جمع بین الصلوٰتین بود در مسافر و اما جمع در مقیم پس ترمذی گفته که بعض از تابعین بجمع بین الصلوٰتین در مرض رفته اند و احمد و اسحق بدان قائل شده و بعض بجمع از جهت مطر نیز رفته و بدین قائل شده شافعی و احمد و اسحق و قائل نشده شافعی بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت کسیکه جمع کند بین الصلوٰتین بی عذر پس تحقیق در آمده باب از ابواب کبائر را و عمل بر بین ست نزد اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر در سفر یا بعرفه این عبارت ترمذی است و نزد ما جائز نیست جمع بهیچ وجه اگر چیزی از ان ثابت و صحیح شود و تاویلش همانست که گفته شد و الله اعلم

وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر فاراد ان یقطع + بود آنحضرت چون مسافرت میکرد و میخواست که نماز نفل گزارد **استقبل القبلة** بناقته **فکبر** روی می آورد قبله را بشتر ماده خود پس تکبیر میگفت **ثم صلی حیث وجهه رکابه** + پس نماز میگزارد بهر سو که متوجه میشد اورا مرکب وی **رواه البخاری** + **وعن جابر قال** یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حاجة + گفت جابر فرستاد مرا آن حضرت در کاری + **فجئت وهو یصلی علی راحلته نحو المشرق** + پس آمدم من و حال آنکه آنحضرت میگزارد نماز بجانب مشرق + **ویجعل السجود**

انخفض من الرکوع + و سیگوید اینجا سجدہ را پست تر از رکوع + رواہ ابو داود + **الفصل الثالث** + **عن ابن عمر قال** صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمنا رکعتین + گفت ابن عمر گزارد آنحضرت بمنا دو رکعت + و ابو بکر بعدہ و عمر بعد ابی بکر و گزارد ابو بکر بعد از آنحضرت و گزارد عمر بعد از ابی بکر دو رکعت یعنی در وقتیکہ آنحضرت و ابو بکر و عمر بحج آمدند و بمنا رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافرانہ گزاردند + و عثمان صدر از خلافت + و بگزارد عثمان نیز مدت دوازدہ سال خلافت خود تا شش یا ہشت سال بنا دو رکعت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعا + پستر بدرستی عثمان بگزارد بعد ازان بمنا چہار رکعت + و کان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا + پس بود ابن عمر چون میگزارد با امام یعنی با عثمان رضی اللہ عنہ میگزارد چہار رکعت + و اذا صلی وحدہ صلی رکعتین و چون میگزارد تنہا یعنی نہ ہمراہ عثمان رض میگزارد دو رکعت + متفق علیہ + و در سبب گزاردن عثمان رضی اللہ عنہ چہار رکعت وجوہ بسیار گفتہ اند در شرح آنرا ذکر کردہ ایم و اقرب وجوہ آنست کہ در موسم حج مردم بسیار از اعراب و اہل بدو و غیرہم کہ علم بقا صیل احکام نبود ند جمع میشد ند پس بنا بمنا می نمود کہ فرض صلوٰۃ چہار است و اگر دو میگذارد شاید کہ ہمین دو رکعت شریعت خیال میکنند و می دانستند کہ آن بسبب سفر است و بعض گفتہ اند کہ شاید مذہب عثمان آن بود و کہ اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند و قصر مقید بحال خوف است چنانکہ ظاہر قرآنست یا آنکہ عثمان آخر موافق عائشہ شد کہ قصر و اتمام ہر دو جائز است و قصر رخصت ست و آنحضرت اختیار رخصت میکرد برای تیسیر امت + **و عن عائشۃ** + رضی اللہ عنہا قالت فرضت الصلوٰۃ رکعتین + گفت عائشہ فرض کردہ شد نماز در اول زمان نبوت دو رکعت در سفر و حضر + ثم ہاجر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ففرضت اربعا + پستر ہجرت کرد آنحضرت پس فرض کردہ شد چہار رکعت + و ترکت صلوٰۃ السفر علی الفریضۃ الاولی + و گذاشتہ شد نماز سفر بر فریضہ اولی کہ دو رکعت است و زیادت کردہ شد در حضر و در روایت مسلم آمدہ کہ زیدت فی الحضر و زیادت کردہ شدہ دو رکعت دیگر در نماز حضر و ازین حدیث معلوم میگردد کہ دو رکعت در سفر رخصت نیست بعد از شریعت چہار رکعت بلکہ اہل مشروع دو رکعت است پس عزیمت باشد نہ رخصت و این مؤید مذہب حنفی است + و قال الزہری فقلت لعروۃ + گفت زہری گفتم مر عروہ را + ما بال عائشۃ تتم فی السفر و قصرت انا + چیست حال عائشہ کہ تمام میکرد و چہار رکعت میگزارد در سفر + قال تاولت کما تاول عثمان + گفت تاویل کرد عائشہ چنانکہ تاویل کرد عثمان در گذاردن چہار رکعت و در تاویل عثمان وجوہ متعددہ است صحیح در تاویل عائشہ و عثمان آنست کہ ایشان قصر را و اتمام را ہر دو جائز داشتند چنانکہ گفت + متفق علیہ + **و عن ابن عباس** قال فرض اللہ الصلوٰۃ علی لسان نبیکم صلی اللہ علیہ وسلم فی الحضر اربعا + گفت ابن عباس فرض کرد خدا یتعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر چہار رکعت + و فی السفر رکعتین + و فرض گردانید در سفر دو رکعت + و فی الخوف رکعۃ + و در حالت خوف یک رکعت افتد کردہ اند بظاہر این طائفہ از سلف و حمل کردہ اند آنرا جمہور بر آنکہ چون با امام یک رکعت گزاردہ مثلاً ہمانرا اعتبار کرد و فرض خود فرض دو رکعت است و تمرہ خلاف در انجا ظاہر خواہد شد کہ اگر از یکی صلوٰۃ خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو ظاہر قول جمہور ست زیرا کہ فرض اگر یک رکعت است چرا رکعت دیگر میگزارند و تفصیل این در باب صلوٰۃ خوف بیاید + **رواہ مسلم و عنہ و عن ابن عمر** روایت است از ابن عباس از ابن عمر + قالا + گفتند + سن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ السفر رکعتین + سنت کرد و شرع نہاد آنحضرت نماز سفر را دو رکعت و تمام غیر قصر + و آن نہ رکعت تمام ست بی قصر یعنی ثواب یکبار آنست کہ مشروع در سفر ہمین دو رکعت است

نه آنکه چهار رکعت دو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عایشه ناطق ست بدان اگرچه در قرآن لفظ قصر بظاهر بران اطلاق نیافته + والوتر فی السفر سنة + وتر در سفر سنت ست یعنی طریقه مسلوکه در ین ست ترک کرده نشود در سفر چنانکه ترک کرده میشود نوافل والوتر اگرچه واجب ست سنت نیست واگر سنت ست در سفر و حضر سنت ست تخصیص سفر چیست + رواه ابن ماجة وعن مالک بلغه ان ابن عباس کان یقصر الصلوة فی مثل ما یکون بین مکة والطائف + روایت کرد مالک که رسیده ست او را که بود ابن عباس که قصر میکرد نماز را در مانند مسافتیکه میان مکه و طائف ست مراد طریق قدری ست که سیر میکنند در دو روز یا سه روز + وفی مثل ما بین مکة وعسفان + و قصر میکرد در مانند مسافتیکه میان مکه و عسفان ست و عسفان بضم عین و سکون سین بهمله موضعی ست در راه مکه و مدینه قریب مکه + وفی مثل ما بین مکة وجدة + بضم جیم و مشهور میان عوام بکسر جیم شده ست + قال مالک وذلک اربعة برد + بضمتین گفته ست مالک و آن مسافت چهار برید ست که شانزده فرسخ باشد و فرسخ سه میل و میل تا آنجا که نظر کار کند و بعض گفته اند تا آنجا که حد زمین بما نظر بر شخصی افگند و در نیابد که مرد ست یا زن و میرود یا می آید و بعض شش هزار ذراع گفته و بعض چهار هزار ذراع یا سه هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت برسمین و بعض گفته اند دوازده هزار قدم آدمی کذا فی فتح الباری + ظاهر این حدیث دلالت دارد که این سه مسافت که در حدیث مذکور شده برابر باشند و واقع آنست که مسافت میان مکه و طائف قدری زیاده ست بمگر آنکه اشارت باحیر باشد که مسافت میان مکه و جده ست + رواه فی الموطا + بعد ازان بدانکه بعضی از علما گفته اند که ثابت نشده در کتاب و نه در سنت مسافت حد سفر بلکه آنچه ثابت شده ست مطلق سفر ست و مسافت ست مسقط قصر که واقع شده ست در وقتی قصر متفاوت ست بعض قریب و بعض بعید چنانچه ظاهر میشود از احادیث وارده در باب صحابه و تابعین و من بعدهم در تعیین آن اجتهاد نا نموده و استنباط کرده مختلف شده اند امام شافعی تعیین بیک روز و در روایتی بدو روز نموده چنانکه در بدایه گفته ست و در حاوی که در مذهب ایشانست تعیین بشانزده فرسخ کرده و مذهب امام مالک و امام احمد نیست بر آنکه در احادیث اربع برد واقع شده و آن شانزده فرسخ ست و لیکن در صحت این احادیث سخن ست و امام ابو حنیفه بمسافت سه شب و روز بسیر ابل و مشی اقدام تعیین نموده و امام ابو یوسف دو روز و اکثر روز سوم اعتبار کرده زیرا که اکثر حکم کل دارد و مذهب ایشان احوط ست و اصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته دراز باشد یا کوتاه و در شرح تحقیق آن کرده شد والله اعلم + وعن البراء قال صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمانیة عشر سفرا + براء بن عازب گفت صحبت داشتم با آنحضرت در هژده سفر + فما رأیته ترک رکعتین اذا زاغت الشمس قبل الظهر + پس ندیدم من آنحضرت را که ترک کرده باشد دو رکعت را وقتیکه میگشت آفتاب پیش از ظهر ظاهر آنست که این دو رکعت سنت پیش از ظهر باشد و انکار ابن عمر گزاردن او را معتبر نیست از جهت اختلاف روایات و ممکن است که آن از وی دانسته که آنحضرت گاهی میگزارد و گاهی نمی گزارد و بدین گزاردن اتفاق افتاد و ابن عمر نا گزاردن و بعض فرق کرده اند در قبلیت و بعدیت چنانکه گذشت و بعض گفته اند که این دو رکعت از مطلق نوافل بود نه رواتب و این قول بعید ست و بالجمله روایات در گزاردن هر فرض در سفر مختلف آمده والله اعلم + رواه ابو داود والترمذی وقال هذا حدیث غریب + وعن نافع قال اعتل عبد الله بن عمر کان یری انه عبید الله یتنفل فی السفر فلما بلغ عبید الله انه قد اعتل خرج وراءه حتی ادرکه ببعض الطریق فعرف ذلک فی وجهه فرجع حتی اذا جاء الذی ظن انه اعتل له ذکر له ان عبد الله قد اعتل فرجع فقال ان کنت تریدنی فقد رجعت وان کنت تریدن المضی فقد اعتل + نافع گفت که ابن عمر میدید پسر خود را عبید الله که نام داشت که نماز نفل میکرد در سفر و انکار میکرد بر وی و سابقا گذشت که ابن عمر گروهی دید که نفل میگزارند در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاهر نزد وی رضی الله عنه هر جا نزد بود در زمانی انکار

مصلحت دید و در مقامی تعلیم یا فرق میکرد در رواتب و نوافل والله اعلم ـ رواه مالک ـ **باب الجمعة** ـ مشهور در جمعه ضم جیم و میم ست و بسکون میم نیز آمده و آن قرات اعمش ست و از فراء بفتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمده و این روز را در زمان قدیم عروبه میخواندند بفتح عین و تسمیه بجمعه گفته اند بجهت آنست که اجتماع آفرینش عالم و تمامی و درین روز بود و ابتدای آن روز یکشنبه بود و این وجه دلالت دارد بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از پیدا کردن آسمانها و تعقل این خالی از اشکالی نیست فافهم و بعض گفته اند بجهت اجتماع خلق آدم و تمامی وی درین روز یا بجهت اجتماع امور عظام در و از پیدا شدن آدم و افتادن او بر زمین و قیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم خواهد شد و بعض گفته اند که کعب ابن لوئی جمع میکرد و درین روز مردم را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم خدا و خبر میداد به برآمدن نبی آخر الزمان از حرم و بعض گفته اند که قصی جمع میکرد و بعض گفته اند تسمیه بجمعه از جهت اجتماع ناس ست در و برای نماز و این اسم اسلامی ست و نام او در جاهلیت عروبه بود و تحقیق آنست که عروبه اسم قدیمی جاهلی ست و هم در جاهلیت تغییر داده اند و جمعه نام نهاده اند چنانکه باقی نامهای هفته را و نام ایام هفته در جاهلیت اول آدم بن جبار و دبار موئس عروبه شیار و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری بوده و در دور اسلام بزیادت شرف و فضائل و خواص و کرامات مخصوص شد **الفصل الاول** عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون ـ ما پسینیانیم در دنیا باعتبار زمان و خلقت ـ السابقون یوم القیامة ـ پیشینیانیم در آخرت در شرف و منزلت بسبقت در حشر و نشر و حساب و حکم در آمدن بهشت یا در احراز فضیلت و زجمعه ـ بیدانهم اوتوا الکتاب من قبلنا ـ جز اینکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شده اند یعنی انبیای ایشان را کتاب پیش از ما ـ واوتینا من بعدهم ـ و داده شده ست ما را کتاب پس از ایشان و بتحقیق این نیز موجب فضل است چه کتاب متاخر ناسخ متقدم ست و باین ظاهر شد که قول و نحن الآخرون نیز برای بیان فضل ست نه مجرد توطیه و تقریر او ست و بید بفتح با و سکون یا یعنی غیر و میدیم یعنی ست دری و ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم یعنی استراحت و روز میهو و نصاری ست که فرض کرده شد بر ایشان ـ یعنی یوم الجمعة ـ مراد باین روز در روز جمعه فاختلفوا فیه ـ پس اختلاف کردند ایشان در و بدانکه شارح اختلاف کردند در بیان مراد بفرض گردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه را بر یهود و نصاری و اختلاف کردن ایشان در آن بعض گفته اند که وی تعالی فرض گردانید بر ایشان عبادت را در روز جمعه بعینه و اکثر ایشانرا باجتماع در و برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث ست پس مخالفت کردند ایشان امر الهی را و تمرد ورزیدند دران چنانکه عادت ایشان بود در تمرد و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعلل کردند باینکه این روز انتهای آفرینش عالم ست و نصاری یوم الاحد را که روز ابتدای آفرینش ست و اکثر برآنند که مراد بفرض گردانیدن امر کردن ایشانست باستخراج آن روز با فکار خود و تعیین و دریافت آن برأی و اجتهاد و گفته شد مراد ایشانرا که حق تعالی فرض گردانیده ست بر شما در علم خود روز یرا که فارغ خواهید در و برای فکر و ذکر و عبادت و دریابید آنرا باجتهاد خود و این ابتلائی ست از جهت بیمانه مر ایشانرا که حق او دری یا بند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند که این روزیست که پروردگار تعالی فارغ شد از خلق و قطع عمل کرد پس ما را نیز باید که فارغ شویم برای عبادت از شواغل و صنائع و ترک کنیم اعمال دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد در و بآفرینش را پس این روز مبدا کمالات و نعمت و روزیست که وی سبحانه و تعالی اقبال کرد بر خلق بافاضه و انعام پس و جهی ست تعظیم و عبادت و شکر گزاری را

نعمت و ہر روز طائفہ خطا کردند و نیافتند آنچہ دیگر علم الٰہی بود و آن روز جمعہ بہت و گمراہ شدند و طریق اصابت + فہدانا اللہ لہ + پس راہ نمود ما را اللہ تعالیٰ مر آنروز را و دیگر چیزہا نیز ہر روز و وجہ بیان کردہ اند و اول ظاہر تر ست کہ حق سبحانہ و تعالیٰ امر کرد این امت را بعبادت در روز جمعہ بقول خود یا ایہا الذین امنوا اذا نودی للصلوٰۃ من یوم الجمعۃ فاسعوا الی ذکر اللہ و ہدایت کرد ایشانرا باشتغال امر دیگر کہ گمراہ نگردانید یہود را و نصاریٰ را و تعلل چنانکہ عادت این خیر الامم ست و بعض گفتہ اند کہ جمع کردند اہل مدینہ کہ بشرف اسلام مشرف شدہ بودند پیش از قدوم شریف حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم و پیش از نزول آیت جمعہ مردم را و گفتند کہ چون یہود را روزیست کہ جمع میشوند در وی برای عبادت و ہمچنین نصاریٰ را روزیست ما نیز روزی تعین کنیم کہ جمع شویم در آن برای عبادت پس گردانیدند یوم عروبہ را پس نازل شد بدان قرآن این مضمون حدیثی ست کہ شیخ ابن حجر از ابن سیرین ذکر کردہ و وجہ تعلیل نیز ذکر کردہ اند کہ حق تعالیٰ خلق کرد آدم را برای عبادت و خلق آدم روز جمعہ بود پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و از جہت آنکہ پروردگار پیدا کرد در سائر ایام چیزہا را کہ منتفع گردد بدان انسان و در روز جمعہ ایجاد کرد ذات انسان را و شکر بر نعمت وجود کہ اصل نعمتہاست اہم و احری ست از شکر بر نعم خارج از ذات و اللہ اعلم + والناس لنا فیہ تبع + و مردم یعنی یہود و نصاریٰ ما را در روز جمعہ تابعان اند + الیہود غدا والنصاریٰ بعد غد + یہود فردای جمعہ کہ شنبہ ست و نصاریٰ پس فردا کہ یکشنبہ ست تبعیت آنجا باعتبار فضل و قبول طاعت ست کہ محروم شدند ازان آن مردم و بعض گفتہ اند کہ این تشبیہ دلالت دارد بر آنکہ جمعہ اول ہفتہ باشد شرعا و لیکن زبان زد عرف بر خلاف آن شدہ ست و دلالت میکند بران تسمیہ اسبوع بجمعہ چنانکہ یہود نام میکنند ہفتہ را بسبت و سیوطی گفتہ کہ اگرچہ جمعہ مسبوق بسبت واحد میباشد لیکن متصور نیست اجتماع این سہ روز بر سبیل توالی مگر آنکہ جمعہ سابق باشد ناقص + متفق علیہ و فی روایۃ لمسلم + و در روایتی مر مسلم را از ابی ہریرہ ہمچنین آمدہ کہ + قال نحن الآخرون الاولون یوم القیامۃ + بجای اسابقون الاولون ذکر کردہ دیگر این را یاد تست کہ + ونحن اول من یدخل الجنۃ + و ما اول کسانیم کہ می درآیند بہشت را بعد انہم + جز آنکہ ایشان یعنی یہود و نصاریٰ داده شدہ اند ایشانرا کتاب پیش ازما + و ذکر کرد کیفیۃ آن را + و ذکر کرد در بعض روایات مانند آنچہ مذکور شد در حدیث متفق علیہ با اختلاف در بعض الفاظ تا آخر آن + و فی اخری عنہ و عن حذیفۃ + و در روایتی دیگر مر مسلم را از ابی ہریرہ و از حذیفہ ہمچنین آمدہ تعالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی آخر الحدیث + گفت آنحضرت در آخر حدیثی کہ مذکور شد + نحن الآخرون من اہل الدنیا والاولون یوم القیامۃ المقضی لہم قبل الخلائق + آن کسانیم کہ حکم کردہ شدہ ہست آن کسانرا بتقدیم حساب و دخول جنت پیش از خلقان دیگر درین و در روایت معنی بہ ثبت در روز قیامت مبین شدہ + و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر یوم طلعت علیہ الشمس یوم الجمعۃ + بہترین روزیکہ برآمدہ بر وی آفتاب یعنی ظاہر شدہ بظہور آفتاب یا طلوع کردہ آفتاب بر اہل آن روز جمعہ ست و مقصود از ذکر این صفت تعمیم ست ہیچ روز نیست کہ آفتاب بران نتافتہ + فیہ خلق آدم علیہ السلام + درین روز پیدا کردہ شدہ ست آدم یعنی تمام شد خلقت وے + وفیہ ادخل الجنۃ + و در وے جمعہ در آورده شد آدم در بہشت + و فیہ اخرج منہا + و در روز جمعہ بر آورده شد آدم ازان در روایات آمدہ ست کہ آدم صباح جمعہ پیدا شد و وقت پیشین در بہشت در آورده شد و وقت دیگر بر آورده شد ازان + ولا تقوم الساعۃ الا فی یوم الجمعۃ + و بر پا نمیشود قیامت مگر در روز جمعہ مراد نفخہ اولی ست کہ بر اصعق و ہلاکت باشد نفخہ ثانیہ کہ برای بعث و نشور ست ہر دو در روز جمعہ اند چنانکہ بیاید + رواہ مسلم + پوشیدہ نماند کہ بیان فضیلت روز جمعہ

بپیدا کردن آدم در و در آوردن وی در بهشت ظاهرست اما بیرون آوردن وی از بهشت از جهت بودن ان سبب وجود انبیا و اولیاست
و تضمن وی حکمتها و برکتها که از شمار بیرونست همچنین موت آدم در روز جمعه که سبب وصول بجوار رب العالمین شد و لهذا ابراهیم خلیل الله علیه السلام
در مقام امتنان از انعم الهی سبحانه و تعالی فرموده و الذی یمیتنی ثم یحیین و همچنین قیام ساعة سبب دخول جنت و ظهور مواعید حق تعالی مقتضی
یا مقصود و بیان امور عظام ست که واقع میشوند درین روز و درین حدیث دلیل ست بر فضلیت جمعه از روز عرفه و بعض گویند عرفه افضل ست
و دو فصل ثانی از حدیث اوس بن اوس بیاید که جمعه از جمله افضل ایام ست و بدین تقدیر احتمال دارد که روز عرفه افضل باشد از جمعه یا مساوی
یا ادنی و الله اعلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا + الا اعطاه ایاه
و در بعضی نسخ بدین مضمون ست که در روز جمعه ساعتیست که موافق نیفتد او را یعنی در نیابد او را بنده مسلمان در حالتیکه سوال میکند خدا را در ان ساعت نیکی را و چیزی را که حرام و ناروا نباشد + الا اعطاه ایاه + مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن نیکی را یعنی عادت ان ساعت البته مستجابست + متفق علیه و زاد مسلم + و زیاده کرده است
مسلم این عبارت را که + قال کعب آنحضرت + و هی ساعة خفیفة + و آن ساعتی سبک ست یعنی کوتاه ست و دراز نیست + و فی روایة لهما
و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده ست + قال + گفت + ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها مسلم قائم یصلی + در جمعه ساعتیست که در نیابد او را
مسلمانی که ایستاده ست میگذارد در نماز یا دعا میکند و مواظبت و ملازمت مینماید بر دعا پس مراد بصلوة نماز ست یا دعا + یسأل الله خیرا + سوال
میکند خدا را نیکی را + الا اعطاه ایاه + مگر آنکه میدهد خدا او را آن خیر را + و عن ابی بردة + بضم با و سکون را + بن ابی موسی قال سمعت ابی
یقول سمعت رسول الله + گفت ابو موسی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول فی شان ساعة الجمعة + میگوید در شان ساعت جمعه + هی بین ان یجلس الامام الی ان تقضی
الصلوة + میگفت آنحضرت در شان ساعت جمعه که آن ساعت میان نشستن امام ست بر منبر تا گزاردن نماز فریضه + از جلوس نشستن میان خطبه مراد
داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از برآمدن بر منبر مراد باشد و الله اعلم + رواه مسلم + بدانکه اقوال در تعیین این ساعت بسیارست تا قریب بچهل قول
در شرح سفر السعادت آنرا نقل کرده ایم و راجح تر و قوی ترین اقوال دو قول ست یکی میان نشستن خطیب تا گزاردن نماز دوم آخر ساعت از
روز و در فتح الباری گفته که هر قولیکه ازین دو قول ست یا راجح یکی ازین دو یا ضعیف الاسناد ست یا مستند باجتهاد و قائل ست بان سماع
و توفیق و اکثر علما بر ترجیح قول اخیر اند امام احمد گفت اکثر احادیث در جانب اند ابن عبد البر گفت ثابت ترین احادیث درین باب حدیث
عبد الله بن سلام ست و ترجیح کرده اند بعد را اکثر ائمه نص کرده شده ست بران و حدیث ابی موسی اگرچه در صحیح مسلم مذکورست و لیکن در
اسناد وی سخن ست و این از جمله آن ساعتی ست که در بعض احادیث مسلم واقع شده ست گفت بنده ضعیف عفا الله عنه بتحقیق بصحت
رسیده ست از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوة که وی میگماشت خادمه خود را تا انتظار کند و نگاه بدارد
نماید آخر ساعت را از روز جمعه و خبر کند تا ذکر و دعا کند در وی و الله اعلم و بعض گفته اند که این ساعت در زمان حضرت بود صلی الله
علیه وسلم پس ازان برداشته شد یعنی برطرف کرده شد خاصیت وی نقل کرده ست ابن عبد البر این قول را از قومی و تزییف
کرده و صحیح آنست که باقیست و لیکن مبهم ست مثل لیلة القدر **الفصل الثانی** + عن ابی هریرة قال خرجت الی الطور +
گفت بو هریره بیرون آمدم بسوی کوه طور + فلقیت کعب الاحبار + پس دریافتم کعب احبار را که از دانشمندان یهود بود

وتابعی بود بر دست عمر بن خطاب ایمان آورده و در زمان عثمان بن عفان از عالم در گذشته و احبار جمع جبر بفتحهای مهمله و کسر آن دانشمند یهود + فجلست معه + پس نشستم و صحبت داشتم با وی + فحدثنی عن التوریة + پس حدیث کرد مرا کعب احبار از توریت + وحدثته عن رسول الله + و حدیث کردم من او را از پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم فکان فیما حدثته + پس بود از جمله انچه حدیث کردم من او را + ان قلت + اینکه گفتم + قال رسول الله + گفت پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم + بهترین روزیکه تافت بر وی آفتاب روز جمعه است در روز جمعه پیدا کرده شد آدم + وفیه اهبط + و در این روز فرود آورده شد آدم از بهشت ذکر دخول جنت نکرد از جهت شهرت و استلزام هبوط مر آنرا + وفیه تیب علیه + و در این روز توبه او رجوع برحمت کرده شد بسوی او توبه در آخر همان روز هبوط شد یا در جمعه دیگر و روایت موافق اول است + وفیه مات + و در روز جمعه مرد آدم این خود متعین نیست که در روز هبوط نیست و اگر در آن عالم گیرند که + وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون + اشارة باوست همه در یکروز گنجائش دارد فافهم والله اعلم + وفیه تقوم الساعة + و در این روز برپا میشود قیامت + وما من دابة الا وهی مصیخة یوم الجمعة من حین یصبح حتی تطلع الشمس + و نیست هیچ جنبنده بر زمین مگر انکه وی گوش نهنده است از جهت اظهار بر شدت در روز جمعه ازان هنگام که صبح میکند تا انکه بر آید آفتاب مصیخة بضم میم و کسر صاد و سکون یا و خای معجمه از اصاخه بمعنی استماع و اصغا و مسیخة بسین غیر روایت است و هر دو بیک معنی است + تنفقس الساعة + گوش می نهند دواب از جهت ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قائم میشود میان صبح و طلوع آفتاب پس هر روز جمعه انتظار آن میبرند بامتثال انکه شاید در همین جمعه قائم گردد گویا حق تعالی الهام کرده است دواب را بقیام ساعت درین روز و زمان وقت و عظمت و شدت حول آن از این معنی در باطن آنها نشسته و مضمر شده است باوی تعالی الی احداث میکند روز جمعه در زمین از عظائم امور و جلائل آن که سبب آن می افتد در دیگر دواب و دواب آنرا میدانند و هوش میگیرند + الا الجن والانس + مگر پریان و آدمیان که ایشان را غافل و ذاهل از ان ساخته اند و بر ایشان کشوف نگردانند تا قاعده تکلیف بطلان بر هم نخورد زیرا ایمان بغیب باشد + وفیه ساعة لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی یسئل الله شیئا الا اعطاه ایاه + ترجمه این ظاهر شده است و الا یصادفها بمعنی لا یوافقها است و شیئا بجای خیرا و مصادفت بمعنی یافتن + وقال کعب ذلک فی کل سنة یوم + وگفت کعب احبار آن ساعت در هر سالی در روزی از روز ها جمعه است + قلت بل فی کل جمعة + ابو هریره میگوید گفتم من نه رد کعب اینچنین نیست که آن ساعت در سالی باشد بلکه در هر جمعه است + فقرأ کعب التوریة + پس خواند کعب توریت را که ناطق است بودن آن ساعت در هر روز جمعه + فقال + پس گفت کعب + صدق رسول الله + راست گفته است پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم که آن ساعت در هر روز جمعه است + قال ابو هریرة لقیت عبد الله بن سلام + گفت ابو هریره ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که از صحابه است و دیگر از علمای یهود بود + فحدثته بمجلسی مع کعب الاحبار پس خبر دادم او را بمجلسی که مرا کعب الاحبار واقع شده بود + وما حدثنی یوم الجمعة + و خبر داد مرا بچیزیکه تحدیث کرد مرا کعب الاحبار را در روز جمعه + فقلت له قال کعب ذلک فی کل سنة + پس گفتم مر عبد الله بن سلام را که گفت کعب آن ساعت جمعه هر سال است + قال عبد الله بن سلام کذب کعب + و دروغ گفت کعب احبار در این خبر که آن ساعت هر سال است + فقلت له ثم قرأ کعب التوریة فقال بل هی فی کل جمعة + پس گفتم مر عبد الله را که بسیار خواند کعب احبار توریت را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است + فقال عبد الله بن سلام صدق کعب + پس گفت

عبد الله بن سلام راست گفت کعب + ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت اية ساعة هي بتحقيق دانسته ام من بسماع از حضرت یا قرائت از توریت وظاهر اول ست که کدام ساعت آن ساعت + قال ابو هريرة فقلت اخبرني بها ولا تضن علي + پس گفتم من بعبد الله خبر ده مرا بآن ساعت وبخل مکن بر من + فقال عبد الله بن سلام هي آخر ساعة في يوم الجمعة + آن ساعت آخر ساعتیست در روز جمعه + قال ابو هريرة فقلت كيف تكون آخر ساعة في يوم الجمعة وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصادفها عبد مسلم وهو يصلي فيها + گفت ابو هريره پس گفتم بعبد الله بن سلام چگونه باشد آخر ساعت از روز جمعه حال آنکه تحقیق گفته ست آنحضرت در نیابد او را بنده مسلمان حال آنکه وی نماز میکند در وقتی از نماز خود در آخر روز حديث شريف که نماز بعد از نماز دیگر ممنوع ومکروه ست + فقال عبد الله بن سلام الم يقل رسول الله + آیا نگفته ست پیغمبر خدا + صلى الله عليه وسلم من جلس ينتظر الصلوة فهو في صلوة حتى يصلي + کسیکه بنشیند بنشستنی یا در نشستگاهی که انتظار نماز در آن کند پس در نماز است تا وقتیکه بگزارد نماز را که منتظر نشسته بود بر آن + قال ابو هريرة فقلت بلى + گفت ابو هريره پس گفتم من آری گفته ست این را آنحضرت + قال فهو ذلك + گفت عبد الله بن سلام پس آنچه گفته ست آنحضرت هو یصلی بهمان معنی ست که منتظر نماز نشسته ست و این در آخر روز نیز شاید پس اگر در نیز وقت دعا کند مستجاب ست وبعض گفته اند که مراد بصلوة دعاست + رواه مالك وابو داود والترمذي والنسائي وروى احمد الى قوله صدق كعب + و روایت کرده ست احمد تا قول او صدق کعب و قول وی ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت تا آخر ذکر نکرده + وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التمسوا الساعة التي ترجى في يوم الجمعة + طلب کنید ساعتی را که امید داشته میشود اجابت دعا در روز جمعه + بعد العصر الى غيبوبة الشمس + بعد از نماز دیگر تا غائب شدن آفتاب غروب + از ظاهر این حدیث مفهوم میشود که نماز دیگر در آخر روز ست نه چنانکه ائمه دیگر میگویند بعد از بلوغ ظل مثل را که بیع نهار باقی ماند چه در حدیث دیگر واقع شده ست که وی آخر ساعتیست از روز جمعه فافهم + رواه الترمذي + وعن اوس + بفتح همزه وسکون واو وبن اوس + صحابی ست که در دمشق سکونت داشت وهم در انجا از عالم رفت + قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من افضل ايامكم يوم الجمعة + بدرستیکه فاضلترین روزهای شما روز جمعه ست + فيه خلق آدم وفيه قبض + در وی پیدا کرده شد آدم ودر وی قبض کرده شد روح او + وفيه النفخة وفيه الصعقة + ودر این روز ست نفخه ودر این روز ست صعقه ومنفعه معنی هلاک ست واشارت بقول وی سبحانه + ونفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض پس مراد بنفخه که در مقابله این مذکور ست نفخه ثانیه باشد که برای احیاء بیرون آمدن مرده هاست از قبور چنانکه فرموده + ونفخ في الصور فاذا هم قيام ينظرون ونفخه دیگر ست سبب فزع واهوال قرب ست چنانکه فرموده + ويوم ينفخ في الصور ففزع من في السموات ومن في الارض + واین مقدمه نفخه صعق ست پس نفخه باشد بعضی قائل بسه نفخه شده اند ولیکن مشهور دو نفخه ست یکی برای هلاک دیگری برای احیا + فاكثروا علي من الصلوة فيه + و چون روز جمعه روزی فاضل وعظیم الشانست بسیار بگوئید بر من درود در این روز + فان صلوتكم معروضة علي + زیرا که بدرستی درود شما عرض کرده میشود بر من + قالوا + گفتند صحابه + يا رسول الله وكيف تعرض صلوتنا عليك وقد رمت + و چگونه عرض کرده شود درود ما بر تو حال آنکه تحقیق استخوان بوسیده شدی تو کنایت ست از موت وزوال ادراک + قال يقولون بليت + این قول را بگوید یعنی میگویند صحابه و میخواهند بقول خود ارمت بلیت بفتح با و کسر لام وفتح تا یعنی کهنه شدی و پوسیده شدی در تحقیق لفظ ارمت وضبط آن

اختلاف بسیار است وانچہ اکثر نسخ مصححہ مشکوٰۃ ضبط کردہ اند دو وجہ است یکی ارمت بفتح ہمزہ وکسر راء واسکان میم وفتح تاء مخففہ بلفظ معلوم ودیگر ارمت بضم ہمزہ وکسر راء وفتح تاء بلفظ مجہول یعنی پوسیدہ گردانیدہ شدی وتفسیر بہ بلیت موافق وجہ اول ست مگر آنکہ بلیت بلفظ مجہول باسکون تاء خوانند + قال ان اللہ حرم علی الارض اجساد الانبیاء + گفت آنحضرت بدرستیکہ خدا حرام گردانیدہ ست بر زمین تنہای پیغمبر از کنایت ست از حیات چنانکہ مصرح در فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء بیاید وحیات انبیا متفق علیہ ست ہیچکس را در خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نہ حیات معنوی روحانی چنانکہ شہداء ست ودرین حدیث کہ فرمود ان اللہ حرم علی الارض اجساد الانبیاء اشارت بدان اگرچہ در ینباب کہ عرض صلوٰۃ وحصول علم وادراک ست حیات وحانی نیز کافیست لیکن مذہب ہمانست کہ گفتہ شد و تحقیق این مسئلہ در تاریخ مدینہ کہ بسمی ست بجذب القلوب الی دیار المحبوب مذکور شدہ ست از آنجا باید جست + رواہ ابو داود والنسائی وابن ماجۃ والدارمی والبیہقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الیوم الموعود یوم القیامۃ والیوم المشہود یوم عرفۃ والشاہد یوم الجمعۃ در قرآن مجید میفرماید والیوم الموعود وشاہد ومشہود وآنحضرت میفرماید کہ مراد بیوم موعود روز قیامت ست کہ حق سبحانہ تعالیٰ خبر داد ما را بہ آمدن آن وعدہ کردہ ست ما را بعد از آمدن آن بہشت ومراد بیوم مشہود عرفہ ست زیرا کہ مردمان حاضر شوند از آفاق وحاضر میشوند ملائکہ ومشہود بمعنے حضور ست ومراد باشاہد روز جمعہ ست کہ حاضر میشود بر خلق ومی آید وگویا کہ تسمیہ بروز عرفہ مشہود وتسمیہ روز جمعہ بشاہد بجہت آنست کہ خلائق بمرور ہفتہ بعرفہ حاضر میشوند در مکانیکہ نسبت بآن روز دارد پس مشہود شود روز جمعہ از جہت آنکہ خود اند ویوم حاضر می آید بر ایشان پس وشاہد باشد ومفسران شاہد را بخلق نیز تفسیر کردہ اند کہ حاضر می آیند روز قیامت مشہود را بچیزی کہ مشاہدہ کردہ میشود در وی از عجائب امور پس مراد باشاہد پیغمبر ست ومشہود امت خصوصا او عموما یا شاہد این امت ست ومشہود امم دیگر خلائق وخلق یا عکس این را کہ خالق مطلع ست بر احوال مخلوقات ومخلوقات شاہد اند بر وجود وی وصفات وی یا یوم عرفہ ومجاز باشد در جمعہ اہل آن یا ہر یوم واہل وگذاف تفسیر البیضاوی وظاہر آنست کہ این تاویلات از محتملات لفظ اند کہ ممکن ست حمل آن بران وتفسیر بعضی آنست کہ مسندست بآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اگر صحیح باشد واللہ اعلم + وما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منہ + وطلوع آفتاب ونہ غروب کرد بر روزیکہ فاضلتر از روز جمعہ باشد + فیہ ساعۃ لا یوافقہا عبد مؤمن یدعو اللہ بخیر الا استجاب اللہ لہ + در وی روز ساعتیست کہ موافق نیفتد وی را بندہ مؤمن کہ دعا کند بامر خیر مگر آنکہ قبول کند خدا تعالیٰ دعای او را + ولا یستعیذ من شیء الا اعاذہ + وپناہ نجوید از چیزی از شر مگر آنکہ پناہ دہد خدای تعالیٰ نگاہدارد او را از آن شر + رواہ احمد والترمذی وقال + وگفت ترمذی + ہذا حدیث غریب لا نعرف الا من حدیث موسی بن عبیدۃ + شناختہ نمیشود این حدیث مگر از حدیث موسی بن عبیدہ بضم عین وفتح باء + وہو ضعیف + واین موسی بن عبیدہ ضعیف گردانیدہ میشود ونسبت بضعف کردہ میشود او را وحدیث او را اما تحقیق آنست کہ در وی اختلافست نسائی وغیرہ گفتہ اند کہ وی ضعیف ست وابن سعد گفتہ ست کہ وی ثقہ ست اما حدیث او حجت نیست بجہت بعضی از رواۃ وی وحدیث او را ترمذی وابن ماجہ روایت کردہ اند وفات وی در سنہ ثلثین ومائۃ وگفتہ اند کہ از قبر وی بوی مشک وعنبر فائح بود در ربذہ کہ بلدیست ونزدیک بود در آنوقت اصلاح شکستہ

الفصل الثالث عن ابی لبابۃ

بتخفیف لام وتشدید آن موحدہ اولی نام او رفاعہ بکسر راء وعبد المنذر صحابی مشہور ست احوال او در آخر در ذکر اہل بدر

پارۂ ذکر خواہد آمد انشاء اللہ تعالیٰ + قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یوم الجمعۃ سید الایام واعظمہا عند اللہ + بدرستیکہ روز جمعہ مہتر روزہا و بزرگتر آنہاست نزد خدا + وہو اعظم عند اللہ من یوم الاضحی ویوم الفطر + وروز جمعہ بزرگتر است نزد خدا از روز عید قربان و عید رمضان و این حدیث صریح است در فضیلت یوم الجمعۃ بر سائر ایام ولیکن تصریح بہ یوم عرفہ نکرد گویا ذکر یوم اضحی متضمن ذکر اوست یا یوم اضحی را افضل از عرفہ دانست واللہ اعلم + فیہا خمس خلال + وروز جمعہ پنج خصلت ست + خلق اللہ فیہ آدم + واہبط اللہ فیہ آدم الی الارض + فیہ توفی اللہ آدم + وروز جمعہ پیدا کرد خدا آدم را و فرود فگند در وے آدم را و در ہمین روز قبض روح آدم کرد + وفیہ ساعۃ لا یسال العبد فیہا شیئا الا اعطاہ + و در روز جمعہ ساعتی ست کہ نطلبد بندہ از ان ساعت چیزے را مگر آنکہ بدہد او را + مالم یسال حراما + مادام کہ نطلبد چیزے را کہ حرام ست و نا مرضی حق ست + وفیہ تقوم الساعۃ + و در روز جمعہ برپا میشود قیامت + ما من ملک مقرب + نیست ہیچ فرشتہ نزدیک گردانیدہ شدہ بجناب حق + ولا سماء ولا ارض + ونیست ہیچ آسمانی و نہ ہیچ زمینی + ولا ریاح ولا جبال ولا بحر + و نہ باد و نہ کوہا و نہ دریاہا + الا وہو مشفق من یوم الجمعۃ + مگر آنکہ آن ترسندہ ست از روز جمعہ یعنی از ناگہان برپا شدن قیامت درین روز از بیخبا معلوم میشود کہ باد و دریا و کوہ و زمین و آسمان ہمہ علم بوجود قیامت و آمدن آن در روز جمعہ دادہ اند و ہمہ علم و ادراک دارند بہیت خاک و آب و باد و آتش بندہ اند باسن و تو مردہ باحق زندہ اند + رواہ ابن ماجۃ وروی احمد عن سعد بن معاذ + روایت کرد این حدیث را ابن ماجۃ و روایت کردہ ست احمد از سعد بن معاذ درینجا کہ + ان جلاس الانصاری النبی + کہ مردی از انصار آمد پیغمبر را + صلی اللہ علیہ وسلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعۃ ماذا فیہ من الخیر + پس گفت آنمرد خبر دہ ما را از روز جمعہ کہ چہ چیزست در و از خیر و خوبی + قال فیہ خمس خلال وساق الی آخر الحدیث + گفت آنحضرت در وے پنج خصلت ست و راند کلام را تا آخر حدیث کہ مذکور شد + وعن ابی ہریرۃ قال قیل للنبی صلی اللہ علیہ وسلم لای شیء سمی یوم الجمعۃ + گفت ابو ہریرہ گفتہ شد مر آنحضرت را کہ از چہ چیز و بچہ جہت نامیدہ شد روز جمعہ + قال لان فیہا طبعت طینۃ ابیک آدم + گفت آنحضرت از جہت این نامیدہ شد جمعہ کہ در وی ساختہ شد گل پدر تو کہ آدم ست + وسرشت و بے یعنی خلقت وی و گفتہ اند کہ مراد بطبع طینت آدم راست کردن و پیراوگردانیدن وی بر صورت مخصوصہ سبدہ + وفیہا الصعقۃ والبعثۃ + و در روز جمعہ ہلاک شدن و مردن جانوران ست و بر انگیختن ایشان بعد از مردن از ینجا معلوم میشود کہ مراد بنفخہ کہ در حدیث دوم بصعقہ مذکور شد بعث و احیاست + وفیہ النشتۃ + و در روز جمعہ ست النشتہ و گفتہ اند کہ مراد بآن روز قیامت ست چنانکہ غرمود + یوم ینشئ النشأۃ الآخرۃ + و ذکر این بعد از صعقہ و بعثہ برای تاکید ست و بطش بمعنے اخذ قوی شدید و اگر مراد بآن اخذ و بطش الٰہی تعالے مر بندگان را بعد از بعث و حشر مراد دارند دور نباشد و بعض گفتہ اند کہ مراد اخذ و بطش مشرکان مکہ ست روز بدر کہ آن نیز در روز جمعہ بود + وفی آخر ثلث ساعات منہا ساعۃ + و در آخر سہ ساعت از ساعات جمعہ ساعتی ست کہ + من دعی اللہ فیہا استجیب لہ + ہر کسیکہ دعا کند خدای تعالیٰ را در ان ساعت قبول کردہ میشود دعا بر اے او پس چون این امور عظام درین روز جمع شدہ آنرا جمعہ خواندند + رواہ احمد + وعن ابی الدرداء + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثروا الصلوٰۃ علی یوم الجمعۃ + بسیار گوئید درود بر من در روز جمعہ + فانہ مشہود تشہدہ الملائکۃ + زیرا کہ بدرستیکہ روز جمعہ حاضر کردہ شدہ ست حاضر میشوند در او فرشتگان بہ حضرت و برکت + وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوتہ + و بدرستیکہ ہیچ کس درود نفرستد بر من مگر آنکہ عرض کردہ میشود بر من درود او ہمچنین

ہمیشہ پس درین روز جمعہ کہ افضل و اشرف ایام ست بطریق اولی و احتمال دارد کہ در روز جمعہ عرض واجب و لازم باشد و بروجہ کمال بود و این مخصوص بہمین روز باشد واللہ اعلم + حتی یفرغ منہا + تا آنکہ فارغ شود از صلوٰۃ یعنی تا آنزمان کہ درود میفرستد و چند انکہ میفرستد عرض میکنند تا خود ازان فارغ شود و ترک کند + قال + گفت ابو الدرداء + قلت وبعد الموت + گفتم وبعد الموت + گفتم بطریق استفہام + یعنی بعد وفات و پس موت عرض میکنند + قال + گفت آنحضرت + ان اللہ تعالی حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء + بدرستیکہ خدا تعالی حرام گردانیدہ ست بر زمین خوردن وی تنہای پیغمبر انرا + فنبی اللہ حی یرزق + پس پیغمبر خدا زندہ ست بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکہ روزی داده میشود روزی حی این تتمۂ کلام آنحضرت یا قول ابی الدرداء ست بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات و برای ترغیب صلوٰۃ بر آنحضرت و اکثار آن + رواہ احمد + وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعۃ او لیلۃ الجمعۃ + شک راوی ست یا برای تنویع ست و این اظہر ست میفرماید نیست ہیچ مسلمانی کہ بمیرد در روز جمعہ یا شب جمعہ + الا وقاہ اللہ فتنۃ القبر + مگر آنکہ نگاہدارد او را خدا تعالی از عذاب قبر + رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث غریب ولیس اسنادہ بمتصل + و این اسناد حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد و بیہقی و از شیرازی در القاب از ابن عمر و از ابی نعیم و حلیہ از جابر آورده باین لفظ کسیکہ بمیرد در روز جمعہ خلاص کرده میشود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکہ بروست مہر شہیدان + وعن ابن عباس انہ قرأ + روایت ست از ابن عباس کہ وی خواند این آیت را + الیوم اکملت لکم دینکم الآیۃ + کہ در روز عرفہ در حجۃ الوداع نازل شد کہ امروز کامل گردانیدم دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما دین اسلام را این آیت را ابن عباس خواند + وعندہ یہودی + و نزد ابن عباس یہودی بود + فقال لو نزلت ہذہ الآیۃ علینا لاتخذنا ہ عیدا + پس گفت یہودی اگر فرود می آمد این آیت بر ما ہر آینہ میگرفتیم ما نزول این آیت و آن روز را کہ فرود می آمد در وی عید از جہت غایت سرور و شکر ازین نعمت یعنی عجب کہ شما عید نگرفتہ اید آنرا + فقال ابن عباس فانہا نزلت فی یوم عیدین + پس گفت ابن عباس گرفتہ ایم ما آنرا عید زیرا کہ این آیت فرود آمدہ ست در روز دو عید یعنی در روز یکہ در وی دو عید ست + فی یوم جمعۃ ویوم عرفۃ + در روز جمعہ و در روز عرفہ زیرا کہ حجۃ الوداع در روز جمعہ بود پس یک عید چہ باشد دو عید گرفتہ ایم یا مراد آنست کہ اگر فتی عید حاجت نداریم بآنکہ بگیریم در روز عید بود کہ جمعہ عرفہ ست فاضعہ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب + وعن انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل رجب قال + بود آنحضرت چون درآمد ماہ رجب میگفت + اللہم بارک لنا فی رجب و شعبان و بلغنا رمضان + خداوندا افزونی ده ما را در خیر و برکت ماہ رجب و شعبان و برسان ما را برمضان قال + گفت انس + وکان یقول لیلۃ الجمعۃ لیلۃ اغر ویوم الجمعۃ یوم ازہر + و بود آنحضرت کہ میگفت شب جمعہ شبی ست سفید روز جمعہ روزیست سپید روز روشن و از امام محمد منقول ست کہ گفت شب جمعہ فاضلہ ست از شب قدر کہ در وی علوق آنحضرت رحم آمنہ آمدہ موجب چندین خیرات و برکات دنیا و آخرت کہ از حد عد و حصر خارج ست گشته + رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر + باب الجمعۃ مہما + جمعہ فریضہ محکمہ ست بکتاب و سنت و اجماع کافر منکر وی و مجوز بذکر در قول حق سبحانہ فاسعوا الی ذکر اللہ صلوٰۃ جمعہ ست یا خطبۂ وی و وجوب خطبہ مستلزم وجوب جمعہ ست کذا قالوا و مذکور در تفاسیر انست کہ مراد خطبہ و صلوٰۃ ہر دو ست چہ ذکر ہر دو را شامل ست و بر ہر دو صادق و جمعہ خلف ظہر ست و آنحضرت چون مصعب بن عمیر را

بعد مینه فرستاد و حکم فرمود که اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعة **الفصل الاول** +عن ابی عمرو والی هریرة انهما قالا سمعنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد منبره + روایت ست از ابن عمرو ابی هریره رض که ایشان میگفتند شنیدیم ما آنحضرت را
که میگفت بر چوبهای منبر خود یعنی بر منبر خود و تعبیر باین عبارت ظاهر بجهت آنست که در اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را و متعارف
نبود در ایشان جز چوبی چند بر هم نهاده و ترکیب داده یا تصریح بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت +ینتهین اقوام عن
ودعهم الجمعات + باید که البته باز آیند گروه تا مسلمان از ترک کردن ایشان جمعه ها را و عادت گرفتن به ترک آنها و لفظ لیمنتهین جمع آورد
والکثر آن ترک سنه جمع ست چنانکه در احادیث بیاید + او لیختمن الله علی قلوبهم + یا تحقیق مهر میکند خدا تعالی بر دلهای ایشان +ثم لیکونن
من الغافلین + بعد ازان هر آئینه بباشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشهود و محکوم بدان دائم بران یعنی از زمین دور البته ثابت و
واقع ست یا باز آمدن از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کرده نمیشود و اگر باز نیایند مهر کرده میشود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر
دل کنایت ست از نهایت غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت + رواه مسلم + **الفصل الثانی** +عن ابی الجعد
بفتح جیم و سکون عین مهمله + الضمیری + بضم ضاد معجمه و فتح میم و سکون یا انچنین ست در نسخ مشکوة و صواب ضمری ست بفتح ضاد و سکون
میم نسبت بضمره بن بکر و بن عبد مناة او صحبة کذا فی جامع الاصول + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک ثلث جمعة تهاونا بها
کسیکه ترک کند سه جمعه را از جهت آسان و سبک و خرد و حقیر پنداشتن آنرا و ظاهر امراد تهاون انجا تکاسل و عدم جد در ادای وست نه اثبات
واستخفاف چه آن کفر ست بیشک و مراد انجا بیان بودن اوست معصیت عظیم که مقتضی طبع و رین و کفر ست + طبع الله علی قلوبه + مهر کند
خدا تعالی بر دل وی و در روایت رزین آمده که برئ الله تعالی منه بیزار میشود خدا تعالی از وی و از ابن عباس آمده که هر که ترک کند
جمعه ها پیاپی پس بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود + رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی رواه مالک موقوفا
بن سلیم + بضم سین صحابی مشهور ست + واحمد عن ابی قتادة + که تابعی جلیل القدر ست از اهل مدینه مشهور ست بعبادت از خیار بندگان
صالح امام و مقتدا کسیکه استسقا کرده شود بذکر وی و گویند که درجه و پیشانی وی سوراخ افتاده بود از کثرت سجود و قانع بود و قبول نمیکرد
جائزهٔ سلطانرا و گویند که وی سوگند خورده بود که تا چهل سال پهلو بر زمین ننهد چون سی سال گذشت بیمار شد و بحالت نزع رسید و خرش گفت
کرای پدر پهلو بر زمین بنه که وقت نازک ست ننهاد و هم نشسته جان داد و میگویند قائل بود بقدر و الله اعلم وعن سمرة بن جندب
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک الجمعة من غیر عذر فلیتصدق بدینار فان لم یجد فنصف دینار + کسیکه ترک کند جمعه را یعنی اکتفا
کند بظهر ازان بی عذر ازان اعذار که ساقط میگردد بدان فرضیت جمعه پس باید که تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند
بنصف دینار + رواه احمد ابو داود وابن ماجة + اگر گفته شود که این علامت عدم فرضیت جمعه ست زیرا که فرض مکفر نمیگردد بتصدق جواب
آنکه جمعه فرض ست اما اصل فرض ظهرست لیکن ما مامور یم باسقاط وی از ذمه باداء جمعه بر تقدیر استجماع شرائط معتبره و درین باب اکتفا بظهر از
جمعه حرام ست و تصدق کفارت ارتکاب باین فعل حرام ست و تصویر در ادای ما مور بوجود ادای فرض فی الجمله فافهم وعن عبد الله بن عمرو
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من سمع النداء + جمعه فرض ست بر کسیکه بشنود بانگ نماز جمعه را یعنی سعی بسوی جمعه

واجب

واجب است در وقت سماع ندا و اختلاف دارند کہ مراد بندا اذان اول ست یا اذان خطبہ مختار اول ست و بعض گویند ثانی زیرا کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہمیں اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبہ و صلوٰۃ بیاید۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الجمعۃ علی من اٰواہ اللیل الی اہلہ۔ جمعہ فرض ست بر کسیکہ جائی ہد و راجع گرداند او را شب بسوی اہل خانہ وی یعنی جمعہ واجب ست بر کسیکہ باشد میان او و وطن او و میان جائیکہ گزارد میشود جمعہ اینقدر مسافت کہ بعد از ادای جمعہ بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و میتواند باز آمد و شب در خانۂ خود کرد و این مسافت عدوی میگویند بر خلاف مسافت قصر کہ بوی مسافر میگردد و طحاوی گفتہ کہ این قائل ست امام ابو حنیفہ و اصحاب او بشرط آنکہ وطن او داخل دیوان مصری بود کہ گزارد میشود در و جمعہ و اگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر این مصر واجب نگردد و آمدن۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث اسنادہ ضعیف۔ و گفتہ ست ترمذی کہ این حدیثی ست کہ اسناد وی ضعیف ست

وعن طارق بن شہاب۔ جمعی گوئی ست در یافت جاہلیت و دید آنحضرت را و نشنید از وی صلی اللہ علیہ وسلم مگر اندر و غزا کرد در خلافت ابی بکر و عمر رضی اللہ عنہما سی و سہ یا سی و چہار غزوہ و سریہ روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی اللہ عنہما سنہ اثنین و ثمانین و قیل ثلث و ثمانین۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الجمعۃ حق واجب علی کل مسلم فی جماعۃ۔ جمعہ حق واجب ست بر ہر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعہ فرض ست و جمعہ بیجماعت درست نیست۔ الا علی اربعۃ۔ مگر بر چہار گروہ واجب نیست۔ عبد مملوک۔ یکی بندہ کہ در ملک کسی ست و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعہ را ازو ساقط گردانیدند۔ او امرأۃ۔ دوم زن بجہت حق زوج و وجود نامحرم اگرچہ زنان آنحضرت برای نماز جماعت می آمدند ولیکن فرضیت جمعہ از ایشان ساقط کردند از جہت کثرت ازدحام مردم۔ او صبی۔ سوم کودک نابالغ از جہت عدم تکلیف بر وے۔ او مریض۔ چہارم بیمار از جہت ضعف و ناتوانی و دفع ضرر و بر مسافر و اعمی و اعرج نیز جمعہ فرض نیست چنانکہ در احادیث دیگر واقع شدہ ست ظاہر اسقاط فرضیت ازین طوائف بتدریج و ترتیب واقع شدہ۔ رواہ ابو داؤد و فی شرح السنۃ بلفظ المصابیح عن رجل من بنی وائل۔ روایت کرد این حدیث را بلفظ مذکور ابو داؤد و در شرح السنۃ بلفظ دیگر کہ در مصابیح بآن لفظ مذکور ست از مرد از بنی وائل کہ بخصوص نام او را ذکر نکردہ

الفصل الثالث۔ **عن ابی مسعود**۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لقوم یتخلفون عن الجمعۃ۔ روایت ست از عبد اللہ ابن مسعود کہ آنحضرت گفت مر گروہی را کہ پس میاندازند از نماز جمعہ حاضر نمیشوند آنرا۔ لقد ہممت ان امر رجلا یصلی بالناس ثم احرق علی رجال یتخلفون عن الجمعۃ بیوتہم۔ بر آئینہ بتحقیق قصد کردم من کہ بفرمایم مردی را کہ بگزارد نماز جمعہ را بمردم و امامت کند ایشانرا۔ پس آنگاہ بسوزانم بر سر مردانی کہ حاضر نمیشوند جمعہ را خانہ ہای ایشانرا و مثل این حدیث در شان متخلفین از نماز عشا نیز در بابش گذشت و احرق بتشدید و تخفیف از تحریق و احراق ہر دو روایت ست۔ رواہ مسلم۔ و در این حدیث دلیل ست بر آنکہ امام را میرسد کہ اگر مہم ضروری باشد یکی را خلیفہ سازد و خود بآن مہم مشغول گردد چنانچہ درج در سال اول فرضیت آن کردند

وعن ابن عباس۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من ترک الجمعۃ من غیر ضرورۃ کتب منافقا۔ کسیکہ ترک کند نماز جمعہ را بغیر ضرورت نوشتہ شود از جملہ منافقان و نوشتہ شود در حکم ایشان۔ فی کتاب لا یمحی و لا یبدل۔ نوشتہ میشود در کتابی کہ شودہ نمیشود و تغییر دادہ نمیشود یعنی حکم نفاق ہمیشہ ثابت و دائم ست تا جزاے آن دہد یا بیامرزد وی سبحانہ۔ و فی بعض الروایات ثلثا۔ و در بعض روایات ثلثا واقع شدہ

یعنی کسیکه ترک کند جمعه را سه کرت + رواه الشافعی + وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فعلیه الجمعة یوم الجمعة یعنی کسیکه ایمان دارد بخدا و روز آخر از روزهای دنیا که مراد بدان روز قیامت است پس فرض است بر وی نماز جمعه در روز جمعه یا بر وی باد که لازم گیرد روز جمعه را و ترک نکند آنرا + الا مریض او مسافر او امراة او صبی او مملوک فمن استغنی بلهو او تجارة استغنی الله عنه + پس کسیکه بی نیاز شود از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی بباز یکردن و بازرگانی کردن بی نیاز میگرداند او را خدای تعالی و عنایت نمیکند و نمیخواهد او را و الله غنی حمید + و خدای تعالی بی نیاز ست از بندگان و طاعت ایشان و باز نمیگردد بسوی وی سود از ان و ثنا گوینده ست وی تعالی مر کسی را که بندگی میکند و شکر میگوید او را رواه الدارقطنی + **باب التنظیف والتبکیر** + نظافت پاکیزگی و تنظیف پاک کردن مراد اینجا پاک کردن بدنست بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبلت و قلم اظفار یعنی چیدن ناخنان و حلق عانه یعنی ستردن موی زیر ناف ابط یعنی بر کندن موی بغل و پاک کردن جامه ها و بکار بردن بوخوش و مانند آن که این همه بجز جمعه سنت ست و تفصیل آن در اول کتاب و بیان فطرت گذشته و تبکیر تقدیم بابر کاف در اصل یعنی وقت بامداد آمدن و بعضی شتافتن بسوی چیزی آمدن بود در اول وقت وی و هر وقت که باشد چه بامداد و چه جز آن نیز آید و مراد اینجا همین ست که در اول وقت نماز جمعه بر سند از سمرة بن جندب رضی الله عنه منقولست که میگفت طعام چاشت نمیخوردیم ما و قیلوله نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعه گزاردن از جهت ترس فوت شدن تبکیر بجمعه در اول هر چیزی را باکوره گویند چنانکه نوباوه را باکوره گویند و در حدیث نسبت تبکیر بنماز مغرب و بهر نماز آمده پس حقیقت تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت ست بحضور در اول وقت و این را مراتب تفاوت ست چنانکه در حدیث میاید اگر در اول نهار بیاید اکمل و افضل خواهد بود چنانکه امام غزالی در احیا از بعض سلف نقل کرده که ایشان وقت بامداد می آمدند از جهت آنست که تبکیر یعنی بامداد جمل کرده اند بلکه مقصود مبادرت و مسارعت ست و ایشان سابقه دران مینمودند و در وقت بامداد می آمدند فافهم و عادت در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم الآن آنست که می آیند و احراز امکنه شریفه میکنند و سجاده ها میگسترانند و میروند و می نشینند و بعض علما درین فعل تکلم کرده اند و گفته اند که این تنگ گردانیدن جاهاست بر مردم نعم اگر بنشینند و بذکر مشغول شوند خوب و الا مجرد احراز مکان که مستلزم تضییق ست غیر مستحسن ست **الفصل الاول** + عن سلمان + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغتسل رجل یوم الجمعة + غسل نکند مردی در روز جمعه بر آنماز جمعه + ویتطهر ما استطاع من طهر + و مبالغه نکند در پاکی آنقدر که تواند از پاکی بی آنکه بدرجه وسواس و اسراف برسد + ویدهن + بتشدید دال + من دهنه + ور روغن نماله از روغن خود یعنی از انچه میسر گردد در خانه بی تکلف و دهن بفتح دال و سکون ها و ادهان بتشدید دال طلا کردن و غین بر خود و درین اشارتست بآنکه باید که خانه از دهن و طیب خالی نباشد و بآنکه مستحسن ست استعمال آن بر در جمعه و جز آن در مجالس و مجامع خیر + ویمس من طیب بیته + و اگر روغن نیابد بسیاید از بوی خوش هر چه در خانه وی باشد یا کلمه او بمعنی واو ست یا شک راوی ست و مراد بروغن خوشبو داشته اند و نزد امام ابو حنیفه روغن کنجد و فضل طیب ست حتی که جائز نیست مسح آن محرم را + ثم یخرج + بعد ازان بیرون آید بسوی مسجد + فلا یفرق بین اثنین + و چون در آید در مسجد پس جدائی نیفگند میان دو کس که بهم نشسته باشند بی آنکه در میان ایشان جا باشد و اینکه مراد تفریق بگام زدن و گذشتن از انجا و رفتن جای دیگر است بلکه هر جا که بر سد خالی بنشیند و اگر بی تفریق و تخطی نیابد نزدیک بآن نشستن میسر گردد بهتر ست و حقیقت این اشارت ست بتبکیر و بر آمدن در اول وقت تا تفریق حاجت نیفتد

ثم یصلی ما کتب له + پستر نماز بگزارد آنچه تقدیر کرده شده است برای او از نوافل و بعضی این را بر سنت جمعه حمل کرده اند و علما را در سنت قبل الجمعه سخن بسیار است و قومی آنرا منکر شده اند و گفته که هر که آنرا ثابت کرده است بقیاس بر ظهر ثابت کرده است و سنت بقیاس ثابت نمیگردد و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح سفر السعادت آنرا اثبات کرده و اطالت کلام در و نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد چه در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب تطوع گذشت

ثم ینصت اذا تکلم الامام + پستر خاموش نشیند گوش دارد و قتیکه تکلم کند امام یعنی خطبه خواند و ینصت بضم یا از انصات بمعنی سکوت یا استماع و فتح یا نیز جائز است و انصات در وقت خطبه واجب است نزد ما و اکثر علما و تفصیل آن در شرح حدیث دیگر بیاریم + الا غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری + این کار را هیچ نکند مگر آنکه آمرزیده شود مر او را گناهان که میان او و میان جمعهٔ دیگر که گذشت چنانکه احادیث دیگر بران دلالت دارد +

رواه البخاری + وعن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ من خطبته ثم یصلی معه + هر که غسل کند پستر بیاید جمعه را پس بگزارد نماز یکه تقدیر کرده شده است برای او پستر انصات کند تا آنکه فارغ گردد امام از خطبه خود پستر نماز جمعه بگزارد با امام + غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری + آمرزیده شود مر او را چیزیکه میان او و میان جمعه دیگر است از گناهان و فضل ثلثة ایام + باید دانست سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند اوست و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه دیگر می افزاید ده میشود و فضل بر فرض و نصب هر دو روایت است + رواه مسلم + وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء ثم اتی الجمعة فاستمع وانصت + کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را + ثم اتی الجمعة فاستمع وانصت + پستر بیاید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند غفر له ما بینه و بین الجمعة وزیادة ثلثة ایام + آمرزیده شود آنچه گذشته میان او و میان جمعه و زیاده سه روز + ومن مس الحصی فقد لغی + و کسیکه مساس کند و بسیار سنگریزه را پس تحقیق لغو کرد و لغو سخن لایعنی کردن و کلام باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع است و مس حصی را در حکم لغو داشت بجهت شاغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شاغل است ازان و مراد مس حصی بازی کردن است بدان بعبث یا برابر و هموار کردن آنها نهایت بر زمین بی ضرورت تا سجده کند بران و بعض گفته اند مراد گردانیدن سنگریزه ها و شمار کردن تسبیح ست بدان و این نسبت بنهی از تکلم نزدیک تر است + رواه مسلم +

وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم الجمعة وقفت الملائکة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول + چون میباشد روز جمعه می ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعه مینویسند نام هر که پیشتر می آید بترتیب + ومثل المهجر کمثل الذی یهدی بدنة + و قصه و حال مهجر همچو حال کسیست که میفرستد شتر را بمکه برای قربانی کردن آنجا و هذه فاضلة تر است مهجر بضم میم و فتح هاء و کسر جیم مشدده آنکه نیمروز در گرمای سخت یعنی در اول وقت روی بر آینده است و بدنه بفتحات نام آنچه میفرستند بمکه و جمع وی بدن بضمتین + ثم کالذی یهدی بقرة + پستر حال آنکس که پس از وی می آید همچو حال کسیست که میفرستد گاو یا ورا و بدنه نزد جماعه از علماء شافعی از ایشانست نام شتر است و این حدیث مؤید ایشانست که بقره مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمهور اهل لغت و بعضی از فقها و ابو حنیفه از ایشانست شامل است شتر و گاو را و جوهری گفته که بدنه نام ناقه یا بقره ایست که فربه کرده میشود بمکه بدنه بجهت آن میگویند که فربه میسازند و تون او میشود و مراد در حدیث شتر است بقرینهٔ مقابله به بقره + ثم کبشا + بعد ازان هر که پستر از ان می آید حال او همچو کسی است که میفرستد قوچ را یعنی شاة را و ذکر کبش بجهت آن شبیه کردن وی است فضل ست از اقسام شاة + ثم دجاجة + پستر آنکه تصدق میکند ما کیان را و دجاجه بفتح دال و کسر آن و بعض

بضم نیز گویند و فتح افصح ست + ثم بیضته + پستہ آنکہ تصدق میکند بیضہ را + فاذا خرج الامام پس چون بیرون می آید امام بر خطبہ بطوا صمخهم و یستمعون اند کری چند و خاموشی نازند خود را کہ مردم را نام نویسی کردہ اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبہ را و در روایتی مرسلم رافا جلس الامام چون می نشیند امام بر منبر مانا کہ ابتدای علی نزد خروج ست انتہای او نزد جلوس و ریختمام سخن از روی سوال و جواب بسیار ست در شرح ذکر کردہ شدہ ست + متفق علیہ + وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعۃ انصت والامام یخطب فقد لغوت وقتیکہ بگوئی تو مر یار خود را کہ با تو نشستہ ست روز جمعہ خاموش باش و سخن مکن در حال آنکہ امام خطبہ میخواند پس تحقیق لغو گفتی تو یعنی اگر سخن کردی نزد خطبہ این نیز کبیرہ میگردی امر کنند خود و نکنند شناعتی دارد کہ داخل لم تقولون ما لا تفعلون ست و ازینجا معلوم میشود کہ تکلم ممنوع ست اگرچہ بطریق امر معروف و نہی منکر باشد بلکہ بر اکثر اشارت در منقصود کافیست و تکلم عبث ست + متفق علیہ + و ازینجا معلوم میشود کہ انصات واجب ست و تفصیل کلام در مقام آنست کہ انصات واجب ست نزد اکثر علما و امام ابو حنیفہ از ایشان ست و نزد بعض مستحب ست و امام شافعی از ایشان ست و در مواہب لدنیہ گفتہ کہ شافعی را در ین مسئلہ دو قول ست و ہمچنین از امام احمد دو قول آمدہ و ابن عبد البر نقل کردہ اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و این قول غریب ست انتہی و شرنبلالی گفتہ کہ وہ پندشتہ اند اہل علم تکلم در وقت خطبہ را اختلاف کردہ اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض بر کراہت اند و بعض متردد اند در ان انتہی و مذہب آنست کہ از وقت خروج امام بر خطبہ تا شروع در نماز صلوٰۃ و کلام ہر دو حرام ست اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبہ قطع کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبہ بعد از نزول از منبر پیش از آنکہ تکبیر حرام برآرد زیرا کہ کراہت از جہت منع استماع بودہ و نیست محل حرمت استماع درین وقت و نزد حنفیہ و مالکیہ و حنابلہ تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوٰۃ کہ او را استدامت ست و شاید کہ میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع در خطبہ و امام ابو حنیفہ را دلیل بر حرمت ہر دو حدیثی ست کہ وارد شدہ ست در شان ہر دو و کلام نیز گاہی میسر نمیگردد و قطع وی بحکم طبیعت و امام مالک موطا روایت کردہ است اذا خرج الامام فلا صلوٰۃ ولا کلام و اقوال صحابہ نیز بریں ست و قول صحابی حجت ست نزد او و واجب ست تقلید آن گفتہ اند کہ مراد نماز نفل ست و قضای فائتہ مکروہ نیست و اختلاف کردہ اند در کسیکہ دور نشستہ ست چنانکہ خطبہ نمیشنود و مختار وجوب سکوت ست و بعض گفتہ اند حسن آنست کہ مشغول گردد بذکر و تسبیح و تہلیل حرام ست کل و شرب و کتابت و مکروہ ست تشمیت عاطس و رد سلام و در روایتی از ابی یوسف مکروہ نیست و ذریرا کہ بینما فرض اند جواب میگویند کہ اینہا فرض اند در وقت مگر نزد سماع خطبہ از جہت عدم اذن و انہا و رود در نفس خود بنظر ست تا شاغل از سماع خطبہ نگردد و ہو الصواب و ہمچنین حمد نزد عطسہ و رد منکر با شارت چشم و دست مکروہ نیست و ہو الصحیح و در نظر کتاب و اصلاح آن بقلم روایتے آمدہ ست از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الہمام و کلام در تحیۃ المسجد در آخر باب خطبہ بیاید انشاء اللہ تعالیٰ

وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یقیمن احدکم اخاہ یوم الجمعۃ ثم یخالف الی مقعدہ فیقعد فیہ + بباید کہ برنخیزاند یکے از شما برادر خود را روز جمعہ پستر قصد کند و بیاید بسوے نشستگاہ وے پس بنشیند در وے ولکن یقول افسحوا + ولیکن بگوید کشادہ کنید جاے را چنانچہ در قرآن مجید امر بدان واقع ست + رواہ مسلم +

الفصل الثانی + عن ابی سعید و ابی ہریرۃ + قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اغتسل یوم الجمعۃ کسیکہ

غسل کند روز جمعہ و در بعض طرق آمدہ غسل الجنابۃ و مراد بآن نزد اکثر آنست کہ غسل کند غسلی کامل مستجمع جمیع ارکان و شرائط و سنن و آداب چنانکہ برای جنابت غسل میکند و بعض گفتہ اند کہ این اشارتست باستحباب جماع درین روز از برای تحلیۂ باطن و تسکین نفس امارہ خواطر ردیہ و مسدباب نظر حرام و مویدین نسبت روایت غسل بتشدید در حدیث آیندہ + ولبس من احسن ثیابہ + و چون شد از نیکترین جامہ ہای خود ظاہر آنست کہ مراد نفیس تر و آراستہ تر و دوست تر نزد وی بعد از انکہ نامشروع نباشد و بعض گویند کہ مراد جامہ سفید ست کہ محبوب ترین جامہ ہا بود نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم + ومس من طیب ان کان عندہ + و مسائد کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی + ثم اتی الجمعۃ فلم یتخط اعناق الناس + پس بیاید جمعہ را پس نگذرد گردنہای مردم را و پایمال نکند آنرا + ثم صلی ما کتب اللہ لہ + پس نماز بگذارد آنچہ نوشتہ و تقدیر کردہ ست خدای تعالیٰ برای وی از نماز نفل و سنت + ثم انصت اذا خرج امامہ حتی یفرغ من صلوتہ + پس خاموش شود و گوش دارد و قتیکہ بیرون آید امام و برای خطبہ تا آنکہ فارغ شود از نماز خود + کانت کفارۃ لما بینہا و بین الجمعۃ التی قبلہا + باشد این اعمال پوشندہ مر گناہان را کہ میان این جمعہ و میان جمعہ کہ پیش ازین جمعہ بود + رواہ ابو داؤد + وعن اوس بن اوس صحابی ثقفی ست نزول کرد شام را و مرد در وی روایت کرد از آنحضرت در فضل جمعہ و اغتسال آن حدیثی + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من غسل یوم الجمعۃ + بتشدید و تخفیف ہر دو روایتست و تشدید احتمال دارد مبالغہ را و احتمال دارد حمل مع بعث مرأۃ را بر غسل بجماع و تخفیف باوجود قول او + واغتسل + یا برای تاکید ست یا مراد بغسل شستن ہمست بخطمی و جز آن مما یکہ عرب را قوی سر بسیار ست کہ در شستن آن کلفتی ست و باغتسال شستن تمام بدن فبکر + بتشدید + و ابتکر + و بیاید نماز را در اول وقت و ادراک کند اول خطبہ را یا نگذارد برای تاکید بعض گفتہ اند ابکر یعنی تصدق کند پیش از برامدن بچیزی و گفتہ اند ابکر بمعنی رفت در ساعت اولی و ابتکر یعنی کرد فعل بکران را از اشتغال بصلوٰۃ و ذکر + و بعض گفتہ اند ابکر یعنی دیگر پیرا حال و باعث شد بر بامداد بیرون آمدن + و مشی و لم یرکب + و پیادہ رفت و سوار نشد + و دنا من الامام + و نزدیک شد بامام + فاستمع + پس شنید خطبہ را + ولم یلغ + و لغو نکرد و سخن لایعنی نگفت یعنی انصات کرد + کان لہ بکل خطوۃ عمل سنۃ + باشد او را بہر گام ثواب عبادت یکسال + اجر صیامہا و قیامہا + پاداش روزہ یکسال و نماز شب یکسال یعنی ازینچنین عمل کہ صیام و قیام لیل ست و این خاصیت مخصوص نماز جمعہ ست باین شرائط کہ مذکور شد و در درآمدن بمسجد برای نماز بیگانہ نیز در ہر گام رفع درجہ و کتابت حسنہ و محو سیئہ ست اما در جمعہ ہر گام جزو ثواب یکسال قیام لیل و صیام نہار ست و در کتاب سفر السعادت خاصیتہای روز جمعہ جمع کردہ ام باز یادداشتہای دیگر کہ در شرح ذکر یافتہ آنجا باید دید + رواہ الترمذی ابو داؤد و النسائی و ابن ماجۃ + وعن عبد اللہ بن سلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما علی احدکم ان وجد ثوبین یوم الجمعۃ + نیست بر یکی از شما اگر توانگری دارد و بیابد دو جامہ + سوی ثوبی مہنتہ + سوای دو جامہ خدمت خود و مہنتہ بفتح میم و کسر آن و سکون ہا بمعنی خدمت و ابتذال مراد جامہ ہاست کہ میباشد بر وی ہمیشہ در خانہ کہ بآن خدمت خانہ و کار بار آن میکند + درین لیل ست بر آنکہ اگر کسی چیزی زائد بر حاجت گیرد برای غرضی کہ ہیچ یکمال دینی گردد منافی و مخل نزہد نبود آنحضرت را نیز دو جامہ بود کہ مخصوص بود بجامہ پوشیدن + رواہ ابو داؤد و ابن ماجۃ و رواہ مالک عن یحیی ابن سعید + روایت کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی + وعن سمرۃ بن جندب بفتحتین و ضم میم و جذب

بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن صحابی مشہور ست وکثیر الحدیث ست روایت میکند از وی حسن وابن سیرین تا تابعی بصرۃ
سنۃ تسع وخمسین وقیل سنۃ ستین والی بود بران از جانب معاویہ + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احضروا الذکر + حاضر شوید ذکر را
یعنی خطبہ را + ودنو اس الامام + ونزدیک شوید از امام وبایستید در صف اول ونزدیک آن + فان الرجل لا یزال یتباعد حتی یؤخر فی الجنۃ
وان دخلہا + زیرا کہ مرد ہمیشہ دور وپس می افتد از مواضع فضائل ومواقع خیرات تا آنکہ پس افگندہ میشود در بہشت از اعالی درجات اگرچہ در آید
بہشت را + رواہ ابو داؤد + ودر برین تر غیبت بر طلب اعالی امور ز جرست از سکون وآرام بادنی آن + بیت ہمت بلند دار کہ نزد خدا وخلق +
باشد بقدر ہمت تو اعتبار تو + ترا ز کنگرۂ عرش میزنند صفیر + ندانمت کہ درین دامگہ چہ افتادست + وعن معاذ بن انس الجہنی عن ابیہ
اینچنین واقع شدہ ست در نسخ مشکوٰۃ وصواب آنست کہ گوید عن سہل بن معاذ بن انس الجہنی زیرا کہ معاذ صحابی ست وپدر وی صحابی نیست پس
معاذ عن ابیہ درست نباشد اما سہل بن معاذ تابعی ست روایت از پدر خود دارد وگفتہ اند کہ سہل بن معاذ لین الحدیث ست واحادیث او حسان
اند در فضائل ورغائب + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعۃ اتخذ جسرا الی جہنم + کسیکہ میگذرد بر گردنہائے مردم
روز جمعہ گرفتہ میشود آنکس پل بسوی دوزخ ودرین مجازات بمثل ست چنانکہ وی مردم را گذر گاہ خود گرفت او نیز گذر گاہ مردم ساختند
واتخذ بلفظ معلوم ومجہول ہر دو روایت ست ومعنی مجہول ظاہر ترست اگرچہ روایت معلوم قوی ترست + رواہ الترمذی قال ہذا حدیث
غریب + وعن معاذ بن انس + ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن الجبوۃ یوم الجمعۃ والامام یخطب + نہی کرد آنحضرت از احتبا روز جمعہ
وحال آنکہ امام خطبہ میخواند واحتبا نوعی از جلوس ست وآن جمع کردن پشت وساقہا ست بسوئے شکم بدست یا بجامہ یعنی متکا زدہ نشستن
چنانکہ عادت عرب ست والآن در اہل حرمین متعارف ست وجبوہ بفتح حا وضم وکسر نیز آمدہ ہم ست از آن وآنحضرت نیز باین جلسہ در حرم پیش کعبہ نشستہ ست
ولیکن در وقت خطبہ از آن نہی فرمودہ زیرا کہ خواب می آرد واز استماع خطبہ باز میدارد یا ناقض وضو میکند + رواہ الترمذی وابو داؤد + وعن ابن عمر +
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا نعس احدکم یوم الجمعۃ فلیتحول من مجلسہ ذلک + چون پنکی زند یکی از شما روز جمعہ پس باید کہ بگردد
وبر خیزد از نشستگاہ خود کہ در آنجا نشستہ ست وبنشیند بجائے دیگر برائے دفع غلبۂ خواب + رواہ الترمذی + الفصل الثالث + عن نافع +
قال سمعت ابن عمر یقول + روایت ست از نافع مولائے ابن عمر گفت شنیدم ابن عمر را کہ میگفت + نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یقیم الرجل الرجل
من مقعدہ ویجلس فیہ + نہی کرد آنحضرت آنکہ برخیزانیدن مرد مرد دیگر را از جائے نشست وبنشستن در جائے وی + قیل لنافع فی الجمعۃ گفتہ شد
مر نافع را این نہی در روز جمعہ ست چنانکہ در احادیث دیگر آمدہ ست + قال فی الجمعۃ وغیرہا + گفت نافع نہی کردہ ست از آن در جمعہ وغیر جمعہ چہ موجب نہی اینست تخصیص یکے
ندارد + متفق علیہ + وعن عبد اللہ بن عمر + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحضر الجمعۃ ثلثۃ نفر + حاضر میشود جمعہ را سہ مرد + فرجل حضرہا ولغو +
پس مرد یست کہ حاضر میشود جمعہ را ولغو یعنی بسخن لایعنی وکلام باطل وآنچہ در حکم آنست + فذلک حظہ منہا + پس آن لغو نصیب او ست از جمعہ او از ثواب جمعہ
واز کمال آن محروم ست + ورجل حضرہا بدعا + ومردی دیگر ست کہ حاضر میشود جمعہ را بدعا وسوال مطالب ومقاصد از درگاہ حق + فہو رجل
دعا اللہ انشاء اعطاہ وان شاء منعہ + پس آنمرد یست کہ دعا کردہ ست خدا را سبحانہ اگر خواہد خدای تعالی میدہد او را مطلوب او را واگر خواہد منع میکند
ونمیدہد پس امر او موقوف ست بر رد وقبول + ورجل حضرہا بانصات وسکوت + ومردیست حاضر شدہ جمعہ را باستماع وخاموشی + ولم یتخط رقبۃ مسلم + ولکد مال

مکروہ ست کردن مسلمانی را + ولم یوذ احدا + واید انکردہ ست ہیچ کس را بخطبہ و اقامت جز آن + فہی کفارۃ الی الجمعۃ التی تلیہا وزیادۃ ثلثۃ ایام
پس این جمعہ با این خصال کفارت ست ازین جمعہ تا جمعہ کہ متصل ست و ازیادت سہ روز چنانکہ در احادیث متعددہ گذشت کہ مکفر ازین جمعہ
تا جمعہ گذشتہ ست و جمعہ گذشتہ را متصل این جمعہ گفتن درست ست اگرچہ ظاہر مفہوم نمیشود درستا خرست فافہم + وذلک بان اللہ یقول +
واین کفارت تا جمعہ نیگیرد باز یادت سہ روز بسبب اینست کہ خدا تعالی میگوید + من جاء بالحسنۃ فلہ عشر امثالہا + کسیکہ بیارد و بکند نیکی را پس مر او راست
دہ مانند آن پوشیدہ نماند کہ لغو ودعا و انصات ہر سہ در وقت خطبہ ست ودعا در وی یا بدل و باطن مراد دارند یا بزبان و آن خود مکروہ ست
یا حرام پس منع در وی غالب است پس مراد اول بکار ست جز با دو دوم تردد ست در نیکی و بدی و مراد سوم طالب صحاح ست و منقطع ست از
ماسوی اللہ ہم از خلق و ہم از نفس و مقبول درگاہ ست یقیناً و احتمال دارد کہ دعا در غیر وقت خطبہ مراد دارند فافہم + رواہ ابو داؤد +

عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تکلم یوم الجمعۃ والامام یخطب فہو کمثل الحمار یحمل اسفارا + کسیکہ سخن کند و حال آنکہ
امام خطبہ بخواند پس حال آن مرد ہیچ حال خرست کہ بر میدارد کتابہا را بر پشت خود کنایت ست از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت
در تحصیل آن + والذی یقول لہ انصت لیس لہ جمعۃ + و آن کسیکہ میگوید مر او را انصت و امر میکند بخاموشی نیست مر او را ثواب جمعہ از جہت
وجود لغو و ارتکاب منہی عنہ چنانکہ در حدیث ابی ہریرہ گذشت + رواہ احمد + **وعن عبید بن السباق** + بفتح سین و تشدید باء مرسلا +
روایت ست از عبید بن سباق کہ از تابعین حجازست بطریق ارسال + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی جمعۃ من الجمع + گفت آنحضرت
در جمعہ از جمعہ ہا + یا معشر المسلمین ان ہذا یوم جعلہ اللہ عیدا + ای گروہ مسلمانان این روزیست کہ گردانیدہ ست او را خدا تعالی روز جشن و
اجتماع و سرور + فاغتسلوا + پس غسل بر آرید + ومن کان عندہ طیب فلا یضرہ ان یمس منہ + و کسیکہ باشد نزد وی بوی خوش پس
زیان ندارد او را اگر مماس کند از آن و عبارت زیان ندارد و بحجت آن گفت کہ کسی تو ہم نکند کہ طیب عادت زنان ست مرد را نشاید
استعمال آن کرد کذا قیل + وعلیکم بالسواک + و بر شما باد کہ مسواک کنید در ین روز + رواہ مالک + رواہ ابن ماجۃ عنہ وہو عن
ابن عباس متصلا + روایت کرد این حدیث را مالک از عبید بن سباق مرسل و ابن ماجہ از وی و وی از ابن عباس متصل آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم پس این مرسلی ست کہ معتضد شدہ ست بمسند و آن مقبول ست قطعاً + **وعن البراء** قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم حقا علی المسلمین ان یغتسلوا یوم الجمعۃ + حق و ثابت ست بر مسلمانان کہ غسل کنند روز جمعہ + ولیمس احدہم من طیب
اہلہ + و باید کہ مماس کند یکی از ایشان زن خود را بوی خوش او و خود این را بحجت آن گفت کہ زنان اکثر طیب نگاہ میدارند و اشارت ست بآنکہ اگر خود ندارد
از زنان بطلبد آخر نفع این ہم بآن عاید خواہد شد و تواند کہ تمام اہل بیت مراد باشد + فان لم یجد فالماء لہ طیب + پس اگر نیابد طیب پس آب مر او را
طیبست کہ سبب نظافت ست و میبرد بوی بد را + رواہ احمد والترمذی و قال ہذا حدیث حسن + **باب الخطبۃ والصلوۃ** + خطبہ بضم صاد درست
اطلاق کردہ میشود بر کلامی کہ خطاب کردہ میشود بدان و در عرف شرع عبارت ست از کلام مشتمل بر ذکر و تشہد و صلوۃ و وعظ و خطبہ
شرط ست در نماز جمعہ و فرض ست در کل و ادنی مقدار فرض نزد امام ابی حنیفہ ادنی چیزیکہ مشتمل ست بر ذکر خدا از تسبیحہ و تحمیدہ از جہت قول
حق تعالی فاسعوا الی ذکر اللہ کہ ذکر مطلق آورد و ہیچ فرق نکردہ میان قلیل و کثیر کہ آنرا خطبہ گویند و قصیر آنرا خطبہ نمیگویند پس شرط ذکر مطلق باشد

لیکن باتفاق از زمان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ذکر نمی خطبہ است و مواظبت بران ست پس آن یا واجب باشد یا سنت نہ شرط کہ جزوی کفایت نکند و صاحبیہ میگویند کہ لابد ست از ذکر طویل کہ آنرا خطبہ میگویند در عرف و تسبیحہ و تحمیدہ را خطبہ نمیگویند و شافعی گفتہ کہ جائز نیست تا نخواند در خطبہ و از امیر المومنین عثمان رض آورد اند کہ چون بخطبہ ایستاد گفت الحمد للہ دیگر بستہ شد پس فرود آمد نماز بگزارد و ہمچنین بروی انکار نکردند پس اجماع شد بر جواز آن و قصہ کہ رضی اللہ عنہ آنست کہ چون باول خطبہ بعد از خلافت خود بر خاست و بر منبر برآمد گفت الحمد للہ و بستہ شد گفت ابو بکر و عمر را بر ین مقام تعالی میدانستند و شما را بامام فعال محتاج تر میدانم از امام قول از نزدیک ست کہ بیاید شما را خطبہ ہا بعد خطبہ ہا و بیامرزد خدا یتعالی مرد و شما را و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ قصہ عثمان ثابت نشد ہ ست در کتب حدیث و نہ در کتب فقہ واللہ اعلم **الفصل الاول عن انس** ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی الجمعۃ حین تمیل الشمس ۔ بود آنحضرت کہ میگزارد نماز جمعہ را ہنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر عدم اشتداد حر و بر تقدیر اشتداد حر بر تبرید میکرد چنانکہ در حدیث دیگر انس بیاید مقصود آنست کہ پیش از زوال نمیگزارد و در روایتی از امام احمد آمدہ کہ وی تجویز کردہ ست نماز جمعہ را پیش از زوال چنانکہ نماز عید و بعضی از علما موافقت نکردہ ست او را در ین قول ۔ رواہ البخاری ۔ **وعن سہل** بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعۃ ۔ روایت ست از سہل بن سعد ساعدی انصاری کہ از مشاہیر صحابہ و آخر کسیکہ وفات یافتہ ست از صحابہ بر قول مشہور در مدینہ او ست سنہ احدی و تسعین ج و وقت رحلت آنحضرت پانزدہ سالہ بودہ گفت نبودیم ما کہ قیلولہ میکردیم و نہ طعام چاشت میخوردیم مگر بعد از نماز جمعہ قائلا نصف نہار را گویند و قیلولہ خواب نصف نہار را گویند کذا فی القاموس و ہری گفتہ کہ قیلولہ و مقیل استراحت در نصف نہار خواب باشد یا نہ و معتبر در اقامت سنت نیز ہمین ست و این حدیث فی الجملہ تائید مذہب امام احمد میکند و لیکن مقصود بیان اہتمام بشان جمعہ ست نہ بیان وقت بدان بر سند ۔ متفق علیہ ۔ **وعن انس** ۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوۃ واذا اشتد الحر ابرد بالصلوۃ ۔ بود آنحضرت چون سخت میشد سردی یعنی چون سخت نمی بود گرمی شتابی میکرد برای نماز و در اول وقت میگزارد و چون سخت میشد گرمی سردی میکرد بنماز و پس از اول وقت مے کرد ۔ یعنی الجمعۃ ۔ میخواہد بنماز جمعہ را گویا این حدیث در نماز جمعہ وارد شدہ ست و الا حکم ظہر نیز ہمین ست چنانکہ در باب وقات الصلوۃ گذشت ۔ رواہ البخاری ۔ **وعن السائب** بن یزید ۔ صحابی صغیر ست حلیف بنی امیہ یا بنی عبد شمس حاضر شد حجۃ الوداع را ہمراہ پدرش و وی ہفت سالہ بود در روایت میکند از پدرش قلیل الحدیث ست گردانید او را عمر رضی اللہ عنہ عامل بر سوق مدینہ مات سنۃ ثمانین و قیل ست ثمانین و ہو آخر من مات من الصحابۃ بالمدینۃ علی قول ۔ قال کان الاذان یوم الجمعۃ اولہ اذا جلس الامام علی المنبر علی عہد رسول اللہ گفت بود اذان نماز جمعہ اول وہلہ کہ می نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم و ابی بکر و عمر فلما کان عثمان وکثر الناس ۔ پس ہر گاہ کہ موجود شدند زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم ۔ زاد النداء الثالث علی الزوراء ۔ زیادہ کرد اذان سوم را بر زوراء کہ نام جائیست بلند بر بازار مدینہ نزدیک مسجد شریف ۔ رواہ البخاری ۔ بدانکہ در زمان شریف نبوت سنت آن بود کہ وقتیکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم می آمد و بر سر منبر می نشست اذان میگفتند و پیش از وی در اول در آمدن وقت اذانی نبود و ہمچنین بود در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی اللہ عنہما و چون امیر المومنین عثمان کثرت مردم مشاہدہ کرد و تباعد تفرق و اشتغال ایشان بکار ہا ملاحظہ نمود

در زمان

وور زمان آنحضرت ہمہ در مسجد در ملازمت شریف حاضر میبودند استحسان نمود کہ پیش از وقت خطبہ نیز اذانی گفتہ شود تا مردم از دور و نزدیک بدانند وور وقت خطبہ حاضر آیند واختلافست نخستہا را کہ معتبر در وجوب سعی حرمت بیع اذان وقت خطبہ ست زیرا کہ وست اصل در شرع باین اذان اول مستحدث اگر در وقتش گفتہ باشند اصح آنست کہ ہمین معتبر ست زیرا کہ مقصود کہ اعلام ست بوی حاصل شدہ کذا فی الہدایۃ بدانکہ ندای اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفتہ اند باعتبار حدوث اگرچہ اول ست باعتبار فعل وبعضی از فضلا استعراب عبارت نمودہ گفتہ اند کہ اول ثانی ست وثانی اول ودر بعض احادیث ثالث نیز گفتہ اند چنانکہ در نیحدیث کتاب وآن باعتبار تسمیہ قامت باذان باعتبار اعلام کہ معنی لغوی اذان ست وباین اعتبار واقع شدہ ہست کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو اذان بود ودر بعض روایات آمدہ ہست کہ اذان اول در زمان امیر المومنین عمر حادث شدہ وتا زمان امیر المومنین عثمان ہمچنان یافتہ ولیکن در زمان عثمان امر کرد کہ بلفظ اذان گویند وبر ہر تقدیر آنچہ خلفای راشدین کردہ باشند آنرا بدعت نباید گفت واطلاق سنت بران آمدہ ہست چنانکہ سنت ابی بکر وعمر وسنۃ الشیخین واقع شدہ ہست ودر کلام بعض اطلاق بدعت بران واقع شدہ باعتبار آنکہ امری مستحدث ست کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبودہ ومقصود تقبیح وتذمیم آن فعل نیست واگر بدعت گویند بدعت حسنہ خواہد بود کذا قالوا بعد ازان بدانکہ حادث در زمان عثمان رضی اللہ عنہ ہمان اذانی ست کہ ذکر کردہ شد اما اذان دیگر بعد ازوی کہ در وقت سنت میگویند نہ در زمان نبوت بود ونہ در زمن صحابہ ونہ بعد ازایشان وعمل نیست بران اکثر دیار اسلام ومعلوم نیست کہ از کی باز حادث شدہ وکہ کردہ پس بہتر آنست کہ سنت ہم باذان اول ادا کنند واگر بقصد اعلام الصلوٰۃ الصلوٰۃ سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند کافیست **وعن جابر** ابن سمرۃ قال کانت للنبی صلی اللہ علیہ وسلم خطبتان یجلس بینہما + بود مر آنحضرت را دو خطبہ کہ می نشست میان ہر دو خطبہ آنقدر کہ قرا میاقت ہر عضو بجای خود وبصحت رسیدہ ہست در وی دعای از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واین جلسہ سنت ست نہ واجب از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ روایتی آمدہ کہ خطبہ خواند ونشست + یقرا القرآن ویذکر الناس + میخواند قرآن در خطبہ ہا وپند میداد مردم را یاد میداد آخرت را واحوال آن جہان را از ثواب وعقاب + فکانت صلوتہ قصدا وخطبتہ قصدا + پس بود نماز آنحضرت میانہ وبود خطبہ او میانہ یعنی نہ بسی دراز ونہ کوتاہ واین منافات ندارد کوتاہی خطبہ را نسبت بنماز چنانکہ در حدیث آینده بیاید + رواہ مسلم + **وعن عمار** + روایت ست از عمار بن یاسر کہ از اکابر صحابہ ہست احوال او در آخر کتاب باب جامع المناقب بیاید + قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان طول صلوٰۃ الرجل وقصر خطبتہ مئنۃ من فقہہ + میگفت آنحضرت کہ دراز ی نماز مرد وکوتاہی خطبہ وی علامت ودلیل فقہ او فہم اوست وناشی ست ازان وبعض تفسیر مئنہ بمظنہ کردہ اند وتحقیق این در شرح کردہ شدہ ہست + فاطیلوا الصلوٰۃ واقصروا الخطبۃ پس دراز گزارید نماز را وکوتاہ بخوانید خطبہ را ودر وجہ بودن آن مظنہ فقہ وعلم طبیعی گفتہ کہ نماز اصل ست وخطبہ فرع ست پس دراز ی جملہ اصل از مرد فرع دلیل آنست کہ فقیہ ست کہ اصل را بر فرع قیاس کند واہتمام بشان آن بیشتر نماید وگفت بندہ ضعیف عفا اللہ عنہ کہ شاید جزء اخیر قصر خطبہ نسبت کہ کفایت ست در لحاظ یک کلمہ خصوصا از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ مصدر جوامع کلم ومظہر غرائب حکم بود مرجع در خانہ اگر کس ست یک حرف بس ست + ودر امر بدان تنبیہ ست از حضرت کہ مراست را بر آنکہ سعی کنند در تکثیر طاعت وعبادت نمایند ومشغول شوند بتہذیب نفوس خود ودر وعظ وتذکیر مردم مظنہ عجب و

عدم موافقت قول بفعل ست ومحل انکه گفته شود لم تقولون مالا تفعلون پس ارشاد کردست بآنکه قولا وفعلا + فان + ودر روایتی وان + من البیان لسحرا + یعنی بعضی از بیان سحرست واین قول مناسب تر ست باین معنی که گفتم گویا این دلیل ست بر قصر خطبه یعنی خطبه باید که بالفاظ وجیزه قلیلهٔ دالّه بر معانی جزیله باشد چنانکه میگویند خیر الکلام ما قلّ ودلّ وزیادت اطالت نکنند شاید که موهم معانی لائقه باطل گردد ومذموم ست گردد واین قول هم متضمن مدح بیان ست وهم مفید ذم زیرا که بیان اگر تاثیر عظیم ست در دلها بصرف امالت بجانبی چنانکه سحر اینست پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح باشد واگر بسوی باطل کند مذموم بود وبیان سخن پیدا وکشاده گفتن وتفصیل کلام در وی در بیان وشعر باید انشاء الله تعالی + رواه مسلم + وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خطبنا احمرت عیناه + بود آنحضرت چون خطبه میخواند ما را سرخ میشد چشمها وی + وعلا صوته + وبلند میشد آواز وی + واشتد غضبه + وسخت میگشت خشم وی بسبب آنچه تجلی میکرد بر وی از بوارق انوار عظمت وجلال ولوامع ضوای ابلاغ وانذار حتی کانه منذر جیش + وحالت آنحضرت در خطبه چنان میشد گویا که وی خبر دهنده ست از آمدن لشکر بر قومی وترساننده ست ایشان را بنزول آن بر ایشان یقول صبحکم ومساکم + میگوید آن منذر جیش مر القوم را صبح کردشما وشام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیکست که در وقت صبح ودر وقت شام بر شما در آید غارت کند ودمار از روزگار شما برآرد + ویقول + ومیگفت آنحضرت بقصد انذار وبیان قرب قیام ساعت + بعثت انا والساعة کهاتین + برانگیخته شده ام من وقیامت همچو این دو انگشت + ویقرن بین اصبعیه السبابة والوسطی + ومی پیوست آنحضرت بر بیان تشبیه میان دو انگشت خود که انگشت شهادت ست وانگشت میانه ومعنی سبابه در کتاب الصلوة در باب التشهد دانسته شده ست واختلاف کرده اند در تاویل این بعض گفته اند که مراد بقران سبابه ست بوسطی از جهت اشارت باقتران ساعت بعث وی صلی الله علیه وسلم وبعض میگویند که مراد آنست که دوری که میان بعث وساعت ست مقدار دوری ست که میان سبابه ووسطی ست یعنی وسطی از سبابه اندکی بیشتر رفته ست وسبابه عقب او ست اندکی پستتر همچنین من پیشتر از قیامت آمده ام وقیامت از عقب من رسیده می آید ویا میگویند لفظ یقرن ناظر بمعنی اول ست زیرا که عدد میان سبابه ووسطی غایت ست پیوسته کنند یا نکنند جوابش آنکه به پیوستن ظاهر میگردد دو وجود بعد ودر کشاده داشتن ظاهر نیست فافهم + رواه مسلم +

وعن نعیلی بن امیة + بضم همزه وفتح میم وتشدید تحتانیه ابن منیة میگویند بضم میم وسکون نون وفتح تحتانیه مخفف علیف قریشی صحابی ست اسلام آورده روز فتح وحاضر شد حنین وطائف وتبوک را وبود وی رضی الله عنه عامل عمر بر نجران + عدد وست در اهل حجاز + قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرا علی المنبر + میخواند آنحضرت بر منبر این آیت را + ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک + وفریاد میکنند وبانگ میزنند دوزخیان ای مالک که نام خازن دوزخ ست گو حکم کند بر ما پروردگار تو یعنی میرانیدن یعنی درخواه از پروردگار خود که بمیراند ما را تا از عذاب خلاص شویم ودر قرآن میگوید که جواب میدهد مالک انکم ماکثون این آنرا بسوی شما باطل ست شاد باش تا دیر نکنند کار آتش وهمیشه خواهید بود در وی پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را میخواند از برای انذار + متفق علیه +

وعن ام هشام بنت حارثة بن النعمان قالت ما اخذت ق والقران المجید الا عن لسان رسول الله ص روایت ست از ام هشام که صحابیه انصاریه ست گفت یاد نگرفتم من سوره ق الا از زبان مبارک پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم یقرا بها کل جمعة علی المنبر

او خطب الناس + میخواند آنحضرت این سورہ را ہر جمعہ بر منبر چون خطبہ میخواند برای مردم ظاہر آنست کہ مراد از خواندن در ہر جمعہ چندگاہ خواہ بود کہ این امر آۃ حاضر شدہ و شنیدہ نہ آنکہ ہمیشہ در مدت عمر در خطبہ میخواند و گفتہ اند کہ مراد اول این سورہ ست زیرا کہ تمام سورہ را در خطبہ نخواندہ ست پس بریں تقدیر یا وہم شام را نیز اول سورہ خواہد بود و اللہ اعلم + رواہ مسلم + **وعن عمرو** ابن حریث بضم حای مہملہ و فتح را + ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خطب و علیہ عمامۃ سوداء + روایت ست از عمرو بن حریث کہ صحابی نیز ہست کہ آنحضرت را در خردی دیدہ و ازوی حدیث شنیدہ و آنحضرت دست مبارک خود را بر سر وی مالیدہ و دعا بہ برکت کردہ و در وقت وفات آن حضرت دوازدہ سالہ بود کہ آنحضرت خطبہ خواندہ و بر سر وی دستار سیاہ بود + قد ارخی طرفیہا بین کتفیہ + در حالیکہ تحقیق فرو ہشتہ بود ہر دو طرف عمامہ را میان دو شانۂ خود و تحقیق این مسئلہ در باب اللباس بیاید انشاء اللہ تعالیٰ و کتفیہ بلفظ تثنیہ ست در جمیع نسخ مسلم و ہمچنین ست در جمع بین الصحیحین حمیدی و کتفہ بلفظ افراد نیز آمدہ ست اول اظہر ست روایۃ و درایۃ + یوم الجمعۃ + این حال در روز جمعہ بود + رواہ مسلم **وعن جابر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو یخطب + گفت جابر گفت آنحضرت و حال آنکہ وی خطبہ میخواند + اذا جاء احدکم یوم الجمعۃ والامام یخطب + چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد روز جمعہ و حال آنکہ امام خطبہ میخواند + فلیرکع رکعتین + پس باید کہ بگزارد دو رکعت + ولیتجوز فیہما + و باید کہ تخفیف کند درین ہر دو رکعت شافعیہ این را حمل کردہ اند بر تحیۃ المسجد کہ نزد ایشان واجبست اگرچہ نزد خطبہ باشد و ہمچنین نزد امام احمد و باین حدیث استدلال میکنند بر تاکد وجوب آن کہ در وقت خطبہ نیز بآن امر فرمود و نزد حنفیہ ہر گاہ کہ تحیۃ المسجد در غیر وقت خطبہ واجب نیست در وقت خطبہ بطریق اولی واجب نخواہد بود و ہمین ست مذہب مالک و سفیان ثوری و بریں اند جمہور صحابہ و تابعین کذا قال النووی و تاویل میکنند حدیث نزد ایشان آنست کہ مراد بخطبہ ارادۂ خطبہ ست یعنی میخواہد امام کہ خطبہ بخواند نہ آنکہ بالفعل میخواند بقرینہ احادیث صحیحہ کہ دال اند بر حرمت صلوٰۃ در وقت خطبہ و در صحیحین از حدیث جابر بطرق متعددہ آمدہ کہ مردی بمسجد در آمد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطبہ میخواند پس گفت آنحضرت آیا نماز کردہ یا فلان گفت نکردہ ای فرمود بگزار دو رکعت و تخفیف کن در آنہا و تاویل کردہ اند این را کہ ورود این واقعہ پیش از منع صلوٰۃ در وقت خطبہ بود یا این مخصوص بآنمرد داخل بود و بعض گویند این قضیہ پیش ازان بود کہ آنحضرت شروع در خطبہ کند و گفتہ اند کہ آن نہ در خطبۂ جمعہ بود و اللہ اعلم و شیخ ابن الہمام گفتہ معارضۂ این حدیث احادیث دیگر را لازم نمی آید شاید کہ آنحضرت قطع کردہ باشد خطبہ را تا آنکہ فارغ شود آنمرد از نماز و واقع ہمچنین ست چنانکہ دار قطنی در سنن خود روایت کردہ کہ گفت مرا و پسر صلی اللہ علیہ وسلم بگزارد دو رکعت پس آنحضرت ایستاد کرد از خطبہ تا فارغ گشت آنمرد از نماز و سخن در اینجا بسیار ست جملۂ ازان در شرح ذکر کردہ ایم و بتیقنای آن در فتح الباری ست فلینظر تم + رواہ مسلم **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرک رکعۃ من الصلوٰۃ مع الامام فقد ادرک الصلوٰۃ + کسیکہ دریافت یک رکعت را از نماز با امام پس تحقیق دریافت نماز را این حکم عام ست شامل جمیع صلوٰۃ تخصیص بجمعہ ندارد ولیکن ایشان تقیید کردہ اند آنرا بجمعہ بقرینۂ حدیث آینده در آخر باب + متفق علیہ + و در ہدایہ گفتہ ست کسیکہ دریافت امام را در رکوع جمعہ بگزارد رکعت با و آنچہ دریافتہ ست و بنا کند بر وی جمعہ را بدلیل قول وی صلی اللہ علیہ وسلم ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا + ہر چہ دریابید یعنی با امام بگزارید آنچہ فوت شد قضا کنید آنرا و اگر دریافت

امام را در تشہد یا در سجود سہو نا کند بر سر جمعہ نزد ابی حنیفہ و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیہ را بنا کند بر سر جمعہ را و اگر دریافت اقل آنرا بنا کند بر سر ظہر را انتہی و مراد با دراک اکثر رکعت ثانیہ ادراک دست در رکوع نہ بعد از برداشتن سر از ان و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ دلیل حنفیہ اطلاق حدیث مذکور ست و آنچہ روایت کردہ شدہ ست کہ کسیکہ دریافت کمتر از جمعہ را اضافہ کند رکعت را و الا بگذارد چہار رکعت را ثابت نشدہ + **الفصل الثانی** + عن ابن عمر + قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یخطب خطبتین کان یجلس اذا صعد المنبر حتی یفرغ + بود آنحضرت خطبہ میخواند دو خطبہ و بود کہ می نشست چون بر مے آمد منبر را تا آنکہ فارغ میشد + اراہ المؤذن این قول راوی ابن عمر ست کہ گفت گمان میبرم کہ گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن و چون این لفظ یاد ندارد گفت اراہ بضم ہمزہ بمعنی اظن + ثم یقوم + پستر برمی خاست + فیخطب + پس خطبہ میخواند + ثم یجلس پستر می نشست + و الا تکلم + و تکلم نمیکرد نہ بدعا و نہ بغیر آن + ثم یقوم پستر می ایستاد + فیخطب + پس خطبہ میخواند خطبہ دوم را + رواہ ابو داود + **وعن عبد اللہ** بن مسعود قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا استوی علی المنبر استقبلناہ بوجوہنا + بود آنحضرت کہ چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما او را بروہای خود پس سنت آنست کہ مردم متوجہ بجانب امام بنشینند و خطبہ را استماع نمایند و از اینجا این نیز لازم می آید کہ خطبہ پشت بہ قبلہ میخواند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست ست و لیکن آنچہ ذکر کردیم نیز مطابق صحیحست + رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث لا نعرفہ الا من حدیث محمد بن الفضل + روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی ست کہ نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث محمد بن فضل + و او ضعیف ست در حدیث + و وی ضعیف ست روایت کردہ ست حدیث وی را کنایت ست از سوء حفظ او + **الفصل الثالث** + عن جابر بن سمرۃ + و او پسر جابر بن سمرہ ست و صحابی اند و وی خواہر زادہ سعد بن ابی وقاص ست و مادر وی خالدہ بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت و از پدر خود و از عمر و علی رضی اللہ عنہم + قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائما + بود آنحضرت کہ خطبہ میخواند ایستادہ پستر می نشست پستر می ایستاد پس خطبہ میخواند ایستادہ + فمن نبأک انہ کان یخطب جالسا فقد کذب + پس کیست خبر دہندہ ترا کہ او خطبہ میخواند نشستہ پس بتحقیق دروغ میگوید + فقد واللہ صلیت معہ اکثر من الفی صلوۃ + پس بتحقیق بخدا سوگند گزارد ام بآن حضرت بیشتر از دو ہزار نماز انچہ زود بفہم می آید آنست کہ مراد نماز جمعہ باشد و این درست نیست زیرا کہ آن حضرت نگزارد ہ مگر نزدیک بہ پانصد جمعہ چہ اول جمعہ کہ گزارد بعد از قدوم بمدینہ بود و مدت اقامت بمدینہ دہ سال ست پس مراد نمازہای پنجگانہ ست و مقصود جابر بیان کثرت صحبت ست بآنحضرت + رواہ مسلم + **وعن کعب** بن عجرۃ + بضم عین و سکون جیم از مشاہیر صحابہ حلیف انصار ست و از اصحاب شجرہ ست آورد ہ اند کہ او و ابی لبود کہ در خانہ نگاہ میداشت می پرستید عبادہ بن الصامت یا را بلبود روبے در درون خانہ او در آمد بت را شکست و بغضب در آمد نزد یک لبود کہ دشنام کند عبادہ را پس لبکر در رفت با خود گفت کہ اگر این بت فائدہ و قدرتی داشت باز نمیشد اخود را از شکستن پس نیز از گشت از بت پرستیدن و مسلمان شد رضی اللہ عنہ + انہ دخل المسجد + روایت میکند کعب کہ وی در آمد بمسجد + و عبد الرحمن ابن الحکم + کہ از بنی امیہ و اتباع ایشان ست + یخطب قاعدا + خطبہ میخواند نشستہ + فقال انظروا الی ہذا الخبیث + پس گفت کعب بن عجرۃ نگاہ کنید بسوی این پلید + یخطب قاعدا + خطبہ میخواند نشستہ + و قد قال اللہ تعالی + و حال آنکہ تحقیق گفتہ ست خدا تعالی + و اذا رأوا تجارۃ او لہوا انفضوا الیہا

و ترکوک قائما + چون می بینند ایشان بازرگانی را یا بازی را میروند و ریز میکنند بسوی آن و میگذارند ترا ایستاده قصہ آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطبہ میخواند ناگاہ قافلہ از شام آمد و ایام قحط بود پس صحابہ بی طاقت شدند و بسرا دیدن قافلہ بدر رفتند مگر نزدیک بدوازدہ کس پس این آیت نازل شد پس ازینجا معلوم میشود کہ آنحضرت ایستادہ خطبہ میخواند و قیام در خطبہ نزد ابی حنیفہ و مالک و احمد سنت ست و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمہ قیام در خطبہ شرط ست مگر کسی را کہ قدرت دارد چنانکہ نماز او شیخ ابن الہمام در فتح الباری گفتہ اول کسیکہ نشستہ خطبہ خواند معاویہ بود ہنگامیکہ بسیار شد پیہ شکم وی و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ابو بکر و عمر و عثمان ہمہ ایستادہ خطبہ میخواندند و عثمان چون شاق شد بر و ایستادہ میخواند و چون ماندہ شد نشست و خاموش میبود باز بر میخاست و میخواند و معاویہ خطبہ اول را نشستہ میخواند و خطبہ دوم ایستادہ و آن بحکم ضرورت بود پس حجت نباشد مر کسی را کہ تجویز میکند نشستہ خطبہ خواندن کذا ذکر الشیخ + رواہ مسلم + و درین حدیث دلیل ست بر جواز تغلیظ و تشدید بر کسیکہ ارتکاب میکند حرام را یا مکروہ را زیرا کہ ارتکاب خلاف چیزیکہ مداومت کردہ بران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بضرورت بنی از خبث باطن ست + **وعن عمارۃ** + بضم عین و تخفیف میم + بن رویبۃ + بضم را و فتح او و سکون یا + انہ رأی بشر بن مروان علی المنبر رافعا یدیہ + روایت ست از عمارہ کہ از صحابہ ست کہ وی دید بشر بن مروان را بر منبر بردارند دو دست را نزد خطبہ خواندن چنانکہ داب بعض جہلہ وعاظ و خطباست + فقال + پس گفت عمارۃ + قبح اللہ ہاتین الیدین + زشت گرداند خدا تعالیٰ این دو دست را + لقد رأیت رسول اللہ + ہر آئینہ دیدم پیغمبر خدا را + صلی اللہ علیہ وسلم ما یزید علی ان یقول بیدہ ہکذا + زیادہ نمیکرد آنحضرت برینکہ اشارت میکرد بدست خود ہمچنین + و اشار بإصبعہ المسبحۃ + و اشارت کرد بسبابہ خود کہ مسبحہ ست بسوے انمودن صورت اشارت کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی آنحضرت یک اشارتی بانگشت شہادت خود میکرد گویا کہ خطاب میکرد بمردم و تنبیہ میکرد ایشانرا بر استماع و تامل در انچہ ذکر میکرد + رواہ مسلم + **وعن جابر** قال لما استوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم الجمعۃ علی المنبر قال اجلسوا + روایت ست از جابر گفت ہنگامیکہ نشست آنحضرت روز جمعہ بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا کہ مردم بہ برآمدن آنحضرت ایستادند فافہم + فسمع ذلک ابن مسعود فجلس علی باب المسجد + پس شنید این امر حضرت را ابن مسعود کہ بر در مسجد ایستادہ بود و ہمانجا نشست ازجہت تبادر و مسارعت بامتثال امر شارع + فرآہ رسول اللہ + پس دید او را پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم فقال تعال + پس گفت آنحضرت پیش آی + یا عبد اللہ بن مسعود + از غایت شفقت و مرحمت بجہت مبادرت او باستثال و بحقیقت ہر کہ امتثال امر کند محل کرم و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد بیت ہر کرا دود عشق صادق آمد ہست + بر سرش معشوق عاشق آمدہ ست + رواہ ابو داؤد + و درین حدیث دلیل ست بر جواز تکلم بر منبر یا این قبل از شروع در خطبہ بود یا آنحضرت اشارت کرد و راوی ازان تعبیر کرد بقول و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ مکروہ ست و خطیب را کہ تکلم کند در حال خطبہ مگر انکہ امر معروف باشد چنانکہ قصہ عمر با عثمان رضی اللہ عنہما و وضو آمدہ ہست و آن مشہور ست و در باب الغسل مذکور شدہ ست و در سفر السعادۃ گفتہ ہست کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مسجد می در آمد سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام میداد **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرک من الجمعۃ رکعۃ فلیصل الیہا اخری + کسیکہ دریافت با امام از جمعہ یک رکعت پس باید کہ ضم کند باو رکعت دیگر را و جمعہ را تمام کند + و من فاتتہ الرکعتان

فليصل اربعا + وكسيكه فوت گردد او را دو ركعت پس بايد كه بگزارد چهار ركعت + او قال الظهر + يا گفت بجاى اربعا فليصل الظهر + يعنى چون جمعه نيافت نماز ظهر بگزارد چهار ركعت و در فصل اول هم در حديث ابى هريره كلام در ضمنى گذشت + رواه الدارقطنى +

باب صلوة الخوف

+ صلوة خوف ثابت ست بكتاب و سنت و بروايت از ابو يوسف و حسن بن زياد از حنفيه و مزنى از شافعيه مخصوص بود بزمان نبوت از جهت قصد احراز فضيلت صلوة با رسول الله صلى الله عليه وسلم و بعد از و مشروع نيست و ظاهر مفهوم آيه كريمه فاذا كنت فيهم نيز همين ست و مختار نزد جمهور جواز اوست بعد از زمان نبوت نيز و گزاردن بعضى از صحابه مثل على مرتضى و ابو موسى اشعرى و حذيفه بن اليمان رضوان الله عليهم اجمعين بعد از زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم حجت ايشان ست و بعض گفته اند كه صلوة خوف بر صفت مذكوره بر تقديرى لازم ست كه نزاع كنند قوم در گزاردن خلف امام و اگر نزاع نكنند بگزارد امام يك طائفه تمام خلف او و بگزارد بطائفه ديگر امام ديگر و نزد بعض ائمه مثل امام مالك مخصوص ست بحالت سفر و نزد ما جائز ست در سفر و حضر و صلوة خوف روايت كرده شده ست بر وجوه متعدده بحسب اختلاف زمان و مكان بر انچه مصلحت بيند امام در حراست و پرهيز از عدو و هر يكى از ائمه وجهى را اختيار كرده و امام ابو حنيفه روايت ابن عمر را كه گرفته كه ثابت ست در كتب ستة و شمنى گفته كه صلوة خوف از آنحضرت در چهار موضع بود ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذى قرد و از ينجا ظاهر ميشود كه در سفر بوده ست پس تجويز فقها آنرا در حضر بقياس بوده باشد والله اعلم +

الفصل الاول

عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه

+ سالم بن عبد الله بن عمر از فقهاى مدينه ست از سادات تابعين و علما و ثقات ايشان امام مالك گفت بود در زمان سالم هيچ يكى مشابه تر بگذشتگان در فضل و زهد و زندگانى در شت سليمان بن عبد الملك او را در كعبه ديد گفت بطلب از من هر چه خواهى گفت هر گز بظلم در خانه خدا از غير خدا او سالم بن عبد الله بر حجاج در شت گفتى و مردم ميگفتند رحمت بمادر لوكه او را سالم نام كرد + قال ابن عمر غزوت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل نجد + گفت ابن عمر غزا كردم من با آنحضرت بجانب نجد بفتح نون و سكون جيم نام شهرى ست اعلاى آن تهامه و مبين و اسفل عراق و شام و نجد در اصل بمعنى زمين بلند و رواه و شن بلند آيد و اين بلاد نيز مرتفع نزد و مراد اينجا نجد عراق ست نه نجد يمن + فوازينا العدو + پس بمقابل و مواجه شديم ما دشمنان را + فصافنا لهم + پس صف بستيم ما بر اى جنگ دشمنان + فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلى لنا + پس ايستاد آنحضرت در حاليكه نماز ميكند بر اى ما يعنى امامت ميكند ما را + فقامت طائفة معه و اقبلت طائفة على العدو + پس ايستاد نه گروهى با آنحضرت و اقتدا كردند بو و روى آوردند گروهى بگر بر دشمنان و ايستادند در مقابل ايشان + وركع رسول الله + و گزارد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بمن معه + با گروهى كه با او بودند + وسجد سجدتين + و سجده كرد آنحضرت دو سجده يعنى گزارد يك ركعت + ثم انصرفوا مكان الطائفة التى لم تصل + پس برگشتند و رفتند اين گروه كه يك ركعت با آنحضرت گزارده اند بجاى آنگروه كه نگزارده اند نماز و ايستاده بودند مقابل عدو + فجاؤا + پس آمدند آن گروه + فركع رسول الله صلى الله عليه وسلم بهم ركعة + پس ركوع كرد آنحضرت با ايشان يك ركوع + وسجد سجدتين + و سجده كرد دو سجده + ثم سلم + پس سلام داد آنحضرت + فقام كل واحد منهم + پس ايستاد هر يكى از قوم + فركع لنفسه ركعة و سجد سجدتين + پس ركوع كرد براى خود يك ركوع و سجده كرد دو سجده پس دلالت كرد حديث بر آنكه هر طائفه اقتدا كردند بر رسول خدا صلى الله عليه وسلم در يك ركعت و گزارد نه بر اى خود در ركعت ديگر تنها و اين مذهب ابو حنيفه ست و گفته اند كه اين طريق اوفق ست بنص قرآن فقد بر پوشيده نماند كه سبيل نيست بآنكه

ہر دو طائفہ یکبار گی بگزارند رکعت باقیہ را چہ در وی تضییع امر حرب و تفویت مصلحت اوست و از حدیث معلوم شد کہ کدام یکی پیشتر بگزارد
پس گفت شہب کہ صاحب مالک ست طائفہ دوم پیشتر بگزارد کہ سلم ست از کثرت مخالفت و حدیث آیندہ بر ان دلالت دارد و امام
ابو حنیفہ گفت طائفہ اولی پیشتر گزارد کذا فی بعض الشروح این روایت سالم ست از ابن عمر + و در وی آنافع نحوہ + و روایت کرد نافع
از ابن عمر مانند آن + و زاد + و زیادہ کردہ ست نافع این را کہ + فان کان خوف ہو اشد من ذلک + پس اگر یافتہ شود ترس زیادہ
کہ آن سخت تر ست از ان خوف کہ باوی نماز بجماعت توان کرد بروجہ مذکور + صلوا رجالا قیاما علی اقدامہم + بگزارند پیادہ ایستادہ بر
پایہای خود اگر توانند پیادہ ایستادہ + او رکبانا + یا بگزارند سوارہ اگر نتوانند پیادہ شد + مستقبلی القبلۃ + روی آرندہ بجانب قبلہ اگر ممکن
باشد استقبال + او غیر مستقبلیہا + یا بگزارند نہ استقبال کنند قبلہ را اگر ممکن نباشد استقبال بر ہر تقدیر تا ممکن ست نماز از دست ندہد
بیت بروں افتم از خود بہ پرگندگی + نہ افتم برون با تو از بندگی + لنگ و لوک و خستہ شکل و بی ادب + سوئے او می خیز و او را طلب
قال نافع لا ارای ابن عمر ذکر ذلک الا عن رسول اللہ + گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را کہ ذکر کردہ باشد این شقوق و این تفصیلات را مگر از
پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری + و عن یزید بن رومان + بضم راو سکون واو و کہ تابعی ست و ثقہ کثیر الحدیث + عن صالح
ابن خوات + بفتح خای معجمہ و تشدید واو و تای فوقانیہ نیز تابعی ثقہ ست عزیز الحدیث و خوات صحابی ست جلیل اول مشاہد او احد ست
عن من صلی مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم ذات الرقاع صلوٰۃ الخوف + صالح روایت میکند از کسیکہ نماز گزاردہ ست با آنحضرت
در روز ذات الرقاع نماز خوف را و ذات الرقاع بکسر را نام غزوہ ایست کہ در سنہ خامسہ از ہجرت بود کہ ملاقی شد آنحضرت کفار را
و گزارد این نماز را او بی آنکہ جنگی واقع شود برگشت و ذات الرقاع از جہت آن گویند کہ مسلمانان پا برہنہ بودہ و پایہا سودہ شدہ و ناخنان
پای ایشان فتادہ و پس جامہ پارہ پارہ بر پا ہا پیچیدہ بودند مشہور این وجہ ست و بعض گویند کہ در انجا کوہی بود کہ پارہ پارہ و سرخ بود و پارہ او سپید و پارہ او
سیاہ و پارہ او زرد بود در رنگ گویا رقعہ ہاست بر ہم دوختہ بعد ازان بیان صلوٰۃ آنحضرت کہ در روز ذات رقاع کرد میکند
بقول خود + ان طائفۃ صفت معہ طائفۃ و جاہ العدو + گروہی صف بستند با آنحضرت و گروہی صف بستند و ایستادہ شدند در مقابلہ دشمنان
و جاہ بضم واو و کسر آن و در روایتی تجاہ العدو بتا + فصلی بالتی معہ رکعۃ + پس گزارد آنحضرت با آن طائفہ کہ با او بودند یک رکعۃ + ثم ثبت قائما +
پستر برجا خود ماند آنحضرت ایستادہ + و اتموا لانفسہم + و تمام کردند ایشان نماز را برای خود + ثم انصرفوا + پستر نماز کردہ برگشتند و بر فتند + فصفوا
و جاہ العدو + پس صف بستند در مقابلہ دشمنان + و جاءت الطائفۃ الاخری + و آمدند طائفہ دیگر کہ نخست در مقابلہ دشمنان صف بستہ ایستادہ بودند
فصلی بہم رکعۃ التی بقیت من صلوتہ + پس گزارد آنحضرت با ایشان رکعتی را کہ باقی ماندہ از نماز وی + ثم ثبت جالسا + پستر جا خود ماند آنحضرت نشستہ
و اتموا لانفسہم + و تمام کردند این طائفہ نماز را برای خود + ثم سلم بہم + پستر سلام داد آنحضرت با ایشان متفق علیہ و اخرج البخاری بطریق آخر عن القاسم و بیرون آورد
و روایت کردہ ست بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق + عن صالح بن خوات عن سہل + بفتح سین و سکون ہا + بن ابی حثمۃ
بفتحای مہملہ و سکون مثلثہ صحابی صغیر ست در سال سوم از ہجرت و لادت یافتہ و او مراد ست در روایت یزید بن رومان کہ گفتہ عمن صلی
مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعض گفتہ اند اینجا پدر ش را مراد داشتہ کہ خود ست وی صحابی ست + عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم این وجہ دیگر ست از وجوہ

صلوة الخوف و در بعضی خبر ہر یک طائفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گزارند و یکی تنها و لیکن در وقت صلوة آنحضرت قضای آن بجا
اتمام صلوة و وی صلی الله علیه وسلم و باین اخذ کرده اند مالک و شافعی **وعن جابر** قال قاتلنا مع رسول الله + پیش آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم حتی اذا کنا بذات الرقاع + تا آنکه بودیم ما بذات رقاع + قال فاذا اتینا علی شجرة ظلیلة + گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم بر
درخت سایه دار که خوب بود سایه او + ترکنا ها لرسول الله + میگذاشتیم ما آن درخت سایه را برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم + تا استراحت
کند و اکتساب بشود + فجاء رجل من المشرکین بسیف رسول الله + پس آمد مردی از مشرکان و حال آنکه شمشیر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علق
بشجرة + آویزان بود بر درخت + فاخذ سیف النبی + پس گرفت آن مرد شمشیر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و ناخترطه + پس بر کشید آن مرد شمشیر
از نیام + فقال لرسول الله + پس گفت مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم آتخافنی + آیا میترسی از من + قال لا + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نعم اترسم + قال فمن یمنعک منی + گفت آن مرد پس که باز میدارد ترا از من + قال الله یمنعنی منک + گفت آنحضرت خدا باز میدارد مرا از تو
قال + گفت جابر + فتهدد اصحاب رسول الله + پس تهدید ساختند آن مرد را یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و غمد السیف و علقه + پس گردانید
شمشیر را در نیام و آویخت او را بر آن درخت چنانچه بود + قال فنودی بالصلوة + گفت جابر پس آواز داده شد و اذان گفته شد برای نماز +
فصلی بطائفة رکعتین + پس گزارد با یک طائفه دو رکعت + ثم تاخروا + پس بر گشتند این طائفه + وصلی بالطائفة الاخری رکعتین + و گزارد
آنحضرت بطائفه دیگر دو رکعت + قال فکانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم اربع رکعات + گفت جابر پس بود مر آنحضرت را چهار رکعت
وللقوم رکعتان + و مر قوم هر کدام را دو رکعت + متفق علیه و اختلاف کرده اند در توجیه گزاردن آنحضرت چهار رکعت را پس بعض گفته اند که قصر
رخصت ست چنانکه مذهب بعض ائمه ست و در پنجا چهار رکعت گزارد و لیکن این سخن مخالف ست بانچه ذکر کرده اند بعض محققین که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر گز در سفر چهار رکعت نگزارده و الله اعلم و بعض گفته اند که این از خصائص صلوة الخوف ست تا هر طائفه پس آنحضرت
تمام نماز بگزارند و شاید که نماز ایشان شده باشد در بعض وقات نه در اوقات دیگر و بعض گفته اند که این از جهت تکرار صلوة ست چنانکه شافعیه بدان
قائل اند و صحیحست اقتدای مفترض بمتنفل نزد ایشان و بعض گفته اند که این صلوة در بنجا لت در حضر بود و اقتصار قوم بدو رکعت از خصائص
ضرورت خوف بود و در روایتی مرابی داود و نسائی را آمده ست که آنحضرت در بعض احیان با هر طائفه یک رکعت میگزارد و قوم اکتفا
بر یک رکعت میکردند و قضا نمیکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست و الله اعلم **وعنه** قال صلی بنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الخوف فصففنا خلفه صفین + و ما از جابر روایتست گفت گزارد با ما آنحضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس و
دو صف پس پیش + والعدو بیننا وبین القبلة + و دشمنان میان ما و میان قبله بودند فکبر النبی + پس تکبیر بر آورد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و تکبیر بر آوردیم ما نیز + جمیعا + همه یعنی هر دو صف + ثم رکع ورکعنا جمیعا + پس رکوع کرد آنحضرت و رکوع کردیم ما همه + ثم رفع رأسه
من الرکوع ورفعنا جمیعا + پس بر داشت آنحضرت سر خود را و بر داشتیم ما نیز همه با اینجا آنحضرت و با هم موافق بودیم + ثم انحدر بالسجود والصف
الذی یلیه + پس فرو رفت به نشیب آنحضرت بسجده صف پیشین که متصل بود او را + وقام الصف المؤخر فی نحو العدو + و ایستاده ماند
صف پایان در مقابله دشمنان و در برابر ایشان + فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم السجود وقام الصف الذی یلیه + پس هر گاه که تمام

کرد آنحضرت سجده را و بایستاد صفی که متصل بود با آنحضرت یعنی سر برداشتند از سجده + آنگاه الصف المؤخر بالسجود + پایان افتادند صف
پسین بر آی سجده + ثم قاموا + پستر بخاستند از سجده + ثم تقدم الصف المؤخر وتأخر المقدم + پستر پیش رفت صف پسین و پس رفت صف
پیشین + ثم رکع النبی صلی الله علیه وسلم بدء بنا جمیعا + پستر رکوع کرد آنحضرت بر آی رکعت دوم و رکوع کردیم با همه + ثم رفع رأسه من
الرکوع رفعنا جمیعا + پستر برداشت آنحضرت سر خود را از رکوع رکعت دوم و سر برداشتیم با نیز همه + ثم انحدر بالسجود والصف الذی
یلیه الذی کان مؤخرا فی الرکعة الاولی + پستر آنگاه فرود آمد آنحضرت برای سجود وصفی که متصل بود آنحضرت را آن صفی که مؤخر بود در رکعت
اولی + وقام الصف المؤخر فی نحر العدو + وایستاده ماند صف پسین در مقابله دشمنان + فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم السجود
والصف الذی یلیه نحر الصف المؤخر بالسجود + سجده و ثم سلم النبی صلی الله علیه وسلم وسلمنا جمیعا + پستر سلام داد آنحضرت و سلام
دادیم با همه + رواه مسلم + این طریق دیگرست بنی بر اختلاف زمان وصلاح دید حراست ونگاهداشت از عدو وچون عدو اینجا در
مقابل بود بجانب قبله همه یکجا در مقابل ایستادند وتا رکوع همه باتفاق نمودند ودر وقت سجده یک طائفه ایستاده ماند ودیگری
بسجده رفت چنانچه تقریر یافت وچون عدو بجانب دیگر غیر قبله نبود احتیاج بفرستادن جماعة بانظر نشد + الفصل الثانی +
عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بالناس صلوة الظهر فی الخوف ببطن نخل فصلی بطائفة رکعتین ثم سلم + گفت جابر
بود آنحضرت که میگزارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل که نام موضعی ست میان مکه وطائف پس بگزارد بطائفه دو رکعت
پستر سلام بداد + ثم جاء طائفة اخری فصلی بهم رکعتین ثم سلم + پستر آمد طائفه دیگر پس بگزارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد
رواه فی شرح السنة + در منتقیست سلام با هر دو طائفه جدا جدا داده و در بعضی از غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانکه
در حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آنحضرت چنانکه مؤلف آورده و در سفر السعادت میگوید که آنحضرت
توقف کرد در تشهد تا آنکه گزارد طائفه دوم پس سلام داد آنحضرت و قوم باتفاق + الفصل الثالث + عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم نزل بین ضجنان + بفتح ضاد معجمه وسکون جیم ونون نام موضعی یا کوهی ست قریب مکه + وعسفان + بضم عین مهمله وسکون سین نام جائی
ست بر دو مرحله از مکه شریفه + فقال المشرکون انه کانت لهؤلاء صلوة هی احب الیهم من آبائهم وابنائهم + پس گفتند مشرکان مر ایشانرا یعنی آنحضرت وصحابه را در
نماز دیگر که وی محبوب تر ست بسوی ایشان از پدران ایشان وپسران ایشان در روایتی من انفسهم واموالهم + وهی العصر + وآن نماز که محبوب تر ست نزد ایشان
نماز عصرست + فاجمعوا + بفتح همزه وسکون جیم وکسر میم + امرکم + پس اجماع کنید بر آخود را واتفاق کنید وعزم جزم کنید + فمیلوا علیهم میلة واحدة
پس حمله کنید بر ایشان یک حمله کردنی یکبارگی بر ایشان بر نیدند ایشان را هلاک کنید + مشرکان با خود این قرار داده اند + وان جبریل اتی النبی صلی الله علیه وسلم
فامرهان یقسم اصحابه طائفتین + وبدستیکه جبریل آمد نزد آنحضرت پس بسیار یوخت تدبیر بر آرفع شر مشرکان را امر کرد آنحضرت را که قسمت کند یاران خود را دو
طائفه + فیصلی بهم + پس نماز بگزارد بیک طائفه + ویقوم طائفة اخری رائهم + و بایستد طائفه دیگر پس ایشان پیش ایشان یعنی در روی
مقابل دشمن وی را یعنی پس پیش هر دو آید + ولیأخذوا احذرهم واسلحتهم + وباید که گیرند بر نیز خود را یعنی چیزیکه بدان بر نیز خود را حفظ کنند مانند سپر
خود را بکسر جای مهمله وسکون دال بر نیز کردن و سلاح بکسر سین سلاح حرب + فتکون لهم رکعة + پس باشد مر قوم را یک رکعت + ولرسول الله صلی

علیه وسلم رکعتان + ومراد آنحضرت را دو رکعت و مراد بودن یک رکعت قوم را بودن آن با امام در رکعت دیگر را تنها خواهند کرد و بعض بظاهر حمل کنند و آنرا از خصائص صلوة خوف دانند چنانکه گذشت والله اعلم + رواه الترمذی والنسائی + **باب صلوات العیدین** + گفته اند عید را بجهت آن عید خوانند که عود میکند هر سال و مکرری آید در اوقات خود و این معنی صادق ست بر همه مواسم که عود میکنند و مکرر میشوند پس زیاده کردند بعض قیدی را گفته اند عود میکند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام ست و در اضحی تمامی نعمت حج بوقوف عرفات که عمده ارکان حجست چنانکه وارد شده ست الحج عرفة و جمعه عید هر هفته و شکر نعمت صلوة هفته ست پس وضع کردند شکر نعمت هر طاعت را عیدی از جنس وی تا سبب مزید آن گردد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم و آنرا کوته هر گاه که ادای آنرا وقتی معین نبود و اجتماعی بر آن اتفاق نیفتاد و واقع نشد شکر تمام آنرا عیدی بمناسب آن کذا قالوا و بعض گفته اند که از جهت آن عید گفتند که تفاؤل شود بر آنکه عود و چنانکه قافله را در ابتدای خروج آن قافله گویند که از قفول یعنی رجوع ست یعنی باز گردد و بیاید و صلوة عیدین فرض ست بر قول امام ابو حنیفه مثل جمعه و در روایتی واجب ست و تسمیه او بسنت از جهت ثبوت اوست بسنت نه کتاب و نزد صاحبین سنت ست و نزد شافعی نفل ست و گردانیده اند او را افضل نوافل و در قولی سنت مؤکده ست و مالک گفته ست که سنت واجبه ست و شاید که وجوب بمعنی تاکدست و احتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذهب ابو حنیفه گفته شد و مشهور نزد امام احمد فرض عین ست چنانکه مذهب ابو حنیفه ست و صحیح نزد وی فرض کفایت ست مثل صلوة جنازه و جهاد و در روایتی از ابو حنیفه نیز همچنین آمده الله اعلم +

الفصل الاول + **عن ابی سعید الخدری** قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی فاول شیء یبدأ به الصلوة + آنحضرت که بیرون می آمد روز عید فطر و روز عید قربان بسوی مصلی که جای مشهور ست در مدینه بیرون شهر که آنجا نماز عید میگزارند و الآن چهار دیواری گرد آن کشیده اند و میگویند مسافت از حجره شریف تا آنجا هزار قدم ست و نماز عید در مسجد شریف میگزارند + فاول شیء یبدأ به الصلوة + پس نخست چیزی که آغاز میکرد آنحضرت بعد از رسیدن بآنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبه تقدیم میکرد + ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس + پستر برمیگشت از نماز پس می ایستاد روبروی مردم آنگاه بر منبر بایستد و در زمان شریف بر در مصلی نبود + والناس جلوس علی صفوفهم + و حال آنکه مردم نشسته بودند در صفهای خود + فیعظهم ویوصیهم ویامرهم + پس پند میکرد مردم را و امر در زمیکرد ایشانرا بخیر و امر میکرد ایشانرا بآنچه امر بطریق تأکید تقریر کرده شده و طیبی گفته است یعظهم یعنی اندر زمیکرد و تخویف مینمود و یوصیهم یعنی در حق غیر تا ناصح و خیر خواه مردم باشد و یامرهم یعنی امر میکرد ایشانرا بامتثال و نهی میکرد ایشانرا از حرام + وان کان یرید ان یقطع بعثا قطعه + و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکری را جدا میکرد و میفرستاد آنرا + او یامر بشیء امر به + یا اگر میخواست که بفرماید کاری را بمردم آنرا باین تعمیم بعد تخصیص شامل قطع بعث و غیر آن + ثم ینصرف + پستر برمیگشت از وعظ و توصیت و امر بآنچه گفته شد + متفق علیه + **وعن جابر بن سمرة** قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العیدین غیر مرة ولا مرتین بغیر اذان ولا اقامة + گفت جابر بن سمره گزارد م با آنحضرت هر دو عید نه یکبار و نه دو بار بلکه بارها بسیار بی اذان و بی اقامت یعنی برای نماز عید اذان و اقامت نبودی چنانکه برای نمازهای پنجگانه میباشد + رواه مسلم + و زیاده کرده ست در روایتی ولا الصلوة جامعة یعنی و این هم نبود که گویند الصلوة جامعة + **وعن ابن عمر** قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم وابو بکر وعمر یصلون العیدین قبل الخطبة + میگزارند نماز هر دو عید پیش از خطبه بتخصیص ابو بکر و عمر از برای

تاکید سنت ست زیرا کہ آنحضرت فرمودہ است اقتدا بابن بعدی ابی بکر و عمر اقتدا و اتباع کنید بآن و کسی کہ بعد از من شنید کہ ابو بکر و عمر ست رضی اللہ عنہما و میگویند کہ عثمان رضی اللہ عنہ آنرا تغییر داد خطبہ پیش از نماز خواند بحجت آنکہ مردم بسیار میشدند و کثرت مردم تاخیر میکند نماز را و بر میرسند بآن و تمام کلام درین بیاید متفق علیہ + و سئل ابن عباس اشہدت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العید + و پرسیدہ شد ابن عباس را آیا حاضر شدۂ تو با آنحضرت نماز عید را قال نعم + گفت ابن عباس آری حاضر شدہ ام + خرج رسول اللہ + بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فصلے ثم خطب + پس بگزارد نماز عید را پس بیستر خطبہ خواند + ولم یذکر اذانا ولا اقامۃ + و ذکر نکرد ابن عباس اذان را و نہ اقامت را + ثم اتی النساء فوعظھن و ذکرھن بعد ازان آمد آنحضرت نزد زنان را کہ بحکم آنحضرت نماز عید را حاضر میشدند پس پند کرد ایشانرا و یاد داد ایشانرا احکام دین و احوال آخرت را ثواب و عقاب + و امرھن بالصدقۃ + و امر کرد زنانرا بتصدق کردن + فرایتھن یھوین الی آذانھن و حلوقھن + پس میدیدم زنان را کہ دراز میکردند دستہا خود را بسوی گوشہای خود و گلوہای خود تا انچہ در گوش و گلو بود از زیور + یدفعن الی بلال + می انداختند بسوی بلال و می پیوستند بدامن او + یھوین بضم یا و فتح آن ہر دو روایت ست + ثم ارتفع ھو و بلال الی بیتہ + پستر رفت و شتابی کرد آنحضرت و بلال بسوی خانۂ آنحضرت فی الصراح رفع شتابی و مبالغہ کردن ستور در رفتن + متفق علیہ + و عن ابن عباس ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم صلی یوم الفطر رکعتین + روایت میکند ابن عباس کہ آنحضرت گزارد در روز عید فطر دو رکعت + لم یصل قبلھما و لا بعدھا + نگزارد آنحضرت پیش ازان دو رکعت و نہ بعد ازان + متفق علیہ + این حدیث دلالت دارد کہ پیش از نماز عید و بعد از وے نمازی نیست ترمذی گفتہ ست کہ در باب حدیث از عبد اللہ بن عمر و عبد اللہ بن عمر و ابی سعید نیز آمدہ ست و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح ست و عمل بریں نزد بعضی از اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و غیر ہم و تحقیق گفتہ اند بعضی از اہل علم نماز بعد از نماز عیدین و پیش ازان قول اول صحیح تر ست و زہری گفتہ ست کہ نشنیدم ہیچ کس را از علمای ما کہ ذکر کردہ باشد از سلف این را ست کہ گزارد پیش از نماز عید و نہ بعد از وے و در ہدایہ گفتہ ست کہ متنفل نکند در مصلی پیش از صلوٰۃ عید زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نگزارد ہ با کمال حرص بر نماز پس بعض گفتہ اند کہ کراہت در مصلے ست خاصۃ و بعض گفتہ اند در مصلی و در غیر مصلی زیرا کہ آنحضرت نگزارد ہ انتہی و بعض شروح ہدایہ گفتہ اند کہ اگر بگزارد اشراق و ضحی پیش از خروج بمصلی مکروہ نیست در فتح الباری گفتہ کوفیان میگویند کہ بگزارد بعد ازان و نہ پیش ازان و بصریان میگویند بگزارد پیش ازان نہ بعد ازان و مدنیان میگویند نہ پیش و نہ پس و باول قائل ست اوزاعی و ثوری و حنفیہ و ثانی قائل ست حسن بصری و جماعت و بثالث زہری و ابن جریج و احمد و شافعی و جماعۃ از سلف گفتہ اند کہ مکروہ ست نماز نہ قبل و نہ بعد بعد ازان اختلاف کردہ اند کہ چون فوت شود نماز عید قضا کردہ شود یا نہ و ظاہر مذہب آنست کہ چون فوت گردد با امام قضا نکند زیرا کہ نماز باین ہیئت ساختہ نشدہ ست بودن او عبادت مگر بشرائط مخصوصہ کہ تمام شود آن شرائط بنفر و کذا فی الہدایہ و در بعض شروح مذکور ست کہ اگر خواہند و رکعت بگزارد یا چہار مثل صلوٰۃ ضحی کہ در سائر ایام گزارد میشود و نقل کردہ از محیط و قاضیخان کہ ہر کہ بصلی بیاید و نماز با امام در نیابد وی مخیر ست اگر خواہد باز گردد بخانہ بے آنکہ بگزارد نماز او اگر خواہد بگزارد و برگردد و افضل آنست کہ چہار رکعت بگزارد تماما مثل گردد او را نماز ضحی و ہمچنین ست مذہب احمد + و عن ام عطیۃ قالت امرنا ان نخرج یعنی یوم العیدین + ام عطیہ گفت کہ ما را صحابیات دعا قلات زنان را ست فرمود ما را آنحضرت بغزا ے کردن

بقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات ودر باب درین معنی نظر است زیرا که اجر خطوات نوشته میشود ورجوع نیز چنانکه در مجموع که تا رسیدن بخانه اجر ثابت است وتصریح کرده اند بعض علما بعدم اختصاص آن بحج ومشهور در مردم آنست که آن از جهت حذر از آنست که آن از جهت عذاری این بود تا در کمین نباشند وچون شیعه نماند که اگر قصد این نبود وکثرت نیز آنرا میرانید که درین تقدیر مستحب میشد در طریق رجوع بر تقدیر علم بعادت شریف در اختلاف طریق خروج وعود وحق آنست که این همه احتمالات ست که هر کس بفهم خود استنباط نموده وی بسا نادانست باسرار ومصالح افعال رسول خود وعقول خلق قاصرست از ادراک آن واحاطه بدان ۔ وعن البراء قال خطبنا النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم النحر فقال ان اول ما ننبدأ به فی یومنا هذا ان نصلی ثم نرجع فنحر ۔ روایت ست از براء بن عازب که از مشاهیر صحابه ست گفت خطبه خواند ما را آنحضرت در روز نحر پس گفت بدرستیکه اول چیزیکه آغاز کنیم بوی در روز ما کنون این روز ست که نماز کنیم پس بازگردیم پس نحر کنیم ۔ ومن فعل ذلک فقد اصاب سنتنا پس کسیکه کرد آنرا پس تحقیق دریافت سنت ما را ۔ ومن ذبح قبل ان یصلی فانما هو شاة لحم عجله لاهله ۔ وکسیکه ذبح کرد پیش از آنکه نماز بگزاریم ما پس نیست این مگر گوسپند گوشت که شتاب کرده است برای اهل خانهٔ خود ۔ لیس من النسک فی شیء ۔ نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون وسکون سین عبادت کردن تا نسک عابد نسیکه قربانی نسک بضمتین جمع نسک بفتح سین وکسر آن جا قرآن ۔ متفق علیه ۔ وعن جندب بن عبد اللہ البجلی ۔ بفتح باء موحده وجیم صحابی ست واو را جندب بن سفیان نیز میگویند نسبت بسجیر روایت کرده اند ازوی حسن بصری وابن سیرین ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ذبح قبل الصلوة فلیذبح مکانها اخری ۔ کسیکه ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة دیگر را ۔ ومن لم یذبح حتی صلینا فلیذبح علی اسم اللہ ۔ وکسیکه ذبح نکند تا آنکه نماز بگزاریم ما پس گوکه ذبح کند بنام خدا یعنی درست ست ذبح وی وواقع ست از عبادت ۔ متفق علیه ۔ وعن ابی بردة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ذبح قبل الصلوة فانما یذبح لنفسه ۔ کسیکه ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح نمیکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی ست که برای خود حاصل کرده بر ذبح احدیت وداخل عبادت نه ۔ ومن ذبح بعد الصلوة وتمت نسکه واصاب سنة المسلمین ۔ وکسیکه ذبح کرد بعد از نماز فقد تم نسکه واصاب سنت المسلمین ۔ پس تحقیق تمام شد عبادت وی ویافت سنت وطریق مسلمانان را ۔ متفق علیه ۔ وعن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ینحر بالمصلی ۔ بود آنحضرت که ذبح میکرد ونحر میکرد در مصلی ۔ ذبح درگاه وگوسپندست وصورت آن معلوم ست ونحر مخصوص شتر ست وصورت وی آنست که شتر را ایستاده میکنند ونیزه میان هر دو پیش او میزنند تا خون ازو میرود وبر زمین می افتد وذبح در شتر نیز جائز ست اما نحر افضل ست شتر واطلاق ذبح بر نحر نیز آمده ست چنانکه در احادیث واقع شده ست ۔ رواه البخاری

الفصل الثانی ۔ عن انس قال قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم المدینة ولهم یومان یلعبون فیهما ۔ قدوم آورد آنحضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی حال آنکه مر اهل مدینه را دو روز بود که بازی میکردند دران در روز معلوم نشد که آن کدام دو روز بود بعض گفته اند که این دو روز نیروز ومهرجان بود وبعد کرده شده ست این قول بآنکه نیروز ومهرجان از عادات فرس وخصائص ایشان ست واللہ اعلم ۔ فقال ما هذان الیومان ۔ چه چیز ست این دو روز که شما مقید آیید بانها وبازی میکنید دران ۔ قالوا کنا نلعب فیهما فی الجاهلیة ۔ گفتند چیزی نیست که ما را بحقیقت آن علم باشد وبدانیم که از کجا است شاید که ساخته این مقدار میدانیم که ما و پدران ما بازی میکردیم درین دو روز در زمان پیش که زمان جاهلیت ست ودرین عبارت هم بیان عذر خود میکنند وهم اشارت مینمایند

کہ از امور جاہلیت ست محل تعجب و جد نیست اگر پیغمبر خدا فرماید ترک میکنیم چنانکہ دیگر امور جاہلیت را ترک کردیم + فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قد ابدلکم اللہ بہما خیرا منہما یوم الاضحیٰ و یوم الفطر بتحقیق بدل گردانیدہ است شما را خدا بتعالی بآن دو روز کہ شما داشتید در جاہلیت دو روز دیگر بہتر از ان دو روز آن دو روز کہ بدل گردانیدہ کدام ست روز عید قربان و روز عید فطر می فرماید کہ عید حقیقی و فرح و سرور مومن را باید کہ در عبادت باشد پس در حدیث نہی ست از لہو و لعب با اشارت خفی بسوی چیزی از ان در روز عیدین از انچہ در وی فاحشہ و خروج از طریقہ و شعار دین باشد و نہی ست از تعظیم اعیاد مشرکین و مراسم ایشان و سرور بدان و حضور در ان تا آنکہ بعضی از علما براہ مبالغہ رفتہ حکم بکفر کردہ اند بقصد زجر و تشدید سد ذرائع و القا از منطان کفر کذا فی فتح الباری فافہم + رواہ ابو داؤد

وعن بریدۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم + روایت ست از بریدہ اسلمی کہ صحابی مشہور ست و احوال او در مواضع متعددہ ذکر کردہ شدہ است گفت بود آنحضرت کہ بیرون نمی آمد روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکہ میخورد چیزے + و لا یطعم یوم الاضحیٰ حتی یصلی + و نمیخورد در روز عید اضحی تا نماز میگزارد و گفتہ اند کہ حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر انست کہ چون فطر بعد از وجوب صوم ملت دوست داشت آنحضرت تعجیل فطر را بقصد مبادرت باتمثال امر پروردگار در ہر چہ فرماید و حکم کند و الگرنہ تصدیر مجرد امتثال امر بودی سیر میخورد و حال آنکہ اکتفا بیک خرما میکرد و بعض گفتہ اند کہ اکل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہر عید بعد از اخراج صدقہ بود کہ مخصوص بہر یک و چون اخراج صدقہ فطر پیش از بر آمدن بنماز بود خورد و بر آمدن و اخراج صدقہ اضحی بعد از نماز بود کہ ذبح ست نماز گزارد و ذبح کرد و تصدق نمود و بخورد + رواہ الترمذی و ابن ماجۃ و الدارمی + **وعن کثیر** بن عبد اللہ عن ابیہ عن جدہ + روایت ست از کثیر بن عبد اللہ از پدرش از جدش کہ عمر بن عوف مزنی باشد کہ صحابی ست و کثیر ضعیف الحدیث ست و بعض گفتہ اند لیس بشیء و منکر الحدیث و اکثر ائمہ طعن کردہ اند + ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراۃ و فی الآخرۃ خمسا قبل القراۃ + کہ آنحضرت تکبیر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین ہفت تکبیر پیش از قرارت و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قرارت + رواہ الترمذی و ابن ماجۃ و الدارمی +

وعن جعفر بن محمد مرسلا + روایت ست از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضی اللہ عنہما بطریق ارسال + ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم و ابا بکر و عمر کبروا فی العیدین و الاستسقاء سبعا و خمسا کہ آنحضرت و ابو بکر و عمر تکبیر گفتند در نماز ہر دو عید و در نماز استسقا ہفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیہ + و صلوا قبل الخطبۃ + و نماز گزاردند پیش از خطبہ + و جہروا بالقراءۃ + و بلند خواندند قرارت را + رواہ الشافعی + **وعن سعید** بن العاص + روایت ست از سعید بن العاص اموی کہ یکی از اشراف قریش بود و جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از انہا کہ نوشتند مصحف را بر ای عثمان و گفتہ اند کہ اشبہ الناس بود در لہجہ بپیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و عکۃ العسل لقب اوست ولادت او در سال ہجرت ست و بعض گفتہ اند بعد از وے پیش از بدر + قال سالت ابا موسی و حذیفۃ کیف کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکبر فی الاضحیٰ و الفطر + گفت پرسیدم ابو موسی اشعری و حذیفہ بن الیمان را چگونہ بود آنحضرت کہ تکبیر میگفت در نماز عید اضحی و فطر فقال ابو موسی + پس گفت ابو موسی + کان یکبر اربعا + بود آنحضرت کہ میگفت چہار تکبیر تکبیرہ علی الجنائز + مانند تکبیر گفتن او بر جنازہ ہا + فقال حذیفۃ صدق + پس گفت حذیفہ راست گفت ابو موسی + رواہ ابو داؤد + بدانکہ احادیث در تکبیرات عید مختلف آمدہ و ازین جہت مختلف

آمده اقوال ائمه مذاهب پس نزد ائمهٔ ثلثه هفت تکبیرست در رکعت اولی و پنجست در رکعت ثانیه لیکن نزد مالک و احمد شمار کرده میشود تا هفت تکبیرهٔ احرام و شمار کرده نمیشود تا پنج تکبیرهٔ قیام و نزد شافعی شمار کرده میشود با پنج تکبیرهٔ احرام و تکبیرهٔ قیام و نزد امام ابوحنیفه سه در اولی و سه در ثانیه زائد بر تکبیرهٔ افتتاح و قیام این مذهب ابن مسعود است و آنچه رفته است بآن شافعی مذهب ابن عباس و کلام در اسانید این احادیث و تصحیح و تحسین و تقویت و تضعیف آنها بسیارست جمله ازان در شرح مذکورست و مشائخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیر رفع ایدی خلاف معهودست پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایه بعد ازان بدانکه متعارف در بلاد اسلام از عمل عامهٔ ابن عباس ست و سبب آنست که چون منتقل شد دولت بنی عباس نوشتند بحکام و ولاة دوی زمین که عمل کنید بمذهب جد ایشان که ابن عباس ست و شرط کردند که بغیر مذهب وی عمل نکنند بعد ازان مستمر و مستقر شد عمل بدان در سائر بلاد همچنین و در بلدهٔ ما حضرت دهلی عمرها الله و عمهما و اهلها عن الآفات بر مذهب ابن مسعود ست و در نواحی آن و سائر بلاد باقی مانده ست عمل بقول ابن عباس و الله اعلم + **وعن البراء** ان النبی صلی الله علیه وسلم نهوا یوم العید قبوسا فخطب علیه + و ازست براء بن عازب که آنحضرت داده شد بدست شریف وی روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه نموده بکمان + رواه ابوداود + و در بعض کتب فقه مذکورست که اکابر تونس و عصا مکروه ست و صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت بدان و از روضة العلما نقل کرده اند که هر بلده که فتح کرده شده بقهر و غلبهٔ محاربه تکیه کرده شود در ان بلده بسلاح و انکه فتح کرده شده بی آن تکیه کرده شود در ان عصا و لهذا تکیه میکنند شافعیه بحکم بشمشیر زیرا که فتح مکه نزد ایشان بمحاربه ست و نزد حنفیه بعصا زیرا که فتح آن نزد ایشان بصلح ست و اما در مدینهٔ مطهره اعتماد نیست بسلاح باتفاق زیرا که فتح وی بمحاربه نیست + **وعن عطاء** ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خطب یعتمد علی عنزة اعتمادا + و ازست عطاء که آنحضرت بطریق رسال که آنحضرت بود که چون خطبه میخواند تکیه میکرد بر عنزهٔ خود تکیه کردنی + و عنزه بفتح عین و نون زای نیزهٔ خرد که مر آنحضرت را بود که خادمان می برداشتند و پیش سترهٔ میکرد چنانکه در احادیث آمده ست + رواه الشافعی + **وعن جابر** قال شهدت الصلوة مع النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم عید فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغیر اذان و لا اقامة + گفت جابر حاضر شدم با آنحضرت در روز عید پس نماز کرد نماز پیش از خطبه بی اذان و اقامت + فلما قضی الصلوة قام متکأ علی بلال + پس هرگاه که تمام کرد نماز را ایستاد آنحضرت یعنی بر آنحضرت خطبه تکیه نموده بر بلال فحمد الله و اثنی علیه + پس حمد گفت خدا را و ستائش کرد او را بصفات تعالی و تقدس + و وعظ الناس + و پند کرد مردم را و وعظ منع و زجر تخویف + و ذکرهم + و تذکیر کرد ایشان را و یاد دهانید ثواب و عقاب آخرت را + و حثهم علی طاعته + و بر انگیخت ایشان را بر فرمانبرداری خود و مضی الی النساء و معه بلال + و گذشت و برفت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته بودند و حال آنکه بود با او بلال + فامرهن بتقوی الله و وعظهن و ذکرهن + پس امر کرد زنان را بخیرات و پند گفت و تذکیر کرد + رواه النسائی + **وعن ابی هریرة** قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجع فی غیره + بود آنحضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز بر میگشت در راه دیگر چنانکه گذشت

بیان اسرار و حکم دران در فصل اول + رواه الترمذی و الدارمی + **وعنه** انه اصابهم مطر فی یوم عید فصلی بهم النبی صلی الله علیه وسلم صلوة العید فی المسجد + و هم ازابی هریره روایتست که شان ایشان آنست که رسید دم بایشان در روز عید پس بگزارد آنحضرت نماز عید را در مسجد ظاهر ازین

عبارت است که نماز عید در جبانه افضل ست از نماز در مسجد مگر بعذری و الآن جاری شده است عادت اهل مدینه طیبه و همچنین مکه معظمه بنا گزاردن در مسجد شریف و حرم منیف + رواه ابوداود و ابن ماجة + وعن ابی الحویرث بضم حاء و فتح واو و سکون تحتانیه و کسر راء و آخر ثاء مثلثه + ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کتب الی عمرو بن حزم وهو بنجران + ابوالحویرث کنیه عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی الحویرث است و بعضی گفته اند که نام او حسین ست روایت کرده است که آنحضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حاء مهمله و سکون زاء که صحابی انصاریست اول مشاهد وی خندق ست و در زمان پانزده سالگی بود و عامل گردانید او را آنحضرت در نجران بفتح نون و سکون جیم نام شهریست بیمن و بود وی در زمان هفتاد سالگی و کتابی نوشته بوی سپرد که در وی فرائض و سنن و دیات بود و نوشت عجل الاضحی تعجل بالناس یعنی بکن نماز عید اضحی را + واخر الفطر + و دیر کن نماز عید فطر را + وذکر الناس + و تذکیر کن مردم را و گفته اند شاید که حکمت در تعجیل اضحی و تاخیر فطر آنست که هر گاه که ادا کرده شد صدقه فطر و خورده شد طعامی و باقی نمانید چیزی مهمی تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا آنکه ضعفی و فقیری بصوم راه یافته است که مانع میشود از سرعت و استعجال بخلاف اضحی که بعد از صلوة تصدق و اکل هست پس استعجال مناسب آن باشد + رواه الشافعی + و

عن ابی عمیر بضم عین + ابن انس عن عمومته له من اصحاب النبی + روایت است از ابی عمیر بن انس از اعمام که او را از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان کباجاؤا الی النبی صلی الله علیه وسلم شهدوا انهم رأوا الهلال بالامس + بدرستیکه سواران چند آمدند نزد آنحضرت در حالیکه گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند هلال عید دیروز + فامرهم ان یفطروا + پس امر کرد آنحضرت اصحاب را که فطار کنند + واذا اصبحوا ان یغدوا الی مصلاهم + وامر کرد که چون صبح کنند بروند بسوی مصلا یعنی گاه نماز عید + رواه ابوداود

الفصل الثانی

عن ابن جریج بضم جیم اولی و فتح راء و سکون تحتانیه و در روایت جریج بجیم دو بار مهملة بفتح جیم و نه بضم آن اصلانیست و ابن جریج نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج فقیه مکی قرشی مولا قریش و در اصل رومی ست یکی از اعلام ائمه مشهور و معدود و اول کسی ست که تصنیف کرد در اسلام در قول و گفته اند که وی ثابت تر و قوی تر ست از امام مالک و لیث کرد نذر وی ثوری و جزوی و گویند که متعه را مباح میداشت و میکرد آنرا تو فی بمکه سنه خمسین و مائة و پدرش عبد العزیز تابعی مشهور ست اما وی فقیه و اوثق از پدر ست + قال اخبرنی عطاء عن ابن عباس و جابر بن عبد الله قالا لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی + گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس و از جابر گفتند این هر دو صحابی نبود که اذان گفته شود روز عید فطر و نه روز عید اضحی + ثم سألته یعنی عطاء بعد حین عن ذلک + جریج میگوید که بعد از زمان سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از زمانی از ان مسئله مذکوره + فاخبرنی + پس خبر داد مرا عطا + قال + گفت عطا + اخبرنی جابر بن عبد الله ان لا اذان للصلوة یوم الفطر + خبر داد مرا جابر که نیست اذان مر نماز را روز عید فطر و در ین باب عطا تخصیص کرد در روایت از جابر بن عبد الله و همین نماز عید فطر را بیان کرد و چیزهای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت + حین یخرج الامام ولا بعد ما یخرج + هنگامیکه بیرون آید امام بر آنماز و نه بعد از بیرون آمدن بر آ خطبه + ولا اقامة ولا نداء ولا شیء + و نه بود اقامت و نه آواز دادن چنانکه گویند الصلوة الصلوة و مانند آن و نه بود چیزی

تاکیدست برائے نفی مطلق باز تاکید کردہ میگوید لاندارید مرا ولا اقامۃ نبود آواز دادن را ونہ وزونہ اقامت رواہ مسلم وعن ابی سعید الخدری ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یخرج یوم الاضحی ویوم الفطر فاول شیء یبدأ بہ الصلوۃ ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس والناس جلوس فی مصلاھم فان کانت لہ حاجۃ بعث ذکرہ للناس او کانت لہ حاجۃ بغیر ذلک امر ھم بھا وکان یقول تصدقوا تصدقوا تصدقوا فکان اکثر من یتصدق النساء رواہ البخاری ومسلم

یعنی بود آنحضرت کہ بیرون میرفت روز عید اضحی یا روز عید فطر پس اول چیزی کہ شروع میکرد بآن نماز بود پس چون سلام میگفت بر مردم میایستاد و روی خود را بسوی مردم میکرد و حال آنکہ مردم نشستہ بودند در جائہای خود پس اگر میبود آنحضرت را حاجت بفرستادن لشکری یا ذکر میکرد آنرا برائے مردم یا حاجت دیگر میداشت بفرستاد و اگر نمیبود او را حاجت بغیر ذلک امر میکرد مردم را بچیزی کہ میخواست و میفرمود آنحضرت کہ صدقہ دہید صدقہ دہید صدقہ دہید پس بیشتر کسیکہ تصدق میکرد زنان بودند

صلی اللہ علیہ وسلم زنان را پس منصرف شد یعنی برگشت آنحضرت بمنزل خود فلم یزل کذلک پس ہمیشہ بود تقدیم صلوۃ بر خطبہ در زمان خلفای اربعہ و بعد از ایشان حتی کان مروان بن الحکم تا آنکہ شد امارت مروان بن الحکم بر مدینہ از جانب معاویہ بن ابی سفیان فخرجت فخاصرا مروان فاخذ بیدی فجعل یجذبنی نحو المنبر وانا اجذبہ نحو الصلوۃ فلما رأیت ذلک منہ قلت این الابتذار بالصلوۃ فقال لا یا ابا سعید قد ترک ما تعلم فقلت کلا والذی نفسی بیدہ لا تاتون بخیر مما اعلم ثلثا رواہ مسلم

بیرون آمد من در وقت عید اضحی یا عید فطر پس ناگاہ کثیر بن الصلت قد بنی المنبر من طین ولبن پس ناگاہ کثیر بن الصلت کندی منبری در مصلی بنا کردہ از گل و خشت خام و خانہ او ہم در آنجا بود و لبن بفتح لام و کسر باء بر وزن کتف و لبن بر وزن ابل نیز آمدہ و این کثیر بن الصلت در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متولد شدہ و آنحضرت او را کثیر نام کردہ بود و نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابہ باین بیان ذکر کردہ و ذہبی ذکر کاشف گفتہ کہ قیل لہ صحبۃ و بعض گفتہ اند وی تابعی ست و کثیر نام وی عمر بن الخطاب نہادہ و ظاہر این حدیث آنست کہ اول کسیکہ منبر در مصلی ساخت مروان بود دوازدہ سال و نہ مالک نقل کردہ اند کہ اول کسیکہ خطبہ بر مصلے خطبہ بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضی اللہ عنہ ابو سعید خدری میگوید فاذا مروان ینازعنی یدہ پس ناگاہ مروان کشاکش میکند مرا دست خود را یعنی میکشد مرا بدست خود کانہ یجرنی نحو المنبر وانا اجرہ نحو الصلوۃ گویا کہ وی میکشد مرا بجانب منبر تا خطبہ پیش از نماز بخواند و من میکشم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبہ گزارد چنانکہ سنت ست فلما رأیت ذلک منہ قلت این الابتذار بالصلوۃ پس ہر گاہ کہ دیدم من آن قصد و ارادہ را از و گفتم کجا شد ابتدا کردن بنماز و گزاردن آن پیش از خطبہ کہ فعل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و خلفائے او بود فقال لا یا ابا سعید قد ترک ما تعلم پس گفت مروان نزاع مکن مرا اے ابو سعید قد ترک ما تعلم تحقیق باندہ شد و گذاشتہ شد چیزیکہ تو میدانی از ابتدا بخطبہ یعنی ترک کردم من آنرا از جہت مصلحتیکہ دیدم و آن اینست کہ اگر تقدیم صلوۃ میکردم مردم برائے استماع خطبہ انتظار میکشند قلت کلا والذی نفسی بیدہ لا تاتون بخیر مما اعلم ابو سعید میگوید گفتم من نہ چنین ست سوگند بخدای کہ بقبضہ قدرت او ست جان من دست نمی رسد شما بہتر از آنچہ میدانم من سہ بار گفتم این کلمہ را سہ بار ثم انصرف پس برگشت ابو سعید حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و یحتمل کہ معنی این باشد کہ برگشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد کہ معنی این باشد کہ برگشت مروان بجانب منبر تا خطبہ بخواند و نشنید سخن ابی سعید را کہ نماز پیشتر از خطبہ باید گزارد و بعینی زرد و عبارت ظاہر تر ست و اللہ اعلم رواہ مسلم بدانکہ سنت در عیدین گزاردن

نماز ست پیش از خواندن خطبہ و اتفاق کردہ اند صحاب کتب ستہ بروایت آنکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گزارد نماز پیش از خطبہ و عمل کرد ابوبکرؓ و عمرؓ بعد از وی ہمچنین و ترمذی گفتہ کہ برین ست عمل نزد اہل علم از صحابہ و غیر ہم و گفتہ اند کہ اول کسیکہ خطبہ پیش از نماز خواند مروان بن الحکم بود در وقتیکہ امیر مدینہ بود از قبل معاویہ و در فتح الباری میگوید کہ بعض گفتہ اند کہ اول کسیکہ خطبہ پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود بعد از مدتی از خلافت خود چون دید جماعت از مردم کہ بنماز نرسیدند چنانکہ ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کردہ است و این علت غیر علتیست کہ مروان قصد کردہ چہ مصلحت عثمان رضی اللہ عنہ رسیدن دوم بود بجماعت و قصد مروان سماع خطبہ بود و ہر دو ترک داده بودند در زمن مروان سماع خطبہ از جہت سب و شتم وی کسانی را کہ مستحق نبودند آنرا و افراط در مدح بعض مردم و احتمال دارد کہ عثمان رضی اللہ عنہ احیانا آنرا بجہت مصلحت صحیح کہ دید کردہ باشد کہ مروان بجہت غرض فاسد خود بران مواظبت نموده و بعض گفتہ اند کہ اول کسیکہ تغییر داد معاویہ بود و مروان حج مدینہ و زیاد بہ بصرہ کہ عمال او بودند متابعت و مطاوعت کردند و اللہ علم انتہی کلام الشیخ و بر تقدیر ثبوت این روایت اقوام مروان کہ قد ترک نہ ترکت محمول بر ظاہر خواہد بود فافہم + **باب الاضحیۃ** + اضحیہ بضم ہمزہ و کسر آن و تشدید یا و تخفیف آن و جمع وی اضاحی بتشدید یا و تخفیف آن نام چیزیست کہ ذبح کردہ میشود بر وجہ تقرب از شتر و گاؤ گوسفند در وقت مخصوص کہ آنرا قربانی گویند و تضحیہ بمعنی ذبح کردن قربانی کردن یوم نحر را یوم الاضحی از بنجا نام شدہ یا از ضحوست بمعنی ارتفاع نہار بلکہ اصل ہمین ست و اضحیہ ہم از وست کہ اول وقت تضحیہ ست و بدانکہ تضحیہ واجب ست در مذہب امام ابوحنیفہ و اصحاب او و بر ہر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی در روایتی از ابی یوسف سنت موکدہ ست مشہور و مختار در مذہب امام احمد ہمین ست و در روایتی از وی واجب ست بر غنی و سنت ست بر فقیر و در رسالہ ابن ابی زید کہ در مذہب مالک ست گفتہ کہ وی سنت واجبہ ست بر کسیکہ استطاعت دارد آنرا امر او بسنت طریقہ مسلوکہ در دین ست یا مراد او بوجوب تاکد ست و معنی اول قریب تر ست دلیل وجوب حدیثی ست کہ روایت کردہ ست آنرا ترمذی و ابوداؤد و نسائی کہ روایت کردہ اند بمحنق بضم میم و فتح حای مہملہ و تشدید نون موجرہ و قاف در آخر بن سلیم گفت بودیم ما بمدینہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بعرفات پس شنیدیم کہ می گفت بر اہل بیت در ہر سال اضحیہ ست و این صیغہ وجوب ست و فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کسیکہ بیابد سعت و تضحیہ نکند باید کہ قریب نگردد مصلای ما و مثل این وعید لاحق نمیگردد مگر بر ترک واجب کذا فی الہدایۃ **الفصل الاول** + **عن انس** قال ضحی رسول اللہ + روایت ست از انس کہ گفت قربانی کرد پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم بکبشین + بدو کبش بفتح کاف و سکون با گوسفند نر کہ سرون میزند بفارسی قچقار + املحین + ملح آنکہ سیاہی وی آمیختہ بسپیدی باشد و بعض گفتہ اند کہ بیاض او بیشتر از سواد او باشد و ملحہ بضم میم و سکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد + اقرنین + شاخدار یعنی دارای شاخ و الا ہر کبش شاخدار ست یا مراد سالم القرنین ست + ذبحہما بیدہ + ذبح کرد آنحضرت آن دو کبش را بدست مبارک خود + و سمی و کبر + و نام خدا برد و تکبیر گفت در وقت ذبح کردن چنانکہ شرط ذبح ست + قال رایتہ واضعا قدمہ علی صفاحہما + گفت انس دیدم آنحضرت را نہندہ پای مبارک خود را بر پہلوی وی یا بر روی وی و صفاح بکسر جمع صفح بفتح و سکون بمعنی پہلو و جانب روی و پہنای روی + و یقول + و میگفت + بسم اللہ و اللہ اکبر + متفق علیہ + **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امر بکبش اقرن + روایت ست از عائشہ کہ آنحضرت فرمود بیاوردن قچقار شاخدار + یطاء فی سواد

که پی سپر میکنند زمین را در سیاهی یعنی پا میای او سیاه باشد + و بیرک فی سواد + و میچمد در سیاهی + یعنی سینه و شکم وی سیاه باشد + و بیرک چمیدن و سینه بر زمین نهادن واصل وی مشترست + و ینظر فی سواد + و نگاه میکند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد کذا قال الطیبی و بعض گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود + فالی بیضحی به + پس آورده شد بوی بآنچنین گوسپند تا ذبح کند و قربانی کند بدان + قال یا عائشة هلمی المدیة + گفت آنحضرت ای عائشه بیار و بده مرا کارد را و مدیه مثلثة المیم ست + ثم قال اشحذیها بحجر + پستر گفت بعائشه تیز کن کارد را بسنگ شحذ بشین و حای مهمله و ذال معجمه تیز کردن کارد را و مانند آن مشحذ فسان + ففعلت + عائشه میگوید پس تیز کردم + ثم اخذها + پستر گرفت آنحضرت کارد را + و اخذ الکبش فاضجعه ثم ذبحه + و گرفت آنحضرت کبش را و بر پهلو خوابانید آنرا پستر ذبح کرد آنرا یعنی خواست که ذبح کند ثم قال پستر گفت + بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد + خداوندا بپذیر از محمد و از آل محمد + و من امة محمد + و از سائر امت محمد از بعض استدلال کرده اند که قربانی بر فقرا نیز مشروع است چه آنحضرت از جانب تمام امت قربانی کرد فقرا و اغنیا و این سخن ضعیف ست زیرا که مراد اشتراک در ثواب ست و این فضل و کرم آنحضرت است بالامت که شریک میگرداند ایشانرا در ثواب عبادت خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبیا عن امته + ثم ضحی به + پستر طعام چاشت خوانید بدان مردم را تضحیه چنانکه بمعنی ذبح کردن ست بمعنی خوانیدن طعام در وقت ضحی نیز آمده اینجا باین معنی ست + رواه مسلم + و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تذبحوا الا مسنة بضم میم و کسر سین و نون مشدده فرموده ذبح نکنید مگر مسنه را + الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعة من الضان + مگر آنکه دشوار شود بهم رسانیدن مسنه بر شما پس ذبح کنید جذعه را از ضان بفتح جیم و ذال + رواه مسلم + شرح این حدیث بتفصیلے دارد آنرا موفق مذهب شافعی بیان کنیم و در شرح موفق مذهب اربعه کرده شده ست بدانکه ضحیه جائز نیست مگر از ابل و بقر و غنم و روایت کرده نشده ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم جز صنف ثمانیه از ذبائح و غنم دو صنف ست معز که آنرا بز گویند و ضان که آنرا میش خوانند و جاموس پس همه که معرب گاو میش ست نوعی از بقر ست و جائز ست از جمیع این اقسام ثنی بنای ثلثه و همین مراد ست بمسنه که در حدیث مذکور ست و آن از ابل آنچه تمام کرده پنجسال کامل را و پانهاده در ششم و در خلاصه گفته آنچه تمام شده بروی چهار سال و از بقر آنچه تمام کرده دو سال را و از غنم خواه ضان باشد یا معز یکساله کذا فی الهدایة و مذهب امام احمد نیز موفق مذهب ماست و وجه تسمیه بمسنه آنست که وی می اندازد دو دندان پیش را که آنرا ثنایا گویند در سن عمر و مسنه از سن ست بمعنی دندان یا بمعنی سال پس در جمیع این اقسام ثنی شرط ست مگر از ضان که جذعه هم درست ست و در هدایه گفته ست که جذع از ضان در مذهب فقها آنچه تمام شده باشد بروی شش ماه و در معز آنچه تمام شده هفت ماه و این بر تقدیر یکه عظیم الجسم باشد چنانکه اگر خلط شود با ثنی مشتبه گردد و بر نظر از دور و اگر صغیر و حقیر باشد جائز نیست مگر آنکه تمام شده سنه و درست نیست جذعه از معز + و عن عقبة بن عامر ان النبی صلی الله علیه وسلم اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا + روایت ست از عقبة بن عامر که او از مشاهیر صحابه ست که آنحضرت داد او را گوسپندان که قسمت کند آنها را بر صحابه آنحضرت بطریق قربانی پس قسمت کرد + فبقی عتود + پس باقی ماند بعد از قسمت عتود بفتح عین بعد از وی تای مثناة یکساله از اولاد معز و بعض گفته اند آنچه گذشته بروی اکثر حول و در خلاصه گفته عتود معز مثل جذع از ضان آنچه گذشته بروی یکسال + فذکره لرسول الله + پس ذکر کرد عقبه آن عتود را که باقی مانده بود مر تضحیه را صلی الله علیه وسلم را و گفت

غنم بہ قسمت یافت عتودی باقی ماندہ ست چہ حکم میشود بفرمود تا بحال پس گفت آنحضرت ضحی بہ انت یعنی تضحیہ کن بدان عتود تو وفی روایۃ ودر روایتی دیگر چنین آمدہ ست کہ قلت یا رسول اللہ صابنی جذع یعنی بسید مرا جذع یعنی از معز قال ضح بہ گفت آنحضرت تضحیہ کن تو بدان اگر عتود نام بز یکسالہ ست خود درست ست نزد ما مطلق واگر کمتر از آنست میگوئیم کہ کفایت آن مخصوص بعقبہ بن عامر ست چنانکہ در حدیث ابی بردہ در جذع معز آمدہ ست کہ ذبح کن تو بجز او کفایت نمیکند از ہیچ کس مگر از تو وآنحضرت امید سد کہ تخصیص کند بعض احکام را بہ بعض احکام واحکام مفوض بود بوی بر قول صحیح متفق علیہ وعن ابن عمر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یذبح وینحر بالمصلی یعنی بود آنحضرت کہ ذبح میکرد ونحر میکرد در مصلی از جہت اول وقت وسابقا معلوم شد کہ نحر مخصوص ست بابل وذبح عام ونحر افضل ست از ذبح وی رواہ البخاری وایں حدیث در باب صلوۃ العیدین در آخر فصل اول گذشت از ابن عمر بروایت بخاری وظاہر ایں ست کہ ہمین جا ذکر میکرد نہ آنجا وعن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال البقرۃ عن سبعۃ گاو واقع میشود در قربانی از ہفت کس کہ شریک شوند دران وایضا وعن سبعۃ وشتر نیز واقع میشود از ہفت کس رواہ مسلم وابو داؤد واللفظ لہ واین لفظ حدیث ثمر ابی داؤد ست راست این اعتراض ست بر صاحب مصابیح کہ چون لفظ حدیث مر ابی داؤد راست بیائست کہ آنرا در فصل ثانی ذکر میکرد وعن ام سلمۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل العشر واراد احدکم ان یضحی چون در آید دہ ماہ ذی الحجہ وخواہد بعضی از شما کہ قربانی کند فلا یمس من شعرہ وبشرہ شیئا پس نباید کہ مس کند وگیرد از تکن موی خود وپوست خود چیزی را در روایتی دیگر فلا یاخذن شعرا ولا یقلمن ظفرا پس نباید کہ بگیرد موی وبچیند ناخن را ویقلمن تشدید وتخفیف ہر دو روایتست از تقلیم وقلم ہر دو بیک معنی ست ودر روایۃ من رای ہلال ذی الحجۃ واراد ان یضحی فلا یاخذ من شعرہ ولا من اظفارہ کسیکہ ببیند ہلال ذی الحجہ را وخواہد کہ تضحیہ کند پس نباید کہ بگیرد از موی خود ونہ از ناخن خود رواہ مسلم اگر گوئی کہ گرفتن مو وناخن معقول ومتصور ست لیکن گرفتن از بشرہ کہ معنی پوست کندن موی وناخن یا شبیہ ست بحجامت بیت اللہ کہ محرم اند در رنگ تعریف کہ نزد بعض مستحب ست یا بجہت آنکہ تا تضحیہ از ہر جزو حتی موی وناخن واقع شود واللہ اذبح قبل حلق ست در روز نحر منبا ومؤید ایں ست کہ اگر مقصود تشبہ بحجاج بودے شامل عام بودے تمامہ محظور احلوام امثال ایں محیط ومس طیب وغیر آن واین نہی برائے تحریم ست نزد قومی وبرائے تنزیہ ست نزد جماعۃ ودر جامع الاصول از حدیث مسلم از عمر بن مسلم بن عمار اللیثی الحجی کہ گفت بودیم ما در حمام نزد یک سعید بن المسیب پس نورہ کردند جمعی از اہل حمام وبعض گفتند کہ منع میکنند علما ازین پس چون ملاقات کردم سعید ابن المسیب را ذکر کردم این را نزد وے گفت یا ابن اخی این حدیثی ست کہ فراموش کردہ اند مردم وترک کردہ اند آنرا حدیث کردہ ست ام سلمہ زوجہ نبی وقالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رایتم ہلال ذی الحجۃ الحدیث وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من ایام العمل الصالح فیہن احب الی اللہ تعالیٰ من ہذہ الایام العشر نیست ہیچ روزہا کہ کار نیک در وی دوست تر باشد نزد خدا از ین دہ روز کہ دہ ذی الحجہ ست قالوا ولا الجہاد گفتند صحابہ یا رسول اللہ ولا الجہاد

فی سبیل اللہ + ونہ کار زار کردن در راہ خدا با کافران کہ در غیر ایں ایام واقع شود + فقال + گفت آنحضرت + ولا الجہاد فی سبیل اللہ ونہ کار زار کردن در راہ خدا آن نیز بر عملہای نیکو نیست کہ درین روزہا کنند اگرچہ عملہای قلیل و آسان باشد + الا رجل خرج بنفسہ ومالہ فلم یرجع من ذلک بشیء + مگر جہاد از مردیکہ بیرون آید بنفس خود و پس باز نگشت از نفس و نہ از مال خود بچیزی کہ بر ساند آن چیز او را بمقصود + فاین فضل شہادتست + رواہ البخاری + الفصل الثانی + عن جابر قال ذبح النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم الذبح کبشین املحین اقرنین + ذبح کرد آنحضرت در روز ذبح یعنی روز نحر دو گوسپند ملح اقرن یعنی این دو لفظ معلوم شد + موجوئین + کوفتہ شدہ گمان خصیتین آنہا یعنی خصی اگرچہ خصاد بلغت بیرون کشیدن خصیتین ست اما مراد اینجا یکی ست اگر گفتہ شود کہ خصا نقصان ست کما بعض اجزاء وہر گاہ گوش و شاخ شکستہ درست نباشد بجہت نقصان خصی چون درست شاید جواب آنکہ خصا در حیوان نقصان ست در صورت لیکن کمال ست در معنی کہ لحم خصی طیب والذ ست و قیمت وی اعلی و اغلی ست + فلما وجہہما قال + پس ہر گاہ کہ روی بقبلہ گردانید آن دو گوسپند را بسوی ذبح گفت + انی وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض علی ملۃ ابراہیم حنیفا + بدرستیکہ من متوجہ گردانیدم روی خود را بسوی آن کسیکہ شگافتہ واز عدم بوجود آوردہ آسمانہا و زمین را در حالتیکہ بگردیدہ ابراہیم مائل بر باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراہیم گردیدہ اوست + وما انا من المشرکین + ونیستم من از مشرکان کہ در عبادت و در ذبح کردن غیر خدا را شریک گردانند و بنام بتان ذبح کنند + ان صلوتی ونسکی + بدرستیکہ نماز من و ہمہ عبادات من و بیشتر اطلاق نسک برین عبادت مخصوص آید کہ قربانی کردن ست + ومحیای ومماتی وقربانی کردن من و مردن من + للہ رب العالمین + مر خدای راست کہ پروردگار جہانیان ست + لا شریک لہ + نیست ہیچ انباز مر او را + وبذلک امرت وبہمین یعنی بتوحید و ترک شرک مامور کردہ شدہ ام من + وانا من المسلمین + ومن از جملہ اسلام آرندگان مر او و تسلیم کنندۂ قضا و قدر او یم و گاہی میگفت وانا اول المسلمین و من اول مسلمانان این امت ام چہ ہر پیغمبر اول مسلمانان ست نسبت بامت خود بلکہ اول تمامۂ مسلمانان علی الاطلاق بحسب ذات و رتبہ و این دعا در کتاب الصلوۃ در باب ما یقول بعد التکبیر گذشتہ ست + اللہم منک + خداوندا این قربانی از عطای تو و فضل تست + ولک + و مر ترا ست و برای ثواب تو و رضای تو میکنم + عن محمد وامتہ + بقبول کن از محمد و امت او و در اینجا ذکر آل نکرد زیرا کہ آل نیز در امت اند + وگفت بسم اللہ واللہ اکبر ثم ذبح + پستر ذبح کرد عن محمد و کلمۂ ثم در ذبح کاہلیست باقی فضیلت ست + رواہ احمد وابو داود وابن ماجۃ والدارمی وفی روایۃ لاحمد وابی داود والترمذی ذبح بیدہ + آمدہ بزیادت لفظ بیدہ + این نیز آمدہ کہ + وقال + وگفت آنحضرت + بسم اللہ واللہ اکبر اللہم ہذا عنی وعن لم یضح من امتی + خداوندا این قربانی از من ست واز کسیکہ قربانی نکردہ از میان امت ان + وعن جعشم + بجای مہملہ وعین معجمہ وشین معجمہ کوفی تابعی ست روایت میکند از امیر المومنین علی و در احادیث وی سخنست وابو داود میگوید ثقہ ست + قال رأیت علیا یضحی بکبشین + گفت دیدم علی را رضی اللہ عنہ کہ قربانی میکرد بدو گوسپند + فقلت لہ ما ہذا + پس گفتم مر او را چیست اینکہ بدو گوسپند قربانی میکنی و تنہا یک گوسپند کفایت ست + فقال + پس گفت علی رضی اللہ عنہ + ان رسول اللہ + بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اوصانی ان اضحی عنہ + وصیت کرد مرا کہ تضحیہ کنم از جانب او + فانا اضحی عنہ + پس من تضحیہ میکنم از جانب او صلی اللہ علیہ وسلم + ما چیست کہ آنحضرت فرمودہ بود کہ یکباری از من تضحیہ کن پس علی رضی اللہ عنہ تضحیہ کرد وصیت آنحضرت را بجای آورد یا وصیت کردہ بود کہ ہمیشہ از جانب من تضحیہ

میکردہ باشی پس وی رضی اللہ عنہ دانکہ از جانب ایشان تضحیہ میکرد و ظاہر لفظ حدیث ناظر در یمنی ست واللہ علم و ازینجا معلوم میشود کہ تضحیہ زیت جائز ست و بعض علما جائز نمیدارند تضحیہ زیت و ازین ابمارک نقل میکنند کہ گفت محبوب تر نزد من آنست کہ تصدق کند تضحیہ اگر تضحیہ کند خود از وی چیزی نخورد و ہمہ تصدق کند در واہ ابو داؤد و روی الترمذی نحوہ ۔ وعن علی رضی اللہ عنہ قال امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نستشرف العین والاذن ۔ امر کرد ما را آنحضرت کہ تامل کنیم و نیک در نگریم از اضحیہ چشم او گوش کہ دران نقصانی نباشد کہ بدان تضحیہ نتوان کرد ۔ وان لا نضحی بمقابلۃ ۔ و امر کرد ما را بآنکہ تضحیہ نکنیم بمقابلہ بفتح با آنکہ بریدہ شدہ ست از بالای گوش وی ۔ ولا مدابرۃ ۔ و نہ تضحیہ کنیم بمدابرہ نیز بفتح با آنکہ بریدہ شدہ ست از پایان گوش وی ۔ ولا شرقاء ۔ بفتح شین و سکون راء بروزن حمراء آنکہ شگاف دارد گوش او دراز ۔ ولا خرقاء ۔ و آنکہ شگاف دارد گوش وی گرد ۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و الدارمی و ابن ماجۃ و انتہت روایۃ ۔ و منتہی شدہ روایت ابن ماجہ ۔ الی قولہ والاذن ۔ تا قول وی والاذن ۔ وان لا نضحی تا آخر حدیث وی نیست ۔ وعنہ قال ۔ و ہم از علی رضی اللہ عنہ کہ گفت ۔ نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نضحی بعضب القرن والاذن ۔ نہی کرد آنحضرت کہ تضحیہ کنیم بشکستہ شدہ شاخ و بشکستہ شدہ گوش و عضب بعین ہملہ وضاد معجمہ مفتوحہ شکستہ شدن شاخ و عضبا را گویند شاخ شکستہ و اکثر استعمال عضب در شاخ ست و گاہی در گوش نیز استعمال یابد چنانکہ در حدیث آمدہ ست و مراد بآن قطع اذن ست ۔ رواہ ابن ماجۃ ۔ وعن البراء بن عازب ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل ما ذا یتقی من الضحایا ۔ پرسیدہ شد آنحضرت کہ چہ چیز است کہ پرہیز کردہ شود از ضحایا یعنی کدام است کہ بآن تضحیہ نتوان کرد ۔ فاشار بیدہ فقال اربعا ۔ پس اشارت کرد بانگشتان دست پس گفت پرہیز کنید چہار را ۔ العرجاء البین ظلعہا ۔ لنگ کہ پیدا ست لنگی او ۔ والعوراء البین عورہا ۔ و یک چشم کور کہ پیدا ست کوری او کل یا اکثر ۔ والمریضۃ البین مرضہا ۔ و بیمار کہ پیدا ست بیماری او چنانکہ امید صحت او نماند ۔ والعجفاء التی لا تنقی ۔ و لاغر کہ مغز در استخوان ندارد تنقی بضم تا و سکون نون و کسر قاف ۔ رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجۃ و الدارمی ۔ وعن ابی سعید قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یضحی بکبش اقرن فحیل ۔ گفت ابو سعید خدری بود آنحضرت کہ قربانی میکرد بقوچقار شاخدار قوی سیکل گوشتدار فحیل بر وزن کریم ینجا بامعنی است و اہل معنی وی نہ ست قوی برجستہ بر آمدہ و گفتہ اند کہ اولی ترک نری است کہ بسیاری جہد بر او وہ و مراد ینجا قوی و بزرگ است ۔ ینظر فی سواد ۔ سیاہ چشم ۔ ویاکل فی سواد ۔ سیاہ دہان ۔ ویمشی فی سواد ۔ سیاہ پائی ۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجۃ ۔ وعن مجاشع بضم میم و تشدید جیم و تشدید شین معجمہ مکسورہ ۔ من بنی سلیم بضم سین و فتح لام ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول ان الجذع یوفی منہ التنی ۔ و روایت ست از مجاشع کہ صحابیست و از قبیلہ بنی سلیم ست و از مہاجرین ست کہ بود آنحضرت میگفت کہ جذع بفتح جیم و ذال تمام میکند حق را از ہر چیز کہ تمام میکند از آن چیز ثنی و مراد از جذع ضان ست چنانکہ در اول باب گذشت و اگر جذع را تفسیر کنند بانچہ تمام شدہ مراد یک سال جذع از معز نیز درست شد چہ ثنی از معز کسی را گویند کہ دو ساله شدہ ست از توفیہ رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجۃ ۔ وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول نعمت الاضحیۃ الجذع من الضان ۔ میگفت آنحضرت نیکو اضحیہ ست جذع از ضان یعنی جائز ست بخلاف جذع از معز رواہ الترمذی و عن ابن عباس عمل کنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر فحضر الاضحی

گفت ابن عباس بود یم ما با انحضرت در سفری پس حاضر شد روز عید اضحی + فاشتر کنا فی البقرة سبعة وفی البعیر عشرة + پس شریک شدیم ما در گاو هفت کس و در شتر ده کس اشتراک ده کس در شتر عمل بعضی از علماست وجمهور بر آنند که این منسوخ است وگاو و شتر یک حکم دارند + رواه الترمذی والنسائی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب + ودر کفایت یک شاة از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است وحکم او نزد جمهور نیز همین است که گفته شد وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب الی الله من اهراق الدم + نکرد آدمی هیچ کاری روز نحر دوست داشته شده تر از ریختن خون یعنی تضحیه واگرچه ثمن اضحیه را تصدق کند ثواب با اضحیه نرسد اما درین روز تضحیه افضل از تصدق ست هر چند گوشت آنرا تصدق نکند اگرچه تصدق بثلث مستحب ست واین آنچنان که آفاقی را در مکه طواف افضل ست از نماز + وانه لیاتی یوم القیمة بقرونها واشعارها واظلافها + وبدرستیکه آن خون بزخون ریخته شده می آید بشاخهای شان وموهای شان وسمهای شان وظلف شم گاو نه آگوینده چون سم گاو وگوسپند وامثال آن یعنی می آید درین اعمال وگران میگرداند میزان را + وان الدم لیقع من الله تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض + وبدرستیکه خون هر آئینه می افتد نزد خدا در مرتبه قبول پیش از آنکه فتد بزمین + فطیبوا بها نفسا + پس خوشحال گردانید بدان نفس را یا خوش شوید بدان از روی نفس وطیب بتشدید وتخفیف از تطییب وطیب هر دو روا ست معنی اول بر وجه اول وثانی بر ثانی رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجة + نیست هیچ روز که دوست داشته تر باشد نزد خدا عبادت کردن مر خدا را دران روزها از ده روز ذی الحجه یعنی عبادت کردن درین ده محبوب تر ست از عبادت در روزهای دیگر هر عمل که باشد خصوصا تضحیه که فاضله ومحبوب تر از عملهای دیگر ست + یعدل صیام کل یوم فیها بصیام سنة + برابر ست روزه هر روز دران روزها بروزه یکسال + وقیام کل لیلة منها بقیام لیلة القدر + وبرابر ست برخاستن وگزاردن نماز هر شب از شبهای آن روزها نماز شب قدر وعلما را اختلافست در افضلیت عشر ذی الحجه وعشر رمضان مختار آنست که روزهای عشر ذی الحجه افضلست از جهت فجور روز عرفه در روز وشبهای عشره رمضان افضلست بسبب وجود شب قدر دران قدیر + رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی اسناده ضعیف + وگفته ست ترمذی اسناد این ضعیف ست

الفصل الثالث + عن جندب بن عبد الله صحابی بجلی ست کنیت وی ابو عبد الله وگاهی جندب بن سفیان نیز گویند نسبت بجد او را بجلی وعلقی واسلمی گویند نخست در کوفه بود پس در بصره رفت واز آنجا نیز آمد در قریه ابن الزبیر بعد از چهار سال ازان عالم رفت ولایت میکند از وی حسن بصری ومحمد بن سیرین وغیرهما + قال شهدت الاضحی یوم النحر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال جندب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحی روز نحر ست با انحضرت صلعم + فلما سلم رای انه قد فرغ من صلوته وسلم + پس نگاه کرد یا باز گشت آنحضرت از نماز گزاردن وی فارغ شدن ازان وی سلام دادن + فاذا هو یری لحم اضاحی قد ذبحت قبل ان یذبح + ناگاه آنحضرت می بینند گوشت قربانیها را که تحقیق ذبح کرده شده اند پیش از آنکه فارغ گردد از نماز خود + فقال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی + پس گفت آنحضرت کسیکه ذبح کرده است پیش از آنکه نماز کرده شود یا پیش از آنکه نماز گزارد از خود + فلیذبح مکانها اخری + پس باید که ذبح کند بجای او + ومن لم یکن ذبح فلیذبح + ودر روایتی آمده + وقال انما هو لحم قدمه لاهله + گفت آنحضرت صلعم نیست این مگر گوشتی که مقدم ساخته است آنرا برای اهل خود + وفی روایة + ودر روایتی آمده + قال فقال النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر لیتم خطب ثم ذبح + نماز گزارد آنحضرت در روز نحر خطبه

خواند بستر ذبح کرد و گفت و قال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی فلیذبح مکانہا اخری ومن لم یذبح فلیذبح باسم اللہ یعنی کسیکہ ذبح کردہ است پیش از نماز پس باید کہ ذبح کند بنام خدا یعنی درست ست ذبح وی کہ بکند متفق علیہ و عن نافع ان ابن عمر قال الاضحی لیومان بعد یوم الاضحیٰ و قربانیہا دو روز ست بعد از روز عید اضحیٰ جمع اضحاۃ است کہ لغت ست در اضحیہ پس تضحیہ جائز ست در سہ روز روز عید و دو روز دیگر بعد وی یازدہ و دوازدہ این مذہب ماست و مذہب مالک و احمد و نزد شافعی سہ روز ست بعد از روز عید در ہدایہ گفتہ است کہ دلیل ست ما را آنچہ روایت کردہ شدہ است از عمر و علی و ابن عباس رضی اللہ عنہم کہ ایشان گفتہ اند ایام نحر سہ ست افضل آن روز نخستین ست و بیشک آنرا از حضرت شنیدہ گفتہ اند نیز آنکہ رای و اجتہاد را در مقادیر دخلی نیست و اگر در اخبار تعارضی و تخالفی باشد ما اختیار اقل کردیم از جہت احتیاط رواہ مالک و قال الشافعی عن علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ مثلہ و عن ابن عمر قال اقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالمدینۃ عشر سنین یضحی اقامت کرد آنحضرت بمدینہ دہ سال تضحیہ میکرد ظاہر ازین عبارت آنست کہ تضحیہ در مدت دہ سال بود و اما ارباب سیر ذکر کردہ اند کہ شرعیت اضحی در سنہ ثانیہ است فقد بر رواہ الترمذی و عن زید بن ارقم قال قال اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت زید بن ارقم کہ از مشاہیر صحابہ است کہ گفتند اصحاب آنحضرت یا رسول اللہ یا ذہ الاضاحی چیست این قربانی ہا و چیست اصل آن قال گفت آنحضرت سنۃ ابیکم ابرہیم این اضاحی سنت پدر شما است کہ ابراہیم ست علیہ السلام قالوا فما لنا فیہا گفتند صحابہ پس چیست ما را و ان از اجر و ثواب یا رسول اللہ قال بکل شعرۃ حسنۃ گفت در مقابل ہر موی نیکی ست و این در معز و بقر است کہ موی دارند قالوا فالصوف گفتند پس ثواب در آنچہ پشم دارد چنانکہ ستان و ابل چیست یا رسول اللہ قال بکل شعرۃ من الصوف حسنۃ گفت در مقابل ہر موی از پشم حسنہ ست از ینجا معلوم میشود کہ شعر و صوف نیز در استعمال میکنند رواہ احمد و ابن ماجۃ

باب العتیرۃ

عتر بکسر عین عتیرہ بروزن ذبیحہ گوسپند قربانی جاہلیت ست کہ در ماہ رجب برای بتان ذبح کردندی در ابتدای اسلام نیز میکردند بعد ازان منسوخ شد نووی گفتہ کہ بسیاری از علما عتیرہ را کردہ پنداشتہ اند و نفی مشروعیت آن میکنند از جہت حدیث ابی ہریرہ نباید و بعض سلف میدارند و بود این سہ برین کہ ذبح میکرد عتیرہ در ماہ رجب آنہا کہ تجویز میکنند میگویند کہ نہی مخصوص ست بصنع جاہلیت کہ برای بتان میکردند اما مسلمان کہ برای خدا ذبح کند ننگ نیست کار بروی و دلالت میکند بر ین حدیث کہ روایت کردہ ست از ابو داود کہ گفت مروی یا رسول اللہ اعتیرۃ میکردم در جاہلیت و ماہ رجب اکنون چہ میفرمائی ما را فرمود ذبح کنید برای خدا در ہر ماہ کہ باشد انتہی

الفصل الاول

عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا فرع ولا عتیرۃ بہ قال گفت روای و الفرع اول نتاج کان ینتج لہم فرع اول ولدی کہ زائیدہ میشد از ناقہ یا غنم برای ایشان کانوا یذبحونہ لطواغیتہم او ذبحونہ یا نکہ ذبح میکردند ایشان آنرا برای بتان خود و العتیرۃ فی رجب و خصتہ ایچہ ذبح میکنند در رجب متفق علیہ و این حدیث دلیل نفی حرمت عتیرہ ست

الفصل الثانی

عن بکسر میم و سکون خای معجمہ بن وفاء بن سلیم بضم سین و فتح لام صحابیت والی گردانیدہ بود او را امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ بر سفمان و آیت آورده ست ازان حضرت حدیث در اضحیہ و عتیرہ و قال گفتا و قوفا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعرفۃ فسمعتہ یقول گفت بودیم ما وقوف کننده

با آنحضرت در روز عرفه پس شنیدم من آنحضرت را که میگوید یا ایها الناس ان علی کل اهل بیت فی کل عام اضحیة وعتیرة ای مردمان بدرستیکه بر اهل خانه در هر سال اضحیه و عتیره است هل تدرون ما العتیرة آیا می دریابید که چیست عتیره هی التی تسمونها الرجبیة عتیره آنست که می نامید شما آنرا برجبیه بجهت ذبح او در ماه رجب رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب ضعیف الاسناد وقال ابوداود والعتیرة منسوخة وگفته است ابوداود که عتیره منسوخ است و توربشتی در فسخ وی سخن کرده است که خطبهٔ آنحضرت بعرفه در حجة الوداع بود و آن پیش از فوت آنحضرت بدو سه ماه بود که ثابت کرد نهی را بعد از آن والله اعلم

الفصل الثالث عن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت بیوم الاضحی عیدا جعله الله لهذه الامة گفت آنحضرت امر کرده شده ام بروز اضحی در حالیکه آن عیدی است که گردانیده است آنرا خدا تعالی برای این امت قال الرجل گفت مر آنحضرت را مردی یا رسول الله ارأیت ان لم اجد الا منیحة انثی خبر ده مرا که اگر نیابم من مگر منیحه که انثی است افاضحی بها آیا پس قربانی کنم بوی و منیحه بجای مهمله بروزن کریمه از منح است بمعنی عطا و عرب را عادت بود که ناقهٔ شیردار یا غنم شیردار را بمحتاجان میدادند که بشیر وی بلکه بپشم وی و ولد وی تا مدتی که احتیاج باشد منتفع شوند و بعد از قضای حاجت باز گردانیده بدهند و از تقیید با انثی معلوم میشود که ذکر را نیز منیحه میگویند و تای او مثل تای حمامه خواهد بود که بر نر نیز اطلاق میکنند یا این قید اتفاقی است برای تاکید آورده یعنی که انتفاع در وی بیشتر است پس گفت اگر جز منیحه نداشته باشم آیا او را هم تضحیه کنم قال لا فرمود آنحضرت مکن ولکن خذ من شعرک واظفارک ولیکن بگیر از موی خود و ناخنان خود وتقص شاربک و می بری و کوتاه میکنی بروتهای خود را وتحلق عانتک و می ستری موی زهار خود را فذلک تمام اضحیتک عند الله تعالی پس آن تمام افعال قربانی تست در حکم قربانی است در اجر و ثواب نزدیک خدای تعالی رواه ابوداود والنسائی

باب صلوة الخسوف مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و رواة حدیث بعض بکاف روایت کرده اند و بعض بخا در هر دو و جماعه بخا در قمر و بکاف در شمس و احادیث که مذکور است درین باب مخبر است از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه در کسوف شمس است جز حدیث ثانی که محتمل است و شیخ در شرح خود آنرا بر خسوف قمر حمل کرده و جز امری که در حدیث ابن عباس واقع شده که ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله و در حدیث عائشه فادعوا الله وکبروا وصلوا وتصدقوا اما فعل آنحضرت درین دو حدیث معلوم نشده و شیخ ابن الهمام از دارقطنی از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت در کسوف شمس و قمر میگذارد هشت رکعات در چهار سجدات و از حدیث عائشه نیز آورده که آنحضرت میگزارد در کسوف شمس و قمر چهار رکعات و چهار سجدات ولیکن در اسناد این هر دو حدیث مقال است والله اعلم و بدانکه نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل و در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است و نمی باشد خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها میگزارد و نزد شافعی برای هر دو جماعت و خطبه و دو رکوع در هر رکعت بر وجه مذکور در حدیث ابن عباس و همچنین نزد امام احمد و مشهور از مذهب وی و جائز است نزد اکثر اصحاب ما تنها نیز و برکوع واحد و بی خطبه و دلیل برای ما حدیث ابن عمر است که ناطق است بآنچه مذهب ماست و حال اکشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نسا و صبیان که موقف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الهدایة و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات

صحیحہ وحسنہ کہ مثبت مذہب حنفیہ اند وتکلم کردہ اند بر احادیث تعدد رکوع کہ در آنہا مضطرب کردہ اند رواۃ آن بعضی در رکوع روایت کردہ اند وبعض سہ وبعض چہار وبعض پنج پس واجب شد کہ گزاردہ شود بر وجہے کہ معہود است وموافق ست مر روایات اطلاق را مثل قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاذا کان ذلک فصلوا وبجہت ہمین اضطراب نگرفتہ اند بعضی از شارحان ما کہ سبب آن اشتباہ ست کہ بجہت کثرت ازدحام اہل صفوف پسین را اقتداء ظاہر آنست کہ کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشدہ وہیچ یک تعدد وقوع آرا روایت نکردہ ووقوع آن متعدد وبدت دہ سال بعید خلاف عادت ست ولیکن قول صاحب ہدایہ کہ حال اکثف ست مر جمیع احوال را بر تعدد تمام ست کہ بعید نیست از رجال کسی موافق وی روایت نکردہ باشد واللہ اعلم بحقیقۃ الحال ۔ الفصل الاول عن عائشۃ ۔ رضی اللہ عنہا ۔ قالت ان الشمس خسفت علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ۔ گفت عائشہ کہ آفتاب گرفت در زمان آنحضرت یعنے بعد از ہجرت در مدینہ فبعث منادیا ینادی الصلوٰۃ جامعۃ ۔ پس بفرستاد منادی را کہ فریاد کرد الصلوٰۃ جامعۃ ۔ پس جمع شدند مردم ۔ فتقدم ۔ پس پیش رفت آنحضرت برای امامت فصلی اربع رکعات فی رکعتین ۔ پس بگزارد آنحضرت چہار رکوع در دو رکعت در ہر رکعت دو رکوع چنانکہ معہود ست آن بیاید یعنی خلاف معہود کہ در ہر رکعت یک رکوع می باشد ۔ واربع سجدات ۔ چنانکہ معہود ست ۔ قالت عائشۃ ما رکعت رکوعا قط ولا سجدت سجودا قط کان اطول منہ ۔ گفت عائشہ رکوع نکردہ ام ہیچ رکوعی را ہرگز وسجدہ نکردہ ام ہیچ سجدہ را ہرگز کہ دراز تر باشد از ین رکوع وسجود کہ در نماز خسوف کردم کہ این از ہمہ دراز تر بود ۔ متفق علیہ وعنہا قالت جہر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوٰۃ الخسوف بقراءتہ ۔ گفت عائشہ بلند خواند آنحضرت در نماز خسوف قرأت خود را یعنی خسوف قمر کذا قال الشیخ فی شرحہ کہ ما کہ ثابت شدہ ست روایت آن و الاستعمال خسوف در شمس نیز آمدہ است چنانکہ معلوم شد واللہ اعلم ۔ متفق علیہ وعن عبد اللہ بن عباس قال انخسفت الشمس علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والناس معہ ۔ گفت ابن عباس گرفت آفتاب در زمان آنحضرت ہمچنین ست در روایت بخاری ودر روایت مسلم کسفت ودر شرح السنۃ خسفت پس نماز گزارد آنحضرت ونماز گزاردند مردم با وے یعنے آنحضرت امامت کرد ایشان را اقتدا کردند بوے فقام قیاما طویلا نحوا من قراءۃ سورۃ البقرۃ پس بپا ایستاد قیام کرد آنحضرت قیامے دراز نزدیک بر قرأت سورۂ بقرہ یعنی آنقدر از زمان کہ در سورۂ بقرہ خوانند واز اینجا بیقین معلوم نمیشود کہ سورۂ بقرہ خواندہ باشد واللہ اعلم ۔ ثم رکع رکوعا طویلا ۔ پس بر رکوع کرد رکوعی دراز ودر بعض روایات آمدہ کہ مانند از قیام ۔ ثم رفع ۔ پس بر داشت سر از رکوع ۔ فقام قیاما طویلا وہو دون القیام الاول ۔ پس ایستاد ایستادنی دراز واین ایستادن فرو تر بود از قیام اول یعنی قرأت در وے کمتر بود ۔ ثم رکع رکوعا طویلا ۔ بعد ازان باز رکوع کرد رکوعی دراز ۔ وہو دون الرکوع الاول ۔ واین رکوع دوم فرو تر یا قریب بکون بنخستین بود ۔ ثم رفع رأسہ ۔ پس بر داشت سر از رکوع دوم ۔ ثم سجد ۔ پس بسجدہ کرد یعنے دو سجدہ چنانکہ معہود ست ۔ وجلس ۔ ایں جملہ اینجا بیان طویل نکردہ ۔ ثم قام قیاما طویلا وہو دون القیام الاول ۔ پس بپا ایستاد قیامے طویل برای رکعت دوم واین قیام فرو تر یا قریب بقیام اول بود کہ در رکعت اولے کردہ بود ۔ ثم رکع رکوعا طویلا وہو دون الرکوع الاول ۔ پس بر رکوع کرد در رکعت دوم رکوعے دراز واین رکوع دون رکوع اول بود کہ در رکعت اولے کردہ بود ۔ ثم رفع فقام قیاما طویلا وہو دون القیام الاول ۔ پس بر ایستاد ایستادنی دراز واین ایستادن ایستادنی بود کہ در رکعت ثانیہ کردہ بود ۔ ثم رکع رکوعا طویلا وہو دون الرکوع الاول ۔ پس بر رکوع کرد رکوع طویل دون رکوع اول

بوده که درین رکعت کرده بود - ثم رفع ثم سجد - پس برداشت سر پس سجده کرد - ثم انصرف - پس برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد
وتسلیم و ذکر نکرد این را بجهت ظهور - وقد تجلت الشمس وحال آنکه تحقیق آشکارا روشن شد آفتاب - فقال ان الشمس والقمر آیتان من
آیات الله - پس گفت آنحضرت که آفتاب و ماه و نشان از نشانهای که دلالت میکنند بوجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت
و سلطنت باری تعالی و موجب عبرت شدن مر اهل دانش را که در یک ساعت بآن نورانیت و بهجت - مظلم و مکسوف شدند همچنین قادرست وی تعالی
و العیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان کسف کند تا تاریک گردانند - لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته فاذا رایتم ذلک فادعوا الله - نمیگیرند از جهت حیات کسی نه از جهت
ممات کسی این وقت ست مر اعتقاد اهل جاهلیت را که خسوف و کسوف بسبب حادثه عظیم مانند موت شخصی بزرگ و ضرر عام باشد و دران روز
موت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اتفاق افتاده و میگفتند مردم که مگر بجهت آن باشد - از نجا معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت
در موت عظیم و ضرر عام بود پس ذکر حیات باز بجهت استتباع و استطراد موت باشد - الله اعلم - فاذا رایتم ذلک فادعوا الله - پس چون
به بینید شما خسوف را پس دعا کنید خدا را و قائم و گفتند صحابه یا رسول الله دعا کنیم تا دلت کنایی مفاک بذا - و دیدیم ترا که گرفتی تو چیزی را که
گرفتن آن کردی و دیدیم ترا که باز ایستادی تو که هیئت یعنی در نجا که نماز میگزاردی و باز نجا بیفزودی - نصیحت میکردی ما را زیرا که آنحضرت بعد از نماز خطبه نمیخواند
چنانکه در احادیث آمده ست - ثم رأینا ک تکعکعت - پس تر دیدیم که باز پس آمدی - فقال انی رأیت الجنة فتناولت منها عنقودا - پس گفت
آنحضرت بدرستیکه که دیدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را و در صراح گفته عنقود خوشه انگور و ظاهر مراد آنست که قصد گرفتن آن کردم بقرینه
قول وی صلی الله علیه وسلم - لو اخذته لاکلتم منه ما بقیت الدنیا - و اگر میگرفتم آنرا هر آینه میخوردید شما از وی تا مدت بقای دنیا یا مراد آنست که
گرفتم برای خود و اگر میگرفتم برای شما و میدادم شما را میخوردید شما از ان همیشه باین طور که هر روز نه که از ان میخوردید و دیگر جای آن پیدا
میشد چنانکه خاصیت میوهای بهشت ست و مانند زیادت طعام و تمر در وعن بمعجزه آنحضرت صلی الله علیه وسلم - و رأیت النار مثل الیوم
منظرا قط افظع - و دیدم آتش را پس ندیدم هیچ منظری را مثل منظری که امروز دیدم هرگز بشنیع تر و سوء تر - و رأیت اکثر اهلها النساء - و
دیدم بیشتر اهل آتش را زنها را بسبب چه چیز زنان بیشترین اهل آتش اند - یا رسول الله قال بکفرهن - گفت
آنحضرت بسبب کفر ایشان - قیل یکفرن بالله - گفته شده آیا بسبب آنکه کفر می ورزند بخدا - قال یکفرن العشیر - گفت بسبب کفران نعمت
میکنند زوج را - ویکفرن الاحسان - و کفران میکنند نیکی را - اگر بکنی یکی را از ایشان نیکی - ثم رأت منک شیئا - پس ببیند از تو چیزی را که ناپسند داند - قالت ما رأیت منک خیرا قط - گوید هرگز ندیدم از تو هیچ نیکی - هرگز متفق علیه عن
عائشة نیز حدیث ابن عباس روایت ست از عائشه مانند همین حدیث ابن عباس - وقالت وگفته ست عایشه - ثم سجد - پس سجده کرد آنحضرت
و زیادت کرده ست عائشه بران این عبارت را که - فاطال السجود - پس دراز کرد سجود را و نیز زیادت کرده ست خطبه و دعا و تکبیر و صلوة و
تصدق و زیادت دیگر را که بیاید - ثم انصرف وقد انجلت الشمس - پس برگشت آنحضرت از نماز و حال آنکه تحقیق آشکارا شد آفتاب - فخطب
الناس - پس خطبه کرد آنحضرت مردم را - فحمد الله واثنی علیه - پس سپاس گفت خدا را و ستایش کرد بر وی - ثم قال - پس گفت - ان الشمس والقمر
آیتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته - و اذا رأیتم ذلک فادعوا الله وکبروا - پس چون به بینید آنرا پس دعا کنید خدا را

و بہ بزرگے یا وکنید و صلوٰۃ او تصدق فرا اید و نماز بگذارید و تصدق کنید ثم قال و بگرفت و یا امت محمد واللہ ما من احد اغیر من اللہ ان یزنی عبدہ او تزنی امتہ ای امت محمد بخدا سوگند نیست ہیچ کس غیرت ناک تر از خدا و ورین کہ زنا کند غلام او یا زنا کند زن او ہے مثنے غیرت کرا ست شخص ست اشتراک غیور را در چیزی کہ حق اوست و مراد بغیرت خدا کراہت مخالفت امر و نہی وی و غیرت وی تعالیٰ در ہمہ مساست و ذکر زنا بطریق تمثیل ست و تخصیص ذکر وی بجہت زیادت غیرت ست در وے و یا امتہ محمد واللہ لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا ای امت محمد بخدا سوگند اگر میدانستید شما انچہ میدانم از احوال آخرت و اہوال قیامت و صفات جلالیہ حق و احکام قہریہ وے تعالیٰ و تقدس ہر آئینہ کم میخندید و لب بدندان گیر میستید متفق علیہ و عن ابی موسیٰ قال خسفت الشمس فقام النبی صلی اللہ علیہ وسلم فزعا گفت ابو موسیٰ اشعری گرفت آفتاب پس بجاست آنحضرت ترسان یخشی ان تکون الساعۃ در حال کہ متحیر میشد از پیدا شدن قیامت یعنی چنان ترسید کہ گویا کہ قیامت بر پا خواہد شد و این از تخیل راوی ست و تمثیل ست و الا آنحضرت عالم ست باینکہ تا وقت میان ما و ست قیامت قائم شدنی نیست و ہنوز آن موعود کہ حق سبحانہ با و گردہ تمام کردہ نشدہ و فاتی المسجد پس آمد آنحضرت در مسجد فصلی باطول قیام و رکوع و سجود ما رایتہ قط یفعلہ پس نماز گزارد بدراز ترین قیام رکوع و سجود کہ ندیدم من آنحضرت را ہرگز کہ بکند یا ازو و قال ہذہ الآیات التی یرسل اللہ لا تکون لموت احد و لا لحیوتہ و لکن یخوف اللہ بہا عبادہ و گفت این نشانہا کہ می فرستد اللہ تعالیٰ نہ بسبب از جہت موت ہیچ کس و نہ از جہت حیات وی ولیکن می رساند خدا تعالیٰ بندگان خود را بقدرت بر تغییر حالات و سلب نعمت و حلول نعمت و نزول بلیت اعاذنا اللہ جنانچہ سابقا تقریر کردہ شد فاذا رایتم شیئا من ذلک فافزعوا الی ذکرہ و دعائہ و استغفارہ پس چون ببینید شما چیزی را ازان پس بترسید از خدا و بیاد جوئید بسوی ذکر وی و دعا و استغفار وی و فی الصحیح فزع بالتحریک ترس و بیاہ جستن متفق علیہ و عن جابر قال انکسفت الشمس علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم مات ابراہیم بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت جابر گرفت آفتاب در زمان آنحضرت روز موت ابراہیم پسر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ از ماریہ قبطیہ کہ در ذی حجہ سنہ ثمان متولد شدہ بود و در سنہ عشر و مدت رضاع از عالم رفت و مردم میگفتند کہ گرفتن آفتاب بسبب موت او ست فصلی بالناس ست رکعات پس گزارد بایشان شش رکوع یعنی در ہر رکعت سہ رکوع تا بہ اربع سجدات بہ پنجاہ سجدہ ہر رکعت و سجدہ چنانکہ معہود ست رواہ مسلم و در روایات امدہ ست کہ موت ابراہیم روز عاشورا یا دہم ربیع الاول بود و درین دو قول نظر است اگر گرفتن آفتاب نبی باشد مگر در سہ و ز آخر ماہ نہم عادت چنین ست و این برخلاف عادت بود و اگر گویند در غیر این سہ روز محال ست این سخن باطل ست ان اللہ علی کل شئ قدیر و عن ابن عباس قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات و گزارد آنحضرت بہنگام گرفتن آفتاب ہشت رکوع یعنی در ہر رکعت چہار رکوع تنے اربع سجدات و در چہار سجدہ و عن علی مثل ذلک و از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ نیز مانند این مرویست یعنی ایشان نیز روایت کردہ اند کہ آنحضرت اینچنین گزارد یا از ایشان نیز آمدہ ست کہ چنین گزارد رواہ مسلم و عن عبد الرحمن بن سمرۃ از اولاد عبد شمس بن عبد مناف ست و کنیت وی ابو سعید علیبی گویند بنسبت بعبد شمس و نام اصلی وی عبد الکعبہ بود آنحضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد در روز فتح و بود از طلقا فتح کرد سجستان و کابل را برائے عثمان رضی اللہ عنہ قال کنت ارمی باسہمی بالمدینۃ فی حیوۃ رسول اللہ گفت بودم من کہ تیر انداختے میکردم

میکردم بشتر قبا که بودیم ابدینه در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از کسوف آفتاب پس ناگاه گرفت آفتاب پس انداختم تیرها را از دست پس گفتم والله لانظرن الی ما حدث لرسول الله پس گفتم بخدا سوگند هر آینه نظر کنم و ببینم حالیکه نو پیدا شده مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فی کسوف الشمس در گرفتن آفتاب یعنی به بینم که آنحضرت چه حال دارد و چگونه است در رفوقت پس قال گفت عبد الرحمن بن سمرة فاتیته وهو قائم فی الصلوة پس آمدم آنحضرت را و حال آنکه وی ایستاده است در نماز رافع یدیه پس بردارنده است هر دو دست خود را بجمل یسبح و تهلل و تکبر و یحمد و یدعو پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا حتی حسر عنها تا آنکه دور کرده شد و برداشته شد از آفتاب کسوف فلما حسر عنها پس هنگامیکه دور کرده شد از آفتاب کسوف قرأ سورتین خواند آنحضرت دو سوره را و صلی رکعتین و گزارد دو رکعت و تمام کرد آنرا صورتش چنانکه یطیب ذکر کرده آمد که در آمد آنحضرت در صلوة و ایستاد در قیام اول خود تطویل کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد ازان خواند قرآن در رکوع و سجود کرد بیستر مانند ایستادن و در رکعت ثانیه و خواند در وی قرآن در رکوع و سجود کرد و تشهد خواند و سلام داد فاتفهم رواه مسلم فی الصحیح عن عبد الرحمن بن سمرة و کذا فی شرح السنة وفی نسخ المصابیح عن جابر بن سمرة اگرچه حاجت بتصحیح و تحقیق نیست اما چون در بعضے از نسخ مصابیح ذکر جابر بن سمرة کرده شده است و مولف ازین ذکر جابر بن سمرة آورده تا مید کرد آنرا بروایت مسلم و شرح السنة که آن نیز از صاحب مصابیح ست و هم ازینجهت تا کید و تا مید خود در رواه مسلم نے صحیحه گفت و اگر نه ذکر نے صحیحه حاجت نیست کما لا یخفی وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنها قالت لقد امرنا نبینا صلی الله علیه وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس بتحقیق امر کرد ما را آنحضرت بآزاد کردن بنده در گرفتن آفتاب عتاقت بفتح عین یعنی اعتاق ست رواه البخاری الفصل الثانی عن سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کسوف لا نسمع له صوتا گفت سمرة بن جندب نماز گزارد با ما آنحضرت در گرفتن آفتاب در حالیکه نمی شنویم ما مر آنحضرت را آواز را یعنی قرأت نیست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذهب شافعیه اخفاء قرأت ست در صلوة کسوف الشمس از جهت بودن وے نهاریه انتهی و ازین جهت حمل کرد شیخ در حدیث عائشه که حدیث دوم باب ست خسوف را بر گرفتن قمر که گفت جهر کرد پیغمبر صلے الله علیه وسلم در صلوة خسوف قرأت را و همین ست قول ابی حنیفه و نزد صاحبین جهر ست در هر دو نماز قول محمد مثل قول ابی حنیفه ست زیرا که گزارد بر هیئت نوافل میگزارند چنانکه گذشت رواه ابو داود والنسائی و ابن ماجة وعن عکرمة قال قتل لابن عباس مات فلانة بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم عکرمه که مولای ابن عباس ست و یکی از فقهای تابعین ست و شنی گفته هیچ یکے ندیدم که اعلم بود بکتاب الله از عکرمه صلال و از بربریت گفت که گفته شد مر ابن عباس را که مرد فلان زن که بعضے از ازواج مطهرات آنحضرت ست و مر ابن فلانه صفیه ست رضی الله عنها فخر ساجدا پس بر دی افتاد ابن عباس سجده کنان فقیل له تسجد فی هذه الساعة پس گفته شد مر ابن عباس را آیا سجده میکنی درین ساعت یعنی بی وجود موجب سجده و سجده بے موجب ممنوع ست کذا فی شرح الشیخ و تواند که وقت کراهت نماز باشد و تصور کند سجده را بر نماز و تواند که مراد بسجده نماز باشد چنانکه بعض علما در سجده تلاوت بدان تاویل کرده اند فافهم فقال پس گفت ابن عباس قال رسول الله گفته است پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم اذا رایتم آیة فاسجدوا له و تفسیر کنید شما نشانهاے از نشانهاے نزول بلایا و محن که ترسانند

خدای تعالیٰ بندگان را بمان پس سجدہ کنید از برای تضرع و استغفار و آں آیۃ اعظم ست در باب ازواج النبی کدام آیت ست بزرگ تر و شریف تر و رسانندہ تر از رفتن ازواج پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از عالم زیرا کہ ایشاں را افضل صحبت ست با افضل خاص و صحبت و اختلاط و ارتباط کہ ہیچ کس از صحابہ را آں نیست پس در رفتن ایشاں باب برکت چہ خیر کثیر باشد یا آنکہ در رفتن ایشاں رفتن علمی ست کہ متعذر بود ندایشاں بدان از علم باحوال در دنیائی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم رواہ ابوداؤد و الترمذی ۔ الفصل الثالث عن ابی بن کعب قال انکسفت الشمس علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلی بہم فقرأ سورۃ من الطوال لو گرفت آفتاب در زمان آنحضرت پس خواند سورۂ را از سورہ ہای دراز طوال بضم طا و فتح واو بجفیفہ جمع طولی بروزن طولی مونث اطول کذا فی القاموس و در بعض نسخ بسکون واو غلط ظاہر ست و رکع خمس رکعات ۔ در رکوع رکوع درین رکعت ۔ و سجد سجدتین ۔ و سجدہ کرد دو سجدہ چنانکہ معہود ست ۔ ثم قام الی الثانیۃ پس برخاست بسوے رکعت ثانیہ ۔ فقرأ پس خواند ۔ سورۃ من الطوال ثم رکع خمس رکعات ۔ پس رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت نیز ۔ و سجد سجدتین و سجدہ کرد دو سجدہ ۔ ثم جلس کما ہو مستقبل القبلۃ یدعو ۔ پس نشستہ ماند بعد از نماز چنانکہ بود مستقبل قبلہ و سوال میکند و دعا میکند ۔ حتی انجلی کسوفہا تا آنکہ آشکارا شد و روشن شد ذرائل کشت گرفتن آفتاب ۔ رواہ ابوداؤد ۔ و عن نعمان بن بشیر قال کسفت الشمس علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فخرج یجر ثوبہ فصلی رکعتین رکعتین ۔ پس شروع کرد در گزاردن نماز دو دو رکعت رکعت احتمال دارد کہ دو رکعت گزارد و چنانچہ نشستہ آفتاب و دو رکعت دیگر گزارد ۔ و یسأل عنہا ۔ و سوال میکند از آفتاب و کسوف وی از مردم یا از دعا و سوال میکند از پروردگار تعالیٰ حتی انجلت الشمس ۔ تا آنکہ روشن شد آفتاب ۔ رواہ ابوداؤد و فی روایۃ انکسفت ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی حین انکسفت الشمس مثل صلوتنا یعنی کسوف و سجدہ آنحضرت گزارد ہنگامیکہ گرفت آفتاب مانند نماز ما کہ رکوع میکند و سجود میکند یعنی بی تکرار رکوع و این حدیث دلیل حنفیہ است و امثال این حدیث بسیار ست کہ شیخ ابن الہمام ذکر کردہ ست و در سنن اخری ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خرج یوما مستعجلا الی المسجد و قد انکسفت الشمس و در نسائی را در روایت دیگر ست کہ آنحضرت بیرون آمد یعنی از خانہ شتابان کسوف حال آنکہ تحقیق گرفتہ بود آفتاب ۔ فصلی حتی انجلت ۔ پس بگزارد نماز تا آنکہ بکشاد و روشن شد آفتاب درین حدیث مطلق صلوۃ واقع شدہ بی خصوصیات دیگر از طول رکوع و تکرار آن ۔ ثم قال ان اہل الجاہلیۃ کانوا یقولون ان الشمس والقمر لا یخسفان لموت عظیم من عظماء اہل الارض پس گفت آنحضرت بدرستیکہ اہل جاہلیت گمی گفتند کہ آفتاب و ماہ نمیگیرند الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان اہل زمین ۔ وان الشمس والقمر لا یخسفان لموت احد ولا لحیوتہ ۔ و این چنین نیست کہ اہل جاہلیت میگویند ۔ کذبوا خلیقتان من خلقہ ۔ بلکہ آفتاب و ماہ ہر دو مخلوق اند از مخلوقات خدا یعنی آفریدہ ایشاں حق تعالیٰ یحدث اللہ فی خلقہ ما یشاء ۔ و نو پدید می آرد خدائے در مخلوقات خود ہر چہ بخواہد ۔ فاذا رأیتم فصلوا ۔ پس ہر گاہ از آفتاب و ماہ کہ بگیرد پس نماز بگزارید ۔ حتی ینجلی او یحدث اللہ امرا ۔ تا آنکہ روشن گردد و ہر گاہ پدید آرد خدا تعالیٰ امرے را یعنی عذابے را یا قیامت راباب فی سجود الشکر ۔ و ہذا الباب خال عن الفصل الاول و الثالث ۔ اختلاف کردہ اند علماء در سجدۂ تنہا بیرون نماز کہ آیا جائز و مسنون و موجب تقرب بدگاہ ایست یا نہ بعض گفتہ اند کہ آں بدعت ست حرام و در شرع آنرا اصلی نیست و برین بنا میکنند حرمت سجدتین بعد الوتر را و نزد بعض جائز و مشروع باکراہت و تفصیل کلام آنست کہ سجدہ خارج صلوۃ چند قسم ست یکی سجدۂ سہو و آن در حکم سجدۂ صلوۃ ست دوم سجدۂ تلاوت

و در اینجا خلافی نیست سوم سجدهٔ مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علما آنست که مکروه است چهارم سجدهٔ شکر بر حصول نعمت و دفع بلیت و در اینجا اختلاف ست نزد امام شافعی و امام احمد سنت ست و قول محمد نیز همین ست و روی احادیث و آثار در وی بسیار ست نزد امام ابی حنیفه و مالک مکروه ست و ایشان میگویند که تم آلاء الله لا تعد و لا تحصی ست بنده عاجز ست از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنیت و استحباب باشد نوعی بتکلیف مالا یطاق ست و لیکن آنها که قائلند میگویند که مراد بنعمتهای متجدده آنست که حادث اند که احیاناً واقع میشوند دائماً و ناتا مثل وجود و تولد و لوازم و لوازم آن و از آنحضرت مرویست که نزد وصول خبر قتل ابی جهل لعین سجده کرد و ابو بکر صدیق رضی الله عنه نقل میکند که نزد وفات مسیلمه کذاب و علی مرتضی کرم الله وجهه بقتل ذی الثدیه خارجی و کعب بن مالک ببشارت قبول توبه او و تخلف غزوهٔ تبوک و منصور از احاس مقصی ست در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم و اینجا نمی گنجد از سجده که آنرا سجدهٔ تحیت گویند و در خطبی و بعض روایات فقیهه آمده ست و الله اعلم بالتفصیل الثانی ✦ و عن ابی بکرة ابو بکره نیاد آخر که صحابی مشهور ست و اسم او نفیع و بن مسروح و مواضع نوشته شده ست قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاءه امر سرور یا گفت بود آنحضرت چون می آمد او را امر از امور که موجب سرور و شادی ست او لیسر به شک راویست که بجای سرور یسر به بلفظ مجهول گفته یعنی امر که خوشحال و شاد کرد او را خر ساجدا شکرا لله تعالی ✦ بر روی افتاد بسجده کنان بجهت شکر کردن مر خدا تعالی را ✦ رواه ابو داود و الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ✦ و عن ابی جعفر ان النبی صلی الله علیه وسلم رای جلا من الغناشین آنحضرت دید مردی را از غناشیان فخر ساجدا ✦ پس بر روی افتاد بسجده کنان غناشن بضم نون و تخفیف غین معجمه مرد بیابانی کوتاه قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس او بیابانی یا دون همت ست و آخر ذی و اگر بیاست یا محذوف شده و در بعض نسخ غناشین بتشدید غین و تشدید یای آخر نوشته و آنچه از قاموس مفهوم میشود تخفیف غین بی یا و بیاست و راست که چون مبتلائی را به بیند از صمیم قلب خواهد گوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و لیکن اگر مبتلا ببلای ظاهر را به بیند مانند مرض مزمن زشت روئی آهسته نگوید چنانکه نشنود تا ایذا نکند و نشکند دل نگردد و اگر فاسقی را به بیند آشکارا گوید تا بشنود و توبه کند و باز آید ✦ رواه الدارقطنی مرسلاً و فی شرح السنة لفظ المصابیح ✦ و در شرح السنة لفظ مصابیح ست یعنی این حدیث بلفظیکه در مصابیح مذکور ست روایت کرده ست معناً بلفظی که مذکور شد دارد ✦ و عن سعد بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من مکة نرید المدینة پس گفت سعد بن ابی وقاص که از عشرهٔ مبشره ست بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مکه در حالی که میخواهیم مدینه را و میرویم سوی آن ✦ فلما کنا قریبا من عزوراء او من ذی الحلیفة ثم نزل رسیدیم نزدیک بعزوراء بفتح عین مهمله و سکون زای اولی و فتح واو و در آخر همزه ممدوده یا منصوره و نام موضعی ست میان مکه و مدینه فرود آمد آنحضرت یعنی از نماز و بستر بر داشت هر دو دست خود را پس دعا کرد خدا را ساعتی ثم خر ساجدا نگفت طویلا پس بستر بر داشت هر دو دست خود را ساعتی ثم خر ساجدا نگفت طویلا ثم قام ثم رفع یدیه ساعة ثم خر ساجدا نگفت طویلا پس بستر بر داشت و بسجده کنان نگفت طویلا ثم قام ثم رفع یدیه ساعة ثم خر ساجدا نگفت طویلا پس بستر بر داشت و بسجده کنان نگفت طویلا ثم قام ثم رفع یدیه ساعة پس بستر بر داشت هر دو دست خود را ساعتی ثم خر ساجدا نگفت طویلا پس بستر بر داشت و بسجده کنان نگفت طویلا ثم قام ثم رفع یدیه ساعة ثم خر ساجدا ✦ سه بار سجده کرد و بر داشت و ستهار او دعا کرد و ظاهر آنست که سجده باشد که این جا بر پیش آمد قال ای سالم الراوی و نعت لنا ای وصف کرد برای ما راوی سعد را نگاه خود را و دیدن خود را چگونه بود و خواستیم آنرا مزید

است خود را و فاعطانی ملتمسی دادی پس دادی مرا سه یک امت مرا تخصیص دادن ایشان را بمن و فخر است ساجد را بے شکر ادا پس می دادی فادام سجدۃ کنان
سر بر در بگار خود را بجهت شکر گزاری این نعمت و شم رفعت راسی فسالت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی و فخر نیز ساجد است خود را پس سوال
کردم پروردگار خود را از برای امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من و فخر است ساجد را بے شکر ادا و شم رفعت راسی فسالت ربی
لامتی فاعطانی الثلث الآخر پس داد مرا سه یک دیگر را ثلث اخیر را الآخر بفتح ناء و کسر آن هر دو خوانده اند و فخر است ساجد را نیز بشکر ادا
این جمله سه بار دست بدعا برداشتن و بسجده رفتن شده یعنی دلیل است راکه باشد چون تو شبیان و حیا باک از مزاح بجهت آنرا که باشد نوح
گشتیبان و انجا اشتغال می آرد کنایه چند در آیات و احادیث در وعید کسانیکه باز داشته اند خود را از دعا و ایشان را از خواندن بود و توقع خواهد آمد
و جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت و اعطا امر است خصوص و مانند آنست از خدا آنچه دنیا که بر ایشان نگیرد واقع شده عذاب آخرت
و بعضی گویند که مراد اس از خلود عدم آنست و مراد از شفاعت آنچه در آنجا بایشان خواهد رسید از ثواب و مدارج و امثال آن و در باب الاستسقاء
استسقاء و طلب آب خواستن در شروع نماز یا دعا و سئوال باران از خدا بسبب حاجت مردم بآن و آنرا صلوٰۃ استسقاء نیز گویند و آنرا سنت است
امام ابو حنیفه استسقاء و دعا استسقار مسئول و مفوض است الی ما یراه الامام کیفما یشاء و یختار و ما بعد ذلک لیس فی القرآن سبیل و راه سط است
و ایشان میگویند که آنچه در صحیحین است از حدیث استسقاء و اکثر احادیث صلوٰۃ در آن مذکور است مکروه است و جواب آن نیز بجمیع خواهد آمد
بحث رسیده است و آنچه مذکور شد تحقیق بحث رسیده که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه استسقا کرد و استغفار نمود بر دعا و استغفار
و نگذارد نماز را که نماز مسنون بود ترک کردی و عدم علم عمر آن باعموم بود و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در غایت بعد ترک وی با وجود
علم بدان البته با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و منکر نکردن ایشان بران کجایش دارد و گفته اند که مراد بقول امام ابو حنیفه
لا صلوٰۃ فی الاستسقاء آنست که جماعت و خطبه و حضور صحابه و دیگر توابع سنت نیست و شرط نه دانست هر که نماز نفل بکند و دعا و تضرع
و سئوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و احادیث مروی در باب استسقاء از اضطراب نیست و بسیار از طرق که خصوصیات و کیفیات زمان
مذکور است خالی از ضعف نیست دلیل امام ابو حنیفه خلاصه و مقصود اعلی آن اخذ کرده اند ابا المتیقن و ابو یوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگر اند دلیل
باب و بعضی گویند که محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبین است و جهت فعل آنحضرت صلے الله علیه وسلم
و عدم دلیل اختصاص آن بآنحضرت و الله اعلم * الفصل الاول عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم
بالناس الی المصلی یستسقی * روایت است از عبد الله بن زید انصاری که نیکے از مشاهیر صحابه است و او مادر و مدیر برادر وے صحابی اند گفت
بیرون آمد آنحضرت با مردم تا بمصلی و حالیکه قصد استسقاء داشت و فعل بهم کنیتین جهر فیهما بالقراءۃ پس بگزارد با ایشان و رکعت جهر کرد در آن
دو رکعت بقرأت و استقبل القبلة یدعو ثم حوّل رداءه و بتحویله در حالیکه عامیکند و ترجیح میدهد جهر بدیه جهر برداشت هر دو دست خود را بسیار بلند چنانکه
مرصد شیاه آنید یا بیاید و حول الناس ظهورهم لقبلته و حوّل الناس ظهورهم لقبلته و بگردانید مردم را پشتهای ایشان را بسوی قبله او و بگردانید
او بر جانب چپ خود چون بر جانب راست بود گردانید راست را بر چپ و باطن را بر ظاهر و ظاهر را بر باطن و کیفیت آن این است که بگیرد بدست راست خود گوشه پایان
ردا را از جانب چپ بدست چپ گرفته باشد بگیرد بدست راست خود از اسفل بشیب خود تا آنکه باشد طرف زیرین که گرفته شده بدست

بدست راست برگشته و اعلاء از جانب یمین باشد و فرو نیکو گرفته شد و پشت بدست چپ بر کتف اعلا از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و
تقلیب از برای تفاؤل ست بتبدیل حال مسائل یعنی بامطار و فراخی بعد از تنگی و بعضی گفته اند که این امتثال امر پروردگارست که امر کرد آنحضرت را که بگرداند
تا مبدل گردد حال یا آنحضرت باجتهاد خود بقصد تبدیل حال نه بمجرد تفاؤل زیرا که تفاؤل بقصد و اختیار نمی باشد بلکه چیزی دیده میشود
در خارج نه باین قصد پس تفاؤل گرفته میشود بدان و ظاهر آنست که مراد قائل بتفاؤل اینجا همین ست که آنحضرت این فعل کرد تا دلالت
کند بظاهر بر تغییر حال و علامت باشد بران یا آنکه بودن تفاؤل البته بی اختیار غیر مسلم ست والله اعلم + متفق علیه + وعن انس قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه الا فی الاستسقاء + گفت انس بود آنحضرت که بر نمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود
مگر در استسقا یعنی برداشتن بلیغ بالاتر از مقابل سینه و روی + فانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه + پس بدرستیکه بر میداشت یعنی در استسقا
تا آنکه دیده میشد سپیدی هر دو بغل آنحضرت یا بجهت آنکه درین حال جامه بر بدن شریف نمی بود یا بود دامنی می بود غیر ساتر آن موضع یا مراد رویت
موضع بیاض ابطیه ست اگر پیراهنی بر بدن شریف می بود و ابط بکسر همزه و سکون با و کسر با نیز آمده باطن دوشها و گفته اند که واقعه هر چند
متعدد ست و مطلب توفیق برداشتن دستها بلند تر و بالا تر + متفق علیه + وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار بظهر کفیه الی السماء + رواه مسلم
روایت انس ست که آنحضرت استسقا کرد پس اشارت کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف ست در دعا که بطن کف
دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما بود مستحب ست که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان
و هرگاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اطفای نایرهٔ فتنه و بلا و پست کردن قوت حادثه و غلبه
آن و طیبی گفته این نیز برای تفاؤل ست بتقلب و تبدل حال مثل صنع وی در تحویل ردا و اشارت ست بمطلوب که بطون سحاب
بجانب زمین گردد و بریزد آنچه در وی ست از امطار والله اعلم + رواه مسلم + وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان اذا رأی المطر قال + گفت عائشه بود آنحضرت چون میدید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت + اللهم صیبا نافعا +
خدایا بگردان باران تیز را بسیار سود مند و صیب بفتح صاد و تشدید یای تحتانیه و بعضی صبا بموحده مشدده روایت کرده اند بمعنی ریز
باران ریزنده + رواه البخاری + وعن انس قال اصابنا و نحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مطر + گفت انس رسید ما را و حال آنکه ما با آنحضرت بودیم
باران + قال + گفت انس + فحسر رسول الله + پس بکشاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثوبه + جامهٔ خود را از بدن مبارک و حسر بفتح و سکون
سین بمعنی دور کردن و برداشتن جامه از بعض بدن + حتی اصابه من المطر + تا آنکه رسید او را چیزی از باران + فقلنا + پس گفتیم ما + یا رسول الله
لم صنعت هذا + برای چه کردی این اگر برداشتن جامه و رسانیدن باران ببدن حکمت ست + قال لانه حدیث عهد بربه + فرمود
زیرا که باران نو رسیده است از نزد پروردگار خود و آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است باجزای این عالم کثیف
بیت ای نفس خرم باد صبا + از بر یار آمده مرحبا + و حکمت در دوست داشتن آنحضرت خوش کردن نوباده را نیز همین بود که قریب العهد
ست از درگاه عزت جل جلاله + رواه مسلم + الفصل الثانی + عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی المصلی فاستسقی
بیرون آمد آنحضرت بسوی مصلی پس استسقا کرد + وحول رداءه حین استقبل القبلة + و گردانید ردای خود را هنگام استقبال

قلبہ + وجعل عطافہ الایمن علی عاتقہ الایسر + پس راست گرداند جانب دست رداے خود را بر دوش چپ خود + وجعل عطافہ الایسر علی عاتقہ
الایمن + وگرداند جانب چپ رداے خود را بر کتف راست خود عطاف بکسر عین بمعنے روے است وایجا جانب رداء است + ثم دعا اللہ
بعد ذالک قائما + پس دعا کرد خدا را ایستادہ + رواہ ابوداؤد + وعنہ قال استسقے رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم وعلیہ خمیصۃ لہ سوداء + استسقا کرد آنحضرت و
بر وے خمیصہ بود مراورا سیاہ خمیصہ بفتح خاے معجمہ وکسر میم کسایے مربع از صوف یا غیر آن کہ مراورا دو علم ست از دو طرف وبعض گفتہ اند
جامہ از خز یا صوف + فاراد ان یاخذ اسفلہا فجعلہ اعلاہا + پس خواست آنحضرت کہ بگیرد زیریان او را پس بگرداند زبر آن را بالاے آن چنانکہ
بود در تحویل رداء + فلما ثقلت قلبہا علی عاتقیہ + پس ہنگامہ کہ گران شد خمیصہ یعنے دشوار شد کردانیدن اسفل آن علاے آن بگرداند آنرا
بر دوشہاے خود وقلبہا بتخفیف لام والتشدید آن ہر دو روایت ست + رواہ احمد وابوداؤد + وعن عمیر مولی آبی اللحم + آبے اللحم لقبیست
از قدماے صحابہ کہ حاضر شد بدر را و شہید شد روز حنین و از خز دون گوشت ابا کرد وسمی بآبی اللحم گشت وبعض گفتہ اند کہ در جاہلیت از خوردن لحم ابا
میکرد نہ براصنام ابا کرد وعمیر بصیغہ تصغیر وفتح تیم مولاہ وی بود وی نیز صحابیست و بروز فتح خیبر حاضر بود بدیں ابن عمیر مولا آبی اللحم روایت میکند انہ رای النبی
صلے اللہ علیہ وسلم یستسقے عند احجار الزیت کہ مے بیند آنحضرت را کہ استسقا میکرد نزد موضعی کہ نام او احجار الزیت ست الف ولام را بجاے اضافت بجہت آنکہ نام کردند ایشان سیاہ گوہا
کہ بزیت کردہ شدہ بودند ست طلاکردہ اند + قریبا من الزوراء + نزدیک بزوراء الزوراء کوشکیست کہ آنرا بنام موضعی ست در سیان بازار مدینہ و نگرآب
مواضع و راوان جمعہ گذشت + قائما یدعو یستسقے + ایستادہ دعا میکرد و حال آنکہ استسقا می نمود + رافعا یدیہ قبل وجہہ + برداشتہ ہر دو دست خود را مقابل روے
خود + الی الجاذر بہا راسہ + تا بزیر بہا سر مبارک خود چنانکہ متعارف ست در دعا کہ ہر برداشتن دست تمام مبالغہ میکردند آنرا بالاے سر میگذراند
چنانکہ گذشت + اگر مراد آن باشد کہ تا سر برداشت بالاتر از سر برنداشت ہنوز مقتضی نوعی از مبالغہ میباشد چہ مقاد در دعا بر برداشتن دستہا
تا سینہ و دوش رواہ ابوداؤد والنسائی نحوہ + وعن ابن عباس قال خرج رسول اللہ یستسقی + آمد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم یعنی
الاستسقاء + چون خروج در حدیث مطلق بود بتفسیر گزرانید کہ مراد خروج از برای استسقاست + متبذلا + ترک کنندہ زینت را و جامہ شباب
مذلہ بکسر میگویند آن جامہ ہارا کہ سائر ایام رخصت خانہ نمیپوشند زیب و زینت در کار نمیکنند و آنرا ثوب مہنہ بفتح میم وکسر آن میگویند
چنانکہ در بارہ جمعہ گذشت و این تبذل بقصد تواضع و اظہار رغبت و سکنت بود چنانکہ گفت + متواضعا + فروتنے
ورزم کردنے کنندہ + متخشعا + فروتنے کنندہ و چشم فروخوابانندہ و تواضع و تخشع قریب اند در معنی اول را بر ظاہر حمل باید کرد و ثانی
را بر باطن + متضرعا + زاری کنندہ + رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ + وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال
کان اکثر دعاء النبی صلے اللہ علیہ وسلم اذا استسقے قال + بود آنحضرت وقتیکہ استسقا میکرد میگفت + اللہم اسق عبادک + خداوندا
آب دہ بندگان خود را + وبہیمتک + و چارپاہاے خود را + وانشر رحمتک + و پراگندہ کن رحمت خود را + واحی بلدک المیت + و زندہ گردان بدین مردہ خود را + یعنی
نباتات مردہ را بدین کشت زار و بیذاگردن رزق جانوران + والمیت بلدک المیت + و زندہ گردان بدین مردہ خود را بلد میتی شہر
و زمین آید + رواہ مالک وابوداؤد + وعن جابر قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوا کئی + بہنر قریبے + ہر میدانست دستہا را و دراز میکرد دستہا خود
از لوکا بر عصا + فقال اللہم سقیا غیثا مغیثا + پس گفت خداوندا آب دہ ما را بنوشان ما را باران سیر گرداننده ورد ہاے دہنده

از شدت و مغیث در حقیقت باری تعالی ست و باران سبب آنست + مریئا بفتح میم و کسر رای مد و گوارا یعنی زیان نکننده + مریعا بضم
بفتح میم حاصل زمین ایید کننده و فراخی سال پیدا آرنده + نافعا غیر ضار + سود مند زیان نکننده + عاجلا غیر آجل + زود آینده دیر نکننده
قال + گفت راوی + فاطبقت علیهم السماء + پس عام شد و در گرفت ایشان را باران طبق بتحریک باران عام را گویند و مراد بسما سحاب ست و
اطبقت بلفظ مجهول + رواه ابو داود + **الفصل الثالث** عن عائشة رضی الله عنها + قالت شکا الناس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
قحوط المطر + گفت عائشه گله کردند مردم بسوی آنحضرت از بازایستادن باران را + فامر بمنبر فوضع له فی المصلی پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس
نهاده شد منبر برای وی در مصلی که بیرون مدینه است + و وعد الناس یوما یخرجون فیه + و نوید داد مردم را بروزی که بیرون آیند دران روز + قالت
عائشة فخرج رسول الله + گفت عائشه پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین بدا حاجب الشمس وقتیکه ظاهر شد یا آغاز کرد در برآمدن کرانهٔ آفتاب
و بدا بالف و همزه هر دو روایت ست و اول ظاهر ترست + فقعد علی المنبر + پس نشست آن حضرت بر منبر + فکبر و حمد الله + پس تکبیر آورد و ستایش
کرد خدا را + ثم قال + پستر گفت + انکم شکوتم جدب دیارکم + بدرستیکه شما گله کردید قحط شهر و دیار خود را و دیار جمع دار ست بمعنی سرای + و استیخار
المطر عن ابان زمانه عنکم + و گله کردید پس ماندن باران از وقت معین و معهود که برای اوست از شما و ابان بکسر همزه و تشدید موحده بمعنی وقت معین
و معهود هر چیز برای + وقد امرکم الله ان تدعوه + و بتحقیق فرموده است خدای تعالی شما را که بخوانید او را و درخواهید از وی + و وعدکم ان یستجیب
لکم + و نوید داده است شما را که قبول کند دعا و سوال برای شما + ثم قال + پستر گفت آنحضرت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
جمیع سپاس و ستایش ثابت ست مر خدای را که پروردگار جهانیان ست و مهربان ست در دنیا و آخرت و مالک همه چیز در روز جزا + لا اله الا الله
یفعل ما یرید + نیست معبود برحق مگر خدا میکند آنچه میخواهد + اللهم انت الله لا اله الا انت + خداوندا توئی معبود برحق نیست اله برحق مگر تو +
الغنی + توئی بی نیاز + ونحن الفقراء + و ما نیازمندانیم و محتاجیم + انزل علینا الغیث + فرود فرست بر ما باران را + واجعل ما انزلت
لنا قوة و بلاغا الی حین + و بگردان چیزی را که فرود فرستادی برای ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی برسیم بمطالب
خود و کمال و تمام شود انتفاع ما بوی و بلاغ بفتح با چیزیکه بوی بمطلوب برسند + ثم رفع یدیه + پستر برداشت آنحضرت هر دو دست
خود را + فلم یترک الرفع حتی بدا بیاض ابطیه + پس نماند و نگذاشت برداشتن را و برداشته می برد هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سپیدی
هر دو بغل آنحضرت + ثم حول الی الناس ظهره + پستر بگردانید بجانب مردم پشت خود را + وقلب او حول رداءه + و گردانید ردای
خود را و قلب و حول شک راوی ست در لفظ که قلب گفت یا حول و معنی هر دو یکی ست + و هو رافع یدیه در حالیکه آنحضرت بردارنده بود
هر دو دست خود را + ثم اقبل علی الناس و نزل + پستر روی آورد بر مردم و فرود آمد + فصلی رکعتین + پس بگزارد دو رکعت + فانشأ الله
سحابة + پس پیدا کرد خداوند تعالی یک ابر را + فرعدت پس غرید آن ابر + وبرقت + و درخشید بفتح را و کسر آن هر دو آمده + ثم امطرت
باذن الله + پستر بارید آن ابر بدستور خدا و امر وی + فلم یات مسجده حتی سالت السیول + پس نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود تا آنکه روان شد
سیلها و سیل رفتن آب و خون و جز آن + فلما رأی سرعتهم الی الکن + پس هرگاه که دید آنحضرت شتاب رفتن مردم را بسوی خانها
و بناها + ضحک حتی بدت نواجذه + خندید آنحضرت تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهن و کن بکسر کاف و تشدید نون

پوشش زیر خانہ و انچہ دفع کند گرمی و سردی را زمانیہ و مساکن و نواجذ جمع ناجذہ و ندا نہای سپسین و آن نام چہار دندان ست کہ میان دندانست و آزا اضراس العقل و اضراس الحلم گویند کہ در زمان بلوغ و کمال عقل میرویند و ظہور این دندانہا در خندہ نہایت بعید ست و لہذا این را بر مسابقہ حمل کردہ اند و بعض حمل بر مطلق انسان کردہ اند و گویند کہ نواجذ بر اینہا اطلاق میکنند و اللہ اعلم نقال + پس گفت آنحضرت چون مشاہدہ ظہور اثر این دعا کرد بطریق معجزہ اشہد ان اللہ علی کل شئی قدیر و انی عبد اللہ و رسولہ + گواہی میدہم کہ خدا بر ہر چیز قادر ست و گواہی میدہم کہ من بندۂ خدا و فرستادۂ اویم رواہ ابو داؤد + وعن انس ان عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب + بود عمر بن الخطاب چون قحط کردہ میشدند مردم اسباب باران میشدند استسقا میکرد بوسیلہ عباس عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال پس میگفت عمر رضی اللہ عنہ اللہم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا + خداوندا ما بودیم کہ وسیلہ میکردیم بسوی تو بپیغمبر ما پس آب میدادی تو ما را و نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا + و بدرستیکہ اکنون وسیلہ میجوییم بہ عم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم پس آب دہ ما را قال + گفت انس فیسقون + پس آب داده میشدند مردم و آورده اند کہ چون عمر رضی اللہ عنہ صحابہ کہ را بآب بودند دست بسنگ توسل بعباس میزدند عباس گفت خدایا این قوم بمنزلت پیغمبر تو صلی اللہ علیہ وسلم بمن توسل کردہ اند خداوندا در این پیری مدار سوا مساز و مرا از ردے ایشان شرمندہ مکن پس باران می آمد رواہ البخاری + وعن ابی ہریرۃ + قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول + گفت ابو ہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت + خرج نبی من الانبیاء ما ناس یستسقی + بیرون آمد پیغمبر از پیغمبران با مردم تا بطلبد از خدا کہ سقیا کند و گفتہ اند کہ مراد سلیمان پیغمبر ست علیہ السلام + فاذا ہو بنملۃ رافعۃ بعض قوائمہا الی السماء + پس ناگاہ دید آن پیغمبر گرفتہ بعضے از پایہای خود را بسوے آسمان و ظاہر امراد بعضے قوائم چہار گانہ ست کہ بمنزلہ دستہاست + فقال ارجعوا فقد استجیب لکم + پس گفت آن پیغمبر بردم باز گردید پس بتحقیق قبول کردہ شد دعا بسبب شما + من اجل نملۃ + از بہر این مورچہ رواہ الدارمی + باب + انچہ بین واقع شدہ ست و بعض نسخ مطلق باب تقیید بترجمہ بر عادت مؤلف کہ عقد میکند بابہا را و در بعض مواضع و تتمات باب سابق و در بعض باب بیست باب در بیان بادہا کہ بوزد و در بعض باب فی الریاح باب در بیان بادہا و در بعض والسحب والمطر + الفصل الاول + عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نصرت بالصبا + یاری داده شده ام من بباد صبا + و اہلکت عاد بالدبور + و ہلاک کردہ شدند عاد کہ نام قوم ہود ست بدبور بفتح دال صبا باد یکہ بیاید از جانب پشت تو چون روے آری بقبلہ و دبور مقابل آن بعبارت دیگر چون شخص روی بمطلع آفتاب بایستد باد یکہ از مقابل روے آید صبا ست و انچہ از پس پشت آید دبور ست و انچہ از جانب دست راست آید جنوب و انچہ از جانب دست چپ آید شمال مشہور این ست و در قاموس گفتہ ست کہ صبا بسے کہ مہب وے مطلع ثریا یا بنات النعش ست و دبور مقابل صبا ست و فرق ست میان ہر دو و تفسیر بر اینکہ تفسیر اول شمائل مشرق و مغرب ست تمام و ثانی در ناحیہ الیسار از وے و نصر آن حضرت بصبا در روز خندق بود کہ آزا غزوۂ احزاب گویند چنانکہ در کتب سیر مذکور ست و قرآن مجید بدان ناطق ست و قصۂ اہلاک عاد بریح صرصر مشہور ست و مقصود تاریخ و تفضیل صبا ست بر دبور یا بیان آنکہ ریح ما مور مرائی ست گاہے برائے نصرت مومنان و گاہے برائے اہلاک گروہی متفق علیہ + وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ما رأیت رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم تعالی حق ازی منہ لہا تہ ۔ گفت عائشہ ندیدم من رسول آنحضرت را خندان تا انکہ بینم من اللہوات احد را بلکہ تبسم لام و ہا جہ لہاۃ تمام گویشت زائد کہ در سقف نہایت نم ست و بعض گفتہ اند کہ انچہ ما بین آخر بیخ زبان تا آخر حلق را علاقم و بعض گفتہ اند قعر دہان ع در صراح گفتہ لہاۃ کام ۔ انما کان تبسمہ ۔ جز و آنحضرت مگر آنکہ تبسم میکرد در قاموس گفتہ کہ تبسم اقل تحک و مشہور نیست کہ تبسم دندان سفید کردن و در صراح گفتہ دندان شیرین کردن ۔ فکان اذا رآہ عرف ذلک فی وجہہ پس چون سید عالم آنحضرت ابر یا باد را اندوہگین میشد و شناختہ میشد آثار آن در روی مبارک وی بجہت خوف آنکہ مبادا از ان بلائے بر امت رسد مقصود آنست کہ آنحضرت در شہود جلال حق دائم خائف اند و گہگاہ بود و ہر گز ای عم و فارغ نبود و چون باد و باران میدید اندوہگین تر و غمگین تر میشد متفق علیہ

وعنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا عصفت الریح قال ۔ بود آنحضرت چون بخاست تندے وزید باد بسیگفت ۔ اللہم انی اسالک خیرہا و خیر ما فیہا و خیر ما ارسلت بہ و اعوذ بک من شرہا و شر ما فیہا و شر ما ارسلت بہ ۔ و در بنا دیجیم مواز بدے این باد و چیزیکہ در وست و بدے چیزیکہ فرستادہ شدہ ست این باد بر آن چیز و از سلت بصیغہ مجہول غالب ست و بلفظ معلوم مخاطب نیز روا ست ۔ و اذا تخیلت السماء تغیر لونہ ۔ و چون ظاہر میشد در آسمان ابر و آمادہ میشد بر باران متغیر میشد رنگ آن حضرت و تخیلہ بر باران در آرد کہ زیرا کہ محل تخیل و منطنہ ست ۔ و خرج و دخل و اقبل و ادبر ۔ و بیرون آمد آنحضرت و درون میرفت و پیش می آمد و پس میرفت ۔ فاذا مطرت سری عنہ پس چون می بارید بخیر میگذشت کشادہ کردہ میشد از وے خوف و دور برد میشد از وے خوف و سری بلفظ مجہول تخفیف و تشدید ہر دو روا ست و بہ تشدید برائے مبالغہ ست ۔ فعرفت ذلک عائشۃ ۔ پس شناخت آنحالت را عائشہ و دانست کہ بدین ابر و باران آنچہ بود بیدا می آید و چون بخیر میگذرد خوشحال میگردد فسالتہ ۔ پس پرسید عائشہ آنحضرت را از علت آن ۔ فقال لعلہ یا عائشۃ کما قال قوم عاد پس گفت آنحضرت شاید کہ این ابر و باد ہے عائشہ مثل آن باشد کہ گفتہ ست جماعہ عاد در انچہ حکایت کردہ ست پروردگار ما از حال ایشان ۔ فلما رأوہ عارضا مستقبل اودیتہم قالوا ہذا عارض ممطرنا ۔ پس ہر گاہ کہ دیدند ایشان یعنی قوم ہود کہ عاد نام ایشان ست ابری را کہ ظاہر شد در کنارہ آسمان گفتند کہ این ابریست کہ باران آرندہ ست برائے ما و آخر آیت آنست کہ بل ہو ما استعجلتم بہ ریح فیہا عذاب الیم این باران نیست بلکہ این عذابیست کہ شتابی میکردید شما در طلب آن باد ریست کہ در وے عذاب دردناک ست و فی روایۃ ۔ و در روایتے بجای فاذا مطرت سری عنہ آمدہ ست کہ ۔ و بقول ذارائی المطر حتہ ۔ و عادت شریف آن بود کہ میگفت آنحضرت وقتیکہ میدید باران را خداوندا بگردان او را رحمت و برین وجہ رحمت منصب ست یعنی آنست کہ چون بر میدید میتیرسید و چون بعد از زمان باران آمد میگفت این رحمت ارزانی کردیم بر وے رحمت مرفوعست متفق علیہ و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفاتیح الغیب خمس خزائن غیب پنج علم ست کہ نمیداند آنرا جز خدا و گفتہ اند کہ مفاتیح جمع مفتح ست بفتح میم بمعنی مخزن و مفاتیح نیز روا ست جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی علومی کہ رسیدہ میشود بآن سبب معینات و طلبی گفتہ کہ مفاتیح ہر دو جمع مفتح و مفتاح ست آید ۔ ثم قرء و پس بخواند آنحضرت برای تائید آن

پنج علم این آیت را ان اللہ عندہ علم الساعۃ و ینزل الغیث الآیۃ ۔ رواہ البخاری و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیست السنۃ بان لا تمطروا

نیست محط باین کہ باران داده نشوید تمام ولکن بستہ ان مطر دادو لا نبت الارض شیئا ولکن فقط بامانیست کہ باران داده شود یعنی
بسیار ببارد و نروید زمین چیزرا یعنی گمان نبرید کہ رزق و برکت و روئیدن از باران ست بلکہ از جناب حق ست و بقدرت اوست
تعالی کہ تواند کہ باران ببارد و چیزی نروید و محط بوجود آید شعر تبارد ہوا تا نگوئی ببارد ۔ زمین نارود تا نگوئی بیارد ۔ و سنہ یعنی سال
غالب آمده در محط سال مراد در حدیث این معنی ست ۔ رواہ مسلم ۔ الفصل الثانی ۔ عن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یقول الریح من روح اللہ ۔ گفت آنحضرت باد از رحمت الہی ست یعنی غالب آنست کہ رحمت ست و عذاب کافر نیز رحمت ست
بر مومنان یا مراد آنست کہ رحمت ست نسبت بیک قوم و عذاب ست نسبت قوم دیگر و در کلام حذف اختصاری ہی ای من روح اللہ من عذابہ
فتارۃ گفت تارۃ بالرحمۃ و تارۃ بالعذاب ۔ وہی آرد گاہے رحمت را و گاہے عذاب را و چون آمدن باد بقدرت و ارادت اوست ۔ فلا تسبوہا
پس دشنام مکنید آنرا ۔ وسلوا اللہ من خیرہا و عوذوا بہ من شرہا ۔ و سوال کنید خدا را از نیکی باد و پناہ جوئید بخدا از بدی او یعنی بنده باید
کہ راضی باشد بقضا ۔ قدر الہی اگرچہ بنسبت بوی بد باشد ولیکن از خدا نیکے خواہد باد آنرا حکم ست ہر چہ بخواہد میکند و میدہد ۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجۃ و البیہقی فی الدعوات الکبیر ۔ وعن ابن عباس ان جلا لعن الریح عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم ۔ مردے لعنت و نفرین کرد
وبد گفت و دشنام داد باد را و اظہار کراہت کرد آنرا ۔ فقال لا تفعل الریح ۔ پس گفت آنحضرت لعنت مکنید باد را ۔ فانہا مامورۃ ۔
زیرا کہ بد بستیکہ باد امر کرده شده ہست و مستحق لعن نیست ۔ وانہ من لعن شیئا لیس لہ اہل رجعت اللعنۃ علیہ و بدرستیکہ ہر کہ لعنت کند چیزرا کہ نیست آن چیز
را لعنت راه نشناسد باز بر میگردد لعنت بران کس ۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب ۔ وعن ابی بن کعب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم لا تسبوا الریح ۔ دشنام مکنید باد را ۔ فاذا رایتم ما تکرہون فقولوا ۔ پس چون بہینید باد را کہ ناخوش میدارید شما پس بگوئید اللہم انا
نسالک من خیر ہذہ الریح ۔ خداوندا ما سوال میکنیم ترا از نیکی این باد ۔ و خیر ما فیہا ۔ و نیکے چیزیکہ در وست و خیر ما امرت بہ ۔ و نیکی چیزیکہ
امر کرده شده ہست این باد بدان چیز و نعوذ بک من شر ہذہ الریح و شر ما فیہ و شر ما امرت بہ ۔ رواہ الترمذی ۔ وعن ابن عباس
قال ما ہبت ریح قط الا جثا النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی رکبتیہ ۔ گفت ابن عباس نوزید باد ہیچ گہ مگر آنکہ نشست آنحضرت بر دو زانوی
خود ۔ و قال ۔ و گفت ۔ اللہم اجعلہا رحمۃ ولا تجعلہا عذابا ۔ خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت و مگردان او را باده عذاب ۔ اللہم
اجعلہا ریاحا ولا تجعلہا ریحا ۔ خداوندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح ۔ قال ابن عباس فی کتاب اللہ تعالی ۔ گفت ابن عباس
کہ در کتاب خدا واقع شده ہست ۔ ارسلنا علیہم ریحا صرصرا ۔ بدرستیکہ ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت ۔ و ارسلنا علیہم الریح
العقیم ۔ و فرستادیم بر ایشان ما باد نازاینده که باران نیاورد در خان ۱۲ ۔ و ارسلنا الریاح لواقح ۔ و فرستادیم ما بادہا آبستن که درختان بوے
بارورے شوند ۔ و آن بر سل الریاح مبشرات ۔ و از آیات الہی ست کہ میفرستد باد ہا را بشارت دہ باران ۔ رواہ الشافعی والبیہقی فی
الدعوات الکبیر ۔ بدانکہ مشہور آنست کہ ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد چنانکہ در آیات مختلفہ و ریاح بلفظ جمع در رحمت و در عامۂ مذکور کہ
در روایت ابن عباس آمده مبنی بر آنست و قول ابن عباس را کہ مذکور شد نیز موید آن یافتہ اند و شاید توجیہ آن کرده کہ ریاح چون مکرر گردد و بسیار آید
و مطلقا بسیار آید و رجوع و تکرار یابد گردد و چون کہ باد ہا در عقیم ہا شدید تر ہست اعتماد و توجہ بر ایشان کرده شد و بہ آنچہ گفتہ شد آمد و قول حق تعالی

وحسین بهم بن عطیه وبا بقیه در بعض احادیث آمده است مفرد در خیر و شر چنانکه در احادیث ابی هریره گذشت اللهم اسألک من خیر ما تهب به الریح و اعوذ بک من شر ما تهب به الریح و حدیث عائشه که مذکور شد گفته اند که این حدیث که از ابن عباس مذکور شده ضعیف است مقاوم است بآن احادیث صحاح تواند کرد و در مطلبی گفته غالبا ریح در ریاح چون مطلق واقع شود این حکم و از بخلاف آنکه مقید بوصف گردد و درین جا بحث بسیار است در شرح مذکور شده است و عن عائشه قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا ابصر ناشئا فی السماء ای بود آنحضرت چون میدید ابر را که پیدا میشد از آسمان یعنی از سحاب بیخواهد ناشی ابرا و ابر را نامی ازان گویند که پیدا میگردد از میان زمین و آسمان و صراح گفته ناشی نخست که پدید آید و ازابر بترک علة میگذاشت آنحضرت کاری را که میکرد بجهت عروض خوف و شغلیه و اقبل علیه و روی آورد بآن ابر و قال و میگفت اللهم انی اعوذ بک من شر ما فیه و خداوندا من پناه میجویم تو از شر چیزی که درین ابر است فان کشفه الله حمد الله پس اگر کشاد خدا آنرا ابر را حمد میگفت خدا را و ان مطرت و اگر بارید قال اللهم سقیا نافعا گفت خداوندا بده آب سود دهنده او سقی بفتح سین و سکون قاف تنوین یعنی آب نوشانیدن و بضم سین بی تنوین نیز روا است و آن اسم است از استسقا یعنی آب نوشانیدن هنیئا بوده او دوا است و ابن ماجه بالشافی و اللفظ له و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا سمع صوت الرعد و الصواعق قال بود آنحضرت چون بشنید آواز رعد و آوازهای آتش که از آسمان بارد میگفت اللهم لا تقتلنا بغضبک و لا تهلکنا بعذابک و عافنا قبل ذلک خداوندا مکش ما را بخشم خود و هلاک مکن ما را بعذاب خود و عافیت و سلامت بخش ما را پیش ازان رواه احمد و الترمذی و قال یعنی حدیث غریب الفصل الثالث عن عبد الله ابن الزبیر انه کان اذا سمع الرعد ترک الحدیث و قال عبد الله ابن الزبیر آمده است که بود او چون بشنید رعد یا سماع الرعد ترک میکرد سخن را و خاموش میشد از جهت ترس و هیبت و قال و میگفت سبحان الذی یسبح الرعد بحمده و الملائکة من خیفته پاکی آن خدائی را که پاکی یاد میکند رعد بثنای وی و فرشتگان از ترس وی و در عدا گفته اند آواز است از تسبیح او که مجاز است از آنکه چون بسبب تسبیح کردن میشنوند گویا او تسبیح میکند و از ام فرشته است بتحقیق ست الله علم رواه مالک کتاب الجنائز جمع جنازه بفتح و کسر تخت که مرده را بر آن برند و بجنازه مرد و بباشد آنرا نعش میر برو خوانند که ذاتی الصراح و در نهایه گفته جنازه بکسر فتح میت بر سریر و بعض گویند بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس و مشتق است از جنز بمعنی ستر باب عیادة المریض و ثواب المرض عیادت و عیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن و عواده بضم نیز آمده و مشتق از عود است بمعنی رجوع چه عائد رجوع میکند بسوی بیمار گاه و عود نیز بمعنی عیادت آمده است الفصل الاول عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اطعموا الجائع طعام بدهید گرسنه را و طعام دادن گرسنه را واجب است اگر بحد اضطرار نرسیده است و فرض ست گر با اضطرار کشنده فرض کفایت اگر متعین نگردد دیگری و فرض عین اگر متعین گردد و عودوا المریض و عیادت کنید بیمار را این نیز سنت ست اگر کسی باشد که متعهد بیمار گردد و واجب ست اگر متعهد نبود و عودوا بضم عین و سکون او و فکوا العانی و خلاص کنید اسیر را اگر ناحق بند کرده باشد یا حکم کرده باشد اسیر بغدا یعنی سر بها او و فکوا بضم فا و تشدید کاف و فک جدا کردن و چیزی را از چیزی که بآن بسته باشد رواه البخاری و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم خمس حق مسلمان بر مسلمان پنج ست رد السلام جواب سلام دادن و سلام دادن نیز از متعلقات اسلام ست چنانکه در احادیث آمده و تخصیص نمودن کرد بجهت اهتمام

ست که فرض ست بر وجه کفایت وعیادة المریض ۱۲ وبیمار پرسی کردن از اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام ست نه حق صحبت
واز بعض کتب مفهوم میگردد که حق صحبت ست ولهذا در جامع الاصول باب العیادة در حقوق صحبت آورده والمام حجة الاسلام را در حقوق اسلام
ایراد کرده واول مساوی صحبت بگردانیدن اسلام وحکم صحبت زیرا که مسلمانان همه در عهد بنوت اصحاب یکدیگر بودند - وابتباع الجنائز و پیش گرفتن
جنازه یا دنبال جنازه رفتن ونماز جنازه کردن نیز داخل امنیت وفرض کفایت ست وذکر اتباع بجهت اهتمام ست واشارت تا نگوئی باید
که توقف کند بعد از نماز ولیکن هر قدر که تواند توقف تا دفن افضل ست ۱۲ واجابة الدعوة وقبول کردن خواندن الطعام اگر دعوتی
از ملاهی وسماعی در آن جا نباشد والا حرام ۱۲ گفته علماء که بجهت مفاخرت ومباهات نه بود وبرای نام وآوازه نباشد نیز از احادیث دعوت
وسلف کراهت می پندارند آزاد ۱۲ وتشمیت العاطس عجم از حق مسلم بر مسلم دعا کردن عطسه زننده را بیرحمک الله بشرطانکه بگوید وی الحمد لله
تشمیت بسین مهمله واول ضمیر ترست ومشتق ست از انچه مشتمل ست شوامت یعنی قوائم دابه وگویا دعاست مر عاطس را بثبات قدم بر حجت
یا از شماتت یعنی شاد شدن بسلامتی دشمن گویا دعاست بازاله شماتت اعداء از عاطس ثانی از جهت بنی هدی وسیرت ونیک وتشمیت سنت عین
بر واحد وسنت کفایت ست برجمع وکلام بر دی در باب عطاس وشمائب از کتاب الآداب باید انشاء الله تعالی ۱۲ متفق علیه وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم ست ۱۲ حق مسلمان بر مسلمان شش ست قیل یا هن ۱۲ گفته شد چه چیزست وکدام ست آنها ش ۱۲
یارسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه گفت چون ببینی آنی مسلمان را پس سلام کن بر وی ۱۲ وسلام لازم آنست ودر حدیث اول وسلام گفت آنکه
گوید ازو کر سلام ۱۲ واذا دعاک فاجبه - وچون بخواند ترا باطعام اجابت کن او را ۱۲ واذا استنصحک فانصح له ۱۲ وچون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن
مر او را نصیحت در لغت خاص ست عسل ناصح یعنی خالص از شوب موم ومراد اینجا خیر خواهی وحق گزاری مسلمانان ست واین نعمت
ونزد استصلاح واجب واذا عطس فحمد الله فشمته ۱۲ وچون عطسه زند مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مر او را ویرحمک الله بگو
واو امر من حمده ۱۲ وچون بیمار شود پس عیادت کن او را واذا مات فاتبعه ۱۲ وچون بمیرد پس برو پس کن جنازه او را بعد از نماز گزاردن بر وی
نصیحت درین حدیث زیاده کرد ومراد حصر نیست وحقوق مسلمانی بسیارست در هر مقام چیزی ازان بیان کرد وتواند که نزول وحی بران
بتدریج باشد ۱۲ واسلم ۱۲ وعن البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی الله علیه وسلم بسبع ونهانا عن سبع ۱۲ امر کرد ما را آنحضرت بهفت چیز ونهی
کرد ما را از هفت چیز دیگر ۱۲ امرنا بعیادة المریض واتباع الجنائز وتشمیت العاطس ورد السلام واجابة الداعی ۱۲ سپس این هم لفظ معلوم شد وقرار
القسم ۱۲ وامر کرد ما را بر است گردانیدن سوگند خورنده را ومقسم بضم میم وسکون قاف وکسر سین مخففه وابرار القسم بفتح قاف وسین بمعنی
سوگند نیز روایت ست یعنی شخص سوگند خورد بر فعل تو پس این کار را البته خواهی کرد پس باید که بکنی تو آنرا تا سوگند وی است گردد وجائز نباشد ما را که
بر فعل خود که البته این کار بکنم پس باید که نکنی در تیسیر وتسهیل این کار وبعضی رسانیدن بسبب آن وبعض گفته اند که معنی آن آنست که اگر
یکی دیگر را سوگند دهد وگوید بخدا سوگند بر تو که این کار بکنی تحقیق ست بر تو که کنید بجهت تعظیم اسم پروردگار تعالی اگرچه لازم نیست وی را وتحقیق
سابق بجهت برآوردن مسلمانانست آرزوئیست که حنث ست ۱۲ ونصر المظلوم ۱۲ وامر کرد ما را آنحضرت بیاری دادن کسی که بر وی ستم کرده شده
مسلمان باشد یا کافر ذمی وتامین ۱۲ ونهانا عن خاتم الذهب ۱۲ ونهی کرد ما را از انگشتر طلا ۱۲ وعن الحسن یرفعه وازین پوشیدن

ابریشمی تا الاستبرق والدیباج بکسر دال وازپوشیدن استبرق ودیباج ودر صراح گفته استبرق دیبای سطبر ودیباج فارسی معرب دیبا واین همه
انواع حریرست ودر المنجد ودر منتهی گوید استبرق حریر ضخیم ومنسوج بالذهب مشتمل قزاز صغیر پرکرده شده پنبه کذا فی
بعض نسخ وبعضی نسخه دارند آنرا بعد ذکر حریر وگویند واین از عادات عجم است که بر رسم کبر ورعونت از حریر ودیبا وجز آن لباسها سازند وقید بجهة الناظرین ست
که اگر سرخ نباشد حرام نیست واگر بقصد رعونت وبجهت ضعف وآسودگی بود نیز حرام نیست والا فقهی ودر بعضی نسخ بفتح قاف وتشدید
سین مهمله نام جامه منسوب بقس که قریه ایست از مصر از کتان مخلوط بحریر وبعض گفته اند قسی بضم قاف نسبت بقز بمعنی ابریشم خام ازاریسین بدل
میکنند وذکر این مثال واحکام آن مرکتاب اللباس بتفصیل باید ودر آنیة الفضة ودر بعضی نسخ آمده وفی روایة عن الشرب فی الفضة
ودر روایتی آمده که ودر نوشیدن در آوندنقره وخوردن نیز همین حکم دارد وفانه من شرب فیها فی الدنیا لم یشرب فیها فی الآخرة
پس مدبر ستیکه شان امنیت که کسیکه نوشد در آوند نقره در دنیا نوشد مدران در آخرت واین محروم گردانیده شود ازان همیشه یا مدت طویل
بجهت معاقبت بدین خطیه وآنیة ذهب نیز همین حکم دارد وتخصیص بفضه بجهت جریان عادت ست بشرب دران یا این چون آوند
است حرمت ذهب بطریق اولی خواهد بود واین منهیات مذکوره مخصوص مردان ست الا آنیه فضه که حرام ست بر مردان وزنان متفق علیه
وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم یزل فی خرفة الجنة حتی یرجع مدبر ستیکه مسلمان چون
عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه می باشد در چیدن میوه بهشت تا آن وقت که باز میگردد از عیادت وخرفه بضم خا وسکون را آنچه
چیده شود از میوه محترف وخرفه بفتح میم وکسر راوفتح آن بستان وگاه از خرفه نیز بستان اراده نمایند وگاهی بمعنی درخت
نخیل آید وطیبی گفته که مناسب نجا حمل برین معنی ست بدلیل روایت دیگر که گفته من عاد مریضا الخ یعنی بستان بهشت ست در طریق که
موصل ست بدان فافهم ودواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمة یا ابن آدم
مرضت فلم تعدنی مدبر ستیکه پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیمار شدم من پس نپرسیدی مرا وقال یا رب کیف
اعود ک وانت رب العالمین گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت کنم ترا وتو پروردگار جهانیانی ومنزهی از بیماری وقال اما علمت
ان عبدی فلانا مرض فلم تعده وگوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو ای آدمی که بنده خاص من فلانی بیمار شد پس نپرسیدی او را اما علمت
انک لو عدته لوجدتنی عنده وایا ندانستی تو که اگر تو عیادت میکردی آن بنده را ای یافتی مرا نزدوی یعنی رحمت ورضای مرا نزدوی
یابن آدم استطعمتک فلم تطعمنی وگوید پروردگار روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا وقال یا رب کیف
اطعمک وانت رب العالمین گوید آدمی پروردگار من چگونه طعام دهم ترا وتو پروردگار عالمیانی وپاک ومنزهی از نیازمندی واز
خوردن وقال اما علمت انه استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه وگوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو که طعام طلبید از تو بنده من فلان پس طعام
ندادی تو او را اما علمت انک لو اطعمته لوجدت ذلک عندی وایا ندانستی تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را ای یافتی تو ثواب
وجزای آن طعام را نزد من وقال یا ابن آدم استسقیتک فلم تسقنی وگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای ابن آدم آب
طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا وقال یا رب کیف اسقیک وانت رب العالمین وگوید آدمی چگونه آب دهم ترا و

تورب عالمیں مزنجی وبیمار انستگی واحتیاج تاب + قال استسقنی عبدی فلم تسقہ + بگوید وی تعالی آب طلبید از تو بندۂ من فلان پس آب ندادی تو اورا + اما علمت انک لو سقیتہ وجدت ذلک عندی + آیا ندانستی کہ اگر آب میدادی تو اورا می یافتی جزای آنرا نزد من و در نسخ اما علمت انک چنانکہ در قرآن نیگرست و بر تقدیر عدم علمت اما بحرف تنبیہ ست پوشیدہ نماند کہ در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی مرا پس تو در طعام و شراب گفت می یافتی جزای آنرا نزد من و در تفسیر این عبارت مبالغہ ہست در افضلیت عیادت از اطعام و سقی کما لا یخفی و ہمین خبر را عارف رومی بنظم کردہ گفتہ ست مثنوی آمد از حق نزد موسیٰ این عتیب + کای طلیع نور تو کردہ زجیب + مشرقت کردم منور سیرد + من چہ قدر بیمار گشتم تا مرا + گفت سبحانا کہ پاکی از زبان + این چہ رمز ست این کہن یار عیان + باز فرمودش کہ کن رنجور پیم + چون بپرسیدی ترا دریافتم + گفت یارب نیست لفظ ترا + عقل گم شد این گرہ را بر کشا + گفت مارا بندۂ خاص گزین گشت رنجورا و من نیکو ببین + ہست رنجوریش رنجوری من + ہست مذوریش معذوری من + ہر کہ خواہد ہم نشینی با خدا + گو نشیند در حضور اولیا رواہ مسلم + وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل علی اعرابی یعودہ + روایت ست از ابن عباس کہ آنحضرت در آمد بر اعرابی در حالیکہ عیادت میکند اورا و دگان از او دخل علی مریض یعودہ + و بود عادت شریف آنحضرت کہ چون می آمد بر مریض کہ عیادت میکرد اورا + فقال لہ + میگفت آنحضرت مر آن مریض را لا بأس طہور ان شاء اللہ + نیست باک یعنی غم مخور و امید وار باش باینکہ ترا باید از درد و سختی بسیار کہ این باک کنندہ ست گناہان را و دور کنندہ ست آنہا را بلکہ تنقیہ و اصلاح کنندہ ست مردن را تیز از اختلاط و اجزائے کثیفہ + فقال لہ لا بأس طہور ان شاء اللہ + پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابی را ہمین کلمہ + فقال + گفت اعرابی لکلا + نہ این چنین ست بل حمی تفور + بلکہ بیماری ست کہ بجوشد چنانکہ دیگ میجوشد فوران جوشیدن دیگ + علی شیخ کبیر + بر پیر بزرگ سال + تزیرہ القبور + زیارت میکند این تب آن پیر را گور بارا + فقال النبی + پس گفت نبی + صلی اللہ علیہ وسلم فنعم اذن + پس آری ہمچنین باشد اکنون کہ تو ہمچو دیگی غضب کرد آن حضرت بروی کہ با وجود ارشاد بر طریق صبر و شکر از قبول آن ابا آورد و سلوک نکرد طریق ادب و بیرون رفت از حد اعتدال براہ کفران نعمت و احتمال دارد کہ آن بیمار کافر بود اما گفتہ اند کہ ظاہر آنست کہ از جفاۃ اعراب و اجلاف ایشان بود کہ از شدت مرج آن بیماری تاب نمود و با وجود آن تکلف کرد و رجوع کہ نہ مقام آن بود و در غضب آمد آنحضرت و الزام کرد او را بقال + و شوم کہ بنفس خود کرد + رواہ البخاری + وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتکی مسح الانسان بیمینہ + بود آنحضرت کہ چون بیمار شدی از آدمی مسح میکرد آن حضرت آن آدمی را بدست راست خود و مسح او را بدست مبارک خود و شکایت بمعنی مرض و درد می آید و شکی و شکوی میگویند و زمخشری رانہ در دش بسیار نباشد و اصل معنی راجع بشکایت ست بمعنی گلہ کردن + ثم قال اکشف البأس + میگفت آنحضرت وی خواند این عبارا + از بئس الباس + بمعنی بد ترین و زوال ای پروردگار آدمیان و باس در اصل بمعنی عذاب و سختی و حرب سخت شدن آید + واشف انت الشافی + و تندرستی دہ تو ولی تندرستی دہندہ + لا شفاء الا شفاؤک لا یغادر سقما + شفائیکہ میکند او ہیچ بیماری را + سقم بفتحتین بمعنی بضم و سکون ہر دو لغت ست مثل حزن و حزن و روایت اکثر بفتحتین ست + متفق علیہ وعنہا قالت کان اذا اشتکی الانسان التی منہ + بود و آنچہ شکایت میکرد آن چیز نزدیا بعضو خود بر از خود + او کانت بہ قرحۃ

او جرع یائے بود باد می ریزی یا خستگی گذاری الصراح مگفتہ اند کہ مرد بفتح قاف وسکون راجریزہ بیرون می آید راعضا تجویل ومانند آن ومجرح آنچہ سر سرازرخم تشویر ماند آن ومقرحہ بضم قاف وفتح ہمزہ وتشدید راء مقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم باسبعۃ مگفت آنحضرت وجالینوس مگوید دانگہ است ترا بر بدن او وہ گفتہ است کہ مگوئید آنحضرت آب دہن مبارک خود را بر اصبع خود مے نہاد آنرا بر خاک بعد ازاں مے نہاد بخاک آلودہ را بر جائے درد ومسح مگرد آزار مدان مگفت بسم اللہ بتمام خلقہ بر اضمار بقیہ بعضنا + خاکنا بعضہ بآمیختہ باب بعض بعضی انا لنشفی سقیمنا + گردیم ازاں فضل را تا مندرستی او وتوجیہ باذن ربنا + بدستور پروردگار ما وامر او وبراین سرست راسراز علاج فرح وجوع آنچہ سر سرد مے یابد آنرا عقول انعام در رقیہ ہا وفسونہا تا آنجا عجیبہ ہست کہ اطباء مگرد اسرار آن مر افعال آنحضرت را اسرار خاصہ ہست کہ دعوی علم او ہست انعام وعقول قاصرہ ما را بدرک آن راہ نیست وگرفتاران تنگنای طبیعت وفلسفہ خواہند کہ طلب حقائق آن کنند دست وپا بزنند وبدان راہ نیابند ازانچہ در نیفتادہ گفتہ اند کیا آنست کہ قاضی سبکی مگوید کہ یکی از گرفتاران این بندست گفتہ کہ تحقیق گواہے دارد دوست مباحث طبیعیہ کہ آب دہن را تاثیر است در فتح وتبدیل مزاج وتراب وطن را نیز تاثیر است وحفظ مزاج اصلی حتی کہ گفتہ اند مسافر را باید کہ خاک از جائے وطن خود با خود برد ودیارہ ازان وظرف آب بیند از دارالآب بگیرد وباشد تا ازین ہر دو تاثیر مزاج وتوافقی گفت کہ انچہ مسبقت مسبکند بفہم در تبدیل این حدیث آنست کہ تربت ارض اشارت ست بفطرت آدم ورقیہ لبعضنا مگفتہ کہ پیدا گردد بوی آدمی پس گویا تضرع وزاری مسبکند بزبان حال وقال کہ پروردگار تو ئے کہ ابداع کردی اصل اول را از خاک وبعد ازان پیدا کردی اولاد او را از آب تیمر خود اپس آسان ست بر تو شفا دادن کیکہ شان وے امت انہی وبعضے از شارحان گفتہ اند کہ مراد بارض ارض مدینہ ست کہ ثابت شدہ ست مر آنرا خاصیت ورشفائے مرض مصروع ببعض صفات کریم است مسلم دراین جا اخیر تو جیہ دارد ونزدیک ست وحقیقت حال ہمان ست کہ گفتہ شد واللہ اعلم متفق علیہ وعنہا قالت + کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتکے نفث علی نفسہ بالمعوذات ومسح عنہ بیدہ + عائشہ گفت بود آنحضرت وقتیکہ بیمار مے شد مے دمید بر بدن مبارک خود بمعوذات ومے کشید او را دمیدہ کہ مراد بدان سہ سورہ ست در سورہ آخر قرآن یا یا سورہ وقل ہو اللہ احد وقل یا ایہا الکافرون یا آیات قرآنست کہ متضمن ہست تعوذ تنفیث اند مدد ورمیکرد از بدن علت را بدست خود بسبب دست را بر تمام بدن تا آنجا کہ بر سد میگذراند ومیسود فلما اشتکے وجعہ الذی توفی فیہ + پس ہمگامے کہ بیمار شد آنحضرت بآن درد کے کہ وفات یافت دران گفت انفث علیہ بالمعوذات التی کان ینفث + بدوم من کہ بدمیدم بر وے بمعوذات کہ مے دمید بر خود + وامسح بیدالنبی + ومسح میکردم وے بدست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم باین طور کہ بخواندم ودست آنحضرت را میگرفتم ودر روی مے دمیدم وبہر دو دست وے بدن او را مسح میکردم + متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم قالت کان اذا مرض احد من اہل بیتہ نفث علیہ بالمعوذات + گفت عائشہ بود آنحضرت چون بیمار مے شد یکی از مردمان خانہ وی مے دمید بر وے معوذات را + وعن عثمان بن ابی العاص مستحاب ست عامل کہ بلند کرد او را آنحضرت بطائف ولایت کردہ او را از حسن بصری عن ابن المسیب وجزا ایشان + انہ شکے الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وجعا یجدہ فی جسدہ + روایت ست از عثمان کہ شکایت کرد نزد آن حضرت درد مے را کہ مے یافت آنرا در تن خود + فقال لہ رسول اللہ + پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ضع یدک علی الذی یالم من جسدک + بنہ دست خود را بر انجائیکہ درد مے کند از تن تو + وقل + وبگو + بسم اللہ ثلثا + سہ بار

و قل سبع مرات + و بگو هفت بار + اعوذ بعزة الله و قدرته من شر ما اجد و احاذر + پناه میگیرم بعزت و بزرگی خدای تعالی و توانائی وی از بدی آنچه
می یابم از درد و حال و می ترسم از زیادت در آینده + قال + گفت عثمان + ففعلت فاذهب الله ما کان بی + پس کردم
آنچه فرموده بود آنحضرت پس ببرد خدای تعالی آنچه بود مرا از درد + رواه مسلم + وعن ابی سعید الخدری ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه
وسلم فقال یا محمد اشتکیت + روایت است از ابی سعید خدری که جبرئیل آمد آنحضرت را پس گفت ای محمد بیمار شدی فقال + پس گفت آنحضرت
نعم + آری بیمار شدم + قال + گفت جبرئیل و خواند این دعا برای علاج آنحضرت + بسم الله ارقیک + بنام خدا افسون میکنم ترا + من کل شیء
یؤذیک + از هر چیزیکه رنج دهد و آزار کند ترا + من شر کل نفس + از بدی هر ذات + او عین حاسد + از شر هر چشم حاسد و کلمه او بمعنی واو است
و احتمال دارد که برای شک راوی باشد + الله یشفیک + خدا تندرستی دهد ترا + بسم الله ارقیک + بنام خدا افسون میکنم ترا + رواه مسلم +
وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوذ الحسن والحسین + بود آنحضرت که در پناه خدا میکرد حسن و حسین را رضی الله عنهما
و عن سائر اهل بیت النبوة باین دعا که + اعیذکما بکلمات الله التامة + در پناه میگیرم شما را بکلمات خدا که تمام اند و نقصان را بدلیل
عز و اجلال آنها راه نیست و مراد بکلمات یا معلومات الهی است تعالی یا اسمای وی یا قرآن یا کتب منزله + من کل شیطان + از شر هر
شیطان نام هر متمرد و هر سرکش که از حد گذرنده است از جن و انس و دواب + و هامة + و از هر هامه بتشدید میم هر جانور زهردار کشنده
چنانچه مار و آنچه کشته آنرا سامه گویند مانند کژدم و زنبور و گاهی دواب را که بجنبند بر زمین و قصد آدمیان کنند مثل حشرات نیز
هوام گویند + و من کل عین لامة + و از هر چشم خداوند الم که فرود آید برای آنچه برسد او را مثل دیوانگی و فنا و قوی و اعضا و سحر
و حسد و جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند + و یقول ان اباکما کان یعوذ بها اسمعیل و اسحق + و میگفت آنحضرت خطاب با این
کرده که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل است تعویذ میکرد باین کلمات اسمعیل و اسحق را + رواه البخاری + و در وی کان یعوذ بهاست
بضمیر مفرد + و فی اکثر نسخ المصابیح بهما علی لفظ التثنیة + و در اکثر نسخ مصابیح یعوذ بهما ست بضمیر تثنیه راجع بدو کلمه که مدخول من اند
یا بدو جمله مستعاذ و مستعاذ منه و این تکلف است و لهذا گفته اند که ظاهر آنست که این سهو قلم است والله اعلم + وعن ابی هریرة
رض + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یصب منه + کسیکه بخواهد خدای تعالی بآن کس نیکی را گرفته میشود یا میگیرد
حق تعالی از وی یعنی از نفس و مال و اولاد وی تا موجب اجر و ثواب و کفارت ذنوب و رفع درجات گردد و مصیبت همیشه از قهر نیست
گاهی متضمن لطف نیز می باشد اگر صبر ورزد و بدان راضی گردد دال بر لطف است و اگر جزع و فزع و سخط کند علامت قهر است و مصیبت امر مکروه ناخوش بر طبیعت
آدمی که برسد و بگیرد او را و یصب بضم یا و فتح صاد و کسر آن هر دو بصیغه مجهول و معلوم مروی و روایت است چنانچه در ترجمه اشارت بدان کرده شد + رواه البخاری
وعن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما یصیب المسلم من نصب + نمی رسد مسلمان را از هیچ رنج و تعب و مشقت و درماندگی + و لا وصب + نه بیماری دردناک و رنجوری
و بعضی گفته اند وصب بیماری دائم + ولا هم + و نه اندوه کذا قیل و لا حزن + و نه غم و اندوه و حالات مصیبت + و لا اذی + و نه آزار و رنجش + ولا غم + و نه اندوه
و اندوهگین شدن و اکثر این معنی نزدیک یکدیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم آنست که هم مستقبل را باشد چنانکه کاری
در پیش دارد و قصد کردن آن رنج میکشد و غم در آنچه بود که گذشته ناخوشی بر دل رسیده است که بجهت آن تغیر و شکستگی بر دل نشسته است که این سبب دل ... و بالجمله

بر مسلمانان از غم و محنت و آزار میرسد + حتی الشوکة یشاکها + تا آنکه خاریکه خلانیده میشود آدمی آنرا + الا کفر الله بها من خطایاه + مگر آنکه می پوشد
و می بخشد خدای تعالی باین مکروهات از مصائب چیزی از گناهان مسلمانان که صغائر باشند کذا قالوا + متفق علیه + وعن عبد الله بن مسعود
قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یوعک + گفت ابن مسعود درآمدم بر آنحضرت و حال آنکه وی تب زده شده بود و عک حرارت
تب و تیزی وی + فمسسته بیدی + پس بسودم آنحضرت را بدست خود + فقلت + پس گفتم + یا رسول الله انک لتوعک وعکا شدیدا + بدرستیکه
تو هر آینه که تب زده میشوی تب زده شدن سخت + فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجل انی اوعک کما یوعک رجلان
منکم + آری من تپ زده میشوم چنانکه تب زده میشوند دو مرد از شما + قال فقلت ذلک لان لک اجرین + ابن مسعود میگوید پس گفتم
من آن یعنی تب زده شدن تو مثل تپ زده شدن دو مرد بسبب آنست که مر ترا دو اجرست بر هر عمل مضاعف است اجر و ثواب تو + فقال اجل
پس گفت آنحضرت آری بسبب اینست + ثم قال ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه + پس گفت آنحضرت نیست هیچ مسلمانی که برسد او را آزاری
از بیماری پس چیزیکه جز بیماریست + الا حط الله به سیئاته کما تحط الشجرة ورقها + مگر آنکه فرو می افگند خدای تعالی بدیهای او را چنانکه فرو می افگند
درخت برگهای خود را + متفق علیه + وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت احدا الوجع علیه اشد من رسول الله + ندیدم من هیچ یکی که درد
بروی سخت تر بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدان جهت صفای جوهر و قوت حواس وی و در رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتهای دیگرست که
جز علام الغیوب آنرا نداند + متفق علیه + وعنها قالت مات النبی صلی الله علیه وسلم بین حاقنتی و ذاقنتی + گفت عائشه رحلت کرد آنحضرت سر مبارک بر سینه
و حاقنه مغاک در میان چنبر گردن و کتف و ذاقنه طرف حلقوم که زیر ذقن است یعنی تکیه کرده بود بر من مطلع بودم شدت موت وی را فلا اکره
شدة الموت لاحد ابدا بعد النبی + پس مکروه نمیدانم سختی مرگ را برای هیچ یکی هرگز بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم + پوشیده نماند که
شدت موت که نسبت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود مناسب بعلو مقام اوست و تبادر در اذهان چنان میدر آید که آنحضرت را اصلا
کلفتی در موت نمی بود و غایت شدت آن بود که حرارتی بود که آب بر روی مبارک می پاشید و میفرمود ان للموت سکرات چنانکه در فصل ثانی
بیاید + رواه البخاری + وعن کعب بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن کمثل الخامة من الزرع تفیئها الریاح + قصه و
حال مسلمان همچو قصه و حال شاخ تر و نرم از کشت است که مائل راجع میگردانند آنرا بادها و خامه بخای معجمه و تخفیف میم گیاه تازه و تر و تفیئ بضم تا
و فتح فا و کسر یای مشدده و همزه + تصرعها مرة وتعدلها مرة اخری + می نگنند و می اندازند بادها آنرا یکبار و راست و برابر میگردانند بار دیگر
همچنین مسلمان گاهی می اندازد او را حادثه ضعف و بیماری و گاهی راست و درست میگرداند صحت و تندرستی + حتی یأتیه اجله + تا آنکه آید
او را وقت موت و تمام میگردد مدت حیات او + ومثل المنافق کمثل الارزة المجذیة + و حال منافق همچو حال درخت صنوبرست که محکم و
ثابت و برپاست + التی لا یصیبها شیء + آن درختیکه نمیرسد آنرا چیزی از بادها و آفتها ارزه بفتح همزه و سکون را و بزا همچنین ست روایت و
ابو عبید گفته که وی آرزه است بمد و کسر را و بفتح آن نیز آمده بمعنی درخت ثابت بیخ وی در زمین و مجذیه بضم میم و سکون جیم و کسر ذال معجمه
مجذیه یکسر بیخ درخت را گویند + حتی یکون انجعافها مرة واحدة + تا آنکه میباشد افتادن آن درخت بر زمین یکبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست
بی ضعف و بیماری تا ناگاه یکبارگی می افتد و می میرد + متفق علیه + وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الریح تمیله +

حال مؤمن ہمچو حال کشت ست کہ ہمیشہ باد مائل میگرداند وی خیاند تا او لا یزال المؤمن یصیبہ البلاء و ہمیشہ ست مؤمن کہ میرسد او را بلاء
و مثل المنافق کمثل شجرۃ الارزۃ لا تہتز حتی تستحصد و حال منافق ہمچو حال درخت صنوبر ست کہ لرزی جنبد تا آنکہ درودہ نشود و بریدہ نگردد متفق
علیہ و عن جابر قال دخل رسول اللہ فگفت جابر در آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی ام السائب بر ام سائب کہ صحابیہ ست و آنحضرت بدیدن
وی می آمد در خانۂ او می در آمد فقال مالک تزفزفین پس گفت آنحضرت ترا چہ شدہ ست ترا کہ لرزہ
تزفزفین یا خود دست از زف الطائر و قتیکہ فراخ میکند پرہ و باز وے خود را و میجنباند برای وراہرو آمدہ ست قالت الحمی لا بارک اللہ
فیہا گفت ام السائب سبب از بدن من تب ست برکت نکند خدای در وے فقال ضعی حاتشد بدیم حرارت عارضہ در بدن فقال
پس گفت آنحضرت ہلا الحمی غیرہا تہب خطایانی آدم و دشنام مکن تب لرزہ را کہ ببرد تیکہ تب می برد گناہان فرزندان آدم را
کما یذہب الکیر خبث الحدید چنانکہ می برد دمہ آہنگری چرک و پلیدی آہن را رواہ مسلم و عن ابی موسی قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اذا مرض العبد او سافر کتب لہ مثل ما کان یعمل مقیما صحیحا و تنگیکہ بیمار میشود بندہ یا سفر میکند و چیزی از عبادات و اوراد کہ
در حالت صحت و اقامت داشت فوت میگردد نوشتہ میشود برای آن بندہ آنچہ بود کہ عمل میکرد در حالیکہ مقیم و تندرست بود رواہ البخاری
و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الطاعون شہادۃ لکل مسلم طاعون سبب شہادت ہر مسلمان ست یعنی ہر کہ در طاعون
صبر کند و نگریزد و بمیرد شہید مرده باشد در حق اجر و ثواب متفق علیہ خلیل گفتہ ست کہ طاعون دو ست و ابن اثیر گفتہ طاعون مرض
عام و وبا کہ فاسد میگردد و بوی مزاجہا و بدنہا و قاضی ابو بکر بن العربی گفتہ کہ طاعون جمع غالب کہ اطبای
روح میکنند تشبیہ کردند بطاعون از جہت سرعت قتل وی و در قاموس طاعون و بار اکثر اطبا تفسیر کردہ اند طاعون
را بورم مؤلم سیاہ سوزندہ زہردار با بچہ برآید در بعض اعضا بدن کہ نرم اند چنانکہ زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاہ میگردد
گرد خود را و گاہے سبز و سرخ می باشد و فاسد میگرداند عضو را اما آنچہ در احادیث مذکور شدہ و مرگ بحق از آن و بیرون قتل در
شہری کہ واقع شدہ باشد و آن تقی کردہ و وعید نمودہ و تشبیہ بفرار از زحف دادہ و بر صبر بران بشہادت حکم کردہ مراد وبا
و موت عام و مرض عام ست و مخصوص نیست بآنچہ اطبا تعیین نمودہ اند مینیت و لہذا در احادیث بلفظ وبا و موت عام مذکور شدہ اگرچہ
بلفظ طاعون نیز واقع شدہ اما مراد معنی وبا ست و غلط کردہ ہر کہ طاعون را بر مصطلح اطبا حمل کردہ و در غیر آن صرف از صلاح
داشتہ و اگر مفسر بہمین معنی محمول باشد فروی را روا خواہد بود مخصوص بآن در این قائل آن احادیث را کہ در وے لفظ وبا و موت عام
واقع شدہ چہ خواہد گفت سئل اللہ العافیۃ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الشہداء خمسۃ شہیدان
پنج قسم اند المطعون یکی آنکہ بعلت طاعون مرده و دوم بمیران جان سپرده و المبطون سوم بعلت اسہال یا استسقا
و انتفاخ بطن مرده و بعض مطلق علت بطن را از درد خلد و غیر آن مراد داشتہ و بعض گفتہ اند کہ مراد مبطون کسی ست کہ گاہ شبہ بطن را
از اکل حرام شبہہ در تقوے و ورع ہلاک شدہ و حال آنکہ مراد بود اگر سنہ باشد کہ بعلت گرسنگی بر تبع فقر و مجاہدہ جان داده و اللہ اعلم و الغریق
سوم آنکہ در آب غرق شدہ و شکستن کشتی و خبر آن بعد از آن کہ عمد بجہل القا نفس در تہلکہ کردہ و صاحب الہدم چہارم آنکہ در زیر دیوار ے و بنائی کہ افتادہ بمرد

بستر ظاهر کور و هدم بسکون دال ویران کردن و مانند آن بفتح دال بنای افتاده و هدم بکسر دال سست بدم * والشهید فی سبیل الله یعنی کشته شده
در راه خدا در جنگ اعدای دین و آنکه بظلم کشته شده بی جنگ داخل اوست و شهید حقیقی کامل همین ست و اقسام دیگر در حکم او یند و شریک اند
در اجر و ثواب و لهذا اطلاق اسم شهید بر وی کرد و گفت الشهید فی سبیل الله نه قتیل و مانند آن یعنی دیگر آن قسم که مشهور و متعارف ست با سم شهید
فافهم * متفق علیه * وعن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الطاعون گفت عائشه پرسیدم من از آنحضرت از
حقیقت طاعون و حکم آن * فاخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء * پس خبر داد آنحضرت مرا که طاعون عذابی ست که میفرستد آنرا پروردگار تعالی
بر هر که میخواهد از امم سابقه * وان الله جعله رحمة للمؤمنین * و خبر داد که خدای تعالی گردانیده ست طاعون را مر رحمت مسلمانان را که صبر کنند
و شکر نمایند و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود لیس من احد یقع الطاعون فیمکث فی بلده صابرا محتسبا * نیست هیچ یکی که واقع شود طاعون
[illegible] در شهر خود و نه برآید در حالیکه صبر کنند و چشم دارنده ست مر اجر و ثواب * یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له * در حالیکه
میداند [illegible] تعالی بر آن [illegible] الا کان له مثل اجر شهید * مگر آنکه
باشد [illegible] * وعن اسامة بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی
طائفة من بنی اسرائیل [illegible] یعنی بنی اسرائیل رجز بکسر را و سکون جیم و در آخر زای عذاب و گناه
[illegible] علی طائفة من بنی اسرائیل فرمود او علی من کان قبلکم *
فاذا سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه [illegible] زمینی و شهری خبر شهری که شما در آنجا نیستید پس قدوم نیارید در آن
[illegible] و در بعض روایات فلا تقدموا علیه بضم تا و کسر دال یعنی اقدام نیارید و
[illegible] لازم نیاید * واذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه * و چون واقع شد
[illegible] در حالیکه شما در آن زمین باشید پس بیرون نیائید بجهت گریختن از طاعون * متفق علیه * قطعه
[illegible] که [illegible] باید رفت و از آنجا که باشد نباید گریخت و اگرچه گریختن در بعض مواضع مثل خانه که در وی زلزله شده یا
آتش گرفته یا [illegible] دیوار یکسو [illegible] شده [illegible] گمان هلاک آمده ست اما در باب طاعون خبر صبر نیامده و گریختن تجویز نیافته و قیاس این
[illegible] فاسد ست که آنها از قبیل اسباب عادیه اند و این از اسباب [illegible] و بر هر تقدیر گریختن از اینجا جائز نیست پس هیچ وارد نشده هر که بگریزد
عاصی و مرتکب کبیره و مردود ست نسأل الله العافیة * وعن انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت انس شنیدم آنحضرت را
میگفت * قال الله سبحانه وتعالی اذا ابتلیت عبدی بحبیبتیه ثم صبر * میگوید حق سبحانه چون مبتلا گردانم بنده خود را بدو محبوب وی یعنی بدو چشم وی یعنی
نابینا گردانم چنانکه بی نور سازم او را پس صبر کند آن بنده در این ابتلا و در ظاهر و باطن ناشکری نکند و بداند که ابتلای الهی از روی سخط و غضب الهی
نیست بلکه از برای دفع مکروهی ست که میبود واقع میشود و برای تکفیر ذنوب و رفع درجات ست و شیخ ما که در آخر عمر اعمی شده بودند میفرمودند
که چیزی که در تمام عمر میخواستم اکنون حاصل شد * عوضته منهما الجنة * عوض دهم آن بنده را از دو محبوب بهشت را * یرید عینیه * میخواهد
از حبیبتین بنده دو چشم بنده اگر این کلام آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم ضمیر یرید عائد بحضرت عزت ست جل جلاله و اگر کلام راوی ست ضمیر بحضرت رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم است + رواه البخاری + الفصل الثانی + عن علی رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما من مسلم یعود
مسلماً غدوة + گفت علی مرتضی رضی اللہ عنہ شنیدم آنحضرت را که میگفت نیست هیچ مسلمانی که بیمار پرسی کند مسلمانی را در وقت بامداد مراد از بامداد پیش از
زوال است و غدوه بضم بامداد و بفتح یکبار رفتن در وقت بامداد الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یمسی مگر آنکه صلوة بفرستند و دعا و رحمت کنند بروی
هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند + وان عاده عشیة الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح + و عیادت کند او را شبانگاه که مراد بدان بعد از زوال
مگر آنکه صلوة بفرستند بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند + وکان له خریف فی الجنة + و باشد مر او را بستانی در بهشت یا خریف بمعنی مخروف است یعنی
آنچه چیده شود از میوه های بهشت + رواه الترمذی و ابو داؤد + وعن زید بن ارقم قال عادنی النبی صلی اللہ علیہ وسلم من وجع کان بعینی + زید بن ارقم
انصاری که از مشاهیر صحابه است و در هفده غزوه حاضر شده و از خواص علی ابن ابی طالب بود و در تصدیق وی نازل شده سوره
منافقون ان المنافقین لکاذبون میگوید که عیادت کرد مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از جهت دردی که بود بدو چشم من و در روایتی
یعنی بلفظ افراد + رواه احمد و ابو داؤد + و ازینجا معلوم میشود که عیادت در درد چشم سنت است و قول آن کسیکه گوید که درد را عیادت
نیست مردود است و اسناد این حدیث صحیح است و آنکه بیهقی و طبرانی روایت کرده اند که سه چیز اند که در آنها عیادت نیست دمل و عین
و ضرس صحیح آنست که موقوف است بر ابن کثیر چنانکه بیهقی تصحیح کرده است والله اعلم + وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من توضأ فاحسن الوضوء + وعاد اخاه المسلم محتسباً + کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را و عیادت کند برادر مسلمان را بقصد ثواب آخرت
بعد + بوعد من جهنم مسیرة ستین خریفاً + دور کرده شود از دوزخ بمقدار رفتن شصت سال و خریف سال است اگرچه معنی وی (؟)
تفسیر خریف بسال در نفس حدیث آمده است که پرسیده شد یا ابا حمزه خریف کدام است گفت سال و وجهش آنست که عرب ابتدای تاریخ سال
از خریف اعتبار کنند که اول رسیدن خرما و انگور و رسیدن غلات ایشان در خریف است + رواه ابو داؤد + وعن ابن عباس قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یعود مسلماً فیقول سبع مرات + نیست هیچ مسلمانی که عیادت کند مسلمانی را پس بگوید هفت کرت اگر عدد
تکریر و علامات است و در بعض ادعیه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد درین مقام از برای دفع بلا از هفت اعضا باشد
والله اعلم + اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک + سؤال میکنم خدای بزرگ را که پروردگار عرش بزرگ است که تندرستی دهد ترا
الا شفی + مگر آنکه تندرستی داده شود آن مسلمان الا ان یکون قد حضر اجله + مگر آنکه باشد که بتحقیق حاضر شده وقت مرگ و تمام شده مدت حیات وی که آنرا
علاجی نیست + رواه ابو داؤد والترمذی + وعنه ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یعلمهم من الحمی و من الاوجاع کلها ان یقولوا + و هم از ابن عباس است که آنحضرت
بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تپ بلکه از جهت همه دردها اینکه گویند بسم الله الکبیر + بنام خدای بزرگ + اعوذ بالله العظیم + پناه میگیرم بخدای بزرگ من شر
کل عرق نعار و من شر حر النار + از شر هر رگی پر شده از خون جوشنده و از شر گرمی آتش + رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب لا یعرف
الا من حدیث ابراهیم بن اسمعیل وهو یضعف فی الحدیث + و روایت کرده این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است شناخته نمیشود مگر از
حدیث ابراهیم بن اسمعیل و وی نسبت بضعف کرده میشود در حدیث + وعن ابی الدرداء قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من اشتکی
منکم شیئاً + شنیدم پیغمبر را میفرمود آنحضرت کسی که شکایت کند از شما چیزی را [illegible] یا شکایت کند برادر وی [illegible]

پس باید که نگوید و بخواند این دعا را برای خود یا برای دیگری + ربنا الله الذی فی السماء + پروردگار ما خدای ست که آسمان ست مقصود تبری ست از خدائی زمین که نشان او نهند حکم کرد آنحضرت بایمان زنی که پرسیده شد از وی خدا کجاست گفت در آسمان اول این دلالت کند بر تاویل قول حق سبحانه و تعالی + وهو الله فی السموات وفی الارض و قول وی وهو الذی فی السماء الله وفی الارض آنکه گفته اند + تقدس اسمك + پاک ست نام تو ای پروردگار + تعظیم و عدم تاثیر + امرك فی السماء والارض + امر تو در آسمان و زمین ست که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرمود و هو الذی فی السماء الله و فی الارض + و فرمود و ینزل الامر بینهن + کما رحمتك فی السماء + چنانکه رحمت تو در آسمان ست و عام و شامل ست اهل آنرا که همه محل رحمت اند + بخلاف زمین که اهل وی که رحمت خاص مختص ست به بعض دون بعض که مؤمنان اند نه کافران اگرچه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آنست شامل ست همه را بقوله تعالی + رحمتی وسعت کل شیء + فاجعل رحمتك فی الارض + پس بگردان رحمت خاص خود را نیز در زمین + اغفر لنا حوبنا + بیامرز ما را بزه ما را و حوب بضم حا و فتح آن بمعنی اثم ست و بعض گفته اند که فتح لغت اهل حجاز ست و ضم لغت بنی تمیم و بمعنی خرق و وحشت و جهد و وجع و هلاک و بلا نیز آمده و پوشیده نماند که همه این معانی صالح اراده اند و موجب حوب و اسباب آنند + وخطایانا + و بیامرز گناهان ما را و خطایا گناهانی که بطریق خطا بوجود آیند و گاهی بر مطلق گناهان نیز اطلاق یابد + انت رب الطیبین + تو پروردگار پاکانی این علت طلب مغفرت گناهانست یعنی بیامرز ما را از گناهان ما که شویم و قابل تربیت و رحمت خاص تو شویم + انزل رحمة من رحمتك + فرود فرست رحمتی خاص عظیم را از جنس رحمتهای تو + و شفاء من شفائك + و بفرست شفائی از شفاهای تو + علی هذا الوجع + بر این درد بندی و رنجوری + فیبرأ + پس صحت شود و در گردد این وجع + رواه ابو داود + و عن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء الرجل یعود مریضا فلیقل سبع مرات بیارد مرد در حالیکه پرسش میکند بیمار را پس باید که بگوید اللهم اشف عبدك + خداوندا تندرستی ده بنده خود را + ینکایك عدوا + تا جراحت کند و قتل کند برای تو تقویت دین و اعلاء کلمه تو + و شنان دین او نکایت یعنی جراحت کردن ست و قتل بسیار کردن و بمعنی ایلام و ایجاع نیز آمده ست + بمنره و بمنهره و بمنهر و آمده + بمنره + پست باز کردن از + و بمنهره + و بمنهر + بجراحت کردن نیز آمده + او یمشی لك + تا جنازه تو بیارپای بر دو بر آرزوهای تو و ادای حق دین تو بسوی جنازه و تخصیص نکایت عدو و مشی جنازه بذکر از میان سائر افعال بنا بست آنست که چون مریض بود و بر شرف موت بود بعد ازان ذکر کرد آنچه متعلق بموت ست از زیارت اعداء و عیادت اولیاء و موتی و طیبی گفته که جمع میان نکایت و تشییع جنازه بجهت آنست که در اول نزال عقاب ست بر دشمنان خدا و نزالی بایصال رحمت ست بر دوستان وی + رواه ابو داود + و عن علی بن زید + روایت ست از علی بن زید بن عبد الرحمن بن جدعان قرشی تیمی بصری که از تابعین بصره ست + عن امیه + بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه مابعیه ست + روایت ست از ابراز عائشه + انساءك عائشة + عن قول الله عز وجل + که امیه پرسید از عائشه از حقیقت معنی قول حق جل و علا که این آیت ست + ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله + اگر پیدا کنید چیزی را که در ذات نهاد شماست یا پنهان دارید آن را حساب میکند شما را بآن خدائی + و عن قوله + و پرسید از قول وی تعالی + من یعمل سوءا یجز به + هر که بکند بدی را پاداش داده میشود بوی باعث بر پرسیدن معنی این دو آیت آنست که آیت نخستین دلالت دارد که بندگان حساب کرده شوند بد آنچه مضمر دارند در نفس خود از خطرات ذنوب و اندیشهای بد و آیت دوم حکم میکند که آدمیان جزا داده میشوند بر هر عمل بد

قلیل باکسیر پس مشکل شد بر ایشان و متحیر شدند که چیکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب ازان ۱۲ فقالت عائشۃ اسائلی عنہا احد منذ کنت برسول اللہ ۱۲ پس گفت عائشہ سوال نکرد مرا ازین محاسبہ و مجازات ہیچ کسی ازان گاہ کہ پرسیدم من پیغمبر خدا را صلے اللہ علیہ وسلم ۱۲ و تقسیم این و آیت فقال پس گفت آنحضرت ۱۲ ہذہ مسامحۃ اللہ العبد این محاسبہ نجز کہ مذکور ست درین و آیت عتاب کردن خداست بندہ را ۱۲ بایسیبتہ تن آنچہ ۱۲ باینچہ میرسد بندہ را از تب و بیماری و النکبۃ ۱۲ و از نکبت بفتح نون عتاب و خشم گرفتن و علامت کردن و پیدا کردن و دست بر دست خشم زدن از جہت بی ادبی کہ از و بوجود آمدہ باوجود محبت و لطف بزرگ و رسول و در صراح گفتہ کہ عتاب ناز کردن و خشمگینی پیدا کردن و نکبت الحجر برسید آدمی را از حوادث و بنحو ذلک حتی البضاعۃ یضعہا فی بدنہ یعنی ۱۲ این مصیبت کہ پارہ از مال بے نہد بندہ آنرا در دست پیرامن خود کہ عبارت ازین ست و عادت ست برنہادن پارہ مال در ۱۲ یفقدہا ۱۲ پس گم میکند وی آن بضاعت را یفزع لہا ۱۲ پس میترسد و متغیر میگردد و فریاد میکند و می طلبد آن بضاعت گم شدہ یعنی این محاسبہ جزا مواخذہ خشم و عتاب ست در دنیا نہ مواخذہ عذاب و عقاب ست در آخرت پس باید کہ بندہ دل بدنکند و نا امید نگردد و بلکہ خوش حال گردد و مسرور باشد کہ سبب تکفیر ذنوب و رفع درجات ست بنظم من ترا غمگین و گریان زان کنم تا کت از چشم بدان پنہان کنم ۱۲ زان بخوشانم کہ بکروہی ۱۲ بلکہ اگر یکی لوتوزوت چاشنی ۱۲ زان حدیث تلخ میگویم ترا ۱۲ تا تو ازینہا فرو نشینی ترا ۱۲ تو ز تلخی چون ہمہ پرخون شوی ۱۲ پس تلخیہا ہمہ بیرون شوی ۱۲ حتی ان العبد لیخرج من ذنوبہ کما یخرج التبر الاحمر من الکیر ۱۲ تا آنکہ بندہ ہر آئینہ بیرون می آید از گناہان خود چنانکہ بیرون می آید زر سرخ از بوتہ در قاموس گفتہ تبر بکسر زر و نقرہ و ما انچہ ازان می آید پیش از تخلیص و کالبعد و در مجمع البحار گفتہ کہ تبر زر و سب خالص و فضہ پیش ازان کہ سکہ زدہ شود و چون سکہ زدند نام وی عین ست ۱۲ رواہ الترمذی ۱۲ و عن ابی موسی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یصیب عبدا نکبۃ ۱۲ میرسد ہیچ بندہ را مصیبتی در بخی قلیل و حقیر ۱۲ فما فوقہا او دونہا ۱۲ پس ہیچ بالای ازست یا فروداست احتمال دارد فوق و عظم و دون در حقارت یا عکس اول ظاہر ست ۱۲ الا بذنب ۱۲ مگر بسبب گناہے کہ کردہ است و خطای کہ آنرا رفتہ است و ریشی را بند بفتحین موشی بریدہ بے نالید و بگفت آہ چہ گناہ کردہ ام کہ جزای آن این یافتہ ام ۱۲ و ما یعفو اللہ عنہ اکثر ۱۲ و انچہ معفو و محو میکند و درمیگذرد از بندگان خدا بسیار ازوی میشتر ست ۱۲ و قرا ۱۲ و خواند آنحضرت موافق این حال این آیت را کہ و ما اصابکم من مصیبۃ فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر ۱۲ و ہر چہ میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزی ست کہ کردہ است آنرا دست ہائے شما و عفو میکند خدا بسیارے ازان ۱۲ رواہ الترمذی ۱۲ و عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد اذا کان علی طریقۃ حسنۃ من العبادۃ ثم مرض ۱۲ بدرستیکہ بندہ چون می باشد بر حالت نیک از عبادت پس بستر بیمار شود ۱۲ قیل للملک الموکل بہ اکتب لہ مثل عملہ اذا کان طلیقا ۱۲ بنویس برائے وی مانند عمل وی در وقتیکہ بود رہا غیر مقید یا بن بیماری یعنی عملی کہ در حالت صحت میکرد ۱۲ حتی اطلقہ ۱۲ تا آنکہ رہا کنم او را و تندرست گردانم او را ۱۲ او گفتہ الی ۱۲ یا آنکہ میرم او را و گردانم او را بسوی خود ۱۲ یعنی بمیرانم ۱۲ و عن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا ابتلی المسلم ببلاء فی جسدہ قیل للملک ۱۲ چون مبتلا کردہ شود بندہ مسلمان آزمودہ میشود ببلای در تن او گفتہ میشود ۱۲ مرفرشتہ را ۱۲ اکتب لہ صالح عملہ الذی کان یعمل ۱۲ بنویس برائے وی عمل نیک او را کہ میکرد پیش ازا بتلا ۱۲ فان شفاہ غسلہ وطہرہ ۱۲ پس اگر شفا میدہد میشوید او را خدا بسبب آب و پاک میکند او را از گناہان او را ۱۲

منفعه عظیمه در ترحم + واگر قبض نکنند او را وحی میرسد مزد هر او را و رحمت میکنند او را + رواه احمد + روایت کرده است این هر دو حدیث را بغوی
در شرح السنة + وعن جابر بن عتیک + برزبان کریم انصاری معاویه است منسوب بسوی بعاویه که یکی از اجداد او بود حاضر شد بدر را و مشاهد
را که بعد از وست و در تقریب گفته صحابی جلیل ست و خلاف کرده شده در شهود وی بدر را + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الشهداء خمسة المطعون والمبطون والغرق وصاحب الهدم والشهید + شهادت هفت قسم ست خبر گذشته شدن در راه خدا که فرد کامل متعارف ست ازان + المطعون شهید
آنکه مرد بطاعون شهید ست + والغرق شهید صاحب ذات الجنب شهید + خداوند ذات الجنب که بیماری مشهور ست و آن قروح ست که حادث میگردد
در داخل پهلو نزدیک بدل و سینه و نشان او تنگی نفس و تب ست و اوراقسام احکام و اسباب و علامات ست که در کتب طب مذکور ست و در شرح نخبة السعاد
مجملی ازان ذکر کرده شده ست + والمبطون شهید + معنی مبطون معلوم شده + وصاحب الحریق شهید + خداوند آتش که بنا گاه آتش افتد و
بسوزد او را + والذی یموت تحت الهدم شهید + والذی یموت تحت الهدم شهید + آنکه بمیرد زیر بنای افتاده که بیفتد بر و و سایر اقسام فرق میان هدم بسکون دال و فتح آن معلوم شد اینجا
بفتح مناسب تر ست + المرأة تموت بجمع شهید + وزن آنکه بمیرد بجمع بضم جیم و بعضے بکسر جیم گفته اند و سکون میم بمعنے مجمع یعنے آنکه بمیرد نزد ولادت
و هر زن نباید که در آنکه عقب ولادت بمیرد نیز همین حکم دارد و بعض تفسیر کرده اند بیکر زیرا که بکارت مجموع ست در و مثل ولد و در حدیث دیگر آمده است
و هر زنیکه بمیرد و بر وی نشسته دختری او می آید در بهشت + رواه مالک و ابوداؤد والنسائی + وعن سعد قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم
+ روایت ست از سعد بن ابی وقاص + که پرسیده شد آنحضرت + ای الناس اشد بلاء + کدام از آدمیان سخت تر ست آزردے بلاء از برائے
قال الانبیاء ثم الامثل فالامثل گفت سخت ترین آدمیان پیغامبران اند پس هر که فاضل تر مرتبه مرتبه چنانکه اولیا و علما و صلحا و تفاوت مراتب
و درجات مبتلی الرجل علی حسب دینه + مبتلا گردانیده میشود مرد بر اندازه دین وی + فان کان فی دینه صلبا + پس اگر باشد مرد در دین خود سخت
و درشت اشتد بلاؤه + سخت میشود بلای وی زیرا که وی صاحب یقین ست پس صبر میکند بران و میداند که مبتلے حق ست و اینجا
الطاف مخفیه است پس کامل میگردد ایمان وے و قوی میگردد محبت وی و مکفر میگردد سیئات وی و بلند میگردد درجات وی + فان کان فی دینه رقة +
و اگر باشد در دین وی نرمی و تنگی + هون علیه + آسان و سبک کرده میشود بر و + تا + بصیری نکند و بیرون نیاید
از رقت دین + از جهت عدم قوت ایمان و یقین پس تکلیف قلب سے میکند بغفلت و قبول وی + فما یزال کذلک + پس همیشه است مرد بر همین
و همین حال + حتی یمشی علی الارض ماله ذنب + تا آنکه میرود بر زمین و حال آنکه نیست مر او را گناهے بیان حال مرد ست که صلب ست
در دین + رواه الترمذی و ابن ماجة والدارمی + وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح + وعن عائشة قالت ما غبطت احدا بهون موت
بعد الذی رایت من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه رشک نمیبرم هیچ کسی را بآسانی و سبکی مردن بعد از انچه دیدم از
سختی مردن آنحضرت یعنی پیش ازین رشک بردم بر هر که بآسانی بمیرد و بعد از انکه دیدم از سختی موت پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم
دیگر رشک بر کسے بآسانی موت نبردم و اعتقاد کردم که خیریت در سختی موت ست نه آسانی + رواه الترمذی و النسائی و بیان
سختی در حدیث آینده باید + وعنها + قالت رایت النبی صلی الله علیه وسلم + وهو بالموت وعنده قدح فیه ماء + گفت عائشه دیدم آنحضرت
را وحال آنکه آنحضرت در حالت موت بود و نزد وی قدحے بود که در وے آب ست + و هو یدخل یده فی القدح + آنحضرت

و آنحضرت می درآورد دست خود را در قدح و بعد مسح میکرد روی مبارک خود را و می برآورد دست تر را برای آنکه از جهت حرارت
که می یافت و بعد میگفت این بیشتر میگفت اللهم اعنّی علی منکرات الموت خداوندا یاری ده مرا بر حالتهای سخت مرگ و علی سکرات الموت
یا گفت یاری ده بر سکرات موت شک راویست و سکرات جمع سکره بسکون کاف و این نیز بمعنی سختی و محنت و بیهوشی ست و تسکیر بمعنی خفه
کردن آمده رواه الترمذی و ابن ماجه و شیخ ما اجل اکرم اوحد محمد البکری المصری رحمة الله علیه در سبب سکرات موت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
وجوه متعدده اظهار نموده یکی آنکه مزاج شریف نبوی اعدل امزجه بود و پس احساس وی تألم اکثر و در یافت اثر آن اکبر بود چنانکه فرمود انی
لاوعک کما یوعک رجلان منکم چنانکه گذشت دیگر آنکه تعلق روح بجسد لطیف وی و تعشق وی بوی اقوی و او فی بود و پس تألم وی بمفارقت وی بیشتر
و قوی تر باشد دیگر آنکه دراینجا تسلیه امت است که چون ببینند که نقل روح پاک وی باین صعوبت است آسان گردد بر ایشان حال نفس و دیگر آنکه
حقیقت شریف وی جامع جمیع اکوان بود و پس فراق روح وی از جسد شریف گویا فراق تمامه ارواح ست از تمامه اجساد دیگر آنکه آنحضرت
متولی امور مملکت الهیه و گماشته درگاه عزت بود که تمامه امور و احکام کون و سکان بوی مفوض بود و کدام دائره مملکت واسع تر از مملکت
و سلطنت وی بود و عادت مستمره گماشتگان ست که چون رجوع بدرگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال و حساب همی و هراسی بحال
شان راه یابد که چه طور بر آید و شیخ ما شیخ عبدالوهاب متقی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که در وقت وفات میفرمودند
اگر شدت سکرات از ما مشاهده کنید اندوهگین نشوید که آن لازم مقام و منصب قطبیت ست دیگر آنکه نازل گردانیده شد بروی در آن وقت از
تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت اسرار انوار عزت ربوبیت که در زمان وحی نازل میشد و این آخر اوقات را اتم و اکمل آن حالات بود
و این سکرات مشاهدات و افاضات بود که بسبب ضیق نطاق جسمانیت از تحمل آن در صورت سکرات و مجاهدات می نمود و این وجه
از وجوه وجوه دقیقت و فوق مقام و حال شریف اوست والله اعلم دیگر آنکه ادراک و احساس بلقای خاص مناسب آنچه نزد وی بود از حرف
و خشیت و هیبت از اجلال و معرفت جناب حق و استکانت و عبودیت در حضرات قرب چنانچه فرموده انا اعلمکم بالله و اخوفکم منه هر که عارف تر
ترسان تر از این جهت ظاهر شد وی آنچه ظاهر شد دیگر استطارت شوق تا آن لقا روحی طبیعت حایل بود بر اسراع و اضطراب گویا بخواست
روح شریف وی که زود برآید و بپرد و لسرعت و شدت آن قرب خاص مندرج گردد پس تا شی میشد بقهر عالم طبیعت و ضغط حضیض مزاج بشریت
حاصل که قوی میشد بوی انفعال و ظاهر میشد بوی سلطان آن حال دیگر تعلق اهل این عالم بذات شریف وی صلی الله علیه وسلم از تمامه
علاقه محبتی بحضرت علیه وی و این و تمثل نمود این تعلقات در مرآت جوهر وی که ساطع تر و صافی تر از همه مرایاست پس ظاهر شد از آنجا قلق و التفات پس حاصل شد آنچه
حاصل شد دیگر آنکه پرورده کار جل و علا جاری گردانید باقی و ارث رسول خود را صلی الله علیه وسلم بر وصف عبودیت که اشرف اوصاف و اجل محامد و صفات است
و این کمالی ست خاص مر آنحضرت را و مقتضای معراج مقام عبودیت منازله مکاره و معانات مقاسات شدائد ست و الله اعلم گفت نزد موت لا تشریفه نوری اذا تم
العین تدمع و القلب یحزن و انا علی فراقک لمحزونون یا ابراهیم یعنی این است آنچه گفته اند و امثال این نیز میتوان گفت و در کنه حقیقت حال شریف وی جز حق جل و علا واقف نیست
از آنکه معقول و افهام و علوم و معارف عقلا و علما و عرفا حاصر ضابط و حاوی آن تواند بود و ع جمال او برتر از آن ست که آید بخیال و هر چه گوئیم بجائیم بالاتر ازین متشابهات
و الله العظیم یا وی الا الله و الله اعلم و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله بعبده الخیر عجّل له العقوبة فی الدنیا چون خواهد خدای تعالی به بنده خود

راشتاب دہد او را بسزای گناہان او را در دنیا زیرا کہ عذاب دنیا سہل ست و مدت دنیا قصیر بہر نوع کہ باشد بگذرد و اداء اللہ لیبدہ الشر اسمک عنہ بندہ و چون خواہد خدا بندہ خود بدی نگاہ میدارد از وی عقوبت را و میگذارد او را بگناہ وی حتی یوافیہ یوم القیمۃ باالکلیہ تمام میدہد وی تعالیٰ بندہ را آنچہ مستحق ست آزار از عذاب بسبب آن گناہ روز قیامت عرب بگوید او فی فلانا حقہ یعنی داد وی او را تمام و دوائے رواہ الترمذی و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء و بدرستیکہ بزرگی پاداش بزرگی بلاست ہر چند بلا عظیم تر و سخت تر جزا تمام تر و وافر تر و عظم نعم عین و سکون خاصہ ست از تعظیم و ان اللہ و بدرستیکہ خدای عزوجل اذا احب قوما ابتلاہم و چون دوست میدارد گروہے را مبتلا میگرداند و آزمایش میکند ایشانرا و ہمچنین چون دشمن میدارد گروہی را مبتلا میگرداند ایشانرا و این شق را ذکر نکردہ از جہت فہم وی از سیاق کہ گفت و من رضی فلہ الرضی پس کسیکہ خوشنود باشد از خدا و ند تعالیٰ در بلا پس مر او راست خوشنودی از وی تعالیٰ و من سخط فلہ السخط و کسیکہ خشم گیرد و در اخبار آنکہ گرد و پس او را خشم و بی رضائی ست پس رضا و سخط بندہ سبب علامت رضا و سخط پروردگار و محبت عداوت او ست صحابہ رضی اللہ عنہم از یکدیگر سوال میکردند کہ بچہ معلوم گردد رضا بخط از بندہ جواب میداد او را اگر بندہ از خدا راضی ست خدا نیز از بندہ راضی ست و اگر ساخط ست ساخط ست رواہ الترمذی و ابن ماجۃ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال البلاء بالمؤمن و المؤمنۃ و ہمیشہ می باشد بلا بمرد مسلمان یا بزن مسلمان و فی نفسہ و در ذات ہر یکی بآلام و امراض و ایذا یہ و مالہ و در مال ہر یکی ہلاک و نقصان و ولدہ و در اولاد و بمرض موت و ایہا بہ سبب کفارت ذنوب و محو خطایا وی میشوند حتی یلقی اللہ و ما علیہ من خطیئۃ تا آنکہ میرسد بآنجا کہ ہیچ گناہے نباشد بر وی ہیچ گناہے رواہ الترمذی و در روایت مالک نحوہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح و عن محمد ابن خالد السلمی بضم سین و تخفیف لام مفتوحۃ عن ابیہ عن جدہ و از پدر شل از جد ش و جد صحابی ست و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد اذا سبقت لہ من اللہ منزلۃ لم یبلغہا بعملہ و بدرستیکہ بندہ چون در گذشتہ باشد مر او را از خدا مرتبہ و درجہ بلند یعنے تقدیر کردہ باشد اللہ تعالیٰ برای وی منزلتی کہ نمی تواند رسید بندہ بآن منزلت بعمل صالح خود ابتلاہ اللہ فی جسدہ او فی مالہ او فی ولدہ و مبتلا میگرداند او را خدا تعالیٰ در تن وے یا در مال وی یا در اولاد وے ثم صبرہ علی ذلک و پس تنگیبا میگرداند او را بران بلا حتی یبلغہ المنزلۃ التی سبقت لہ من اللہ تا آنکہ میرساند این بلا و صبر کردن بران یا میرساند خدا تعالیٰ بسبب این بلا و صبر آن بندہ را بمرتبہ کہ در گذشتہ ست مر او را از خدا رواہ احمد و ابو داؤد و از اینجا معلوم میشود کہ بندہ بصبر کردن بر بلا بمرتبہ و مقامے میرسد کہ بطاعت و عبادت نمی رسد شیخ امام اجل ابو عبد اللہ محمد ابن علی حکیم ترمذی جعل اللہ قدس سرہ میگوید کہ بیمار شدم من در ایام گذشتہ بیماری سخت چون شفا دادم مرا اللہ تعالیٰ تصور کردم و اندازہ کردم در نفس خود آنچہ مدبر کرد مرا وی بسبب آن علت در مقدار این مدت و میان عبادت ثقلین و رشدت سپس گفتم با نفس اگر مخیر گردانیدہ شدی من در ہر دو این علت و مدت آنکہ مرا عبادت ثقلین بودے در دین مدت بگذارم این را و وصل میکردم و کدام یکی را اختیار میکردم پس صحیح شد عزم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من بر آنکہ آنچہ اختیار کردہ پروردگار من برای من اکثر ست ارزوے و شرف اعظم ست مرے و اجر و ثواب در آخرت و عاقبت و آن علتی و مرضی کہ تدبیر کرد لطف پروردگار تعالیٰ برای من عبدگی ست تعالیٰ شانہ عجب یا او را تم کہ این قول کہ بلا اختیار کرد اند چیست سبب این جملہ او را سوال

تسلیۃ المصاب لنیل الاجر و الثواب بتفصیل بیان کردہ شدہ است ۔ **وعن عبد اللہ بن خبیر** ۔ بکسر خاء معجمہ و تشدید باء موحدہ مکسورہ در آخر را صحابی است در بصرہ نزول کردہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شل ۔ بضم میم و کسر شین مکسورہ مشددہ یعنی تصویر کردہ شد و عدا کردہ شد ۔ ابن آدم آدمی زاد ۔ و الی جنبہ تسع و تسعون منیۃ ۔ و حال آنکہ بجانب پہلوی او است یعنی نزدیک باو و متصل باو است نود و نہ منیہ یعنی آفات و بلایا کہ اسباب مرگ و ہلاک اند ۔ ان اخطاتہ المنایا وقع فی الہرمی یموت ۔ اگر خطا کند او را و نمیرد بوی مرگ بسبب آنچہ آمیختہ افتد در پیری تا آنگاہ بمیرد یعنی آدمی مشمول و محاط است ببلایا و مصائب بی اندازہ کہ خلاصی ندارد ازانہا و اگر نجات یابد از آنچہ آمیختہ افتد در پیری کہ در دبی دوا و بلای بی مداست و در دے از ہمہ دردان چارہ نیست و البتہ بے باید مرد ۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب ۔ **وعن جابر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیود اہل العافیۃ یوم القیمۃ حین یعطی اہل البلاء الثواب ۔ دوست میدارند و آرزو میبرند اہل عافیت کہ در دنیا از بلا و مصائب سالم بودند روز قیامت در وقتے کہ داد شود اہل بلا را ثواب این را کہ ۔ تا ان یلبوذ ہم کانت قرضت فی الدنیا بالمقاریض ۔ کاشکے پوستہا ایشان بریدہ و پارہ پارہ کردہ میشد در دنیا بکارد ہا ۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب ۔ **وعن عامر** بضم عین و تخفیف راء ۔ حتی تیر انداز و عامر بن الرام تیر مے گویند و صحیح اول است صحابی است کہ یک حدیث دارد و این نیز مشتبہ بجہول و مروی است قال ذکر رسول اللہ ۔ گفت ذکر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الاسقام ۔ بیماری ہا را ۔ فقال ان المومن اذا اصابہ السقم ثم عافاہ اللہ بعد ذلک کان کفارۃ لما مضی من ذنوبہ و بقیۃ ما بقی ۔ یعنی مسلمان چون میرسد او را بیماری پس صحت می بخشند او را ندای تکفیر ۔ کان کفارۃ لما مضی من ذنوبہ ۔ یعنی شد بیماری پوشندہ مر خبری را کہ گذشت از گناہان او ۔ و موعظۃ او نیز یا تقبل ۔ و می باشد پند مر او را و آنچہ پیش می آید از زمان ۔ و ان المنافق اذا مرض ثم اعفی ۔ و بدرستیکہ منافق چون بیمار شود پس بیابد عافیت داده شود ۔ کان کالبعیر عقلہ اہلہ ثم ارسلوہ ۔ می باشد مانند شتر کہ ببندند او را کسان او پس بگذارند او را پس برہانند او را کہ گذارند او را ہر چہ خواہد پس نمیداند آن شتر بحبت عدم تمیز کہ چرا ببندند او را و احرا کشادند او را و ہمچنین منافق بخلاف مومن کہ می دریابد کہ بیمار کردن او برائے تادیب و تہذیب وی بود و عافیت بر ائے پند پذیر شدن و شکر گذاردن و قدر نعمت شناختن ست ۔ فقال رجل ۔ پس گفت مردی یا رسول اللہ و ما الاسقام ۔ چہ چیز ست بیمار یہا و کدام ست من نمے شناسم آنرا ۔ و اللہ ما وضعت قط ۔ بخدا سوگند بیمار نشدہ ام من ہرگز ۔ فقال تم عنا ۔ پس گفت آنحضرت بر خیز و دور شو از پیش ما ۔ فلست منا ۔ پس نیستی تو از ما ظاہر آنست کہ آنمرد منافق بود کذا فی شرح السنۃ و الا باین شدت عدو نبی نمی فرمود ۔ رواہ ابو داود ۔ **وعن ابی سعید** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد اللہ بعبد خیرا عجل لہ العقوبۃ فی الدنیا ۔ چون در آئید شما بر بیمار بر ائے پرسش وی پس کشاده دہید او را و ببرید غم او را و دراز کنید مدت حیات او چنانکہ گویند غم مخور باکی نیست او را شفا خواہی یافت دراز خواہد بود عمر تو فی الصرح تنفیس آسایش دادن و در ہوا بردن ۔ فان ذلک لا یرد شیئا و یطیب نفسہ ۔ زیرا کہ بدرستیکہ تنفیس باز نمی گرداند چیزے را کہ مقدر ست و خوش میگرداند نفس وے و یطیب تخفیف است و باز ائدہ است و در بعضی نسخ یطیب تفیس بتشدید یا بدون یا یعنی خوش مے گرداند نفس او را ۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب ۔ **وعن سلیمان بن صرد** ۔ بضم صاد و فتح را صحابی ست خیر فاضل جلد شریف عمر دراز یافتہ و از کشندگان امام شہید حسین بن علی رضی اللہ عنہما کہ کینہ کشی کردہ و شہید گشتہ و عمر وی نود و سہ بودہ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قتل بطنہ ۔ کسی کہ کشت او را شکم وی تعنی

در تفسیر سیوطی در فصل اول معلوم شد که لم یعذب فی قبره عذاب کرده نشود او را در گورش رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب

الفصل الثالث عن انس قال کان غلام یهودی یخدم النبی صلی الله علیه وسلم پسری بود یهودی که خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شیخ ابن حجر گفته که واقف نشدم بر اسم او و بعض گفته اند که نام او عبد القدوس بود و فرض فاناه النبی پس بیمار شد آن غلام پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده و حال آنکه عیادت میکند آنحضرت او را فقعد عند رأسه پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام فقال له اسلم پس گفت مر او را مسلمان شو فنظر الی ابیه وهو عنده پس نگاه کرد آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود فقال پس گفت پدر او را اطع ابا القاسم فرمانبرداری کن ابو القاسم ابو القاسم کنیت شریف آنحضرت ست و یهود بیشتر آنحضرت را باین کنیت ذکر میکردند باسم مبارک که محمد ست کمتر یاد میکردند تا ملزم نشوند بذکر این اسم شریف در توریت فاسلم پس مسلمان شد آن غلام فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول الحمد لله الذی انقذه من النار پس بیرون آمد آنحضرت وحال آنکه وی میگوید شکر مر خدا را که برهانید او را از آتش دوزخ رواه البخاری ودرین حدیث جواز استخدام کافر ست و جواز عیادت وی بامید داری اسلام وی وگفته اند که اگر خویشی یا همسایگی داشته باشد نیز میتوان کرد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مریضا ناده منادٍ من السماء کسیکه عیادت میکند بیماری را آواز میدهد بآواز دهنده از آسمان یعنی فرشته طبت وطاب ممشاک خوشی باد ترا در دنیا و خوش باد پیاده رفتن تو یا جای تو در آخرت یا هر دو در دنیا یا هر دو در آخرت ودر اینجا اشارت ست بافضلیت عیادت پیاده و بتوارث من الجنة منزلا وبگیری تو از بهشت منزل را تو اند که این هر سه جمله خبر باشد از جانب پروردگار تعالی از حال عیادت کننده رواه ابن ماجه وعن ابن عباس ان علیا رضی الله عنهم خرج من عند النبی صلی الله علیه وسلم فی وجعه الذی توفی فیه روایت ست از ابن عباس که علی برآمد از نزد آنحضرت در درد بیماری وی که وفات یافت آنحضرت دران درد فقال الناس پس گفت مردم یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله چگونه صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اصبح بحمد الله بارئا گفت صبح کرد شکر خدا را شفا دهنده از بیماری یعنی الحمد لله که بهتر ست امروز او از دیروز او آنست که چون از حال بیمار پرسند جواب بهبودی خوبی گویند رواه البخاری وعن عطاء بن ابی رباح بالفتح وتخفیف باء یعنی یکی از اعلام علماء واجلهٔ فقهاء امام ابو حنیفه گفت ندیدم من زنا نکه دیدم فاضلتر ازوی ویود اسود اعور اشل اعرج بعد از ان اعمی شد روزی که فوت کرد از و اعلی گفت لت ارضی اهل الارض قال قال لی ابن عباس گفت عطا گفت مرا ابن عباس آیا بخواهم ترا زنی از اهل بهشت گفت بلی گفتم بلی بنما قال هذه المرأة السوداء گفت این زن سیاه در نام وی اختلاف ست بعضی سعیره گفته بضم سین وفتح عین وبعض سکیره وبقاف وکاف بدل سین وبعض ماشطه وبعض خدیجه والله اعلم انت النبی آیا این زن پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت یا رسول الله انی اصرع بدرستی که من صرع کرده میشوم نام بیماری مشهور وانی أتکشف وبتای فوقانیه وبدرستی که من برهنه میشوم یا میترسم ولاحظه میکنم از کشف عورت پس تکشف عورت پس برهنه شوم یعنی اجتناب از کشف باشد چنانکه ملازم یعنی اجتناب وخوف از انم فادع الله پس دعا کن خدا را برای من که عافیت دهد فقال ان شئت صبرت ولک الجنة پس گفت آنحضرت اگر میخواهی صبر کنی وباشد مر ترا بهشت ران شئت دعوت الله ان یعافیک واگر میخواهی دعا کنم خدا را که عافیت دهد ترا فقالت اصبر پس گفت آن زن صبر میکنم وزشت میخواهم فقالت انی أتکشف فادع الله ان لا أتکشف پس گفت من برهنه میشوم دعا کن خدا را که برهنه نشوم فدعا لها

پس وعاکرد مران زن را متفق علیہ ودریں حدیث دلیل ست برجواز ترک تداوی بامید ثواب آخرت وبر علاج امراض بدعاو التجا بحق
وعن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاء الی الموت فی زمن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت ست از یحیی بن سعید انصاری کہ از تابعین ست
روایت میکند از انس وغیر وی از صحابہ وقد ماکہ گفت کہ مردی آمد او را موت در زمان آنحضرت فقال رجل ہنیئا لہ مات ولم یبتل بمرض
گوارا باد مراورا کہ مرد ومبتلا گردانیدہ نشد بہ بیماری فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ویحک وای تو عجب از تو
مایدریک چہ دانا نیدترا ولوان اللہ ابتلاہ بمرض فکفر عنہ من سیئاتہ اگر ہی بود ایں کہ خدا تعالی می میراند وی آزا بدادورا بہ بیماری
پس کفارت میکرد ازوی از بدیہای وی بہتر می بود مراورا رواہ مالک مرسلا وعن شداد بن اوس صحابیست وی پدر وی
والصنابحی بضم صاد ونسبت ست بصنابح بن ناجیہ ہر ہزام ادعبد اللہ ست اختلافست کہ صحابیست یا تابعی روایت ست ازین دو کس انہما
کہ ایشان وخلا علی رجل مریض یعودہ درآمد بر مردی درحالیکہ عیادت میکند آن مرورا فقالا پس گفتند مرآن مرورا کیف اصبحت
چگونہ صبح کردی وچہ حال داری قال اصبحت بنعمۃ گفت آنمرد صبح کردہ ام متلبس ومصحوب بنعمت وحال خوش دارم قال شداد ابشر
بکفارات السیئات خوش خبر وخوشحال باش بخصلتہا نیکہ پوشندۂ بدیہاست وحط الخطایا وبفرو وانگندن گناہان فانی سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ عزوجل یقول زیرا کہ من شنیدہ ام آنحضرت را کہ میگفت کہ خدا تعالی میگوید اذا ابتلیت
عبدا من عبادی مؤمنا وقتیکہ من مبتلا گردانم یعنی بہ بیماری بندہ از بندگان خود را کہ مؤمن ست فحمدنی علی ما ابتلیتہ پس ثنا کند
آن بندہ مرا بر مبتلا گردانیدن من او را فانہ یقوم من مضجعہ ذلک پس بدرستی کہ آن بندہ برمیخیزد از آن خوابگاہ خود کہ در آنجا بیمار افتادہ است
کیوم ولدتہ امہ من الخطایا مانند روز زائیدن مادر او را یعنی پاک ومنزہ از گناہان ویقول الرب ومیگوید پروردگار تبارک وتعالی
بلائکتہ کہ کاتب اعمال اند انا قیدت عبدی واثبتہ من بند کردم بندۂ خود را بہ بند بیماری وبتلا گردانیدم او را
فاجروا لہ ما کنتم تجرون لہ وہو صحیح پس اجر اکنید وبنویسید وثابت گردانید برای وی از اعمال خیر یکہ میبودید کہ می نوشتید واجرا
میکردید برای وی درحالیکہ تندرست بود اجر والفتح ہمزہ وسکون جیم امرست از اجرا بمعنی راندن ومجری داشتن وظیفہ وہم رواہ احمد
وعن عائشۃ رض قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذاکرت ذنوب العبد عندہ لم یکن لہ ما یکفرہا من العمل چون لسبب بیماری میگردد از
گناہان بندہ ونمی باشد مراورا عملہای نیک کہ بپوشد آن گناہان را وہر دو بزہ آنہا را ابتلاہ اللہ بالحزن لیکفرہا عنہ بتلا میگرداند
آن بندہ را خدا تعالی بانده تا تکفیر کند آنہا را ازان بندہ رواہ احمد وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من عاد
مریضا لم یزل یخوض الرحمۃ کسیکہ بپرسد بیماری را ہمیشہ می درآید وشنا میکند دریای رحمت را وغرق میگردد دران خوض بآب آمدن
حتی یجلس تا آنکہ می نشیند فاذا جلس اغتمس فیہا پس چون می نشیند فرو میرود در دریای رحمت وغرق میگردد دران رواہ
مالک واحمد وعن ثوبان مولای آنحضرت ست وہمیشہ در خدمت میبود وسفر وحضر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان
اصاب احدکم الحمی روایت میکند کہ آنحضرت گفت وقتیکہ برسد یکی از شما را تپ فان الحمی قطعۃ من النار نیست جز ایں کہ تپ
پارہ ایست از آتش فطفئوہا عنہ بالماء پس باید کہ بمیراند آن آتش را از خود بہ آب گفتہ اند کہ این مخصوص ست بعضی انواع

کہ حاوست ست از مرارت چنانکہ مستاوا اہل حجاز ست وچون بیان آنحضرت علاج جسمانی را بتبع وطفیل ست ومقصود اصلی از نصب نبوت بیان علاج روحانیست استقصا نکرد وتعمیم انواع امراض واقتصار نمود بر بیان علاج انچہ اکثر واغلب ست وقوع آن دران بلاد والله اعلم وتحقیق این در کتاب طب وتی بیاید در شرح قول آنحضرت الحمی من فیح جہنم الحدیث ومناسب آن بود کہ مصنف این حدیث را ہم دران کتاب ذکر میکرد زیرا کہ درین حدیث ذکر عیادت مریض وثواب مرض نیست بعد ازان بیان اطفای نار حمی فرمود بقول خود فلیستنقع فی نہر جار پس باید کہ بیفتد در جوی روان ویستقبل جریتہ وباید کہ پیش آید روان شد جوی را یعنی ہمان جانب بیفتد کہ آب میرود جریتہ بفتح جیم وکسر آن وبقول پس بگوید بسم اللہ بنام خدا اقتصادم درین جوی اللھم اشف عبدک خداوندا شفا بدہ بندۂ خود را وصدق سولک وراست گوگردان پیغمبر خود را کہ این علاج فرموده ست وخبر داده ست کہ ہر کہ بدین علاج کند شفای یابد وبقولہ صلوۃ الصبح قبل طلوع الشمس بکند این فعل را بعد از نماز بامداد پیش از برآمدن آفتاب وبقولہ فلیغمس فیہ ثلث غمسات ثلثۃ ایام وباید کہ غوطہ ترند در وی سہ غوطہ سہ روز این بیان فلیستنقع ویضاح او ست واین عبارت احتمال دارد کہ سہ غوطہ در سہ روز باشد ہر روز یک غوطہ واحتمال دارد کہ ہر روز سہ غوطہ باشد وان لم یبرأ فی ثلث فخمس پس اگر بہ نشود در سہ روز پس پنج روز ست علاج آن وان لم یبرأ فی خمس فسبع پس اگر بہ نشود در ہفت روز وان لم یبرأ فی سبع فتسع پس اگر بہ نشود در نہ روز پس ہفت روز وفانہا لا تکاد وتجاوز تسعا باذن اللہ پس بدرستیکہ آن حمی نزدیک نیست کہ بگذرد نہ روز را بدستوری خدای عزوجل رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب

وعن ابی ہریرۃ قال ذکرت الحمی عند رسول اللہ فقالت ابو ہریرہ ذکر کرده شد تب نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فسبہا رجل پس دشنام کرد آنرا مردی وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تسبہا فانہا تنفی الذنوب دشنام مکن تب را زیرا کہ وی دور میکند گناہان را کما تنفی النار خبث الحدید چنانکہ دور میکند آتش چرک آہن را بگداختن وتقضای این شکر گزاریست بران وامید است شارع گفتہ اند کہ وظیفہ در بلا شکر ست چنانکہ در نعمت از جہت تضمن او الطاف خفیہ او ولیکن چون بندہ ضعیف ست ونا توان صبر را بدل شکر ساختند رواہ ابن ماجۃ وعنہ قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عاد مریضا فقال البشر فان اللہ یقول وہم از ابی ہریرہ ست گفت کہ آنحضرت عیادت کرد بیماری را کہ تب داشت پس گفت خوش باش زیرا کہ بدرستیکہ خدا تعالی میگوید ہی ناری اسلطہا علی عبدی المؤمن فی الدنیا تب آتش منست می گمارم آنرا بر بندۂ من کہ مومن ست در دنیا لیکون حظہ من النار یوم القیمۃ تا باشد تب بخشش آن بندہ از آتش دوزخ روز قیامت عوض آن رواہ احمد وابن ماجۃ والبیہقی فی شعب الایمان وعن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الرب سبحانہ وتعالی لیقول روایت ست از انس آنحضرت گفت کہ پروردگار تعالی میگوید وعزتی وجلالی سوگند بعزت ذات من وجلال صفات من لا اخرج احدا من الدنیا بیرون نمی آرم ہیچ یکی را از دنیا وارید اغفرلہ کہ میخواہم بیامرزم مر او را حتی استوفی کل خطیئۃ عقوبۃ تا آنکہ تمام میگیرم جزای ہر گناہی را کہ در گردن اوست بسقم فی بدنہ واقتار فی رزقہ بسبب بیماری در تن وی وتنگی در رزق وی وسقم بضم سین ولفتحتین واقتار بکسر ہمزہ وسکون قاف یعنی گناہان کہ از وی بوجود آمده جزای آنرا ہم در دنیا بہ بیماری وفقر رسانیدیم پس مغفور میگردد او از عذاب آخرت نجات می یابد مقصود آنکہ فقر وبیماری وبلا کفر ذنوب اند رواہ رزین وعن شقیق قال مرض عبد اللہ فعدناہ شقیق

از کبار ثقات تابعین و از علمای عاملین بست و زمان شریف آنحضرت را دریافتہ اما بشرف رویت مشرف نشدہ و از یاران مخصوص ابن مسعود ست گفت بیمار شد عبد اللہ بن مسعود پس عیادت کردیم او را فجعل یبکی پس گریستن گرفت ابن مسعود و دشنام کرد و ران و فنوبخ پس ملامت کردہ شد و خشم گرفتند بروی حاضران بگمان آنکہ از الم بیماری و محبت حیات دنیا میگرید فقال انی لا ابکی لاجل المرض پس گفت ابن مسعود نمیگریم از بہر بیماری ولانی و نیز اگر من دور بعض نسخ انی بی لام بدرستیکہ من سمعت رسول اللہ شنیدم من پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت المرض کفارۃ بیماری کفارت گناہان را و انما ابکی انہ اتانی علی حال فترۃ و نمیگریم مگر از جہت آنکہ رسید بیماری مرا بر حال فتور و ضعف کہ حال پیریست فترت بفتح فا و سکون تا سستی و لم یصبنی فی حال اجتہاد و نرسید مرا مرض در حال قوت و کوشش کہ وقت جوانی بود و لانہ یکتب للعبد من الاجر اقوام المرض و نیز اگر کہ نوشتہ میشود مر بندہ را ازو مرض و قتیکہ بیمار میشود و ما کان یکتب لہ قبل ان یمرض چیزیکہ بود کہ نوشتہ میشد مر او را پیش از انکہ بیمار گردد فمنعہ منہ المرض پس باز داشت بندہ را ازان عمل بیماری پس چون در وقت جوانی و قوت در حال صحت عمل بسیار بود و در مرض نیز بسیاری نوشتند و در وقت پیری و ضعف کم ست کہ کمی نویسند کاتبان کہ در جوانی بیما میشدم کہ عمل بسیار می نوشتند اینجا میگویند کہ چون در مرض ہمان عمل نویسند کہ در صحت میکرد پس فضیلت در متنی مرض در حال قوت و کثرت عمل چہ باشد جواب آنکہ متنی میکند کتابت عمل و اثبات آنرا بی تعب و مشقت در عمل پس اگر مرض در زمان کثرت عمل میبود نوشتہ میشد عمل کثیر بی تعب در عمل یا از جہت آنکہ عملی کہ در مرض نوشتہ میشود خالیست از شائبۂ ریا و سمعہ و عجب فافہم رواہ رزین وعن انس قال کان النبی ﷺ روایت ست از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یعود مریضا الا بعد ثلث بعیادت نمیکرد بیماری را مگر پس از سہ شب رواہ ابن ماجۃ والبیہقی فی شعب الایمان بدانکہ بعضی از محدثان گفتہ اند این حدیث موضوع ست و سنت نزد ایشان عیادت ست در اول مرض نہ بعد از گذشتن سہ و زرقانی در شرح الشیخ و جمہور علما بر انند کہ عیادت مقید بزمانی نیست زیرا کہ امر بوی مطلق ست ہر وقت کہ کند خواہ اول خواہ آخر و گفتہ اند کہ این حدیث ضعیف ست بدلیل راوی او کہ مسلمہ بن علی ست متروک ست و ابو حاتم گفتہ کہ این حدیث باطل ست و در احیاء العلوم گفتہ کہ عیادت کردہ نشود مریض مگر بعد از سہ و در باین حدیث و گفتہ کہ در استعجال شماتت ست و فیہ اشارۃ وعن عمر رضی اللہ عنہ

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخلت علی مریض فمرہ یدعو لک چون در آئی بر بیماری پس بفرما او را کہ دعا کند ترا فان دعاءہ کدعاء الملائکۃ زیرا کہ بدرستی دعای بیمار مانند دعای فرشتگانست و شاید کہ این بجہت آنست کہ بندہ در مرض قریبست از درگاہ حق و مہربست از احکام شریعت از اکل و شرب و حصول صفا و طہارت باطن بریاضت نفس و توجہ بعالم غیب و اللہ اعلم رواہ ابن ماجۃ وعن ابن عباس قلل من ابنۃ تخفیف الجلوس وقلۃ الصخب فی العیادۃ عند المریض گفت ابن عباس از سنت ست بسبکی کردن نشستن و کم کردن بانگ و فریاد در عیادت نزد بیمار صخب بصاد و معجمہ و خای معجمہ مفتوحتین سختی آواز و در نسخ بجیم ساکن و تحتانی ہر دو ضبط کردہ اند بسین و صاد ہر دو نسخ ست یعنی فریاد کردن و مضطرب الصوت شدن قال گفت ابن عباس و بسندہ الی ابن عباس رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لما کثر لغطہم و اختلفوا فہم ہرگاہ کہ بسیار شد آواز صحابہ و اختلاف ایشان فقوموا عنی برخیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم شد کہ آواز و فریاد نزد بیمار مکروہ ست لغط بفتح لام و غین معجمہ و طای مہملہ صوت یا اصوات بیہودہ کہ مفہوم نگردد و معنی آن و تحقیق اینجا

در باب وفات النبی صلی الله علیه وسلم باید انشاء الله تعالی ۱۲ رواه رزین وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العیادة فواق ناقة بیمار پرسی مقدار زمانی ست که میان دو دوشیدن شتر ماده ست ومراد بدو دوشیدن آنست که چون یکبار دوشید ندانند که صبر میکنند چنانکه پستانهای ناقه را مساس میکنند و بدست میزنند یا بچه او را بکانند تا شیر فرود آید فواق بضم فا وفتح نیز رواست ۱۲ وفی روایة سعید بن المسیب مرسلا ۱۲ ودر روایت سعید ابن المسیب که از کبار تابعین ست بطریق ارسال آمده ست افضل العیادة سرعة القیام ۱۲ فاضلترین عیادت شتاب خاستن ست وسبب وی خوف ملال کوفت بیمار ست واگر یکی دوست اوست واو را خوش می آید نشستن وحکایت کردن آن بگو ست این وافضل عیادت نیست بحسبی که باوی میسزد وحق عیادت علی العموم همان قدر ست فافهم ۱۲ رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم عاد رجلا فقال له کیف تشتهی ۱۲ در روایت ست از ابن عباس که آنحضرت عیادت کرد مردی را پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری وچه میخواهد دل تو از جنس طعام ۱۲ قال اشتهی خبز برّ گفت میخواهم نان گندم را ۱۲ قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان عنده خبز فلیبعث الی اخیه کسیکه باشد نزد وی نان گندم پس باید که بفرستد بسوی برادر خود ۱۲ ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتهی المریض احدکم شیئا فلیطعمه وقتیکه بخواهد بیمار یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را امر ادشتهای صادق ست وآن نشان صحت ست ونیز گاهی زیان نمی کند بعض بیماران را خوردن از آنچه میل دارند اگر امرک باشد تقویت میکند طبیعت را وصحت می آرد ولیکن چیزیکه مضر او غالب نباشد و بالجمله این حکم که فرمود کلی نیست بلکه خبری ست وطبیبی گفته که این مبنی ست بر توکل یا نومیدی از عیادت ودر حدیث آمده ست که بزور ندهید بیماران خود را طعام وشراب پیرا که خدا تعالی میخوراند وی را وشاند ازاید ۱۲ رواه ابن ماجة وعن عبد الله ابن عمر وقال توفی رجل بالمدینة ممن ولد بها گفت مردی بمدینه از آن کسانیکه زائیده شده بودند بمدینه یعنی در مدینه زائیده هم در مدینه مرد فصلی علیه النبی پس نماز گزارد بر وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت یا لیته مات بغیر مولده ای کاش می مرد این مرد در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد ۱۲ قالوا ولم ذلک گفتند صحابه وچه راست این حکم ای رسول الله گفت ان الرجل اذا مات بغیر مولده قیس له من مولده الی منقطع اثره مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازه گرفته میشود مر او را از مولد وی تا بریده شدن نشان پای وی یعنی تا آنجا که منتهی شده ست سفر وی ومرده ست وطبیبی گفته که مراد باثر مدت حیاتست یعنی تا موضع قطع اجل وی ومعنی اول که ما گفتیم ظاهر تر ست ومآل یعنی هم بدان ست ۱۲ فی الجنة ۱۲ اندازه کرده میشود این مسافت در بهشت ظاهر بفهم این می در آید که بقدر این مسافت او را در بهشت جای میدهند یا این مراد نخواهد بود چه این مقدار از مکان در جنت صحت جنت اعتبار ندارد اگرچه در حدیث آمده ست که جای یکتازیانه در بهشت بهتر از دنیاست امام مراد اینجا مبالغه در ثوابست مگر آنکه گفته شود مراد ثواب عملیست که کرده میشود در مقدار این مسافت وخصوص نیست بعملی که در مولد کرده وطبیبی گفته که مراد آنست که کشاده شود در قبر او مقدار ما بین قبر وی ومولد وی وکشاده میشود در سوی بهشت فافهم ۱۲ رواه النسائی وابن ماجة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غربة شهادة ۱۲ مرون در غربت حکم شهادت دارد وفی الصراح غربت دوری از جای خود اهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم ست غربت بجسم وغربت بدل که مثال اینست بقول وی صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل ۱۲ عد نفسک من اصحاب القبور ۱۲ واین حاصل میگردد بتعمیل موت از اوی

وتمسک نطق بما سوی الله وتفصیل وی چنانکه در رساله حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در فصل غربت وتقرباتو نوشته مذکور ست ۱۲ رواه ابن ماجة
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعون بابا من الرضیات شهیدا ۱۲ همچنین واقع شده ونسخ وتغییر راوه اند آن را البعض بسبعین بابا
غریبا وبعض گفته اند که الصواب مرابطا ونوشته اند که وسنن ابن ماجه این حدیث در باب ما جاء فی من مات مرابطا آورده ومرابطه آنکه در سرحد
اسلام بغزای کافران نشسته وحمل آن از رباط الخیل ست یعنی اسپان بستن ومستعد جنگ کافران نشستن ۱۲ وقی فتنة القبر ونگاهداشته
میشود از فتنهٔ قبر وعذاب وی ودر بعض نسخ او قی وکلاه ویا بمعنی واو ست یا برای شک یا تنویع ست ۱۲ غدی ورح علیه برزقه من الجنة
وداده میشود در بامداد ونشبانگاه یعنی شب وروز رزق وی از بهشت ومراد دوام ست یا کنایه از تنعم ست چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان
فرموده ست ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا ۱۲ رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان ۱۲ وعن العرباض بکسر عین وبای موحده وضاد معجمه بن
ساریة بسین مهمله وراء وبای تحتانیه از اصحاب صفه ست ازان کسانیکه نازل شده ست درشان ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة
ان رسول الله ۱۲ روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته ست یختصم الشهداء والمتوفون علی فرشهم پیکار میکنند شهیدان
وآنانکه میرانیده شده اند بر نگونیها وبساطهای خود یعنی آنانکه در خانهٔ خود مرده اند وشهید نشده ۱۲ الی ربنا خصومت میکنند بسوی پروردگار ما
عزوجل فی الذین یتوفون من الطاعون ۱۲ در کسانیکه میرانیده شده اند از طاعون فیقول الشهداء اخواننا ۱۲ پس میگویند شهیدان اینکه بطاعون
مردگان از جمله برادران ما اند واز ما اند ۱۲ قتلوا کما قتلنا ۱۲ کشته شده اند چنانکه کشته شده ایم ما بجراحت که از دست جن خورده اند ومیگویند که اهل
طاعون گاهی حی ویرا بندکه کسی ایشان را بنیزه زند ودست ولهذا طاعون نام کرده اند از طعن بمعنی نیزه زدن اینجا اهل طاعون بمعنی متعارف
میان اطبا مناسب ترمینماید فافهم ۱۲ ویقول المتوفون اخواننا ۱۲ ومیگویند میرانیده شدگان برفرش ایشان برادران ما اند ۱۲ ما توا علی فرشهم کما متنا
مردند بر فرشهای خود چنانکه مردیم ما ۱۲ فیقول ربنا ۱۲ پس میگوید پروردگار ما تبارک وتعالی ۱۲ انظروا الی جراحتهم نگاه کنید بر نیشهای مرده شدگان
بطاعون ۱۲ فان اشبهت جراحهم جراح المقتولین ۱۲ پس اگر مانند ست نیشهای ایشان نیشهای کشته شدگان را ۱۲ فانهم منهم ومعهم پس ایشان از
کشته شدگان اند ویا ایشان اند در مرتبه ۱۲ فاذا جراحهم قد اشبهت جراحهم ۱۲ پس ناگاه جراحتهای بطاعون مردگان تحقیق مانند ست جراحتهای
کشته شدگان از اینجا معلوم میشود که هر که بطاعون مرد از شهیدان وباشهید نست ۱۲ رواه احمد والنسائی ۱۲ وعن جابر ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال الفار من الطاعون کالفار من الزحف ۱۲ روایت ست از جابر که آن حضرت فرمود گریزنده از طاعون همچو گریزنده از جنگ کافر ست
وزحف در اصل بمعنی خزیدن کودک ست ونام لشکر رونده سوی دشمن بجنگ گویا ایشان نیز بحمیت اند حاء وهجوم خزیده میروند ۱۲ والصابر فیه له
اجر شهید ۱۲ وصبر کننده در طاعون ونگریزنده ازان مرا ورا اجر شهید ست ازین حدیث معلوم میشود که گریختن از طاعون گناه کبیره ست چنانکه
فرار از زحف واگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته می میرد واگر بگریزد بسلامت می ماند آن خود کفر ست وظاهر حدیث ودرست که صابر در طاعون
را اجر شهید ست اگرچه نمیرد ۱۲ رواه احمد ۱۲ **باب تمنی الموت وذکره** ۱۲ باب در بیان آرزوی مرگ ویاد کردن آن بدانکه آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا
مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکروه ست زیرا که آن علامت بیصبری وبستوه آمدن از تقدیر الهی وناراضی بودن از انست اما از جهت محبت
وشوق بلقای الهی تعالی وخلاص از تنگنای این سرای نافی ومحنت آن ورسول بملک آخرت ونعیم آن نشان ایمان وکمال اوست وهمچنین

مكروه نيست از جهت خوف ضرر دنيوى و ذكر موت كنايت ست از خوف و خشيت حق و عمل بمقتضاى آن و توبه و استغفار و تقديم و ترجيح نفع دار آخرت و الا ذكر موت و ياد داشتن آن بعمل خيرى نيست بلكه تواند كه سبب قساوت قلب گردد چنانكه ذكر حق سبحانه تعالى بغفلت نسأل الله العافية

الفصل الاول عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنى احدكم الموت ۔ آرزو نكند يكى از شما مرگ را ۔ اما محسنا ۔ يا آنكه نيكوكار باشد يا آنكه بيمار باشد آن يكى نيكوكار فلعله ان يزداد خيرا ۔ پس شايد كه ۔ زياده كند يكى بر زيادت حيات ۔ و اما مسيئا ۔ يا آنكه بيمار باشد بدكار فلعله ان يستعتب ۔ پس شايد كه

وى طلب كند رضاى خداى تعالى بتوبه و تلافى اين حاصل معنى عبارت ست و تحقيق الفاظ آن در شرح كرده شده ست ۔ رواه البخارى و عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنى احدكم الموت ولا يدع به من قبل ان يأتيه ۔ آرزو نكند يكى از شما موت را و دعا نكند بموت پيش از آنكه بيايد موت او ۔ انه اذا مات انقطع عمله ۔ بدرستيكه وى وقتيكه مى ميرد بريده ميشود اميد و طمع وى از ثواب و در بعض روايات عمل و ان الا يزيد المؤمن

طاهر ترست و مآل هر دو يكى ست زيرا كه مراد با مل اينجا طمع ثواب عملست و اهل مذموم آنست كه باعث بر فتور و قصور در عمل صالح گردد ۔ و انه لا يزيد المؤمن

عمره الا خيرا ۔ و بدرستيكه نمى افزايد مؤمن را عمر وى مگر نيكى را ۔ رواه مسلم **وعن انس** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنين احدكم الموت من ضر اصابه ۔ بايد كه آرزو نكند يكى از شما مرگ را از گزند دنيا وى كه برسد او را ۔ فان كان لا بد فاعلا فليقل ۔ پس اگر چاره نيست

البته آرزو كنندهٔ موت را پس بايد كه بگويد ۔ اللهم احينى ما كانت الحياة خيرا لى ۔ خداوندا زنده دار مرا مادامى كه باشد زندگى بهتر مرا ۔ و توفنى اذا كانت

الوفاة خيرا لى ۔ و بميران مرا وقتيكه باشد مردن بهتر مرا متفق عليه **وعن عبادة** بن الصامت بضم عين و فتح موحده صحابى مشهور ست از انصار

و احوال او مكرر نوشته شده ست ۔ **قال قال** رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه ۔ هر كسيكه دوست دارد لقاى خدا را او

دارد خدا تعالى لقاى او را و من كره لقاء الله كره الله لقاءه ۔ و كسيكه ناخوش دارد لقاى خدا تعالى را ناخوش دارد خدا تعالى لقاى او را مشهور آنست كه

مراد بلقاى خدا موت ست و تحقيق آنست كه مراد بلقاى خدا بازگشت بدار آخرت و طلب آنچه نزد اوست تعالى و عدم ركون بدنيا و رضا بحيات

دنيا و اطمينان بدان نه موت اگرچه قول عائشه رضى الله عنها و انا لنكره الموت موهم آنست پس محبت لقاى خدا تعالى مستلزم محبت موت نباشد

كه وسيله اوست ۔ فقالت عائشة ۔ پس گفت عائشه ۔ ما بعض ازواجه ۔ يا گفت بعض ازواج مطهرهٔ آنحضرت شك راوى ست ۔ انا لنكره الموت ۔

بدرستيكه ما هر آينه كراهت داريم موت را بحكم طبيعت ۔ قال ليس ذلك ۔ گفت آنحضرت نيست مراد آنچه تو فهميدى كه مراد باقاى الموت ست

و بحكم طبيعت محبوب باشد و بالفعل تمنى وى نبايد كرد بلكه هر كه طالب رضاى حق و مشتاق لقاى اوست تعالى شانه محبت موت هميشه ملاحظهٔ توسل

و وسائط محبت اراده مختاريست بدان دارد و اثر آن در آخر دقت بحكم طبيعت نيز پديد ميگردد چنانكه فرمود ولكن المؤمن اذا حضره الموت بشر

برضوان الله و كرامته ۔ و ليكن مسلمان وقتيكه نزديك شود او را موت ببشارت داده ميشود او را برضاى بودن خدا از وى و گرامى داشتن وى تعالى

او را چنانكه كريمه ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الآية ناظر دران ست ۔ فليس شئ احب اليه مما امامه ۔ پس نيست

هيچ چيزى محبوب تر بسوى وى از چيزى كه پيش روست او يعنى موت و رفتن بآن عالم ۔ فاحب لقاء الله و احب الله لقاءه ۔ پس دوست ميدارد مؤمن

لقاى خدا را و دوست ميدارد خدا لقاى او را ۔ و پس محب و محبوب و راضى و مرضى از عالم ميروند و دران الكافر اذا حضر ۔ بلفظ مجهول و بدرستيكه

كافر را وقتيكه حاضر كرده ميشود يعنى حاضر ميشود او را موت ۔ بشر بعذاب الله و عقوبته ۔ خبر داده ميشود بعذاب خدا و سزا دادن وى تعالى مر او را ۔

فلیس علیہ شئی اکرہ الیہ مما امامہ۔ پس نیست بروی چیزی کہ مکروہ تر بسوی وی از چیزیکہ پیش اوست فکرہ لقاء اللہ لقارہ۔ پس ناخوش میدارد کافر لقای خدا تعالیٰ را و ناخوش میدارد خدا تعالیٰ لقای او را پس کراہت کردہ موت و مبغوض و مغضوب و مبغوض آن جہان نیز و در متفق علیہ و فی روایۃ عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ والموت قبل لقاء اللہ۔ و موت پیش از لقای خدا است و وسیلہ و مقدمہ اوست و ازین کلام معلوم میشود کہ موت غیر لقای اللہ است چنانکہ گفتم **وعن ابی قتادۃ** انصاری ست از فضلای صحابہ و از اہل بدر ست آوردہ اند کہ چشم او در روز بدر یا احد از زخم جدا شد و در دست او افتاد پس آنحضرت باز بجایش نشاند و بہتر ازان شد کہ بود۔ انہ کان یحدث ان رسول اللہ و روایت است از ابی قتادہ کہ وی حدیث میکرد کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر جنازہ گذرانیدہ شد بروی جنازہ مر بضم میم۔ فقال مستریح او مستراح منہ۔ پس گفت آنحضرت ایست یا راحت یابندہ یا راحت یافتہ شدہ است از وی۔ فقالوا۔ پس گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ ما المستریح والمستراح منہ چیست معنی مستریح و مستراح منہ و کدام اند اینہا۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت العبد المؤمن یستریح من نصب الدنیا و اذاہا الی رحمۃ اللہ۔ بندہ مؤمن صالح راحت می یابد بمرگ از تعب و رنج دنیا و آزار دنیا و اہل آن و میرود و میرسد بسوی رحمت خدا۔ **والعبد الفاجر یستریح منہ العباد والبلاد والشجر والدواب** و بندہ فاسق راحت می یابد از وی بندگان و شہرہا و درختان و بر زمین جنبندگان و خلاص میشوند از شر وی۔ استراحت عباد خود ظاہر ست کہ بایشان از وی آزار میرسید اما استراحت بلاد و شجار و دواب بجہت آنست کہ بوجود فجور و ظلم حاصل میگردد فساد در عالم و اخلال در ارکان اجزای آن فاجر و مبغوض میدارد اللہ تعالیٰ او را پس ایذا میکشد بوجود وی زمین ہر کہ و ہر چہ بر زمین ست و نیز باز داشتہ میشود تشبثی گیاہان از باران را و چون می میرد وی باز روئیدہ میگردد زمین ہر کہ و ہر چہ در زمین ست۔ متفق علیہ **وعن عبد اللہ بن عمر** قال اخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمنکبی۔ گفت ابن عمر گرفت آنحضرت دوش مرا و در بعض نسخ بمنکبی بتثنیہ یعنی گرفت ہر دو دوش مرا۔ فقال۔ پس گفت کن فی الدنیا کانک غریب۔ باش در دنیا گویا کہ تو غریبی و از جای خود دور افتادہ۔ او عابر سبیل۔ بلکہ راہ گذری و مبالغہ درین بیشتر ست زیرا کہ غریب گاہی ساکن میشود در بلاد غربت و مقیم میگردد در ان۔ وکان ابن عمر یقول۔ و بود ابن عمر میگفت اذا امسیت فلا تنتظر الصباح۔ چون شام کنی پس انتظار مبر صباح را کہ تا وقت صباح زندہ خواہی بود۔ واذا اصبحت فلا تنتظر المساء۔ و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را کہ تا وقت شام زندہ خواہی ماند **بیت غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانہ** کہ این معاملہ تا صبحدم نخواہد ماند۔ و خذ من صحتک لمرضک و من حیاتک لموتک تو توشہ برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام تندرستی را و عمل کردن دران۔ **بیت غنیمت دان جوانا دولت حسن و جوانی را** کہ پنداری کہ ایام جوانی جاودان باشد۔ و من حیوتک لموتک۔ بگیر از زندگانی خود توشہ برای مرگ خود۔ رواہ البخاری **وعن جابر** قال سمعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قبل موتہ بثلثۃ ایام یقول۔ گفت جابر شنیدم آنحضرت را پیش از موت وی بسہ روز میگفت۔ لا یموتن احدکم الا وہو یحسن الظن باللہ۔ می باید کہ نمیرد یکی از شما مگر آنکہ نیک دارد گمان خود را بخدا و امید وار کرم و مغفرت او را و اعتماد کند بر وعدہ کرم وی۔ رواہ مسلم۔ گفتہ اند کہ نشان سلامت آنست کہ در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در رسد نشان امید پدید آید و گفتہ اند کہ مراد بہ نیک گمان نیک کردن اعمال ست یعنی نیک کنید اعمال خود را در حیات تا نیک گردد گمان شما بخدا نزد موت چہ کسیکہ بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد گمان او نزد موت و نیز گفتہ اند کہ حقیقت جا آنست کہ عمل کند و امید دارد و خدمت مولی کند و نظر بر عطای او دارد و امید دروغ کہ باز دارد او را صاحبش را

از آنچه می ترسد از و اخذه و عقاب بگناهان وی خصوصاً که از تعلیق رجا بخدا و تعلیق خوف بذنوب غلبه و قوت رجا مفهوم میشود یا آنکه آمرزیدن و رحمت او بسیار فراخ است ۱۲ رواه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تمنوا الموت فان هول المطلع شدید و ان من السعادة ان یطول عمر العبد و یرزقه الله عز و جل الانابة ۱۲ و بدرستیکه ترس مطلع سخت ست و مطلع بضم میم و تشدید طاء مفتوح لام جای اطلاع از مکان عالی و مطلع جبل میگویند موضعی را که از آنجا بر جبل برآیند و مراد اینجا چیزی ست که مطلع خواهد شد بنده از احوال آخرت و در مواقف قیامت یا اموری که مطلع گردد بران از احوال برزخ یعنی فائده در آرزوی موت نیست مگر آرزوی شدائد و آلام و ازشان عاقل آنست که تمنی نکند چیزیرا که واقع شود به سبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدنیست و طیبی گفته که مراد بهول مطلع چیزیست که مشرف میگردد بنده بران از سکرات موت یعنی تمنی موت که میکند بنده از جهت قلت صبر و اندوه و دل تنگی میکند و چون تمنای چیزی واقع شود اندوه دل تنگی بیشتر خواهد شد و مستحق مزید سخط و غضب خواهد گشت و ازینجا معلوم میشود که نهی از تمنی موت بطریق تعلیم صبر بر تلخی و تنگی است و گرنه بجهت شوق لقای حق و محبت آن عالم باشد دیگرست ۱۲ و ان من السعادة ان یطول عمر العبد و یرزقه الله عز و جل الانابة ۱۲ و بدرستی از نیک بختی ست که دراز شود عمر بنده و روزی گرداند او را خدا یتعالی رجوع و توجه بجناب خود این علت دیگرست از برای نهی از تمنی موت یعنی سعادتمندی آدمی نیست چندروزی در دنیا بودن و کار کردن و توشه راه آخرت بدست آوردن غنیمت ست که الدنیا مزرعة الآخرة ۱۲ رواه احمد

وعن ابی امامة قال جلسنا الی رسول الله فحدثنا و رقتنا و وجلت قلوبنا فقام رجل فقال یا رسول الله انی لاظن نفسی تخرج الساعة فما آمن نفسی حتی اصبح فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا تمسین حتی تری ما لا تحب و ان مت مت علی ما تحب فقام الرجل فما امسی حتی قبض رواه احمد

و عن ابی امامة قال جلسنا الی رسول الله فحدثنا و رقتنا و وجلت قلوبنا فقام رجل فقال یا رسول الله انی لاظن نفسی تخرج الساعة فما آمن نفسی حتی اصبح فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا تمسین حتی تری ما لا تحب و ان مت مت علی ما تحب فقام الرجل فما امسی حتی قبض رواه احمد

و عن ابی امامة قال جلسنا الی رسول الله فحدثنا و رقتنا و وجلت قلوبنا فقام رجل فقال یا رسول الله انی لاظن نفسی تخرج الساعة فما آمن نفسی حتی اصبح فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا تمسین حتی تری ما لا تحب و ان مت مت علی ما تحب فقام الرجل فما امسی حتی قبض رواه احمد

وقد اکتوی سبعا ۔ وحال آنکہ داغ سوختہ بود خباب را بر ہفت جای از بدن خود ۔ فقال پس گفت خباب ۔ لولا انی سمعت قول اللہ ۔ اگر نمی بودکہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بقول میگفت ۔ لا یتمن احدکم الموت ۔ باید کہ آرزو نکند یکی از شما مرگ را ۔ لتمنیتہ ۔ بہر آینہ آرزو میکردم آنرا ما نا کہ دی رضی اللہ عنہ مضطر گشت بآرزوی موت نہ از سبب ضرر دنیاوی کہ رسیدہ بود بلکہ از جہت شدت این مرض کہ واقع بسبب آن کردہ در شریعت و کراہت آن اضطرابی ہست چنانکہ تحقیق آن در باب الطب بیاید یا از جہت تونگری و مالداری کہ ترسید از سوء عاقبت آن ولہذا گفت ۔ ولقد رأیتنی مع رسول اللہ ۔ و تحقیق دیدم خود را با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما املک درہما ۔ کہ مالک نبودم یک درہم را ۔ وان فی جانب بیتی الآن لاربعین الف درہم ۔ و بدرستیکہ در گوشہ خانہ من اکنون چہل ہزار درہم ست ۔ فقال گفت خبابکہ راوی این حدیث ست ۔ ثم اتی بکفنہ ۔ بعد ازان آورده شد نزد خباب کفن او را کہ قماش نفیس بود ۔ فلما راہ بکی فقال پس ہر گاہ کہ دید کفن را بگریست و گفت اگرچہ جائز ست در شرع ۔ لکن حمزۃ لم یوجد لہ کفن ۔ لیکن حمزہ بن عبد المطلب کہ سید الشہداء و عم رسول خدا بود صلعم و رضی اللہ عنہ یافتہ نشد برای او کفن ۔ الا بردۃ ملحاء ۔ مگر چادر زبون کہ در وی خطہای سیاہ و سپید بود و آن ہم کفن تمام و درست نبود بلکہ ۔ اذا جعلت علی راسہ قلصت عن قدمیہ ۔ اذا جعلت علی قدمیہ قلصت عن راسہ ۔ چون گردانیدہ میشد آن بردہ کہ بر سر کفن حمزہ پیچانیدہ شد بر سر وی کوتاہی وی آمد از پایہای وی و چون گردانیدہ میشد بر پایہای او کوتاہی آمد از سر وی ۔ حتی ادت علی راسہ ویجعل علی قدمیہ الاذخر ۔ تا آنکہ کشیدہ شد آن بردہ بسر حمزہ و گردانیدہ شد بر پایہای او اذخر بکسر ہمزہ و سکون ذال معجمہ و کسر خای معجمہ گیاہی معروف ست کہ بوی سقف خانہ بیسانند در وقت پختن بکار برند ۔ رواہ احمد و الترمذی الا انہ لم یذکر ثم اتی بکفنہ ۔ روایت کردند این حدیث را احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر نکرد این قول را کہ ثم اتی بکفنہ تا آخر حدیث ۔ و البیہقی فی شعب الایمان ۔ **باب یقال** عند من حضرہ الموت ۔ باب در بیان چیزیکہ گفتہ میشود نزد کسیکہ حاضر شدہ او را موت و نزدیک رسیدہ چنانکہ بحکم عادت یقین گردد کہ می میرد و گفتہ اند علماء اختصار آنست کہ مست شدن پایہای ست کہ اگر ایستادہ کند پایہا را نمی ایستد و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغہا یعنی سیان دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین و مراد بما یقال عام ست از تلقین لا الہ الا اللہ و استرجاع یا ما للہ و انا الیہ راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن یس و آنچہ میگویند ملائکہ بر ای مؤمن و کافر وقت انزہاق روح و امثال آن چنانکہ در احادیث بیاید **الفصل الاول** عن ابی سعید و ابی ہریرۃ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتاکم لا الہ الا اللہ ۔ تلقین کنید مردہ ہای خود را یعنی آنہا کہ نزدیک بمردن رسیدہ اند کلمہ طیبہ را و تلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعت فہم و تلقین فہمانیدن و مراد تلقین اینجا ذکر این کلمہ ست در حضور کسیکہ حاضر شدہ ست او را موت بی آنکہ تکلیف کنند او را بگفتن آن ۔ رواہ مسلم ۔ **وعن ام سلمۃ** رضی ۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حضرتم المریض او المیت ۔ وقتیکہ حاضر شوید شما بیمار را او المیت ۔ یا میت را یعنی آنکہ نزدیک بموت رسیدہ و کلمہ او برای شک راوی ست اگر مراد بمریض محتضر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود ۔ فقولوا خیرا ۔ پس بگوئید خیر را یعنی دعا کنید بخیر بر ای خود و برای مریض و میت بشفا و مغفرت ۔ فان الملائکۃ یؤمنون علی ما تقولون ۔ زیرا کہ فرشتگان آمین میگویند بر آنچہ میگوئید شما و دعا میکنید ۔ رواہ مسلم ۔ **وعنہا** قالت قال رسول اللہ ۔ و ہم از ام سلمہ ست کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم

تصیبه مصیبة * نیست هیچ مسلمانی که برسد او را مصیبتی و مصیبت سختی و اندوه رسنده بکسی * فیقول ما امره الله * پس بگوید چیزی را که
امر کرده است خدا تعالی بگفتن آن نزد رسیدن مصیبت و بیان فضیلت آن کرده و آن کدام است * انا لله وانا الیه راجعون *
بدرستیکه وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامهٔ احوال ما برای خدای ست و ما بسوی خدا و سوال و حساب و ثواب و عقاب وی بازگردندگانیم
اللهم اجرنی * این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون همزه و ضم جیم و بفتح همزه بمد و کسر جیم و معنی هر دو یکیست یعنی اجر ده مرا *
فی مصیبتی * در مصیبت من * واخلف لی خیرا منها * و خلیفه و بدل گردان برای من بهتر ازین مصیبت یعنی از آنچه رفته از من درین مصیبت
واخلف بفتح همزه و سکون خا و کسر لام از اخلاف بمعنی گردانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بدل از جنس آنچه
فوت شده چنانکه [illegible] * الا اخلف الله له خیرا منها * مگر آنکه خلیفه بدل
بگرداند خدا تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده * فلما مات ابو سلمة قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمة * ام سلمه میگوید که من این حدیث
از آن حضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه که زوج من بود پیش از آن حضرت مرد و بقصد امتثال امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم
باز در دل خود اندیشیدم که کدام کس از مسلمانان بهتر ست از ابو سلمه که خدا تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از آن در فضیلت
ابی سلمه میگوید * اول بیت هاجر الی رسول الله * اول صاحب خانه و اول کسیکه هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
گفته اند که مراد هجرت ابو سلمه ست از حبشه بمدینه زیرا که وی رضی الله عنه هجرت کرد از مدینه بحبشه پیشتر از آن از حبشه بمدینه و ام سلمه
با وی بود درین هر دو هجرت و ابو سلمه پسر عمهٔ آنحضرت بود و برة بنت عبد المطلب برادر رضاعی آنحضرت بود * ثم انی قلتها * پس بدرستیکه
من با وجود این استبعاد و این خلجان گفتم این کلمه را اللهم اجرنی الی اخره * فاخلف الله لی رسول الله * پس خلیفه و بدل گردانید خدا تعالی
برای من از ابو سلمه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که در نکاح وی در آمدم و داخل ازواج مطهره وی گشتم * رواه مسلم * وعنها قالت
دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصره * در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ابو سلمه در حالیکه تحقیق باز مانده بود چشم
ابو سلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت احتضار میباشد و شق بفتح شین و رفع بصر و ضم شین غیر مختار ست * فاغمضه * پس فرو خوابانید
آنحضرت بصر او را * ثم قال ان الروح اذا قبض تبعه البصر * پس گفت آنحضرت که جان چون قبض کرده میشود پیروی میکند او را بصر و نگاه میکند
بجانب وی باین جهت باز میماند و چون این سخن از حضرت شنیدند فهمیدند که وی فوت کرد * فضج ناس من اهله * پس بانگ و فریاد کردند مردمان از
اهل خانه ابی سلمه * فقال * پس گفت آنحضرت * لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر * دعا نکنید بر ذاتهای خود مگر بنیکی و نگوئید واویلا و مانند آن * فان الملائکة
یؤمنون علی ما تقولون * زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر چیزیکه میگوئید شما و دعا میکنید * ثم قال * پس گفت آنحضرت * اللهم اغفر لابی سلمة *
خداوندا بیامرز مر ابی سلمه را * وارفع درجته فی المهدیین * و بلند گردان پایهٔ او را در کسانیکه راه راست نموده شده اند * واخلفه فی عقبه
فی الغابرین * و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد وی و برین تقدیر فی الغابرین بیان
فی عقبه ست یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که از [illegible] باقی اند در مردم باقی مانده [illegible] فی الغابرین صفت عقبه است او را
واخلفه بوصل همزه و ضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب [illegible] * واغفر لنا وله یا رب العالمین * و بیامرز ما را و مر

ای پروردگار جہانیان ۔ واوسع لہ فی قبرہ ۔ وفراخی کن مر او را در قبر او ۔ ونورلہ فیہ ۔ وروشن گردان مر او را در قبر ش ۔ رواہ مسلم وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا ۔ قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حین توفی سجی ببرد حبرۃ ۔ گفت عائشہ کہ آنحضرت وقتیکہ وفات یافت پوشیدہ شد بسجائہ حبرہ بکسر حا وفتح بو حدہ برد یمانی مخطط ۔ متفق علیہ ۔ الفصل الثانی ۔ عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان آخر کلامہ ۔ کسیکہ باشد آخر سخن وی ۔ لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ ۔ می در آید بہشت ودرین حدیث رمزی بہ تلقین ہست نیز ہست کہ اثر آن آخر نیست فاہم ۔ رواہ ابوداؤد ۔ وعن معقل ۔ بفتح میم وسکون عین وکسر قاف ۔ بن یسار ۔ بتحتانیہ وسین مہملہ صحابی ست از اہل بیعت شجرہ ۔ سکونت کرد بصرہ را ونیز معقل کہ در بصرہ ہست منسوب باو ست روایت میکند از وی حسن بصری وغیر وی باقی ماند تا آخر دولت معاویہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرأوا سورۃ یس علی موتاکم ۔ بخوانید سورۂ یس را بمردہ ہای خود ظاہر آنست کہ مراد محتضر باشد وعمل نیز ہم بریں ست واحتمال دارد کہ مراد بعد از موت در خانۂ یا بر سر قبر و سر در تخصیص این سورہ موکول بعلم نبوت ست واشتمال بر اصول دین و تطییب نفس محتضر ست سیاتی ۔ وسورۃ یس مکیۃ ظاہر آنست واللہ اعلم کہ آن سر مکتوم در خاتمۂ این سورہ ہست کہ متضمن بتصدیق رسالت است باذکر وجوہ وخاتمہ وی کہ مشتمل ست بر رجوع بدرگاہ صمدیت حق کہ مناسب اینوقت وحال ست کہ فرمود فسبحان الذی بیدہ ملکوت کل شیء والیہ ترجعون ۔ ابن عباس گفت رضی اللہ عنہ کہ من میدانستم کہ اینہمہ فضل این سورہ کہ وارد شدہ بچیست آخر دریافتم کہ بجہت این آیت ست رواہ احمد وابوداؤد وابن ماجۃ ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل عثمان بن مظعون وہو میت ۔ گفت عائشہ کہ رسول خدا ابوسہ داد عثمان بن مظعون را بطای معجمہ وحال آنکہ وی مردہ بود ۔ وہو یبکی ۔ وآنحضرت گریہ میکرد ۔ حتی سال دموع النبی ۔ تا آنکہ روان شد اشکہای پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم علی وجہ عثمان ۔ بر روی عثمان وعثمان بن مظعون رض اول کسی ست کہ از مہاجران بمدینہ فوت کردہ واول کسیکہ در بقیع دفن کردہ شد ۔ بقیع بعد ازوی مقبرہ شد وآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سنگی نبفس شریف خود بر داشتہ بر قبر وی نہاد تا علامت باشد بران آنرا رواند کہ مروان در وقت حکومت خود آن سنگ را بر داشتہ بر قبر عثمان بن عفان نہاد ودرین حدیث دلیل ست بر طہارت میت خلافا للبعض وی این را از خصائص میداند وکلام درین در غسل میت بیاید ۔ رواہ الترمذی وابوداؤد وابن ماجۃ ۔ وعنہا قالت ان ابا بکر قبل النبی ۔ وہم از عائشہ ست کہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بوسہ داد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم وہو میت ۔ وحال آنکہ آنحضرت رحلت کردہ بود ۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ ۔ وعن یحصین ۔ بضم حا وفتح صاد مہملتین بن وحوح بضم واو وبن وبضاد بفتح ہر دو گفتہ واین اشہر واصوب ست وسکون حای مہملہ اولی صحابی انصاری ست معدود در اہل مدینہ واو را ہمین یک حدیث ست ۔ ان طلحۃ بن البراء مرض ۔ روایت میکند کہ طلحہ بن البرا کہ صحابی انصاری ست معدود در اہل مجانبہ بیمار شد ۔ فاتاہ النبی ۔ پس آمد او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم عیادت کردہ ۔ ودر حالیکہ عیادت میکند او را ۔ فقال ۔ پس گفت آن حضرت ۔ انی لا اری طلحۃ الا قد حدث بہ الموت ۔ بدرستیکہ من گمان نمی برم طلحہ را مگر آنکہ تحقیق کہ پیدا شدہ ست بوی مرگ ۔ واری ۔ بضم ہمزہ بمعنی اظن می آید فاذنونی ۔ پس بدانا نید وخبر کنید مرا بموت وی ۔ ناحاضر شوم ونماز کنم بر وی ۔ وعجلوا ۔ وشتاب کنید در تجہیز وتکفین ودفن وی ۔ فانہ لا ینبغی لجیفۃ مسلم ان تحبس بین ظہرانی اہلہ ۔ پس بدرستیکہ شان نیست کہ نمی باید بسر اندازی نیست مر مردہ مسلمان را کہ باز داشتہ شود میان اہل خانۂ وی از جہت ترس آنکہ بادا گندیدہ شود

وکرده و پلید شمار خدا و امر دم و مؤمن عزیز و کرم ست نزد خدا و لهذا تعبیر بخبیث کرد که بمعنی مردار ست یعنی تواند که جیفه گردد و گنده شود و جیفه جثه میت را گویند بهمین ملاحظه و لفظ ظهرانی متحم ست و تحقیق این در شرح کرده شده ست و طلحة بن البراء الانصاری از کبار صحابه ست و چون مرد وی گفت آنحضرت اللهم العق طلحة و انت تضحک الیه خداوندا ملاقات کن طلحه را در حالیکه خنده میکنی تو بسوی آن و در روایتی زیاده کرده و هو یضحک الیک و او خنده میکند بسوی تو در رواه ابو داود **الفصل الثالث** ۶ عبد الله ابن جعفر + عبد الله بن جعفر بن ابی طالب قرشی هاشمی صحابی ست جواد ظریف حلیم عفیف بود و او را بحر ابجود میگفتند و گفته اند که در اسلام از وی سخی تر نبوده ۱۲ قال قال رسول الله صلی الله علیه نقنوا موتاکم تلقین کنید و بفهمانید مرده های شما را این کلمه لا الٰه الا الله الحلیم الکریم توصیت باین دو وصف بشارت بعفو و کرم الٰهی ست تا امید وار جان دهد سبحان الله رب العرش العظیم اشارت بعظمت و کبریای حق ست تا بشوق حضور درگاه منعمت عزت و عظمت برود و الحمد لله رب العالمین بر رفتن ازین محنت آباد شاکر و راضی باشد تا بمقصود حضور معنی ربوبیت مستدفیض و فضل حق گردد ۱۲ قالوا گفتند صحابه یا رسول الله کیف للاحیاء چگونه ست این ذکر مر زندگان را اگر ما موزانیم و تلقین کنیم قال اجود و اجود گفت بهتر و نیکوتر که ذکر حق سبحانه زنده و مرده را شفای قلب و جلای روح اوست و احضار این صفات و معانی موجب ذوق و حیات جاودانی ست ۱۲ ع مردهٔ زندهٔ من و قدمت خواند بود ۱۲ رواه ابن ماجة ۱۲ **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المیت تحضره الملائکة تخصیصکه می میرد حاضر میشوند او را و وقت مردن فرشتگان فاذا کان الرجل صالحا قالوا اخرجی ایتها النفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب چون میباشد مرد میرنده نیکو کار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کرده ۱۲ اخرجی ایتها النفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب بیرون آی ای جان پاک که بوده ست در تن پاک ۱۲ اخرجی حمیدة بیرون آی ستوده نزد خدا و خلق ۱۲ و ابشری بروح و ریحان و رب غیر غضبان و خوش شو بخبر راحت و رزق پاک و بهشت یا ببرزخ نیز و بروردگار خشم کننده ۱۲ فلا تزال یقال لها ذلک حتی تخرج پس همیشه ست آن نفس که گفته میشود مر او را آن سخن مذکور از مرح و بشارت تا آنکه بیرون می آید ثم یعرج بها الی السماء پس برده شده میشود او را بسوی آسمان فیفتح لها پس گشاده میشود برای وی در آسمان فیقال من هذا پس گفته میشود یعنی میگویند دربانان آسمان ست این فیقولون پس میگویند فرشتگان که برده اند او را فلان این فلانی ست یعنی ذکر میکنند نام و نشان او چنانکه میشناسند او را فیقال مرحبا بالنفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب مرحبا خای جای بجان پاک که بود در تن پاک ۱۲ ادخلی حمیدة و ابشری بروح و ریحان و رب غیر غضبان و در آی ستوده و خوش باش براحت و رزق و پروردگار خشم کننده ۱۲ فلا تزال یقال لها ذلک پس همیشه ست آن نفس که گفته میشود مر او را آن کلام و برده میشود از آسمانی بآسمان دیگر حتی ینتهی الی السماء التی فیها الله تا آنکه میرسد بآسمانی که در وی خدا ست یعنی قدرت و رحمت خاص وی فاذا کان الرجل السوء پس چون باشد مرد بد ۱۲ قال میگوید یکی از فرشتگان حاضر اخرجی ایتها النفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث بیرون آی ای جان پلید که بود در تن پلید ۱۲ اخرجی ذمیمة بیرون آی نکوهیده ۱۲ و ابشری بحمیم و غساق و خوش شو باب گرم و زرد آب که میچکد از تن دوزخیان و در دهان میگیرد و غساق نشنیده ۱۲ و بتخفیف هر دو آمده ست و تصریح گفته غساق آب سرد گنده ۱۲ و آخر من شکله ازواج ۱۲ و عذاب دیگر مشابه عذاب مذکور چند جنس بعذاب یا ند و قسمت دیگر از جنس غساق چند جنس

تما تنزل فیقال لها انزلی حتی تخرج ثم تعرج بها الی السماء فیفتح لها فیقال من هذا فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبیثة کنت فی الجسد الخبیث ارجعی ذمیمة به برگرد بجسد خود نکوهیده فانها لا تفتح لک ابواب السماء ، زیرا که گشاده نمیشود برای تو درهای آسمان ، فترسل من السماء پس فرستاده میشود و انداخته میشود از آسمان بزمین ، ثم تصیر الی القبر ، پستر برمیگردد بسوی قبر ، رواه ابن ماجة ، وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملکان یصعدانها ، چون بیرون می آید جان مسلمان پیش می آیند او را دو فرشته که بالا میبرند آنرا ، قال ، گفت ، حماد ، که راوی حدیث ست از ابی هریره ، فذکر من طیب ریحها وذکر المسک ، پس ذکر کرد ابو هریره یا آن حضرت از خوشبوی آن روح و ذکر کرد مشک را یعنی گفت که می آید از وی بوی مشک و این عبارت برای آنست که راوی خصوص لفظی نشنیده یاد ندارد ، قال ، گفت ابو هریره یا آنحضرت ، ویقول اهل السماء ، ومیگویند آسمانیان ، روح طیبة ، جانی پاک ست ، جاءت من قبل الارض ، که آمده ست از جانب زمین بعد ازان بروح خطاب کرده میگویند صلی الله علیک وعلی جسد کنت تعمرینه ، درود فرستد خدا تعالی بر تو و بر تنی که آباد ان زنده میداشتی تو آن تن را ، فینطلق ، الی ربه ، پس برده میشود او را بسوی پروردگار وی ، ثم یقول انطلقوا به الی آخر الاجل ، پستر میگوید ببرید او را بسوی آخرین مدت که مراد بآن قیامت ست یعنی ملتی که روز قیامت برای وی مهاده شده و مراد بدان برزخ ست یعنی ببرید او را بمکانیکه آماده کرده شده ست برای او تا روز حشر و ازینجا معلوم میشود که هر کس را دو اجل ست اول و آخر اول اجل موت و آخر اجل قیامت و کریمه ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُ محتمل هر دو ست ، قال ، گفت آنحضرت ، وان الکافر اذا خرجت روحه ، و بدرستیکه چون کافر بیرون می آید روح او ، قال حماد وذکر من نتنها ، وذکر گرد ابو هریره یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح ، وذکر لعنا وذکر گرد لعنت را ، ویقول اهل السماء روح خبیثة جاءت من قبل الارض فیقال انطلقوا به الی آخر الاجل قال ابو هریرة فرد رسول الله گفت ابو هریره پس باز گردانید و نهاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ریطة کانت علیه علی انفه ، چادری را که بود بر وی بینی خود فی الصراح ریطه بفتح چادر یک تخت که زنان بر سر افگنند ، همچنین اشارت بفعلیکه ابو هریره کرد و چادر خود بر بینی نهاد و برای نمودن صورت نهادن آنحضرت ریطه را بر انف ، رواه مسلم ، وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حضر المؤمن وقتیکه حضور کرده میشود مومن یعنی حاضر میشود او را موت ، اتت ملائکة الرحمة بحریرة بیضاء ، می آیند فرشتگان رحمت با فرنیم پاره سپید ، فیقولون اخرجی راضیة مرضیا عنک الی روح الله ، پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آی خوشنود از خدا خوشنودی کرده شده از تو بسوی راحت که از جانب خدا ست ، وریحان ، وبسوی رزق روحانی از رحمت وعنایت ، تو اند که خبر از عاقبت کار باشد که نعمتهای بهشت ست ، ورب غیر غضبان ، و پروردگار خشم نکننده ، فتخرج کاطیب ریح المسک ، پس بیرون می آید روح میت همچو بهترین بوی مشک یعنی می برآید روح با این بوی خوش ، حتی انه لیناوله بعضهم بعضا ، تا آنکه هر آینه میدهند آن روح را بعضے از فرشتگان بعضے را یعنی دست بدست می برند ، حتی یاتوا به ابواب السماء ، تا آنکه می آرند او را نزد درهای آسمان ، فیقولون ، پس میگویند فرشتگان ، ما اطیب هذه الریح التی جاءتکم من الارض ، چه عجب خوش ست این بوی که آمده ست شما را از زمین ، فیاتون به ارواح المؤمنین ، پس می آرند او را نزد ارواح مومنان ، فلهم اشد فرحا به ، پس هر آینه ارواح مومنان سخت تر اند از روی شادمانی و خوشحالی بآمدن این روح ، من احدکم لبائعه یقدم علیه ، از یکی از شما که خوشحال میشود

بتناسب خود که بازمی آید از سفر بروی، میگوئی ما ذا فعل فلان ما ذا فعل فلان، پس میپرسند او را چه کرد فلان چه کرد فلان یعنی چگال دارد و چگونه است فلان و فلان، امهای آشنایان که در دنیا گذاشته رفته اند آنها را نام میبرند و احوال ایشان را می پرسند، میگویند فلان و فلانه نگان فی غم الدنیا، پس میگویند بگذارید او را امپرسید و قتیکه او را بیاورند از آنجا غمزده می آید تا راحت یابد و بحال خود بیاید از آنکه پرسید میگوید قد مات اما کم، پس میگویند بعد از آنکه بحال خود می آید تحقیق مرده است آن فلان که شما از احوال وی می پرسید آیا نیامده است پیش شما، میگویند، پس چون خبر میدهد که وی مرده است و در میان خود او را نمی بینند میگویند ارواح مؤمنان بیک دیگر تعذیب الی امه الهاویه بتحقیق سپرده شد او را بسوی مادر وی که آتش دوزخ است آتش دوزخ را و قرآن نسبت بدوزخی ام خوانده است که فرمود فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ باعتبار احاطه و اشتمال تربه و اتصال، و ان الکافر اذا احتضر و بدر سقی کافر و قتیکه احتضار کرده میشود و حاضر میشود او را موت، اتته ملائکة العذاب بمسح، می آیند او را فرشتگان عذاب بپلاس مشت چنانکه برای مؤمن حریر سپید بی آرند مسح بکسر میم و سکون سین پلاس، میگویند اخرجی ساخطة مسخوطا علیک الی عذاب الله، پس میگویند فرشتگان بروح کافر بیرون آی ناخشنود و ناخشنودی کرده شده بر تو بسوی عذاب خدای عزوجل فتخرج کانتن ریحا جیفة، پس بیرون می آید روح بوی ناخوش همچو گندیده ترین بوی مردار بوی گرفته تر یا ترین بوی بر روی زمین، تا آنکه می آرند او را نزد یک در زمین یعنی در آسمان زمین چنانکه دلالت کرد بران حدیث سابق و احتمال دارد که از آسمان بر زمین باسفل سافلین می آورده باشند کذا قال الطیبی، فیقولون ما انتن هذه الریح، پس میگویند چه عجب گنده است این بو حتی یاتون به ارواح الکفار، تا آنکه می آرند او را نزد ارواح کافران، رواه احمد و النسائی و عن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار، گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت در جنازه مردی از انصار، فانتهینا الی القبر و لما یلحد، پس آخر رسیدیم تا قبر و هنوز در لحد کرده نشده یعنی دفن کرده نشده، فجلس رسول الله، پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و جلسنا حوله، و نشستیم ما گرد آنحضرت کان علی رؤسنا الطیر، باین هیئت و ادب و وقار سر فرو افگنده و ساکن که گویا که بر سرهای ما پرنده ها نشسته اند که اگر سخنی بجنبانیم بپرند، بیده عود ینکت بها فی الارض، و در دست آنحضرت چوبی بود که میکاوید و خط میکشید بآن چوب بر زمین چنانکه عادت متفکر و غمگین میباشد، فرفع راسه، پس برداشت سر مبارک خود را، فقال استعیذوا بالله من عذاب القبر، پس گفت آنحضرت پناه جویید بخدا از عذاب قبر، مرتین او ثلثا، یا سه بار، ثم قال، پس گفت آنحضرت صلعم، ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا و اقبال من الآخرة، بدرستیکه بنده مسلمان وقتیکه میباشد در بریدگی از دنیا و میباشد در روی آوردن بآخرت، نزل الیه ملائکة من السماء بیض الوجوه، فرود می آیند بسوی وی فرشتگان از آسمان که رویهای ایشان سپید است، کان وجوههم الشمس، گویا که رویهای ایشان آفتاب است، معهم کفن من اکفان الجنة و معهم حنوط من حنوط الجنة، و همراه ایشان کفنیست از کفنهای بهشت و حنوطیست از حنوطهای بهشت، حنوط بفتح حا طیب بیت که کفن و تن او را بدان غلط کنند، حتی یجلسوا منه مد البصر، تا آنکه می نشینند نزد سر میت، فیقول ایتها النفس الطیبة اخرجی الی مغفرة من الله و رضوان، پس میگوید ملک الموت ای جان پاک بیرون آی

بسوی آمرزش خدا و رضای عظیم از وی ۔ قال گفت آنحضرت فتخرج تسیل کما تسیل القطرة من السقاء پس بیرون می آید روح در حالیکه روان میشود چنانکه روان میگردد آب از مشک سقا کبسر سین مشک ۔ فیاخذها پس میگیرد ملک الموت آنرا ۔ فاذا اخذه لم یدعوها فی یده طرفة عین پس چون میگیرد ملک الموت آنرا نمیگذارد از برای آن فرشتگان آن روح را در دست ملک الموت یک پلک زدن یعنی چون ملک الموت روح بنده را قبض کرد باعوان خود که در دست ایشان کفن بود میسپارد ۔ حتی یاخذوها فیجعلوها فی ذلک الکفن فیخرج منها کاطیب نفحة مسک وجدت علی وجه الارض پس میگیرند فرشتگان روح را در آن کفن در آن حنوط پیرون میآید منها کاطیب نفحة مسک وجدت علی وجه الارض پس میگیرند فرشتگان روح را در آن کفن در آن حنوط پیرون می آید از آن روح رائحه چون خوشبوترین دمیدن بوی مشک که یافته شده است بر روی زمین ۔ قال گفت آن حضرت فیصعدون بها پس بالا می برند فرشتگان آنرا ۔ فلا یمرون یعنی بها علی ملا من الملائکة پس نمیگذرند فرشتگان یعنی با آن روح بر هیچ جماعتی از فرشتگان ۔ الا قالوا ما هذا الروح الطیب مگر آنکه میگویند که چیست این روح پاک کیست صاحب او ۔ فیقولون فلان بن فلان ۔ پس میگویند فلان بن فلان است ۔ باحسن اسمائه التی کانوا یسمونه بها فی الدنیا بنیکوترین نامهائی که مینامیدند او را بآن نامها در دنیا چنانکه بقهما که دلالت بر مدح دارد ۔ حتی ینتهوا بها الی السماء الدنیا تا آنکه میرسند با وی تا آسمان که نزدیکترین آسمانهاست ۔ فیستفتحون له پس طلب گشادن میکنند فرشتگان برای وی ۔ فیفتح لهم پس گشاده میشود در برای ایشان ۔ فیشیعه من کل سماء مقربوها پس مشایعت میکنند او را در هر آسمان مقربان درگاه حق که در آن آسمان اند ۔ الی السماء التی تلیها تا آسمانی که متصل ست آن آسمان را ۔ حتی ینتهی به الی السماء السابعة ۔ تا آنکه بآخر رسیده میشود بآن روح تا آسمان هفتم ۔ فیقول الله پس میگوید خدا جل جلاله ۔ اکتبوا کتاب عبدی فی علیین ۔ بنویسید نامهٔ بندهٔ مرا در علیین کبر نام موضعیست در آسمان هفتم ۔ واعیدوه الی الارض ۔ و باز گردانید او را بسوی زمین یعنی بسوی بدن او که مدفون ست در زمین ۔ فانی منها خلقتهم زیرا که من از زمین پیدا کرده ام آدمیان را ۔ وفیها اعیدهم ۔ و در زمین باز میگردانم ایشان را ۔ ومنها اخرجهم تارة اخری ۔ و از زمین بیرون میآرم ایشانرا بار دیگر چنانکه نخستین بار برآورده بودم ازان ۔ قال گفت آنحضرت ۔ فتعاد روحه فی جسده ۔ پس باز گردانیده میشود روح وی در تن وی ۔ فیاتیه ملکان ۔ پس می آیند بسوی او دو فرشته فیجلسانه فیقولان له ۔ پس می نشانند او را و پس میگویند او را ۔ من ربک بگیست پروردگار تو ۔ فیقول ربی الله ۔ پس میگوید وی پروردگار من خدا ست فیقولان له ما دینک پس میگویند مر او را چیست دین تو ۔ فیقول دینی الاسلام ۔ پس میگوید دین من اسلام ست ۔ فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته شده ست در شما و فرستاده شده ست بسوی شما که نهایت ازدات شریف آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم ۔ فیقول رسول الله ۔ پس میگوید چیست وی پیغمبر خدا ست و فرستاده اوست بحق ۔ فیقولان له وما علمک پس میگویند آن دو فرشته مر او را چیست دلیل دانستن تو رسالت او را و از کجا میگوئی و بچه حجت میگوئی ۔ فیقول قرأت کتاب الله ۔ پس میگوید خواندم کتاب خدا را که قرآن ست و معجز ست و فاتحست به و صدقت ۔ پس ایمان آوردم باو و تصدیق او کردم و دانستم او را باینجا و طریق ست یکی اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرآنیت قرآن بقول وی صلی الله علیه وسلم و دیگر اثبات قرآن باعجاز و اثبات نبوت بقرآن و تقریر حدیث ناظر در وجه ثانی ست ۔ فینادی منادٍ من السماء ۔ پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان ان صدق عبدی ۔ که راست گفت بنده من ۔ فافرشوه من الجنة ۔ پس فرش گردانید بنده مرا و بیندازید برای وی فرشی از بهشت ۔ وافتحوا له بابا الی الجنة ۔ و بگشائید بسوی او دری از بهشت ۔ والبسوه من الجنة ۔ و بپوشانید او را لباسی از بهشت این نیز بفتح همزه و قطع ۔ وافتحوا له بابا الی النار ۔ و بگشائید بسوی او

بزمی دری بسوی بہشت ۔ قال گفت آنحضرت ۔ فیأتیہ من ریحہا وطیبہا ۔ پس می آید او را از راحت بہشت و خوشبوی وی ۔ فیفسح لہ فی قبرہ مد بصرہ ۔ پس کشادہ کردہ میشود برای وی در گور وی تا درازی بینائی وی یعنی تا آنجا کہ نظر کار میکند ۔ قال گفت آنحضرت ویأتیہ رجل حسن الوجہ وی آید او را مردی نیکو روی ۔ حسن الثیاب ۔ نیکو جامہ ۔ طیب الریح ۔ خوشبوی ۔ فیقول ابشر بالذی یسرک ۔ پس میگوید آنمرد مژدہ باد ترا بآنچہ شاد مان گرداند ترا ابشار بمعنی مژدہ دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمدہ ۔ ہذا الوعد الذی کنت توعد ۔ این وعدست کہ وعدہ کردہ میشدی تو ۔ فیقول لہ ۔ پس میگوید بمیت مر او را ۔ من انت ۔ کیستی تو ۔ فوجہک الوجہ ۔ پس روی تو روی کامل و حسن و جمال و کمال ست ۔ یجیء بالخیر ۔ می آرد روی تو نیکی را و بشارت میدہد بران وی سزد آنچنین روی کہ بیارد نیکی را و بشارت دہد بران ۔ فیقول ۔ پس میگوید آن مرد انا عملک الصالح ۔ من عمل نیک تو ام کہ متمثل کردہ ام باین صورت ۔ فیقول رب اقم الساعۃ رب اقم الساعۃ ۔ پس میگوید میت پروردگارا بر پا کن قیامت را ۔ حتی ارجع الی اہلی ومالی ۔ تا آنکہ باز برگردم بسوی اہل خانہ خود و بسوی مال خود یعنی زندہ گردان مرا تا باز گردم بسوی دنیا و زیادہ کنم عمل صالح را تا زیادہ کند ثواب و درجہ را ولیکن چون نیست کہ احیا بعد از موت نیست مگر بعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را کنایہ ازانکہ اقامہ کند قیامت را تا او واصل شود بآنچہ آرزو دارد کہ قول او حتی ارجع الی اہلی ومالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و آرزوی وی رجوع بسوی ایشان تا خبر دہد ایشان را بدان چنانکہ میگوید و تمنی میکند مسافری کہ حاصل شدہ ست او را نعم در بلاد غربت فافہم ۔ قال گفت آنحضرت ۔ وان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا وادبار من الآخرۃ ۔ و بدرستی کہ بندہ کافر چنانکہ میباشد در بریدگی از دنیا و در روی آوردن بآخرت ۔ نزل الیہ من السماء ملائکۃ سود الوجوہ ۔ فرود می آیند بسوی وی فرشتگان سیاہ روی ۔ معہم المسوح ۔ با ایشان پلاسہاست ۔ فیجلسون منہ مد البصر ۔ پس مینشینند از وی تا آنجا کہ نظر کار میکند ۔ ثم یجیء ملک الموت حتی یجلس عند راسہ ۔ پس بیاید فرشتہ مرگ تا آنکہ می نشیند نزد سر وی ۔ فیقول ۔ پس میگوید ایتہا النفس الخبیثۃ اخرجی الی سخط من اللہ ای جان پلید بیرون آی بسوی خشم و ناخوشنودی از خدا ۔ قال گفت آنحضرت فتفرق فی جسدہ ۔ پس پراکندہ میشود روح در تن کافر و پراگندہ میگردد در میرود در اعماق آن و ناخوش میدارد و بر آمدن او و میخواہد کہ بر آید از جہت ترس آنچہ می بیند از قہر بخلاف روح مؤمن کہ میخواہد زود بر آید بہ نشاط در سرور و خوشی بشارہ انوار و آثار لطف و کرم فینتزعہا ۔ پس میکشد ملک الموت آن روح را کما ینتزع السفود من الصوف المبلول ۔ چنانکہ کشیدہ میشود سیخ گرم از پشم تر کہ تر شدہ کشیدن چیزی از آن بسوی چیست پیچیدن روح کافر چون کشیدہ میشود از اقصای عروق بشدت و قوت چنانکہ بیرون می آید با وی چیزی از آن عروق چنانکہ در روایت آمدہ بسیار و درین غایت ایلام و ازعاج ست و سفود بفتح سین مہملہ و تشدید فا بر وزن تنور آہنی کہ کباب کردہ میشود بوی گوشت باقی می ماند باو بقیۃ اگر گوشت سوختہ چون او را از پشم تر شدہ بکشند لابد چیزی از آن خواہد چسپید ۔ فیأخذہا ۔ پس میگیرد ملک الموت روح کافر را ۔ فاذا اخذہ لم یدعوہا فی یدہ طرفۃ عین حتی یجعلوہا فی تلک المسوح ویخرج منہا کانتن ریح جیفۃ وجدت علی وجہ الارض ۔ فیصعدون بہا فلا یمرون بہا علی الملائکۃ الا قالوا ما ہذا الروح الخبیث ۔ فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائہ التی کان یسمی بہا فی الدنیا حتی ینتہی بہ الی السماء الدنیا فیستفتح لہ فلا یفتح لہ ۔ مترجم این عبارت از آن چہ گذشت ظاہر شدہ ست مجملا آنکہ حال کافر برعکس حال مؤمن ست مگر آنجا فیجعلوہا فی ذلک الکفن و دوہنا حتی یجعلوہ فی تلک المسوح یعنی میگیرند آنرا در ان پلاسہا آنجا کہ طیب نفحہ مسک بود آنجا کانتن ریح جیفۃ آنجا ما ہذا الروح الطیب

آنچه را از ارواح خبیث آنجا باحسن اسمائه بود اینجا باقبح اسمائه. ثم قرأ رسول الله. پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را
لا تفتح لهم ابواب السماء. روا نه شود ایشان را یعنی گشاده نشود مر کافران را درهای آسمان و در نمی آیند بهشت را حتی یلج الجمل فی سم الخیاط تا آنکه در آید
شتر در سوراخ سوزن یعنی در غایت تنگی. فیقول الله. پس میگوید خدای عزوجل اکتبوا کتابه فی سجین فی الارض السفلی. بنویسید نامه او را در
سجین که نام جایی ست در تحت زمین هفتم که پایان تر زمین هاست برخلاف علیین که بر آسمان هفتم ست. فتطرح روحه طرحا. پس انداخته میشود
روح وی انداختنی سخت. ثم قرأ. پس خواند آنحضرت این آیت را. ومن یشرک بالله. و کسیکه شرک آرد بخدا. فکانما خر من السماء. پس گویا
بر روی افتاد از آسمان یعنی جایی بلند در غایت بلندی که اوج ایمان و توحید در حضیض کفر و شرک افتاد. فتخطفه الطیر. پس می ربایند
او را پرندگان یعنی هلاک میگردانند. تمثیل ست اهوای هر دیه را که پریشان میگردانند افکار را و هلاک میگردانند در وادی ضلالت. او تهوی به الریح
یا می اندازد او را باد فی مکان سحیق در جایی دور. اشارت ست باندختن شیطان او را در ضلالت دور افتادن از مقام قرب و وصول. در
تمثیل اول بعض فنا و هلاک ست و در ثانی ابعد و حرمان. و مشرکان نیز دو قسم اند طائفه که اصلا خلاص و نجات در حق ایشان متوقع نیست
و جماعه دیگر آنانند که ممکن ست خلاص ایشان بتوبه ولیکن بعید ست. کذا قال البیضاوی. فتعاد روحه فی جسده ویأتیه ملکان فیجلسانه
فیقولان له من ربک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما دینک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه
هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیأتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف
فیه اضلاعه ویأتیه رجل قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه
یجیء بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة. ترجمه این عبارت بر وجه مقابلت از عبارات سابقه که در بیان حال مؤمن
مذکور شد ظاهر میگردد و هاه هاه کلمه تحسر و تحیر ست و در حال مؤمن ان صدق عبدی بود و اینجا ان کذب بی ذکر عبدی و آنجا من روحها
وطیبها بود و اینجا من حرها و سمومها و سموم بفتح سین باد گرم و اضلاع جمع ضلع استخوانهای پهلو تنگ گردانیده میشود بر کافر گور وی تا که درهم شکنند
اضلاع وی و در آنجا توعد بود اینجا از وعید باشد چنانکه آنجا از وعد بود و تواند که اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استهزا و تهکم چنانکه ابشر. وفی روایة نحوه
و در روایت دیگر مانند آنچه مذکور شده چنانکه معنی یکی ست و لفظ دیگر. وزاد فیه. و زیاده کرده است و روی در مومن این را که اذا خرج روحه
صلی علیه کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء. چون بیرون می آید روح مومن درود می فرستد بر وی هر فرشته که میان آسمان
و زمین ست و هر فرشته که در آسمان ست. وفتحت ابواب السماء. و گشاده میشود و در بعض نسخ له یعنی گشاده میشود برای وی درهای آسمان.
لیس من اهل باب الا وهم یدعون الله ان یعرج بروحه من قبلهم. نیستند هیچ جماعه از اهل هیچ دری از درهای آسمان مگر آنکه ایشان میخوانند
خدا را و دعا میکنند که برده شود روح وی از جانب ایشان. وتنزع نفسه یعنی الکافر مع العروق. و کشیده میشود جان وی یعنی جان کافر
با رگهای وی چنانکه در روایت سابق مذکور شد. فیلعنه. پس لعنت میکنند او را کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء وتغلق ابواب السماء.
و بسته میشود درهای آسمان. لیس من اهل باب الا وهم یدعون الله ان لا یعرج روحه من قبلهم. رواه احمد. وعن عبد الرحمن بن کعب
روایت ست از عبد الرحمن بن کعب که از کبار تابعین ست و در زمان آنحضرت ولادت یافته. عن ابیه. از پدرش که کعب بن مالک ست از مشاهیر صحابه

و شعرای اسلام وقصۂ توبۂ او در تخلف از غزوۂ تبوک مشہور و در نص قرآن مذکور ست۔ قال۔ گفت عبد الرحمن۔ لما حضرت کعبا الوفاۃ۔ پنہانگامیکہ حاضر شد کعب را وفات۔ امہ۔ مادر او۔ ام بشر بنت البراء بن معرور نقالت۔ پس گفت ام بشر دختر براء بن معرور بفتح میم وسکون عین وبضم راے اولی کہ از انصار ست اول کسیکہ بیعت کردہ در بیعۃ العقبہ و پیش از قدوم آنحضرت بمدینہ فوت کردہ و در صحبت ام بشر خلاف ست۔ یا یا عبد الرحمن کیف کعب بن مالک ست۔ ان لقیت فلانا فاقرہ علیہ منی السلام۔ اگر ملاقات کنی فلان را و ران عالم نام کسی از دوستان خود را بر دے پس بخوان بر وے از من سلام۔ نقال۔ پس گفت کعب بن مالک یا ام بشر۔ بیامرزد ترا خدا تعالی ای ام بشر این عبارت را در جای میگویند کہ فائدہ چیزی گفتہ نمی یابد گفت یعنی این چہ سخنست کہ تو میگوئی بحسن شغل من ذلک۔ ما مشغول تریم از آنکہ آنجا کسی را بشناسیم و سلام و پیام کسی بر سانیم یعنی ما را کار ہا و شغلہا از عجز و درماندگی و گرفتاری بحال خود پیش خواہد آمد کہ خبر از خود نخواہیم داشت چہ جائے دیگران و این شامل حال آن کسانیکہ بایشان سلام بر سانند نیز ہست یعنی آنجا کجا کسی را از خود خبرست کہ سلام بوی بر سانند و بازوی جواب سلام بگوید۔ نقالت۔ پس گفت ام بشر۔ یا عبد الرحمن ما سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ آیا نشنیدہ تو آنحضرت را کہ میگفت۔ ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنۃ۔ بر ستیکہ روحہای مسلمانان نہاده میشود در درون پرندگان سبز کہ می چرند در ختان بہشت را و تعلق بالتقاف پیرہن شتر سبزہ را و تعلق بضم لام ست قال بلی۔ گفت کعب بن مالک آری شنیدہ ام از پیغمبر خدا این را۔ نقالت۔ گفت ام بشر۔ فہو ذاک۔ پس این آن فضل و کرامتی ست کہ امید داشتہ میشود ترا و تو از کمل مؤمنانی کہ در غایت سرور و حبور خواہی بود نہ مشغول و مخذول۔ رواہ ابن ماجۃ والبیہقی فی کتاب البعث والنشور۔

وعنہ عن ابیہ۔ و ہم از عبد الرحمن ابن کعب از پدرش۔ انما کان یحدث ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انما نسمۃ المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنۃ۔ نیست روح مؤمن مگر طیر یعنی در حوف طیر کہ می چرد در درختان بہشت و نسمہ بفتحات انسان گاہی اطلاق کردہ میشود بر جسد و گاہی بر روح و اینجا مراد روح ست حتی یرجعہ اللہ فی جسدہ۔ تا آنکہ باز گرداند خدای عزوجل او را در تن وی۔ یوم یبعثہ۔ روزی کہ بر انگیزد او را از خاک۔ رواہ مالک النسائی والبیہقی فی کتاب البعث والنشور۔ بدانکہ روایات درین حدیث مختلف آمدہ و در روایتی فی طیر آمدہ و در روایتی فی حواصل طیر و در روایتی فی جوف طیر خضر و در روایتی کطیر و در روایتی فی صورۃ طیر و در روایتی طیر و این محمول بر یکی از این تقدیرات خواہد بود و در اکثر روایات اخضر یا خضرست و در روایتی طیر ابیض آمدہ و بر ہر تقدیر فہم این از قیاس عقل بعید ست و قدرت حق شامل ست ہمہ چیز ہا را و تعلق روح بطیر نہ بطریق تعلق روح ست ببدن و تدبیر و تصرف دران تا تعلق حقیقت لازم آید و تنزل مرتبۂ ایشان کہ از حقیقت انسانی بصفت حیوانی گشتند و از عدم صلاحیت بدن جوانی برای تعلق و تصرف روح انسانی دران بلکہ ابداع جوہر روح ست دران مثل وضع جواہر در صنادیق و نگاہداشت آن دران و این نوع تکریم و تنعیم ست مر ایشان را و نیز بدانکہ بعض این را تخصیص بشہدا کنند و بعض عام دارند تمامۂ مؤمنان را و ظاہر احادیث ہمین ست و درین احادیث دلیل ست بر بقاے ارواح و تنعیم و تعذیب آن و اللہ اعلم۔ وعن محمد بن المنکدر قال۔ و نقلست علی جابر بن عبد اللہ ہو ابو سفیان محمد بن المنکدر بضم میم و سکون نون و کسر دال کہ از تابعین ست گفت و آمدم بر جابر کہ از مشاہیر صحابہ ست۔ و حال آنکہ وی می میرد۔ نقلت اقرء علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السلام۔ پس گفتم من سخنان بر تو آنحضرت یعنی از جانب من سلام۔ رواہ ابن ماجۃ۔

باب غسل المیت وتکفینہ

باب در بیان غسل میت و در کفن در آوردن وی بدانکہ غسل میت فرض ست باجماع و نیز اجماع ست بر آنکہ ایجاب غسل بجہت ادای حق میت ست و ازین جہت فرض کفایت شد

که در ادای حق وی فعل بعض کافی ست و اختلاف کرده اند در سبب وجوب آن اکثر برآنند که غسل میت نه از جهت نجاست ست که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث ست زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل ست زیرا که انسان نجس نمیگردد و از جهت کرامت وی ولیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که بسبب حدث متکرر ست از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت حرج نبود عائد شد باصل که شستن تمام بدن ست و بعض گفته اند سبب غسل نجاست میت ست زیرا که آدمی حیوان دموی ست پس نجس گردد بموت چنانکه سائر حیوانات ولهذا اگر کسی میت را بر گیرد و بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی درست بودی همچو برداشتن محدث نهایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست میتیه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیگردد بغسل و صحیح نمیگردد نماز حامل وی بعد از غسل و در روایتی از ابی هریره آمده است که ان المؤمن لا ینجس حیا ولا میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول با آنکه سبب وجوب غسل میت حدث ست و اختلاف ست در غسل میت که نیت شرط ست یا نه ظاهر آنست که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق در غسل میت نیست نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن در اصل صوف رستن و کفن بفتحتین جامه مرده

الفصل الاول عن ام عطیة قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نغسل ابنته ۔ روایت ست از ام عطیه انصاریه که از کبار صحابیات ست و با آنحضرت غزا میکرد و مجروحان را مداوی میکرد و بیماران را تمریض میکرد گفت در آمد بر ما آنحضرت و ما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجه ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجه عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و اشهر ست ۔ فقال اغسلنها ثلاثا او خمسا او اکثر من ذلک پس گفت آنحضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که وتر باشد چنانکه در روایات آمده ست ۔ ان رأیتن ذلک ۔ اگر مصلحت می بینید شما و نیک دانید احتیاج باشد بدان باسراف نکشد ۔ بماء وسدر ۔ بشوئید بآب و برگهای درخت کنار که در آب بجوشانند که آن ادخل ست در تطهیر و تنظیف ۔ واجعلن فی الآخرة کافورا ۔ و بگردانید در مرة آخری کافور را ۔ او شیئا من کافور ۔ یا چیزی از کافور شک راوی ست در لفظ که کافور را گفته یا شیئا من کافور گفته شیخ گفته که مراد گردانیدن کافور ست در آب جمهور باین قائل اند و کوفیان میگویند که کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن بمالند و گفته اند که اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و ترمذی حدیثی نیز درین باب روایت کرده که آنحضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز ست استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین ست نزد بعض اهل علم و این قول احمد و اسحق ست و بعضی از اهل علم کراه داشته اند مشک را برای میت ۔ فاذا فرغتن فآذنني ۔ پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نمائید ۔ فلما فرغنا آذناه ۔ پس هرگاه که فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را ۔ فالقی الینا حقوه ۔ پس انداخت آنحضرت بسوی ما ته بند خود را حقو بفتح حای مهمله و کسر نیز آمده و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی بند ازار هر دو آمده و مراد اینجا ازار ست ۔ وقال اشعرنها ایاه ۔ و گفت آنحضرت شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامه ها پوشند از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی و در اینجا استحباب تبرک ست بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده ۔ وفی روایة ۔ و در روایتی اینچنین آمده که ۔ اغسلنها وترا ثلثا او خمسا او سبعا ۔ بشوئید او را طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیاید اگر بکنند مکروه ست و اسراف ۔ وابدأن بمیامنها ۔ و آغاز کنید در غسل اعضا از جانبهای راست وی ۔ ومواضع الوضوء منها ۔ و ابتدا کنید بجاهای وضو یعنی اعضای آن از وی ۔ وقالت فضفرنا شعرها ثلثة قرون ۔ و گفت ام عطیه

پس بیافتیم ماسوی او را سه گیسو فالقیناها خلفها پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی شاید که این نیز بار آنحضرت یا اذن وی بوده باشد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بوده فعل وی و شرع والعلم عند الله متفق علیه ۰ وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب گفت عائشه که آنحضرت کفن کرده شد در سه جامه که ازار و رداء و لفافه ست یمانیة بتحقیق یا نسوبة بین بعض جامه باشی جمع بعض سحولیة بفتح سین منسوب بسحول که نام قریه ست ازین و بعض سحول قصار را گویند و سحل بمعنی شستن ست یعنی غسول و مقصور بود و زان جامه و بضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامه سفید پاک ست از پنبه بالنسبت بجامه شاذست و بعض گفته که بضم نیز نام قریه ست ۰ من کرسف ۰ از پنبه بود و آن جامه اذکرسف بضم کاف و سکون راء بضم سین قطن یعنی پنبه پس فیها قمیص ولا عمامة ۰ نبود دران سه جامه پیراهن و نه دستار ظاهر این عبارت دریں ست که قمیص و عمامه در کفن آنحضرت نبود و بعض تاویل میکنند باینکه مراد آنست که قمیص و عمامه دران سه جامه نبود بلکه خارج ازان سه جامه بود پس مجموع اکفان آنحضرت پنج باشد و اول صحیح ست زیرا که تحقیق ثابت شده ست که نبود کفن آنحضرت مگر سه جامه باین اخذ کرده شافعی رحمه الله نیز سنت کفن سه جامه ست لیکن ذکر کرده ست ازان در روایة قمیص و عمامه و استحسان کرده اند آن را بعض متاخرین برای اشراف و گفته اند که در عمامه بجانب وی اندازند نه بپشت چنانکه در حالت حیات مراد ثلثة ثقائف ست و همچنین ست نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب فقه ست متفق علیه ۰ وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه چون کفن کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را و مراد تحسین کفن آنست که تمام باشد و نظیف و سفید بی اسراف و تبذیر و نو نباشد و دران برابر ست اما اینچه مسرفان کنند بریاد و تکبر حرام و مکروه ست اشد حرمت و کراهت ۰ رواه مسلم ۰ وعن عبد الله بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی گفت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر صلے الله علیه وسلم فوقصته ناقته و هو محرم ۰ پس بشکست او را ناقه گردن او را و حال آنکه وی محرم بود ۰ فمات ۰ پس مرد آن مرد ۰ فقال رسول الله ۰ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء و سدر ۰ بشوئید او را بآب و برگ کنار ۰ وکفنوه فی ثوبیه ۰ و کفن کنید او را در دو جامه او که در احرام پوشیده بود ۰ ولا تمسوه بطیب ۰ و نسائید او را بوی خوش ۰ ولا تخمروا راسه ۰ و نپوشانید سر او را چنانکه حکم محرم ست ۰ فانه یبعث یوم القیامة ملبیا ۰ پس بدرستیکه وی برانگیخته میشود از قبر لبیک گویان ۰ متفق علیه ۰ و ازین حدیث معلوم میشود که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و امام شافعی هم برین اند و نزد امام ابو حنیفه و مالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و الا عدم مس طیب و تخمیر را س مخصوص وی بود و از امر کلی بطریق تشریع نکرد و الله اعلم ۰ و سند کرد حدیث خباب و باشد که ذکر کنیم حدیث خباب بنمای مجمعه و تشدید موحده که دران حدیث آنست که قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المناقب ۰ که در آخر کتاب در مناقب صحابه مذکور ست ۰ ان شاء الله تعالی **الفصل الثانی** عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البسوا من ثیابکم البیاض ۰ بپوشید از جامه های خود سپید را ۰ فانها من خیر ثیابکم ۰ زیرا که جامه های سفید از جمله بهترین جامه های شما اند ۰ وکفنوا فیها موتاکم ۰ و تکفین کنید دران مرده های خود را ۰ ومن خیر کحالکم الاثمد ۰ و از بهترین سرمهای شما اثمد ست بکسر همزه و سکون ثاء مثلثه و فتح میم و دال مهمله سنگ سرمه فانه ینبت الشعر ۰ زیرا که می سبزاند موی مژگان را ۰ ویجلو البصر ۰ و روشن میکند بینائی را ۰ رواه ابو داود والترمذی و روی ابن ماجة الی موتاکم ۰ روایت کرده ست ابن ماجه بلفظ موتاکم و ذکر کحل را مذکر کرده ست وعن علی رضی الله عنه ۰ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

لا تغالوا بالفتح تا و لام فی الکفن و گران بہا مگنید در کفن و فی نہایہ سلب سلبا سر بجا پس بر بستیکہ کفن ربودہ میشود و یعنی کہنہ میگردد و در گور بودنی شتاب یعنی زود کہنہ و خراب میشود پس چہ حاجت نفاست و گرانی بہاست مقصود نہی از تبذیر و اسراف در کفن ست رواہ ابو داؤد و از ابو بکر صدیق رض آورده اند کہ وصیت کرد بتکفین وی در دو جامہ کہ پوشیده بود و گفت کہ بشوئید ایشانرا و تکفین کنید مر ایشان را زیرا کہ زندہ محتاج ترست بجامہ نو و گفت ایشانرا برای ریم و زرداب و تراب اند۔ **وعن ابی سعید الخدری** انہ لما حضرہ الموت دعا بثیاب جدد فلبسہا و ازابی سعید خدری آمده ست کہ ہنگامیکہ حاضر شد او را موت طلبید جامہ ہای نو را پس پوشید آنہا را ثم قال سمعت رسول اللہ پس گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت بالمیت یبعث فی ثیابہ التی یموت فیہا مرده برانگیختہ میشود در جامہ ہای وی کہ می میرد در وی رواہ ابو داؤد و ظاہر این حدیث آنست کہ ابو سعید کہ جامہ ہای نو پوشید بحجت امتثال امر این حدیث پوشید و مراد باین حدیث ظاہر او ست کہ بعث در جامہ میباشد و این شکل ست زیرا کہ در حدیث صحیح وارد شده ست کہ حشر کرده میشوند مردم برہنہ تن و برہنہ پا و کلام در این باب بسیار ست و جگذ ازان در شرح مذکور ست و غایت آنچہ درین مقام توان گفت آنست کہ گفتہ اند کہ مراد بثیاب در حدیث اعمال ست کہ بمیرد و میت بران اعمال و عرب کنایت میکند از اعمال بہ ثیاب از جہت ملابست مرد با اعمال چنانکہ بہ ثیاب و در تاویل قول حق سبحانہ و ثیابک فطہر نگفتہ اند ای اعمالک فاصلح و ابو سعید رضی اللہ عنہ جامہ ہای نو کہ پوشید از برای نظافت و طہارت پوشید و درین میان ناگہان این حدیث او را خطور کرد کہ از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیده بود و تاویل حدیث ہمانست کہ کرده اند کہ ثیاب کنایہ از اعمال ست نہ آنکہ بحجت آنہا و لیس ثیاب جدید آورد و مقصود ابی سعید ایہام عمل بظاہر نیز می تواند بود بحجت کمال حرص بر امتثال ظواہر اگرچہ حقیقہ مراد دیگر ست فافہم و اللہ اعلم۔ **وعن عبادۃ** بن الصامت عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر الکفن الحلۃ بہترین کفن حلہ کہ عبارت از رداء و ازار ست از برد یمن و ظاہر امر ایجاب ست کہ نمی باید بر ثوب واحد اقتصار کرد و دو جامہ بہتر اند و اگر سہ جامہ کنند آن سنت ست و مرتبہ کمال و تمام ست۔ **وخیر الاضحیۃ الکبش الاقرن** و بہترین قربانی کبش شاخدار ست کہ آنرا قچقار گویند زیرا کہ جثہ وی عظیم میباشد و در اغلب قرنہ میباشد و در روایات آمده ست کہ فدای ولد ابراہیم علیہما السلام بآن بود و ظاہر اسوال در مجلس دفن و اضحیہ تقریب افتاده باشد ازین جہت جواب ہر دو گفت و حاجت نیست کہ احداث مناسبتی درین دو فقرہ کنند چنانچہ تکلف کرده اند و اللہ اعلم رواہ ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجۃ عن ابی امامۃ۔ **وعن ابن عباس** قال امر رسول اللہ گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بقتلی احد ان ینزع عنہم الحدید و الجلود بکشند گان غزوۂ احد کہ کشیده شود از ایشان آہن و پوستہا کہ از جنس پوست باشد و ان یدفنوا بدمائہم و ثیابہم و امر کرد کہ دفن کردہ شوند بخونہای ایشان جامہ ہای ایشان رواہ ابو داؤد و ابن ماجۃ **الفصل الثالث عن سعد** بن ابراہیم عن ابیہ ان عبد الرحمن بن عوف اتی بطعام و کان صائما روایت ست از سعد ابن ابراہیم از پدر ش ابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف کہ عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی و بود وی روزہ دار فقال پس گفت عبد الرحمن قتل مصعب ابن عمیر و ہو خیر منی کشتہ شد مصعب بن عمیر در غزوۂ احد و حال آنکہ وی بہتر بود از من کفن فی بردہ تکفین کرده شد در یک چادری کوتاہی کہ ان غطی رأسہ بدت رجلاہ اگر پوشیده میشد سر وی پیدا میشد ہر دو پای وی و ان غطی رجلاہ بدا رأسہ و اگر پوشیده میشد ہر دو پای وی پیدا میشد سر وی واراہ قال

وگمان میبرم او را یعنی عبد الرحمن بن عوف را که گفت این را نیز و قتل حمزة و هو خیر منی و کشته شد حمزه بن عبد المطلب حال آنکه وی بهتر بود
ازمن کفن وی نیز باین حالت بود تا آنکه بسته شد بر پاهای او کاه پوشیده شد بدان چنانکه در فصل ثالث از باب تجهیز الموتی از حدیث
حارثة بن مضرب گذشت ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط او بستر فراخ کرده شد ما را از دنیا آنقدر که فراخ کرده شد چنانکه از حال عبد الرحمن
بن عوف رض مشهور ست او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا یا گفت داده شد ما را از دنیا آنچه داده شد شک از اوست و عبارت و لقد
خشینا ان تکون حسناتنا عجلت لنا و تحقیق ترسیدیم ما که باشد ثواب نیکیهای ما که شتاب داده شده است ما را درین جهان و دران جهان ما را
چیزی نباشد ثم جعل یبکی پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف که میگرید حتی ترک الطعام تا بماند طعام از وی نخورد یا آنکه روزه دار بود
رواه البخاری و درین حدیث دلیل ست بر آنکه نزد ضرورت هر چه از کفن میسر گردد سنت همان ست و مصعب بن عمیر رضی الله عنه از اجلهٔ
صحابه و فضلای ایشان بود و از اهل بدر بود و از شهدای احد ست و در جاهلیت از متنعم ترین مردم بود در طعام و لباس و چون مسلمان شد
بنهایت زهد و رزید و فقر اختیار کرد و واقعه ست که یکبار سے نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد پوست گوسپند در کمر بسته پس گفت آنحضرت
صلے الله علیه وسلم یا اصحابه نظر کنید باین مرد که روشن گردانیده ست خدا تعالی دل او را بایمان دیدم او را بآنکه که او در پدر وی او را از خوشترین
طعام میخوراند و بروی جامه میدیدم که بدولست درهم می ارزید محبت خدا و رسول خدا او را باین حال گردانیده و حمزة بن عبد المطلب عم رسول الله
صلی الله علیه وسلم رضی الله عنه که او را سید الشهدا خوانند نیز از اهل بدر و شهدای احد ست رضی الله عنه پس عبد الرحمن بن عوف
هرروز ابهتر از خود خواند و گفت که آنها باین حال از دنیا رفتند و ما باین چنین تنعم میکنیم و این باترحمست بر حال ایشان یا حسرت ست
بر حال خود فافهم و در اینجا بحث میکنند که عبد الرحمن بن عوف از عشرهٔ مبشره ست که افضل صحابه اند پس چون مصعب بن عمیر را بهتر
از خود خواند و جواب میگویند که این تواضع ست از عبد الرحمن بن عوف نسبت بایشان یا خیریت عامه تر از فضیلت ست چنانکه بعض گفته
اند و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که احتمال دارد که این قرار داد که عشرهٔ مبشره افضل اند نسبت بکسے یا شد که شهید نشده در زمان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و الله اعلم و عن جابر قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم عبد الله بن ابی بعد ما ادخل حفرته و روایت ست از جابر گفت آمد آنحضرت
عبد الله ابن ابی را که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود بعد از آنکه در آورده شد این منافق در گوری که برای وی می کنده بودند عبا را از قبر ست و قبر
نگفت از برای اهانت وی فامر به پس امر کرد آنحضرت به بر آوردن او از حفره فاخرج پس بیرون آورده شد فوضعه علی رکبتیه
پس نهاد آنحضرت او را بر دو زانوی خود فنفث فیه من ریقه پس دمید آنحضرت در کفن وی و انداخت در وی از آب دهن خود و البسه قمیصه
و پوشانید او را پیراهن خود قال و کان کساعباسا قمیصا و بود که عبد الله بن ابی پوشانیده بود عباس را که عم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود پیراهن
از خود در وقتیکه عباس را عریان بسته کرده آوردند برهنه بود و پیراهن هیچکس بر قد وی راست نمی آمد بجهت طول قامتی که داشت و عبد الله ابن ابی
نیز طویل القامة بود پس عباس را پیراهن خود پوشانید پس آنحضرت پیراهن خود را بوی پوشانید از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی
نماند بمکافات ناکرده متفق علیه و درین حدیث نیز اشکال می آرند که چون آنحضرت بر سر گور آن منافق آمد و دمید در کفن او و حال آنکه
قرآن مجید فرماید وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ و هاکمن بر هیچ یکی از ایشان که مرده ست و مایست بر قبر وی جواب

میگویند کہ شاید کہ این واقعہ پیش از نزول این آیت بودہ و بعض میگویند کہ پیش از اعلام حق تعالی بود بکفر وی وفیہ مافیہ و بعض گفتہ اند کہ ہمین را از برای تالیف قلب پسر وی واکرام وی کرد کہ از مومنان مخلص بود و بس گو یا کہ آنحضرت فرمود کہ ما کردیم آنچہ در وسع ما بود و لیکن حکم خدا نافذ و ماضی ست و بعض گفتہ اند کہ پسر وی التماس کرد از ان حضرت پس آنحضرت بالتماس وی بر سر قبر پدر وی آمد پس عمر رضی اللہ عنہ دست آنحضرت را کشید و گفت آیا خدا نہی کردہ ست ترا از ان پس آنحضرت گفت مرا مخیر ساختہ اند و ران کہ استغفر لہم او لا تستغفر لہم پس نازل شد قول حق تعالی وَلَا تُصَلِّ عَلٰٓى اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ اَبَدًا الآیۃ و گو یا کہ عمر فہمیدہ بود نہی از جای دیگر کہ ذاتی بعض الشروح و در کتب سیر آمدہ ست کہ چون آنحضرت این را کرد ایمان آورد ند از قوم او ہفتاد ہزار کس واللہ اعلم ۔ باب المشی بالجنازۃ والصلوۃ علیہا ۔ بدانکہ پیادہ رفتن مع سوارہ رفتن ہمراہ جنازہ ہر دو جائز ست و نفی افضل ست و سوار را باید کہ در چند از پس و پیادہ را پیش و پس رفتن ہر دو جائز ست و پیش رفتن افضل ست و نماز جنازہ فرض کفایت ست زیرا کہ غرض از نماز کہ ادای حق میت ست حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طہارت او ست و نہادن جنازہ پیش مصلی پس باین قید جائز نیست بر غائب و نہ بر حاضر محمول بر ادبہ و نہ موضوع بر خلف مصلے و چون دفن کردہ شد بی غسل و ممکن نیست بیرون آوردن وے بی قبر کندن ساقط میگردد شرط طہارت و نماز گزارد و شود بر قبر بی غسل و اگر بر آوردن بی آن ممکن ست بر آرند و غسل دہند و نماز کنند و اگر ندانستہ بی غسل نماز کردند و بی قبر کندن بر آوردہ غسل دادند اعادہ کنند نماز او و نماز بر غائب جائز ست نزد شافعی و کلام در ان باید در نماز گزاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر نجاشی الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سہر عوا بالجنازۃ یشتابی کنید بجنازہ یعنی بردا شتن او بسوی قبر و این مستلزم بودہ نہ رفتن نیست و بعضے گفتہ اند مراد شتابی بتجہیز و تکفین ست و سیاق حدیث ناظر بر اول ست چنانکہ فرمود فان تک صالحۃ فخیر تقدمونہا الیہ پس اگر باشد جنازہ یعنی میت نیکو کار پس شتابی کردن و زود بقبر رسانیدن آنرا نیکی ست کہ پیش میفرستید جنازہ را بسوی آن نیکی و ان تک سوی ذلک فشر تضعونہ عن رقابکم و اگر ست جنازہ غیر صالح پس زود بردن سبب دفع شری ست کہ می نہید از گردن خود متفق علیہ و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وضعت الجنازۃ فاحتملہا الرجال علی اعناقہم و فتیکہ نہادہ میشود جنازہ یعنی میت بغسل پس بر میدارند او را مردان بر گردنہای خود فان کانت صالحۃ قالت قدمونی پس اگر باشد میت نیکو کار میگوید پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح کہ من کردہ ام و سہ نام قول بجنازہ کہ جثۂ میت ست مجازا و قائل روح ست و تواند کہ روح را دران حال بجثہ میفرستادہ باشند و بعد اعلم و ان کانت غیر صالحۃ قالت لاہلہا یا ویلہا این تذہبون بہا و اگر باشد بد کار میگوید جنازہ مر کسان خود را یعنی آنہا کہ برسیدار ند او را ای وای کجا میبرید او را و اظہر آن بود کہ گوید یا ویل کجا میبرید مرا و لیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشیدہ گو یا کہ غیر او ست و تواند کہ این از تصرف آدمی باشد بجہت کہ بہت نسبت ویل بخود و ویل یعنی وای و سخنی زشت و آواز درجہنم آید یسمع صوتہا کل شیء الا الانسان میشنود آواز او را ہر چیز از حیوانات بلکہ نباتات و جمادات نیز مگر آدمی کہ بقضیۂ تکلیف ستر و کتمان آن از وی مطلوب ست تا ایمان بغیب باشد و نیز میفرماید کہ لو یسمع الانسان لصعق اگر بشنید آدمی ہر آینہ ہلاک میشد بجہت فضاعت و دہشت رواہ البخاری و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رأیتم الجنازۃ چون ببینید جنازہ را کہ بیرون می آرند از در و دل و احتمال دارد کہ مراد رویت جنازہ باشد و رفتیکہ نشستہ باشید و جنازہ در نظر اقتدوا بہا بسیاق این حدیث در اول ست فافہم فقوموا پس باستید از برای

ترجیب و تکریم میت و تعظیم ایمان وی یا بجهت هول و دهشت شان وی چنانکه در حدیث آینده مفهوم میگردد و من تبعها فلا یقعد حتی توضع پس کسیکه پیروی میکند جنازه را و همراه وی میرود پس باید که نشیند تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی بر زمین یا در لحد و اول اصح و اوفق ست باحادیث ۱۲ متفق علیه **وعن جابر** قال مرت جنازة فقام لها رسول الله صلی الله علیه وسلم و قمنا معه گفت جابر بن عبد الله گذشت جنازه پس ایستاد برای او آنحضرت و ایستادیم ما نیز با آنحضرت فقلنا پس گفتیم ۱۲ یا رسول الله انها یهودیة ۱۲ بدرستیکه این جنازه زن یهودیه ست نه مسلمان که برای تکریم و تعظیم ایمان وی بایستید فقال ان للموت فزعا بفتح زا می پس گفت آنحضرت که مرگ جای ترس و دهشت ست فاذا رأیتم الجنازة فقوموا پس چون به بینید شما جنازه را پس بایستید اگرچه جنازه کافر باشد متفق علیه **وعن علی** رضی الله عنه قال رأینا رسول الله صلی الله علیه وسلم قام فقمنا و قعد فقعدنا یعنی فی الجنازة گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دیدیم ما آنحضرت را که ایستاد یعنی در جنازه پس ایستادیم ما نیز بمتابعت وی و دیدیم وی را که نشست پس نشستیم ما این را دو معنی ست یکی آنکه ایستاد آنحضرت بدین جنازه ما نیز ایستادیم و چون گذشت و دور رفت از نظر نشستیم ما نیز نشستیم دوم آنکه آنحضرت چندگاه بایستاد و بعد ازان نشست یعنی ایستاد و پس ایستادن امری واجب نبود یا واجب بود معلوم شده ست که منسوخ گشت بفعل اخیر و رواه مسلم و فی روایة مالک و ابی داؤد قام فی الجنازة ثم قعد بعده ایستاد آنحضرت بجهت بیان جنازه بعد ازان نشست این روایت نیز محتمل هر دو معنی ست و ظاهر و ثانی ست **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تبع جنازة مسلم ایمانا و احتسابا و کان معه حتی یصلی علیها و یفرغ من دفنها فانه یرجع من الاجر بقیراطین کل قیراط مثل احد و من صلی علیها ثم رجع قبل ان تدفن فانه یرجع بقیراط متفق علیه **وعنه** ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی للناس النجاشی الیوم الذی مات فیه ۱۲ و هم ازابی هریره ست که آنحضرت خبر داد مردم را بمرگ نجاشی که پادشاه حبشه بود در دین نصاری بود پس ایمان آورد و بهجرت کردند صحابه نزد وی و خدمتها کرد ایشانرا و نجاشی لقب پادشاه حبشه ست و نام این نجاشی اصحمه بود و مشهور در نجاشی فتح نون و تخفیف جیم و تخفیف یاست پس چون در حبشه مرد آنحضرت بمردم خبر داد از مردن وی همان روزی که مرد نجاشی دران روز بیرون آمد بسوی مصلای عید فصف بهم پس صف بست بمردم و تکبیرات تکبیر برآورد چهار تکبیر متفق علیه و این حدیث متمسک شافعی ست در جواز صلوة جنازه بر غائب و ما میگوییم که نجاشی نسبت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم غائب نبود بلکه برداشته شد سریر وی آورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد و برداشته شد پرده از وی و رویت امام کافیست در ازان حضرت و در غیر نجاشی مثل معاویه رضی که در مدینه مرد و آنحضرت بتبوک بود و بزید بن حارثه و جعفر ابن ابی طالب که در غزوه موته شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت کرده اند و در اسناد آن احادیث سخن ست و بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت ست صلی الله

علیہ وسلم والآن در حرمین شریفین زادہما اللہ تشریفا وتعظیما متعارف ست وبعض حنفیہ نیز میکنند ۔ وعن عبد الرحمن ابن ابی لیلیٰ ۔ از ربعی تا بعین ست صد بیست از صحابہ اورا دریافتہ روایت میکنند از علی ابن ابی طالب وعثمان بن عفان وغیر ایشان ووی از تابعین کوفہ ست وہی نظیر وقت بود ۔ فقال گفت کان یزید بن ارقم یکبر علی جنائزنا اربعا ۔ بود زید بن ارقم کہ از مشاہیر صحابہ ست تکبیر میگفت بر جنازہ ہائے چہار تکبیر ۔ وانہ کبر علی جنازۃ خمسا ۔ وبدرستیکہ وی تکبیر گفت بر یک جنازہ پنج تکبیر ۔ فسألناہ ۔ پس پرسیدیم اورا کہ تو ہمیشہ چہار تکبیر میگفتی امروز چرا پنج تکبیر گفتی ۔ فقال کان یکبرہا رسول اللہ ۔ پس گفت زید ابن ارقم بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تکبیر ہا میگفت پنج تکبیر یعنی احیانا پنج ہم میگفت ۔ وائمہ اربعہ اتفاق دارند بر چہار تکبیر واز حضرت رسول اللہ صلعم وصحابہ وی زیادہ ازان مروی وماثور ست وگفتہ اند کہ پنج ثابت شدہ ست از آنحضرت آخر الامر چہار ست وبر ہمین ست قرار وکار ۔ وشرح زیادہ ازین کلام کردہ شدہ ست ۔ رواہ مسلم ۔ وعن طلحۃ ابن عبد اللہ بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازۃ فقرأ بفاتحۃ الکتاب ۔ روایت ست از طلحۃ بن عبد اللہ بن عوف کہ از مشاہیر تابعین ست ودیدہ زیادہ عبد الرحمن بن عوف ست گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازہ پس خواند ابن عباس فاتحۃ الکتاب را ۔ فقال ۔ پس گفت ابن عباس لتعلموا انہا سنۃ ۔ یعنی خواندم فاتحہ را در نماز جنازہ تا بدانید کہ آن سنت ست ۔ رواہ البخاری ۔ بدانکہ علمای حنفیہ رحمہم اللہ تعالیٰ گفتہ اند کہ در صلوٰۃ جنازہ قرارت فاتحہ نیست مگر آنکہ بہ نیت ثنا ودعا بخواند ومیگویند کہ ثابت نشدہ ست از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خواندن آن واین مذہب ابی حنیفہ ومالک وثوری ست وعمل صحابہ دران مختلف آمدہ وطحاوی گفتہ شاید کہ خواندن بعض صحابہ فاتحہ را در صلوٰۃ جنازہ بطریق ثنا ودعا بودہ نہ بر وجہ قرارت ونزد شافعی بخواند فاتحہ را واز کلام فتح الباری ظاہر میشود کہ مراد وی باین مشروعیت قرارت ست نہ وجوب آن وکرمانی گفتہ ست کہ واجب ست وہمراہ سنت در کلام ابن عباس طریقہ مسلوکہ در دین ست وطیبی نیز ہمچنین گفتہ واللہ اعلم ۔ وعن عوف ابن مالک قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی جنازۃ ۔ گفت عوف بن مالک اشجعی کہ صحابی ست واہل شہادت وغیر ست نماز گزارد آنحضرت بر جنازہ ۔ فحفظت من دعائہ ۔ پس یاد گرفتم من چیزی از دعای آنحضرت ۔ یقول ۔ آنحضرت میگفت وہیخواند ازین دعا ۔ اللہم اغفر لہ وارحمہ واعف عنہ واکرم نزلہ ۔ خداوندا بیامرز او را ورحمت کن او را ومعاف دار از او ومعاملہ کن با او معاملہ عفو وعافیت وہ وسلامت بخش او را واو عفو کن را توی ۔ واکرم نزلہ ۔ وگرامی دار مہمانی او را ونزل بضم نون وسکون زای وبضم زای نیز آمدہ آنچہ پیش مہمان فرود آرند وبنہند از طعام ۔ ووسع مدخلہ ۔ وفراخ گردان جای مدخل او را کہ قبر اوست ۔ واغسلہ بالماء والثلج والبرد ۔ وبشوی او را بآب وبرف وژالہ یعنی بانواع مطہرات کنایت ست از کمال مغفرت وتمام آن ۔ ونقہ من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس ۔ وپاکیزہ گردان او را از گناہان چنانکہ پاکیزہ گردانیدہ جامہ سپید را از چرک وریمناکی ۔ وابدلہ دارا خیرا من دارہ وبدل کن او را سرائی بہتر از سرای او ودرین جہان واہلا خیرا من اہلہ واہل خانہ بہتر از اہل خانہ وی فی الصراح اہل کسان کہ سرای وجای وزوجا خیرا من زوجہ ۔ وجفتی بہتر از جفت وی ۔ زوج ہر مرد وزن ہر دو اطلاق کنند ۔ وادخلہ الجنۃ واعذہ من عذاب القبر ۔ ودر آر او را در بہشت وپناہ دہ او را از عذاب قبر یا از عذاب النار ۔ او برای شک ست یا معنی واو ۔ وفی روایۃ وقہ فتنۃ القبر وعذاب النار ۔ ونگہ دار او را از فتنہ واستیلای قبر واز عذاب آتش ۔ بدین روایت دلالت دارد بران کہ کلمہ او در روایت سابق بمعنی واو ست ۔ قال حتی تمنیت ان اکون انا ذلک المیت ۔ راوی حدیث کہ عوف بن مالک ست میگوید کہ

چون این دعا از حضرت و حق آن میت شنیدم رشک بردم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت که آنحضرت این دعا در حق من بکردی
رواه مسلم **وعن ابی سلمة** بن عبد الرحمن ان عائشة رضی الله عنها لما توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا المسجد حتی اصلی علیه فانکروا
است از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه که مرد سعد ابن ابی وقاص فرزند عائشه رضی الله عنها برای نماز آوردند گفت عائشه بروند
او را در مسجد تا آنکه نماز گزارم من بر وی و چون سعد نزدیک حجره وی رضی الله عنها بود گفت عائشه در مسجد در آرید تا من نیز بر وی نماز گزارم
فانکروا ذلک علیها پس انکار کردند بر وی این سخن بر عائشه که گفت نماز جنازه در مسجد میگزارم فقالت پس گفت عائشه در رد انکار ایشان
والله لقد صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء فی المسجد بخدا سوگند هر آینه تحقیق گزارد آنحضرت بر دو پسر زنی که نامش بیضاء است
بن بیعه است در روایتی آمده است که گفت عائشه عجب ست زود فراموشی مردم عمل آنحضرت را صلعم رواه مسلم بدانکه علما را اختلاف ست در
گزاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد مالک کراهت ست خواه میت و قوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج
مسجد باشند میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت بنا بر آنست که مسجد بنی برای نماز فرض و نوافل
اوست از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعض گفته اند مکروه نیست وقتیکه میت خارج مسجد باشد و این بنا بر آنست که کراهت از جهت خوف تلوث
مسجد ست و اول موافق تر ست اطلاق حدیث را و از اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی ست یا تحریمی و اول ظاهر تر ست و نزد شافعی
جائز ست بی کراهت و مذهب مالک موافق ماست و از امام احمد نصی نیافتیم ظاهر آنست که با شافعی ست و دلیل شافعی حدیث مذکور در
کتاب ست و تمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریره ست که هر که نماز گزارد و میت در مسجد از جهت نیست مر او را و ما حدیث عائشه روایت
واقعه مخصوص ست نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار ست که آنحضرت این را کمیاری کرد و تواند که از جهت ضروری باشد که باعث
بران شده باشد و در روایتی آمده ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معتکف بود از جهت در مسجد گزارد و نیز در روایتی آمده ست که
جنازه خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف ست میان حنفیه و نیز گفته اند که صلاتی مسجد کانی متصل مسجد بود پس احتمال دارد
که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب وی از مسجد بود و آنچه در روایت مسلم آمده ست که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجره های
ازواج مطهرات ایضا مبنی بر انست و ظاهر میشود که این ست بنای آنچه روایت کرده شده ست از امام ابی یوسف که اگر مسجدی باشد معد برای
آن جائز ست در وی نماز جنازه و نیز انکار صحابه و تابعین باکثرت ایشان دلیل ست بران که امر قرار یافته بود بعد ازان بر ترک و نسخ
و از اینجا معلوم شد که نسبت عائشه مردم را بفراموش محل سخن ست بلکه وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل والله اعلم
و در شرح در اینجا سخن بسیار ست فلینظر ثمه **وعن سمرة** بن جندب قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم علی امرأة ماتت
فی نفاسها قال سمره بن جندب نماز گزاردم پس آنحضرت بر جنازه زنیکه مرده در حالت زچگی فقام وسطها پس ایستاد آنحضرت
در وسط آن روایت مشهوره بتحریک سین ست و بسکون نیز و آنست و وسط بتحریک یعنی میانه و بسکون میان چنانکه بعض ظرفا گفته اند که متحرک
ساکن ست یعنی یکی ست که نمی جنبد و از جائی بجائی نمیرود و ساکن متحرک ست که می جنبد و مواضع متعدد ست و این متمسک شافعی ست

که میگوید که مستحب ست وقوف امام نزد عجز زن و مذهب نزد ما آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن و شیخ ابن الهمام گفته که
از این حدیث منافی صدر نسیت زیرا که صدر وسط ست با عتبار توسط اعضا زیرا که فوق آن دست و سر است و تحت وی بطن و رانها
و محتمل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجز و راوی گمان برده که مقابل بعجز ایستاده از جهت تقارب هر دو
محل و دشمنی گفته که روایت ست از ابی حنیفه و ابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجز چنانکه مذهب جماعت ست متفق علیه

وعن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بقبر دفن لیلا فرد ایت ست از ابن عباس که آنحضرت گذشت بقبری که دفن کرده شده
بود مرده در روی در شب فقال متی دفن هذا پس پرسید و گفت آنحضرت کی دفن کرده شد این مرده قالوا البارحة گفتند دفن کرده شد دیشب
قال افلا آذنتمونی گفت آنحضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا بر دفن وی تا نماز میکردم بر جنازهٔ وی قالوا دفناه فی ظلمة اللیل گفتند
دفن کردیم او را در تاریکی شب فکرهنا ان نوقظک پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا فقام پس ایستاد آنحضرت فصففنا خلفه پس صف
بستیم ما پس آنحضرت فصلی علیه پس نماز گزارد بر قبر بعد ازان که مردم بر جنازهٔ او گزارده بودند متفق علیه **وعن ابی هریرة** ان امرأة
سوداء کانت تقم المسجد روایت ست از ابی هریره که زنی سیاه بود که جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آنحضرت را تقم بفتح تا و ضم قاف
و تشدید میم و مقمة بکسر میم یعنی جاروب و قمامة کناسة یعنی خاک روبه او شاب شک راوی ست که زنی بود یا جوانی بود که جاروب میداد
او ففقدها او در بعض او ففقده رسول الله پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را آنحضرت پیغمبر خدا یعنی حاضر نمیدید در خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فسأل عنها
او عنه پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجا رفت فقالوا مات پس گفتند مردی قال افلا کنتم آذنتمونی گفت
آیا پس چرا خبر نکردید مرا قال فکأنهم صغروا امرها او امره این قول راوی از ابی هریره ست یعنی گفت ابو هریره گویا که صحابه خرد بنداشتند
شان آن زن را یا شان آن جوان را بحقیر بنداشتند او را و خیال کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و در
ملحوظ نبود ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم فقال دلونی علی قبره پس گفت آنحضرت راه نمائید مرا و بر بدید قبر آن میت
یا آن شخص فدلوه پس راه نمودند آنحضرت را بر قبر وی فصلی علیها پس نماز گزارد بر قبر وی ثم قال ان هذه القبور مملوة ظلمة علی اهلها
پس گفت آنحضرت که این قبرها پر کرده شده اند تاریکی بر اهل خود و که مرده ها اند و ان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم و بدرستی که حق تعالی روشن میگرداند
آن قبرها را بسبب نماز گزاردن من بر ایشان متفق علیه و لفظه لمسلم بدانکه اختلاف نیست در نماز گزاردن بر قبر جمهور علما بر انند که مشروع ست خواه گزارده شده
پیش از آن یا نه و ابراهیم نخعی و ابو حنیفه و مالک بر انند که اگر پیش ازین نگزارده اند درست ست و در روایتی از احمد همچنین آمده ست و در روایتی
از مالک آمده ست که آن کس که گزارده ست یکبار نگزارد و آنها که نگزارده اند اگر بگزارند روا ست و نزد امام ابو حنیفه گفته که در ستست بر تقدیر
ریزیده نشده ست میت در قبر و تقدیر کرده اند بعض سه روز و در سوال آنحضرت کی دفن اشارتی باین معنی فهمیده اند امام ابو حنیفه
و ابو یوسف می گویند که آنچه وارد شده ست در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار ست و لهذا ذکر کرده نشده ست در بعض از
روایات تکبیرات و آن روایت که ذکر کرده شده ست دران تکبیرات صحیح نیست چنانکه روایت کرده شده ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نماز گزارد
بعد از هشت سال قال ان بطریق تودیع بوده نماز یا آن از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم یا اگر مشابهی از حمل بر ان نرفته اند که نماز بر

مطلقا از خصائص حضرت نبوت ست صلی الله علیه وسلم چنانکه از حدیث وان الله نورنا الخ بصلوتی علیهم مفهوم میگردد ۱۲ **وعن کریب** مولی ابن عباس عن عبد الله بن عباس انه بات لیلة ابن بقدید از بسفان و هیست ست از کریب بضم کاف و فتح راء و سکون تحتانیه که مولای ابن عباس واز تابعین ست از عبد الله بن عباس که مرد بصری مراین عباس را بقدید بضم قاف و فتح دال مهمله و سکون یا نام موضعیست یا مرد بسفان بضم عین و سکون سین مهمله و بفا نیز نام موضعیست قریب تر از مکه نسبت بقدید ۱۲ فقال یا کریب انظر ما اجتمع لهذین الناس پس گفت ابن عباس ای کریب نگاه کن آنچه فراهم آمده اند مردم برای نماز وی ۱۲ قال فخرجت فاذا الناس قد اجتمعوا الخ گفت کریب پس بیرون آمدم من پس ناگاه مردمان تحقیق جمع شده اند از جهت پسران ابن عباس که مرده بود فاجئته پس خبر دادم من ابن عباس را که مردم جمع آمده اند فقال تقول لهم اربعون پس گفت ابن عباس میگوئی تو که ایشان چهل اند ۱۲ قال نعم گفت کریب بظاهر آن بود که گوید فقلت نعم آری چهل کس باشند ۱۲ قال اخرجوه گفت ابن عباس بیرون آرید جنازه آن پسر را ۱۲ قال فانی سمعت رسول الله گفت ابن عباس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلا لا یشرکون بالله شیئا الخ نیست هیچ مردی مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازه وی چهل مرد که شریک نگردانند خدا را بهیچ چیزی ۱۲ الا شفعهم الله فیه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی ۱۲ رواه مسلم ۱۲ **وعن عائشة** ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من میت تصلی علیه امة من المسلمین یبلغون مائة نیست هیچ میتی که نماز بگزارند بر وی گروهی از مسلمانان که برسند عدد ایشان بصد و در حدیث سابق اربعون فرمود گویا چهل اقل عددی ست که امید شفاعت شان توان داشت و صد اکثر و تقدیر بشتی گفته ظاهر آنست که عدد اقل متأخر باشد در رود از جهت فضل و کرامت حق بر بندگان خود و کلهم یشفعون له همه ایشان شفاعت کنند و دعا کنند مر او را بمغفرت ۱۲ الا شفعوا فیه مگر آنکه مقبول الشفاعة گردانیده شوند در حق وی ۱۲ رواه مسلم ۱۲ **وعن انس** قال مروا بجنازة فاثنوا علیها خیرا گفت انس گذشتند جماعتی از مردم بجنازه پس ثنا کردند بر وی بنیکی را ۱۲ فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وجبت ۱۲ واجب شد ثم مروا باخری فاثنوا علیها شرا پس گذشتند بجنازه دیگر پس ذکر کردند بر وی بدی را ۱۲ فقال وجبت پس گفت آنحضرت واجب شد ۱۲ فقال عمر پس گفت عمر رض ما وجبت چه چیز واجب شد ۱۲ فقال اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة پس گفت آنحضرت این میت که یاد کردید او را بنیکی پس واجب شد برای وی بهشت ۱۲ وهذا اثنیتم علیه شرا این میت دیگر که یاد کردید او را به بدی ۱۲ فوجبت له النار پس واجب شد مر او را آتش ۱۲ انتم شهداء الله فی الارض شما گواهان خدائید در زمین برای هر که گواهی دهید به بهشتی ست و برای هر که گواهی دهید بدوزخی ست متفق علیه ۱۲ وفی روایة المؤمنون شهداء الله فی الارض مسلمانان گواه خدا اند در زمین باید دانست که مراد ثنای اهل خیر و صلاح و صدق و تقوی بی مداخلیت غرض نفسانی ست که آن علامت بودن مردست از اهل جنت والا اگر بعضی از فساق و فجار بغرضی از اغراض یکی از اهل فسق را بستایند یا یکی صالحی را نکوهش کنند قطع بدان نتوان کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حکم بوجوب جنت و نار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد والله اعلم ۱۲ **وعن عمر** رضی الله عنه ۱۲ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله الجنة هر مسلمانیکه گواهی دهند مر او را چهار مرد به نیکی و مسلمانی میدارد او را خدای تعالی بهشت ۱۲ قلنا و ثلثة ۱۲ گفتیم

ما واگر سہ کس ہم گواہی دہند قال ومثلثہ گفت آنحضرت واگر سہ کس ہم گواہی دہند بخیری در آرد او را خدای تعالی در بہشت قلنا واثنان گفتیم یا واگر دو کس ہم گواہی دہند قال واثنان فرمود واگر دو کس ہم گواہی دہند ثم لم نسأله عن الواحد پس نپرسیدیم یا آنحضرت را از یک کس وشاید کہ نگوئیم یک کس ہم می پرسیدند میفرمود واگر یک کس ہم گواہی دہد واین خبر وبشارت ست از آنحضرت بکمال رحمت حق ورجا وفضل وکرامت وی تعالی بر بندگان وتوقع بندگان از درگاہ رحمت وآنکہ در وقتیکہ ایشان التماس دعا وشفاعت کنند آنحضرت توجہ والتماس جناب حق کرد ووحی آمد کہ چنین باشد کہ تو میگوئی ای حبیب من آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم راضی ومرضی جناب عزت ومحب ومحبوب آن درگاہ ست وکریمہ ویوسف یعقوب ربک فترضی اطمعای این نشان ست رواہ البخاری وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تسبوا الاموات وبشنام مکنید وبد مگوئید مردہ ہارا فانہم قد افضوا الی ما قدموا زیرا کہ ایشان تحقیق رسیدند بسوی چیزی کہ پیش فرستادند یعنی یافتند جزای عملی کہ کردند اگر خیر ست بیدی یاد کردن شاید واگر نیست شاید کہ نبخشند واگر ببخشند ذکر کردن شما آزار وقوع در ما لا یعنی ست رواہ البخاری وعن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد روایت ست از جابر رضی اللہ عنہ کہ آنحضرت بود کہ جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوہ احد در یک جامہ بعض گفتہ اند کہ مراد بثوب واحد قبر واحد ست زیرا کہ جائز نیست بر ہنہ کردن آنہا چنانکہ ملا قاری گردد بشرحہ وبدو خطابی گفتہ جائز ست بحکم ضرورت جمع کردن در یک جامہ چنانکہ در یک قبر ثم یقول ابعد از ان میگفت وحی پرسید آنحضرت ایہما اکثر اخذا للقرآن کدام یکی ازین دو بیشتر ست از روی گرفتن مر قرآن را وباد داشتن مر آنرا فاذا اشیر له الی احدہما قدمه فی اللحد پس چون اشارت کردہ شد مر آنحضرت را بسوی یکے از ان دو کہ بیشتر ست اخذ وی مر قرآن را پیش میکرد او را در لحد یعنی در جانب قبلہ گویا وی امام ست از جہت بودن او اقرأ وقال انا شہید علی ہؤلاء یوم القیمۃ وفرمود من گواہ ہمہ ایشان روز قیامت کہ در راہ خدا کشتہ شدہ اند وامر بدفنہم بدمائہم وامر کرد آنحضرت بدفن کردن ایشان باخونہای ایشان ولم یصل علیہم ونماز نگزارد بر ایشان ولم یغسلوا وغسل داده نشدند رواہ البخاری واز این حدیث معلوم میشود کہ شہید را غسل نیست وبوی نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیہ ست اما در ترک صلوۃ اختلافست ونزد ما بر شہید نماز نگزارند ونزد امام مالک وشافعی نماز بر شہید نیست واز امام احمد دو قول ست ومشہور ومختار نزد مذہب وی عدم صلوۃ ست وقول اخیر ست کہ نماز گزارند ونماز گزاردن از جہت تعارض ادلہ دو وجہ مذہب آنست کہ میگوید کہ اخبار دلالت میکند بر مشروعیت صلوۃ بر شہید وشافعی میگوید کہ منع صلوۃ بر شہید بمعنی حرمت ست یا بمعنی عدم وجوب واز کلام امام احمد ظاہر میشود کہ مستحب ست نہ واجب وتمسک آن امام در ین باب بآنست کہ در کتاب مذکور ست ودلیل امام ابو حنیفہ احادیث کثیرہ ست کہ در باب صلوۃ بر شہید آمدہ ست خصوصا در قصہ احد وبیان میکنند کہ آن احادیث مثبت ست وحدیث جابر نافی ومثبت مقدم ست بر نافی وگویند کہ جابر در آن روز مشغول بجمع بودہ تا آنکہ بدرو خال وی کشتہ شدہ بود ندیدہ آمدہ بود وتا ندیدی نمی کند ایشان را بندیدہ بر داشتہ آوردند آنہا را کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودند وفعل آنحضرت را مشاہدہ کردہ اند اثبات آورد ودیدہ شنیدہ گوید کہ حاکم از جابر آورده وحکم بصحت کردہ کہ چون آنحضرت بر سر حمزہ آمد وحال او را از پنجہ اعدای دین بودی کردہ بودند بدید فریاد وزاری بگریست ومروی از انصار کہ حاضر بود جامہ خود را بروی انداخت ونماز گزارد وشیخ ابن الہمام زیادہ کردہ کہ پس نماز گزارد بر شہداء ونہاده میشدند

ایشان در جانب حاجز و نماز گزارده میشد بر ایشان پس برداشته میشدند بجای خود و گذاشته شد حمزه تا بگذارد نماز بر همه شهیدان و گفت که حاکم روایت کرده این حدیث را از جابر بدون صحیح الاسناد است و بالجمله روایات در جانب صلوة بر شهید راجح تر و غالب تر است والله اعلم **وعن جابر بن سمرة** قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم علی ماعز فرمود و گفت جابر بن سمره که از مشاهیر صحابه است که آورده شد نزد آنحضرت اسپ بی زین پس نکرد بر من جنازه ابن الدحداح پس سوار شد آنحضرت آن اسپ را بهنگام گرفتن از جنازه ثابت بن الدحداح که از صحابه است و او در وقت رفتن همراه جنازه سوار شد و فرمود ملائکه پیاده میروند سوار شدن مناسب غیست و جابر بن سمره در روایت میکند که وقت برگشتن سوار شد و ما پیاده بودیم و حال آنکه پیاده و نزدیک میگردید آنحضرت رواه مسلم **الفصل الثانی عن المغیرة بن شعبة** ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الراکب یسیر خلف الجنازة والماشی یمشی خلفها وامامها وعن یمینها وعن یسارها قریبا منها کسیکه سوار است میرود پس جنازه و آنکه پیاده است میرود پس جنازه و پیش جنازه و میرود در جانب راست وی و جانب چپ وی نزدیک از وی رواه الشافعی والترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجة **وعن سالم** عن ابیه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وابابکر وعمر یمشون امام الجنازة رواه البخاری **وعن الزهری** عن سالم عن ابیه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وابابکر وعمر یمشون امام الجنازة رواه البخاری **وعن الزهری** عن سالم از پدرش که ابن عمر است گفت دیدم آنحضرت را و ابوبکر و عمر را که پیاده میرفتند پیش جنازه رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة قال الترمذی واهل الحدیث کاتهم یرونه مرسلا گفت ترمذی و محدثان گویا که میدانند این حدیث را مرسل که راوی آن زهریست یا سالم که از ابن عمر نمیشنود اما در واقع این حدیث مرفوع است که از ابن عمر است که صحابی است **وعن عبد الله** بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

والطفل یصلی علیه سوار میرود پس جنازه پیاده هر سو که خواهد پس یا پیش چپ یا راست و طفل نماز گزارده شود بر وی و در زیر و بینات بجای سقط طفل واقع شده ظاهر اراد همان سقط است و الا او نماز گزاردن بر طفل چه سخن است و تواند که طفل محمول بر حقیقت باشد و ذکر او برای آن باشد که کسی توهم نکند که چون وی مرحوم و معفور است نماز گزاردن بر وی حاجت نباشد والله اعلم وفی المصابیح عن المغیرة بن زیاد و در مصابیح روایت کرده این حدیث را از مغیره بن زیاد و گفته اند که این تحریف است و در یا نقطه نیست و کی از کجا واقع شده زیرا که شناخته نمی شود مغیرة بن زیاد اصلا نه در صحابه و نه در تابعین و این حدیث مرویست از مغیره بن شعبه و در سنن ابی داود از زیاد بن جبیر عن ابیه عن المغیرة ابن شعبة واقع شده و گویا بعض نساخ دران خبط کرده و دیگران اقتدا کرده بوی کسیکه اعتنائیست مراورا بعلم حدیث گذا قال التوربشتی والله اعلم و

ازیدش که ابن عمر است گفت دیدم آنحضرت را و ابوبکر و عمر را که پیاده میرفتند پیش جنازه رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة

امادر واقع این حدیث مرفوع است که از ابن عمر است که صحابی است **وعن عبد الله** بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

الجنازۃ متبوعۃ جنازہ پس روی کردہ شدہ است کہ مردم در پس روی رونده و لاتتبع و جنازہ پس رونده نمیکنند این تاکید است در فتن پس جنازہ باز تاکید دیگر میکند و میفرماید لیس معہا من تقدمہا نیست ہمراہ جنازہ روی یابد ثواب ہمراہی آن کسی کہ پیش رود جنازہ را رواہ الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ قال الترمذی و ابو احمد الراوی رجل مجہول ترمذی این حدیث را تضعیف کردہ و گفتہ کہ ابو ماجد راوی ایست مردی مجہول است کہ کسی او را نمی شناسد و مجہول و قسم ست مجہول العین و مجہول الحال و در مقدمہ معنی آن معلوم شدہ است و نسائی گفتہ است کہ وی منکر الحدیث ست و بخاری گفتہ کہ وی ضعیف ست و حدیث وی در مشی مع الجنازہ ست بدانکہ علما اختلاف کردہ اند در مشی مع الجنازہ و امام ابو حنیفہ و اوزاعی بر انند کہ مشی پس جنازہ احب ست و ثوری و طائفہ دیگر میگویند کہ پس و پیش ہر دو برابر ست و مالک و شافعی و احمد بن حنبل رحمہم اللہ میگویند کہ پیش رفتن افضل ست کذا قال الشمنی و دلیل پس رفتن احادیثی ست کہ در ین باب متعدد وارد شدہ و نیز پس رفتن اظہر و اخفی ست در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب ست بمعاونت نزد احتیاج بدان و روایت کردہ است ابن ابی شیبہ از عبد الرحمن ابزی گفت بودم در جنازہ و ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما پیش جنازہ میرفتند و علی رض پس جنازہ میرفت پس گفتم من بعلی تو پس جنازہ میروی و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند کہ فضل مشی خلف جنازہ بر مشی امام وی ہمچو فضل صلوۃ جماعت ست بر صلوۃ منفرد و لیکن ایشان دوست داشتند کہ آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند راہ بر مردم انتہی و دلیل ائمہ ثلثہ حدیث زہری از سالم ست کہ مذکور شدہ و نیز می گویند کہ قوم شفعا اند و شفیع در عرف عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداختہ می برد و آنہا کہ پس و پیش ہر دو برابر میدانند می گویند کہ دلائل متعارض اند پس ہر دو جائز باشد و حدیث مغیرہ بن شعبہ نیز حکم بتسویہ می کند در حق ماشی و مروی از قول انس رضی اللہ عنہ نیز ہمین ست و در کتب فقہ از ابی حنیفہ رضی اللہ عنہ مذکور ست کہ گفت باک نیست بر رفتن پیش از جنازہ و چپ و راست وی و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تبع جنازۃ و حملہا ثلث مرار پس کنیکہ پس روی کند جنازہ را و بردارد او را سہ بار فقد قضی ما علیہ من حقہا پس تحقیق بر داخت چیزی را کہ بر وست از حق جنازہ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و قد روی فی شرح السنۃ ان النبی و تحقیق روایت کردہ شدہ است در شرح السنۃ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حمل جنازہ سعد بن معاذ بین العمودین و برداشت جنازہ سعد بن معاذ در میان دو عمود کہ عبارت اند از دو چوب پیش و سخت در حمل جنازہ نزد شافعی این ست کہ بردارد این دو چوب را بر دوش خود و چوب را کہ عریض ست بر گردن و بردارند مؤخر نعش را دو کس یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ و درین جانب توسط خشبتین ممکن نیست کہ موضع قدمین مرئی نمیگردد و نظر بر راہ نمی افتد پس آنکس حامل جنازہ میشود و گفت اند کہ اگر مستقل نباشد تقدم بحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازہ محمول پنج کس میگردد ہمچنین گفتہ است در حاوی و شرح وی کہ در مذہب شافعی ست و در ہدایہ گفتہ است کہ قول شافعی آنست کہ بردارند جنازہ را دو کس می نہند آنرا سابق بر اصل عنق خود و مالے بر اعلای سینہ زیرا کہ جنازہ سعد بن معاذ ہمچنین برداشتہ شد این مگر قول دیگر ست از شافعی و در بعض شروح ہدایہ گفتہ است کہ این نزد برداشتہ جنازہ است از زمین بعد ازان باکی نیست اگر معاونت کند ہر کرا خواہد و سنت نزد آنست کہ بردارند آن را چہار کس زیرا کہ رواہ است کردہ شدہ است از ابن مسعود کہ گفت از سنت ست حمل جنازہ از چہار جانب رواہ است کردہ است این را امام محمد در آثار از ابی حنیفہ بسند دے تا ابن مسعود و ہمچنین روایت کردہ است ابو داؤد و طیالسی و ابن ابی شیبہ و عبد الرزاق از شعبہ از منصور و ذکر کردہ است شیخ ابن الہمام و حمل من العمودین

آثار از صحابه و حدیثی مرفوع که تضعیف کرده آنرا و در حمل بجوانب اربع آثار و احادیث مرفوعه صحیحه و گفته که آن آثار و قائع احوال مخصوصه است
احتمال دارد که از جهت سنیت باشد و احتمال دارد که از جهت عارضی باشد که تقاضا کرده و خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان قلت
عالمین و الله اعلم **وعن ثوبان** قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی جنازة ۔ روایت ست از ثوبان که مولای آنحضرت بود و در
سفر و حضر در خدمت میبود و گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت بجهت مشایعت جنازه ۔ و آنرا سوار کبانا پس دید آنحضرت بعض مردم
سوار فقال الا استحیون ان ملائکة الله علی اقدامهم پس گفت آنحضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پایهای خود میروند و شما
علی ظهور الدواب و شما پشتهای چارپایها میروید و در حواشی نوشته که سوار ان اند و یک بجنازه دیده یعنی اگر سواران در و در آنجنازه
روند باکی نیست و در روایات فقهیه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره رفتن جایز ست ۔ بیکر انهت رواه الترمذی و ابن ماجة و روی
ابو داود نحوه قال الترمذی و قد روی عن ثوبان موقوفا ۔ گفته ست ترمذی و تحقیق روایت کرده شده ست این حدیث از ثوبان موقوف
یعنی این قول ثوبان ست و بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرفوع نشده و لیکن در معنی مرفوع ست چه بر فرض ملائکه پیاده نامشیده
از حضرت نبوت خبر نتوان داد ۔ **وعن ابن عباس** ان النبی ۔ روایت ست از ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرأ علی الجنازة
بفاتحة الکتاب ۔ ظاهر آنست که مراد قرأت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و احتمال دارد که
هر جنازه بعد از نماز یا پیش از ان بقصد تبرک خوانده باشد چنانکه الآن متعارف ست و الله اعلم ۔ رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجة و قد
گفته ست که اسناد این حدیث قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث ست منکر الحدیث ست و آنچه ثابت شده ست قول ابن عباس
ست که قرأت فاتحه سنت ست و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت ۔ **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له الدعاء ۔ چون نماز گزارید بمیت پس خالص کنید برای وی دعا را و اخلاص در آنست
کردن دلی و سمعه آوردن طاعت خدا را ۔ رواه ابو داود و ابن ماجة ۔ **وعنه** قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی علی الجنازة قال
و هم از ابی هریره ست گفت بود آنحضرت چون میگزارد نماز بر جنازه میگفت ۔ اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا
و انثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان ۔ خداوندا کسیکه زنده داری او را از ما پس زنده دار او را بر اسلام و کسیکه
بمیرانی او را پس بمیران او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد و در ممات ایمان نه برانکه اسلام نام اعمال ظاهر ست و آن در حالت حیات ست و در حالت
موت جز تصدیق قلبی همراه نیست ۔ اللهم لا تحرمنا اجره ۔ خداوندا محروم مگردان ما را از اجر او یعنی آنچه بصیبت وی بما رسیده و تحرمنا بفتح اول و ضم آن
هر دو روایت ست حرم و احرام فومید کردن از چیزی ۔ و لا تفتنا بعده ۔ و در فتنه مگذار ما را پس از وی ۔ رواه احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجة
رواه النسائی عن ابی ابراهیم الاشهلی عن ابیه ابو ابراهیم الاشهلی انصاری رسلم در کتاب کنی ذکر کرده نه ترمذی گفت پرسیدم بخاری را از ابراهیم و او گفت
پیش ناشناخته ست او را و ابو حاتم گفت او و پدر وی هر دو مجهول اند ۔ و انهت روایة عند قوله ۔ و تمام شده ست روایت نسائی نزد قول او اللهم اغفر لحینا و
اللهم من احییته منا الی آخره در روایت وی نیست ۔ و فی روایة ابی داود و فاحیه علی الایمان و توفه علی الاسلام یعنی در حیات ایمان ذکر کرده و در ممات
اسلام یعنی برعکس انچه در روایت اولی ذکر کرده و وجه مناسبت در آنجا معلوم شد و چون اسلام و ایمان در حقیقت و بالا کثیر ست هر دو درست ست ۔

وفي آخره. ودر آخر حديث ابي داود. ولا تفتنا بعده. وگمراه مگردان ما را بعد وی. وعن واثلة بكسر مثلثه بن الاسقع بفتح همزه وسكون سين
مهمله وفتح قاف. قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم على رجل من المسلمين. گفت نماز گزارد با ما آنحضرت بر مردی از مسلمانان فسمعته يقول.
پس شنیدم من آنحضرت را که می گفت. اللهم ان فلان بن فلان. خداوندا فلان ابن فلان نام او ونام پدر او را گرفت. في ذمتك. در عهد
وامان و زینهار تست. وحبل جوارك. ودر عهد همسایگی تست حبل در اصل بمعنی رسن ومراد اینجا عهد و پیوند ست. فقه من فتنة القبر. پس نگاهدار او را
از ابتلای گور وعذاب النار. واز عذاب آتش دوزخ. وانت اهل الوفاء والحق. وتو خداوند وفائی که هر عهد و وعده که به بندگان خود کرده وفا کننده
وفا بسر بردن دوستی وعهد وسخن وتو خداوند حقی که هرچه میگوئی ومیکنی حق ست. اللهم اغفر له وارحمه. خداوندا بیامرز مر او را ومهربانی کن او را
بر وی. انك انت الغفور الرحيم. بدرستیکه تو بسیار آمرزنده وبسیار مهربانی. رواه ابو داود وابن ماجه. وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذكروا محاسن موتاكم. یاد کنید وگوئید نیکیهای مردهای خود را. وكفوا عن مساويهم. وباز ایستید از ذکر کردن بدیهای ایشان این مخصوص
ست بمسلمانان وصالحان نه آنکه آشکارا فسق کنند وظلم کنند. رواه ابو داود والترمذي. وعن نافع ابي غالب. روایت ست
از نافع که او را ابو غالب گویند واز تابعین ست نه نافع که مولای ابن عمر ست. قال صليت مع انس بن مالك على جنازة رجل فقام حيال
رأسه. گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازهٔ مردی پس ایستاد انس مقابل سر آن مرد. ثم جاؤا بجنازة امرأة من قريش
پس آوردند جنازهٔ زنی را از قریش. فقالوا. پس گفتند. يا ابا حمزة. کنیت انس ست. صل عليها. نماز گزار بر جنازهٔ این زن. فقام حيال وسط السرير
پس ایستاد انس مقابل میانه سریر. فقال له العلاء بن زياد. پس گفت مر انس را علاء بن زیاد که از تابعین ست. هكذا رأيت رسول الله صلى الله عليه
وسلم قام على الجنازة. آیا همچنین دیده تو آنحضرت را که ایستاد بر جنازه. مقامك منها. در جای ایستادن تو از زن. ومن الرجل مقامك منه. وایستاد
از مرد جای ایستادن تو از مرد یعنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم هم دیدی که بایستاد در جنازه مقابل سر مرد ومقابل وسط زن. قال نعم. گفت انس
آری همچنین ایستاد آنحضرت هم. رواه الترمذي وابن ماجه. وفي رواية ابي داود نحوه مع زيادة. ودر روایت ابی داود مانند این ست با زیادت.
وفيه. ودر حدیث ابی داود زیادت کرده شده ست بعد از قول وی فقام حيال وسط السرير این قول را که. فقام عند عجيزة المرأة. پس ایستاد انس نزد
سرین زن وعجیزه مخصوص بزن ست وعجز بفتح عین وضم جیم آخر چیزی وسخن درین در فصل اول در حدیث سمرة بن جندب نیز گذشت.

الفصل الثالث

عن عبد الرحمن بن ابي ليلى. از کبار تابعین ست واز طبقه اولی از تابعین کوفی ست ومعظم ومبجل ست نزد ایشان روایت میکند از پدر خود واز
علی وعثمان وابو ایوب انصاری وغیر ایشان گفت صد وبیست از صحابه را دریافتم که همه از انصار بوده اند عبد الله بن حارث گفت گمان ندارم که زنان مثل
وی زائیده باشند وولادت وی در زمان عمر ست که شش سال از خلافت او مانده بوده ودر سماع او از عمر خلاف ست وصحیح عدم سماع ست. قال كان سهل بن حنيف
بضم حای مهمله وقيس ابن سعد قاعدين بالقادسية. بوده اند این دو صحابی نشسته بقادسیه بقاف وتشدید یا که نام موضعیست بر پانزده میل از کوفه. فمر عليهما
بجنازة. پس گذشته شد بر ایشان بجنازه. فقاما. پس بایستادند برای دیدن جنازه. فقيل لهما انها من اهل الارض. پس گفته شد مر ایشان را که این جنازه
از زمینداران ست. اي من اهل الذمة. یعنی مراد از اهل ارض اهل ذمه اند ایشان را اهل ارض بجهت سفالت ورذالت ایشان گفتند که مائل وراغب بزمین گشتند
یا از جهت آنکه مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بر زمین وخراج. فقالا ان رسول الله. پس گفتند آن دو صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرت به

جنازه تمام گذشت بوی جنازه پس بایستاد و فرمود تا پیش او جنازه یهودی ست پس گفت شد مر آنحضرت را که این جنازه یهودی ست فقال پس
گفت شد مر آنحضرت را آیا نیست تو را که بروی عنوان ترسید و عبرت گرفت متفق علیه **وعن عبادة** بن الصامت قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تبع جنازة لم یقعد حتی توضع فی اللحد فعرض له حبر فقال یا محمد انا نجد مشیهم بین یدی الجنازة
مقدار ما بین جنازة الی حین توضع فی اللحد فرفع رأسه الیه فقال انا نخالف هدینا هدی اهل الکتاب فرواه ابو داود
میکنیم یا محمد یعنی ایستاده می باشیم و نمی نشینیم تا نهادن میت در لحد فقال گفت راوی فجلس رسول الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یعنی بعد ازین و نایستاد تا تمام کردن فقال خالفوهم گفت مخالفت کنید یهود را خطاب است بجماعتی آمده که بنشینند والا آنحضرت دوست
میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه وحی نکرده شده بود بسوی وی فیما لم ینه عنه پس این ناسخ گشت حکم سابق را رواه الترمذی و ابو داود
و ابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب و لیس بمتصل و یزید بن ابی زیاد الراوی لیس بالقوی و گفت ترمذی این حدیث غریب ست و نیست یزید بن ابی زیاد
که راوی این حدیث ست قوی **وعن علی** رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنازة ثم قعد بعد ذلک
گفت امر میکرد ما را بایستادن در وقت دیدن جنازه ثم قعد بعد ذلک و امرنا بالجلوس و البیهقی بعد ازان امر کرد ما را بنشستن رواه احمد
وعن محمد بن سیرین قال ان جنازة مر بها الحسن بن علی وابن عباس رضی الله عنهم فقال الحسن لم یقم ابن عباس پس ایستاد امام حسن و نایستاد ابن عباس فقال آن
گذشت بامام حسن بن علی و ابن عباس رضی الله عنهم فقال الحسن لم یقم ابن عباس پس ایستاد امام حسن و نایستاد ابن عباس فقال آن
الیس قد قام رسول الله پس گفت حسن بطریق اعتراض بر ابن عباس آیا نیست که تحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجنازه یهودی
مر جنازه را باوجود آنکه جنازه یهودی بود قال نعم قد جلس گفت ابن عباس آری می ایستاد و پس نشست یعنی بعد ازان آنچنان بود که آنحضرت
بدیدن جنازه بر میخاست بعد ازان نشسته می ماند و بر نمی خاست پس حکم سابق منسوخ شد و این نسخ در جنازه یهود باشد یا بطلاق الحکم
و ظاهر بر اطلاق ست رواه النسائی **وعن جعفر** بن محمد عن ابیه روایت ست از امام جعفر صادق از پدر ش امام محمد باقر و ان الحسن بن علی
کان یقوم لها یعنی جنازه را که امام حسن بن علی بود نشسته پس گذشته شد بروی جنازه فقام الناس حتی جاوزت الجنازة پس بایستادند مردم
تا وقتیکه گذشته شد جنازه از پیش ایشان فقال الحسن انما یقوم لجنازة یهودی پس گفت امام حسن که ایستاده شد مگر بجنازه یهودی یعنی پس برخیزید
و کان رسول الله قد مر علیه بجنازة یهودی فقام و قعد اصحابه فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم علی طریقها جالسا برراه جنازه نشسته و کره ان تعلو رأسه جنازة یهودی
فقام و ناخوش داشت که بلند شود سر مبارک آنحضرت از جنازه یهودی پس بایستاد آنحضرت یعنی آن حضرت که بدیدن جنازه
یهودی بایستاد بسبب آن بود که نخواست که سر شریف او از جنازه یهودی بلند گردد و این بعد از علم امام حسن بود بعدم قیام بجنازه
و نسخ حکم بقیام باذکر توجیه برای قیام که از آنحضرت صادر شده و این حدیث منقطع ست زیرا که امام محمد در نیافته است امام حسن را رضی الله
عنهم اجمعین رواه النسائی **وعن ابی موسی** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا مرت بک جنازة
یهودی او نصرانی او مسلم گفت آنحضرت چون بگذرد بتو جنازه هر که باشد یهودی یا نصرانی یا مسلمان و در بعض مرت
بکم چون بگذرد بشما و این اقرب ست بقول وی فقوموا لها پس بایستید برای آن جنازه فلستم لها تقومون و پس نیستید

شما گمان می کنید بحقیقت برای جنازہ + شما مقربون من ملائکۃ نمی اندیشید شما مگر برای کسانی کہ ہمراہ جنازہ اند از فرشتگان یا فرشتگان رحمت اگر جنازہ مسلمان ست یا فرشتگان عذاب اگر جنازہ کافر ست پس بسبب قیام مختلف آمد گاہی بہجت فزع و عبرت بجنازہ بر خاست بگاہی بہجت کرامت ملائکہ کہ ما وی اند و گاہی بسبب کراہت ارتفاع جنازہ بر سر مبارک وی صلی اللہ علیہ وسلم و گاہی عبرت بانکہ ہیچ کسے را بہجت اختلاف مقامات و حالات و اگر نیابت گرد و کہ آخر امر عدم قیام بود ہر چہ سابق بود فسوخ باشد واللہ اعلم + رواہ احمد و عن مالک ابن ہبیرۃ بضم ہا و فتح باء و سکون یا صحابی ست رامیر معاویہ بود و بشکر ہای وی در زمان عمر وان از بعالم رفت + قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بقول وی گفت + ما من مسلم یموت فیصلی علیہ ثلثۃ صفوف من المسلمین متنیست ہیچ مسلمانی کہ بمیرد و بر وی نماز گزارد بر وی سہ صف از مسلمان الا اوجب اگر آنکہ واجب گرداند یعنی خدای تعالی باین فعل برای وی بہشت و مغفرت را + فکان مالک اذا استقل اہل الجنازۃ پس بود مالک بن ہبیرۃ وقتی کہ کم میدید اہل جنازہ را یعنی مردم را کہ حاضر آمدہ بود ند بجزء اہم ثلثۃ صفوف بخش میکرد و قسمت میکرد ایشان را + میساخت سہ صف + لہذا الحدیث + از برای عمل کردن باین حدیث + رواہ ابوداؤد و فی روایۃ الترمذی قال گفت راوی + کان مالک ابن ہبیرۃ اذا صلی علی جنازۃ فتقال الناس علیہا + بود مالک ابن ہبیرہ چون بگزارد نماز بر جنازہ پس کم می پنداشت مردم را بر جنازہ + جزء اہم ثلثۃ اجزاء میساخت مردم را سہ پارہ یعنی سہ صف + ثم قال پس گفت + قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علیہ ثلثۃ صفوف اوجب کسیکہ نماز گزارد بر وی سہ صف واجب میگرداند بہشت را + وروی ابن ماجۃ نحوہ و عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الصلوۃ علی الجنازۃ + روایت میکند ابوہریرہ از آنحضرت در گزاردن نماز آنحضرت بر جنازہ کہ میخواند این دعا را + اللہم انت ربہا + خداوندا تو ئی پروردگار او + وانت خلقتہا و تو پیدا کردی او را + وانت ہدیتہا الی الاسلام و تو راہ نمودی او را بدین اسلام + وانت قبضت روحہا + و تو قبض کردی روح او را و قبض در اصل گرفتن پنجہ + وانت اعلم بسرہا و علانیتہا + و تو دانا تری بہنان وی و آشکار وی + جئنا شفعاء فاغفر لہ + آمدہ ایم ما نمایندگان شفاعت کنندگان برای او + اگر نیز این گناہ وی پس بیامرز مر او را + رواہ ابوداؤد + و عن سعید ابن المسیب قال صلیت وراء ابی ہریرۃ علی صبی لم یعمل خطیئۃ قط + گفت نماز گزاردم در پس ابی ہریرہ بر کودکے کہ نکرد ہیچ گناہی را + اگر چہ صبی بود + غیر مکلف + شنیدم ابوہریرہ را کہ می گفت در دعا + اللہم اعذہ من عذاب القبر + اللہم خدایا پناہ دہ او را از عذاب گور + از ظاہر این حدیث معلوم میگردد کہ کودکان را در گور سوال ست و عذابی و علما را اختلافست در سوال صبیان را ما عذاب غیر مکلف بمخالف قاعدہ شرع ست و توجیہات این در باب الایمان بالقدر گذشت فتذکر + رواہ مالک + و عن البخاری تعلیقا روایت ست از بخاری بطریق تعلیق کہ در ترجمہ بابی گفتہ ست + قال یقرأ الحسن علی الطفل فاتحۃ الکتاب + میخواند حسن بصری بر طفل در نماز جنازہ سورۂ فاتحہ را + و یقول + و میگفت + اللہم اجعلہ لنا + خداوندا بگردان او را برای ما + سلفا و فرطا و ذخرا و اجرا + سلفا بتحریک آنچہ پیش گذشتہ در موت و فرط نیز بتحریک آنکہ پیش رود تا اسباز آنجا رود و لو در سن و پاک کردن چاہ و جز آن راست کند و ذخر بضم ذال و سکون خاء معجمتین مالیکہ ذخیرہ کنند و نگاہ دارند تا وقت حاجت بکار آید و اجر مزد + و عن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الطفل لا یصلی علیہ طفل یعنی سقط نماز جنازہ نگزارد + نشود بر وی + ولا یرث + و وارث نشود از غیر + ولا یورث + و وارث گردانیدہ نشود دیگری از وی + حتی یستہل

تا آنکه آواز کند وقت ولادت یعنی تا ظاهر شود از وی نشان زندگی چنانکه گذشت ۱۲ رواه الترمذی وابن ماجة الا انه لم یذکر ولا یورث لیکن ترمذی ذکر کرده است لفظ ولا یورث را ۱۲ **وعن ابی مسعود الانصاری** بصحابی مشهور است بعضی او را از اهل بدر شمرده اند بتحقیق آنست که نسبت او بدر بجهت سکونت اوست در آنجا نه بجهت حضور غزوه آن ۱۲ **اعلم** قال نبی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقوم الامام فوق شیء والناس خلفه یعنی افضل منه نبی کرد آنحضرت از آنکه بایستد امام یعنی تنها بالای چیزی و بایستند مردم پس او یعنی بایستد تر از وی این حکم در همه نماز هاست خصوصیت بنماز جنازه ندارد و لفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما محل بروی کرده در بنا آورده اند گویا که مورد حدیث در وی بوده باشد که مردم را عادت بران بوده که در نماز جنازه این چنین میکردند پس نهی کرده شد ازان ۱۲ **اعلم** رواه الدارقطنی فی المجتبی فی کتاب الجنائز ۱۲ **باب دفن المیت** ۱۲ دفن بمعنی ستر است غالب آمده در ستر میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن ست غالب آمده در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان ست و مقبر موضع قبور مفتوح المیم و مثلث لب بکسر میم ما فتح با نیز آمده ۱۲ و نخست کسیکه دفن کرده شد در زمین هابیل ست از جهت بودن وی اول کسیکه مرد و قبر در نوع ست بلی و دشتی مرد و مشروع ست و لیکن بحد افضل ست و فوق سنت چنانکه بیان آن در شرح احادیث بیاید ۱۲ **الفصل الاول عن عامر بن سعد** بن ابی وقاص ان سعد بن ابی وقاص قال فی المرض الذی هلک فیه ۱۲ رواه مسلم ست از عامر بن سعد بن ابی وقاص که از مشاهیر تابعین ست که پدر وی سعد ابن ابی وقاص ست گفت در بیماری که مرد وی ازان بیماری ۱۲ الحد والی لحد اسازید برای دفن من لحد ساختنی و لحد بفتح لام و ضم نیز داده میشود و سکون ها و لغت یعنی میل و در شرح شمائی که کنده میشود در قبر در جانب قبله و الحد والحد بکسر همزه و فتح حا و فتح همزه و کسر حا هر دو روا ست ۱۲ **وانصبوا علی اللبن نصبا** بر پا کنید بر من خشتهای خام ایستاده کردنی مکان مضع رسول الله چنانچه ساخته شده کرده شده به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و لبن بفتح لام و کسر با بروزن کتف و واحد وی لبنه بروزن کلمه و لبن بکسرتین نیز آمده ۱۲ رواه مسلم **وعن ابن عباس** قال جعل فی قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم قطیفة حمراء شده و نهاده شد در قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قطیفه حمراء ۱۲ قطیفه سرخ و قطیفه کسائی که او را ریشه و زیر انداز باشد و از اخسیله نیز گویند و مخمل هم باین معنی ست و بسبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند که شعران مجسم شین و سکون قاف که مولای آنحضرت بود وی او را صحابه و علمای ایشان از انداخت تا کسی بعد آنحضرت نپوشد و علما جامه در ته مرده انداختن را مکروه میدانند زیرا که تضییع و اسراف ست و بعض میگویند که آن از خواص نبوت ست زیرا که وی صلی الله علیه وسلم زنده ست در قبر والله اعلم ۱۲ **وعن سفیان التمار** بفتح فوقانیه و تشدید میم ازکبار تابعیان است که زمان صحابه را دریافته اما روایت از ایشان ندارد و انه رای قبر النبی ۱۲ روایت میکند که وی دید قبر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مسنما مسنم نیمکل کوهان شتر ۱۲ رواه البخاری ۱۲ و در مصنف ابن ابی شیبه می آرد که گفت سفیان تمار در آمد مرا در خانه که در وی قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قبر ابو بکر و عمر بود رضی الله عنهما و دیدم قبور ایشان را مسنم و گفت در قبر تسنیم ست و اخبار و آثار صحیحه در وی آمده و افضل آنست که بلندی قبر مقدار شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین مقدار ست و در قبر همین قدر که از زمین پیدا بود کافی ست و درین دیار اگر قبر را بیش ازین بلند کنند ما را بالای آن مسنم نمیسازند از جهت رعایت سنت و زود شناسی مسطح ساخته میشود و قبر در مذاهب ایشان گفته اند که تسطیح اولی ست از تسنیم و شرح وی گفته زیرا که آنحضرت مسطح گردانیده قبر پسر خود را که ابراهیم ست و از قاسم بن محمد آورده که وی قبر پسر خود عبد الرحمن را مسطح دیده و شیخ ابن الهمام از جابر از تابعین و صحابه آورده که مسنم

وہو اصح واللہ اعلم **وعن ابی الہیاج** بضم ہا وتشدید یتحتانیہ در آخر جیم الاسدی از قبیلہ بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث ست۔ **قال قال لی علی رضی اللہ عنہ** گفت مرا امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ **الا ابعثک علی ما بعثنی علیہ رسول اللہ** آیا بر نہ انگیزم ترا بر کاری کہ بر انگیخت وبفرستاد مرا بر آن پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم **ان لا تدع تمثالا الا طمسہ** وآن کار این ست کہ نگذاری ہیچ صورت را مگر آنکہ محو وناپدید کنی آنرا در صراح گفتہ تمثال بکسر پیکرہ بکاشتہ ولاقرب اشتقاق الاسویۃ ونگذاری گور بلند را مگر آنکہ برزمین برابر وہموار کنی یعنی پست کنی چنانکہ نزدیک بزمین باشد آنقدر کہ پیدا ونمایان بود مقدار یک شبر چنانکہ سنت ست رواہ مسلم **وعن جابر قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجصص القبر** نہی کرد آنحضرت از گچ کردن گور وگفتہ اند کہ اگر گل کنند تا ویران نشود دست ست وآن مبنی علیہ ونہی کرد از آنکہ بنا کردہ شود بر گور بعض گفتہ اند کہ مراد بنا کردن ست بسنگ ومانند آن وبعض گفتہ کہ مراد بہ بناخیمہ زدن ومانند آنست کہ آن نیز کردہ ومنہی عنہ ست وآن مقعد علیہ ونہی کرد از آنکہ نشستہ شود بر قبر کہ آن نیز مانند عبرت واکرام مومن ست وبعض گفتہ اند کہ مراد نشستن برای قضای حاجت ست واز بعض سلف خواب کردن بر قبر منقول ست واللہ اعلم رواہ مسلم **وعن ابی مرثد** بفتح میم وسکون راو فتح ثای مثلثہ والغنوی بفتح غین معجمہ ونون از کبار صحابہ ست **قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیہا** ونماز نگزارید بجانب آن کلام در بین تفصیل در باب المساجد ومواضع الصلوٰۃ گذشتہ رواہ مسلم **وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان یجلس احدکم علی جمرۃ** ہر آینہ اینکہ بنشیند یکی از شما بر آتش پس بسوزاند جامہ ہای او را **فتحرق ثیابہ** پس بسوزاند جامہ ہای او را **فتخلص الی جلدہ** پس برسد آن جمرہ واثر سوختن وی تا پوست وی وخلاص یافتن بچیزی از وی **خیر لہ من ان یجلس علی قبر** بہتر ست مر او را از نشستن وی بر قبر رواہ مسلم **الفصل الثانی عن عروۃ بن الزبیر قال کان بالمدینۃ رجلان احدہما یلحد والآخر لا یلحد** بودند در مدینہ دو مرد کہ حفر قبر میکردند یکی از آن دو مرد لحد میکرد در قبر وآن ابو طلحۃ انصاری بود **والآخر** لا یلحد ودیگری لحد نمیکرد بلکہ شق میکرد در میانہ قبر وآن عبیدہ بن الجراح بود ومرد صحابی مشہور اند واین دلالت میکند بر شرعیت شق واگر نشرعی بود ابو عبیدہ بن الجراح چون میکرد **فقالوا** پس گفتند صحابہ بعد از آنکہ اختلاف کردند کہ آنحضرت را لحد باید کرد یا شق **ایہما جاء اول عملہ** ہر کدام یکی از ین دو کہ بیاید نخست کار کنند کار خود را **فجاء الذی یلحد** پس آمد آن کسی کہ لحد میکرد **فلحد لرسول اللہ** پس لحد کرد برای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رواہ فی شرح السنۃ **وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اللحد لنا والشق لغیرنا** لحد بسکون حا برای ماست وشق بفتح شین برای غیر ماست واگر مراد ملت اسلام اند وبغیر ما یہود ونصاری شما پس شک نیست کہ این دلالت دارد بر افضلیت لحد از شق بلکہ بر کراہت شق واگر مراد بغیر ما ہم سابقہ دارند نیز در وی اشعاری بفضیلت ہست وبر ہر تقدیر لحد واجب نیست وشق منہی عنہ نبود ی ابو عبیدہ آنرا کردی وظاہر آن ست کہ آن بامر آنحضرت یا بتقریر وی صلی اللہ علیہ وسلم بود وایضا اتفاق دارند بران کہ ہر کہ اول بیاید عمل خود کند ودلالت بر جواز ہر وعمل وارد پس ایجا فرمودند اللحد لنا از جملہ اختیارات ست نہ سنن یعنی ما لحد را اختیار کردیم وگرنہ آن شق کذا قیل وبعض گفتہ اند کہ مراد بغیر ما نجیر اہل مدینہ اند زیرا کہ زمین مدینہ سخت ومحکم ست وقابل لحد ست بخلاف بلاد دیگر وبعضی گفتہ کہ این حدیث اخبار از کمال وواقع ست کہ ہمچنین خواہد شد پس از معجزات ست رواہ الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجۃ ورواہ احمد عن جریر بن عبد اللہ **وعن ہشام بن عامر**

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يوم احد ادفنوا هؤلاء الشهداء في مضاجعهم الحديث وحديث ابو بصير مرسل است روايت مي كند ازوي حسن بصري وغيره وي كه آنحضرت گفت روز غزوه احد كه جماعه از صحابه شهيد شدند ما حضر واداوا سعوا بكنيد قبر ها را وفراخ كنيد واعمقوا و متناكل كنيد وازينجا معلوم ميشود كه اعماق در قبر سنت است زيرا كه دروي صيانت ميت است از ضياع ومروي از امام محمد آنست كه مقدار اعماق تا سينه مرد ميانه بالا است وهر چه زياده بران كنند افضل است واگر مقدار قامت آدمي كنند احسن است كذا في مطالب المؤمنين نقلا عن المحيط واحسنوا وتيك كنيد عمل در همه كردن قبر ونظيف از خاك خس وخاشاك ومانند آن وبعض گفته اند كه احسان كنيد بسوي ميت بمبالغه در رفق در شست وشوي وي وتجهيز او كفنيدن وبرداشتن وفرود آوردن در قبر كذا في شرح الشيخ واوقفوا الاثنين والثلثة في قبر واحد ودفن كنيد دو كس وسه كس را در يك قبر واين در حالت ضرورت درست نيست وبي ضرورت درست نيست وقدموا اكثرهم قرآنا وتقديم كنيد در قبر بجانب قبله كسي را كه بيشتر ست قرآن دوي رواه احمد والترمذي وابو داؤد والنسائي وروي ابن ماجة الي قوله وروايت كرد ابن ماجه تا قول وي واحسنوا عن جابر قال لما كان يوم احد جاءت عمتي بابي لتدفنه في مقابرنا گفت جابر بهر گاه كه بود در روز جنگ احد كشته شدند در روي بعض مسلمانان وپدر من هم درميان كشتگان بود آورد عمه من مرده پدر مرا تا گور كنند در گورستان ما كه در بقيع بود فنادى منادي رسول الله پس آواز داد آواز دهنده پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ردوا القتلى الى مضاجعهم باز گردانيد كشتگان را بخوابگاه ايشان يعني بجايي كه در انجا كشته اند ودر انجا دفن كنيد رواه احمد والترمذي وابو داؤد والنسائي والدارمي ولفظه للترمذي ودرين حديث دليل ست بر آنكه مرده را از انجا كه مرده است بجاي ديگر نقل نكنند واز خصوص قصه جابر وپدرش معلوم ميشود كه اگر نقل كرده باشند باز بهمان موضع برگردانند مگر آنكه مراد آوردن عمه جابر پدر خود را اراده آوردن باشد ولكن مصحت رسيده كه جابر بعد از شش ماه ازين واقعه پدر خود را ببقيع آورد ودفن كرد وطيبي گفته ظاهر آنست كه اگر ضرورتي باشد جائز ست وبي ضرورت روا نبود ودر كتب فقه تفصيلي ست مر آنرا وشيخ ابن الهمام گفته كه اگر اراده كنند نقل او پيش از دفن وتسويه لبن بالاي نيست تا يك دو ميل زيرا كه مسافت در مقابر باين مقدار سير سد ومستحب آنست كه دفن كرده شود در مقبره شهر بلد كه عمره هست دروي وعائشه رضي الله عنها در وقتي كه زيارت كرده برادرش را عبد الرحمن بن ابي بكر رضي الله عنه ومرده بود وي در يك مرحله از مكه پس نقل كرده شد بمكه گفت اگر مي بودم من حاضر در وقت موت تو نقل نميكردم ترا ودفن مي كردم در همانجا كه مرده بودي وبعد از دفن ورختن خاك درست نيست نبش در مدت قصيره نه طويله مگر بعذر وعذر آنست كه ظاهر شود كه ارض مغصوب بود يا بگيرد او را شفيع و چندين از صحابه در زمين حرب دفن كرده شدند واز انجا نقل نكردند واگر مالك زمين خواهد كه زمين را اصلاح كند وزراعت كند سپرد او را زيرا كه حق مرده در باطن ست نه در ظاهر واز جمله اعذار ست كه در بعض احوال كسي را جامه كسي افتاده باشد وگفت شيخ ابن الهمام كه متفق ست كلمه مشائخ در زني كه دفن كرده شد پسر وي در غير بلد خود ووي غائب بود پس بي صبري مي كند ومي خواهد نقل كند كفنيا بيش هزار وكه نقل كند پس تجويز بعض متاخرين آنرا الاعتبار نزد او اگر بي غسل ودفن كرده شد يا بي نماز برآورده نشده ويا بغير اتفاق ودفن كرده نشده ودر خانه كه نبود دران زيرا كه آن خاصه انبياست صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين بلكه نقل كرده شود بمقابر مسلمين ودفن كرده نشده دو كس در يك قبر مگر بضرورت انتهى

وعن ابن عباس قال سل رسول الله صلى الله عليه وسلم من قبل رأسه كشيده شد آنحضرت يعني در وقت نهادن در قبر از جانب سر رسول در لحد

کشیدن چیزی و بیرون آوردن آن بنرمی چنانچہ کشیدن شمشیر و کارد و جز آن از نیام و کشیدن میت از جانب سر چنان بود کہ نہادہ شود در جنازہ در پایان قبر پس بیرون آورده شود و از جانب سر در آورده شود در قبر و مذہب شافعی این است و سنت نزد ما آنست کہ نہادہ شود جنازہ بجانب قبلہ از قبر چنانکہ باشد پایان جنازہ بجانب پایان قبر و سر وی بجانب سر قبر و بدارند نگاہ داشتہ شود میت و نہادہ شود در قبر و چنین می درآورد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مردہ را در قبر چنانکہ در حدیث آینده بیاید و در حجر و آنحضرت آنقدر سعہ نبود کہ از جانب قبلہ درآورده شود و زیرا کہ قبر شریف ملصق بجدار است۔ رواہ الشافعی **وعنہ** ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل قبرا لیلا۔ و ہم از ابن عباس است کہ آنحضرت درآمد قبری را در شب گویند کہ آن قبر عبد اللہ ذو البجادین است کہ از اصحاب صفہ است و اسلام او را قصہ غریبی است کہ از قوم خود گریختہ آمد و ایمان آورد و فارح لہ بسراج پس افروختہ شد برای آنحضرت چراغی فاخذ من قبل القبلۃ پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبلہ و قال و گفت رحمک اللہ رحمت کند ترا خدای تعالیٰ ان کنت لاواہا تلاء للقرآن بتحقیق بود وی قواواہ بسیار خواننده قرآن را واواہ معنی متضرع کثیر البکا کثیر الدعا مہربان بر مردمان اندوگین در دمند رواہ الترمذی و قال فی شرح السنۃ اسنادہ ضعیف و ترمذی گفتہ است کہ در ین باب حدیث از جابر و زید بن ثابت کہ برادر زید بن ثابت است آمده و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و از ین حدیث معلوم میشود کہ دفن در شب درست است و بعض مکروہ پنداشتہ اند۔ **وعن ابن عمر ان النبی** صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا ادخل المیت القبر بود آنحضرت چون درآورده میشد میت یا چون می خواست میت را در قبر از دخل مصدر مجہول و معلوم ہر دو روا است۔ قال میگفت این کلمات را بسم اللہ و باللہ و علی ملۃ رسول اللہ و فی روایۃ و علی سنۃ رسول اللہ بگذارند میت را بسنت رسول اللہ بجای ملت۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجۃ بروایت کرده اند این جماعۃ این حدیث را باین ذو روایت و ورد ابو داؤد الثانیۃ و روایت کرد ابو داؤد در روایت ثانیہ را۔ **وعن جعفر بن محمد** عن ابیہ مرسلا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم حثی علی المیت ثلثا حثیات۔ روایت است از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال کہ آنحضرت خاک انداخت بر میت سہ انداختن۔ بیده جمیعا بہر دو دست و حثو خاک زدن بر روی کسی و حثی بر وزن رمی آنچہ بکبار بدست بردارند و انہ ذکر علی قبر ابنہ ابراہیم و روایت کرد کہ وی صلی اللہ علیہ وسلم آب پاشید بر گور پسر خود کہ ابراہیم پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است و وضع علیہ حصباء و نہاد بر قبر ابراہیم سنگ ریزہ ہای خورد رواہ فی شرح السنۃ و روی الشافعی عن مولہ و روایت کرده است شافعی از مولی وی یعنی ابتدای حدیث شافعی از رش علی قبر ابنہ است تا آخر و اول حدیث کہ حثی علی المیت ست تا آخر در روایت شافعی نیست۔ **وعن جابر** قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجصص القبور نہی کرد آنحضرت از آنکہ گچ کرده شود قبرہا از جہت آنچہ در روست از تکلف و زمین ورواداشتہ است حسن بصری گل کردن و شافعی گفتہ مستحب ست گل کردن و در خانیہ گفتہ کہ تطیین قبور لا باس بہ بخلاف مرکبی را کذا فی مطالب المؤمنین و آن مکتوب علیہا و نہی کرد از آنکہ نوشتہ شود بر قبور یعنی نام خدا تعالیٰ یا قرآن و نام رسول تا خوار و پایمال نگردد و بول نکند بر وی حیوان و نیز گفتہ اند کہ مکروہ ست بر پا کردن الواح مکتوبہ کہ بیفایدہ مگر آنکہ دران غرض صحیح باشد۔ و ان لم یطا و نہی کرد از آنکہ پایمال کرده شود قبور و نیز مستحب ست کہ در قبور بر ہنہ یا در آیند کذا فی شرعۃ الاسلام رواہ الترمذی **وعنہ** قال رش قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم و ہم از جابر است گفت آب پاشیده شد قبر آنحضرت و کان الذی رش الماء علی قبرہ بلال بن رباح و ابو اسمر کہ پاشید آب بر قبر آنحضرت بلال ابن رباح بفتح را بقبرتہ یا شید آب بشک بدأ من قبل رأسہ حتی انتہی الی رجلیہ شروع کرد از جانب سر آنحضرت

تا آنکه رسید بسوی هر دو پای او مرده را رواه البیهقی فی دلائل النبوة وعن عبد المطلب بن ابی وداعة بفتح او صحابی ست اسلام آورده در روز فتح مکه واین حدیث را از صحابی دیگر روایت میکند از جهت عدم حضور او در آن وقت وقال لما مات عثمان بن مظعون وخرج بجنازته فدفن سرگاه که مرد عثمان بن مظعون اظهار معجزه وی اول کسی ست که مرد از مهاجرین بمدینه وبیرون آورده شد جنازه او پس دفن کرده شد امر النبی صلی الله علیه وسلم رجلان را یا تیه بحجر فامر کرد آنحضرت مردی را که بیاورد او را سنگی را فلم یستطع حملها پس نتوانست آن مرد برداشتن آن حجاره را قام الیها رسول الله صلی الله علیه وسلم بنفسه پس برخاست آنحضرت بنفس خود بسوی آن سنگ وحسر عن ذراعیه وبرداشت آستینهای خود را از هر دو ذراع خود وبیرون آورد دو ساعد را از آستین خود وحسر ثوبه ودامن جامه را بر بستن کردن وقال المطلب گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعه که قال الذی یخبرنی عن رسول الله گفت آن کسی که خبر میدهد مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کانی انظر الی بیاض ذراعی رسول الله گویا که من الآن نظر میکنم بسوی سفیدی هر دو ذراع پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون حسر عنهما پنهان میکند آنحضرت هر دو ساعد خود را از آستین ثم حملها فوضعها عند رأسه پس برداشت آن حجاره را پس نهاد آنرا نزد سر عثمان ابن مظعون وقال اعلم بها قبر اخی وگفت آنحضرت میدانم ونشان میکنم بآن سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان را مظعون وگویند که بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مروان بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت وبر قبر عثمان بن عفان نهاد وادفن الیه من مات من اهلی ودفن میکنم بجانب وی کسی را که بمیرد از اهل وعیال من وبعد از وی اول کسیکه دفن کرده شد ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود چون زینب بنت رسول الله صلعم وفات کرد آنحضرت فرمود الحق شوبسلف خیر ما عثمان بن مظعون رواه ابو داود وعن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم وصاحبیه روایت ست از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق که از اکابر تابعین واعاظم علماء از فقهای سبعهٔ مدینه ست گفت درآمدم بر عائشه پس گفتم ای مادر من در کبشا او پرده بردار برای من از قبر آنحضرت وهر دو یار وی که ابو بکر وعمر ست رضی الله عنهما این قبور در حجرهٔ عائشه بودند وقت آن وقت بدان راه بود وپرده بر در فرو هشته بودند چون بخواستند که بزیارت مشرف شوند پرده برسیدند وهمی درآمدند وکشفت لی عن ثلثة قبور لا مشرفة ولا لاطئة پس پرده برداشت عائشه برای من از سه قبر نه بلند ونه متصل بزمین وگفته اند که بلندی آنها یک شبر بود مبطوحة ببطحاء العرصة الحمراء سنگ ریزه چیده شده بر روی بسنگ ریزهای سرخ عرصه وبطحاء وفراخ کرده روی سنگ ریزهای خرد بود ومراد اینجا نفس سنگ ریزهاست وعرصه در اصل صحن سرای اطلاق کرده میشود بر هر موضع فراخ بعد ازان غالب آمده بر جایهای مخصوص که در حوالی مدینه مطهره ست رواه ابو داود وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار گفت براء بن عازب که بیرون آمدیم ما با آنحضرت در جنازهٔ مردی از انصار فانتهینا الی القبر وپس رسیدیم ما قبر ولما یلحد بعد ودفن کرده نشده بود آن مرد هنوز ودر لحد نهاده نشده فجلس النبی صلی الله علیه وسلم مستقبل القبلة وجلسنا معه وبنشستیم ما با وی رواه ابو داود والنسائی وابن ماجة وزاد فی آخره وزیاده کرده ست ابن ماجه در آخر این حدیث این لفظ را کان علی رؤسنا الطیر گویا که بر سرهای ما پرندگان اند از غایت خضوع وسکون واین حدیث در فصل ثالث در باب ما یقال عند من حضره الموت هم ذکر این عازب گذشته ست باز یاد میکند او را در آنجا مذکور ست عازبن حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر وانتظار جلوس تا دفن سنت ست وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا بشکستن استخوان مرده

همچنین کسی نیست که از زنجا مستفاد میگردد که میت متألم میگردد بجمیع انچه متألم میگردد بدان حی ولازم این نیست که متلذذ گردد بجمیع انچه متلذذ میشود بدان زنده انتهی مرداه مالک وابوداؤد وابن ماجة ﴿الفصل الثالث﴾ عن انس قال شهدنا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ورسول الله صلی الله علیه وسلم جالس علی القبر فقال انس حاضر شدیم ما دختر آنحضرت را وآنحضرت بر سر قبر نشسته بود وحال آنکه آنحضرت نشسته بود نزد قبر فرأیت عینیه تدمعان پس دیدم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک میریختند فقال هل فیکم من احد لم یقارف اللیلة آیا هست درمیان شما کسی که گناهی نکرده باشد با جماع نکرده باشد بازن امشب اقتراف ومقارفت بتقدیم قاف بر فا بهر دو معنی آمده است وبهر دو معنی حمل کرده اند وگفته اند که اولی وارجح معنی ثانی است وگفته اند که عثمان درین شب یکی از کنیزکان خود را پیش خود طلبیده بود وجماع کرده پس آنحضرت تعریض بوی کرده در منع کردن وی از نزول وناخوش داشتن آن فعل را از عثمان وگفته اند که عذر عثمان دران فعل آن بود که بیماری ام کلثوم دراز کشیده بود وگمان نداشت عثمان که امشب فوت خواهد کرد وطاقت شده کرد وچون آنحضرت این سخن گفت فقال ابوطلحة انا پس گفت ابوطلحه انصاری که زوج مادر انس بود من جماع نکرده ام امشب قال فقال آنحضرت فانزل فی قبرها پس فرود آی تو در قبر وی فنزل فی قبرها پس فرود آمد ابوطلحه در قبر ام کلثوم وشیخ در شرح خود گفته که مشکل نشود واین حدیث بانچه گفته اند که زوج ومحارم اولی اند از صالحان بگانه از جهت احتمال آنکه آنحضرت را وعثمان را عذری بوده در فرود آمدن در قبر همچنین گفته است قونوی وگفته که ازین حدیث این باشود شود که اگر یکی بعد العهد از جماع بود وی اولی است فلیغتسل رواه البخاری وعن عمرو بن العاص قال للبنه وهو فی سیاق الموت وروایت است از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است گفت مر پسر خود را وحال آنکه عمرو در شروع موت ونزع روح بود اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار وقتی که من بمیرم پس نباید که همراه نشود مرا زنی نوحه گر ونه آتش عادت اهل جاهلیت بود که آتش همراه میت میفرستادند تا برای سوختن وجز آن بکار آید فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا پس چون دفن کنید مرا پس بریزید بر من خاک رویهم خاک اندک اندک اندازید بر من اشارت است بانکه میت احساس میکند ورنج میشود بانچه بر وی خاک میشود وبان زنده وشنوا اصم شین وتشدید نون وشین معجمه وتشدید نون در اصل بوده اند آب پراگنده کردن وانجا در تراب استعمال کرده ثم اقیموا حول قبری قدر ما تنحر جزور ویستر بها لحمها قدر گوسفند میگوید بایستید گرد گور من اندازه آنچه ذبح کرده شود شتری جزور بفتح جیم شتر گشنی وتقسیم لحمها وتخبز کوشت آن حتی استانس بکم تا آنکه آرام گیرم بشما فی الصراح انس بی بزبانی وآرام یافتن واعلم ماذا راجع برسل ربی ودانم که چه چیز باز میگرداند فرستادهای پروردگار خود را یعنی فرشتها که در گور می آیند وی پرسند ورواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه وهیکفت آنحضرت چون بمیرد یکی از شما پس دیر مکنید ونگاه ندارید او را در خانه واسرعوا بها الی قبره وشتاب ببرید او را بسوی قبروی ولیقرأ عند رأسه فاتحة البقرة وباید که خوانده شود نزد سر وی یعنی بعد از دفن اول سورهٔ بقر که اولها الم تا هم المفلحون ست وعند رجلیه بخاتمة البقرة ونزد پایهای وی خاتمهٔ بقره که آمن الرسول تا آخر سوره ست ودر آثار قرأت فاتحة الکتاب وسه وقت سه قل هو الله احد وگردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است واختلاف کرده اند در گردانیدن ثواب قرآن برای میت ووصول ثواب آن بدرستی وصحیح وصول است شیخ عبد الله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ عز الدین عبد السلام را

در خواب دیدند گفت کہ ما در دنیا حکم کردہ بودیم کہ ثواب قرآن بمیت میرسد درین عالم برخلاف آن ظاہر شد و دریافتم کہ میرسد و مردہ نیست قرأت قرآن بر قبر او بصحیح ذکر کردہ الشیخ ابن الامام رواہ البیہقی فی شعب الایمان روایت کردہ این حدیث را بیہقی بطریق رفع در شعب الایمان وقال الصحیح انہ موقوف علیہ و صحیح آنست کہ موقوف است بر عبد اللہ بن عمر و قول اوست و عن ابن ابی ملیکۃ بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیہ از مشاہیر تابعین است و قاضی مکہ بود در عہد عبد اللہ بن الزبیر قال گفت لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر بالحبشی و ہو موضع ہر گاہ کہ وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق کہ از صحابہ است در حبشی بضم حاء و سکون حاء حدہ و شین معجمہ و یاء مشددہ موضعی است در اسفل مکہ قریب بہ بوی و بعض گفتہ اند بریک برید تحمل الی مکۃ پس برداشتہ آوردند بسوی مکہ فدفن بہا پس دفن کردہ شد بہ مکہ و لما قدمت عائشۃ اتت قبر عبد الرحمن ابن ابی بکر پس ہر گاہ کہ قدم آورد عائشہ مکہ برای حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و وی برادر عائشہ بود مادر ایشان ام رومان بود و قالت پس گفت عائشہ و فواندین دو بیت را کہ تمیم بن نویرہ راست در مرثیہ برادر خود مالک بن نویرہ در وقتیکہ کشت او را خالد بن ولید بدست خلافت ابی بکر صدیق بحجت قول او عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم شعر ما کنا کندمانی جذیمۃ حقبۃ من الدہر حتی قیل لن یتصدعا فقد ذکر نزال بجمہ چنانکہ در نسخ مقروء و صحیح کردہ اند بضم جیم و فتح ذال چنانکہ در صحاح گفتہ نام پادشاہی کہ عراق و خشت و جزیرہ و عرب را نیز با آن ضم کردہ بود و این پادشاہ دو ندیم داشت مالک عقیل کہ تا مدت چہل سال ندیم و جلیس وی بودند و ایشان را نعمان گشت و در قتل ایشان قصہ طویلہ ایست کہ در شرح مقامات حریری مذکور است و حقبہ بکسر حاء و سکون قاف مدتی از زمان و بضم ہشتاد سال یا ہشتہ و دہر و دہور بمعنی روزگار گفتہ حقبہ یکسال و ما حقب بضم ہر دو بمعنی ہشتاد سال یا ہشتہ چنانچہ در قول سجانہ او امضی حقبا و قولہ تعالی لابثین فیہا احقابا گفتہ میگوید ما بودیم مانند دو ندیم جذیمہ کہ ہمیشہ با یکدیگر بودند از یکدیگر جدا نمیشدند از روزگار دراز حتی اینکہ قصد عا تا آنکہ گفتہ شد ہرگز متفرق نخواہند شد فلما افترقنا کانی و مالکا پس ہر گاہ جدا افتادیم گویا کہ من و مالک بطول اجتماع لم نبت لیلۃ معا بعد ازین در ہیچ شبی اجتماع و اتصال شب نکردہ بودیم با یکدیگر و لام منبی بعد یا مع است این دو بیت را عائشہ خواند ثم قالت پس گفت و اللہ لو حضرتک ما دفنت الا حیث مت و لو متک ما زرت قبرک بخدا سوگند اگر حاضر می بودم من وقتی کہ ترا دفن کردہ می شدی تو مگر آنجا کہ مردہ بودی و نیز اگر میدانستم کہ مردن تو در آنجا خواہد بود ہر آئینہ نمی رفتم بزیارت قبر تو و لو متک ما زرتک و اگر حاضر میشدم من ترا در وقت فوت تو زیارت نمی کردم ترا زیرا کہ زیارت امری واجب نیست بآنکہ امہات المومنین حکم مقدارت دارند کہ باید ملازم مساکن بیوت خود باشند و جز در مہم ضروری و حاجت مانند حج و غیرہ نہ برآیند با وجود آنکہ ظاہر حدیث نہی نساست از زیارت اگرچہ ماذل و نسوخ میدارند و نقل تواز مکان موت نیز نزد من مکروہ است ولیکن چون لقای تو نزد موت ازین نوت شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام لقا باشد و الا اولی ترک زیارت بود فافہم رواہ الترمذی و عن ابی رافع قال سل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سعدا کشید آن حضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازہ او در آورد در قبر و رش علی قبرہ ماء و باشید بر قبر وی آب یا خود متعہد شد بجہت تکریم وی و اظہار عنایت بحال وی رواہ ابن ماجۃ و عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی علی جنازۃ ثم اتی القبر فحثی علیہ من قبل راسہ ثلثا روایت است از ابی ہریرہ کہ آن حضرت نماز گزارد بر جنازہ پس آمد قبر را پس انداخت بر وی خاک بہر دو دست از جانب سر وی سہ بار رواہ ابن ماجۃ و عن عمرو بن حزم بفتح حاء مہملہ و سکون زای صحابی است و پانزدہ سالہ بود کہ ایمان آورد و عام خندق و ہفدہ سالہ بود کہ آن حضرت او را العمل بین بر نجران فرستاد قال رأنی النبی صلی اللہ علیہ وسلم متکئا علی قبر فقال لا تؤذ صاحب ہذا القبر

آزار کسی صاحب این قبر را اولا توذه شاید وی است که لا توذ صاحب هذا القبر گفت یا لا توذه گفت وبجای صاحب هذا القبر ضمیر گور رود شاید که مراد آنست که روح وی ناخوش میدارد و راضی نیست تکیه کردن بر قبر وی ازجهت تضمن وی اهانت و استخفاف را بای والله اعلم رواه احمد

باب البکاء علی المیت گریستن بر مرده بی نوحه وبلند کردن آواز الا بآس به است ومکروه است نوحه وستایش کردن میت را بافراط شبیه بحال جاهلیت است اما اصل ثنا وذکر محاسن نه بر وجه مذکور مکروه نیست ومکروه است تحدید مصائب یاده برسه روز وبر متقابر ومستحب است تعزیت پیش از دفن بعد ازوی تا سه روز ومعنی تعزیت صبر وشکیبائی فرمودن مصیبت زده را وغرا یعنی صبر است ومکروه است نشستن بر در وتنزه بعض مشائخ مکروه نیست ونشستن برای ماتم سه روز است وزیاده بران مکروه است بعض تا هفت روز گفته اند واز عطای خراسانی که از تابعین است اجتماع بر صاحب میت مکروه است که بنشینند بر در خانه خود ومردم جمع شوند وتعزیت نمایند بلکه سرگاه از دفن فارغ شوند هر کس متفرق شوند وصاحب میت باید که بکار خود مشغول گردد ومردم نیز بکارهای خود مشغول شوند وتعزیت زیاده بر یک بار نباید کرد وبعض مشائخ بخار اگفته اند تعزیت حاضر سه روز است وتعزیت غائب یک وز وبعض گفته اند که باک نیست بنشستن تا سه وز در خانه یا در مسجد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه وعبد الله بن رواحه در مسجد نشست ومردمی آمدند وتعزیت مردم درین زمان از تکلفات کنند همه بدعت وشنیع ومنامشروع است واگر معزی گوید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی تر از سر بعض گفته اند که کفر است وبعض گویند که کفر نیست ولیکن خطای عظیم است وبعض فتوی بکفر ازان داده اند واگر گوید هر چه از جان او کاست در جان تو زیاده با دیم کفر است واگر گوید عمر تو زیاده با دا این نیز خطا وجهل است ذکر هذا کله فی مطالب المؤمنین **الفصل الاول** عن انس

قال دخلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سیف القین گفت انس در آمدیم با همراه آن حضرت بر ابی سیف آهنگر وکان ظئرا لابراهیم ودایه وی دایه یعنی شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله وهم ضئعه وی ونام وی براء بن اعوش بود ونام زوجه او خوله بنت المنذر ومعنی ظئر بالفتح مهربانی کننده بر فرزند دیگری فاخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهیم فقبله وشمه پس گرفت آن حضرت ابراهیم را پس بوسه داد او را وبوی کرد او را ثم دخلنا علیه بعد ذلک پس تر در آمدیم با بروی بعد ازان یعنی همراه آن حضرت وابراهیم یجود بنفسه حال آنکه ابراهیم جود وسخاوت میکرد بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن ودیدو ابراهیم رضی الله عنه دو ساله وبعض گفته اند شانزده ماهه وهشت روزه ودر روایتی یک سال ودو ماه وشش روزه وبالجمله در مدت ضیاع بود که از عالم رفت فجعلت عینا رسول الله تذرفان پس ایستاد هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تذر فان که روان شدند اشکها ازان ذرف فقال له عبد الرحمن بن عوف وانت وا تو گریه میکنی وا اشک میریزی با این معرفت وجلالت شان یا رسول الله فقال پس گفت آن حضرت یا ابن عوف انها رحمة ای پس گریه عوف این اشکها از جهت رقت است بر مقبوض بمشاهده حالی که مبتلا است بشدت با این ضعف بنیت نه از جهت جزع وبیصبری وناشکیبائی است چنانچه نوحه کردن وفریاد بآخری پیوسته وگریبان دریدن آن اشکها را باشکهای دیگر یا این کلمه را بکلمه دیگر فقال پس گفت ان العین تدمع والقلب یخزن بدرستیکه چشم اشک میریزد ودل اندوهگین میگردد ولا نقول الا ما یرضی ربنا ونمیگوئیم مگر آنچه خوشنود است پروردگار ما وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون وبدرستیکه ما بجدائی تو ای ابراهیم هر آینه اندوهگینیم متفق علیه وتحقیق درین باب آنست که کمال آن حضرت کمال بشری است علی الاطلاق

که شامل تمامهٔ لطائف وقوای ظاهره وباطنه است چنانچه لائق بحال بشر است که جامع صفات روح ونفس وطبیعت است برخلاف حال ملائکه وبود آن حضرت که سبب ادراک هر چیز است حق وی وظاهر میشد از وی آثار تمامهٔ حواس وقوی پس آنچه مقصود ربود وصادر میشد بقدرت واختیار وآنچه مقدور نبود صادر میشد بحکم طبیعت واضطرار واگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید وهمه موافق حق وحکمت است واین دلیل سلامت حواس وقوی است پس مر آن حضرت را در هر مرتبه تمام وکمال است واین یکی از وجوه وجود سکرات موت است ورجوع وی صلی الله علیه وسلم محققین صوفیه گفته اند که تمامهٔ لطائف از طبیعت ونفس وقلب وروح وسر وراء بتکمین جدا جدا بی مزج وخلط میان این لطائف وعمل وکار خود اند وآثار ونتائج هر یکی بران مترتب وصادر سر ذات حق تعالی وتقدس متصل مروح در محبت وی تعالی مستغرق وقلب بذکر وی مشغول ونفس بخدمت وی عامل بطبیعت بخطوطی که سبب قوام بدن است اخذ وهمه مطیع ومنقاد حق اند در انچه پیدا شده اند برای آن والله اعلم وعن اسامة بن زید قال ارسلت ابنة النبی صلی الله علیه وسلم الیه تعنی فرستاد دختر آن حضرت که زینب زن جعبة ابی العاص بن الربیع بود کسی را بسوی آن حضرت ان ابنا لی قبض کپسری است مرا که در حالت نزع است ونزدیک است که قبض روح وی کرده شود فائتنا پس بیا ما را کو پسر شمال است فارسل یقرئ السلام ویقول پس فرستاد آن حضرت کسی را بسوی وی در حالتیکه میخواند سلام را وگوید ان لله ما اخذ ولله ما اعطی بدرستیکه مر خدا راست چیزیکه گرفت ومر او راست چیزی که داد وکل عنده باجل مسمی وهمه نزد او بمدت معین است وحیات آن پسر تا این مدت مقدر بود فلتصبر ولتحتسب پس باید که صبر کند وطلب ثواب وی کرد وفارسلت الیه تقسم علیه لیاتینها پس باز فرستاد زینب کسی را بسوی آن حضرت در حالتیکه سوگند میدهد وی را که البته باید آن حضرت او را فاقام ومعه پس برخاست آن حضرت وقام معه سعد بن عبادة ومعاذ بن جبل وابی بن کعب وزید بن ثابت ورجال ومردان دیگر از صحابه فرفع الی رسول الله پس برداشته آورده شد بسوی وی پسر بچه وانفس الصبی آن کودک که جان میداد ونفسه تتقعقع وحال آنکه جان او حرکت میکرد وی را مانند حرکت میکرد در زیدوقعقعه حکایت آواز سلاح وآواز دندان از جهت سخت واقع شدن ودر اکل وجذبانیدن چیزی خشک با واز کذا فی القاموس ودر صراح گفته آواز سلاح وقتن در زمین فاضت عیناه پس اشک بسیار میریخت هر دو چشم آن حضرت فقال سعد پس گفت سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ما هذا چیست این گریستن از تو واشک ریختن که تو بآن قوت وکمال حال میگیری فقال پس گفت آن حضرت هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده این اثر مهربانی ورزمی است که گردانیده ونهاده است آنرا خدای تعالی در دلهای بندگان خود فانما یرحم الله من عباده الرحماء پس جز این نیست ومهربانی نمی کند الله تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان ومهربانان را متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال شکی سعد بن عبادة شکوی له گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عباده بیماری که مر او را بود مشخص نیست نزد وی که چه بیماری بود فاتاه النبی پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده در حالی که عیادت میکند آن حضرت او را مع عبد الرحمن بن عوف وسعد ابن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود فلما دخل علیه پس هرگاه که در آمد آن حضرت بر سعد بن عباده وجده فی غاشیة یافت او را در حادثه که پوشیده واحاطه کرده بود او را کنایت از شدت مرض واندوه ودرد ست وغاشیه کار سخت ودشوار که احاطه کند ودر گیرد مرد را از مرض وغیره واز ین جهت قیامت را غاشیه گفته اند ودر صراح گفته غاشیه قیامت ودرد وبیماری شکم وبعض گفته اند که مراد بغاشیه در حدیث جماعه ایست که احاطه کرده بود نداورا

وگردوی نشستہ نقال پس گفت آن حضرت بمشاہدہ سختی حال وی یا بطریق استفہام قد قضی تحقیق میرانیدہ شد و پرداختہ شد کار حیات وی و بلفظ معلوم نیز روایت کردہ شدہ است چنانکہ در کریمہ قضی نحبہ است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را قالوا اگفتند لا نمردہ است یا رسول اللہ و موت سعد بن عبادہ بعد ازان حضرت است در خلافت عمر یا در خلافت ابی بکر رضی اللہ عنہما فبکی النبی پس بگریست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلما رأی القوم بکاء النبی پس ہرگاہ کہ دیدند آن گروہ کہ گریہ پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم بکرا بگریستند یشان نیز نقال پس گفت آن حضرت الا تسمعون ان اللہ لا یعذب بدمع العین آیا نمی شنوید یعنی آیا نمی شنوید از احکام شرعی کہ خدای تعالے عذاب نمیکند باشک چشم ولا بحزن القلب و نہ باندوہ دل ولکن یعذب بہذا ولیکن عذاب میکند بفعل این و اشارا الی لسانہ و اشارت کرد بلفظ ہذا بسوی زبان خود او یرحم یا رحم میکند باین یعنی عذاب الٰہی و رحمت وی ہمہ مترتب بر فعل زبان میگردد اگر نوحہ کرد در ین باب یا سخنی ناشایستہ گفت مستحق عذاب گردد اگر رحمہ خدا گفت و ترحیم کرد مستوجب رحمت ثواب شود و ان المیت لیعذب ببکاء اہلہ علیہ و بدرستی کہ مردہ عذاب کردہ میشود بگریستن کسان وی بر وے تحقیق این در شرح حدیث عائشہ بیاید متفق علیہ **وعن عبد اللہ** ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعی بدعوی الجاہلیۃ نیست از اہل طریقہ ما کسیکہ بزند رخسار ہا را و پارہ کند گریبانہا را و بخواند بخواندن جاہلیت چنانکہ نوحہ و دعا بویل و ثبور متفق علیہ **وعن ابی بردۃ** بضم باو سکون را پسر ابو موسی اشعری است از تابعین قال اغمی علی ابی موسی گفت بیہوش شد ابو موسی گرید او سنت اغمی بفتح و قصر بیہوشی اغما بیہوش گردانیدن غمی علیہ و اغمی علیہ ہر دو چنین استعمال کردہ میشوند بلفظ مجہول فاقبلت امرأۃ ابی عبد اللہ تصغیر برنۃ پس پیش آمد زن وی کہ کنیت او ام عبد اللہ بود و جاللتیکہ آواز میکند بکا و رنہ بفتح را و تشدید بدون آواز باگریہ کہ در روی ترجیع است یعنے گردانیدن آواز در حلق تم افاق پس بہوش آمد فقال الم تعلمی پس گفت ابو موسی مر زن را یا نمیدانی تو و کان یحدثنا ان رسول اللہ و بود ابو موسی کہ تحدیث میکرد و خبر میداد آن زن را کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال گفتہ است انا بری ممن حلق و صلق و خرق شق یعنی بیزارم از کسیکہ بستروموی سر را یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریہ و پارہ کند گریبان را متفق علیہ و لفظہ لمسلم **وعن ابی مالک الاشعری** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع فی امتی من امر الجاہلیۃ لا یترکونہن چہار خصلت اند در امت من از کار ہا جاہلیت کہ نمیگذارند آنہا را الفخر فی الاحساب یکی نازیدن و مدح کردن نفس در حسبہا و حسب آنچہ بشمار در مرد از صفات و خصال و شرف و مجد کہ در وی و در پدران او ست والطعن فی الانساب دوم طعن کردن و عیب گرفتن در نسبہای مردم چنانچہ فخر و تکاثر بنسب خود میکنند و حاصل این ہر دو خصلت تعظیم نفس و تحقیر مردم است و ہر دو مذموم است بلکہ باسلام و کفر والاستسقاء بالنجوم و طلب آب باران کردن بستارہ یعنے توقع امطار نزد وقوع نجوم در منازل خود چنانکہ گویند وقتیکہ کوکب فلان بمنزل بیاید باران شود چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است مطرنا بنوء کذا و این منع وزجر است از تمسک بقواعد نجوم و اعتقاد باحکام آن والنیاحۃ چہارم نوحہ کردن بر میت و قال و قفت آن حضرت النائحۃ اذا لم تتب قبل موتہا تقام یوم القیمۃ زن نوحہ گر چون توبہ نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم بتوبہ نرود ایستادہ کردہ میشود روز قیامت یعنی در موقف یا برانگیختہ میشود و علیہا سربال من قطران و حال آنکہ بران زن پیراہنی ست از قطران بفتح قاف و کسر جا و سکون یز آمدہ

وغنی است کہ دو شبانہ روز بیمار باشد و از بیماری خود شفا یابد و سوختہ میشود و چراغ وطلاکردہ میشود و بدان تشخیص کنند و این سخت تر است بمشتعال مار و احراق و وجع من جرب و بردی است پیراہن از حریر بفتح جیم و راکہ نام مرضی است مشہور کہ آزار کند و وجع پیراہن زن و سرسال جز پیراہن خواہ از زنان یا مرد یعنے مسلط گردانیدہ میشود بر تن وی کہ وخارش کہ از ان حاصل میکند بقطران تا زیادہ گردد الم و سوزش و بعض در بیان مناسبت عمل مباحث و جزای آن بجرب گفتہ اند کہ چون فاتحہ خراش میکند روی را و پارہ میکند و جامہ را مبتلا گردانیدہ شد بچیزیکہ بمیرنتواند کرد بران بخراشیدن و پارہ کردن و نیز خراش میکند و بخنان وقت انگیزد خود را مہای مصیبت زدگان را و جراحت میکند در و نہانی ایشان را پس عقاب کردہ شود و بانچہ مناسب آن باشد واللہ اعلم رواہ مسلم وعن انس قال مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بامرأۃ تبکی عند قبر روایت است از انس گفت گذشت آنحضرت بزنی کہ گریہ میکرد نزد گوری فقال پس گفت آن حضرت بآن زن اتقی اللہ واصبری بپرہیز کن ای زن از نافرمودہ خدا و شکیبائی کن قالت گفت آن زن بآن حضرت الیک عنی فانک لم تصب بمصیبتی بگیر و شو از من زیرا کہ تو مصیبت زدہ نشدہ بمصیبت من ولم تعرفہ و نشناخت آن زن آن حضرت را فقیل لہا انہ النبی پس گفتہ شد مر آن زن را کہ این سخن کہ گفت پیغمبر بود صلی اللہ علیہ وسلم فاتت باب النبی پس آمد آن زن بر در پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلم تجد عندہ بوابین پس نیافت آن زن نزد آن حضرت دربانان را چنانکہ بر در ملوک و امرای باشند و مانع نیافت از در آمدن گویا در نفس خود خوفی و ہیبتی یافتہ بود و گمان برد کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مثل ملوک و سلاطین خواہد بود و او را امجال در آمدن بروی نخواہد بود تا در آید و اعتذار نماید فقالت لم اعرفک پس گفت آن زن و عذر خواہی نمود کہ من نشناختم ترا کہ تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم و بی ادبی نمی نمودم فقال پس گفت آن حضرت انما الصبر عند الصدمۃ الاولی معتبر و محمود نیست صبر مگر نزد یک کوفت نخستین کہ اول زمان مصیبت رسیدن و کوفت اوست و بعد از گذشتن آن وقت خود بضرورت صبر میکند و صدم چیزی سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکہ اینجا زدن مصیبت کہ سخت ست بر دل کہ وی نیز سخت ست و در تحمل شدائد و بلایا پس میزند بروی و می شکند آنرا و صدم بمعنی رسیدن امری نیز آید چنانکہ رسیدن بلا و این معنی اظہر ست و لیکن معنی اول بلیغ است متفق علیہ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یموت لمسلم ثلثۃ من الولد فیلج النار نمی میرد مر مسلمانی را کہ کس از فرزندان پس در اید آتش دوزخ را الا تحلۃ القسم مگر برای حلال گردانیدن و گشادن سوگند کہ حق سبحانہ تعالی در قرآن مجید در ورود بندگان آتش را یاد کردہ و فرمودہ کہ وان منکم الا واردہا و ہیچ یکی از شما نیست مگر آنکہ در آید دوزخ را اگرچہ در آنی باشد مثل برق جہندہ و باد پرندہ و عرب میگوید کہ کردم این کار بتحلۃ القسم یعنی ہمان قدر کردم کہ بروی از عہدہ سوگند برایم و در وی ادنی فعل کہ کمیاب در ان لطیف کنند کفایت دارد پس ہر کہ سفر زندازوی مرد در روز خ نمی در آید مگر ہمان قدر کہ سوگند راست گردد متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم لنسوۃ من الانصار وہم ازالبی ہریرہ است کہ گفت گفت آن حضرت مر جماعت زنان را از قبیلہ انصار لا یموت لاحداکن ثلثۃ من الولد فتحتسبہ نمی میرد مر یکی از شما را سہ کس از اولاد پس صبر کند و طلب ثواب دارد الا دخلت الجنۃ مگر آنکہ در آید بہشت را

مقالت امراة منهن واثنان پس گفت زنی از میان این زنان یا دو کس هم میرند یا رسول الله یعنی بفرما که سه کس بمیرند یا دو کس مخصوص بسه کس مر ارقال گفت آن حضرت او اثنان یا دو کس میرند و این احتمال دارد که همین ساعت نمی فرو آمده باشد بتوجه آن حضرت بدرگاه صمدیت حق یا آن حضرت دعا کرده باشد و بموقف اجابت رسیده رواه مسلم و فی روایة لهما در روایتی مر بخاری و مسلم را این چنین آمده که ثلثة لم یبلغوا الحنث یمیرند سه کس که نرسیده اند بزه و گناه را یعنی مانع نشده اند که فعل آنها گناه باشد و بران بزه مترتب گردد و صغیر نمیرند زیرا که زنان باطفال مهر و شفقت زائد دارند و الم ایشان مفرط و اطفال تابع و ملحق و ملصق اند بایشان بخلاف کبار **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره است که گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسی یقول الله ما لعبدی المؤمن عندی جزاء اذا قبضت صفیه من اهل الدنیا ثم یحتسبه الا الجنة یعنی هیچ مسلمان را نیست نزد من پاداش اذا قبضت صفیه من اهل الدنیا چون قبض کنم و بمیرانم دوست خالص او را که بی شائبه تکلف او را دوست میدارد چنانکه پسر و جز آن از اهل دنیا چه جای آنکه از اهل آخرت باشد ثم احتسبه پس صبر کند و نظر بثواب آخرت دارد الا الجنة مگر بهشت را رواه البخاری **الفصل الثانی** عن ابی سعید الخدری قال لعن رسول الله گفت لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم النائحة زن نوحه کننده را و المستمعة و گوش دارنده بنوحه و شنوندهٔ آنرا بوجه رضا و لفظ تانیث را بجهت آن آورد که نوحه اکثر کار زنان است یا مراد جماعه فائحه و نفس نائحه است تا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهر تر است رواه ابو داود **وعن** سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجبا للمؤمن ان اصابه خیر حمد الله و شکر کاری شگرف است مر مسلمان را اگر برسد او را نعمت و مال و منال و عافیت ستایش میکند خدا را و سپاس میگوید او را و ان اصابه مصیبة حمد الله و صبر و اگر برسد او را سختی و اندوه ثنا میگوید و شکیبائی می ورزد بشهود صفات جمال و جلال و لطف و قهر زیرا که مقصود وی بجانه از پیراد نوازل و حوادث برنیده تعرف ست او چون معرفت حاصل شد محمد لازم آمد فالمؤمن یوجر فی کل امره پس مسلمان مژدوا ده میشود در همه کار و در همه حال وی چه نعمت و چه مصیبت و چه شکر و چه صبر حتی فی اللقمة یرفعها الی فی امرأته تا آنکه در لقمه که بردارد و می نهد آنرا در دهن زن خود بجهت مؤدت و رحمت یا در اللقمة واجبه اگر چه بطاهر از قسم شهوت و حظ نفس ست و لیکن در حقیقت ادای حق ست و لهذا فرمودان لزوجتک علیک حقا قول مشائخ شاذلیه ست المقصود من اللقمة الحق لا الحظ النفس و درین اشارت بتاکید و تائید ثبوت اجر است در جمیع احوال چه حقوق و عبادات و چه حظوظ و عادات باعتبار تضمن و نیت صالحه چه مباحات اگر چه در ظاهر از قبیل شهوات باشند لیکن باعتبار اشتمال آن بر نیت تقرب بحکم مستحبات میگیرند و عادات عبادات میگردند رواه البیهقی فی شعب الایمان **وعن** انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یموت له ثلاثة لم یبلغوا الحنث الا ادخله الله بفضل رحمته ایاهم الجنة یعنی هیچ مسلمانی نمیرد که او را دو دختر یا سه دختر نابالغ که بالا میرود از راه آن عمل او در محل کتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین و باب نیزل منه رزقه و در دری است که فرود می آید از آن در رزق و روزی وی و میرسد بمستقر از زاق از زمین فاز دامات بکبایا علیه پس چون می میرد مرد مسلمان میگریند آن سه در و در بروی بحقیقت یا مراد گریه اهل آنهاست از ملائکه و ظاهر آیت و حدیث در معنی اول ست و الله اعلم اتا بکای با صعود از جهت آنکه مشرف میشند بدان و گریه در رزق نسیئا لنکه رزق عون بود بر عمل صالح

پس ہر دو میگریند بجہت حرمان از ین سعادت وفقدان این نعمت فذلک قولہ تعالی پس این گریہ در صعود و رزق بر مومن مراد است بقول حق تعالی کہ از کافران نفی کردہ است و فرمودہ فما بکت علیہم السماء والارض پس نگریست بر ایشان آسمان و زمین این در شان کافران است و در مقابل وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان مفہوم میگردد و اگر گفتہ شود کہ در صعود و در رزق ہر دو در آسمان اند پس گریۂ زمین از چیست و از کجاست جواب آنکہ رزق از آسمان بر زمین میرسد پس آن مقام کہ محل وصول ارزاق ست می گریند چنانکہ در ترجمہ اشارت بدان کردیم رواہ الترمذی **وعن ابن عباس** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان لہ فرطان من امتی او فرط اللہ بہما الجنۃ فقالت عائشۃ رضی اللہ عنہا فمن کان لہ فرط من امتک فقال انا فرط امتی لن یصابوا بمثلی ہر کسی کہ باشد او را دو فرط از امت من می در آرد او را خدای تعالی بسبب آن دو فرط وجزای مصیبت و بشفاعت ایشان در بہشت فرط بفتحتین پیش رونده آب خور از برای اصلاح حوض و دلو با و پیش رونده از قافله تا طیار سازد آب را و منزل را و آنچہ محتاج اند بدان در منزل و مراد اینجا فرزند کسیکہ بمیرد گویا پیشتر میرود و کار او را در ان جہان در بہشت آماده میگرداند فقالت پس گفت عائشۃ رضی اللہ عنہا فمن کان لہ فرط من امتک کسی کہ باشد مر او را یک فرط از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفتہ باشد پس او را چہ حال است و شما این بشارت را بر دو فرط دادید قال فمن کان لہ فرطا گفت آنحضرت پس کسیکہ باشد او را یک فرط نیز مے در آرد او را در بہشت ما دو گفتیم زیرا کہ اول حکم همچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد یکی را نیز حکم شد یا موفقہ ای توفیق داده شده بخیرات و حرص بر تعلیم شرائع و احکام و سوال ازان نداست بعائشہ و تشریف است مر او را باین لقب جامع فضائل و کمالات و عائشہ را در حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم راہ سوال و علمی و شرائع بود کہ ہیچ یکی از ازواج مطہرہ را نبود و چون آن حضرت او را بریں صفت مدح کرد بریں فعل ترغیب خود زیاده کرد در سوال باظہار حسرت تا سنت بر قرینین بہمت کہ وجود فرط ست ازوی رضی اللہ عنہا فقالت پس گفت عائشۃ فمن لم یکن لہ فرط من امتک پس کسیکہ نباشد برای او فرطے از امت تو چہ کار کند قال گفت آن حضرت فانا فرط امتی پس من فرط منم خود را کہ پیشتر میروم و کار سازی ایشان در جہان میکنم و این جزا و ثواب ایشان را کہ بمردن فرزندان است بجہت درد و مصیبت است کہ بایشان میرسد لن یصابوا بمثلی ہرگز مصیبت زده نمیشوند ایشان بمانند مصیبت موت من زیرا کہ من محبوب ترم نزد ایشان از پدران و پسران و از ہر تعلق دارندہ بدان رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب **وعن ابی موسی** الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مات ولد العبد قال اللہ تعالی لملائکتہ چون می میرد فرزند بندہ میگوید خدا تعالی مر فرشتگان خود را وی پرسد از ایشان قبضتم ولد عبدی قبض کردید شما روح فرزند بندۂ مرا فیقولون نعم پس میگویند فرشتگان آری قبض کردیم پس مہربانی میکند وی تعالی بر بندۂ خود فیقول پس میگوید وی تعالی فقبضتم ثمرۃ فؤادہ قبض کردید میوۂ دل او را و حاصل عمر فرزندگانی او را فیقولون نعم پس میگویند آری کردیم فیقول پس میگوید اللہ تعالی ماذا قال عبدی چہ چیز گفت بندۂ من در وقت قبض روح فرزندوی فیقولون پس میگویند فرشتگان حمدک واسترجع حمد گفت و استرجاع کرد یعنی گفت انا للہ وانا الیہ راجعون فیقول اللہ پس میگوید خدا تعالی ابنوا لعبدی بیتا فی الجنۃ و سموہ بیت الحمد بنا کنید برای بندۂ من خانہ در بہشت کہ چون درین جہان پدر وی بمصیبت و محنت غمگین شده است دران جہان بنعیم بہشت و جود و غلمان ان

شاد گردد و چون ببردن فرزند خانہ جمعیت و سرور وی ویران شدہ است خانہ بہتر ازین در بہشت بنا کنیند اینہمہ بظہور صفت جلال و جمال اوست تعالی و تقدس میزیانند و میمیرانند و میگیریانند و می خنداند بیت گہی میزند تا شود دور دناک ۔ گہی میکند آبش ز دیدہ پاک گہ بلطفم می نوازد گہ بناز ۔ گہ بخشم می کشد گہ زندہ می سازد مرا آن شوخ باز مے کند ۔ وسموہ بیت الحمد وی فرماید وی سبحانہ و تعالی لبہر تسکین آن کہ برای آن بندہ خانہ بنا کنید و نام نہید آن خانہ را خانۂ حمد کہ این جزای حمد و رضا و تسلیم اوست کہ در مصیبت کردہ رواہ احمد والترمذی

وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من عزی مصابا فلہ مثل اجرہ کسی کہ تعزیت کند و صبر فرماید و تسلی دہد مصیبت زدہ را پس مر او راست مانند اجری بر مصیبت و صبر بران رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب لا نعرفہ مرفوعا الا من حدیث علی بن عاصم الراوی وکفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آنرا الا بطریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم کہ راوی این حدیث است و در کاشف گفتہ کہ او را تضعیف کردہ اند ائمہ وقال در رواہ بعضہم عن محمد بن سوقۃ بہذا الاسناد موقوفا و گفت ترمذی در روایت کردہ اند آن را بعض محدثین از محمد ابن سوقہ بضم سین مہملہ وسکون واو و بقاف بہمین اسناد موقوف بر عبد اللہ بن مسعود و گفتہ اند کہ محمد بن سوقہ ثقہ و مرضی است **وعن ابی بردۃ** روایت است از ابی بردۃ بفتح موحدہ و سکون را و بزای اسلمی کہ از صحابہ است و ہمیشہ ہمراہ آن حضرت در غزا بود قال قال رسول اللہ کفت کفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من عزی ثکلی عسی بردا فی الجنۃ کسی کہ تعزیت کند و صبر فرماید ثکلی را پوشانیدہ شود مر او را جامہ در بہشت و ثکلی بفتح ثلثہ و سکون کاف زنی کہ فرزندش مردہ و در قاموس گفتہ کہ ثکل بضم موت و ہلاک و فقد حبیب یا ولد و مرد را ثاکل و ثکلان گویند و زن را ثکلی و ثکلانہ و ثکالہ قلیل است و بر د بضم ثوب مخطط و آن معروف است رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب **وعن عبد اللہ بن جعفر** قال اما نعی جعفر روایت است از عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب گفت ہر گاہ آمد خبر موت جعفر کہ در غزوۂ موتہ شہید شد و نعی بفتح نون و سکون عین خبر موت و نعی بفتح نون و کسر عین و تشدید یا نیز روایت است یعنی خبر موت رساننده و اول ظاہر تر است قال النبی گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما بسازید برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاہم ما یشغلہم پس تحقیق آمدہ است ایشان را چیزی کہ باز میدارد ایشان را از طعام پختن کہ خبر موت او باشد رواہ الترمذی وابو داؤد وابن ماجۃ و در این حدیث دلیل است بر آنکہ مستحب است خویشان و ہمسایگان و دوستان را تہیۂ طعام اہل میت را بعض گفتہ اند کہ فرستادن طعام برای اہل میت روز اول غیر کردہ است از جہت شغل تجہیز میت در روز دوم کردہ است اگر زنان نوحہ گر جمع شوند زیرا کہ این اعانت است بر اثم و عدوان و احتمال کردہ اند در کل غیر اہل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفتہ کہ باک نیست مر کسی را کہ شغل است نہارش

الفصل الثالث

وعن المغیرۃ ابن شعبۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من نیح علیہ فانہ یعذب بما نیح علیہ یوم القیمۃ گفت مغیرہ شنیدم آن حضرت را کہ میگفت کسی کہ نوحہ کردہ شود بر وی پس بدرستیکہ آنکس عذاب کردہ میشود بچیزے کہ نوحہ کردہ میشود بر وی روز قیامت و مراد بچیزی کہ نوحہ کردہ میشود بر و آن سخنی است کہ میگوید آنرا نائحہ برای میت و گفتہ میشود بوی بطریق استہزا و سخریت چنانکہ در حدیث نعمان بن بشیر خواہد گویا

وی ظاهر میکرد نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بآن پس محل زجر و توبیخ باشد متفق علیه **وعن عمرة** بفتح عین مهمله وسکون میم بنت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة رضی الله عنها روایت است از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره که مخضرمیه است و در کنار عائشه ام المؤمنین پرورده شده روایت میکند احادیث عائشه را بسیار کردی گفت شنیدم عائشه را وذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه و حال آنکه ذکر کرده شد مر عائشه که عبد الله بن عمر میگوید که میت عذاب کرده میشود بگریستن زنده بر وی تقول میگفت عائشه یغفر الله لابی عبد الرحمن بیامرزد خدای تعالی مر ابی عبد الرحمن را که کنیت ابن عمر است واین کلمه در جای میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده میگویند که خدا او را رحمت کند و بیامرزد باز عائشه میگوید اما انه لم یکذب ولکنه آگاه باشید بدستیکه وی یعنی ابن عمر عمدا دروغ نگفته است وچون گوید و شان وی اعلی و ارفع است ازان و لکنه نسی ولیکن وی فراموش کرده است انچه از حضرت شنیده او را خطا یا خطا کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد ازان بیان خطای ابن عمر میکند بقول خود انما مر رسول الله این است وجز این نیست که گذشت بپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی یهودیة یکی علیها بر زن یهودیه که مرده بود و گریسته میشد بر وی فقال انهم لیبکون علیها پس گفت آن حضرت بدستیکه ایشان میگریند بر وی وانها لتعذب فی قبرها و حال آنکه تحقیق وی هر آئینه عذاب کرده میشود در قبرش پس آن حضرت در خصوص یهودیه این را گفت و کفار و گیر در حکم وی خواهند بود و در خصوص وی هم گفت که وی بسبب بکای ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان کافران است و ایشان میگریند و او را عزیز میدارند و مرحوم میدانند و وی خوار و ملعون است از یجا ابن عمر فهمیده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بطریق کلیه فرمود که میت بسبب گریهٔ زندگان بر وی در قبر معذب میگردد و در شرح این کلام تمام در حدیث آینده بیاید

متفق علیه **وعن عبد الله** بن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون یا که از مشاهیر تابعین است قال گفت توفیت بنت لعثمان بن عفان رضی الله عنه بمکه مرد دختری مر عثمان بن عفان را بمکه فجئنا لنشهدها پس آمدیم تا حاضر شویم جنازهٔ او را و حضرنا و حاضر شد او را ابن عمر و ابن عباس فانی لجالس بینهما پس بدستیکه من هر آئینه نشسته ام میان ابن عمر و ابن عباس در بعض نسخ دانی بود و در صحیح بخاری نیز همچنین است و این اظهر است و در معنی فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان و هو موا جهه پس گفت ابن عمر مر پسر عثمان را که نام او عمرو است و حال آنکه وی روبروی وی بود الا تنهی عن البکاء آیا باز نمی داری یعنی زنان را از گریستن فان رسول الله زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه بدرستیکه مرده هر آئینه عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بر وی فقال ابن عباس قد کان عمر تقول بعض ذلک پس گفت ابن عباس تحقیق بود عمر رضی الله عنه میگفت بعض این سخن را که ابن عمر میگوید یا بعض بسبب آن گفت که شاید در عبادت کم و بیش واقع شده باشد یا عمر اینچنین میگفت که ببعض بکاء اهله چنانکه ابن عباس امد گفت ثم حدث پس حدیث کرد ابن عباس فقال صدرت مع عمر من مکة بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت وی از مکه بسوی مدینه و این در اوان حال است که عمر رضی الله عنه در مدینه گشته خواهد شد حتی اذا کنا بالبیداء تا آنکه بودیم ما به بیداء بر وزن صحراء بقعه موحده و سکون تحتانیه نام موضعی است میان مکه و مدینه فاذا هو برکب تحت سمرة پس ناگاه عمر ملابس وملاقی است بسواران در زیر سایهٔ درختی که نام وی سمره است بفتح سین و ضم میم فقال اذهب فانظر من هؤلاء الرکب پس گفت عمر یعنی ابن عباس را برو پس ببین کیستند این سواران فنظرت فاذا هو صهیب پس نگاه کردم من پس ناگاه آن صهیب بود پس گفت

سواران

وسواران دیگر نیز همراه او بودند قال فاخبرته فقلت ابن عباس پس خبر کردم عمر را که صهیب است فقال وعلی پس گفت عمر بخوان او را وطلب فرجعت الی صهیب پس باز آمدم بسوی صهیب فقلت ارتحل فالحق امیر المؤمنین پس گفتم کوچ کن از اینجا پس بسوی وی باید امیر المؤمنین یعنی عمر رضی الله عنه فلما ان اتیت عمر دخل صهیب یبکی پس هرگاه بدو رسیدند و رسید عمر را مصیبت قتل و آمد صهیب در حالی که میگوید بر مصیبت عمر بقول میگوید وا اخاه واصاحباه وا امیراه وا یا رفقال عمر یا صهیب اتبکی علی پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت ای صهیب آیا گریه میکنی بر من وقد قال رسول الله وحال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه ذکر بعض بکا برای آن خواهد بود که ممنوع گریه است کرباند بر بعضی وجزع بود یا مراد آنست که بکا سفلهٔ تعذیب است از جانب خدای تعالی عذاب میکند بران فافهم فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشة پس گفت ابن عباس هرگاه که مرد عمر ذکر کردم آنرا یعنی گفت وگوی عمر و صهیب را و قول عمر را که ان المیت لیعذب الی آخره عائشه رافقالت یرحم الله عمر پس گفت عائشه رحمت کند خدای تعالی عمر را چنانکه باین عمر گفته بود ولم یقل انه اخبر ذکر مغفرت نکرد که مبنی از سبق گناه است بخلاف رحمت که مورد وی عام است لا والله نه این چنین است بخدا سوگند ما حدث رسول الله حدیث نکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه یعنی بران وجهی که عمر فهمیده زیرا که حدیث صحیح است بی شبهه و اختلاف در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگویند که عذاب بسبب بکاست مؤمن را و کافر را و عائشه میگوید که این در باره کافر است و او در عذاب است گریه کنند یا نکنند و بر تقدیر گریه عذاب تعارن گریه است پس عذاب بگریه است نه از گریه و این مضمون را اگر زبان علم او اکنند واضح تری گردد که کلمه با نزد ابن عمر را سببیت است و نزد عائشه برای ملابست است واگر فرضاً مسلمانی را در قبر عذاب شاید عذاب او متعارن گریه خواهد بود اما عائشه میگوید که در رد این حدیث در کافر است و این است معنی قول عائشه که گفت ولکن ان الله تعالی یزید الکافر عذابا ببکاء اهله علیه ولیکن بدرستیکه خدای تعالی افزون میکند کافر را عذاب باکای اهل وی بروی و این عبارت دلالت میکند که در باره کافر گریه نیز سبب افزونی عذاب میگردد و این سبب آن خواهد بود که کافر راضی است بگریه بلکه بعض وصیت میکند بگریه و نوحه و امثال معاصی دیگر سببیت گریه مر عذاب را بجهت این است و بعض بهمین توجیه میکنند که عذاب بسبب گریه در انجا است که میت وصیت کرده باشد بدان و راضی شده چنانکه رسم جاهلیت بود و قائل بعد از ان عائشه رضی الله عنها استدلال میکند بر عدم سببیت گریه اهل میت مر عذاب او را چنانکه میفرماید وقالت عائشه رضی الله عنها حسبکم القرآن استدلت شما را قرآن که میفرماید ولا تزر وازرة وزر اخری و بر نمیدارد هیچ نفس بار بردارنده بار نفس دیگر را یعنی گناه یکی بر دیگری نمی نویسند و چون گریه و نوحه گناه اهل میت است بر میت چرا نویسند وی چه گناه کرده است که او را بدان عذاب کنند قال ابن عباس عند ذلک گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون آیت قرآنی را که وانه هو اضحک وابکی و خدای خنداند و بگریاند واین تقریری است بر اینکه نفی مذهب ابن عمر که میت عذاب کرده میشود بگریه زیرا که بکای اهل وی بروی زیاده میکند و شادی وی را و خدای است که پیدا میکند و ظاهر میگرداند در وی آنرا پس او را شرور عذاب نباشد اما این بر تقدیری خواهد بود که ضحک و بکا بی اختیاری باشد کما هو المختار واختیاری باشد کما هو المشهور در میان اعیان محققین فافهم والله اعلم قال ابن ابی ملیکة فما قال ابن عمر شیئا پس نگفت ابن عمر چیزی را در برابر این سخن عائشه و ملزم گشت و قبول کرد متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد را سهو دلیل است و او امیر سد که بدلیل خود تخطیه مجتهد دیگر کند اگرچه بزرگتر و عالم تر باشد در دین چنانکه عمر نسبت بعائشه رضی الله عنهما و چون حق ظاهر گردد قبول کند و ساکت گردد تا نزاع و جدال زیاده نگردد و عن عائشة رضی الله عنها

قالت لما جاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة قعد عائشہ بگاه که رسید آن حضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه و جعفر
ابن ابی طالب و عبد اللہ ابن رواحه در غزوهٔ موته چنانکه قصهٔ آن در احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور است جلس نشست آن حضرت یعنی در مسجد برای عزای
ایشان یعرف فیه الحزن شناخته میشود در آن حضرت غم و اندوه وانا انظر من صائر الباب و من نگاه میکردم از شکاف در چنانکه تفسیر کرده است
او را راوی بقول تعنی شق الباب میخواهد عائشه بصائر باب شکافت باب را طاهر از نزد آن حضرت در آن وقت کسی بیگانه نبود فاتاه رجل پس آمد
آنحضرت را مرد فقال پس گفت آنمرد ان نساء جعفر بسیکه زنان جعفر و ذکر بکاء هن و ذکر کرد آن مرد گریه زنان جعفر را که بسیار میکنند فامره ان
ینهاهن پس امر کرد آن حضرت آنمرد را که باز دارد زنان را از گریه فذهب پس رفت آنمرد پیش زنان تا منع کند تم اتاه الثانیة پس بازگشت آمد آن مرد نزد
آن حضرت بار دوم لم یطعنه اطاعت نکردند زنان آن مرد را و باز نیامدند از گریه فقال ان هن پس باز گفت بآن مرد که برو و باز دار ایشان را
از گریه فاتاه الثالثة پس آمد آنمرد نزد آن حضرت سوم بار فقال گفت واللہ غلبننا بخدا سوگند غالب آمدند زنان ما را یا رسول اللہ صلی اللہ علیک
پس گمان برد عائشه و در بعض نسخ زعمت بلفظ متکلم تصحیح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت پس دانستم انه قال که آن حضرت گفت
بآن مرد فاحث فی افواههن التراب پس بینداز در دهن های ایشان خاک را مبالغه است در منع ایشان از بکاء و زور آوردن بران عائشه
میگوید قلت پس گفتم با دل خود خطاب بآن مرد ارغم اللہ انفک بخاک بمالد خدای تعالی بینی ترا کنایت است از خواری و اہانت لک فعل
ما امرک رسول اللہ نکردی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم که باز داری زنان است از گریه ولم تترک رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم
من العناء و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر منع مکرر که هر بار آمدی و گفتی که آنها باز نمی آیند تا بار دیگر امر کرد آن حضرت
و تعب کشید متفق علیه وعن ام سلمة قالت لما مات ابو سلمة قلت گفت ام سلمه که چون مرد ابو سلمه که زوج اولی وی بود پیش از آن حضرت صلی اللہ
علیه وسلم گفتم من غریبة فی ارض غربة غریبه است ابو سلمه در زمین غربت است زیرا که از مکه بحبشه هجرت کرده بود و از حبشه بمدینه آمده و غریب
بود و با هیچکس گفت و گوی نداشت لابکینه بجا تحدثه عنا البته بگریم او را گریه که حکایت کرده شود از ما در مردم که این چنین گریه کرد که همگیر
نگرده است فکنت قد تهیأت للبکاء علیه پس بودم من که تحقیق آماده شدم برای گریستن بر ابو سلمه مخود را بران آورده م اذ اقبلت امراة
تریدان تسعدنی ناگاه پیش آمد زنی میخواهد آن زن که یاری دهد مرا و موافقت کند با من در گریه کردن فاستقبلها رسول اللہ پس پیش آمد
آن زن را پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت اتریدین ان تدخلی الشیطان آیا می خواهی تو ای زن که در آری شیطان را
بیتا خرجه احمد منه مرتین در خانه که بیرون آورده است او را خدای تعالی از ان خانه دو بار یکبار بدر آمدن و در سلام و بار دیگر بحبشه و بار
از یکبار بحبشه و بار دیگر از حبشه بمدینه یا در روز در آمدن و در سلام و در روز بیرون رفتن از دنیا تا تواند که مرتین متعلق بقال باشد وکفت عن البکاء
علم اکه ام سلمه میگوید و چون آن حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از گریه پس گریه نکردم بعد از ان رواه مسلم وعن النعمان بن بشیر
صحابی است که در وقت رحلت آن حضرت هشت ساله بود قال اغمی علی عبد اللہ بن رواحة گفت نعمان بیهوشی انداخته شد بر عبد اللہ
بن رواحه در وقتیکه بیمار بود و نزد یک بمردن رسیده اگرچه در بیماری نمرده است بلکه شهید شد در غزوهٔ موته فجعلت اخته
عمرة تبکی پس در ایستاد خواهر او که عمره نام داشت که میگریست دمی گفت و اجبلاه ای کوه و اکذا و اکذا ای چنین ای چنین تعدد علیه

در حالتیکہ میشمارد بروے اوصاف وی ستایند چنانکہ می ستایند زنان مردہ را در نوحہ و تفجع نقال گفت عبد اللہ بن رواحہ یعنی بعمر و عیر ابی فانی بہ گاہی بہوش آمد ما قلت شیئا الا قیل لی کذلک گفتی تو ہیچ چیزی ازان از خود نگفتہ مگر آنکہ گفتہ شد مرا بطریق تعریف و ایذا بچنانکہ تو گفتی زادنی روایۃ زیادہ کردہ است در روایتی این عبارت را کہ فلما مات لم تبک علیہ پس چون مرد ابن رواحہ نگریست عمرہ بر وے و نوحہ کرد این یکے تو جہ لست کہ بر قول عمر ابن عمر را کہ در حدیث ان المیت لیعذب ببکاء اہلہ علیہ گفتہ اند رواہ البخاری **وعن ابی موسی** قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما من میت یموت گفت ابو موسی نشنیدم آن حضرت را کہ میگفت ہیچ مردہ کہ می میرد فیقوم باکیہم پس می ایستد گریہ کنندہ قوم او پس میگوید آن گریہ کنندہ واجبلاہ و سیداہ او بنحو ذلک یا عد آن الفاظ دیگر کہ در نوحہ و تفجع میگویند الا وکل اللہ بہ ملکین مگر آنکہ میگمارد خدای تعالی بر وی دو فرشتہ را می سیارد کار او را باو ایشان را نیز آنکہ می جبانند و دفع میکنند آن میت را و لہز مشت بر سینہ زدن از باب فتح یفتح و بقولان و میگویند بطریق ایذا اہکذا کنت آیا ہمچنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب حسن **وعن ابی بردۃ** قال لما مات ابو موسی اقبل نساء یبکین علیہ فجمع النساء یبکین علیہ پس جمع شدند زنان در حالتیکہ گریہ کنند بر ان میت بالستاد عمر رضی اللہ عنہ نیاہن و لطم و ہن در حالیکہ باز میدارد ایشان را و میراند ایشان را فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و عن بگذار ایشان را یا عمر فان العین دامعۃ زیرا کہ چشم اشک ریزندہ است و القلب مصاب دل بمصیبت زدہ و اندوہگین است و العہد قریب و زمان بمصیبت نزدیکے تازہ است و ما نقول الا ما یرضی ربنا و گفتہ نمی شود مگر آنچہ راضی است پروردگار ما و انا بفراقک یا ابراہیم لمحزونون و ما نا بجدائی تو اے ابراہیم اندوہگینیم رواہ احمد و البخاری و مسلم **وعن ابن عباس** قال ماتت زینب بنت رسول اللہ مردہ زینب دختر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ زوجہ ابی العاص بن ربیع اموی بود فبکت النساء پس گریستند زنان فجعل عمر یضربہن بسوطہ پس دیستاد عمر کہ میزد ایشان را بتازیانۂ خود فاخرہ رسول اللہ پس آنگندہ و دور کرد عمر را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بدست خود و قال و گفت آن حضرت مہلا آہستہ شو یا عمر ثم قال پس گفت آنحضرت مر زنان را ایاکن و نعیق الشیطان دور دارید خود را ای زنان از آواز شیطان کہ نوحہ و ندبہ است و نعیق در اصل بانگ کردن زاغ و شبان مگر گویند از ثم قال پس گفت آنحضرت انہ مہما کان من العین و من القلب فمن اللہ و منکم شان این است کہ ہر چہ باشد از چشم کہ گریہ است و از دل کہ غم و اندوہ است پس از خدا است عز و جل یعنی راضی است ازان خداوند الرحمۃ و از مہربانی است و ما کان من الید و من اللسان و چیزی کہ باشد از دست و از زبان فمن الشیطان پس از شیطان است و خوش نمی شود و شیطان بدان کہ در میت می افتد آدمی ازان رواہ احمد **وعن البخاری** تعلیقا قال لما مات الحسن بن علی رضی اللہ عنہما بن علی بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده است کہ چون مرد حسن بن امام حسن کہ او را حسن مثنی گویند و بمعنی تعلیق در مقدمہ معلوم شدہ است ضربت امراتہ القبۃ علی قبرہ سنۃ زد زن حسن خیمہ بر قبر وی یکسال کہ دران یکسال بسر کرد وی نشست و درد و مصیبت اندوہ و فراق وی ہر روز تازہ میشد ثم رفعت بعد ازیک سال چون در دو فرد نشست برداشت خیمہ را فسمعت صائحا یقول پس شنید آواز کنندہ را کہ میگوید الا ایہا اہل وجد وا انفدوا و انا و آگاہ باشید آیا یافتند چیزی را کہ گم کردند فاجابہ آخر بل یئسوا فانقلبوا جواب داد این آواز کنندہ را آواز کنندہ دیگر بل یئسوا فانقلبوا بلکہ نومید شدند پس برگشتند شعر و عوضت اجراس فقیدہ فلا تکن فقیدک یا

وعن عمران بن حصین وابی بردۃ بتقدیم الراء علی الموحدۃ الراوی قال روایت است ازین دو صحابی کہ گفتند خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ رجل من الانصار بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در جنازہ مرد شایعت جنازہ فرای قوما قد طرحوا ردیتہم پس دید آن حضرت گروہی را از اہل میت کہ تحقیق انداختہ اند ردا ہائے خود را یمشون فی مخض میروند در پیراہن بابی رداوا این رسم جاہلیت بود کہ چون پیش جنازہ میرفتند ردائی پوشیدند اشارت بر پریشانی بال ولی سر و سامانی حال نقال سول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بفعل الجاہلیۃ تاخذون آیا بکردار اہل جاہلیت عمل میکنید ابصنیع الجاہلیۃ تشبہون یا بکار و پیشۂ جاہلیت مانند می شوید یا مانند میکنید خود را و کلمۂ او بابر آشک راست یا برای تنویع و تشبہون بفتح تا و تشدید موحدہ و بضم تا و کسر موحدۃ نیز روایت است لقد ہممت ان ادعو علیکم تحقیق قصد کردم کہ نفرین کنم بر شما دعوۃ ترجعون فی غیر صورکم این چنین دعای کہ برگردید شما یعنی مصور شوید در غیر صورتہائے خود یعنی مسخ شوید و خنازیر و قردہ شوید یا برگردید بسوئے خانہائے خود حالی کہ در غیر صورت خود اید یعنی چون وضع و لباس خود را نبجت حق تغییر داده اید صورتہا شما کہ لباس ارواح شما است نیز برگردد فقال فاخذوا ردیتہم ولم یعودوا لذلک گفت راوی پس گرفتند ردائہائے خود را و باز برنگشتند بآن فعل و رسم جاہلیت رواہ ابن ماجۃ وعن ابن عمر قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان تتبع جنازۃ معہا رانۃ گفت ابن عمر نہی کرد آن حضرت ازان کہ پس رو کردہ شود جنازہ کہ باوی نوحہ گری باشد یعنی رفتن با جنازہ سنت است ولیکن ترک داده میشود بوجود رانۃ چنانکہ اجابت دعوت سنت است ولیکن ترک داده میشود بوجود ملاہی و منکرات رواہ احمد وابن ماجۃ وعن ابی [illegible] ان جلا قال لہ مات ابن لی فوجدت علیہ روایت است از ابی ہریرہ کہ مردی گفت مر او را مرد پسر کہ مرا بود پس اندوہگین شدم بر مردن وی پس ہمت من خلیلک آیا شنیدہ تو از دوست جانی خود یعنی محمد رسول اللہ صلوات اللہ وسلامہ علیہ رود یا خدا و سلام بر وی باد شیئا یطیب بہ نفسنا عن موتانا چیزیکہ خوش سازد نفسہای ما را از جانب مردہ ہای ما کہ از جنس اولاد اند کہ آنہا بعد از مردن نفع میکنند ما را قال نعم سمعتہ صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت ابو ہریرہ آری شنیدہ ام آنحضرت را گفتہ است صغارہم دعامیص الجنۃ خردان ایشان دعامیص بہشت اند دعامیص جمع دعموص است بضم دال و آن کرمے است کہ غوطہ میزند در آب می برآید و نیز بمعنے شخصی کہ دخال است در امور و مشتبہ است ملوک امرا را نیز می آید یعنی این خردان میگردند در بہشت و می در آیند ہر جا کہ میخواہند و دخول میکنند در ہر کار کہ باشد چنانکہ حال صبیان است در دنیا یلقی احدہم اباہ بیش می آید یکی از ین خردان پدر خود را فیاخذ بناحیۃ ثوبہ فلا یفارقہ پس میگیرد کنارۂ جامۂ پدر را پس ہمچنانی شود از وی حتے یدخلہ الجنۃ تا آنکہ در آرد او را در بہشت و تخصیص بہ پدر بکر یا از ان جہت است کہ وی اصل و متبوع است و مادر تابع و فرع او است یا از آنکہ صبر از و آسانتر می آید کذا از زنان و در بعض احادیث مادر مذکور شده و در بعض مادر و پدر ہر دو و ظاہر این جہت اختلاف مقام و وجود تقریب کلام است واللہ اعلم رواہ مسلم واحمد واللفظ لہ وعن ابی سعید قال جاءت امرأۃ الی رسول اللہ فقالت یا رسول اللہ ذہب الرجال بحدیثک پس آمد زنی بسوئے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت آن زن یا رسول اللہ ذہب الرجال بحدیثک مردان حدیث ترا کہ خبر مسیبی تو ایشان را یا ایشان در گرفتند نصیبے تمام از مواعظ و نصائح تو فاجعل لنا من نفسک یوما نأتیک فیہ پس بگردان برای ما از ذات شریف خود نصیبے در روزی کہ بیائیم ما تراو ران روز تعلمنا مما علمک اللہ تا بیاموزانی ما را از ان چیز کہ آموزانیدہ است ترا خدای تعالے فقال پس گفت آن حضرت اجتمعن فی یوم کذا وکذا فاجتمعن فی ذلک الیوم فعلمہن مما علمہ اللہ ثم قال در روز چنین و چنین در مکان کذا و کذا در جای چنین و چنین فاجتمعن فاتاہن رسول اللہ فیما علمہ اللہ ثم قال پس فراہم آمدند پس آمد نزدان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم

فعلم من ذلک ما علمہ اللہ پس تعلیم کرد ایشانرا از انچہ تعلیم کردہ است او را خدائے تعالی ثم قال پستر گفت آن حضرت ما منکن امراۃ تقدم بین یدیہا من ولدہا ثلثۃ ہیچ نیست از شما زنیکہ بفرستد پیش خود از فرزندان خود سہ را الا کان لہا حجابا من النار مگر آنکہ باشد این پیش فرستادن او آنرا حجاب و پردہ و مانع از در آمدن در آتش دوزخ فقالت امراۃ منہن پس گفت زنی ازین زنان یا رسول اللہ اوا اثنین یا دو فرزند فرستد فاعاد تہا مرتین پس باز گردانید و مکرر گفت آن زن این کلمہ را دو بار ثم قال پستر گفت آن حضرت و اثنین و اثنین مکرر سہ بار رواہ البخاری وعن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلمین یتوفی لہما ثلثۃ لم یبلغوا الحنث نیستند ہیچ دو مسلمان یعنی والدین کہ بمیرد برائے ایشان سہ کس از فرزندان ان الا ادخلہما اللہ الجنۃ بفضل رحمتہ ایاہم در آورد آن دو مسلمان را خدائے تعالی در بہشت بفضل و مہربانی خود و در بعضی نسخ بفضلہ و رحمتہ یا ہما آن ہر دو را تاکید ہا است فقالوا پس گفتند یا رسول اللہ او اثنان یا دو کس بمیرند قال او اثنان گفت آن حضرت یا دو کس قالوا او واحد قال او واحد قم قال پستر گفت آن حضرت و الذی نفسی بیدہ سوگند آن خدائے کہ بقبضۂ ذات من در دست قدرت او است ان السقط لیجر امہ بسرہ الی الجنۃ بدرستیکہ بچۂ ناتمام افتادہ از شکم جہ جای مولود و تمام سر آئینہ می کشد مادر خود را بسر رخود بسوی بہشت اذا احتسبتہ چون صبر کند بروی و نگوید و نظر بر ثواب دارد و سر بفتحتین آنچہ بریدہ شود از ناف کودک اشارت است بعلاقہ کہ میان او و مادر است گویا مثل ریسمانی عیشود کہ میکشد بدان او را بہ بہشت رواہ احمد و روی ابن ماجۃ من حدیث ابی ہریرۃ و در روایت کردہ است این حدیث را ابن ماجۃ از قول نبی و الذی نفسی بیدہ تا آخر و اول حدیث را کہ ما من مسلمین الخ ذکر نکردہ وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قدم ثلثۃ من الولد لم یبلغوا الحنث کسیکہ پیش بفرستد سہ کس از اولاد کہ نرسیدہ اند حد بلوغ را کانوا حصنا حصینا من النار باشند این سہ ولد برائے آن کس سپاہ ستوار از آتش دوزخ فقال پس گفت ابو ذر قدمت اثنین پیش فرستادہ ام من دو کس را قال گفت آن حضرت و اثنین اگر دو کس را ہم پیش فرستدی باشند سپاہ از آتش دوزخ قال ابی ابن کعب ابو المنذر سید القراء گفت ابی کہ کنیت وی ابو المنذر است و در شان وی سید القراء واقع شدہ است یعنی مہتر قرآن خواندگان و آن حضرت او را سید الانصار گفتہ و عمر بن الخطاب سید المسلمین خواندہ قدمت واحدا پیش فرستادہ ام من یکی را قال او واحد گفت آن حضرت یکی را ہم اگر پیش فرستد تو جہ این سابقا گذشتہ است کہ یا بتوجہ آن حضرت ہمین ساعت وحی نازل شد یا آن حضرت دعا کرد و قبول افتاد رواہ الترمذی و ابن ماجۃ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب وعن قرۃ بضم قاف و تشدید راء المزنی بضم میم و فتح زای و نون از صحابہ است ان رجلا کان یاتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و معہ ابن لہ بود مردی کہ ی آمد نزد آن حضرت و حال آنکہ با وی پسری بود مر او را فقال لہ النبی پس گفت مر آن مرد را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اتحبہ آیا دوست میداری تو این پسر را فقال پس گفت آن مرد یا رسول اللہ احبک اللہ کما احبہ خدا دوست دارد ترا خدای تعالی آن چنانکہ دوست میدارم من او را و یعنی سخت دوست میدارم من او را فقدہ النبی پس گم کرد و ندید آن پسر را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال فاعل ابن فلان پس گفت آنحضرت چہ کرد پسر فلانی یعنی چہ شد و کجا رفت و چہ حال دارد قالوا گفتند یا رسول اللہ مات مرد آن پسر گویا کہ آن مرد ہم در مجلس حاضر بود بدلیل خطاب کہ بادی کرد و لیکن او را نپرسید از جہت شدت مصیبت و در بشارت بادی خطاب کرد فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اما تحب ان لا تاتی بابا من ابواب الجنۃ الا وجدتہ ینتظرک آیا دوست نمیداری تو کہ

نیابی تو بیچ دری از درہای بہشت را نگر آنکہ بیابی تو اورا کہ انتظار میبرد ترا و در آرد ترا در بہشت فقال جعل پس گفت عمرو یا رسول اللہ آنچہ تو
گفتہ مرا و راست این بشارت یا ہمہ ما را است قال بل للکل گفت آن حضرت بلکہ مر ہمہ شما را است رواہ احمد **وعن علی** رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان السقط لیراغم ربہ بدیستیکہ بچہ افگندہ ہر آئینہ حجت میکند و جدل میکند پروردگار خود را و فی روایۃ مر غمت ششم
آورد ون کسی را مراد اینجا مجادلہ و محاجہ است اذا ادخل ابویہ النار وقتیکہ می در آرد و پروردگار تعالی پدر و مادر او را در آتش فیقال ایہا
السقط المراغم ربہ پس گفتہ میشود ای سقط مراغمت کنندہ پروردگار خود را ادخل ابویک الجنۃ در آر پدر و مادر خود را در بہشت فیجرہما بسرہ پس
می کشد آن سقط پدر و مادر خود را بسر خود فیدخلہما الجنۃ پس می در آرد ایشان را در بہشت رواہ ابن ماجۃ **وعن ابی امامۃ** عن النبی صلی
اللہ علیہ وسلم قال یقول اللہ گفت آن حضرت میگوید خدای تبارک و تعالی ابن آدم ان صبرت و احتسبت عند الصدمۃ الاولی ای فرزند آدم
اگر صبر کنی و امید ثواب داری نزد اول کوفت مصیبت لم ارض لک ثوابا دون الجنۃ راضی نمیشوم ترا را ازروی ثواب بغیر بہشت یعنی البتہ بہشت
می در آرم ترا رواہ ابن ماجۃ **وعن الحسین** بن علی رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من مسلم و اسلمۃ یصاب بمصیبۃ فیتذکر
مسلمان نہ زن مسلمان کہ رسیدہ میشود بمصیبت فیتذکر پس یاد میکند آن مصیبت را و ان طال عہدہا اگرچہ دراز بود زمان آن مصیبت فیحدث
لذلک استرجاعا پس نو پدید میکند مر آن واقعہ را از مصیبت استرجاع یعنی قول انا للہ و انا الیہ راجعون الا اجدہ اللہ تبارک و تعالی لہ عند ذلک
مگر آنکہ نو میکند خدای تعالی ثواب را نزد احداث استرجاع فاعطاہ مثل اجرہا یوم اصیب بہا پس میدہد خدای تعالی او را مانند اجری در روزیکہ مبتلا شد
آن مسلمان بآن مصیبت رواہ احمد و البیہقی فی شعب الایمان **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انقطع شسع احدکم
فلیستوجع و لیتکئہ بکسلد و الشسع بکی از شما پس باید کہ استرجاع کند شسع یکسر شین و سکون سین نعلین و الکسلد نامند مصائب را بر اگر گسستن
دوال نیز از مصیبتہا است **وعن ام الدرداء** قالت سمعت ابا الدرداء یقول سمعت ابا القاسم صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ تبارک
و تعالی قال گفت ام الدرداء کہ زوجہ ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را کہ میگفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت کہ خدای تعالی میگوید
یا عیسی انی باعث من بعدک امۃ اذا اصابہم ما یحبون حمدوا اللہ ای عیسی بدیستیکہ من برانگیزندہ ام پس از تو گروہی را کہ چون برسد ایشان را
چیزی کہ دوست میدارند از نعمت شکر میگویند خدا را و ان اصابہم ما یکرہون احتسبوا و صبروا و چون برسد ایشان را چیزی کہ ناخوش میدارند
از زیلت امید ثواب میدارند و صبر میکنند و لا حلم و لا عقل حال آنکہ نیست ایشان را بردباری و نہ عقل قال قتادہ یعنی تا کید فہموا صبروا است
زیرا کہ معنی حتساب آنست کہ باعث شود عمل خلاص طلب رضای حق تعالی باشد نہ حلم و عقل و در اینجا متوجہ میشود کہ گوید صبر احتساب کند کسی کہ او را حلم
و عقل نیست چنانکہ فرمود فقال پس گفت عیسی یا رب کیف یکون ہذا لہم و لا حلم و لا عقل ای پروردگار من چگونہ باشد صبر و احتساب ایشان را
حال آنکہ نیست حلم و عقل فقال پس گفت پروردگار تعالی اعطیہم من حلمی و عقلی میدہم من ایشان را از حلم خود و عقل خود کذا قیل ممکن است
کہ گفتہ شود کہ معنی لا حلم و لا عقل آنست کہ در ہوش شنیدہ نشد عقل ایشان از جہت صدمہ مصیبت و با وجود آن صبر میکنند و احتساب مینمایند
و این عبارت را معنی دیگر خیال کردہ شدہ است کہ در شرح مذکور است فلینظر تمۃ اللہ اعلم و ہو الموفق بالصواب کذا فی ہذہ النسخۃ و حدیث را البیہقی فی
الایمان **باب زیارۃ القبور** زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا کہ سبب رقت قلب و یاد کردن مرگ و آخرت و فنای دنیا است

وچیزے ازفوائد وعمده وران عام امر است او استغفار برای ایشان ست بایں زیارت شده است سنت وبودن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بر تشریع ثابت وسلام میدادبر اہل آن وآستغفار میکرد برائے ایشان ومراد باہل قبور در غیر نبی صلی اللہ علیہ وسلم یا غیر انبیا علیہم السلام منکر شدہ اند آنرا بسیارے از فقہا ومیگویند نیست زیارت مگر برای دعا کسوتی واستغفار برائے ایشان ورسانیدن نفع بایشان بدعا واستغفار وتلاوت قرآن واثبات کردہ اند آنرا مشائخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم وبعض فقہا رحمۃ اللہ علیہم واین امر محقق ومقرر است نزد اہل کشف وکمال از ایشان تا آنکہ بسیارے از فیوض وفتوح از ارواح رسیدہ واین طائفہ را در صلاح ایشان وبسے خوانند امام شافعی گفتہ است قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را وحجۃ الاسلام امام محمد غزالی گفتہ ہر کہ استمداد کردہ شود بوے در حیات استمداد کردہ میشود بو بعد از وفات وبکی از مشائخ عظام گفتہ است وبدیہ ہمہ کس را از مشائخ کہ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفہائے ایشان در حیات خود یافتہ بیشتر شیخ معروف کرخی وشیخ عبد القادر جیلانی ودیگر کس دیگر از اولیا شہرہ ومقصود حصر نیست آنچہ خود دیدہ ویافتہ است گفتہ وبسے احمد بن رزوق کہ از اعاظم فقہا وعلما ومشائخ ربانی مغرب است گفت کہ روزے شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید کہ امداد حی قوی است یا امداد میت من گفتم قوی میگویند کہ امداد حی قوی تر است ومن میگویم کہ امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا کہ وی دریافتہ میشود بسا وحی است ودر حضرت اوست وتعلق دین بمعنی ازین طائفہ بیشتر از انست کہ حصر وحصا کردہ شود ویافتہ میشود در کتاب وسنت واقوال سلف صالح کہ منافی ومخالف این نباشد ودر کندان این را بتحقیق ثابت شدہ است بآیات واحادیث کہ روح باقی است وارواح اعلم وشعور بزیارت زائران واحوال ایشان ثابت است ارواح کاملان را قربے ومکانتی در جناب حق ثابت ست چنانکہ در حیات بود بلکہ بیشتر ازان وارواح اولیا را کرامات وتصرف در اکوان حاصل ست آن نیست مگر ارواح ایشان را وارواح باقی است وتصرف حقیقی نیست مگر خدا را عز شانہ وہمہ بقدرت اوست وایشان فانی اند در جلال حق در حیات وبعد از ممات پس اگر داده شود مر احدے را چیزے بواسطت یکی از دوستان حق ومکانتی کہ نزد خدا دارد دور نباشد چنانکہ در حالت حیات بود ونیست فعل متصرف در ہر دو حالت مگر حق تعالی جل جلالہ وعم نوالہ ونیست چیز کہ فرق کند میان ہر دو حالت ویافتہ نشدہ است دلیلے بر ان در شرح شیخ ابن حجر ہیتمی بلکہ در شرح حدیث لعن اللہ الیہود اتخذوا قبور انبیائہم مساجد گفتہ است کہ این تقدیر یہ است کہ نماز گزارد بجانب قبر بجہت تعظیم وی آن حرام است باتفاق واما اتخاذ مسجد بر جوار پیغمبر یا صالحے ونماز گزاردن نزد قبر وے بقصد تعظیم قبر وتوجہ بجانب قبر بلکہ بنیت حصول دانزو تا کامل شود ثواب عبادت بسبب قرب عبادت مکان روح پاک او حرجی نیست صاحب در المختار چیزے میاید متعلق باین سخن وتمام گردد این بحث انشاء اللہ تعالی در کتاب جہاد در قضیۂ قتالی بدر واللہ اعلم واز جملہ آداب زیارت ست کہ روی بجانب قبر باشد بجانب قبلہ مقابل روے میت باید ایستد وسلام بدہد ومسح نکند قبر را بدست وبوسہ ندہد بآنرا ونخسبد بر وے ونشود بروے بخاک نمالد کہ این عادت نصاریٰ است وقراءت قرآن نزد قبر کردہ است نزد ابی حنیفہ ونزد محمد مکروہ نیست وصدر الشہید کہ یکی از مشائخ حنفیہ است بقول محمد اخذ کردہ وفتوی ہم بریں است وشیخ امام محمد بن الفضل گفتہ کہ مکروہ قرأت قرآن بجہر است واما بخافت لا باس بہ است اگر چہ ختم کند واز شیخ محمد بن ابراہیم آمدہ کہ بخواند سورہ تبارک الملک بلند یا پست وفرقی نیست وبسیاں جمع میان خافت وظاہر روایت از جہت ورود اثر بدان ونقل کردہ شدہ است از شیخ ابی بکر بن سعد کہ مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سورۂ یٰسین یک مرتبہ وبعضے ہفت بار وبعضے بنجاہ بار وثواب آنرا برائے میت واضح آنست کہ میرسد بمیت وبعض روایات آمدہ کہ بخواند بستاوہ یا زدہ بار قل ہو اللہ احد اللہ الہکم التکاثر تبارک الذی بنشیند نزد زیارت روز جمعہ فاضل تر ست از روزہائے دیگر خصوصاً در اول روز جمعہ وہمین ست متعارف در حرمین شریفین زادہما اللہ تعظیماً وتشریفاً بر آن می آیند در اول روز جمعہ بطلب طیبہ برائے زیارت ودر روایات آمدہ است کہ دادہ میشود ہر آئینہ در روز جمعہ بطلب ہر آنچہ بیشتر از انچہ دادہ میشود

در روزهای دیگر تا آنکه می شاید زائر را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامهٔ ناس از منع زیارت روز جمعه اثری که در آن نقل میکنند اصلی صحیح ندارد و مکروه است پی سپر کردن قبور بی ضرورت و مستحب است که تصدق کرده شود از میت بعد از دفن او از عامهٔ تا هفت روز و تصدق از میت نفع میکند او را بی خلاف میان اهل علم و وارد شده است در آن احادیث صحیحه خصوصاً آنچه بعضی از علما گفته اند که نمی رسد بمیت مگر صدقه و دعا و در بعض روایات آمده است که روح میت می آید بخانهٔ خود در شب جمعه پس نظر میکند که تصدق میکند از وی یا نه والله اعلم

الفصل الاول ✤ **عن بريدة** بضم باء و فتح راکه از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نهیتکم عن زیارة القبور نهی کرده بودم من شما را یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبور فزور نه پس اکنون زیارت بکنید الآن و آن حکم اول را منسوخ دانسته گفته اند که سبب نهی قرب عهد بجاهلیت بود و خوف آنکه بگویند بکنند آنچه در جاهلیت میگفتند و میکردند اما الآن پس بتحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اعتقاد کرده اند در نساء و بعض گفته اند که رخصت مردان راست و زنان باقی اند بر نهی مگر در زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند که رخصت شامل است رجال را و نساء را همه در حدیث آمده است که لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کنندهٔ قبور را و آنها که قائلند باباحت میگویند که در رد این حدیث پیش از رخصت است و الله اعلم **ونهيتكم عن لحوم الاضاحي** فوق ثلث و نهی کرده بودم شما را از نگاه داشتن گوشتهای قربانیها بالای سه روز فاسکوا ما بدا لکم پس نگاه دارید الان تا وقتیکه ظاهر شود مر شما را یعنی تا آنکه خوش آید شما را و قرار گیرد برای شما بران و سبب نهی از نگاه داشتن لحوم ضحایا زیاده بر سه روز احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تضحیه ندشتند پس باید تصدق کرد و نگاه نداشت بعد ازان چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماند رخصت کردند که نگاه دارند تا آن وقت که خوش آید **ونهيتكم عن الانبذة** الا فی سقاء و نهی کرده بودم شما را از انداختن نبیذ مگر در مشک فاشربوا فی الاسقیة کلها پس بنوشید الآن در همه ظرفها چه مشک و چه غیر آن پس مراد باسقیه ظروف است و سبب در نهی کردن نبیذ جز در مشک آن بود که مشک سر و میدارد آب را پس گرم نمی شود و تند نمیگردد نبیذ دران و ظروف دیگر گرم میشود و سخت و تند میگردد پس شاید که خمر گردد و حرام شود و بودند مردم قریب العهد از تحریم خمر و هنوز لذات خمر و هوای آن از سرشان نرفته شاید که دران افتند و بعد ازان که امر تحریم خمر مقرر شد و احتراز و اجتناب از ان لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در هر ظرف که بکنند مختار اند اگر تیز و تند نیست و مسکر نشده خواهند خورد و الا اجتناب خواهند نمود ازان چنانکه فرمود و لا تشربوا مسکرا و نوشیدند هیچ مستی آرنده را و نیز در ابتدا که ظروف خمر اتی بود پس نمی کرده شد ازان و جائز نوشته نشد مگر در مشکها و در آخر تجویز کرده شد در همه ظروف و این نزد امام مالک احمد است و نزد دیگران هنوز دران ظروف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی نبیذ آن است که خرما یا انگور را کوفته در آب انداخته نگاه دارند تا اندک تیزی در وی پیدا گردد و بنوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت بمسکر شود حرام است و در کتاب الاشربه بتفصیل تر ازین معلوم خواهد شد **رواه مسلم** ✤ **وعن ابی سريرة** قال زار رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر آمنة فبکی و ابکی من حوله زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد و بگریانید کسی را که گرد آن حضرت ایستاده بودند یعنی چندان گریه کرد که دیگران نیز تاثیر کرد و بگریه او در گریه درآمدند فقال استاذنت ربی فی ان استغفر لها پس گفت طلب اذن کردم پروردگار خود را در آنکه طلب آمرزیدن کنم برای مادر خود فلم یؤذن لی پس اذن کرده نشد مرا فاستاذنته فی ان ازور قبرها پس طلب اذن کردم پروردگار را در آن که زیارت کنم قبر او را فاذن لی پس اذن داده شد مرا فزوروا القبور پس

زیارت کنید قبرها را یا مانند تذکر الموت زیرا که قبرها یاد میدهند بموت را رواه مسلم بانکه پیش ذکر کرده شد درین حدیث دلیل است بر طریقه متقدمین و بعضی از ایشان میگویند که دریغ نباشد نزد ایشان زیارت قبور کافران برای استغفار و الاشکر کردن بر ایشان و قول اول بسیار قوی است و قول دوم بسیار ضعیف است و قول سوم متاخرین پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکه تمامه آباء و امهات آن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم تا آدم علیہ السلام و ایشان را در اثبات آن سه طریقه است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا آنکه ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان فترت بوده و مرده پیش از زمان نبوت یا آنکه زنده گردانیده خدای تعالی ایشان را پس ایمان آوردند حدیث احیای والدین اگرچه در حق ذات خود ضعیف است لکن تصحیح و تحسین کرده اند آنرا بتعدد طرق و این علم گویا مستور بود از متقدمین پس کشف کرد آنرا حق تعالی بر متاخرین و الله تخصیص بر حمته من یشاء را شارح مسند فضله و شیخ جلال الدین سیوطی رحمته الله علیه رسائل تصنیف کرده اند در ابطال اثبات نموده و از شبهه مخالفان جواب داده و اگر آنرا نقل کنیم سخن دراز گردد و ما در اینجا نباید نگریست والله اعلم **وعن بریدة** قال کان رسول الله صلے الله علیه وسلم یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر بود آن حضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبره ها این کلمات السلام علیکم اهل الدیار من المومنین والمسلمین سلام بر شما ای اهل سرا از مومنین و مسلمین گفته اند که السلام اینجا بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار است و دار نام بنائی که آنرا عرصه و فضائی باشد و استعمال او در منازل حیا آید و در اموات نیز اطلاق کرده اند و انا ان شاء الله بکم لاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشما رسنده گانیم و استعمال انشاء الله در اینجا بجهت تبرک رغبت است چنانکه بیمار را بگویند ان شاء الله صحت خواهی یافت یا بجهت شک یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت **بیت** گرنه قضا بود که با هم رویم ✤ میرسد آن وقت که ما هم رویم پس ان شاء الله لنا و لکم العافیة می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت رواه مسلم **الفصل الثانی** ✤ **عن ابن عباس** قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبور بالمدینة گذشت آن حضرت بقبرها که در مدینه بود فاقبل علیهم بوجهه پس مقابل شد آن حضرت بر ایشان بروی مبارک خود و قال پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم بیامرزد خدای تعالی ما را و شما را انتم سلفنا و نحن بالاثر شما پیش گذشتگان مائید و ما در پی شما میرسیم رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب **الفصل الثالث** ✤ **عن عائشة** رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلے الله علیه وسلم کلما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه بود آن حضرت هرگاه که نوبت شب عائشه از آنحضرت بیرون آخر اللیل الی البقیع بیرون می آمد آنحضرت در پایان شب بسوی بقیع بموجده و قاف نام مقبره مدینه است فیقول پس میگفت السلام علیکم دار قوم مومنین سلام باد بر شما ای اهل سرای مومنان و آتاکم ما توعدون غدا مؤجلون و آمد شما را چیزی که وعده کرده شده بشما فردای قیامت مدتی معین مهلت داده شده امید شما و انا ان شاء الله بکم لاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشما رسنده گانیم اللهم اغفر لاهل البقیع الغرقد خدایا بیامرز مر اهل بقیع غرقد را و البقیع الغرقد بهجت آن گویند که بقیع نام زمینی که در وی درختان باشند و غرقد بغین معجمه و قاف نام نوع درختی است که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیشین بسیار بود رواه مسلم و عنها قالت کیف اقول یعنی چه گویم ای عائشه است که گفت و پرسید از آنحضرت چگونه گویم چه گویم و چه خوانم یا رسول الله یعنی فی زیارة القبور یعنی در زیارت قبور و این دلالت دارد بر جواز زیارت مر نساء را و بر آنکه حدیث لعن پیش از رخصت بود قال قولی گفت آنحضرت بگو السلام علی اهل الدیار من المومنین و المسلمین و یرحم الله المستقدمین منا و المستاخرین و رحمت کند خدای تعالی

پیش روندگان را از ما و پس ماندگان را و ما ان شاء اللہ بکم للاحقون رواہ مسلم وعن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی روایت است
از محمد بن نعمان کہ از ثقات تابعین است در حالتیکہ میرساند حدیث را بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت آن حضرت من زار قبر ابویہ او احدہما فی کل
جمعۃ کسی کہ زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دو را ہر ہفتہ غفر لہ وکتب برا آمرزیدہ شود مرنکس را و نوشتہ شود در دیوان اعمال
نیکی کنندہ بہ پدر و مادر و بر یکسر بانیکی کردن بہ پدر و مادر ضد عقوق و بر بفتح و ہمچنین بار بنیکی کنندہ با ایشان ضد عاق و در بعض روایات فقتبہ
بوسہ دادن بر قبر پدر و مادر را نیز آمدہ است رواہ البیہقی فی شعب الایمان مرسلا وعن ابن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور فزوروہا فانہا تزہد فی الدنیا وتذکر الآخرۃ پس بدستیکہ قبور را دیدن آنہا بی رغبت میگرداند در دنیا
و تذکر میکند آخرت را گاہی بخشد ازان کہ چون عاقبت کار این است این ہمہ تعلق بدنیا چیست و یا وسیعہد آخرت را کہ بر این عالم عالمی دیگر ہست کہ آنجا
باید رفت اینجا معلوم میشود کہ در قبور بصفت عبرت و حیرت باید بود و غافل و ذاہل نباید بود بیت بر زمینی کہ نمی میگذری سا کن رو
کہ خیانت و خطوط است وقد ودواست و خدود و ہذا این ہمہ چشمۂ خورشید جہان افروز ست کہ ہمی تافت بر آرا گہ عاد و ثمود
رواہ ابن ماجۃ وعن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لعن زورات القبور روایت است از ابو ہریرہ کہ آن حضرت
گفت لعنت کنا و خدا تعالی زنان زیارت کنندہ را کہ در زیارت جزع و فزع و نوحہ و بکا و ندبہ بسیار میکنند رواہ احمد والترمذی
وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح وقال قدرای بعض اہل العلم ان ہذا کان قبل ان یرخص النبی وگفت ترمذی کہ این حدیث
بود پیش ازان کہ رخصت کند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی زیارۃ القبور در زیارت قبور فلما رخص دخل فی رخصۃ الرجال والنساء پس ہر گاہ
کہ رخصت کرد آن حضرت در آمدند در رخصت او مردان و زنان وقال بعضہم انما کرہ زیارۃ القبور للنساء وگفتہ اند بعضی از اہل علم کہ آنحضرت
مکروہ پنداشت زیارت قبور مر زنان را لقلۃ صبرہن وکثرۃ جزعہن ازجہت کمی صبر زنان و بسیاری بی صبری ایشان پس رخصت نزد
این بعض مخصوص بمردان خواہد بود تم کلامہ تمام شد کلام ترمذی و تا اینجا ہمہ کلام ابو داود وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کنت ادخل
بیت الذی فیہ رسول اللہ گفت عائشہ بودم من کہ میدید آمدم خانۂ خود را کہ دروی مدفون بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و ابو بکر نیز مدفون
شدہ بود در روی و انی واضع ثوبی وقال انما ہو زوجی وابی فما ہو الا ان خرجت ان اتقل ثیابا علیہ یعنی ردا را از بدن و اتقل ثیابا ہوز جمی و ابی
و بیگفتم بدل خود آنیا گرمے پرسید مرا زان کسی نیست مدفون مگر شوہر من کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم است و پدر من کہ ابو بکر ست
رضی اللہ عنہ فلما دفن عمر پس ہر گاہ کہ دفن کردہ شد عمر رضی اللہ عنہ فواللہ ما دخلتہ الا وانا مشدودۃ علی ثیابی پس بخدا سوگند نہ در آمدم
آن خانہ را مگر آنکہ من بستہ شدہ است بر من جامہ ہای من حیاء من عمر از جہت شرم داشتن از عمر کہ بیگانہ بود رواہ احمد و درین حدیث
دلیلی واضح ست بر حیات میت و علم وی و آنکہ واجب ست احترام میت نزد زیارت وی خصوصا صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب
ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان بود زیرا کہ صالحان را مدد بلیغ ست مر زیارت کنندگان خود را باندازۂ ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ

خاتمۃ الطبع بحسن توفیقہ تعالی جلد اول اشعۃ اللمعات در مطبع نامی منشی نولکشور واقع شہر لکھنؤ بماہ ربیع الاول سنہ ۹۰ مطابق ماہ مئی سنہ ۱۸۸۲ء باتمام رسید